تفسیر مواهب علیه

وقف کتابخانهٔ آستان قدس رضوی بتاریخ
شهر ذی الحجة الحرام ۱۳۸۵ ه خانبابا مشار

۱۳۵۳ ق

۳۴۸
کتابخانه — ش ۱۳۵۳ ق
اسم کتاب مواهب علیه — فارسی
مصنف — ملا حسین کاشفی
مؤلف
خطی نستعلیق ۲۵ سطری
چاپی
سال تحریر ۱۲۶۳ ق — عدد اوراق ۳۲۵
جزء کتب تفسیر — شماره
شمارهٔ عمومی — شماره قبض ۹۵۵۲
واقف خان بابا مشار — تاریخ وقف خرداد ۱۳۴۵
طول ۳۱ — عرض ۲۱ — گنجه

از وهمهای ایشان از همه قولها کفار این کلمه را بطریق استعظام ذکر فرمود که مشتملست بر تشبیه و تشریک و احتیاج و اتصاف
بصفات حدوث إِن يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا نمیگویند مگر دروغی که نزدیک رسیده که بسبب آن آسمانها و زمین بشکافد و کوهها
از جا برود تَكَادُ السَّمٰوٰتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا أَن دَعَوْا لِلرَّحْمٰنِ وَلَدًا آورده اند که حضرت رسول صلوات الله علیه
از استماع این کلمه غمناک شد و امیدی که با ایمان ایشان داشت منقطع گشت حق تعالی تسلی دل مبارک او فرمود فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَّفْسَكَ
پس مگر تو کشنده مر نفس خود را عَلَىٰ آثَارِهِمْ بعد از برگشتن ایشان از تو یا پس از انکار ایشان ترا یعنی کار ایشان بر خود آسان گیر و غم بر دل
بی غل خود منه إِن لَّمْ يُؤْمِنُوا بِهٰذَا الْحَدِيثِ اگر ایمان نیارند باین سخن یعنی قرآن و بر پی کفر و عصیان ایشان خود را هلاک مساز
أَسَفًا از روی اندوه یا جزع یا حسرت یا غضب إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَّهَا بدرستیکه ما گردانیدیم آنچیزیرا
که بر زمین است از معادن و نبات و حیوانات آرایش مر اهل زمین را محققان بر آنند که ما بمعنی من است و مراد انبیا اند
یا علما یا حفظ قرآن که زینت زمین ایشانند و جمعی گویند آرایش زمین بر حالت از آن رو که قیام عالم بوجود شریف
ایشان بازبسته اند روی زمین بطلعت ایشان منورست چون آسمان بزهره و خورشید و مشتری و گفته اند مراد از ما علی
الارض مشتهیات محرمات است که حق تعالی فرمود که آنرا آرایش خلق ساخته ایم یعنی آنها را در چشم آراسته ایم لِنَبْلُوَهُمْ
أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا تا بیازمائیم یعنی معامله آزماینده کنیم تا ظاهر گردد که کدام از ایشان نیکوترست از جهة
عمل یعنی کیست که آن محرمات را ترک کند و از زینت دنیا بگذرد وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ و بدرستیکه ما سازنده ایم مَا
عَلَيْهَا آنچیزیرا که در روی زمین است از کوه و درخت و بناها صَعِيدًا جُرُزًا از زمین هامون بی گیاه بعد از خضرا
و طراوت یعنی اخر این عمارتها و زینتها خراب خواهیم ساخت و بهارش بدی بدل خواهیم گردانید پس دل بر آن منهید
و بزینت ناپایدار او فریفته مشوید جهان از رنگ و بو ساز دهست ولی نزدیک ارباب بصیرت نه رنگ دل کشش را
اعتبارست نه بوی دل فریبش را مدارست آورده اند که چون قریش را یهود سه سؤال در آموختند که از حضرت رسالت صلعم
پرسیدند ایشان یکی آن بود که قصه این جوانان بس عجیب است و عجب از وی که جواب آن داند حق تعالی آیه فرستاد أَمْ حَسِبْتَ
أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ آیا می پنداری تو که اصحاب آن غار و آن قریه سیصد و نه سال در خواب بودند كَانُوا
مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا بودند از دلایل قدرت ما چیزی شگفت در انقا حیوه ایشان مدتی مدید یعنی ایشان بنسبت با آیات
قدرت ما که در آفرینش ارض و سما ظاهرست چندان عجیب و غریب نیست مراد از کهف غاریست جیرم نام واقع در کوه
تیاخلوس از حوالی شهر افسوس که دار الملک دقیانوس بوده و رقیم نام قریه ایشان است یا وادی کوه تیاخلوس در آنجاست
و گفته اند لوحی بوده از رصاص یا حجر که اسامی اصحاب کهف در آن رقم کرده بودند و از در غار آویخته و حدیث مرفوعست که اصحاب
رقیم سه تن بودند که در کوهی از خوف باران پناه بغاری برده اند و سنگی بر در غار فرو آمد و پوشیده گشته و هر یک از ایشان توسل
بعمل خیری که کرده بودند کرده چون توفیه مراد خیر و مخالفت هوای نفس و بر والدین از حق تعالی آن طلب نجات کرده اند و آن سنگ

از در غار

از در غار دور شده و خلاص یافته اند و در باب اصحاب کهف اقوال مختلف بسیارست و در این ترجمه آنچه اشهر و اصح است مذکور میگردد
آورده اند که دقیانوس در زمان تسخیر ممالک روم بشهر افسوس رسید و آنجا بتخی برای بتان که معبود او بودند ساخته اهل شهر را
تکلیف پرستش آن کرد هر که سخن او شنید خلاص یافت و هر که تمرد نمود بقتل رسید شش جوان نورسیده خدای پرست از بزرگ
زادگان شهر گوشه گرفته بدعا و نیاز مشغول شدند و از حق تعالی درخواست نمودند که ایشان را از فتنه آن جبار ایمن سازد
القصه مهم ایشان بعرض دقیانوس رسید و باحضار ایشان امر کرد تهدید بسیار نمود ایشان بر طریق توحید رسوخ یافته مطلقا
فرمان او قبول نکردند دقیانوس بفرمود تا حلی و حللی که داشتند از ایشان انتزاع کردند و گفت شما جوانانید و خورد سال
شما را دو سه روز مهلت دادم تا در کار خود تامل کنید و ببینید که مصلحت شما در قبول قول منست یا در گردان پس از این شهر دقیانوس
متوجه موضعی دیگر شد جوانان رفتن او را غنیمت دانسته با یکدیگر در باب مهم خود مشاورت نمودند و رای همه بر فرار قرار گرفت که
هر یک از خانه پدر قدری مال بجهة زاد و نفقه برداشته روی بکوهی که نزدیک شهر بود آوردند و در راه شبانی با ایشان رسید
و بدین اشارت در آمده در مرافقت موافقت نمود سگ شبان نیز بر عقب ایشان دویدن آغاز کرد و چندانکه منع کردند
ممتنع نشد و خدای تعالی او را بزبان آورد تا بزبان فصیح صریح گفت از من مترسید که من دوستان خدای را دوست میدارم
شما بخوابید تا من پاسبانی کنم اما چون نزدیک کوه رسیدند شبان گفت من در این کوه غاری را میدانم که بدو پناه میتوان
گرفت پس باتفاق روی بغار نهادند حق تعالی از رفتن ایشان بغار برین وجه خبر میفرماید که إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ إِلَى الْكَهْفِ
یاد کن چون بازگشت کردند و جای گرفتند آن جوانان از اشراف قوم و ملتجی شدند بغار جیرم فَقَالُوا رَبَّنَا آتِنَا مِن
لَّدُنكَ رَحْمَةً پس گفتند ای پروردگار ما بده مارا از نزدیکی خود بخشش یعنی آمرزش یا روزی یا امن از عدو وَهَيِّئْ
لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا و مهیا ساز برای ما از کار ما که مفارقت کفارست بسبب امر دین راستی و رسد و نیکوئی و
صواب فَضَرَبْنَا عَلَىٰ آذَانِهِمْ پس بنهادیم بر گوشهای ایشان حجابی که سخن نشنوند یعنی بخوابانیدیم ایشان را فِي الْكَهْفِ
سِنِينَ عَدَدًا در غار سالها ذوات عدد یعنی شمرده ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ پس انگیختیم یعنی بیدار کردیم ایشان را لِنَعْلَمَ تا ببینیم
آنچه بعلم ازلی دانسته ایم ما تا بدانند بندگان ما که در این قصه أَيُّ الْحِزْبَيْنِ أَحْصَىٰ کدام از این دو گروه اهل کتاب
یعنی یهود و نصاری یا مؤمن و کافر یا متقدمین و متاخرین بر هر تقدیر معلوم گردد که کدام از ایشان شمار نگاه دارنده ترند
لِمَا لَبِثُوا أَمَدًا مر اندازه مدتی را که ایشان درنگ کردند در غار یعنی دانسته شود که ضبط زمان و لبث ایشان کدام کرده اند
و ضبط و شماره کدام راست ترست نَّحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُم بِالْحَقِّ ما قصه کنیم یعنی بخوانیم بر تو که محمدی خبر ایشان
براستی إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ بدرستی که ایشان جوانان بودند که از روی صدق ایمان آوردند بپروردگار خویش
وَزِدْنَاهُمْ هُدًى و بیفزودیم ایشان را راه نمودی یعنی ثبات و یقین وَرَبَطْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ و ببستیم بر دلهای ایشان
یعنی استوار ساختیم دل ایشان را بر پرستش خویش و صبر بر مفارقت اوطان و فراق اخلاف إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمٰوٰتِ

والارض چون برخواستند از نزد متقلب خود پس گفتند پروردگار ما آفریدگار آسمانها و زمین است لن ندعو من دونه الهًا
نخواهیم پرستید و نخوانیم هیچ معبودی را لقد قلنا اذًا شططًا بخدای که گفته باشیم آن هنگام که دیگری را پرستیم سخنی دروغ و خطا
هؤلاء قومنا اتخذوا این گروه که کسان ما اند در نسب یعنی جمعی از شهر افسوس فرا گرفته‌اند بسبب تقلید دقیانوس و بیم قتل
من دونه آلهة بجز خدای خدایان دیگر که بر باطلند لولا یأتون علیهم چرا نمی‌آورند کافران بر پرستش بتان و
استحقاق ایشان مر عبادت را بسلطان مبین حجتی روشن و برهانی ظاهر یعنی دقیانوس که بوعید قتل مردمان را
تکلیف بت پرستی میکند نه بحجت و برهان فمن اظلم ممن افتری پس کیست ستمکارتر از کسی که افترا کند
و بر بندد علی الله کذبًا بر خدای تعالی دروغ که نسبت شریک کند بوی و قبل از این گذشت که دقیانوس بعد از معارضه
ایشان را مهلت داد و ایشان فرار کردند تملیخا که مهتر ایشان بود در اثنای فرار گفت واذ اعتزلتموهم و چون شما
یکسو شدید از اهل شرک و دوری جستید از ایشان وما یعبدون الا الله و از آنچه می پرستید مگر خدای تعالی یعنی ایشان
حضرت الله را معبود موصوله میدانستند و بتان را در عبادت شریک میساختند تملیخا فرمود که چون ایشان و معبودان
باطل ایشان بر کرانه شدید فأووا الی الکهف پس باز گشت کنید بسوی غار و در آن جای گیرید ینشر لکم ربکم من رحمته
تا بگستراند برای شما پروردگار شما و بسیار سازد بر شما از بخشایش خود و در دو سرا ویهیئ لکم و باز دهد برای شما من
امرکم مرفقًا از کار شما آنچه که بدان نفع گیرید در دین و دنیا آورده‌اند که جوانان اتفاق نمودند و بکوه برآمدند
و شبان ایشان را بغار در آورد و در غار قرار گرفتند حق تعالی خواب بر ایشان گماشت هم آنجا بخفتند دقیانوس بعد از دو سه
روزی بافسوس باز آمده احوال جوانان پرسید و چون از فرار ایشان خبر یافت آبای ایشان را بر احضار ایشان تکلیف
نمود گفتند ای ملک مبلغی اموال ما برده‌اند و بدین کوه متحصن شده‌اند دقیانوس با جمعی در عقب ایشان رفت و ایشان در آن
غار تکیه کرده یافت پنداشت که بیدارند فرمود که در غار را بسنگ در آرید تا هم در آنجا بمیرند پس در غار استوار ساختند
و دو مؤمن از مقربان دقیانوس اسامی و احوال ایشان را بر لوحی از سنگ نقش نموده در دیوار غار وضع کردند بامید
آنکه شاید که روزی کسی بآنجا رسد و از احوال ایشان خبردار گردد و غار ایشان در طرف جنوبی کوه بنا خلوس بود لاجرم آفتاب
بوقت طلوع و غروب بر دو جانب آن میتافت و عفونت او را تحلیل کرده هوا را باعتدال می‌آورد و در درون غار نمی‌تافت
تا الوان و جسدهای ایشان را متغیر نشدی و ثیاب ایشان را کهنه و پوسیده نگرداند چنانچه میفرماید وتری الشمس اذا
طلعت و می‌بینی تو ای بیننده آفتاب را چون طلوع کند تزاور عن کهفهم میل کند از غار ایشان ذات الیمین
بسوی راست بیننده آن غار در مقابل قطب شمالی افتاده واذا غربت تقرضهم و چون غروب کند بر دارد ایشان را و بگرداند
ذات الشمال بسوی چپ بگذرد وهم فی فجوة منه و ایشان در فراخی اند از غار یعنی در وسط آن ساکن اند بحیثیتی که روح
هوا بایشان میرسد و از تعفن غار ایمن بودند ذلک من آیات الله این خبر احوال ایشان از دلایل قدرت خدای تعالی است

من یهدی الله

من یهدی الله فهو المهتد هر که را خدا راه نماید بر توفیق پس او راه یافته است فلاح و رشاد ومن یضلل و هر که
فرو گذارد فلن تجد له ولیًا مرشدًا پس نیابی تو مر او را دوستی راه راست نماینده وتحسبهم ایقاظًا وهم رقود
و بینداری ایشان را بیداران زیرا که چشمهای ایشان باز باشد و حال آنکه ایشان خفتگانند در کشف الاسرار آورده که این
حال نمودار کار جوانان طریقت چون بظواهر ایشان نگری یعنی که جلوه گرانند در میدان اعمال و چون سرایر ایشان در یابی
بینی که همه فارغند در بوستان لطف ذو الجلال بباطن مست و بظاهر هشیار بمعنی بیکار و بصورت در کار
ظاهری با این آن در ساخته باطنی از همه‌گان پرداخته ابن عباس رضی الله عنه فرمود که اصحاب کهف را در هر شش ماه از جانبی
بجانبی میگردانیدند تا زمین آنچه برابر است از اجساد ایشان نخورد و گویند در هر سالی روز عاشورا ایشان را میگردانیدند و پس
بر هر تقدیر تقلب ایشان ثابت است کما قال الله تعالی ونقلبهم ذات الیمین و میگردانیم ایشان را یعنی ملائکه بامر ما
میگردانند ایشان را بدست راست وذات الشمال و بجانب چپ وکلبهم باسط و سگ ایشان گسترانیده است
ذراعیه دستهای خود را بالوصید بر پیشگاه غار و آن سگی زرد بود یا سرخ یا خاکستری گون یا خلنج و در زاد
المسیر آورده که سرش سرخ بود و پشتش سیاه و شکمش سفید و دمش ابلق و نامش قطمیر است یا قمطور یا حمران یا زبان
و یا مهیا در تفسیر ثعلبی مذکور است که هر که این کلمات وکلبهم باسط ذراعیه بالوصید نوشته با خود دارد از سگ
متضرر نگردد لو اطلعت علیهم اگر اطلاع یابی بر ایشان نظر کنی بر ایشان لولیت منهم فرارًا هر آینه روی بگردانی
از ایشان بجهت گریختن ولملئت منهم رعبًا و هر آینه کرده شوی از ایشان ترس و بیم یعنی دل تو از ترس از ایشان پر سازند
و مراد آنست که کسی را طاقت دیدن ایشان نیست بجهت آنکه چشمهای ایشان گشاده است و مویها و ناخنهای ایشان دراز شده
و ایشان در مکانی مظلم موحش اند صورت این مخاطبات که گذشت با حضرت رسالت پناه است و مراد غیر وی اند القصه چون
دقیانوس در غار بر ایشان استوار کرده باز گشت و بدار الملک خود باز آمد پس از اندک زمانی باد اجل بنای حیوتش را در هم
افگند و آن همه ملک و جاه و جلال متلاشی گشت   دمی چند بشمرد و ناچیز شد   زمانه بخندید کین نیز شد   و بعد از او
چند مالک دیگر در آن ممالک تصرف کردند تا نوبت بملک صالح تندروس رسید و گویند تندروسیس رسید و او مردی مؤمن
خدای ترس بود و اکثر اهل زمان مر او را در حشر و نشر جسد شبهه افتاده و منکر شدند هر چند ملک ایشان را پند داد سود نکرد
حق تعالی خواست که دلیلی بر حشر اجساد بر ایشان نماید اصحاب کهف را بیدار کرده و چنین فرمود وکذلک بعثناهم
و هم چنانکه ایشان را در خواب کرده بودیم بر انگیختیم بکمال قدرت و بیدار کردیم نه جسد ایشان را بطول زمان تغییر بود
و نه جامهای ایشان فرسوده گشته ایشان را نوم دادیم بحکمت و بیقظه ارزانی داشتیم بقدرت که النوم اخ الموت
لیتساءلوا بینهم تا سؤال کنند میان یکدیگر و بشناسند حال خود و یقین ایشان در کمال قدرت ما بیفزاید قال
قائل منهم گفت گوینده از ایشان یعنی مکسلمینا که پس از همه اکبر بود کم لبثتم چند وقت درنگ کردید در این غار القصه

آن بود تا مدت لبث بدانند و نمازهای فوت شده را قضا کنند که ایشان بامداد در غار درآمده بودند چون در نگریستند
آفتاب بوقت چاشت رسیده دیدند قالوا لبثنا یوما گفتند درنگ کردیم اینجا روزی اگر دیروز در خواب شده باشیم
او بعض یوم یا پاره از روز اگر در این روز خفته باشیم پس چون ناخنان خود را دراز و مویها طویل یافتند قالوا ربکم گفتند
بعضی از ایشان بعضی را که پروردگار شما اعلم بما لبثتم داناتر است بآنچه درنگ کرده اید فابعثوا احدکم پس بفرستید یکی را
از میان خود بورقکم هذه بدین درم که دارید الی المدینة بسوی شهر افسوس فلینظر پس باید که فرستاده در نگرد که ایها ازکی
طعاما تا کدام از اهل مدینه پاکیزه تراند از روی طعام یعنی بنگرد که طعام کدام کس حلال تر و پاکیزه تر است چه در زمان
ایشان در آن شهر کسان بودند که ایمان خود را پنهان میداشتند غرض آن بود که ذبیحه ایشان به اکنند فلیأتکم برزق منه
پس بیارد بشما خوردنی از آن طعام پاکیزه ولیتلطف و باید که فرستاده نرمی و مدارا کند در خرید و فروخت ولا یشعرن
بکم احدا و خبردار نگرداند بشما کسی از اهل شهر انهم ان یظهروا علیکم بدرستیکه اهالی این مدینه که اکثر متابع
دقیانوس اند اگر مطلع شوند برما قادر گردند و ظفر یابند بر شما یرجموکم و سنگسار سازند شما را او یعیدوکم فی ملتهم
یا باز گردانند شما را در کیش خویش ولن تفلحوا اذا ابدا و رستگاری نیابید آنوقت که بدان کیش درآئید و روی نجات
نه بینید همیشه یعنی پیوسته در عذاب باشید یملیخا که اعقل و اکمل ایشان بود وصیتها را قبول فرمود و روی بشهر نهاد و چون بدروازه
رسید اوضاع آن را متغیر دید و چون بشهر درآمد بازار و محلات و اشکال و الوان مردم را بر طریق دیگر یافت حیرت بروی
غلبه کرد و آخر الامر بدکان خباز آمد و درمی چند از آنچه همراه داشت بوی داد تا در عوض نان بستاند نانوا زری دید منقش
بنام دقیانوس خیال بست که او گنجی یافته آن زر را ببازاری دیگر نمود بیک لحظه این خبر در بازار منتشر شده بشحنه رسید
و تملیخا را طلبیدند و تهدید عظیم نمودند و طلب زرهای باقی از او نمودند تملیخا گفت من گنج نیافته ام دی روز این زر از خانه
پدر بر داشته ام و امروز ببازار آورده ام نام پدرش را پرسیدند چون بگفت کسی از مردم شهر ندانست و نشناخت و براو تکذیب
نمودند و او از غایت دهشت گفت مرا پیش دقیانوس برید که او از حال من آگاهی دارد و مردم آغاز استهزا کردند که دقیانوس
قریب سیصد سال شده که مرده است تو ما را افسوس میگیری تملیخا گفت شما با من سخریه می کنید دی روز با جماعتی
از وی گریخته بکوه رفتیم و امروز مرا بطلب طعام فرستادند من بجز از این حال نمیدانم القصه او را نزدیک ملک بردند و صورت
حال را تقریر کرد ملک با جمعی مقربان بلده روی بغار آوردند و تملیخا درآمد و یاران را از صورت حال خبر داد و علی الفور ملک
برسید و آن لوح که در دیوار غار بود برخواندند و اسامی و احوال ایشان را معلوم کردند و با قوم خود بغار در آمده ایشان را
دید با رویهای تازه و جامهای نو متحیر شده و برایشان سلام کرد و ایشان جواب دادند حق تعالی از این اخبار فرمود که
وکذلک اعثرنا علیهم و همچنانکه ایشان را بیدار کردیم و مطلع گردانیدیم تندروس که آنروز ملک دقیانوس بود و قوم
او را بر ایشان لیعلموا ان وعد الله حق تا بدانند آنکه وعده خدا به بعث و حشر راست و درست است چه خواب و بیداری ایشان

بموت و بعث

بموت و بعث مشابهتی تمام دارد و ان الساعة لا ریب فیها و دیگر تا بدانند آنکه قیامت هیچ شکی نیست در آمدن او
پس حق تعالی اطلاع داد بر ایشان اذ یتنازعون بینهم امرهم چون نزاع کردند اهل آن زمان میان یکدیگر و امر دین خود را بعضی میگفتند
حشر ارواح مجرده را خواهد بود و بعضی قایل بودند بحشر روح و جسد یکدیگر پس بدیدن ایشان ظاهر شد که روح و جسد با هم دیگر مبعوث
خواهند شد چه خداوندی که در توفی انفس ایشان کرده سیصد و نه سال بدنهای ایشان را از تحلل و تغیر نگاه داشت و پس از سال
ارواح فرمود تا بان و قادر است که توفیه انفس همه مردمان و امساک اجزای ابدان ایشان دیگر فرستادن ارواح ایشان بآن
قادر است   پیش قدرت کارها دشوار نیست   عجز را با قوت حق کار نیست   آورده اند که جوانان غار ملک را دعا کردند و در
مضاجع خود بخفتند و ارواح ایشان مقبوض شد. در تفسیر ثعلبی مذکور است که حضرت رسالت را ص آرزوی آن شد که اصحاب کهف را
به بیند جبرئیل علیه السلام آمد و گفت یا رسول الله تو ایشان را در دنیا نخواهی دید اما از اخیار خود چهار کس را بفرست تا ایشان را بدین تو
دعوت کنند آنحضرت فرمود که چگونه فرستم و کرا بفرستم فرمایم جبرئیل ع گفت ردا مبارک خود را بگستران و صدیق و فاروق و مرتضی
و ابو ذر غفاری را بگوی تا هر یک بر طرفی نشینند و باد در غار که مسخر سلیمان بود بطلب که خدایتعالی او را مسخر تو کرده و بفرمای
تا ایشان را برداشته بآن غار برد حضرت ص همچنان فرمود صحابه بدر غار رسیدند و سنگ برداشتند سگ ایشان چون روشنی بدید
بانگ در گرفت و حمله آورد اما چون چشم وی بایشان رسید دم جنبانیدن آغاز نهاد و باشارت کرد که درآئید ایشان در آمدند
گفتند السلام علیکم و رحمة الله و برکاته حق تعالی ارواح را با جساد ایشان در آورد تا برخواستند و جواب سلام ایشان
باز دادند پس صحابه گفتند نبی الله محمد رسول الله شما را سلام رسانیده ایشان گفتند و علی محمد رسول الله الصلوة والسلام پس دعوت
کردند ایشان را بدین اسلام و ایشان قبول نمودند و حضرت پیغمبر را اسلام رسانیدند و باز در مضاجع خود تکیه کردند و باری دیگر
نزد خروج مهدی از برای اهل بیت محمد رسول الله ص زنده شوند و مهدی بر ایشان سلام کند و جواب دهند پس متوفی شوند و در
قیامت مبعوث گردند القصه چون تندروس و قوم او این حالات که مذکور شد مشاهده نمودند فقالوا ابنوا علیهم
بنیانا پس گفتند که بنا نهید بر ایشان دیواری که از چشم مردم پوشیده شوند تا بان موضع ایشان را نشناسند ربهم
اعلم بهم پروردگار ایشان داناتر است بکار و حال ایشان از جمعی که مخالفت مینمایند در باب ایشان قال الذین غلبوا
علی امرهم گفتند آنانکه غالب شدند بر دین ایشان یعنی جماعتی که بحشر اجساد قایل شدند و ایمان آوردند بآن
لنتخذن علیهم مسجدا فرا میگیریم بر ایشان مسجدی که مردمان در آن نماز گذارند سیقولون زود باشد
که گویند یهود یا یعقوبیه از نصاری که اصحاب ثلثة رابعهم کلبهم سه تن بودند چهارم ایشان سگ بوده ویقولون
خمسة و گویند نسطوریه از ترسایان که پنج تن بودند سادسهم کلبهم ششم ایشان سگ ایشان و میگویند این
سخن را رجما بالغیب انداختن به پوشیده که یعنی گمان است که بی پی او اختراع خود میگویند و بر آن یقینی ندارند
ویقولون سبعة و گویند مسلمانان باخبار رسول الله ص که ایشان هفت تن اند وثامنهم کلبهم و هشتم ایشان سگ ایشان

کتابخانه آستان قدس
ویژه خطی

قل ربی اعلم بعدتهم بگو که پروردگار من داناتر است بشمار ایشان ما یعلمهم الا قلیل نمیداند عدد ایشان را مگر اندکی از آدمیان
که پیغمبر است و اصحاب او و فرموده که انا من ذلک القلیل و از مرتضی علی علیه السلام منقول است که اصحاب کهف هفت تن بودند و اسمای ایشان
اینست مکسلمینا مشلینیا مرنوش و برنوش شاذنوش یملیخا و اسم راعی مرطونس است و اسم کلب قطمیر و در روایتی دیگر در اسامی ایشان
هست اما آنچه فی الجمله محقق وارد این است و در تیسیر از عبد الله بن فلان نقل میکند که چون آتش در موضعی افتد و این اسما بر کاغذ نوشته
در آنجا افکنند فی الحال تسکین یابد و اهل تاویل را در باب اصحاب کهف سخن بسیار است بعضی گویند این قصه نمودار از احوال بدن است بسبعهٔ
که هفت اقلیم عالم بوجود ایشان قایم بود و کلب نفس حیوانیست و نزد بعضی اشارتست بروح و قلب و عقل نظری و معیشتی
و قوت قدسیه و سر و خفی که تعلق بغار بدن دارد و دقیانوس نفس اماره است و حواله توضیح این سخنان بجواهر میرود فلا تمار
فیهم پس تو جدال مکن ای محمد در شان اصحاب کهف با اهل کتاب جدال کننده الا مراء ظاهرا مگر جدال ظاهر یعنی تعمق منمای در مجادله
و بر ایشان فرو خوان آنچه در قرآن است و بر رد و تجهیل ایشان اشتغال منمای ولا تستفت فیهم و فتوی مجوی یعنی مپرس در شان
ایشان منهم احدا از اهل کتاب یکی را آورده اند که چون سؤالات مذکوره از حضرت رسالت صلعم پرسیدند فرمود که فردا
بیایید تا شما را خبر کنم و نگفت ان شاء الله به نسیان ما نجده روز یا کم یا بیش وحی فرود نیامد و قریش طعنه آغاز نهادند و غبار ملال
بر مرات دل بی غل آنحضرت نشست حق تعالی این آیه فرستاد که ولا تقولن لشیء مگوی مر چیزی را و کاری را که قصد داری که
انی فاعل ذلک غدا بدرستیکه کننده ام آن را فردا الا ان یشاء الله مگر آنکه خواهد خدای یعنی اگر گویی که خدای خواهد
کرده شود واذکر ربک اذا نسیت و یاد کن هر شب پروردگار خود را چون استثنا فراموش کرده باشی بگو ان شاء الله و یاد
کن پروردگار خود را حقیقت ذکر فنا ذاکر است در مذکور و حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که ذکر حقیقی آنست که دل
ذاکر در سر مذکور شود و جان وی در سر نور خبر عیان کرد و از نشان دور بلکه نه نشان در گنجد آنجا نه عیان نی من نی ما و نی نام و نشان
ذکر و ذاکر فرد گردد بالتمام جمله مذکور ماند والسلام وقل عسی ان یهدین و بگو شاید آنکه دلالت کند مرا ربی آفریدگار من
لاقرب من هذا رشدا با چیزی که نزدیکتر است از شان اصحاب کهف که شما میپرسید از راه صواب و چون عیسی از حق تعالی
لابد است او را راه نمود به بزرگتر چیزی از قصه اصحاب کهف و آن اخبار انبیا و امم سابقه بود و انبا از نوازل و حوادث آینده
ولبثوا فی کهفهم و درنگ کردند آن جوانمردان خدای در غار خود وقتیکه در خواب بودند ثلث مائة سنین سیصد سال وازدادوا
تسعا و زیاده کردند نه سال دیگر در لباب آورده که سیصد شمسی بود و نه سال بر او افزوده اند تا ده سال قمری و دو ماه و نوزده
روز باشد در خبر است که ترسایان گفته ما سیصد را دانیم و نه را نشناسیم حق تعالی فرمود که قل الله اعلم بما لبثوا بگوی خدای تعالی داناتر است
بمقداری که درنگ کرده اند له غیب السموات والارض مر او راست پوشیده آسمان و زمین یعنی مخفیات اهالی آن ابصر به چه بیناست
خدای تعالی بهر موجودی واسمع و چه شنواست بهر مسموعی ما لهم من دونه من ولی نیست مر اهل آسمان و زمین را بجز وی هیچ دوستی که متولی
امور ایشان بود ولا یشرک فی حکمه و انباز نمیکند خدای تعالی در فرمان و قضای خود احدا یکی را از موجودات علوی و سفلی واتل ما اوحی الیک

و بخوان آنچه وحی کرده شده است

و بخوان آنچه وحی کرده شده است بسوی تو من کتاب ربک از کتاب پروردگار تو که قرآن است لا مبدل لکلماته هیچ تغییر کننده نیست
مر سخنان او را و رشان اصحاب کهف فرستاده ولن تجد من دونه ملتحدا و نیابی تو بجز وی پناهی صاحب کشاف آورده که قومی از
رؤسای کفره حضرت رسالت را صلعم گفتند ای پیغمبر این بی قدران را چون صهیب و عمار و خباب و سلمان که بوی خرقه ایشان ما را متاذی
دارد از مجلس خود دور ساز تا ما با تو مجالست کنیم این آیه آمد واصبر نفسک و باز دار تن خود را و شکیبا کن مع الذین
یدعون ربهم با آنان که میپرستند پروردگار خود را بالغداة والعشی بامداد و شبانگاه مراد از طرفی نهار است یا
صلوة فجر و عصر یا جامع اوقات یعنی شب و روز به پرستش حق تعالی مشغولند یریدون وجهه میخواهند رضای او را و جویای
غیر او نیستند و نزد بعضی این آیه مدنیست و سبب نزولش آن بوده که جمعی از مولفه قلوب چون عیینه بن حصن و اقرع بن حابس
و امثال ایشان گفتند یا رسول الله ما اشراف عربیم با سلمان و ابوذر و فقرا مسلمانان همنشین نتوانیم کرد تو اگر ایشان را دور
سازی ما نزدیک تو آمده بتعظیم احکام شرع قیام نماییم این آیه آمد که صبر کن بر صحبت درویشان که اوقات صبح و شام
برای رضای خدای تعالی به پرستش او مسکینه رانند ولا تعد عیناک عنهم و باید که در نگذرد چشمهای تو از ایشان یعنی نظر
از ایشان بر مدار و بغیر ایشان التفات مکن ترید زینة الحیوة الدنیا میخواهی آرایش زندگانی دنیا باید دانست که آنحضرت را
هرگز بدنیا و زینت آن میل نبوده بلکه معنی آیه اینست که مکن عمل کسی که مایل بزینت دنیاست چه مایل بدنیا از فقرا معرض
و بر اغنیا مقبل باشد ولا تطع و فرمان مبر من اغفلنا قلبه عن ذکرنا آن را که غافل گردانیده ایم دل او را از یاد کردن ما
و آنکس امیه بن خلف بود و اتباع او یا عیینه و اشیاع او که آنحضرت را بطرد فقرا امیفرمودند حق تعالی فرمود که ما دل او غافل
کرده ایم واتبع هواه و او پیروی کرده است آرزوی نفس خود را وکان امره فرطا و هست کار او تباه و ضایع یا موجب حسرت
و ندامت وقل الحق من ربکم و بگوی مر ایشان را که آنچه بشما آورده ام یعنی قرآن پیغام ربست و سخن درست است از آفریدگار شما
فمن شاء فلیؤمن پس هر که خواهد گرویدن بوی پس باید که بگرود ومن شاء فلیکفر و هر که خواهد نا گرویدن بگو مکر و شیخ
زاهد آورده که این امر توعید و تهدید است نه امر اجازت و اباحت و ابن عباس رضه فرموده که امر بمعنی اخبار است یعنی
هر که خدا خواهد که کافر شود بیشک کافر گردد و ما تشاءون الا ان یشاء الله و آنچه بمشیت ازلی بر آن متعلق شده از حکمت
تغییر ممتنع او از صفت تبدیل معتراست هر که را خواهی بخوان هر که را خواهی بران حکم حکم تو است کس را چاره جز تسلیم نیست
انا اعتدنا للظالمین نارا بدرستیکه ما آماده کرده ایم برای ستمکاران یعنی ناگرویدگان آتشی که احاط بهم سرادقها
بگرد در آید ایشان را و سراپرده های آن تشبیه فرموده آتش را که محیط بود بهر کافران بسراپرده که مشتمل باشد بر اهالی آن و در
حدیث ابی سعید خدری است که سرادق نار چهار دیوار است که غلظ هر یکی از آن چهل ساله راه است که بگرد کافران در آمده و ان
یستغیثوا یغاثوا و اگر فریاد خواهی کنند از تشنگی فریاد رسیده شوند بماء کالمهل به آبی مانند دردی زیت یا مس گداخته
که پیش دهن ایشان برند یشوی الوجوه بریان کند و بسوزد رویها را از فرط حرارت بئس الشراب بد شرابیست مهل وساءت مرتفقا

وبدست آتش جای بودن إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستیکه آنان که بگرویدند بخدای تعالی و کتاب الله و رسول الله وعملوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
وبکردند کارهای شایسته إِنَّا لَا نُضِيعُ بتحقیق ما ضایع نکردانیم أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا مزد آنکس را که نیکوترست از روی کردار
أُولَئِكَ لَهُمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ بآن گروه مؤمنان و پسندیده کاران مر ایشانراست بوستانهای اقامت یعنی بهشتها که در آن
مقیم باشند تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ میرود از زیر منازل ایشان یا بامر ایشان جویها يُحَلَّوْنَ و آرایسته شوند فِيهَا در آن
بوستانها مِنْ أَسَاوِرَ از دستوانهای ساخته شده مِنْ ذَهَبٍ از زر و در زاد المسیر از جبیره نقل میکنند که هر یک از بهشتیان را
سه دست واره بود یکی از زر و یکی از لؤلؤ و یکی از یاقوت وَيَلْبَسُونَ ثِيَابًا خُضْرًا و بپوشند جامهای سبز مِنْ سُنْدُسٍ
از دیباهای نازک وَإِسْتَبْرَقٍ و دیباهای سطبر فراخور آرزوهای هر یکی مُتَّكِئِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ تکیه زده کان
باشند در بهشت بر تختها چنانچه عادت متنعمانست نِعْمَ الثَّوَابُ نیک جزائیست بهشت و نعیم آن وَحَسُنَتْ مُرْتَفَقًا
و نیکوست آن تختها تکیه گاه یا نیکوست بهشت منزل و آرامگاه وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا و پیدا کن برای مؤمنان و کافران
مثلی و آن کدام است رَجُلَيْنِ دو مرد که برادران بودند در بنی اسرائیل یکی یهودا یا یملیخا و او مؤمن بوده و یکی دیگر قطروس
و او کافر بوده و هشت هزار دینار از پدر میراث بایشان رسید هر یک چهار هزار تصرف کردند کافر آن بدان ضیاع و عقار و خانه
خرید و مؤمن همه را در وجوه خیر صرف کرد و حق تعالی از مال حلال ایشان خبر میدهد که جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ دادیم مر
یکی را از ایشان یعنی قطروس دو بوستان مِنْ أَعْنَابٍ از تاکهای انگور وَحَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ و محفوف کردانیدیم آنرا بخرماستان
یعنی کرداگرد آن درآوردیم وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمَا زَرْعًا و پیدا کردیم میان آن دو باغ کشت زاری تا آن موضع اقوات و فواکه باشد
كِلْتَا الْجَنَّتَيْنِ آن دو باغ آتَتْ أُكُلَهَا بدادیم میوه و محصول خود را بتمامی وَلَمْ تَظْلِمْ مِنْهُ شَيْئًا و ستم نکردی یعنی کم نساختی
از میوه معهود چیزی را یعنی در اغلب آنست که میوه سالی تمام آید و سالی ناقص همیشه میوه آن باغها تمام آمدی وَفَجَّرْنَا خِلَالَهُمَا
نَهَرًا و روان کردیم میان آن دو بوستان جوی آب تا شرب آن دایم باشد وَكَانَ لَهُ ثَمَرٌ و بود مر کافر را همه میوه
یعنی بغیر انگور و خرما میوههای دیگر داشت و اختصاص آنها بدو کو جهت غالبیت بوده آورده اند که یهودا محتاج شده و
رجوع به برادر نموده از او در معیشت توقع مساعدت کرد قطروس گفت زر من و تو برابر بود من این همه باغ و متاع پیدا
کرده ام و غلامان و خادمان دارم تو چرا تنگدست و پریشان حالی گفت ای برادر تو بدان مالها باغ دنیا خریدی و من
بوستان بهشت خریدم تو چرا سختی در دنیا و من در جنت خانه گرفتم تو کدخدا شدی و من مهر حور العین دادم و تو غلام
و کنیزک جمع کردی من طلب ولدان و غلمان کردم قطروس گفت از روی ملامت کردن او که تو زر نقد بوعده فردا از
دست دادی و خود را خوار و محتاج کردانیدی فَقَالَ لِصَاحِبِهِ پس گفت قطروس مر یار خود یعنی برادر خود وَهُوَ يُحَاوِرُهُ
و او مجادله میکرد با او و سخن با او باز میکردانید یعنی این میگفت و او جواب میداد کافر گفت أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا
من بیشترم از تو از جهت مال وَأَعَزُّ نَفَرًا و عزیزترم از قبل اولاد و حشم و خدم پس دست یهودا گرفت وَدَخَلَ جَنَّتَهُ

وَهُوَ ظَالِمٌ

وَهُوَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ و درآمد بباغ خود و حال آنکه او ستمکننده بود بر تن خود بعجب و مفاخرت آنکه از روی محبت دنیا قَالَ مَا أَظُنُّ هَذِهِ
أَنْ تَبِيدَ أَبَدًا گفت گمان نمیبرم آنکه فانی شود این بوستان من هرگز یا مظنه من نیست که این دنیا سپری شود وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ
قَائِمَةً و گمان نمیبرم قیامت را آینده وَلَئِنْ رُدِدْتُ و اگر باز کردانیده شوم بزعم تو إِلَى رَبِّي بسوی پروردگار من چنانکه تو میگوئی
و مرا برانگیزند لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا بخدای که بیابم بهتر از این بوستانها جای بازگشتن یعنی استحقاق من مقتضی آنست
که فردا بهشت بمن دهد چنانچه امروز این باغ بمن داده قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ گفت مر قطروس را برادر او وَهُوَ يُحَاوِرُهُ و حال آنکه او جدال
میکرد با او أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ یا کافر شدی بانکار بعث و تردد در آن بآنکسی که بیافرید ترا یعنی پدر ترا که اصل
ماده است یا خود ماده اصل ترا از خاک ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ پس از نطفه که ماده نزدیکست ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلًا پس ترا راست
کرد مرد رسیده و درست اندام لَكِنَّا هُوَ اللَّهُ لیکن اوست خدای یکی رَبِّي پروردگار من و آفرید مرا از خاک و نطفه وَلَا
أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَدًا و انباز نمیکردانم بخدا و نه خود هیچ کس را وَلَوْلَا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَكَ و چرا چون درآوردی ببوستان خود
قُلْتَ مَا شَاءَ اللَّهُ نگفتی که آنچه خواهد خدا چنان شود یعنی آنکه گفته که هرگز زوال این باغ نمیرسد بایستی که بگفتی که اگر خدای تعالی خواهد
فانی کرداند و چرا نگفتی لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ نیست قوت هیچکس را در هیچ چیز مگر بمدد خدای تعالی یعنی بایستی که بعجز خود اعتراف کردی و انی
که آنچه ترا از عمارت باغ و تدبیر آن امر میسر شده بمددکاری حضرت باریست إِنْ تَرَنِ أَنَا أَقَلَّ مِنْكَ مَالًا وَوَلَدًا اگر
بینی مرا کمتر از تو از جهت مال و فرزند فَعَسَى رَبِّي أَنْ يُؤْتِيَنِ پس شاید که پروردگار من بدهد مرا خَيْرًا مِنْ جَنَّتِكَ بهتر
از بوستان تو در دنیا یا در آخرت بجهت ایمان من وَيُرْسِلَ عَلَيْهَا حُسْبَانًا و فرو فرستد بر بوستان تو بسبب کفر تو صاعقها
یعنی عذاب سخت مِنَ السَّمَاءِ از آسمان فَتُصْبِحَ پس کردد بوستان تو صَعِيدًا زَلَقًا زمین هامون بی کیاه که پای برو
لغزد أَوْ يُصْبِحَ مَاؤُهَا غَوْرًا یا کردد آب آن بوستان فرو رفته در زمین فَلَنْ تَسْتَطِيعَ لَهُ طَلَبًا پس نتوانی تو مر آن آب
در زمین فرو رفته را طلب کردن یعنی طلب آن آب مفقود در تو نبود پس یافتن و بجوی باز آوردن خود چگونه تواند بود آورده اند
که حق تعالی سخن آن مؤمن را راست کردانید و عذاب اهلاک و استیصال بدان باغ فرستاد وَأُحِيطَ بِثَمَرِهِ و فرا گرفته
شد عذاب الهی بمیوه آن باغ کافر و تباه شد جمیع اثمار و اشجار آن و خراب گشت هر بنا که در آن باغ ساخته بودند
فَأَصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ پس بامداد قطروس آن حال مشاهده نموده میکردید و هر دو کف خود را یعنی از روی حسرت و حیرت کف برکف
میزد و پشیمانی میخورد عَلَى مَا أَنْفَقَ فِيهَا بر آن چیزی که خرج کرده بود فیها در عمارت آن وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا
و حال آنکه بناهای آن باغ افتاده بود بر سقفهای خود یعنی اول سقوف ساقط گشت و جدران بر روی افتاد و یا طارمها که بسته
بودند یعنی داربستهای تاکها بروی فرود آمده و بر هر تقدیر چون قطروس مشاهده آن عذاب کرد دست بر دست میزد وَيَقُولُ
يَا لَيْتَنِي و میگفت ای کاشکی که لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّي أَحَدًا من انباز نمیگرفتم و شریک نمیساختم بپروردگار خود دیگری را تا بوستانها
من بسبب شرک خراب نمیشد وَلَمْ تَكُنْ لَهُ فِئَةٌ يَنْصُرُونَهُ و نبودند مر او را گروهی که یاری دهند در رفع عذاب از باغ او

مِنْ دُونِ اللّٰهِ بجز خدای تعالی که او بر آن قادر بود و او را نصرت کرد وَمَا كَانَ مُنْتَصِرًا و نبود قطروش یاری دهنده مر خود را
و انتقام کشنده از خدای تعالی هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلّٰهِ الْحَقِّ یعنی بوقت زوال نعمت یا در روز قیامت یا بموطن جزا التصرف ادان
و یاری کردن مر خدای را الحق راست گوی درست کار هُوَ خَيْرٌ ثَوَابًا او بهتر از جهت جزا او را که بدو امیدوار بود وَخَيْرٌ عُقْبًا
و بهتر است از جهت عاقبت مر بندهٔ ترسکار را یعنی عاقبت طاعت او بهتر است از عاقبت طاعت غیر او که ترسناک دنیا شده
و صاحب تاویلات تمثیل میکند رجلین را بنفس کافره و قلب مؤمن و جنتین را که بهوای دنیا مشتملاست بر اعناب شهوات
و نخیل مستلذات و زرع متمتعات بهیمیه در بواقی احوال عتاب مثل این سخنان دارد و موضع بیان آن جواهر التفسیر است
وَاضْرِبْ لَهُمْ و بیدا کن برای جهانیان مَثَلَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مثل زندگان انسان در این جهان كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ
السَّمَاءِ مانند گیاه رسته از آبی که فرستاده ایم آنرا از سحاب یا از جانب سما فَاخْتَلَطَ بِهِ پس بیامیخیتم بهر بدان
آب نَبَاتُ الْأَرْضِ آن گیاه رسته از زمین و قوت گرفت و نشو و نما خود بکمال رسانید و زمین بدو تازه و خرم
شد فَأَصْبَحَ هَشِيمًا پس بامداد کرد روز دیگر گشت آن گیاه تازه زیبا خشک گشته و در هم شکسته بمثابتی که بسبب
خشکی و شکستگی تَذْرُوهُ الرِّيَاحُ پراکنده میکردانند او را بادها و از بن بر میکنند و بهر طرف میبرند وَكَانَ اللّٰهُ
عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُقْتَدِرًا و هست خدای تعالی بر هر چیز از انشا و افنا توانا تشبیه کرده زندگانی دنیا را بگیاهی که
از آب باران سبز شود و بکمال نمود و وقت آن در آید که از او نفع گیرند ناگاه آب از او منقطع گردد و خشک و
فانی بماند هم چنین آدمی بزنده که که دار و خوش بر آید همین که نامهٔ عمر او از عنوان به پایان رسیده متقاضی اجل
در آمده نهال نهاد را بصرصر فنا خشک سازد و خرمنهای آرزو بباد های نیستی بر دهد بهار عمر لبی دلفریب رنگین است
ولی چه سود که دار و خزان مرگ از پی روسا غب بمال و فرزند مباهات میکردند و پیغمبر را بانکه درویش است دل بر ندارد
طعنه میزدند حق تعالی فرمود الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مال و پسران آرایش دنیااست نه زاد آخرت و توشه
راه معاد چه اندک زمانی عرصه تلف و هدف زوال خواهد شد وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ
و کارهای شایسته پای دار که ثمرهٔ آن ابد الآباد باقی ماند بهتر است نزد پروردگار تو ثَوَابًا از جهت جزا وَخَيْرٌ
أَمَلًا و بهتر است از جهت امیدواری یعنی صاحب آن اعمال هر چه امید میدارد از حق تعالی در آخرت مییابد بعضی علما
بر آنند که باقیات صالحات نماز پنجگانه است و گویند کلمات خمسه است اعنی سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر
ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم یا کلمات سه گانه لا اله الا الله و استغفر الله و صلی الله علی محمد و آله یا سخنان خوش
که سبب فرح قلوب گردد یا نیات پسندیده که موجبات قبول اعمال بود یا نیات صالحه که بحکم من استبر من النار سبب خلاص
والدین باشند و قشیری فرموده که باقیات صالحات آن عملاست که مشوب بطمع و غرض نباشد بلکه خالصا لوجه الله
بود یا نتیجه آن ابد السمت بقا موسوم تواند بود در رشیم فرموده که خلوص عمل بآنست که مشوب بطمع و غرض نباشد و رو لید

عمل از تو مرتفع

عمل از تو مرتفع شود یعنی عمل را از خود نه بینی و ندانی بلکه همه بتوفیق حق داند یا آن عمل را در نظر نیارد و بچیزی ننهد وَيَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ و یاد 7
کن روزی را که برانیم کوهها را یعنی از بیخ بر کنیم و در هوا پراکنده سازیم وَتَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً و ببینی زمین را ظاهر شده از زیر کوهها
مرده کان همه بر روی زمین آمدها وَحَشَرْنَاهُمْ و حشر کنیم همه را یعنی جمع سازیم در موقف فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا پس نگذاریم
از ایشان یکی را حشر ناکرده که در خاک باز ماند وَعُرِضُوا عَلَىٰ رَبِّكَ صَفًّا و عرض کرده شوند بر حساب آفریدگار تو استاده صف کشیده
و حق تعالی فرماید لَقَدْ جِئْتُمُونَا هر آینه آمدید بما برهنه و تنهای خدم و حشم و مال و منال كَمَا خَلَقْنَاكُمْ هم چنانکه آفریده بودیم شما را
أَوَّلَ مَرَّةٍ اول بار که هیچ نداشتید بَلْ زَعَمْتُمْ بلکه شما گمان بردید و پنداشتید أَلَّنْ نَجْعَلَ لَكُمْ مَوْعِدًا که نسازیم برای شما
وقتی معین برای انجاز وعده یا مکانی که موعود بود برای محاسبه این خطاب خاص برای منکر بعث است وَوُضِعَ الْكِتَابُ و نهاده شود
نوشتها اعمال در دستهای ایشان در میزان فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ پس بینی تو گناهکاران مُشْفِقِينَ ترسان و اعراض کننده کان
مِمَّا فِيهِ از آنچیزی که در کتاب ایشان باشد از گناه و فراموش کرده باشند یعنی چون بر آن گناه خود مطلع گردند خوف بر ایشان مستولی گردد
وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا و گویند گناهکاران وای بر ما مَالِ هَٰذَا الْكِتَابِ چه بوده است این نامه را که مطلقا لَا يُغَادِرُ
صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً فرو نگذاشته گناهان خورد و بزرگ إِلَّا أَحْصَاهَا مگر که شمرده است همه آنرا و ضبط کرده و نگاه داشته و
وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا و بیابند آنچه کرده اند در پیش آنها و حاضر شده وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا و ستم نکند پروردگار تو بر کسی
بنقصان حسنه او وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ و یاد کن ای رسول بر گزیده زمانی را که گفتیم ما بر همه ملائکه را که اسْجُدُوا لِآدَمَ سجده
کنید مر آدم صفی را سجدهٔ کرامت نه سجدهٔ عبادت فَسَجَدُوا پس سجده کردند همه ایشان إِلَّا إِبْلِيسَ مگر شیطان كَانَ مِنَ الْجِنِّ
بود از جن یعنی از قوم بنی الجان یا جن گروهی اند از ملائکه که از آتش مخلوق شده و ابلیس از ایشان بوده و قول اول اصح است چه در همین آیه او را
ذریه اثبات فرموده و ملائکه را ذریه نیست و دلیلی دیگر آنکه میفرماید که فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ پس بیرون رفت از امر پروردگار
خود فا برای سببیه است یعنی عارض شده بجهة آنکه در اصل جن بوده أَفَتَتَّخِذُونَهُ آیا فرا میگیرید شیطان را وَذُرِّيَّتَهُ و فرزندان
او را أَوْلِيَاءَ دوستان مِنْ دُونِي بجز من یعنی ایشان را دوست میگیرید و فرمان برداری میکنید و و من عارض میشوید وَهُمْ
لَكُمْ عَدُوٌّ و حال آنکه ابلیس و ذریه او مر شما دشمنانند بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا بد است ظالمان را ابلیس و ذریه او بدلی از خداوند
گویند ذریه بمعنی اتباعت و تسمیهٔ ایشان بذریه از قبیل مجاز بود و اکثر بر آنند که او را ذریه است در تبیان آورده که حق تعالی
چون ابلیس را براند از پهلوی چپ او زوجهٔ او را که آوه نام دارد بیافرید و او را انبار رنگهای بیابان فرود آورده و شنیده ایم که شیطان
در ران راست آلت مردی دارد و در ران چپ آلت زنی و در یکدیگر میمالد و به یکلخط صد هزار فرزند حاصل میشود والله اعلم
و از اولاد او یکی مره است و دیگری لاقیس و یکی و لهانست و در عین المعانی آورده که لاقیس موسوس طهارت و و لهان موسوس
صلوة و بعضی بر عکس گفته اند و باتفاق ذلبنور از اولاد او صاحب اسواقست که بدروغ و کم فروشی و خیانت وسوسه میکنند
و اعور صاحب ابواب ریاست و مبسوط صاحب اراجیف و داسم با خورنده طعام که بسم الله نگفته با او شرکت میکند در خوردن

و مدش موکل علامات که این را ابرامور مختلفه میدارد ما اشهدتهم خلق السموات والارض حاضر نکردانیم شیطان را و اولاد
او را بوقت آفرینش آسمان و زمین تا با ایشان مشاورت کنم یا مددکاری طلبم ولا خلق انفسهم و نه بوقت آفرینش آسمان
و زمین تا با این مشاورت کنم در نفسهای ایشان اعتقاد جمعی کفار آن بود که این بر علوم غیبی مطلع اند حق تعالی نفی میفرماید
که شیطان در آفرینش آسمان و زمین حاضر نبودند تا غیب آن را بدانند و از آفرینش نفسهای خویش نیز بیخبر اند پس چگونه ایشان را
انباز میگیرند وما کنت و نیستم من متخذ المضلین فرا گیرنده گمراهان و گمراه کننده گان که ابلیس و ذریه او اند عضدا
یاران و مددکاران یعنی من در خالقیت بی نیازم از یار و مددکار و یوم یقول نادوا و یاد کن آن روز که گوید خدای تعالی با
فرشته بامر او مر مشرکان را که برای شفاعت خود یا بجهت دفع عذاب از خود بخوانید بآواز بلند شرکائی الذین زعمتم
شریکان مرا آنان که گمان میبردند که این انبازان من اند اضافه شرکائی بزعم ایشان است و بجهت توبیخ و تقریع نیز میباید
فدعوهم پس بخوانند کافران بتان را و استغاثه کنند فلم یستجیبوا لهم پس اجابت نکنند مر ایشان را و بفریاد نرسند و
جعلنا بینهم موبقا و گردانیدیم میان کفار و اله ایشان جای هلاک یعنی وادی از وادیهای دوزخ پیدا کنیم میان ایشان
که مهلکه عظیم باشد و همه ایشان را در آن معذب سازیم و از عبد الله بن فلان منقول است که موبق وادیست عمیق در
جهنم که بدان جدا کنند میان اهل لا اله الا الله و ما سوی ایشان ورای المجرمون النار و ببینند مشرکان آتش دوزخ را معاینه
از چهل ساله راه فظنوا انهم مواقعوها پس دانند که ایشان در افتادنی اند و لم یجدوا عنها مصرفا و نیابند از
آتش مکانی که باز گردند بدان تا گریزگاه نیابند جهت آنکه از همه جوانب احاطه کرده شود بدیشان ولقد صرفنا و بدرستیکه
ما بیان کردیم و مفصل گردانیدیم فی هذا القرآن للناس در این قرآن برای مردمان من کل مثل از هر مثلی که بدان محتاجند
از قصص امم گذشته که سبب عبرت گردد و دلایل قدرت کامل که موجب ازدیاد بصیرت شود حکیم الهی گوید حق تعالی بحض
فیض عظیم در کتاب کریم و حکم قدیم آنچه مرحله را بکار آید گفته است آنچنانکه میباید وکان الانسان اکثر شیء جدلا
و هست آدمی بیشتر از همه چیز که خدای آفریده است از روی خصومت باطله یعنی آدمی از مخلوقات جدل کننده تر است و خصومت
در کار حق بیشتر کند ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که مراد نضر بن حارث است که در قرآن جدال مینمود یا ابی بن خلف
که در امر بعث و حشر خصومت میکرد وما منع الناس ان یؤمنوا منع نکرد اهل مکه را و باز نداشت از آنکه بگروند و تصدیق
کنند اذ جاءهم الهدی آنچون آمد بایشان سبب راه نمونی که محمد است ع یا قرآن ویستغفروا ربهم و منع نمود ایشان را
از آنکه استغفار کنند از گناهان و آمرزش طلبند از آفریدگار خود بعد از ایمان بوی الا ان تأتیهم مگر طلب آنکه بیاید
بایشان سنة الاولین سنت خدای تعالی در هلاک کردن پیشینیان او یأتیهم العذاب قبلا و بیاید بدیشان
عذاب روی باروی و مستاصل گردند یعنی در روز بدر وما نرسل المرسلین و نفرستادیم ما فرستادگان را
الا مبشرین مگر مژده دهندگان مر اهل ایمان را بنوال ابدی و منذرین و بیم کنندگان مر مشرکان را بنکال ابدی

ویجادل الذین

ویجادل الذین کفروا و مجادله می‌کنند آنان که کافر شدند بالباطل بیهوده که اقتراح آیاتست بعد از ظهور معجزات
و چرا چنین میکنند لیدحضوا به الحق تا زایل گردانند از مقر خود و باطل سازند بآن جدال حق را که قرآن است یا دین
قویم محمدی صلی الله علیه و آله و سلم واتخذوا آیاتی و فرا گرفتند آیتها کتاب یا دلایل قدرت مرا وما انذروا هزوا
و آنچه را که بیم کرده شده اند بر آن از قیامت و عذاب یعنی قرآن و مواعید اخروی را گرفتند افسوس کرده شده بآن ومن
اظلم ممن ذکر بآیات ربه و کیست ستمکارتر از کسی که پند داده شود به آیتهای پروردگار او که قرآنست فاعرض
عنها پس روی بتابد از آن و قبول نکند و نسی ما قدمت یداه و فراموش کند عاقبت آن عملها که از پیش فرستاده است
هر دو دست او یعنی فراموش کرده اند معاصی خود و تفکر نمیکنند در عواقب آن انا جعلنا علی قلوبهم اکنة بدرستیکه ما نهادیم
بر دلهای ایشان پوششها ان یفقهوه تا در نیابند آن را وفی آذانهم وقرا و در گوشهای ایشان افکندیم گرانی تا نشنوند
آن را جهت عدم استماعست وان تدعهم الی الهدی و اگر خوانی تو ایشان را بآنچه سبب هدایت است یعنی ایمان و قرآن
فلن یهتدوا اذا ابدا پس راه نیابند آنگاه که دعوت کنی یعنی بدعوت تو راه نیابند هرگز مراد جمعی اند از کفار مکه که علم
حق تعالی بعدم ایمان ایشان متعلق است وربک الغفور ذو الرحمة و پروردگار تو آمرزنده است عیب پوش خداوند
بخشش لو یؤاخذهم بما کسبوا اگر بگیرد خدای تعالی ایشان را یعنی کافر بآنچه میکنند لعجل لهم العذاب هر آینه بشتابد بدیشان
همه این عذاب را در دنیا بل لهم موعد بلکه عذاب مشرکان راست موعد موعدی با زمان وعده که روز بدر است
یا قیامت که چون آن وعده در آید لن یجدوا من دونه موئلا نیابند بجز خدای تعالی پناهی و گریزگاهی و
تلک القری اهلکناهم و آن دیهها که قصه ایشان بر تو خواندیم یعنی حجر و احقاف و مؤتفکات هلاک کردیم اهالی آنها را
لما ظلموا آن هنگام که ستم کردند بر خود بکفر و تکذیب آیات و انبیا و مجادله با ایشان و معاصی وجعلنا لمهلکهم
موعدا و مقرر گردانیدیم برای هلاک ایشان وقتی معلوم که چون برسید از آن پیش و پس نیفتد پس چرا قریش عبرت
نمیگیرد و از شرک و از نافرمانی دست باز نمیدارند السعید من وعظ بغیره مرد سعادتمند آن است که پند گیرد بحال غیر
خود رشید الدین وطواط شکر الله سعیه در ترجمه این کلام سعادت اعلام میفرماید بنظم نیکبخت آنکسی بود که دلش
آنچه نیکی در وست بپذیرد دیگران را چو پند داده شوند او از آن پند بهره برگیرد قصه موسی و خضر علیهما السلام
آورده اند که موسی ع بعد از هلاک فرعونیان بنی اسرائیل را جمع کرد و خطبه خواند که فغان از مستمعان بر آمد و همه در ادای
آن کلمات و تامل در معانی و حقایق آن متحیر شدند یکی از عظمای قوم گفت یا کلیم الله هیچ کس باشد در روی زمین
از تو داناتر موسی ع فرمود نمیدانم در همه حال از خود داناتری و گوینده در ضمیر مبارک وی این گذشت صورت پی
آنکه تلفظ کند حق تعالی وحی فرستاد که ما را در مجمع البحرین بنده ایست که اختصاص داده ایم او را بعلم خاص خود تا جبرئیل
وی و با خود ماهی بریان همراه بر که آن ماهی ترا بدان بنده خاص ما رهبر خواهد بود حضرت موسی ع تهیه فرموده روی براه آورد

وَاِذْ قَالَ مُوسٰی لِفَتٰهُ و یاد کن ای محمد چون گفت موسی [illegible] خادم خود را یوشع بن نون ع که طلب خضر ع میرفتند لَا اَبْرَحُ
حَتّٰی اَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَیْنِ همیشه خواهیم رفت تا برسیم بمجمع البحرین که مکان حوت خضر است علیه السلام و آن ملتقی بحر فارس و بحر روم
بوده و گویند آن موضع از افریقیه است و در زاد المسیر طنجه مغرب آورده و در بند شروان نیز گفته اند القصه موسی فرمود که مدام
میروم تا برسم بمنزل او اَوْ اَمْضِیَ حُقُبًا یا میرویم زمانی دراز که هشتاد سال باشد و بهیچ روی از سفر بر نمیتابیم
دست از طلب ندارم تا کام من برآید یا کام من برآید یا جان ز تن درآید فرمود که یا یوشع تو با من موافقت نمای در طلب این
بنده صالح یوشع فرمود که آری من با تو موافقتم و رفاقت تو را مغتنم میشمارم خوش است آوارگی آن را که همراهی چنین دارد
که نور دل از او باشد دو عالم را بهای دارد پس یوشع ع نانی چند و ماهی بریان برداشته باتفاق موسی کلیم الله روان شدند
فَلَمَّا بَلَغَا پس چون رسیدند مَجْمَعَ بَیْنِهِمَا بمجمعی که میان دو دریا است آنجا بر صخره که بر کنار چشمه بود بنشستند و موسی ع در خواب رفت
یوشع در آن چشمه وضو ساخت و قطرهٔ از آن آب بر دست وی بر آن ماهی بریان بچکید فی الحال زنده شد و روی بدریا
نهاد و یوشع متحیر گشت و موسی ع از خواب در آمد تفقد حال یوشع و ماهی نانموده روی بدریا نهاد و از غایت تعجیل
سفر نَسِیَا حُوْتَهُمَا فراموش کردند ماهی خود را فَاتَّخَذَ سَبِیْلَهُ پس فرا گرفت ماهی راه خود را فِی الْبَحْرِ سَرَبًا در دریا
مثل سردابه که در آن توان رفت هر جا که ماهی میرفت آب بالای او چون طاقی مرتفع میشد و می ایستاد و زمین خشک میگشت
فَلَمَّا جَاوَزَا پس وقتی که در گذشتند از مجمع البحرین قَالَ گفت موسی ع لِفَتٰهُ مر جوانمرد خود را یعنی یوشع وقت چاشت شد اٰتِنَا
غَدَآءَنَا بیار طعام چاشت ما را تا بخوریم که گرسنه گشتیم و دمی برآسائیم لَقَدْ لَقِیْنَا مِنْ سَفَرِنَا هٰذَا نَصَبًا هر آینه
دیدیم از این سفر که کشیدیم رنج و سختی چون یوشع سفره پیش آورد قصهٔ ماهی یادش آمد قَالَ اَرَءَیْتَ اِذْ اَوَیْنَا اِلَی الصَّخْرَةِ
گفت یا موسی خبر داری چون جای گرفته بودیم بر آن صخره بر کنار چشمه فَاِنِّیْ نَسِیْتُ الْحُوْتَ پس بدرستیکه من فراموش کردم ماهی
یعنی قصهٔ او را که با تو بگویم وَمَا اَنْسٰنِیْهُ اِلَّا الشَّیْطٰنُ و فراموش نکرد بر من او را مگر شیطان که مرا مشغول ساخت
اَنْ اَذْکُرَهُ آنکه یاد دهم تو را وَاتَّخَذَ سَبِیْلَهُ و گرفت ماهی راه خود را فِی الْبَحْرِ عَجَبًا در دریا راه عجب که هر جا میرفت
راهی فراخ پیدا میشد و زمین دریا نیز خشک میگشت قَالَ گفت موسی ذٰلِکَ این قصهٔ ماهی است مَا کُنَّا نَبْغِ آنچه بودیم
که می طلبیدیم فَارْتَدَّا پس باز گشتند عَلٰی اٰثَارِهِمَا بر نشانهای قدم خود قَصَصًا از پی رفتنی تا رسیدند بآن موضع
که ماهی بدریا آمده بود راهی دیدند که خشک در آن راه در آمدند فَوَجَدَا عَبْدًا مِّنْ عِبَادِنَا پس یافتند
بندهٔ از بندگان ما که بمحض عنایت اٰتَیْنٰهُ رَحْمَةً داده ایم او را مِّنْ عِنْدِنَا از نزدیک ما که آن وحی است
و نبوت بقولی که او را پیغمبر دانند یا طول عمر بمذهب آنها که به نبوت او قایل نیستند وَعَلَّمْنٰهُ مِنْ لَّدُنَّا عِلْمًا
و بیاموختیم او را از نزدیک ما علمی که خاص است بما و کسی آن را نداند الا بتعلیم ما در حقایق از ذو النون مصری قدس سره
نقل میکنند که علم لدنی آن است که حکم کننده بر خلق بمواقع توفیق و خذلان و گفته اند علمی است که حاصل شود بی واسطه کسب و تلقی حرف

صاحب کشف الاسرار

صاحب کشف الاسرار فرموده که دانندهٔ این علم محقق است از یافته سخن گوید در فتوحات از سلطان العارفین نقل میکنند که با جمعی
دانشمندان میگفت اخذتم علمکم میتا من میت واخذنا علمنا من الحی الذی لایموت گلشنی کز نقل روید یکدمست گلشنی کز عشق روید
خرم است گلشنی کز گل دمد گردد تباه گلشنی کز دل دمد وا فرحتاه علم چون بر دل زند یاری بود علم چون بر گل زند باری بود
آورده اند که چون موسی ع بجای خضر ع رسیدند تکیه کرده اش دیدند و جامهٔ خود در سر کشیده موسی ع سلام کرد و خضر جامه از روی
دور کرده جواب داد و گفت تو کیستی گفت من موسی ام نبی بنی اسرائیل حق تعالی فرموده که با تو صحبت دارم و از تو چیزی بیاموزم
و در جواب [illegible] که گوید پیغمبر صاحب الشریعه چگونه چیزی از کسی آموزد که گفته اند رسول میباید که اعلم باشد از مرسل الیهم در حجه
بابی آورده است از اصول و فروع دین و هر چه از این قبیل باشد تعلم آن منافی نبوت نیست و کلمه انتم اعلم منی بامور
دنیاکم موید این قول است قَالَ لَهُ مُوْسٰی گفت موسی مر خضر را هَلْ اَتَّبِعُکَ عَلٰی اَنْ تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا آیا پیروی
کنم ترا بر شرط آنکه بیاموزانی مرا از آنچه بتو آموخته اند علمی که مبنی بر رشد باشد یعنی اصابت خیر قَالَ اِنَّکَ لَنْ تَسْتَطِیْعَ
مَعِیَ صَبْرًا گفت خضر علیه السلام بدرستیکه تو نمیتوانی با من شکیبا کردن را موسی گفت چرا نتوانم گفت بجهت آنکه پیغمبری حکم
تو بر ظاهر است شاید که از من عملی صادر شود که در ظاهر منکر و ناشایست نماید و تو وجه حکمت آن ندانی و بر آن صبر کردن
نتوانی وَکَیْفَ تَصْبِرُ عَلٰی مَا لَمْ تُحِطْ بِهٖ خُبْرًا و چگونه صبر کنی تو بر آنچه که احاطه نکرده بدان جز از روی دانش یعنی
علم تو بدان نرسیده باشد قَالَ سَتَجِدُنِیْ اِنْ شَآءَ اللّٰهُ صَابِرًا گفت موسی زود باشد که یابی مرا اگر خواهد خدا تعالی
صبر کننده بر آنچه از تو بینم وَلَا اَعْصِیْ لَکَ اَمْرًا و نافرمانی نکنم مر ترا در هیچ کاری قَالَ فَاِنِ اتَّبَعْتَنِیْ فَلَا تَسْـَٔلْنِیْ
عَنْ شَیْءٍ گفت خضر که ای موسی پس اگر پیروی کنی مرا پس مپرس از چیزی که منکر نماید و وجه صحت آن ندانی یعنی افتتاح
بسؤال مکن همچنانکه گفته اند که لقمان حکیم بر داود ع رسید دید که نشسته است و آهن بدست نرم شده حلقه میکرد و در
ظرفی میریخت لقمان بپرسید که تو چکار میکنی صبر کرد و نگاه کرد تا آن زمان که ظرف از حلقه پر شد داود ظرف پر حلقه برداشت
و لباس فرو کرد در بدن او جامه شد لقمان نپرسیده دانست که این زره است و برای روز جنگ است خضر گفت ای موسی هر چه
بینی سؤال مکن صبر کن که من بر تو روشن گردانم تا تو دریابی حَتّٰی اُحْدِثَ لَکَ مِنْهُ ذِکْرًا تا من نو سازم برای تو
از آنچه پنهانی که تو دریابی موسی قبول کرد هر دو با هم رو براه نهادند یوشع بر عقب ایشان میرفت فَانْطَلَقَا پس رفتند
بر ساحل دریا تا رسیدند بکشتی و از اهل آن کشتی [illegible] در آن نمودند ملاحان اول راضی نشدند و در آخر خضر را شناختند
و بتعظیم تمام در آوردند حَتّٰی اِذَا رَکِبَا فِی السَّفِیْنَةِ خَرَقَهَا تا چون نشستند در کشتی و بمیان دریا رسیدند خضر
تبری برداشت و پنهان از قوم سوراخ کرد کشتی را قَالَ اَخَرَقْتَهَا لِتُغْرِقَ اَهْلَهَا گفت موسی آیا سوراخ کردی کشتی را
تا غرق گردانی اهل کشتی را چه سوراخ سبب دخول آب است در آن و دخول آب موجب غرق شدن سفینه لَقَدْ جِئْتَ شَیْئًا

امرا بدرستیکه آوردی چیزی عجب و شنیع و بر دل گران و تلخ قال الم اقل انك لن تستطیع گفت خضر ع آیا نگفتم که تو
نمیتوانی معی صبرا با من صبر کردن قال لا تؤاخذنی بما نسیت گفت موسی که این سخن از خاطر من رفته بود مؤاخذه
مکن مرا بانچه فراموش کردم و لا ترهقنی و در مرسان مرا من امری عسرا از کار من دشواری یعنی بر من سخت فرا مگیر
و با من بدین مقدار مضایقه مکن فانطلقا پس از سفینه بیرون رفتند تا بدیهی رسیدند در خارج دیه جمعی کودکان بازی
میکردند پسر زیبا روی بلند قامت خط سبز بر لب او ظاهر شده نام او خوشنود یا حیسور و نام پدرش سلاس یا کاردی
و نام مادرش هویه یا رحمی در میان ایشان بود موسی و خضر میرفتند حتی اذا لقیا غلاما تا چون بدیدند پسری را که ذکر کرده شد
خضر او را از میان اقران طلبیده در پس دیواری برد فقتله پس بکشت او را بذبح یا خناق قال اقتلت نفسا زکیة
گفت موسی آیا بکشتی نفس پاک را بغیر نفس بغیر نفسی که او کشته باشد یعنی او پاک بود از قتل بغیر حق پس بی قصاص او را چگونه کشتی
لقد جئت شیئا نکرا هر آینه آوردی چیزی ناپسندیده را قال الم اقل لك انك لن تستطیع معی صبرا گفت
خضر ع آیا نگفتم مر ترا در اول مصاحبت که تو قوت نداری و نتوانی با من بود و بر فعلهای من شکیبائی ورزیدن
قال گفت موسی ان سألتك اگر سؤال کنم ترا عن شیء بعدها اگر چیزی که صادر شود مثل این افعال منکره صورت
پس از این کرت فلا تصاحبنی پس مصاحبت مکن با من قد بلغت من لدنی عذرا بدرستیکه رسیدی از نزدیک
من بعذری یعنی چون سه بار ترا مخالفت کنم هر آینه در ترک صحبت معذور باشی و در حدیث آمده که پیغمبر ص فرموده که خدا تعالی
رحمت کناد بر برادرم موسی که از روی شرم گفت فلا تصاحبنی اگر صبر کردی و با مصاحب خود درنگ نمودی هر آینه
چیزهای شگفت دیدی فانطلقا پس درگذشتند و رفتند حتی اذا اتیا تا چون آمدند اهل قریة باهل دیهی که انطاکیه است
یا ابله بصره یا ماجروان از ارمنیه یا برقه از روم یا بر زمین و اهل آن دیه چون شب شدی دروازه دربستندی و بر هیچ
کس نگشادندی نماز شام بود که موسی و خضر بدان ده رسیدند خواستند که در آیند کسی دروازه نگشود استطعما
اهلها طلب طعام کردند از اهل آن ده را و گفتند اینجا غریب رسیده ایم و گرسنه ایم چون ما را در ده جای ندادید برای
ما بیرون طعام فرستید فابوا ان یضیفوهما پس سر باز زدند اهل قریه از آنکه ایشان را مهمانی کنند ایشان گرسنه بیرون
دیه بودند و بامداد بر راه روی نهادند فوجدا فیها جدارا پس یافتند در نواحی دیه دیواری مایل شده بیکطرف
یرید ان ینقض میخواست دیوار که بیفتد و فرو ریزد اراده دیوار مجاز است یعنی نزدیک بود بافتادن فاقامه
پس خضر راست کرد آن را یا آنکه اساس را بسنگ و گل استحکام نمود قال گفت موسی که اهل ده ما را جای ندادند و طعام
نیز نفرستادند پس بچه جهت دیوار ایشان را تعمیر کردی لو شئت اگر میخواستی لاتخذت که هر آینه مزد میگرفتی علیه اجرا
بر تعمیر این دیوار مزدی قال هذا فراق بینی و بینك گفت خضر اینست جدائی من و تو یعنی گفته بودی که اگر نوبت ثالث
چیزی پرسم با من صحبت مدار اینك وقت فراق رسید سانبئك زود باشد که آگاه سازم ترا بتأویل ما لم تستطع

علیه صبرا

علیه صبرا بمعنی آنچه نتوانستی بر آن صبر و شکیبائی نمودن و از روی ظاهر آن کار کردی اما السفینة فکانت اما کشتی پس بود
لمساکین مر محتاجان را که ده برادر بودند پنج بیچاره و برجای مانده و پنج دیگر ملاحان که بجهت تحصیل معیشت یعملون فی البحر
کار می کنند در دریا فاردت ان اعیبها پس خواستم بحکم خدا تعالی ان اعیبها آنکه او را سوراخ سازم و معیوب گردانم و کان وراءهم
ملك و حال آنکه هست در پیش راه ایشان پادشاهی که او را جلندی بن کرکره گویند یاخذ کل سفینة میگیرد هر کشتی
درست که می بیند غصبا بغصب یعنی از کشتی بانان میستاند برایگان من آنرا معیوب کردم تا او غصب نکند و آن محتاجان
بکلی محروم نگردند   گر خضر در بحر کشتی را شکست   صد درستی در شکست خضر است و اما الغلام و اما پسر کشته شده فکان
ابواه مؤمنین بودند پدر و مادر او گروید گان فخشینا ان یرهقهما پس دانستیم ما یا ترسیدیم آنکه برسانند
بایشان طغیانا و کفرا بی باکی و کفران نعمت یعنی شاید که بافسق و کفر او در سازند از روی مهربانی که والد را
بر ولد است و آن در ساختن موجب کفر و طغیان بود فاردنا ان یبدلهما ربهما پس خواستیم ما آنکه بدل دهد ایشان را
پروردگار ایشان خیرا منه زکوة فرزندی بهتر از او از روی طهارت و پاکیزه که یعنی از لوث گناه و شوب اخلاق ردیه
مزکی باشد و اقرب رحما و نزدیکتر از جهة بخشایش و مهربانی بر پدر و مادر آورده اند که حق تعالی بعوض آن پسر ایشان را دختری داد
پیغمبری او را بعقد خود در آورد هفتاد پیغمبر از نسل او بدید آمد   آن پسر را کش خضر ببرید حلق   سر آن را در نیابد عام خلق
آنکه جان بخشید اگر بکشد رواست   نایب است و دست او دست خداست   پس عداوتها که آن یاری بود   پس خرابیها که معماری بود
و اما الجدار فکان لغلامین یتیمین و اما دیوار پس هست برای دو کودک یتیم نام ایشان اصرم و صریم و ایشان
هستند فی المدینة در شهر مراد قریه مذکور است و کان تحته کنز لهما و هست در زیر دیوار گنجی برای ایشان و اگر دیوار
بیفتادی آن گنج ظاهر شدی و مردمان بر داشتندی و کان ابوهما صالحا و بود پدر ایشان مردی شایسته نام او کاشح
و گفته اند میان ایشان و پدر صالح ایشان هفت پدر دیگر بوده خدای مهربان ایشان را بجهة اصلاح آن پدر رعایت حفظ
نمود فاراد ربك پس خواست پروردگار تو ان یبلغا اشدهما آنکه برسند بنهایت قوه و کمال رشد خود و یستخرجا
کنزهما و بیرون آرند گنج خود را رحمة من ربك بخششی از پروردگار تو و ما فعلته و نکردم آنچه تو دیدی عن امری
از رای خود بلکه بامر حق تعالی کردم که او خواست که گنج بمستحقان رساند آورده اند که آن گنجی بود از زر و نقره و گویند کتب علمی بود و اشهر
آنست که لوحی بود از زبرجد و بر آن نوشته بود بسم الله الرحمن الرحیم عجب میدارم از کسی که تصدیق مرگ کند چرا شادمان گذراند و شگفت
از شخصی که ایمان دارد بحساب قیامت و غفلت ورزد و عجب از آنکه دنیا دنی و تقلب او و انقلاب احوال ارباب او داند و بیند چرا
دل در او بندد و لا اله الا الله محمد رسول الله ذلك تأویل ما لم تسطع علیه صبرا اینست حقیقت آنچه نتوانستی بر آن صبر
کردن آورده اند که موسی و خضر یکدیگر را وداع کردند و هر یک بسوی منزل خود آوردند و محققان در این قصه لطائف و اسرار است
خصوصا صاحب بحر الحقایق در بیان دقایق آداب مرید صادق و اشفاق سر محقق بعبارتی خوش و تعبیری دلکش آورده اند و بعضی از آن

در جواهر التفسیر بار توان یافت وَيَسْأَلُونَكَ عَنْ ذِي الْقَرْنَيْنِ و می پرسند ترا مشرکان مکه بامتحان یهود از ذو القرنین که پادشاه
مشرق و مغرب بوده و بدین جهت او را ذو القرنین گفته شده که بکرات مشرق و مغرب طواف کرد یا در زمان او دو قرن از مردم
گذشته یا تاج دو شاخ داشت یا بدست و رکاب حرب میکرده یا کریم الطرفین بوده یا میان علم ظاهر و باطن جمع کرده و اشهر
آن است که این اسکندر رومیست و در نبوت او خلاف کرده اند قُلْ سَأَتْلُو عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا بگوی ای رسول برگزیده که
زود باشد که بخوانم بر شما از او چیزی و بیانی إِنَّا مَكَّنَّا لَهُ فِي الْأَرْضِ بدرستیکه ما ممکن گردانیدیم یعنی قدرت دادیم مر او را
باستیلا در زمین وَآتَيْنَاهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا و عطا دادیم از هر چیز که خلق بدان محتاج بودند یا از آنچه سلاطین را بکار
آید در تسخیر شهرها و محاربه با اعدا یاد دادیم او را از چیزی که میخواست دست آویزی که بدان سبب او را آنچه خیر میشود
آورده اند که حق تعالی نور و ظلمت مسخر او گردانیده و در زاد المسیر گوید که سحاب را بفرمان او کرد تا بر او سوار شده هر جا که میخواست
میرفت روزی که از روم بیرون آمده مصر را مسخر ساخت با زنگیان حرب کرده بر ایشان غالب آمد و عزم مغرب کرد
فَأَتْبَعَ سَبَبًا پس از پی در رفت سببی را که بمغرب توان رفت و بر آن سبب توسل جسته میرفت حَتَّى إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ
تا چون برسید بجای فرو رفتن آفتاب یعنی نهایت عمارت در جانب مغرب وَجَدَهَا تَغْرُبُ یافت آفتاب را که رای العین فرو
میرود فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ در چشمهٔ آب گرم و حفص حمئة میخواند یعنی چشمهٔ آب با گل آمیز وَوَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا و یافت
نزدیک آن چشمه بر ساحل دریای محیط غربی گروهی را که ناسک بودند و ایشان قومی بودند بت پرست سبز چشم سرخ موی
تا در یعنی فربه با هیبت لباس ایشان پوست حیوانات و طعام ایشان گوشت وحوش و جانوران ای قُلْنَا يَا ذَا الْقَرْنَيْنِ
گفتیم ما که ای ذو القرنین این ندا اگر او نبی بوده باشد بوحی است و اگر نبی نبوده با الهام یا بزبان پیغمبر زمان او و بر
هر تقدیر حق تعالی فرمود إِمَّا أَنْ تُعَذِّبَ یا آنست که عذاب میکنی این قوم را یعنی میکشی اگر ایمان نیاورند وَإِمَّا أَنْ
تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْنًا و یا آنکه فرا میگیری در باب ایشان نیکوئی اگر بگروند قَالَ أَمَّا مَنْ ظَلَمَ گفت اما کسی که ستم کند یعنی
بر کفر خود مصر باشد فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُ پس زود باشد که عذاب کنیم یعنی من و هر که با من است بکشیم او را و این عذاب دنیاست
ثُمَّ يُرَدُّ إِلَى رَبِّهِ پس بازگشته شود بسوی جزای پروردگار خود در قیامت فَيُعَذِّبُهُ عَذَابًا نُكْرًا پس عذاب کند
خدای تعالی او را عذابی سخت و منکر که مثل آن معهود نباشد وَأَمَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا و اما هر که بگرود و عملی کند شایسته
یعنی بر مقتضای ایمان و فرمان فَلَهُ پس مر او راست در هر دو سرا جَزَاءً الْحُسْنَى عوض نیکو وَسَنَقُولُ لَهُ مِنْ أَمْرِنَا يُسْرًا
و زود باشد که بگوییم مر او را از فرمان ما یعنی از آنچه فرمائیم کاری آسان فراخور طاقت او آورده اند که لشکر ظلمت را بر قوم
ناسک گماشت تا بگوش و دهن ایشان در آمدند و زینهار خواسته ایمان آوردند ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا پس دیگر باره از پی در آمد
سببی را که بمشرق توان رفت و قوم ناسک را با خود برده و لشکر نور را از پیش روان کرد و عسکر ظلمت را از عقب بداشت و
بجانب جنوب متوجه شد قوم هاویل را در قطار از پروردگار من مر آنها که میترسیدند از فتنهٔ یاجوج و ماجوج فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ

ربی

رَبِّي پس چون بیاید وعدهٔ پروردگار من بخروج یاجوج و ماجوج جَعَلَهُ دَكَّاءَ گرداند خدا تعالی این سد را زمین هموار
یعنی آن را از پیش راه ایشان بردارد وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا و هست وعدهٔ پروردگار من درست و راست خروج این گروه
از ماورای سد یکی از علامات قیامت و در اواخر سورهٔ انبیا ذکر آن خواهد آمد وَتَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي
بَعْضٍ و میگذاریم بعضی از یاجوج و ماجوج را آنروز یعنی روز خروج ایشان که ازدحام نموده اضطراب میکنند و داخل
میشوند در بعضی دیگر و گفته اند که مراد آنست که روز قیامت انس و جن از روی تحیر و اضطراب در هم آمیزند وَنُفِخَ
فِي الصُّورِ و دمیده شود در صور برای قیام قیامت فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعًا پس جمع کنیم همه خلق را جمع کردنی برای حساب
و جزا در عرصهٔ محشر وَعَرَضْنَا جَهَنَّمَ و ظاهر گردانیم دوزخ را يَوْمَئِذٍ لِلْكَافِرِينَ عَرْضًا آنروز برای ناگرویدگان ظاهر
کردنی و اظهار آن یعنی دوزخ برای ایشان یعنی کافران قبل از دخول جهت زجر و تحویل باشد یعنی ترسانیدن الَّذِينَ كَانَتْ
أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنْ ذِكْرِي آن کافرانی که از فرط غفلت بست چشمهای دل ایشان در پوششی از یاد من یعنی از مشاهدهٔ آیاتی
که بآن یاد کرده میشوم بتوحید و تعظیم نزد اهل ایمان وَكَانُوا لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا و نمیتوانستند کافران که بجهت ناشنوای
سخن حق بشنوانند شنود کلام من یا محجوب میمانند از استماع قرآن بسبب حجاب سمع کما قال الله تعالی وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ
جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا چون تو قرآن خوانی ای صدر امم کوش ایشان را برده سازم
از صمم چشمشان را پرده سازم چشم بند تا نبینند و کلامت را نشنوند أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي آیا می
پندارند آنان که نگرویدند آنکه فرا گیرند بندگان مرا که عزیر و عیسی و ملائکه اند مِنْ دُونِي أَوْلِيَاءَ بجز من دوستان یعنی
معبودان ملخص سخن آنکه آیا می پندارند کافران که فرا گرفتن ایشان بندگان مرا بخدائی ایشان را نفع خواهد رسانید استفهام
بمعنی انکار است یعنی اتخاذ ایشان جمعی را بمعبودیت هیچ سود نخواهد داشت ایشان را إِنَّا أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ بدرستیکه ما آماده
کرده ایم دوزخ را لِلْكَافِرِينَ نُزُلًا برای ناگرویدگان منزل و مأوی ما حضری که برای مهمانان آرند یعنی ما حاضری و در این
تهکم است و تنبیه بر آنکه ایشان را عذابها خواهد بود که دوزخ در پیش او چیزی محقر باشد قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بگوی ای محمد آیا خبر
کنیم شما را بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا بزیان کارترین مردمان از روی کردارها الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا آنانکه
گم شده و ضایع گشت شتافتن ایشان بعملهای نیکو در زندگانی دنیا چون کشیشان و رهبانان که اکثر اوقات در دیرها
بصلوة و صوم میگذرانند و بسبب کفران همه باطلست و ثواب بر آن متفرع نیست و گفته اند مراد باین طایفه خوارج اند
یا ارباب بدعت یا جمعی که عمل بریا و سمعه کنند و اشهر آنست که از کفار صلهٔ رحم و اطعام فقرا و عتق رقاب واقع
میشود حق تعالی ببطلان آنها حکم کرده فرموده وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا و ایشان می پندارند آنکه ایشان
نیکوئی میکنند کار را أُولَئِكَ آن گروه که ذکر کرده شد الَّذِينَ كَفَرُوا آنانند که کافر شدند بِآيَاتِ رَبِّهِمْ بآیتهای پروردگار
خود که قرآن است یا بدلایل توحید وَلِقَائِهِ و بدیدار یعنی بعث و حشر و جزا که در آنوقت رویت میسر شد اهل ایمان را فَحَبِطَتْ

أَعْمَالُهُمْ پس تباه شده کارهای ایشان که در صورت نیکو مینمودند و برای جزای خیر نخواهند یافت فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ
الْقِيَامَةِ وَزْنًا پس اقامت نخواهیم کرد از برای ایشان یعنی اعمال ایشان روز رستخیز ارزوی که بدان سنجد آن عملها
ذَٰلِكَ جَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمُ بِمَا كَفَرُوا آنست کار که گفته شد از بطلان عمل و خست قدر ایشان جزای ایشان دوزخ است
بسبب آنکه نگرویدند وَاتَّخَذُوا آيَاتِي و فرا گرفتند آیتها کتاب مرا وَرُسُلِي هُزُوًا و فرستادگان مرا افسوس
کرده شده و استهزا نموده یعنی با کتاب و پیغمبران مسخرگی کردند و اعتبار ننمودند إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ بدرستیکه آنان که گرویدند بکتاب و رسول و کردند عملهای پسندیده و شایسته كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ
الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا هست مر ایشان را بحکم خدا جنات الفردوس یعنی بوستانها مشتمل بر اشجار که اکثر آن تاک بود و پیش کش
ایشان و مال حاضری و در تبیان آورده که حق تعالی فردوس را بید قدرت خود آفرید و بمقدار هر روز از روزهای دنیا
پنجاه نوبت بدو نظر کرده میفرماید که زد طیبًا و حسنًا لاولیائی افزون ساز خوشی و حسن و جمال و نازکی و پاکیزگی
خود را برای دوستان من و اینچنین منزلی را نزل دوستان میفرماید تنبیه بر آنکه ایشان را عطاها باشد که نعیم فردوس
بازای آن محقر و ما حضر باشد و آن عطا نباشد الا دولت لقا یا بقای حضرت کریم العطا نعمت فردوس زاهد را و ما را دوست
قیمت هر کی بقدر همت والای اوست بی تو در روضه رضوان اگرم جای دهند گو برای دولت چه در دیدام این زندان و جنت
اگر دیدار را شمای و جنت را بیارای برای هیزم دوزخ کشند از روضه طوبی را و گویند فردوس را رفع درجات خداست که حضرت
رسالت پناه ع فرمود که فاذا سألتم الله تعالی فاسئلوا الفردوس الاعلی و قول آنست که فردوس اسمی از اسما جنات است که اهل
ایمان در آنجا فرود آیند خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا در حالتیکه جاوید باشند در آن جنات نجویند از آن
بهشتها بدلی یا نطلبند از او تحویل بمکانی دیگر زیرا که همه مطالب ایشان در آن مهیا باشد و از آن سیر نگردند و آرزوی
مکانی دیگر نکنند قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي بگو اگر باشد آب دریای محیط که ستعالست سیاهی برای
نوشتن سخنهای پروردگار من یعنی معانی قرآن کریم یا معلومات او لَنَفِدَ الْبَحْرُ هر آینه فانی گردد و نیست شود آب دریا
زیرا که جسم است و هر جسمی متناهی باشد پس او بنهایت رسد قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي پیش از آنکه بآخر رسد و نماند علوم
پروردگار من جهت آنکه آن غیر متناهی است پس بمداد متناهی کلمات نامتناهی نوشته نشود وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا
واگر نیز بیاریم مثل دریای محیط مدد آن مداد و بر آن بیفزاییم گویند این آیه وقتی نازل شده که یهود مر مسلمانان را گفتند
که در کلام خود میخوانید که وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا و زعم محمد ع آنست که او را حکمت داده اند پس علم
بمنتها بسیار باشد و دیگر باره میخوانید که وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا جمع میان این دو سخن چگونه توان کرد حق تعالی
در این آیه فرمود که علم حق تعالی نهایت ندارد و هر چند کسی را علم بسیار باشد در جنب علم الهی کم از کم باشد علمها از بحر
علمش قطره آن چه خورشید است اینها ذره هر کسی در علم صد لقمان بود پیش علم کاملش نادان بود قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ

بگوای رسول

١٢ بگوای رسول صاحب قبول بجز این نیست که من آدمی ام مانند شما و دعوی احاطه بکلمات الهی نمیکنم این مقدار هست که بواسطه
جبرئیل يُوحَىٰ إِلَيَّ وحی کرده میشود بمن أَنَّمَا إِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ که جز این نیست که معبود شما معبودی یکتاست بی شریک
فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ پس هر که امید میدارد دیدار پروردگار در بهشت یا هر که میترسد از رسیدن بجزای او باز گشتن
باو روز رستخیز فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا باید که بکند کرداری شایسته یعنی پسندیدهٔ خدای تعالی در بحر الحقایق آورده که عمل صالح
متابعت پیغمبر است و سلوک منهاج سنت آنحضرت بظاهر که ترک دنیا و اختیار فقر و دوام عبودیت و بباطن که بریدنست
از خلق و پیوستن بحق یعنی دیدهٔ همت از مشاهدهٔ ماسوی بربستن و جز بشهود حضرت مولی ناگشودن کما قال تعالی مَا زَاغَ الْبَصَرُ
وَمَا طَغَىٰ روی از همه برتافتم و سوی تو کردم چشم از همه بربستم و دیدار تو دیدم آورده اند که جندب بن زهیر عامری
بحضرت رسول ع عرض کرد که یا رسول الله من عمل از برای خدای تعالی میکنم اما چون کسی بر آن مطلع شد خوشدل میگردم حضرت
فرمود که خدای تعالی عملی را که غیری در آن شریک باشد قبول نکند حق تعالی تصدیق پیغمبری خود ع فرستاد که وَلَا يُشْرِكْ
بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا و باید که بنده عمل صالح دارد شریک نیارد و انباز نسازد بعبادت و پرستش پروردگار خود یار را
یعنی بریا و تصنع عمل نکند که ریا شرک اصغر است و تباه کننده عمل لشر نعوذ بالله من الریا فی العمل و نعتصم به من الزلل
سورهٔ مریم
بسم الله الرحمن الرحیم كهيعص در مواهب صوفیان یاد به
برحمتک یا ارحم الراحمین
از مواهب الهی که بر حضرت شیخ رکن الدین علاء الدوله سمنانی قدس سره فرود آمده مذکور است که حضرت رسالت را سه صورت
یکی بشری قوله انما انا بشر مثلکم دوم ملکی چنانچه فرموده است کاحد منکم ابیت عند ربی یطعمنی و یسقینی سیوم حقی کما قال
لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب و لا نبی مرسل و از این روشنتر من رانی فقد رای الحق و حضرت الله را با او در
هر صورتی سخنی بعبارتی دیگر واقع شده در صورت بشری کلمات مرکبه چون قل هو الله احد در صورت ملکی حروف مفرده چون
كهيعص و اخوانه و در صورت حقی کلام مبهم که فاوحی الی عبده ما اوحی در تنگنای حرف نگنجد بیان ذوق رازگوی حرف
نقطه حکایات و یکریست و تشکیم فیما لا تعلمون پس حروف مقطعه رمزیست میان حق تعالی و حبیب او ع و كهيعص از آن جمله است
و گفته اند این حروف اسما الهیه اند و از مرتضی علی ع منقول است که در بعضی ادعیه میخواندند یا كهيعص و یا حم عسق و گفته اند کاف
مفتاح اسم کافی و کبیر و کریم است و ها اشاره باسم هادی و چون مبدا هیچ یک از اسماء الهی حرف یا واقع نشده گویند ایما بیت
بانکه یدالله فوق ایدیهم و در لباب آورده که یا من یجیر و لا یجار علیه و عین از اسم عزیز و علیم و عدلست و صاد از صادق
و میشاید که نام سوره باشد و ما بعد او مترتب باو یعنی این سوره ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا یاد کردن خداوند
تست بمهربانی بنده خود را از کرم که از اولاد رحبعم بن سلیمان بن داود ع بود پیغمبری عالی شان مهتر احبار بیت
المقدس و صاحب قربان بس قصهٔ او بخوان و یاد کن إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا چون ندا کرد و بخواند پروردگار خود را در
محراب بیت المقدس بعد از تقرب بقربان خواندنی پنهان که با آن باخلاص اقربست یا دعا بلند میکرد و از قوم پنهان بود

چه شرم میداشت که در نود و نه سالگی با وجود زنی پیر نازاینده طلب فرزند کند یا پیری او از او را ضعیف ساخته بود
هرچند بلند میگفت کسی نمیشنید و ندای او این بود که از روی نیاز قال رب انی وهن العظم منی گفت ای پروردگار
من بدرستیکه سست شده است استخوانی که ستون خانهٔ بدن است از من چون استخوان که سخت ترین اجزا است سست شده
باشد سایر بدن بطریق اولی واشتعل الراس شیبا و سفید شده است سر من سفید شدنی و گفته اند تشبیه کرده
شیب را بروشنی بالش و فروگرفتن او موی را باشتعال آن یعنی روشن و درخشنده شد سر من از پیری ولم اکن بدعائک
رب شقیا و نبوده ام بخواندن من تو را ای آفریدگار من بی بهره و نا امید یعنی هرگاه که دعا کرده ام باجابت رسیده
و من بآن خو کرده ام وانی خفت الموالی من ورائی و بدرستیکه میترسم از بنی اعمام خود که ایشان در فهم جبوره
هی العلم باحکام التوریة واقامت دین تهاون ورزند و خلافت من در امت من نیکو بجای نیارند پس از مرگ من
بی مراخلفی میباید وکانت امراتی عاقرا و حال انکه زن من است نازاینده و در سن نود و هشت سالگی و
هب لی من لدنک ولیا پس ببخش مرا از نزدیک خود فرزندی که متولی امور دین باشد و از روی استحقاق یرثنی
ویرث من آل یعقوب میراث برد امامت و حبورت از من و میراث گیرد علم و حکمت را از آل یعقوب بن
اسحاق یا یعقوب بن ماثان برادر عمران که پدر مریم بوده واجعله رب رضیا و گردان فرزند مرا ای آفریدگار من
شایسته و پسندیده که تو از قول و عمل او راضی باشی بعد از این دعا سر بسجده نهاد و تضرع مینمود که ندای کرم ربانی از
روی رحمت اجابت دعای او فرمود یا زکریا انا نبشرک ای زکریا ما بشارت میدهیم ترا بغلام اسمه
یحیی بپسری نام او یحیی لم نجعل له من قبل سمیا ما نیافریدیم مر او را پیش از او هم نامی در زاد المسیر
آورده که وجه فضیلت او نه از آن روست که قبل از وی کسی مسمی بدین اسم نبوده چه بسیار آدمی بر این وجه پیدا
شود که پیش از او سمی او نبوده باشد بلکه فضیلت آنست که حق تعالی بخود تولی تسمیه او نموده و به پدر و مادر حوالت
نفرمود ثعلبی آورده که ذکر قبل از آن فرمود که بعد از یحیی کسی خواهد بظهور آورد که آنکس محمد مصطفی خواهد بود که
او را بچندین اسم خواص اختصاص دهد و اسم سامی او را از نام همایون فرجام خود مشتق سازد وشق له من
اسمه لیجله فذو العرش محمود و هذا محمد سواری چون تو در میدان خوبی نیامد تا که میدان آفریدند تو را دادند توقیع
سعادت وزان پس نوع انسان آفریدند و گویند سمی بمعنی شبیه است یعنی مثل او نیافریدیم در آنکه هرگز عصیان و قصد عصیان
از او بظهور نرسید قال رب انی یکون لی غلام گفت زکریا که ای خداوند من چگونه باشد مرا پسری وکانت
امراتی عاقرا و حال آنکه زن من است نازاینده وقد بلغت من الکبر عتیا و بدرستیکه رسیده ام از
بزرگسالی و تباهی و نحافت و ضعف اعصاب و قوی پیری که ز جای خود نبی برنتواند خواست الا بعصا کش عصا بخزد
این سخن از روی استعلامست که گفته نه بطریق استبعاد یعنی ما را چون خواهی ساخت با هم در این پیری را به قدرت

خواهی افرخت

خواهی افرخت قال کذلک گفت فرشته بامر خدای تعالی ای زکریا کذلک الامر چنین است که تو گفتی از پیری و ضعف اما قال ربک
هو علی هین گفت خدای تو این کار که آفریدن فرزند است در این دو شخص بر من آسانست وقد خلقتک من
قبل و بدرستیکه بیافریدم ترا پیش از یحیی ولم تک شیئا و نبودی چیزی یعنی معدوم صرف بودی ترا موجود گردانیدم
پس من که ترا از عدم بوجود آوردم قادرم بر ایجاد فرزند از دو پیر زکریا از این بشارت مسرور گشته اما ندانست
که عنقریب وجود خواهد گرفت یا مدتی دیگر بظهور خواهد رسید قال رب اجعل لی آیة گفت زکریا ای پروردگار من
گردان برای من آیتی یعنی بنمای مرا علامتی که بآن قرب وقوع این واقعه معلوم گردد قال گفت خدای تعالی مر زکریا را
آیتک الا تکلم الناس نشانه تو آنست که سخن نتوانی گفت با مردمان ثلث لیال سویا سه شبانروز پی در پی یعنی
بهم پیوسته یا قادر نباشی بر تکلم که در حالتی که سوی الخلق و تن درست باشی آورده اند که در همان اوقات زبان در دهن او
بزرگ شد بروجهی که تحریک را مجال نماند فخرج علی قومه من المحراب پس بیرون آمد بر گروه خود صباح آنروز که در شب
آنروز او ایشاع نام حامله شده بود از مصلی خود فاوحی الیهم پس اشارت کرد ان سبحوا بکرة وعشیا
آن را که نماز گذارید یا تسبیح گوئید خداوند خود را بامداد و شبانگاه القصه سه شبانروز از این سؤال گذشت
پس بحال خود آمد یعنی از مضی مدت حمل متولد شد و در کودکی پلاس پوشید و از طعامها بنان خشک قناعت کرده
از پی شوق ذکر حق ما را در دو عالم دل و زبانی بس و ز طعام و لباس اهل جهان کهنه دلقی و نیم نانی بس و با اخبار
در عبادت بطریق ریاضت موفق میفرمود تا وقتیکه وحی بدو فرود آمد و از حق تعالی خطاب در رسید که یا یحیی
خذ الکتاب بقوة ای یحیی فرا گیر کتاب توریة را بجد و جهد یا بقوت دل وآتیناه الحکم صبیا و ما دادیم یحیی را
حکمت و فهم توریة در حالتی که کودک بود سه ساله یا هفت ساله و در روضه میگوید که در چهار سالگی توریت حفظ کرده بود آورده اند
که کودکان محله روزی در سه سالگی او را گفتند ای یحیی بیا تا بازی کنیم فرمود ما للعب خلقنا یعنی ما را از برای بازی نیافریده اند
در این سخن پندی عظیم است بیخبران بازیچه گاه غفلت را که عمر عزیز را ببازی میگذرانند و بدام فریب انما الحیوة الدنیا
لعب و لهو مقید و مشغوف میمانند عمر ببازیچه بسر میبری بازی از اندازه بدر میبری به که ز بازیچه جهان پا کشی
طفل نه چند ببازی خوشی و در دوازده سالگی جمله احکام شرع وقوف یافته وحنانا من لدنا وزکوة و دیگر
دادیم یحیی را رحمتی و مهربانی و رقت قلبی از نزدیک ما و طهارتی از گناه یا ستایشی از نزدیک خلق وکان تقیا
و بود ترسکار یا فرمان بردار یا مجتنب از لوث جرایم و اوزار وبرا بوالدیه و نیکوکار به پدر و مادر یا فرمان
بر ایشان و خدمت کننده مر ایشان را ولم یکن جبارا عصیا و نبود سرکش یعنی عاق و نافرمان بردار والدین را
و نبود عاصی مر پروردگار خود را وسلام علیه و سلام بر یحیی از ما یوم ولد و روزی که متولد شد ویوم یموت
و روزی که میرد ویوم یبعث حیا و روزی که برانگیخته شود زنده یعنی در آخرت و گویند مراد سلامتی یحیی است روزی که متولد

از غمز و مس شیطان و وقتی که شهید گشت از عذاب قبر و روز قیامت از اهوال رستخیز و قصهٔ خوف و بکاء یحیی علی نبینا
و علیه السلام در غایت اشتهار است وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ و یاد کن در قرآن قصهٔ مریم بنت عمران و او پیوسته در مسجد بیت
المقدس بودی و بعد از که وقتی بخانهٔ خاله رفتی و بعد از طهر بمسجد درآمدی و وقتیکه در خانهٔ خاله بود بغسل محتاج شد موضعی
طلبید که آنجا غسل کند حق تعالی از آن خبر میفرماید إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا چون دور شد مریم و با کناره رفت از اهل
خود یعنی خاله و قوم او مَكَانًا شَرْقِيًّا در مکانی که از جانب شرقی از بیت المقدس یا از سرای خاله بجهة اغتسال در زمستان
و آن موضعی بود آفتاب روی فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا پس فرا گرفت مریم از پیش ایشان یعنی از سوی ایشان پرده که مانع
باشد از دیدن و بعد از آنکه غسل فرمود و جامه پوشید فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا پس فرستادیم بسوی او روح ما را که جبرئیل است
اضافه روح بذات مقدس خود جهة تشریف و تخصیص اوست فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا پس متمثل شد جبرئیل برای
مریم آدمی تمام خلقت یعنی بصورت آدمی خود را بوی نمود و مریم که در غسل خود مردی بیگانه دید قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ
گفت مریم بدرستیکه من پناه میگیرم بِالرَّحْمَٰنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا بخدای بسیار بخشش از شر تو اگر هستی تو پرهیزکار
غایت مبالغه است در عفاف یعنی اگر تو متقی و متورعی من از تو پرهیز میکنم و پناه بحق میبرم فکیف که چنین نباشی
و گفته اند که تقی نام شریری بود در آن زمان که متعرض نسوان میشد و مریم قصهٔ او استماع نموده بود گمان برد که مگر اوست
و بحق تعالی پناه برد اما چون جبرئیل علیه السلام اضطراب مریم مشاهده نمود قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ گفت جز این نیست
که من فرستادهٔ خداوند توام که بدو پناه میگیری مرا اینجا فرستاده لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا تا ببخشم ترا بفرمان او
پسری پاک و ستوده قَالَتْ أَنَّىٰ يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ گفت مریم چگونه بود مرا پسری و مرا نسوده است
آدمی یعنی هنوز دست کس بطریق مباشرت بمن نرسیده وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا و نبودم من زناکار و جوینده فجور قَالَ كَذَٰلِكِ
گفت جبرئیل کار چنین است که تو میگوئی که هیچکس بنکاح و سفاح ترا مس نکرده قَالَ رَبُّكِ فرمود پروردگار تو هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ
این کار که عطای ولادت بی پدر بر من آسان است ما ترا پسری دهیم تا استدلال کنی بدان بر قدرت ما وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً
لِلنَّاسِ و تا بگردانیم او را علامتی برای مردمان که بتدبر در آن توانائی ما را دریابند وَرَحْمَةً مِنَّا و تا بگردانیم او را
سبب بخشش از ما برای آنانکه بدو بگروند وَكَانَ أَمْرًا مَقْضِيًّا و هست خلق او بی پدر کاری محکوم به یعنی مقدر
و مقدر شده و مسطور گشته در لوح محفوظ پس جبرئیل نزدیک وی آمد و بدمید در آستین وی یا در گریبان یا دهان او
فَحَمَلَتْهُ پس مریم بار گرفت بعیسی فَانْتَبَذَتْ بِهِ پس بیرون شد و دور گشت بعیسی یعنی وقتیکه در بطن او بود مَكَانًا
قَصِيًّا مکانی دور از شهر ایلیا گویند بکوهی رفت در جانب شرقی از شهر تا بوادی بیت لحم که شش میل دور بود از
شهر ایلیا و بعد از نه ماه یا هشت ماه وضع حمل واقع شد و گویند حمل و وضع در یکساعت بوده و در زاد المسیر گوید نه ساعت
بوده و مقاتل گوید یکساعت خلق بود و یکساعت تصویر و یکساعت وضع بهر تقدیر چون وضع حمل نزدیک رسید مریم درخت

خرما خشک دیده

خرما خشک دید بی شاخها تصویر و یکساعت وضع بهر تقدیر چون وضع حمل نزدیک رسید مریم درختی خرما خشک دید بی شاخهای
آن برگ و بار و تنه مانده فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَىٰ جِذْعِ النَّخْلَةِ پس آورد او را درد زادن بسوی تنه خرما تا پشت خود بدان
باز نهاد قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَٰذَا گفت کاشکی من مرده بودمی پیش از این صورت وَكُنْتُ نَسْيًا
مَنْسِيًّا و بودمی من چیزی که از نسیا او این است که او را فراموش کنند و طلب آن نکنند و یاد نیارند و در خواطر کس
در نیاید و حال آنکه همه اخیار بیت المقدس مرا میشناسند که دختر امام ایشانم و در کفالت زکریا بوده ام و هنوز
بکارت من زایل نشده و شوهری نکرده ام و اکنون فرزند میزایم و از خجالت ندانم چه کنم و چه گویم هر چند
بروی کار در میکنم محنت زده چه خود می بینم کس پس آواز داد مریم را مِنْ تَحْتِهَا آنکه در شکم او بود مراد عیسی است
که با او سخن گفت و ندا فرمود أَلَّا تَحْزَنِي آنکه اندوهگین مباش و تمنای مرگ مکن و حفص من تحتها میخوانند یعنی
عیسی از زیر او یا فرشته از زیر شجره خرما آواز داد که غم مخور قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ بدرستیکه بیافرید و روان کرد
آفریدگار تو در زیر قدم تو سَرِيًّا جوی آب که از آن بیاشامی و بدان طهارت کنی وَهُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ
جنبان و میل ده بسوی خود تنه درخت خرما خشک شده را تُسَاقِطْ عَلَيْكِ تا فرو ریزد و حفص تساقط خوانند یعنی تا درخت
بیفکند بر تو رُطَبًا جَنِيًّا خرمای تازه فَكُلِي وَاشْرَبِي پس بخور از رطب و بیاشام از آب وَقَرِّي عَيْنًا و روشن ساز چشم را
بفرزند تا خوشدل شوی بسبز شدن درخت و بر دادن او که مناسب حال تو دارد زیرا که چنانچه ولد از مادر بی واسطه پدر حق
ملائکه فرستاد تا گرد مریم در آمدند و چون عیسی متولد شد او را فرا گرفتند و بشستند و در حریر بهشت بپیچیده
در کنار مریم نهادند و ندا رسید که فَإِمَّا تَرَيِنَّ پس اگر ببینی مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا از آدمیان یکی را و از تو پرسند
که این فرزند از کجاست فَقُولِي پس بگوی إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَٰنِ صَوْمًا بدرستیکه من نذر کرده ام برای خداوند
بخشاینده روزه را و روزهٔ ایشان ترک طعام و کلام بود فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا پس سخن نخواهم گفت امروز
با هیچ آدمی بلکه با ملائکه سخن میگویم و با حق تعالی مناجات میکنم و این مقدار سخن بجهة اخبار از نذر بوده یا باشارت
از آنجا خبر داده آورده اند که چون مسجد اقصی مریم را در محراب ندیافتند بتفحص مشغول شدند از هر جا و هر کس میپرسیدند
تا کسی نشان داد که او را در بیت لحم خوابانده دیدیم قوم بر انکار رفتند مریم چون ایشان را دید عیسی را برداشته متوجه ایشان
شد فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ پس آورد مریم عیسی را بقوم خود برداشته او را امید که چشم آنگروه بروی افتاد قَالُوا
يَا مَرْيَمُ گفتند ای مریم لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا بدرستیکه آوردی چیزی شگفت از زنا یا زشت که در میان اهل بیت
تو این واقع نبوده يَا أُخْتَ هَارُونَ ای خواهر هارون گویند او را برادری هارون نام بوده یا هارون مردی صالح
بوده در بنی اسرائیل که در صلاحیت بدو مثل زدندی یا فاسقی بوده که ضرب المثل اهل فسق بوده پس گفتند ای مثل هر وصف در
زهادت یا مانند او در فجور مَا كَانَ أَبُوكِ امْرَأَ سَوْءٍ نبود پدر تو عمران مردی بد نبود بلکه امام مسجد اقصی و از اشراف

اخبار بوده وَمَا كَانَتْ اُمُّكِ بَغِيًّا و نبود مادر تو خبثه بنت فا فو و زنا كار و جوینده فجور فَاَشَارَتْ اِلَيْهِ
پس مریم اشارت کرد بعیسی که با او سخن گوئید و جواب از او بشنوید قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ گفتند قوم او چگونه سخن
گوئیم مَنْ كَانَ با کسی که است فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا در گهواره یعنی در خور گهواره کودکی که فهم خطاب و قدرت جواب
ندارد گویند عیسی پستان مادر در دهن داشت چون کلام قوم شنید دهن از پستان باز گرفت و بزبان فصیح قَالَ
اِنِّي عَبْدُ اللّٰهِ گفت بدرستیکه من بنده خدایم اٰتَانِيَ الْكِتَابَ داده است مرا کتاب یعنی حکم توریت و حکم کرده
در ازل که انجیل بمن دهد و ثعلبی آورده که تعلیم داده است مرا توریت در شکم مادر و توریت از بر میخواندم وَجَعَلَنِي
نَبِيًّا و گردانیده مرا پیغمبر در الحال پیغمبر بود و تکلم بطریق اعجاز میکرد وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا و ساخت مرا با برکت
و نفع اَيْنَمَا كُنْتُ هرجا که باشیم وَاَوْصَانِي بِالصَّلٰوةِ وَالزَّكٰوةِ و امر کرد مرا با قامت نماز و با یتاء زکوة
مَا دُمْتُ حَيًّا مادام که باشیم زنده وَبَرًّا بِوَالِدَتِي و گردانیده مرا نیکو کار بمادر من و مهربان براو وَلَمْ يَجْعَلْنِي
جَبَّارًا و نگردانیده مرا گردن کشی متعظم که با خلق تکبر کنم و ایشان را برنجانم شَقِيًّا بدبختی که فرمان او نبرم
وَالسَّلَامُ عَلَيَّ و سلام خدای تعالی بر منست چنانکه بر یحیی يَوْمَ وُلِدْتُ روزی که بزادم وَيَوْمَ اَمُوتُ
وَيَوْمَ اُبْعَثُ حَيًّا و روزی که بمیرم و روزی که برانگیخته شوم زنده ذٰلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ این که ذکر او
گذشت و وصف او کردیم عیسی پسر مریم است نه آنکه نصاری میگفتند پسر خداست حاشا قَوْلَ الْحَقِّ میگویم گفتن
درست و راست الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ آن گفتنی که جهودان در آن شک دارند یعنی قصه عیسی که حمل بر چیزهای نا ثابت
می کنند تا ترسایان که در آن جدال مینمایند جمعی او را خدای و بعضی پسر خدای میدانند حاشا مَا كَانَ لِلّٰهِ
نیست و نشاید مر خدای را اَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ آنکه فرا گیرد فرزندی چه ولد مجانس والد باید حق تعالی از جنسیت
با ممکنات منزه است سُبْحَانَهُ پاکست از اتخاذ ولد اِذَا قَضٰى اَمْرًا چون حکم کند و خواهد کاری را که سازد یعنی
اراده احداث شی نماید فَاِنَّمَا يَقُولُ پس جز این نیست که فرماید لَهُ كُنْ فَيَكُونُ مر آن شی را بباش پس بباشد
بی درنگ وَاِنَّ اللّٰهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ و بدرستیکه خدای تعالی پروردگار من و شما است فَاعْبُدُوهُ پس او را پرستید و بعبادت
غیر او مشغول مشوید هٰذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ اینست راه راست که بمنزل خجسته رساند فَاخْتَلَفَ الْاَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ
پس اختلاف کردند جماعتها میان یکدیگر یعنی یهود و نصاری در باب عیسی جهودان طریق تفریط گرفتند و ترسایان در
جانب افراط افتادند یا مختلف شدند ترسایان سه فرقه گشتند نسطوریه عیسی را ابن الله گفتند و یعقوبیه الله
خواندند و ملکانیه بثالث ثلثه قایل شدند فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا پس وای مر آنان را که کافر شدند و
استبعاد نمودند مِنْ مَشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ از حاضر شدن در روز بزرگ که قیامت است با زمتا هده احوال
آنروز اَسْمِعْ بِهِمْ در صیغه تعجب اند وَاَبْصِرْ چه شنوا باشند کافران و چه بینا يَوْمَ يَاْتُونَنَا در آنروزی که

بیایند بما ولی

که بیایند بما ولی سود نکند ایشان را دیدن و شنیدن یعنی مشاهده کنند مواعید الٰهی را و بدان متیقن گردند اما نفع ندهد
و گویند این سخن بطریق تهدید است یعنی در آن روز چه شنوا باشند مر سخنان موحش را و چه بینا بعقوبت با هول لٰكِنِ
الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ لیکن ستمکاران امروز در گمراهی هویدا اند وَاَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ
و بیم کن ایشان را یعنی کفار را از روز حسرت که همه ان متحیر باشند و متحسر که چرا بد کردیم و نیکان حسرت خورند که
چرا بیشتر نکردیم اِذْ قُضِيَ الْاَمْرُ چون کار ساخته شود و حساب پرداخته گردد و حکم شود که فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ
فِي السَّعِيرِ اینچنین روزی در پیش است وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ و ایشان در غفلت و بیخبر اند از آنروز وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ
و ایشان یعنی کافران نمیگروند بآخرت متعلقات آن اِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْاَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا و بدرستیکه ما
میراث بریم زمین را و هر که بر روی زمین است یعنی همه فانی گردند و ما باقی باشیم وَاِلَيْنَا يُرْجَعُونَ و بسوی ما
باز گردانیده شود یعنی بعد از مرگ در کشف الاسرار آورده که اشارت است به بقا احدیت و فنا خلقیت یعنی
چون سطوت ازلی از روی هیبت لم یزلی اطلال و رسوم کون را آتش بی نیازی در زد و غبار اغیار از دامن
قدرت بیفشاند و لجام اعدام بر سر مرکب وجود کند ندا کبریا در رسد که لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ و چون ما سوی الله
معدوم باشد جلال احدیت و جمال صمدیت بعز قدسی و کمال شیوخی خود را جواب دهد که لِلّٰهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ
در صرصر قهر چه از ممکن وحدت بوزید خس و خاشاک تعین همه را ببرد هر چه در عرصه امکان بوجود آمده بود
سیل غیرت همه را تا عدم آباد ببرد وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ اِبْرٰهِيمَ و یاد کن برای قوم قصه ابراهیم را که همه اهل
ملل بفضل او مقر و معترف اند و مشرکان عرب بفرزندی او مباهات می کنند پس از توحید او خبر ده ایشان را اِنَّهُ
كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا بدرستیکه او بود راست گوینده و مبالغه کننده در آن توحید یا راست کار و درست گفتار
و بود او پیغمبر خبر دهنده یا بلند مقدار اِذْ قَالَ لِاَبِيهِ یاد کن آنرا که گفت مر پدر خود را آزر بتراش يَا اَبَتِ
ای پدر من لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ چرا میپرستی آنرا که نمیشنود دعا و نیاز ترا وَلَا يُبْصِرُ و نمی بیند خضوع و
خشوع که نسبت بدو میکنی وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا و دفع نمیکند از تو چیزی را از مکاره یا نفع رساند ترا در
دفع مضار و جذب منافع يَا اَبَتِ اِنِّي قَدْ جَاءَنِي ای پدر من بدرستیکه آمده است بمن بطریق وحی مِنَ الْعِلْمِ
مَا لَمْ يَاْتِكَ از دانش آنچه بتو نیامده فَاتَّبِعْنِي پس پیروی من کن اَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا تا بنمایم ترا راهی راست
درست که سالک زود خود را بمقصود رساند يَا اَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ ای پدر من میپرست دیو را و فرمان او
مبر در نافرمانی خدای تعالی اِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمٰنِ عَصِيًّا بدرستیکه شیطان هست مر خدای را فرمان
نابرنده و از جمله عصیان او آنکه آدم را سجده نکرد يَا اَبَتِ اِنِّي اَخَافُ اَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمٰنِ
ای پدر من بدرستیکه من میترسم خدای و میترسم که برسد بتو عذاب و شکنجه از خدای تعالی بسبب متابعت تو شیطان را و چون عذاب

الهی بتو رسد فتکون للشیطان ولیا پس باشی شیطان را دوست یعنی قرین او در لعنت و همنشینی در عذاب
قال اراغب انت عن الهتی گفت پدر ابراهیم مر او را که آیا روی گردانیده تو از پرستش خدایان من
یا ابراهیم ای ابراهیم و ترک کننده ایشان را لئن لم تنته اگر باز نایستی از مخالفت ما از گفتن عیب
و مذمت ایشان لارجمنک هر آینه دشنام دهیم یا سنگسار کنیم واهجرنی ملیا و دور باش از من زمانی
دراز یا از مضرت و معرت من دور باش قال سلام علیک گفت ابراهیم سلام بر تو باد یعنی میروم و وداع
میکنم و گفته اند که مقابله کرده و تهدید و کلام او را بسلام تا شاید که متاثر گردد و بایمان در آید در اخبار آمده که آزر
که چون ابراهیم قصد مهاجرت کرد پدرش گفت از رفتن ملول مباش که تو نیک خبرایی داری تورا فرو نخواهد گذاشت
ابراهیم بایمان او امیدوار شده بر او سلام کرد و فرمود ساستغفر لک ربی زود باشد که آمرزش خواهم برای
تو از پروردگار خود استغفار از برای کفار استدعاء توفیق است از حق تعالی بر ایمان ایشان که سبب مغفرت
همان میتواند بود انه کان بی حفیا بدرستیکه هست خدای تعالی بمن مهربان و مرا باجابت دعا وعده داده
واعتزلکم و کناره میگیرم از شما مراد آزر است و امثال او از بت پرستان میگوید دوری جویم
از همه شما وما تدعون من دون الله و از آنچه که میخوانید و میپرستید بجز خدای تعالی یعنی بتان وادعوا
ربی و میخوانم خداوند خود را و پرستش میکنم او را عسی الا اکون بدعاء ربی شقیا شاید آنکه نباشم
بخواندن و پرستیدن خدای خود نا امید و بی بهره تنبیه است بر آنکه شما از خواندن بتان بی بهره و ضایعید و من امیدوارم
از حق تعالی البته که بهره تمام گیرم   حاجت ز کریم خواه که محتاجان را   محتاج نگرداند از انعام عمیم   کافران از بت
بیجان چه تمتع دارید   باری آن بت پرستید که جانی دارد   در بحر النحو و تفسیر الکتب المسطور آورده که ابراهیم
از بابل بکوهستان فارس آمد و هفت سال در اطراف الجبال بسر فرمود تا پدرش بمرد و بتخانه تعلق بعمش
ماذر گرفت باز ببابل آمد و مذمت بتان آغاز کرد و در این نوبت بتان را بشکست و آتش نمرود بر او سرد شد
و با ساره و لوط عزیمت شام فرمود و حق تعالی از این هجرت خبر داد که فلما اعتزلهم پس آن هنگام که
دور شد ابراهیم از بت پرستان و بگذاشت ایشان را وما یعبدون من دون الله و آنها نیز که
میپرستیدن از غیر خدای تعالی وهبنا له اسحق ویعقوب بخشیدیم او را از ساره اسحق و یعقوب
یعنی فرزندی ولی از او و نبیره که فرزند فرزند است وکلا جعلنا نبیا و همه را گردانیدیم پیغمبر ووهبنا
لهم من رحمتنا و بخشیدیم مر ایشان را از بخشش خود گفته اند مراد از رحمت اموال و اولاد است که بایشان
ارزانی داشت وجعلنا لهم لسان صدق علیا و دادیم مر ایشان را سخن گفتنی مشتمل بر صدق یا ذکری
نیکو بلند و جاری میان مردمان اشارت باجابت دعای ابراهیم است حیث قال واجعل لی لسان صدق فی الاخرین

واذکر

واذکر فی الکتاب موسی و یاد کن در قرآن قصه موسی را انه کان مخلصا بدرستیکه او بود پاک کرده شده
از ادناس نقایص وکان رسولا نبیا و بود فرستاده شده از نزد حق خبر دهنده خلق را از خدای تعالی
اهل معانی در تقدیم رسول بر نبی با آنکه اخص و اعلی است ان گفته اند که خدای تعالی اول او را فرستاد بس او خلق را
خبر داد وناديناه و ندا کردیم موسی را من جانب الطور الایمن از جانب کوه زبر از طرف راست موسی و
قربناه و نزدیک گردانیدیم او را بدرگاه قرب نجیا در حالتیکه راز گوینده بود با ما و آنکه گفته نجی بمعنی مرتفع
داشته میگوید موسی را بالا بردند از آسمان تا آسمان و از حجابی بر بی حجابی دیگر تا بجایی که آواز قلم توریت که بدان نوشته
میشد استماع کرد و ثعلبی آورده که نماند میان حق تعالی و موسی مگر حجاب و صاحب کشف الاسرار گوید حضرت موسی را هم
روش بود و هم کشش اشارت بروش او و لما جاء موسی عبارت از کشش او وقربناه نجیا سالک تا در روش است
خطر دارد و چون کشش در رسید خطر را با او کار نیست یعنی در سلوک شوب تفرقه است و جذبه محض جمعیت
تا خود روی بجا صلح چون او کشید تا واصل رفتن بکجا بردن بکجا این بشریت این خود میروی نگذارد و او میکشد
بربایت تا او کرامیابدش انعام سلطانیت این ووهبنا له من رحمتنا و بخشیدیم موسی را و عطا کردیم از
بخشش و مهربانی ما اخاه هرون نبیا یاری کردن برادر او هرون او را بوزارت و تدبیر مهمات در حالتی
که پیغمبر بود واذکر فی الکتاب اسمعیل و یاد کن در قرآن قصه اسمعیل را انه کان صادق الوعد
بدرستیکه او بود راست وعده وکان رسولا نبیا و بود فرستاده بخلق خبر دهنده از حق آورده اند که یکبار
وعده داد که من در این مکان تا تو بیایی میباشم و بقولی یکسال اقامت کرد تا آنمرد بیامد و در این مدت
جز نوبت درخت خوردنی نداشت   هر که از این پایه وفا لیش کم است   آن نه وفا بلکه فریب دم است   نیست مردم
صاحب نظر صورتی از صدق و وفا خوب تر   لیک کریاره در صفت اسمعیل میفرماید وکان یامر اهله و بود که
میفرمود کسان خود را و گفته اند همه امت خود را بالصلوة بنماز که اشرف عبادت بدنیه است والزکوة
و بزکوة که اکمل عبادت قلبیه وکان عند ربه مرضیا و بود نزد آفریدگار خود پسندیده بجهت استقامت
اقوال و افعال واذکر فی الکتاب ادریس و یاد کن در قرآن قصه ادریس را که پسر پسر زاده شیث است
و جد پدر نوح و نام او اخنوخ و بجهت درس علوم با دریس ملقب شده و اول کسی که خط نوشت و از نجوم
سخن گفت و خیاطت کرد او بود و سی صحیفه بر او نازل شده و در جوامع الاصول آورده که ادریس بصد سال
قبل از وفات آدم علیه السلام متولد شده انه کان صدیقا بدرستیکه او هست راست گوینده با خلق
نبیا خبر دهنده از حق ورفعناه مکانا علیا و بر داشتیم او را بمکانی بلند که شرف نبوت و درجه
قرب باو را بهشت رسانیدیم یا بآسمان چهارم چنانچه در حدیث معراج ثابت شده که حضرت رسالت پناه ادریس را

در آسمان رابع ملاقات فرموده و در رفع ادریس اخبار متنوعه است ابن عباس فرموده که روزی ادریس در حرارت آفتاب در یافت
مناجات کرد که الهی با وجود این مقدار بعد که میان من و آفتابست از حرارت او باحتراق نزدیک شدم تا آن فرشته را که
حامل اوست چه حال باشد خدایا بار آفتاب و شدت آن بر او سبک گردان و او را از تاب حرارت آفتاب در سایه
عنایت خود محفوظ دار از تاب آفتاب حوادث چه غم خورد آنرا که سایه بان عنایت پناه اوست حق تعالی دعای او را
مستجاب فرمود روز دیگر آن فرشته که حامل آفتابست خود را سبک بار یافت و تاثیری از حرارت او فهم نکرد سبب او را
از حضرت عزت استدعا نمود خطاب رسید که بنده من ادریس در حق تو دعا کرده و من اجابت کردم فرشته استجازه نمود که
بزیارت ادریس آید اجازه یافت و بزمین آمد و بالتماس ادریس را به پر با فر خود نشانیده باسمان برد نزدیک مطلع
آفتاب و باستدعا ادریس بکیه عمر و کیفیه اجل وی از ملک الموت پرسید و عزرائیل در دیوان اعمال نگاه کرد فرمود که حکم
الهی درباره این کس که تو تفحص میکنی آنست که حالی نزدیک مطلع آفتاب متوفی شود چون فرشته باز آمد ادریس را
یافت نقد جان بخازن اجل سپرده و طوطی روحش بشکرستان قدس پرواز کرده و روایت دیگر آنست که ملک
الموت از کثرت طاعت ادریس مشتاق دیدار ادریس شد و باذن حق تعالی بزمین آمد او را دریافت و بامر الهی
و بالتماس ادریس جانش بر داشت و باز حق تعالی جانش باز داد و عزرائیل او را باسمان برد و دوزخ بدو نمود و از آنجا
ببهشت برد و دیگر بیرون نیامد أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ آن گروه انبیا که مذکور شدند از زکریا
تا ادریس آنانند که انعام کرد خدای تعالی بر ایشان بانواع نعم دینیه و دنیویه و اصناف مواهب صوریه و معنویه
مِنَ النَّبِيِّينَ از پیغمبران بیان موصولست یعنی آنان پیغمبرانند مِنْ ذُرِّيَّةِ آدَمَ از فرزندان آدم که
ادریس است و باقی ایشان وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ و از ذریه آنها که برداشتیم ایشان را در کشتی با نوح و آنها
غیر ادریس اند وَمِنْ ذُرِّيَّةِ إِبْرَاهِيمَ و از فرزندان ابراهیم وَإِسْرَائِيلَ و از ذریه یعقوب وَمِمَّنْ
هَدَيْنَا و از جمله آنها که راه نمودیم ایشان را بحق وَاجْتَبَيْنَا و برگزیدیم ایشان را از میان مردمان بنبوت
إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ چون خوانده شد بر ایشان آیتها خدای تعالی بر کتب منزله بر ایشان خَرُّوا
سُجَّدًا وَبُكِيًّا بر روی در افتادند در حالتیکه سجده کنان بودند مر خدای را و گریندگان از خوف وی
گریه را باستماع و تلاوت کلام ربانی نسبت خواص است چنانچه در خبر آمده که قرآن خوانید و گریه کنید و اگر
نتوانید خود را بتکلیف بگریه در آرید صالح مری فرموده که در خواب قرآن بر حضرت رسالت پناه خواندم فرمود
که یا صالح هذه القراءة فاین البکاء کلام دوست مهیج شوقیست چون آتش شوق در کانون دل بر افروخته گردد
از دیده آب حزن ریخته شود وَإِذَا سَمِعُوا مَا أُنْزِلَ إِلَى الرَّسُولِ تَرَى أَعْيُنَهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ
ای دریغا اشک من دریا بدی تا نثار دلبر زیبا شدی اشک کان از بهر او بارند خلق گوهر است و اشک پندارند خلق

این سجده پنجم است

این سجده پنجم است از سجدات کلام شیخ ابو علی قسیرو این سجده را که بجهت تلاوت آیات رحمانی وقوع مییابد سجود انعام عام
گفت و گریه که متفرع بر اوست آنرا گریه فرح و سرور میدارد در رحمت رحمانیت مقتضی الفت و موجب
بهجت و مسرت لی نتیجه او طربست نه اندوه و تعب فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ پس در رسیدند از پس ایشان فرزندان بد
که از فرط غفلت أَضَاعُوا الصَّلَاةَ فرو گذاشتند نماز را یعنی ترک کردند آنرا وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ و پیروی
نمودند آرزوهای نفس را از انواع معاصی چون شرب خمر و زنا و امثال آن فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا پس زود باشد
که ببینند جزای گمراهی خود یا عذاب و زیان و گویند غی چاهیست در دوزخ که اهل دوزخ از عذاب آن چاه پناه با الله
جویند و بقول بعضی وادییست در جهنم آتش او تیزتر و عذاب او سخت تر که بی نمازان و تابعان آرزوی نفس را بانجا برند
إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ مگر آنکه باز گشته باشد از معصیتها و ایمان آورده بدل و زبان وَعَمِلَ صَالِحًا و کرده باشد
عملهای شایسته فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ پس آن گروه تایب مؤمن در آورده شوند و حفص بضم خواند یعنی
در آیند این بهشت وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا و ستم دیده نشوند در چیزی از جزا یعنی از مزد ایشان چیزی کم نکنند
و الحجر بهشت باشد که در آرند جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمَنُ عِبَادَهُ بوستانهای اقامت آنها که وعده داده است
خدای تعالی بندگان خود را بِالْغَيْبِ و پوشیده یعنی ایشان را وعده داد به بهشت و آن از ایشان غایبست یا ایشان
از آن غایب اند و چون وعده است از این غیب باک نیست إِنَّهُ كَانَ وَعْدُهُ مَأْتِيًّا بدرستیکه هست وعده
خدای تعالی آینده یعنی موعود او که بهشتست آمدنیست و مؤمن بدو رسیدنی لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا نشنوند
بهشتیان در آن بهشتها سخنی بیهوده و تباه إِلَّا سَلَامًا لیکن شنوند سلام از خدای تعالی یا از ملایکه یا از یکدیگر وَلَهُمْ
رِزْقُهُمْ و مر ایشان را بود روزی ایشان از نعم بهشتی فِيهَا در جنت بُكْرَةً وَعَشِيًّا بامداد و شبانگاه یعنی بمقدار
طرفین یکروزه ایشان را نعمتهای بهشت خورانند چنانچه عادت متنعمانست که روزی دو نوبت طعام میخورند تا مراد دوام
رزق باشد و توالی آن و در بهشت اگرچه شب و روز نخواهد بود اما علامتها باشد که بدان مقدار لیل و نهار شناسند
و در عین المعانی آورده که زمان لیل بفرو گذاشتن پردها و بستن درها معلوم شود و زمان روز برفع حجاب و فتح ابواب
و در تبیان گفته که در زمان شب کنیزکان بهشت خدمت مؤمنان کنند و در زمان روز غلمان و ولدان تِلْكَ
الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا آن بهشت که ذکر کردیم ما آنست که میراث میدهیم از بندگان ما مَنْ كَانَ
تَقِيًّا هر که پرهیزکار باشد آورده اند که چون حضرت رسالت را از اصحاب کهف و ذو القرنین و روح سؤال کردند
فرمود که فردا بیائید تا جواب دهیم و استثنا نفرمود پانزده یا دوازده روز یا بیست و چهار روز جبرئیل نیامد و حضرت
رسالت پناه بعد از نزول با وی فرمود که یا اخی دیر آمدی من منتظر بودم جبرئیل جواب داد و حکایت قول او که در قرآنست
اینست که وَمَا نَتَنَزَّلُ و فرود نمی آئیم ما فرشتگان إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ مگر بفرمان و دستور پروردگار تو لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا

مراد است آنچه در پیش ماست از کارها آینده وَمَا خَلْفَنَا و آنچه از پس پشت ایم یعنی امور گذشته وَمَا بَيْنَ ذَٰلِكَ و آنچه میان ما کان و ما سیکون است یعنی حال ما مراد است حکم در ابتدا آفرینش و انتها آجال ما و آنچه در مدت حیوة ماست وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا و نیست و نبوده و نخواهد بود پروردگار تو فراموش کار رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ اوست آفریدگار آسمانها و زمین وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه در میان آنهاست پس آفریدگار ارض و سما و پرورنده اهالی آن نشاید که فراموش کار باشد فَاعْبُدْهُ پس او را بپرست وَاصْطَبِرْ و شکیبا باش لِعِبَادَتِهِ مر پرستش او را یعنی چون دانستی که ترا فراموش نکرده بر عبادت خود ثابت باش و بالابطا در تنگ کردن وحی دلتنگ مشو هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا آیا میدانی مر خدای را مانندی که او را اله توان گفتن یا همتای یعنی هیچ میدانی که کسی را الله نام بوده باشد یکی از آثار سطوة الهی آنست که هیچکس از اهل شرک معبود باطل خود را الله نگفتند بلکه اله میگفتند عزت احدیة و غیرت الوهیة این اسم سامی را از تصرف کفار در آن و تسمیه بتان بدان در حصن امان محفوظ داشت و زبان اهل ایمان را در محنت و نعمت و سرا و ضرا بتکرار این نام نامی جاری ساخت

الله الله چه طرفه نامست این   حرز دل و زر جان تمامست این

لی بود نزد صاحب معنی حسبی الله گواه اینمعنی وَيَقُولُ الْإِنْسَانُ و میگویند انسان یعنی در میان ایشان میگویند یا ابی بن خلف که استخوانهای ریزیده شده می آورد و بطریق استبعاد میگوید أَئِذَا مَا مِتُّ آیا چون بمیرم من لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا هر آینه زود بیرون آورده شوم از خاک زنده یعنی چگونه تواند بود که خاک زنده شود و بیرون آید از قبر حق تعالی میفرماید در جواب که أَوَلَا يَذْكُرُ الْإِنْسَانُ آیا نمی اندیشد و یاد نمی آرد آدمی که أَنَّا خَلَقْنَاهُ ما بیافریدیم او را مِنْ قَبْلُ پیش از این وَلَمْ يَكُ شَيْئًا و نبود چیزی بلکه عدم محض بود یعنی باید که متذکر گردد این معنی را که ایجاد معدوم عجیب تر است از جمع مواد بعد از تفرق آن فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ پس بحق پروردگار تو که بوقت قیامت هر آینه حشر کنیم ایشان را یعنی کافران را وَالشَّيَاطِينَ و دیوان یعنی با قرینان ایشان از شیاطین که در دنیا داشته باشند هر یکی با قرین او در سلسله مقید ساخته ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ پس حاضر گردانیم ایشان را و بعضی گفته اند همه آدمیان را حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا گرداگرد دوزخ همه بزانو در آمده از هول حساب و احضار ایشان برحوالی دوزخ جهة آنست تا سعدا بدانند که از چه چیز خلاص یافته اند و سرور ایشان بیفزاید و اشقیا آنکه خود را از دوزخ ببینند و ملال ایشان زیاده گردد ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ پس بیرون آریم و جدا گردانیم اول بار از هر گروهی أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى الرَّحْمَٰنِ عِتِيًّا که باشد از ایشان سخت تر و بسیار تر بر خدای تعالی از جهة سرکشی و جرات یعنی اول از هر امتی آن را که کافرتر و نافرمان تر بوده جدا کنیم ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ بِالَّذِينَ هُمْ پس بدرستیکه ما داناتریم بآنکسان که أَوْلَىٰ بِهَا صِلِيًّا اولی و سزاوار ترند بآتش دوزخ از جهت اندر آمدن یعنی میدانم که کیست سزای آنکه تخت او را در آتش افکنند وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا و نیست از شما ای آدمیان هیچکس مگر رسنده و گذرنده بر دوزخ

اما چون مؤمنان

مریم
۱۸

اما چون مؤمنان بر دوزخ گذرند آتش مرده و افسرده نگرند چه در حدیث آمده که بعضی بهشتیان از بعضی دیگر سؤال کنند که نه حق تعالی ما را وعده فرموده بود که وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا پس چه حال بود که ما آتش ندیدیم فرشتگان گویند قد وردتموها و هی خامدة یعنی بدرستیکه شما گذر کرده اید بر دوزخ اما آتش او بسبب نور ایمان شما فرو مرده بود و تقول جز یا مؤمن فان نورک اطفأ لهبی باری پیر رومی عارف قیومی قدس سره گوید

مؤمن فرون که دانند بر آتش بخوانند   سوزش در او نماید گردد چه نور روشن

كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا هست ورود بر دوزخ پروردگار تو جزمی و قطعی کاری حکم کرده شده بر آن یعنی در علم است که البته واقع خواهد شد و در آن خلاف نیست و جمعی بر آنند که ورود بمعنی دخول است چه جابر بن عبد الله از حضرت رسول الله صلعم روایت کرده که ورود دخول است هیچ بری و فاجری نباشد الا که بدوزخ در آیند اما آتش بر مؤمنان سرد و با سلامت باشد چنانچه بر ابراهیم و مؤید این قول است آنکه میفرماید ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا پس نجات دهیم آنان را که پرهیز کردند از شرک یعنی بیرون آریم ایشان را از دوزخ وَنَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا و بگذاریم ستمکاران را در آتش بزانو در آمده کافران وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ و چون خوانده شود بر مشرکان آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ آیتهای ما هویدا و روشن معانی آن یا دلایل و بیان اعجاز رش قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا گویند آنانکه بگرویدند از صنادید قریش لِلَّذِينَ آمَنُوا مر آنان را از فقرا که گرویدند یعنی لو اکثران در دیشان را گویند أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَامًا کدام از این دو گروه مؤمن و کافر بهتر اند از روی مکان و موضع یعنی منازل خوبتر و اسباب معیشت در آن آماده و شما را نه کوشه ایست معین و نه توشه مهیا و بحقیقت مراد از خیر به مقام حسن و جمال و ظل و سعت است ملخص کلام آنکه مشرکان مؤمنان را میگفتند که از ما دو گروه کدام خوشحال تر اند در دنیا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا و نیکوتر از جهة مجلس یعنی آراسته تر جای در مجمع ما همه صنادید و اشراف عرب بند و در مجلس شما موالی و ضعفا پس حق تعالی بنا افتخار و مباهات ایشان را در هم شکسته فرمود وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ و چند هلاک کردیم پیش از مشرکان عرب گروهی را که مجتمع بودند در زمانی واحد و بحسب واقع بودند هُمْ أَحْسَنُ أَثَاثًا ایشان از کفار عرب نیکوتر از جهة امتعه بیت که آرایش منازل به آن باشد وَرِئْيًا و نیکوتر از ایشان در هیات و منظره نمال و حشمت هلاک از ایشان دفع کرد و نه اجمال و عزت عذاب از ایشان باز داشت

بر مال و جمال خویشتن تکیه مکن   کان را بشبی برند و اینرا بتبی

قُلْ مَنْ كَانَ فِي الضَّلَالَةِ بگو آن را که بمال و جمال مفتخر و مستظهر اند غره مشوید زیرا که هر که هست در گمراهی و دوری از راه حق فَلْيَمْدُدْ لَهُ الرَّحْمَٰنُ مَدًّا پس باید که مد کند خبر است در صورت امر یعنی مد میکند مر او را خدای تعالی و باز میکشد عمر او را یا باز کشیدنی یعنی او را مهلت میدهد و نعمت در پی بدو میرساند حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ تا وقتیکه به بینند آنچه بیم کرده شده اند بدان إِمَّا الْعَذَابَ یا عذاب در دنیا به قتل و اسر وَإِمَّا

الساعة و یا روز قیامت بشما انواع سختی و نکال فسیعلمون من هو شر مکانا پس زود اکه بدانند آنرا
که بدتر است از آن دو گروه از جهت مکان و منزل چه جای مؤمنان درجات جنان باشد و ماوای ایشان درکات نیران
واضعف جندا و بدانند آن را که ضعیف‌تر و حقیرتر است از جهت سپاه یعنی دوستان و مددکاران چه اهل ایمان را
از خدای تعالی و ملائکه و انبیا یاری و مددکاری رسد و مشرکان را مطلقا یار و هوادار و مددکار نباشد
و ما للظالمین من انصار و یزید الله الذین اهتدوا هدی و می‌افزاید خدای تعالی در دنیا آنان را که راه
یافته‌اند بکتاب او راه نمودنی یعنی گرویده‌اند بانچه از قرآن نازل شده و حق تعالی هدایت ایشان را بتصدیق
هرچه منزل میشود زیاده میکند والباقیات الصالحات خیر و عملهای شایسته باقی از صلوة خمس یا کلمات اربع
که سبحان الله والحمد لله و لا اله الا الله والله اکبر و غیر آن مر ایشان را بهتر است عند ربک ثوابا
نزدیک آفریدگار تو از جهت جزا و خیر مردا و بهتر است از جهت بازگشت یعنی اگر کافران را در دنیا جاه
و مالست و در آخرت وبال و نکال خواهد بود اما مؤمن در دنیا هم هدایت دارد و هم حمایت و در آخرت
هم ثواب خواهد داشت و هم حسن المآب   بدنیا سرفراز و نام دارند   بعقبی کامران و کامکارند   آورده‌اند
که خباب بن الارت را بر عاص بن وائل سهمی دینی بود روزی او را با دای آن تقاضا کرد و او گفت وام
ترا باز ندهم تا بمحمد کافر نشوی خباب گفت لا والله کافر نشوم بر آنحضرت نه زنده و نه مرده و نه روزی که برانگیخته
شوم عاص گفت آنروز که مبعوث شوی بیا و وام خود را از من بستان که اگر انچه میگوئی حق است من آنجا
از تو افضل خواهم بود و مال و فرزند بیشتر حق تعالی آیه فرستاد افرأیت الذی کفر بآیاتنا آیا دیدی آنرا
که انکار کرد بآیتهای ما یعنی قرآن و دلایل وحدت وقال لأوتین مالا و ولدا و گفت یعنی عاص که فردای قیامت
هر آینه داده شوم یعنی مرا بدهند مال و فرزند اطلع الغیب آیا مطلع شده بر غیب و لوح محفوظ مطالعه کرده و
این سخن از آنجا میگوید ام اتخذ عند الرحمن عهدا آیا فرا گرفته است از نزدیک خدای تعالی عهدی
و پیمانی بر اینصورت که میگوید کلا نه چنانست که او میگوید سنکتب ما یقول زود باشد که
بنویسیم یعنی نگاه داریم آنچه میگوید تا او را جزا دهیم یا حفظه را امر کنیم که بنویسند ونمد له من العذاب
مدا و یاد کنیم و باز کشیم برای او از عذاب از کشتنی یعنی دراز کنیم و پیوسته گردانیم عذاب او را بر انوجه
که عذابی بالای عذابی بدو رسانیم ونرثه ما یقول و میراث گیریم یعنی بازستانیم بمرگ او و آنچه میگوید
که فردا بمن خواهند داد یعنی مال و فرزند ویأتینا فردا و بیاید بما بوقت مرگ او تنها نه بمال رفیق او
و نه فرزند قرین او واتخذوا من دون الله الهة و فرا گرفته مشرکان قریش بجز خدای سزای پرستش
خدایان باطل چون اصنام و ملائکه لیکونوا لهم عزا تا باشند این معبودان مر ایشان را سبب عزت و کرامت

یعنی بسبب شفاعت

۱۹

یعنی بسبب شفاعت ایشان متعزز گردند نزد خدای عز شانه کلا سیکفرون بعبادتهم نه چنانست که عزیز
گردند بایشان زود باشد که کافر گردند یعنی انکار کنند الهه ایشان را و متبرا باشند به پرستش ایشان با کافران
چون بهول قیامت دانا گردند منکر شوند پرستش بتان را ویکونون علیهم ضدا و باشند مر معبودان
خود دشمن یا الهه ایشان دشمن ایشان گردند الم تر انا ارسلنا الشیاطین آیا ندیدی و ندانستی آنرا که ما فرستادیم
دیوان را علی الکافرین بر ناگرویدگان یعنی بر ایشان مسلط ساختیم یا قرین و رفیق ایشان گردانیدیم تؤزهم
ازا که میجنبانند ایشان را جنبانیدنی یعنی تحریص میکنند ایشان را بر معاصی و از جای میبرند بتسویلات
و وساوس فلا تعجل علیهم پس شتاب مکن بدیشان یعنی بعذاب ایشان تعجیل منمای انما نعد لهم عدا زیرا
نیست که میشماریم برای ایشان ایام آجال ایشان را شمردنی که در آن غلط نیست چون آن ایام منقضی گردد
بدیشان نازل شود آنچه مقرر شده یوم نحشر المتقین یاد کن روزی را که ما فراهم آریم پرهیزکاران را
و جمع کنیم الی الرحمن وفدا بسوی بهشت خدای بخشاینده در حالتی که سواران باشند بر ناقهای بهشت
یعنی ایشان را سواره بهشت برند چنانچه وافدان را بدرگاه ملوک میبرند قشیری رحمه فرموده که بعضی بر نجائب طاعات
و عبادات باشند و قومی بر مراکب همم و نیات آنان که بر نجائب طاعات و عبادات باشند بهشت جویانند
ایشان را بر روضه جنان برند و آنان که بر مراکب همت باشند خدای طلبانند ایشان را بقرب حضرت رحمن خوانند
جنان جوی دیگر است و رحمن جوی دیگر و در کشف الاسرار آورده که ممشاد دینوری قدس سره در نزع بود درویشی پیش
وی ایستاده دعا میکرد که خدایا بر او رحمت کن ممشاد بانگ بر او زد که ای عاقل سی سال است که بهشت را با زخرف
و غرف و حور و غلمان بر من عرض میکنند و جلوه میدهند و من گوشه چشمی بر او نیفکنده‌ام اکنون بدرگاه قرب
میروم رحمت خود آورده تو برای من بهشت و رحمت میخواهی   باغ فردوس از برای دیدنش باید مرا   بی جمالش روضه جنت
چه کار آید مرا   ونسوق المجرمین الی جهنم وردا و برانیم کافران را بسوی دوزخ چنانچه بهایم رانند تشنگان
و پیادگان یا تنها ماندگان لا یملکون الشفاعة نتوانند دنیا بنده نه متقی و نه مجرم درخواست هیچ شفیعی الا
من اتخذ عند الرحمن عهدا مگر آنکه فرا گرفته باشد نزدیک خدای پیمانی برای شفاعت و آن پیمان توحید است
و عمل صالح یا کسی نتواند که شفاعت کردن مگر از خدای تعالی دستوری یافته وقالوا و گفتند کفار عرب و یهود و نصاری
از روی جهل که اتخذ الرحمن ولدا فرا گرفت خدای تعالی فرزندی یعنی ملائکه و عیسی و عزیر بگو ای محمد ایشان را لقد
جئتم شیئا ادا بدرستیکه آورده‌اید چیزی زشت یعنی سخن زشت و بلای داهیه تکاد السموات یتفطرن منه نزدیک
است که آسمانها شکافته شود منه از عظمت آن سخن وتنشق الارض و باز شکافد زمین وتخر الجبال هدا
و بیفتد کوهها و شکسته شکستنی یعنی پاره پاره گردد ان دعوا للرحمن ولدا از آنکه خوانند مر خدای را فرزند یعنی بدو اسناد

کردند و ما ینبغی للرحمن ان یتخذ ولدا و نسزد و لایق نباشد مر خدای را آنکه فرا گیرد فرزندی چه در اتخاذ ولد
مقتضی مجانست است زیرا که ولد از جنس والد باید و حق تعالی از مجانست منزه است یا بغنای ذاتی محتاج نیست
بمعاونت اولاد و انس و الفت با ایشان و استظهار و تزیین بر ایشان ان کل من فی السموات والارض
نیست هر که در آسمانها و زمین است الا اتی الرحمن مگر آینده در قیامت بسوی رحمن عبدا در حالتیکه بنده
باشد لقد احصیهم بدرستیکه همه را دانسته است و بدیشان احاطه کرده بحیثیتی که از حوزهٔ علم و قدرت او بیرون
نیستند و عدهم عدا و شمرده است اشخاص و افعال ایشان را شمردنی و کلهم و همه ایشان اتیه یوم القیمة فردا
آینده کانند روز رستخیز تنها بی اتباع و انصار ان الذین امنوا بدرستیکه آنانکه بگرویدند و عملوا الصالحات
و کردند عملهای پسندیده سیجعل لهم الرحمن ودا زود باشد که پدید کند برای ایشان خدای تعالی دوستی در دلهای
خلق یعنی محبت ایشان در دلها افکند بی اسباب و وسایط در حدیث آمده که چون حق تعالی بنده را دوست دارد جبرئیل را
فرماید که من فلان را دوست میدارم شما هم دوست دارید پس آسمانیان او را دوست دارند آنگاه محبت او وضع کنند
در زمین تا زمینیان نیز او را دوست گیرند فانما یسرناه بلسانک پس جز این نیست که ما آسان گردانیده‌ایم
قرآن را بانکه منزل ساخته‌ایم بزبان تو یعنی بلغت عرب یا خواندن آن بزبان تو آسان کرده‌ایم لتبشر به المتقین
تا مژده دهی بدان پرهیزکاران را که از شرک اجتناب نموده‌اند و تنذر به قوما لدا و بیم کنی بآن گروهی
ستیزه‌کاران سخت خصومت را و کم اهلکنا قبلهم من قرن و چند هلاک کردیم پیش از قوم تو از اهل زمانی یعنی دهر
قرنی از قرنها بهلاک رسانیدیم هل تحس منهم من احد هیچ میابی و می‌بینی از آن هلاک شدگان یکی را او
تسمع لهم رکزا می‌شنوی مر ایشان را آوازی پوشیده یعنی عذاب بدیشان فرود آمده مستاصل شدند نه از ایشان
شخصی باقی که کسی به بیند و نه آوازی بر جای که کسی بشنود بلکه موکل قهر الهی هیچ کدام در نساخته و همه را بدست فنا
در دام خمول و نسیان انداخته کان لم یخلقوا و لم یکونوا الله تعالی همه را ناپدید کرده‌اند

کو اثر از سروران تاج‌بخش
کو نشان از خسروان تاجدار
سوخت اسباب شهان کاه‌جوی
خاک شد تخت ملوک کامکار

سورهٔ طه

بسم الله الرحمن الرحیم طه در هیچ یک از حروف مقطعه که در مبادی سورهاست
اینقدر اختلاف نیست که در طه بعضی این حروف را مقطوعه دانند و گویند اسم قرآن است یا اسم سوره یا اسمی از اسمای
الهی یا مفتاح اسم طاهر و هادی و جمعی برانند که اسمی است از اسمای حضرت رسالت ص چنانچه مزمل یا مدثر و خطاب
که در یلی واقع شده مؤید اینمعنی است پس منادی باشد و حرف ندا از او محذوف یا اشارتست بدو اسم
آنحضرت که طالب است و هادی یعنی طالب هدایت و هادی لشریعت یا طاهر از ذنوب و هادی بمعرفت علام الغیوب
یا طهارت اولی از دل اوست از غیر حق و هدایت او بحق و در حقایق سلمی آورده که طا اشارتست بانکه طی کرده شد

نقوش اکو

نقوش اکوان از صحیفهٔ سر محمد و ها رمز لیست بآنکه هدایت یافت بقرب بکون سرمدی و بقولی این دو حرف مقسم بهمااند
و هر یکی اشارتست بجزوی و در تبیان گوید که قسم بطول و هدایت الهیت یا بطبیب بیک و همت عالی حضرت رسالت
پناهی ص و در تیسیر از امام جعفر صادق علیه السلام روایت میکند که طه سوگند است بطهارت اهل بیت رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم لقوله تعالی و یطهرکم تطهیرا و بقولی قسمست بطوبی و هاویه که اشارتست بجنت و نار و در زاد المسیر
آورده که طا طیبه است یعنی مدینه و ها مکه و بدین دو حرم محترم قسم یاد میفرماید یا طا طلب غازیانست و ها هرب کافران
و یا طرب اهل جنانست و هوان ارباب نیران یعنی خاری قومی بر آنند که این لفظ از حروف مقطوعه نیست بلکه موضوعست
بازا یا رجل بلغت عک یا حبشیه یا نبطیه یا سریانیه کما قیل ان السفاهة طه فی خلایقکم و دیگر گفته‌اند هتفت بطه
فی القتال فلم یجب و بدین قول منادی حضرت رسالت ص باشد و در بعضی تفاسیر آمده که طا بحساب جمل نه است و ها
پنج مجموع چهارده باشد و غالب آنست که ماه را مرتبهٔ بدریت شب چهاردهم حاصل شود پس در ضمن این خطاب مندرجست
که ای ماه چهارده و منادی حضرت رسالت ص و بدریت اشارتست بکمال مرتبهٔ جامعیت آنحضرت کما لا یخفی علی العرفا

ماه چون کامل شود انور بود
زانکه او مرآت نور حق شود
ماه بدری که شاه بدر شرح تو مشروح کارت شرح صدر
در شب تاریکی کفر و ضلال
از مهر روشن شد انوار جلال

و گویند که طه در اصل طاها بوده که همزه را حذف کرده‌اند و طا
امرست از طا یطا و ها کنایتست از ارض کنایت از غیر مذکور و در بدایت حال که حضرت رسالت ص تهجد بر خواستی
و بر یک قدم ایستادی یا بر دو انگشتان پای مبارک ایستادی چنانچه پس پای او بر زمین نرسیدی و پشت پای مبارکش
ورم کردی این سوره نازل شد و امر فرمود که طه یعنی بنه قدمین خود را بر زمین یعنی هر دو کف پای خود را بر زمین نه
و گویند که روزی ابوجهل گفت با حضرت رسول الله ص که تو بترک دین ما خود را در رنج انداخته یا طعنه میزدند که قرآن
بر محمد ص فرو نیامده مگر برای آنکه او را در رنج و تعب اندازد آیه آمد که طه یعنی ای مرد که هیچ کس چون تو قدم در میدان
مردی ننهاده ما انزلنا نفرستادیم علیک القرآن بر تو قرآن را لتشقی تا در رنج افتی و شب خواب
نکنی و بواسطهٔ قیام در نماز الم و ورم بپای محترمت برسد الا تذکرة لکن فرستادیم او را بر تو بجهت پند دادن
لمن یخشی مر آنکس که بترسد تخصیص خاشی یعنی ترسیده بانکه تذکیر عامست جهت انتفاع اوست بدان تنزیلا فرو
فرستاده شده فرو فرستادنی معین ممن خلق الارض از آنکس که بیافرید زمین را والسموات العلی
و آسمانها بلند الرحمن او است بسیار بخشش علی العرش استوی بر عرش مستولی شد امر او و اضافه استیلا
بر عرش با آنکه حق تعالی بر همه موجودات مستولیست جهت آن تواند بود که اعظم مخلوقاتست و استیلای بر او مستلزم
استیلا بر کل است در تاویلات ماتریدی مذکور است که عرش بمعنی ملک آید یعنی حق تعالی بر ملک خود مستولیست و غالب
در فتوحات آورده که شیخ ما قدس سره در این آیه گفته که عرش رقص میکرد و میگفت استوی له من فی السموات ای ثبت شیخ الاسلام

قسره فرموده که استوای خداوند بر عرش که در قرآن است مراد بدین ایمانست تاویل و تحویل در این باب لطف نیست به ظاهر تحمل کنم
و بباطن تسلیم روم که این اعتقاد و بیان است که میدانم که محتاج مکانست نه عرش بردارنده اوست بلکه او بردارنده
و نگهدارنده عرش و کل اشیاست نه مکان ره یافت سوی او نه زمان نی نشان دارد خبر زونی عیان این همه مخلوق امر داور است
خالق عالم ز عالم برتر است له ما فی السموات مراو راست آنچه در آسمانهاست از مبدعات علویه و ما فی الارض
و آنچه در زمینهاست از مخترعات سفلیه و ما بینهما و آنچه میان هر دو باشد از اصناف ملائکه و طبقات ناری و هوایی
و ما تحت الثری و آنچه در زیر طبقه ترابست از زمین ثری که طبقه زیرترست از طبقات ارض و آن موضعی است
که صخره سما بر بالای اوست و در تیسیر و غیر آن از تفسیرات بروایت وهب ابن منبه مذکور است که هفت زمین
بر دوش فرشته ایست و قدمین فرشته بر صخره است و صخره بر شاخ گاوی از فردوس و قوائم گاو بر پشت ماهی از
حوض کوثر و ماهی ثابتست بر بحر و بحر بر جهنم بر زمین و منخ و ریح بر حجابی از ظلمت و حجاب بر ثری و علم
اهل آسمان و زمین تا ثری بیش نرسیده و ما تحت الثری جز حق تعالی نه داند و ان تجهر بالقول و اگر آشکارا
کنی سخن را فانه یعلم السر و اخفی پس بدرستیکه خدای تعالی میداند پوشیده و آنچه پوشیده ترست از
پوشیده و گویند سر آنست که میداند میپوشد و اخفی آنکه نمیداند که چه خواهد کرد یا سر آنست که با کسی گوید
و اخفی آنکه در دل خود نگه دارد الله اوست خداوند بحق لا اله الا هو نیست معبود سزا مگر او له الاسماء
الحسنی مر او راست نامهای نیکو یا صفتهای پسندیده و هل اتیک حدیث موسی و آیا آمده است بتو حدیث
موسی بن عمران لیلا از آن مکان بدو ابتدا کرد که اذ رای نارا یاد کن چون دید موسی آتش را در اخبار آمده که
چون موسی از شعیب دستوری طلبید که بمصر رود و مادر و برادر خود را ببیند شعیب اجازه داد و اهل او را با او روان
کرد شبی که هوا سرد بود و مظلم و برف میبارید ایشان راه گم کردند و نزدیک وادی ایمن رسیدند و صفورا دختر
شعیب که حلیله او بود در وضع حمل بدید آمد باتشی محتاج شدند موسی چندانکه سعی فرمود از چوب و آتش برگ و سنگ
آتش بیرون نیامد ناگاه از دور آتشی دید فقال لاهله پس گفت اهل خود را امکثوا بر اهل و عیال خود را که درنگ
کنید در همین موضع که انی آنست نارا بدرستیکه من دیدم آتشی لعلی آتیکم تا شاید که بیارم
برای شما منها بقبس از آن آتش شعله در سر چوب گرفته یا خرده خورد از آن یعنی فتیله یا چوبی روشن کنم یا
اخگری بیارم او اجد یا شاید که بیابم علی النار هدی بر سر آن آتش راه نمایی که ما را بشارع رساند
پس کسان خود را بگذاشت و تنها بجانب آتش روان شد فلما اتیها پس آن هنگام که بیامد بآن آتش آتش را
دید شعله در درختی سبز که عناب یا عوسج بوده برافروخته و در حوالی آن آتش هیچکس نه متحیر شد و از روشنی
آتش و سبزی درخت متعجب بود که ناگاه نودی یا موسی ندا کرده شد که ای موسی انی انا ربک بدرستیکه منم پروردگار تو

دیگر بر ضمیر

طه ۲۱

دیگر به ضمیر متکلم از برای تاکید و تحقیق است یعنی شک مکن و متیقن شو بانکه آفریدگار توام فاخلع نعلیک پس بیرون
کن و بیفکن از پای خود نعلین تو گفته اند که آن نعلین کفش بوده از پوست حمار غیر مدبوغ و اصح آنست که نعلین از پوست
بقر بوده و ظاهر آنکه حق تعالی بخلع آن فرمود تا موسی تراب ارض مقدسه را مس کند و برکت آن بپای او رسد
و محققان گویند این تعظیم طریق تواضع داده است که بر بساط ملوک با نعلین نتوان رفت و نیز طایفه از اسلاف
چون بشر حافی قسره پای برهنه سیر میفرمود گنجی که زمین آسمان طالب اوست چون در نگری برهنه پا یادا رند
و گفته اند نعلین بیفکن دل خود را از فکر اهل و ولد فارغ کن قشیری فرموده که فکر دنیا و آخرت از دل بیرون افکن
یعنی در عالم تفرید قدم بر دو کون نه انک بالواد المقدس طوی بدرستیکه تو بوادی پاکیزه مبارک ستوده که
طوی نام اوست و انا اخترتک و ما برگزیدیم ترا برای نبوت فاستمع پس گوش فرا دار لما یوحی بر آنچه
که وحی کرده میشود بتو و آن وحی که است انی انا الله بدرستیکه منم خدای تعالی لا اله الا انا نیست خدای
سزای پرستش بجز من فاعبدنی پس مرا پرستش کن و این وحی مقصور و منحصر بوده بر تقریر توحید که منتهی علمست
و امر بعبادت که کمال عملست پس از اقسام عبادات نماز را تخصیص فرموده که و اقم الصلوة لذکری و بپای دار نماز را
برای آنکه مرا یاد کنی تا من ترا یاد کنم ان الساعة آتیة بدرستیکه روز رستخیز آینده است اکاد اخفیها میخواهم که بپای
ندارم وقت آن را جهت تخویف بعذابی که وقت آن معلوم نیست اتم و ارشد باشد و اگر از اخفا معنی سلب خفا دارند معنی
آنست که نزدیک شد که ظاهر گردانم آن را لتجزی کل نفس متعلقست به آتیه یعنی قیامت بیشک آینده است تا جزا
داده شود هر تنی بما تسعی با آنچه از عملها که میکند فلا یصدنک پس باید که ترا باز ندارد عنها از ایمان بقیامت
من لا یؤمن بها آنکس که نمیگرود بوقوع آن و اتبع هویه و پیروی کرده است از روی نفس خود را پس تضبه آنکس از
راه مرو فتردی که هلاک شوی خطاب با موسی است و امت او و علم الهدی و فقیه ابو اللیث برانند که از اینجا گو
انا اخترتک تا اینجا مخاطب پیغمبر ماست ﷺ و ما تلک بیمینک یا موسی تمیج چه چیز است بدست راست تو ای موسی
حضرت خداوند تعالی جهت استیناس موسی و دفع و دفع هیبت از او او را سؤال فرمود تا سخن در آید قال گفت موسی در جواب
که هی عصای آن عصای منست و آن عصا از چوب مورد بهشت بود طول او ده گز و سر او دو شاخ و در آن او سنان
نشانه و نام علیق بود یا نبعه و از آدم بمیراث بشعیب رسیده بود و از او بموسی رسید القصه جواب داد و جهت تودد
نعم زیادتی بر آن افزود و گفت اتوکؤا تکیه میکنم علیها باین عصا چون مانده میشوم در راه یا وقتی که بر سر رمه میباشم
که میچرند و اهش بها و فرو میریزم برگ از درخت باین عصا علی غنمی بر گوسفندان خود و لی فیها مآرب اخری
و مرا در آن عصا کارهای دیگر است آورده اند که عصا در راه با موسی سخن گفتی و از سباع و هوام او را نگاه داشتی و با دشمن
او حرب کردی و چون در چاه بودی رمه را خداوندی نمودی و محافظت کردی و بر سر چاهی که رسیدی تن او حبل و شعبتین او دلو شدی

داب برکشیدی و چون بر زمین زدی درختی سایه دار شدی و در سایهٔ او بنشستی و هر میوه که مرغوب موسی بودی بر او
بر آمدی و در شبهای تیره چون شمع و چراغ نور دادی و چون موسی اجالا گفت که مرا با او کارهاست قَالَ گفت خدایتعالی
أَلْقِهَا يَا مُوسَىٰ بیفکن او را ای موسی چون موسی گمان برد که عصا چون نعلین است دور میباید افکند فَأَلْقَاهَا
پس بیفکند او را از قفای خود فی الحال آوازی عظیم بگوش او رسید باز نگاه کرد فَإِذَا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعَىٰ ماری بود که
می شتافت بهر جانب آورده اند که اول بار ماری زرد شد بحجم تر ابر عصا بعد از آن بزرگ شد برابر شتری
بختی و دراز گشت و بر چهار قایمه سطر کوتاه رفتن گرفت و میان کنارها فراخی دو دهن او اعتماد گز یا چهل ذرع بود
و در دهن او دندانهای بزرگ بود و دو چشمش چون برق میدرخشید چون بسنگهای عظیم رسیدی یک لقمه کردی
و درختهای عظیم از بیخ برکندی و بخوردی چون موسی آنرا بدید ترسان شد و روی بگریز نهاد قَالَ خُذْهَا گفت
خدایتعالی که بگیر وی را وَلَا تَخَفْ و مترس از وی سَنُعِيدُهَا زود باز گردانیم و ببریم او را سِيرَتَهَا الْأُولَىٰ
بهیئت نخستین که داشت چون خطاب الهی بموسی رسید زود بجانب اژدها روان شد و دست خود در دهان او
کرد و او را بگرفت همان عصا شد و در زمان در دست موسی آرام گرفت دیگر بار از حق ندا آمد که وَاضْمُمْ
يَدَكَ وضم کن و ببر دست خود را إِلَىٰ جَنَاحِكَ بسوی پهلوی خود در زیر بغل تَخْرُجْ بَيْضَاءَ تا بیرون آید سفید
روشن مِنْ غَيْرِ سُوءٍ بی عیب و علتی یعنی سفیدی برص نباشد بلکه سفیدی درخشنده با شعاع بود مانند برق
آيَةً أُخْرَىٰ فرا گیر آیتی و علامتی دیگر بر نبوت خود لِنُرِيَكَ اینچنین کردیم تا بنمائیم ترا مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَى
از نشانهای بزرگ اذْهَبْ برو ببرین دو معجزه إِلَىٰ فِرْعَوْنَ بسوی فرعون و دعوت او کن به پرستش من
إِنَّهُ طَغَىٰ بدرستیکه او از حد گذشته و دعوی ربوبیت میکند چون حضرت موسی مامور شد بدعوت فرعون با خود
اندیشید که من تنها با فرعون و لشکر او چگونه مقاومت توانم کرد پس از خدایتعالی تقویت طلبید و آغاز دعا کرد
و از روی نیاز گفت رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي ای پروردگار من گشاده گردان برای من سینهٔ مرا تا در روی
گنجد آنچه بمن وحی میکنی تا مرا متحمل و بردبار سازد تا از هر سخنی تنگ دل نشوم وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي و آسان کن برای
من کار مرا که تبلیغ رسالت است وَاحْلُلْ عُقْدَةً و بگشای گره را مِنْ لِسَانِي از زبان من يَفْقَهُوا
قَوْلِي تا فهم کنند سخن مرا آورده اند که فرعون روزی موسی را در زمان طفولیت بر کنار داشت موسی دست
بر ریش مرصع او دراز کرد و قدری از آن بگرفت و بکند فرعون خشم گرفت و بقتل او حکم کرد و آسیه خاتون
که زنش بود عذرخواهی نمود و فرمود که این کودک جوهر درخشان دیده و بدان متوجه شده و اگر جمرهٔ آتش به پیش
هم دست بدان خواهد رسانید پس طشتی پر آتش و ظرفی پر یاقوت به پیش موسی نهادند موسی قصد یاقوت کرد
جبرئیل دست موسی بگرفت و بسوی جمرهٔ آتش برد و بر جمره نهاد و آتش برگرفت و بدهان نهاد کنارهٔ زبانش بسوخت

وچون بزرگ شده بو

وچون بزرگ شده بود لکنت داشت برای این در دعا فرمود که واحلل عقدة من لسانی یفقهوا قولی آورده اند که
دستش بسوخت برای آنکه بدست ریش نامبارک فرعون کنده بود و زبان بواسطهٔ آنکه بفرعون گفته بود بابا مگو گفت
وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا و بگردان برای من یعنی مقرر کن مرا یاری دهنده یا بار بردارنده مِنْ أَهْلِي از کسان من
هَارُونَ أَخِي هارون نام برادر من اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي محکم کن بوی پشت من وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي و انباز کن
او را در کار من یعنی شریک ساز او را در نبوت با من كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيرًا وَنَذْكُرَكَ كَثِيرًا و یاد کنیم
ترا بحمد و ثنا و دعای بسیار ما ترا بپاکی یاد کنیم ما برای تو نماز گذاریم بسیار إِنَّكَ كُنْتَ بِنَا بَصِيرًا بدرستیکه
تو هستی باحوال ما بینا یا تو انا بینی بانچه صلاح ما در آنست قَالَ قَدْ أُوتِيتَ گفت خدایتعالی که تحقیق داده شد ترا
سُؤْلَكَ يَا مُوسَىٰ مطلوب و مسئول خود را ای موسی یعنی هرچه خواستی بتو دادیم وَلَقَدْ مَنَنَّا عَلَيْكَ یعنی بدرستیکه
منت نهادیم بر تو و نعمت داده ایم بر تو مَرَّةً أُخْرَىٰ در وقتی دیگر إِذْ أَوْحَيْنَا چون وحی کردیم إِلَىٰ
أُمِّكَ بسوی مادر تو مَا يُوحَىٰ آنچه نتوان دانست مگر بوحی یعنی او را الهام دادیم در وقتیکه تو زاده بودی و کسان
فرعون در طلب پسران بودند و او بکار تو درمانده بود ما ملهم ساختیم او را بر زبان ملکی نه بر وجه نبوت بدو پیغام
کردیم أَنِ اقْذِفِيهِ فِي التَّابُوتِ آنکه بیفکن موسی را در تابوت بعد از آنکه پنبه در او نهاده باشی و سر او را بقیر
محکم ساخته فَاقْذِفِيهِ فِي الْيَمِّ پس بیفکن آن تابوت را در دریای نیل فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ بِالسَّاحِلِ پس باید که بیفکند
دریا بصورتش امر است و معنی خبر یعنی می افکند بکناره يَأْخُذْهُ تا فرا گیرد او را عَدُوٌّ لِي وَعَدُوٌّ لَهُ و دشمنی که
اوست یعنی فرعون تکرار عدو بجهة مبالغه در عداوتست آورده اند که مادر موسی بامر الهی موسی را در صندوق
نهاده بدریای نیل افکند و جوئی از آن دریا بخانهٔ فرعون میرفت صندوق از آن جوی بباغ فرعون در آمد و او با زن
خود آسیه بر کنار جوی بود چون صندوق پیش ایشان رسید بگرفتند و سر باز کردند کودکی ماه روی سیاه چشم بیرون
آمد   ماه زیباست ولی روی تو زیباتر از وست   چشم نرگس چکنم چشم تو رعناتر از وست   قتاده فرموده که در
چشمهای موسی ملاحتی بود که هر که او را بدیدی دوست داشتی آسیه و فرعون که چشم او بدیدند محبت او در دل ایشان پدید آمد چنانچه
حق تعالی میفرماید که وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ مَحَبَّةً مِنِّي و افکندم بر تو دوستی از من یعنی تخم محبت ترا در دل ایشان بکاشتم
یا بر تو مهربانی ورزند وَلِتُصْنَعَ عَلَىٰ عَيْنِي و تا پرورده شوی بر دیدن من یعنی بعلم و ارادهٔ من در خبرست که فرعون
و آسیه او را بفرزندی برداشته و تربیت مهد و تعیین دایه اشتغال نمودند هرچند دایه آوردند موسی شیر او نگرفتی
مادر موسی دختر خود مریم را گفته بود که بر کنار نیل میرو و چشم بر صندوق میدار که کجا میرود چون بباغ فرعون
آمد مریم نیز خود را در آن باغ انداخت و صورت حال مشاهده کرد که برادرش شیر کس نمیستاند خود را در پیش آسیه
افکند إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ یاد کن چون میرفت خواهر تو نزد ایشان فَتَقُولُ پس گفت بآسیه و فرعون هَلْ أَدُلُّكُمْ آیا دلالت کنم

شما را ای حاضران عَلٰی مَنْ یَکْفُلُهٗ بر کسی که متکفل این طفل شود و او را شیر دهد آسیه گفت اینچنین کن که با تو احسان کنیم
مریم بیرون آمد و فی الحال مادر را بیاورد و موسی در کنار وی نهادند و شیر خورد قوله تعالی فَرَجَعْنٰکَ اِلٰی اُمِّکَ
پس باز گردانیم ترا بسوی مادر تو و بوعده وفا کردیم کَیْ تَقَرَّ عَیْنُهَا تا روشن شود چشم مادر بلقای تو وَلَا تَحْزَنَ
و تا اندوهناک نگردد بفراق تو وَقَتَلْتَ نَفْسًا و بکشتی تو کسی را یعنی آن قبطی که بنی اسرائیل بتو استغاثه کرد
از وی و فرعونیان دانسته و قصد قتل تو کردند بجهة قصاص فَنَجَّیْنٰکَ مِنَ الْغَمِّ پس رستگاری دادیم ترا از
غم کشتن و امر کردیم که بمدین هجرت کنی وَفَتَنّٰکَ فُتُوْنًا و آزمودیم ترا آزمودنی یعنی ترا در بوتهٔ بلا افکندیم
و پاک و خالص بیرون آمدی قصه ولادت موسی و قتل قبطی و هجرت بمدین در سوره قصص مشروح می آید فَلَبِثْتَ
پس درنگ کردی سِنِیْنَ سالها فِیْٓ اَهْلِ مَدْیَنَ در میان اهل مدین و آن هژده یا بیست و هشت سالست ثُمَّ جِئْتَ
عَلٰی قَدَرٍ یّٰمُوْسٰی پس آمدی بدین وادی بر اندازه که مقدر کرده بودیم ای موسی و آنجا با تو سخن گفتیم وَاصْطَنَعْتُکَ
لِنَفْسِیْ ترا برگزیده و خاص ساختیم که برای محبت خود یعنی ترا دوست گرفتیم اِذْهَبْ اَنْتَ وَاَخُوْکَ بِاٰیٰتِیْ
برو تو و برادر تو بمعجزهای من وَلَا تَنِیَا و سستی مکنید فِیْ ذِکْرِیْ در رسانیدن ذکر من بتوحید و عبادت
اِذْهَبَآ اِلٰی فِرْعَوْنَ بروید هر دو بسوی فرعون اِنَّهٗ طَغٰی بدرستیکه او در عصیان از حد درگذشته است
فَقُوْلَا لَهٗ قَوْلًا لَّیِّنًا پس بگوئید با او سخنی نرم یعنی مدارا نمائید با او و او را دعوت کنید در صورت مشورت
مثل هَلْ لَّکَ اِلٰٓی اَنْ تَزَکّٰی که اگر درشتی نمائید بر شما غضب کند یا آنکه حق تربیت او در خویش سمتی مرعی دارید
و گفته اند او را بکنیه خوانید چون ابو العباس و ابو مره نیز گفته اند یعنی بگوئید ای ابو العباس یا بگوئید ای
ابو المره و بر هر تقدیر پس عنف مکنید لَعَلَّهٗ یَتَذَکَّرُ شاید که او پند گیرد در کلام شما اَوْ یَخْشٰی یا بترسد
از عذاب خدای تعالی تذکره بهره متحقق است و خشیه حصه متوهم و در تیسیر آورده که چون موسی شب انتظار
بردند و نیامد و از وی نیز خبر نیافتند در آن صحرا متحیر بماندند قضا را جمعی از اهل مدین بآنجا رسیدند
و صفورا را شناخته بخانه پیش پدرش بردند و بعد از غرق شدن فرعون خبر موسی بایشان رسید چون موسی
بمصر توجه نمود وحی آمد بهارون که باستقبال برادر براه مدین بیرون شو پس در اثنای طریق ملاقات
کردند موسی شرح حال تمامی باز گفت آنکه وی را گفت که باتفاق به پیش فرعون میباید رفت و او را دعوت
نمودن چون موسی خبر داد بهارون هارون گفت ای برادر شوکت و سطوت فرعون از آنچه دیدی زیاده
شده و بادنی سببی قطع و قتل و سلب میکند موسی اندیشه ناک شد و بعد از آن هر دو برادر را باتفاق
قَالَا گفتند رَبَّنَآ اِنَّنَا نَخَافُ ای پروردگار ما بدرستیکه ما میترسیم اَنْ یَّفْرُطَ عَلَیْنَآ از آنکه فرعون پیش
گیرد بر ما یعنی تعجیل کند بعقوبت ما فرو نگذارد که معجزه باو نمائیم اَوْ اَنْ یَّطْغٰی یا آنکه زیاده کند طغیان خود را

ولنبت باحضرت

ولنبت با حضرت مقدس تو سخنی بی ادبانه گوید قَالَ گفت خدای تعالی ای موسی و هارون لَا تَخَافَآ مترسید از افراط و طغیان او
اِنَّنِیْ مَعَکُمَآ اَسْمَعُ وَاَرٰی بدرستیکه من با شما ام بحفظ و نصرت و میشنوم دعای شما را و آنچه گوید بیت با من و می بینم آنچه
کند با شما یعنی خواطر جمع دارید که من شنوا و بینا ام نگذارم که ضرری بشما رسد فَاْتِیٰهُ فَقُوْلَآ پس بروید و بگوئید اِنَّا
رَسُوْلَا رَبِّکَ که ما هر دو فرستادهٔ پروردگار تو ایم فَاَرْسِلْ مَعَنَا بَنِیْٓ اِسْرَآءِیْلَ پس بفرست با ما فرزندان یعقوب
تا بارض مقدسه باز رویم که مسکن و ماوی ما بوده وَلَا تُعَذِّبْهُمْ و عذاب مکن ایشان را بتکلیف اعمال شاقه و گرفتن مقاطعه
و قتل اولاد قَدْ جِئْنٰکَ بِاٰیَةٍ مِّنْ رَّبِّکَ بدرستیکه آورده ایم ترا نشانی یعنی معجزه از نزدیک آفریدگار تو وَالسَّلٰمُ
عَلٰی مَنِ اتَّبَعَ الْهُدٰی و سلام ملائکه یعنی خزنهٔ بهشت بر آنکس است که پیروی بیان کند و براه راست رود یا سلام
هر دو سرا مر او راست اِنَّا قَدْ اُوْحِیَ اِلَیْنَآ بدرستیکه وحی کرده اند یعنی پروردگار ما حکم فرموده که اَنَّ الْعَذَابَ عَلٰی
مَنْ کَذَّبَ وَتَوَلّٰی بآنکه عذاب دنیا و آخرت بر آنکس است که تکذیب کند آن را که آورده ایم و پشت بر آن کند
و از آن اعراض نماید پس موسی و هارون بحکم الهی ببارگاه فرعون آمدند و بعد از مدتی که ملاقات او میسر شد
گفتند که ما رسولان پروردگاریم و ترا بعبادت او میخوانیم و آن کلماتی که حق تعالی تلقین ایشان کرده بود ادا کردند قَالَ
گفت فرعون فَمَنْ رَّبُّکُمَا یٰمُوْسٰی پس کیست پروردگار شما ای موسی که مرا به پرستش او دعوت میکنید نکته در آنکه موسی تخصیص
کرده بندا با آنکه خطاب با هر دو برادر بود آنست که دانسته بود که در زبان موسی عقده هست و سخن او نیک مفهوم نمیشود
و خواست که او را نزد حضار مجلس انفعال دهد و از اختلال انتقال عقده خبر نداشت پس موسی بزبان فصیح گفت قَالَ گفت
رَبُّنَا الَّذِیْٓ اَعْطٰی کُلَّ شَیْءٍ خَلْقَهٗ پروردگار ما آنکس است که از محض رحمت داده است هر چیزی را از انواع مخلوقات
صورت او و شکل او لایق و موافق حال او یا داد هر یک را از خلایق آنچه قوام و استقلال او در وجوه و معاش در آنست ثُمَّ
هَدٰی پس راه نمود او را بدان یعنی شناسا گردانید بکیفیه انتفاع از او یا هر حیوانی را از وجه داد نظر او در خلق و صورت
و راه ازدواج و امتزاج بدو نمود و گفته اند خلقه مفعول اولست و تقدیر کلام آنکه داد آفریدگار خلق را آنچه بدان محتاجند
چون مقصود بیان معطی بهست آن را تقدیم کرد فرعون که این سخن بشنید ترسید که مبادا قوم او بعبادت چنین خدای میل
کنند سخن بجای دیگر کشانید و بجهة تحیر موسی قَالَ گفت فرعون فَمَا بَالُ الْقُرُوْنِ الْاُوْلٰی پس چیست حال قرنهای اول
چون قوم نوح و عاد و ثمود که این خدای را نپرستیدند این زمان در سعادت و دولت اند یا در شقاوت و نکبت
قَالَ گفت موسی عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّیْ علم حال و مآل آن گروه نزدیک آفریدگار منست فِیْ کِتٰبٍ لَا یَضِلُّ رَبِّیْ وَلَا
یَنْسٰی در لوح محفوظ نوشته شده خطائی کند و فرو نمیگذارد پروردگار من هیچ چیز را و فراموش نمیکند بلکه دانش او
بهمه محیط است و من بنده ام مثل شما نمیدانم مگر آنچه مرا خبر دهد و گفته اند مراد فرعون استفسار حال قیامت بود گفت حیث
حال رفتگان که برانگیخته میشوند موسی جواب داد که آن را جز خدای من کسی نداند و باز بر سر همان سخن اول رفت که وصف پروردگار میکرد

وکفت پروردکار من الذی جعل لکم الارض مهدا آنست که کردانید برای شما زمین فرش کسترده که بر آن می نشینید و مسکن
میسازید وسلک لکم و روش کرد برای شما فیها سبلا در زمین راهها تا از آنراه از زمینی بزمینی میروید بمصالح
خود قیام مینمائید وانزل من السماء و فرو فرستاد از آسمان ماء آبی که باز داشت در زمین فاخرجنا به
پس بیرون آوردیم ما بسبب آن آب التفات از غیبت بتکلم تنبیه است بر کمال قدرت و حکمت یعنی کس را جز ما اخراج
میسر نیست یا بیرون می آوریم بآب باران ازواجا اصناف کوناکون من نبات شتی از رستنیهای پراکنده
که لون و طعم و رایحه هر یک مخالف یکدیگر است با وجود یکی آب و زمین کلوا بخورید از آنچه بیرون آورده ایم
هرچه خوردن آن است از ثمار و حبوب وارعوا انعامکم و بچرانید چهارپایان خود را در چراکاهها تا بچرند
کیاهها که خوردن شما آنست ان فی ذلک لایات بدرستیکه در این مذکور شده هر آینه دلالتهاست
بر قدرت ربانی و وحدت سبحانی لاولی النهی مر خداوندان خرد را که عقول ایشان ناهی باشد از اتباع
باطل و ارتکاب قبایح منها از زمین خلقناکم آفریدیم شما را یعنی اصل خلقت پدر شما و اول مواد ابدان شما
بخاک زمین است در تبیان آورده که حق تعالی فرشته آفریده تا از خاک کسی که مدفن او خواهد بود قدری بر میدارد
و بر نطفه که وجود اوست میریزد و آنکس از تراب و نطفه مخلوق میشود و در همان خاک مدفون میکردد چنانچه فرموده
شما را از زمین آفریدیم و فیها نعیدکم و در زمین باز بریم شما را بعد از مرک و منها نخرجکم
و از زمین بیرون آوریم شما را تارة اخری باری دیکر بجهت حساب و جزا حکیم فردوسی کوید ‌ بخاکت در آرد خداوند یک
دکره بیرون آرد از زیر خاک ‌ بدان حال کاهی بخاک اندرون ‌ بران کونه از خاک آیی برون ‌ اکر پاک در خاک کیری مقام
بر آیی از او پاک و پاکیزه نام ‌ پس فرعون حجت و معجزه طلبید حضرت موسی عصا بیفکند اژدها شد و باز بکرفت و همان
عصا شد و ید بیضا بنمود و هر چند معجزه میدید نمی کروید چنانچه حق تعالی فرمود و لقد اریناه آیاتنا کلها
و بدرستیکه ما بنمودیم فرعون را معجزها که بموسی داده بودیم فکذب و ابی پس بدروغ نسبت داد موسی را و سر باز
زد از آنکه ایمان آورد و فرمان برداری کند و از روی عناد قال کفت اجئتنا آیا آمده بسوی ما لتخرجنا
من ارضنا تا بیرون کنی ما را از زمین ما بسحرک یا موسی بسحر تو ای موسی و بنی اسرائیل را متمکن سازی
و پادشاهی کنی بر ایشان فلناتینک پس هر آینه بیاریم ما برای تو بسحر مثله جادویی مثل جادویی تو و با
تو معاوضه کنیم تا مردمان بدانند که تو پیغمبر نه جادوکری فاجعل بیننا و بینک پس مقرر کن میان ما و میان خود
موعدا وعده بجهت معارضه لانخلفه چنان وعده که بهیچ وجه خلاف نکنیم آنرا نحن و لا انت نه ما و نه تو
و چون روز وعده برسد حاضر شویم مکانا سوی در جایی که مساوی باشد مسافت قوم ما و شما با آن مکان یعنی
مکانی هموار که در او بلندی و پستی نباشد تا همه مردم نظاره توانند کرد قال کفت موسی موعدکم موعد وعده ما و شما

یوم الزینة روز آرایش قبطیانست و آنروز عیدی بود مر اهل مصر را که همه آراسته در موضعی حاضر شدندی و تماشا کردندی
یا روز نوروز بودی یا عاشورا وان یحشر الناس ضحی و آنکه جمع کرده شوند مردمان در چاشتکاه که روشن تر است از
باقی روز یعنی روز موعد ما روز اجتماع آدمیانست بوقت چاشت حضرت موسی آنروز را تعیین کرد تا ظهور حق و
زهوق باطل علی رؤس الاشهاد سمت وقوع یابد و خبر آن باطراف و اکناف عالم برسد فتولی فرعون پس برکشت
فرعون از مجلس و بخلوت در آمد و بجهت جمعیت کروه را می زد و کس فرستاد فجمع کیده پس جمع کرد آنچیزی را که بدان کید
کند یعنی سحره و آلات سحر ثم اتی پس آمد بوعده کاه با کافران قال لهم موسی ویلکم کفت موسی مر جادویان را
چون ملاقات کرد با ایشان که ای قوم وای بر شما لاتفتروا علی الله کذبا افترا مکنید و مبندید بر خدا تعالی دروغ
که آیات او را سحر کوئید فیسحتکم بعذاب که مستاصل کرداند و از بیخ بر کند شما را بعذابی که نازل کرداند بر شما
وقد خاب من افتری و بدرستیکه بی بهره و نومید ماند آنکس که افترا کرد بخدا تعالی فتنازعوا امرهم بینهم
پس کفت و شنود کردند جادویان در کار خود میان یکدیکر بعد از استماع کلام کفتند این سخن بسخن ساحران نمی ماند و
اسروا النجوی و پنهان داشتند راز کفتن را از ملازمان فرعون و بر این قرار دادند که او بر ما غالب شود متابعت
او باید کرد که او پیغمبر بر حق است آورده اند که فرعون از غرفه دید که ایشان با یکدیکر سخنی میکویند و مشاورت میکنند
پرسید که ای سحره چه میکویید ایشان از ترس فرعون قالوا ان هذان کفتند ان هذان بدرستیکه این هر دو
لساحران یریدان ان یخرجاکم من ارضکم جادویانند میخواهند که بیرون کنند شما را از زمین
شما بسحرهما بجادویی خود و مملکت مصر را در تصرف آرند و یذهبا بطریقتکم المثلی و ببرند مذهب شما را
که افضل مذاهب است و دین و مذهب خود ظاهر کنند یا ببرند اشراف را که بر شما اند یعنی روی دل ایشان را از شما برکردانند
و بسوی خود متوجه سازند علما را در لفظ هذان اختلافست کویند اسم ان ضمیر شانست از برای تنبیه و بلغت بعضی
جرهم تثنیه را در هر سه حال اعراب بالف میباشد و این حرف موافق لغت ایشان واقع شده یا آن بمعنی نعم باشد
و هذان مبتدا چنانچه آن و صاحبها و آن از حروف ایجاب باشد و حفص ان بتخفیف میخواند ان را نافیه میداند
و لام را بمعنی الا یعنی ما هذان الا ساحران القصه فرعون از سحره شنود که موسی و هارون ساحرانند و داعیه اخراج
قبطیان دارند از مصر برآشفت و کفت فاجمعوا کیدکم پس حال چون چنین است جمع کنید ادوات کید خود را یعنی
آلات سحر را ثم ائتوا صفا پس بیائید صف کشیده بسوی میدان تا هیبت شما در دل مردمان افتد و جهد کنید تا بر ایشان
غالب آئید و قد افلح الیوم و بدرستیکه فیروزی یافت و بمطلوب خود رسید امروز من استعلی هر که سر آمد در سحر
پس جادویان هفتاد هزار یا سی و سه هزار یا صد و سی و سه هزار صف بر کشیدند و موسی و هارون در برابر ایشان بایستادند سحره
بقول سعید خروار از حبل و رسن میان تهی پر زیبق ساخته بمیدان آوردند و بطریق ادب قالوا یا موسی کفتند ای موسی

إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ یا آنکه تو می‌افکنی عصای خود را وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ یا آنکه ما باشیم أَوَّلَ مَنْ أَلْقَى نخست کسی که بیفکند موسی
از روی مقابله ادب یا از وجه بی اعتباری آن وجه از آن قَالَ بَلْ أَلْقُوا گفت موسی بلکه شما بیفکنید
ایشان جادوئیها خود را انداختند و بسبب حرارت هوا و زیبق در اضطراب آمدند و روش فَإِذَا حِبَالُهُمْ
وَعِصِيُّهُمْ پس از آنجا عصاها و حبلهای ایشان يُخَيَّلُ إِلَيْهِ نموده شد بموسی و هرون مِنْ سِحْرِهِمْ از سحر
و کید ایشان که گوئی أَنَّهَا تَسْعَى بدرستیکه آن میرود و می‌شتابد فَأَوْجَسَ پس دریافت فِي نَفْسِهِ در دل
خود خِيفَةً مُوسَى خوفی از آنکه نظارگان میان سحر و معجز فرق نکنند تا آنکه متفرق شوند پیش از القاء عصا و چون
این وهم بروی غالب شد قُلْنَا گفتیم لَا تَخَفْ مترس از آنچه ترا بوهم انداخته که امر تو از غایت وضوح
بر عام و خواص ملتبس نخواهد شد إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى بدرستیکه تو برتری از ایشان و غالب بر ایشان وَأَلْقِ
مَا فِي يَمِينِكَ و بیفکن آنچه بدست راست تست یعنی عصا تَلْقَفْ مَا صَنَعُوا تا فرو برد آنچه ساخته اند
إِنَّمَا صَنَعُوا بدرستیکه آنچه ساخته اند كَيْدُ سَاحِرٍ مکر ساحران است وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ و رستگاری
نیابد ساحر و فیروز نشود حَيْثُ أَتَى هر جا که باشد و هر جا که رود حضرت موسی عصا بیفکند فی الحال اژدهای
عظیم شد و دهن گشاده تمام ادوات جادویان را بیکبار فرو برد و مردم از ترس او روی بگریز آوردند
موسی علیه السلام او را بگرفت همان عصا شد جادویان دانستند که آن سحر نیست زیرا که سحر سحری دیگر را
باطل نکند بلکه قدرت خدای را دیدند و دانستند و شنیده ام که مهتر سحره اعمی بود گفت که چه شد پرسید
در جواب گفتند که موسی عصا بیفکند و اژدهای شد و حبل و رسنهای ما بیکبار فرو برد پرسید که شکم عصا از جا
برآمد و بزرگ شد یا نه گفتند نه گفت نه سحر است و او نه ساحر است بلکه پیغمبر بر حق است و قدرت خداوند مطلق است
فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ سُجَّدًا پس هفتصد و سی هزار صف سحره بیکبار بر روی در افتادند سجده کنان از روی صدق
قَالُوا آمَنَّا گفتند گرویدیم بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَى بپروردگار هارون و موسی تقدیم هارون جهت رعایت فواصل
رؤس الآیاتست فرعون که اینصورت مشاهده کرد قَالَ گفت ءَآمَنْتُمْ لَهُ آیا ایمان آوردید و حفص آمنتم
خوانده بر سبیل اخبار یعنی شما مگر گرویدید موسی قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ پیش از آنکه دستوری دهم مر شما را و فرمایم
مر شما را که بگروید إِنَّهُ بدرستیکه موسی لَكَبِيرُكُمُ هر آینه بزرگ شماست الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ آنکه بیاموخت
شما را جادوئی یعنی استاد و معلم و مهتر جادویان موسی است شما با یکدیگر ساخته اید میخواهید که ملک مرا
براندازید فَلَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ پس هر آینه ببرم دستهای شما را وَأَرْجُلَكُمْ و پایهای شما مِنْ خِلَافٍ
مخالف یکدیگر یعنی یکی از راست و یکی از چپ وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ فِي جُذُوعِ النَّخْلِ و بر آویزم شما را به تنهای درخت
خرما که درازترین درختانست تا همه کس شما را ببینند و عبرت گیرند وَلَتَعْلَمُنَّ أَيُّنَا أَشَدُّ عَذَابًا وَأَبْقَى

وتابدانید کدام

و تا بدانید که کدام از ما یعنی من یا خدای موسی که بدو گروید ید سخت تر است از روی عذاب و پاینده تر از جهت
عقاب ساحران چون از جام جذبه حقانی مست شده بودند و از انوار تواتر ملاء لطفات ربانی که بر دل ایشان تافته بود
از دست شده خورده یکجرعه از کف [illegible] هرچه فانیست کرده در باقی دامن از فکر غیر افشانده لیکن از غیر خوانده
لاجرم در جواب فرعون قَالُوا لَنْ نُؤْثِرَكَ گفتند هرگز اختیار نمیکنیم ترا عَلَى مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ
بر آنچه بما آمده از معجزات واضحات و گویند که در حین سجده بهشت و نعیم آن را بدیشان نموده بودند پس گفتند
ما ترا اختیار نمیکنیم بر آنچه دیدیم از نشانهای روشن و سوگند میخوریم وَالَّذِي فَطَرَنَا بخدائی که ما را آفرید فَاقْضِ
مَا أَنْتَ قَاضٍ پس بکن هرچه هستی تو کننده آن یعنی هرچه میخواهی بکن که ما پروای آن نداریم إِنَّمَا تَقْضِي
جز این نیست که تو حکم کنی هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا در این زندگانی دنیا یعنی حکم تو در اینجهان که هستیم پیش جاری
نیست هرچه میخواهی میکنی اما در آخرت که بهتر و پاینده است و تو از حکم معزولی و بمهم خود مشغولی
امروز بجور هرچه خواهی بکنی فردا تو نیز هرچه خواهند کنند إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنَا بدرستیکه ما گرویدیم بپروردگار ما
لِيَغْفِرَ لَنَا خَطَايَانَا تا بیامرزد ما را گناهان ما را از کفر و معاصی وَمَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ و بیامرزد آنچه اکراه کردی
ما را بدان مِنَ السِّحْرِ از آموختن جادوئی آورده اند که فرعون مردم را بر آموختن سحر اکراه میکرد یعنی حکم میکرد
و مبالغه مینمود که بیاموزید یا خواندن اوستادان را بدان عمل چه مجرد حکم سلطان اکراهست زیرا که جمیع ادیان
با کراه مواخذت نیست خاصه از امت محمد که مواخذت با کراه برداشته شده وَاللَّهُ خَيْرٌ وَأَبْقَى خدایتعالی
بهتر است از روی جزا دادن و پاینده تر از جهت ثواب تو ما را بکفر مزدی میدهی که انقطاع بدان راه دارد و خدایتعالی
بر ایمان اجری عطا میکند که گرد زوال گرد آن نگردد مَنْ يَأْتِ رَبَّهُ مُجْرِمًا بدرستیکه آید نزد پروردگار خود مشرک
یعنی بر کفر بمیرد نعوذ بالله من ذالک فَإِنَّ لَهُ جَهَنَّمَ پس بدرستیکه مر او راست دوزخ لَا يَمُوتُ فِيهَا نمیرد در آن تا
از عذاب برهد وَلَا يَحْيَى و نه زنده باشد بر زندگانی که خوش گذراند وَمَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا و هر که بیاید
بوی در حالتی که مؤمن باشد قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ بتحقیق کرده کارهای نیکو نیکان فَأُولَئِكَ جَنَّاتُ
عَدْنٍ بوستانهای اقامت تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ میرود از زیر اشجار یا منازل آن
جویها خَالِدِينَ در حالتی که آن گروه جاویدان باشند فِيهَا در آن بوستانها وَذَلِكَ و این ثواب
جَزَاءُ مَنْ تَزَكَّى پاداش آنکس است که پاک باشد از ادناس کفر و ارجاس عصیان یا متطهر شود بطاعات
و اعمال خیر تا اینجا کلام سحره است و چون قصه اینان بشرحی لایق در سوره اعراف گذشته بود اینجا بطریق ایجاز دو سه کلمه
آورده بمضمون آیات اقتصار آورده باز نمود وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا و هر آینه ما وحی کردیم إِلَى مُوسَى بسوی موسی علیه السلام
یعنی وقتیکه فرعون از رویه معجزه متاثر نشد و در تعذیب بنی اسرائیل افزود ما گفتیم موسی را أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي آنکه شب

سر بنه کان مرا از مصر و چون بکنار دریا رسیدند و لشکر فرعون از عقب بیامدند باک مدار فَاضْرِبْ لَهُمْ
طَرِيقًا پس فرا گیر برای ایشان راهی فِي الْبَحْرِ در دریا يَبَسًا خشک که در آن لای نبود لَا تَخَافُ دَرَكًا نترسی از در
یافتن دشمن یعنی ایمن باش که فرعونیان شما را در نیابند وَلَا تَخْشَى و نترسی از غرق شدن که شما را سلامت
بگذرانم پس موسی بامر الهی بنی اسرائیل را از مصر با هرون بیرون بردند و دیگر روز قبطیان خبردار شدند اما
در خانه هر یکی از قبطیان مصیبتی عظیم افتاد که در خانه قبطی یکی از ایشان مرده بود و ایشان بجهد در مانده بودند
و بدفن میت مشغول بودند و روز دیگر لشکرها جمع شدند فَأَتْبَعَهُمْ پس از پی در آمدند بنی اسرائیل را فِرْعَوْنُ
بِجُنُودِهِ فرعون با لشکر خود بکنار دریا رسیدند موسی با قوم خود از دریا گذشته بودند فرعونیان نیز در
آمدند فَغَشِيَهُمْ مِنَ الْيَمِّ پس دریافت ایشان را از دریا مَا غَشِيَهُمْ آنچه دریافت ابهام از برای
تفخیم مسند الیه است یعنی موجی دریافت ایشان را که کنه آن نرسد تا لفظی بازادی وضع توان کرد وَأَضَلَّ
فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ و گمراه کرد فرعون گروه خود را در دریا گم کردنی وَمَا هَدَى و خود نیز نجات نیافت يَا
بَنِي إِسْرَائِيلَ ای فرزندان یعقوب قَدْ أَنْجَيْنَاكُمْ بدرستیکه برهانیدیم شما را مِنْ عَدُوِّكُمْ از دشمنان شما
که فرعون و قوم او بودند وَوَاعَدْنَاكُمْ و وعده دادیم پیغمبر شما را بجهة انزال توریت برای شما جَانِبَ
الطُّورِ الْأَيْمَنَ جانب راست کوه طور وَنَزَّلْنَا عَلَيْكُمُ و فرو فرستادیم بر شما الْمَنَّ ترنجبین وَ
السَّلْوَى مرغ بریان وقتی که در تیه سرگردان بودند و گفتیم كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ بخورید از پاکیزه ها و
حلالها مَا رَزَقْنَاكُمْ آنچه شما را روزی کرده ایم وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ و از حد مگذرید در آنچه یعنی
ستم مکنید و هر یک حصه خود بگیرید یا ذخیره منهیه که برای روز دیگر باشد و حق نعمت فرو مگذارید که
شکر نعمت موجود و صید نعمت مفقود   شکر نعمت واجب آید در خرد   نعمت حق مؤمنان را تا ابد
و گفته اند در معنی ولا تطغوا فیه که آن را در معصیت صرف مکنید که اگر چنین کنید فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي
پس فرود آید بر شما خشم من وَمَنْ يَحْلِلْ عَلَيْهِ غَضَبِي و هر که فرود آید بر وی غضب من فَقَدْ هَوَى
پس بتحقیق افتاد در هاویه یا هلاک شد وَإِنِّي لَغَفَّارٌ و بدرستی که من هر آینه نیک آمرزنده ام لِمَنْ
تَابَ مر آنکس را که توبه کرد از شرک وَآمَنَ و ایمان آورد بوحدانیت من وَعَمِلَ صَالِحًا و بکرد عمل
نیکو و فریضها ادا نمود ثُمَّ اهْتَدَى پس راه راست رفت یعنی بر سنت پیغمبر مواظبت کرد یا بر هدایت
استقامت نمود یا طریق اهل سنت و جماعت پیش گرفت   راه سنت رو اگر خواهی صراط مستقیم
کز سنن راهی بود سوی رضای ذو المنن   هر مژه در چشم او هم چند سنان تیر باد   کز سنانی زندگی خواهد زبانی بی سنن
آورده اند که بنی اسرائیل بعد از هلاک فرعون از موسی استدعا نمودند که از برای ما قوانین شریعت و قواعد آن مبین

وتعیین ساز

(۱۱) وتعیین سازد موسی علیه السلام در این باب بارب الارباب مناجات کرد خطاب رسید که با جمعی از اشراف
بنی اسرائیل بکوه طور آی تا کتابی که جامع احکام شرع باشد بتو دهیم موسی هارون را بجای خود بگذاشت
و از غایت اشتیاق که بکلام و پیام الهی داشت زودتر ببالای کوه بر آمد خطاب ربانی در رسید که وَمَا
أَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَى و چه چیز شتابان ساخت ترا یا تعجیل کردی و پیشتر آمدی لشکر خود قَالَ
هُمْ أُولَاءِ عَلَى أَثَرِي گفت موسی که ایشان گروه مردان اینک می آیند بر پی من و بایشان سبقت نرسید
وَعَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَى و شتافتم بسوی تو ای پروردگار من تا خشنود گردی از من چه امتثال امر
موجب رضای امر است یعنی پیش آمدن از قوم نه از جهت تعظیم بود بر ایشان بلکه طلب خشنودی تو کردم قَالَ
فَإِنَّا گفت خدای تعالی که پس بدرستیکه ما قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ در فتنه انداختیم قوم ترا و مبتلا ساختیم بعبادت
عجل مِنْ بَعْدِكَ از پس بیرون آمدن تو از میان ایشان وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ و گمراه کرد یعنی آنچه سبب گمراهی ایشان
شد سامری بود و او مردی بود منسوب بقبیله سامره از عظما بنی اسرائیل و گویند از علوج کرمان بود یا از ماجر
ما که دهی است از دیهها موصل و نه از بنی اسرائیل است بلکه از جمع گوساله پرستان بوده و او را موسی بن ظفر گفتندی
و اصح آنست که او از بنی اسرائیل است و در وقتیکه فرعون ابناء ایشان میکشته او متولد شده و مادر او بعد از
تولد او در کنار نیل او را در جزیره افکند حق تعالی جبرئیل را فرستاد تا او را پرورش دهد و ماکول و مشروب او مهیا گرداند
و بدین سبب او جبرئیل را میشناخت و در روز غرق شدن فرعونیان از زیر سم اسب او قبضه خاک برداشته و محافظت
نموده در این وقت که موسی بکوه طور رفت سامری نزد هارون آمد و گفت قدری پیرایه از قبطیان غارت کرده ایم
و با ما است و ما را در آن تصرف کردن روا نیست و می بینم که بنی اسرائیل آنرا میخرند و میفروشند حکم فرما تا همه جمع
کنند و بسوزند هارون امر فرمود تا تمام پیرایهها آوردند و در حفره ریخته آتش در آن زدند سامری زرگری
چالاک بود همین که آن زرها بگداخت و او قالبی ساخته بود آن زر گداخته در آن قالب ریخت فی الحال زنده
گشت و گوشت و پوست بر او پیدا شد زیرا که خاک زیر سم اسب جبرئیل که فرس الحیوة اش میگفتند در درون وی
ریخته بود و آن شکل گوساله چیزی بیرون آورد و با آواز در آمد و گویند زنده نشد بهمان وضع که ساخته بود با آواز
آمد و سامری گفت هذا الهکم و اله موسی فنسی و چهار دانگ از قوم بنی اسرائیل وی را سجده کردند و حق تعالی موسی را
خبر داد که قوم تو بعد از خروج تو گوساله پرست شده اند فَرَجَعَ مُوسَى پس بازگشت موسی از مناجات خود بعد
از چهل روز و الواح فرو گرفت إِلَى قَوْمِهِ بسوی قوم خود غَضْبَانَ خشمناک بر ایشان أَسِفًا اندوهگین از
عمل ایشان و چون بمیان قوم رسید بانگ و خروش شنید که گرد اگرد گوساله دف میزدند و رقص میکردند عتاب آغاز
کرد و از روی ملامت قَالَ يَا قَوْمِ گفت ای گروه أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعْدًا حَسَنًا آیا نه وعده کرده بود پروردگار شما

وعده ربست و نیکو که توریت دهد و من با مر اشراف شما بطلب آن رفته بودم أَفَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ آیا دراز شد
بر شما زمان مفارقت من و من چهل روز وعده کرده بودم و بتمام وعده باز آمدم أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ
غَضَبٌ مِنْ رَبِّكُمْ یا خواستید شما خشم از خدای شما بعبادت عجل فَأَخْلَفْتُمْ مَوْعِدِي پس خلاف کردید شما
عهد مرا با وعده که کرده بودید بثبات بر ایمان و قیام بر اوامر من قَالُوا مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ بِمَلْكِنَا
گفتند ما خلاف نکردیم وعده ترا بقوت و اختیار خود وَلَكِنَّا حُمِّلْنَا أَوْزَارًا مِنْ زِينَةِ الْقَوْمِ و لیکن
برداشته بودیم و حفص حُمِّلْنَا خوانده از باب تفعیل یعنی برداشته شدیم مراد آنست که ما را تکلیف کردند تا برداشتیم
بارها از پیرایه کرده قبطیان که غارت گرفته بودیم از ایشان فَقَذَفْنَاهَا پس بیفکندیم آنرا در آتش بحکم
هارون فَكَذَلِكَ أَلْقَى السَّامِرِيُّ پس هم چنانکه ما افکنده بودیم نیز آنچه با سامری بود در آتش افکند
فَأَخْرَجَ لَهُمْ پس بیرون آورد سامری برای ایشان عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُوَارٌ کالبدی از زر که مر او را
بانگ گوساله بود فَقَالُوا پس گفتند سامری و متابعان او هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَى این گوساله خدای
شماست و خدای موسی فَنَسِيَ پس فراموش کرد موسی خدای را و بطلب او بکوه طور رفت این قول عبده
عجل است یعنی گوساله پرستان و گویند فنسی قول خدای تعالی است یعنی ترک کرد سامری آنچه بروی بود
از ثبات بر ایمان و توحید أَفَلَا يَرَوْنَ آیا نمی بینند و نمی دانند گوساله پرستان أَلَّا يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ
قَوْلًا آنکه باز نمیگرداند گوساله بسوی ایشان سخن را هر چند او را میخوانند جواب نمیدهد وَلَا يَمْلِكُ
لَهُمْ و نمیتواند برای ایشان ضَرًّا وَلَا نَفْعًا زیانی و سودی یعنی قدرت ندارد بر رسانیدن زیان
و سود بکسی و چنین چیز برا که دواعیان خود را جواب ندهد و بر انتفاع و اضرار ایشان قادر نبود چگونه توان
پرستید   پس چگونه خرانند که گوساله پرستند آخر چه توان گفت چه پس جاهل و مسته وَلَقَدْ قَالَ
لَهُمْ هَارُونُ مِنْ قَبْلُ و بدرستیکه گفت مر ایشان را هرون پیش از آمدن موسی از روی موعظه
و پند که يَا قَوْمِ إِنَّمَا فُتِنْتُمْ ای پدر کرده من خبر این نیست که مبتلا شده اید بگوساله یعنی به پرستش آن
وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَنُ و بدرستیکه آفریدگار شما بسیار بخشش است فَاتَّبِعُونِي پس پیروی کنید مرا در عبادت
او وَأَطِيعُوا أَمْرِي و گردن نهید امر و فرمان مرا و بر دین ثابت باشید قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ عَلَيْهِ
گفتند ما پیوسته باشیم بر پرستش گوساله عَاكِفِينَ مجاوران و مقیمان حَتَّى يَرْجِعَ إِلَيْنَا مُوسَى تا وقتی
که باز گردد بسوی ما موسی از طور و ببینم که او پرستش میکند این را یا نه و آنچه سامری گفته که این خدای موسی است
راست گفته یا نه چون موسی باز آمد از طور اول با قوم عتاب کرد چنانچه گذشت بعد از آن روی ببرادر آورد
و از غایت غضب موی پیشانی او بدستی و گویا سر مبارک موی داشت و محاسن او بدستی دیگر گرفته سوی خود کش

کانیه

طه
کانیه و از روی عتاب قَالَ يَا هَارُونُ گفت ای هارون مَا مَنَعَكَ چه چیز باز داشت ترا إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا
چون دیدی که ایشان گمراه شدند أَلَّا تَتَّبِعَنِ از آنکه متابعت من کنی در غضب از برای خدای تعالی و حمایت دین
یا از آنکه در پی من در آئی و خود را بمن رسانی أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي آیا سر کشیدی از فرمان من قَالَ گفت
هرون از روی استعطاف يَا ابْنَ أُمَّ ای پسر مادر من اگر چه برادر پدری بود اما ذکر مادر کرد برای رقت قلب
موسی و گفت لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي مگیر محاسن مرا وَلَا بِرَأْسِي و نه موی سر مرا إِنِّي خَشِيتُ بدرستیکه من ترسیدم
که اگر مقاتله کنم با ایشان بگذارم و از پی تو آیم أَنْ تَقُولَ آنکه تو گوئی فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ
تفرقه انداختی میان بنی اسرائیل وَلَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي و نگاه نداشتی سخن مرا که گفته بودم چه صلاح
نگاه داشت جماعت و مدارا با ایشان موسی این عذر را مسلم داشت و روی بسامری آورد و قَالَ
فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ و گفت چیست این کار عظیم تو ای سامری یعنی این چیست که کردی قَالَ بَصُرْتُ
گفت سامری بینا شدم بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا بِهِ بآنچیزی که بینا نبودند بنی اسرائیل بآنچیز یعنی جبرئیل علیه السلم دیدم
و شناختم فَقَبَضْتُ پس فرا گرفتم قَبْضَةً مشتی خاک مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ از نشان سم اسب رسول یعنی جبرئیل
مراد آنست که خاک از زیر سم اسب او گرفتم و با خود داشتم چون گوساله را از قالب بیرون آوردم فَنَبَذْتُهَا پس در
افکندم آنرا در درون گوساله تا زنده شد و بآواز آمد وَكَذَلِكَ و هم چنین که گفتیم سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي بیاراست
برای من و در نظر من نیکو آورد این کار را نفس من در لباب مذکور است که موسی قصد قتل سامری کرد و از حق ندا
آمد که او را مکش که صفت سخاوت بر او غالب است و چون از سخای او خلق را منفعت بوده نفع حیوة را از او باز نتوان
گرفت سر و اما ما ينفع الناس فيمكث في الارض اینجا ظاهر شود   هر نهالی که برگ دارد و بر باز دارد حیوة تازه و تر
وانکه بی میوه باشد و سایه به که گردن و را تابه قَالَ گفت موسی مر سامری را که چون مرا از قتل تو منع کردند فَاذْهَبْ
پس بیرون رو از میان ما فَإِنَّ لَكَ فِي الْحَيَاةِ أَنْ تَقُولَ لَا مِسَاسَ پس بدرستیکه هست ترا از عقوبت در زندگانی
تو آنکه گوئی هر کرا نزدیک تو آید که مساس مکن مرا و دور شو چه مقرر بود که هر که نزدیک شود بوی او را و انکس را که نزدیک
شود باو هر دو را تب گیرد پس مردمان از وی متنفر شدند و او تنها چون وحشیان در صحرا میگشت و هر که از دور او را
میدید مبالغه میکرد که نزدیک من میا که مبادا تب گیرد و در بعضی از تفاسیر است که جمعی از اولاد سامری در این زمان
همان حال دارند القصه موسی سامری را حکم کرد برفتن و گفتن لا مساس و غیر مود که این عقوبت دنیاست
وَإِنَّ لَكَ مَوْعِدًا و بدرستیکه عذاب تراست وعده در آخرت که بهیچ وجه لَنْ تُخْلَفَهُ خلاف نکنند
بلکه در آن بپایان بوفا رسانند وَانْظُرْ إِلَى إِلَهِكَ الَّذِي ظَلْتَ عَلَيْهِ عَاكِفًا و نگاه کن بآن معبودی که تو
بودی پیوسته بر پرستش او لَنُحَرِّقَنَّهُ مهتم و مشتاق هر آینه بسوزانیم او را بآتش و این قول کسیست که گوید آن گاو

کوشت و پوست بود یا لبو مان او را پاره پاره سازیم و این بر آن قول است که او را جسدی بود زرین بی حیوة ثُمَّ
لَنَنسِفَنَّهُ فِي الْيَمِّ نَسْفًا پس پراکنده سازیم خاکستر یا براده یعنی خورده سوهان او را در دریا پراکنده
ساختن تا بدانند که چیزی که آن را توان سوخت و نیز توان ساخت صفت الوهیت بر وی اطلاق کردن عین
و محض ضلالت است إِنَّمَا إِلَٰهُكُمُ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ جز این نیست که معبود شما مستحق عبادت است
الخدائی است که نیست معبودی بحقیقت جز او وَسِعَ كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا فرا رسیده است بهمه چیزها از روی علم و دانش یعنی
خدای بحق آنست که علم او محیط باشد بهمه اشیا نه آن گوساله که اگر زنده باشد مثل است در غباوه و نادانی مجرد و مقید
بخورد و خواب   گاوی که سرای گاه باشد کنجد هیش تباه باشد پس بفرمود تا آن گوساله را بسوختند و خاکسترش در
دریا ریختند   ای دل بکار دوست اگر زانکه رهبری   با دست موسوی چه زند سحر سامری كَذَٰلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ
هم چنانکه قصه موسی بر تو خواندیم میخوانیم بر تو ای محمد مِنْ أَنبَاءِ مَا قَدْ سَبَقَ از اخبار آنچه بتحقیق گذشته است
یعنی از امور سابقه و قرون ماضیه ترا خبر میدهیم تا معجزه نبوت تو بود و تنبیه و تذکیر مستبصر آن است از تو
وَقَدْ آتَيْنَاكَ و بدرستی که داده ایم ترا مِن لَّدُنَّا ذِكْرًا از نزدیک ما ذکری که موجب شرف باشد یعنی نبوت
که مشتمل بر اقاصیص و اخبار است مَّنْ أَعْرَضَ عَنْهُ هر که روی بگرداند از این ذکر که نبوت است یا قرآن
فَإِنَّهُ پس بدرستی که آن معرض يَحْمِلُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وِزْرًا بر دارد در روز قیامت بار اثمان که گرد کرده است
خَالِدِينَ فِيهِ در حالتیکه جاوید باشند در آن بر داشتن وَسَاءَ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حِمْلًا و بد حاملیست
مر ایشان را در روز قیامت بر داشتن آن بار عذاب و عقاب يَوْمَ يُنفَخُ فِي الصُّورِ روزی که دمیده
شود در صور یعنی اسرافیل صور در دمد وَنَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ زُرْقًا و حشر کنیم گناهکاران را
یعنی آنها که شرک آورده اند در آنروز کبود چشمان و در خبر است که زرقة عین و سواد وجه یعنی چشم ازرق
و روی سیاه علامت دوزخیانست و گفته اند که حشر کنیم معرضان از قرآن و نبوت ایشان را
تشنگان یا کوران چه غالبا چشم در عمی کبود میشود و از غایت تشنگی نیز بزرقه میل میکند و چون حشر
میکنیم ایشان را تشنگان یا کوران يَتَخَافَتُونَ بَيْنَهُمْ پنهان و آهسته میگویند با یکدیگر إِن لَّبِثْتُمْ
إِلَّا عَشْرًا درنگ نکردید شما در گورها مگر ده شبانروز یا در دنیا همقدار بیش نبود دید پس بسبب درازی
مدت آخرت کوتاه شمرند مدت دنیا را نَّحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ ما که خداوندیم داناتریم بانچه ایشان
میگویند إِذْ يَقُولُ أَمْثَلُهُمْ طَرِيقَةً چون گوید تمام ترین ایشان از روی عقل إِن لَّبِثْتُمْ إِلَّا يَوْمًا
درنگ نکردید در قبر یا در دنیا مگر روزی یعنی مدت درنگ شما در دنیا یا در قبر مقدار یک شبانروز
بیش نبوده گفته اند که هول قیامت بر ایشان فراموش گرداند زمان بودن ایشان در دنیا و قبر بالنسبت

درازی آنروز عمر دنیا را کوتاه شمرند خصوصا عمری که بضلالت و جهالت صرف شده باشد   عمری که بدانسان گذرد کوته به
آورده اند که مشرکان قریش یا یکی از ایشان از حضرت رسالت پناه پرسید که حال کوهها با وجود صلابت و عظمت
در قیامت چه خواهد بود آیه آمد که وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ و می پرسند ترا از حال کوهها یعنی مال چه باشد فَقُلْ
پس بگوی بی تاخیر در جواب شان که يَنسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا پراکنده سازد آنرا آفریدگار من پراکنده ساختن
صاحب لباب آورده که پراکنده کند آن را از بیخ پس اجزا او ریزه گرداند چون ریگ پس باد بر وزند تا آنرا
متفرق سازد و در تبیان آورده که کوهها را از اماکن ایشان یعنی از جای خود بردارد و در دریا افکند
فَيَذَرُهَا پس بگذارد قرارگاه کوهها زمین قَاعًا صَفْصَفًا هموار لَّا تَرَىٰ فِيهَا عِوَجًا وَلَا أَمْتًا نه بینی
در آن پستی و مغاکی و نه بلندی يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ در آنروز پیروی کنند همه مردمان آواز خواننده را
یعنی اسرافیل که ایشان را بخواند بحشرگاه لَا عِوَجَ لَهُ هیچ میلی و کجی نکنند مر او را یعنی هیچکس بدعوت او نتوانند
که عدول کند از خواندن بلکه همه انقیاد نمایند مومنان برغبت و کافران بدرنگ و گفته اند آتشی باید و حشرگاه را
برانند بدوزخ وَخَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لِلرَّحْمَٰنِ و پست شود آوازها برای سخن گفتن خدای یا از عظمت و مهابت
حضرت وی فَلَا تَسْمَعُ إِلَّا هَمْسًا پس نشنوی تو در آنروز مگر آوازی نرم یعنی رفتن اقدام و آواز پایهای ایشان
در زمین بمحشر يَوْمَئِذٍ لَّا تَنفَعُ الشَّفَاعَةُ آنروز سود ندارد در خواهش کسی را   اگر خدای نباشد ز بنده خشنود
شفاعت همه پیغمبران ندارد سود   یومئذ لا تنفع الشفاعة إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَٰنُ مگر آنرا که دستوری دهد در
شفاعت او را خدای تعالی وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا و بپذیرد برای او سخن شفیع را يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ میداند خدای
تعالی ~~ورضی له قولا~~ آنچه پیش آدمیان است از امور آخرت وَمَا خَلْفَهُمْ و آنچه از پس ایشان است از کار
دنیا وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا و احاطه نمیتوانند کرد جمیع عالمیان بذات خدای تعالی جهت ایشان یعنی ذات
الهی معلوم نگردد الا که مقتضای او عدم احاطه علم است بدو و حقیقت علم بی احاطه بدو ممتنع است چه زوال
ذاتیات و قلب حقایق روا نیست و عدم احاطه علم نه از قصور نسبت علمیه و نقصان آنست بلکه از کمال ذات
متعال و بی منتهائی اوست   کجا دریابد او را عقل چالاک   که بیرون است از سر حد ادراک   تمامت چون اسما و
صفاتش که آگه نیست کس از کنه ذاتش وَعَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ و خوار و فروتن خواهند شد اصحاب وجوه یعنی روز
حشر همه مردمان ذلیل و خاضع باشند مر خدای زنده پاینده را همچنین اسیران در دست امیران گویند مراد از مشرکان
و مجرمان و گناهکارانند وَقَدْ خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا و بدرستیکه بی بهره مانند و نومیدی کشند هر که بر داشت ظلمه
یعنی بار شرک و گناه برگرفته بموقف حشر آرد وَمَن يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ و هر که بکند از صالحات یعنی کارهای
ستوده نیکو وَهُوَ مُؤْمِنٌ و حال آنکه او مومن باشد چه در صحت طاعات و قبول خیرات ایمان شرط است لاجرم هر مومنی که عمل نیکو کند

فلا یخاف ظلما پس نترسد در آن روز از ستم وبیداد که زیادتی سیآت است ولا هضما ونه از کسر شکست
که نقصان حسنات است یعنی نه از حسنات مؤمن چیزی کم کنند ونه از سیآت او چیزی افزایند و
کذالک عطف علی کذالک نقص وهمچنانکه منزل ختیم این آیات متضمنه مر وعید را انزلناه
فرو فرستادیم کتاب قرآنا عربیا قرآن را بلغت تازی وصرفنا فیه من الوعید ومکرر گردانیدیم
در او از آیات وعید چون ذکر طوفان وصیحه وخسف ومسخ لعلهم یتقون شاید که بشنوند مشرکان
وبترسند از آنکه آن عذابها بایشان فرو نیاید او یحدث لهم ذکرا یا تجدید کند قرآن برای ایشان
پندی چون استماع قرآن کنند فتعالی الله پس برتر است حضرت الله از مخلوقات یا بزرگتر از الحاد ملحدان
یا پاکیزه‌تر از قول مشرکان الملک پادشاه نافذ الحکم الحق ثابت بر ذات وصفات خود یا سزاوار باوصاف
کمال وهو الکبیر المتعال آورده‌اند که چون جبرئیل بوحی نازل شده آیتی بر حضرت رسالت صلعم خواندی آنحضرت
قبل از اتمام آن از خوف آنکه مبادا چیزی فوت شود یا فراموش کند تکرار میفرموده آیه آمد که ولا تعجل
بالقرآن وشتاب منمای بقرات قرآن من قبل ان یقضی الیک وحیه پیش از آنکه ادا کرده
شود بتو وحی آن ماوردی فرموده که سؤال انزال قرآن مکن پیش از آنکه وحی بیاید وگفته‌اند مجمل قرآن را
مرسان بخلق تا وقتیکه بیان آن بتو فرود آید در زاد المسیر از قول شیخ حسن بصری قصه آورده که مردی زن
خود را طپانچه زد واو پیش حضرت پیغمبر صلعم آمد وقصاص طلبید آنحضرت صلعم خواست که قصاص فرماید این آیه نازل شد
که ولا تعجل الایه آنحضرت در حکم متوقف شد تا الرجال قوامون علی النساء نازل شد پس معنی آیه آنست
که حکم مکن بقرآن مگر بعد از انزال آن وقل رب زدنی علما وبگوی ای پروردگار من بیفزای مرا دانش
باحکام شرع به آیه قرآن ومعانی آن تا زیاده کن حفظ مرا تا فراموش نکنم آنچه بمن وحی میکنی یا بده مرا علمی
بعد از علمی در لطایف قشیری مذکور است که حضرت موسی زیادتی علم طلبید او را حواله بصحبت خضر کردند
وبی طلب پیغمبر را زیادتی علم را بیاموخت وحوالت بغیر خود نفرمود تا معلوم شود که آنکه در مکتب ادبنی
وبی سبق قل رب زدنی علما خوانده باشد هر آینه در درگاه ودستگاه وعلمای عالم تکیه بتعلم نکته فعلمت
علم الاولین والآخرین بگوش هوش مستفید ان حقایق تواند رسانید
علم او از انبیا و اولیا
در درس رخشنده چون شمس الضحی
عالمی کاموز کارش حق بود
کار او پس کامل مطلق بود
ولقد عهدنا وبدرستی
که وحی فرستادیم الی آدم بسوی آدم صفی من قبل پیش از آنکه بیاید این زمان وفرمودیم او را که گرد شجره
منهیه نگردد واز آن نخورد فنسی پس فراموش کرد امر را ولم نجد له عزما ونیافتیم مر او را عزمی
وقصدی بر گناه یعنی گناه بعمد وقصد صورت نه از او حادث نیافت تا نه بود او را ضرری بر آن منهی واذ قلنا

للملائکة

للملائکة ویاد کن چون گفتیم ملایکه را که اسجدوا که سجده کنید لآدم مر آدم را سجده کردن تحیت وکرامت فسجدوا
الا ابلیس پس سجده کردند ملایکه همه مگر دیو در ماند از رحمت الهی که آبی سر باز زد از سجده فقلنا یا آدم پس گفتیم ای
آدم واین خطاب پیش از آن بوده که گندم بخورد ان هذا عدو لک ولزوجک بدرستیکه دیو دشمن است مر ترا
ومر جفت ترا که حواست فلا یخرجنکما پس باید که بیرون نکند شما را یعنی شیطان سبب بیرون آمدن شما شود من الجنة
فتشقی از بهشت بیرون روی مگر بکد یمین وعرق جبین اسباب معاش بهم باید کرد ان لک بدرستی که تراست در بهشت
ان لا تجوع فیها ولا تعری آنکه گرسنه نشوی در آن که همه نعمتها در بهشت آماده است وبرهنه نشوی در بهشت وانک
لا تظمؤا فیها وبدرستیکه تشنه نمیشوی در بهشت ولا تضحی ودر آفتاب نمیباشی که ظل بهشت ظلیل است ودر بیرون
بهشت این نعمتها میسر نیست فوسوس الیه الشیطان پس وسوسه کرد بسوی آدم شیطان پس از آنکه در بهشت در آمد وحوا را
دید او را از مرگ بترسانید وحوا با آدم باز گفت وآدم از مرگ بترسانید تا ابلیس خود را بصورت پیری بدو نموده بود
رجوع کرد با آدم رسید آدم بطریق تضرع از وی علاج مرگ طلبید قال یا آدم گفت شیطان ای آدم علاج این مرض
خوردن میوه شجرة الخلد است هل ادلک علی شجرة الخلد آیا دلالت کنم ترا بر درخت جاویدی که هر که از آن
بخورد هرگز نمیرد وملک لا یبلی وراه نمایم ترا بر ملکی که کهنه نشود یعنی زوال بدان نرسد آدم گفت آری دلالت کن
مرا آن ابلیس راه نمون شد آدم وحوا الشجره ومیوه که حضرت حق تعالی فرموده بود که مخورید فاکلا منها پس بخوردند از آن
درخت فبدت لهما سواتهما پس آشکار شد مر ایشان را عورت ایشان یعنی لباس بهشت از ایشان بریخت
وازتن آدم وحوا لباسهای بهشت پرواز کرد وبرهنه شدند وطفقا یخصفان ودر ایستادند ومیچسپانیدند
یعنی میچسبیدند علیهما برای تن خود وبرای پوشش من ورق الجنة از برگ درختان بهشت وعصی آدم ربه
فغوی وخلاف کرد آدم پروردگار خود را در خوردن درخت پس بی بهره ماندند از مطلوب خود که عمر جاودانی بود
بعد از آن بتوبه واستغفار قیام نمودند وحضرت رسالت را صلی الله علیه وآله وسلم شفاعت آوردند
بوی نسیم جنت فردوس میدمد
یا بوی خاک روضه پر نور مصطفی
روح شفیع بود بحضرت در آن زمان
که آدم بعزم توبه همی گفت ربنا
ثم اجتباه ربه پس برگزید وی را خدای تعالی فتاب علیه وقبول کرد توبه او را وهدی وراه نمود او را
بر توبه قال اهبطا منها جمیعا گفت خدای تعالی مر آدم وحوا را که فرو روید از بهشت همه با هم بعضکم
لبعض عدو بعضی از اولاد شما بعضی را دشمن بود چنانکه اولا وحالا واقع شده وواقع است از تزاحم وتجارب
واگر مخاطب ابلیس وآدم اند عداوت میان هر دو با هم ظاهر است فاما یاتینکم منی هدی پس اگر بیاید بشما وقتیکه
در زمین باشید از نزدیک من راه نماینده یا آنچه سبب هدایت بود یعنی کتاب ورسول فمن اتبع هدای کسی که
پیروی کند آن هدی را فلا یضل ولا یشقی پس گمراه نشود در دنیا وبرنج نیفتد در آخرت یعنی بعقوبت وعذاب گرفتار

نشود وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي و هر که روی بر تابد از هدی که سبب یاد کردن منست یا اعراض کند از کتاب من و درس
قرآن نخواند تا فراموش شود فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا پس بتحقیق مراو راست زیستنی تنگ و سخت در دنیا یعنی
در کسب حرام افتد یا بعلتی مبتلا گردد یا قناعت از او بستانند و بدام حرص رمانند و گفته اند که معیشت تنگ عذاب
قبر است یا زقوم دوزخ وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَىٰ و حشر کنیم آن معرض را در روز قیامت نابینا قَالَ
رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَىٰ گوید این معرض که ای پروردگار من چرا برانگیختی مرا از گور نابینا وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا
و بدرستی که بودم من بینا در دنیا قَالَ گوید حق تعالی كَذَٰلِكَ کار همچنین است که درستی أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا
آمد بتو آیتهای کتاب ما یا دلایل قدرت ما و علامات وحدت پس تو چشم بر هم نهادی از آن و ترک
کردی از آن وَكَذَٰلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَىٰ پس هم چنانکه ترک کردی تو آن را امروز ترک کرده شدی و بماندی
در عذاب وَكَذَٰلِكَ و هم چنانکه تو روی گردانیدی از کتاب ما و درس قرآن ما جزا دادیم نَجْزِي مَنْ
أَسْرَفَ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهِ جزا میدهیم آنکس را که از حد گذشته یعنی شرک آورده و ایمان
نیاورده به آیتهای پروردگار خود بلکه تکذیب نموده وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ و هر آینه عذاب آن سرای أَشَدُّ
وَأَبْقَىٰ سخت تر است از تنگ عیش این سرا و پاینده بجهت آنکه انقطاع ندارد أَفَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ
أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ آیا راه ننمود مر مشرکان قریش را بطریق اعتبار و برایشان روشن ساخت آنکه چند
هلاک کردیم پیش از ایشان مِنَ الْقُرُونِ از اصحاب قرنهای گذشته چون قوم عاد و ثمود يَمْشُونَ
فِي مَسَاكِنِهِمْ که میروند بوقت تجارت در مسکنهای ایشان چون دیار حجر و علامت هلاک و عذاب
می‌بینند إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِأُولِي النُّهَىٰ بدرستی که در آن اهلاک هر آینه نشانهاست برای اعتبار
یا دلیلها عذاب اهل انکار مر خداوندان عقول ناهیه را یعنی عقلها که نهی کند ارباب خرد را از
تغافل وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ و اگر نه کلمه است که از پیش رفته و پیشی گرفته مِنْ رَبِّكَ از پروردگار
تو که عذاب منکران بآخرت افکنند تا از نسل ایشان مؤمنان بیرون آورد لَكَانَ لِزَامًا هر آینه بودی
عذاب ایشان را لازم و واجب که بهیچ وجه مفارقت نکردی تا وقتیکه مستاصل ساختی وَأَجَلٌ مُسَمًّى و وقتی
نام برده شده عطف است بر کلمه یعنی اگر وعده تاخیر عذاب و حکم اجل مسمی نبودی بهمه کافران نازل شدی
وانچه بعاد و ثمود نازل شد فَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ پس شکیبا باش ای محمد بر انچه اهل شرک از تکذیب
تو و طعن بر قرآن وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ و نماز گذار یا وقتی که حمد گوئی خدای را بر توفیق و هدایت
قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ پیش از طلوع آفتاب یعنی نماز بامداد وَقَبْلَ غُرُوبِهَا و پیش از فرو رفتن شمس یعنی نماز
عصر وَمِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ و در بعضی از ساعتهای شب فَسَبِّحْ پس نماز گذار یعنی مغرب و عشا وَأَطْرَافَ النَّهَارِ

و در طرفهای

و در طرفهای روز یعنی نماز ظهر و عصر چه وقت آن پیشین نزدیک زوال است و آن طرف اول است از نهار و وقت پسین
طرف اول نصف آخر روز و جمع لفظ اطراف که بجهت امن است از التباس بوقتی دیگر یا باعتبار نصفین است یا این اوقات
اداکن نماز را لَعَلَّكَ تَرْضَىٰ امید است چنین است که خشنود گردانیده شوی و حفص بر بنا فاعل میخوانند و در اصح اقوال
کرامتی باشد که خدای تعالی او را عطا فرماید و آن شفاعت امت است و نکته وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ تقویت
این قول میکند امت همه جسمند و تو ئی جان همه ایشان همه آینه تو ئی آن همه خشنودی تو جست خدا و تو بحشر
خشنود نه مگر بغفران همه رافع نقل میکند که مهمانی نزد پیغمبر ع آمد در خانه چیزی حاضر نبود مرا نزدیک یکی از یهود فرستاد
گفت بگو که محمد رسول الله ص میگوید که مهمانی بمنزل ما نزول کرده و نمی یابیم نزدیک خود آنچه بدان شرط ضیافت تقدیم
افتد این مقدار آرد بما فروش و معامله کن تا هلال رجب چون وقت برسد بفرستیم من پیغام به یهودی رسانیدم
او گفت نمیفروشم مگر آنکه چیزی بگرو من بنهید من بحضرت مراجعت کردم و صورت حال باز گفتم فرمود والله انی امین
فی السماء و امین فی الارض اگر با من معامله کردی هر آینه حق او ادا کردمی پس زره خود بمن داد تا نزد او بگرو نهادم
و این جهت تسلی دل مبارک آنحضرت نازل شد وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ و باز مکش تو نظر چشمهای خود را یعنی منگر
إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ بسوی آنچه برخوردار گردانیدیم بآن أَزْوَاجًا مِنْهُمْ جفتها را از کفار چون وثنی و کتابی که
دادیم ایشان را زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا زینت زندگانی دنیا که مال و منال است تو نگاه در مال دنیا مکن
لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ تا بیازمائیم ایشان را در آن یا آن را فتنه و بلای ایشان سازیم یا عذاب کنیم ایشان را روز قیامت
بسبب آن مال وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ و روزی دادن پروردگار تو روز بروز آنچه روزی داده از نبوت
و هدایت بهتر است از مالهای فانی و بی اعتبار وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا و بفرمای اهل خود را
بنماز فرایض و صبر کن بر آن معنی یعنی مداومت نمای لَا نَسْأَلُكَ رِزْقًا نمیخواهیم ترا جهت روزی دادن و نمیگوییم
که خود را و کسان خود را روزی ده نَحْنُ نَرْزُقُكَ ما روزی میدهیم ترا و کسان ترا پس تو مهیا شو برای نماز و تهیه
اسباب نماز وَالْعَاقِبَةُ و سرانجام تهیه پسندیده لِلتَّقْوَىٰ مر خداوندان تقوی راست وَقَالُوا و گفتند مکه بان
لَوْلَا يَأْتِينَا بِآيَةٍ مِنْ رَبِّهِ چرا نمی آرد بما آیتی از پروردگار خود یعنی چرا از آنچه میطلبیم معجزه ظاهر نمیگرداند
أَوَلَمْ تَأْتِهِمْ بَيِّنَةُ مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَىٰ آیا نیامد برایشان خبر آنچه در کتابهای پیشین است از عذاب
مستفرع بر تکذیب انبیا و هلاک قومی که بعد از ظهور معجزات اقتراح آیات کردند یعنی چون مشرکان معجزات دیدند ایمان
نیاوردند تا بیان آن بدانند یعنی نشنودند از اهل کتاب بیان آنچه در توریت و انجیل است از صفت محمد ص و بشارت
قدوم او حقیقت آنست که چون مشرکان قریش طلب معجزه کردند حق تعالی الزام کرد ایشان را باعظم معجزات که قرآن است
که آیا نیامده است بایشان بیان روشن مشتمل بر تفاوت و زبده آنچه در کتب سماویه بوده در آورده آنکسی که او امی است خوانندا

و نویسنده نیست و او صحف را ندیده و نشنیده و از کسی تعلیم نگرفته و همه فصحای عرب از ایشان بمثل سوره قصار آن
عاجز اند با وجود چنین معجزه واضح دیگر آیه و معجز طلبیدن عین عناد و انکار است وَلَوْ اَنَّا اَهْلَکْنٰاهُمْ و اگر ما
هلاک کردیمی کفار مکه را بِعَذَابٍ مِنْ قَبْلِهِ بعذابی از نزدیک ما بسبب کفر ایشان پیش از بعثت محمد ع یا قبل
از نزول قرآن لَقَالُوا رَبَّنَا هر آینه گفتندی ای پروردگار ما لَوْلَا اَرْسَلْتَ اِلَیْنَا رَسُولًا چرا نفرستادی
بسوی ما فرستاده تا ما را بطاعة خواندی فَنَتَّبِعَ آیَاتِکَ پس ما پیروی میکردیم آیات ترا که با وی میفرستادی
مِنْ قَبْلِ اَنْ نَذِلَّ وَنَخْزیٰ پیش از آنکه خوار شویم در دنیا بقتل و سبی و رسوا گردیم در قیامت بدخول آتش پس ما
قطع حجت ایشان را قرآن و پیغمبر فرستادیم و ایشان نگرویدند قُلْ کُلٌّ مُتَرَبِّصٌ بگو هر یکی از ما و شما منتظر است
مآل حال دیگری یعنی شما انتظار مرگ ما را چشم میدارید و ما عقوبت شما را فَتَرَبَّصُوا پس انتظار برید و مترصد باشید
فَسَتَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانید یعنی در قیامت یا روز مرگ که قیامت کوچک است معلوم گردد که
بحقیقت مَنْ اَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِیِّ کیانند خداوندان راه راست وَمَنِ اهْتَدیٰ و کیست راه
بحق مراد حضرت رسالت پناه است ع که هم راه یافته بود و هم راه نماینده
راه دان و راه بین و راه بر
در حقیقت نیست جز خیر البشر

سوره انبیا

بسم الله الرحمن الرحیم

اِقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ نزدیک آمد مردمان را وقت محاسبه اعمال ایشان و پاداش ایشان که قتل و گرفتاری
روز بدر است وَهُمْ فِی غَفْلَةٍ و ایشان در بیخبری اند از حساب یا معارضه مُعْرِضُونَ اعراض کننده گان
از تفکر در آن یا معرض اند از طریق توبه و انتباه مَا یَأْتِیهِمْ نیامد بدیشان مِنْ ذِکْرٍ هیچ پندی مِنْ رَبِّهِمْ
از آفریدگار ایشان مُحْدَثٍ نو فرستاده و بتجدید منزل شده اِلَّا اسْتَمَعُوهُ مگر بشنوند آن را از پیغمبر ع
علیه و آله و سلم وَهُمْ یَلْعَبُونَ و حال آنکه بازی کنند بدان و استهزا نمایند بدان و میشنوند آن ذکر را لَاهِیَةً
قُلُوبُهُمْ دلهای ایشان مشغول بچیزی دیگر یعنی غافلند از تامل در مصحف و تفکر در معنی و حقایق آن سلمی نقل
میکند که قلب لاهی دلیست مشغول باموال دنیا غافل از احوال عقبی وَاَسَرُّوا النَّجْوَی و پوشیده میدارند کافران
گفتن خود را اَلَّذِینَ ظَلَمُوا گفتند آنانکه ستم کردند بر خود بر شرک و معصیت هَلْ هٰذَا آیا این که شما را دعوت
میکند یعنی محمد ع اِلَّا بَشَرٌ مِثْلُکُمْ مگر آدمی مانند شما در اکل و شرب و ذهاب و مجی او رسالت را نشاید
و رسول باید که فرشته باشد اَفَتَأْتُونَ السِّحْرَ آیا میروید شما جادوئی را یعنی قبول میکنید سحر او را و اعتقاد کفار آن
بود که هر چه رسول الله ع از کلام الهی بر ایشان میخواند سحر است وَاَنْتُمْ تُبْصِرُونَ و شما می بینید که او آدمیست مثل ما
و فرشته نیست پس چه فکر میکنید که متهم او در هم شکند حق تعالی پیغمبر خود را خبر داد از آن مشاورت و فرمود در جواب
ایشان قُلْ بگو حفص قال میخوانند یعنی پیغمبر در جواب کافران فرمود رَبِّی یَعْلَمُ الْقَوْلَ پروردگار من میداند گفتن

هر گوینده را

هر گوینده را فِی السَّمَاءِ وَالْاَرْضِ در آسمان و زمین اگر بجهر گوید و اگر بسر این که درون تنگ حالان دانی
و اندوه دل شکسته بالان دانی گر خواهی غمت از سینه نالان شنوی ور دم نزنم زبان لالان دانی وَهُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ
و او شنوا است گفتار بد او و دانا است باسرار و ضمایر ایشان بَلْ قَالُوا افتر البت از آنکه گفتند قرآن سحر است بلکه گفتند
اَضْغَاثُ اَحْلَامٍ سخنانیست پریشان یعنی پراکنده و هر جائی هر جائی آن نیز نیست بَلِ افْتَرَاهُ بلکه بر بسته است
از خود و افترا کرده بر خدای و اینچنان نیز نیست بَلْ هُوَ شَاعِرٌ بلکه او شاعر است کلام شعری میگوید و در خیال
سامع می افکند معنی چند که حقیقتی ندارد حاصل که ایشان در کار حضرت رسالت ع متحیر و مضطرب گشته گاهی او را
شاعر و گاهی ساحر و مفتری و نوبتی پریشان سخن میخوانند و میگفتند که اگر چنانکه ما میگوئیم نیست فَلْیَأْتِنَا
بِآیَةٍ پس باید که بیارد برای ما معجزی کَمَا اُرْسِلَ الْاَوَّلُونَ هم چنانکه معجزی فرستاده بودند بدان پیغمبران
پیشین چون ناقه و عصا و ید و بیضا و احیای موتی حق تعالی فرمود مَا آمَنَتْ قَبْلَهُمْ نگرویده بودند بآیات
ظاهره بعد از اقتراح یعنی طلب معجز از پیغمبر کردند پیش از مکیان مِنْ قَرْیَةٍ اَهْلَکْنٰاهَا هیچ اهل شهری که هلاک
کردیم ایشان را یعنی امم گذشته اینها یعنی معجزها طلبیدند و بعد از ظهور آن ایمان نیاوردند و بانکار و تکذیب هلاک
شدند اَفَهُمْ یُؤْمِنُونَ آیا مکیان ایمان بیاورند و اگر این آیتها بیاریم یعنی اگر معجزه ببینند ایمان نیاورند
بواسطه آنکه سخت دل تر و ستیزه ورتر اند از مشرکان گذشته در موعظیات دیده ام که روز قیامت مؤذن پیغمبر ع
بانگی بگوید چون باشهد ان محمدا رسول الله رسد ابو جهل لعین فریاد برآرد که محمد رسول خدا نبود که در قیامت هم
کافر خواهد بود وَمَا اَرْسَلْنَا قَبْلَکَ و نفرستادیم پیش از تو پیغمبری اِلَّا رِجَالًا نُوحِی اِلَیْهِمْ مگر مردانی که وحی
فرستاده شده اند و حفص نوحی میخوانند یعنی وحی فرستادیم ما بسوی ایشان یعنی هیچ پیغمبر ملک نبود و همه بشر بودند تا میان
و امم نسبت جنسیت افاده و استفاده وجود گیرد فَاسْأَلُوا اَهْلَ الذِّکْرِ پس بپرسید و سؤال کنید این سخن را که انبیا
بشر بوده اند یا ملک از اهل کتاب سؤال کنید که صد و بیست و چهار هزار که خدای تعالی بخلق فرستاد هیچ کدام ملک
بودند یا نه اِنْ کُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ اگر نیستید که نمیدانید که رسول باید که بشر باشد و اعتقاد کرده اید که پیغمبر چگونه
خورد و خواب کند وَمَا جَعَلْنَاهُمْ و ما نساختیم پیغمبران را جَسَدًا اجساد و تنها جسدی که لَا یَأْکُلُونَ
الطَّعَامَ نخورند خوردنی وَمَا کَانُوا خَالِدِینَ و نبودند باقی در دنیا که نمیرند ثُمَّ صَدَقْنَاهُمُ الْوَعْدَ پس راست
گردانیدیم وعده ایشان را یعنی وعده که با ایشان کرده بودیم از غالبیت موحدان و مغلوبیت مشرکان فَاَنْجَیْنَاهُمْ
پس نجات دادیم انبیا را وَمَنْ نَشَاءُ و هر که را خواستیم از مؤمنان آنان که در ابقای ایشان حکمتی بود وَاَهْلَکْنَا
الْمُسْرِفِینَ و هلاک کردیم گزاف کاران و گزاف گویان لَقَدْ اَنْزَلْنَا اِلَیْکُمْ کِتَابًا هر آینه فرستادیم بسوی شما که ای
قریش کتابی فِیهِ ذِکْرُکُمْ اَفَلَا تَعْقِلُونَ که در او است نام و آوازه شما یا پند و موعظه شما آیا در نمی یابید ما

پیغمبر

تعقل نمیکنید تا شما را بدان دارد که بآن بگروید و این آیه اهل قرآن را تشریف گوید   اهل قرآنند اهل الله پس اندیشان
بکریسه هر بوالهوس اهل ما شه جنس اهل این کلام نیست جز مرغی که پر برد ز دام   هر که اندر دام نفس است و هوا اهل شیطانست نی
اهل خدا   در حکایت آورده اند که در ولایت یمن دیهی بود که آن را حضور گفتندی حضرت عزت پیغمبری بایشان فرستاد
و او را از روی ستیزه و عناد بکشتند غضب ربانی بخت النصر را بایشان گماشت تا شمشیر در ایشان نهادند و ندائی از آسمان
بیامد که یا لثارات الانبیاء ای قصاصات پیغمبران بیائید که وقت عذاب شما در آمد ایشان نادم و پشیمان شدند و ندامت
در آنوقت نفعی نکرد و بتمامی هلاک گشتند کما قال الله تعالی وَكَمْ قَصَمْنَا مِنْ قَرْيَةٍ و چند در هم شکستیم دیهی را که كَانَتْ
ظَالِمَةً بود ستمکاره یعنی هلاک کردیم و معذب ساختیم اهل شهر را و دیه را بسبب آنکه مشرک بودند و بیدادگر و ستمکار
وَأَنْشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا آخَرِينَ و پدید کردیم پس از هلاک آن موضع گروهی دیگران بجای ایشان تهدید میفرماید کفار
عرب را که آن قادری که عاجز نبود از اهلاک پیشینیان توانا است بر اهلاک پس آمدگان فَلَمَّا أَحَسُّوا بَأْسَنَا
پس آن هنگام که اهل آن دیه یعنی حضوریان دریافتند عذاب ما را و مشاهده کردند لشکر بخت النصر گرد ایشان
در گرفته إِذَا هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ ناگاه ایشان از آنجا هزیمت میکردند و بشتاب میراندند چهارپایان خود را
پس ملایکه بطریق استهزا گفتند لَا تَرْكُضُوا مروید و پای مجنبانید و از عذاب خدایتعالی مگریزید وَارْجِعُوا و باز گردید
إِلَىٰ مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ بسوی آنچه که متنعم شدید در آن از خیر وَمَسَاكِنِكُمْ و باز آئید بمسکنهای خود لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ
شاید که شما پرسیده شوید از قتل پیغمبر خود چون اهل قریه حضور مقدمات عذاب را دیدند و خلاص را وجهی نیافتند
قَالُوا يَا وَيْلَنَا گفتند ای وای بر ما إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ بدرستیکه بودیم ما ظالمان و ستمکاران بر نفس خود که پیغمبر را قتل کردیم
فَمَا زَالَتْ پس همیشه بود تِلْكَ دَعْوَاهُمْ آن خواندن ایشان یعنی کلمهٔ یا ویلنا می گفتند حَتَّىٰ جَعَلْنَاهُمْ
تا وقتیکه گردانیدیم ایشان را حَصِيدًا گیاهی درو ده یعنی چنانچه گیاه را بداس درورند ایشان را بشمشیر درودند و
ساختیم ایشان را خَامِدِينَ مرده گان و افسرده گان وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ و نیافریدیم آسمان
و زمین را وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ و آنچه میان ایشان است در حالتیکه بازی کننده بودیم یعنی اینها را ببازی نیافریدیم
بلکه برای تبصرهٔ اهل بینش و تذکر ارباب دانش مشحون کردیم بانواع بدایع و غرایب و اصناف صنایع و عجایب
بنگر بچشم فکر که از عرش تا بفرش   در هیچ ذره نیست که سری عجیب نیست   لَوْ أَرَدْنَا اگر میخواستیم أَنْ نَتَّخِذَ
آنکه فرا گیریم لَهْوًا چیزی که بآن بازی کنند و بروایتی او مستانس شوند چون زن و فرزند لَاتَّخَذْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا
هر آینه فرا میگرفتیم إِنْ كُنَّا فَاعِلِينَ اگر میبودیم کننده این کار بل اضرابست و اعراض از اتخاذ لهو و تنزیه است
از صاحبه و ولد یعنی هرگز لهو فرا نگیریم بلکه نَقْذِفُ بِالْحَقِّ بیفکنیم حق را که حدیث و کلامست عَلَى الْبَاطِلِ بر باطل
یعنی لهو یا اسلام را بر کفر مسلط کنیم فَيَدْمَغُهُ پس فرو شکند او را فَإِذَا هُوَ پس این باطل یعنی لهو یا کفر زَاهِقٌ محو شده باطل

وزایل گشته

و زایل گشته وَلَكُمُ الْوَيْلُ و مر شماراست ویل و ویل کلمهٔ حسرت و ندامت است یا شما راست شدت عذاب مِمَّا تَصِفُونَ
از آنچه صفت میکنید خدای را بوضعی که نشاید از فرا گرفتن زن و فرزند وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و مر
او راست هر که در آسمانهاست از روحانیات و هر که در زمین است از جسمانیات وَمَنْ عِنْدَهُ و کسانی
که نزد او اند یعنی ملایکه لَا يَسْتَكْبِرُونَ سرکشی نمیکنند عَنْ عِبَادَتِهِ از پرستش او وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ و هیچ مانده نمی
شوند و از عبادت انقطاع نمیورزند يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ و تنزیه میکنند حق را شب و روز یعنی پیوسته بتعظیم
امر حق میگذرانند لَا يَفْتُرُونَ سست و ضعیف نمیشوند أَمِ اتَّخَذُوا آلِهَةً آیا فرا گرفته اند کافران خدایان باطل را
مِنَ الْأَرْضِ از زمین یعنی خدایانی که از اجزای زمین مصنوع اند چون زر و نقره و حجر هُمْ يُنْشِرُونَ ایشان زنده
کننده مرده گان اند تجهیل مشرکان میکند یعنی شما بتان را الهه میگوئید و از لوازم الوهیت اقتدار است بر ممکنات
و میدانید که این بتان را قدرت نیست با وجود این عدم قدرت از عبادت ایشان دست باز نمیدارید لَوْ كَانَ
فِيهِمَا آلِهَةٌ اگر باشد در آسمان و زمین خدایان که تدبیر امر آنها کنند إِلَّا اللَّهُ بجز خدای سزای پرستش لَفَسَدَتَا
هر آینه تباه شود آسمان و زمین و کارها در هم شکند چه اگر الهه در مرادی موافق باشند چندین قدرت بر یک مقدور
طاری شود و این باطلست و اگر در کاری مخالفت نمایند در تعویق افتاده ناساخته بماند پس مدبر عالم یکی باید و جز
حضرت الله نشاید   در دو جهان قادر و یکتا توئی   جمله ضعیفند و توانا توئی   چون قدمت بانگ بر ابلق زند   جز تو که
یارد که انا الحق زند فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ پس تنزیه کن تنزیه کردنی خدائی را که آفریدگار عرش است
از آنچه وصف میکنند او را از اتخاذ صاحبه و ولد لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ پرسیده نشود از آنچه میکند کسی را یارا و زهره و
مرتبت و مجال نیست که از خدای پرسد که چه میکنی بجهت عظمت و تفرد بالوهیت یا بسبب آنکه هرچه کند عین حکمت و صواب است
وَهُمْ يُسْأَلُونَ و ایشان یعنی همه بندگان پرسیده شوند از آنچه میکنند خواهند پرسید که عمر صرف چه کردید چه
آنکه مملوکند و مملوک را ناچارست که حساب اقوال و افعال خود با مالک است أَمِ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً
آیا فرا گرفته اند بجز خدایتعالی خدایان و مامور آن نبودند باتخاذ آن الهه قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ بگو بیارید شما دلیل اتخاذ
الهه بدون خدایتعالی عقلا و نقلا هَٰذَا ذِكْرُ مَنْ مَعِيَ اینک یاد کسانی که با من اند از امت و آن یاد کردن قرآن است
وَذِكْرُ مَنْ قَبْلِي و اینک یاد کسانی که پیش از من بودند یعنی توریة و انجیل و سایر کتب سماویه و در آنجا نگرید و از آنها
که بدان کتب دانا اند بپرسید که در همه کتب منزله نیست الا امر بتوحید و نهی از شرک بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ
الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُونَ بلکه بیشتر کفار یعنی همهٔ ایشان نمیدانند حق را و میان حق و باطل تمیز نمیتوانند کرد پس ایشان
اعراض کننده گانند از ایمان بخدای و متابعت رسول الله وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ و نفرستادیم پیش از تو مِنْ
رَسُولٍ هیچ فرستاده إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ مگر که وحی کرده شدند و حفص نوحی خوانده یعنی ما وحی کردیم بدو أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ

که نیست خدای بحق الا انا فاعبدون مگر من پس مرا پرستید وقالوا اتخذ الرحمن ولدا و گفتند کفار جاهل فرا گرفت
خدای بسیار بخشش فرزندان از ملایکه یعنی ملایکه دختران خدا اند سبحانه پاکست او و منزه ازین بل عباد
مکرمون بلکه ایشان یعنی ملایکه بنده کانند گرامی داشتگان و نواختگان همه جسم لطیف بردارند
امر حق را بجای می آرند لا یسبقونه بالقول پیش نگیرند بر خدا تعالی بسخن گفتن یعنی پیشتر از او سخن نگویند
مراد ازین سخن قطع طمع کافران است از شفاعت ملایکه که ایشان بی اذن خدا تعالی شفاعت نتوانند کرد
وهم بامره یعملون و ایشان بفرمان خدا تعالی کار میکنند یعلم میداند خدا تعالی ما بین ایدیهم انچه
پیش ازین کرده اند وما خلفهم و انچه بعد ازین کنند ولا یشفعون الا لمن ارتضی و در خواست
نمیکنند مگر کسی را که خدا تعالی میپسندد شفاعت او را یا کسی که یگانگی حق تعالی اقرار کند ابن عباس رض فرموده
که شفاعت نکنند مگر کسی که گوید لا اله الا الله محمد رسول الله الا پیغمبر ما یعنی شفاعت کننده مومنان و گناهکاران
محمد رسول الله و اهل بیت انحضرت صلعم و بس وهم من خشیته مشفقون و همه فرشتگان از ترس عذاب
و عقوبت الهی لرزان یا از مهابت و عظمت او ترسانند ومن یقل منهم و هر که گوید از ملایکه یا سایر مخلوقات
که انی اله بدرستیکه من خدا ام من دونه بجزوی فذلک پس آن قایل نجزیه جهنم جزا میدهیم
او را دوزخ کذلک همچنین که مدعی ربوبیت را جزا دهیم نجزی الظالمین جزا خواهیم داد ستمکاران را
پرستش ایشان هر که دعوی خدائی کند و پیروان خدایان همه ابد الآباد در دوزخ خواهند ماند که هرگز خلاص
نشوند اولم یر الذین کفروا آیا ندیدند یعنی ندانستند آنانکه نگرویده اند ان السموات والارض
انکه آسمانها و زمینها کانتا رتقا بودند در تق یعنی بسته مجتمع مراد آنست که حقیقت متحد بودند ففتقنا
هما پس باز گشادیم ایشان را از یکدیگر بتنویع و تغییر وجعلنا من الماء و بیافریدیم از آب
کل شیء حی هر چیزی که زنده است یعنی حیوانات را از آب مخلوق ساختیم با عظم سواد ایشان آبست
و احتیاج ایشان بآب و انتفاع از آن بر همه کس ظاهر است یا از نطفه آفریدیم یا آب را سبب حیوة هر زنده
ساختیم افلا یؤمنون آیا نمیگروند مشرکان با وجود این آیات واضحه و علامات لایحه وجعلنا فی الارض و
خلق کردیم در زمین رواسی کوههای بلند ان تمید بهم تا بجنبد زمین و تتبه گرداند آدمیان را وجعلنا
فیها و ساختیم و پیدا کردیم در زمین یا میان کوهها فجاجا سبلا راههای گشاده لعلهم یهتدون
تا باشد که ایشان راه یابند در سفرها بمنازل مقصود وجعلنا السماء سقفا محفوظا و گردانیدیم
ما آسمانرا سقفی نگاه داشته شده از افتادن یا از اختلال تا وقت معلوم یا از استراق سمع یا محفوظ در هوا بی
علاقه و ستون وهم عن آیاتها معرضون و کافران از نشانها که در آسمانست که دلالت آن بر وجود صانع حکیم

و وحدت ذات کریم

و وحدت ذات کریم و کمال قدرت عظیم او در غایت ظهور است اعراض کننده کانند وهو الذی خلق اللیل و
النهار و اوست آنکه بقدرت کامله بیافریده شب تیره را تا در آرام گیرند و روز روشن را تا در او بکسب معیشت
تصرف نمایند والشمس والقمر و بیافرید آفتاب و ماه را کل فی فلک یسبحون هر یک از ایشان در برجی اشنا
وری کنند یعنی بر سطح فلک میشتابند چون شنا فتن اشیا بر سطح آب وما جعلنا لبشر من قبلک الخلد
و ما ندادیم مر آدمی را پیش از تو پاینده گی در دنیا هیچ کس را این مرتبه ندادند که هرگز از دنیا نرود افان مت فهم
الخالدون آیا تو اگر بمیری پس ایشان یعنی منتظران مرگ تو از کفار قریش و یهود پاینده گان خواهند بود و از
دام مرگ رهائی خواهند یافت نه بلکه کل نفس ذائقة الموت هر نفسی در دنیا چشنده مرگست هر که قدم از دروازه
عدم بفضای صحرای وجود نهاد بضرورت شربت فنا خواهد نوشید و جامه کفن خواهد پوشید هر که آمد بجهان
اهل فنا خواهد بود او که پاینده و باقیست خدا خواهد بود بود تا بود بود ما نا بود بود او بود هست و خواهد بود ونبلوکم
بالشر والخیر فتنة و می آزمائیم شما را به بدی و شدت یعنی ببلاها و مصیبتها و بخیر و نیکوئی یعنی بعطاها و
نعمتها آزمودنی فتنه مصدر است از غیر لفظ فعل و معنی سخن آنکه با شما معامله آزماینده کان میکنیم در سختی و آسانی
و نکبت و دولت تا مرتبه هر یک در صبر و جزع و کفر و عصیان بر عالمیان ظاهر شود والینا ترجعون و بسوی ما باز گردانیده
خواهید شد و بحسب اعمال جزا خواهید یافت آورده اند که روزی حضرت رسالت پناه صلعم جمعی از صنادید عرب بگذشت
ابو جهل علیه اللعنة از آن میان بخندید و بطریق استهزا گفت این نبی بنی عبد مناف است آیه آمد که واذا راک الذین
کفروا و چون میبینند ترا آنانکه نگرویده اند ان یتخذونک الا هزوا نگیرند ترا مگر مهزوء یعنی کسیکه
باو استهزا کنند مراد آنست که با ایشان ترا باستهزا پیغمبر خوانند و با یکدیگر گویند اهذا الذی یذکر آلهتکم
آیا این آنکس است که پیوسته یاد میکند خدایان شما را به بدی وهم بذکر الرحمن هم کافرون و حال آنست
که کافران یاد کردن خدا تعالی و او را یگانه دانستن یا بقرآن یا بنام رحمن ایشان ناگرونده کانند پس مستحق استهزا
و لایق سخریه ایشانند بحقیقت خلق الانسان من عجل آفریده شد انسان از شتاب غایة مبالغه است و از جمله
شتابکاری او آنکه استعجال عذاب الهی میکند چون نضر بن حارث که تعجیل عقوبت میکرد حق تعالی فرمود ساوریکم
آیاتی زود باشد که بنمایم شما را نشانها عقوبت خود در دنیا و آن واقعه بدر بود و در آخرت عذاب دوزخ
فلا تستعجلون پس شتاب مکنید مرا بخواستن آن عذاب ویقولون و میگویند کافران متی هذا الوعد
ان کنتم صادقین کی باشد این وعده عذاب یا وعده قیامت یا با ما میگوئید که کی خواهد بود اگر هستید شما از راست
گوینده کان مخاطب حضرت رسالت پناه است صلعم و صحابه او حق تعالی باز آورد کفار ایشان فرمود که لو یعلم الذین کفروا
اگر بدانند آنانکه کافرانند حین لا یکفون هنگامی که باز ندارند یعنی باز نتوانند داشت عن وجوههم النار از

رویهای خود آتش دوزخ وَلَا عَنْ ظُهُورِهِمْ و نه از پشتها خود آتش دوزخ را زیرا که احاطه کرده باشد بایشان وَلَا هُمْ
يُنْصَرُونَ و نباشند آنانکه یاری دهنده باشند یعنی یاری که عذاب از ایشان باز دارد و نباشد جواب شرط
محذوفست و تقدیرش اینست که اگر کافران بدانند چنین عذابی تعجیل نکنند بوقوع آن یا دانند صدق پیغمبر
و بطلان قول خود بَلْ تَأْتِيهِمْ بَغْتَةً بلکه بیاید بایشان هول قیامت ناگهان فَتَبْهَتُهُمْ پس مبهوت و متحیر
گرداند ایشان را فَلَا يَسْتَطِيعُونَ رَدَّهَا پس نتوانند باز داشتن اهوال از خود وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ
و نه در ایشان و نه درزاری ایشان بنگرند وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ و بدرستیکه افسوس
کرده اند برسولان پیش از تو حق تعالی تسلی دل آنحضرت را از حال رسولان و انبیاء گذشته و استهزاء معاندان
بایشان خبر میدهد و تهدید مستهزءان حضرت رسالت پناه را میگوید که ایشان استهزا کردند فَحَاقَ بِالَّذِينَ
سَخِرُوا مِنْهُمْ پس احاطه کرد بآنکه سخریه کردند از پیغمبران یعنی قومی که با انبیا تمسخر نمودند بدیشان رسید مَا
كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ جزای آنچه بودند که بآن استهزا میکردند پس یک نیز که با تو این طریق سلوک میکنند
همان صورت واقع خواهد شد قُلْ بگو ای محمد باستهزاء آن کهمَنْ يَكْلَؤُكُمْ که نگاه میدارد شما را بِاللَّيْلِ
وَالنَّهَارِ بشب و روز مِنَ الرَّحْمَٰنِ از عذاب خدایتعالی و انتقام او اگر خواهد بشما بَلْ هُمْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِمْ مُعْرِضُونَ
بلکه ایشان از یاد پروردگار اعراض کننده اند از عقوبت الهی که نترسند و نگاه دارنده را که نشناسند
أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ آیا ایشان را خدایانند که از راه توانائی تَمْنَعُهُمْ باز دارند از ایشان مِنْ دُونِنَا بجز ما عذابی
که بایشان از نزدیک ما و گفته اند در این آیه تقدیم و تاخیر است تقدیرش اینکه ام لهم الهة تمنعهم من دوننا پس بیان
ضعف الهه ایشان میکند و میفرماید لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَ أَنْفُسِهِمْ نمیتوانند بتان که بزعم ایشان الهه اند یاری
دادن مر نفسها خود را یعنی که اگر کسی بایشان مکروهی خواهد از کسر و قطع و تلویث و امثال آن از خود رفع نتوانند
کرد پس چگونه عبده خود را نگاه توانند داشت وَلَا هُمْ مِنَّا يُصْحَبُونَ و نیستند اصنام یا پرستنده گان ایشان
که بیدکاری و یکری از عذاب ما نگاه داشته شده و زینهار داده شوند بَلْ مَتَّعْنَا هَٰؤُلَاءِ بلکه ما برخورداری
دادیم آن گروه کفار را بسعت عیش و ایمنی و سلامتی وَآبَاءَهُمْ و پدران ایشان را حَتَّىٰ طَالَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ
تا دراز شد برایشان مدت زنده گانی و بدان مغرور شده پنداشتند که همیشه چنین خواهد بود ندانستند که دم
بدم بقای عیش درهم خواهد شکست و اساس عمر منهدم خواهد شد مغرور مشو که دم بدم دست اجل
برهم زند این بقا که افراشته أَفَلَا يَرَوْنَ آیا نمی بینند کافران أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا
که بدرستیکه ما می آئیم یعنی می آید فرمان ما بزمین ایشان کوتاه میکنیم آن زمین را از اطراف آن یعنی میگشائیم
تا هر روز قطعه میگشاید و موضعی بتصرف خود در می آورند أَفَهُمُ الْغَالِبُونَ آیا ایشانند غلبه کننده گان یا پیغمبر

و مؤمنان

و مؤمنان قُلْ إِنَّمَا أُنْذِرُكُمْ بِالْوَحْيِ بگو جز این نیست که من بیم میکنم شما را بانچه وحی کرده میشود بمن یعنی نه از
قبل خود سخن میگویم و شما از بیم دادن متأثر نمیشوند کافران را در عدم وَلَا يَسْمَعُ الصُّمُّ الدُّعَاءَ و نمیشنوند
کران خواندن را إِذَا مَا يُنْذَرُونَ چون بیم کرده شوند کافران را در عدم انتفاع بدانچه میشنوند تشبیه میکند
بکران که چیزی مسموع ایشان نمیشود وَلَئِنْ مَسَّتْهُمْ نَفْحَةٌ و اگر برسند بکفره اندک چیزی مِنْ عَذَابِ رَبِّكَ
از عذاب پروردگار تو یعنی از آنچه ایشان را از آن بیم میکنی خوار و فروتن شوند و از غایت اضطراب و حیرت
لَيَقُولُنَّ هر آینه گویند يَا وَيْلَنَا ای وای بر ما إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ بدرستیکه بودیم ما ستم کننده گان بر خود بشرک
و تکذیب وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ و وضع کنیم ترازوهای ذوات العدل را برای روز رستخیز
فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا پس ستم دیده نشود هیچ نفس چیزی را از حق خود یعنی از نیک و بد هیچ عملی ناسنجیده نگذارند و
إِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ و اگرچه که باشد عمل هم سنگ دانه مِنْ خَرْدَلٍ از سپندان که اصغر حبات است
أَتَيْنَا بِهَا بیاریم آنرا و نزد ترازو حاضر سازیم وَكَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ و بسنده ایم ما شمار امر اعمال بندگان
چه کمال علم و جمال عدل ما راست که مثقال حبة من خردل نیکی را یک ده و یک صد و یک هفتصد هزار عوض
نعمت و درجات دهند و بدی هم چندان بدی عذاب کنند وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ وَهَارُونَ الْفُرْقَانَ و بدرستیکه
دادیم ما موسی و هارون برادر او را کتابی جدا کننده میان حق و باطل یا نصرت بر اعادی یا شکافتن دریا وَضِيَاءً
وَذِكْرًا لِلْمُتَّقِينَ و دادیم ایشان را روشنی یعنی کتابی روشن که متابعان آن بدان کتاب از ظلمات حیرت و جهالت
باز رهند و پندی مر پرهیزکاران را الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ آنانکه میترسند از عذاب آفریدگار
خود بپوشیدگی یعنی خدای را نادیده از او میترسند و عذاب مشاهده ناکرده از آن بیم دارند یا ترس کارانند به پنهانی
چنانچه اظهار خوف میکنند آشکارا در موضع آن ابن عباس روایت میکند که هر که ایمان آورد بوحدانیت خدایتعالی
و بگرود بهشت و دوزخ و بعث و حساب و میزان بدرستیکه ترسنده است از خدایتعالی بغیب وَهُمْ مِنَ السَّاعَةِ
مُشْفِقُونَ و پرهیزکاران از اهوال قیامت ترسنده گانند وَهَٰذَا ذِكْرٌ مُبَارَكٌ و این قرآن سخنیست
بسیار خیر و با منفعت که بر سید المرسلین أَنْزَلْنَاهُ فرو فرستادیم قرآن را و او قرآن را از خود نیافت
أَفَأَنْتُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ آیا شما مر قرآن را انکار کننده گانید وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ و هر آینه ما دادیم
مر ابرهیم را راه یافتن بصلاح مِنْ قَبْلُ پیش از موسی و هرون یا قبل از محمد یا پیش از نبوت او را توفیق شناخت
خدایتعالی دادیم وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ و بودیم ما باستحقاق او امر عطا ما دانا پس در فراخور استحقاق او را نوازش
فرمودیم إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ یاد کن چون گفت مر پدر خود را وَقَوْمِهِ و مر گروه خود یعنی اهل بابل را مَا هَٰذِهِ
التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ چیست این شکلها و صورتها که پیوسته شما مر او را یعنی مر پرستش آنرا مجاور اند

وآن هشاد و دو صورت بودند قَالُوا وَجَدْنَا گفتند یافتیم ما آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ پدران خود را مر آنها را پرستندگان ما نیز تقلید ایشان کردیم قَالَ گفت ابرهیم لَقَدْ كُنتُمْ أَنتُمْ وَآبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ بخدای که هستید شما وبودند پدران شما در گمراهی روشن و خطائی آشکارا قَالُوا گفتند نمرودیان از روی تعجب أَجِئْتَنَا بِالْحَقِّ آیا آوردی بما این سخن را براستی و جد أَمْ أَنتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ یا هستی تو از بازی کنندگان که برسبیل ملاعبه و مطایبه این سخن میگوئی قَالَ گفت ابرهیم بَل نیستم بازی کننده بلکه رَّبُّكُمْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ آفریدگار شما رب آسمان و زمین است آنکه آفرید آسمان و زمین را یا تماثیل شما را وَأَنَا عَلَىٰ ذَٰلِكُم مِّنَ الشَّاهِدِينَ و من بر آنکه او پروردگار ما و شماست از گواهانم یعنی از روی تحقیق ادا شهادت مینمایم آورده اند که نمرودیان روز عیدی داشتند که در آن روز بصحرا رفتندی و تا آخر روز تماشا کردندی و در بازگشتن به بتخانه آمدندی و بتان را پرستیدندی و به زمزمها بنواختندی آنکه سر بر زمین نهاده و رسم پرستش بجای آورده بخانهای خود بازگشتندی چون ابرهیم در باب تماثیل معارضه فرمود گفتند فردا عید ماست بیرون آی تا ببینی کردن و آئین ما چه زیباست ابرهیم بلا و نعم جواب ایشان نگفت و روز دیگر که میگفتند خواستند که ابرهیم را با خود ببرند بهانه بیماری پیش آورد فَقَالَ إِنِّي سَقِيمٌ پس گفت من بیمارم دروغ مصلحتی گفت ایشان دست از او باز داشته و برفتند ابرهیم پنهان از ایشان گفت وَتَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُم و بخدای سوگند که من هر آینه تدبیر کنم و جهد نمایم و بشکنم بتان شما را بَعْدَ أَن تُوَلُّوا مُدْبِرِينَ بعد از آنکه روی بگردانید از ایشان یعنی بروید بعیدگاه و باشید پشت بر ایشان کننده کان یعنی وقتیکه بتان را بگذارید و بتماشاگاه روید یکی از ایشان این سخن بشنید و با کسی نگفت اما چون خلیل جلیل تبری برداشته به بتخانه آمد فَجَعَلَهُمْ جُذَاذًا پس گردانید بتان را بزخم تبر پاره پاره إِلَّا كَبِيرًا لَّهُمْ مگر بزرگ که آن اصنام را بود یعنی بزرگ بتان را نشکست بلکه تبر را در گردن او نهاده بیرون آمد لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ شاید که قوم نمرود به آن بت بزرگتر باز گردند یعنی بدان رجوع کنند و از او پرسند که شکننده بتان کیست چه از شان معبود آنست که در حل مشکلات رجوع باو کنند و غرض ابرهیم از این عمل تبکیت قوم بود و گفته اند که ضمیر الیه راجع با برهیم است یعنی روی بتان را تمام شکست تا شاید که رجوع بدو کنند و او عجز بتان را بحجت برایشان ثابت کند القصه چون نمرودیان آخر روز به بتخانه در آمدند از وقوع آنصورت متحیر شده قَالُوا مَن فَعَلَ هَٰذَا بِآلِهَتِنَا گفتند که کرده است اینصورت با خدایان ما و ایشان را درهم شکسته إِنَّهُ لَمِنَ الظَّالِمِينَ بدرستیکه آنکس هر آینه از ستمکارانست هر اله چه ایشان را تعظیم میبایدکرد و او اهانت کرده یا از ظالمانست بر نفس خود که بدین عمل خود را از ورطه هلاک افکنده است نمرود و قوم او در تفحص افتاده خواستند که بت شکن را پیدا کنند آنکس که کلمات تالله لاکیدن اصنامکم ابرهیم شنیده بود با دیگری گفت و نقل الحال ماجرا بنمرود رسید قَالُوا گفتند با نمرود که از قومی شنیدیم

کە ایشان

رسانیدیم ۲۵

که ایشان میگویند سَمِعْنَا فَتًى يَذْكُرُهُمْ شنیدیم از جوانی که به بدی یاد میکرد بتان را يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ میگویند او را ابرهیم یعنی نام او ابرهیم است قَالُوا فَأْتُوا بِهِ گفتند نمرود و امرا او بس بیارید او را عَلَىٰ أَعْيُنِ النَّاسِ بر چشمهای مردمان یعنی چنان کنید که مردم او را به بینند لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُونَ شاید که گواهی دهند که اینست که بتان را نکوهش میکند و بد میگوید پس ابرهیم را علیه السلام گرفته پیش نمرود حاضر کردند قَالُوا أَأَنتَ فَعَلْتَ هَٰذَا بِآلِهَتِنَا يَا إِبْرَاهِيمُ گفتند آیا تو کرده این کرمی بینیم از کناه و قطع اجزاء و کسر بخدایان ما قَالَ گفت ابرهیم من نکرده ام بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَٰذَا بلکه کرده است اینکار را بزرگ ایشان از روی خشم با ایشان که با وجود من چرا ایشان را پرستید فَاسْأَلُوهُمْ پس بپرسید شما از ایشان که کشنده است شما را إِن كَانُوا يَنطِقُونَ اگر هستند که سخن گویند فَرَجَعُوا إِلَىٰ أَنفُسِهِمْ پس بازگشتند با عقول خود با یکدیگر فَقَالُوا پس گفتند با یکدیگر إِنَّكُمْ أَنتُمُ الظَّالِمُونَ بدرستیکه شما ستمکارانید به پرستش چیزی که نشنود و نگوید ثُمَّ نُكِسُوا عَلَىٰ رُءُوسِهِمْ پس نگونسار کرده شدند بر سرهای خود یعنی سر در پیش افکندند و از خجالت و حیرت گفتند لَقَدْ عَلِمْتَ مَا هَٰؤُلَاءِ يَنطِقُونَ بدرستیکه دانسته تو که این بتان سخن نگویند چرا امر میکنی که از ایشان پرسند و چون اعتراف نمودند بعجز آلهه خود قَالَ گفت ابرهیم أَفَتَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ آیا میپرستید بجز خدای تعالی مَا لَا يَنفَعُكُمْ شَيْئًا آنرا که سود نرساند شما را چیزی اگر پرستش وَلَا يَضُرُّكُمْ و زیان نکند شما را اگر ترک پرستش او کنید أُفٍّ لَّكُمْ زشتی و ناخوشی بر شما وَلِمَا تَعْبُدُونَ و مر آنچیزی که میپرستید مِن دُونِ اللَّهِ بجز خدای تعالی أَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا نمییابید قباحت عمل خود را چون قوم نمرود این سخن شنیدند از محاجه بمعارضه نقل کردند چه الزام و سرزنش که یافتند و جوابی نداشتند قَالُوا حَرِّقُوهُ گفتند بسوزنید او را که عقوبت آتش با هولست وَانصُرُوا آلِهَتَكُمْ و یاری کنید خدایان خود را بانتقام کشیدن إِن كُنتُمْ فَاعِلِينَ اگر هستید کنندگان نصرت یعنی یاری دهندگان مر بتان را پس نمرود حکم کرد تا حظیره در پیش کوئی بنا کردند ارتفاع آن شصت گز و قریب یکماه هیزم گرد آوردند و روغن فراوان بر هیزم ریختند و آتش در آن زده ابرهیم غل بر گردن و بند بر دست و پای نهاده از بالای منجنیق بآتش افگندند جبرئیل در هوا بآنحضرت رسید و گفت هل لک من حاجة جواب فرمود اما الیک فلا حاجت دارم ولیکن بتو نه جبرئیل گفت بهر که میخواهی بخواه گفت او میداند چه حاجت بخواستن من چون توکل خلیل بر خدای تعالی و انقطاع او از ماسوی درست بود قُلْنَا يَا نَارُ گفتیم ما که ای آتش كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ باش خنک و نه بر و د و سلامت بر ابرهیم علیه السلام ابن عباس گفته اگر خدای تعالی نگفتی که ببرد و سلامت باش ممکن بودی که ابرهیم از سرما الفسردی وَأَرَادُوا بِهِ كَيْدًا پس خواستند نمرودیان مکری با ابرهیم در سوختن فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَخْسَرِينَ پس ما گردانیدیم ایشان را زیانکارتر چه سعی ایشان برهانی قاطع شد بر حقیقت قول ابرهیم و بطلان فعل ایشان آورده اند که چون ابرهیم خلیل بمیان آتش فرود آمد فی الحال بند و غل او بسوخت و بر حوالی وی گل و نرگس بدمید و چشمه آب شیرین بدید آمد و هفت روز در حظیره آتش بماند و نمرود از بالای صرح دید که ابرهیم در بوستانی خوش و گلستانی دلکش نشسته و با ملک

سخن میگوید و بر کرد اگر دا ایشان آتش شعله میزند نمرود آواز داد که ای ابرهیم خدای تو که قدرت او درین مرتبه است که می بینم بزرگ
خدائیست و من برای او قربان کنم ابرهیم گفت خدای من آن قربان از تو قبول نکند مادام که بر کیش خود باشی و در اخبار آمده که نمرود
چهار هزار گاو قربان کرد و ترک ایذای ابرهیم ع کرد در کشف الاسرار آورده که نزد منجنیق خطاب با نار کوفی بردا با تش است
که در کانون دل خلیل بوده یعنی شعله شوق محبت خلیل نزدیک آتش نمرودی رسیده خواست که از سوز نشت عشق محبوب
حقیقی آلا کند و آتش تیز نمرود تباه کند ندا رسید که ای آتش شهودی سرد شو بر آتش نمرودی و سلامت باش بر ابرهیم چه ما
حکم کرده ایم که آن آتش بمعجزه خلیل ما بوستانی ظاهر کنیم اگر تو سلطنت خود بر نار نمرودی برانی نا بود شود و بوستان پیدا
و معجزه هویدا و اگر به ابرهیم بسلامت نباشی از شعله نار الله الموقدة بسوزد و قاعده دعوة برافتد و از اینجا معلوم میشود که
آتش عشق بر همه چیز غلبه کند و هیچ بر و غالب نبود عشق آن شعلست که چون او بر فروخت هرچه جز معشوق باقی جمله
وَنَجَّيْنَاهُ وَلُوطًا و نجات دادیم ابرهیم را از عراق که منزل او بود برادرزاده او لوط بن هارون را در رسانیدیم ایشانرا
اِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا لِلْعَالَمِينَ به آن زمینی که برکت کردیم و افزونی دادیم در آن زمین مر جهانیان را جانب
شام و برکت تمام بعثت انبیا بود در آن ولایت و به بسیاری نعمت ارزانی بجه آورده اند که ابرهیم بفلسطین
نزول فرمود و لوط بمؤتفکات و میان این دو موضع مسافت یک شبان روز بود وَوَهَبْنَا لَهُ اِسْحٰقَ و بخشیدیم
ابرهیم را از ساره که دختر عم او بود پسری اسحق نام را وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً و دادیم او را یعقوب زیادتی بسؤال او یعنی او
پسری از ما طلبیده بود ما او را پسری بخشیدیم و نبیره که پسر پسرست وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ و ابرهیم و لوط و اسحق و یعقوب را
گردانیدیم بنده گان و شایستگان وَجَعَلْنَاهُمْ اَئِمَّةً و ساختیم ایشان را پیشوایان که یَهْدُونَ بِاَمْرِنَا خلق را
راه نمایند بامر ما و بفرمان ما وَاَوْحَيْنَا اِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ و وحی کردیم بایشان کردن نیکوئیها یعنی اعمال صالحه که خلق را
بر آن ترغیب نمایند وَاِقَامَ الصَّلٰوةِ وَاِيتَاءَ الزَّكٰوةِ و بپای داشتن نماز و دادن زکوة تخصیص نماز و زکوة از
جهت تفضیلت و اهتمام ایشان این دو طاعت وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ و بودند ایشان ما را پرستنده گان
باخلاص وَلُوطًا اٰتَيْنَاهُ حُكْمًا و لوط دادیم ما او را حکمت یا نبوت یا فصل بین الخصوم وَعِلْمًا و دانشی که پیغمبران را
باید و قواعد شرع و ملت وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ و برهانیدیم او را از اهل دهی که
بود آن ده که میکردند عملهای ناپاک و آن ده سدوم بود از مؤتفکات که اهل آن بلواطه اشتغال مینمودند و راه میزدند
یا ایشان را هلاک کردیم اِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَاسِقِينَ بدرستیکه بودند ایشان گروه بدکار بیرون رفتگان
از دایره فرمان وَاَدْخَلْنَاهُ و در آوردیم لوط را فِي رَحْمَتِنَا در بخشایش خود یعنی در اهل رحمت داخل گردانیدیم یا در
بهشت که محل رحمت است اِنَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ بدرستیکه لوط از ستودگان و شایستگانست و قصه لوط و قوم او
بتفصیل گذشته وَنُوحًا و یاد کن نوح را اِذْ نَادٰى چون ندا کرد و پروردگار را خواند مِنْ قَبْلُ پیش از ابرهیم و لوط دعا فرمود

بهلاک قوم خود

الانبیاء
۳۶

بر هلاک قوم خود فَاسْتَجَبْنَا لَهُ پس اجابت کردیم مر دعای او را فَنَجَّيْنَاهُ وَاَهْلَهُ پس نجات دادیم او را و اهل او را مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ
از اندوه بزرگ که آن طوفان بود وَنَصَرْنَاهُ و یاری دادیم او را مِنَ الْقَوْمِ بر قوم او یعنی غالب ساختیم او را بر منکران
الَّذِينَ كَذَّبُوا بِاٰيَاتِنَا آنانکه تکذیب میکردند آیتهای ما را اِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ بدرستیکه قوم نوح بودند قومی سوء
یعنی گروهی بد یعنی کافران بودند چون که سر همه بدیهاست فَاَغْرَقْنَاهُمْ اَجْمَعِينَ پس غرق گردانیدیم ایشان را همه وَدَاوُدَ
وَسُلَيْمَانَ و یاد کن قصه داود بن ایشا و پسر او سلیمن اِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ چون حکم کردند در کشته زار آورده اند که چون داود
در محکمه نشستی سلیمان بر در محکمه بودی و هر که بیرون آمدی از مهم وی و حکم بر آن استفسار کردی یکروز دو کس بمحکمه آمدند یکی دهقان و او را
ایلیا گفتندی و یکی راعی و او را یوحنا گفتندی ایلیا گفت یا خلیفه الله همسایه من یوحنا شب همه خود میخواند بکشت زار من در آمده
و تمام خورده اند و قول دیگر آنست که به بوستان رفته بودند و خوشه های انگور خورده و تلف کرده داود از یوحنا پرسید که چنینست
جواب داد که بلی چنین واقع شده داود حکم فرمود که گوسفندان خود با ایلیا ده و در شریعت او حکم بر همین منوال بوده و چون از محکمه بیرون
آمدند و مضمون قصه سلیمان را معلوم شد بمحکمه در آمد و در سن سیزده سالگی بود بابدر فرمود که اگر حکم جز این بودی اصلح و اوفق بودی
داود گفت چه نوع توان کرد سلیمان جواب داد که گوسفندان تسلیم ایلیا باید کرد تا او نفع گیرد بشیر و روغن و پشم و موی و باغ یا زرع به
یوحنا باید داد تا عمارت آن کند و بدان مرتبه رساند که بود چون خوشه های انگور بدید آید یا کشت برسد تسلیم ایلیا کند
و گوسفندان خود بگیرد تا هیچکدام بی بهره نمانند داود بدین منوال حکم فرمود حق تعالی خبر داد مر پیغمبر خود را که قصه داود و سلیمان
بر این قوم خواند وقتیکه حکم کردند در زرع یا باغ اِذْ نَفَشَتْ فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ چون شب رفته بود در آن کشت زار یا
بوستان گوسفند گروهی وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ و بودیم ما مر حکم حاکم را بر متحاکمین دانند یعنی دانستیم که داود و سلیمان
بر ایلیا و یوحنا چه حکم فرمودند فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ پس تعلیم دادیم حکمت آن امر سلیمان و پدر را و حکومت آموختیم و بفهم او
رسانیدیم تا حکم کرد که گوسفندان بصاحب باغ دهند یا زرع تا از آن نفع گیرد و بدان تلافی روزگار رفته کند و باغ را یا
زرع صاحب گوسفند عمارت کند نماید و بمرتبه نخستین رساند تا دیگر از رمه غافل نماند و حقیقت آنست که در آن زمان حکم چنان بود
که از داود صادر گشت و خدای تعالی وحی کرده سلیمان را بنصی که ناسخ حکم آن شده و داود بعد از اطلاع بمنسوخیت حکم سابق
بنص ناسخ حکم فرمود وَكُلًّا اٰتَيْنَا حُكْمًا و هر یک از پدر و پسر را دادیم حکم کردن یا پیغمبری وَعِلْمًا و دانش با مور دین
وَسَخَّرْنَا و رام ساختیم مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ با داود کوهها را يُسَبِّحْنَ تسبیح میکردند خدای را باتفاق او و در تبیان فرموده
که بدان منوال که ذکر از داود میشنود ندا از کوهها شنوده میشد و این معجزه آنحضرت بود چنانچه غلغله و آوازه کوه و درخت
و مرغان چندان میشد که آواز داود ناپیدا میگشت وَالطَّيْرَ و مسخر گردانیدیم مر داود را مرغان تا در تقدیس با وی موافقت
مینمودند وَكُنَّا فَاعِلِينَ و هستیم ما کننده مر امثال آنها را و در قدرت ما بدیع نیست اگر چه نزد شما عجب است وَعَلَّمْنَاهُ
صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ و بیاموختیم مر داود را ساختن زره برای شما لِتُحْصِنَكُمْ مِنْ بَأْسِكُمْ تا نگه داریم ما و حفظ نمایند

یعنی تا آنکه دارند وزره شمارا از کارزار شما یعنی از قتل و جراحت در کارزار با کفار و بغات فَهَلْ أَنْتُمْ شَاكِرُونَ پس آیا هستید شما
شاکران و سپاس دارنده کان امر است در استفهام یعنی شکر گوئید خدای را بر چنین لباس وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً
و مسخر گردانیدیم برای سلیمان باد را سخت و تند در وزیدن و تندی آن بود که تخت سلیمان را بر داشتی و بیکروز یکماهه راه ببردی
تَجْرِي بِأَمْرِهِ بود که باد میرفت بفرمان سلیمان یعنی تمشیت او إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا بر آن زمین که برکت کرده ایم
در آن زمین یعنی ولایت شام وَكُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ و هستیم ما بهمه چیزها دانا وَمِنَ الشَّيَاطِينِ و مسخر ساختیم مر
سلیمان را از دیوان مَنْ يَغُوصُونَ لَهُ کسانی که غوص کنند در دریاها برای او جهت استخراج نفایس وَيَعْمَلُونَ عَمَلًا دُونَ
ذَٰلِكَ و بکنند عمل دیگر غیر غواصی مثل بنا و سایر صناعات غریبه وَكُنَّا لَهُمْ حَافِظِينَ و بودیم ما مر دیوان را نگهدارندگان
تا از فرمان سلیمان بیرون نروند وَأَيُّوبَ و یاد کن ایوب را إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ چون ندا کرده پروردگار خود را و او پسر اموص بن
رواح بن روم بن عصیص بن اسحق بن یعقوب است حق تعالی او را مال بسیار داده بود و خلعت نبوت پوشانیده بولایت تبعه
فرستاد شب و روز عمر بطاعت و عبادت صرف کردی و مراسم خیرات کما ینبغی بتقدیم رسانیده و چهل سال در نعمت بسر برده بود و
چهارصد غلام شبانی و ساربانان در تصرف او بودند هر یک با رمه گوسفند و قطاری شتر و چهل باغ و بوستانها با درختان
رسیده میوه دار ابلیس لعین بروی حسد برد و با حق تعالی مناجات کرد که بندهٔ تو ایوب در سعت عیش است مال
بسیار و فرزندان بزرگوار دارد و اگر از او فرزندان و اموال او انتزاع سازی و بازستانی زود از راه تو برگردد
و طریق کفران نعمت پیش گیرد حق تعالی فرمود که چنین که تو میگوئی نیست اگر ما هزار بار او را در کورهٔ ابتلا بگدازیم بر محک اعتبار
تمام عیار خواهد بود و پشت حالتش میگفت
چنان در عشق یکرنگم که گر تیغم رود بر سر
بروز امتحان باشم چو شمع ایستاده پا بر جا
در بسیاری از تفاسیر آمده که شیطان گفت مرا بر مال و فرزندان و جسد او مسلط گردان تا حقیقت حال او ظاهر گردد حق تعالی
او را بر ظاهر او تسلیط داد و آن ملعون دیوان بروی گماشت تا بهلاک و اشتغال نمودند و در حقایق آورده که برین سخن
در کتاب و سنت دلیلی نیست بلکه اخبار یهود مثل کعب الاحبار و وهب ابن منبه نقل کرده اند حقیقت آنست که حق تعالی ایام
محنت را بروی گماشت پس افواج بلا متواتر شد و امواج دریای عنا متراکم گشت القصه بسا تلبیش بصاعقه هلاک شدند و گوسفندان
بسبب سیل در گرداب افتادند و زراعت برنج عاصف متلاشی شد و هفت پسر با سه دختر با دوازده پسر رسیده در زیر دیوار
هلاک شدند و قروح بر جسد مبارک وی ظاهر شد و متعفن گشته چهار هزار کرم در آن جراحتها پیدا شدند و جز دل و زبان هیچ عضو دیگر
بسلامت نماند و خویشان متنفر شده وی را از ده بیرون و منزل که میرفت بیرون میکردند زن او رحمت دختر افراثیم بن یوسف
در خدمت او بماند تنها مدت هفت سال و هفت ماه و هفت روز بدین بلا مبتلا بود
اگر هیچ نباشد نه بدین و نه بعقبی
چه تو دارم همه دارم دگرم هیچ نباید
حق تعالی برای تسلی دل مبارک حضرت رسالت و تعلیم ثبات و شکیبائی او ذکر فرمود که أَنِّي
مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ بدرستیکه مرا رسیده مشقت تمام و تو مهربانترین مهربانانی و باید دانست که [illegible]

صابرًا که در سورهٔ ص فرموده و نکته انی مسنی الضر منافی آنست چه شکایت از رنج نشان ناصبریست و جواب برین نوع
تقریر میکنند که از شماتت شیطان نه از رنج عظیم رسید چه آمد پیش او که مرا سجده کن تا ترا ازین رنج برهانم ایوب علیه السلام
با حق تعالی از خود او شکایت کردند نه از رنج خویش نکتهٔ دیگر آنکه از فاستجبنا له معلوم میشود که مدت بلا بسر آمده بود که انی مسنی
الضر فرموده چنانچه شکایت نه در ایام بلا بوده والله اعلم یا کرمان آهنگ دل و زبان آن حضرت کردند فریاد بر آورد
که انی مسنی الضر وانت ارحم الراحمین بدرستیکه مرا رنج میرسید تا این لشکر ظلم میشکستند صبر میکردم اکنون که قصد خانهٔ
محبت و خزانهٔ معرفت تو دارند که دل است و میخواهند که تاراج کنند و زبان را که دست افزار مناجات است در رعیه کرده اند
که از ذکر تو بی بهره سازند رحمتی فرمای که تو ارحم الراحمینی فَاسْتَجَبْنَا لَهُ پس اجابت کردیم دعای وی را فَكَشَفْنَا مَا بِهِ
مِنْ ضُرٍّ و بردیم ما آنچه وی را بود از رنج یعنی او را شفا دادیم و شرح آن در سورهٔ ص تمام خواهد آمد وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ
وَآتَيْنَاهُ أَهْلَهُ و عطا کردیم او را از فرزندان وی که باعیان ایشان را زنده کردیم وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ و مانند ایشان را
بایشان یعنی هفت پسر و سه دختر شبیه بیکدیگر او را کرامت کردیم ابن عباس فرموده که اموال و اسباب و مواشی وی را
مضاعف گردانیده باز داد و ابری سرخ یا سفید فرستاد تا ملخ زرین ببارید در حقایق آورده که سه شبان روز در حوالی
سرای او میبارید رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا این کارها نسبت با ایوب کردیم برای ایصال رحمت و انعامی از نزدیک ما بروی
وَذِكْرَىٰ لِلْعَابِدِينَ و پندی برای پرستندگان تا صبر کنند چنانچه او کرد و جزا یابند چنانچه او یافت حق تعالی همه را
توفیق ارزانی فرماید
هر که او در راه حق صابر بود
بر مراد خویشتن ناظر بود
صبر باید تا نباشی در حرج
زانکه گفت الصبر مفتاح الفرج
صد هزاران کیمیا حق آفرید
کیمیائی همچو صبر آدم ندید
وَإِسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ و یاد کن اسمعیل و ادریس را
وَذَا الْكِفْلِ و خداوند نصیب را که الیاس است یا یوشع یا ذکریا و وجه تسمیه او آنکه از خدا تعالی بهره مند بود و گفته اند که کفل
بمعنی ضعف است یعنی عمل او دو برابر اعمال انبیاء زمان بوده و یا کفل بمعنی ضمانت است و کفیل نیز هست و در مختار آورده
که الیسع از الیاس متکفل شد که با مردین قیام نماید بعد از ذهاب وی و بدین جهت ذو الکفل لقب یافت چنانچه ذو الکفل
لقب الیسع بالله با این قول و محیی السنه و صاحب تبیان آورده اند که یکی از انبیای بنی اسرائیل وحی آمد که میخواهم که روح
ترا قبض کنم تو ملک خود را بر انبیای بنی اسرائیل عرض کن هر که با بندد آن شود آن را که شب نماز گذارد و فتور نورزد
که یک شب مخالفت کنند و روز روزه دارد و یکروز افطار نکند و میان مردمان حکم فرماید و خشم نگیرد پادشاهی خود بدو تسلیم
کن بعد از آنکه آن پیغمبر آن را بر بنی اسرائیل ظاهر کرد جوانی از میان برخاست و گفت انا الکفل لک ذلک بهذه الطریق
پیغمبر ملک ابدو تسلیم کرد و او بوعده وفا فرمود و خلعت پیغمبری یافت حق تعالی او را ذو الکفل خواند كُلٌّ مِنَ الصَّابِرِينَ
همه این پیغمبران که اسمعیل و ادریس و ذو الکفل اند از صبر کنندگان بودند بر مشقت تکلیفات یا بر شدائد زمان اسمعیل
بر اقامت مکه که وادی غیر ذی زرع بود صبر فرمود و دیگر بر حالت ذبح و قربان تسلیم و رضا و صبر بجای آورد و ادریس روزگاری

دراز در بلای قوم صابر بود و یکنفر با او ایمان نیاورد و ذا الکفل شکیبائی نمود بر آنچه متکفل آن شده بود وَأَدْخَلْنَاهُمْ
فِي رَحْمَتِنَا و در آوردیم ایشان را در بخشش ما که نبوتست یا نعمت آخرت یا هر دو إِنَّهُمْ مِنَ الصَّالِحِينَ
بدرستیکه ایشان از ستودگان اند و تعریف کرده شدگانند وَذَا النُّونِ و یاد کن صاحب ماهی را یعنی یونس إِذْ ذَهَبَ
مُغَاضِبًا چون برفت خشمناک بر قوم خود که دعوت او قبول نکردند و شیخ جنید قدس سره فرموده که بر نفس خود گرفت
خشم در رفتن چه امر الهی در رفتن او صادر نشده بود و گفته اند که ایشان را وعدهٔ عذاب داده بود و چون میعاد
در رسید و عذاب دیرتر می آمد پنداشت که او را دروغ گوی خواهند دانست از میان بدر رفت فَظَنَّ أَنْ لَنْ
نَقْدِرَ عَلَيْهِ پس گمان برد که از روی فعل آنان صادر شده که گمان میبرند انکه تنگ نخواهیم ساخت بر وی راه رفتن پس ما
او را بحبس در آوردیم و در شکم ماهی بزندان کردیم فَنَادَىٰ فِي الظُّلُمَاتِ پس ندا کرد در تاریکیها یعنی ظلمت بحر و بطن
حوت و تاریکی شب و بخواند ما را أَنْ لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنْتَ بانکه گفت هیچ معبودی نیست جز تو سُبْحَانَكَ پاکی تو از انکه
در چیزی عاجز شوی إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ بدرستیکه من هستم از ستمکاران بر نفس خود که بمهاجرت از قوم مبادرت
کردم و بی رخصت حضرت تو از میان قوم بیرون رفتم در انوار از سید الابرار ع روایت است که هیچ
مکروبی و مغمومی و دردمندی حضرت خدای را بدین دعا نخواند الا که او را اجابت کند فَاسْتَجَبْنَا لَهُ
پس ما اجابت کردیم مر دعای یونس را ع وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ و برهانیدیم او را از غم دریا و التقام حوت
یعنی ماهی را فرمان دادیم تا او را از شکم خود بیرون انداخت بر ساحل دریا وَكَذَٰلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ
و هم چنانکه او را از غم نجات دادیم میرهانیم و نجات میدهیم برگزیدگان را و گرویدگان را بر قدرت ما و قصه
ماهی در سوره والصافات می آید وَزَكَرِيَّا إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ و یاد کن زکریا را در آن زمان که چون بخواند
پروردگار خود را و گفت رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا ای پروردگار من مگذار مرا بی فرزندی که از من میراث
برد وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ و تو بهترین وارثانی یعنی اگر مرا وارث ندهی باک ندارم فَاسْتَجَبْنَا لَهُ پس
اجابت کردیم دعای او را وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيَىٰ و بخشیدیم به وی یحیی را پسری که بدو زنده شد معالم دین وَأَصْلَحْنَا
لَهُ زَوْجَهُ و اصلاح آوردیم برای او زن او را ایشاع بنت عمران برای ولادت بعد از باز آینده گی
و گفته اند که او را خوشخوی گردانیدیم برای زکریا بعد از انکه سیئ الخلق بوده بود إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ
فِي الْخَيْرَاتِ بدرستیکه این پیغمبران که مذکور شدند بودند که میشتافتند در نیکوئیها وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَ
رَهَبًا و میخواندند ما را از روی رغبت بصواب و از جهت ترس از عذاب و عقاب وَكَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ
و بودند ما را فروتنان و فرمان پذیران یا نیازمندان محققان گویند نیاز برای او باید و ناز بدو شاید
هر کی نیازمند کس شد بحاجتی قاسم نیاز برد بدرگاه بی نیاز در کشف الاسرار آورده که هر که نیاز بدو برد توانگریش سازد

وهرکه ناز

وهرکه ناز بدو کند عزیزش گرداند وَكَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ ناز من مثلی و رب العرش معبودی گدای میکده ام
لیک وقت مستی بین که ناز بر فلک و حکم بر ستاره کنم وَالَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا و یاد کن آن زنی را که نگاه داشت
فرج خود را از حلال و حرام مراد مریم بنت عمرانست که خود را پاکیزه داشت و دست هیچ کس بدامن عصمت او نرسید
فَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا در دمیدیم یعنی جبرئیل را فرمودیم تا در دمید در پیراهن او یا در درون او از
روحی که آن بامر ماست محصل سخن انکه جاری گردانیدیم در وی روح مسیح را وَجَعَلْنَاهَا وَابْنَهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ
و گردانیدیم قصه وی و خبر پسر او عیسی را حجتی و علامتی بر قدرت ما مر عالمیان را که چون تامل کنند بر ایشان روشن
شود که ظهور پسری بی پدر از بتول عذرا بمجرد نفخه دلالت بر کمال قدرت صانع حکیم جل ذکره دارد إِنَّ هَٰذِهِ أُمَّتُكُمْ
أُمَّةً وَاحِدَةً بدرستیکه ملت توحید و دین اسلام و حجت شما را استقامت بر آن ملتیست یگانه یعنی اختلافی
نیست در آن بلکه همه انبیا بر آن بوده اند و در اصل توحید همه متفق اند وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ و من آفریدگار
شما ام پس مرا پرستید نه غیر مرا وَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ و ببریدند امم ماضیه کار دین خود را در میان خود یعنی فرقه فرقه
شدند چون یهود و نصاری و هر یک تکفیر یکدیگر کردند كُلٌّ إِلَيْنَا رَاجِعُونَ همه این فرقها بسوی ما باز گردند ایشان را و ما فراخور
اعمال ایشان پاداش خواهیم داد یعنی هر عملی جزای دارد فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ و هر که بکند از عملهای پسندیده وَهُوَ
مُؤْمِنٌ و حال انکه او گرویده باشد بخدای و رسول فَلَا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ پس ناسپاسی نیست مر شتافتن او را بعمل یعنی ضایع
نسازیم کردار او را وَإِنَّا لَهُ كَاتِبُونَ و ما مر سعی او را نویسنده ایم اثبات کننده مر صحیفه عمل او یعنی در
دیوان اعمال می نویسیم و مراد آنست که کار او بهیچ وجه ضایع نخواهد بود مزد کار نیکویان ضایع نباشد نزد حق
لا یضیع الله فی الدارین اجر المحسنین وَحَرَامٌ عَلَىٰ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا و ممتنع است بر اهل دهی که ما هلاک
کردیم ایشان را أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ انکه ایشان باز گردند بدنیا و لا زایده است یعنی حرام است بر هلاک شدگان
که بدنیا رجوع کنند و گفته اند که کافر عذر گویند که ما در دنیا غافل بودیم ندانستیم که انبیا راست گو بودند یکنوبت دیگر ما را بدنیا
فرستید تا ایمان بحضرت خدا و رسول خدا آریم و عمل صالح کنیم و حرام نکنیم در جواب گویند که بجهت تلافی اعمال و تدارک
احوال امکان باز آمدن نیست   باز آمدنت نیست چه رفتی رفتی   و بعضی لا را اصلی دانند نه زایده و گویند معنی
آیه آنست که ممتنع است بر اهل آن وقت بد که رجوع ننمایند بحضرت برای حساب بلکه بیایند و محاسب شوند تا بدانند
که بر ایشان ظلم نکرده اند و قول اول اشهر است که ایشان را رجوع بدین عالم نباشد در قبور معذب باشند حَتَّىٰ
إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ تا وقتیکه گشاده شود یاجوج و ماجوج یعنی تا قیام قیامت که فتح شدن یاجوج
و ماجوج علامت آنست وَهُمْ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ و یاجوج و ماجوج از هر بلندی میشتابند و میدوند
تا همه عالم فرو گیرند و آبهای دریاها تمام بیاشامند و از خشک و تر هر چه بیابند بخورند صاحب معتمد فی المعتقد در ذکر علامات

قیامت آورده که بعد از هلاک شدن دجال و اتباع او بر دست عیسی علیه السلام خروج یاجوج و ماجوج باشد و کشاده شدن
سد ایشان و تحصن و پناه بودن عیسی و مؤمنان بکوه طور و ابری بامر پروردگار بیاید و آن گروه بکوه گیرد تا مؤمنان از شر
یاجوج و ماجوج محفوظ باشند و در بعضی احادیث وارد شده که بروند تا جبل الخمر که کوه بیت المقدس است و یاجوج و ماجوج
گویند اهل زمین را کشتیم بیائید تا اهل آسمان را نیز بزنیم و بکشیم پس تیرها بر طرف آسمان اندازند و خون آلوده از آسمان
فرود آید و کار بر عیسی و اصحاب دشوار شود پس عیسی دعا کند تا حق تعالی ایشان را بکرمی هلاک کند وَاقْتَرَبَ الْوَعْدُ
الْحَقُّ و نزدیک رسیده وعده راست که قیامت است فَإِذَا هِيَ شَاخِصَةٌ أَبْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا پس ناگاه آنست
که بازمانده خیره و باز مانده باشد از هول رستخیز دیده های آنانکه نگرویدند و ایشان گویند يَا وَيْلَنَا ای وای بر ما
قَدْ كُنَّا بدرستیکه ما در دنیا بودیم فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَٰذَا در بیخبری از امروز و این حال بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ بلکه بودیم
ما ستمکاران بر خود که سخن انبیا نشنیدیم بگو ای محمد با مشرکان که إِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ بدرستیکه شما ای مشرکان
و آنچه میپرستید مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدا تعالی از بتان و دیوان حَصَبُ جَهَنَّمَ آتش انگیز دوزخ اند یعنی همه
هیزم دوزخ خواهید بود أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ شما با بتان بر دوزخ گذرندگانید و در دوزخ درآینده کان و همیشه
در آنجا جاوید باشید و از آنجا بیرون نیائید در تبیان گفته که حکمت در ایراد بتان در دوزخ زیادتی تعذیب بت
پرستانست چه بدانها یعنی بتان آتش افروخته تر گردد و احتراق ایشان بیفزاید و دیگر بسبب ایشانست که آنها را پرستیده اند
که بتان را پرستیده اند یعنی با ایشان در آتش اند و حال آنکه ایشان را شفعاؤنا عند الله می پنداشتند تا به
مشافهه ببینند که بتان ایشان را نیز منتجی سوختن اند چه جای آنکه شفیع گردند لَوْ كَانَ هَٰؤُلَاءِ آلِهَةً مَا
وَرَدُوهَا اگر بودندی این بتان خدایان چنانچه گمان میبردند بتان در دنیا نمیبردندی بدوزخ چه خدای معذب باشد
نه معذب وَكُلٌّ فِيهَا خَالِدُونَ و همه بتان و بت پرستان در دوزخ جاوید مانده کانند که ایشان را از آن
روی خلاصی نیست لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ مر ایشان راست در دوزخ ناله زار مثل آواز حمار وَهُمْ فِيهَا لَا يَسْمَعُونَ
و ایشان در آتش نمیشنوند سخنی که بدان شاد شوند آورده اند که چون آیه وَمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ
نازل شد آتش غضب در مشرکان عرب افتاد و ابن الزبعری ایشان را پرسید دید گفت غم مخورید و اضطراب
مکنید تا من با محمد مباحثه کنم پس گفت ای محمد قد خصمتک و رب الکعبه تو میگوئی که هرچه مادون الله میپرستیده اند در
دوزخ خواهید بود و حال آنست که عزیر و عیسی و ملائکه معبود یهود و نصاری و بنو ملیح اند هرگاه که این معبودان حصب
جهنم اند گو بتان ما هیزم دوزخ باشند فقال النبی علیه السلام بل هم عبد الشیاطین التی امرتهم بذلک یعنی یهود و نصاری
و بنو ملیح عزیر و عیسی و ملائکه نه پرستیده اند بلکه بنده و پرستنده شیطان بودند که شیطان امر ایشان باین فعل زشت
کرده ایشان با شیطان در جهنم خواهند بود پس الله تعالی این آیه فرستاد که إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ

بدرستیکه آنانکه

بدرستیکه آنانکه پیشی گرفته است برای ایشان از ما سابقه نیکو که سعادتست و توفیق طاعت یا مشارت محبت و آن عیسی و عزیر
و ملائکه اند أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ آن گروه که سابقه عنایت مخصوصند از دوزخ دور شده کانند صاحب بحر
فرموده است که سبق عنایت در بدایت موجب ظهور ولایت در نهایت هر تخم که در ازل بکشتند نتیجه آن
در مزرعه ابد بروید لَا يَسْمَعُونَ حَسِيسَهَا نمیشنوند آن دور شدگان از دوزخ آواز آتش را چه آنکه ایشان
در اعلی علیین اند و دوزخ در اسفل السافلین است یعنی بهشتیان در بهشت هیچ مقدار آواز آتش نشنوند و عذاب
کافران نه بینند تا عیش بر ایشان منغص نگردد وَهُمْ فِي مَا اشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ و ایشان در آنچه آرزو برد
دلهای ایشان جاوید اند یعنی مشتهیات خود را دایم می یابند بی انقطاع لَا يَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ اندوهگین نمیگرداند ایشان را
فزع اکبر یعنی قول ملائکه که گویند لا بشری چه ایشان آن کلمه نخواهند شنید تا وقتیکه ملائکه گویند آمنوا و الیوم ان لا ملول نخواهند
بود چه بجانب دوزخ رفت متوجه بهشت خواهند شد و گفته اند فزع اکبر وقتی باشد که موت را بصورت کبشی بر سر کوهی بلند بکشند
و این ندا برآید که یا اهل الجنة خلود و لا موت و یا اهل النار خلود و لا موت دوزخیان فزع کنند و بهشتیان با فرح گذرند
وَتَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ و پیش آیند ایشان را یعنی مؤمنان فرشتگان وقت بیرون آمدن از قبور و گویند هَٰذَا يَوْمُكُمُ
الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ این آن روز است که در دنیا بودید که وعده داده میشدید یعنی امروز ثواب و کرامت شما
عابدان را گویند این روز جزای شماست عارفان را خطاب رسد که این روز تماشای شماست نیک مردان را نعیم اندر نعیم
عشقبازان را لقا اندر لقا حصه آنها وصال حور و عین بهره اینها جمال کبریا يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ و یاد کن ای محمد روزیرا
که طی کنیم و در هم پیچیم آسمان را كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ همچون پیچیدن طومار برای کتابت همچون پیچیدن فرشته نامهای اعمال بنی آدم را
و حفص بجمع خوانده اند یعنی همچون طی کردن سجل مر نوشتهها را و سجل نام کاتبی بود مر حضرت رسالت را و این قول ضعیف است
زیرا که کتاب آنحضرت مشهور اند و این اسم مشهور نیست و گویند که ملکیست که کرام الکاتبین نامهای اعمال بوی سپارند و او
در هم پیچد و در هم پیچیم آسمانرا همچنانکه کاتب بآسانی پیچد و دشواری کاغذ می پیچد یا که خداوندیم آسمانرا بدین عظمت بقدرت
خویش در پیچیم بی تعذری و تکلیف كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ هم چنانکه آغاز کردیم باول بار آفریدن بی ماده و مددی نُعِيدُهُ
وَعْدًا عَلَيْنَا باز گردانیم آنرا که آفریده ایم اعاده مثل ابدا باشد در ایجاد از عدم و هر دو نزد قدرت ما آسانست
وعده دادیم ما وعده دادنی بر ماست وفا کردن بدان حضرت رسول الله صلعم فرمود کما بدانا اول خلق نعیده وعدا علینا
حکایت بنی آدم است حشر کرده اند مردمانرا روز قیامت تن و پای برهنه و ختنه ناکرده إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ بدرستیکه
ما کننده ایم بی شبهه چنانچه از اول بوجود آوردیم برای معرفت دیگر باره موجود خواهیم ساخت برای مکافات ما که خداوندیم
ما که قادریم وعده ما خلاف نیست البته در قیامت ایشان را زنده باز کنیم و جزای نیکی وی در کنار ایشان نهیم وَلَقَدْ
كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ و بدرستیکه نوشتیم ما در کتاب داود مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ از پس توریت یا در لوح محفوظ یعنی بعد از آنکه در

توراة نوشته بودیم در زبور ثبت کردیم که أنّ الأرض یرثها عبادی الصالحون بدرستیکه زمین بهشت میراث گیرند آن را
بنده گان ستوده من یعنی امت محمد ع و گفته اند عامه مؤمنان و شنیده ام که حضرت الله برای هر بنده مقامی در بهشت و مقامی
در دوزخ مقرر فرموده است پس که بدوزخ میروند در بهشت مقامی دارند آن مقام دوزخیان که در بهشت است میراث به اهل ایمان
میرسد إنّ فی هذا لبلاغاً لقوم عابدین بدرستیکه در این که یاد کردیم از اخبار و موعظه و مواعید هر آینه رسانیدن است
مر گروه پرستنده گان را مراد امت حضرت رسالت است ع خبر و موعظه قرآن ایشان را بسنده است در رسیدن بمطلوب
وما أرسلناک إلا رحمة للعالمین و نفرستادیم ترا ای محمد مگر بخشایش مر عالمیان را حضرت رسالت ع رحمت است مؤمنان را
که بدو راه یافته چنچه فرموده انما انا رحمة مهداة و رحمتست مر کافران را در دنیا که بسبب وی از عذاب استیصال
ایمن بودند و ما کان الله لیعذبهم وانت فیهم در کشف الاسرار آورده که از رحمت وی بود که امت را در هیچ مقام
فراموش نفرمود اگر در مکه معظمه بود و اگر در مدینه زاهره و اگر در مسجد مکرمه و اگر در حجره طاهره و هم چنین بر ذروه عرش و مقام
قاب قوسین یاد فرمود که السلام علینا و علی عباد الله الصالحین فردا در مقام قیامت بساط شفاعت گسترده گوید
امتی امتی عاصیان پر گنه در دوره آخر زمان دست را در دامنت دارند و جان در آستین ناامید از رحمت باز رفت
نتوان شدن چون توئی در هر دو عالم رحمة للعالمین قل إنما یوحی إلیّ أنما إلهکم إله واحد بگو ای محمد
مر کافران را خبر این نیست که وحی فرستاده میشود بسوی من الا که خبر این نیست که خدای شما خدای یگانه است و یکتا فهل
أنتم مسلمون پس آیا هستید شما گردن نهاده گان مقتضی وحی را فإن تولوا پس اگر برگردند از توحید فقل
آذنتکم علی سواء پس بگو آگاه کردیم شما را برسویت یعنی من و شما در علم بانچه اعلام کردیم برابریم در موضع آورده که
اعلام کردم شما را از آنچه در علم بدین مساوی شدند وإن أدری أقریب و نمیدانم آیا نزدیکست أم بعید ما توعدون
یا دور است آنچه وعده داده شده اید بدان از حشر تا غلبه مسلمانان إنه یعلم الجهر من القول بدرستیکه خدای تعالی
میداند آشکارا را از سخن کافران در طعن اسلام ویعلم ما تکتمون و میداند آنچه میپوشید از حسد پیغمبر ع و حقد مسلمانان
وإن أدری لعله فتنة لکم و نمیدانم شاید که تاخیر آن موعود و یا برسیدن مکافات اعمال شما آزمایش باشد
مر شما را یعنی بطریق استدراج تاخیر اندازد ومتاع إلی حین و تمتع و برخورداری بیاید بحیوة خود قل رب احکم
بالحق بگو ای آفریدگار من حکم کن و حفص قال میخوانند یعنی گفت پیغمبر ع ای پروردگار من حکم فرما میان من و اهل مکه
براستی وربنا الرحمن و پروردگار ما بسیار رحمت بر بنده گان خود المستعان یاری خواسته شده یعنی یاری
از او خواهند علی ما تصفون بر آنچه شما صفت میکنید و میگوئید عذاب موعود اگر حقست چرا بما فرو نمی آید یا رایات
اسلام دم بدم نگونسار خواهد شد یعنی سخنان ناسزا میگوئید و ما از خدای تعالی بر رد آن یاری میخواهیم و امیدواری معونت
از حضرت او داریم   مراد خویش ز درگاه پادشاهی خواه   که هیچ کس نشد ناامید از آن درگاه

بسم الله الرحمن الرحیم

سورة الحج

بسم الله الرحمن الرحیم یا أیها الناس ای مردمان خطاب عامه مکلفانست مر ایشان را
اتقوا ربکم بترسید از عذاب پروردگار خود إن زلزلة الساعة شیء عظیم بدرستیکه جنبانیدن قیامت مر زمین را
چیزی بزرگ و پر هولست اسناد تحریک بساعت مجازیست و این زلزله از نفخه اولی زمین متزلزل شود و ندائی از آسمان
برسد که یا ایها الناس اتی امر الله فزعی عظیم از این ندا در خلایق پدید آید در طبقات زمین ازو چه فکنده است
هم زلزلة الساعة شیء عظیم یوم ترونها روزی که بینند آن زلزله را تذهل کل مرضعة عما أرضعت غافل
شوند و فراموش کنند از هیبت روز هر شیر دهنده از آن فرزند که او را شیر میدهند با وجود مهربانی مرضعه بارضیع
وتضع کل ذات حمل حملها و بنهد هر زنی که خداوند حمل بود یعنی بیفکند هر زن باردار فرزند خود را وتری الناس
سکاری و ببینی مردمان را از غایت دهشت در آن روز مستان یعنی مانند مستان عقل و تمیز از ایشان زایل شده وما هم
بسکاری و نباشند ایشان مستان یعنی بحقیقت مست نباشند ولکن عذاب الله شدید و لیکن عذاب خدا تعالی
سخت است و از هول آن مدهوش باشند ومن الناس من یجادل فی الله و از مردمان کسیست که جدال میکند در
کتاب خدای تعالی چون نضر بن حارث که میگوید بدینها اساطیر الاولین یا بحث کند در قدرت الله تعالی چون ابی بن خلف
که انکار حشر مینمود بغیر علم بی دانش و معرفتی و بیانی ویتبع کل شیطان مرید و پیروی کند در مجادله یا در عامه
احوال خود مر هر دیو سرکش را که در ازل کتب علیه نوشته شده بر آن دیو در لوح محفوظ که انه من تولاه فأنه
یضله بدرستیکه هر کس که او را دوست دارد و متابعت کند پس آن دیو گمراه گرداند تابع خود را ویهدیه إلی عذاب
السعیر و راه نماید او را بسوی عذاب آتش سوزان یعنی دوست خود را بدان کار دارد که مکافات آن دوزخ باشد
و در احقاف فرموده که ضمیر علیه راجع بمجادلست یعنی حکم کرده حضرت خدای تعالی بر آن جدال کننده که هر که در پی شیطان
رود بدوزخ برسد یا أیها الناس ای مردمان گویند خطاب با کفار است منکران حشر را میگوید که إن کنتم اگر
هستید شما فی ریب من البعث در شک از برانگیختن خلق و میگوئید اعاده مرده ممکن و مقدور نیست آخر نظر کنید
در اول حال خود فإنا بدرستیکه ما خلقناکم من تراب آفریدیم پدر شما را از خاک و شما فرع اوئید ثم من
نطفة پس آفریدیم شما را از منی ثم من علقة پس انعقاد خون بسته ثم من مضغة پس از قطعه گوشت بمقدار
آنکه بخایند مخلقة تمام خلقت که در آن هیچ عیبی و نقصی نبود وغیر مخلقة و ناتمام که در بعضی اجزای وی نقصان
باشد یا مصوره و غیر مصوره و در وسیط آورده که اینمضغه در وسط حالت گی یکی تنقیه وجود یافته و بعضی از او مصور
گشته و یکی تمام صورت و یکی ناتمام صورت وقوع یافته ملخص کلام آنست که شما را منتقل ساختیم از حالی بحالی
لنبین لکم تا بیان کنیم برای شما ابتدای آفرینش شما تا استدلال کنند از مبدا و معاد و تامل نمایند که هرچه قابل
تغیر و تکون است بار دیگر قبول آن میتواند کرد ونقر فی الأرحام ما نشاء و قرار دهیم ما در رحمها آنچه خواهیم که قرار

دهیم یعنی جنین که سقط نشود و در رحم باند إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى تا وقتی نام برده که زمان وضع است ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا پس بیرون آریم شما را از بطون امهات طفل در غایت ضعف با مور خود قیام نتواند نمود ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ پس تربیت کنیم شما را تا برسید بکمال قدرت و جمال فهم و خرد که مناسب چهل سالگیست وَمِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّىٰ و از شما کسی باشد که متوفی گردد و نزدیک بلوغ باشد ما قبل از آن وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ و بعضی از شما بود که رد کرده شود بفروترین زندگانی که مبین حراقتست لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا تا نداند پس از دانستن چیزی را یعنی بحالت کودکی باز گردد و هرچه دانسته باشد فراموش کند و عود آدمی از نهایت بر بدایت اشارتیست بانکه قدرت کامله عجز ندارد از اعاده جنجه از ابد نداشته پس دیگر باره جهت استدلال بر بعث میفرماید وَتَرَى الْأَرْضَ و بینی تو ای آدمی زمین را هَامِدَةً خشک و بیرونق و چون مرده فَإِذَا أَنْزَلْنَا پس چون فرو فرستیم از ابر عَلَيْهَا الْمَاءَ بر آن زمین از آب باران اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ جنبش کند آن زمین بگیاه و بیفزاید و بر روید وَأَنْبَتَتْ و برویاند مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ از هر صنفی از نباتات تازه و تر و نیکو و بهجت فزای پس قادری که زمین مرده را بآبی زنده گرداند تواناست بر انکه اجزای موتی جمع ساخته بهمان حال که بود باز برد

آنکه بی دانه او نهال افرخت — دانه را هم شجر تواند ساخت
کرده نابود را بقدرت بود — چه عجب گر دهد بود وجود

ذَٰلِكَ آنچه گفتیم از آفرینش انسان در اطوار مختلف و تحویل انسان با حوال متنوعه و احیاء زمین بعد از موت بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ بسبب آنست که خدای سزای پرستش الحضرتست سزاوار خداوندی ثابتست در ذات خود مستحق صفات کاملست وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَىٰ و جهه آنست که او زنده میگرداند مردگان را و اگر نطفه مرده و زمین خشک شده را زنده و تازه ساختی وَأَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و برای انکه بر همه چیز تواناست چه قدرت او صفات ذاتیه است و نسبت او بهمه مقدورات متساویست پس چون مشاهده قدرت بر احیاء بعضی از اموات دلالت کرد لازم آمد اقتدار او بر همه اموات وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا و بدرستیکه ایراد این دلایل برای آنست که تا بدانند که قیامت آینده است هیچ شکی نیست در آمدن آن وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ و بدانید که خدای تعالی بر می انگیزاند کسانی را که در گورها اند بمقتضای وعده خود تا ایشان را حساب کند و جزا دهد وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ و از مردمان کسی هست که از روی ستیزه میکند مجادله در کارها و کلام خدای تعالی با قدرت او و تکرار مجادله برای تاکید است یا مراد از مجادل اول رؤسای کفار اند چون نضر ابن حارث و ابی ابن خلف و از ثانی تبعه و مقلدان که هر یکی از ایشان طرح جدال می افکنند بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ بی دانشی که بدو داده باشند و دلیلی راه نماید بمقصد و کتابی یا حجتی روشن و هویدا که بدان حجت صواب از خطا متمیز گردد یعنی مجادله میکنند بی سندی از استدلال تا وحیی بلکه در صدد جدالست بمحض تقلید و تقلید محض ثَانِيَ عِطْفِهِ در حالتی که پیچیده دامن خود است

یعنی دامن بر میان

الحج

یعنی دامن بر میان میزند و مجادله میکند و این کنایتست از تکبر چه تکبر دامن از هر جهت در می پیچد پس این مقلد متجبر جدال میکند لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ تا گمراه گرداند دیگران را از راه دین حق یعنی از فرمان برداری خدای تعالی لَهُ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ او راست در دنیا رسوائی بقتل و اسر چنانچه در بدر بوده وَنُذِيقُهُ عَذَابَ الْحَرِيقِ و بچشانیم او را در روز رستخیز عذاب آتش سوزنده و در آن حالت که سوزد با او بگوئیم که ذَٰلِكَ بِمَا قَدَّمَتْ يَدَاكَ این خزی و عذاب بسبب آنست که از پیش فرستاده دستهای تو یعنی آنچه عمل و کسب کرده از کفر و معصیت وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ و بسبب آنست که نیست خدای تعالی ستم کننده بر بندگان خود ایراد صیغه مبالغه جهت کثرت وعیدست آورده اند که جمعی از اعراب بمدینه آمده شرف اسلام دریافتند پس بسر کرم ایشان را مرضی عارض شد و زن هر یکی پسری بزاد و نزد ایشان گره خوب آورد و مواشی ایشان نتاج نیکو دادند بعد از آن گفتند که اسلام نیکو دینی است و ما را بسبب قبول این دین نیکیها پیش آمد دل ما باسلام آرمیده شد و اگر قضیه نعوذ بالله بعکس واقع شدی از دین برگشته گفتندی که اسلام بر ما میمون نیست آیه نازل شد وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ و از مردمان کسی هست که میپرستید خدای تعالی را با نحراف و اضطراب ما بر طرفی از دین نه باخلاص یعنی بر کناره ایستاده و بر دین خود غیر متمکن و ماوردی فرموده که پرستش کند در لغت نه در محنت فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ پس اگر برسد او را نیکوئی آرام گیرد بآن وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَىٰ وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ و اگر برسد او را محنتی و آزمایشی برگردد و جهه کو خود یعنی از راهی که آمده باز بدان راه عود کند مراد آنست که مرتد گردد و از دین اسلام باز دارد و قولی آنست که یکی یهود ایمان آورد و نابینا شد و بلاها پیش وی آمد با حضرت رسالت ص گفت که من دین اسلام را گرفتم و رام شدم اکنون مرا اقالت کن حضرت جواب فرمود که الاسلام لا یقال اسلام را اقالت نکنند یهودی مرتد شد در آخرت که عملهای او نابود شد ذَٰلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ این زیان هر دو سرای که فرمودیم آنست زیان هویدا چه بر همه علما و عقلا ظاهر است که زیانی از آن عظیمتر نیست

نه مال و نه اعمال و نه دنیا نه دین — نه لامعه صدق و نه انوار یقین
در هر دو جهان منفعل و خوار و حزین — البته زیانی نبود بهتر از این

يَدْعُو مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُ وَمَا لَا يَنْفَعُهُ میخواند و میپرستید مرتد یا مشرک بجز خدای تعالی آنچیز را که اگر نپرستند زیان و گزند باو نتواند رسانید و آن بتها را اگر پرستند سود نبخشد اورا ذَٰلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ این پرستش غیر خدای تعالی آنست گمراهی دور از مقصد و صواب يَدْعُو لَمَنْ ضَرُّهُ أَقْرَبُ مِنْ نَفْعِهِ میپرستند آنچیز را ترک دین میکنند که پرستیدن آنچیز مضرت و گزند بر او که عذاب آخرتست نزدیکتر است از سود و منفعت او که امید و توقع شفاعتست و توسل بجهت عزت که کفار این خیال دارند که اصنام نزد خدای تعالی شفاعت ایشان کنند چنانچه میفرماید هؤلاء شفعاؤنا عند الله لَبِئْسَ الْمَوْلَىٰ وَلَبِئْسَ الْعَشِيرُ بد یاریست این اصنام و بد مصاحبی و آموزگاریست انکه مردم را باین کفر میدارد إِنَّ اللَّهَ

يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بدرستيکه خدايتعالی درمی آورد آنکسان را که تصديق خدايتعالی و رسول کردند و کارهای
شايسته بجای آوردند جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ در بوستانها که ميرود از زير اشجارها و قصرهای آن
بوستانها جويهای آب شير و خمر و عسل که نزاهت باغ و بوستان به آب روانست إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ بدرستيکه
خدايتعالی ميکند آنچه ميخواهد از مکافات مشرکان و موحدان آورده اند که گروهی از عطفان در قبول اسلام توقفی نموده گفتند
که شايد که مهم محمد از پيش نرود و دوستی که ميان ما و يهود هست منقطع گشته مدد ايشان بما نرسد حق تعالی آيه فرستاد که مَنْ
كَانَ يَظُنُّ أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ هر که باشد که گمان برد آنکه نصرت ندهد خدايتعالی هرگز پيغمبر خود را
در دنيا باعلاء کلمهٔ طيبه و اظهار حجت و غلبه بر اعادی و در آخرت بعلو درجه و شفاعت و قرب و کرامت فَلْيَمْدُدْ
بِسَبَبٍ إِلَى السَّمَاءِ پس بايد که فرو کند از درسنی لسقف خانه يعنی رسنی از سقف خانه بياويزد و در خود به بندد ثُمَّ
لْيَقْطَعْ پس ببرد آن رسن را تا بر زمين افتد و بميرد يا رسن در گردن افکند و متحقق گردد يعنی خود را بحلق بياويزد
و بعضی گفته اند که رسنی از آسمان دنيا بياويزد و دست در آن زده قطع مسافت کند يعنی بر آن بيا بالا رود تا بفلک
رسد و در دفع نصرت از پيغمبر جهد تمام نمايد فَلْيَنْظُرْ هَلْ يُذْهِبَنَّ پس از جهد تمام که کرده باشد و خود را باسمان
رسانيده باشد در نگرد بنظر تامل که با وجود اين کلفتها و رحمتها آيا هيچ ميبرد و فايده دارد کَيْدُهُ مَا يَغِيظُ
حيلتهای او دفع او را الخشم آورده است از کار پيغمبر و مظنه آنکه شايد که مظفر و منصور شده وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ
آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ و همچنانکه بيان کرديم اين سخن را فرو فرستاديم ما قرآن را در حالتی که آيتها دلايل روشن در احکام
و اخبار تا بر شما هويدا گردد وَأَنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يُرِيدُ و برای آنکه خدايتعالی راه نمايد بدان آيتها يا بر هدايت
ثابت نمايد هر کرا ميخواهد إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا بتحقيق آنکسانی که گرويده اند و ايمان آورده اند و آن
کسانی که يهود شدند وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسَ و ستاره پرستان و ترسايان و گبران که آتش پرستند
وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا و آنکسان که شرک آوردند يعنی عبده اصنام إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بدرستيکه
خدايتعالی جدا کند ميان ايشان روز رستخيز بحکم قضا ببرم تا محق از مبطل جدا و متميز گردد وَإِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ
شَهِيدٌ بدرستيکه خدايتعالی بر همه چيزها حاضر و گواه و دانا و بيناست و خبر کننده است يا گواه است بر توحيد و اعمال
مؤمنان و کفر و اعمال کافران که جهودان و ستاره پرستان و گبران و عبده اصنام و غير ايشان باشند أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ
يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ آيا نميدانی و نديدی باخبار خدايتعالی بدرستيکه خدايتعالی سجده ميکند يعنی
انقياد مينمايد حضرت او را هر که در آسمانهاست از ملايکه سجده طوع و رغبت و بواقی سجده تسخير و هر که در زمينهاست
از مؤمنان سجود طاعت و ديگران سجود خضوع وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ و آفتاب بطلوع و غروب و ماه بشروق و افول
و ستارگان برفتن و آمدن وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ و کوهها بجريان ينابيع و بروش معادن و درختان بسايه

وچهارپايان

کحج

وچهارپايان بعجايب ترکيب وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ و بسياری از مردمان سجده کنند
حضرت او را سجدهٔ موافقت طاعة مؤمنان و طوع و ميه و بسيار از بنده گان که ابا کردند از سجود حکم شده و واجب شد
بر آنکسان که ابا کردند از سجود عذاب خدايتعالی وَمَنْ يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ و هر که را خواهد خوار
گرداند خداوند تعالی شانه بشقاوت يا اضلال يا خذلان يا دخول در دوزخ پس او را هيچ گرامی کننده و نوازنده
و عزيز سازنده بهدايت يا توفيق يا بدخول بهشت إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ بدرستيکه خدای کند ميکند آنچه
ميخواهد از اهانت و اکرام حکيمی بنده که گردن ننهد فرمان را حکيمی کوی که عاجز نبود چوگان را آورده اند که اهل
کتاب با زمرهٔ اصحاب در مقام مخاصمه آمده گفتند که پيغمبر ما و دين ما قديمست و ما بحقيقت سزاوارتريم از شما مؤمنان
جواب دادند که ما پيغمبر شما را تصديق ميکنيم و بکتاب خود و بکتاب شما ايمان داريم و شما پيغمبر و کتاب ما نميستانيد از
روی حسد بر دين پيغمبر منکر و بديلی حق بر طرف ما باشد نه در جانب شما حق سبحانه و تعالی آيه فرستاد هَذَانِ
خَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ اين دو گروه مؤمن و جهود متخاصمند و دشمنان و جنگ ميکنند در دين پروردگار
خود از ابوذر غفاری منقولست که گفت که سوگند ميخورم به خدايتعالی که اين آيه در شأن شش کسست که در روز بدر
سبقت کردند بمبارزه از جانب کفار عتبه و شيبه و وليد بن عتبه و از طرف مؤمنان حمزه و امير المؤمنين علی و عبيده در
تبيان از علی مرتضی عليه السلام نقل ميکنند که فرمود نزلت الآية فی مبارزة الکفار يوم بدر و در بسيط آورده
که فرق خصم مذکوره يعنی يهود و نصاری و صابيه و مجوس و مشرکان يک گروه خصمند و مؤمنان عليحده گروهی ديگر و اين دو
گروه پيوسته در ذات و صفات خداوند خصومت کنند فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ
پس آنانکه کافر شدند بريده شود برای ايشان بمقدار جثه ايشان جامه ها از آتش که جهات ايشان فرا گيرد چون احاطه جامه بتن
يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُءُوسِهِمُ الْحَمِيمُ ريخته ميشود از بالای سرهای ايشان آب گرم شده بآتش دوزخ يُصْهَرُ بِهِ
مَا فِي بُطُونِهِمْ تاثير ميکند از غايت حرارت و گداخته ميشود بدان حميم آنچيز را که در باطن ايشانست يعنی امعاء ايشان
بگدازد وَالْجُلُودُ و پوستهای ايشان همی گدازد يعنی حرارت آن حميم از ظاهر بباطن و از باطن بظاهر ايشان ميرسد وَلَهُمْ
مَقَامِعُ مِنْ حَدِيدٍ و برای تعذيب ايشان گرزها باشد در دست زبانيه از آهن كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا
مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا هرگاه که کفار خواهند که بيرون آيند از آتش از جهة غمی که ايشان را در يافته و از غايت اندوهی
که داشته باشند باز گردانيده شوند در آتش و گويند ملايکه بايشان که وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ و بچشيد عذاب آتش سوزنده
إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بتحقيق خدايتعالی درمی آورد آنکسان را که گرويدند بتوحيد خدايتعالی
و حقيقة رسول او و کردند عملهای شايسته جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ در بوستانها که ميرود از زير مساکن
و قصور آن بوستانها جويها خمر و عسل و شير و آب يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا آراسته گردانند

و پیرایه بسته مؤمنان در بهشت از زر یعنی از طلا و پیرایهٔ مؤمنان را مروارید وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ و جامهای پوشنده

ایشان در بهشت ابریشم خالص است و در حدیث آمده که هر که در دنیا ابریشم پوشد و بر وی حرام باشد مراد مردان امت اند

که لبس حریر بر ایشان حرام است وَهُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ و راه نموده شده اند مؤمنان به نیکو و پاکیزه از

گفتار یعنی سخنان پاک یعنی راه نمایند ایشان را در آخرت و آنچنان باشد که چون نظر مؤمنان به بهشت افتد به توفیق

خدای تعالی گویند الحمد لله الذی هدانا لهذا و چون به بهشت در آیند بر زبان رانند الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن و چون

در منازل خود قرار گیرند گویند الحمد لله الذی صدقنا وعده وَهُدُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ و راه یافته شدند اهل ایمان

بطریق خداوند ستوده که دین اسلام است یا طریق جنت إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ

بتحقیق که آنکسان که کافر شدند بخدای تعالی و رسول او و باز میدارند از راه دین خدای تعالی و منع می کنند وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ

و از طواف مسجد حرام بقول اکثر مراد روز حدیبیه است که پیغمبر و اصحاب را از طواف خانه و مسجد باز داشتند الَّذِي

جَعَلْنَاهُ لِلنَّاسِ سَوَاءً الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ آن مسجدی که ساختیم آنرا برای مردمان و مخصوص نیست ببعضی

دون بعضی یکسانست مقیم در آنجا و آینده یعنی غریب و شهری در قضای مناسک حج و ادای لوازم خانه کعبه مساوی اند

یا در قبله یا در ایمن بودن در آنجا و بر قولی مراد از مسجد نفس حرم باشد و این مذهب شافعیست و بقول حنفی و حنبل مراد

از مسجد همه حرمست و در سکنی مکه و نزول در منازل آن مجاور و مسافر یکسانست یعنی حاج و مقیم بهر منزل که خواهند

نزول کنند اما سکان بیوت را اخراج نکنند و هم چنین منقولست که در موسم ربیع منادی فرمود که درهای حرم نه بندند

در سرای مکه تا آینده گان هر جا که خواهند نزول کنند وَمَنْ يُرِدْ فِيهِ بِإِلْحَادٍ بِظُلْمٍ نُذِقْهُ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ و هر که خواهد

در حرم میل کردن از حق یعنی هر که در حرم اراده نماید کردیدن از راه راست بظلم و ستمکاری بچشانیم او را عذابی دردناک وَ

إِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ و یاد کن چون معین و مبین کردانیدیم محل عمارت را از برای ابراهیم خلیل

جای خانهٔ کعبه در وقت ساختن بآنکه ابری فرستادیم تا سایه کرد بآن مقدار که اندازهٔ خانه بود یا بادی بود برانگیختیم تا بدان

اندازه زمین را برفت و ابراهیم خانه را بنا کرد و وحی فرستادیم بوی أَنْ لَا تُشْرِكْ بِي شَيْئًا وَطَهِّرْ بَيْتِيَ آنکه شریک

میاور و انباز مگیر بمن چیزیرا که از من شریک مقدس و منزهم و پاک دار خانهٔ مرا از بتان و چیزها ناشایست لِلطَّائِفِينَ

وَالْقَائِمِينَ وَالرُّكَّعِ السُّجُودِ برای طواف کننده گان کرد اکرد آن خانه از آفاقیان و برای ایستاده گان یعنی مقیمان

بلد و گفته اند برای بپای ایستاده گان در نماز و رکوع و سجود کننده گان یعنی خانهٔ کعبه را از ادناس و انجاس پاک دار تا آنرا

طواف کنند و در آنجا نماز گذارند و قصه ندای خلیل الله است که حق تعالی فرمود وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ و ندا در ده ای

ابراهیم در میان مردمان و بخوان ایشانرا بحج خانه خدای تعالی و در عین المعانی آورده که این امر متوجه حضرت رسالت پناه

محمدیست که میفرماید که خبر ده مردمانرا از وجوب حج که رکنی از ارکان مسلمانیست يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ

مِنْ كُلِّ فَجٍّ

مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ تا بیایند بتو مردمان پیادها و سواران بر هر شتری لاغر شده تر از گشته بار یک میان از اثر سفر و سختی که

بجد و جهد تمام آن شتران میایند از هر راهی دور یعنی تو دعوت کن که سواران و پیاده گان بحج خواهند آمد لِيَشْهَدُوا

مَنَافِعَ لَهُمْ تا حاضر شوند نزدیک منفعتها که مر ایشانراست یعنی بمنافع دینی و دنیوی برسند وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ

فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ و یاد کنند نام خدای تعالی یعنی لبیک اللهم لبیک گویند در روزها دانسته شده که ایام عشرست

از ذو الحجه و بقول فقها که نام خدای تعالی برند نزد ذبح در ایام نحر و تشریق عَلَى مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ

بر ذبح آنچه روزی داده است ایشانرا از بسته زبانان انعام یعنی گاو و شتر و گوسفند که ضانست و معز و مراد قربانیست

که بنام خدای تعالی کنند چه در ایام جاهلیت بنام بتان قربانی میکردند و از گوشت قربانی نمیخوردند پس حق تعالی فرمود

مؤمنان را که بنام من قربانی کنند فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ پس بخورند از گوشت قربانی و این امر

باباحه است و بخورانید از آن درمانده بسختی رسیده محنت کشیده که محتاج و درویش و تنگدست باشد ثُمَّ لْيَقْضُوا

تَفَثَهُمْ عطفست بر بذکروا یعنی بحج بر آیند تا خدای تعالی را یاد کنند و قضا نمایند حاجتهای خود تا بجای آرند

مناسک حج را یا زایل کردانند و سلخ لوث را از خود مگر فتن موی لب و قص اظفار یعنی ناخن چیدن و نتف

ابط یعنی بر کندن موی زیر بغل و حلق و راس و مانند آن وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَلْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ

و تا وفا کنند به نذرها خود و از نیکوئیها و از آن چیزها که بر ایشان حرامست اجتناب کنند و باید که طواف کنند

طواف زیارت که رکن است یا طواف وداع بکرد خانه دیرینه یا بخانهٔ که آزاد باشد از ملک مردمان یا از تسلط جباران

یا خانهٔ تقدیم که معبد اولی است که مراد خانه کعبهٔ معظمه است ذَٰلِكَ وَمَنْ يُعَظِّمْ حُرُمَاتِ اللَّهِ آنچه گفته شد از اعمال

و احکام حج دین خدای برحقست و هر که تعظیم کند احکام خدای تعالی را و بزرگ دارد محارم خدای تعالی که هتک حرمت

آن روا نیست فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ پس آن بزرگ داشتن و تعظیم کردن بهترست مر او را نزد پروردگار

او از روی ثواب وَأُحِلَّتْ لَكُمُ الْأَنْعَامُ إِلَّا مَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ و حلال کردانیده شده برای شما چهار پایان که

شتر و گاو و گوسفند است مگر آنچه خوانده شده است تحریم آن مردارست مثل گوشت مرده و سگ و خوک و خر و جز آن

همچون گوشت چیزی که در حین ذبح نام خداوند نبرده باشند فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ پس دوری جوئید

پلیدی از بتان که اصنام غیر حجرست وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ و اجتناب کنید از سخن دروغ که اتخاذ شرکاست

یا گواهی دروغ یا قولی که بزبان آید و دل با آن سخن موافق نبود حُنَفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ در حالتیکه مخلص باشید

خداوند را و مایل بدین حضرت او که اسلام است شرک آرنده گان بحضرت حق تعالی وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا

خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ و هر که را شریک آرد بخدای سزای پرستش پس گویا چنانست که بدرستیکه در افتاد از آسمان بر روی زمین

و هلاک شد فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ پس در ربایند او را مرغان مردار خوار از روی زمین

واجزا واعضا او را متفرق ومنخرق میسازند تا بزیر افکنند او را یا او را از موضعی مرتفع در جایی دور از فریادرس ودستگیر
این کلمات از تشبیهات مرکبه است یعنی هرکه از اوج ایمان تحضیض کفر افتد وهواهای نفس او را ببرات دین وپایمال
سازد یا باد وسوسه شیطان او را در ضلالات افکند ونابود سازد وملخص کلام هلاک شود کاست ذٰلِكَ
اینست کار که فرمودیم از اجتناب اوثان وپرهیز از دروغ وَمَنْ يُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللّٰهِ وهرکه تعظیم کند نشانهای
خدای تعالی که مناسک حج است یا فدایا تعظیم هدایا یا آنست که میباید که قربانی فربه وبی عیب وگران بها
باشد فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ پس بدرستیکه بزرگ داشتن آن هدایا از تقوی دلهاست یعنی از افعال
خداوند تقوی قلوبست وتقوی قلوب رستکاری بود از موجبات غضب الٰهی لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ إِلَىٰ أَجَلٍ
مُسَمًّى مر شما راست در انعام سودها از شیر وپشم وموی وسواری وبار کردن وزه وزاد تا وقتی معلوم نام
برده که زمان نحر است ثُمَّ مَحِلُّهَا إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ پس جای ذبح یا وجوب نحر آن منتهی شود بخانه
آزاد بغرق شدن از وقت طوفان یا خانه بزرگوار یا مجموع حرم وَلِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا لِيَذْكُرُوا
اسْمَ اللّٰهِ وهر یکی از اهل ادیان که پیش از شما بودند دادیم ما قربان یعنی فرمودیم ایشان را بقربان کردن تا یاد کنند
نام خداوند را عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ بر ذبح آنچه دادایشان را از بسته زبانان انعام که
چهارپایانند یعنی هر امتی را مقرر کردیم که قربان کنند بنام ما فَإِلٰهُكُمْ إِلٰهٌ وَاحِدٌ فَلَهُ أَسْلِمُوا وَبَشِّرِ
الْمُخْبِتِينَ پس خدای شما وخدای همه عالمیان یک خداوند است پس برای حضرت او کردن وقربان آن کنند
آمیخته مسازید پس خدای را بشارت ده ای حبیب من فروتنان را ببزرگی آن سرای تا تر ساران را
برحمت بی منتها یا خاشعان یا مخلصان که با خلاص طاعت کنند ودلهای ایشان رقیق ونرم باشد یا مطیعان
یا متواضعان یا آنانکه ظلم بر کس نمیکنند واگر دیگران ظلم میکنند ایشان مدد ظالم نمیدهند بلکه یاری مظلوم
میکنند الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللّٰهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ آنانکه چون یاد کرده شود خداوند نزدیک ایشان بترسد
دلهای ایشان از هیبت اشراق اشعه جلال ربانی وطلوع عظمت جاودانی وخواهند که خود را پروانه وار بشمع
جمال بسوزند ودیده همت از نظر بغیر رحیم کریم قدیم بردوزند دیده از غیر تماشای تو بردوخته باد زآتش عشق
تو جان ودل ما سوخته باد به انجاح مطلوب مژده ده ایشان را وَالصَّابِرِينَ عَلَىٰ مَا أَصَابَهُمْ ودیگر صبر کننده کان را
بانچه بایشان رسیده ومیرسد از تکالیف وسختی در مصایب ومکاره وَالْمُقِيمِي الصَّلَاةِ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ
وبپای دارندگان نماز یعنی اداکننده کان را در اوقات نماز واز آنچه عطا داده ایم ایشان را نفقه میکنند
در وجوه خیر وصرف مینمایند در مصرف پسندیده نیم نانی که خورد مرد خدای بذل درویشان کند نیمی دگر ملک اقلیمی
بگیرد پادشاه همچنان در بند اقلیمی دگر وَالْبُدْنَ جَعَلْنَاهَا لَكُمْ مِنْ شَعَائِرِ اللّٰهِ البدن جمع بدنه است وشتران

وكاوان

وکاوان که برای هدی رانده اید گردانیدیم وساختیم آنها را برای شما یعنی قربان کردن از نشانهای دین خدای تعالی که دادیم
لَكُمْ فِيهَا خَيْرٌ فَاذْكُرُوا اسْمَ اللّٰهِ عَلَيْهَا صَوَافَّ مر شماراست در آن قربانها دادن نیکویی از ثواب آخرت ومنافع
دینیه ودنیویه پس یاد کنید نام خدای را بر کشتن آن در حالتیکه بر پای ایستاده باشند صف زده که شتر را ایستاده
ذبح کردن سنت است وبعضی بوقت نحر گویند الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر اللهم منک والیک فَإِذَا وَجَبَتْ
جُنُوبُهَا پس چون خفته بر زمین وبیفتند بپهلوها مذبوحا وروح از ایشان بیرون رفت فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا
الْقَانِعَ وَالْمُعْتَرَّ پس بخورید از آن گوشتهای ایشان واین خوردن سنت است وبخورانید درویش قناعت کننده
وسؤال کننده یعنی خواهنده چنانچه نقلست از علما وفقها که قربانی را سه بخش کنید دو دانگ خود بخورید ودو دانگ با قرما و
همسایگان ودو دانگ بفقرا ومساکین قانع وسایل بدهید ودر زاد المسیر آورده که قانع فقیر مکه است ومعتر
درویش آفاقی كَذَٰلِكَ سَخَّرْنَاهَا لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ هم چنانکه بیان کردیم کیفیت نحر ایشان را رام کردانیدیم
انعام را با وجود قوت وعظم جثه برای شما یا میگیرید ومی افکنید ومی بندید تا به که شما سپاس داری کنید مر خدای را
بر نعمتهای او لَنْ يَنَالَ اللّٰهَ لُحُومُهَا وَلَا دِمَاؤُهَا نمیرسید بخدای تعالی گوشتهای قربانی که تصدق میدهید ونه
خونهای آن که بوقت قربانی میریزید وَلَٰكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَىٰ مِنْكُمْ ولیکن میرسند بمحل قبول حضرت او آنچه
مصاحبست با او پرهیزکاری وخشیت واخلاص که سبب نیل رضای حق شود از شما که از تعظیم امر خداوندست كَذَٰلِكَ
سَخَّرَهَا لَكُمْ هم چنانکه یاد کرده میشود رام کرد انعام را برای شما لِتُكَبِّرُوا اللّٰهَ عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ
تا تکبیر گوئید وبزرگی یاد کنید نزدیک ذبح برای خدای تعالی را بر آنچه شما را ارشاد فرمود وراه نمود بطریق تسخیر آن
وبمعالم دین خود ومژده نیکوکاران وحسان کننده کان را بتقریب بذبح إِنَّ اللّٰهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا
بدرستیکه خدای تعالی باز دارد وغایله وشرور واذیات مشرکان وفتنه کافران از آنکسان که گرویده اند یعنی نصرت دهد
مؤمنان را بر اعادی إِنَّ اللّٰهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ بدرستیکه خدای تعالی دوست نمیدارد هر خیانت
کننده که در امانت دین خیانت ناسپاس نعمت حضرت او که بمحض انعام اینها به بنده کان خود میدهد وکافران
بنام بتان قربان می کنند ودر اسباب نزول آورده که کفار مکه بدست وزبان در آزار مؤمنان میکوشیدند
وهر ساعت یکی از صحابه سر شکسته ودست بر بسته بحضرت رسالت پناه آمدندی آنحضرت فرمودی که صبر کنید که من بقتال
ایشان هنوز مامور نیستم چون حضرت هجرت بمدینه کرد رخصت قتال در رسید واول آیتی که در آن باب نازل شد
این بود أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا دستوری وفرمان داده شد کارزار کردن وقتال با کفار
مر مؤمنان را وآنکس که خواهند که کارزار وغزا کنند با کافران بسبب آنکه ستم دیده اند وجفای مشرکان بسیار کشیده اند
وحفص بفتح تا میخواند یعنی آنکسان را که کافران با ایشان مقاتله میکنند دستوری دادیم که مقاتله کنند بسبب آنکه ظلم بر ایشان میکردند

وَإِنَّ اللّٰهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ و بدرستیکه خدای تعالی بر یاری دادن مظلومان که اصحاب پیغمبر اند هرآینه تواناست اَلَّذِينَ أُخْرِجُوا
مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ آنکسانی که بیرون کرده شده اند از سرایها و مسکنهای خود که بمکه داشته بناحق یعنی مستحق اخراج نبودند به
حقیقت و چیزی از ایشان صادر نشده بود که سبب بیرون کردن بودی إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللّٰهُ مگر آنکه میگفتند که پروردگار
خدای سزای پرستش است و بیگانگی حضرت او اقرار میکردند وَلَوْلَا دَفْعُ اللّٰهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ و اگر نه دفع کردن
خدای تعالی بودی کافران را که کفار جری اند ببعضی که مؤمنان اند یعنی اگر نه خدای تعالی غلبه مؤمنان بر کافران فرمودی
لَهُدِّمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ هرآینه ویران کرده شدی باستیلائی که کافران را بودی در
مؤمنان و اموال ایشان صومعها یعنی عبادت خانه راهبان و کلیساهای ترسایان و کنشتها و کنیسهای جهودان
و مسجدهای مؤمنان که همواره يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللّٰهِ كَثِيرًا یاد کرده میشود در این مساجد و گفته اند که در جمیع بقاع
مذکوره نام خدای تعالی یاد کردن بسیار وَلَيَنْصُرَنَّ اللّٰهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللّٰهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ و هرآینه یاری
دهد خدای تعالی کسی را که دین او را یاری میدهد بدرستیکه خدای تعالی هرآینه تواناست بر نصرت مؤمنان غالبست
بر همه کس و همه چیز و هر که را خواهد غلبه دهد اَلَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ ایشان را که نصرت و غلبه دهیم آنسانند
که برحمت شامله اگر جای دهیم ایشان را در زمین و دستگاه و اختیار یابند أَقَامُوا الصَّلَوٰةَ وَآتَوُا الزَّكَوٰةَ بپای
دارند نماز را بجهت تعظیم من و بدهند زکوة مال را که واجبست وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ بفرمایند
نیکوئی یعنی آنچه شرعاً و عرفاً آنرا حسن گویند و باز دارند از زشتی یعنی آنچه اهل علم و عقل آنرا قبیح شمرند وَلِلّٰهِ
عَاقِبَةُ الْأُمُورِ و مر خدایراست نهایت کارها یعنی سرانجام همه کارها آن باشد که او خواهد از حق همه کس حال
بگو میخواهد آنست سرانجام که او میخواهد وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ و اگر کفار تکذیب کنند ترا یعنی اگر
مشرکان قریش نسبت دروغ بتو کنند اندوه مخور و دلتنگ مشو که تکذیب قوم مخصوص تو نیست پس بدرستیکه تکذیب کرده اند
پیش از تو قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَثَمُودُ وَقَوْمُ إِبْرَاهِيمَ وَقَوْمُ لُوطٍ وَأَصْحَابُ مَدْيَنَ گروه نوح را و گروه
عاد هود را و گروه ثمود صالح را و گروه ابرهیم را و گروه لوط را و ملازمان مدین بن شعیب را وَكُذِّبَ مُوسَىٰ
فَأَمْلَيْتُ لِلْكَافِرِينَ و تکذیب کرده شد موسی با کثرت معجزات او یعنی قبطیان موسی را تکذیب کردند نه قوم او
که بنی اسرائیل بودند پس مهلت دادیم ناگرویدگان را تا وقتی که اجال مقدر در آمد ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ
نَكِيرِ پس بگرفتم ایشان را بعذاب طوفان و ریح صرصر و صیحه و لشکر بعوضه یعنی لشکر نمرود به بشه هلاک شدند و خسف
یعنی فرو رفتن شهرهای لوط و عذاب یوم الظلة و غرق شدند پس چگونه بود حالات ایشان که انکار می کنند و ناپسندیدگان
من یعنی ایشان انکار کار ما کردند و ما که خداوندیم ایشان را بعذاب هلاک گردانیدیم نعمت را بدل ساختیم بمحنت
و زندگی بهلاک و عمارت را بخرابی فَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا پس چندین از اهل شهر و دیه که هلاک کردیم ما

الکرابابهلاک آنکه

م ح

آنرا بهلاک آن شهر وَهِيَ ظَالِمَةٌ فَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا و حال آنکه اهل آن شهر ستمکار بودند یعنی مشرک و ظالم بودند پس
آن شهر افتاده است بر سقفهای خود یعنی اول سقف آن بناها افتاد و بعد از آن دیوارها بر روی سقف فرود آمد وَبِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ
وَقَصْرٍ مَشِيدٍ و چندین چاه دست از آن باز داشته شده که اهل آن آب هلاک شده و کس نیست که آن آب چاه برآرد
و نعمت حاصل کند و چندین کوشک بلند گچ کاری کرده که آنرا از ساکنانش خالی کردیم همچون جماعتی در دیار یمن و غیره
أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ آیا نرفتند و نمیروند قوم تو و سیر نمیکنند در زمین یمن و شام تا آیات عذاب در مصارع
منکران مشاهده کنند و عبرت گیرند فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا پس باشد که ایشان را دلها شنیده آید که تعقل
کنند و دریابند باخبری که سبب استبصار شود یا موردی باعتبار باشد أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا یا باشد که
ایشان را گوشها پیدا شود که بشنوند باخبرها امم ماضیه و وقایع ایشان را فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَٰكِنْ تَعْمَى
الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ پس قضیه است که نابینا نمیشود دیدهای حس ایشان یعنی در مشاعر ایشان خللی
نیست همه چیزی ببینند ولیکن نابینا میشود از مشاعده اعتبار آن که هست در سینهها یعنی چشم دل ایشان از مشاهده
احوال گذشتگان لاجرم بدان عبرت نمیگیرند چشم دل بگشا ببین با انتظار هر طرف آیات قدرت آشکار
چشم سر خود بپوست خود چیزی ندید چشم سر در مغز هر چیزی رسید وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَنْ يُخْلِفَ اللّٰهُ
وَعْدَهُ و بشتاب از تو کافران مکه چون نضر ابن حارث و اضراب او تعجیل مینمایند بنزول عذاب موعود و خلاف
نخواهد کرد خدای تعالی وعده خود را که در انزال عذاب ایشان فرموده لاجرم هیچ چیز از وقت خود متقدم و متأخر
نشود وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ و بدرستیکه روزی از روزها شما مانند هزار
سال است زیرا که حکم و فرمان بروی جاری نیست پس وجود و عدم و قلة و کثرت نزد او برابر است و هرگاه که خواهد
عذاب فرستد و بر استعجال زمان عقوبت هیچ اثری مترتب نگردد تا در نرسد وعده هر کار که است هرچند کی
جهد بجائی نرسی وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ أَمْلَيْتُ لَهَا و چندین یعنی بسیار از شهرها که ایمن بمحض رحمتست که
مهلت داده ایم اهل آن شهر بتاخیر عذاب وَهِيَ ظَالِمَةٌ ثُمَّ أَخَذْتُهَا وَإِلَيَّ الْمَصِيرُ و حال آنکه اهل آن شهر ستمکار
بودند و مهلت بجهة آن بوده که باشد که توبه کنند و بحق باز گردند پس چون توبه نکردند بگرفتیم ایشان را بعذاب سخت در دنیا
و لیوی مآت باز گشت از آخرت یعنی باز گشت همه پس از مرگ بحضرت خداوندیست قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا أَنَا
لَكُمْ نَذِيرٌ مُبِينٌ بگو ای حبیب من ای مردمان جز این نیست که من مر شما را بیم کننده ام هویدا یا آشکار کننده آنچه بدان بیم
میکنم فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ پس آنکسان که گرویدند بآنچه که واجبست و کردند کارهای نیکو لَهُمْ مَغْفِرَةٌ
وَرِزْقٌ كَرِيمٌ برای ایشانست آمرزش گناهان گذشته و روزیٔ نیکو در حالتیکه منقطع نشود یعنی رزقی بی رنج
و منت یا بهشت در آخرت وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ و آنکسان که بشتافتند و کوشیدند در ابطال آیتهای ما

درحالتیکه پیشین کیرند کاانند برما بجان خود یعنی خواهند که ازما درکذرند و پیشی کیرند و عذب مااز ایشان فوت
شود ماحصل سخن آنکه معاجزین یعنی کافران ظن میبردند که ایشان مارا عاجز کردانیدند و بعث و نشر و حشر و بهشت
و دوزخ نخواهد بود و ما برایشان قادر نیستیم اُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ آنکروه که این اعتقاد دارند ملازمانی
درکه جحیم اند یعنی آتشی عظیم که دایم افروخته شده باشد نقلست که در روز قیامت نیکوکاران مؤمن مغفرت
رزق خواهیم کرد و بدکرداران کافر جحیم که طبقه از طبقه های دوزخ است باشند وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ
مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ و نفرستادیم ما پیش از فرستادن تو از هیچ پیغمبر صاحب کتاب که جبرئیل بر او نازل شد
و هیچ پیغمبر بی کتاب و فرق میان رسول و نبی آنست که رسول صاحب شریعت و نبی تابع اوست در آن شرع چون لوط
که شریعت ابرهیم دعوت میکرد و همچون یوشع که تابع موسی بوده و شمعون که پیرو عیسی بود یا رسول راعیست شریعت
خاص و نبی تمامتر است و دیکر کفته اند که رسول آنست که جمع کند معجزه را با کتابی که بر و منزل شده باشد و نبی آنست
که کتاب بر او نازل نباشد و دیکر کویند که رسول آن بود که جبرئیل بوحی بدو فرود آید و نبی آنکه آوازی شنود و یا ملهم
کرد یا خوابی که بیند و بر هر تقدیر میفرماید که هیچ رسول و نبی نفرستادیم إِلَّا إِذَا تَمَنَّىٰ أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي
أُمْنِيَّتِهِ مکر آنکه چون تلاوت کلام الله میفرمود میخواست که چیزی بکوید بیفکند شیطان سهوی یا وسوسه در نزد
تلاوت او یا در خواطر او بچیزی که بر مردمان مشتبه شد که آن سخن پیغمبر کفت چنانچه آورده اند که بوقت تلاوت محمد
رسول الله ص شیطانی که او را ابیض کویند بهجا راواز پیغمبر این کلمات بخواند که تلک الغرانیق العلی و ان شفاعتهن
لترجی در حالتی که آنحضرت سورهٔ والنجم میخواند باین آیه رسانده بود که ومناة الثالثة الاخری و جمعی کمان بردند که
این کلمات مکر تلاوت پیغمبر است فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ پس باطل و زایل کرداند خدا تعالی آنچه
درافکنده باشد در میان شیطان از کلمات کفر ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ پس ثابت کند خدا تعالی
کلام خود را که پیغمبر ص میخواند و خدا تعالی دانا است باحوال مردمان که منافقان بسخن شیطان از راه میرفتند و مخلصان
و محبان دیکر نیک بود ندومی فهمیدند که کلام شیطان کدام است حکم کند بحق در شان ایشان لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ
فِتْنَةً القا کرده شد شیطان بوقت تلاوت انبیا ع تا کرداند خدا تعالی آن خبر که القا می کند شیطان فتنه و از مایش
و ابتلائی لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ برای آنکه در دلهای ایشان کفر و شک و نفاقست وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ
و آن کسانکه سخت و سیاه و تاریکست دلهای ایشان مراد آنست که منافق و مشرک از القای شیطان در شک
و حیرتمند وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ و بدرستی که ستمکاران یعنی این دو کروه کفره و اهل نفاق
وضع مظهر در موضع مضمر حکمت برایشان بظلم یعنی فرقه مشرک و منافق هر آینه خلافی اند دور از صواب
و در عنادی اند بی پایان وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ و دیکر القای شیطان برای آنست که بدانند آن کسانکه
داده شده اند

الحج

داده شده اند علم را یعنی قرآن أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ بدرستیکه قرآن حقست راست و درست از پرورد کار تو و شیطان را مجال
تصرف در آن نیست فیه نظر وَإِنَّا لَحَافِظُونَ فَيُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ پس ایمان آرند بقرآن و رسول ایشان
و احکام قرآن و شریعت رسول قبول کنند وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا و بدرستیکه خدا تعالی بتحقیق و یقین
راه نماینده است آنکسانرا که کرویده اند در هر بابی إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بسوی راه راست یعنی هرچه بر مؤمنان مشکل
کردد حق تعالی ایشان را راه نماید بنظر صحیح و فکر سلیم تا زود بمقصود رسند وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي مِرْيَةٍ
مِنْهُ و همیشه باشند ایشان که نکرویده اند در شک از قرآن ما از رسول الله ص یا از القاء شیطان چه کفار می کفتند
که چه شد محمد را ص که از ستایش بتان ما پشیمان شد و حال آنکه آنحضرت هرکز معتقد مشرکان و بتان نبود بلکه منکر بود
اما اظهار نمیفرمود تا آنزمان که مبعوث شد پس مشرکان همواره در شک بودند حَتَّىٰ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً
تا وقتیکه بیاید بایشان قیامت یا مرک ناکهان أَوْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابُ يَوْمٍ عَقِيمٍ یا بیاید بایشان عذاب روزی که
نسل ایشان برافتد چون روز بدر که مثل آنروز واقع نشد که بیک ساعت هفتاد کس از صنادید و اکابر و اشراف قریش کشته
کشتند و هفتاد کس اسیر شدند و کفته اند که روز عقیم روز قیامتست که بعد از آن روزی نخواهد بود الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ
لِلَّهِ پادشاهی و فرمان دهی آنروز از آن خداوندیست بی مدعی و منازعی یعنی آنروز ملوک و سلاطین را دعوی
سلطنت و ملک داری نیست در آنروز کمتر تکبر از میان متکبران بکشایند و تاج تجبر از سر خسروان بربایند دعویها
منقطع و کارها مرتفع کردد ملک الموت رخت تخیلات و تصورات ملوک در قعر دریای عدم افکند و رسوم تفکرات
و توهمات سلاطین بصدمت الملک یومئذ لله درهم شکند و همه عالم را جز اظهار عبودیت و اقرار بعجز و مسکنت
چاره نباشد   آن سر که صیت افسرش از چرخ بر کذشت   روزی در آستانهٔ او خاک در شود یَحْكُمُ بَيْنَهُمْ
حکم فرماید بی شرکت کسی میان بندکان از مؤمن و کافر فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي جَنَّاتِ
النَّعِيمِ پس آنکسانکه کرویدند و عملهای پسندیده کردند در بوستانهای ناز و نعمت بی رنج و محنت باشند وَالَّذِينَ
كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و آنکسانکه نکرویدند و تکذیب کردند کلام ما را فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ
پس آنکروه برای ایشانست عذابی خوار کننده و رسوا سازنده وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ و آن
کسانکه هجرت کردند و از دیار خود ببریدند در راه یعنی در طاعة و اطاعت خدا تعالی و از برای رضا و طلب دین خدای
تعالی و رسول ثُمَّ قُتِلُوا أَوْ مَاتُوا پس کشته شدند در جهاد با دشمنان دین و یا بمردند شربت شهادت چشیده
لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللَّهُ رِزْقًا حَسَنًا هر آینه روزی دهد خدا ایشانرا روزی نیکو که نعیم بهشت است نه تعبی رسد
در تحصیل آن و نه علتی بود در تناول آن و نه دغدغه انقطاع باشد در آن آورده اند که بعضی از صحابه کفتند یا رسول الله
ما با جمعی برادران بجهاد میرویم و ایشان شهید میشوند و بعطیات الهی مشرف میکردند اکر ما بمیریم و شهید نکردیم حال ما چون شود

این آیه نازل شد که چون همه در نیت جهاد متفق بودند همه را رزق حسن خواهیم داد وَإِنَّ اللّه لهو خیر الرازقین
و بدرستی که خدای تعالی هر آینه او بهترین روزی دهنده گانست و دیگران وسایط اند لیدخلنهم مدخلا یرضونه
هر آینه در آرد ایشان را در دار کرامت و بهشت عنبر سرشت زر زینه خشت در آوردنی که پسندند آن را یعنی ملائکه
باستقبال ایشان فرستند و بتعظیم تمام ایشان را در آرند و ایشان را بدهند ما لا عین رأت ولا اذن سمعت
ولا خطر علی قلب بشر وان الله لعلیم حلیم و بدرستیکه خدایتعالی هر آینه داناست باحوال ایشان و اعادی
ایشان بردبار است و در عقوبت اعدا تعجیل نفرماید تا باشد که توبه کنند و مسلمان شوند یا از ایشان کسی پیدا
که گوید لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله باشد و در تبیان آورده که قومی از مشرکان در آخر ماه محرم آمدند که با
مسلمانان قتال کنند و اهل اسلام در ماه محرم اجتناب نموده گفتند که صبر کنید تا شهر محرم بگذرد کافران راضی
نشدند و مسلمانان با ایشان کارزار کرده مظفر و منصور شدند این آیه از آن خبر میفرماید ذلك ومن عاقب
بمثل ما عوقب به اینست حکم الله تعالی که گفته شد در باب مؤمن و کافر و هر که عقوبت کند یعنی با مشرکان
مقاتله و جزا عقوبت نماید بمانند آنکه با او عقوبت کرده اند یعنی قتال کرده اند جزا برای ازدواج عقوبت
میگوید یعنی جزا دهد ظالم را بمثل آنکه ظلم کرده باشد ثم بغی علیه پس ستم کرده شود بر او یعنی معاودت کند بر او
بعقوبت معاقب ثانی که مجازی و منتقم است لینصرنه الله هر آینه نصرت دهد او را خدایتعالی ان الله لعفو
غفور بتحقیق خدایتعالی عفو کننده است یعنی پوشنده گناهان است آمرزنده است منتقم را تعرضیست بآنکه
عفو از انتقام بهتر است ذلك بان الله یولج اللیل فی النهار نصر مظلوم را سبب آنست که خدایتعالی
قادر است بر آنکه کسی بر کسی و چیزی بر چیزی غالب گرداند و از جمله آنکه در می آورد شب را در روز و ساعات شب می افزاید
تا بچهارده ساعت میرسد تا ظلمت شب بجای روشنی روز مینهد ویولج النهار فی اللیل و در می آورد روز را
در شب و ساعتهای او را زیاده میسازد تا ضوء نهار را بجای ظلمت لیل می آورد وان الله سمیع بصیر
و سبب آنست که خدایتعالی شنواست قول معاقب را یعنی آنچه مظلوم میگوید شنواست بیناست باحوال منتقم یعنی آنچه
با مظلوم میکند بینا و قادر است بر یاری دادن مظلومان تا میشنود و می بیند آنچه در میانه ظالم و مظلوم جاری میشود
ذلك بان الله هو الحق این وصف که حق بکمال قدرت کرده بسبب آنست که خدایتعالی او است سزای پرستش
او است از آن زمان که او است ثابت در نفس خود واجب در ذات قدیم و واجب الوجود حق است در قول و فعل خود
و عدل میفرماید در میان خلق خود وان ما تدعون من دونه هو الباطل بدرستیکه آنچه شما میپرستید
و حضور ما میخوانید یعنی آنچه میخوانند و میپرستند کافران بجز خدایتعالی آنچه باطلست و اصلی ندارد و معدوم در حد
ذات خود است وان الله هو العلی الکبیر و سبب آنست که خدایتعالی حضرت او است برتر از همه اشیا بزرگوارتر از

لنبت شرکی

الحج

لنبت شرکی و همتا بزرگ مرتبه که همه چیز زبون حضرت اوست غالبست بمغلوب حکمست محکوم الم تر ان الله انزل من السماء
ماء آیا ندیدی و ندانستی استفهام تقریر است یعنی دانسته آن را که بدرستیکه خدایتعالی فرو فرستاد از ابر که در آسمانست آبی
فتصبح الارض مخضرة پس گشت زمین ایراد ماضی بلفظ مضارع کرده زیرا که مضارع دلالت بر تجدد و استمرار دارد
یعنی اثبات بقای اثر مطر میکند مدتی متمادی یعنی پیوسته است زمین بسبب آن آب سبز و تازه گشته بیکبار بعد از آنکه مرده که
و خشکی و سیاهی ان الله لطیف خبیر بدرستیکه خدایتعالی لطف کننده است با بنده گان برویانیدن گیاه تا ایشان نیز
از آن روزی دهد داناست بحال رازق و مرزوق ظاهر است آثار قدرت او در همه مخلوقات داناست بهمه معلومات
له ما فی السموات وما فی الارض مر او راست آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمینهاست خالق و مخلوق همه او راست
وان الله لهو الغنی الحمید و بدرستیکه خدایتعالی هر آینه او است بی نیاز در ذات خود از همه اشیا ستوده و ستاینده
یا سزاوار پرستش و ستایش بصفات و احوال خود الم تر ان الله سخر لکم ما فی الارض آیا ندانستی آنکه خدایتعالی رام
کرد برای شما آنچه در زمین است از حیوانات و غیر آن هر چه منتفع شود بآن انسان والفلك تجری فی البحر
بامره و کشتی که میرود در دریاها بفرمان حضرت او ویمسك السماء ان تقع علی الارض الا باذنه
و نگاه میدارد خدایتعالی آسمان را از آنکه بیفتد بر زمین مگر بخواهست او و واقع شود یعنی هر گاه که حق تعالی خواهد بیفتد
ان الله بالناس لرءوف رحیم بتحقیق و یقین که خدایتعالی بمردمان هر آینه مهربان و بخشاینده است که ابواب منافع
بر ایشان گشود و انواع مضار از ایشان دفع فرمود وهو الذی احیاکم ثم یمیتکم ثم یحییکم و حضرت او آنکست
که زنده گردانید شما را بعد از آنکه نطفه بودید مرده پس بمیراند شما را چون اجل برسد پس دیگر باره زنده کند شما را در گور یا قیامت
ان الانسان لکفور بدرستیکه آدمی هر آینه ناسپاس است که با وجود چندین نعم پرستش و فرمانبرداری منعم
فرو میگذارد و حق ناشناسی میکند لکل امة جعلنا منسکا هم ناسکوه برای هر گروهی از اهل ملل گردانیدیم ما
و ساختیم دینی و شریعتی معین با امر خود آن گروه پذیرنده آن دین اند فلا ینازعنك فی الامر پس باید که نزاع
نکنند سایر ارباب ادیان با تو در کار دین چرا که امر دین تو از آن ظاهرتر است که تصور نزاع در آن توان کرد
در نور آفتاب چه جای تأمل چون نور تافت در تو زمان تحمل است وادع الی ربك انك لعلی هدی مستقیم
و بخوان مردمان را بتوحید و عبادت آفریدگار خود بدرستی و راستی که تو ای محمد هر آینه بر دین راستی وان جادلوك
فقل الله اعلم بما تعملون و اگر خصومت ورزند با تو و جدال کنند و حال آنکه حق ظاهر شده و حکم لازم گشته پس بگوی که
خدایتعالی داناتر است بآنچه میکنید از عناد و جدال و بر آن شما را جزا خواهد داد الله یحکم بینکم یوم القیمة
فیما کنتم فیه تختلفون خدایتعالی حکم فرماید میان شما روز رستخیز در آن چیزی که بودید و هستید شما که در آن
اختلاف مینمایید از امر دین با انبیا ای کافران و نافرمانبرداران و بر آن جزا خواهید یافت و در زاد المسیر فرموده که این آیه

بایت السیف منسوخست أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آیا ندانستی یعنی بدانسته انکه خدا تعالی
میداند انچه در آسمانهاست از عجایب علویات و انچه در زمین است از غرایب سفلیات و هیچ چیز بر او پوشیده نیست
إِنَّ ذَٰلِكَ فِي كِتَابٍ بدرستیکه هرچه در سما و ارض لهی د نوشته شده در کتاب که لوح محفوظ است و آن نزد
خداوند است إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ بدرستیکه علم همه اشیا بر خدا تعالی آسان است چه تعلق علم او بهمه
مخلوقات یکسان است وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَانًا و میپرستند کفار مکه
بجز خدا تعالی انچه فرو نفرستاده است خدا تعالی بپرستش آن حجتی و برهانی وَمَا لَيْسَ لَهُمْ بِهِ عِلْمٌ و عبادت
چیزی را که نیست مر ایشان را بانچه که عبادت اصنامست دانش یعنی استدلال ندارد بر پرستش اصنام بلکه از
محض جهالت و تقلید میپرستیدند وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ نَصِيرٍ و نیست مر ستمکاران را هیچ یاری که دفع عذاب
از ایشان کند وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ و چون خوانده شود بر کافران آیتهای ما یعنی قرآن کلام ما در حالتی
که آن آیتها روشن اند و هویدا بی لبس و تناقض و اختلاف تَعْرِفُ فِي وُجُوهِ الَّذِينَ كَفَرُوا الْمُنْكَرَ
میشناسی در رویهای آنکسان که نگرویدند انکار را از غایت منکری و عداوت با حق يَكَادُونَ يَسْطُونَ
بِالَّذِينَ يَتْلُونَ عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا نزدیکست که بگیرند بقهر و مجادله نمایند بآنکسان که میخوانند بر ایشان آیتهای
ما را قُلْ أَفَأُنَبِّئُكُمْ بِشَرٍّ مِنْ ذَٰلِكُمُ النَّارُ بگو آیا خبر دهم شما را ببدترین از انکه میخواهید بدان بر
خوانندگان قرآن یا بدترین از انکه گفتیم از اثر انکار و انکسار بر رویهای ایشان آن بدتر آتش دوزخ است
که سخت و مکروه تر است از خشم و سطوت شما بر ایشان وَعَدَهَا اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَبِئْسَ الْمَصِيرُ وعده داده است
بآن آتش خدا تعالی آنکسان که کافر شدند و نگرویدند و وعده بر آن وجه و طریقست که ایشان را در آن آتش
جای دهند و بد موضع بازگشتی است آتش دوزخ يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ ای آدمیان بدید کرده شد مثلی
غریب یا زده شده است مثلی برای عبادت کفار مر اصنام را و در سوره عنکبوت بیان کرده بر این وجه
که مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا ای اهل مکه با مانند
گردانیده بود و بتان شریک من کردید و میپرستید فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ پس بشنوید آن مثل را
بگوش هوش و بشنوید صفت آن بتان را که شریک من گردانیده اید و در آن تامل نمائید بدرستیکه آن کسانکه
میخوانید شما از بتان و آن سیصد و شصت بت بود بر حوالی خانه کعبه نهاده حق سبحانه و تعالی فرموده که این همه
بتان که میپرستید مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَابًا بجز خدا تعالی هرگز نیافرینند مگسی را با وجود صغر جثه
وَلَوِ اجْتَمَعُوا لَهُ و اگرچه اجتماع کنند و اتفاق نمایند برای آفریدن مگس وَإِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا
و اگر برباید مگسی از آن بتان چیزی از طیب و عسل و زعفران که بدان آلوده اند و آب کرده اند لَا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ

نمیتوانند که باز

الحج

نمیتوانند که باز ستانند از مگس انچه از مطالبات ربوده است بدانکه رسم بت پرستان این بود که بتان را بعسل و زعفران و بوی خوش
می اندودند و درهای بتخانه را برایشان می بستند و مگسان از روزن بتخانه در آمده آنها را میخوردند و بعد از چند گاه که اثر
طیب و عسل بر آن بتان نبودی شادی میکردند که الهه ما اینها را خورده اند حق سبحانه و تعالی از عجز و ضعف بتان را خبر داد
که نه بر آفریدن مگس قادرند و نه بر دفع مگس از خود ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ سست شد چون بنده یعنی بت
که نتواند باز ستد و مگس نیز نتواند که انچه ربوده باز دهد میفرماید که این خدایان شما از ضعف مگس ضعیف ترست که
مگس چیزی از بت میرباید و از ناتوانی نمیتواند که باز ستاند یا ستی و عاجزی پرستنده یعنی هم مشرک و هم صنم عاجزند
و قادر بر هیچ نیستند اینجا نکته شعر گوید عاجزان چون عاجزان را بنده اند چون فتنه کاری زهم شرمنده اند عجز و امکان
لازم یکدیگر اند پس همه خلقان زهم عاجزترند قوت از حق است قوة حق او است آن او مغز است و ان خلق پوست
آورده اند که مالک ابن صیف و کعب ابن اشرف با جمعی دیگر از یهود گفتند که خدا تعالی عالم را شش روز آفرید و مانده شد
حالت خاک بر دامان آن به بختان پس بروز شنبه برای استراحت بر پشت تکیه کرد حق سبحانه و تعالی این آیه فرستاد
که مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ نشناختند یهود خدا را بدرستی شناختن او یا تعظیم ننمودند او را حق تعظیم او را
که رنج و تعب بر و نسبت دادند إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ بدرستیکه خدای تعالی هر آینه توانا است بر خلق
اشیا و ست و ماندگی نمیشود غالبست بر همه چیزها و همچون او یافت نمیشود اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ
رُسُلًا و خدا تعالی برمیگزیند از فرشتگان فرستادگان و پیام آورندگان که همه واسطه باشند میان
حضرت او و پیغمبران او برسانیدن وحی بایشان مثل جبرئیل وَمِنَ النَّاسِ و از آدمیان برمیگزیند تا خلق را
دعوت بحق کنند إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ بدرستیکه خدای تعالی شنوا است مقاله یعنی سخن پیغمبران را در وقت
تبلیغ انبیاست بحال بنده کان برد و قبول دعوت يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ میداند انچه از
پیش آدمیان است یعنی عملها که کرده اند و انچه از پس ایشان است یعنی عملها که خواهند کرد و قضاها که پیش خواهد آمد
وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ و بحکم خدا تعالی باز گردانیده میشود یعنی بازگشت همه امرها و کارها بحضرت
اوست يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا ای آنکسانی که ایمان آورده اید رکوع کنید
و سجود نمائید بدانکه در اول اسلام نماز همین قیام و قعود بوده بدین آیه رکوع و سجود نیز داخل شد
وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ و پرستش نمائید در همه احوال پروردگار شما را یعنی خالص گردانید عبادت خود را از جهه
رضای خدا تعالی در رکوع و سجود شما باید که برای خدا باشد بی روی و ریا وَافْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ
و بکنید نیکوئی یعنی عمل پسندیده در شرع شاید که شما رستگار شوید بمقصود و مطلوب برسید وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ
حَقَّ جِهَادِهِ و غزا کنید در راه خدا تعالی با کفار چنانکه سزاوار باشد جهاد او را یعنی بدل صافی و نیت خالص

به آنکه جهاد دو است یکی با دشمنان ظاهری چون اهل شرک و بغی و آنکه که قصد عرض و مال و جاه تو کند و دیگر با عادی
باطن چون نفس و هوا چنانچه حضرت رسالت پناه علیه السلام بعد از رجوع از غزوه تبوک فرموده که رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر
ای شها کشتیم ما خصم برون ماند از و خصمی بتر در اندرون کشتن این کار عقل و هوش نیست شیر باطن سخره خرگوش نیست
و از این است که قشیری رحمه الله فرمود که حق جهاد آنست که یکچشم زدن از مجاهده نفس باز نه ایستد زیرا که از او ایمن نمیتوان بود
و بر او اعتماد نمیتوان کرد و اعدی عدوک نفسک التی بین جنبیک اشارت بدین است هُوَ اجْتَبَاكُمْ او که
خداوند است برگزیده شما را برای نصرت دین خود و گفته اند که این امت را برگزیده بده چیز ۱ نام ۲ دین بهتر
۳ شریعت بهتر ۴ رسول بهتر ۵ کتاب بهتر ۶ قبله بهتر ۷ ثنای بهتر ۸ روز بهتر ۹ شب بهتر
۱۰ ثواب بهتر و بیشتر این ده چیز است که امت محمد رسول الله را داده اند و از میان امم برگزیده اند وَمَا جَعَلَ
عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ و نگردانید و ساخت و مقرر نکرد بر شما در امر دین هیچ تنگی یعنی بر شما هیچ تنگی نگرفته در
احکام دین و تکلیف ما لا یطاق نفرموده و بوقت ضرورت رخصتها فرمود چون قصر و جمع و تیمم و افطار در مرض و سفر
و باب توبه که مفتوح است و کفارات که موضوعست پس بیرون کنید مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ کیش پدر شما ابراهیم
چون اکثر عرب از ذریه ابراهیم بودند تغلیب کرد بر همه امت و میری ملة ابراهیم فرموده که ملة ابراهیم داخلست
در ملة محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَٰذَا خداوند تعالی شانه
نام نهاد شما را مسلمانان پیش از قرآن در کتب منزله یا در لوح محفوظ شما را مسلمان نام نهاد یا ابراهیم تسمیه کرد
شما را و مسلمان خواند شما را در زمان خود چنانچه در قرآن مذکور است که ان المسلمین و المسلمات و حسن بصری گفته
که ابراهیم شما را نام نهاد و خدا تعالی چنین خبر فرمود و من ذریتنا امة مسلمة لک بی ملازم دین و ملت ابراهیم
باشید وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ یا بابت پیغمبر یعنی محمد رسول الله روز قیامت گواه بر شما بقبول دعوت
و متابعة لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ و تا باشد شما گواهان بر مردمان رسانیدن انبیا دعوت حق را
بدیشان فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ پس بگذارید نماز را بجهت تعظیم امر خداوند و بدهید زکوة را از برای
شفقة بر خلق وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ و چنگ در زنید بفضل خدا تعالی یعنی در مجامع امور بر خداوند اعتماد و توکل
کنید و یاری از او طلبید و یا بکتاب و نافله متمسک شوید و ابن عباس رضی الله عنه فرمود که بتضرع و زاری خداوند
بخوانید و حاجت طلب نمائید تا شما را نگاه دارد از هر مکروهی و ثابت دارید بر دین خود و سلمی قدس سره فرموده که
اعتصام بحبل الله و توقف است بر خدای و او امر و نواهی و اعتصام بالله خلو دلست از ماسوی حضرت او هُوَ
مَوْلَاكُمْ فَنِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ خدا تعالی است یار بندگان و ولی کار در ماندگان پس نیکو یاریست
خداوند و نیکو یاریست و نیکو مددکاری بیاری عیبها پوشد و غمها ببرد و گناهان بخشد یاری از وجوی که از یاری

المؤمن

در نماند و مددکاری از و طلب که از آن عاجز نشود از یاری خلق بگذر ای مرد خدا یاری طلب ای خامه از روی و فا
کار تو تواند که بسازد همه عمر دست تو تواند که بگیرد همه جا اگر او را میخوانی جواب میدهد که لبیک عبدی و اگر از او
بر میگردی ندا میفرماید و باز میخواند که ای بنده بکجا میروی هیچ درگاه بهتر از این درگاه نیست بیا که ترا می
خوانیم و کار تو را میسازیم و ناصری و حافظت منم اگر فرو گذارد یار باز است و اگر در گذارد بنده نواز است
عطا خود بخطا بنده باز نگیرد و نعمت خود بجفا بنده قطع نکند ای لطف بی نهایت تو دستگیر انعام توست در
دو جهان ناگزیر ما با آنکه هیچ مایه نداریم خوشدلیم چون هست رحمت تو بضاعة بذیر ما دنیا و آخرت زتو خواهیم کرم
نعم الوکیل ما ئی نعم النصیر ما نومید کی شویم ز لطفت که هر سحر آید ندا ز حضرت تو کای فقیر ما خوش باش کز برای
تو آماده کرده ایم گنج عطا و افر اجر کثیر ما از کیمیای لطف تو باشد که زر شود در بوته قبول تو قلب کثیر ما
بسم الله الرحمن الرحیم قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ
الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ بدرستیکه بتحقیق رستگار شدند و بمقصود رسیدند و ظفر یافتند مؤمنان
آنکسان ایشان در نماز خود ترسگاران چشم بر سجده گاه نهاده و بدل بدرگاه قاضی الحاجات حاضر شده از عذاب دوزخ
رسته و فیروزی یافته بهشت جاوید بمانند آن مؤمنان که در نماز ترسان باشند آورده اند که پیغمبر در وقت
ادای نماز بجانب آسمان نظر میفرمود چون این آیه فرود آمد نظر بر موضع سجده گاه داشت و در لباب آورده اند که در
حالت قیام دیده بر سجده گاه باید نهاد مگر بمکه معظمه که در حالت مکرمه باید نگریست و گفته اند که خشوع آنست
که مصلی نداند که بر دست راست و چپ او کیست و اسعد قدس سره فرموده که خشوع ادای نماز است لله و فی الله
بی ملاحظه اعراض و اعواض و در بحر الحقایق مذکور است که خشوع در نماز ظاهر آنست که سر در پیش افکنند و دیده را از
التفات چپ و راست منع کنند و قرات از روی حضور بود که در حدیث آمده است که حضرت رسول صلی الله علیه
و آله و سلم فرمود که خدا تعالی همیشه در نماز رحمت بر بنده میکند مادام که بچپ و راست نگاه نکند مگر چون بنده بچپ
و راست نگاه کرد خدا تعالی از آن بنده اعراض فرماید و نظر رحمت بر او نگمارد و شیطان نزدیک او شود و در باطن
آنکه خواطر و هواجس را منع کنند و لیس مراقب حق تعالی باشند و در بحر شهود مستغرق گشته از شعله آتش آثار ظهور
انوار جلال و جمال بگداز دو در نماز اول از خود بیزار باید شد پس طلب وصل تقرب یار باید نمود
یار بیزار است از تو تا تو ئی اول از خود خویش را بیزار کن گر ز تو نگذر ره بات مانده است خرقه تسبیح باز نار کن
خوش تبرک هر دو عالم گیر و مرد ذره خندان چون عطار کن وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ و آنکه
فلاح یافته اند ایشان را که از سخن لغو یعنی شرک و معاصی و گفتار باطل و کردار ناشایست اعراض کنند یا آنکسان که در
نماز اندیشه باطل اعراض کننده اند یا از مجالس اهل بدعت نفرت کننده اند و قشیری فرمود که هر چه برای خدا تعالی

حشویست و هرچه بسمع از کتاب و منقول از نافله بود آن لغوست و هرچه نه از برای حق تعالی است آن باطل و هوست و آنچه ترا از خدای تعالی باز دارد آن سهوست و آنچه بنده را در آن خوار سازد آن هوست و آنچه از خدا نبود آن لغوست و حقیقت آن است که لغو چیزی است که بنده از اقوال و افعال که بهیچ کار نیاید وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَوٰةِ فَاعِلُونَ و آنکه ایشان را مر زکوة از مال خود جدا کننده اند و گفته اند که زکوة فطر دهنده اند یا صدقات تطوع را که در سالها قحط طعام دهند وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ و آنکسان که ایشان فرجهای خود را از حرام نگاه دارنده اند و فرج نام عورت مرد و زنست و نگاه داشتن آن باشد که ترک شهوة حرام بکنند و اینجا مراد مردانند چرا که از عقب میفرماید إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ مگر زنان نکاح کرده خود یا از آنچه مالک شده اند ایشان یعنی ایشان یعنی کنیزکان که خریده باشند یا مال ایشان شده باشد فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ پس بدرستیکه ایشان که شهوة با منکوحه خود یا کنیزک مال خود بکنند نگاه دارندگان فروج ملامت کرده شده نیست اند بر این گفته شده بشرط آنکه در حیض و نفاس و روزه فرض نباشند و در غیر این دو صنف هیچ وجه نباید فَمَنِ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَٰلِكَ پس هر که برای مباشرت غیر ازواج و کنیزان خود با وجود سعت زنان که چهار زن آزاد باشد رخصت فرموده اند که نکاح کنند که مثنی و ثلاث و رباع و هرچند کنیزک باشد وی را حلال است بشرط آنکه نکاح کنیزک با هیچ کس دیگر نکرده باشند با وجود این سعت فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ پس آنگروه جویندگان حرام ایشان درگذرندگانند از حلال بحرام و از حد تجاوز کننده کانند که از حلال میل بحرام میکنند یا کاملند در ستمکاری و ظالمی و آنکسان که بید کنند یعنی خلج زنند هم از این گروه اند ولیکن بهتر از زنا باشد نقلست که در روز قیامت قومی را حشر کنند و دستهای ایشان آبستن باشد و ایشان اینجماعت خواهند بود که استمنا کرده باشند وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ و آنکسان که ایشان را مر امانتهای خود را یعنی آنچه ایشان را بر آن امین ساخته باشد از امانات و ودایع خلق و آنچه حق است چون نماز و روزه و غسل جنابت و مر عهدهای خود را که با حق و خلق به بندند رعایت کنندگانند یعنی بنگاه داشتن قیام مینمایند و نگه [illegible] رستگاراند و حق سبحانه و تعالی در حدیث قدسی فرموده است که سه چیز که هر کس بر آن محافظت نماید دوست من است و هر کس که آن را محافظت نکند و ضایع گرداند حقا که دشمن من است و آن سه چیز نماز و روزه و غسل جنابت است این سه امانت است میان بنده و حضرت پروردگار و امانت خدای تعالی هفت چیز است سمع و بصر و لسان و یدین و رجلین و فرج و امانت فرج در میانه همه جوارح مستور گردانید و چون کشف آن بناحق کردند فاحشه و استعمال کرده آن در غیر حق سبب هلاک باشد وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ و آنکسان که رستگار شدند ایشان که نماز پنجگانه خود محافظت مینمایند و مداومت میکنند یعنی در نمازها اقامت میکنند

بشرایط و ادب

المؤمنون

بشرایط و آداب آن در اوقات ادا میفرمایند ذکر صلوة در مبتدا و منتها از برای آنست که فلاح مؤمنان در آن است و اثبات رتبت تعظیم شان نماز و بزرگان دین و محققان با تمکین گفته اند که هرگاه وضوی کامل ساختی و در سجاده اخلاص ایستادی و خواهی که دوگانه در برابر یگانه بگذاری هر زمانی که در یک رکعت از این دوگانه هزار دولت چیزی بجای آوری شاید که قبول حضرت حق افتد وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ آنگروه مؤمنان که جامع این شش صفتند ایشانند وارثان یعنی سزاوار آنکه اسم وراثت بر ایشان اطلاق توان کرد الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ آنکسان که از روی استحقاق میراث برند فردوس را بلندترین درجات بهشتست و گویند منازل کفار را از بهشت میراث برند چه هر یکی از مؤمنان و کافران را در بهشت و دوزخ منزلیست منازل مؤمنان از دوزخ اضافه بمنازل کفار کنند و منزلهای کافران از بهشت بمیراث بمنزلهای مؤمنان افزایند و در زاد المسیر آورده که بهشت بنظر کفار در آرند و مقامهای ایشان که اگر ایمان آورده بودندی آنجا بودندی بدیشان نمایند و بعد از آن بمیراث بمؤمنان دهند تا حسرت ایشان زیاده نماید و حسرت بر حسرت زیاده شود نظر از دور بر جایها بدان ماند که کافرا بهشت از دور نمایند و آن سوزی دیگر باشد هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ایشان که وارثان فردوس اند در بهشت جاوید مانده اند وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ مِن سُلَالَةٍ مِّن طِينٍ و بدرستیکه ما آفریدیم آدمیان را از خلاصه و نقاده بیرون کشیده شده از گل یعنی آدم علی نبینا و علیه السلام که اصل آدمیانست بیرون آمده از گل ثُمَّ جَعَلْنَاهُ فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ پس گردانیدیم نسل آدم را از نطفه جوهر بیرون آمده را نطفه جای گرفته در قرارگاهی استوار یعنی رحم و چهل روز او را بعینه نگاه داشتیم ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا پس گردانیدیم ما نطفه سفید را پاره خون سرخ بسته چهل روز دیگر چنین است پس ساختیم ما آن گوشت را استخوان یا آنکه محکم گردانیدیم آن خون را بعد از اربعین فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا پس پوشانیدیم ما استخوان را گوشت بر رویانیدیم بعد از رستن عروق و اعصاب و امعا و عضلات بر او ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ پس بیافریدیم او را از آفرینش دیگر در بطن ام یعنی روح در او دمیدیم تا زنده شد بعد از آنکه مرده بود یا بعد از خروج او را دندان و موی دادیم و راه پستان بر او گشادیم و از مقام رضاع بفطام رسانیدیم و بغذاهای گوناگون تربیت فرمودیم و چون قدم در حد بلوغ نهاد قلم تکلیف بر او جاری کردیم و بمراتب شباب و کهولت و شیخوخت رسانیدیم فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ پس بزرگست خدای تعالی نیکوکارنده ترین آفریننده هاست ثُمَّ إِنَّكُم بَعْدَ ذَٰلِكَ لَمَيِّتُونَ پس بدرستیکه شما بعد از این ذکر که کردیم از کمال آفرینش آفرینش شما هر آینه میرنده گانید یعنی مآل حال شما مرگ خواهد کشید و ساغر فنا از دست ساقی اجل خواهد نوشید در زمان انقضاء اجال ثُمَّ إِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُبْعَثُونَ پس بدرستی که شما روز رستخیز برانگیخته شوید برای محاسبه و مجازات وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعَ طَرَائِقَ

بدرستیکه آفریدیم ما بر بالای سر شما هفت طبقه بالای هر طبقه از آن راهی از راهها فرشتگان وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ
و نیستیم ما ازین مخلوقات که آفریده ماست از بیخبران که آن را مهمل بگذاریم بلکه آن را تا وقتی معلوم از خلل محفوظ میداریم
یا از جمیع آفریدها غافل نیستیم و بر خیر و شر و نفع و ضر و کفر و شکر ایشان مطلعیم وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ
و فرو فرستادیم ما از طرف آسمان آبی بمقدار حاجت و اندازه که صلاح کار بندها در آن است فَأَسْكَنَّاهُ
فِي الْأَرْضِ پس ساکن گردانیدیم آن آب را در زمین همچون چشمها و جویها و دریاها و در تبیان از ابن عباس
منقول است که حق سبحانه و تعالی پنج جوی از بهشت بر بال جبرئیل نهاده از آسمان فرو فرستاده سیحون که نهر
هند است و جیحون که نهر بلخ است و فرات و دجله که نهرین عراقند و نیل که نهر مصر است و انهار را ودیعت بجبال
داده و بقدر مصلحت جهت منافع خلق جاری میکرداند و اینست که میفرماید که آب را در زمین ثابت و ساکن
ساختیم وَإِنَّا عَلَى ذَهَابٍ بِهِ لَقَادِرُونَ و بدرستیکه ما ببردن آب و زایل ساختن از شما بوجهی
از وجوه هر آینه توانائیم چنانچه بر انزال قادر بودیم فَأَنْشَأْنَا لَكُمْ بِهِ جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ
پس پیدا کردیم برای شما بسبب آن آب بستانها از درخت خرما و درخت انگور و تخصیص این دو درخت
جهت اختصاص اهل مدینه بخرما و اهل طایف بانگور و نخیل و عنب در زمین حجاز از همه دیار عرب بیشتر میباشد
لَكُمْ فِيهَا فَوَاكِهُ كَثِيرَةٌ و برای شما در آن بوستانها میوها بسیار است غیر تمر و عنب وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ
و از آن ثمار و زروع میخورید ما لابد معیشت از آن حاصل میکنند وَشَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ
و دیگر پیدا کردیم برای شما درختی که بیرون می آید از کوه سینا یعنی درخت زیتون که اول درختی که بعد از
طوفان برست این درخت بود تَنْبُتُ بِالدُّهْنِ وَصِبْغٍ لِلْآكِلِينَ میرود بار روغن و نان خورش
برای خورندگان یعنی از درخت زیتون میرویید چیزی که جامع است دهنیت و صبغیت را که هم بدان روغن
چراغ توان افروخت هم از آن نان خورش توان ساخت وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً و بدرستیکه برای شما
در چهارپایان یعنی ابل و بقر و غنم چیزی که هر آینه بدان اعتباری کنید و بقدرت الهی استدلالی نمائید نُسْقِيكُمْ
مِمَّا فِي بُطُونِهَا می آشامانیم شما را از آنچه در شکم آن انعام است یعنی شیر خالص وَلَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ
كَثِيرَةٌ و برای شما در آن شیر یا در انعام سودهای بسیار که بر بعضی سوار میشوید و بعضی را بار میکنید و از بعضی
نتاج میستانید و از پشم و موی ایشان بهره میگیرید و از آن شیر و پنیر و کشک و روغن میستانید وَمِنْهَا
تَأْكُلُونَ و از بعضی انعام میخورید یعنی از گوشت و شیر ایشان تناول مینمائید تا از ایشان بسبب ایشان
روزی میخورید وَعَلَيْهَا وَعَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ و بر شتران بر خشکی و بر کشتیها بر تری برداشته میشوید یعنی
شتر و کشتی بارهای شما بر میدارند و از موضعی بموضعی میبرند وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ فَقَالَ

و هر آینه بدرستی که

مؤمنون

و هر آینه بدرستی که فرو فرستادیم ما نوح را بسوی گروه خود پس گفت نوح از روی دعوت يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ
مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ ای گروه من پرستش کنید خدا را و ندست سزای پرستش نیست مر شما را هیچ معبودی که مستحق
عبادت باشد جز وی آیا پس نمیترسید از عذاب و عقاب وی یعنی بترسید و عبادت غیر او مکنید فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ
كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ پس گفتند گروهی از بزرگان و اشراف قوم انکه کافر شدند از گروه او با دروئیشان و عوام خلق را
یعنی چون اکابر قوم اصاغر را بدین و دعوت نوح مایل دیدند ایشان متغیر دیده گفتند مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ
نیست این شخص که میخواند مرا بتوحید مگر آدمی مانند شما در خوردن و آشامیدن و پوشیدن و غیر اینها يُرِيدُ أَنْ
يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ میخواهد که افزونی جوید بر شما و مهتر گردد شما را متبوع و محکوم خود سازد وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنْزَلَ
مَلَائِكَةً و اگر خواستی خدا تعالی که رسول به بنی آدم فرستد هر آینه فرستادی فرشتگان را تا مرسل از مرسل
الیه متمیز بودی مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ و نشنیده ایم ما این سخن و مثل این مدعا که آدمی
رسول خدا تعالی تواند بود که خلقان در میان پدران ما که نخست پیش از ما بوده اند و این سخن از فرط عناد میگفتند
چرا که از اولاد آدم پیغمبران پیش از نوح بوده اند إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ نیست نوح مگر مردی که بر او دیوانگی
هست که اگر جنون نداشتی بدانستی که بشر قابلیت رسالت ندارد فَتَرَبَّصُوا بِهِ حَتَّى حِينٍ پس انتظار کشید و
بر او خشم دارید تا هنگامی از زمان یعنی صبر کنید که باشد که وقتی بمیرد یا از جنون با هوش آید و ترک این سخنان
نموده کار خود گیرد قَالَ رَبِّ انْصُرْنِي بِمَا كَذَّبُونِ گفت نوح بعد از آنکه نومید شد از ایمان ایشان بطریق
مناجات فرمود که ای پروردگار من یاری ده مرا و انتقام من بکش از ایشان بسبب آنکه مرا تکذیب کردند فَأَوْحَيْنَا
إِلَيْهِ أَنِ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا پس وحی کردیم ما بنوح که بساز کشتی به نگاهداشت ما یعنی ما ترا محافظه نمائیم
که خطا نکنی وَوَحْيِنَا و با مر ما و تعلیم ما یعنی بگوئیم که چگونه بسازی فَإِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ پس چون
بیاید امر ما و فرمان ما بسوار شدن بکشتی تا نازل شود وقت عذاب ما و بجوشد از تنور آب یعنی بوقتی که زن تو
نان پزد و از میان آتش آب بر آید فَاسْلُكْ فِيهَا مِنْ كُلٍّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ پس در آر تو در کشتی از هر دو
صنف از حیوانات که جفت یکدیگر اند دو تا یعنی نری و ماده و در تیسیر گوید که بکشتی در نیاورد مگر آنها که از آنچه
یا بیضه مینهند وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ مِنْهُمْ و دیگر در آور در کشتی کسان خود را از اهل بیت
و مؤمنان مگر آنکه پیشی گرفته است بر وی سخن ازلی یعنی هلاک او نوشته شده و در لوح محفوظ از ایشان که قوم تواند یک
پسر تو کنعان نام و یک زن تو واعله نام که کافر بودند وَلَا تُخَاطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ
و خطاب مکن و دعا مکن و مهلت مطلب و سخن مگوی با من در شان آنکه که ظلم و ستم کردند بر خود و ایمان قبول
نکردند و ترا ایذا و تشنیع نمودند بآنکه دعا کنی بنجات ایشان از عذاب غرق شدن بدرستیکه ایشان غرق خواهند شد

همه پیک فاذا استویت انت ومن معک علی الفلک چون بوقت ظهور عذاب درآمدی و راکب شدی تو
وانکه باتو باشد از مؤمنان بر کشتی راست بنشینی فقل الحمد لله الذی نجانا من القوم الظالمین
پس بگوی که همه ستایشها مر خداوندیست آن خدائی که نجات داد ما را از گروه ستمکاران یعنی مشرکان
وقل رب انزلنی منزلا مبارکا و بگوی در وقت نشستن بکشتی که ای پروردگار من فرود آور مرا
در منزلی با برکت که سبب سلامت و نجات مؤمنان است وحفص منزلا میخواند بضم میم و فتح زا و عبد
میداند یعنی فرود مارا فرود آوردنی وانت خیر المنزلین و تو بهترین فرود آورندهائی در منازل
مبارک و قولی آنست که امر باین دعا در وقت خروج از کشتی بوده و اکثر آنست که در وقت دخول کشتی این
دعا فرموده ان فی ذلک لآیات وان کنا لمبتلین بدرستیکه در این قضیه نوح و آنچه با قوم
او کرده شد هر آینه نشانهاست مر اهل عبرت را بدرستیکه بودیم ما آزماینده و امتحان نماینده مر آن قوم را
که اخلاف ایشان باشند و همه بندگان را بدین آیات تا اعتبار گیرند یا بودیم ما بلا دهنده بقوم نوح بلائی
بزرگ تا حال مصدقان و مکذبان ظاهر گردد ثم انشانا من بعدهم قوما آخرین پس بیافریدیم
ما از پس نوح گروهی اهل زمانه دیگر یعنی قوم عاد یا ثمود فارسلنا الیهم رسولا منهم پس فرستادیم ما در
میان ایشان پیغمبری جبرئیل با او فرستاده از جنس ایشان که هود بود یا صالح و گفتیم ما آن قوم را بزبان رسول ایشان
ان اعبدوا الله ما لکم من اله غیره انکه بپرستید خدای را نیست شما را از هیچ خدای که استحقاق
پرستش داشته باشد بجز حضرت او افلا تتقون آیا پرهیز نمیکنید از عذاب خدای تعالی یعنی پرهیز از
عقوبت او و بعبادت غیر او اشتغال مینمایند وقال الملأ الذین کفروا وکذبوا و گفتند گروهی بزرگان
از قوم آن رسول آن کسان که بگرویدند و دروغ شمردند بلقاء الآخرة برسیدن بسرای آخرت و دیدن روز
قیامت یعنی بعث و حشر ایمان نیاوردند واترفناهم فی الحیوة الدنیا و نعمت داده بودیم ایشان را
در زندگانی دنیا بکثرت اموال و اولاد یعنی کافران نازپرورده که در فراخی ناز و عیش و تنعم گذرانیده
بودند گفتند با بعضی دیگر ما هذا الا بشر مثلکم نیست این رسول که بحق دعوت میکند ما را مگر آدمی مانند
شما در صفات و احوال بشریت یاکل مما تاکلون منه ویشرب مما تشربون میخورد از آنچه میخورید
شما و می آشامد از آنچه می آشامید شما یعنی بغذا احتیاج است مانند شما اگر نبی بودی نمیخوردی و نمی آشامیدی
ولئن اطعتم بشرا مثلکم انکم اذا لخاسرون و اگر فرمان برید شما در اوامر و نواهی آدمی را که
مانند شماست بدرستیکه شما آنگاه هر آینه زیانزدگان باشید که خود را مأمور و متبوع مثل خودی سازید
ایعدکم انکم اذا متم وکنتم ترابا وعظاما انکم مخرجون آیا وعده میدهد شما را این پیغمبر بدرستیکه

شماچون مردید

شما چون مردید و گشتید خاک و استخوانی چند پوسیده و ریزیده بدرستیکه شما از گورها زنده بر شکل اول بیرون آورده شدگانید
هیهات هیهات لما توعدون چه دور و دور است آنچه وعده کرده میشوید یعنی هرگز که چنین نخواهد شد
ان هی الا حیاتنا الدنیا نموت ونحیا نیست این زندگانی مگر زندگانی ما در دنیا میمیریم چون رفتیم
ناچیز و فاسد میشویم چون نبات و زنده میشویم یعنی چون یکی از ما میمیرد وما نحن بمبعوثین و نیستیم ما بر
انگیختگان و زنده شدگان بعد از مرگ ان هو الا رجل افتری علی الله کذبا نیست این پیغمبر مگر مردی که بر
می‌بندد بر خدای تعالی دروغی و میگوید که مرا بشما فرستاده اند و بعد از مرگ زنده خواهند کرد وما نحن له بمؤمنین
و نیستیم ما مر او را باور دارندگان و گروندگان در آنچه خبر میدهد قال رب انصرنی بما کذبون گفت آن
پیغمبر بعد از استماع این سخن و یأس از ایمان قوم که ای پروردگار من یاری کن مرا بر غالبیت و ایشان را مغلوب
گردان بعذاب بسبب آنچه بدروغ نسبت نمودید مرا قال عما قلیل لیصبحن نادمین گفت حق سبحانه و تعالی
از زمانی و وقتی اندک هر آینه گردند کافران و مکذبان پشیمان از تکذیب خود فاخذتهم الصیحة پس گرفت
ایشان را آوازی هایل یعنی جبرئیل فریادی عظیم کرد که دلهای ایشان بشکافت از ترس و بمردند جمعی از مفسران گویند
که این قوم ثمود بودند و دلیل ایشان اینست که عذاب صیحه مر ثمود بوده بر آنکه ایشان که گویند که قوم عاد بودند میگویند که در
سوره اعراف و هود و شعرا بعد از قصه نوح عاد را فرموده اینجا نیز بهمان ترتیب مراد عاد است و برین قول
هر عذابی را که سبب استیصال باشد صیحه توان گفت و بر هر تقدیر گرفت ایشان را صیحه بالحق بحکم قضا یا بوعده
صادق یا باستحقاق ایشان مر عذاب را فجعلناهم غثاء فبعدا للقوم الظالمین پس گردانیدیم ما ایشان را
چون خاشاک آب آورده یعنی هلاک کردیم و نابود ساختیم خس و خاشاک که سیل بر اطراف افکنده و سیاه و کهنه
شده پس دوری باد از رحمت حق مر گروه ستمکاران ثم انشانا من بعدهم قرونا آخرین پس پیدا کردیم
ما از پس ایشان قرنهای دیگر یعنی بیافریدیم از اهل زمانهای دیگر چون لوط و موسی و شعیب و غیر ایشان ما تسبق من
امة اجلها وما یستاخرون پیشی نتوانست گرفت از هیچ گروه و طایفه وقتی که جهة هلاک ایشان مقرر
کرده بودیم و نه باز پس ماند از آن و متاخر شود ثم ارسلنا رسلنا تترا کلما جاء امة رسولها
کذبوه پس فرستادیم ما فرستادهای ما پیاپی یعنی یکی در عقب یکی دیگر هر گاه که آمد بگروهی و طایفه پیغمبری آن گروه
تکذیب کردند او را آنچه میگفت از توحید و نبوت و حشر دروغ پنداشتند و تقلید پدران خود و لزوم عبادت
ناپسندیده از دولت تصدیق محروم ماندند فاتبعنا بعضهم بعضا پس از پی درآوردیم ما جمعی از ایشان از پی بعضی
در هلاک کردن یعنی هیچ کدام را مهلت ندادیم و آخرین را چون اولین معاقب گردانیدیم وجعلناهم احادیث
و گردانیدیم ما ایشان را سخنان و اخبار یعنی ایشان را عبرت خلایق گردانیدیم که دایم عذاب ایشان را حکایت کنند

وبدان مثل زنند وخلاصه سخن آنکه از ایشان غیر از حکایتی وخبری باقی نماند که مردم آن را افسانه وار میگویند   نام نیکو گر بماند
زآدمی به که ز وماند سرای زرنگار   شفیع وتبقی عنک احدوثة فاجهد بان تحسن احدوثتک پس از تو این یمین
چون افسانه خواهد ماند در آن بکوش که نیکو باشد افسانه   سعدیا مرد نکونام نمیرد هرگز   مرده آنست که نامش بنکوئی نبرند
فبعدا للقوم لا یؤمنون پس دوری باد از رحمت حق وهلاکت باد مر گروهی را که نمیگروند وبخدا ایمان
ایمان نمی آوردند ثم ارسلنا موسی واخاه هرون بایاتنا وسلطان مبین پس فرو فرستادیم ما موسی
وبرادر او هرون را بمعجزها وپیغامهای ما وحجتی آشکارا یعنی عصا تخصیص کرد عصا را بجهت آنکه اول معجزه که نمود عصا بود
وچند معجزه دیگر که از عصا بود چون فرو بردن جادوئیها وشکافتن دریا وروان شدن آب از سنگ که تعلق بعصا
داشت ومحافظت موسی در هنگام خواب وروشنائی دادن شب پس با موسی وبرادر بمعجزات تسع فرمودیم
الی فرعون وملائه بسوی فرعون وقوم او فاستکبروا وکانوا قوما عالین پس بعد از پیغام رسانیدن
سرکشیدند قوم قبط از ایمان ومتابعت پیغمبران وتکبر مینمودند از قبول حق وبودند قبطیان از زمره سرکشان که بر مردمان
قاهر وغالب بودند فقالوا انؤمن لبشرین مثلنا وقومهما لنا عابدون پس گفتند آیا ایمان آوریم
ما یعنی ایمان نیاوریم وتصدیق نکنیم برای سخن دو آدمی که مانند مااند در صفتهای بشریت وحال آنکه گروه
ایشان هر دو یعنی بنی اسرائیل برای ما خدمتکارانند وپرستندگان یعنی در فرمان مااند چون بندگان
باخواجگان ودر بعضی تفاسیر آورده اند که بنی اسرائیل فرعون را میپرستیدند واو بت میپرستید یا گوساله
وبعد از آن دعوی خدائی بباطل کرد فکذبوهما فکانوا من المهلکین پس تکذیب کردند فرعون وقوم
او موسی وهرون را پس گشتند بسبب آن تکذیب از هلاک کرده شدگان یعنی غرق شدند در بحر قلزم ولقد
آتینا موسی الکتاب لعلهم یهتدون وبدرستیکه دادیم ما موسی را توریة بعد از هلاک فرعون
وقوم او تا شاید که بنی اسرائیل ببرکت کتاب راه یابند در دین باحکام شریعت وجعلنا ابن مریم
وامه آیة وساختیم ما پسر مریم را که عیسی باشد ومادر او را دلیلی وحجتی بر قدرت ما یا هر یکی را آیتی
ساختیم بر استدلال به آنکه پسر در مهد سخن گفت که قال انی عبد الله ومادر را بآنکه بی مساس بشری چنان پسری
بزاد وآویناهما الی ربوة وجای دادیم ما مادر وپسر را وقتیکه از مادر فرار نمودند وباز آوردیم
بسوی بلندئی از زمین بیت المقدس یا دمشق یا رمله یا قسطنطنیه یا مصر وگفته اند که ربوه موضعیست ذات
قرار ومعین خداوند قرار ومعین یعنی مستقری که در آن آرام گیرند وخداوند آبی ظاهر جاری بر روی
زمین یا ایها الرسل خطاب با عیسی است بر سبیل تعظیم یا جمیع انبیا ومرسلین میفرماید که ای انبیا که شما را
فرستاده ایم جهت هدایت خلق کلوا من الطیبات واعملوا صالحا بخورید از طعامها پاکیزه حلال وبکنید کارها

ستوده جمع فرموده

ستوده جمع فرموده میان اکل حلال وعمل صالح چه قوام بدن که عمل از آن صادر میشود بغذا است واگر آن حلال وپاک
نبود حکم الحرام آن غذا بنفس واعضا سرایت کند وآثار طغیان وعصیان وارتکاب مناهی ومباشرت اخلاق ردیه
بظهور رسد ودر حدیث آمده که ان الله طیب لا یقبل الا الطیب صاحب روضة الانوار فرموده   دل از زمزم وکوثر بشوی
وآب از سر چشمه تقوی بجوی   لقمه که در اصل نباشد حلال   رو نفزاید بجز از ضلال   قطره باران تو چون صاف نیست
گوهر دریای تو شفاف نیست   ودیگر گفته اند که یا ایها الرسل خطابست با جمیع انبیا هر قرنی نه در یکدفعه
که ایشان در ازمنه مختلفه بوده اند بلکه بدانمعنی که هر یک از ایشان در زمان خود مخاطب باینخطاب بوده اند پس همه
در تحت این خطاب داخل باشند وبعضی گفته اند که خطاب با پیغمبر ماست واو را بنام همه پیغمبران خواند زیرا که سید
همه است وذات معلا او جامع فضایل وکمالاتی که با همه بوده   وقد جمع الله فیک المعاجز
آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری   اما مراد امت اند میفرماید که ای مهتر وبهتر امت عالی خود را بگوی که
حلال بخورید وعمل صالح بکنید انی بما تعملون علیم بدرستیکه من بآنچه شما میکنید دانا ام وان هذه امتکم
امة واحدة وانا ربکم فاتقون وبدرستیکه این خصلت حلال خوردن وکردار نیکو کردن ملت شماست
ای امت رسل کرام ملتی یگانه در عقاید واصول شرایع با جماعت شما متحدند متفق باشید بر التزام ایمان وتوحید واکل
حلال وعمل صالح ومن آفریدگار شماام پس بترسید از من در مخالفت اوامر ونواهی خاصه کلمه توحید فتقطعوا
امرهم بینهم زبرا پس ببریدند ومتفرق ساختند امم سابقه یا اهل کتاب کار دین خود در میان یکدیگر در حالتیکه
ادیان مختلف بود وپارها یعنی گروه گروه شدند واختلاف کردند کل حزب بما لدیهم فرحون هر گروهی از
ایشان بآنچه نزدیک اعتقاد ایشان است از دین شادان ونازان که تصور آن کرده اند که حق این است وغیر
این مبطل فذرهم فی غمرتهم حتی حین پس بگذار ایشان را در گرداب غفلت وضلالت وجهالت ایشان
تا هنگامی که کشته شوند یا بمیرند ایحسبون انما نمدهم به من مال وبنین آیا می پندارند مشرکان آنچه
مدد وعطا میدهیم ایشان را بآن از مال که زینت دنیاست وپسران بسیار که حشم وچراغند نسارع لهم فی
الخیرات بل لا یشعرون شتاب مینمائیم برای ایشان در نیکوئیها یعنی ایشان را استحقاق آن است
که ما نه باداش آن بایشان نیکوئیها کنیم نه چنین است که می پندارند بلکه نمیدانند که این امداد بجهت استدراج
مسارعت در نیکوئیها ان الذین هم من خشیة ربهم مشفقون بدرستیکه آنکسان که ایشان از ترس عذاب
آفریدگار خود ترسانند وبنهایت خوف رسیده اند عذاب را خشیة فرموده جهت عذاب سبب خشیت است و
الذین هم بآیات ربهم یؤمنون وآنکسان که ایمان آورده اند بنشانهای پروردگار خود والذین هم
بربهم لا یشرکون وآنکسان که ایشان بپروردگار خود شرک نمی آرند شرک جلی وشرک خفی والذین

یُؤْتُونَ مَا آتَوا و انکه که میدهند در راه رضای خدای انچه بذل میکنند از صدقات و زکوة و توسل مینمایند
بحضرت حق تعالی بانواع خیرات و مبرات وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ و دلهای ایشان
ترسانست که مبادا که خیرات ایشان مردود گردد و در محل قبول نیاید و میدانند که بدرستیکه ایشان بسوی
جزا پروردگار ایشان باز گردنده اند أُولَٰئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ آن گروه
که باین صفتها موصوفند میشتابند در طاعتها یا در تحصیل و نیل خیرات دینی و دنیویه که بر اعمال صالحه متفرع است
کما قال الله سبحانه و تعالی فَآتَاهُمُ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَحُسْنَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ و ایشان بسوی گیرندها اند
یا سابقند بر همه مردمان بوفور طاعة یا بحصول ثواب یا بدخول جنت وَلَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا
و تکلیف نمیکنیم هیچ تنی را مگر بقدر توانائی و طاقة او وَلَدَيْنَا كِتَابٌ يَنْطِقُ بِالْحَقِّ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ
و نزدیک ماکتابی است یعنی لوح محفوظ یا صحف اعمال بنده کان که سخن میگوید براستی یعنی مخالف واقع در آن
نوشته یا نزد ماست نامه اعمال هر کسی که گواهی دهد بر کردار هر کس که عالمانند ستمدیده نخواهند شد بافزونی عقاب
و نقصان ثواب بَلْ قُلُوبُهُمْ فِي غَمْرَةٍ مِنْ هَٰذَا بلکه دلها کفره و نفاق در حیرت است و غفلة از این سخن
که گفته شد یا از کتاب حفظه یا از قرآن وَلَهُمْ أَعْمَالٌ مِنْ دُونِ ذَٰلِكَ هُمْ لَهَا عَامِلُونَ و مر ایشان
راست یعنی کفره و خطاهای بی باک و خصائل چند دیگر ذمیمه بجز این خطاهای عظیم که بر انند از غفلت و جهالت یعنی
شرک و انکار بعث و غیر اینها مراد آنست که کفره بغیر از شرک و انکار و تکذیب کتابهای دیگر هست
که ایشان مر آن اعمال کننده اند بحکم قضا که و لا راد لقضایه و لا معقب لحکمه و ایشان در این غفلت
و معصیت اند حَتَّىٰ إِذَا أَخَذْنَا مُتْرَفِيهِمْ بِالْعَذَابِ تا وقتی که بگیریم ما منعمان ایشان را بعذاب
آخرت یا قتل در روز بدر یا سال قحط و جوع إِذَا هُمْ يَجْأَرُونَ آنگاه که ایشان فریاد در گیرند و استغاثه کنند
و ما گوئیم لَا تَجْأَرُوا الْيَوْمَ إِنَّكُمْ مِنَّا لَا تُنْصَرُونَ فریاد مکنید امروز بدرستیکه شما از جانب ما یاری کرده
نخواهید شد یا از عذاب ممنوع نخواهید گشت قَدْ كَانَتْ آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ بدرستیکه هست آیتهای من یعنی
قرآن کلام الله که هر گاه که خوانده میشود بر شما فَكُنْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ تَنْكِصُونَ پس هستید که از شنیدن
قرآن بر پاشنهای خود میگردید عبارتست از تباعد از حق یعنی بقهری و رجوعی و تکبری رجوع میکنید و کلام من
نمیشنوید مُسْتَكْبِرِينَ بِهِ در حالتیکه طلب رفعت در آید بر مردمان و تعظیم مینمایند بسبب حرم مکه و میگویند که ما
اهل حرمیم یا مستکبر به تکذیب قرآن سَامِرًا تَهْجُرُونَ حدیث گوینده در شب بهذیان و ناسزا میگوئید
یا میگذارید قرآن را یا پیغمبر را یا خانه کعبه را که در حوالی آن افسانه و حکایت میگوئید و برین مینازید و طواف
نمیکنید أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ آیا تفکر و تامل نمیکنند در قرآن یا باعجاز لفظ و وضوح معنی نمیدانند که کلام حق است

و بکلام خلق نماند

و بکلام خلق نماند أَمْ جَاءَهُمْ مَا لَمْ يَأْتِ آبَاءَهُمُ الْأَوَّلِينَ آیا آمد بایشان از کتب سماوی آنچه آن
از عذاب یا رسول الله آنچه نیامده بود بر پدران پیشین ایشان نفرستادیم ما محمد را برای شما و بر حقیتم انکه
تا عذر نیاورند قال الله تعالی لِتُنْذِرَ قَوْمًا مَا أُنْذِرَ آبَاؤُهُمْ فَهُمْ غَافِلُونَ أَمْ لَمْ يَعْرِفُوا رَسُولَهُمْ آیا نشناخته
کفار مکه پیغمبر خود را بامانت و راستی و حلم و وقار و کرم و مروة و نیکو خواهی و حسن خلق و کمال علم با وجود عدم
تعلم بحسن خلق و وفا کس بپایه ما نرسد ترا در این سخن انکار کار ما نرسد اگرچه حسن صورت تجلی آملا از
که حسن ملاحت بپایه ما نرسد پس میگویان مراکفرت را ناشناسنده کان باشند و انکار میکنند فَهُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ
یعنی نه آنست که حضرت رسالت پناه را نمیشناسند و انکار میکنند بلکه میدانند کما یعرفون ابناءهم و میگویند
که بیگانه است و ما حقیقة حال او نمیدانیم أَمْ يَقُولُونَ بِهِ جِنَّةٌ یا میگویند با او دیوانگیست که سخن او اعتبار
نتوان کرد و حجت ندارند بَلْ جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ وَأَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ نه چنین است که ایشان میگویند بلکه آمد
بایشان راستی و درستی یعنی اسلام یا سخن درست که قرآن است یا پیغمبر صادق و صواب و بیشتر کافران
مر دین حق را ناخواهانند که مخالف طبع کج و از روی فاسد ایشان است و قید اکثر برای آنست که بعضی از کفار از
ننگ توبیخ و سرزنش مردم نمیگرویدند نه از کراهت حق چون ابوطالب که گفت اگر نه ز حرف ملامت بدی ...
وَلَوِ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ و اگر پیروی کردی حق سبحانه و تعالی از روی آرزوهای باطل متناقض کافران در وجود الهه شتی
یعنی اگر بعرض خدایان واقع بودی فی الواقع لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ هر آینه تباه و ناچیز
شدی نظام آسمانها و زمین هر که در آسمانها و زمین است بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ
بلکه آورده ایم ما بزبان ایشان کتابی که وعظ و پند ایشان در آنست یا دیده به عزت و صفت شرف ایشانست پس ایشان از
موعظه خود یا از آنچه سبب بزرگی ایشان در دنیا و آخرتست روی گردانند أَمْ تَسْأَلُهُمْ خَرْجًا فَخَرَاجُ رَبِّكَ
خَيْرٌ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ یا انکه تو یا محمد میخواهی از ایشان برادر رسالت مزده کانی قلیل یا بسبب طمع در مال
ایشان ترا متهم میکنند در رسالت پس مزده پروردگار تو که باقی و کثیر است که آن روزی تو در دنیا و ثواب عقبی است بهتر است
از مزد کافران و خدا تعالی بهترین روزی رسانان است وَإِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ
و بدرستیکه تو هر آینه میخوانی ایشان را بسوی راه راست که دین اسلام است وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ
بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَاكِبُونَ و بدرستیکه آنانی که نمیگروند بنبوت سرای دیگر یعنی بقیامت و متعلقات
آن که نهایتش بهشت یا دوزخ است از آن راه راست هر آینه گردنده کانند و میل کننده کانند به بیابان گمراهی وَلَوْ
رَحِمْنَاهُمْ وَكَشَفْنَا مَا بِهِمْ مِنْ ضُرٍّ لَلَجُّوا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ و اگر بخشائیم بر ایشان و بر داریم
آنچه بر ایشانست واقع است از سختی یعنی قحط و تنگی که بر ایشان بود هر آینه ستیزه نمایند در سرکشی خود و سرگشته میگردند و تردد مینمایند

یعنی اگر از ایشان دفع و رفع کنیم همچنان از روی ستیزه و عنا در کفر و تکذیب مصر خواهند بود ستیزنده که کار زد لبود و دست
ستیزنده را دشمن با خود است وَلَقَدْ أَخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ و بدرستی که ما گرفتیم اهل مکه را بعذاب قتل روز بدر
یا قحط و گرسنگی فَمَا اسْتَكَانُوا لِرَبِّهِمْ وَمَا يَتَضَرَّعُونَ پس فروتنی نکردند برای پروردگار خود و تضرع و زاری ننمودند
بلکه همچنان بر سرکشی و نافرمانی بایستادند حَتَّىٰ إِذَا فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَابًا ذَا عَذَابٍ شَدِيدٍ إِذَا هُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ
تا چون بگشادیم ما بر کافران دری صاحب عذاب سخت که آن جوع است و شدت قحط و گرسنگی از قتل و اسر سخت‌تر است
ناگهان ایشان در باب عذاب ناامیدان و فرو ماندگان و اندوه کنان و سرگردانان شوند تا بحدی که اغنیای ایشان
از مؤمنان طلب عافیت و مرحمت نمایند وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ و خدای تعالی
آنکسی است که بیافرید و پیدا کرد برای شما گوشها تا میشنوید بدان شنیدنیها که صوت و حرف است و دیدها تا می‌بینند بدان
دیدنیها که شکل و لون است و دلها تا تفکر میکنید بدان در مصنوعات و استدلال نمایید از مسموعات و مبصرات
بر قدرت مبدعات و حشا قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ بغایت اندک شکر میکنید چه عمده در شکرگذاری آنست که
استعمال کنند این آلات ادراک در آنچه مودی بشناخت خالق آن باشد وَهُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ
تُحْشَرُونَ و حق تعالی آنکسی است که بیافرید و منتشر ساخت و متفرق گردانید شما را در زمین و بسوی جزای خدای تعالی
جمع کرده خواهید شد روز قیامت بعد از تفرق اعضا و اجزا وَهُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ و حق تعالی آنکسیست که زنده
میگرداند و میمیراند وَلَهُ اخْتِلَافُ و مر او راست یعنی بامر و قدرت اوست مخالفت اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ
شب و روز در ازدیاد و انتقاص یا در تعاقب ایشان مر یکدیگر أَفَلَا تَعْقِلُونَ پس تعقل نمیکنید و در نمی‌یابید که قدرت
ما همه کاینات را از عدم بوجود آورده است و بعث نیز از آنجمله است چه جمیع کاینات را بعد از مردن زنده خواهیم
ساخت پس چرا انکار بعث و حشر میکنید بَلْ قَالُوا مِثْلَ مَا قَالَ الْأَوَّلُونَ کفار تعقل این نکردند بلکه گفتند بی تدبر و تفکر
مانند آنچه گفتند از کفار پیشینیان قَالُوا أَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ می‌گفتند آیا چون
بمیریم ما و باشیم خاک و استخوانهای پوسیده کهنه شده آیا ما برانگیخته شویم استفهام از برای انکار است و تکرار از
برای تاکید یعنی چون خاک گردیم حشر و نشر ما را راه ما به یا نخواهد یافت لَقَدْ وُعِدْنَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا هَٰذَا
مِنْ قَبْلُ هر آینه بتحقیق وعده داده شدیم ما و پدران ما این خبر از زمان پیش از آمدن محمد مصطفی علیه السلام یعنی ما را
و پدران ما را بوعده حشر و نشر تخویف کردند و این وعده ندیدیم و درست نشد إِنْ هَٰذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ
الْأَوَّلِينَ نیست این قول مگر افسانهای پیشینیان و اکاذیب ایشان که در صحایف نوشته‌اند و گذاشته‌اند قُلْ
لِمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ بگو ای محمد با این منکران که بگویید از آن کیست زمین و هر آن
کس که مخلوقست در زمین و آفریدها یعنی مالک و خالق اهل زمین کیست جواب دهید مرا اگر شما هستید که میدانید

سیقولون لله

المؤمنون

سَيَقُولُونَ لِلَّهِ زود باشد که در جواب تو بگویند که زمین و آنچه در آنست از آن خداست چرا که مشرکان مکه معترف بودند
بآنکه آفریدگار زمین و اهل آن خدای تعالی است پس ترا چنین جواب دهند قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ بگو که آیا پند نمیگیرید و در
نمی‌یابید که کسی او اولا قادر باشد بر آفریدن زمین و هر چه در آنست ثانیا نیز از ایجاد و اعاده آن عاجز نخواهد بود قُلْ مَنْ
رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ بگو که کیست آفریدگار آسمانهای هفتگانه با عظمت و رفعت
و شکلهای عجیب و هیات غریب که در آنست و کیست پروردگار عرش بزرگ که اعظم مخلوقاتست سَيَقُولُونَ لِلَّهِ
زود باشد که بگویند آفریدگار آسمانها رفیع و عرش عظیم مر خدا راست و رب همه اوست قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ
بگو که آیا پرهیز نمیکنید از شرک بنسبت با خالق چنین بزرگ و هم از مخلوقات او شریک با او میسازید تا بی
نمیرسید از عذاب و عقاب او قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ بگو که کیست که بدست اوست یعنی بقبضه اقتدار
اوست پادشاهی همه چیزی در موضع گوید که مضرت و منفعت اغنیا با خزاین آن وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ
كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ و خدای تعالی زنهار دهد و بفریاد رسد و نگاه دارد و ایمن گرداند هر بیچاره را از عذاب
و فرو ماندگی برهاند هر که را خواهد و زنهار داده نشود بر او یعنی کسی نتواند که کسی را از عذاب او ایمن گرداند و در پناه
خود آورد جواب گویید اگر هستید شما که میدانید سَيَقُولُونَ لِلَّهِ فَأَنَّىٰ تُسْحَرُونَ زود باشد که گویند که پادشاهی
و این صفات که تو گفتی مر خدای راست که مالک ملکوت و مجیر بندگانست بگو پس از کجا فریب یافته میشوید باغلال شیطان
و چگونه از راه حق بر میگردید با وجود ظهور نور توحید و تظاهر دلایل بر وحدت ملک مجید طریق حق را گذاشته بکجی
میروید که شما را هم بدین درگاه باز خواهند آورد ای که بی نفس و هوا میروی راه نه اینست خطا میروی
راه روان زان ره دیگر روند پس تو برین راه چرا میروی منزل مقصود در آن جای نیست پس تو از این کوی کجا میروی
بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِالْحَقِّ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ بلکه آوردیم بایشان راستی و روشنی از توحید و وعده حشر و نشر و بدرستیکه
ایشان هر آینه دروغ گویانند در آنکه تکذیب این قول میکنند یا در نسبت فرا گرفتن ولد و شریک باری تعالی و تکذیب
رسل و غیر اینها کاذبند مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ فرا نگرفت خدای تعالی هیچ فرزندی و نیست
با خدای تو هیچ خدایی که در الوهیت شریک او باشد چه اگر او را شریکی باشد در خدایی پس هر آینه شریک او مخلوقی
چند داشته باشد چرا که خدای باید که آفریننده باشد إِذًا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَٰهٍ بِمَا خَلَقَ آنگاه ببرد و جدا گرداند
هر خدایی آن را که آفریده باشد و در آن مستقل بود پس مخلوق را علامتی باشد که بدان متمیز باشد و مخلوق
این خدای از مخلوق آن خدای و مشاهده میرود که در میان جمیع مخلوقات علامت تمیز نیست پس ثابت باشد که با او هیچ
خدایی نیست وحده لا شریک له و دیگر آنکه با او خدایی بودی چنانکه گفته شد و مخلوق خود را جدا کردی و ملک
او از ملک این ممتاز بودی هر آینه طرح نزاع و حرب در میان ایشان پدید آمدی چنانکه از حال ملوک دنیا معلوم و مشاهد است

ولعلی بعضهم علی بعض و هر آینه برتری جستندی و غلبه خواستندی جمیع ازایشان بر جمعی و با جماع و استقرا معلوم شد
که این تحارب و تنازع واقع نشد و نمیشود و نیست که نشود پس او را شریک نباشد سبحان الله عما یصفون
پاکست خدای تعالی از آنچه وصف میکنید او را بدان یعنی اتخاذ ولد و انباز عالم الغیب و الشهادة خدای تعالی
دانا و پوشیده و نهان است و آنچه آشکارا و حاضر است فتعالی عما یشرکون پس خدای تعالی بزرگ و بلند مرتبت
بر تبت از آنچه شریک میگیرند بر وی بجهت دلخوشی حضرت رسالت از انزال عذاب بر مشرکان خبر میفرماید
قل رب اما ترینی ما یوعدون بگوی ای محمد بطریق دعا که ای پروردگار من اگر بنمائی بمن بشبهه یعنی البته
بنمای آنچه وعده داده شده اند کافران از عذاب دنیا و آخرت بیشبهه مرا مینمائی یعنی البته مرا بنمای رب
ای پروردگار من فلا تجعلنی فی القوم الظالمین پس مکردان مرا در میان زمره ستمکاران یعنی مرا در عذاب
قرین ایشان مساز این سخن بجهت تواضع و شکستگی نفس است یا تنبیه بر آنکه شومی ظلم میتواند بود که عذاب بی گناهان
نیز برسد و مراد از ظلم در اینجا شرکست و انا علی ان نریک ما نعدهم لقادرون بدرستیکه ما خداوندیم
بر آنکه بنمائیم بتو آنچه وعده داده ایم کفار را از عقوبت هر آینه توانائیم اما تاخیری که میرود بسبب آنست که بعضی
از ایشان یا اعقاب ایشان یعنی فرزندان ایشان ایمان خواهند آورد ادفع بالتی هی احسن السیئة
دفع کن شرک مشرکان را بکلمه توحید بخصلتی که صبر را ذی است که بهر حال آن خصلت نیکوتر است از بدی الله سبحانه و تعالی
حبیب خود را از مکارم اخلاق باتم و اکمل و اشرف و اجل آن امر میفرماید و میگوید که دفع و رفع کن بدی را بآنچه
نیکوتر است بعفو و رحمت از گناه مجرمان درگذر بر وجهی که وهنی در دین نبود یا دور کن جهل سفها را از ایشان
بحلم خود یا بازدار مردم را از معاصی یا مر فرمودن بطاعت یا رفع کن شرک مشرکان بکلمه توحید یا محو ساز منکران را
با مر معروف نحن اعلم بما یصفون ما دانا تریم بآنچه وصف میکنند ترا از شعر و سحر و یا بآنچه صف یا می
گویند از اتخاذ ولد و شریک و قل رب اعوذ بک من همزات الشیاطین و بگوی ای پروردگار من
پناه میگیرم بتو از وساوس دیوان که داعی بضلالت و معصیت است یا از در انداختن دیوان مردمان را بفریب
و غرور و مهالک و اعوذ بک رب ان یحضرون و پناه می آورم بتو ای پروردگار من از آنکه حاضر شوند
دیوان در نزد من بوقت نماز یا زمان تلاوت یا از آنکه گرد من گردند در همه احوال تا از آنکه مرا رنج رسانند
حتی اذا جاء احدهم الموت متعلق است به یصفون یعنی پیوسته کفار مرا و ترا به بدی وصف میکنند تا
وقتی که بیاید یکی از ایشان را مرگ و بگراهی خود دانا گردد یعنی مرگ را معاینه به بینند و آثار عذاب مشاهده کنند آن
زمان بدانند که بد کرده اند قال رب ارجعون در آنحال که در عین فرو ماندگی و گرفتاری باشد گوید از روی حسرت
و حیرت که ای آفریدگار من بازگردان من بدنیا صیغه جمع برای تعظیم مخاطب است ثعلبی با جمع مفسران گویند که خطاب

با ملک الموت

با ملک الموت است و اعوان او و اول بکلمه رب استغاثه مینماید بخدای تعالی و بکلمه ارجعون رجوع مینماید
بملایکه که بازگردانید مرا لعلی اعمل صالحا فیما ترکت شاید که بکنم من عمل شایسته در آنچه ترک کرده ام
که ایمانست و توحید یعنی ایمان آرم و در اسلام عمل صالح کنم و آن زمان که قبض روحم کنی کلا ردع است از طلب
رجعت یعنی چنانست که وی را باز گردانند در خبر است که خدای تعالی فرماید که اگر استدعای تو حاصل کنم و ترا بدنیا باز
گردانم بر همین کیش و کفر و کافری خواهی بود کلیم بخت کسی را که بافتند سیاه سفید کردن آن نوعی از محالات است
انها کلمة هو قائلها بدرستیکه آن درخواست او سخنیست که بواسطه غلبه حسرت بر او آن کافر بد کار گوینده
آن سخن است و آن التماس میکند از تحسر و من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون و از پیش مشرکان
مانعیست میان رجعت و مشرکان یعنی قبر که در آن خواهند بود این بدن با زپرورده در خاک خواهد بود
اما رجوع در بدن برزخ یعنی مدت مابین موت و بعث تا روزی که برانگیخته شود از قبر فاذا نفخ فی الصور
فلا انساب بینهم یومئذ پس چون دمیده شود نفخه ثانیه با ثالثه که نفخه احیای اموات است و قیامت قایم
گردد پس نسبها نباشد میانه ایشان در آنروز یعنی علاقه نسب منقطع گردد و هیچ ذی رحمی نباشد که بر خود رحمی
نماید بسبب زوال ترحم و تعاطف و تفرق و فرار از یکدیگر کما قال الله تعالی یوم یفر المرء من اخیه و امه
و ابیه و صاحبته و بنیه یا نسبی که بدان امروز مفاخرت میکنند فردا سبب منع شود چه در آنروز نسب
صریح کما قال الله تعالی ان اکرمکم عند الله اتقیکم و لا یتساءلون و نپرسند یکدیگر را از نسب
یا کسی را نپرسند بجهت مشغولی بحال خود و این قبل از محاسبه باشد و بعد از آن یکدیگر را میپرسند کما قال تعالی و اقبل
بعضهم علی بعض یتساءلون فمن ثقلت موازینه فاولئک هم المفلحون پس هر کس گران آید ترازوی
او باعمال صالحه چون مؤمنان پس آنگروه نیکو کاران ایشانند رستگاران از درکات و رسیدن بدرجات و فایزان
بنجات و من خفت موازینه فاولئک الذین خسروا انفسهم و هر کس که سبک شود موازین او
بجهت آنکه عمل صالح نکرده باشد چون مشرکان و منافقان و بدکرداران پس آنگروه آن کسانند که زیان کرده اند بر نفسهای خود
یعنی منافع و سرمایه عمر بباد غفلت برداده اند و استعداد حصول کمال را بآرزوهای نفس و متابعت شهوت ضایع
ساخته اند و ایشان فی جهنم خالدون در دوزخ جاوید مانده کانند تلفح وجوههم النار و هم فیها
کالحون میسوزد و سیاه میشود رویهای ایشان را در دوزخ و ایشان در آتش ترش رویانند با ارشدت احراق
زشت رویانند لبهای ایشان برچسبیده و دندانها پدید آمده ابو سعید خدری روایت میکند که حضرت رسالت پناه
محمدی صلوات الله و سلامه علیه در تفسیر این آیه فرمود که آتش دوزخ روی کافران را بریان سازد پس برجهد لب
زیرین او بالا رود بحیثیتی که برسد بمیان سرش و فرود افتد لب زیرین او تا برسد بناف وی و در موضع آورده که میان شفتین او

چهل ذراع بود پس حق تعالی میفرماید که ایشان را أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آیا نبود قرآن کلام من که در دنیا خوانده
میشد بر شما فَكُنتُم بِهَا تُكَذِّبُونَ پس بودید شما که بقرآن تکذیب مینمودید و ایمان نمی آوردید تا مستحق این
عقوبت شدید قَالُوا رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا گویند پروردگار ما غالب شد بر ما بدبختی ما یعنی آن
شقاوتی که بر ما نوشته بودی در لوح محفوظ و بدان حکم کرده یا غالب شد گناهان ما که موجب شقاوتست بر ما وَ
كُنَّا قَوْمًا ضَالِّينَ و بودیم ما گروهی گمراهان از طریق حق در ازل رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا
فَإِنَّا ظَالِمُونَ ای آفریدگار ما بیرون آر ما را از آتش دوزخ تا تدارک حال خود و تلافی کار خود کنیم پس اگر باز گردیم
بکفر و تکذیب پس بدرستیکه ستمکاران باشیم بر نفس خود و آخر سخنی که دوزخیان گویند این باشد که فانا ظالمون قَالَ
اخْسَئُوا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ فرماید خدای کریم که خاموش باشید و ساقط و دور و منزجر شوید چون کلاب در آتش
و سخن مگوئید با من در خروج یا در رفع و دفع عذاب که بحقیقه نخواهد شد از شما و بیرون نمیبرم یا عذاب شما
بر نمیدارم پس گنگ شوند و هیچ سخن نتوانند گفت مگر شهیق و زفیری که از ایشان صادر شود إِنَّهُ كَانَ فَرِيقٌ مِّنْ
عِبَادِي يَقُولُونَ بدرستیکه بودند گروهی از بندگان من یعنی درویشان و مؤمنان یا صحابه چون بلال و عمار و خباب
و امثال ایشان یا اهل صفه رضی الله عنهم که پیوسته میگفتند رَبَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ
ای پروردگار ما ایمان آوردیم ما پس بیامرز ما را و ببخشای بر ما و تو بهترین بخشندهائی فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ سِخْرِيًّا
حَتَّىٰ أَنسَوْكُمْ ذِكْرِي پس فرا گرفتید شما صاحبه که خالی ماند بهرزه یعنی کسی که با او سخریه کنند و فسوس دارند مراد
آنست که با درویشان استهزا میکردند تا وقتیکه فراموش گردانیدند ایشان شما را یعنی فرط اشتغال شما بسخریه
ایشان فراموش ساخت بر شما یاد کردن مرا و آنست که چندان هزل و مزاح و سخریه میکردید که یاد و ذکر ما
فراموش کردید چنانچه گفته اند که درخت بار آنکس است که در میان هزلان و غافلان و مجالس اهل مال دنیا با یاد
و ذکر خدای تعالی باشد وَكُنتُم مِّنْهُمْ تَضْحَكُونَ و بودید شما که از حال ایشان بر ایشان میخندید و از روی
تکبر و تعظیم خود و تحقیر و تذلیل درویشان إِنِّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوا بدرستیکه من جزا میدهم امروز
برآنچه صبر کردند بر ایذا و آزار و سخریه شما أَنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ بدرستیکه ایشان اند رسیده بمراد و مطالب
خود یعنی جزای صبر ایشان ظفر و فوز است بمطلوب قَالَ كَمْ لَبِثْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَدَدَ سِنِينَ فرماید خدای
کریم یا فرشته بامر خدا مر کافران را که چه مقدار درنگ کردید شما در زمین بدانکه کافران از روی غفلت و طول
آمال میگفتند که ما همیشه خواهیم بود در دنیا و فانی نیست نخواهیم گشت پس بطریق عتاب در روز قیامت از ایشان
پرسند که چند سال درنگ داشتید در دنیا و آخرت یعنی چند سال زنده در روی زمین و مرده در قبر بودید قَالُوا
لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ گویند درنگ کردیم ما روزی یا پاره از روز کوتاه شمرند مدت لبث خود در دنیا

بنسبت خلود در دوزخ

المؤمن

بنسبت خلود در دوزخ ابد اقصیر دانند سیما که ایام سرور بوده باشد و منقضی گشته و المنقضی فی حکم المعدوم یا از هول آتش
فراموش کرده باشند گویند که مدت بودن ما در دنیا مقدار روزی یا بعضی از روزی بوده و ما بیش ازاین نمیدانیم و دیگر فَاسْأَلِ
الْعَادِّينَ پس بپرس ای پرسنده زمان لبث ما را از شمارندهها یعنی از ملائکه که حفظ اعمار و انفاس و اعمال ما بوده اند قَالَ إِن
لَّبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا لَّوْ أَنَّكُمْ كُنتُمْ تَعْلَمُونَ فرماید خدای تعالی که درنگ نکردید در دنیا مگر اندکی باضافه ایام آخرت
اگر بدرستی که شما هستید که بدانید که تمام آخرت در جنب دنیا بسیار است أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا آیا پنداشتید
شما از فرط غفلت آنکه بدرستی که آفریده ایم ما شما را ببازی یا از برای بازی کردن یعنی شما را برای عبادت و بندگی
کردن آفریده ام و مکافات کردار شما مقرر ساخته ام در لطایف قشیری مذکور است که عبث مشغول باشد بچیزی که از
حق تعالی باز دارد و خدای تعالی ما را برای آن نیافریده و بدان امر نفرموده و واسطی قدس سره روزی این آیه میخواند فرمود
که فی خلق را بعبث نیافریدیم بلکه خواست که هستی وی آشکارا شود و از مصنوعات وی بصفات کمالیه او راه برند و گفته اند
که شما را ببازی نیافریده ام بلکه برای ظهور نور محمدی صلعم آفریده ام چه در ازل مقرر شده بود که آن گوهر تابان از صدف
جنس آدمیان بیرون آید پس او اصلست و شما همه فرعید   هفت و نه و چار که بهم دوختند   خاص پی مرکب او ساختند
آدمیان جمله طفیل اصل وی جمله عالم طفیل در بحر الحقایق آورده که شما را برای آن آفریده ام تا بر من سود کنید نه بجهة آنکه
من بر شما سود کنم و گویند ملایکه را آفرید تا مظهر قدرت باشند و آدمیان را خلق فرمود تا مخزن جوهر محبت باشند و در بعضی
کتب سماوی هست که ای فرزند آدم همه اشیا را برای شما آفریده ام و شما را برای خود بدانکه سر کنت کنزا مخفیا
اینجا ظهوری تمام دارد   ای ظهور تو تجلی نور نور   گنج مخفی از تو آید در ظهور   گنج مخفی بد ز پری چاک کرد
خاک را تابان تر از افلاک کرد   گنج مخفی بد ز پری جوش کرد   خاک را سلطان اطلس پوش کرد   خویش را نشناخت مسکین آدمی
از فزونی آمد و شد در کمی   خویشتن را آدمی ارزان فروخت   بود اطلس خویش را در دلق دوخت   ای غلامت عقل و تدبیرات و هوش
تو چرائی خویشتن را ارزان فروش وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ و گمان بردید که شما بسوی ما باز گردانیده نشوید
برای مجازات اعمال فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ پس برتر یعنی بلند تر است خدای تعالی و بزرگتر
از آنکه بعبث چیزی بیافریند پادشاه سزاوار است و درست نیست هیچ معبودی مستحق عبادت مگر او رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ
آفریدگار عرش بزرگ یا عرش که کرمیت خیرات و برکات از او نازل میشود وَمَن يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ
و هر کس که بخواند یعنی پرستد با خدای بحق خدائی دیگر لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ هیچ حجتی نیست مر پرستنده را بپرستش آن اله
با آن اشراک فَإِنَّمَا حِسَابُهُ عِندَ رَبِّهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ پس بدرستی که جزاین نیست که حساب عمل آنکس و
مکافات کردار او نزد پروردگار اوست و بقدر استحقاق او جزا خواهد داد و بدرستی که آنکس که غیر خدای تعالی میپرستد او
و تمام کافران فلاح نیابند و رستگار نشوند ناگروندگان وَقُل رَّبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ وَأَنتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ و بگوی ای پروردگار من

بیامرز مرا و امت مرا و ببخشای بر من و مهمت من برحمت واسعه خود برسان و تو بهترین رحم کننده هائی و در خبر آمده که اول
سوره مؤمنون و آخر آن گنجیست از گنجهای عرش الهی وفقنا لما تحب وترضی

بسم الله الرحمن الرحیم

سُورَةٌ أَنْزَلْنَاهَا وَفَرَضْنَاهَا وَأَنْزَلْنَا فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ این سوره است
که از عالم قدس فرو فرستادیم ما آن را بواسطه جبرئیل و فرض کردیم ما بر شما احکامی که در آنست و فرو فرستادیم در این
سوره آیتهای روشن از حدود و احکام شاید که شما ازین قرآن پند پذیرید و از محارم بپرهیزید و از حکمهای آن یکی اینست
الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ زن و مرد زنا کننده چون غیر محصن باشند یعنی عقد
نکاح نکرده و حلال ندیده پس بزنید ایمه و حکام هر یکی از ایشان دو صد تازیانه این حکم خاص است بآنکه محصن نباشند
چه حد محصن رجم است و در شرح طحاوی آمده است که شرایط احصان حریت است و بلوغ و عقل و اسلام و تزوج بنکاح
صحیح مع الدخول و شافعی اسلام شرط نمی کند و غیر محصن را که آزاد باشد با وجود جلد یکسال جلا میفرماید
و مالک و احمد حنبل اسلام شرط نمیکنند و در نفی با شافعی متفق اند که حدیثی درین باب وارد شده که مایه جلده
و تغریب عام و صاحب کشاف فرموده که تغریب عام نزد امام اعظم بهمین آیه منسوخست وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ
فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و فرا نگیرد شما را بآن دو زنا کننده در فرمان
برداری خدای تعالی مهربانی نمائید بر ایشان و تعطیل حد مکنید و در ضرب مسامحت منمائید و از تهاون محترز باشید
یعنی باید که در دین متصلب باشید و در استیفا حدود الله جد کار فرمائید اگر هستید شما که ایمان دارید بخدای تعالی
و روز قیامت چه ایمان بخدا و روز قیامت اقتضا جد و جهد میکنید در اقامت حدود الله وَلْيَشْهَدْ عَذَابَهُمَا
طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ و باید که حاضر شوند در وقت عذاب آن دو تن یعنی در حالت اقامت حد
بر ایشان حاضر شوند گروهی از مؤمنان تا تشهیر ایشان حاصل شود و آن تفضیح مانع گردد از معاوده بمثل آن
عمل و بقول مالک و شافعی از چهار کس که بعدد شهود زنا اند کمتر نباید و بقول ایمه دیگر یک کس کافیست و قتاده نیز
گفته اند و در اسباب نزول از عبد الله بن فاروق مرویست که ام مهزول که یکی از صاحب رایات بوده در حو خیر
نشستی و بقتل میکرد که هر که او را بخواهد مؤنت آنکس را بتمام کفایت کند مؤمنی خواست که بدین طمع خانمان خود را
پخته سازد و قصد نکاح او کرد حضرت عزت جل جلاله نخواست که مسلمانی بدنام شود آیه فرستاد که الزَّانِي لَا
يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً مرد زنا کننده نکاح نکند مگر زن زنا کننده یا مشرکه آورنده نکاح نکند مگر
مشرکه چرا که غالب آنست که مایل بزنا از اهل عفت مجتنب خواهد بود وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ
و زن پلید کار در نکاح نیاورد او را مگر پلید کاری هم چون خود یا مرد مشرک آورنده در نکاح نیاورد مگر مشرکه چرا

لاجرم

که خبیث علامت و مشاکل سبب الفت وَحُرِّمَ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ و حرام کرده شد تزوج از زانی بر
مؤمنان و زانی جز زانیات نخواهد و ترک رغبت کند در صالحات و قولی آنست که این حکم در اول اسلام بود
و باین آیه وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ منسوخ شده وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ و آنکسان که رمی کنند محصنه را
بزنا یعنی نسبت زنا میکنند صریحا زنان عفیفه را و مردان محصن در این حکم داخلند و احصان اینجا حریت است و بلوغ
و عقل و اسلام و عفت از زنا و آنکسان که زنی یا مردی که بجمیع این صفات موصوف باشند بزنا دشنام دهند
ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ پس نیایند و نتوانند آورد بنزدیک حکام بچهار گواه عدل یعنی چهار مرد بالغ عاقل
مسلمان نیارند به اثبات آنچه گفته اند و نسبت زنا کرده اند فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً پس بزنید ایشان را یعنی
آنکس که قحبه بزنی گفته یا زنا کننده بمردی گفته و چهار نفر نگذرانید که آن سخن اثبات کند بزنید او را هشتاد تازیانه
و در قذف یعنی دشنامی که غیر زنا باشد یا قذف بزنا که غیر محصن بود تعزیر است نه حد نزد امام اعظم و حد قذف از زنا
و حد شرب خمر اخفست بقول صحابه و سبب حد قذف محتملست مر صدق وَلَا تَقْبَلُوا شَهَادَةً أَبَدًا
و قبول نکنید از ایشان که قذف کردند و گواه نیاوردند و تازیانه خوردند گواهی در هیچ حکمی همیشه تا آخر عمر و گفته اند
تا بوقت توبه وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ و آن گروه قاذفان ایشان فاسقانند یعنی بفسق ایشان حکم کرده
شده است إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا مگر آنکسان که توبه کنند از پس این قذف و دیگر
قذف نکنند و بصلاح آورند نیت خود را در قذف مسلمانان که اسم فسق از ایشان برخیزد اما رد شهادت بمذهب
امام اعظم و مالک موبد باشد و نزد شافعی و احمد رد شهادت و تفسیق هر دو باطل میشود فَإِنَّ اللَّهَ
غَفُورٌ رَحِيمٌ پس بدرستی که خدای تعالی آمرزنده گناه بندگان است مهربان برکرده توبه کنندگان است
آورده اند که بعد از نزول این آیه عاصم بن عدی گفت که یا رسول الله شاید که مردی از ما بیگانه با زن بیند
و اگر طلب گواه مشغول میشود تا جمع شدن شهود چهارگانه آنکس از حاجت خود فارغ شده و رفته و اگر بی گواه
سخن میگوید هشتاد تازیانه میزنند و اسم فسق و رد شهادت بر سر این حال چگونه باشد حضرت رسالت پناه
فرمود که ای عاصم خدای تعالی چنین حکم فرموده عاصم از مجلس بیرون آمد ابن عم او عویمر بدو رسید و گفت
ای عاصم شریک بن سحما بر زنا زن خود خوله دیدم عاصم گفت وا ویلاه مبتلا شدیم بر آنچه ترسیدیم پس بازگشت
و صورت حال بعرض حضرت سید المرسلین علیه افضل الصلوة المصلین رسانید و گفت یا رسول الله سؤالی کردیم
که بدان مبتلا شدیم حضرت رسالت پناه خوله را طلبید و از او پرسید انکار کرد پس آیه لعان و سوگند خوردن
در آن زمان نازل شد وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ و آنکسان که رمی کنند
یعنی نسبت زنا کنند بزنان خود و ایشان را گواهان نباشد إِلَّا أَنْفُسُهُمْ مگر نفسهای ایشان فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ

أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللّٰهِ پس واجب است گواهی دادن یکی از ایشان که واقع ورافع دل باشد چهار گواهی دادن است
بخدای تعالی یعنی مضمون آنکه إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ بدرستیکه او یعنی شوهر هرآینه خدای تعالی از جملهٔ راستگویان است
در نسبت زنا بزن خود و هر گواهی موکد بسوگند بجای یکی از شهود است وَالْخَامِسَةُ أَنَّ لَعْنَتَ اللّٰهِ عَلَيْهِ
إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ و گواهی پنجم آنکه لعنت خدای یعنی دوری خدای تعالی بر او اگر باشد از دروغ
گویان در قذف و رمی زوجه لعان مرد بر این گونه است که چهار نوبت بگوید که گواهی میدهم بخدای سوگند که راست میگویم
در آنچه نسبت زنا بزن خود کردم و نوبت پنجم بگوید که لعنت خدای تعالی بر من اگر دروغ گویم در آنچه نسبت با این
زن کردم و هر نوبت اشاره بزن خود کند و حکم این لعان آن است که حد قذف و زنا از مردان ساقط میشود
و آن زمان میان مرد و زن تفریق کنند فرقه طلاق بقول امام اعظم و فرقه فسخ بقول شافعی و حد زنا بزن ثابت
گردد و بقول شافعی اگر نکول کند از لعان یعنی ابا کند لعان و عمل بطریق شوهر نکند بر مذهب امام اعظم او را حبس کنند
وَيَدْرَؤُا عَنْهَا الْعَذَابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللّٰهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ و باز دارد از
این زن حبس را یا حد زنا را که عذاب اوست اگر گواهی دهد آن زن چهار گواهی بخدای تعالی مضمون آنکه بدرستی که شوهر هرآینه
از دروغ گویان است در آنچه نسبت زنا بمن کرد وَالْخَامِسَةَ أَنَّ غَضَبَ اللّٰهِ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ مِنَ الصَّادِقِينَ
و گواهی پنجم آنکه خشم خدای تعالی بر آن زن اگر باشد این مرد از راست گویان در نسبت زنا که بمن کرد لعان زن است که
چهار نوبت بگوید که گواهی میدهم بخدای تعالی سوگند که این مرد دروغ گوی است در آنچه مرا بدان نسبت میکند و نوبت
پنجم بگوید که خشم خدای تعالی بر من اگر راست گوی باشد این مرد در نسبت زنا که بمن میکند و هر نوبت اشاره بشوهر خود
کند و در موضح آورده که حضرت رسالت پناه صلعم بعد از نماز دیگر عویمر و خوله طلبید و بدین نوع که مذکور شد مرد و زن
هر دو گواهی دادند و سوگند خوردند که این مرد دروغ گوی است و در وقت ذکر لعنت و غضب حضرت پیغمبر آمین
فرمود و قوم که حاضر بودند آمین گفتند و حکم بر جدائی زن و شوهر شد خاصیت آنست که مرد را کاوین
بباید داد و زن را رجم نباید کرد و جمعی از مفسران بجای عویمر هلال ابن امیه ذکر کرده اند والله اعلم واحکم
وَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ و اگر نه فضل خدای تعالی بودی بر شما و بخشایش او وَأَنَّ اللّٰهَ تَوَّابٌ
حَكِيمٌ و بدرستیکه خدای تعالی قبول کننده است توبه را و حکم کننده در حدود و احکام شرعیه و گویند اگر
نه فضل و رحمت بودی بتاخیر عقوبت هرآینه شما را فضیحت کردی و دروغ گوی را بعذاب الیم مبتلا ساختی
یا اگر نه فضل فرمودی باقامت زواجر و نهی از فواحش هرآینه نسل منقطع شدی و مردم یکدیگر را هلاک کردندی
یا اگر نه خدای تعالی بخشیدی بر شما بقبول توبه در بادیهٔ ناامیدی سرگردان میشدید شما را بمدد رفیق توبه بمنزل
رجا رسانید   گر تو نه مدد کار گنه کار نبودی او را که بسر حد کرم راه نمودی ور توبه نبودی که در فیض گشودی زنگ غم از آئینهٔ عاصی که زدودی

این آیات

این آیات در باب قصهٔ افک است و براءة ذمهٔ حمیرا که صدیقه بوده و آن حکایتی دور و دراز است و رعایت
ادب اقتضاء آن میکند که بطریق اطناب در ایراد جزئیات آن مطوی باشد و مجملی آن بر سبیل اجمال آنست که سال
پنجم از هجرت که غزوهٔ مریسیع اتفاق افتاد و حمیرا در آن سفر همراه بود و در بعضی منازل بقضای حاجت از هودج بیرون
فرموده عقدی از جزع ظفار گم کرد و بطلب آن از منزلگاه دور شد زمانی بجهت روشنائی صبح مکث کرد و در آن وقت
خادمان رسول الله صلعم هودج را بی تفحص ساکن آن بار کرده کوچ نمودند و حمیرا باز آمده و منزل خالی دیده هم آنجا توقف فرموده
تا صفوان ابن معطل که بامر رسول الله صلعم از عقب آمدی برسید که معلوم کرده و شناخته شتر را خوابانید و پیاده گشت
و باشارت گفت که سوار شو و حمیرا بر شتر سوار شده و مهار شتر بدست صفوان بمعسکر همایون ملحق شده ابن ابی
سلول علیه اللعنه بر نشستن صفوان و حمیرا دید سخنی که لایق حرم محترم سید عالم نباشد بر زبان خباثت نشان راند و حمیرا
از این خبر نداشت و چون بمدینه رسیدند این خبر فاحش موحش بعرض رسول الله صلعم رسید و حمیرا از غصه بیمار شده
بود و از آنحضرت عدم التفات در مییافت اجازه طلبیده بخانهٔ پدر آمد و در آنجا بر صورت حال اطلاع
یافته مرضش روی بازدیاد نهاد و شب و روز بگریه و زاری اشتغال مینمود   چشمم ز گریه بر سر آبست روز و شب
جانم ز ناله در تب و تابست روز و شب   و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم بتفحص حال حمیرا توجه فرموده
از امهات مومنان و اکابر صحابه تفتیش میفرمود و همه بطهارت ذیل او اقامت شهادت مینمودند روزی آنحضرت
بخانهٔ ابوالفضل آمد و حمیرا گریان و نالان دید فرمود که ای حمیرا اگر گناهی کرده بخدای تعالی باز گرد و آمرزش طلب
حمیرا از ابوین درخواست نموده که جواب آنحضرت گویند ایشان در آن صدد جرات ننموده سر خجالت پیش افکندند حمیرا
از غایت دهشت گفت که دل شما چیزی میگویند و چیزی در افکنده اند و من هرچه بگویم هیچ کس باور نکند پس من
همان میگویم که پدر یوسف فرمود فصبر جمیل والله المستعان علی ما تصفون   صبری کنیم تا کرم او چه میکند
با این دل شکسته غم او چه میکند   این بگفت و گریان و نالان گشت و روی بدیوار کرد مقارن این حال و مقال اثر وحی
بر آنحضرت ظاهر شد مادر حمیرا بر بالینش آمده گفت ساکن باش که اثر وحی بر آنحضرت ظاهر شد امید که موجب دلخوشی تو
باشد پس آیات برائت در طهارت و پاکی حمیرا نازل گشت که إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ
بدرستیکه آن کسانیکه آوردند دروغ بزرگ در شان حمیرا گروهی اند از شما و آن پنج تن بودند ابن ابی سلول
علیه اللعنه که پیشوای منافقانست و حسان ابن ثابت شاعر و مسطح ابن اثاثه پسر خالهٔ ابوالفضل و حمنه بنت
جحش خواهر ام المومنین زینب که دختر عمهٔ مصطفی صلعم بود لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَكُمْ مپندارید این دروغ را بدی
از برای شما مخاطب حضرت رسول الله صلعم و حمیرا و صفوان که نسبت دروغ با ایشان کرده بودند میفرماید که آن دروغ نسبت
با خود بدی مپندارید بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ بلکه آن دروغ و بهتان بهتر است و خوبتر است برای شما چه آنکه ثواب عظیم دریابید

و در برائت شما اینها نازل شد و تعظیم شان شما بر همه کس ظاهر گشت و وعید کلی در بارهٔ دروغ گویان و بهتان
بندان وقوع یافت لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ مر هر یک از این مردمان متکلم بافک جزای
الجزئیت که کسب کرده اند از گناه بقدر آنکه خوض کرده چرا که بعضی خندیده بودند و بعضی سخنان فاحش
گفته بعضی خاموش شده و منع نکرده هر یک بقدر گناه خود گرفتار خواهند شد وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ
لَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ و آنکه فرا گرفت معظم آن دروغ را و شنیع تر آن را از ایشان که دروغ گفته اند و
بهتان بسته مراد ابن ابی سلول است مر او راست عذابی بزرگ در دنیا و آخرت ملکه حد قذف و رمی
خورد و مطروح و مخذول و مردود گشت و گویند که چنان بود که تا آخر عمر نابینا گشت تا مسطح که دستهای او شل گشت
لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا چرا آنگاه که چون میشنودید آن
بهتان را گمان نبردندی مردان و زنان گروندگان هم دینان خود نیکوئی چنانچه بنفسهای خود گمان میبرند یعنی هم
چنین که این بهتان شنیدند میبایست گفت که حاشا این سخن دروغ و بهتانست ظن بد چرا بردند خطاب
بغیبت و از مضمر بمظهر مبالغه است در توبیخ و اشعار بانکه ایمان مقتضی گمان نیکست با اهل ایمان یعنی بایستی که
مؤمنان بعد از استماع این دروغ گمان نیک بردندی بحیرا و صفوان وَقَالُوا هَٰذَا إِفْكٌ مُبِينٌ و بگویندی
گفتن مردی متیقن که بر حال مطلع باشد که این سخنان بهتانی و دروغ است روشن چرا که حق تعالی ازواج پیغمبران را
نگاه میدارد از مثل این گناهان بتعظیم و تکریم ایشان هم چون ابراهیم خلیل و ساره یعنی با وجود آنکه ابراهیم را
بند کردند و به روزه راه ساره بردند و ظالم دست بساره دراز کرده حق تعالی دست ظالم خشک گردانیده پرده
از پیش چشم ابراهیم علیه السلام برداشت تا هر چه در مجلس ظالم واقع میشد همه بدیده و دیگر هاجر مادر اسمعیل که
پیغمبرزاده بود که بغارت پیش آن ظالم آورده بودند و مدتی بود که پیش ایشان بود هرگاه که طمع در او میکردند
چون مادر اسمعیلش میبایستی بود خدا تعالی دست آن ظالم خشک میگردانید و آسیه مدتی که زن فرعون بود
و زلیخا که مدتها زن عزیز مصر بود خدا تعالی ایشان را محفوظ گردانید که تصرف و دخول نکردند و نتوانستند
که تصرف نمایند تا آن زمان که زلیخا بیوسف رسید و آسیه در بهشت زن حضرت رسالت پناه محمدی صلعم خواهد
بود و قس علی هذا غرض که خدا تعالی نگاه دارنده است   تو با خدای خود انداز کار و دل خوش دار
که رحم اگر نکند مدعی خدا بکند   سر و زر و دل و جانم فدای آن محبوب   که حق صحبت شرط وفا نگه دارد   نگه داشت
دل ما و جای رنجش نیست   ز دست بنده چه خیزد خدا نگهدارد   لَوْلَا جَاءُوا عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ چرا نیاوردند
باثبات این بهتان بچهار مرد گواهان که گواهی دهند بر آن بهتان و قذف ایشان که کردند فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا
بِالشُّهَدَاءِ فَأُولَٰئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ پس چون اکنون که نیاوردند گواهان چهارگانه بر آن پنج نفر

نزدیک خدا تعالی

نزدیک خدا تعالی در حکم او ایشان دروغ گویانند در ظاهر و باطن که اگر گواه آوردندی در باطن حکم کاذب   النور
بودندی زیرا که این صورت بر ازواج انبیا و مرسلین ممتنع است و چون گواه نیاوردند در ظاهر نیز کاذب اند
وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ و اگر نه افزونی کرم و بخشایش حق تعالی بودی بر شما و مهربانی
او در دنیا بتوفیق توبه و در آخرت بعفو و مغفرت لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ هر آینه رسیدی
در آنچیزی که خوض نمودید و شروع کردید در آن دروغ و بهتان بر شما عذابی بزرگ در اینجهان که حد بود و زدن
تازیانه و در آنجهان آتش دوزخ عذابی که عذاب قذف و ملامت مردم در جنب آن حقیر نمودی شما را آن عذاب
بودی و برسیدی بشما إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ چون فرا میگرفتند آن بهتان را بزبانهای
خود که بعضی از بعضی میپرسیدند و میگفتند بزبانهای خود مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ آنچیزی را که الکون نبود شما را بآن
سخن دانشی یعنی گفتی از روی جهل و عداوت با بهترین عالم ازواج او میگفتند وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ
عَظِيمٌ و می پندارید که آن سخن دروغ که گفته اید سهل و آسان است که تبعه بدان متفرع نباشد و آن بهتان
زوجه ابو ایوب   نزد خدا تعالی بزرگست و عقوبت بسیار بران مترتب چرا که الحاق عار است به اهل البیت نبوه و رسالت
و تکذیب قرآن و استخفاف بمنصب پیغمبران در احقاف مذکور است که ام ایوب انصاری با شوهر خود گفت که شنیده سخنی را
که در باب حمیرا میگویند ابو ایوب فرمود که شنیده و آن دروغ است اما تو نسبت با من این فعل روا میداری ام ایوب
گفت لا والله ابو ایوب گفت والله که حمیرا بهتر است از تو بی نسبت با رسول خدا تعالی کی روا دارد این بهتان عظیم است
حق سبحانه و تعالی فرمود که وَلَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَٰذَا و چرا آنگه که چون شنیدید این
بهتان را نگفتند یعنی چون این بهتان را استماع کردید چرا نگفتید چون ابو ایوب که نمیرد و نمیرسد ما را که سخن گوئیم بدین
بهتان سُبْحَانَكَ هَٰذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ پاکی تو خداوندا از آنکه در حرم محترم پیغمبر تو مرد قذف توان کرد و این سخنها
توان گفت این حکایت افترای بزرگست بر ساخته منافقان و اعدا يَعِظُكُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا إِنْ
كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ پند میدهد شما را خدا تعالی از آنکه باز گردید و توبه کنید و دیگر هرگز مثل این دروغ مگوئید
مادام که زنده باشید اگر هستید شما گروندگان چون ایمان مانعست از طعن در بارهٔ مسلمانان خصوصا امهات مؤمنان
وَيُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ و روشن میگرداند خدا تعالی برای شما آیتها که دلالت میکنند
بر محاسن ادب تا پند گیرید و از طریقه ادب انحراف نورزید و خدا تعالی داناست بطهارت ذیل حمیرا حکم
کننده بر برائت ذمه او از عیب و عار   تا گریبان دامنش پاکست از لوث خطا   ور مدقق عیب جو آلوده از سر تا بپا
کار رسد که کند عیب دامن پاکت   که همچو قطره که بر برگ گل چکد پاکی   إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ
فِي الَّذِينَ آمَنُوا بدرستیکه آنکسانکه دوست میدارند آنکه فاش گردد و آشکارا و ظاهر شود زشت نامی و خبر فاحشه و نسبت

زنا در شان انکسان که ایمان آورده اند وخواهند که در میان خلق مردم آن را در زبان گیرند لهم عذاب الیم فی الدنیا
والآخرة برای ایشان است عذابی دردناک در دنیا که حد که کوردو بدنامی که بپرد و مردود که شود و در آخرت بآتش
دوزخ که تا حلال نکند خدای تعالی نبخشد والله یعلم وانتم لا تعلمون وخدای تعالی میداند شر آنچه شروع کرده اید برائت
وپاکی حمیرا نمیدانید وخدای تعالی میداند که او این کار بد نکرده ولولا فضل الله علیکم ورحمته واگر نه فضل خدای
تعالی بودی که مهلت داده و بردباری کرده بر شما وبخشایش خداوند مهربانی و پروردگاری هر آینه بشما زیر و زبر میفرمود
وغضب وعقوبت کلی بر شما نازل میفرمود وان الله رؤف رحیم و بدرستیکه خدای تعالی مهربان است که برائت
ذمه مقذوف ظاهر گرداند بخشاینده است که بتوبه وطلب حلالی جنایت قاذف در گذارد یا ایها الذین امنوا
لا تتبعوا خطوات الشیطان ای انکسان که ایمان آورده اید پیروی مکنید گامها و راههای ابلیس بمعصیت یا
وسوسها او در قذف حمیرا که هرچه شیطان خواهد بنادانی بگوید ومن یتبع خطوات الشیطان وهرکی پیروی
کند آثار گامها شیطان فانه یأمر بالفحشاء والمنکر پس بدرستی که شیطان میگوید بکارها بغایت زشت در عرف
وعقل و به ناشایست یعنی عملی که ناپسندیده است در شرع ولولا فضل الله علیکم ورحمته واگر نه کرم الهی بودی
بر شما بتوفیق توبه یا حدی که کفاره گناهان است وبخشایش او بتطهیر شما ما زکی منکم من احد ابدا
پاک نگشتی هیچ یکی تا آخر دهر از دنس این عیب جویی وبدگویی ولکن الله یزکی من یشاء ولیکن خدای تعالی پاک
میسازد هر کرا میخواهد بقبول توبه والله سمیع علیم وخدای تعالی شنواست بمقالات مردمان دانا به نیتها
بنده گان آورده اند که ابو الفضل سوگند خورده بود که به پسرخاله خود یعنی مسطح که یکی از متکلمان بافک او بود هیچ
نفقه نکند ومطلقا با او نیکی نکند حق تعالی آیه فرستاد ولا یأتل اولوا الفضل منکم والسعة و باید که سوگند نخورند
خداوندان فضل در دین از شما وخداوندان دستگاه وتوانائی وفراخی در مال مراد ابو الفضل است که حق تعالی
میفرماید که چنین کسی که ارباب توانگری است نباید که چنین سوگند بخورد ان یؤتوا اولی القربی والمساکین
والمهاجرین فی سبیل الله وبر آنکه نفقه ندهد خداوند خویشان را و درویشان و بیچاره گان و محتاجان را
ودوری شده گان از اوطان که مسطح هم خویش بود و هم محتاج و هم مهاجر در راه دین خدای تعالی ولیعفوا
ولیصفحوا او باید که عفو کنند جریمه که از ایشان صادر شده وروی بگردانند از انتقام وجرم فرو گذارند و اغماض
فرمایند الا تحبون ان یغفر الله لکم آیا دوست نمیدارید بانکه خدای تعالی بیامرزد شما را پس شما نیز از گناه
دیگران در گذرید والله غفور رحیم وخدای تعالی آمرزنده است با وجود کمال قدرت بر انتقام وعقوبت
و مهربانست بر اصحاب جرایم وبخشنده آثار شما نیز متخلق باخلاق او شوید علما از این آیه استدلال بر فضل ابو الفضل
کرده اند صاحب اعجاف فرموده که وبر تحتیح ان الفضل المطلق له وشیخ سنائی گفته   بود چندان کرامت فضلش که ابو الفضل خوانندش

صورت سیرتش

النور

صورت سیرتش همه جان بود زان زچشم عوام پنهان بود   روز و شب سال و ماه در همه کار ثانی اثنین اذ هما فی الغار
ان الذین یرمون المحصنات الغافلات المؤمنات بدرستیکه آنکسان که رمی میکنند یعنی نسبت
زنا میکنند بزبان محصنات را بیخبران از آنچه نسبت میکنند ایشان را بزنان گرویده بخدای و رسول مراد ازواج
پیغمبر اند صلی الله علیه وآله وسلم و در وسیط گوید که خاصه حمیرا مراد است وگفته اند در شان مهاجران است بعضی
عام میدارند و بر هر تقدیر آنها که قذف چنین زنان میکنند لعنوا فی الدنیا والآخرة دور کرده شده اند در
دنیا از نام نیکو و در آخرت از رحمت خدای تعالی یعنی در این عالم مردود و ملعون و فاسق اند و در آن سرای ممنوع
ومطرود ولهم عذاب عظیم ومر ایشان راست عذابی بزرگ بجهه گناه بزرگ وآن عذاب ایشان را بود یوم تشهد
علیهم السنتهم وایدیهم وارجلهم بما کانوا یعملون روزی که گواهی دهد بر ایشان زبانهای ایشان بافک
وبهتان یعنی بزبان خود اعتراف کنند که چنین گفت و گواهی دهد دستهای ایشان و پایهای ایشان بانچه بودند که میکردند
از جرایم و مآثم یومئذ یوفیهم الله دینهم الحق آن روز تمام بدهد خدای تعالی ایشان را جزائی که سزاوار
ایشان و یعلمون ان الله هو الحق المبین وبدانند در آن روز که بدرستیکه خدای تعالی اوست خداوند
سزاوار پرستش و سزاوار وجود ثابت بذات خود و هویدا بالوهیت و قدرت و توانا بر ثواب و عقاب الخبیثات
للخبیثین والخبیثون للخبیثات سخنان ناشایسته ناپاک ناپاکان راست یعنی از ایشان ظاهر گردد
وبدان متکلم شوند یا زنان بدکار برای مردان بدکارند و مردان بدکار برای زنان بدکارند یا سخنان پلید
نیز شایسته مر مردان پلید چه طباع ایشان بدان مایل است از حیثیه خباثت والطیبات للطیبین و
الطیبون للطیبات وکلمات پاکیزه مر مردان پاک راست یعنی از ایشان سر زند و آن نیز گفته اند که زنان
پاک نیکوکار پاکانند و پاکیزهها نیز در خورند سخنان پاکرا با زنان پاک را کل انا یترشح بما فیه   از کوزه همان برون تراود
که در اوست وگفته اند که مردان و زنان ناپاک راغب اند بمردان و زنان ناپاک و هم چنین پاکان مایلند بپاکان
ملخص سخن آنکه در حرم محترم حضرت رسالت پناه محمدی علیه افاضل الصلوات که پاکیزه ترین موجودات است حرمی پاکیزه
سزد که سبب الفت و محبت باشد والیه اشار فی المثنوی المعنوی   ذره ذره کاندرین ارض و سماست   جنس خود را همچو کاه
کهربا است   ناریان مر ناریان را جاذبند   نوریان مر نوریان را طالبند   اهل باطل باطلان را میکشند   اهل حق از اهل
حق هم سرخوش اند   طیبات آمد ز بهر طیبین   الخبیثین للخبیثات است هین   اولئک مبرؤن مما
یقولون آن گروه یعنی حضرت پیغمبر و حمیرا و صفوان پاک و بری اند از آنچه میگویند ارباب افک و بهتان منصب رسالت
از آن عالیتر است که ذیل عصمت زوجه طاهره او بلوث چنین شبهتی آلوده گردد و صفوان مردی پاکیزه مؤمن و از اولیاء
اصحابه بود او را بدین تهمت متهم نتوان داشت لهم مغفرة ورزق کریم در عوض این ایذها برای ایشان است

آمرزش از خدا تعالی و روزیِ نیکو یعنی بی رنج بسیار و بی آزار و مراد نعیم بهشتست يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا
تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ ای آنکسانی که گرویده اید بخدای و رسول در میائید سر زده بخانها جز خانهای خود
که در آن ساکنید یعنی در هیچ خانهٔ بیگانه در میائید حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا تا وقتی که خبر گیرید
و دستوری طلبید و سلام کنید بر اهل آن خانه و در روایت آمده که بگوئید السّلام علیکم ادخلها تعلیل آورده
که زنی انصاریه بجناب نبوت مآب آمده بموقف عرض رسانید که گاه در خانهای خود بر صفتی میباشیم که
نمیخواهیم که هیچ کس ما را ببیند و ناگاه یکی از کسان ما در خانه می آید و ما را نه بوجهی که شاید می بیند حق سبحانه آیه فرستاد
و حکم کرد که بخانهٔ مردمان بی اذن و دستوری در میائید ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ
آن استعلام و استیذان بهترست مر شما را از آنکه بی اجازت در آئید و تحیت جاهلیه و گفته اند کسی که بر
مادر و خواهر و عیال خود می آید باید که بکلمه یا آوازی یا تنحنحی اعلام کنند تا اهل آنخانه بستر عورت و دفع
مکروهات اقدام نمایند چه جای خانهٔ بیگانه و این حکم کردند شاید که شما پند گیرید فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا
فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا پس اگر در نیابید در خانهای غیر خود یکی را که دستوری دهد شما را در دخول
خانه پس در میائید در آنخانه حَتَّى يُؤْذَنَ لَكُمْ تا وقتیکه کسی پیدا شود و دستوری دهد شما را
چرا که دخول در خانهٔ خالی بی اذن کسی جهت تهمت سرقتست وَإِنْ قِيلَ لَكُمُ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا
هُوَ أَزْكَىٰ لَكُمْ و اگر گویند مر شما را بعد از استیذان که باز گردید و بخانه میائید پس باز گردید بی توقف
و الحاح مکنید و بر در خانه منشینید که آن مضرت صاحب خانه باشد و آن باز گشتن و توقف ناکردن
پاکیزه و پسندیده و بهترست مر شما را وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ و خدا تعالی آنچه شما میکنید از استجازه
و ابرام داناست و بر آن مکافات خواهد بود و بعد از نزول این آیه ابو الفضل بعرض رسانید که یا رسول الله
در راه شام و مصر و عراق اهل تجارت را اتفاق می افتد که در خان و رباط و بساط اقامت میکنند
و چون کسی در آنمقام مقیم نیست از که دستوری طلبید این آیه فرود آمد لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَدْخُلُوا
بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ نیست بر شما گناهی آنکه در آیید بی دستوری در خانهائی که مسکون کسی نیست بلکه حاجی آیند
و میروند چون کاروانسرای و رباط و مدرسه فِيهَا مَتَاعٌ لَكُمْ در آن خانها و مواضع غیر مسکون کسی برخورداری و نفعیست
مر شما را که از سرما و گرما بدان آن پناه میگیرید و رخوت و انعام شما در آن محفوظ میماند وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدا تعالی
میداند مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ آنچه آشکارا میکنید از استیذان و ضمایر و آنچه میپوشید از نیت
دخول در خانها بفساد قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ بگوی ای محمد با مردان گرویده که فرو گیرند و
بپوشند دیده های خود را از دیدن نامحرم که نظر سبب فتنه است و در ذخیرة الملوک آورده اند که تیز روترین تیری که

شیطان دارد

النور

شیطان دارد در وجود نظر چشمست زیرا که حواس دیگر در مساکن خود ساکن اند تا چیزی بایشان کند
این همه آفت که بتن میرسد از نظر تو بشکن میرسد دیده فرو پوش چه در درصدف تا نشوی تیر بلا را هدف
در نفحات از شبلی قدس سره نقل میکنند که بگوی تا بپوشند دیده سر از محارم و دیده دل از ما سوی الله چه غیر و کجا غیر و
کو نقش غیر سوی الله والله ما فی الوجود وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَٰلِكَ أَزْكَىٰ لَهُمْ و نگاه دارند از حرام آلات
تناسل خود را و بپوشند عورت خود را از سر کردن تا رکبه آن خوابانیدن چشم و محافظت عورت پاکتر و بهتر و سودمند
ترست مر ایشان را در دنیا و آخرت إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ بدرستیکه خدا تعالی دانا و آگاهست
بآنچه میکنند از نظر بحلال و حرام و استعمال جوارح در طاعت و آثام وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَا
رِهِنَّ و بگوی با زنان گرویده را که از روی عفت بپوشند دیده های خود را از دیدن آنچه نشاید و ننگرند
در مردان نامحرم وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ و نگاه دارند عورت خویش از نظر غیر یا حفظ از زنا نعوذ بالله
وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا و ظاهر نسازند آرایش خود را از زیورها و جامه ها و رنگها و غیر
اینها مگر آنچه ظاهر شود از زینت بوقت ساختن کارها چون خاتم و اطراف ثیاب و کحل در عین و خضاب یعنی
حنا در کف دست و گفته اند که مراد از زینت موضع آنست پس مستثنی وجه باشد و کفین وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ
عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ و باید که فرو گذارند و نیک بپوشند بمقنعهای خود را بر گریبانهای خویش یعنی گردن خود را
بمقنعه بپوشند تا موی و بناگوش و سینه و ساعد که مواضع تاج و زرینه و گردن بند و خلخالست مگر بر شوهران
خویش ظاهر نسازند که تزیین برای ایشانست وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ یا پدران خویش
و پدر پدر حکم پدر دارد یا پدران شوهران ایشان که حکم پدر دارد أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ
یا پسران خویش و پسر پسر هر چند که باشد و در این داخلست یا پسران شوهر خود چه ایشان در حکم پسران خود اند أَوْ
إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ یا برادران خود یا پسران برادران خود که حکم برادر دارند أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ
یا پسران خواهران خود اینها که یاد کرده شد جماعتی اند که نگاه زن بایشان روست و در محارم رضاعی نیز همین
حکم روست و ذکر اعمام و اخوال نکرد زیرا که ایشان در حکم اخوانند و در انوار فرموده که احوط آنست که مواضع
زینت پیش عم و خال ننمایند که شاید که ایشان نزد پسران خود تعریف کنند و موجب فتنه گردد أَوْ نِسَائِهِنَّ
یا زنان اهل دین یعنی مواضع بمؤمنان بنمایند و در تبیان آورده که یهودیه و نصرانیه و وثنیه و مجوسیه
حکم مردان بیگانه دارند و مسلمه را اظهار زینت خفیه برای ایشان روا نیست زیرا که حکم دین میان اهل اسلام
و کفر رسم آشنائی برانداخته و عفاف نیز از ملاقات فواسق اجتناب باید نمود و بعضی برانند که مراد همه زنانند
أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ یا آنچه مالک شده است آنرا دستهای ایشان یعنی بندگان از زنانی که ملک الیمین

این بنده از کنیزکان خواه مؤمنه وخواه کافره وبا آنکه ایشان در نسآء داخلند اینجا ذکر فرمود تا معلوم شود که از امه
غیر مسلمه احتراز لازم نیست وگویند که مراد همه بنده گان زنند از اماء وعبید وقولی آنست که غلام اگر عفیف باشد
نظر او بر مالکه شاید والا فلا در احقاف آورده اند که ابن مسیب فرموده که مغرور نگرداند شما را الفاظ او ما ملکت
ایمانهن که در این باب امانست تعبیه چه غالب آنست که نساء چه اماء کنند نه عبید وعبد زن حکم مرد اجنبی دارد
وجایز نیست نظر او بموی موالات خود ونه بعضوی از اعضا زینت او أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِي الْإِرْبَةِ
مِنَ الرِّجَالِ یا پی رونده گان غلام یعنی خدمتکاران جز خداوندان شهوت بزنان از مردان
یعنی آنها که بجهت طلب خوردنی بخانها می آیند وبزنان هیچ حاجت ندارند یعنی ایشان را غذا شهوة نیست چون
پیر سال خورده یا عنینین یا ابلهان که مطلق از مباشرت خبر ندارند وهمت ایشان جز مقصور بر طعام
نیست واکثر ائمه امام اعظم برآنند که خصی ومجبوب یعنی مقطوع الذکر وعنینین در حرمت نظر حکم اجانب
دارند چنانکه این را از روی مباشرت است غایتش آنکه توانائی بر شهوت ندارند جهة عدم آلت
أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَىٰ عَوْرَاتِ النِّسَاءِ یا کودکان از طفلکان که مطلع نشده باشند
بر سرهای زنان یعنی تمیز ندارند واز حال مباشرت با زنان از جمله بیخبرانند وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ
لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ ودر وقت تردد نزنند پایهای خلخال دار خود بر زمین تا دانسته
شود دیگران را آنچه پنهان دارند از پیرایه خود که خلخالست یعنی باید که آواز خلخال پای خود بمردان نرسانند
تا موجب میل مردان بایشان نشود وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَ الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ
وتوبه کنید وباز گردید بخدا ایتعالی همه اهل ایمان شاید که رستگار شوید بتوبه وظفر یابید بسعادت در این همه
توبه فرمود چه هیچ یک از آدمی از خطوه وجریمه خالی نیست وقشیری فرموده که محتاج تر بتوبه کیست که خود را
محتاج توبه نداند ودر کشف الاسرار آورده که همه را بتوبه فرمود تا عاصی خجل وشرم زده نشود که اگر فرمودی
که ای گنه کاران شما توبه کنید موجب رسوائی ایشان شدی چون در دنیا ایشان را رسوا نمیخواهد ونمی پسندد
امید هست که در عقبی رسوا نخواهد بود چه رسوا نگردی بچندین خطا در این عالم پیش شاه وگدا ها
در آن عالم هم بر خاص وعام بیا مرز ورسوا مکن والسلام وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ وبنکاح در آورید
بی زنان وبی شوهران را از شما ایامی جمع ایم دان که مقلوب ایایم شد بمعنی عزب باشد مذکر یا مؤنث
بعنی مردی که زن ندارد وزنی را که بی شوهر است بعقدی مردی در آورید وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ
وَإِمَائِكُمْ ودیگر نکاح کنید نیکان وشایستگان را از بنده گان خود وکنیزان خود وتخصیص صالحان جهة
اهتمام است بشان ایشان وآنکه بسبب تزویج وتزوج در پرده عصمت بمانند إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ

نعمم الله

يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ اگر باشند اماء وصلحا از عباد واماء در وقت اینکه تنگدستان غنی وبی نیاز گرداند ایشانرا
خدا ایتعالی از فضل وکرم خود بقناعت یا باجتماع دو روزی بیکمنزل قال رسول الله صلعم طعام الواحد یکفی الاثنین
وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ وخدا ایتعالی فراخ بخشایش است بسعة معیشت ومید هد دانا است باستحقاق بطالب
روزی کند وَلْيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّىٰ يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وباید که باز
ایستد از حرام وعفت ورزند وتحمل کنند آنکه نمی یابند اسباب نکاح از مهر ونفقه تا وقتیکه توانگر گرداند
حق تعالی ~~حرام وعفت ورزند~~ ایشان را از افزونی کرم خود وبیابند آنچه که خدا توانند شد وَالَّذِينَ
يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ وآن غلامان وکنیزکان که طلب میکنند مکاتبه را مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ از آنچه
مالک آنرا ایمینهای شما یعنی غلامان وکنیزکان شما که مکاتبه جویند یعنی گویند که ما خود را باز میخریم وبها
تمسک مید هیم فَكَاتِبُوهُمْ پس مکاتب سازید ایشانرا امر استحبابست نه فرض ووجوب ومکاتبه آن
باشد که خواجه بنده خود را گوید که ترا مکاتب گردانیدم بر اینمقدار مال پس چون آن بنده آن مال را ادا
کند آزاد شود نقلست که صبیح غلام حویطب بن عبد العزی از او مکاتبه طلبید این آیه نازل شد وحق تعالی
فرمود که اگر غلام یا کنیزک شما مکاتبه طلبد ایشانرا مکاتب سازید إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا اگر دانسته اید
شما در ایشان نیکی وصلاح وامانت یا قوة اکتساب وقدرت بر ادا مال یا آنکه نجم کتابت را از مردم
گدائی نکنند که آن نسبی مکروه است که بنده بگدائی مال کتابت ادا کند چنانچه بنده از سلمان فارسی رضی الله عنه
مکاتبه طلبید سلمان گفت که مال داری گفت نه گفت که ترا قوت هست گفت نه گفت پس میخواهی که مرا
از اوساخ وادناس مردم بخشانی من هرگز ترا مکاتب نسازم وَآتُوهُمْ مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي
آتَاكُمْ وبدهید بنده گان مکاتب را از مال خدای تعالی که زکوة باشد واز مالی که بشما داده اند حویطب
صبیح که غلام او بود بصد دینار مکاتبه ساخته بود وبعد از استماع این آیه بیست دینار بدو بخشید واگر
امام احمد ربع مال مقرر میکند وشافعی بقولی تفویض برای خواجه نموده وامام اعظم ومالک ایتاء واجب
نمیدارند پس یعنی عبد ومیگویند که خطاب واتوهم راجع با عامه مسلمانانست که اعانت کنند مکاتب را از زکوة
بدو دهند تا مال کتابت ادا کند وگردن خود را از طوق بنده گی مخلوق بیرون آورد وبدین سبب این خبر
بر آنکه رقبه میگویند واز عقبه بدان میتوانند گذشت بشنو از من نکتهٔ ای زنده دل وز لب مرهم کم به
نیکی یاد کن که بلطف آزاده را تو بنده ساز که باحلم بنده را آزاد کن آورده اند که ابن ابی سلول
علیه اللعنة که پیشوای منافقان بود شش کنیزک جمیله داشت وایشانرا بزنا اکراه میکرد وبر سبیل
مقاطعه چیزی میگرفت دو کنیزک معاذه ومسیکه نام از ایشان با یکدیگر گفتند که گر این کار کرامی کنیم

خزانت بسیار کردیم واکر شر است وقت آن است که ترک کنیم پس بجانب رسالت مآب آمده صورت حال بعرض رسانیدند
این آیه آمد وَلَا تُكْرِهُوا فَتَيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا و تکلیف جور و ستم مکنید کنیزکان خود را بزنا
وکار بد و پلید اگر خواهند کنیزکان باز ایستادند و پرهیزکاری کردن واگر نخواهند اکراه مکنید بدانکه ذکر ارادت
تحصن بمقتضا حالست والا اکراه بهمه حال ممنوعست پس حق تعالی میفرماید که شما اکراه مکنید لِتَبْتَغُوا عَرَضَ الْحَيَاةِ
الدُّنْيَا تا فرا گیرید مال زنده کانی انچه را از کسب ایشان را و فروختن اولاد ایشان و در میان آورده که زانیه
بودی که صد شتر از جهت فرزندی که مولی بها داشت بدادی و فرزند باز گرفتی وَمَنْ يُكْرِهْهُنَّ فَإِنَّ اللَّهَ
مِنْ بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ غَفُورٌ رَحِيمٌ و هر کی که اکراه نماید کنیزکان را بزنا بدرستی که خدا تعالی از پس اکراه کردن خواجگان
کنیزکان را آمرزنده گناهان کنیزکانست مهربانست که وزر و وبال گناه در گردن اکراه کننده کانند وَلَقَدْ
أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ و بتحقیق و یقین فرستادیم ما بسوی شما دلایل آیتها روشن و توضیح یافته و حفص بکسر یا
میخواند یعنی روشن کننده حلال و حرام و حدود و احکام وَمَثَلًا مِنَ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ و فرستادیم
داستان و قصه عجب از امثال آنکه کذشته اند از پیش شما یعنی قصه عجیب مانند قصه حمیرا و افک در شان او
که مانند کدارد بقصه مریم در وقوع تهمت و بقصه یوسف در برات ذمت وَمَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ و فرستادیم
بندی در این آیتها برای پرهیزکاران و تخصیص متقیان جهة انتفاع ایشانست بمواعظ و نصایح قرآن اللَّهُ
نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ خدای پرستش نور آسمانها و زمینها بدانکه نور نامیست از نامهای حق سبحانه و نعم و شیخ
زاهد فرموده که خدا تعالی را نور توان کفت اما بپارسی روشنیست و خدای را روشنی نتوان کفت چرا که روشنی
ضد تاریکیست و خدا تعالی آفریدکار این هر دو ضدست و بباید دانست که نور متعارف کیفیتی است که باصره
اولا او را دریابد و بواسطه نور ثانیا سایر مبصرات را ادراک کند چون کیفیتی که فایض گردد مثلا از نیر اعظم تا
جرام کثیفه که محاذی او باشند و بر این معنی اطلاق نور الله تعم روا نیست که چون خود را بدین نام خوانده از تقدیر
مضافی چاره نیست و تقدیر سخن اینست که ذو النور السموت والارض خدا تعالی خداوند نور آسمانها و زمین است
یا نور اماکی آن هر چه از اجزای عالم هستی در مناظره بلندی و مغاره پستی نوری دارد ذاتی یا عرضی جمله عطیه فیض
اوست   در ظلمت عدم همه بودیم بیخبر   نور وجود شهر شهود از تو یافتیم یا الله تعم خدا او ندا اهل آسمانها و زمینهاست
مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ صفت نوری که منسوب بدوست مانند روزنه ایست در دیواری که نهایت
آن بخارج راه ندارد هم چون چراغ دانی که در آن چراغ نهاده باشند در آن چراغ دان چراغی افروخته نیک
روشن و کویند که مشکوة انبوبیست از آهن که در وسط قندیل میباشد و بدین قول مصباح فتیله مشعله
باشد در انبوبه الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ آن چراغ افروخته در قندیلست از آبکینه الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ

دُرّیّ

دُرِّيٌّ آن آبکینه یعنی که در چراغ آبکینه است از غایت صفا و لطافت کوئیا ستاره ایست درخشنده چون زهره [illegible]
و مشتری يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ افروخته میشود در ابتدا از روغن درختی با برکت بسیار
نفع که آن درخت زیتونست در زمین مقدس رسته و اعتقاد پیغمبر بر آن درخت دعای برکت خوانده اند
از جمله ابراهیم خلیل الله علیه السلام لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ نه در جانب شرقیست از معموره کنکه رود بار و چین
و خطا و نه در وقت غربیست از آن چون طنجه و طبرستان و ولایت قیروان بلکه منبت آن درخت اراضی
و جبال شامست با آنکه نه پیوسته در آفتابست تا منحرق شود و نه مدام در سایه است تا میوه آن خام بماند
بلکه همه از غایت تاب آفتاب بهره مندست و هم از وقایه سایه محفوظ حسن بصری فرموده که اصل این
شجره از بهشت است بدنیا آورده اند پس از اشجار این عالم نیست که وصف شرقی و غربی بر آن اطلاق توان کرد
يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ نزدیکست که روغن آن درخت روشنی دهد بخود وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ
عَلَى نُورٍ و اگر چه نرسیده باشد بآن روغن آتش یعنی درخشنده کی آن روغن و براقی بمثابتیست
که بی آتش روشنی بخشد روشنی افزوده بر روشنی یعنی صفات زیت تار شده تا نور چراغ و لطافت زجاجه
بر آن افزوده از مشکوة که ضابطه اشعه و جامعه انوار است يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ و راه مینماید حق تعم
بنور خود یا برای معرفت خود هر کرا میخواهد وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ و میزند و بدید می آورد حق تعم داستانها
یعنی معقولات در صور محسوسات بیان میفرماید از برای مردمان تا زود دریابند و مقصود سخن بر ایشان هویدا کردد
وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ و خدا تعالی بر همه چیزها از دقایق معقولات و محسوسات و حقایق جلیات و خفیات
داناست فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ تسبیح کویند و یاد حق کنند در خانهائی که رخصت داده خدا تعم
و امر فرموده بآنکه بر افراشته شود یعنی تعالی حاجتها در آن خانها وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ و یاد کرده شود در آن خانها
نام شریف الحضرت بدانکه مراد از بیوت مساجدست که اشرف اماکن و ارفع مساکنست یا جمیع بقاعست
و در آنجا بذکر و نماز اشتغال باید نمود و از سخن دنیا و کلام مالا یعنی محترز باید بود یا بیوت مدینه تا حجرات
طاهره و بعضی رفع را حمل میکنند بر ساعت و افراشتن بناها چنانچه فرموده وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ
مِنَ الْبَيْتِ و کویند بیوت عبارت از چهار خانه است که بامر الهی متصدی عمارت آن چهار پیغمبر بوده اند
وَإِذْ يَرْفَعُ إِبْرَاهِيمُ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ و کویند بیوت عبارت از چهار خانه است که بامر الهی متصدی
عمارت آن چهار پیغمبر بوده اند کعبه معظمه که بسعی خلیل و مدد اسمعیل تمام شد و بیت المقدس که رفع قواعد
آن در ایام خلافت داود بود و اتمام آن بر دست سلیمان اتفاق افتاد و مسجد مدینه و مسجد قبا که عمارت
هر دو باشارت حضرت مصطفی صلعم بوده يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ تسبیح کرده شود یا نماز کذارند

برای خدا تعالی در آن بیوت بامداد و شبانگاه رجالٌ لا تُلهیهم تجارةٌ ولا بیعٌ عن ذکر الله
سبحان باصطلاح مردانند که از غایت استغراق در مقام شهود مشغول نمیسازد و باز نمیدارد ایشان را بازرگانی
یعنی خریدن متاعی که از آن توقع سودی باشد و نفروختن تنها یعنی داد و ستد و خرید و فروخت ایشان را مانع
نبود از یاد کردن حق تعالی و اِقامِ الصلوة و ایتاءِ الزکوة و از بپای داشتن نماز و از دادن زکوة بدانکه
محققان برانند که چون بیع و شری که اعظم اشتغال دنیویست ایشان را از ذکر مانع نبود باقی اشتغال بطریق اولی
یخافون یوماً تتقلّب فیه القلوب والابصار میترسند آن مردان با وجود چنین توجه و استغراق از
روزی که بگردد و مضطرب شود در آن روز دلها یعنی از هول آن روز دلها متحیر گردد و صفت آرمش باضطراب
متغیر شود و بگردد دیدها و از هر طرف مینگرد تا ببیند که نامهٔ اعمال او با رافت و رحمت کردگار او از کجا
می آید لیجزیهم الله احسن ما عملوا و یخافون متعلق است یعنی میترسند از واجب الوجود و یزیدهم
من فضله و زیاده کند در ثواب و درجات ایشان از فضل خود یعنی ورای جزای ایشان را عطاها
کرامت فرماید که هرگز در خواطر ایشان خطور نکرده باشد والله یرزق من یشاء بغیر حساب
و خدا تعالی روزی میدهد هر کرا میخواهد بیشمار و بحسابی یعنی بر آن رزق بر وی حساب نکنند یا زیاده
از آن دهد در عقبی که بحسب آید و شمار توان کرد والذین کفروا اعمالهم و آنانکه بپوشیدند حق را
هم چون اهل کتاب مثل کعب ابن اشرف و نگرویدند بکلام و رسول خدا خیرات ظاهر ایشان چون سرابیست
بزمینی هموار و سراب آنست که شعاع آفتاب در نیم روز بزمینی مستوی افتد لمعات آن درخشنده
در نظر آید چون امواج که مرد تشنه پندارد که آن شعاع آبی صاف رولیست حتی اذا جاءه
لم یجده شیئاً تا چون بموضعی برسد که توهم آب کرده که آن سرابست نیابد بدان مظنون مقصود
خود چیزی که آن را نفعی داشته باشد و وجد الله عنده و یابد که عقاب خدا تعالی نزدیک عمل
یا خدا را حاسب کننده خود یابد فوفّیه حسابه والله سریع الحساب پس تمام بدهد او را جزای
کردار و کفر او بر وجهی که حساب اقتضا کرده باشد و حق تعالی زود حسابست حساب یکی او را
از حساب دیگری باز ندارد تشبیه فرمود اعمال ایشان را بتشنه جگر سوخته لب هم چنانکه تشنه از سراب
ناامید شده تشنگی زیاده میشود کافران را امید بجزای اعمال خود چون نیابند و بوصالی نرسند حسرت
ایشان افزون میگردد او کظلمات فی بحر لجّی یغشیه موج من فوقه موج من فوقه
یا هم چون تاریکیها متراکمه در دریای عمیق که دم بدم میپوشد آن دریا را موجی از بالای موجی آشوب آب
موجی دیگر که از بالای آشوب دوم سحاب ظلمات بعضها فوق بعض ابری که انوار نجوم را پوشد تاریکیهاست

پاره بالای پاره

رشته

پاره بالای پاره متراکم شده یعنی ظلمت بحر و ظلمت موج اول و ظلمت موج ثانی و ظلمت ابر اذا اخرج یده لم یکد
یریها چون بیرون آرد کسی دست خود را که اقرب اعضا مرتبه است بچشم نزدیک نیست که ببیند آن را و من
لم یجعل الله له نوراً فما له من نور و هر کرا نداد و مقرر نکرد خدا تعالی مر او را روشنی در وقت ازل
نیست مر او را هیچ از نور این تمثیل دیگر است مر عملهای کفار ظلمات اعمال تیره اوست و بحر لجّی دل او
و موج آنچه دل را میپوشد از جهل و شرک و حسد و سحاب مهر و خذلان بر او پس کردار و گفتار وی ظلمت است
و مدخل و مخرج ظلمت و مرجع او در قیامت هم بظلمت بر عکس مؤمنان که ایشان را نور علی نور است ایشان را
باشد ظلمات بعضها علی بعض و ایشان را باشد یهدی الله لنوره مؤمنان از تیره گی دور آمده اند
لاجرم نور علی نور آمدند کافر تاریک دل را نغز نیست حال و کار وی ظلمت اندر ظلمت الم تر ان الله
یسبّح له من فی السموات والارض آیا ندیدی و ندانستی که بدرستیکه خدا تعالی را تسبیح میگویند برای
او و پاکی و ثنا یاد می کنند بمقال یا دلالة حال هر که در آسمانها و زمینهاست از ملائکه و ثقلین والطیر
صافات و مرغان نیز تسبیح میگویند در حالتیکه بال گشاده اند در هوا و صف کشیده اند و تخصیص طیر
آنست که مرغ میان آسمان و زمین است یا دلالت صنع در طیر اظهر است چرا که اجرام ثقیله را که اصلا مایل
مرکزند اعطا قوت میل بمحیط و قدرت و وقوف در هوا و الهام بسط و اجنحه بوقت صف کشیدن با آنکه در
جناح صفت قبض نیز هست برهانیست قاطع بر کمال قدرت خداوند جل جلاله کلٌ قد علم صلوته
و تسبیحه هر یک از اهل آسمان و زمین و مرغان بتحقیق و یقین دانسته اند نماز و دعا خود و تنزیه
و ثنا گفتن خود را که برای چیست یا دانسته اند که نماز و تسبیح جهة رضای حق تعالی میگویند یا خدا تعالی
دانسته نماز و نیاز همه والله علیم بما یفعلون و خدا تعالی داناست بآنچه میکنند همه از طاعات
و عبادت یا خدا انجات یا ریائی یا مرادت و مقصودت دنیا ولله ملک السموات والارض
والی الله المصیر و از آن خدا تعالی است پادشاهی آسمانها و زمینها چه خالق و فاطر همه اوست
و بسوی حق تعالی است بازگشت همه الم تر ان الله یزجی سحاباً ثم یؤلّف بینه آیا ندیدی و ندانستی که
بدرستیکه خدا تعالی میراند بقدرت خود ابر را و هر جا که خواهد انگیزاند قطعه قطعه پس تالیف میفرماید میانه آن قطعه قطعه
ابر یعنی انضمام میدهد بعضی از آن ابر را با بعضی ثم یجعله رکاماً پس میگرداند آن ابر در هم رسته و بر هم بسته
فتری الودق یخرج من خلاله پس می بینی تو باران را یا برق را که بیرون می آید از خلال یعنی از
اجواف ابر و ینزّل من السماء من جبال فیها من برد و فرو میفرستد از ابری که در جانب سماست
چرا که هرگز باران بی ابر نیامده از کوههائی که در ابر است یعنی از قطعه های ابر بزرگ که مشابه کوهها اند در عظمت

یا از کوههائی که در آسمانست باران و برف میفرستد از تگرگی که کاین است در آن ابر یا از کوه در آسمان برد مفعول
فعل محذوفست تقدیرش چنین که میفرستد از تگرگی که در ابر است تگرگ را و گفته اند که در این آیه سماء آسمانست
نه ابر و در آسمان کوههاست از سنگ و حق سبحانه و تعالی از آنجا تگرگ نازل میگرداند فَيُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ
وَيَصْرِفُهُ عَنْ مَنْ يَشَاءُ پس میرساند آن تگرگ را بکشت و زرع و باغ هر کرا میخواهد و دور میگرداند آنرا از هر که
میخواهد یا باز میدارد آن را از میوه و محصول هر که میخواهد يَكَادُ سَنَا بَرْقِهِ يَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ نزدیکست
که روشنی برق ابر ببرد دیدههای ناظران را و برباید از فرط روشنی دیدهها و این قوی ترین دلیلیست بر کمال قدرت
خداوند تعالی که شعلهٔ آتش سوزنده از میان ابر آبدار پیدا میشود يُقَلِّبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ بیرون می آورد
خدایتعالی شب و روز را برفتن و آمدن از یکدیگر بیرون می آورد یا بنقصان یکی در زیادتی یکی دیگر یا متغیر
میسازد احوال روز را بحرارت و برودت یا بنور و ظلمت و این نیز دلیلیست بر کمال قدرت الهی نامتناهی است
إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَعِبْرَةً لِأُولِي الْأَبْصَارِ بدرستی که در آنچه مذکور شد هر آینه دلالتی و اعتباریست مر خداوندان
و بصیرت وَاللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ و خدایتعالی بیافرید هر جنبنده که در زمین است از آبی که جزو
ماده اوست یا از آبی مخصوص که نطفه است و این بر سبیل تغلیبست چرا که بعضی از حیوانات از نطفه مخلوق نیستند
و در تبیان از ابن عباس نقل میکند که حق سبحانه و تعالی جوهری آفرید و نظر هیبت بر وانداخت بگداخت
و آب گشت بعضی از این تقلیب فرمود باتش و از آن جن بیافرید و بعضی را تقلیب کرد بباد و از آن ملائکه را مخلوق
ساخت پس تقلیب فرمود باتش از آن بمقداری خاک و آدمی و سایر حیوانات از آن خلق فرمود و اصل همه
آبست فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَىٰ بَطْنِهِ پس بعضی از این جنبنده کان آنست که میروند بشکم خود چون مار و ماهی
و کرم و سایر هوام وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَىٰ أَرْبَعٍ و از ایشان هست که میرود بر دو پای خود چون آدمی و مرغ
وحش و غنم و سباع تقدیم کرد آن را که در قدرت ابلغست و آن ماشی بر شکم باشد که بی آلت مشی رود و پس از
انکه بدو پای رود پس از انکه بچهار قایمه رود چون حیوانات و انکه زیاده بر چهار پای دارد و اعتماد بر قوام
اربعه باشد و نیست يَخْلُقُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ می آفریند خدایتعالی هر چه میخواهد از آنچه ذکر کرد و از آنچه یاد
نفرمود باختلاف صور و اعضاء و هیآت و حرکات و قوی و افعال باوجود اتحاد عنصر و صاحب حدیقه حکیم
سنائی فرموده   اوست قادر بهر چه خواهد و خواست   هر چه خواهد کند که حکم او راست   نقش بند برون کلها اوست
نقش دان درون دلها اوست   إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بدرستی که حق تعالی بر آفریدن همه چیز
تواناست هر چه خواهد بیافریند لَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ
مُسْتَقِيمٍ بحقیقت و یقین فرو فرستادیم ما دلایل کلام الله روشن و هویدا و خدایتعالی راه مینماید هر کرا میخواهد

ببب تفکر در آن

رشنعول

بسبب تفکر در آن آیات براه راست که اسلام است و طریق بهشت آورده اند که میان بشر منافق و یهودی خصومت افتاد
گفت که محاکمه بمحکمهٔ علیه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم میبرم منافق گفت که مرافعه بکعب ابن اشرف یهودی عرض میکنیم
و حق تعالی آیه فرستاد که وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ و میگویند منافقان لعنهم الله که ایمان آوردیم بخدا
و بفرستادهٔ خدایتعالی وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّىٰ فَرِيقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ و فرمان برداری میکنیم هر دو را بعد از آن
اعراض میکنند و بر میگردند گروهی از ایشان و امتناع مینمایند از قبول حکم از پس اقرار بایمان و اطاعت چنین آورده اند
که عاقبت بشر منافق و یهودی پیش حضرت رسالت پناه ص آمدند و مرافعه بحضرت رسول الله عرض کردند و حضرت رسالت پناه
علیه صلوات الله حکم فرمود بعد از آن که از محکمهٔ مصطفوی بیرون آمدند همچنان منافق معارضه و مجادله مینمود و گفت من این حکم
قبول ندارم در آنحال فاروق در گذار آمد پرسید که شما را چه میشود یهودی حکایت بعرض او رسانید که معارضه میکند
که من سخن محمد نمیشنوم و حکم او قبول ندارم هر چه کعب ابن اشرف بگوید قبول دارم فاروق بمنافق گفت که چنین است
منافق گفت بلی رسول خدا این حکم کرد نا او مسلمان شود پس فاروق شمشیر کشید و منافق را از میان بدو پاره زد و گفت
هر کی حکم خدا نشنود اینش سزاست و هم چنین گویند که میان مرتضی علی علیه السلام و مغیره بن وایل مخاصمه بود در آب
و زمینی و حضرت مرتضی ع خواست که او را بنزد پیغمبر ص برد مغیره گفت که رسول خدا برای تو حکم خواهد کرد که عم زاده و داماد
زیرا که آن ملعون میدانست که حق بجانب امیرالمؤمنین است و مصطفی ع حکم بجانب حق خواهد فرمود حق تعالی آیه فرستاد
که وَمَا أُولَٰئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ و نیستند آن گروه منافقان گروندگان مخلص یا ثابت بر ایمان که اقرار ایمان
بزبان می کنند و بدل خبر ندارند که میگویند ما مطیعیم و فرمان برداری نمیکنند و از حکم خدا و رسول سر می پیچند و رخ
میتابند ایشان داخل مؤمنان نیستند وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ و چون خوانده شود بکتاب
خدایتعالی و بحکم رسول او تا حکم کند پیغمبر براستی در میان ایشان إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ آنگاه گروهی از منافقان
که بشر است و مغیره و غیره اعراض کننده کانند از محکمه علیه وَإِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ
و اگر باشد برای منافقان حکمی یعنی حکمی که بکار ایشان آید بیایند بسوی پیغمبر فرمان برنده کان و انقیاد کننده کان
اگر دانند که برای ایشان حکم واقع خواهد شد فرمان برنده اند و اگر معلوم دارند که حکم برای ایشان نخواهد بود سر
باز زننده اند أَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ آیا در دل ایشان بیماری هست یعنی نفاق و کفر و میل ظلم و باطل در دل ایشان ثابت
أَمِ ارْتَابُوا یا در شک افتاده اند در باب رسالت پیغمبر ص و از او تهمتی مشاهده کرده اند که بر و اعتماد درستی نمینماید
أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ یا میترسند که حیف و جور کند خدایتعالی در نزول حکمی بر ایشان و میل
ظلم کند رسول خدا در حکومت بر ایشان بَلْ أُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ نه چنین است که خدایتعالی و رسول او حیف و جور کنند و پیغمبر ص
محل تهمت باشد بلکه آن گروه منافقان ایشانند ستمکاران بر خصومت خصوم یا بر نفسهای خود با ابا و امتناع از حکم خدا و رسول

إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللّٰهِ وَرَسُولِهِ بدرستیکه باید که باشد گفتار و طاعت مؤمنان
چون خوانده شوند بکتاب خدای تعالی و محکمه رسول او لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا تا حکم کند
رسول خدا در میانهٔ ایشان بوقت مخاصمه آنکه بگویند شنیدیم قول ترا و فرمان بردیم امر ترا بهر چه حکم کنی در میان ما
وَأُولٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ و آن گروه که چنین گویند ایشان رستگارانند از درکات سخط ربانی و رسیدن بدرجات
رضای سبحانی وَمَنْ يُطِعِ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ و هر که فرمان برد خدای تعالی را در فرایض فرستادهٔ او را در سنن یا
در هر چه فرماید وَيَخْشَ اللّٰهَ وَيَتَّقْهِ و بترسد از عذاب خدای تعالی بر او در بعض گناهان گذشته و بپرهیزد از
خشم و نافرمان برداری و معصیت نکند در زمان آینده فَأُولٰئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ پس آن گروه ایشان ظفر و فوز
یافتگانند بنعیم مقیم در کشاف آورده که یکی از ملوک التماس آیتی کرد که بدان عمل کند و محتاج علمای دیگر نباشد
علمای آن زمان بر این آیه اتفاق کردند چه حصول فوز و فلاح جز فرمان برداری و خشیت و تقوی منصور نیست
ایک ره اگر مقصد اقصی طلبی و نیک عمل اگر رضای مولا طلبی وَأَقْسَمُوا بِاللّٰهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ و سوگند
خوردند منافقان بخدای تعالی سخت ترین سوگندان ایشان که در طریق فرمان برداری چنانند که پشیمه اند لَئِنْ أَمَرْتَهُمْ
لَيَخْرُجُنَّ اگر فرمائی ایشان را به بیرون آمدن از دیار و اموال خود یا بجهاد رفتن هر آینه بیرون آیند و لحظه
توقف ننمایند قُلْ لَا تُقْسِمُوا طَاعَةٌ مَعْرُوفَةٌ بگو که سوگند یاد مکنید و قسم بدروغ مخورید که کار
شما و مطلوب از شما فرمان برداریست نیکو و پسندیده شناخته شده باخلاص و صدق نیت نه سوگند بدروغ
و طاعت نفاق إِنَّ اللّٰهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ بدرستیکه حق تعالی دانا و آگاه است بآنچه شما می‌کنید از نفاق
و غیر آن قُلْ أَطِيعُوا اللّٰهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ بگو که فرمان برید خدای تعالی
و فرمان برید پیغمبر را علیه السلام بصفای طوعیه پس اگر روی بگردانید ای منافقان و مردمان پس بدرستیکه بر پیغمبر است آنچه
بر او حمل کرده اند یعنی امر کرده اند از تبلیغ رسالت و احکام همچنانکه شیخ شیرازی قدس سره میگوید من آنچه شرط بلاغست
با تو میگویم تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ و بر شماست آنچه بار کرده شده اید و تکلیف
کرده اند بر شما از انقیاد و امتثال و اجابت و قبول وَإِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا و اگر فرمان برید رسول خدا را
در حکم او راه یابید براستی وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ و نیست بر فرستاده بجمعی مگر رسانیدن
آشکارا و دعوة واضح پیغمبر علیه السلام آنچه بر او بوده بجای آورده و آنچه کار و بار شماست بجای مانده وَعَدَ اللّٰهُ
الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وعده داده خدای تعالی آنکسان را که ایمان آوردند از شما و بکردند
کارهای شایسته بقول اشهر مراد فقرای مهاجرانند که بعد از هجرت بمدینه بمنازل انصار جای گرفتند و قریش
با اکثر قبایل عرب که در مکه و یثرب بودند بر محاربهٔ ایشان اتفاق نموده شب و روز پیغامها و رسالها تهدید آمیز و تخویف

فتنه انگیز

فتنه انگیز میفرستادند مهاجران اکثر اوقات سلاح با خود داشتندی و روز کار بهلول و هراس میگذاشتندی روزی
با یکدیگر گفتند که آیا زمانی بر ما در آید که خود را ایمن و مطمئن ببینیم و بفراغت خواطر بر بساط سلامت و عافیت بنشینیم این
آیه نازل گشت و حق تعالی وعده فرمود که لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ هر آینه خلیفه گرداند مؤمنان را در زمین
کفار از عرب و عجم كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ هم چنانکه خلیفه گردانیده شدند و حفص استخلف بصیغهٔ معلوم خوانده
یعنی هم چنانکه معلوم خلیفه گردانید حق تعالی آنکسان را که از پیش ایشان بودند یعنی ابراهیم که در ممالک نمرود تصرف کرد
و موسی و داود و سلیمان و غیر ایشان از انبیای بنی اسرائیل که ایشان را خلافت داد در زمین مصر و شام تصرف نمودند
بعد از هلاک جابره چنانکه ملوک در ممالک خود و حق تعالی بوعدهٔ خود وفا نمود جزایر عرب و دیار کسری و بلاد روم باینها
ارزانی داشت امید و اثق است که جمیع اطراف و اکناف مشارق و مغارب و فرنگ و غیره بحکم لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ
كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ بحوزهٔ تسخیر ملازمان سدهٔ شرع نبوی و متابعان احکام ملت مصطفوی در آید دولت بر کرتو
میبی پس آید روزی دولت آل عبا تا بقیامت باشد دم بدم صیت کمال دولت خدام او عرصهٔ روی زمین را
سراسر خواهد گرفت شاهباز همتش چون برگشاید بال قدر از ثری تا تا ثریا در زیر پر خواهد گرفت این آیه دلیل
اعجاز قرآنست و حجت صحت نبوت و برهان خلافت راشدین رضوان الله علیهم اجمعین که فتح مواضع مذکوره در خلافت
ایشان شد و دیگر فرمود وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ و هر آینه با قوت و متمکن سازد و ثابت گرداند
برای ایشان دین مؤمنان را آن دینی که پسندیده است برای ایشان یعنی دین اسلام مراد آنست که او را یعنی دین
مؤمنان را بر همه ادیان غالب گردانند وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي و هر آینه بدل گرداند ایشان را
از پس ترس ایشان از اعادی ایمنی از اعدا پرستند مرا مؤمنان در زمان خلافت و حکومت لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا
شریک نسازند با من چیزی را یعنی اختیار و خلافت و جاه مؤمنان را از عبادت و توحید باز ندارند وَمَنْ
كَفَرَ بَعْدَ ذٰلِكَ فَأُولٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ و هر که کفران ورزد در این نعمتها بعد از رسیدن این
وعده پس این گروه کافر نعمتان ایشانند کاملان در فسق ثعلبی آورده که قتله ذو النورین اول جمعی بودند که کفران
این نعمتها ورزیدند وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ و بپای
دارند نماز را و بدهید زکوة واجب را و فرمان برید پیغمبر را علیه السلام بهر چه فرماید شاید که رحمت کرده شوید لَا تَحْسَبَنَّ
الَّذِينَ كَفَرُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ مپندار ای حضرت محمد که آنکسان که نگرویدند عاجز کننده کانند و فوت شوندگانند
از عذاب خدای تعالی در زمین یا پیشی گیرندگانند بر خدای تعالی یعنی نتوانند که بر خدای تعالی پیشی گیرند و عذاب او
از خود فوت و رفع کنند وَمَأْوَاهُمُ النَّارُ وَلَبِئْسَ الْمَصِيرُ و باز گشت ایشان آتش دوزخ است و بد بازگشتیست
آتش دوزخ در اسباب نزول آورده که حضرت رسالت پناه محمدی علیه السلام غلامی انصاری که مدلج ابن عمرو نام داشت بوقت نیمروز

بطلب فاروق فرستاد مدلجی جارۀ در آمد و فاروق خفته بود و جامه از بعضی اعضای او دور شده و قولی آنست که سید او
و باز وجه خود ملاعبه میبود از آمدن غلام کراهتی تمام بدل وی راه یافت بر بانش جاری شد که چه بودی که حق تعالی نهی
فرمودی که اباوا بنا و خدام و حشم ما در مثل این ساعات بی دستوری در خانهٔ ما در نیایند تا بر سر امور مخفیه مطلع
نشوند بعد از انکه بخدمت حضرت رسالت پناه آمد این آیه نازل شده بود که یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَسْتَأْذِنكُمُ
الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ای انکسانی که ایمان آورده اید باید که دستوری طلبند از شما در وقت دخول در سرای
انکسانی که مالک ایشانند دستهای شما یعنی بنده کان ذکور یا اناث از غلام و کنیزک وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ
مِنكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ وآنکسانی که نرسیده اند ببلوغ از قوم شما که احرار اند یعنی بنده کان و کودکان نارسیده باید
که طلب اذن کنند از شما برای در آمدن بخانهٔ شما سه نوبت یعنی در شبانروزی سه وقت رخصت در آمدن بخانه
طلبند مِّن قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُم مِّنَ الظَّهِيرَةِ وَمِن بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ یکوقت
از پیش نماز بامداد که آدمی از خواب بر میخیزد و جامهٔ خلوت میخواهد که بیرون کند و لباس میکردم و صحبت بپوشد
و یکوقت دیگر هنگامی که مینهد برای استراحت جامهای خود را مِّنَ الظَّهِيرَةِ بیان حین میفرماید یعنی آنوقت نیمروز
که گرما میشود وقت قیلوله است و یکوقت دیگر از پس نماز خفتن که وقت تجرّد است از لباس و در آمدن بمضاجع
ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ لَّكُمْ نگاه دارد این سه وقت پوشیدن جامه که پیش از صبحت و چاشت تا پسین و بعد از خفتن
مراد از ثلاث عورات این سه وقت است که ذکر فرموده برای شما لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَهُنَّ
طَوَّافُونَ عَلَيْكُم بَعْضُكُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ نیست بر شما و نه بر ایشان گناهی و بزه در ترک طلب رخصت که
استبدا است پس از این سه وقت مذکور بنده کان که طواف کننده کانند یعنی بر آیند بر حوالی شما برای خدمت
پس همواره و پیوسته نتوانند که دستوری طلبند در می آیند جمعی از شما بر حوالی جمعی یعنی ممالیک بر موالی كَذَٰلِكَ
يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ مانند این روشن کردن روشن میسازد و بیان میفرماید
برای شما دلایل روشن و احکام حق و خدا تعالی داناست بمصالح بنده کان حکم کننده بر رعایت مراسم
آداب نزد بعضی علما حکم این آیه منسوخست و بقول جمعی از ابن عباس پرسیدند که بعضی از مردم در نسخ این آیه
سخن میکویند جواب داد که بخدای سوکند که منسوخ نیست اما مردم در این تهاون میورزند وَإِذَا بَلَغَ
الْأَطْفَالُ مِنكُمُ الْحُلُمَ و چون برسند طفلان از شما بهنگام خواب الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ پس باید که طلب
دستوری کنند در همه اوقات هم چنانکه دستوری میطلبند آن کسانی که بالغ شدند پیش از ایشان یعنی ایشان حکم
سایر مردمان دارند در استیذان كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ هم چنانکه
بیان فرموده احکام را روشن و مبین میکرداند خدای تعالی برای شما دلایل خود را او خدا تعالی داناست باحوال شما

حکم کننده

حکم کننده بحکمت شریعت مکر از این دو اسم در اخر این دو آیه متعاقب جهت مبالغه و تاکید است وَالْقَوَاعِدُ
مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا و نشستکان از زنان که مایوس اند از حیض و حامله شدن آنزنانی
که امید ندارند نکاح خود را یعنی طمع نمیکنند که کسی ایشان را نکاح کند بجهة پیری و عجز فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَن يَضَعْنَ
ثِيَابَهُنَّ و نیست بر ایشان گناهی و وبالی از انکه بنهند جامهای ظاهر را چون چادر و سر انداز که بالای مقنعه میپوشند غَيْرَ
مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ در حالتیکه ظاهر کننده کان نباشند مواضع زینت و ما مورند باخفاء آن چون کردن بند و زیورها
دیگر و خلخال وَأَن يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَّهُنَّ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ وآن زنان که طلب عفت کنند و بپوشند خود را با وجود
پیری و عجز بهتر است آن زنان را و دور تر از تهمت و خدا تعالی شنواست مقالات زنان با مردمان و داناست به
مقصودات مقالات زنان واحدی آورده که تن درستان صحابه با مریض و اعمی و اعرج مواکلت نکردندی با اجتناب
از هم اکل ارباب صحت محترز بودندی از بیم انکه مبادا الطباع سلیم را از ایشان نفرت آید یا انکه بعضی از صحابه چون
بسفر رفتندی کلیدهای انبار و خانه بدست ارباب علامات باز دادندی تا بوقت حاجت از طعام ایشان تناول
کنند و این درویشان بتوهم عدم رضای ایشان از آن پرهیز میکردندی یا اگر کسی ایشان را باد به بعضی مهمانی که در خانهٔ
پدر یا مادر یا اقارب قریبه او ترتیب کرده بودندی دعوت ایشان نمودندی اجابت نمیکردندی حق تعالی این آیه فرستاد
لَّيْسَ عَلَى الْأَعْمَىٰ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ نیست بر نابینا بزه و گناهی و تنگی و نه
بر لنگ و بر بیمار گناهی وَلَا عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ أَن تَأْكُلُوا مِن بُيُوتِكُمْ و نه بر نفسهای شما و زری و اهل دین شما
گناهی که بخورید شما با اهل ابتلا از طعام خانهای خود که اهل و عیال و از ازواج در آیند و خانهای فرزندان نیز در آن
خانه داخل است بحکم الحدیث که با اولاد میفرماید که انت و مالک لابیک و خبر صحیح آنست که پاکتر چیزی که خورد
مرد از کسب اوست و آن ولده من کسبه أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ
یا خانهای پدران خود و جه در این داخلست یا خانهای مادران خود و خانهٔ جده در این داخلست یا
خانهای برادران خود أَوْ بُيُوتِ أَخَوَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ یا خانهای
خواهران شما یا خانهای برادران خود أَوْ بُيُوتِ أَخْوَالِكُمْ أَوْ بُيُوتِ خَالَاتِكُمْ یا خانهای برادر
مادر خود یا خانهٔ خواهران مادر خود أَوْ مَا مَلَكْتُم مَّفَاتِحَهُ یا خانهائی که مالک شده اید شما خزاین آنرا
از نقود و امتعه و این خطاب با وکلا و خازنانست که بطریق اذن و وکالت کلیدهای آن را بشما سپرده اند
چون باغ و بوستان و خانه کوینده او ما ملکتم مفاتحه مراد خانهٔ بنده کانست و جز خانهٔ اولاد و عبید
رضا و اذن صاحب بیت در اکل طعام شرط است أَوْ صَدِيقِكُمْ یا خانهای دوستان خود و در این خانه نیز اذن
و رضای دوست میباید و حقیقة آنست که اگر دوست حقیقی نبود بسط خرمی او از این صورت بیفزاید آورده اند

که فتح موصلی بر در خانهٔ دوستی آمد و او حاضر نبود کیسهٔ زر او از جاریه طلبید و دو درم برداشت و باقی بکنیزک باز داد چون خواجه بخانه آمد و صورت حال از جاریه بشنید بشکرانهٔ آن انبساط کنیزک را آزاد کرد و بسوخت و در نگارستان آورده‌اند

شبی گفتم جهان فرسوده‌را که بود آسوده در کنج رباطی زلالت تا چه خوشتر در جهان گفت میان دوستداران انبساطی در عوارف

المعارف آورده که چون کسی یار خود را گوید که اعطنی من مالک واو در جواب گوید کم تریده دوستی را نشاید به یعنی باید

که هرچه دارد در میان آرد و از استفسار چند و چون بگذرد چه دوست جانی بهتر از مال فانی هم چنانکه ابو الفضل کرد که رسول

خدای فرمود که خدا تعالی فرموده است که صدقه بدهد او هرچه داشت حتی جامه که پوشیده بود از تن بیرون کرد و دست الی در

دوش گرفت و سیخ خرما در دوش و پیش سینه زد و تسلیم پیغمبر کرد و گفت یا رسول‌الله هیچ برای خود و عیال نگذاشته‌ام

ای دوست بیرو بهر چه داری یاری بخر و بهیچ مفروش ما یوسف خود نمیفروشیم تو سیم سیاه خود نگهدار یاران یکجان

مضایقه با هم نمیکنند آخر کسی بمال جدائی چرا کند بسیار جهد بباید که تا کسی خود را بآدمی صفتی آشنا کند شرط است

بعد یافتن یار آشنا که بهر او بعهد محبت وفا کند و بر قولی که سبب نزول آیه تنفر صحابه بوده از مواکلت اهل علل

علی بعین فی باید داشت یعنی نیت در مواکلت با هر یک از اینها حرجی وانمی آورده‌اند که در شان بنی لیث بن

عمرو از قبیلهٔ کنانه که تنها طعام خوردن حرام دانسته‌ندی و از صبح تا شام خان نهاده طلب مهمان کردندی

وچون ناشی از شب بگذشتی و مهمان برسیدی آنگاه چیزی خوردندی یا در بارهٔ جمعی از انصار که مشقت بنفس خود نهاده

خبر با مهمان طعام نخوردندی این آیه آمد که لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَأْكُلُوا جَمِيعًا أَوْ أَشْتَاتًا نیست بر شما

گناهی باینکه بخورید طعام خود را با همدیگر مجتمع شده یا پراکنده و منفرد طعام خورید فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا

عَلَى أَنْفُسِكُمْ پس چون در آئید شما بجاهایی که مذکور شد یا بجاهای خود یا به بیوت خالیه یا مساجد برای

اکل یا غیر اکل یا نماز پس سلام کوئید بر یکدیگر و هم دینان خود که المؤمنون کنفس واحدة و بر خانهای

خود بر اهالی و عیال خود و در مساجد نیز بر اهل و عیال سلام کنید و گفته‌اند که اگر مساجد یا خانه خالی

باشد بگوید السلام علینا من ربنا و علی عباد الله الصالحین و بر هر تقدیر سلام باید کرد تَحِيَّةً

مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةً طَيِّبَةً سلام کردنی مشروع ثابت از نزدیک خدای بسیار خیر و با برکت

یا منافع پاک و پسندیده که نفس مستمع بدان خوش شود كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ

تَعْقِلُونَ هم چنانکه بیان خیری خوردن در خانها فرمود و با جمع و منفرد بیان سلام نیز میفرماید خدا تعالی

برای شما آیتها حکمت و علم و ادب از نزد خود شاید که تعقل کنید در آیتها و صوب دریابید إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ

الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ بدرستی که مؤمنان کامل آنکسانند که ایمان بیاورند بخدا تعالی و بر فرستادهٔ

او از صمیم قلب وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَى أَمْرٍ جَامِعٍ لَمْ يَذْهَبُوا و چون باشند با رسول بر عزم کاری که محتاج

باجتماع بود

باجتماع بود یعنی مهمی که در شرع مجتمع باید شد و ایشان را اجتماع باید کرد چون جمعات و اعیاد و نماز استسقاء و

خسوف و کسوف و مشاورت در امور و حروب با مخالفان نروند از نزدیک پیغمبر بکار و بار خود و بی رخصت

او نروند حَتَّى يَسْتَأْذِنُوهُ تا وقتیکه دستوری طلبند از رسول صلی الله علیه و آله و سلم و او تشریف اذن ارزانی فرماید

آنزمان بروند إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ أُولَئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ بدرستیکه

آنکسان که میطلبند از تو اذن و بی اذن نمیروند آنگروه که از روی صدق و حقیقت میگروند بخدای و رسول او

و تصدیق مینمایند تعریض جمعی منافقانست که در غزوهٔ تبوک تخلف از جهاد دستوری میجستند و در بارهٔ ایشان نازل

شد که انما یستاذنک الذین لا یؤمنون بالله الایه و غرض ایشان مخالفت و دروغ گوئی فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ

شَأْنِهِمْ پس چون طلب اذن کنند آن مؤمنان مخلص از تو برای اصلاح و اتمام بعضی از کارها خود فَأْذَنْ لِمَنْ شِئْتَ

مِنْهُمْ پس دستوری ده هر کرا خواهی از ایشان که عذر واضح دارند هم چنانکه داماد پیغمبر آمد و گفت یا رسول‌الله شما بغزا میروید

و زینب خجسته است او را بگذارم و ملازم شما باشم یا بایستم و خدمت او کنم حضرت پیغمبر رخصت فرمود

که بالیت و مراعات او بکن و مزد دو کس بستان و رسول در غزا بود که زینب از عالم رحلت فرمود و در مراجعت

مردم که استقبال مینمودند تهنیت ظفر و نصرت میکردند و پرسش موت صبیه اش مینمودند و حضرت رسالت فرمود موة

البنات من المکرمات وَاسْتَغْفِرْ لَهُمُ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ و با وجود طلب اجازت طلب آمرزش کن برای ماذونان

از خدا تعالی چه تقدیم امور دنیوی بر مهم دینی و اگرچه بعذر باشد خالی از خللی نیست که ترک اولی کرده‌اند و گویا که از خروج

بجماعت اثم اند پس برای ایشان استغفار کن بدرستیکه خدا تعالی آمرزنده است تقصیرات بنده‌گان را مهربانست

بر تخفیف تکلیف از مؤمنان لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا مگردانید و مدانید طلب کردن

پیغمبر شما را یا دعای رسول‌الله برای شما در حضرت یا بر شما در عذرت در میان شما هم چون دعای دیگران مدانید بر جمعی که

آن دعا مستجابست و مقبول حضرت رب الارباب است هم چون طلب کردن جمعی از شما جمعی را یعنی قیاس مکنید طلب کردن

رسول‌الله بر طلب کردن یکدیگر که اعراض توانید کرد یا در جواب مساهله توانید نمود که مبادرت بامر رسول‌الله واجب است

و لازم و مراجعت بغیر اذن او حرام و ناروا یا ندا کردن شما و طلب کردن رسول را باید که چون مناداه دیگران نباشد که بمجرد

نام کرده شود یعنی هر گاه که خواهید که بانگ در رسول‌الله کنید مگوئید که یا محمد یا احمد خود را بنده اکرامت و تعظیم مثل یا نبی الله

و یا رسول‌الله ندا کنید یا آدم است یا پدر انبیا خطاب یا ایها النبی خطاب محمد است آورده‌اند که رسول

خطبه خواندی و عیب منافقان نمودی منافقان تنگ آمده یکدیگر پناه شده از مسجد بیرون رفتندی آیه آمد

که قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ لِوَاذًا بتحقیق و یقین میداند خدا تعالی آنکسان را که از روی کراهت

می‌آیند و دزدیده بیرون میروند از مسجد اندک اندک از میان شما در حالت پناه جستن بیکدیگر و پوشیدن و اعراض مینمایند

فلیحذر الذین یخالفون عن امره [illegible]

ودوری مکنید از فرمان رسول خدا یا از فرمان حق تعالی اَنْ تُصِیبَهُمْ فِتْنَةٌ انکه برسد بایشان آزمایش یعنی قضای
از حق تعالی آن کراهیت یا محنتی و بلائی در نفس و مال و ولد یا تسلط سلطان ظالم جابر یا مهر غفلت بر دل یا رد توبه
در دنیا شیخ جنید قدس سره فرموده که فتنه سختی دلست و متاثر ناشدن از معرفت الهی اَوْ یُصِیبَهُمْ
عَذَابٌ اَلِیمٌ یا برسد ایشان را در آخرت عذابی دردناک اَلَا اِنَّ لِلّٰهِ مَا فِی السَّمٰوَاتِ وَ
الْاَرْضِ بدانید و آگاه باشید که بدرستی و راستی که از آن حقست انچه در آسمانها و زمینهاست
یعنی مال و ملک اوست و مالک همه او زیرا که خالق همه اوست قَدْ یَعْلَمُ مَا اَنْتُمْ عَلَیْهِ بتحقیق و یقین
میداند انچه شما ای مکلفان بر انید از موافقت و مخالفت و نفاق و اخلاص و طاعت و معصیت و خیر و شر.
و اقوال و افعال وَ یَوْمَ یُرْجَعُونَ اِلَیْهِ فَیُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا و میداند روزی را که بازگردانیده
شوند منافقان بسوی جزا و فرمان خدای تعالی یعنی روز زنده شدن پس از مرگ پس تباکاهانند و خبر دهد ایشانرا
بانچه کرده باشند از عملهای بد و بر آن مکافات کند وَ اللّٰهُ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ و خدای تعالی بر همه چیز
داناست و هیچ چیز بر وی مخفی نماند و نخواهد بود از غیب و شهادت   انکس که بیافرید پیدا و نهان چون نشناسد
نهان و پیدا جهان

سورة الفرقان

بسم الله الرحمن الرحیم

تَبَارَکَ صاحب کشف الاسرار از معانی که مفسران بلفظ تبارک گفته اند سه معنی اختیار فرموده اول برکت
ازوست و این اشارة بکارسازی و بنده نوازی حق است دوم بزرگ و برترست و این بیان صفت
سرمدی و نشان عزت ازلی و ابدی اوست لم یزل و لا یزال اَلَّذِی نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلٰی عَبْدِهٖ الخداوندی
که فرو فرستاد قرآن را که جدا کننده است میان حق و باطل و حلال و حرام یا مفرقست در انزال بر بنده خود یعنی
محمد لِیَکُوْنَ لِلْعَالَمِیْنَ نَذِیْرًا تا باشد بنده او یا کتاب او مر جهانیان را یعنی آدمیان و پریان بیم کننده از
عذاب و عقاب الهی یا باشد قرآن مر اهل قرنی در هر زمان ترساننده از موجبات سخط ربانی اَلَّذِیْ لَهٗ
مُلْکُ السَّمٰوَاتِ وَ الْاَرْضِ الخداوندی که مراوراست پادشاهی آسمانها و زمینها که حضرت او منفردست
بآفریدن آنها پس او راست تصرف در آن وَ لَمْ یَتَّخِذْ وَلَدًا وَ لَمْ یَکُنْ لَهٗ شَرِیْکٌ فِی الْمُلْکِ
و فرا نگرفت خدای تعالی برای خود فرزندی چنانچه زعم یهود و نصاری است که عزیر و نصاری پسر حق
دانسته اند و نیست مر اورا انبازی در ملک و پادشاهی ممالک دنیا و آخرت چنانچه ثنویه و ثنیه گویند
که بت گر گورش شریک بیچون شریک خداوند یکتا بیهمتاست سمیع است نه بگوش بصیرست نه بچشم گویاست
نه بزبان گیرست نه بدست روست نه بپای خبیرست نه بدل حی است نه بجان قیومست نه ببدن تواناست
که ضعف و سستی بدو راه ندارد جل جلاله و عم نواله یعنی پادشاهیست منزه از فرزند که قایم مقام او بود

بی شریکی

الفرقان

بی شریکی که با او مقاومت توان کرد وَ خَلَقَ کُلَّ شَیْءٍ فَقَدَّرَهٗ تَقْدِیْرًا و بیافرید همه چیزها از موجود
مخصوصه بهیئات مختلفه و اشکال متنوعه پس باندازه حکمت تعیین کرد مصالح انچیزها که آفرید اندازه و تعین
کردنی یعنی بیافرید انچیزها را و مهیا ساخت برای خصایص و افعالی که از و منتظرست یا تقدیر فرمود بقا ورا
تا وقتی معلوم وَ اتَّخَذُوْا مِنْ دُوْنِهٖ اٰلِهَةً لَا یَخْلُقُوْنَ شَیْئًا وَ هُمْ یُخْلَقُوْنَ و فرا گرفتند
کفار از غیر خدای تعالی خدایانی که نه آفریدگارانند و نمیتوانند آفرید چیزی را و قادر نباشند بر خلق
هیچ چیز و حال آنست که ایشان آفریده شده اند و هر مخلوقی محتاجست در وجود بخالقی و محتاج
خدای را نشاید گفت پس بتانی که عبده ایشان آنها میتراشند و بهر وجه که میخواهند آن را تصویر
میکنند چگونه سزای پرستش باشند وَ لَا یَمْلِکُوْنَ لِاَنْفُسِهِمْ نَفْعًا وَ لَا ضَرًّا و نمیتوانند و استطاعت
ندارند برای نفسهای خود باز داشتن ضرری و بجذب نفعی یعنی نسودی بخود میتوانند رسانید و نه زیانی
از خود باز میتوانند داشت و حال انکه خدای ضار و نافع باید وَ لَا یَمْلِکُوْنَ مَوْتًا وَ لَا حَیٰوةً وَ لَا
نُشُوْرًا و نمیتوانند و قادر نیستند الهه باطله بر میرانیدن کسی و نه بر زنده کردن کسی اولا و بر ابقا حیوة
خود ثانیا و نه بر بعث و حشر کسی ثالثا و خداوند تعالی محیی و ممیت و باعث و حاشر باید وَ قَالَ الَّذِیْنَ
کَفَرُوْا اِنْ هٰذَا اِلَّا اِفْکُ نِ افْتَرٰهُ و گفتند انکسان که نگرویدند و کافر گشتند نیست این قرآن که محمد
بما آورده مگر دروغی که خود بافته وَ اَعَانَهٗ عَلَیْهِ قَوْمٌ اٰخَرُوْنَ و یاری داده اند او را بر ساختن این
دروغ گروهی دیگر از یهود چون جبر و یسار و عداس یا فکیهه رومی یعنی ایشان اخبار سابقه بر وی میخوانند و او بعبارت
عربی بر ما القا میکند فَقَدْ جَآءُوْ ظُلْمًا وَّ زُوْرًا پس بدرستی که آمده اند این قوم بستم که کفار نسبت ندر موضع و بدروغی
نه در محل یعنی یاری دهنده گان رسالت پناه و بر این تقدیر این کلام فقد جاؤا ظلما و زورا بقیه کلام کفار باشد
که گفته اند که آمده اند محمد و یاری کننده او بستم و بهتان و اصح آنست که این کلام سخن حضرت خداوندست
که میفرماید که کفار در این که میگویند که قرآن دروغ است و بر محمد قومی بر بافته میشود پس بتحقیق و یقین
کفار آمدند بشرک و ستم و بهتان وَ قَالُوْا اَسَاطِیْرُ الْاَوَّلِیْنَ اکْتَتَبَهَا و دیگر کفار که کلام محمد
که قرآنست افسانهای پیشینیانست که در کتابها نوشته اند منسوب اند آنرا که خود نمیتواند نوشت فَهِیَ تُمْلٰی
عَلَیْهِ بُکْرَةً وَّ اَصِیْلًا پس آن افسانها املا کرده میشود برای او بامداد و شبانگاه یعنی در دو طرف روز یا شب
و روز افسانها بر وی میخوانند تا یاد میگیرد چه خود نمیتواند خواند و چون حفظ کرد بر ما میخواند و میگوید که این وحی است
قُلْ اَنْزَلَهُ الَّذِیْ یَعْلَمُ السِّرَّ فِی السَّمٰوَاتِ وَ الْاَرْضِ بگو یا حبیب الله در سخن ایشان را که فرو فرستاده است
قرآن الخداوندی که همیشه میداند پوشیده را که در آسمانها و زمینست بدان دلیل که این کلام مشتملست بر اخبار

معیبات وعلم غیب خاصه حق تعالی است و دیگر آنکه تمام فصحا و بلغا شما از اتیان بمثل آیتی از آن یا اقصر سورتی از آن
عاجزند و چنین نشاید الا از آن خدا تعالی و اگر توبه کنید و دیگر اینها نگوئید اِنَّهُ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا
بدرستیکه خدا تعالی هست آمرزنده که پرده کرم بر جرایم بنده کان میپوشد مهربان که در عقوبت عاصیان تعجیل
نمیفرماید قَالُوا مَالِ هَٰذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ وگفتند صنادید قریش
چون ابو جهل و عتبه و امیه و عاص و امثال ایشان لعنهم الله که چیست این پیغمبر را بر سبیل التحکم گفتند چه بوده است
و چه شده او را که دعوی رسالت میکند که مثل مردمان دیگر میخورد خوردنی و میرود برای طلب معیشت در
بازار اگر دعوی او درست است باید که حال او مخالف حال دیگران باشد کفار بسبب وقوف در مرتبه محسوسات
از حال آنحضرت غافل شده که تمیز رسل از غیر ایشان با مور جسمانی باشد و ندانسته که نبوت منافی بشریت
نیست بلکه مقتضی آنست که بتناسب و تجانس کسب افاده و استفاده است بحصول می‌پیوندد   جنس باید که در
آمیزد بجنس انس کبرد جن بجن و انس بر انس   القصه مشرکان گفتند بایستی که رسول ملک بودی و اگر ملک نیست
لَوْلَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونَ مَعَهُ نَذِيرًا چرا فرو نفرستاده اند بسوی او فرشته تا باشد
با او بیم کننده و یاری دهنده در کار او أَوْ يُلْقَىٰ إِلَيْهِ كَنْزٌ أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا
یا افکنده شدی بسوی او گنجی از آسمان تا بدان مستظهر شدی و از تردد تحصیل معاش مستغنی شدی تا باشد
برای او بوستانی که بخورد از میوه و محصول آن و بدان معاش وی بگذرد وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِنْ تَتَّبِعُونَ
إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا پس گفتند ظالمان و وضع مظهر در موضع مضمر حکم تظلم ایشان است یعنی ستمکاران در این
سخن که با مؤمنان گفتند که پیروی نمیکنید شما مگر مردی جادوئی کرده شده را یعنی کسی که او را سحر کرده اند و عقلش
پوشیده شده و در تفسیر آورده مسحور را بمعنی ساحر میداند یعنی متابعت جادوئی میکنید و شمار السحر از راه بد
و مار السحر مبغوضه انْظُرْ كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ خطاب با پیغمبر است در نگر ای سید انبیا بدیده بصیرت
تا ببینی که معاندان چگونه زدند و بدید کردند برای تو مثلها را یعنی گفتند سخنهای ناخوش و تشبیه کردند ترا بمسحور
و بوصف مفتری و علی غلبة العقل سحر بستودند فَضَلُّوا پس گمراه شدند از طریقی که موصلست بمعرفت انبیا و تمیز
ایشان از ما سوی فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا پس توانائی ندارند و نمی یابند راهی بحجت و برهان برانچه
میگویند بر صحت دعوی خود تَبَارَكَ الَّذِي إِنْ شَاءَ جَعَلَ لَكَ خَيْرًا مِنْ ذَٰلِكَ بزرگ وارست خداوند
خیر عام الخداوندی که بمحض فضل اگر خواهد بدید آرد و بسازد و ببخشد برای تو در دنیا بهتر از گنج و بوستانی که
کفار میگویند و اکثر خیر باشد جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ بوستانی که میرود از زیر درختان
آن بوستانها جویها وَيَجْعَلْ لَكَ قُصُورًا و بدید آورد و بدهد بتو در آن بوستانها کوشکهای عالی و سنگهای رفیع

در اسباب

رفیع در اسباب نزول مذکور است که چون مالداران قریش حضرت رسالت را بفقر و فاقه سرزنش میکردند رضوان
که آراینده روضات جنان است با این آیه نازل شد و درجی از نور پیش آنحضرت نهاده فرمود که پروردگار تو میفرماید
که مفاتیح خزاین دنیا در اینجاست آن بدست تصرف تو میدهیم بی آنکه از کرامت و نعمتی که نام زد تو کرده ایم در
بهشت مقدار پر پشه کم گردد حضرت فرمود که ای رضوان مرا با مال دنیا حاجت نیست الفقر فخری فقر را دوستر میدارم
و بآن فخر میکنم و میخواهم که بنده شکور باشم پس رضوان گفت اصبت اصاب الله بک نشانه علو همت آنحضرت
چنین ذو همت که با وجود شکستگی و احتیاج گوشه چشمی بر خزاین روی زمین نیفکند و آن دیگر ملاحظه باید نمود
که در شب معراج مطلقا نظر بما سوی الله نگشود و بهیچ چیز از بدایع ملکوت و عرصه غرایب جبروت التفات ننمود
تا عبارت از آن این آمد که ما زاغ البصر و ما طغی   ز رنگ آمیزی ریحان اباغ   نهاده چشم خود را مهر ما زاغ
نظر چون برگرفت از نقش کونین   قدم زد در حریم قاب قوسین بَلْ كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ وَأَعْتَدْنَا لِمَنْ كَذَّبَ
بِالسَّاعَةِ سَعِيرًا نفقر و احتیاج تو مانع کفار است از ایمان بلکه باور نداشتند تکذیب کردند بآمدن
قیامت و مهیا داشته ایم ما برای کسی که تکذیب کرد یعنی دروغ دانست آمدن قیامت آتشی افروخته گوینده
سعیر نامیست از نامهای دوزخ إِذَا رَأَتْهُمْ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ و چون به بینند کافران و منافقان و
منکران قیامت آتش دوزخ را از جانبی دور بقولی صد ساله راه و بقولی پانصد ساله راه بود میان ایشان و دوزخ
سَمِعُوا لَهَا تَغَيُّظًا وَزَفِيرًا شنوند از آن آتش آواز جوشیدن از خشم بانگی عظیم چنانکه از درون خشمناکان
آید یعنی غریدن و بعضی برآنند که این دیدن و غریدن زبانیه باشد و صاحب انوار آورده که چون نزدیک که حیوة
مشروط به بنیه نیست ممکن است که حق تعالی در آتش زنده گی خلق کند که ببیند و خشم کند و تعرد وَإِذَا أُلْقُوا
مِنْهَا مَكَانًا ضَيِّقًا و چون در انداخته شوند و تلاقی کردند مشرکان و مکذبان ببینند از آتش دوزخ جائی تنگ
که موجب زیادتی کرب و بلا باشد و در تنبیه آورده که جهنم بر کافران چنان تنگ باشد که آهن بن نیزه بر نیزه و با
وجود که ایشان در مکانی چنین تنگ باشند مُقَرَّنِينَ دَعَوْا هُنَالِكَ ثُبُورًا دستهای ایشان بر گردن
ایشان بزنجیر بستگان یا هر یکی از قرین او از جن بسلسله آتشین بهمدیگر بار بسته بخوانند بخود یعنی طلب مرگ کنند
در آنحال هلاکت خود را یعنی نفرین کنند بر خود و مرگ از خدا تعالی طلبند و گویند واثبوراه و این کلمه کسی گوید که
آرزومند هلاک خود باشد و در زاد المسیر و در بعضی دیگر از تفاسیر مذکور است که اول کسی که در دوزخ جامه
بپوشد ابلیس باشد حله از آتش ورا بپوشند و او آن جامه را در پیشانی نهد و از پی میکشد و ذریه
او از عقب او یا ثبوراه برکشیده میروند خطاب از رب الارباب در رسد لَا تَدْعُوا الْيَوْمَ ثُبُورًا وَاحِدًا
وَادْعُوا ثُبُورًا كَثِيرًا مطلبید امروز یک ثبور بلکه طلب نمائید ثبور بسیار یعنی یکبار نفرین بر خود مکنید بلکه نفرین

بسیار کنید زیرا که شمارا انواع عذاب خواهد بود و هر نوعی بر آن شدت ثبور خواهد بود قُلْ أَذَٰلِكَ خَيْرٌ
أَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ بگوای حبیب الله انکسان را که بعهد سرزنش قوم مؤمنان میکنند که آیا کنج
و بوستان دنیا بهتر است و بعضی گویند که بگو که آیا این عذاب و عقاب و آتش دوزخ و مکان تنگ بهتر است
یا آن بهشت جاودانی که وعده داده اند پرهیزکاران بدخول در آن كَانَتْ لَهُمْ جَزَاءً وَمَصِيرًا
هست در علم خدا یتعالی مر متقیان را آن بهشت جزای اعمال نیکوی ایشان و نیکو بازگشتی که رجوع بدان
نمایند در آخرت لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ مر نیکوکاران را در بهشت آنچه خواهند از نعیم بهشت فراخور
استحقاق چه ضعفا مؤمنان را بآرزوی ایشان از مرتبه کمال نصیبی خواهد بود بلکه مناسب حال خود جویند و یابند
و هریکی را چنان نماید که از آن خوشتر و بالطیب تر مرتبه نیست كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ خَالِدِينَ
كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ وَعْدًا مَسْئُولًا در حالتی که جاوید باشند در بهشت هست دخول و خلود نیکان
در جنت بر فضل پروردکار تو وعده خواسته شده یعنی سزاوار آن مرادی که از خدا یتعالی درخواهند یا
مؤمنان از خدا یتعالی درخواسته اند که ربنا آتنا ما وعدتنا الایه یا ملائکه برای ایشان درخواست میکنند
که ربنا وادخلهم جنات عدن التی وعدتهم وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ
و یاد کن روزی را که حشر کنیم ما و کرد آوریم و حفص بیا میخواند یعنی خدا یتعالی حشر کند مشرکان را و آن را
که میپرستیدند بجز خدای سزای پرستش عام است همه معبودان را از ذوی العقول و غیر آن و کفته اند که مراد اصنام است
که خدا یتعالی ایشان را نیز کرد آورد و سخن آرد و کرد آورد و مخاطب سازد فَيَقُولُ أَأَنْتُمْ أَضْلَلْتُمْ عِبَادِي
هَٰؤُلَاءِ پس فرماید خدا یتعالی با خدای بغیر حق که آیا شما کردانیده اید بنده کان مرا این کروه یعنی مشرکان أَمْ هُمْ
ضَلُّوا السَّبِيلَ قَالُوا سُبْحَانَكَ مَا كَانَ يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَتَّخِذَ گویند بتان و همه خدایان بغیر
حق که پاکی تو و ما تو را بپاکی یاد میکنیم و منزه میدانیم از شریک و شبیه نیست ترا و نسزد و روا نباشد ما که
فرا کیریم کسی را که پرستیم مارا مِنْ دُونِكَ مِنْ أَوْلِيَاءَ از غیر تو یعنی ترا میباید پرستید و بس بغیر تو ملخص سخن
انکه آنها که از عبادت دست بدارند و مارا پرستند مارا نرسد که ایشان به بنده کی فرا کیریم از دوستان وَ
لَٰكِنْ مَتَّعْتَهُمْ وَآبَاءَهُمْ حَتَّىٰ نَسُوا الذِّكْرَ وَكَانُوا قَوْمًا بُورًا ولیکن تو ایشان را برخوردار کردانیدی
و پدران ایشان را باموال و اولاد و عمر دراز و صحت بدن و اسباب دنیا و سایر نعمتها تا فراموش کردند
آنچه انبیا ایشان را بدان دعوت میمودند ایمان بدان نیاوردند و بودند در حکم ازلی تو کروهی هلاک شده
یا تباه کشته پس حضرت عزت جلت عزته بت پرستان را مخاطب ساخته فرماید فَقَدْ كَذَّبُوكُمْ بِمَا تَقُولُونَ
فَمَا تَسْتَطِيعُونَ صَرْفًا وَلَا نَصْرًا پس بدرستیکه تکذیب کردند خدایان شما شمارا بآنچه میکویید که ایشان شریک خدایند

وایشان مرا

الفرقان

وایشان مرا از شریک منزه میدانستند پس نمیتوانند معبودان شمارا و حفص بتا میخواند یعنی پس نمیتوانید شما
کو مشرکانید که بکردانید عذاب از خود یا معبودان رفع ما از شما و نه یاری کردن و از عقوبت برهانیدن
یا یکدیکر را یاری کردن وَمَنْ يَظْلِمْ مِنْكُمْ نُذِقْهُ عَذَابًا كَبِيرًا و هر که ستم کند یعنی شریک آرد
یا بار تکاب کبایر از شما ای مکلفان بچشانیم او را عذابی بزرگ که آتش دوزخست و خلود در آن وَمَا
أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ و نفرستادیم ما پیش از تو کسی را از پیغمبران إِلَّا إِنَّهُمْ لَيَأْكُلُونَ
الطَّعَامَ وَيَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ مگر آنکه ایشان هر آینه میخوردند خوردنی و غذا را و میرفتند در بازارها
بجهة کفایت مهمات وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً و کردانیدیم ما جمعی از شما مر جمعی از شما
آزمایشی و سبب ابتلا و امتحان همچون آزمایش فقرا با غنیا و پیغمبران با امم ایشان و مریض با صحیح و اعمی
با بصیر خلاصه سخن آنکه دنیا دار ابتلا و امتحان است پس از مخالفت احوال مردمان در آن چاره نباشد
و بدنیا می آزمائیم ایشان را ما اهل صبر و شکر از ارباب جزع و کفران ممتاز کردند آورده اند که ابوجهل
و ولید و امثال ایشان هرگاه که بلال و عمار و صهیب و سایر درویشان صحابه میدیدند با یکدیکر
میکفتند که آیا اسلام آریم تا همچون ایشان چیزی نداشته باشیم حق تعالی این آیه فرستاد و درویشان را مخاطب
ساخته میفرماید که ما می آزمائیم شریف را بر وضیع و وضیع را بر شریف أَتَصْبِرُونَ وَكَانَ
رَبُّكَ بَصِيرًا آیا صبر میکنید شما بر ابتلا یا جزع مینمایید و هست پروردکار تو بینا بصبر کننده و جزع نماینده وَقَالَ
الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا و کفتند آنکسان که نا امیدانند دیدار مارا یعنی منکر بعث و حشرند یا نمیترسند از دیدن
و رسیدن بعذاب و جزاء ما یا مراد اهل مکه اند که میکفتند لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةُ چرا فرو فرستاده نمیشود
بر ما فرشتکان برسالت یا باخبار از صدق محمد ص أَوْ نَرَىٰ رَبَّنَا لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ یا چرا نمی بینیم
باشکار اپروردکار ما تا با ما سخن کوید و بتصدیق و اتباع محمد ص فرماید تا بجدی که بحقیقت نهان داشتند تکبر را بکفر
و عناد در بواطن خود این مقالات یا بزرکی و تکبر کردند در نفسهای خود یعنی تعظیم ورزیدند و جرات نمودند در این
تحکم وَعَتَوْا عُتُوًّا كَبِيرًا و در کذشتند و تجاوز نمودند از حد و اندازه کذشتنی و تجاوز نمودنی
بزرک که بعد از مشاهده معجزات باهرات اعراض کردند و تقاضاء رویت ملایکه و لقاء خداوند کردند و ایشان
اندر هلاک شوند يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ روزی که ببینند فرشتکان را و آن روز مرگ باشد
یا روز حشر لَا بُشْرَىٰ يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ هیچ مژده نیست آنروز برای کفار و اهل مکه دو چیز طلبیدند لقاء
ملائکه و دیدار حق تعالی و حق تعالی خبر میفرماید که روزی که ملائکه را ببینند وعید لا بشری اشنوند وَيَقُولُونَ
حِجْرًا مَحْجُورًا و کویند ملائکه بایشان که لقاء حق تعالی بر شما منفی و ممنوع باد و مارا از لقای ملائکه و بر شما حرام و باز داشته

ابتدای جزو التاسع عشر

شده است و گویند که حجراً محجوراً اول کفار مجرمان است که چون ملائکه بر ایشان ظاهر شوند و بدین کلمه پناه جویند بخدا تعی
از لقای ملائکه یا هول قیامت و در زاد المسیر آورده که چون کفار در شهر حرام کسی را دیدندی که از او ترسیدندی
میگفتند که حجراً محجوراً تا از شر او ایمن میشدند آنروز نیز چنان پندارند که مگر بدین کلمه از شدت مرگ یا هول
قیامت خلاص خواهند یافت و با وجود حضرت رسالت پناه هر که جبرئیل را بصورت خود ندید بلکه هرگاه که وحی میآورد
بصورت دحیة الکلبی که مسلمانی شکیل کریم بود می آمد پیغمبر از شدت آمدن او مستغرق میشد و عرق بر
می آورد وَقَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ و قصد کنیم ما بارادت قدرت خود بسوی آنچه کردند کافران
از کرداری که در صورت ظاهر نیکو مینماید چون صله رحم و مهمانداری و اطعام گرسنگان و اکرام یتیمان
و فریادرسی مظلومان و شفقت غریبان و عمارت مسجد الحرام و سقایه زمزم و امثال اینها عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ
هَبَاءً مَنْثُورًا پس گردانیدیم ما آن عمل را مانند ذرهای پراکنده در هوا در شعاع آفتاب که از روزنه
تابد یا غبار متفرق یا خاکستر بباد بر داده یعنی حبط و ناچیز سازیم عملهای ایشان را زیرا که شرط در
قبول این اعمال ایمان است و ایشان را ایمان نبود أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ
الْحَرَامِ كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ
خَيْرٌ مُسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِيلًا مجاوران بهشت آنروز بهتر و خوبتر از روی قرارگاه یعنی مساکن
ایشان در آخرت بهتر از منازل کافران است که در دنیا داشتند و نیکوتر است از جهت مکان استراحت
مراد از قیلوله استراحت است زیرا که در بهشت خواب نباشد که النوم اخ الموت وَيَوْمَ تَشَقَّقُ السَّمَاءُ
بِالْغَمَامِ و یاد کن روزی که در آنروز شکافته آسمانها با بری سفید که بالای هفت طبقه آسمان است
و آن برابر همه سموات است و گرانتر است از همه آسمانها و حق تعالی آن را بقدرت نگاه داشته روز قیامت
آن را با آسمانها افکند و بهر آسمان که رسد آن آسمان شکافته گردد وَنُزِّلَ الْمَلَائِكَةُ تَنْزِيلًا
و فرو فرستادیم ملائکه را از آنجا بزمین فرو فرستادنی تا روی زمین از فرشته مملو گردد و در موضح
آورده که هفت صف بگرد عالم برآیند و گویند ما بمعنی عن است یعنی آن آسمان بشکافد از غمام و دور شود
تا غمام فرود آید و آن غمام است که حق تعالی فرموده که فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ و در عین المعانی آورده
که این غمامیست که ظله بنی اسرائیل بوده در تیه الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمَٰنِ پادشاهی
ممالک عالمین در آنروز سزاوار راستی و درستی از آن خداوند بخشاینده است بی صورت نزاعی که
مدعیان دعوی از مالکیت بسته باشند وَكَانَ يَوْمًا عَلَى الْكَافِرِينَ عَسِيرًا و باشد آنروز بر کافران
دشوار از شدت اهوال وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَىٰ يَدَيْهِ و یاد کن روزی که از فرط حسرت میخواند ظالم

بر دستهای خو

الفرقان

بر دستهای خود یعنی بدندان میگزد دست خود را چنانچه متحیران میکنند حین ظلمت و گفته اند که عقبة بن ابی معیط از سفری باز
آمد و مردمان را ضیافت میکرد و بسبب جوار همسایگی سید ابرار را طلبیده بود آنحضرت فرمود که تا کلمه شهادت نگوئی طعام
تو نخورم عقبه کلمه بر زبان راند و این سخن به ابی بن خلف که با عقبه دوستی داشت برسید نزد عقبه آمد و گفت که مگر
از دین برگشته که سخن محمد شنوی و کلمه گوئی گفت که نی اما عار داشتم که مهمان طعام من نخورده بیرون رود ابی لعنه الله
گفت که از تو راضی نشوم تا آب دهن بر روی او نه اندازی عقبه لعنه الله نیز در حضرت رسالت پناه محمدی صلی الله علیه و آله و سلم
آمد و آنحضرت در دار الندوه بود و در سجده بود و آب دهن حواله بر روی آنحضرت کرد و در ترجمه اسباب نزول آورده
که آب دهن پلید او دو شعله آتش جانسوز گشت و به آنحضرت نرسید و هم بر روی خودش باز گردید و هر دو نقش
روی او بسوخت و تا در دنیا بود آن داغها در روی او بود القصه حضرت رسالت پناه فرمود که ای عقبه اگر ترا در
بیرون مسجد و مکه ببینم سر تو بشمشیر بردارم و در غزوه بدر گرفتار شد و بحکم حضرت رسالت پناهی قتل آن
لعین صادر شد و بدست امیر المؤمنین علی علیه السلام کشته گشت و بجهنم رفت و این آیه در شان او فرود آمد مضمونش
آنکه آن ظالم روز قیامت بسیار بخاید سر انگشت ندامت صاحب احقاف گوید چهار هزار بار سر انگشت بخاید و خبر
نداشته باشد يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا و بگوید عقبه علیه اللعنه ای کاشکی گرفته بودمی من
با رسول راه راست يَا وَيْلَتَىٰ لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا ای وای بر من کاشکی من فرا نگرفته بودمی
ابی بن خلف علیه اللعنه دوستی و او را نشناختمی و مصاحبت ننمودمی لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ
إِذْ جَاءَنِي بدرستیکه گمراه کرد مرا و باز داشت از یاد کردن خدای تعالی یعنی کلمه شهادت یا موعظه پیغمبر بعد
از آنکه آمده بود بمن رسول خدای وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا و هست دیو دور از رحمت
یا آن دوست مضل که ابی بود گمراه کننده و شیطان الانس بود مر آدمی را فرو گذارنده عاقبت یا ابلیس که وسوسه
میکند و بمخالفت خدا و رسول راه مینماید و چون در دام هلاک افتادند فرو میگذارد و نفع نمیرساند وَقَالَ الرَّسُولُ
يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَٰذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا و گفت رسول خدای تعالی در دنیا یا گوید در آخرت که
ای پروردگار من بدرستیکه قوم و گروه من گرفتند و ساختند این قرآن را متروک یعنی بان یا فرو گذاشته و ایمان
بدان نیاوردند و از استماع آن اعراض کردند وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ
و همچنین که این کفار دشمن تو گردانیدیم تسلی دل مبارک حضرت رسالت پناه مینماید و میفرماید که گردانیدیم
و مقرر ساختیم و هر پیغمبری را دشمنی از کفاران چون نمرود مر ابراهیم را و فرعون مر موسی را و بنی اسرائیل مر عیسی را
و پیغمبران صبر کردند تو نیز یا حبیب الله صبر فرمای وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ هَادِيًا وَنَصِيرًا و پسندیده و بس است پروردگار
تو راه نماینده تو بطریق شکیبائی و یاری دهنده تو بر دشمنان و مصالح در این وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ

کتابخانه آستان قدس
ویژه

هٰذَا الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً و گفتند آن کسانی که کافر شدند از یهود و نصاری یا مشرکان که چرا فرو فرستاده نمیشود
بر محمد قرآن جمله یکباره چرا یکبار نازل نمیشود چنانچه توریت و انجیل و زبور وَاحِدَةً كَذَٰلِكَ لِنُثَبِّتَ
بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا همچنین فرو فرستادیم پراکنده آیه آیه و سوره سوره تا ثابت گردانیم
و قوت دهیم باتصال وحی در هر وقتی مناسب حال مطمئن داریم تا آن دل مبارک ترا و بتفریق وحی بر فهم آن
ترا متمکن سازیم و بر تو خوانیم قرآن را بعضی از پی بعضی خواندنی بمهلت و تأنّی تا بی انقطاع بعید این اعتراض مشرکان
هیچ حاصل نداشت که اعجاز با هر آنکه با مجموع شود مختلف نمیشوند و در تفریق فوایدیست یکی سهولت حفظ چرا که موسی
و داود و عیسی که کتاب ایشان یکبار فرود آمده نویسنده و خواننده بودند و آنحضرت امی بود و اگر کتاب یکبار نازل
میشد حفظ آن مشکل نمودی و دیگر آنکه هر نهجی که فرود می آمد تحدی مینمود و اعجاز قرآن و عجز ایشان ظاهر میگشت
و دیگر نزول جبرئیل آنا فآنا یعنی لحظه فلحظه موجب تسلی خاطر عاطر آنحضرت میشد و دیگر در قرآن ناسخ و منسوخ است
و هر آینه ناسخ متاخر از منسوخ آید و اجتماع هر دو در این واحد نشاید و دیگر آنکه قرآن مشتملست بر اسوله و اجوبه
در عقب سؤال که آید نیکوست وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا و نمی آرند
مشرکان برای تو مثلی یعنی در بیان قدح نبوت تو و طعن تو در کتاب تو داستانهای غریب و سؤالهای عجیب
از سؤالهای باطله نمی آورند و سخنی نمیگویند مگر که می آریم ما برای تو جوابی راست و درست که بیرهانی ساطع قول
ایشان را رد کند و می آریم الخبر را که نیکوترست از روی بیان الَّذِينَ يُحْشَرُونَ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ إِلَىٰ جَهَنَّمَ
مشرکان آنکسانند که گردآرندا ایشان را بعرصه قیامت کشیده یا رونده بر رویهای ایشان یعنی روی بر زمین نهاده
براه روند بسوی دوزخ أُولَٰئِكَ شَرٌّ مَكَانًا وَأَضَلُّ سَبِيلًا آنگروه که برویها روند بدترین جایها مکان
دارند یعنی مکان ایشان بدترست از منازل مؤمنان که در دنیا داشتند و مشرکان طعن میزدند که أَيُّ
الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا و کجتر و ناصواب ترند و گمراه تر از جهت راه راست چه راه
کافران مقتضی بآتش دوزخ است وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ
وَزِيرًا و هر آینه ما دادیم موسی را توریة بعد از غرقه شدن فرعون و گردانیدیم ما پیش از آن با موسی برادر
او هارون یاری دهنده کار در دعوة و اعلاء کلمه فَقُلْنَا اذْهَبَا إِلَى الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا
پس گفتیم ما که بروید بسوی گروهی و جماعتی آنکسانی که تکذیب کردند و دروغ نسبت کردند بدلایل ما یعنی موسی
و هارون بحکم ما رفتند و آن قوم را بحق دعوت کردند و گروه ابا و استکبار نمودند فَدَمَّرْنَاهُمْ تَدْمِيرًا
پس هلاک کردیم ما ایشان را هلاک کردنی و نیست گردانیدنی باغراق در دریای قلزم وَقَوْمَ نُوحٍ لَمَّا كَذَّبُوا
الرُّسُلَ و گروه نوح آن هنگام که تکذیب کردند پیغمبران را یعنی نوح و آنکسان که پیش از نوح بودند چون شیث و ادریس

بالتکذیب نوح کردند

باتکذیب نوح کردند تنها و تکذیب یک پیغمبر تکذیب همه پیغمبرانست یا مطلقا بعثت رسل را انکار نمودند از آدم تا آدم ۵
أَغْرَقْنَاهُمْ وَجَعَلْنَاهُمْ لِلنَّاسِ آيَةً غرقه ساختیم ایشان را بطوفان عذاب و گردانیدیم ما قصه ایشانرا برای
مردمان نشانه تا از آن عبرت گیرند وَأَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ عَذَابًا أَلِيمًا و آماده کردیم ما از برای ستمکاران
عذابی دردناک وَعَادًا وَثَمُودَ وَأَصْحَابَ الرَّسِّ و هلاک کردیم قوم عاد را بتکذیب هود و گروه ثمود را به
تکذیب صالح و هلاک کردیم اصحاب الرس را و رس نام چاهیست بیمامه یا آب در بیجان یا با نطاکیه که صاحب یاسین بود
یعنی حبیب نجار را در آن چاه کشتند یا چشمه و نخلستانی بوده بر زمین فلج از بنی اسد یا بها اخدودست که در سوره
بروج مذکورست و گویند قریه بوده بزمین فلج از ولایت یمن و اصحاب رس جمعی از بقایای ثمود بوده اند که مبعوث
شدند و گویند مراد قوم شعیبست یا اهل بئر معطله بودند یا گروهی متمرد که رسل را میکشتند یا چاهی از رسل پر کردند
و رس آن چاه بود پیغمبری بدیشان که از بقایای ثمود بودند مبعوث شد و او را بکشتند و در بعضی تفاسیر مذکورست که بعد از
قتل او گوشت آن پیغمبر را بخوردند و عذاب بایشان رسید یا جمعیت پرستان مشغول چاه کندن بودند که ناگاه
چاه در هم افتاد و ایشان همه در منازل با مواشی بزمین فرو رفتند یا قومی بودند که شجره صنوبر داشتند و آن را شاه
درخت نام نهاده بودند و میپرستیدند پیغمبری از نسل یهود ابن یعقوب بدیشان مبعوث شد او را تکذیب نمودند و بکشتند
و در چاهی افکندند ابری سیاه بر ایشان سایه افکند و از آن صاعقه بیرون آمد و همه را بسوخت یا اهل و اصحاب حنظله بن
صفوان واضح اینست و چون تکذیب نبی بود کردند حق تعالی ایشانرا مبتلا کرد بمرغی دراز گردن که از تراز همه مرغی
اجنحه آنمرغ بهر الوان ملون و بجهه طول عنق او را عنقا گفتند که مونث اعنق باشد یعنی گردن دراز تراز همه مرغی و بر
کوهی که آنرا دمخ یا فتخ گفتندی مقام داشت بیامدی و کودکان و مواشی خرد در بودی و فرو بردی و از اینجهت او را
مغرب لقب کرده بودند یعنی فرو برنده و ناپدید کننده روزی دختری نزدیک رسیده ببلوغ از میان ایشان ببرد ایشان
شکایت پیش پیغمبر بردند و شرطها کردند که اگر شر او از ایشان ملکی کرد ایمان آرند پیغمبر دعا فرمود که خدایا این مرغ را بگیر و
نسل از او بریده گردان دعای پیغمبر بعز اجابت رسید و آنمرغ از آن ملک غایب گردید و دیگر از او خبر پدید نیامد
و جز نام از او نشان نماند و در دنیا نایاب شد و مثل زدند کما قیل منسوخ شد مروت معدوم شد وفا
و ز هر دو نام ماند چو عنقا و کیمیا و صاحب لمعان از بی نشانی عنقا بر این وجه نشان میدهد عنقا که بد و کون
مکان نام بدیدنیست عنقای مغرب کم نشانم بدیدنیست دقائقجوی زکس و رسخن نمیشنوی بهرزه طالب سیمرغ و کیمیا میباش
القصه آن قوم بعد از غیبت عنقا تمرد و عناد افزودند و حنظله را شهید گردانیدند وَقُرُونًا بَيْنَ ذَٰلِكَ
كَثِيرًا و هلاک گردانیدیم اهل دیهها و شهرها که میان این قبایل عاد و ثمود و اصحاب رس بودند بنی آدم بسیار که
جز خدای تعالی آنرا نداند وَكُلًّا ضَرَبْنَا لَهُ الْأَمْثَالَ و هر یک از این جماعتان یعنی کافران و تکذیب کنندگانرا زدیم

برای او مثلها یعنی بیان کردیم قصهای پیشینیان و بیم کردیم ما این امم را که گفتیم و حجت گرفتیم بر ایشان بفرستادن
پیغمبران و چون نشنودند و انکار امر خدای تعالی و رسول او کردند عذاب فرستادیم وَكُلًّا تَبَّرْنَا تَتْبِيرًا
و همه را نیست کردیم نیست کردنی وَلَقَدْ أَتَوْا عَلَى الْقَرْيَةِ الَّتِي أُمْطِرَتْ مَطَرَ السَّوْءِ و هر آینه آمدند
یعنی بگذشتند قریش بر دیهی و شهری که بارانیده شد باران بدی یعنی سنگباران و مراد ازین شهر سدوم است
که شهر بزرگتر بوده از مؤتفکات و لوط پیغمبر ایشان بود و بعد از انکه انقلاب آن شهر که حق تعالی سنگ بر اهل آنجا
بارانیده بود کفار قریش بر آن دیار میگذشتند أَفَلَمْ يَكُونُوا يَرَوْنَهَا بَلْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ نُشُورًا
آیا نبودند که در مرور خود و در زمان تجارت شام میدیدند آن شهر را بدیدهای عبرت و از آثار این عذاب
عبرت گرفتندی نه از آنست که قریش نه بینند و پند گیرند بلکه هستند که از روی کفر آرزو نمیدارند که برانگیخته
شوند یعنی بعث و حشر ایمان ندارند وَإِذَا رَأَوْكَ إِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا و چون بینند ترا
ای حبیب ما الله یافته است یعنی فرا نمیگیرند ترا مگر هزوه و مسخره یعنی که با او هزل و استهزا کنند و از روی
تهکم میگویند أَهَٰذَا الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا آیا اینست آنشخص است که برانگیخت او را خدای تعالی و فرستاده
به پیغمبری إِنْ كَادَ لَيُضِلُّنَا عَنْ آلِهَتِنَا بدرستیکه نزدیک بود که او بسبب سخن شیرین دلفریب و بسیاری
جد و جهد در دعوت اسلام و اظهار دلایل بر مدعی خود هر آینه گمراه گرداند و بازدارد ما را از پرستش
خدایان ما لَوْلَا أَنْ صَبَرْنَا عَلَيْهَا اگر نه آن بودی که صبر کردیم ما بر عبادت الهه حضرت عزت
در جواب مشرکان فرمود وَسَوْفَ يَعْلَمُونَ حِينَ يَرَوْنَ الْعَذَابَ و زود باشد که بدانند
آن هنگام که به بینند عذاب را که از اهل ایمان و ایشان که مشرکان و کافرانند مَنْ أَضَلُّ
سَبِيلًا کدام یک گمراه‌ترند ضلال السبیل محمول بر ضلال اهل آنست براه دین خدای تعالی
آورده اند که مشرکان سنگی یا کلوخی یا چوبی را که میپرستیدند چون سنگ نیکوتر یا کلوخی و چوبی
زیباتر میدیدند معبود خود را میگذاشتند و بپرستش آن احسن میپرداختند حق تعالی فرمود
أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ آیا دیدی تو کسی را که فرو گرفت إِلَٰهَهُ هَوَاهُ معبود خود هوای
خود را یعنی آرزوی خود را میپرستد تقدیم مفعول ثانی بجهت کثرت اهتمام است بآن صاحب
تاویلات فرموده که هر که بغیر خدای تعالی چیزی دوست دارد و نگاه دارد و آن را پرستد در
حقیقت هوای خود را پرستیده زیرا که هوای او او را بر محبت غیر خدای تعالی داشته و سید
حسینی قدس سره در طرب المجالس آورده که چون آدم صفی را با حوا عقد نکاح بستند و ابلیس و دنیا نیز به
یکدیگر پیوستند و همچنانچه از امتزاج آدم و حوا با یکدیگر و از آدمی وجود گرفت از وصلت ابلیس و دنیا با هم

هوا متولد شد

الفرقان

هوا متولد شده در مهد طبیعت از جوشش اختلاط اربعه تربیت یافت جملهٔ اوصاف ذمیمه که بازار دنیا را
رواج و رونق از ایشانست از هوا پدید می آید رسوم و عادات مردود و مذاهب و ادیان مختلفه از تاثیر
او ظهور می یابند عبارتی که خبر دهنده ازوست چگوییم که هر یوسفی را چاه اوست قوة غلبه تا حدیست که
نکته الهوا اله کل معبد فی الارض در شان او وارد شده و زبان قرآن در شان او چنین میفرماید من
اتَّخَذَ إِلَٰهَهُ هَوَاهُ گوئیا که اصل هوست و الهه باطله همه فرع اویند و از انجاست که مخالفة هوا
وصول جنت المأوی است سر زهوا انا فمن از سر و رست ترک هوا قوت پیغمبریست أَفَأَنْتَ
تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلًا آیا میباشی تو ای حبیب من بر انکس که هوا را خدای خود ساخته نگاهبانی و کارگذاری
که او را از آن منع کنند اما این کلمه مایه قتال منسوخ است ترید ارید و لا تکون الا ما اریدله قوله نعم انک لا تهدی
من احببت ولکن الله یهدی من یشاء صدق الله أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ
بلکه گمان میبری و میپنداری بدرستیکه بیشتر مشرکان میشنوند یعنی گوش میکنند و نمیشنوند بگوش هوش یا در
مییابند معنی قرآن یا تعقل میکنند بدل دلایل توحید را بلکه اکثر غافل معاندند و انکسان که ایمان خواسته آورد
خارجند إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا نیستند ایشان مگر مانند چهارپایان در عدم انتفاع
لسماع کلام و عدم تدبر در ادله قدرت ملک علام بلکه ایشان گمراهترند از انعام چه انعام انقیاد متعهد
خود میکنند و اینها از عبادت خالق خود ابا مینمایند و دیگر چهارپایان طالب نجرند که ایشان را خیر رساند
و مشرکان از صوب که اعظم منافع است میگریزند و در سیئات که موجب اشد مضارت است می آویزند
أَلَمْ تَرَ إِلَىٰ رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ آیا نمی بینی و نظر نمیکنی بصنع پروردگار خود که از محض قدرت خود چگونه
بکشید و بسط کرد سایه را از ظهور صبح تا برآمدن آفتاب و زمان آن ظل خوشترین ازمنه است چه
ظلمت خالص سبب نفرت طبع و انقباض نور بصرست و شعاع شمس حسنی هوا و مفرق نور باصره و در آن
محل هر دو منتفیست و لهذا یکی از نعیم بهشت ظل ممدود خواهد بود و شیخ شیرازی رحمه فرمود وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا
بامدادان که تفاوت نکند لیل و نهار خوش بود گوشهٔ صحرا و تماشای بهار
ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا و اگر خواستی خدای تعالی هر آینه گردانیدی آن سایه را ثابت و آرام یافته
بر یک منوال پس گردانیدیم آفتاب را بر شناختن و قدر دانستن سایه راهنمائی چه سایه جز بآفتاب
شناخته و دانسته نشود ثُمَّ قَبَضْنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا پس فراهم گرفتیم ما آن سایه را بسوی قدرت ما
گرفتنی اندک اندک بتدریج که اگر یکبار مقبوض شدی مهمات مردمان که بسایه باز بسته است معطل ماندی و نزد بعضی
مراد از ظل زمین است یعنی ظلمت شب و ضمیر قبضناه راجع به لیل و معنی این است که خدای تعالی در شب بسط سایه

زمین فرمود و عالم را تاریک و آن را دوامی نداد بلکه آفتاب طالع ساخت و دلیل شناخت سایه گردانید که
تبیین الاشیا بضدها و اوقات روز نیز دایم نساخت بلکه آن دلیل که شمس است قبض کرد با فول تا باز شب
درآمد و این دو زمان را جهة آرامش و آسایش خلق معیّن گردانید و در عین المعانی آورده که مدّ الظلّ اشارت
بزمان فترتست یعنی زمان جاهلیّه که مردم در ظلمت حیران ماندند و شمس مهر اسلام که بطلوع جمال سیّد انام علیه
الصّلوة والسّلام از افق اکرام طالع گشت و اگر نه آن دایم بودی خلق در تاریکی غفلت ماندی بروشنائی آگاهی
برسیدندی   گر نخورشید جمال یار بودی رهنمون   از شب تاریک غفلت کس نبردی ره برون   صاحب کشف الاسرار
گوید که این آیه از روی ظاهر معجز حضرت مصطفی است و بفهم اهل حقیقت اشارتست بقرب و کرامت او و بیان
معجزه آنست که حضرت رسول صلعم روزی بوقت قیلوله یعنی خواب چاشت زیر درختی فرود آمد یاران بسیار
بودند و سایه آن درخت اندک بود حق سبحنه و تعالی بقدرت کاملهٔ خود سایهٔ آن درخت را ممدود
ساخت چنانچه همهٔ لشکر اسلام در آن سایه بیاسودند و این آیه نازل شد و بیان خصوصیّت و
قربت آنست که او را فرمودند الم تر الی ربّک موسی را بطلب ارنی داغ لن ترانی بدل نهادند و این
حضرت را بی طلب فرمودند در من مینگری و مرا می بینی دگر چه خواهی   فرقست میان آنکه یارش در بر
یا آنکه دو چشم انتظارش بر در   و از حقایق سلمی چنین معلوم میشود مدّ الظلّ بسط ظلال نوال عصمت است
بر حضرت رسالت صلعم و آفتاب معرفت که از مطلع دل منورش طالع شده دلیل آن و قبض اشارتست بسقوط
رسوم و سایط و در لمعات مذکور است که چون آفتاب محبّت از مشرق عین تافت محبوب سراپرده
سایهٔ خود بر صحرای ظهور کشید آنگاه محب را گفت الم تر کیف الی ربّک مدّ الظلّ   آخر نظری بسوی ما کن قل کلّ
یعمل علی شاکلته   و اعتبار زکی که اگر حرکت شخص نباشد سایه متحرک نشود و لو شاء لجعله ساکنا و اگر آفتاب
احدیّه ما از مطلع عزّت نتابد آن سایه نتواند که اثر نماید هر سایه که هست آفتاب شود و آفتاب بحکم قبضناه الینا
قبضا یسیرا ازد بر کرد   روی صحرا چه همه پرتو خورشید گرفت   نتواند نفسی سایه بآن صحرا شد   دقایق و حقایق این
آیه بسیار است و مطالعهٔ بعضی از آن حواله بجواهر التفسیر میرود و من الله المعونه والممدود و هو الّذی جعل
لکم اللیل لباسا والنّوم سباتا و او آن خداوندیست که ساخت برای شما شب و روز شب را
پوشش تا در شب آرام گیرد و خواب را بدان آسایش مهیا به و جعل النّهار نشورا و گردانید روز برای
خواستن بمثابه یعنی در طلب معیشت پراکنده شدن و گفته اند که نوم مشابه بموتست که پراگنده شدن باشد
از خواب مماثل بعث اموال بعد از مرگ و در حکمت لقمان مذکور است که کما تنام فیوقظ کذلک تموت و تنشر
و هو الّذی ارسل الرّیاح بشرا بین یدی رحمته و او آنکسیست که فروفرستاده بادها را بشارت دهندگان

پیش از نزول

پیش از نزول باران که سبب بخشایش خدا یتعالی است یعنی وزیدن باد غالبا دلالت میکند در وقوع مطر در اوان آن
و انزلنا من السّماء ماء طهورا و فروفرستادیم ما از ابری که در آسمان است آبی پاک کننده
لنحیی به بلدة میتا تا زنده کنیم ما بآن آب زمینی و موضعی مرده یعنی در محلّی که در آنجا خشکسالی بوده
یا مکانی که در زمستان خشک و افسرده گشته و نسقیه ممّا خلقنا انعاما و اناسیّ کثیرا
و می آشامانیم ما آب آن مکان از آنچه آفریده ایم ما از چهارپایان و مردمان فراوان را از اهل بوادی
جهة ارباب قری و مداین انهار و منابع هست که بدان از آشامیدن آب باران مستغنی اند و لقد
صرّفناه بینهم لیذّکّروا فابی اکثر النّاس الّا کفورا و بدرستیکه مکرّر گردانیدیم ما باران
میان مردمان در بلدان مختلفه و اوقات متغایره بصفتها متفاوت بعضی بزرگ قطره و بعضی ریزه یا
تکرار کردیم سخن ابر و باران را در قرآن تا یاد کنند قدرت مرا و تفکّر کنند در آن نعمت و شکر
آن بجای آرند و بجای آن سر باز زدند اکثر مردمان و قبول نکردند مگر ناسپاسی و کفران نعمت را و لو
شئنا لبعثنا فی کلّ قریة نذیرا و اگر میخواستیم ما هر آینه برمی انگیختیم در دهی و مجمعی پیغمبری بیم کننده
امّا بجهت تعظیم شان تو و علو مکان تو نبوّت را بر تو ختم کردیم فلا تطع الکافرین و جاهدهم
به جهادا کبیرا پس موافقت منمای ناگروندگان را آنچه از تو توقّع دارند و آنچه موافق هوای
ایشانست از ترک ابلاغ و کوشش و جدّ و جهد کن با ایشان بسبب قرآن یا بسبب اسلام یا بشمشیر یا ترک
طاعة ایشان کوششی و جدّ و جهدی بزرگ یعنی سخت و شدید و هو الّذی مرج البحرین هذا عذب
فرات و هذا ملح اجاج و او آن خداوندیست که بحکمت شامله بهم گذاشت دو دریا را یعنی مجاور و ملاصق
هم ساخت بی آنکه بهم آمیزد این یک آب شیرین خوشگوار که بغایت عذوبت تشنگی نشاند و آن دیگر
شور بغایت شوری تلخی رسیده یعنی بحر فارس و روم و جعل بینهما برزخا و حجرا محجورا و بدید کرد
میان این دو دریا حایلی و حاجزی و مانعی بقدرت خود و حدّی مقرّر و حاجزی که منع تمازج کند و منعی ممنوع که مختلط
نشوند یا گردانیدیم حرام و ناروا که یکی بر دیگری غلبه کند و دلباب گوید که عذب فرات جو بهار برکت چون نیل و سیحون
و دجله و جیحون و ملح اجاج و سایر دریاها دیگر و برزخ میان اینها پایابها و شهرهاست که واقع است
محقّقان برآنند که بحرین خوف و رجاست که در دل مؤمن هیچ یک بر دیگری غلبه نکند او وزن خوف المؤمنین
و رجاوه لاعتدلا و برزخ حمایت الهی و عنایت نامتناهیست و هو الّذی خلق من الماء بشرا
و او آن قادریست که بیافرید از آب آدم را علیه السّلام یعنی آبی که طینت او بدان تخمیر کرد و آن خمیرت از ماده
ارم یا خلق کرد از آب منی آدمی را فجعله نسبا و صهرا پس گردانید آدمی را خداوند نژاد و پیوند یعنی آدمی را

دو قسم کرد ذکور که نسبت نسب بایشان بود و گویند فلان بن فلان و اناث که مصاهرت بایشان وجود گیرد
و گویند که نسب آنست که نکاح او روا نباشد و حاجز نبود و صهر آنکه مناکحه با او حلال باشد وَكَانَ
رَبُّكَ قَدِيرًا و هست آفریدگار تو توانا بر آفریدن بنین و بنات چنانچه نسب پسر است و صهر دختر و توانا
که از یک آب دو صنف مختلف بلکه اصحاب غیر متشابه آفریند وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ
مَا لَا يَنفَعُهُمْ وَلَا يَضُرُّهُمْ و میپرستند مشرکان از غیر خدای تعالی آنچه ایشان را نفع نمیرساند چون
پرستش او کنند و زیان نکند ایشان را اگر او را نپرستند هم چنانچه شیخ شیرازی قدس سره میفرماید
کافران از بت بیجان چه تمتع دارید باری آن بت بپرستید که جانی دارد و مصرع ثانی داخل
مطایبات است یا مراد هر معبودی که باشد از غیر خدای تعالی منفعت نمیتوانند و مضرت دفع نمیتوانند
کرد وَكَانَ الْكَافِرُ عَلَىٰ رَبِّهِ ظَهِيرًا و هست ناگرویده بر نافرمانی دین پروردگار خود یاری
دهنده و هم پشت و معاون شیطان وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا و نفرستادیم ما
ترا بکافهٔ خلق مگر مژده دهنده مر مؤمنان را بمثوبت الهی و بیم کننده کافران را بعقوبت نامتناهی
قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَن شَاءَ أَن يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا بگو که
نمیخواهم از شما بر تبلیغ رسالت هیچ مزدی مگر ایمان و مزد کسی که خواهد آنکه فرا گیرد بسوی رضا و قرب
پروردگار خود راهی یعنی مزد من ایمان و طاعت مؤمنان است زیرا که مرا من عند الله مزدی مقرر است
و ثابت شده که هر پیغمبری را بر عبادت و صلاح امت او ثوابی خواهد بود وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ
و توکل کن یعنی اعتماد نمای در کارها یا در استیفا اجرة علی الله بر زنده که هرگز نمیرد که متوکل بر زندگان
دیگر که بحقیقت مردگانند غفلتند بموت از ایشان ضایع و بی بهره مانده وَسَبِّحْ بِحَمْدِهِ وَكَفَىٰ بِهِ
بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا و بپاکی یاد کن خدای را از صفات نقصان در حالتیکه ثنا گوینده
باشی بر اوصاف کمال و پسندیده و بس است توکل بخدای تعالی و خدای تعالی بگناهان پوشیده و آشکار
خود دانا و مطلع است بر آن الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا آن خداوندی که بتوانائی
بی عجز بیافرید آسمانها و زمینها و آنچه در میان آسمان و زمین است از ارکان و موالید فِي سِتَّةِ
أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ الرَّحْمَٰنُ در مقدار شش روز از ایام دنیا پس مستولی
یا مستوی شد امر حضرت حق بر عرش مجید که اعظم مخلوقاتست یعنی مزید ظهور و تصرف در مخلوقات شد خداوند
بزرگ بخشاینده فَاسْأَلْ بِهِ خَبِيرًا پس بپرس از کسیکه باین احوال داناست که هیچ کس داناست که چون آفرید یا
بپرس از ذات و صفات او از کسی که دانا باشد وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اسْجُدُوا لِلرَّحْمَٰنِ و چون گفته شود مشرکان را

که سجده کنید

که سجده کنید و سر بر زمین نهید برای خداوند بخشاینده که رحمن نامی از نامهای اوست قَالُوا وَمَا الرَّحْمَٰنُ
أَنَسْجُدُ لِمَا تَأْمُرُنَا گویند که کیست رحمن یعنی اسمیست که مسمی آن نمیشناسیم چه کافران قریش اسم رحمن بر خدای تعالی
اطلاق میکردند پس چون بسجده مأمور شدند گفتند که ما رحمن نمیدانیم آیا سجده کنیم یعنی سجده نکنیم مر چیزیرا که میفرمائی
مارا بسجدهٔ آن وَزَادَهُمْ نُفُورًا و زیاده میکند ذکر رحمن یا امر بسجده کافران رمیدن از ایمان و دور شدن
از راه حق این سجده هفتم است بقول امام اعظم و هشتم بقول شافعی و در فتوحات این سجده را نفور و انکار میگویند
و میفرمایند که چون مؤمن در تلاوت این آیه سجده کند ممتاز گردد از اهل انکار و نفور پس این سجده را سجده امتیاز
توان گفت تَبَارَكَ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا بزرگست و بسیار خیر و متعالی و باقیست آن خداوندی که
بقدرت بر کمال خود بیافرید و پدید کرد در آسمان برجهای دوازده گانه یا قصرها و کوشکها که حقیقت آن کس نداند
وَجَعَلَ فِيهَا سِرَاجًا وَقَمَرًا مُنِيرًا و بیافرید و پدید کرد شب و روز خداوندان اختلاف یعنی مخالف یکدیگر
در صفات و احوال یا خلف از یکدیگر بر ذهاب و مجی و آن گردانید دلیلست لِمَنْ أَرَادَ أَن يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ
شُكُورًا برای آنکس که خواهد که یاد کند بدایع قدرت و صنایع فطرت در ایجاد لیل و نهار و پند گیرد و
تفکر کند در حکمت خدای تعالی یا خواهد سپاس داری و شکر گذاری بر نعمتها حضرت باری که تعاقب شب و روز
از آنجمله است وَعِبَادُ الرَّحْمَٰنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا و بندگان پرستندگان خدای تعالی
بحقیقت و یقین خداوند بزرگ بخشاینده رحمت و اضافه برای تخصیص و تفضیل در فصول آورده که چنانچه
اسم رحمن خاص است بحق سبحانه و تعالی این عباد نیز خواص بارگاه قرب اویند و این بندگان آنکسانند که میروند
بر روی زمین با سکون از روی تواضع و وقار و قصد فساد و تبختر نامیروند بردباران و نیکوکاران
وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا و چون خطاب کنند و بمشافهه گویند اهل جهالت و سفاهت
و نادانان و سخنان بی ادبانه در افکنند گویند ایشان در جواب قولی با سلامت یعنی سخن گویند که در آن
سالم باشند از مأثم یا بطریق اجتناب و تودیع گویند که سلام کردیم مراد ترک تعرض سفاهت و اعراض
از مجادله و مکالمه ایشان کما قال المحقق الرومی اگر گویند زراقی سالوس بگو هستم و صد چندان میرو
و گر از خشم دشنامی دهندت دعا کن خوشدل و خندان میرو و چون از مجادله ایشان با خلق در صحبت و مکالمه
خبر داد معامله ایشان با حق تعالی در خلوة بدین آیه خبر میفرماید که وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا
وَقِيَامًا و آنکسانند که شب بروز آرند برای پروردگار خود سجده کنندگان و ایستادگان مراد سجده
و قیام نماز است که لحظه ایستاده و تلاوت میکنند و وقتی سجده میفرمایند و سبحان ربی الاعلی میگویند و بی اختیار
آب از چشم مبارکشان فرود می آید وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ

غراما و عباد الرحمن آنکسانند که باوجود اجتهاد در طاعت و اتصاف بخشوع روز و خضوع شب میگویند
از روی ترسکاری که ای پروردگار ما بگردان از ما عذاب دوزخ بدرستیکه عذاب دوزخ است
دایم و لازم یعنی جاوید آنست إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا بدرستیکه دوزخ بد آرامگاهیست
برای ایستادن و بد جاییست برای بودن وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا
و عباد الرحمن آنکسانند که چون نفقه کنند اسراف نکنند و تنگ نگیرند و بخل نورزند یعنی حق الله از مستحق
باز ندارند وَكَانَ بَيْنَ ذَٰلِكَ قَوَامًا و باشد عباد الرحمن میان اسراف و اقتار راست
ایستادن یعنی طریقه اعتدال مرعی داشته و از طرفین افراط و تفریط که طریقه مذمومست احتراز نمودند
و سط را نگاهدارند که خیر الامور اوساطها آورده اند که بعضی از مشرکان بحضرت رسالت
آمدند و گفتند ای محمد ما شرک آورده ایم و خون ناحق بسیار کرده ایم و زنا و فجور از ما صدور یافته اگر این خدای
که تو ما را بپرستش او میخوانی این گناهان از ما میگذراند میتوانیم که ایمان آوریم آیه آمد وَالَّذِينَ
لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ و عباد الرحمن آنکسانند که نخوانند و نه پرستند با خدای سزای
پرستش خدائی دیگر وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ و نکشند آن تنی را که حرام کرده است
خدای تعالی قتل آن تن را یعنی شخص مؤمن و معاهد مگر بحق یعنی بموجبات شرعی قتل آن زده است و زنا و قتل
ناحق و سعی در زمین بفساد وَلَا يَزْنُونَ و زنا نکنند چرا که امهات معاصی این سه کبیره است و در
صحیحین از ابن عباس مرویست که گفت از رسول الله پرسیدم که کدام گناه بزرگترست فرمود که آنکه همتا گوئی
خدای را و حال آنکه آنحضرت ترا بیافریده گفتم که دیگر کدام گناه بزرگترست فرمود آنکه فرزند خود را بکشی
از ترس آنکه با تو طعام خورد گفتم که دیگر کدام گناه بزرگترست فرمود آنکه زنا کنی با زن همسایه خود پس
تصدیق قول پیغمبر خود این آیه آمد که بندگان پسندیده شرک نیارند و قتل ناحق و زنا نکنند وَمَنْ
يَفْعَلْ ذَٰلِكَ يَلْقَ أَثَامًا و هر که بکند آنچه مذکور شد از کبایر ثلثه ببیند اثام را و اثام جزای
بزه کاریست و گفته اند که اثام وادئیست از دوزخ که زناکاران در آن عقوبت خواهند کرد یا
غیریست که سیلان میکند از اجسام دوزخیان مثل یا اثام وعی دو چاه است در دوزخ برای جهیم
برای بعضی مقرر يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا دوباره کرده
شود مر کننده این کارها را عذاب روز رستخیز و جاوید باشد در آن عذاب در حالتیکه خوار
باشد از روی اعتبار إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا مگر کسی که توبه کند از شرک و
بگرود بخدای تعالی و رسول و بکند نکوکار کردنی شایسته یعنی بارکان اسلام عمل نماید فَأُولَٰئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ

حسنات

رفعت

حَسَنَاتٍ پس آنگروه توبه کاران بدل میکند خدای تعالی گناهان ایشان را به نیکوئیها یعنی سوابق معاصی بتوبه
محو فرماید و لواحق طاعات بجای آن ثبت نماید یا بدل کند ملکه معصیت را بملکه طاعة یا توفیق کنند او را
باضداد اعمال سلف یعنی توفیق طاعاتش دهند بجای معاصی تا در دنیا بدل کنند کفر او را بایمان و در آخرت
مبدل سازند سیئه او را بحسنه وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا و هست خدای تعالی آمرزنده گناه کاران
بتوبه مهربان بر ایشان باثبات ثواب در دل ایشان وَمَنْ تَابَ و هر که توبه کند از معاصی مراد شرک و قتل
و زناست و هر معاصی دیگر غیر از اینها که مذکور شد توبه کند و دست باز دارد و توبه زنا حلالی طلب کردن از شوهر
زن است وَعَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا و بکند عمل ستوده یعنی تدارک ما فات کند پس بدرستی
که تایب باز میگردد بثواب خدای تعالی بازگشتنی یا رجوع میکند بحق رجوع کردنی مرضی پسندیده وَالَّذِينَ
لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ و بندگان رحمن آنکسانند که حاضر نشوند بعید مشرکان و یهود و نصاری
یا ببازیگاه ایشان یا بمجلس غنا و سرود یا بصحبت مبتدعان یا بمجالس باطله یا گواهی بدروغ ندهند وَإِذَا مَرُّوا
بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا و چون بگذرند بچیزی ناشایست و کاری ناپسند در شرع و عقل بگذرند در حالتیکه
گرامی باشند یعنی التفات بآن نکنند یا معرضان و پرهیزکاران از آن یعنی نهی کننده کان وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا
بِآيَاتِ رَبِّهِمْ و بندگان پسندیده آنکسانند که پند داده شوند بدلایل و مواعظ پروردگار ایشان
که قرآن است لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا بروی در نیفتادند بر آن و از آیات الهی تغافل نورزیدند
نزدیک استماع آن در حالتیکه کران باشند بسمع قبول که نشنوند اسرار قرآن و کوران که نه بینند بدیده
اعتبار انوار قرآن بلکه بگوش هوش مواعظ و نصایح قرآن شنیدند و بدیده بصیرت جلوت جمال آن را دیدند
و کار از آن کردند السعید یتعظ بغیره وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا
و عباد الرحمن آنکسانند که میگویند ای پروردگار ما ببخش ما را از زنان و فرزندان ما قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَ
اجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا فرزندی که روشنی دیده بود و بتوفیق طاعات مراد اهالی و اولاد صالحند که چون بنده
مؤمن اهل و ولد خود را صالح و پاک معیشت ببیند دل او شاد و چشم او روشن شود و بگردان ما را برای
پرهیزکاران پیشوائی و مقتدائی یعنی ما را چنان پرهیزکاری ده که شایسته امامت متقیان باشیم که اتباع
بطریق ما اقتدا کنند أُولَٰئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا این گروه که موصوفند بصفات مذکوره
جزا داده شوند بغرفه مکان عالی بهشت یعنی بموضعی در جنت و گفته اند که غرفه اسمی از اسماء بهشت و در
فصول عبد الوهاب آورده که کوشکهاست بر چهار قایمه نهاده از زر و نقره و لؤلؤ و مرجان و همچنین منازل
بعباد الرحمن دهند بسبب آنچه بر طاعات و بر مشقت دنیا و ایذا کفار صبر کردند و ترک مستلذات و شهوات و تحمل

مجاهدت یا بر فقر و احتیاج صبر کردند یا بر ادای فرایض وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلَامًا و به بینه یعنی بیابند
و حفص یلقون خوانده است بشدید و صیغه مجهول یعنی عطا داده شوند در آن غرفه که در بهشت است زنده کانی باقی و تنعمات
و سلامتی از آفات یا دعای زندگانی و سلامتی شنوند یا ملایکه بر ایشان تحیت و سلام کنند یا تحیت از ملایکه
یابند و سلام از خدا تعالی شنوند خَالِدِينَ فِيهَا حَسُنَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا درحالتیکه جاویدان
باشند در غرفه یا در بهشت نیکو قرار کاهیست بهشت و جای بودن و ایستادن قُلْ مَا يَعْبَؤُا بِكُمْ
رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ بگو که چه وزن نهد و در چه حساب آرد شما را ای مکیان پروردکار من یعنی چه قدر
و قیمت باشد شما را نزد خدای تعالی همان ارزی که میوه رزی اگر نخوانیدن و پرستیدن شما باشد برای تعالی حق را
که شرف و کرامت انسان بمعرفت و شناخت حق تعالی و طاعت و عبادت است و الا با سایر حیوانات مساویست
بلکه ازهم اضل شرف مرد بجودست کرامت بسجود هر که این هر دو ندارد عدمش که وجود فَقَدْ كَذَّبْتُمْ
پس بدرستیکه تکذیب کردید ای مکیان کردید و تقصیر نمودید در عبادت حق تعالی فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا
پس زود باشد که عذاب و عقوبت تکذیب شما ملازم شما باشد هم در دنیا و هم در آخرت از آن عقبی
معلوم و از آن دنیا قتل روز بدر است چنانچه لزام قتل و اسیر عرا بدرست

بسم الله الرحمن الرحيم

طسم در معالم از قتاده نقل میکند که حروف مقطعه اسامی قرآنند و لهذا در اغلب بعد از این حروف
ذکر قرآن می آید و بعضی گویند که اسمیست از اسماء الهی چنانچه طا بطاهر و سا بستار و میم بمجید اشارت باشد و بعضی گفته اند
که مشیرست بطوبی و سدره و محمد صلی الله علیه و سلم و در بحر الحقایق آورده که طا اشارتست بطیر مرغان هوای وحدت که طایران
الی الله اند و سین اشارتست از سیر روندگان طریق معرفت که سایرند الی الله و میم ایمایی میکند بمشی
سالکان سبیل عبودیت که میروند لله و فی الله یا طا اشارتست بطلب مبتدیان و سین بسیر
متوسطان و میم بمشاهده موحدان و منتهیان صاحب کشف الاسرار فرموده که حق تعالی قسم یاد
میفرماید بطهارت عز ازلی و سنا جبروت ابدی و مجد جلال سرمدی جواب قسم این که تِلْكَ
آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ این سوره دلایل کتاب قرآن است یعنی قرآن که روشن است با حکام
حلال و حرام و مبین یعنی پیدا کننده نیز آمده یعنی قرآن حق و باطل را ظاهر میکرداند و مقدمات هدایت
و نتایج ضلالت آشکارا میسازد و چون قریش این چنین کتابی تکذیب کردند و ایمان نیاوردند و حضرت
رسالت صلی الله علیه و سلم برایمان ایشان بغایت حریص بود این صورت بر خواطر مبارک او شاق آمد حق تعالی جهت تسلی دل مبارک
او آیه فرستاد لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ مگر تو هلاک کننده و کشنده تن خودی

باکه نمیشوند

باک نمیشوند که کافر گردند کافران بقرآن إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً اگر خواهیم ما فرو فرستیم بر ایشان
از آسمان نه از آیات قیامت بالبته از بلاهای قاهره و قاصره یا معجزه از معجزات حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم که بقسر
و الجا ایشان با یمان دارد فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ پس گردد گردنهای ایشان یعنی گردنکشان و بزرگان
از ایشان چنان شوند که مر آن آیه و معجزه فروتن و ذلیل و انقیاد کننده کان باشند وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ
مِنَ الرَّحْمَٰنِ مُحْدَثٍ إِلَّا كَانُوا عَنْهُ مُعْرِضِينَ و نمی آید بایشان بعضی از قرآن و موعظه از خدای بخشنده
و تو فرستاده نوی مجدد یعنی هیچ از قرآن فرو نیامد بعد از دیگر سوره مگر اکثر باشند از آن نزول قرآن رو
گرداننده کان فَقَدْ كَذَّبُوا فَسَيَأْتِيهِمْ أَنْبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ پس بدرستی بدروغ نسبت کردند
قرآن را و بر تکذیب خود مصر شدند و بمرتبه رسانید که مودی باستهزا باشد پس زود باشد که بیاید بایشان در حین
مرگ یا بوقت بعث در قیامت یا روز بدر خبرها آنچه بودند که بدان چیز استهزا میکردند و باور نمیداشتند
و بعد از اتیان اخبار پشیمانی نفع ندهد و سودی نداشته باشد امروز بدان معصلت خویش که فردا
دانی و پشیمانی تو سود ندارد أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الْأَرْضِ آیا نمینگرند مکذبان و نگاه نمیکنند بسوی زمین که
بمحض قدرت كَمْ أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ چند مقدار برویانیدیم در آن زمین بعد از
مرده گی و افسردگی و خشکی از هر صنفی نبات نیکو و پسندیده و بسیار نفع و با خواص إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً
وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ بدرستیکه در این رویانیدن نباتها هر آینه دلالتیست بر کمال قدرت
موحدان و حکمت رویاننده و نیستند بسیاری از ایشان در علم ازلی از اهل ایمان با وجود مشاهده چنین
قدرتها وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ و بدرستیکه پروردکار تو هر آینه اوست غالب و توانایی
بر انتقام یا با نزال بلا بر کافران مهربان بسط و بسط عطا برای مؤمنان و ضعفا وَإِذْ نَادَىٰ رَبُّكَ
مُوسَىٰ أَنِ ائْتِ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ و یاد کن آن را که ندا فرمود پروردکار تو موسی را بآنکه بیاید بگروه
ستمکاران قَوْمَ فِرْعَوْنَ أَلَا يَتَّقُونَ گروه فرعون که بر خود ستم کردند بشرک و بر بنی اسرائیل
بجور و زور و بگو ایشان را که آیا نمیترسند یعنی بترسند از عقاب الهی و دست از کفر بدارید و بنی اسرائیل
بمن بگذارید قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ گفت موسی که ای پروردکار من بدرستیکه من
میترسم که تکذیب کنند و بدروغ نسبت کنند و رسالت مرا باور ندارند وَيَضِيقُ صَدْرِي وَلَا يَنْطَلِقُ
لِسَانِي و تنگ شود دل من بجهة انفعال تکذیب و تنگ باید زبان من و عقده که دارد زیاده شود این سخن قبل
از زوال عقده بود و پیش از دعا از ازاله عقده یا از تنگدلی زبان من بکلام جاری نشود فَأَرْسِلْ إِلَىٰ هَارُونَ پس
بفرست جبرئیل بسوی هرون برادر من تا او را اعلام کند و او را شریک من گردان در رسالت تا باعانت او نزد فرعون

روم وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنْبٌ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ ومر ایشان راست بر من تبعه گناهی مراد قتل قبطیست
و بزعم ایشان گناه میگویند پس میترسم که مرا بکشند بعوض قبطی پیش از ادای رسالت قَالَ كَلَّا فَاذْهَبَا
بِآيَاتِنَا فرمود خدای تعالی که باز ایست ازین کار که ایشان بر تو دست نیابند پس بروید تو و برادر
بنشانهای ما یعنی معجزاتی که دلیل قدرت ما و حجت نبوت شما باشد. إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ بدرستیکه ما
با شمائیم بتائید و نصرت و ظهور شنونده آنچه که میان شما و فرعونیان رود یعنی شما و ایشان گوئید و کنید
و خواهید گفت بر ما پوشیده نیست فَأْتِيَا فِرْعَوْنَ پس بروید به پیش فرعون فَقُولَا إِنَّا رَسُولُ رَبِّ
الْعَالَمِينَ پس بگوئید بدرستیکه ما فرستادهٔ پروردگار عالمیانیم أَنْ أَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي
إِسْرَائِيلَ و سخن اینست که بفرست با ما فرزندان یعقوب بفلسطین که مسکن ماست یعنی دست
از ایشان بدار و بیش ازین ظلم مکن برایشان تا با ما بزمین شام آیند که مسکن آبای ایشان بوده
پس موسی علی نبینا و علیه السلام بفرمان ملک علام با برادر بدرگاه فرعون آمدند و بعد از یکسال
ملاقات فرعون واقع شد و چون فرعون او را بدید بشناخت و بر سبیل امتنان قَالَ أَلَمْ نُرَبِّكَ
فِينَا وَلِيدًا گفت ای موسی آیا نه تو پروردیم در میان کنار خویش در حالتیکه طفل نارسیده بودی
وَلَبِثْتَ فِينَا مِنْ عُمُرِكَ سِنِينَ و درنگ کردی در منزلهای ما از مدت عمر تو سالها یعنی دوازده سال
یا هیجده سال یا سی سال پیش ما گذراندی و ناز و نعمت ما خوردی وَفَعَلْتَ فَعْلَتَكَ الَّتِي فَعَلْتَ
وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ و کردی تو آن کردار بد که کردی یعنی قبطی که خباز من بود کشتی و تو از ناسپاسان
و حق ناشناسانی مر نعمت مرا که قصد قتل یکی از خاصان من کردی قَالَ فَعَلْتُهَا إِذًا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ
گفت موسی که کردم آن کردنی آنهنگام و من بودم از غافلان یعنی آگاه نبودم که بمشت زدن من آن کس کشته
گردد فَفَرَرْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ پس بگریختم از شما آنهنگام که میترسیدم که مرا بکشید و بمدین رفتم فَوَهَبَ لِي
رَبِّي حُكْمًا پس بخشید مرا پروردگار من بوقت رجوع از مدین علم و فهم و کمال عقل و رای یا نبوت یا رسالة
وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُرْسَلِينَ و گردانید مرا از فرستادگان خود یعنی داخل در زمرهٔ پیغمبرانی که بخلق فرستاده
یا کتاب وَتِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدْتَ بَنِي إِسْرَائِيلَ تربیت نعمتی که تو منت می نهی بر من
آنست که بنده گرفتی فرزندان یعقوب و مرا بفرزندی برداشتی و گفته اند اینجا همزه انکار مقدرست
تقدیر کلام آنکه آیا نعمتی که بدان بر من منت می نهی بر من آن است که بنده گرفتی بنی اسرائیل به بندگی
یعنی اگر تو ایشان را تعبد نمیکردی مادر من مرا در نیل افکند و قوم تو مرا تربیت میکردند و بتو محتاج نمیشدم و چون
تو ظلم و خون ناحق میکردی من بواسطه خون ناحق که طفلان بیگناه میکشتی ظاهرا محتاج تو شدم صد هزاران طفل سر بریده

تا ظلم الله صاحب دیده باشد واگرنه پروردگار من خداوند من است اگر تیغ عالم بجنبد ز جای نبرد رگی تا نخواهد خدای
و چون فرعون شنید که موسی گفت که انا رسول رب العالمین اسلوب سخن را بگردانید و از روی امتحان قَالَ
فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ گفت فرعون که چیست و چه چیز است پروردگار عالمیان سؤال از
ماهیت کرد قَالَ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا رسول رب العالمین گفت موسی در جواب او که اوست آفریدگار آسمانها و زمینها وَمَا
بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ و آنچه در میان آنهاست اگر هستید شما بیگمان در تحقیق صفات حق
موسی اعراض فرمود از جواب از ماهیت و تعریف فرمود حق تعالی را بظاهرترین دلایل حکمت و آثار
قدرت حق قَالَ لِمَنْ حَوْلَهُ أَلَا تَسْتَمِعُونَ گفت فرعون مر آنکسان که گرداگرد او بودند از اشراف
قبط و ایشان پانصد نفر بودند زنورها بسته و بر کرسیها نشسته آیا نمیشنوید یعنی بشنوید جواب این مرد که من
از حقیقت پروردگار او میپرسم و او از افعال او خبر میدهد قَالَ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ
و گفت موسی که خدای من آفریدگار شماست و پروردگار پیشینیان شما عدول کرد موسی از اظهر آیات با ظاهره
و اوضح آن بر متامل قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمُ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ گفت فرعون با قوم خود
بدرستی که رسول شما بزعم او و آنکه فرستاده اند بر شما بر سبیل سخریه او را رسول خوانده هر آینه دیوانه است
که جواب او مطابق سؤال نمیشود قَالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ
دیگر بار موسی گفت که خدای من پروردگار مشرق و مغرب است و آنچه در میان اینهاست اگر هستید شما
که فهم کنید و دریابید که جواب شما جز براینوجه نمیتواند بود زیرا که هیچکس را از حقیقت حق سبحانه و تعالی
آگاهی ممکن نیست هرچه در فهم و عقل و وهم و حواس و قیاس گنجد ذات حق سبحانه و تعالی از آن منزه و مبراست
چه اینها همه محدثات اند و محدث بر ادراک محدث نتواند گرد آنکه او از حدث ندارد رم چه شناسد که
چیست سر قدم علم را سوی حضرتش ره نیست عقل نیز از کمالش آگه نیست قَالَ لَئِنِ اتَّخَذْتَ إِلَٰهًا
غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ گفت فرعون بعد از آنکه از مناظره در ماند اگر فرا گیری ای موسی
معبودی بجز من گردانم ترا از زندانیان و از جمله محبوسان آورده اند که سجن فرعون از قبل بدتر بود زیرا که
زندانیان را میگفت تا در حفرهٔ عمیق تاریک می انداختند که در آنجا هیچ نمیدیدند و نمی شنیدند و بیرون
نمی آوردند الا مرده و موسی علیه السلام چون ذکر سجن شنید قَالَ أَوَلَوْ جِئْتُكَ بِشَيْءٍ مُبِينٍ قَالَ
فَأْتِ بِهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ گفت آیا حبس میکنی مرا اگر بیارم بتو چیزی روشن یعنی بیارم معجزهٔ
هویدا و ظاهر کننده صحت دعوی خود فَأَلْقَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُبِينٌ پس بینداخت موسی عصا
خود را پس ناگهان آن عصا بعد از افکندن اژدهائی بود آشکارا یعنی ثعبانیت او ظاهر بود و فرعون آنرا مشاهده

او پرسید و مردمان که حاضر بودند هزیمت کردند چنانچه در وقت فرار بیست و پنجهزار آدم زیر پای مردم کشته شدند و فرعون
داروئی ساخته بود که بعد از خوردن میخورد و احتیاج بقضاء حاجت نداشت چنانچه در سالی یکنوبت بشغلی از او می افتاد
و در آنروز از ترس چهارصد نوبت بقضای حاجت رفت وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاظِرِينَ و بیرون
آورد دست خود را از گریبان بعد از انکه دست گندم گون خود را بفرعون نموده بود پس آنگاه آن دست سفید و درخشنده
بود سفیدئی بغایت روشن چنانچه روشنائی آن بر آفتاب غلبه کرد بر نظر کننده گان گفته اند که شعاع دست موسی
بمثابه نور آفتاب دیده ها خیره ساختی قَالَ لِلْمَلَإِ حَوْلَهُ إِنَّ هَذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ گفت فرعون مر اشراف
قوم که گرداگرد او بودند که بدرستیکه اینمرد ساحریست دانا فایق در علم سحر فرعون ترسید که کسان او بموسی آورند حیله
انگیخت و گفت این جادوئیست که در فن سحر مهارتی تمام دارد يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِ فَمَاذَا
تَأْمُرُونَ میخواهد که بیرون کند شما را از زمین شما یعنی از دیار مصر بجادوئی خود پس چه میفرمائید مرا و چه مصلحت
می بینید در کار او بدانکه بمعجزهٔ موسی فرعون از اوج دعوی ربوبیت بحضیض مشاورت با قوام افکنده یا از رتبه
انا ربکم الاعلی تنزل نموده از پرستنده گان خود در کار موسی مدد طلبید قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ وَابْعَثْ
فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ گفتند حبس و تاخیر کن در کار او یا توقف افکن و بقتل ایشان شتاب مکن پیش
از ظهور کذب ایشان تا مردمان در گمان نیفتند و برانگیز و بفرست در مملکت خود گردآرنده گان و جمع کننده گان
یعنی نوکران و ایلچیان روان کن بهر شهری يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ تا بیاورند بتو هر جادوئی که هست دانا
در فن سحر فرعون کسان را بطلب جادویان فرستاد فَجُمِعَ السَّحَرَةُ لِمِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ پس جمع کردند
و گرد آوردند جادویان را از برای هنگام روز و وقتی دانسته شده و وعده داده که یوم الزینه باشد
یعنی چاشت گاه روز عید وَقِيلَ لِلنَّاسِ هَلْ أَنْتُمْ مُجْتَمِعُونَ و گفته شد یعنی فرعون گفت مر مردمان را
یعنی گفته شد با اهل مصر که آیا هستید شما فراهم آینده گان یعنی گرد شوید و جمع آئید لَعَلَّنَا نَتَّبِعُ السَّحَرَةَ
إِنْ كَانُوا هُمُ الْغَالِبِينَ تا مگر باشد که ما همه پیروی نمائیم جادویان را یعنی باتفاق متابعت کنیم
در دفع موسی و مدد سحره نمائیم اگر باشند سحره غلبه کننده گان بر موسی و هرون ما که فرعون و فرعونیانیم پیروی
و متابعت دین سحره نمائیم فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قَالُوا لِفِرْعَوْنَ أَئِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِنْ كُنَّا نَحْنُ
الْغَالِبِينَ پس آنهنگام که آمدند جادویان بنزدیک فرعون ایشان را دلنوازی بسیار کرد و ایشان گستاخ
شده گفتند با حاکم مصر که آیا باشد ما را مزدی از نزدیک تو اگر باشیم ما غلبه کننده گان بسحر بر خصم تو قَالَ
نَعَمْ وَإِنَّكُمْ إِذًا لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ گفت بلی مزد باشد شما را و بدرستی که باشید شما آنهنگام از جمله
نزدیکان حضرت ما یعنی اول کسی که بمن در آید و آخر کسیکه از نزد من بیرون شوند شما باشید سحره بود علاما منتظر گشته

جادوئیهای خود

جادوئیهای خود بمیدان معین درآوردند و بوقت معلوم در برابر موسی و هرون صف کشیده گفتند که ای موسی اول
تو می افکنی جادوئیهای خود یا ما بیفکنیم قَالَ لَهُمْ مُوسَى أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ گفت با ایشان موسی که بیفکنید آنچه
شما اندازنده آید فَأَلْقَوْا حِبَالَهُمْ وَعِصِيَّهُمْ پس بیفکندند ریسمانهای خود بدانکه عصاها مجوف و بر ریسمانها جیوه
که هفتاد هزار ریسمان و هفتاد هزار عصا بود بعد از انکه ریسمانها و عصاها بحرارت آفتاب در حرکت آمد و از مردمان
غریو برخاست و موسی و هرون هر دو متوهم و ترسنده در برابر آن همه لشکر و اسباب و اسلحه ایستادند وَقَالُوا بِعِزَّةِ
فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ و گفتند سحره که ببزرگی و قوة و غالبیت فرعون که بدرستی که ما غالب کننده گانیم
بر موسی و هرون فَأَلْقَى مُوسَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ پس بامر الهی بیفکند موسی عصای خود فی الحال
اژدها گشت پس آنگاه عصا اژدها گشته فرو میبرد آنچه تزویر کرده بودند با آن و بصورت مار بخلق مینمودند فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ
سَاجِدِينَ پس بروی در افکنده شدند ساحران سجده کننده گان چرا که دانستند که انقلاب عصا به ثعبان نه از قبیل
سحر است و از روی صدق قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ گفتند که گرویدیم بپروردگار جهانیان پس توضیح کردند
که رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ آفریدگار موسی و هرون تا توهم ربوبیت فرعون کنند و چون فرعون از ایمان سحره خبر
یافت ایشان را طلب کرد و قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ گفت آیا تصدیق کردید و ایمان آوردید و حفص
آمنتم بطریق خبر میخواند یعنی گرویدید مر موسی را پیش از انکه دستوری دهم شما را در ایمان بوی إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي
عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ بدرستیکه موسی هر آینه بزرگ و مهتر شماست موسی انکسیست که بیاموخت شما را
سحر و اکنون با یکدیگر اتفاق کرده اید در هلاک من و فساد ملک پس زود باشد که بدانید که چه عقوبت خواهم کرد شما را
بگرویدن بخدای موسی پس بیان عقوبت میکند لَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ هر آینه ببرم
دستهای شما و پایهای شما بخلاف یکدیگر یعنی دست راست و پای چپ یا پای راست و دست چپ هر یک از شما از طرفی ببرم
یا قطع دستها و پایهای شما کنم از جهت خلافی که با من کردید وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ و هر آینه بردار کنم شما را
همه تا بمیرید و همه مخالفان عبرت گیرند یا آنکه سرهای درختهای نزدیک هم بکر آورم و پاره بدر دو پاره هر سر
درختی بماند قَالُوا لَا ضَيْرَ گفتند جادویان ایمان آورده که هیچ ضرری و رنجی و گزندی نیست بر ما از تهدید
کردار تو و وعید بقتل چرا که از مرگ نترسیم و بشارت و وعده موسی ما را امیدوار از ثواب و جزا و حور و غلمان
و نعیم بهشت همه بچشم سر دیدیم در حینی که سر بسجده نهادیم و اکنون مشتاقیم که ملاق شویم کی باشد و کی باشد و
کی باشد و کی وی باشد و من باشد و من باشم و وی او گوید و من گویم و من گویم و او او بیند و من بینم من بینم و وی
إِنَّا إِلَى رَبِّنَا مُنْقَلِبُونَ بدرستیکه ما بجزا و ثواب پروردگار ما بازگردنده ایم إِنَّا نَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا

خَطَايَانَا اَنْ كُنَّا اَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ بدرستیکه ما امید میداریم که بیامرزد و بپوشد بر ما پروردگار ما و عفو فرماید
گناهان ما را برای آنکه هستیم ما اول گروندگان و تصدیق کنندگان بخدای سزای پرستش از اهل محفل فرعون و از قوم
آن زمان آورده اند که فرعون بگفت تا دست راست و پای چپ یا برعکس آن از مؤمنان ببریدند و ایشان را از
دارها و درختهای بلند بیاویختند و حضرت موسی بر ایشان میگریست حضرت عزت حجابها برداشت تا منازل
قرب و مقامات ایشان را بنظر موسی و مؤمنان در آوردند تا موسی تسلی یافت و مؤمنان بر همدیگر پیش
میگرفتند او میگفت اول دست و پای من ببرید این میگفت اول مرا بر دار کنید جادویان که دست و پا بریده خفته
در فضای قرب مولی تا خفتند گو برفت آن دست و پا برجای آن دست از حق بالهای جاودانی تا بدان پرها بپرواز آمدند
در هوای عشق شهباز آمدند پس موسی بعد از آن صورت چند سال در میان فرعونیان دعوت میکرد و معجزات
مینمود و روز بروز عناد و فساد ایشان زیاده میشد تا هلاک ایشان نزدیک رسید پس حکم الهی صادر شد
که موسی با قوم خود از مصر بیرون روند هم چنانکه بیان میفرماید وَاَوْحَيْنَا اِلٰى مُوسٰى اَنْ اَسْرِ بِعِبَادِي اِنَّكُمْ
مُتَّبَعُونَ و وحی کردیم ما بسوی موسی آنکه بشب ببر بندگان مرا یعنی بنی اسرائیل که نجات شما و هلاک دکوره در
آن است بدرستیکه شما از پی در آمده شده اید یعنی چون شما گریخته از مصر بیرون روید از پی شما خواهند آمد و شما
از بحر بگذرانیم و ایشان را غرقه سازیم بود مختار آورده که موسی بنی اسرائیل را فرمود تا زرینها و زیورها از قبطیان
بهانه آنکه عید ما نزدیکست یا ما را عروسیست و میخواهیم که اهل خود را بدان بیارائیم و وعده فرمود موسی که فلان
شب تهیه نموده بوقت طلوع قمر در فلان موضع جمع شوند بنی اسرائیل ایصورت بتقدیم رسانیدند و چون وقت
رحیل شد راه در رواز و بر ایشان مشتبه شد و معلوم نمودند که یوسف صدیق دعا کرده که تا بنی اسرائیل تابوت
وی با خود نبرند از مصر بیرون نتوانند رفت و از آن قوم کسی را بمدفن یوسف اطلاع نبود و موسی بخود ندا میزد
که هر که مرا بصندوق یوسف مطلع گرداند هر مراد که خواهد او را بدهم و از تمام قوم او عجوزه شنیده بود بشرط
آنکه زن موسی باشد در بهشت او را خبر داد که صندوق یوسف در قعر نیل است پس با ستخراج آن اشتغال نموده
وقتی که قمر بمیان آسمان رسید مهم ساخته روی براه نهادند و آخر روز خبر خروج مؤمنان بقبطیان رسید و پیشتر
که بنی اسرائیل به تهیه اسباب عید در خانها خود اقامت نموده اند روز دوم خواستند که از عقب ایشان بروند
در خانه هر قبطی یکی از اعزه ایشان بمرد و بتعزیت او مشغول شدند و در این دو روز فرعون بجمع شدن لشکر امر کرد
فَاَرْسَلَ فِرْعَوْنُ فِي الْمَدَآئِنِ حٰشِرِينَ پس فرستاد فرعون در شهرستانها که همه جای تخت نزدیک
بود جمع کنندگان لشکر و گفت اِنَّ هٰۤؤُلَاۤءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ بدرستیکه گروه بنی اسرائیل هر آینه

جماعتی اند

الشعراء

جماعتی اند کم متصف بقلّة و حال آنکه مردم کاری بنی اسرائیل از سن بیست گذشته و بشصت نرسیده
بودند ششصد هزار نفر بودند و عدد مجموع قوم از رجال و نسا و صبیان و پیران دو هزار دولت هزار و کسری
بودند اما فرعون ایشان را نسبت با لشکر خود اندک شمرد و گفت که ایشان گروهی بسیار اندک اند و ضعیف وَاِنَّهُمْ
لَنَا لَغَآئِظُونَ و بدرستیکه ما را هر آینه بخشم آرنده اند بفرا گرفتن زیورها متاعهای ما و قوم ما که ببرده اند
و از ما گریخته و ادعاء استقلال و استخلاص از ذل استخدام و قتل ما و مخالف دین ما وَاِنَّا لَجَمِيعٌ حٰذِرُونَ
و بدرستیکه ما جمعی که همه لشکر ما سلاح داریم و داننده کان مراسم حرب تعریض است بآنکه قوم موسی نه سلاح دارند
و نه بعلم حرب دانا اند فَاَخْرَجْنٰهُمْ مِنْ جَنّٰتٍ وَعُيُونٍ پس حق تعالی میفرماید که بیرون آوردیم ما
فرعونیان را از مصر یعنی داعیه خروج در ایشان بدید آوردیم تا بیرون آیند از بوستانها و از چشمه سارها
وَكُنُوزٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ و از گنجها زر و نقره و از منزلها با بهجت و حسن كَذٰلِكَ امر چنین کردیم با ایشان
که همه مال و منال و خانه و بستان و باغ و آب ایشان رها کردند و رفتند وَاَوْرَثْنٰهَا بَنِيۤ اِسْرَآئِيلَ
و میراث دادیم باغ و بوستان و گنج و خانهای ایشان بفرزندان یعقوب و قول آنست که بنی اسرائیل بعد از هلاک
شدن فرعونیان بمصر باز آمده همه اموال قبط بحیطه تصرف آوردند و اصح آنست که در زمان دولت داود
و سلیمان بر ملک مصر استیلا یافته متصرف اموال و جهات قبطیان شدند القصه فرعون ششصد هزار
سوار بر مقدمه لشکر روانه کرد و ششصد هزار سوار بر میمنه تعیین نمود و ششصد هزار سوار بر میسره نامزد کرد
و ششصد هزار نفر در ساقه مقرر نمود و خود با خلق بیشمار در قلب قرار گرفت یکی لشکر سراپا غرق جوشن
شده در موج چون دریای آهن چو چشم دلبران پر کین خونریز بقصد خون مردم تیغها تیز فَاَتْبَعُوهُمْ
مُشْرِقِينَ پس از پی بنی اسرائیل در آمدند قصد کنندگان بجهت و طرف مشرق که لشکر بنی اسرائیل
بر آن صوب رفته بودند یا داخل شده گان در وقت شروق آفتاب یعنی بهنگام طلوع آفتاب به بنی اسرائیل
رسیدند و در آن زمان لشکر موسی بکنار دریای قلزم رسیده ته بپر مرور و عبور میکردند که ناگاه اثر فرعونیان
بدید آمد مثل کوهی آهن و فولاد آفتاب که بر آلات ایشان از زره و جوشن قبطیان تابید و شعاع آن بدریا تابید چنان
روشنائی پدید آمد که چشمهای بنی اسرائیل خیره گشت از پیش روی دریا و از عقب لشکر دشمن فَلَمَّا تَرَآءَ الْجَمْعٰنِ
قَالَ اَصْحٰبُ مُوسٰۤى اِنَّا لَمُدْرَكُونَ پس آنهنگام که دیدند هر دو گروه یکدیگر را گفتند اصحاب موسی بدرستیکه ما
هر آینه دریافته خواهیم بود یعنی لشکر فرعون ما را در خواهند یافت و بدست ایشان گرفتار خواهیم شد گفت موسی
که چنین نیست ایشان شما را در نیابند بدرستیکه با منست یاری و مدد کاری پروردگار من زود باشد که راه نماید

مراد این حیرت و طریق نجات بدید آید محققان گفته اند که موسی در کلام خود گفت آن معی ربی و حضرت رسالت
پناه محمدی ص فرمود که لا تحزن ان الله معنا و معیت را تاخیر فرمود تا بر ضمایر عرفا روشن گردد کلیم الله از خود بحق نگریست
و اینمقام مریدیست و حبیب الله از حق بخود نظر کرد و این رتبه مرادیست مرید را هرچه گویند آن کند و مراد آنچه خواهد
حق کند من رآنی فقد رای الحق   این یکی را روی او در روی اوست   وان دگر را روی او خود روی اوست
آورده اند که چون لشکر فرعون نزدیک بنی اسرائیل رسیدند حق تعالی حجابی از ابر در میان فریقین پدید آورد
و ما لبر ایشان رویم که راه بر ایشان بسته است دریا از پیش و ما از عقب ایشان کجا توانند گریخت و چه جا خواهند
رفت   کجا روی که زهر سو ره گریز نداری   اما بنی اسرائیل اضطراب بمرتبه رسانیدند که موسی بنالید و وحی
در رسید که ما که خداوندیم دریا بحکم تو کردیم او را امکنیت بخوان و بهر و حکم کن چنانچه میفرماید فاوحینا الی
موسی ان اضرب بعصاک البحر پس وحی کردیم ما بسوی موسی که بزن بعصای خود دریا را موسی برلب دریا
آمده عصا بروی زده گفت یا ابا خالد ما را راه ده بفرمان خدا تعالی فانفلق پس بشکافت دریا و در آن
دوازده راه پیدا شد فکان کل فرق کالطود العظیم پس بود دریا هر پاره جدا شده از همدیگر چون
کوهی بزرگ و فی الحال بادی و لوم دریا وزید و وحل آنجا خشک شد و هر سبطی از یک راهی بدریا آمدند هم چنین
که موسی و بنی اسرائیل از دریا گذشته فرعون از اینطرف بلب دریا رسید دریا را بآن طور دید خواست که عنان
بگرداند و ازلفنا ثم الآخرین و جمع کردیم ما که خداوندیم در دریا دیگران را که قوم فرعون بودند یعنی همه لشکر را
برلب دریا گرد آوردیم بر حوالی فرعون راهی که بنی اسرائیل بسه روز آمده بودند فرعونیان بسحره سوار شده و چاشت
گاه برلب دریا بودند و چون فرعون بکنار دریا رسید و الحال مشاهده نمود خواست که سفها قوم خود را فریب دهد
گفت ای قبطیان چون می بینید که از هیبت من دریا شکافته شد تا از پی دشمنان خود در مال بروم هامان بطریق
مشاورت با وی گفت که تو خود میدانی که اینصورت ببرکت دعای موسی واقع است زینهار که بدریا در نروی
فرعون خواست که عنان برتابد جبرئیل بر مادیانی نشسته خود را پیش پیش فرعون بدریا افکند و فرعون بر الغری
تند سوار بود الغر بوی مادیان بشنید و عنان از دست فرعون بیرون برده روی بدریا نهاد و هر فوج
برای در آمدند و میکائیل بر عقب آن لشکر می آمد و بتازیانه ایشان را میراند تا تمام لشکر بدریا آمدند
غیر سامری که جبرئیل را دید و شناخت و یکمشت خاک از زیر سم اسب جبرئیل بر داشت و بدریا نرفت تا
آن هنگام که گوساله ساخت و تفصیل این حرکت زشت گفته شد پس حکم الهی در رسید که دریا بحال خود باز رود
پس یکبار آبهای دریا بهم پیوست و مجموع فرعونیان غرق شدند و بنی اسرائیل بسلامت عبرت کرده بودند

و برکنار

و برکنار دریا قرار گرفته تفرج میکردند و اضطراب مینمودند و مبالغه میکردند که ای موسی عصا بر دریا زن تا بحال
خود بیرون رود و موسی بر خفت الهی جرئت نمود و ولادتی نکرد تا چنانچه حضرت حق تعالی خواست واقع
شد هم چنانچه میفرماید و انجیناه و من معه اجمعین و نجات دادیم موسی را و هرکه با او بود
همه ایشان ثم اغرقنا الآخرین پس غرقه گردانیدیم دیگران را ان فی ذالک لآیة و ما کان
اکثرهم مؤمنین بدرستیکه در نجات و رهائی موسی و قوم او و هلاک فرعون و حزب او هرآینه علامتی
و نشانه و اعتباریست روشن و دلالتی هویدا بر قدرت الهی و نبودند بیشتر قوم فرعون گرویدگان چه
از تمامی قبط جبرئیل که مؤمن آل فرعون بوده و گویند کسی که ایمان بفرعون نیاورد او بود و با حضرت موسی از مصر
بیرون آمده بود و ان ربک لهو العزیز الرحیم و بدرستیکه آفریدگار تو هرآینه اوست غالب
و کردگار قدرت غلبه کردن بر او نیست و بهتانست و منتقم از اعدا مهربانست بر اولیا و عقوبت مجرمان
نکند مگر بعد از الزام حجت و اتل علیهم نبأ ابراهیم و بخوان بر مشرکان عرب خبر ابراهیم که ایشان خود
را بابراهیم و زینت میکنند و بفرزندی او مفتخر و منظهر اند اذ قال لابیه و قومه ما تعبدون
یاد کن آن را که چون گفت ابراهیم با پدر خود و قوم خود را یعنی اهل بابل و از ایشان پرسید که چیست آنچه میپرستید
قالوا نعبد اصناما فنظل لها عاکفین گفتند میپرستیم بتان را پس همیشه میباشیم مر عبادة بتان را مجاور
و ملازم مراد تمثالها و صورتها که ساخته بودند از انواع فلزات کا یها چون زر و نقره مر صور مختلفه و بر
عبادت مداومت میکردند قال هل یسمعونکم اذ تدعون گفت ابراهیم که آیا میشنوند بتان یعنی هرگاه
که شما بتان را میخوانید میشنوند وقتی که بخوانید ایشان را و خواننده را اجابت میکنند او ینفعونکم او یضرون
یا سود میرسانند شما را که پرستش ایشان میکنید و روزی میدهند شما را یا زیان میرسانند اگر اعراض کنید از عبادت
ایشان و ایشان را نکوهش نمائید قوم ابراهیم نتوانستند که او را بلا و نعم جواب دهند تقلید پیش آوردند قالوا
بل وجدنا آباءنا کذالک یفعلون گفتند نه بلکه یافتیم پدران خود را که ایشان همچنین میکردند و بر آن
مقیم بودند قال افرأیتم ما کنتم تعبدون گفت ابراهیم که آیا دیدید و دانستید یعنی بدانید بهر حال که آنچه
هستید که میپرستید آنرا انتم و آباؤکم الاقدمون شما و پدران پیشینه شما پرستنده اید فانهم
عدو لی پس بدرستیکه آن بتان که معبود شما اند دشمنانند مرا یعنی شما را که پرستنده گان بتانید دشمنان منید
تصویر امر کرد در نفس خود بر سبیل تعریض ایشان چه آن در نصیحت از تصریح انفع است و دشمنی بتان مر عبده خود را ظاهر است
چه ضرری که از عبادت ایشان رسد از هیچ دشمنی متصور نیست یا معنی آنست که من دشمنم مر ایشان را چه هر که را دوست دارند

او نیز دشمن پس دشمنی خود را در لباس دشمنی ایشان ظاهر کرد یعنی من مخالف و معادی ایشانم إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِینَ
لیکن دوست من پروردگار عالمیانست الَّذِی خَلَقَنِی فَهُوَ یَهْدِینِ خداوندی که بیافرید مرا و از عدم
بوجود آورد پس او راه مینماید بدعوت خلق وَالَّذِی هُوَ یُطْعِمُنِی وَیَسْقِینِ و خداوندی که او میخوراند
مرا طعامی که قوام اجزاء بدن بدانست و می آشاماند شرابی که موجب تسکین عطش و سبب ترتیب اعضای
منست در عین المعانی آورده که مراد از طعام الفت است و از شراب زلفت صاحب بحر الحقایق فرموده که
طعام عبودیت که دلها بدان زنده بود و شراب ظهور تجلی صفت ربوبیت که ارواح بدان تازه
گردد و در کشف الاسرار از ذوالنون مصری نقل میکند که این طعام طعام معرفت است و این شراب
شراب محبت و این بیت خواند شراب المحبة خیر الشراب و کل شراب سواه سراب و از فحوی
کلمات محققان لمعهٔ از اسرار کلام حقایق نظام ابیت عند ربی یطعمنی ویسقینی پی میتوان برد شعر
ترا نوالهٔ دمادم ز خوان یطعمنی ترا پیاله مدام از شراب یسقینی مرا تو قبلهٔ دینی از آن سبب گفتم بمردمان که لکم دینکم
ولی دینی وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ یَشْفِینِ و چون بیمار شوم پس خداوند تعالی شانه مرا شفا دهد از امام
جعفر صادق علیه السلام منقول است که چون بیمار شوم بگناه مرا شفا دهد بتوبه و سلمی فرموده که مرض برؤیت
اغیار است و شفا بمشاهدهٔ واحد غفار در بحر الحقایق آورده که بیماری متعلقات کونین است و شفا بقطع
تعلق و آن وابسته و جذبهٔ عنایت است که چون در رسد سالک را از همه منقطع ساخته بیکی پیوندد یعنی بشربت
تجرید از مرض تعلقش باز رهاند چه گویمت که چو خون آمدی مسیح صفت بیک نفس همه دردم دوا کردی
وَالَّذِی یُمِیتُنِی ثُمَّ یُحْیِینِ و خداوند تعالی شانه آنکس است که بمیراند مرا در دنیا بوقت انقضای اجل بعد از آن
زنده گرداند مرا در آخرت است برای محاسبه و مجازات ثعلبی گفته که بمیراند بعدل و زنده کند بفضل و بعضی گفته که اماتت
و احیا بمعصیت و طاعت یا اماتت بجهلست و احیا بعقل یا اماتت بطمع است و احیا بورع یا اماتت بفراقست
و احیا بتلاق در حقایق سلمی آورده که بمیراند مرا از نفس من و زنده گرداند بحب خود و نزد بعضی از محققان
اماتت و احیا بخوف و رجاست یا بغفلت و ذکر یا باستتار و تجلی و صاحب بحر الحقایق فرموده که بمیراند مرا
از اوصاف بشریه و زنده سازد بهویت خود که حیوة حقیقی عبارت از آنست گویم عمر فانی را توی عمر عزیز من
نخواهم جان بر غم را تو بی جانم بجان تو وَالَّذِی أَطْمَعُ أَنْ یَغْفِرَ لِی خَطِیئَتِی یَوْمَ الدِّینِ و خداوند آنکس است
که طمع میدارم من انکه بیامرزد مرا گناه مرا روز جزا اسناد گناه بخود با وجود عصمت نبوت بجهة کسر نفس است و تعلیم
ما را و در تخلیص آورده که مراد خطایای امتست یا امت محمد که حضرت خلیل از ملک جلیل استدعا غفران گناهان ایشان کرده رب

هب لی

الشعراء

هَبْ لِی حُکْمًا وَأَلْحِقْنِی بِالصَّالِحِینَ ای پروردگار من ببخش مرا و عطا کن مرا حکمی و کمالی در علم تا بان مستعد
خلافت حق گردم و در رسان مرا بسبب توفیق کمال در علم بشایستگان راه و برگزیدگان درگاه وَاجْعَلْ لِی
لِسَانَ صِدْقٍ فِی الْآخِرِینَ و بگردان از برای من زبانی راست یعنی ثنای نیکو و ذکر حسن در میان امم
پس آینده گان یعنی جاری کن ثنای نیک و نیک نامی و آوازهٔ حسن خلق من بر زبان کسی که پس از من آینده و این دعا
بعز اجابت رسیده جمیع امم از مجوس و یهود و نصاری و اهل اسلام ثنای خلیل الرحمن میگویند و بعضی میگویند که
مراد از لسان صدق مرصادقست و معنی آیه اینست که ظاهر کن برای تجدید اصل من راست گویی در آخرین امت
و مراد حضرت پیغمبر است صلی الله علیه و آله و سلم وَاجْعَلْنِی مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِیمِ و بگردان مرا از وارثان
بهشت پر نعمت یعنی مرا از آن کسان گردان که در منازل بهشت نزول میکنند وَاغْفِرْ لِأَبِی إِنَّهُ کَانَ مِنَ الضَّالِّینَ
و بیامرز پدر مرا یعنی ایمان روزی کن او را تا آمرزیده شود بدرستیکه او هست از گمراهان وَلَا تُخْزِنِی یَوْمَ یُبْعَثُونَ
و رسوا مساز روزی که برانگیخته شوند مردمان از قبرهای خود و این دعا نیز تعلیم امتانست و الا انبیا از خواری و
رسوائی نباشد یَوْمَ لَا یَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ روزی که سود نکند و بکار نیاید زر و خواسته دنیا و نه پسران
هیچ احدی را إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِیمٍ مگر کسی که بیاید نزد حق تعالی بدلی خالص و سلامت از آفات کفر و
معصیت چه او مال خود را در راه حق نفقه کرده باشد و فرزندان را براه حق ارشاد کرده باشد هر آینه آن مال و فرزندان
او را نفع رسانند و بعضی گفته اند که سلامت قلب اخلاص است در شهادت لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله و قولی
آنست که دل سلیم آنست که خالی باشد از غیر خدا تعالی سلمی رض فرموده که قلب سلیم آنست که در آن دل نه آفات دنیا
گنجد و نه مطامع عقبا یا خالی باشد از بدعت و مطمئن بنافله و سنت و از سید الطایفه قدس سره منقول است که قلب سلیم
مار گزیده بود و مار گزیده را پیوسته قلق و اضطراب زبان باشد پس زبان معنی بیان میکند که دل سلیم دلیست
برانکه مدام در مقام جزع و تضرع و زاریست از خوف قطیعه یا از شوق وصلت وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِینَ
و روزی که نزدیک گردانیده شود بهشت برای پرهیزکاران تا از موقف آنرا ببینند و بمشاهدهٔ خود مسرور شوند
وَبُرِّزَتِ الْجَحِیمُ لِلْغَاوِینَ و ظاهر ساخته شود دوزخ برای گمراهان تا در آن نگرند و مقامات خود ببینند و غم
و الم و حسرت ایشان بیفزاید وَقِیلَ لَهُمْ أَیْنَمَا کُنْتُمْ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ هَلْ یَنْصُرُونَکُمْ
أَوْ یَنْتَصِرُونَ و گویند بایشان یعنی فرشتگان بامر حق تعالی از کافران پرسند که کجااند آنچه بودید شما پیوسته
میپرستیدید آنرا بجز خدای تعالی یعنی کجا اند آن خدایان شما که بایشان امیدوار بودید آیا هیچ میدهند شما را بدفع
عذاب از شما یا نگاه میدارند خود را از حلول عقوبت برایشان فَکُبْکِبُوا فِیهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ پس بروی در افکنده شوند

در دوزخ آن بتان و از عقب ایشان گمراهان یعنی بتان و عبده و پرستنده کان ایشان وَجُنُودُ إِبْلِيسَ أَجْمَعُونَ
و بدوزخ افکنده شود لشکرهای ابلیس یعنی متابعان شیطان از جن و انس همه ایشان قَالُوا وَهُمْ فِيهَا يَخْتَصِمُونَ
گویند کافران و حال ایشان در دوزخ دشمنی کننده با یکدیگر مخاصمه و جدال مینمایند عبده و اصنام معارضه
می‌کنند بت پرستان با بتان گویند تَاللَّهِ إِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ بخدای سوگند که ما بودیم هر آینه
در گمراهی پیدا و هویدا إِذْ نُسَوِّيكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ وقتی که برابر میکردیم شما را در استحقاق عبادت
پروردگار عالمیان وَمَا أَضَلَّنَا إِلَّا الْمُجْرِمُونَ و گمراه نکردند ما را و بر ضلالت وانداشتند مگر بدان
و بدکرداران از مهتران ما یا از دیوان و شیاطین فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ پس نیست
ما را اکنون هیچ کس از شفاعت کننده کان همچنان که مؤمنان راست و نه دوستی مهربان و مشفق و در قوت القلوب
آورده که حمیم در اصل همیم بوده که ها را با حا بدل کردند جهت قرب مخرج و همیم ماخوذست از اهتمام یعنی
یاری که در آن روز اهتمام کند در مهم و خلاص کافران و شرط دوستی بجای آرد نخواهد بود الْأَخِلَّاءُ يَوْمَئِذٍ
بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ آنگه کافران از روی تحسر گویند فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ
پس کاشکی بودی ما را بازگشتی بدنیا پس میبودیم ما از باور دارندگان إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ
مُؤْمِنِينَ بدرستیکه در این خبر که ابراهیم فرمود و احتجاج او با قوم هر آینه علامتیست که عقلا بدان عبرت گیرند و نبودند
بیشتر قوم ابراهیم گروندگان چه از اهل بابل جز دختر نمرود کسی ایمان نیاورد وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ
و بدرستیکه آفریدگار تو هر آینه او غلبه کننده است بر مشرکان که سطوت او مردود نگردد بخشاینده که توبه بندگان
رد نکند و بی احتیاج بر ایشان عذاب نفرستد كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ تکذیب کردند یعنی بدروغ
نسبت کردند گروه نوح پیغمبران فرستاده را نوح از رسل گذشته خبر فرموده و قوم او باور نکردند إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ
نُوحٌ أَلَا تَتَّقُونَ یاد کن چون گفت مر ایشان را برادر ایشان نوح مراد از اخوة نسبی است که آیا نمیترسید از خدای تعالی
که ترک عبادت او کرده اید إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ بدرستیکه مر شما را فرستاده شده ام با امانت فَاتَّقُوا اللَّهَ
وَأَطِيعُونِ پس بترسید از خدای تعالی و بت مپرستید و فرمان برید مرا در قبول ایمان و از توحید و طاعت
وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ و نمیخواهم از شما بر ادای
رسالت هیچ مزدی نیست اجرت رسالت من مگر بر پروردگار جهانیان فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ پس بترسید از
عقوبت خدای تعالی و فرمان برداری من کنید تکرار امر بتقوی و اطاعت جهت تاکید است چه قوم نوح بغایت سخت
دل و بیشرم بودند قَالُوا أَنُؤْمِنُ لَكَ وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذَلُونَ گفتند در جواب نوح آیا ایمان آریم و تصدیق تو

وحال آنکه پیروی تو کرده اند سفلگان و بی قدران و ایشان بظاهر ترا متابع اند و بباطن مخالف وَمَا عِلْمِي بِمَا
كَانُوا يَعْمَلُونَ گفت نوح و نیست دانش مرا رسنده بآنچه هستند که میکنند یعنی حکم من بر ظاهر است ایشان عمل مؤمنان
میکنند اما نمیدانم که از روی اخلاص است یا بطریق نفاق إِنْ حِسَابُهُمْ إِلَّا عَلَى رَبِّي لَوْ تَشْعُرُونَ
و نیست حساب باطنهای ایشان که پیروی من میکنند مگر بر پروردگار که مطلع بر همه است اگر دانید که عالم الغیب
اوست و لیکن بعد از این هر آینه که من راست میگویم پس قوم گفتند که این اراذل را از مجلس خود بران تا ما بیاییم
و سخن تو بشنویم نوح گفت وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ نیستم من راننده
مؤمنان مخلص و نیستم من مگر بیم کننده آشکارا یعنی مبعوث شده ام بدعوت مکلفان و خواه فقرا و خواه اغنیا قَالُوا
لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يَا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ گفتند کافران اگر باز نه ایستی ای نوح از آنچه میگویی
یعنی از دعوت و پیغام رسانیدن و اقدام هر آینه باشی از رانده شده کان یا کشتگان بسنگ قَالَ رَبِّ
إِنَّ قَوْمِي كَذَّبُونِ گفت نوح بعد از استماع این سخن و نومیدی از ایمان قوم ای پروردگار من بدرستیکه قوم من
تکذیب کردند مرا و بدروغ نسبت دادند فَافْتَحْ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ فَتْحًا پس حکم کن میان من و میان ایشان حکم کردنی
وَنَجِّنِي وَمَنْ مَعِيَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ و باز رهان مرا از قصد ایشان یا از شومی عمل ایشان یا از عذابی که ایشان
بآن هلاک خواهی کرد و هر که با منست از اهل ایمان فَأَنْجَيْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ پس نجات
دادیم او را و هر که با او بود در کشتی پر از آدمی و جنی و سباع و طیور و حیوانات از هر صنفی دو زوج و امتعه و ماکولات
ثُمَّ أَغْرَقْنَا بَعْدُ الْبَاقِينَ پس غرق ساختیم ما بعد از رهانیدن او دیگران را از قوم إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً
و بدرستیکه در صبر به ایذا قوم و آنچه گفته شد هر آینه دلالت بر آنکه صبر موجب ظفرست کار تو از صبر نکوتر شود
هر که شکیبات مظفر شود و محققان گفته اند بر هر که حسد بری امیر تو شود و ز هر که فرو بری اسیر تو شود وَمَا
كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ و نبودند بیشتر ایشان از گروندگان بخدای تعالی پیغمبر او بلکه از امت او
هشتاد و نه تن در مدت هزار سال ایمان آورده در کشتی بودند وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ و بدرستیکه
پروردگار تو اوست توانا بر عقوبت کافران مهربان بتاخیر عذاب از ایشان تا بتوفیق پیغمبران در علم و برد
باری و احتجاج بر ایشان كَذَّبَتْ عَادٌ الْمُرْسَلِينَ بدروغ داشتند قبیلهٔ عاد فرستادگان را و هر که
یک پیغمبر منکر شود همه را منکر شده باشد إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ هُودٌ أَلَا تَتَّقُونَ یاد کن آنگه گفت مر
ایشان را برادر نسبی ایشان هود علیه السلام آنکه پرهیز نمیکنید از شرک و از عقاب الهی خایف نمیشوید إِنِّي لَكُمْ
رَسُولٌ أَمِينٌ بدرستیکه من شما را فرستاده ام امینم بر وحی رسالت فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ پس بترسید از خدای تعالی

و ترک مخالفت خداوند بکنید و فرمان بریدم را در آنچه شما را بدان دعوت میکنم وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ
إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ و نمیطلبم از شما بر تبلیغ رسالت مزدی از مال و متاع دنیا نیست مزد من مگر
بر آفریدگار جهانیان أَتَبْنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ آيَةً تَعْبَثُونَ آیا بنا میکنید بهر موضع بلندی نشانه و علامتی برای
تماشای آینده و رونده و بازی میکنید بآن بناها یعنی بناها میسازید و در آن ساکن میشوید گویا عبث و گویند
که بر سر راهها خانهای ساختند و در آنجا نشسته هر که باینان بگذشتی با او بازی کردندی یا مراد کبوتر خانهاست
وَتَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ و فرا میگیرید حوضهای آب یا کوشکهای محکم یا ابنیه رفیعه
گوییا که جاوید خواهید بود وَإِذَا بَطَشْتُمْ بَطَشْتُمْ جَبَّارِينَ و چون سخت میگیرید و حمله میزنید میگیرید بسختی
در حالتیکه متکبرانید و سرکشان یعنی بی شفقت و نامهربان تا چون انتقام بکشید انتقام ستمکارانه میکشید فَاتَّقُوا
اللَّهَ وَأَطِيعُونِ پس بترسید از خدا تعالی و از سطوت جباری لایق شما نیست بگذارید و مرا در آنچه
فرمایم فرمان برید که سود شما در این است وَاتَّقُوا الَّذِي أَمَدَّكُمْ بِمَا تَعْلَمُونَ و بترسید از آن خدائی که
مددکاری کند شما را با آنچه میشناسید از انواع نعمتها أَمَدَّكُمْ بِأَنْعَامٍ وَبَنِينَ امداد کرد شما را بچهارپایان
چون شتر و گاو و گوسفند تا از ایشان اخذ فواید کنید و بپسران که در همه حال یار و مددکار شمااند وَجَنَّاتٍ
وَعُيُونٍ و ببوستانها که از میوهٔ آن منتفع میشوید و چشمهای آب که مهم معاد لشو و نما زرع بدان با تمام
میرسد إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ بدرستیکه من میترسم بر شما اگر بر شرک ثابت باشید
عذاب روزی بزرگ که با عظمت و مهابت که روز هبوب صرصر است یا روز قیامت قَالُوا
سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوَعَظْتَ أَمْ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْوَاعِظِينَ گفتند عادیان در جواب هود که یکسان است
بر ما آیا پند دهی ما را یا نباشی تو از پند دهندگان یعنی ما طریقهٔ خود از دست ندهیم إِنْ هَٰذَا إِلَّا
خُلُقُ الْأَوَّلِينَ نیست این کار که ما بر آنیم از بت پرستی و عمارت بناهای مرتفع با حیوة و ممات
مگر عادت پیشینیان از ما وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ و نیستیم ما و نخواهیم شد عذاب کرده شدگان
بر این عادتها فَكَذَّبُوهُ فَأَهْلَكْنَاهُمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ
پس تکذیب کردند رسالت هود را پس هلاک کردیم ما ایشان را بباد صرصر بدرستیکه هلاک قوم هود هر آینه
نشانه ایست یا دلالت کننده بر آنکه عاقبت اهل تکذیب بعقوبت کشد و نبودند بیشتر قوم عاد گروندگان چه اندکی
از آن قبیله با هود در خط بودند و باقی در معرض سخط وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ و بدرستیکه پروردگار تو
هر آینه مراد است غالبیت که از تعذیب کفار لعنهم الله باک ندارد و بی همتا و مهربان است که مؤمنان را از مهلکهٔ عقوبت

شعراء

بیرون آرد كَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ بدروغ نسبت دادند قبیلهٔ ثمود فرستاده گان خدا تعالی یعنی صالح
و انبیاء سابق را بر ایشان إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ صَالِحٌ أَلَا تَتَّقُونَ یاد کن چون گفت مر ایشان را
برادر ایشان از حیثیت قرابت صالح پیغمبر علیه السلام که آیا نمیترسید از عذاب حق تعالی که بدو شرک
می آید إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ بدرستیکه من برای شما فرستاده ام مشهور بامانت در میان
فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ پس بترسید و حذر کنید از عذاب خدا تعالی و فرمان برید مرا در امر توحید
وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ و نمیطلبم از شما بر نصیحتی که
میکنم هیچ مزدی که بمن دهید و من بدان متهم شوم بر رشوت ستدن نیست مکافات من مگر بر خدای جهانیان
أَتُتْرَكُونَ فِي مَا هَاهُنَا آمِنِينَ آیا گذاشته خواهید شد یعنی شما را خواهند گذاشت در آنچه
هست اینجا یعنی در دنیا از منازل و مساکن ایمن از آفات و سالم از انتقال و فوت فِي جَنَّاتٍ
وَعُيُونٍ وَزُرُوعٍ وَنَخْلٍ طَلْعُهَا هَضِيمٌ در بوستانها و چاهسارها چه قوم ثمود را چشمه و نهر نبود
چاه داشتند و کشته زارها و درختهای خرما که شکوفهٔ درختان خرما نارس و نرم و لطیف وَتَنْحِتُونَ
مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا فَارِهِينَ و میتراشید و میسازید برای مساکن خود از کوهها خانها در حالتیکه
ماهرید در تراشیدن سنگها فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ پس بترسید از خدا تعالی و امل دور و دراز
پیش مگیرید و فرمان برید در احکام دین وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ و اطاعت مکنید فرمان
کافران را که اسراف کرده اند بر نفس خود بکفر و پرستش بتان الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا
يُصْلِحُونَ آنکسان که تباهی میکنند فرمان کافران را که اسراف کرده اند بر نفس خود بکفر و پرستش بتان
یعنی الذین یفسدون فی الارض ولا یصلحون آنکسان که تباهی میکنند فرمان کافران را در زمین بجور و بصلاح
نمی آیند کار خود را مراد نه نفرند که قصد هلاک صالح کردند و قصهٔ او در سورهٔ نمل مذکور خواهد شد قَالُوا
إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ گفتند قوم ثمود در جواب صالح جز این نیست که تو از جادو کرده شدگانی
یعنی ترا بسیار جادوئی کرده اند تا عقل تو مغلوب سحر شده مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا نیستی تو مگر آدمی مانند
ما بصورت بشریت قوم ثمود از حقیقت حال وی محجوب شده ندانستند که انسان ورای صورت چیزی دیگرست
چنانچه مولوی در مثنوی میفرماید چند صورت بینی ای صورت پرست جان بی معنیت از صورت نرست
گر بصورت آدمی انسان بودی احمد و بوجهل خود یکسان بدی درگذر از صورت و معنی نگر زانکه مقصود از صدف باشد گهر
و چون قوم ثمود وابستهٔ صورت بودند و صالح بصورت خود دیدند بهانه جویان گفتند که تو بمثل مائی بشری و دعوی رسالت

چرا میکنی و چون ترک نمیکنی و در این دعوی مصری فَأْتِ بِآيَةٍ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ پس بیار معجزه و نشانه از
خوارق عادت اگر هستی تو از راست گویان در دعوی خویش صالح فرمود که شما چه مطلبید ایشان اقتراح کردند که از سنگ ناقه
بدین هیأت بیرون آر چون بدعای ایشان حاصل شد قَالَ گفت صالح هَٰذِهِ نَاقَةٌ لَهَا شِرْبٌ این شتریست
که شما طلبیدید که از سنگ بدر آمد مر او را نصیبیست از شما وَلَكُمْ شِرْبُ يَوْمٍ مَعْلُومٍ و مر شما راست آب شخوری
روزی دانسته یعنی یکروز آب از آن اوست و روزی از آن شما و در نوبت مزاحم او مشوید وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ
فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابُ يَوْمٍ عَظِيمٍ و مس مکنید و مرسانید او را ببدی یعنی قصد زدن و کشتن و راندن او مکنید و اگر
چنان کنید پس بگیرد شما را شکنجه روزی بزرگ ابزرگی روز جهة بزرگی عذابست در آن روز فَعَقَرُوهَا فَأَصْبَحُوا
نَادِمِينَ پس پی کردند و بینداختند ناقه را پس گشتند پشیمان نزدیک نزول بلا فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ پس گرفت
ایشان را عذاب موعود یعنی صیحه إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ بدرستیکه در آنچه
نازل شد بثمود هر آینه دلالتست بر آنکه کفر بعد از ظهور آیات مقترحه موجب نزول عذابست و نبودند بیشتر ایشان
یعنی قوم ثمود گرویدگان آورده اند که از قبایل ثمود چهار هزار کس ایمان آوردند و بس وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ
الرَّحِيمُ و بدرستیکه آفریدگار تو هر آینه اوست غالب که مغلوب نشود و مهربان که با او استحقاق عذاب نکند كَذَّبَتْ قَوْمُ
لُوطٍ الْمُرْسَلِينَ تکذیب کردند و بدروغ نسبت دادند گروه پیغمبر یعنی اهل مؤتفکات ایمان نیاوردند پیغمبران فرستاده
چون ابرهیم و لوط علیه السلام إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ لُوطٌ أَلَا تَتَّقُونَ یاد کن چون گفت مر ایشان را برادر ایشان
لوط از حیثیة شفقة نه نسبی که آیا نمیترسید از خدای تعالی در ارتکاب معاصی إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ بتحقیق
من برای شما رسولم امین در نصیحت نیکو خواه شمام فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ پس بترسید از خدای تعالی
در ترک نصیحت من و فرمان بر بید مرا در قبول موعظ وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا
عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ و نمیطلبم شما را بر پندی که میدهم هیچ مزدی نیست مزد من بر شما گران آید نیست ثواب و مزدی
مگر بر تربیت کننده عالمیان أَتَأْتُونَ الذُّكْرَانَ مِنَ الْعَالَمِينَ آیا شما آیند شما نزد ما و نیکان از
جهانیان بلکه نزدیکی میکنید بمردان از ما عدای خود مراد غربا اند یعنی میل میکنید بمباشرت پسران غریب
وَتَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ و میگذارید و دست باز میدارید از آنکس که آفریده است
برای استمتاع شما پروردگار شما از زنان شما بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ بلکه شما گروهی از حد درگذشتگانید
که با وجود ازدواج با ازواج بمباشرت با رجال میل میکنید قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يَا لُوطُ لَتَكُونَنَّ
مِنَ الْمُخْرَجِينَ گفتند قوم لوط در جواب لوط که اگر باز نه ایستی ای لوط از نهی ما یا از تقبیح عمل ما یا از آنچه دعوی میکنی

هر آینه باشی

شعراء

هر آینه باشی از بیرون کرده شدگان از میان ما و شهر ما و اهل موتفکه ببدترین حالی مردم را از دیار خود بیرون کردندی
قَالَ إِنِّي لِعَمَلِكُمْ مِنَ الْقَالِينَ گفت لوط بتحقیق و یقین که من هر آینه عمل شما را از دشمنانم و بغایت دشمن میدارم
از قوم نکرداند و آغاز مناجات کرد و گفت رَبِّ نَجِّنِي وَأَهْلِي مِمَّا يَعْمَلُونَ ای پروردگار من باز رهان
مرا و کسان مرا از شر و شومت آنچه میکنند فَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ پس نجات دادیم او را و همه اهل
او را یعنی لوط و اهل او که دختر و داماد وی بودند إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ مگر پیره زن لوط که داخل بود در
باقی ماندگان عذاب آورده اند که زن لوط متابعت او نکرد و بیرون نیامد و گفت که راضی ام که من رسد آنچه
بقوم رسد ثُمَّ دَمَّرْنَا الْآخَرِينَ پس هلاک کردیم دیگران را وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَسَاءَ مَطَرُ
الْمُنْذَرِينَ و بارانیدیم ما بر ایشان بارانی که سنگ بود یا کبریت و آتش بود پس بدست باران بیم
شدگان که ایمان نیاورده اند إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ
بدرستیکه در عذاب اهل موتفکه هر آینه نشانه ایست بر عقوبت نافرمان برداران و نبودند اکثر آن قوم
گرویدگان که جز دختر لوط بقول اصح و بقولی داماد او بلوط نگرویده بود وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ
و بدرستیکه پروردگار تو هر آینه اوست عزیزی که هرگز خود در نماند مهربانست که پیش از ارشاد دشتاب عذاب
نکند كَذَّبَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ الْمُرْسَلِينَ بدروغ داشتند یاران بیشه بود نزدیک بمدین و در این بیشه
اشجار و اثمار بسیار بوده آورده اند که اصحاب ایکه قوم جدام بودند و چهار ده داشتند شعیب و بدو او عزور قالین
حق سبحانه و تعالی شعیب را برایشان فرستاد چنانچه با اهل مدین فرستاده بود إِذْ قَالَ لَهُمْ شُعَيْبٌ أَلَا تَتَّقُونَ
یاد کن چون گفت مر ایشان را شعیب که ای قوم آیا نمیترسید از عذاب الهی که بدو شرک می آرید إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ
أَمِينٌ بدرستیکه من مر شما را فرستاده ام با امانت که جز صلاح حال شما نمیخواهم فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ
پس بپرهیزید از کفر و تکذیب و بترسید از خدای تعالی و فرمان بر بید مرا در ترک تباهی وَمَا أَسْأَلُكُمْ
عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ و نمیخواهم شما را بر تبلیغ وحی جزای و مزدی
نیست جزای من مگر بر آفریننده عالمیان أَوْفُوا الْكَيْلَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ تمام بپیمایید پیمانه را
و مباشید از کاهندگان و زیان رسانندگان بحقوق مردمان وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ
و بسنجید بمیزان راست وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ و کم مکنید مر مردمان را چیزها از حقوق ایشان و عادت
تباهی مجوئید در زمین آنکه بقتل و غارت و قطع طریق در حالتیکه قصد فساد دارید و تباه کار باشید وَ
اتَّقُوا الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالْجِبِلَّةَ الْأَوَّلِينَ و حذر کنید از عقوبت آنکس که بقدرت بیافرید شما را و آفرید

گروه پیشینیان را قَالُوا إِنَّمَا أَنتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ گفتند اهل ایکه جز این نیست که تو ای شعیب از جادو
شدگانی یعنی از آنها که ایشان را مره بعد اخری مرة جادوئی کرده اند تا حدی که اثر عقل از ایشان محو شده یا
از آفریدگانی که ایشان را سحر باشد یعنی مثال تهی اند و محتاج بطعام و شراب وَمَا أَنتَ إِلَّا بَشَرٌ
مِّثْلُنَا وَإِن نَّظُنُّكَ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ و نیستی تو مگر آدمی مانند ما در صفات بشریت پس بچه چیز
بر ما تفضیل میکنی و دعوی رسالت از کجا آورده و بدرستیکه ما گمان میبریم که تو هر آینه از دروغ گویانی در دعوی
خود فَأَسْقِطْ عَلَيْنَا كِسَفًا مِّنَ السَّمَاءِ إِن كُنتَ مِنَ الصَّادِقِينَ پس فرود آر و بیفکن یعنی بگوی
با خدای خود تا بیفکند بر ما پاره از آسمان که در آن عذابی باشد اگر هستی تو از راست گویان که بر ما عذابی
فرو خواهد آمد قَالَ رَبِّي أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ گفت شعیب که پروردگار من داناتر است بآنچه میکنید از عبادت
اصنام و احتکار طعام و کم سنجی چیزها و گران فروشی و سایر معاصی و عذابی که مکافات این اعمال باشد بشما
خواهد رسید و اگر اهمال ها رفته نخواهد شد لب خشک مظلوم کو خوش بخند که دندان ظالم بخواهیم کند مهلت ده روزه
ظالم مبین فتنه ببین دم بودش درکمین اول حالش همه عیش است و ناز آخر کارش همه سوز است و گداز آورده اند که
چون قوم شعیب در انکار و استکبار از حد تجاوز کردند حق تعالی هفت شبانروز حرارتی سخت بر ایشان بگماشت تا بحدی
که چشمه و چاه ایشان بجوش آمد و نفسهای ایشان فرو گرفت بدرون خانه در آمدند حرارت زیاده شد روی به بیشه
نهادند و هر یکی در پای درختی افتاده می شدند ناگاه ابری سفید پدید آمد و نسیمی از آن وزیدن گرفت اهل ایکه خوشدل
شدند یکدیگر را آواز دادند که بیائید در زیر سایه درخت و سایه ابر تا آسایش کنیم همه که مجموع ایشان جمع شدند
آتشی از آن ابر بیرون آمد و همه را بسوخت حق سبحانه و تعالی از حال ایشان خبر میفرماید فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمْ عَذَابُ
يَوْمِ الظُّلَّةِ پس تکذیب کردند شعیب را پس فرا گرفت ایشان را شکنجه روز ظله و ظلة در لغت سایه بانست ابری سفید
بشکل سایه بان بر زبر سر ایشان بوده و گفته اند که چون حرارت ایشان بغایت رسید حق تعالی کوهی را فرمود
تا از جای برخواست و چون سایه بانی در هوا بایستاد و در زیر آبهای خنک پدید آمد ایشان پناه بزیر
آن آوردند و باب سرد خوردن مشغول شدند پس کوه بر ایشان فرود آمد و همه هلاک شدند إِنَّهُ كَانَ
عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ بدرستیکه عذاب روز ظله بود شکنجه روز بزرگ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً
وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُم مُّؤْمِنِينَ بتحقیق که در این عذاب از ابر آمد از آتش سوزان بیرون
آمد هر آینه نشانه ایست بر کمال قدرت منعم حقیقی و نبودند بیشتر اصحاب ایکه مؤمنان و مراد هر آینه
چه مردم نیست که از اهل ایکه کسی بشعیب گرویده باشد بخلاف اصحاب مدین که جمعی از ایشان ایمان آوردند و إِنَّ

ربّک

رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ و بدرستیکه آفریدگار تو هر آینه اوست غالب کننده انبیا بر اعداء ایشان مهربان
بر انبیا و مفسران گفته اند این آخر قصص هفت پیغمبر است که بر سبیل اختصار برای تسلیه دل مبارک سید مختار
علیه افضل الصلوة من الملک الجبار در این سوره مذکور شده و تهدید اهل مکه یعنی قریش نیز هست تا معلوم کنند
که هر امتی که تکذیب پیغمبری کردند معذب گشتند و بر ایشان نیز بتکذیب پیغمبر عذابی خواهد رسید وَإِنَّهُ
لَتَنزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ و بدرستیکه قرآن هر آینه فرستاده پروردگار عالمیانست نَزَلَ بِهِ
الرُّوحُ الْأَمِينُ فرو فرستاد خدا تعالی قرآن را بسبب واسطه جبرئیل مره بعد اخری عَلَىٰ قَلْبِكَ بر دل
تو یعنی جبرئیل تلقین کرد ترا و تو فرا گرفتی از او و در دل خود نگاه داشتی و حفص بتخفیف نزل به الروح
الامین برفع حا و نون میخوانند یعنی فرو می آید جبرئیل با قرآن بر دل مبارک تو و تو از او اخذ کردی پس دل تو
وعای آن یعنی ظرف آن باشد و این بمثابه آن است که گویا بر دل تو فرود آورده لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ
تا باشی تو از بیم کنندگان مر خلق را بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُّبِينٍ بزبان عربی روشن با فصاحت تمام و منذران
بلغت عرب ابراهیم و اسمعیل و هود و صالح و شعیب بوده اند وَإِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ و بدرستیکه ذکر قرآن یا نعت تو
یا محمد هر آینه در کتب پیشینیان بوده و در بعضی تفاسیر آورده که مشرکان عرب در بعضی از امور خود که مشکل بودی
رجوع باحبار بنی اسرائیل کردندی و سخن ایشان را که در آن باب بودی قبول کردندی و حجت دانستندی حق
سبحانه و تعالی فرمود که أَوَلَمْ يَكُن لَّهُمْ آيَةً أَن يَعْلَمَهُ عُلَمَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ آیا نیست مر مشرکان
و کفار قریش را نشانه و دلالتی بر صحت قرآن یا بر نبوت محمد ع از آن جهت که میدانند و میشناسند قرآن را بصفت
و پیغمبر را بنعت که در توریت و انجیل خوانده اند و دانسته اند دانایان بنی اسرائیل که بر کتب سالفه گذشته اند
و شهادت مردم دانا بر چیزی که موجب تحقیق و یقین آنست وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَىٰ بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ
و اگر میفرستادیم قرآن را بر جماعتی از آنها که غیر عرب اند هم بلغت عرب با شخصی عجمی مبعوث میگردانیدیم
فَقَرَأَهُ عَلَيْهِم مَّا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ پس بخواندی آن عجمی قرآن را بر عرب بلغت ایشان و این دلیل بودی بر
اعجاز قرآن بودی که شخصی عجمی کلام عربی که در غایت و نهایت فصاحت و بلاغت باشد بخواند نبودندی ایشان
بدان قرآن منزل بعجم ایمان آورنده کافران چه گفتندی که عرب را از متابعت عجم عار است یا اگر قرآن را بر عجمی
بلغت عربی منزل میساختیم کافران ایمان نمی آوردند که ما فهم نمیکنیم و معنی آن در نمی یابیم كَذَٰلِكَ سَلَكْنَاهُ
فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ همچنین در می آریم انکار و عناد در دلهای مشرکان که منکرند بقرآن و بعثت
محمد ع از جهت و بی قراری حَتَّىٰ يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ تا وقتی که ببینند عذاب دردناک در دنیا چنانچه گذشته

دیده‌اند و در قیامت که بجهنم روند فَيَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً پس بیاید آن عذاب بایشان ناگهان چنانچه روز بدر ابو جهل با لشکر
معمور و سلاح و یراق با مال و اسباب از برابر مسلمانان ایستاده بود و میگفت اینها چه چیزند هر کس بر وی دیگ
کسی بگیرد و بیاورید که حاجت جنگ نیست و بچشم حقارت در مؤمنان می‌نگریست حق تعالی ترسی در دل
کافران انداخت و یک ناگاه بادی آمد و غباری پیدا شد و خوار و خاشاک در چشم ناپاک ایشان انداخت
ناکور شدند و ملائکه سبز پوش بمدد مؤمنان آمدند و هفتاد کس از کافران اسیر کردند و هفتاد کس کشته شد و
ابو جهل بدست دو نابالغ کشته شد و بجهنم رفت مؤمنان فرمودند که یک تیر نزدیم و سر بر سر می‌افتاد غرض که بلا
زیر و زبر شدند وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ و ایشان ندانند وقت آمدن عذاب فَيَقُولُوا هَلْ نَحْنُ مُنْظَرُونَ
پس گویند آیا هستیم ما درنگ داده شدگان یعنی ما را مهلت دهند تا بگرویم و تصدیق کنیم أَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ
آیا بعذاب ما شتاب میکنند و میگویند که امطر علینا حجارة یا میگویند فاتنا بما تعدنا و حال آنکه در وقت
رؤیت عذاب مهلت میطلبند أَفَرَأَيْتَ إِنْ مَتَّعْنَاهُمْ سِنِينَ آیا دیدی و دانستی که ما اگر برخورداری دهیم
ایشان را سالها و زنده بگذاریم ثُمَّ جَاءَهُمْ مَا كَانُوا يُوعَدُونَ پس بیاید بدیشان آنچه بودند که بدان
وعده داده شدند از عذاب مَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يُمَتَّعُونَ دفع نکند از ایشان عذاب را و فایده
ندهد ایشان را آنچه بودند که بدان برخورداری یافته بودند یعنی تمتع دنیا و نعیم روی زمین دافع عذاب و مانع عقاب
نخواهد شد و در کشاف آورده که میمون ابن مهران آرزومند لقای شیخ حسن بصری بود روزی او را در
طواف خانه کعبه دریافت گفت مرا پندی ده این آیه بخواند که ما اغنی عنهم ما کانوا یمتعون خلیفه گفت
لقد وعظت و ابلغت بتحقیق پند دادی و تمام کردی جهانا چه فانیست مردم فریب که از دل ربایند قرار و شکیب
نگر تا بجاهی نگردی اسیر نیفتی بمالی اندر زنجیر که آندم که مرگ اندر آید براه نه مالت کند دستگیری نه جاه
وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا لَهَا مُنْذِرُونَ و هلاک نکردیم اهل هیچ دیه و شهر مگر آنکه اهالی او را بیم
کننده بودند ذِكْرَىٰ از جهت دادن پند اول پیغمبران فرستادیم تا ایشان را بحق دعوت کردند و از عذاب
ترسانیدند و چون تصدیق ننمودند و در عناد و جحود اقرار دادند و مستحق عقوبت گشتند وَمَا كُنَّا ظَالِمِينَ
و نیستیم ما ستمکار که قبل از انذار و پند کسی را هلاک کنیم در موضح آورده که قریش می‌گفتند که دیوی زنگی نام دارد محمد نزد
او می‌آید و قرآن بر او میخواند حق تعالی نفی سخن او کرده فرمود وَمَا تَنَزَّلَتْ بِهِ الشَّيَاطِينُ و فرود نیاید بقرآن دیوان
وَمَا يَنْبَغِي لَهُمْ وَمَا يَسْتَطِيعُونَ و نشاید و روا نبود مر دیوان را فرود آوردن قرآن و نتوانند و قادر نباشند
بر آنچه شعار ملائکه است و شأن ایشان که دیوان و شیاطین کنند إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعْزُولُونَ بدرستیکه دیوان و شیاطین

از استماع

از استماع شنیدن کلام ملائکه هرآینه معزول و بر کناره رفته‌اند بواسطه رجم شهب فَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ
پس مخوان و اعتقاد مکن مخاطب محمد رسول الله است و مراد غیر اوست که با هر یکی از امتان میفرماید که مخوان و مپرست با خدای
بحق خدائی دیگر فَتَكُونَ مِنَ الْمُعَذَّبِينَ پس باشید شما که با وجود خدایان بغیر حق می‌کنید از عذاب کرده شدگان
وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ و بیم نمای و بترسان خاص با نخوت میفرماید که بترسان و اعلام کن و خبر ده از عذاب
خدا تعالی خویشان نزدیک‌تر خود را و آنحضرت بعد از نزول این آیه بکوه صفا برآمده یکیک را از ایشان ندا فرمود چون
جمع شدند فرمود که اگر بگویم شما را که در زیر این کوه جمعی سواران‌اند مرا تصدیق میکنید و باور میدارید گفتند آری فرمود که
من هم نماینده‌ام شما را از عذاب سخت که در پیش است قریش از استماع این سخن متغیر گشته متفرق شدند و بنیاد غیبت
و اذیت نموده‌اند و ابو لهب ملعون آزار آنحضرت برخواست وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ
و فرو گیر بال خود را یعنی مهربانی ورز و اکرام کن و تواضع و تلطف نمای مر آنکسانی که پیروی تو کرده‌اند از گروندگان
و اهل ایمان فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ پس اگر نافرمانی کنند عشیره و متابعت تو ننمایند
پس بگوی که من بیزارم از آنچه شما میکنید از کفر و معاصی و مرا بآن مؤاخذت نخواهد بود وَتَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ
الرَّحِيمِ و اعتماد نمای در کفایت مهمات خود بر خداوند بیهمتا غالب که قادر است بر قهر اعدا مهربان و تواناست بر نصرت
اولیا الَّذِي يَرَاكَ حِينَ تَقُومُ وَتَقَلُّبَكَ فِي السَّاجِدِينَ آن خداوندی که می‌بیند ترا آنهنگام که بر میخیزی
و قیام مینمائی برای تهجد و تنها نماز میگذاری و می‌بیند گشتن و آمد شد ترا در تفحص احوال نمازگذارندگان یعنی
تصرف فرمودن تو در میان نمازگذاران بقیام و رکوع و سجود و قعود در وقتیکه امامت ایشان میکنی إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ
الْعَلِيمُ بدرستیکه خدا تعالی شنواست بقول تو و داناست بنیت تو هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَىٰ مَنْ تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ
آیا بیاگاهانم شما را و خبر دهم که همواره بر کدام شخص از مردمان فرود آینده‌اند دیوان قبل از این ذکر فرمود که روا نباشد
که شیاطین بر پیغمبران فرود آیند چه به عدم ثبات و تجانس پس اینجا بیان فرمود که بر که فرود می‌آیند تَنَزَّلُ عَلَىٰ
كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ فرود می‌آیند دیوان بر هر دروغگوئی بزه کاری مثل کاهنان اختر گوی که ایشان يُلْقُونَ السَّمْعَ
وَأَكْثَرُهُمْ كَاذِبُونَ فرا میدارند گوش را بسخن شیاطین اخبار و می‌اندازند مسموع شیاطین را سوی مردم
و دروغ تا بآن اضافه میکنند و بیشتر شیاطین و کاهنان دروغ گویانند و در انوار فرموده که بعضی از مفسران اکثر را
بکل تفسیر کرده‌اند یعنی همه شیاطین و کاهنان بصفت کذب موصوف‌اند هم چنانکه پیغمبر فرمود کذب المنجمون برب الکعبة
وَالشُّعَرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ و شاعران مشرک چون ابن الزبعری و هبیره و مسافع و امیه پیروی شاعران
میکنند سفهاء عرب روایات ایشان باشعار که پیروی شیاطین و کاهنان میکنند گمراهانند در تیسیر از شیخ علم الدین نقل کرده‌اند که

در شاعر در باب حضرت رسالت صلعم و مذمت اسلام شعرها گفته اند و مشرکان یاد گرفته میخواندند این آیه در شان
ایشان نازل شد اَلَمْ تَرَ اَنَّهُمْ فِی کُلِّ وَادٍ یَهِیمُونَ آیا نمی بینی ایشان را که شاعرانند در هر وادی از فنون سرگردان
میشوند چون نسیب و تشبیب و هزل و مطایبه و طعن در انساب و مدح نامستحق و هجو نالایق و افراط در مدح و ذم و امثال آنکه
وَاَنَّهُمْ یَقُولُونَ مَا لَا یَفْعَلُونَ و آن شاعران میگویند آنچه نمی کنند یعنی بفسوق ناکرده بر خود گواهی میدهند
و بعامهای نادره یک در یک سلک نظم میکشند و اگر تفحص اشعار اهل جاهلیت کنند بر بسیاری از این مقولات مطلع
گردیده و در تفسیر کواشی آورده که بعد از نزول این آیه حسان بن ثابت و ابن رواحه و جمعی از شعرای صحابه بخدمت
حضرت نبوت پناه آمدند و بموقف عرض رسانیدند که حق سبحانه و تعالی میداند که ما شاعریم و ابن رواحه
گفت میترسم که در این صفت بمیرم و حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که مؤمن جهاد میکند بشمشیر خود و شما شعری
که در شان و هجو کفار می گوئید کافران را از شمشیر سخت تر است پس شما بآن جهاد میکنید پس آیه فرود آمد که شعرا
متبوع سفها اند و در همه بوادی سرگردانند اِلَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مگر آنان که ایمان
آورده اند و عملهای شایسته نیکو کردند یعنی ستایش پیغمبر کنند و بهجو و مذمت کفار اشتغال نمایند وَذَکَرُوا اللّٰهَ
کَثِیرًا و یاد کردند خدای را در اشعار خود بسیار یعنی اکثر اشعار ایشان در تحمید و تمجید و توحید است و تحریص
بر طاعت و تنبیه از غفلت وَانْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظُلِمُوا و انتقام کشیدند از مشرکان و مکافات نمودند
بهجا و ذم یعنی هجوات ایشان را بر ایشان رد کردند و حضرت پیغمبر صلعم حسان بن ثابت گفت که اهج المشرکین و آن
جبرئیل معک حضرت حقایق مآلی مولانا جامی در دیباچه دیوان اول آورده که هرچند قادر حکیم جل ذکره در
آیه کریمه وَالشُّعَرَاءُ یَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ شعرا را که سیاحان بحار شعر اند جمع ساخته و بکمند لام استغراق در گردن ایشان
انداخته گاه در غرقاب تحیر و غایت غوایت می اندازد و گاه تشنه لب در بوادی حیرت و ضلالت سرگردان
میسازد اما بسیاری از ایشان بواسطه صلاح عمل و صدق ایمان در زورق اِلَّا الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
نشسته اند و بوسیله بادبان وَذَکَرُوا اللّٰهَ کَثِیرًا بساحل ناجیه و ناحیه نجات پیوسته و یکی از افاضل فرموده که شاعران را
اگرچه غاوی خوانده در قرآن خدا تعالی هست از ایشان هم بقرآن ظاهر استثنا من وَسَیَعْلَمُ الَّذِینَ
ظَلَمُوا و زود باشد که بدانند آنان که ستم کردند بکفر و تکذیب و نسبت پیغمبر بشعر بعد از موت بدانند که ظلم بر
خود کرده اند و هجو پیغمبر صلی الله علیه و سلام گفته اند اَیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُونَ بکدام محل و چه محل بازگشت خواهند و چه جزا
بینند مراد آنست که بازگشتن ایشان بآتش خواهد بود

سورة النمل

بسم الله الرحمن الرحیم

طسٓ در لباب التفسیر از اخفش نقل میکند که حروف مقطعه برای ابتدای کلام است پس دلایل ایشان بر افتتاح

و اختتام

و اختتام کلام باشد چنانچه این الفاظ ختم شعرا و فتح سوره نمل است یا طا اشارت است بطهارت قدس الهی و سین بسنای نامتناهی
یا طالب رونده کان راه و سلامت قلوب ایشان از ماسوی الله تِلْکَ آیَاتُ الْقُرْآنِ وَکِتَابٍ مُبِینٍ این سوره
آیتها قرآنست و آیتها کتاب روشن کننده مر حلال و حرام را عطف کتاب بر قرآنست عطف احد المتفقین است
بر دیگری قرآن بجهت آن گفت میخوانند و کتاب باعتبار آنکه مینویسند هُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِینَ این کتاب
راهنماینده است و مژده دهنده مر گروندگان را الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلَاةَ وَیُؤْتُونَ الزَّکَاةَ وَهُمْ
بِالْآخِرَةِ هُمْ یُوقِنُونَ آن مؤمنان بپای میدارند نماز را بجمیع ارکان و میدهند زکوة اموال مستحقان
و حال آنکه برای آخرت مؤمنان یکسان میشوند مکرر ضمیر اشارت باختصاص ایشانست در تصدیق آخرت
اِنَّ الَّذِینَ لَا یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَیَّنَّا لَهُمْ اَعْمَالَهُمْ فَهُمْ یَعْمَهُونَ بدرستیکه آنان که منکر شدند
برای عقبی و جزای آن جهان آراسته ایم برای ایشان عملهای زشت ایشان را یعنی منتهای طبع و محبوب نفس ایشان
گردانیده ایم صاحب فواید آورده که در ایشان امانی و شهوت و غفلت ترکیب کرده ایم تا کارهای زشت را خوب
می بینند و این حکم ختم و طبع دارد پس حیران و کافران سرگردان میشوند در ضلالت خود اُولٰئِکَ الَّذِینَ
لَهُمْ سُوءُ الْعَذَابِ آن گروه حیران آنکسانند که برای ایشانست بدی عذاب در دنیا بقتل و اسیر و نقصان
در روز بدر وَهُمْ فِی الْآخِرَةِ هُمُ الْاَخْسَرُونَ و ایشان در سرای آخرت زیانکارترند بسبب فوت مثوبت و استحقاق
عقوبت وَاِنَّکَ لَتُلَقَّى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَکِیمٍ عَلِیمٍ و بدرستیکه تو تلقین کرده میشوی قرآن را یعنی
فرا میگیری بتلقین جبرئیل که می آید بتو و بر دل تو ثبت میکند و در زبان تو می نهد قرآن را از نزد خداوند درست
کار و درست گفتار نیکو دانا اِذْ قَالَ مُوسَى لِاَهْلِهِ یاد کن چون موسی بن عمران گفت مر کسان خود که همراه او بودند
در وقت توجه از مدین بمصر و راه گم کرده بودند بواسطه ابر و باران و تاریکی شب هنگام و زن مخاض که در زادن است
پدید آمده بود و سرما یافته بس بسیار آتش از آتش برکت بیرون نمی آید اِنِّی آنَسْتُ نَارًا سَآتِیکُمْ مِنْهَا
بِخَبَرٍ اَوْ آتِیکُمْ بِشِهَابٍ قَبَسٍ لَعَلَّکُمْ تَصْطَلُونَ بدرستیکه من دیدم آتشی افروخته زود باشد که بیارم
بشما از آن آتش خبری یعنی اگر کسی بر سر آن آتش باشد خبر راه پرسم یا بیارم برای شما شعله آتش افروخته و از گرفته تا بدان
که شما گرم شوید بآن آتش و استراحت یابید فَلَمَّا جَاءَهَا نُودِیَ اَنْ بُورِکَ مَنْ فِی النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا
پس آن هنگام که آمد موسی نزدیک آن آتش نوری دید با احتراق افروخته از درختی سبز و گویند آتش بود محرق یعنی چون سایر
آتشها بر هر تقدیر چون موسی آنجا رسید ندا کرده شد بآنکه برکت داده شد و با منافع و خیرات هر که در محل این آتش است
یعنی در بقعه مبارکه یا هر که در طلب این آتش است که موسی باشد و ملایکه حاضر بودند و هر که گرد این آتش است از دیگر بقاع یا ملایکه

وَسُبْحَانَ اللّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ بگو که پاکست خدای تعالی از آنچه لایق بجبروت اونیست از حدوث و حلول
پروردگار جهانیان آورده اند که چون موسی این ندا شنید گفت که ندا کننده کیست دیگر ندا آمد که یا موسی اِنَّهُ
اَنَا اللّٰهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ای موسی بدرستیکه ندا دهنده منم که خدای سزای پرستشم غالب بر همه کننده صواب
وَاَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ و بیفکن عصای خود را بیفکند فی الحال ماری عظیم هولناک شد و آغاز رفتن
کرد و کوهها فرو میبرد پس چون دید موسی میجنبید و حرکت میکند ترسید و با ضطراب افتاد و هر طرف میدوید کَاَنَّهَا
جَانٌّ وَلّٰى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ گوئیا که عصا ماریست باریک تیز رو و در اول حال چون ماران خورده بود
و در آخر اژدهای عظیم شد و در تفسیر ابو اللیث آورده که در وادی مقدس جان بوده و نزد فرعون ثعبان
شد و بهر جه که بود چون موسی آن صورت مشاهده نمود فی الحال روی بگردانید در حالتی که گریزان بود از خوف
اژدها و ترک عصا کرده و باز نگشت دیگر باره ندا رسید یَا مُوسٰى لَا تَخَفْ اِنِّي لَا يَخَافُ لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ
ای موسی مترس از غیر من بدرستی که دوستان ما و بنده گان من نترسند در من فرستاده های من بسبب مشاهده مزید فضل
و عنایت من در شان خود یعنی پیغمبران در نزد من از بدی نترسند که عاقبت بدی نیست ما از آن بباید ترسید
اِلَّا مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا بَعْدَ سُوٓءٍ فَاِنِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ مگر کسی که ستم کرده بر خود یعنی از ستمکاران
بباید ترسید پس هر که ستمکار است بدل کند و بجای آورد نیکوئی پس از بدی یعنی توبه کند بعد از گناه پس بدرستیکه
من آمرزنده ام تایبان را و مهربانم ایشان را وَاَدْخِلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجْ بَيْضَآءَ مِنْ غَيْرِ سُوٓءٍ
و در آور دست خود را در گریبان پیراهن خود حضرت موسی پیراهن نداشته در آستین قبا سر نداشته پس حکم شد
که دست در گریبان کن تا بیرون آید دست تو از جیب تو سفید و درخشنده چون شعاع آفتاب بعلتی و عیبی
و آفتی یعنی سفیدی دست از آفت برص مبرا باشد پس موسی دست در گریبان برد و درخشان و نورانی بیرون آمد
ندا رسید که این دو معجزه را ظاهر کن فِي تِسْعِ اٰيٰتٍ اِلٰى فِرْعَوْنَ وَقَوْمِهٖ در جمله نه دلیل که معجزات تو است
برو برسالت بسوی فرعون و گروه او اِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ بدرستیکه ایشان اسنه گروهی بیرون
رفته کان از دایرهٔ فرمان خدای تعالی فَلَمَّا جَآءَتْهُمْ اٰيٰتُنَا مُبْصِرَةً پس چون بیاید بفرعون و قوم او
دلایل قدرت ما و براهین رسالت موسی روشن و هویدا قَالُوا هٰذَا سِحْرٌ مُبِينٌ گفتند فرعونیان
این جادوئیست روشن و هویدا یعنی هر کس داند که این سحرست وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَآ اَنْفُسُهُمْ و منکر
شدند بآن معجزها او و یکسان بودند بدان و دلهای ایشان یعنی بیقین میدانستند که این آیتها و دلایل از نزد خدای تعالی است
و معجزاتست نه سحریت و انکار مینمودند ظُلْمًا وَّعُلُوًّا از روی ستمکاری و بزرگی و سرکشی فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ

٩٠

پس ببین که چگونه بود آخر کار تباه کاران که در دنیا بآب غرق شدند و در عقبی بآتش خواهند سوخت
همه حالت مفسدان ناخوش است سرانجام اهل فساد آتش است وَلَقَدْ اٰتَيْنَا دَاوٗدَ وَسُلَيْمٰنَ عِلْمًا
و بدرستی که دادیم داود و پسر او سلیمن را دانشی تمام از احکام شرایع ماوردی گفته که علم کیمیا بود وَ
قَالَا الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلٰى كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ و گفتند هر دو پدر و پسر بعد
از اعطا علم ستایش و ثنا مر خدایراست آن خداوندی که بسبب دانش افزونی داد ما را بر بسیاری از بندها خود از
اهل ایمان وَوَرِثَ سُلَيْمٰنُ دَاوٗدَ و میراث گرفت سلیمن از داود نبوت و دعوت خلق را با علم او و گوینده
که ملک را بانکه قایم مقام پدر او باشد نه پسران دیگر و گوینده که داود یازده پسر داشت و ملک الحیه ملک داشته
حق تعالی نامه مهر کرده از آسمان فرستاد و در آن چند مسئله یاد کرده و فرمود که هر کدام از اولاد تو که این مسایل را جواب دهند
بعد از تو وارث ملک تو باشند پس داود فرزندان را جمع کرد و اخیار و اشراف بنی اسرائیل حاضر گردانیده مسئلها
بر فرزندان عرض کرد و فرمود که باو بشد که نزدیکتر چیزها بآدمی چیست و آنکه دورتر کدام است و آنکه وحشت از و افزون
تر است چیست و کدام است دو قایم و دو مخالف و دو دشمن و کدام صفتست که آخر آن ستوده است و کدام نهیست که
آخر آن پشیمانیست عاقبت اولاد او از جواب عاجز آمدند مگر سلیمان که فرمود که اگر اجازت باشد بنده جواب بگویم
داود او را دستوری داد پس گفت اقرب اشیا بآدمی آخرتست و ابعد اشیا آنچه میگذرد از دنیا و اوحش اشیا جسد انسانست
با روح و اوحش اشیا بدن خالی از روح اما قایمان ارض و سما اند و مختلفان لیل و نهار و متباغضان موت و حیات
و کاری که آخر محمودست حلم است در وقت خشم و کاری که عاقبتش مذموم است حدتست در وقت غضب و چون جواب مسایل
مطابق کتاب منزل بود اکابر بنی اسرائیل همه بفضل و کمال سلیمن معترف شدند و تحسین نمودند و داود ملک
خود بدو تسلیم کرد و روز دیگر وفات فرمود و سلیمان بر تخت نشست وَقَالَ يٰٓاَيُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنَا مَنْطِقَ
الطَّيْرِ و گفت ای مردمان ما آموخته شده ایم ما گفتار مرغان را بدانکه هر جانوری را آوازیست که بنی نوع ازان از آن آواز
فهم معانی و اغراض آن میکنند و آنچه سلیمان آموخته شده بود که فهم میکنند ایشان از آواز مکید بکر آورده اند که روزی
سلیمن بلبلی دید که بر شاخی نشسته بود و سر و دنب میجنبانید و صدائی میکرد اصحاب خود را میگفت که میدانید که
این بلبل چه میگوید گفتند الله و رسوله اعلم فرمود که میگوید که من امروز نیم خرما خورده ام و غم هیچ دیگر ندارم اگر شب زنده باشم
روزی شب بر سر خاک بر سر دنیا دار که برای دنیا غم میخورد و فاخته آواز کرد و فرمود که کاشکی این خلایق مخلوق نشدندی الخ
سلیمان منقولست که درپشت میگوید که بزائید برای مردن و بنا کنید برای خراب شدن و طاوس میگوید که هر که خاموش شود
بسلامت ماند و طوطی میگوید که وای بر کسی که مطلوب و مقصود او دنیا باشد و باز میگوید که سبحان ربی العظیم و بحمده و خروس میگوید که

[illegible]

استغفار کنید ای گناه کاران وحدت میگوید که کل شیء هالک الا وجهه و هزار دستان میگوید که سبحان الخالق و غراب نفرین
میکند بر عشار و در وسیط باسناد خود نقل میکند از عبد الله فاروق که از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند
که قمری در صفیر خود چه میگوید اذکروا الله یا ایها الغافلون و هم در وسیط از ابن عباس رض نقل میکند که چکاوک
در صفیر خود میگوید که بار خدایا لعنت بر دشمن محمد و آل محمد باد و پرستو میگوید که خداوندا از تو قوت روزی میطلبم
بار زاق و دراج میگوید الرحمن علی العرش استوی القصه دانستن زبان مرغان معجز سلیمان بود و از آن
سبب فرمود که منطق الطیر ما آموختند و هر معجزه که پیغمبران داشتند حضرت رسالت پناه محمدی صلعم آن معجزه داشته و دیگر
معجزات خاص — هر چه خوبان همه دارند تو تنها داری — و اوتینا من کل شیء و داده شدیم بعضی ما را عطا
کردند از هر خیری که بدان محتاج بودند ان هذا لهو الفضل المبین بدرستیکه این عطا هر آینه آن افزونیست
آشکارا که بر هیچ کس مخفی نیست آورده اند که سلیمان را تختی بود که هیچکس را از سلاطین نبوده در موضع آورده که در
یمین تخت سلیمان دویست هزار کرسی بود از برای اکابر انس و پریان و دویست هزار دیگر برای اشراف
جن و بر جانب راست سلیمان سی و پنج منبر نهاده بودندی و احبار آدمیان بر آن نشستندی و بر چپ او همین عدد
منبرها کرسیها استماع کردندی و سلیمن بر بالای تخت بودی وحشر لسلیمن جنوده من الجن والانس
والطیر فهم یوزعون و جمع کرده شد برای سلیمان لشکرها از دیوان و مرغان و آدمیان پس آن لشکران رانده
شدندی بوقت سیر سلیمان یا باز داشته بودندی تا همه در هم پیوندند و شیخ زاهد در تفسیر خود آورده که با وجود کثرت
عدد مهمل و پریشان نبودند بلکه ضبط و ربط ایشان بمرتبه بود که هیچکس از لشکریان از مقر مقرر خود پس و پیش نتوانستندی رفت
و معد کشاف و اکثر تفاسیر آورده که لشکرگاه صد فرسنگ هشت پنج فرسنگ برای لشکر جن و مثل آن برای انس و مانند آن
برای طیور و موازی آن برای وحوش و بجهة سلیمن بساطی بافته بودند یک فرسنگ در یک فرسنگ از ابریشم و تخت او در میان
بساط نهادندی و اکابر و اشراف بر کرسیها بر حوالی تخت بودندی باد آن بساط بر داشتی و بر روزی یکماهه راه بردی
روزی از ولایت شام بطرف یمن توجه نموده میرفتند حتی اذا اتوا علی واد النمل تا وقتیکه بیامدند بر وادی
مورچگان یعنی از زیر آن وادی که در جنوبی طایف در آمدند قالت نملة گفت مورچه لنگ که آنرا منذره یا
طاحیه یا ملاحنه یا جرمی نام بود و دو بال داشت و در کشف ثعلبی آورده که بزرگی برابر خروسی بود و در زاد المسیر آورده
که بعظم نجه و در احقاف مساوی گرگی و او مهتر مورچگان آن وادی بود چون لشکر سلیمان دید که میکشند مورچه
مذکوره بر بلندی بر آمد و گفت یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم لا یحطمنکم سلیمن وجنوده
وهم لا یشعرون ای مورچگان در آیید بمنزلها و جایهای سما تا درهم شکند شما را سلیمان و لشکرهای او و مراد از نهی لشکر

ازعظم نهی

ازعظم نهی مورچگان است از توقف کیشتیق که عرضه تلف شوند و لشکریان سلیمن ندانند که شما را پایمال میسازند
آورده اند که باد این سخن سه میل راه بگوش سلیمان رسانید فتبسم ضاحکا من قولها پس تبسم کرد
سلیمان علیه السلم در حالتیکه غریب بخنده بود و متعجب بود از گفتار آن مور و گویند شادمان و خرم بود
بادراک مقاله نمل آورده اند که او را طلبید و گفت ای مورچه ندانسته که لشکر من بر هوا بودند چگونه قوم
ترا پایمال کردندی جواب داد که غرض من آن نبود که بزمین شکسته و ناچیز شوند مراد من آن بود که نظر بدبدبه
و کوکبه تو نکنند که بنظاره لشکر مشغول شده از ذکر حق تعالی باز مانند و در تیه غفلة پایمال گردند و مملکت تو
به بینند و آرزوی دنیا در دل ایشان پدید آید که دنیا مبغوضه حق است در کشف الاسرار آورده که سلیمان
از مور پرسید که لشکر تو چند است گفت چهار هزار نقیبست و در زیر دست هر نقیبی چهل هزار نقیبست و در
زیر دست هر نقیبی چهل هزار مور گفت که چرا لشکر خود همه بیرون نیاری جواب داد که یا رسول الله ما را روی زمین ۵
میدادند اختیار نکردیم و در زیر زمین جای گرفتیم تا بجز خدا تعالی کسی حال ما نداند آنگه گفت ای پیغمبر خدای از عطاهائی
که حق تعالی ترا داده یکی بگوی گفت باد را مرکب من ساخته اند غدوها شهر و رواحها شهر گفت دانی که این چه معنی دارد
گفت بگو گفت یعنی هر چه ترا داده اند از مملکت دنیا چون باد است که در آید و بیاید و در انجمنی گفته اند — نه بر باد رفتی
سحرگاه و شام سریر سلیمان علیه السلام — با آخر ندیدی که بر باد رفت خنک آنکه با دانش و داد رفت وقال رب
اوزعنی ان اشکر نعمتک التی انعمت علی و گفت که ای پروردگار من الهام و توفیق ده مرا بآنکه
شکر گویم نعمت ترا آن نعمتی که بمحض فضل و لطف و کرم انعام فرمودی بر من وعلی والدی و بکرم محض انعام
فرمودی بر پدر و مادر من که نفع آن نعم راجع بوی بود وان اعمل صالحا ترضاه و توفیق ده که کردار
نیکو شایسته پسندیده که بفضل خود خشنود و راضی باشی از آن عمل وادخلنی برحمتک فی عبادک
الصالحین و در آر مرا ببخشایش تو در میان بندگان شایسته و نیکوکار خود بهشت و در احقاف آورده
که وادی نمل را بهوای نفس و حرص بر دنیا و نمله منذره را بنفس لوامه و سلیمن بقلب و مساکن بحواس خمس حمل کنند و از تاویل
در این سخن و باقی قصه بر سالک سخن دان که زبان مرغان هوای عشق میشناسد ظاهر است — چه دانند بی ذوقی سلیمان را
تو چه دانی زبان مرغان را — نقلست که در راهی بسفر بوادی بی آب رسیدند و وقت نماز آمد سلیمان خواست که وضو سازد
آب نبود و دلیل لشکر بر آب هدهد بود او را طلب کرد و نیافت و گفته اند که سلیمان بر تخت بود فرجه در مظله طیور دید
آمد و آفتاب بر سلیمان افتاد نگاه کرد موضع هدهد خالی دید بتفحص در آمد وتفقد الطیر فقال ما لی لا اری
الهدهد ام کان من الغائبین و باز جست مرغان را و هدهد در میان مرغان نبود پس گفت چیست مرا که در جای طیر

نمی بینم هدهد را یا چشم من بر او نمی افتد یا است او از غایبان شده کان این مجمع لأعذبنه عذابا شدیدا چون
بیاید هرآینه عذاب کنم او را جهت تادیب و مصلحت تا دیگر بی رخصت بجائی نرود و شکنجه سخت که بر بال و پرکنم
و او را در آفتاب افکنم یا میان او و جفت جدائی حکم کنم یا او را با ضد او در قفس محبوس سازم یا از خدمت خود دور
برانم أو لأذبحنه أو ليأتيني بسلطان مبين یا بکشم او را برای عبرت دیگران و دیگر مرغان تا بیارد
بمن حجتی روشن که سبب غیبت او چه بوده فمكث غير بعيد پس درنگ کرد هدهد نه زمانی دیر و دور پس باز
آمد و سلیمان با او معاتبه آغاز کرد فقال أحطت بما لم تحط به پس گفت با سلیمان مشاهده کردم و دانا گشتم
و رسیدم بچیزی که تو مشاهده نکرده و بدان نرسیده وجئتك من سبإ بنبإ يقين و آمدم بتو و خبر آوردم
از شهر سبا که آنرا مارب گویند بچیزی محقق یعنی از شهر سبا خبری بتو آورده ام و خبر آنست که در هوا به هدهدی
رسیدم که از آن ولایت بود و با من عظمت پادشاه خود و خوبی آن دیار تقریر کرد هوس مشاهده آن شهر کردم رفتم
و دیدم سلیمان فرمود که پادشاه ایشان کیست و دین ایشان چیست و رعیت او کیانند گفت إني وجدت امرأة
تملكهم وأوتيت من كل شيء ولها عرش عظيم بدرستی که یافتم زنی را بلقیس نام که از روی اقتدار پادشاهی
میکند اهل سبا را و داده شده است از هر چیزی که پادشاهان بکار آید و مر آن زن راست تختی بزرگ و نسبت با او
یا نسبت با تختهای سلاطین دیگر آورده اند که سی گز یا هشتاد گز در هشتاد گز عرض و سمک یعنی ارتفاع آن تخت بوده
از زر و نقره ساخته مکلل بجواهر وجدتها وقومها يسجدون للشمس من دون الله یافتم آن زن را
و گروه او را از روی جهل که سجده میکنند آفتاب را و میپرستند بغیر خدای سزای پرستش وزين لهم الشيطان
أعمالهم و بیاراسته است برای ایشان شیطان کردارهای ایشان از عبادت شمس و سایر اعمال قبیحه
فصدهم عن السبيل فهم لا يهتدون پس باز داشته است دیو سرکش ایشان را از راه راست
پس ایشان نیستند از هدایت یافتگان یعنی از مسلمانان نیستند و گواهی بوحدانیت حق تعالی و رسالت
پیغمبر نمیدهند ألا يسجدوا لله الذي يخرج الخبء في السماوات والأرض تا سجده نکنند مر خدای
سزای پرستش آن خداوندی که بتوانائی و قدرت بیرون می آورد پوشیده را در آسمانها و زمینها یعنی قطرات
امطار از آسمان ظاهر میگرداند و نباتات را از زمین اخراج میکند ويعلم ما تخفون وما تعلنون
و میداند آنچه پنهان دارد آفریدگان در دلها و آنچه آشکارا سازند در زبانها و حفص هر دو فعل بخطاب خوانده
یعنی آنچه شما پنهان و آشکارا کنید الله لا إله إلا هو رب العرش العظيم خدای بحق هیچ معبودی سزا نیست
مگر آنکه آفریدگار عرش بزرگست آن عرش که محیط است بکرسی و کرسی احاطه کرده آسمانها و زمینها را پس عظمت عرش بلقیس نسبت

باعظمت این عرش

باعظمت این عرش چه تواند بود چه نسبت است سها را با آفتاب درخشان چه نسبت است جهان را بجوی کوثر و رضوان
این سجده هشتم است بقول امام اعظم و نهم بقول شافعی و در فتوحات این سجده را سر خفی میگوید و موضع سجود مختلف فیه است
و بعضی بعد از قرائت وما یعلنون سجده میکنند و بعضی بعد از تلاوت رب العرش العظیم آورده اند که چون هدهد سخن
با تمام رسانید قال سننظر أصدقت أم كنت من الكاذبين زود باشد که در نگریم در
این سخن که آیا راست گفتی یا معذور باشی در غیبت یا هستی تو از دروغ گویان و مستوجب عذاب گردی پس سلیمان نامه
نوشت و با هدهد گفت اذهب بكتابي هذا فألقه إليهم ببر تو این نوشته را پس بینداز و بیفکن بسوی ایشان
ثم تول عنهم فانظر ماذا يرجعون پس روی بگردان از ایشان و بگوشه رو و تجسس کن که ایشان بچه چیز باز میگردند
یعنی در جواب نامه چه نوع با یکدیگر رجوع می کنند و سخن را بچه قرار میدهند ارباب قصص برآنند که بلقیس دختر شراحیل
یا شراحیل بن مالک بود و چهل پدر شراحیل بطنا بعد بطن در مملکت یمن پادشاهی کرده بودند و شراحیل را با جن
وصلت افتاد و فارعه جنیه را نکاح کرد و در عین المعانی آورده که بلقمه بنت شیصار الجوزت و بلقیس از او متولد شده
و بعد از پدر ملک از او فرو گرفت و خویشان مادری او از جن مدد کردند و برای او تختی ساختند بزرگ و او با قوم خود آفتاب
پرستیدندی چون هدهد خبر او بسلیمان رسانید او نامه نوشت و مهر فرمود و بهدهد داد تا نزد ایشان برد و هدهد نامه را
در منقار گرفته بیامد و در مجمعی که بلقیس بر تخت بود و ارکان دولت حاضر بودند بر زبر تخت بپرواز آمد و مردمان در او
نگاه میکردند تا نامه را بر تخت افکند و قولی آنست که بلقیس در خلوتگاه خود بر پشت تکیه داشت و درها فرو بسته بودند هدهد
از روزنی در آمد و نامه را بر سینه او افکند بلقیس برجست و نامه را برداشت و مطالعه کرده نگاه داشت تا اعیان او
حاضر شدند نامه از آستین بیرون آورده متوجه ایشان شد قالت يا أيها الملأ إني ألقي إلي كتاب
كريم گفت ای گروه و اشراف بدرستیکه بمن افکنده شده است بسوی من نوشته بزرگ نیکو محترم و نامه را بزرگ
گفت باعتبار آنکه فرستنده آن پیغمبری بزرگوار بود یا بسبب آنکه آورنده آن مرغی بود و این امری غریب بود و نزد
ایشان یا بجهة آنکه مهر داشت شیخ قشیری فرموده که بزرگ بدان واسطه بود که در آن نامه طمع ملک نبود بلکه دعوت بمالک
الملک بود و گفته اند که چون مضمون نامه خداوند تعالی شانه بود پس آن نامه بزرگترین نامها بود ای نام تو بهترین
سر آغازها بی نام تو نامه کی کنم باز ز آرایش نامهاست نامت و آسایش سینهاست کلامت القصه بلقیس گفت که نامه بمن
آورده اند ارکان دولت پرسیدند از که آورده اند فرمود که إنه من سليمان بدرستیکه این نامه از نزدیک
سلیمان است وإنه بسم الله الرحمن الرحيم و بدرستیکه این مکتوب مصدر است بنام خداوند بسیار بخشنده
مهربان مضمون آنکه ألا تعلوا علي وأتوني مسلمين بزرگی و تکبر و ترفع منمائید و گردن نکشید بر من و بیائید بمن گردن

نهاده کان امر حق سبحانه وتعالی باشید چون قوم بر مضمون نامه مطلع شدند و دیدند که با وجود وجازة الفاظ دلالت
بر معانی بسیار دارد در حال براءت شکر وبدو بسم الله شدند یا ایها الملاء افتونی فی امری ما کنت
قاطعة امرا حتی تشهدون ودیگر بار بلقیس گفت ای گروه بزرگان وارکان سیصد وسیزده بزرگ
بودند از ارکان دولت مملکت که هر یکی بر ده هزار کس حکم میکردند بلقیس ایشان را جمع کرده فرمود که فتوی
دهید مرا در کار من وآنچه صلاح باشد با من بگوئید نیستم من برنده وفیصل کننده کاری تا شما نزد من
حاضر گردید یعنی بی حضور شما ومشورت شما کاری نمیکنم قالوا نحن اولوا قوة واولوا باس شدید
آن گروه گفتند که ما خداوندان قوتیم وخداوندان کارزار سخت وشجاعت یعنی هم قوت داریم وهم
جدت وهم لشکر وهم شجاعت والامر الیک فانظری ماذا تامرین وکار حرب وصلح مفوض
بتست ورای تو پس بنگر وببین بچشم خود تا چه فرمائی از مقاتله ومصالحه که ما تابع توئیم اگر جنگ خواهی
نبرد آوریم ودل دشمنان را بدرد آوریم وگر صلح خواهی ترا بنده ایم بتسلیم حکمت سر افکنده ایم چون
بلقیس از ایشان دریافت که میل مقاتله دارند بتندید وگفت مارا مصلحت نیست چرا که کار حرب دوری دارد
اگر ایشان غالب آیند دیار ومال ما عرصه تلف میشود کما قال تعالی قالت ان الملوک اذا دخلوا قریة
افسدوها گفت بلقیس بدرستیکه پادشاهان چون در آیند بشهری ودهی که بقهر بگیرند تباه سازند آن را وخراب
کنند وجعلوا اعزة اهلها اذلة وکذلک یفعلون وگردانند عزیزان آن شهر را خواران وبیمقداران
یعنی غارت کنند واسیر کنند وهم چنین میکنند تاکید قول اول است وانی مرسلة الیهم بهدیة فناظرة
بم یرجع المرسلون پس صواب رای من آنست بدرستیکه من فرستنده ام بسوی سلیمان وقوم او تحفه وهدیه
که مقدمه صلح است پس نگرنده ام از آنجا که بچه چیز باز میگردند فرستادگان من هدیه یا قبول که اگر هدیه می
قبول کند ملک است والا پیغمبر است در کشاف آورده که پانصد غلام را لباس کنیزکان پوشانید وپانصد جواری
بزی غلامان بیاراست وهزار خشت زرین وتاجی از زر مکلل بدر ویاقوت ومقداری مشک وحقه که در آن
ناسفته بود ومهره جزع کج سفته ومنذر ابن عمرو با یکی دیگر از اشراف قوم برفتن مقرر فرمود وگفت ای منذر
بنگر واحتیاط کن که اگر بخشم وعنف در تو نگرد بترسی که او پادشاه است واگر تازه روئی وخوشخوئی با تو
سخن گوید بدانکه پیغمبر است ودلیل دیگر بر نبوت او آنست که میان غلمان وجواری تمیز کند وگوهر ناسفته را
سوراخ کند ومهره جزع کج سفته رشته کشد القصه هدایا بر داشته متوجه شدند وهدهد کیفیت حال بر سلیمان
عرض کرد پس سلیمان بفرمود تا دیوان خشت زر ونقره ساختند ومیدانی که هفت فرسخ طول آن بود با آن خشتها فرش

اندهخته

اندهخته ودر روز رسیدن منذر مرکب بحری وبری بر جوانب میدان بداشتند وهر یک از آدمیان وپریان
ودیوان وسباع ووحوش وهوام جداگانه صف برکشیدند ومرغان بر روی هوا پر بافتند تا صد هزار درجه
فلک در هزار قرن مجلس بدان تکلف وخوبی ندیده بود وچون منذر بکنار میدان رسید وآن فرش واساس
وآرایش دید از هدایای خویش شرمنده ومنفعل گشت وچون بتخت سلیمن رسید سلیمن بار وی تازه تبسم فرمود
واو را پرسش نمود وگفت حقه که در ناسفته ومهره کج سفته در آنست بیار پس ارضه یعنی زنبور فرمود تا در عذرا
یعنی ناسفته سوراخ کند ودوده را فرمود تا رشته در دهان گرفته در سوراخ آن مهره کج سفته بگذشت ورشته
در آن کشید وآب طلبیده غلمان وجواری را فرمود که روی از گرد راه بشوئید ومردان آب بر داشته وفی الحال
روی شستن آغاز کردند بی آنکه آب بدست دیگری ریزند وزنان آب بیکدست کرده بدست دیگر میریخته وبعد
از آن بر روی میزدند چنانکه عادت جواریست پس باین علامت سلیمن علی نبینا وعلیه السلام غلمان از
جواری تمیز فرمود اینست که حق تعالی میفرماید فلما جاء سلیمن قال اتمدونن بمال پس آنهنگام که آمد منذر
فرستاده بلقیس بخدمت سلیمن وهدیه آورد وگفت سلیمن که آیا می فریبید مرا بخواسته دنیا وحال آنکه مال من
بیشتر است فما اتانی الله خیر مما اتاکم بل انتم بهدیتکم تفرحون پس آنچه عطا فرموده مرا خدای تعالی
از ملک ونبوت وعلم وکمالات دینی ودنیوی ودرجات عالیه بهتر است از آنچه بشما داده است از متاع واسباب
آن بلکه شما بهدیه که دهند بشما شادمان میشوید ومینازید زیرا که جز حطام دنیا مطمح نظر همت شما نیست این دنیا
از شما قبول ندارم جان چه پرواز کند جانب علوی چو همای دنیا اندر نظر همت او مردار است ارجع الیهم
فلناتینهم بجنود لا قبل لهم بها ای منذر باز گرد بسوی بلقیس وقوم او وبگو که بپای تخت ما حاضر شوند وخدای
تعالی را یکتا بپرستند واگر نیایند هر آینه بیائیم بدیشان با لشکرها که از غایت کثرت وقوت طاقت مقاومت
نباشد ایشان را با آن لشکرها ولنخرجنهم منها اذلة وهم صاغرون وهر آینه بیرون کنیم ایشان را
از بلده خود در حالتی که بی حرمت وبی عزت وذلیل باشند وایشان خوار شده گان شوند منذر باز گشت وتمام
احوال باز نمود بلقیس تهیه راه کرد وتخت خود در اندر خانه مضبوط ساخت ونگهبانان بر آن گماشت ودر خانه مقفل
ساخت وبا لشکر متوجه بادیه سریر نبوت گشت دیوان خبر یافته اندیشیدند که چون سلیمن بلقیس را
ببیند با کمال حسن وجمال عقل به ازدواج او میل کند واو سلیمن را بر اسرار پری جن اطلاع دهد وکار بر ما تنگ
آید صلاح آنست که طعنه زنیم بر کمال وجمال او تا عیب او بر دل سلیمان نشسته بدو توجه نکند پس بعضی از اشراف جن
پیش تخت آمده بموقف عرض رسانیدند که عقل بلقیس قصوری تمام دارد واز نهج صواب منحرفست وپای او مانند سم خر است

وانکشت ندارد سلیمان باو نکرد و انا در اندیشه افتاد و اول خواست که عقل او آزمایش کند قَالَ یَا أَیُّهَا الْمَلَأُ أَیُّکُمْ
یَأْتِینِی بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ یَأْتُونِی مُسْلِمِینَ گفت سلیمان که ای گروه بزرگان کدام یک از شما می آرد مرا تخت بلقیس را
پیش از انکه بیایند بمن در حالتی که مسلمان باشند تا معجزه بود بر صدق نبوت که هرگاه که مسلمان آمدند گرفتن تخت
او روا نیست مگر برضای او وغرض آن بود که آن را تغییر دهد واز او بپرسد که این سریر تست یا نه و بجهت آیه از عقل
آن وقوف یابد قَالَ عِفْرِیتٌ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِیکَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِکَ گفت دیوی پلیدی
ناخوش از قوم جن که نام او ذکوان یا صخره بود که من بیارم آن را بتو پیش از انکه تو برخیزی از مقام خود یعنی از مجلس حکومت
سلیمان با نصف النهار در مجلس حکم نشستی وَإِنِّی عَلَیْهِ لَقَوِیٌّ أَمِینٌ من بر حمل آن تخت هر آینه توانا ام و امینم
در جواهر آن که در آنست خیانت نکنم و با مانت بتو رسانم سلیمان فرمود که زودتر از این خواهم که بیاری قَالَ الَّذِی
عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْکِتَابِ گفت آنکس که نزدیک او بود دانشی از کتب منزله یعنی کتب الهی خوانده بود و اسم اعظم
دانسته و آنکس حضرت خضر بوده یا ضبه که ابو القبیله است و در تیسیر آورده که بنو ضبه این ادعا دارند که عنده علم
من الکتاب پدر ماست در خدمت سلیمان بود یا مردی مستجاب الدعوة بود که او را ایخیا گفتندی یا ذو النون یا
اسطوع یا ملکی بود که موید سلیمان بود یا ملکی که دفتر مقادیر در دست او بود یا جبرئیل و برین تقدیر که ملکی از ملائکه و مراد از
کتاب لوح محفوظ باشد و اشهر آنست که آصف بن برخیا وزیر سلیمان بود گفت أَنَا آتِیکَ بِهِ قَبْلَ أَنْ یَرْتَدَّ
إِلَیْکَ طَرْفُکَ من بیارم تخت بلقیس را پیش از انکه باز گردد بسوی تو چشم تو یعنی چون در چیزی نگاه کنی تا چشم را از آن
برداری من تخت را در نزد تو حاضر کنم سلیمان دستوری داد و او بسجده در افتاد و گفت یا حی یا قیوم که بعبری
اهیا شراهیا باشد و بعضی گفته اند یا ذو الجلال والاکرام و بر هر تقدیر چون دعا کرد تخت بلقیس با وجود این همه ضبط
و حاجز و ناظر و سفارشی که کرده بود و کلید خود نگاه داشته در موضع خود در زمین فرو رفت و بیک طرفة العین
پیش تخت سلیمان از زمین بیرون آمد و در وسیط آورده که حق سبحانه و تعالی در خانه بلقیس تخت او را اعدام
کرد و نزد سلیمن ایجاد فرمود   چکند بنده که گردن ننهد فرمان را   چکند گوی که عاجز نشود چوگان را فَلَمَّا رَآهُ
مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّی پس آن هنگام که سلیمان دید آن تخت را قرار یافته نزدیک
خود گفت سلیمان که این کرامت و عنایت و حصول مرادات از فضل و هیبت پروردگار منست لِیَبْلُوَنِی
أَأَشْکُرُ تا بیازماید مرا که در امثال این امور غریبه و عجیبه آیا شکر میگویم   منم که دیده بدیدار دوست کردم باز
چه شکر گویمت ای کارساز بنده نواز أَمْ أَکْفُرُ یا ناسپاسی پیش می آرم وَمَنْ شَکَرَ فَإِنَّمَا یَشْکُرُ لِنَفْسِهِ
و هر که سپاسداری کند نعمت خدای را و شکر گوید جز این نیست که سپاس میدارد و نیست بدرستیکه شکر میگوید برای نفس خود چرا

که شکر او چه

رشتهٔ

که شکر موجب دوام نعمت و سبب مزید آن است و نفع آن عاید بدو است وَمَنْ کَفَرَ و هر که کفران ورزد
و ناشکری کند و نعمت و رحمت خدا را ناچیز گرداند فَإِنَّ رَبِّی غَنِیٌّ کَرِیمٌ پس بدرستیکه پروردگار من بی نیاز است
از شکرگذاری و ناسپاسی و عبادت بنده کان و کرم کننده است بر مستحقان و غیر مستحقان بر همه و شیخ فارسی در
گلستان میگوید   خداوند کریم است بزرگواری حلیم   که جرم بیند و نان برقرار میدارد قَالَ نَکِّرُوا لَهَا عَرْشَهَا
نَنْظُرْ گفت سلیمان که برای بلقیس بگردانید و متغیر سازید از حال خود تخت او را یعنی شکل او را از آن موضع که است
تغییر دهید بر آن وجه که اعلی را اسفل آرید و مقدم را مؤخر سازید و جواهر را تبدیل دهید احمر را جای اخضر دهید و ابیض را در
موضع اصفر وضع کنید تا بنگریم ما بعد از سؤال از او أَتَهْتَدِی أَمْ تَکُونُ مِنَ الَّذِینَ لَا یَهْتَدُونَ
آیا در می یابد و میشناسد تخت خود را یا میباشد از آن کسان که راه نمی یابند و نمیشناسد تخت خود را فَلَمَّا جَاءَتْ
قِیلَ أَهَکَذَا عَرْشُکِ پس آن هنگام که آمد بلقیس نزد سلیمان و تخت او پیش سلیمان نهاده بود متحیر و متعجب شد که من
این همه محافظت و سفارش در شان تخت نمودم و کلید قفل با منست و تخت خود اینجا نهاده می بینم گفته شد او را که آیا
اینچنین است تخت تو قَالَتْ کَأَنَّهُ هُوَ گفت بلقیس که گویا این تخت آنست جزم نگفت که هم او چه انکه تغییری
چند کرده بودند و احتمال داشت که تختی دیگر باشد مثل تخت او و این از کمال عقل او بود و سخن چنیان بهیچ بر آمد و معلوم شد
که آنها صاحب غرضند و دیگر گفت وَأُوتِینَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهَا وَکُنَّا مُسْلِمِینَ و داده اند مرا علم
بر کمال قدرت الهی و صحت نبوت سلیمان از این معجزه و استیم ما گردن نهاده کان مر حکم خدا و رسول از جمله مسلمانیم
وَصَدَّهَا و باز داشت خدای تعالی بلقیس را بعد توفیق مَا کَانَتْ تَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ آنچه بود که می
پرستید بغیر حق تعالی یعنی آفتاب پرست بودند إِنَّهَا کَانَتْ مِنْ قَوْمٍ کَافِرِینَ بدرستی که بلقیس بود از گروه
ناگرویدگان آورده اند که سلیمان امتحان عقل او بتخت نمود اکنون بملاحظه پای او فرموده بود تا قصری بنا کردند
و زمین آنجا از آبگینه سفید ساخته و در زیر آبگینه آب روان کرده و ماهیان در آن آب افکنده چنانچه هیاصحی
انگاشته همه آب مینمود پس سریر سلیمن در میان قصر نهادند و بلقیس را طلبیدند چون بدر کوشک رسید قِیلَ لَهَا
ادْخُلِی الصَّرْحَ گفته شد مر او را که در آی درین کوشک یا در ساحت و صحن این سرای فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ
لُجَّةً وَکَشَفَتْ عَنْ سَاقَیْهَا پس چون بدید زمین قصر را پنداشت که آن جوییست آب روان بزرگ و برکشید دامن
جامه را از هر دو ساق خود تا پای در آب نهد سلیمان دید که پای او بپای آدم میماند و جنیان دروغ گفته بودند
که پای او چون پای حمار است اما موی داشت و از جهة موی ترکیب نوره فرمود بعد از آن سلیمان قَالَ إِنَّهُ صَرْحٌ
مُمَرَّدٌ مِنْ قَوَارِیرَ گفت ای بلقیس جامه برمکش که آنچه تو پنداری که آبست عرصه ایست ساده و هموار از آبگینه قَالَتْ رَبِّ

إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي گفت بلقیس که ای پروردگار من بدرستیکه من ستم کردم بر نفس خود بپرستش آفتاب با بر کشف ساقین
خود کرده بی اختیار بر نامحرم نمودم وَأَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ و اسلام آوردم با سلیمان
یعنی بر دست سلیمان تسلیم شدم و منقاد گشتم مر خدای سزای پرستش که پروردگار عالمیانست و در تزویج
سلیمن بلقیس را و مال کار سخن بسیار گفته اند از جمله آنکه گفت که أَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ یعنی تن خود تسلیم
سلیمان گردانیدم و حلال کردم در رضا بقضا پروردگار جهانیان و آدم و سلیمن پیغمبر خدای بود و نکاح همه عالم بحجت
او درست بود و رضای طرفین نکاح مذهب شیعه است والله اعلم در جواهر التفسیر تفصیل این نکاح مذکور است
صاحب تاویلات فرموده است که مانند است هدهد بقوت مفکره و سبا بمدینه جسد و سلیمن بدل و بلقیس بعقل
و فعال و عرش بلقیس بطبیعه مدینه تطبیق حکایت مفوض بفهم درست است آنکس که ز شهر آشنائیست داند که متاع ما
کجائیست وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ فَإِذَا هُمْ فَرِيقَانِ يَخْتَصِمُونَ
و هر آینه فرستادیم ما بسوی قبیله ثمود برادر ایشان صالح نام بآنکه پرستش کنید و عبادت نمائید خدای سزای پرستش را
پس ناگاه ایشان دو گروه شدند مؤمن و کافر در جنگ و خصومت ملتزم شدند با ابتدا صالح و گفتند ای صالح که
گروه من چرا شتاب میکنید آنچه ما را وعید میکردی از عقوبات بیار قَالَ يَا قَوْمِ لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ
الْحَسَنَةِ گفت صالح که ای گروه من چرا شتاب میکنید بنزول عذاب با با وجود کفر و جرم و گناه شتاب عقوبت
می کنید پیش از توبه نعیه تاخیر در توبه میکنید تا خدا تعالی بر شما رحم کند و بیامرزد چرا تعجیل عقوبت میکنید آورده اند که
قوم ثمود میگفتند که هرگاه که عذاب ببینیم آنزمان توبه کنیم صالح فرمود که لَوْلَا تَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ
چرا حالی استغفار نمیکنید و بایمان و توبه آمرزش از خدا تعالی نمیخواهید شاید که شما رحم کرده شوید و عذاب فرو
نیاید قَالُوا اطَّيَّرْنَا بِكَ وَبِمَنْ مَعَكَ گفتند ما فال بد گرفتیم بتو یعنی قدم تو بر خود بد دانستیم و بهر که با تو است
از مؤمنان که تا تو آغاز دعوت کرده شده و محن بما روی آورده و جدائی در میان ما افتاده قَالَ طَائِرُكُمْ
عِنْدَ اللَّهِ گفت صالح که فال شما از خیر و شر و در نزد خدا تعالی است یعنی سبب محنت شما نزد یک خدا تعالی مکتوبست
حکم ازلیست و بجهة من متبدل نگردد قلم بنیک و بد خلق در ازل رفتست بگفت کوی خلایق دگر نخواهد شد
بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ بلکه شما گروهی آزموده شده اید یعنی شما را می آزمایند بتعاقب دولت و نکبت و سختی
و آسانی و دشواری وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ و بودند در شهری که صالح میبود در زمین حجر نه نفر از اشراف
قوم و اشرار ایشان از جمله قدار بن سالف و مصداع بن دهر و گفته اند نام او مجدع بوده که مباشر عقر ناقه بودند
يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ تباهی میکردند بکفر و معاصی در زمین حجر و اصلاح نمی آوردند کار خود را یعنی

استبدادی

استبدادی و رشته خالی از صلاح چون بعد از عقر ناقه وعید عذاب شنیدند قَالُوا تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ لَنُبَيِّتَنَّهُ
وَأَهْلَهُ گفتند با یکدیگر و حال آنکه سوگند خورده بودند بخدا تعالی یعنی بعد از سوگند گفتند که شبیخون میزنیم بر صالح
و بر کسان او و بکشیم او را و اهل او را هر آینه می گوئیم با ولی خون او یعنی اگر از ما پرسند که صالح را که کشت گوئیم در جواب
ایشان که حاضر نبودیم ما در هلاک کردن کسان او و او را و حفص بکسر لام میخواند یعنی ما در موضع هلاک ایشان نبودیم پس
از هلاک ایشان خبر دادیم و بدرستی که ما راست گویانیم وَمَكَرُوا مَكْرًا وَمَكَرْنَا مَكْرًا و مکر کردند ایشان
مکر کردنی باین موضعه که صالح بکشیم و ولی قوم او را بگوئیم که ما نکرده ایم و خبر نداریم و مکر کردیم ما مکر کردنی یعنی جزا
مکر ایشان بر ایشان رسانیدیم و مکر ایشان سبب هلاک ایشان ساختیم وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ و ایشان آگاه نبودند
و شعور نداشتند بآن آورده اند که صالح مسجدی داشت در غاری و شبها در آنجا نماز گذاردی ایشان گفتند
که وعده عذاب با سه روز دیگر است ما پیشتر از آن کار صالح را بسازیم و کار یکباره کی بکنیم پس اول شب در آن
غار رفتند و در کمین نشستند که چون صالح در آید بکشند ناگاه سنگی بر سر ایشان فرود آمد و همه آن غار در زیر آن
غار گرفته شد چنانچه در غار تمام گرفته شد و ایشان در آنجا هلاک شدند و باقی کفار بصیحه جبرئیل هلاک شدند
فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ مَكْرِهِمْ پس بنگر که چگونه بود سرانجام مکر ایشان أَنَّا دَمَّرْنَاهُمْ وَقَوْمَهُمْ أَجْمَعِينَ
و بنگر که ما هلاک کردیم این نه تن را و باقی قوم ایشان را همه بصیحه جبرئیل فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةً بِمَا ظَلَمُوا
پس آنست خانهای ایشان در زمین حجر بنگر آن را در حالتیکه خالی و خراب است بسبب آنکه ستم کردند یعنی شرک آوردند
إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ بدرستیکه در آنچه با ثمود کفتیم عبرتیست مر گروهی که دانند و بدان متعظ شوند
وَأَنْجَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ و نجات دادیم آن کسان را که گرویدند بصالح و بودند که دوری میجستند
از کفر و معاصی و از آنجهة نجات یافتند وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ
و یاد کن لوط پیغامبران را چون گفت مر قوم خود را که آیا می آئید بعمل زشت یعنی لواط و حال آنکه شما میدانید
زشتی آن را یا می بینید از یکدیگر مباشرت آن را یعنی بر طریق اعلان میکنید یعنی در برابر هم دیگر مشغول
این کار زشت میگردید و شرم نمیکنید أَئِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ آیا بدرستیکه
شما هر آینه می آئید و نزدیکی میکنید بمردان از روی آرزوی نفس بغیر زنان که بهر شهوت مخلوقند بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ
تَجْهَلُونَ بلکه شما گروهی مردانید بیعقل که نمیدانید عاقبت فعل خود را فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ
پس نبود جواب قوم لوط إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ مِنْ قَرْيَتِكُمْ مگر آنکه گفتند با یکدیگر که بیرون کنید
کسان لوط یا لوط از مملکت خود که سرزنشست إِنَّهُمْ أُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ بدرستیکه ایشان مردمانند که پاکیزگی میکنند

ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِ مَا شَهِدْنَا مَهْلِكَ أَهْلِهِ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ

قوم تجهلون

یعنی خود باک میدارند و مار البته منحوانند فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَّرْنَاهَا مِنَ الْغَابِرِينَ پس نجات
دادیم لوط را و کسان او را یعنی دختران ولیکن زن او را که قضا و قدر تقدیر فرمودیم ما که آن زن از باقی ماندگان باشد در عذاب
وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِم مَّطَرًا و بباراندیم بر ایشان بعد از زیر و زبر شدن مؤتفکات بارانی از سنگ فَسَاءَ مَطَرُ
الْمُنذَرِينَ پس بد باران است باران بیم شدگان که تصدیق بیم کننده ها نکردند قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَىٰ
عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ بگفتیم لوط را که بگو ستایش مر خدایتعالی راست بهلاک کفره و سلامت از آفات بر بندگان
خدایتعالی آن بندگانی که برگزیده است ایشان را بالعصمة و نگاه داشته ایشان را از فواحش و نجات داده از عقوبات
واضح آنست که مامور به محمد مصطفی است صلعم که حق تعالی در این سوره قصه ها که دالست بر کمال قدرت چون قصه موسی
و اختصاص رسل بآیات کبری و چون قصه سلیمن که مشتملست بر عجایب و غرایب و فتوحات و حکومت و تکلفات
و چون قصه صالح و لوط که مشتملست بر هلاک اعدا و فتح و نصرت انبیا با فضل و کرم انبیا فرستاد و وقوف بر این احوال
نعمتی بزرگست پس آنحضرت را امر بحمد الٰهی فرمود و بر سلام بندگان برگزیده که انبیا اند یا صحابه کبار آنحضرت یا اهل قرآن
یا عامه مؤمنان و گفته اند که اهل اسلام آنکسانند که دل ایشان سلامت از لوث علایق و سر ایشان فارغ است
از فکر خلایق امروز سلام بواسطه شنوند و فردا بیواسطه خواهند شنید که سلام قولا من رب الرحیم
هر بنده که او گشت مشرف بسلامت البته شود خاص بتشریف سلامت لطفی کن و بنواز دلم را بسلامی زیرا که سلامت
همه لطفهاست کرامت آللَّهُ خَيْرٌ أَمَّا يُشْرِكُونَ آیا خدای بحق بهتر است یا آنکه انباز میگیرند مشرکان أَمَّنْ
خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنزَلَ لَكُم مِّنَ السَّمَاءِ مَاءً یا آنکس که بیافرید آسمان و زمین که اصول
عالم کون و فساد اند و فرو فرستاد از برای شما از آسمان یا از ابر آبی فَأَنبَتْنَا بِهِ پس برویانیدیم ما بدان
آب عدول از غیبت تکلم برای تاکید اختصاص فعلست بذات مقدس او تعالی شانه یعنی ما میتوانیم و کس که
برویانیم بآب باران حَدَائِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ بوستانهای خداوند خرمی و خوبی یعنی آراسته و زیبا بانواع
ثمار و اشجار مَّا كَانَ لَكُمْ أَن تُنبِتُوا شَجَرَهَا أَإِلَٰهٌ مَّعَ اللَّهِ نیست و نرسد مر شما را از آنکه برویانید
درختان آن بوستانها آیا هست یعنی نیست معبودی با خدایتعالی که یاری دهد او را در این افعال زیرا که خدایتعالی
منفرد است بخلق و تکوین بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ بلکه مشرکان گروهی اند که میل میکنند از راه توحید یا شریک می آورند
بخدایتعالی و او را عدیل اثبات میکنند أَمَّن جَعَلَ الْأَرْضَ قَرَارًا وَجَعَلَ خِلَالَهَا أَنْهَارًا آیا عدلان بع
بهترست یا کسی که گردانید زمین را قرارگاه آدمیان و دواب و پیدا کرد در زمین جویهای آب وَجَعَلَ لَهَا رَوَاسِيَ
و بیافرید برای استحکام زمین و فواید دیگر کوهها که در آن معادن مکنون گردد و از حضیض او عیون مترشح شود وَجَعَلَ

بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ

رتبه

بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا و گردانید در میان دو دریا عذب و مالح و دو خلیج یعنی دو بحر فارس و روم مانعی که بیکدیگر مختلط نشوند أَإِلَٰهٌ
مَّعَ اللَّهِ آیا هست خدائی یعنی نیست با خدایتعالی در آفرینش کسی که ممد معادن او باشد در خدائی و قدرت نمودن
و مذکورات آفریدن بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ بلکه بیشتر اهل شرک نمیدانند تفرد حق تعالی در خلق الاشیا لاجرم الشریک
قایلند وحده لا شریک له أَمَّن يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ آیا کیست که اجابت کند فرومانده کان را چون بخواند
او را مضطر کسی را گویند که او را هیچ وسیله نباشد بغیر حق سبحانه و تعالی و گفته اند که مضطر کسیست که دل او برداشته باشد از خود
چون غریق بحر یا گم شده در بیابان بی پایان یا بیمار نا امید از صحت شیخ داود یمانی قدس سره بعیادت بیماری رفته بود
بیمار گفت ایها الشیخ دعا کن برای شفا من شیخ فرمود که تو دعا کن که مضطری و اجابت بدعاء مضطران بسته است زیرا که نیاز او
بیشتر است و حق تعالی نیاز بیچاره کان دوست میدارد   آن نیاز مریمی بودست درد   کانکه طفلی بد سخن آغاز کرد
هر کجا دردی دوا آنجا رود   هر کجا فقری نوا آنجا شود   پیش حق یکناله از روی نیاز   به که عمری بی نیاز اندر نماز   چون بیچاره دعا کند
حق تعالی اجابت فرماید وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ و باز میبرد و بر میدارد بدی را یعنی دفع
و رفع کند از او آنچه بدید آید از او آنچه بدید آید از مکروهات اجابت بهتر است یا آنکه ائی که میگرداند شما را خلیفه و حاکم
در زمین یعنی شما را جانشین پیشینیان سازد و زمین از این متقدمان بتصرف شما در آرد بتوارث یا بتسلط أَإِلَٰهٌ
مَّعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ آیا خدائی دیگر است با خدای سزای پرستش که در این کارها اعانت او کند
یعنی نیست و نشاید که باشد اندکی پند می پذیرید و یاد می آورید خدای را اندک یاد می کنید و گفته اند مراد قلت عدم است
یعنی یاد نمی کنید خداوند را و پرستش بتان می کنید و خدایتعالی نمی پرستید آیا بتان نمی پرستید که بهترست أَمَّن
يَهْدِيكُمْ فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ یا کسی که راه مینماید شما را در تاریکیها بیابان و دریا وَمَن يُرْسِلُ
الرِّيَاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ و آنکس که میفرستد بادها مژده و بشارت دهنده پیش از رحمت او که
باران است أَإِلَٰهٌ مَّعَ اللَّهِ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ آیا باشد خدائی دیگر با خدائی سزای پرستش یعنی
نتواند بود بزرگست و بالاتر از آنچه انباز میگیرند کافران که قادر خالق مقدس باشد از مشارکت عاجز مخلوق کر
گنگ بی فهم بیشعور آیا چنین شریکی که وصفش شنیدی بهتر باشد أَمَّن يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ
یا آنکس که بیافرید خلق و از عدم بوجود آورد خلایق را یعنی آغاز آفرینش فرمود پس باز میگرداند و باز می آرد او را
بعد از آنکه بعدم رفته باشد وَمَن يَرْزُقُكُم مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ و آنکس که روزی میدهد شما را از آسمان
بنزول باران و از زمین برویانیدن نباتات یا باسباب سماوی و ارضی شما را آرزو بخشد أَإِلَٰهٌ مَّعَ اللَّهِ
آیا خدائی هست شریک معبودی بسزا که بر چیزی از این کارها که گفته شد قادرست یعنی نیست و نخواهد بود و اگر هست

قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ بگو که بیاورید حجت شما بر آنکه کسی غیر خدا تعالی بر این کارها قدرت
دارد اگر هستید شما راست گویان در آنکه خدائی دیگر هست چه کمال قدرت از لوازم الوهیت است و از غیر حق تعالی ثابت
نیست قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بگو یا محمد نمیدانند آنکه در آسمانها و زمین است الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ
نا آمده و پوشیده یعنی علم نهانی را لیکن خدا تعالی میداند پس چنانچه قدرت کامله مخصوص خداوند است علم
شامل نیز بدو اختصاص دارد وَمَا يَشْعُرُونَ و نمیدانند مشرکان که أَيَّانَ يُبْعَثُونَ کدام وقت زنده
و انگیخته خواهند شد بَلِ ادَّارَكَ عِلْمُهُمْ فِي الْآخِرَةِ بل بمعنی هل است و در لباب آورده که بمعنی هل است و بر
هر تقدیر استفهام بمعنی نفی باشد یعنی در هم نرسیده و کامل نشده و در نیافت و فهم و درک نکرد دانش مشرکان
در وقوع آخرت که اول زنده شدن قرآنست بجهت جواب منکر و نکیر یعنی نه انستند آخرت کائنی
بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْهَا بَلْ هُمْ مِنْهَا عَمُونَ بلکه مشرکان در کانند از وقوع آنکه بلکه مشرکان از آخرت
و احوال آنجا نابینا اند یعنی چشم دل ایشان از مشاهده دلایل بعث و حشر پوشیده است وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا
أَإِذَا كُنَّا تُرَابًا وَآبَاؤُنَا أَئِنَّا لَمُخْرَجُونَ و گفتند آنکسان که کافر شدند بسبب نابینائی دیدهٔ بصیرت
آیا چون شویم ما خاک و پدران ما خاک شده اند آیا ما بیرون آورندگانیم از گورها یا بدر آمدگانیم از مضیق
فنا و در آمده کانیم بسعت حیوة و از حال فنا بحال بقا ایم لَقَدْ وُعِدْنَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ
بتحقیق و یقین که وعده داده شده ایم ما این حشر و نشر و بعث را که مسلمانان میگویند ما و پدران ما
پیش از زمان محمد ص بوده اند یعنی همه انبیا و مرسلین این وعده داده اند اما تحقیق نه انجامیده و مشرکان
در جواب پیغمبران گفته اند که إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ نیست این وعده مگر افسانهٔ پیشینیان
یعنی مانند افسانها که مجرد سخن است و حقیقتی ندارد و حاشا که اعتقاد این باشد که هر کس با این اعتقاد
هرگز بوی بهشت نشنود و از عذاب و عقاب خلاص نگردد قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ
عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ بگو که بروید و سیر کنید در زمین ای اهل تکذیب چون دیار حجر و احقاف و مؤتفکات
و غیرهم پس بنگرید که چگونه بود سرانجام گنه کاران وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُنْ فِي ضَيْقٍ مِمَّا يَمْكُرُونَ
و اندوهناک مشو ای حبیب من بر تکذیب و اعراض مشرکان و مباش در تنگدلی از آنچه کافران مکر کنند که تو در پناه
عصمت مائی و متکفل نگاهداشت توئیم غم مخور ز آنکه غم خوارت منم وز همه بدها نگهدارت منم
از تو گر اغیار برتابند روی این جهان آن جهان یارت منم وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ
و میگویند کافران که کی است و کی خواهد بود این عذاب موعود اگر هستید شما راست گویان مخاطب پیغمبر و اصحاب اند

که جولته کفار

که جولته کفار تهدید و تهدید می نمودند قُلْ عَسَى أَنْ يَكُونَ رَدِفَ لَكُمْ بگو که شاید که آن شود که بحکم الهی
پیوند داز پی در آید برای شما بَعْضُ الَّذِي تَسْتَعْجِلُونَ بعض از آنچه شتاب میکنید نزول و حلول او را و آن عذاب
روز بدر است از اسر و قتل و سبی یا قحط و غلا وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ
لَا يَشْكُرُونَ و بدرستیکه پروردگار تو هر آینه خداوند فضل و رحمت است بر مردمان که تعجیل نمیفرماید در
عقوبت کافران بر معاصی ولیکن بیشتر کافران و مجرمان سپاس داری نمیکنند و حق نعمت تاخیر در عذاب نمی شناسند
وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ و بتحقیق آفریدگار تو هر آینه میداند آنچه پوشیده
دلهای کافران را از حقد و حسد بر تو ای رسول برگزیده و آنچه آشکارا میکنند از تکذیب و عداوت با تو وَمَا مِنْ
غَائِبَةٍ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ و نیست هیچ پوشیده از حوادث و نوازل
که نیک نهان کرده باشند در آسمان و زمین مگر که نوشته است در کتاب روشن یعنی لوح محفوظ إِنَّ هَذَا
الْقُرْآنَ يَقُصُّ عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ بدرستیکه این قرآن قصه میخواند و حکایت میکند بر پسران یعقوب یعنی
بیان میکند برای بنی اسرائیل الَّذِي هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ بیشتر آنچه که جهال ایشان در آن اختلاف میکنند
و بخلاف یکدیگر سخن میگویند چون تشبیه یهود و تنزیه نصاری و احوال معاد روحانی و جسمانی و صفات بهشت
و دوزخ و قصهٔ عیسی و عزیر وَإِنَّهُ لَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ و بدرستی که قرآن هر آینه رهنمون است
و بخشایش برای گروندگان چه ایشان منتفع اند بقرآن وَإِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ بِحُكْمِهِ بدرستیکه آفریدگار تو حکم
میفرماید میان اهل اختلاف از بنی اسرائیل بحکمت و عدالت و بحکم راست و درست وَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ و اوست
غالب که حکم او رد نتوان کرد و اوست دانا بحقیقت آنچه حکم میکند فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّكَ عَلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ
پس توکل کن و اعتماد نمای بر خداوند سزای پرستش از دشمنی معاندان باک مدار بدرستیکه تو بر دین راست و درست
دین روشن و هویدا یعنی راه تو راست و کار تو روشن و درست است إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ
الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ بتحقیق و یقین که تو سخن نمیتوانی شنوانید کران را آواز خواندن خاصه چون برگردند
و اعراض کنند پشت گردانیده کان یعنی ایشان را گوش کر است و از استماع قرآن اعراض میکنند و روی میگردانند
و اجتناب مینمایند پس بمثابه کران باشند در ناشنیدن خصوصا کوری که برگردد و پشت بر داعی کند در آن محل
استماع او کردن مشکل تر است و رفروان شارت نیز نمی بیند که فهم کند وَمَا أَنْتَ بِهَادِي الْعُمْيِ عَنْ ضَلَالَتِهِمْ
و نیستی تو راه نماینده کوران از گمراهی ایشان چرا که هدایت حاصل نمیشود الا بالبصره و ایشان بصارت ندارند
جهل من و علم تو فلک را چه تفاوت آنجا که بصر نیست چه خوبی چه زشتی إِنْ تُسْمِعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ

متوالی که بشنوانی تو مگر کسی که بگرود بسخنان ما یعنی فهم کلام ما نمیکند مگر اهل ایمان که عنایت ازلی ما بدو رسیده باشد
لیں ایشان گردن نهاده کان فرمایند و مخلصان عالم ایقانند و بسعادت ابدی خواهند رسید کوش جان را نهاده بر فرمان
دیده دل کشاده بر عرفان زنار از نغمهای گلشن قدس معتکف در فضای معبد انس سر بر ده اند در مضایق لا شیٔ به قل الله
ثم ذرهم پی ما وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ و چون واقع شود قول یعنی واجب گردد عذاب و سخط رب الارباب
بر آدمیان یعنی وقتی که دست از امر معروف و نهی منکر باز دارند أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ بیرون
آریم برای ایشان جنبانیده از زمین تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ سخن گوید با ایشان
انکه مردمان استند که بسخنان ما از وعد و وعید و حشر و نشر بقدرت و حکمت و دلایل حکمت ما یقین نمی آرند
یعنی در آن متیقن نیستند و بیگمان نبودند و باید دانست که خروج دابة الارض نشانه ایست از علامت قیامت
تمه آورده اند که چون زوال دنیا نزدیک رسد حق تعالی دابة الارض از زمین بیرون آرد چنانچه ناقه صالح
از سنگ بیرون آورد و آن دابة الارض گویا باشد در حدیث آمده که خروج دابة الارض و طلوع آفتاب
مغرب متقارب باشد هر کدام که پیش بود آن دیگر در عقبش ظاهر گردد و از کتب بعضی از ائمه چنان ظاهر میشود
که از اشراط ساعت اول آیات سماوی طلوع شمس بود از مغرب و اول آیات ارضی خروج دابة الارض
و آن جانوریست که طول او شصت گز باشد و چهار قائمه دارد و او از غایت باشد و دو بال دارد در تیزروی
هیچ هارب از او فوت نشود و هیچ طالب او را در نیابد روی او چون روی مردم اما در غایت روشنی و در
خشندگی و در تیسیر نقل کرده اند که سر او شبیه گاو باشد و در عین المعانی آورده که چشم او چون چشم خوک
بود و گوش او چون گوش فیل و شاخ او مانند شاخ گاو کوهی و لون او مثل لون پلنگ و گردنش چون گردن
شتر مرغ و سینه اش چون سینه شیر و پهلویش چون پهلوی یوز و دنبش چون دنب قوچ و قوایمش چون قوایم شتر
بیرون آید از کوه میان صفا و مروه یا کوه اجیاد یا وادیی از وادی تهام یا بجر سدوم و در حدیث آمده از اعظم
مساجد یعنی مسجد الحرام بیرون آید و در کتاب اعلام الساعه آورده که از رکن حجر الاسود خانه کعبه بدر آید و مردم
مینگرند و او مانند آفتاب سیری و بلند میشود بعد از سه روز ثلث آن بیرون آید و بعضی بر آنند که جز سر و گردن
او از زمین بیرون نیاید و قول مشهور آن است که تمام بیرون آید و عصا موسی و خاتم سلیمان علیهم السلام داشته باشد
خاتم سلیمان در میان دو چشم مؤمنان مالد روی ایشان سفید شود و عصا موسی در میان دو چشم کافران مالد و روی ایشان
سیاه شود و کسی نماند در دنیا مگر که سفید روی یا سیاه روی باشد و مردم یکدیگر بنام و لقب نخوانند بلکه سفید روی را
گویند ای بهشتی و سیاه روی را گویند ای دوزخی و از این است که بعضی معنی آیه بر این وجه گفته اند که چون واقع شود

قول ما تمیز

قول ما تمیز مؤمنان از کافران بیرون آریم دابة الارض را وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ
بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ و یاد کن روزی را که بر انگیزیم و حشر کنیم از هر امتی گروهی که رؤسا و اشراف
باشند از آنها که تکذیب میکنند بآیات کلام ما یا بدلایل قدرت ما پس ایشان باز داشته میشوند تا اراذل و اسافل
قوم بایشان رسند و بعد از آن همه را در آتش رانند یا انکه ممنوع الاوایل باشند تا با آخر ملحق شوند حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوا
قَالَ أَكَذَّبْتُمْ بِآيَاتِي تا چون بیایند بحشرگاه فرماید خدا تعالی که آیا بدروغ داشتید شما و نسبت دروغ کردید
بآیتهای ما وَلَمْ تُحِيطُوا بِهَا عِلْمًا أَمَّاذَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ و احاطه نکردید و فرا نرسیدید بدان آیتها از جهت دانش
یعنی در آن تامل نکردید و بکرد آن نرسیدید آیا چه چیز بود که شما میکردید یعنی هر کار که کردید بعد از انکه ایمان
نیاوردید هیچ بود وَوَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ بِمَا ظَلَمُوا فَهُمْ لَا يَنْطِقُونَ و واقع شود کلمه عذاب یعنی
فرود آید عذاب برایشان بسبب انکه ستم کردند که آن ظلم تکذیب بآیات است پس ایشان سخن نگویند و عذر خواهی نکنند
بلکه مشغول بعذاب نامتناهی أَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا اللَّيْلَ لِيَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا آیا ندیدند
و ندانستند منکران بعث و حشر بدرستی که ما گردانیدیم شب را تیره تا آرام گیرند و بخواب استراحت در شب مانند و
ساختیم روز را روشن تا در طلب معیشت باشند إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ بدرستی که در این
تعاقب نور و ظلمت بر وجهی مخصوص هر آینه نشانهاست بر بعث و نشور مر گروهی که تصدیق کنند یعنی انکه قادر است بر
ابدال روز با شب از یکدیگر هر آینه قدرت دارد با بدال موت بحیوة در مواد ابدان موتی و بخواب و بیداری نیز که
بر روز و شب واقعست استدلال میتوان کرد بر مرده کی و زنده کی وَيَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ
وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ و یاد کن روزی را که دمیده شود در صور یعنی آلت پس بترسند از هول و هیبت
آن دمیدن هر که در آسمانها و هر که در زمینهاست ایراد فزع بصیغه مبالغه بجهت تحقق وقوع است یعنی البته بنفخ صور
ترسناک خواهند شد اهل آسمان و زمین مگر انکس که خدا تعالی خواهد یعنی خزنه بهشت و دوزخ یا شهدا یا اسرافیل
که نافخ است یا چهار ملک مقرب که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل اند یا موسی پیغمبر که او را در طور صعقه
بوده و در تیسیر گوید که انکس ادریس است وَكُلٌّ أَتَوْهُ دَاخِرِينَ و همه مردمان آینده اند بحکم خدا تعالی بموقف
و حفص اتوه خوانده بصیغه جمع ماضی و بمعنی مستقبل میدانند یعنی همه بیایند بعرصگاه عرصات خوار شده کان و در
مقام ذل عبودیت وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً و به بینی کوهها در آنروز پنداری آنرا که بر جای
ایستاده ثابت و مستقر وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ و حال انکه آن جبال میرود و میگذرد چون رفتن ابر در
سرعت و آن حرکت مدرک نشود زیرا که اجرام کبار چون بر حرکتی واحد حرکت کنند حرکت آن نیک ظاهر نیست چنانچه در سیر

سحاب ظاهر میشود و چرخ فلک که روز و شب در گردش تیز است چنانچه در یک طرفة العین چند فرسنگ میکند رد و ظاهر نیست و محقق
نیز فرموده که اولیاء الله در میان خلق در حد رسوم واقف اند و خلق از بواطن ایشان که بیکدم هزار عالم طی میکنند هیچ خبر ندارند
تو مبین این پا بهار ابر زمین زانکه بر دل میرود عاشق یقین از ره و منزل چه کوتاه و دراز دل چه داند کوست مست دلنواز
آن دراز و کوته اوصاف تنست رفتن ارواح دیگر رفتنست در تن پای بی زونا قدم اینچنانکه تاخت جانها از عدم
صُنْعَ اللَّهِ الَّذِي أَتْقَنَ كُلَّ شَيْءٍ اینه بدید آورد و کرد خدا ایتعالی کردنی که استوار و احکام کرد آفریدن همه
چیزها و بیاراست بر وجهی که شاید إِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا يَفْعَلُونَ بدرستیکه او دانا و آگاه است بآنچه شما می کنید مَنْ
جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا هر که بیاید بنیکوئی پس او راست جزائی بهتر از آن نیکوئی زیرا که فانی
دهد و باقی ستاند و یکی را هفتصد عوض دهند و اگر حسنه کلمه شهادت دارند پس مراد او را خیری حاصلست از آن
کلمه وَهُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ و ایشان که نیکوئی میکنند از ترس و هول آنروز قیامت و آتش
دوزخ ایمن اند وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ و هر که بیاید ببدی که آن شرکت و ظلم
پس نگون کرده شود و افکنده شود رویهای ایشان در آتش یعنی جزا داده شوند شما را مگر آنچه بودید که در دنیا میکردید إِنَّمَا
أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ رَبَّ هَذِهِ الْبَلْدَةِ الَّذِي حَرَّمَهَا جز این نیست که فرموده شده ام من آنکه پرستش کنم
خداوند این شهر که مکه است آن خداوندی که بجهت حرمت حرام گردانید این بلده را تا خارها اینجا نمیبرند و حشیش
اینجا نمیدروند و ایمن گردانیده است از قتل و ظلم و صید وَلَهُ كُلُّ شَيْءٍ و مر خداوند این بلده راست همه
چیزها که اسم شیء است بر آنچه واقع شود یعنی مخلوق و مملوک خداوند خانه اند وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ
و مامور شده ایم و فرموده اند مرا بآنکه باشم من از ایستاده کان در رتبه اسلام و انقیاد وَأَنْ أَتْلُوَ الْقُرْآنَ
و مامور شده ام بآنکه تلاوت کنم قرآن را و بر قرائت مواظبت نمایم تا حقایق آن بر من منکشف گردد یا متابعت
نمایم قرآن را فَمَنِ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ پس هر که راه می یابد بسبب متابعت در اوامر پس جز
این نیست که راه می یابد برای نفس خود یعنی منافع آن بوی باز میگردد وَمَنْ ضَلَّ فَقُلْ إِنَّمَا أَنَا مِنَ الْمُنْذِرِينَ
و هر که گمراه شود بجهت مخالفت در این امور پس بگوی ای حبیب من که جز این نیست که من از بیم کنندگانم و بر من
جز بلاغ نیست و وبال ضلال دیگری بمن نمیرسد وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ سَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ فَتَعْرِفُونَهَا و بگو که ثنا
و سپاس و ستایش تمام خدایراست بر نعمت نبوت یا بر آنچه مرا عطا کرد از علم نافع و عمل صالح زود باشد که بنماید
خدا یتعالی شما را نشانهای از قدرت خود از خروج دابة الارض و غیر آن یا آیات قاهره در دنیا که وقعه بدر است
و در آخرت که عذاب ابد است پس بشناسید آن نشانها و لیکن آن شناختن شما را در آن محل نفع نکند وَمَا رَبُّكَ

بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ

بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ و نیست آفریدگار تو بیخبر از آنچه میکنند مشرکان و حفص بخطاب میخواند یعنی از آنچه شما میکنید
پس تاخیر عذاب ایشان با شما بر حکمتیست که سر آن از ما هم او داند و بس هرچه آوردی بر دین بیش و بس حکمت آن را
نداند جز تو کس

سورة القصص

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

طسم نافع قصره فرموده که حق تعالی این حروف را سبب محافظت قرآن گردانید از تطرق سمات زیاده و نقصان
و سر مشار الیه در آیه وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ این حروفست شیخ قشیری رحمه آورده که طا اشارتست بطهارت
نفوس عابدان از عبادت اغیار و طهارت قلوب عارفان از تعظیم غیر جبار و طهارت ارواح محبان
از محبت ما سوی الله و طهارت اسرار موحدان از شهود غیر خدا ای سلمی رحمه گوید که سین رمزیست از اسرار الهی
با عاصیان بنجات و با مطیعان بدرجات و با ناجیان بدوام مناجات و در بحر الحقایق گفته که میم ایمائیست بمنت خالق
بر کافه خلایق در قیام بکفایات مهمات بر قدر حاجات و مرادات و گفته اند که حروف ثلثه قسمست بطور سینا
و سکندریه و مکه جواب این که تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ این سوره آیات قرآن آیتها کتاب روشن است
یا روشن کننده طرایق حق تعالی نَتْلُو عَلَيْكَ مِنْ نَبَإِ مُوسَى وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ
میخوانیم یعنی جبرئیل بفرمان ما بر تو بعضی از خبر موسی و فرعون براستی میخوانند برای گروهی که تصدیق می کنند إِنَّ فِرْعَوْنَ
عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا بدرستیکه فرعون برتری جست یعنی تکبر و تجبر کرد در زمین مصر و گردانید
اهل مصر را از قبطیان و سبطیان گروه گروه و هر گروهی را بکاری نامزد کرد يَسْتَضْعِفُ طَائِفَةً مِنْهُمْ و بود که زبون
گرفت و مقهور ساخت و ضعیف میشمرد گروهی را از ایشان که بنی اسرائیل بودند يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي
نِسَاءَهُمْ میکشت پسران ایشان را که کاهنان گفته بودند که پسری در بنی اسرائیل بزاید که مملکت تو بسبب او زوال یابد
و در کشاف آورده که نود هزار پسر بنی اسرائیل کشته شد و زنده میگذاشت دختران ایشان را از برای خدمت خواتین
قبط إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ بدرستی که فرعون بود تباه کار بکفر و جرئت مینمود در قتل اولاد و ازاله
بنده کی میکرد بتخیل فاسد وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ و میخواستیم ما که انعام
فرمائیم بنجات از فرعون و منت نهیم بر آنکه ایشان که زبون کرده شده بودند و بیچاره گشته و ضعیف میشمردند در زمین
مصر و نواحی آنجا نیعه برهانیم بنی اسرائیل را از بلا و شدت فرعون وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً و گردانیدیم ایشان را پیشوایان
در امر دین و خواننده گان بخیر و صلاح وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ و گردانیدیم ایشان را هم وارث زمین شام و مصر وَنُرِيَ
فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا و بنمایم فرعون را و وزیر او را هامان و لشکرهای ایشان را هر دو مِنْهُمْ مَا
كَانُوا يَحْذَرُونَ از بنی اسرائیل مثل هلاک کردند و دیدند آنچه بودند قبطیان که حذر میکردند از وقوع او چون زوال ملک

و هلاک این قوم در نظر دشمنان و استیلاء بر بنی اسرائیل دیدند آن صورت وقتی که در دریای مصر غرق شدند و بنی اسرائیل
فرح کنان بر ساحل دریا بنظر در آوردند و تفرج نمودند دانستند که بسبب ظلم و تعدی دشمنان مغلوب و مقهور شدند
و مظلومان بیچارگان بمراد رسیده غالب و سرافراز شدند و سر یوم المظلوم علی الظالم اشد من یوم الظالم
علی المظلوم آشکار شد   ای ستمکاره بر اندیش از آن روز سیاه   که ترا شومی ظلم افکند از جاه بچاه
انکه اکنون بحقارت نگری جانب وی   بشماتت کند آن روز بسوی تو نگاه   آورده اند که فرعون قوابل مصر را موکل
ساخت بر حوامل بنی اسرائیل و جمعی بر ایشان موکل گردانید که هر حامله که پسر بزاید او را بکشند و قابله که بر مادر
موسی موکل بود در حین وضع حمل حاضر شد و موسی را فرا گرفت و در روی او نگریست واله و شیفتهٔ جمال او شد و
محبتی عظیم از آن مولود در دل آن قابله پدید آمد و گفت با مادر موسی که ای زن غم مخور که من ستر ترا فاش نکنم و موکل را
بگویم که این حمل دختری بود مرده و او را انگار کردیم اما شرط آنست که فرزند ترا هیچ کس از همسایها
و قرابا نبینند و مادر موسی سه ماه یا بیشتر آن حال را پنهان داشت و قول آنست که بعد از ولادت موسی جمعی
از موکلان خبر یافته در خانهٔ عمران آمدند و خواهر موسی او را در تنوری که برای نان پختن تافته بودند در
افکند آن موکلان بجستجو از آن خانه بیرون رفتند و مادر بسر تنور آمده که آتش گل و ریحان شده و موسی بازی
میکرد القصه او را پنهان پرورش میداد و پیوسته ترسان و هراسان میبود جهت آنکه فرعونیان زیاده از حد در تفحص
و تجسس بودند پس در این وقت الهام الهی با مادر موسی رسید وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ و وحی کردیم یعنی الهام دادیم
و علم الهدی رحمه فرموده که شاید که رسولی از ملائکه باشد یا ملائکه بسوی مادر موسی که از اولاد لاوی بن یعقوب بود نام او
یوخابد بنون در اول اسم و در تیسیر المعانی یوحانه گفته بیاء مثناة تحت در اول اسم و بر هر تقدیر الهام دادیم او را
أَنْ أَرْضِعِيهِ آنکه شیر ده و پرورش موسی را فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ پس چون بترسی بر او که فهم
کنی که مردم دانستند و قصد او خواهند کرد پس بیفکن او را در دریا مراد آب نیل است یعنی بعد از آنکه او را در صندوق
ضبط کرده باشی بآب نیل افکن وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي و مترس که ضایع خواهد شد و اندوه مبر از بهر فراق او
إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ بدرستی که ما خداوندیم باز گردانندهٔ اوئیم بسوی تو باندک
زمانی بر وجهی که دلخواه تو باشد و گردانیده ایم او را از پیغمبران جبرئیل باو فرستاده یعنی او را بشرف نبوت
و رسالت مشرف خواهیم ساخت و چون مادر موسی دریافت که فرعونیان در تفحص و تجسس اخبار اطفال بنی اسرائیل
مبالغه دارند نجاری که آشنای عمران بود طلب کرد و فرمود که صندوقی پنج شبر در پنج شبر تراشد و آن نجار حزقیل ابن صبور بود
ابن عم فرعون و چون صندوق تمام کرد و بمادر موسی تسلیم نمود در خاطرش گذشت که او کودکی دارد و میخواهد که در صندوق کند

از موکلان فرعون

در قصص

از موکلان فرعون بگوید را از نزد گماشتهٔ فرعون آمد و خواست که نزد فرعون رود و نمامی کند چشمش نابینا شد
و گنگ گشت فی الحال دانست که این مولود که کاهنان نشان داده اند اینست و در زمان قفل از دلش گشودند و بینائی
بر موسی ایمان آورد و مؤمن آل فرعون اوست پس مادر موسی صندوق را بقیر بیندود و موسی را در آن خوابانید و سر
صندوق هم بقیر محکم کرد و در رود نیل افکند و فرعون را دختری بود بعلت برص مبتلا شده کاهنان گفته که فلان
روز در رود نیل از دریا چیزی پیدا شود و این علت بآب دهن او زایل گردد پس در آن روز فرعون و زن و دختر و محرمان
بر کنار رود نیل آمده او آن روز موعود را انتظار میبردند که ناگاه آن صندوق را بر روی آب دیدند آنگه فرعون ملازمان را
امر کرد که آن را بیاوردند فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا پس فرا گرفتند صندوق
موسی را کسان فرعون تا گردد یا باشد مر مردان فرعون را که بسبب موسی غرق شدند و اندوه مر زنان را که بسبب موسی
فرزندان ایشان سر بریده شدند إِنَّ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِئِينَ
بدرستی و راستی که فرعون و هامان و لشکرهای ایشان همه بودند گناهکاران یا از اهل خطا که دشمن در کنار پروردند
یا در همه کارها آورده اند که چون صندوق پیش فرعون نهادند سر آن مقفل بود هر چند خواستند که بگشایند نمیشد
زن فرعون کلیدی آورد و از شیب لب بهمان گفت بسم الله الرحمن الرحیم در حال گشوده شد چون روی موسی بدیدند
محبت او در دل حاضران و ناظران پدید آمد فرعون دغدغه کرد که این مولود چگونه از قتل گریخته مبادا که این آنکس باشد
که میگویند که خصم ما خواهد بود گفت سر ببرید و این را بکشید زن فرعون گفت من از منجمان شنیده ام که از فلان شب
که از انجا میترسیدیم از جهت معارضه و مخاصمه با فرعون قرآن گذشت و اکنون خاطر جمع دارید و دست از این طفل
بازدارید و بگذارید تا دختر خود را بآب دهن او علاج کنیم پس قدری از آب دهن موسی بر موضع برص مالیدند فی الحال
زایل گشت   آمد طبیب در دلی علاج یافت   دست قدر ببین که چها در جهان تبافت   وَقَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ
و گفت زن فرعون آسیه نام بنت مزاحم و او از قوم بنی اسرائیل بود از سبط نبوت و در عین المعانی آورده که آسیه
عمهٔ موسی بود و بهر تقدیر با فرعون گفت در آن زمان که حکم قتل او کرد چون او را از صندوق بیرون آوردند که
قُرَّتُ عَيْنٍ لِي وَلَكَ لَا تَقْتُلُوهُ این کودک روشنی چشم منست مر او ترا که بسبب او فرزند ما شفا یافت
مکشید او را لفظ جمع برای تعظیمست عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا شاید که سود رساند ما را که
امارت یمن و علامات برکت بر جبین مبین او لایح است یا فرا گیریم او را بفرزندی که او اهلیت آن دارد
که فرزند ما باشد فرعون او را بآسیه بخشید هم چنانچه شیخ شیرازی رحمه در گلستان میفرماید از تحمل پادشاه
عاقل که با وزیر گفت که بخشیدم اگر چه مصلحت ندیدم پس آسیه خاتون بتربیت موسی علیه السلام مشغول شد وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ

وحال آنکه فرعون و قوم او نمیدانستند که هلاک ایشان در دست موسی است فَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ
فَارِغًا پس گشت دل مادر موسی خالی از صبر و عقل یعنی چون شنید که آن صندوق بدست فرعون افتاد بی صبر و قرار
شد إِن كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ بدرستیکه نزدیک شد که از اضطراب آشکارا کند قصهٔ موسی و گوید
که این فرزند من است بکشید و قولی آنست که چون شنید که او را بفرزندی برداشته اند دل او
فارغ شد از غم و اندوه و نزدیک بود که از فرط شادی ظاهر کند که این پسر منست لَوْلَا أَن رَّبَطْنَا عَلَىٰ
قَلْبِهَا لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اگر نه آن بودی که ما بند نهادیم بر دل او یعنی زبان او را ببستیم و قوی
و محکم کردیم دل او را بصبر و ثبات و سکینه و این لطف با او کردیم تا باشد آن زن از باور دارنده گان بوعده
ما که خداوندیم و وعده آنست که إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ بدرستیکه ما باز
گردانندهٔ اوئیم بتو باندک زمانی بوجهی که دلخواه تو باشد که اگر چنین نمیکردیم هر آینه سر او بر خود ظاهر میکرد و این
که خلف وعده نفرموده اینست که پیغمبر ما میفرماید وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيهِ و گفت مادر موسی با خواهر او که مریم نام
داشت و اصح آنست که نام او کلثم بود و شوهر او غالب ابن نوشا گفته ای مادر موسی گفت بر پی و عقب برادر خود
برو و از او خبری بیار کلثم بدرگاه فرعون آمد فَبَصُرَتْ بِهِ عَن جُنُبٍ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ
پس بدید برادر خود از دور که کنار آسیه بود و ایشان نمیدانستند که کلثم خواهر موسی است و غرض او چیست
وَحَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِن قَبْلُ و از جهت وفا بوعده و منع حرام کردیم ما بر موسی هر شیر دهنده که دایگان
باشند پیش از آمدن کلثم آورده اند که هشت شبان روز موسی شیر کسی نگرفت بسبب آنکه تا مادر او را باز رسانند
اما موسی انگشت مکیدی خود می مکید و شیر پاک لطیف بیرون آمده میخورد و فرعونیان نمیدیدند چون کلثم دانست
که آسیه برای دایه مضطرب است پیش آمد فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَهُمْ لَهُ
نَاصِحُونَ گفت آیا دلالت کنم شما را بر کدام خانه که از روی شفقت در پذیرد این کودک را برای شما و این
طفل شیر او بگیرد و اهل آن خانه مر این طفل را نیکخواهانند و مخلصان اند و در ارضاع و تربیت او تقصیر
ننمایند آورده اند که چون هامان وهم له ناصحون شنید گفت این زن را بگیرید که او میداند که این فرزند از کدام
خانواده است کلثم دریافت و گفت بدین معنی که گفتم وهم الملك ناصحون یعنی نیکوخواه فرعون اند نه از آن طفل
و آسیه مانع گرفتن کلثم شد پس او را دلداری نموده گفت که برو و آنکس که گفتی بیار کلثم برفت و مادر بیاورد
و در آنوقت موسی در کنار فرعون بود و هر چند دایها می آوردند روی از ایشان می تافت و شیر نمی ستد چون
او را در کنار مادر نهادند و بوی مادر بمشام فرزند رسید باو متوجه گشت و پستان او فرا گرفت بلکه

بوی خوش

القصص

بوی خوش تو هر که ز باد صبا شنید از یار آشنا سخن آشنا شنید فرعون گفت که تو کیستی که این فرزند به پستان تو
میل کرد گفت که زنی ام خوشبوی و پاکیزه تن و شیر من بغایت پاک و شیرین و خوش طعمست هیچ طفل نزد من نیاید
الا که شیر من قبول کند فرعون گفت تا اجرت او مقرر کردند و موسی بدو سپردند و گفته اند که بخانه خود برد
و در هفته یکروز به پیش ما بیار تا او را ببینیم مادر موسی او را برگرفت شادان و خوشدل روی بخانه خود
نهاد و بوعدهٔ الهی رسید چنانچه میفرماید فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ پس
باز گردانیدیم ما موسی را بسوی مادر او تا روشن شود چشم او بفرزند و اندوهناک نشود بفراق او وَلِتَعْلَمَ
أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ و تا بداند بعلم مشاهده که بدرستیکه وعدهٔ خدای تعالی راست است وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ
لَا يَعْلَمُونَ ولیکن بیشتر قبطیان بودند که نمیدانستند وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ و آنهنگام که رسید موسی
بغایت قوت خود و کمال جوانی که آن سی سالگیست یعنی چون بدین سن رسید وَاسْتَوَىٰ آتَيْنَاهُ حُكْمًا
وَعِلْمًا و تمام خلقت گشت و گویند مرادش اربعین است دادیم او را نبوت در انتهای این قصه پیغمبر دو علما
که چنین فرزند را بمادر رسانیدیم نبوت هم دادیم و دانش که علم شریعت و حقیقت و طریقت است وَكَذَٰلِكَ
نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ و همچنانکه وعدهٔ خود با مادر موسی وفا کردیم و فرزند بجای آوردیم جزا دهیم نیکوکاران را بکرم خود
و وعده بجای خواهیم آورد وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَىٰ حِينِ غَفْلَةٍ مِّنْ أَهْلِهَا و در آمد موسی ببازارگاه
شهر مصر بلده جابسین که دو فرسنگی مصر بود یا بعین الشمس یا بنواحی مصر و در تفسیر نقاش گوید که باسکندریه و قول اشهر
آنست که باندرون شهر مصر در بازار در آمد بر هنگام غفلت و بیخبری که واقع بود از اهل مصر و میان شام و خفتن که در
آنوقت همه کس بهم مشغول اند و گفته اند که وقت قیلوله چاشت بود یا در وقت غفلت و بیخبری از خدایتعالی و پرستش
فرعون اکنون که در بازار شهر در آمد فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ پس یافت در آن شهر دو مرد که خصومت
میکردند هَٰذَا مِن شِيعَتِهِ وَهَٰذَا مِنْ عَدُوِّهِ آن یکی بود از پیروان موسی از قوم بنی اسرائیل نام او
سامری و گفته اند بیجا نام او بود و آن دیگر از دشمنان او یعنی قبطی نام او فاتون یا فیاقون و او خباز فرعون
بود که تکلیف بنی اسرائیل بهیزم کشیدن میکرد چون موسی بکنار رسید فَاسْتَغَاثَهُ الَّذِي مِن شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي
مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَزَهُ مُوسَىٰ فَقَضَىٰ عَلَيْهِ پس فریاد خواست و طلب مدد کرد بموسی آنکسی که از گروه موسی بود یعنی طلب
یاری کرد از موسی سبطی از دست قبطی موسی گفت از او دست بدار قبطی سخن موسی نشنید پس مشتی زد باو موسی پس کشت قبطی یعنی
چون موسی مشت باو زد خدایتعالی حکم فرمود بر مرگ قبطی پس بمرد و موسی بعد از کشتن او وَقَالَ هَٰذَا مِنْ عَمَلِ
الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُّضِلٌّ مُّبِينٌ گفت این کار و کشتن آمیز دشمنی از عمل کیست که شیطان او را اغوا کند

زه عمل امتیاز من است بدرستیکه شیطان دشمن است گمراه کننده و بغایت روشن است دشمنی او و چون پیغمبران از نافرمانی
خدای تعالی بقصد معصوم‌اند و زلّه ایشان را نباشد الا از طریق سهو و آن سهو به نسبت رتبه ایشان ذنبی باشد
پس حضرت موسی بطریق مناجات و پشیمانی قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي گفت ای پروردگار من بدرستیکه
من ستم کردم بر نفس خود بقتل قبطی پیش از امر تو بدان فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ پس بیامرز مرا پس بیامرزید
خدای تعالی او را باستغفار که فرمود إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ بدرستیکه خدای تعالی آمرزنده بندگان
و مهربان است بایشان قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ گفت ای پروردگار من سوگند میخورم بانچه
انعام کرده بر من بمغفرت و غیر آن که توبه است فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيرًا لِلْمُجْرِمِينَ پس هرگز نباشم
از هم پشت و یار و معاون مر اهل کفر و ستمکاران و گناه کاران یعنی مظاهره نکنم کسی را که موذی باشد
بجرمی و جنایتی هم چون سبطی که موذی شد بقتل قبطی فَأَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ
پس بامداد کرد موسی در شهر ترسان و هراسان انتظار میبرد و مترصد میبود دم بدم که کسی او را طلبد که
قصاص کند فَإِذَا الَّذِي اسْتَنْصَرَهُ بِالْأَمْسِ يَسْتَصْرِخُهُ پس ناگاه آنکس که طلب یاری و فریادرسی میکرد
از موسی که بنی اسرائیل بود دی روز باز فریاد میکرد و یاری میطلبید بر قبطی دیگر قَالَ لَهُ مُوسَىٰ إِنَّكَ
لَغَوِيٌّ مُبِينٌ گفت موسی مر آن بنی اسرائیل که بدرستیکه تو هر آینه مردی گمراهی که پیداست گمراهی تو
یعنی دو روز است که سبب قتل کسی شدی فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَنْ يَبْطِشَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوٌّ لَهُمَا پس آنهنگام که
خواست موسی آنکه بگیرد آنکس که او دشمن است مر موسی را و بنی اسرائیل وا از سر او قبطی دفع کند یعنی دفع شر قبطی از سبطی
کند بنی اسرائیل تصور کرد که میرود که او را بزند قَالَ يَا مُوسَىٰ أَتُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا
بِالْأَمْسِ گفت سبطی که ای موسی آیا میخواهی که مرا بکشی هم چنانکه بکشتی تنی را دی روز إِنْ تُرِيدُ إِلَّا أَنْ
تَكُونَ جَبَّارًا فِي الْأَرْضِ نمیخواهی تو مگر آنکه باشی گردنکشی یا قهرمانی بی عاقبتی خونریزی در زمین
مصر وَمَا تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ و نمیخواهی آنکه باشی از اصلاح کنندگان میان مردم
قبطی چون این سخن شنید دانست که فیلقون خباز را موسی کشته خبر بفرعون رسانیده اند و او با ارکان
دولت مشاوره مهم بر قتل موسی قرار گرفت و حزبیل که مؤمن آل فرعون بود از آن حال آگاه شد و متوجه
موسی شد وَجَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ يَسْعَىٰ و آمد مردی یعنی حزبیل از دورتر جایی و آن
نهایات شهر و شتابان بود یعنی از بارگاه فرعون که بر یک کنار شهر بود بشتاب آمد تا بموسی رسید قَالَ
يَا مُوسَىٰ إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ گفت ای موسی بدرستیکه اشراف قوم مشاورت میکنند و تدبیر میکنند

لیت باو

از قصص

لیت باو لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ تا ترا بکشند بعوض قتل قبطی پس بیرون رو
از این شهر بدرستیکه من از برای تو از نیکو خواهانم فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ پس بیرون رفت
موسی در آن دم بی زاد و راحله و رفیق از شهر مصر بدرستیکه ترسان بود بر نفس خود و انتظار میبرد که کسی از
پی او در آید قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ گفت موسی ای پروردگار من نجات ده مرا و باز
رهان مرا از گروه ستمکاران یعنی از شر فرعون و کسان او فاجابت الهی دعاه و نجاه در موضح آورده
که جبرئیل علیه السلام آمد و گفت ای موسی متوجه بشهر مدین شو و او را بسر راه آورد موسی قدم بر آن صوب نهاد
وَلَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَاءَ مَدْيَنَ و آنهنگام که متوجه شد و روی آورد موسی بجانب مدین که شهر شعیب بود
و آن مدینه بود مسمی باسم بانی که او مدین ابن ابراهیم خلیل بود و از مصر تا آنجا هشت روز راه بود قَالَ عَسَىٰ رَبِّي
أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ گفت شاید که خداوند من راه نماید مرا راه راست تا مدین پس موسی هشت شبان
روز میرفت و جز گیاه خوردنی نداشت سلمی گفته که روی بناحیه مدین بود اما دلش بحضرت ذو المنن بود
و سالک بیدا مدین بهمراهی شوق لقا میپیمود غمت تا یار من شد روی در راه عدم کردم
خوش است آن ره ولی آن راه را همره چنین باشد وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً
مِنَ النَّاسِ يَسْقُونَ و آنهنگام که رسید موسی بآب آن شهر و آن چاهی بود در کنار آن شهر یافت بر سر آن
آب گروهی بسیار از مردمان که آنجا جمع شده آب میدادند مواشی خود را وَوَجَدَ مِنْ دُونِهِمُ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ
و یافت از مکانی اسفل از ایشان دو زن را که میرانند گوسفندان خود را تا با رمه دیگران مختلط نشود
از آنجا که شفقت ذاتی انبیا میباشد پیش رفت و بطریق تلطف قَالَ مَا خَطْبُكُمَا گفت با آن دو زن چیست
حال شما و کار شما که گوسفندان را از آب خوردن و اختلاط کردن با دیگر گوسفندان دور میدارید قَالَتَا
لَا نَسْقِي حَتَّىٰ يُصْدِرَ الرِّعَاءُ گفتند ما آب نمیدهیم گوسفندان خود را تا وقتیکه باز گردانند شبانان رمهای
خود را آن آب فضله که از مواشی ایشان بماند ما به اغنام خود دهیم زیرا که ما مددی نداریم وَأَبُونَا شَيْخٌ
كَبِيرٌ و پدر ما پیری کهن سال بزرگ حالست و نمیتواند که بیاید و ما را مدد حالی کند و گفته اند که ایشان
برادر زاده شعیب بوده اند و اشهر آنست که دختر شعیب بوده اند و در این قول صحیح است بزرگتر صفورا نام داشت و کوچکتر
صفیرا یا صفورا چون موسی بر حال ایشان مطلع شد نزدیک شبانان آمد و گفت این عجوزها را چرا انتظار میدهید
اوّل اغنام ایشان را سیراب کنید تا زود بخانه خود باز روند که مردی و مروت دینت ایشان از روی تهکّم
و استهزا گفتند که ما ایشان را آب نمیدهیم اگر تو میتوانی بیا و آب ده موسی پیش آمد و چون شبانان را نظر بر میان دو ابروی

موسی افتاد از او بترسیدند و بدور رفته با نتظار بایستادند موسی بیامد و دلوی که بده تن میکشیدند تنها
با وجود آنکه هشت شبان روز بود که طعام نخورده بود برکشید و گوسفندان ایشانرا سیراب کرده و گفته‌اند که
بسر چاه آمد و سنگی که چهل کس برمیگرفتند از سر چاه برداشت و دلوی که چهل کس کشیدندی تنها بکشید
و بواسطهٔ این دشخواری شبانان راه موسی دادند و بتفرج ایستادند و همه متحیر قوت او بودند با وجود
که خبر از آن نداشتند که هشت شبان روز چیزی نخورده بود فَسَقَىٰ لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّىٰ إِلَى الظِّلِّ پس آب داد
برای آن دو زن مواشی ایشان را و ایشان بخلاف دستور پیش از همه روانهٔ خانه شدند پس باز گشت
موسی از سر چاه بسایهٔ دیواری یا درختی فَقَالَ رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ
پس گفت ای پروردگار من بدرستیکه من گرسنه‌ام برای من چیزی بفرست از خوردنی کم و بیش هرچه باشد
بفرست که محتاجم با من نیکوئی کن یا برای آنچه فرستادی من از نیکوئیها که مدد کمال دین باشد و غور رسی
ضعفا فقیر شده‌ام در دنیا وسعت عیش و توانگری که نزد فرعون داشتم همه بگذاشتم با فقر بسازم که مرا قوت آن است
گر هیچ ندارم چه تو دارم اهم است آمدا دختران شعیب درین روز زودتر بخانه آمدند پدر از سبب زودی
معاودت ایشان بپرسید قصه بتمامی عرض کردند شعیب دختر خود را فرمود تا برود و او را بیاورد فَجَاءَتْهُ
إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ پس آمد بسوی موسی یکی از آن دو دختر کهین‌تر که صفورا بود میرفت بر طریق
شرم و حیا داشتن چنانچه ابکار روند قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا
گفت بدرستیکه پدر من میخواند ترا تا عوض دهد ترا مزد آنکه آب دادی اغنام ما را موسی بجهه زیارت شعیب
و تقریب آشنائی اجابت فرمود نه برای طمع مزد و در راه که میرفتند دختر پیش بود و موسی از عقب و باد می آمد و جامهٔ
صفورا از بعضی اعضا و ساقین او دور میشد موسی فرمود که ای صفورا تو از عقب من بیا تا مرا نظر بتو
نیفتد و اگر راست روم خوب و اگر راه غلط کنم مرا بسنگی یا بسنگ دلالت براه میکن فَلَمَّا جَاءَهُ
وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقَصَصَ پس آنهنگام که آمد بنزد شعیب و بعد از تحیت و اکرام زیارت و خواندن بر وی قصهٔ
خود را شعیب دانست که او از اهل بیت نبوت است قَالَ لَا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ
فرمود که مترس که رهائی یافتی از گروه ستمکاران یعنی از فرعون و قوم او چه ایشان را بدین ولایت دست
و حکومت نیست پس بفرمود تا طعامی حاضر کردند و موسی از خوردن امتناع نمود و فرمود که ما کار آخرت بدنیا
نمیفروشیم یعنی سقی اغنام برای خدا تعالی کردم نه برای مزد شعیب فرمود که این نه مزد کار تست بلکه عادت ما
آنست که هر که بمنزل ما رسد بطریق ضیافت او را خدمت کنیم حالیا تو مهمانی و ما حضری رسیده مروت اقتضای آن

میکند

میکند که رد نکنی و طریق آنست که مهمان طریق میزبان قبول کند بعد از آن موسی از آن طعام تناول فرمود و در اثنای
آن حالت قَالَتْ إِحْدَاهُمَا يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ گفت یکی
از آن دو دختر که صفورا بوده که ای پدر من بمزد بگیر موسی را برای شبانی بدرستیکه بهترین کسیست که بمزد بگیری
او را صاحب قوت است که سنگ سر چاه که چهل کس برمیداشتند و دلوی که چهل کس میکشیدند او به تنها برداشت
و کشید و همه شبانان مات و متحیر گشتند در زور و راست و امانت نگهدار است تعرض است با آنکه موسی را قوت
و امانت است آورده‌اند که پدر از او پرسید که تو امانت او از کجا معلوم کردی صفورا قصهٔ مرافقت و صورت
کردن با آنکه از عقب او رود بعرض رسانید شعیب بر آن حال اطلاع یافته قَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُنْكِحَكَ إِحْدَى
ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ گفت پدر بدرستیکه من میخواهم که بزنی بتو دهم یکی از آن دو دختران هر کدام که خواهی و میل
کنی نکاح کن و مهر و صداق عَلَىٰ أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَانِيَ حِجَجٍ بر آنکه اجاره دهی نفس خود را بمن
یا بمزدوری من بپائی هشت سال در عین المعانی آورده که در شرایع متقدمه مهر دختران از آن پدران بوده
و آن را میگرفته‌اند و در شریعت محمدی منسوخ گشت بدین حکم که وَآتُوا النِّسَاءَ صَدُقَاتِهِنَّ و آنکه
مانع مهر تواند بود ممنوعست نزد امام اعظم بخلاف شافعی که معنی آیه اینست که مزد آنکه تزویج میکنم دختر خود
بتو و صداق دختر آنست که هشت سال شبانی من بکنی فَإِنْ أَتْمَمْتَ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ پس اگر تمام
کنی آن ده سال پس مروت از نزدیک تست یعنی بطریق تفضل کاری کرده باشی و شرط کرم بجای آورده باشی وَمَا
أُرِيدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَيْكَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ و نمیخواهم آنکه رنج برتن
تو بالزام تمام ده سال یا بمناقشه در مراعات اوقات و استیفا اعمال یعنی ترا کار میفرمایم بر وجهی
که آسان باشد و در آن رنج نیفتی زود باشد که بیابی مرا اگر خدا تعالی خواهد از ستودگان و شایستگان
در حسن معامله و وفا بعهد و التزام آداب صحبت در اقوال و افعال قَالَ ذَٰلِكَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ
أَيَّمَا الْأَجَلَيْنِ قَضَيْتُ گفت موسی که این عهد و بیعت هم میان من و تو قائمست که هیچ کدام
خلاف نکنیم که از این دو مدت که هشت سال یا ده سال است بگذارم و بپایان رسانم بالتمام
فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ وَاللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ پس تعدی و افزونی جستن نیست ترا بر من
یعنی اهل مرا الزام من نباید داشت و خدا تعالی بر آنچه میگوئیم ما گواه است یا بر آنچه گفت و شنود ما میرود کارساز
ماست یعنی کار خود با او میسپاریم یا بتوفیق او از عهده بیرون می آئیم نعم الوکیل مائی و نعم النصیر ما
که لطف تو یاری نماید زنخست هم عهد شکسته است و هم پیمان سست فَلَمَّا قَضَىٰ مُوسَى الْأَجَلَ آنهنگام

که بگذارد و بنهایت رسانید موسی مدت خود را در خبر است که اقصی الاجلین با تمام رسانید ده سال شبانی کرد
و ده سال دیگر مصاحب شعیب بود و در چهل سالگی باجازه شعیب متوجه مصر گشت و چون قدم براه نهاد
وَسَارَ بِأَهْلِهِ آنَسَ مِن جَانِبِ الطُّورِ نَارًا و ببرد با خود زوج و کنیز خود را بجانب مصر در شبی تاریک
که راه بمنیه انست و راه گم کرده بود و زنش حامله بود و وضع حمل نزدیک رسیده و اغنام از باد و باران و رعد و برق
متفرق شده و موسی متحیر گشته و از مقدحه یعنی آتش برک آتش نمیجست بی اختیار و بی کمان بدید از جانب
کوه طور آتشی قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا گفت موسی با کنیز خود که درنگ کنید درین
مکان بدرستی که دیدم من آتشی لَعَلِّي آتِيكُم مِّنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِّنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ
شاید که بیارم برای شما از آن آتش خبری از راه یعنی از نزد آنکسانی که بر سر آن آتش اند که راه از کدام
طرف است یا پاره از آتش بیارم که شما خود را گرم سازید بآن آتش فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِن شَاطِئِ
الْوَادِ الْأَيْمَنِ پس چون آمد بآن آتش ندا کرده شد یعنی موسی را آواز دادند و بانگ زدند از جانب وادی
یعنی از کناره رود که آن کناره بر دست موسی بود که آن ندا رسید فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ
أَن يَا مُوسَىٰ در جایگاه برکت داده شده و منافع و خیرات از درخت ثمره یا عوسج یا عناب
یا زیتون که ای موسی إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ بدرستیکه منم خداوند پروردگار عالمیان موسی در
درخت نگاه کرد آتش دید بی دود سفید و بلند فروبگرفت شعله آتش مشاهده فرمود از شهود این دو آتش نزدیک
بود که شمع وجودش که شمع وجودش تمام سوخته گردد هست در من آتشی روشن نمیدانم که چیست اینقدر دانم که
همچون شمع میکاهم ذکر موسی از ندا ان یا موسی سوخته عشق و گداخته شوق شده در پیش درخت بایستاد و ندا
دو مضمون داشت یکی آنکه ای موسی انا الله رب العالمین و دیگر آنکه وَأَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ
و آنکه بیفکن عصای خود را موسی عصا بینداخت ماری عظیم شد پس آنهنگام که دید عصا که بسرعت حرکت
میکند كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّىٰ مُدْبِرًا گویا که آن ماریست جهنده که در عرف آن را تیرمار نیز میگویند
برگشت و اعراض کرد موسی هزیمت کنان از خوف وَلَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَىٰ أَقْبِلْ وَلَا تَخَفْ
و بازگشت بوادی ایمن بلکه روی بجانب اهل خود نهاده روان شد دیگر ندا رسید که ای موسی پیش آی
و متوجه ما شو و مترس از این مار إِنَّكَ مِنَ الْآمِنِينَ بدرستیکه تو از امان یافتهای و از اهل امن
و سلامتی اسْلُكْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجْ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ در آور دست خود در
گریبان جامه خود تا بیرون آید از گریبان سفید و درخشنده بی عیبی یعنی سفیدیی که متنفر باشد چون

بیاض برص

القصص

بیاض برص وَاضْمُمْ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ و جمع کن بسوی خویش بال خود را از برای ترس یعنی اگر از غلبه شعاع دست
خوف بر تو مستولی شود دست راست زیر بغل چپ بر آر تا با حال خود رود فَذَانِكَ بُرْهَانَانِ مِن رَّبِّكَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ
وَمَلَئِهِ پس این دو معجزه تو که عصا و ید بیضاست دو معجزه است روشن از پروردگار تو برسالت تو یعنی بدین دو معجزه
برو بسوی فرعون و گروه او إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ بدرستی که ایشان بودند گروهی بیرون رفتگان از
دایره فرمان و خارج از طاعت حق تعالی قَالَ رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَن يَقْتُلُونِ گفت موسی
ای پروردگار من بدرستیکه من کشته ام از قبطیان کسی را پس میترسم من از آنکه بکشند مرا بقصاص آنکس وَأَخِي
هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا و برادر من هارون فصیح تر است از من بزبان جهت آنکه زبان من سوخته از
روی سخن گذاری فَأَرْسِلْهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي پس بفرست او را با من که یاری و مددکاری بود تا مرا
تصدیق کند و در تقریر حجتها و تعریف و دفع شبهتها تا تعبیر کند از من کلام را إِنِّي أَخَافُ أَن يُكَذِّبُونِ
بدرستیکه من میترسم از آنکه مرا تکذیب کنند فرعونیان و زبان من بوقت مناظره یاری نکند و نفهمند قَالَ سَنَشُدُّ
عَضُدَكَ بِأَخِيكَ فرمود حق تعالی که زود باشد که قوی و سخت کنیم بازوی ترا بواسطه برادر تو وَنَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطَانًا
فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا بِآيَاتِنَا و بدهیم و پدید کنیم برای شما حجتی واضح و غلبه و تسلط بر اعادی پس نرسند ایشان
بشما یعنی بر شما استیلا نیابند و دست تغلب ایشان بشما نرسد برا او و تو هر دو بدلایل قدرت ما یا آنکه بسبب معجزات
أَنتُمَا وَمَنِ اتَّبَعَكُمَا الْغَالِبُونَ بدرستیکه شما هر دو و هر که پیروی شما کند شما او را غلبه کننده اید مغلوب شونده گان
زیرا که رایات آیات ما غالبست و امداد و اعانت ما بر انبیا پیوسته و متوالیست فَلَمَّا جَاءَهُم مُّوسَىٰ بِآيَاتِنَا
بَيِّنَاتٍ پس آنهنگام که آورد بایشان موسی آیتهای ما یعنی معجزهای روشن و هویدا قَالُوا مَا هَٰذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّفْتَرًى
گفتند فرعونیان که نیست این آیات مگر جادویی بر بافته و ساخته او که دیگری مثل این نکرده و ما ندیده ایم وَمَا
سَمِعْنَا بِهَٰذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ و نشنوده ایم مثل این سحر یعنی کسی را مثل این سحر بوده باشد در روزگار
پدران پیشین ما این سخن بجهت آن گفتند که در روزگار ایشان آبای ایشان ساحران بسیار بودند وَقَالَ
مُوسَىٰ رَبِّي أَعْلَمُ بِمَن جَاءَ بِالْهُدَىٰ مِنْ عِندِهِ و گفت موسی که پروردگار من داناتر است بکسی که
آمد براه نمودن از انبیا از نزد او یعنی خدای تعالی مرا فرستاده و میداند که محق ام و شما مبطلید وَمَن تَكُونُ
لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ و داناست بکسی که باشد مراو را سرانجام پسندیده در سرای دنیا یعنی ختم کار با یمان ما در آخرت
که سرای آخرت است و نجات نیران و دخول در جنان إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ بتحقیق که شان اینست که
بهیچ فیروز نشوند و رستگاری نباشد ستمکاران بحسن عاقبت وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ

عَنِیری وگفت فرعون که ای گروه بزرگان ندانسته ام من مر شما را هیچ خدائی که پرستید بجز من فَأَوْقِدْ لِي يَا هَامَانُ
عَلَى الطِّينِ پس برافروز آتشی ای هامان بر گل تا پخته شود و در بنای آن استحکامی بود آورده اند که اول کسی که پختن
خشت فرمود فرعون بود که وزیر خود را گفت که خشت را پخته ساز فَاجْعَلْ لِي صَرْحًا پس بنا کن برای من کوشکی
بلند که آنرا پایها و نردبانهای پهن بزرگ باشد تا سواره بر سطح آن روم لَعَلِّي أَطَّلِعُ إِلَىٰ إِلَٰهِ مُوسَىٰ
شاید که دیده ور شوم بسوی خدای موسی بر آن سطح برآیم و مطلع کردم و ببینم که چنانست که موسی میگوید
وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ و بدرستیکه من گمان میبرم که موسی از دروغ گویانست در دعوی الهیت غیر من
بدانکه فرعون تصور کرده بود که حق تعالی جسم و جسمانیست و بر آسمان مکان دارد و ترقی بسوی او ممکنست
و بدین معنی دانا شده بود   با مکان آفرین مکان چکنه   آسمان گر به آسمان چکنه   نه مکان ره برو برد نه زمان
نه بیان ز و خبر دهد نه عیان   آورده اند که هامان پنجاه هزار استاد جمع کرد ورای مزدوران و بطبخ آجر و پختن
گچ و آهک و تراشیدن سنگ و چوب و ترفیع امر فرمود و بنائی برآورد رفیع محکم چهار فرسنگ بلندی آن
که هیچ کس پیش از او چنین صرحی ساخته بود   چنان بلند بنائی که عقل نتوانست   کمند فکر فکندن بکوشهٔ بامش
و در زاد المسیر فرموده که چون بنا تمام شد و فرعون ببالا رفت و در نگریست آسمان چنان دید که از روی زمین
میدید منفعل شده بفرمود تا تیری بآسمان انداختند و آن تیر فرعون خون آلوده باز گردید فرعون گفت خدای
موسی را بکشتم حق تعالی جبرئیل فرستاد تا پر بدان بنا زده سه پاره ساخت یکقطعه بلشکرگاه فرعون فرود آمد
و هزار قبطی کشته شد و قطعهٔ دیگر در دریا افتاد و قطعهٔ دیگر بجانب مغرب رفت و هیچ کس از استادان و مزدوران
زنده نماند فرعون با وجود این قدرت متنبه نشد و غرور را ولی باز نهاد وَاسْتَكْبَرَ هُوَ وَجُنُودُهُ فِي
الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ و گردن کشی کردن و بزرگی نمودن بزرگ نکرد فرعون و لشکرهای او در زمین مصر بی استحقاق
و سزاواری وَظَنُّوا أَنَّهُمْ إِلَيْنَا لَا يُرْجَعُونَ و گمان بردند که ایشان بسوی مکافات ما باز گردیده
نخواهند شد ببعث و نشور و حشر فَأَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ پس بگرفتیم او را و سپاه
او را پس افکندیم ایشان در دریا طبرته تا غرق شدند فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ
پس بنگر یا حبیبی محمد که چگونه بود عاقبت ستمکاران یعنی مشرکان و قوم قریش از مثل این وقایع بترسان
وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ و گردانیدیم ایشان را در اینجهان پیشوایان ضلالت یا به اضلال
خود مردمان را میخوانند پیروان خود را بسوی آتش یعنی عملها کنند که موجب دخول در آتش باشد چون کفر و شرک
و معصیت وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنْصَرُونَ و روز رستخیز یاری داده نخواهند شد یعنی هیچ دوستی و یاری

عذاب از ایشان

القصص

عذاب از ایشان باز نخواهند داشت وَأَتْبَعْنَاهُمْ فِي هَٰذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً و از پی در آوردیم ما از جهت
ایشان یعنی بدیشان پیوند دادیم و ملازم ایشان گردانیدیم در این سرای لعنت را با ملائکه و مؤمنان بر ایشان
میکنند وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ هُمْ مِنَ الْمَقْبُوحِينَ و روز رستخیز ایشان از زشت رویان یا رانده گانند
وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِ مَا أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ الْأُولَىٰ و بدرستی که دادیم
ما موسی را توریت پس از آنکه هلاک کردیم ما اهل قرنهای پیشین چون قوم نوح و هود و صالح و لوط و شعیب علیه السلام
که پیش از موسی بودند یا از پس غرق شدن فرعون که او چهار قرن عمر داشت بَصَائِرَ لِلنَّاسِ وَهُدًى
وَرَحْمَةً لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ در حالتی که آن کتاب حکمتهای روشن بود یا نورها دیده دلها بود مر بنی
اسرائیل را و راه نماینده باحکام شرع و بخشایش برای متابعان و عاملان که تا باشد که ایشان پند پذیرند
وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ إِذْ قَضَيْنَا إِلَىٰ مُوسَى الْأَمْرَ و نبودی تو یا محمد از طرف وادی غربی از ناحیه طور
و طور از وجه غربی بود دراز مقام موسی یعنی تو بر کوه با موسی حاضر نبودی چون گذاردیم ما بسوی موسی کار وحی و مکالمه
با او وَمَا كُنْتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ و نبودی تو از جمله حاضران در آنمقام بارسال موسی بسوی فرعونیان و
لَٰكِنَّا أَنْشَأْنَا قُرُونًا و لیکن ما وحی کردیم آن قصه ها بتو برای آنکه تا بیافریدیم پس از موسی و قرنها مختلف
گروهی بعد از گروهی باید بیاوردیم ما بعد از موسی اهل زمانها فَتَطَاوَلَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ پس دراز شد یعنی بر اهل
قرنها و علوم و شرایع روی باندراس نهاد پس ما ترا برای تجدید این اخبار فرستادیم یا دراز شد بر مردمان
انقطاع وحی پس منت می نهیم بر اهل ایمان بارسال تو یا حبیبی محمد و احوال انبیا و حکایات موسی با تو گفتیم
و همه عقلا دانند که مثل این اخبار جز بوحی نتواند بود وَمَا كُنْتَ ثَاوِيًا فِي أَهْلِ مَدْيَنَ تَتْلُوا
عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا و نبودی تو مقیم در میان اهل مدین یعنی شعیب و دختران و شبانان میخوانی بر ایشان آیتهای
ما در قصهٔ موسی و شعیب در مدین نبودی تا این قصه هم چون شاگردان از استادان تعلیم گیری وَلَٰكِنَّا
كُنَّا مُرْسِلِينَ و لیکن فرستنده تو و خبر کننده تو و آگاه کرداننده توییم بر این قصه ها و احوال انبیا
تا ترا معجزه باشد وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا و نبودی تو حاضر بطرف طور سینا ندا فرمودیم
ما موسی را در شب مناجات و تکلیم توریت دادیم و در کشف الاسرار فرموده که موسی گفت الهی در توریت میخوانم
صفت و سیرت امتی که بخصال حمیده و فعال پسندیده ستوده موصوف و قرین اند ایشان امت کدام پیغمبر اند
خطاب رسید که ایشان امت احمداند که حبیب منست ص موسی ع آرزو برد که ایشان را ببیند حق سبحانه تعالی فرمود که اینها
وقت ظهور ایشان نیست اگر خواهی آواز ایشان بشنوانم ترا پس فرمود که یا امت احمد همه از اصلاب پدران لبیک

اللهم لبیک جواب دادند و چون موسی را جواب ایشان بشنوانید حق تعالی بحضرت که پیشکش باز کردند فرمود در جواب
این نه عطا کردم شما را پیش از آنکه از من چیزی بخواهید و بیامرزم پیش از آنکه آمرزش طلبید و از آفات و عاهات
نگاه دارم پیش از آنکه گرفتار شوید و چون مبتلا گردید من شما را خلاص گردانم زهی رتبه این امت عالی که با وجود اختصاص
ایشان بحضرت رسالت پناهی و قرآن بر این وجه مژده یافته اند در کتب متقدمه حق تعالی گواه داد بما هر چه بهتر است
دین بهتر از همه است که او نیز از آن ماست و چون چنین تشریف با این امت بواسطه حضرت رسالت منقبت ارزانی
فرمود لاجرم با آنحضرت فرمود که تو در طور حاضر نبودی وقتی که ما امت ترا خواندیم ولکن رحمة من ربک
لتنذر قوما ما اتاهم من نذیر من قبلک لعلهم یتذکرون ولیکن ترا خبر دادیم از جهة
بخشیدنی که واقع است بتو از آفریدگار تو و ترا این قصه ها در آموختیم تا بیم کنی گروهی را که نیامده بایشان هیچ بیم کننده
پیش از تو یعنی از ایام مدتی که ما بین عیسی و آنحضرت بود و اگر اسمعیل بعرب فرستاده بودند و مدتی متمادی گذشته بود در
این زمان آنحضرت را فرستاد که شاید که قوم قریش و بنی اسرائیل پند پذیرند ولولا ان تصیبهم مصیبة بما
قدمت ایدیهم و اگر نه آن بودی که بایشان رسیدی عذابی یا عقوبتی رسنده بسبب آنچه پیش فرستاده است دستهای
ایشان یعنی بعلتهای زشت ایشان از شرک و ظلم و معصیت گرفتار میشوند فیقولوا ربنا لولا ارسلت الینا
رسولا پس میگفتند بوقت حلول و نزول عذاب ای پروردگار ما چرا نفرستادی سوی ما فرستاده که پیغام تو بما آوردی
فنتبع آیاتک ونکون من المؤمنین پس متابعت و پیروی کردیمی آیات ترا و تصدیق رسول تو نمودیمی و بودیمی
از گروندگان بتو و رسول تو جواب لولا اول محذوفست یعنی اگر نه آنست که بوقت عذاب حجت آوردندی که پیغمبر بما
نیامد و ما را بحق دعوت نکرد هر آینه عذاب بر ایشان میفرستادیم آورده اند که رهط قریش در باب پیغمبر ع از یهود
سؤال کردند و ایشان بنبوت آنحضرت اقرار نموده نعت و صفت پیغمبر ع از توریت خواندند مشرکان انکار توریت
نموده گفتند که اگر راست گوئی که او پیغمبر است چرا معجزه ها که موسی داشت او ندارد فلما جاءهم الحق من عندنا
پس آنهنگام که آمد بایشان یعنی بکفار عرب فرستاده راست گوئی یعنی محمد ع یا پیغامی درست یعنی قرآن که معجز او بود
از نزدیک ما قالوا لولا اوتی مثل ما اوتی موسی گفتند چرا داده نشد محمد را مانند آنچه داده شد بموسی ع از معجزات
یعنی چرا محمد نیز عصا و ید و بیضا نداده اند و حال آنکه هر معجزه که دیگر پیغمبران داشتند پیغمبر ما همان معجزه داشت و دیگر معجزات
خاص داشت ع هر چه خوبان همه دارند تو تنها داری اولم یکفروا بما اوتی موسی من قبل آیا کافر نشدند یعنی شدند
ابنا جنس ایشان از مشرکان قبط با آنچه دادند موسی را از این پیش از آیات تسع قالوا سحران تظاهرا گفتند قبطیان
که دو جادو اند سحر یعنی موسی و هارون هم پشت شدند در اظهار خوارق عادات یا گفتند مشرکان عرب که در سحر معاون یکدیگرند

این دو کتاب یعنی توریت و قرآن وقالوا انا بکل کافرون و گفتند قبطیان یا مشرکان عرب که بدرستیکه ما بهر یک
از این دو سحر یا موسی و هارون یا موسی و محمد یا توریت و قرآن یا بجمیع پیغمبران و کتب ایشان نا گروندگانیم و کافرانیم قل
فأتوا بکتاب من عند الله هو اهدی منهما پس بگو بیارید شما کتابی از نزدیک خدای تع که باشد
آن کتاب راه نماینده تر از توریت و قرآن که بر محمد و موسی نازل شده اتبعه ان کنتم صادقین تا پیروی
کنم من که محمدم آن کتاب را اگر هستید شما از راست گویان که توریت و قرآن سحر است فان لم یستجیبوا لک
پس اجابت و قبول نکنند از تو و کتابی اهدی نیاورند فاعلم انما یتبعون اهواءهم پس بدانکه جز این
نیست که پیروی میکنند ایشان آرزوهای باطل خود را بی دانشی و حجتی ومن اضل ممن اتبع هواه بغیر
هدی من الله و کیست گمراه تر از آنکس که پیروی کند هوا و آرزوی خود را بی راهنمائی و بیانی و بصیرتی از نزدیک
خدای تعالی ان الله لا یهدی القوم الظالمین بدرستیکه خدای تعالی راه نمینماید و بمنزل نمیرساند گروه ستم
کاران را که متابع نفس خودند ولقد وصلنا لهم القول لعلهم یتذکرون و بتحقیق پیوند دادیم و بهم پیوستیم
برای ایشان سخن را و مواعظ قرآن را یعنی از پی در آوردیم دعوت را بحجت و مواعظ را بمواعید و قصص را بامثال و نصایح را
بآیات و حکم یا قرآن میفرستادیم آیتی بعد از آیتی و سوره بعد از سوره تا شاید که پند پذیر گردند و در آن تأمل
کرده بقرآن بگروند الذین آتیناهم الکتاب من قبله هم به یؤمنون آن کسان که داده ایم ایشان را
کتاب یعنی توریت پیش از قرآن ایشان بقرآن میگروند و مسلمان میشوند مراد جمعی مؤمنانند از یهود مثل عبد الله
ابن سلام رضه و اشهر آنست که از انجیل باشد و مراد چهل ترسا از اهل حبشه و شام باشد که در مکه بملازمت حضرت سید السادات
و منبع السعادات علیه افاضل الصلوات آمده ایمان آوردند چرا که این سوره مکیست و ایمان ابن سلام و اصحاب او در مدینه
بود مگر که گویند که این آیه مدنیست واذا یتلی علیهم قالوا آمنا به و چون خوانده شود قرآن بر اهل کتابین
گویند که ایمان آورده ایم بقرآن و دانسته ایم که کلام خداوند است انه الحق من ربنا انا کنا من قبله مسلمین
بدرستیکه قرآن راست و درست است فرود آمده از نزد پروردگار ما بدرستیکه ما بودیم پیش از نزول قرآن و آمدن
رسول اکردن نهادگان و مخلصان و از اهل اسلام بمحمد رسول الله و قرآن یا بموسی و توریت جهت آنکه در کتب
متقدمه دیگران یافته بودیم و حقیقت آن شناخته اولئک یؤتون اجرهم مرتین بما صبروا آن گروه
از اهل کتاب پیش داده شوند مزد ایشان دو بار یکی بسبب آنکه صبر کردند بر ایذاء اهل کفر و ضلالت و بی ادبی نااهلان و تنگی
و دیگری بسبب اهل کفر که داشتند و بایشان نمیفروختند و صبر نمودند بر تکالیف شرعیه و ثابت بودند بر ایمان بر توریت
و انجیل و یک مزد دیگر که ایمان بقرآن نیز آوردند قبل از نزول و بعد از آن ویدرءون بالحسنة السیئة

درفع و دفع میکنند یعنی جواب نیکو و خصلت خوب چون طاعت و حلم و قول قبیح و خصلت بد را چون معصیت و سفاهة
در موضح آورده که بعد از ایمان ترسایان ابوجهل و حزب او اهل کتاب را دشنام میدادند و ایشان در جواب میکفتند
که حق تعالی شما را توفیق دهد و راه نماید یا منافقان مدینه و یهود طعن میکردند بر ابن سلام و اصحاب او و ایشان نیز
جواب میدادند که حق تعالی شما را نیز راه راست کرامت فرماید این است که حق تعالی صفت و مدح ایشان میفرماید
که و یدرؤن بالحسنة السیئة و مما رزقناهم ینفقون و از آنچه روزی داده ایم ایشان را نفقه میکنند در
راه خیر ما و اذا سمعوا اللغو اعرضوا عنه و چون بشنوند سخن بیهوده و ناشایست از شتم و اذی یعنی شتم
و تعریض منافقان کفار اعراض کنند از آن و خاموش شوند از تعرض و قالوا لنا اعمالنا و لکم اعمالکم
و کویند با جماعت لغو کوینده کان را که ما راست کردارهای ما از علم و صفح و مر شما راست کارهای نیکو شما از سفاهت
و لغو یا ما راست دین ما و شما راست دین شما سلام علیکم لا نبتغی الجاهلین سلامت شما را از ما سلام
تودیع و متارکت و مفارقت نه بر شناسائی تحیت یعنی ترک مصاحبت با شما کردیم و لغو شما را بلغو مقابله نمیکنیم
نمیخواهیم صحبت جاهلان و نمیخواهیم مطالب عشرت با اهل جهالت و تخلق با خلاق ایشان چه مصاحبت با اشرار
موجب بدنامی دنیا و بد فرجامی عقبی است   از بدان بکریز با نیکان نشین   یار بد زهری بود بی انکبین   آورده اند
که آنحضرت بر ایمان عم خود و اقربا مثل ابوجهل و ابولهب بغایت حریص بود بوقت وفات عم بر بالین او آمده کفت
که ای عم مرا کلمهٔ لا اله الا الله یاری ده تا حجت آورم بدان نزد خدا تعالی از برای تو و بدوزخ نروی کفت ای
برادرزاده من میدانم که تو راست میکوئی و در این سخن رسالت تو شکی نیست اما اکر سرزنش قریش نبودی که در
وقت مردن از مرک بترسید و کلمه کفت من بکفتمی این کلمه تا ترا شاد میساختم   اکر نه حذر از ملامت بدی
ابوطالب از جان مسلمان شدی   و اندوهی سخت و مشقتی تمام در دل مبارک آنحضرت بود آیه آمد انک
لا تهدی من احببت و لکن الله یهدی من یشاء و هو اعلم بالمهتدین   بدرستیکه تو یا حبیبا
محمد راه نمائی و قادر نیستی بانکه در آوری باسلام هر کس را که دوست داری و هر که را خواهی تو هدایت او و لیکن
حق تعالی راه راست نماید و در اسلام می آورد آنکس را که میخواهد و خدا تعالی داناتر است براه یافتکان یعنی آنکه که
مستعد هدایت یا آنها که حکم ازل بهدایت ایشان صادر کشته چه اصل در هدایت حکم ازلیست و عنایت
لم یزلی   هدایت هر که را داد ان هدایت   بود همراه با سعادت تا نهایت   آورده اند که حارث ابن نعمان ابن
نوفل بجناب نبوت مآب آمده کفت ای محمد ما میدانیم که قرآن قول حق و سخن راست است و آنچه میکوئی سبب دولت
مات در حیوة و وسیله معاد و سعادت ما بعد از وفات اما متابعت تو مخالفت تمام عرب است میترسیم که اکر پیروی تو

کنم عرب ما را

کنم عرب ما را از زمین حرم بیرون کنند و ما را با قلت انصار قوت مقاومت ایشان نباشد این آیه نازل شد
قالوا ان نتبع الهدی معک نتخطف من ارضنا و کفتند بعضی از کفار که اکر پیروی کنیم طریق رشاد را
یعنی راه راست که توحید و رسالت تو است با تو یعنی اکر ایمان آوریم بتو ربوده شویم ما از قلت و کثرت مشرکان
از زمین ما یعنی عرب ما را از این زمین حرم بیرون کنند او لم نمکن لهم حرما آمنا یجبی الیه آیا ما جای
ندادیم مر ایشان را حرمی امین یعنی مقامی با حرمت و امن که کسی بر ایشان دست ندارد کشیده میشود بسوی این حرم
ثمرات کل شیء میوه های هر چیز یعنی منافع از هر نوعی و هر جنسی و غرایب از هر ناحیتی بانجا آورند در روزی
دایم مقیمان حرم در وادی غیر ذی زرع دهند رزقا من لدنا و لکن اکثرهم لا یعلمون روزی دادنی
از نزدیک ما به منت غیری یعنی با وجود بت پرستی ایشان را مطمئن و ایمن میداریم اکر ایمان آورند چکونه ایشان را
از تخوف و تخطف امان نیاریم و لیکن بیشتر ایشان نمیدانند این نکته را و کم اهلکنا من قریة بطرت
معیشتها و بسی هلاک کردیم از اهل شهرها و دیهها که بنافرمانی کافر شدند از غرور زندکانی خود یعنی در وقت
نعمت طاغی و باغی شدند چنانچه اهل مکه از نعمت بسیار و حکومت تنک و عار داشتند و ایمان بقرآن و محمد رسول الله
نیاوردند و کفتند که میبایستی که جبرئیل با فرود آمدی چنین مانخی یتیم ابوطالب بشنویم و سر بحکومت او بنهیم پس ما که خداوندیم
آن طاغیان و حاسدان و منافقان را هلاک کردیم فتلک مساکنهم لم تسکن من بعدهم الا قلیلا پس این است
مسکنهای ایشان خراب شده و خالی کشته ساکن نشدند در آن مساکن از پس هلاک ایشان که مالکان بودند مکر اندکی از
رهکذریان که بعضی از روز آنجا باشند و بروند و باز خالی بکذارند   در خانهٔ دنیا چه نشینی بی خبر   کین خانه بدان خوش است
کا بیند و روند و کنا نحن الوارثین و هستیم ما وارث مساکن بعد از هلاک آن قوم و هر که خواهیم دهیم یعنی
ما ئیم باقی بعد از فنا همه و ما کان ربک مهلک القری حتی یبعث فی امها رسولا و نیست پروردکار
تو هلاک کننده اهل شهرها و دیهها تا وقتیکه بر انکیزد در معظم و معمورترین آن دیار و اصل آن بلاد یعنی اهل سواد
اعظم که بزرکتر و با هم تر باشد پیغمبری لاجرم در آنجا بر انکیزد و فرستاده که بحکم الهی یتلوا علیهم آیاتنا و ما
کنا مهلکی القری بخواند بر ایشان آیتهای ما را برای الزام حجت و قطع معذرت تو و نیستیم ما هلاک کننده
یعنی خراب کننده دیهها بعقوبت الا و اهلها ظالمون مکر که اهالی آنجا یعنی اهل آن شهر ستمکاران باشند بتکذیب
رسل و انکار حق و ما اوتیتم من شیء فمتاع الحیوة الدنیا و زینتها و آنچه داده اند شما را از چیزی که اسباب
دنیوی باشد پس برخورداریست در زندکانی اینجهان و آرایش این سرای که مدة حیوة بی اعتبار بدان مباهات و افتخار
کنند و ما عند الله خیر و ابقی افلا تعقلون و آنچه نزدیک خدا تعالی است از ثواب کیهانی و نعمتهای جاودانی

بهترست در نفس الامر چه لذّت آن خالص است از کدورت محنت و شفقت و درپاینده تر است آباد نمی باید فهم
نمیکنید که بدل میکنید باقی را بفانی و مرغوب را بمعیوب   حیف باشد لعل و زر دادن ز جهل پس گرفتن در بها خاک و سنگ
در خبرست که امیر المؤمنین علی علیه السلام و امیر حمزه رض با ابوجهل علیه اللعنه معارضه کردند در این باب و گفته اند عمار
یاسر با ولید مجادله کرد و این آیه نازل شد أَفَمَنْ وَعَدْنَاهُ وَعْدًا حَسَنًا فَهُوَ لَاقِيهِ آیا کسی که
وعده کردیم او را بجنت در آخرت و بنصرت چنین کسی باشد که بوعده خواهند رسید کَمَنْ مَتَّعْنَاهُ مَتَاعَ
الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مانند کسی که برخوردار کردیم او را متاع زندگانی دنیا که محبتش آمیخته بمحنت و نعمتش
مودی بنکبت و مالش در صدد زوال و جاهش مشرف بانتقال ثُمَّ هُوَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْمُحْضَرِينَ
پس آنکس روز رستخیز از حاضر شدگان باشد برای عذاب باجت مراد ابوجهل است یا ولید ابن مغیره وَيَوْمَ
يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ و یاد کن روزی که بخواند خدا تعالی
کافران را پس گوید که کجااند شریکان من آنها که بودید شما که دعوی میکردید که شریکان منند قَالَ الَّذِينَ
حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ گویند آنکسان که واجب شده بر ایشان سخن حق تعالی یعنی آیات وعید یا کلمه املان جهنم
و آنان که رؤسای ضلالت باشند یا دیوان که گویند رَبَّنَا هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَغْوَيْنَا أَغْوَيْنَاهُمْ ای
آفریدگار ما اینگروه یعنی ضعفا اتباع آنانند که ما گمراه کردیم ایشان را و بشرک خواندیم و اجابت کردند
گمراه کردیم ایشان را كَمَا غَوَيْنَا تَبَرَّأْنَا إِلَيْكَ مَا كَانُوا إِيَّانَا يَعْبُدُونَ همچنانکه خود گمراه بودیم اکنون
بیزار شدیم از ایشان بسوی تو و متوجه توئیم و از عقاید و اعمال متابعان ایشان بیزار شدیم نبودند ایشان که
فی الواقع ما را میپرستیدند بلکه ایشان پرستش هوای خود میکردند وَقِيلَ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ فَدَعَوْهُمْ
فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ وَرَأَوُا الْعَذَابَ لَوْ أَنَّهُمْ كَانُوا يَهْتَدُونَ و گویند کافران را که بخوانید شریکان
خود را بطریق توبیخ و تهدید یعنی آنان را که شریک دانسته اید از بتان و غیره تا عذاب از شما رفع
و دفع کنند و خلاص دهند شما را پس بخوانید ایشان را بامید نصرت پس اجابت نکنند مر ایشان را بجهت عجز
ایشان از اجابت و نصرت و به بینند عذاب را تابعان و متبوعان و تمنا کنند و آرزو دارند که کاشکی
ایشان بودندی که راه یافتندی بحیله و علاجی عذاب از خود دفع کردندی یا راه یافته بودندی بحق تعالی تا از عذاب
ایمن شدندی وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ و یاد کن روزی که ندا فرماید حق تعالی
اهل تکذیب را پس گوید که چه جواب دادید فرستاده ها را چون شما را دعوت کردند فَعَمِيَتْ عَلَيْهِمُ الْأَنْبَاءُ
يَوْمَئِذٍ فَهُمْ لَا يَتَسَاءَلُونَ پس پوشیده شود بر ایشان خبرها یعنی آنچه با پیغمبران گفته باشند یا فراموش

کنند جهّا را

القصص

کنند جهّا را در آن روز و ندانند که چه جواب گویند پس ایشان نپرسند از یکدیگر بجهت آنکه سایل و مسئول درمانده باشند
یا از غایت دهشت و حیرت بر دوای پرستش نکنند و عاجز آیند از جواب فَأَمَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَعَسَى
أَنْ يَكُونَ مِنَ الْمُفْلِحِينَ پس اما آنکس که توبه کند از شرک و بگرود بخدا تعالی و رسول او و بکند عمل پسندیده و کار
نیکو پس شاید از رستگاران و توقف جواب از سؤال فرو ماند و رستگاری با جابت و متابعت حضرت رسالت
پناه محمدی صلعم باز بسته است   منزل بپر صفا و مر و بکنفس ره رستگاری همین است و بس آورده اند که صنادید عرب
طعنه میزدند که خدا تعالی چرا محمد را برای نبوت اختیار کند بایستی که چنین منصبی عالی به بزرگی از اهل مکه و طایف
رسیدی لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ حق سبحانه و تعالی در جواب ایشان فرمود
وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ و پروردگار تو می آفریند آنچه میخواهد بموجب حکمت
و مانعی و بر میگزیند هر کرا میخواهد برای رسالت خود چنانچه حضرت رسالت پناه را صلعم برگزید بنبوت و نبایشد
مر کافران چون ولید مغیره و سایر طاغیان را اختیاری در آن نسبت یعنی ایشان را نرسد و نسزد که برای نبوت
و رسالت کسی که برگزینند چه زمام اختیار در قبضه اقتدار قادر مختار است و عالم بقابلیه هر کس در همه کار
حضرت ملک جبار است   هر که خواهد برگزیند هر که خواهد رد کند   و آنکه از در براند و بن جلیس خود کند
سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ پاکی مر خداوند راست از آنکه بالای اختیار او اختیاری بود و بزرگ
و برتر و متعالی است خدا تعالی از آنچه شریک وی آورند بت پرستان و شریک و انباز می گیرند وَرَبُّكَ
يَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ و آفریدگار تو میداند آنچه میپوشند سینهای مشرکان
یعنی آنچه پنهان میدارند از عداوت پیغمبر علیه السلام و کینه مؤمنان و میداند آنچه آشکارا میسازند از طعن
در نبوت و تکذیب در قرآن وَهُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ و اوست خداوند سزای پرستش هیچ معبودی
بسزا نیست مگر او وَلَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَى وَالْآخِرَةِ و مر او راست ستایش در این جهان و آن جهان وَلَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ
تُرْجَعُونَ و مر او راست کارزاری میان بندگان و بدو باز گردانیده خواهید شد در روز نشور قُلْ أَرَأَيْتُمْ
إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ بگو ای حبیبی محمد که چون می بینید
شما اگر گرداند خدا تعالی بر شما شب را پاینده و دایم و متصل تا روز قیامت بآنکه آفتاب را در تحت الارض
باز دارد یا بر حوالی افق غایب حرکت دهد کیست خدائی بجز خدای سزای پرستش که از روی قدرت يَأْتِيكُمْ
بِضِيَاءٍ أَفَلَا تَسْمَعُونَ بیاورد برای شما روشنی یعنی روز روشن که بدان در طلب معاش اشتغال نمایید
آیا نمیشنوید مواعظ را گوش تدبر و اعتبار و سمع قبول قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سَرْمَدًا إِلَى يَوْمِ

القیمة بگو یا حبیبی محمد که چه می بینند شما که اگر گرداند و سازد خدای تعالی بر شما روز را باقی و دائم و پاینده
و متصل تا روز قیامت با آنکه آفتاب را در وسط السما بدارد یا بر مدار فوق الارض حرکت دهد من اله
غیر الله یأتیکم بلیل تسکنون فیه افلا تبصرون کیست خدائی بجز خدای تعالی که از
راه فضل و رحمت و شفقت که بیارد برای شما شبی که آرام گیرید در آن و از متاعب اشتغال و اعمال
استراحت یابید آیا نمی بینید آثار قدرت ما بدیده تفکر و استبصار ومن رحمته جعل لکم
اللیل والنهار لتسکنوا فیه و از بخشایش خود بیافرید برای شما شب و روز تا آرام گیرید و راحت
یابید در شب ولتبتغوا من فضله و تا بجوئید در روز از روزی که بفضل خود مقرر فرموده و کسب
کنید ولعلکم تشکرون و تا شاید که شما سپاسداری کنید خدای تعالی را بر نعمت روز و شب
چرخ را دور شبان روزی دهد ٭ شب برد روز آورد روزی دهد ٭ خلوت شب بهر آن تا جان ز لب
حال دل گوید بر جانان خویش ٭ روزها از بهر غوغاء عوام ٭ تا بایشان کارشان گیرد نظام ویوم ینادیهم
فیقول این شرکائی الذین کنتم تزعمون و یاد کنید روزی که ندا کند خدای تعالی بت پرستان را
پس بفرماید که کجااند انبازان من آن بتان که بودید شما که گمان میبردید و دعوی میکردید که شریک منند
و دروغ میگفتید ونزعنا من کل امة شهیدا فقلنا هاتوا برهانکم و بیرون آریم ما
از هر گروهی گواهی بر گفتار و کردار ایشان یعنی پیغمبران را گواه آریم پس گوئیم ما امتان را که بیارید
حجتی که دارید بر شرک و تکذیب فعلموا ان الحق لله وضل عنهم ما کانوا یفترون
پس بدانند آنهنگام که بدرستیکه راستی یا عبادت یا توحید مر خداوند راست و گم و غایب گردد از
ایشان آنچه بودند که بر می بافتند از سخنان باطل تا امید شفاعت که به بتان میداشتند دلخواه ایشان
منقطع گردد ان قارون کان من قوم موسی بدرستیکه قارون بود از قوم موسی ثعلبی گوید
که عم موسی بود و گفته اند که خواهرزاده موسی بود و اصح آنست که پسر عم موسی بود که پدر قارون
یصهر ابن قاهث و پدر موسی عمران بن قاهث و قاهث از اولاد لاوی ابن یعقوب است
و قارون از غایت خوبی صورت و زیبائی طلعت منور خواندندی و در قرات توریت اقرء
بنی اسرائیل بود و یکی از سبعین مختار بود و چون قوله تعالی واختار موسی قومه سبعین رجلا
لمیقاتنا و در زمان اختیار و فقر مردی متواضع و متخلق بوده و چون توانگری روی باو نهاده
حال از آنچه بود متغیر گشت فبغی علیهم وآتیناه من الکنوز ما ان مفاتحه لتنوء بالعصبة

اولی القوه

اولی القوة پس ستم کرد و افزونی جست بر قوم بنی اسرائیل و تفاخر بکثرت مال خواست که همه در تحت حکم او باشند
و عطا کردیم او را گنجها مالها که آنچه کلیدهای آن یعنی بر داشتن آن هر آینه گران میکرد گروهی مردمان خداوندان
توانائی عصبة جماعتی باشند از ده تا چهل و فراگفته که اینجا مراد چهل تن اند که کلیدهای کنوز او میکشیدند هر خزینه را
مفاتحی بوده و هیچ مفتاح از اصبعی زیاده نبوده و از پوست حیوانات ساخته بودند تا سبک باشد و ثعلبی
فرموده که مراد از مفاتیح او عیابست و آن چهل هزار هزار انبان پر از طلا و نقره بود اذ قال له قومه لا تفرح
ان الله لا یحب الفرحین و یاد کن چون گفتند مر قارون را گروهی یعنی مؤمنان بنی اسرائیل
که بطریق نصیحت گفتند یا موسی تنها گفت که ای قارون شادی مکن بمال دنیا بدرستیکه خدای تعالی دوست نمیدارد
فرح کنندگان بدنیا که جامع همت بر امور فانی مستغرق دارند که مبغوض حق است و رانده شده دین و نی چیست سرای سپنجی
آنکه هزار شکسته در هر قدمی گردد وه کرای شادی نکند در فوت شود نیز زینت یعنی وابتغ فیما آتاک الله الدار الآخرة
و بجوی و طلب کن تتمه کلام ناصحت که قارون را گفته اند که بجوی و بدست آور آنچه خدای تعالی عطا فرموده و ترا داده سرای آنجهانی
بتصرف کردن اموال خود را در راه حق و وسیله ساختن آن را در حصول ثواب آنجهانی بدین توانی که عقبی خری و گرز آنکه در آن
بی چون خری ولا تنس نصیبک من الدنیا و فراموش مکن بهره خود را از مال دنیا در آخر کار که وقت رحلت است
از آنجهان که البته کفن خواهد بود یا تابوتی و کرم معه از آن بر اندیش که چون خواهد بود روی مال و منال غره مشو
گر ملک ز شام تا یمن خواهد بود ٭ در سرحد روم تاختن خواهد بود ٭ آنروز که رخت جانکنی عزم سفر ٭ همراه تو چند گز کفن خواهد بود
و گفته اند که فراموش مکن بهره خود یعنی آن مقدار مال که ترا کفایت باشد بپسندیده کن و راضی شو و زیادتی مطلب
زیادتی مطلب کار بر خود آسان کن ٭ که شیشه می لعل و بت چه ماهست بس ٭ و جائی دیگر میفرماید نقد بازار جهان بنگر و آزار جهان
گر شما را نه بس این سود و زیان ما را بس ٭ یار با ماست چه حاجت که زیادت طلبیم ٭ دولت صحبت آن مونس جان ما را بس و بخاطر
این کمینه چنین خطور میکند که فراموش مکن نصیب خود یعنی دست کرم بگشای و هر چه خدای تعالی بتو داده تو بخلق خدای
بده که هرچه خیر کرده از آن ثوابست نصیب تو در آخرت آنست که داده ٭ ناگهان بانگی بر آید خواجه مرد گشته است
خورده خورد و داده برد و شیخ شیرازی فرموده که ٭ بدینی توانی که عقبی خری ٭ بخر جان من ورنه حسرت بری
و احسن کما احسن الله الیک انیعنی ما پرورد یعنی نیکوئی نمای با بندگان حق تعالی هم چنانکه نیکوئی
کرده است حق تعالی با تو و نعمت فرستاده بسوی تو و الیه واضح است که هرچه داری آن بلای جان تو است هرچه آن
ماند از آن وارث است ولا تبغ الفساد فی الارض و مجوی تباه کاری بارتکاب معاصی و بیداد کردن و تکبر نمودن
و اتلاف مال کردن بمجالس فسق و فجور در زمین ان الله لا یحب المفسدین بدرستیکه خدای تعالی دوست نمیدارد مفسدان را

کننده کان را که بدنیا تفاخر و تعظم کنند و مال و نعمت ضایع سازند قَالَ اِنَّمَا اُوْتِيْتُهٗ عَلٰى عِلْمٍ عِنْدِيْ
گفت قارون در جواب مؤمنان که جز این نیست که داده شده ام یعنی بمن داده اند یعنی بدانشی که نزد منست
و من سزاوار آنم که این مال بمن دهند چه من اعلم علمای بنی اسرائیلم بعلم توریت یا علم بوجود مکاسب
از تجارت و دهقنت و سایر هنرها دانا بوده ام یا گنجها یوسف صدیق و آنرا بر داشته محافظت مینمایم
و گفته اند که مراد علم کیمیاست که موسی بخواهر خود آموخته بود و او بقارون تعلیم داد اَوَلَمْ يَعْلَمْ اَنَّ اللّٰهَ
قَدْ اَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهٖ آیا ندانست قارون از روی توانائی و استظهار و بیشتر از روی گرد آوردن
یعنی دانسته بود و در توریت خوانده و از موحدان شنیده که بدرستیکه خدای تعالی بتحقیق هلاک گردانیده است
پیش از قارون مِنَ الْقُرُوْنِ مَنْ هُوَ اَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَّاَكْثَرُ جَمْعًا از اهل روزگارها و زمانها
آنکس را که او سخت تر بوده از قارون از روی توانائی و استظهار و بیشتر از روی گرد آوردن مال ملخص
سخن آنکه قارون را شدت و بطشت و کثرت مال مغرور کرده با وجود غرور میداند که از وی قوی تر و غنی تر هلاک
کرده ایم پس از روی تهدید و تخویف میفرماید وَلَا يُسْئَلُ عَنْ ذُنُوْبِهِمُ الْمُجْرِمُوْنَ و پرسیده نخواهند شد
از گناهان ایشان گناهکاران یعنی مشرکان چه ایشان بسیمای ایشان خواهند شناخت قوله تعالى يُعْرَفُ
الْمُجْرِمُوْنَ بِسِيْمَاهُمْ با ایشان را سؤال استعلام نخواهد بود چه حق تعالى مطلع است بر آن یا سؤال معاینه
نباشد زیرا که بحسب مشرکان بدوزخ خواهند رفت یا گناه مشرکان از مسلمانان نخواهند پرسید فَخَرَجَ
عَلٰى قَوْمِهٖ فِيْ زِيْنَتِهٖ پس بیرون آمد قارون در روز دوشنبه بر قوم خود در آرایش و تجملی
که داشت بر استری که زین زرین داشته نشست و جامه ارغوانی پوشیده و چهار هزار کس با وی
بهمین صفت سوار شده و در کشاف که نود هزار کس که همه جامه معصفر داشته و با وی نشسته
و مردم پیش از این رنگ معصفر ندیده بودند و در موضع آورده که هزار جاریه بودند بر استران سفید با زین
زرین و جامه ارغوانی و موزهای سفید هم چون قارون بدین دبدبه بمیان قوم در آمد قَالَ الَّذِيْنَ
يُرِيْدُوْنَ الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا گفتند آنکسان که میخواستند زندگانی دنیا و بدان راغب بودند
يٰلَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَآ اُوْتِيَ قَارُوْنُ ای کاشکی ما را بودی از مال دنیا مانند آنچه داده اند قارون را
اِنَّهٗ لَذُوْ حَظٍّ عَظِيْمٍ بدرستیکه قارون هر آینه خداوند بهره و نصیبی تمام و بزرگست از دنیا وَقَالَ
الَّذِيْنَ اُوْتُوا الْعِلْمَ و گفتند آنکسان که داده بودند ایشان را علم بکار فنا و بیوفائی و باحوال
بقاء آخرت دانا بودند ببرکت قناعت و عزت دین و توکل چون یوشع و اصحاب او وَيْلَكُمْ ثَوَابُ اللّٰهِ

خیر لمن امن

خَيْرٌ لِّمَنْ اٰمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا وَلَا يُلَقّٰىهَا اِلَّا الصّٰبِرُوْنَ وای بر شما ای طالبان و هلاکت القصص
بر شما ثواب خدای تعالى بر طاعات و درجات عالیات در آخرت بهترست از مالهای دنیا برای کسی که ایمان آورد
و کرد و کار ابتغای پیغمبران و بکند کردار نیکو و تلقین نخواهند این دو کلمه که علما گفتند که توفیق نهد عبادات
اعمال صالحه را مگر صابران را اهل صبر از جمله عالم بهترند صابران از ازواج کردن نگذرند هر که کارد کم صبر اند
بر در محصول عیش جاودان آورده اند که قارون با وجود این ثروت و مکنت بر موسی و هارون حقدی و حسد
تمام داشت چنانچه روزی بموسی گفت که تو رسالت بردی و شرکت بهارون رسید پس من بر چه منصبی چند صبر کنم
القصه در پی ایذاء موسی بود تا وقتی که حکم نازل شد عشر یا ربع مال حیوانات داد موسی بفرمان الهی با وی
صلح کرد که هزار دینار یک دینار بدهد قارون حساب کرد مبلغی عظیم میشد بخل و خست راه برو گرفت جمعی از بنی اسرائیل را
طلبید و گفت هر چه موسی گوید فرمان میبرید اینزمان میخواهد که مالهای شما بستاند گفتند تو مهتر مائی چه میفرمائی گفت
میخواهم که او را در میان قوم رسوا کنم تا دیگر سخن او نشنوند پس زنی فاجره که در بنی اسرائیل میبود طلبید
و در دهان زر باد داد و مقرر کرد که فردا بمحضر خاص و عام اقرار کند که موسی با وی زنا کرده روز دیگر موسی در
اثناء وعظ بود و اوامر و نواهی بسمع حاضران میرسانید فرمود که هر که دزدی بکند دستش قطع کنند و هر که زنا کند
اگر غیر محصن است تازیانه زنند و محصن را سنگسار کنند قارون برخواست و گفت اگر همه تو باشی گفت آری
اگر همه من باشم قارون گفت که بنی اسرائیل گمان میبرند که تو با فلان زن زنا کرده موسی گفت که معاذ الله او را
حاضر کنید سزا بمحفل آورده موسی علیه السلام فرمود که ای زن ترا سوگند میدهم بخدائی که دریا شکافت و بنی اسرائیل را
نجات داد و توریت را فرو فرستاد که راست بگو آنچه هست هیبت الهی با فته گفت یا کلیم الله قارون دو کیسه زر بمن
داد که تا در باره تو افترا کنم و من با وجود گناه کاری خود چگونه پسندم که بر تو تهمت بندم و آنک دو همیان
زر بمهر قارون با من است بنی اسرائیل مهر قارون دیدند و مکر او بر همه روشن شد موسی علیه السلام روی مبارک
بر خاک نهاد و از قارون بقادر کن فیکون بنالید و شکایت کرد که آتش نافرمانی خدا و رسول در نهاد او اشتعال یافت
بستن خطاب رسید که زمین را در فرمان تو کردیم بفرما هر چه میخواهی موسی گفت ای قوم من به قارون مبعوثم چنانچه
با فرعون بودم هر که با قارون است گو بر جای خود قرار گیرد و هر که با من است گو کناره رود که او را وعده رسیده پس
همه بنی اسرائیل کناره گرفتند الا دو تن که با قارون ماندند و موسی با زمین خطاب کرد که یا ارض خذیهم ای زمین بگیر
خداوند بگیر ایشان را زمین پایهای ایشان تا کعبین فرو برد و ایشان هر سه آغاز تضرع کردند و امان طلبیدند
و بجائی نرسید و موسی میفرمود که ای زمین خذیهم القصه تا زانو و میان و گردن بر زمین فرو رفت و زاری و استغاثه ایشان

در دل موسی اثر نکرد تا زمین ایشان را بتمامی فرو برد و در اکثر تفاسیر است که حضرت عزت جل ثناؤه با موسی خطاب فرمود
که هشتاد بار قارون و یاران او فریاد کردند و بفریاد ایشان نرسیدی و رحم نکردی بعزت و جلال من که اگر یکنوبت مرا
بخواندندی اجابت میکردم لطف ما با کافری همراز شد کافر صد ساله صاحب راز شد وحضرت رسالت پناه هر چند
ایذاء و بی ادبی از قریش میدید و زمین و دریا و کوه و باد و ملایکه در فرمان او بودند تا ایشان را قهر کند حتی روز جنگ
احد سنگ بر لب و دندان که بار رسیده عالم زدند و دندان مبارکش شکستند و خون می آمد و بر داء مبارک
پاک میفرمود و نمیگذاشت که خون بر زمین رود و میفرمود که اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون ولا یعقلون تا در شان
او نازل شد وما ارسلناک الا رحمة للعالمین ببین تفاوت ره از کجاست تا بکجا نسبت روی تو با روی پری
نتوان کرد از کجا تا بکجا پای پری نتوان کرد القصه بعد از خسف قارون سفهای بنی اسرائیل با یکدیگر گفتند که موسی دعا
کرد تا قارون در زمین فرو رود و کنوز و سعهٔ او متصرف شود موسی درخواست کرد تا حق تعالی سرا و گنج خانهای
او نیز در زمین فرو برد چنانچه میفرماید فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ پس فرو بردیم ما بزمین قارون را
و سرای او نیز بزمین فرو بردیم صاحب لباب آورده که هر روز قارون مطعون بمقدار قامت خود با خانه و مال
بزمین فرو میروند و تا نفخ صور بر این سیاق خواهند رسید گنج قارون که فرو میرود از قهر هنوز خوانده باشی که
هم از غیرت درویشان است فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ پس نبود قارون را
هیچ گروهی از یاران که در آن وقت یاری کردندی قارون را بجز خدای تعالی وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنْتَصِرِينَ
و نبود قارون از منع کنندگان عذاب از خود یعنی نتوانست که عذاب از او باز دارد و نه خود نیز توانست باز
داشت وَأَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ و بامداد کردند و گشتند آنکسان که آرزو میبردند منزل و جاه
قارون را دی روز میگفتند يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ اکنون که چنین دیدند بعد از خسف او
يَقُولُونَ وَيْكَأَنَّ اللَّهَ میگفتند هر یک با دیگری ویک بمعنی ویلک باشد و اعلم مضمر است تقدیره
ویلک اعلم ان الله وای بر تو باد بدانکه خدای تعالی يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ
يَقْدِرُ گشاده میگرداند روزی را برای هر که میخواهد نه بمنزلتی که تقاضای قبض کند بلکه بمقتضای مشیت
لَوْلَا أَنْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا اگر نه آن بودی که خدای تعالی منت نهاد بر ما و بما نداد آنچه متمنای ما بود
لَخَسَفَ بِنَا وَيْكَأَنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ هر آینه در زمین فرو بردندی ما را هم چون قارون و حفص
لخسف بفعل معلوم میخوانند یعنی خدای تعالی ما را بزمین فرو بردی و وی کلمه ندم است و کان از برای تشبیه
و در لباب از طبری نقل کرده که مجموع کلمه ویکان بمعنی الم تعلم والم تر است یعنی نمیدانی و نمی بینی آنکه رستگاری نمییابند

ازعذاب

ر قصص

از عذاب ناگروندگان یا کافر نعمتان یا تکذیب کنندگان تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ آن سرای دیگر که شنیده‌ای
اما هنوز ندیده نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ متعین ساخته ایم و مهیا کرده ایم برای
آن کسانکه ایشان نمیخواهند برتری و تکبر در زمین و اهل آن وَلَا فَسَادًا و نه تباهی و ستمکاری بر مردمان
چنانچه قارون خواست وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ و سرانجام نیکو و خاتمت حمیده و پسندیده برای پرهیزکاران است
صاحب بحر الحقایق فرموده که سرای رضا مر جماعتی راست از ارواح مقدسه یعنی پاک شده از اذیال صفات
نفسانیه که در زمین البشریة طالب علو نباشند چون نفوس فراعنه و جبابره و فساد نخواهند یعنی نظر از غیر حضرت
خداوند برداشته التفات بهیچ کس و هیچ چیز ننمایند و عالم ملک و ملکوت را بتصرف مالک الملوک باز گذارند و با ملکیت
و مالکیت و هر تصرفی که در کون و مکان است دخلی نباشد و ایشان را بر آن زمان اعتراض نباشد هر چه خواهی
بکن که ملک تراست ما جدا ایم و بو الفضول جداست مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا هر که بیاید و بیارد خصلت
نیکو یا معرفتی بتوحید ربانی یا طاعتی با خلاص پس مر او راست نیکوئی بهتر از آن خصلت یا هر که بیارد نیکی یا طاعتی
یا معرفتی در دنیا او را باشد بهتر از آن در آخرت وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ عَمِلُوا
السَّيِّئَاتِ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ و هر که بیاید و بیارد بدی چون شرک و تکذیب پس جزا داده نشوند
آن کسان را که کردند بدیها مثل آنچه که بودند در دنیا که عمل میکردند ظاهر آیه دلیل است بر آنکه ثواب حسنه بهتر از
آن حسنه خواهد بود و عوض بدی مثل بدی ایشان و فایدهٔ این صورت انزجار است عقلا را از ارتکاب سیئات
هر چه در عقل و شرع بد باشد نکنند هر که با خرد باشد آورده اند که چون حضرت رسالت پناه صلعم در زمان
هجرت بجحفه رسید شوق کعبه و آرزوی مولد خود در باطن مبارکش ظاهر گشت جبرئیل نازل شد و این آیه
آورد که إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ بدرستیکه آنکس که فرض کرده است بر تو
تبلیغ قرآن یا عمل بدان هر آینه البته باز گردانندهٔ تو است بجای باز گشت یعنی مکه یا مقام محمود که وعدهٔ
شفاعت عظمی فرموده و گویند که این آیه وعدهٔ فتح مکه بوده و نزد بعض معاد جنت است و در تاویلات
آورده که معاد فنا فی الله است در احدیت ذات و بقا بالله در مقام تحقق بجمیع صفات و برساله مستبصر
اینجا سر منه بدء و الیه یعود روشن میگردد چون از این بدایت آن را ابتدا هم بدو باید که باشد انتها
نورهائی را که گرد از حق طلوع جمله را هم سوی او باشد رجوع قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ مَنْ جَاءَ بِالْهُدَى بگو یا
حبیبی محمد که پروردگار من داناتر است بکسیکه آورد و آمد براه راست که آن توحید است یا قرآن وَمَنْ هُوَ
فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ و به آنکس که او در گمراهی هویداست همچون منکران من و آن منم که بر اسرار مطلع ام وَمَا كُنْتَ

ترجوا ان یلقی الیک الکتاب ونبودی تو که امید داشته باشی بآنکه فرستاده شود بتو قرآن پس ما نفرستادیم
بتو قرآن الا رحمة من ربک مگر بجهه بخشایشی از آفریدگار تو بتو فلا تکونن ظهیرا للکافرین
پس مباش تو هم پشت ویار ویاور مر ناگرونده کان یعنی مدارا با ایشان مکن وملتمس ایشان اجابت مفرمای ولا
یصدنک عن آیات الله بعد اذ انزلت الیک وباید که کافران باز ندارند ترا از خواندن آیتهای
خدای تعالی و عمل کردن بدان پس از آنکه فرود آمده است بر تو وادع الی ربک وبخوان خلایق بسوی عبادت
پروردگار تو ولا تکونن من المشرکین ومباش تو ای بنده کان از شرک آورنده کان ولا
تدع مع الله الها آخر ومخوان با یاد خدای تعالی که معبود بسزا است خدائی دیگر زیرا که لا اله
الا هو نیست هیچ خدائی سزای پرستش وخواندن ویاد کردن جز او و مخاطب درین آیات پیغمبر است
علیه الصلوة والسلام ومراد امت اند و فایده خطاب با آنحضرت قطع طمع است مشرکان را از موافقت
او با ایشان تا دانند که آنحضرت از جانب مالک الملوک مامور است بمخالفت کفار بمجرد خواطر خود کل شیء
هالک الا وجهه همه چیزها هر چیز که هست فانی وهالک ودر معرض فنا است وقابل هلاک یا هر چه در حیز
امکان است سبب هلاک اوست جز ذات بیچون حق تعالی یا همه عملها باطلست مگر آنچه بدان عمل وجه الله طلبند
له الحکم والیه ترجعون مر او راست فرمان وفصل حکومات وقضای نافذ وبسوی او وجزای
او بازگشت خواهد رسید شما را برای مکافات کسب اعمال و نزد بعضی محققان آنست که موجود حقیقی نیست الا ذات
حق تعالی پس از روی حقیقت ماسوی الله فانی باشند صاحب کشف الاسرار در تفسیر این آیه از کلمات شیخ
الاسلام قدس سره نقل میکند که نه از کس بتو ونه از تو بکس همه از تو بتو پس همه تویی وبس الا کل شیء ما خلا الله باطل
علایق منقطع است وعوایق مرتفع رسوم باطلست واسباب مضمحل حدود متلاشی وخلایق فانی وحق یکتا وبخود باقی
در شرح عوارف مذکور است که نفرمود هالک تا معلوم شود که وجود همه اشیاء در وجود او امروز هالکست وحواله
مشاهده این حال بفردا در حق محجوبانست یوم یرونه بعیدا ونریه قریبا   با وجود تو ز من رست نیاید که منم
چون وجود من بیچاره هم از جود شماست

سورة العنکبوت

بسم الله الرحمن الرحیم

الم حروف مقطعه بعجز خلق است تا بدانند که خلق را بحقایق این کتاب راه نیست وعقل هیچ کامل از کنه
معرفت آگاه نی خرد عاجز وفهم کم است ودر حروف اول سوره گفته اند که الف اشارت است باسم الله ولام
بلطیف ومیم بمجید منفرمایند که الله منم روی طاعت بمن آر لطیف منم اخلاص در عبادت فرو مگذار مجید منم بزرگی
دیگران را مسلم مدار احسب الناس ان یترکوا آیا پنداشته مردمان آنکه فرو گذاشته شوند ودست از ایشان

بدارند ان یقولوا آمنا

العنکبوت

بدارند ان یقولوا آمنا وهم لا یفتنون بآنکه بگویند که ایمان آوردیم یا می پندارند که بمجرد زبان و قول آمنا دست از ایشان
باز دارند وحال آنکه ایشان آزموده نشوند با وامر ونواهی وانواع تکالیف مبتلا نگردند در نفس ومال واصناف محن ومصایب
با امتحان نکنند ایشان را بهجرت وجهاد وامثال اینها این آیه در شان بعضی از مسلمانان که در مکه بودند وایشان را هجرت
از دیار وقرار خود دشوار می آمد ومهاجران از مدینه پیغام بایشان میدادند که در جوار دیار کفار باشید تمام نیست بعضی
به نیت هجرت بیرون آمدند ومشرکان آگاه شده ایشان را از راه باز گردانیدند حق تعالی جهت تسلی ایشان این آیه فرستاد که
تصور نمی باید کرد که پیشکش بلا دعوی ولا درست بود   عاشقان را در دل بسیار میباید کشید جور یار وطعنه اغیار میباید کشید
واصح آنست که مهجع مولای فاروق روز بدر بزخم عامر بن حضرمی شهید شد ودر لفظ مبارک حضرت رسول الله گذشت
که پیش رو شهیدان اهل توحید او خواهد بود مادر وپدر مهجع جزع وفزع بسیار مینمودند حق تعالی جهت تسلی دل فراق
کشان آیه فرستاد که بمجرد قول ایمان پی بلا وامتحان کاری از پیش نمیرود ولقد فتنا الذین من قبلهم وبدرستیکه
ما امتحان کردیم ودر فتنه انداختیم ایشان را که پیش از این مؤمنان بودند یعنی این صورت در همه امم واقع بوده ونقد
دعوی هر یک را بر محک بلا آزموده اند فلیعلمن الله الذین صدقوا ولیعلمن الکاذبین پس ظاهر میگرداند
بامتحان خدای تعالی آن کسان را که راست گفتند در دعوی ایمان ومتمیز میسازد دروغ گویان را در دین یعنی معلوم خلق
میگرداند یا میسازد این دو گروه را بخلق یا جزا میدهد ایشان را بآنچه میدانند از صدق وکذب ایشان
در محبت هر که او دعوی کند صد هزاران امتحان بر وی تند گر بود صادق کشد بار جفا ور بود کاذب گریزد از بلا ام حسب
الذین یعملون السیئات یا می پندارند بلکه پندارند آنکه که می کنند بدیها را چون کفر وشرک ومعاصی وظلم ان
یسبقونا ساء ما یحکمون آنکه پیشی گیرند بر ما ومارا عاجز سازند وقادر نباشیم بر مجازات مساوی ایشان
بد حکمیست وبد پنداری آنچه میکنند در فتوحات مذکور است که آیا همی پندارند گنه کاران که بسیئات خود بر مغفرت مشمول
رحمة من سبقت گیرند این حکم ناپسندیده است زیرا که رحمة من سبقت گرفته است بر ذنوب ایشان اگر موجب غضب باشد
گر گناه تو از عدد بیش است   سبقت رحمتی از آن پیش است   من کان یرجوا لقاء الله فان اجل الله لآت
هر که باشد که امید دارد برسیدن رضای خدای را در آخرت یا وصول بثواب الهی وگفته اند هر که ترسد از روز رستخیز وعرض او
بر خدای تعالی گو آماده باش پس بدرستیکه مدتی ووقتی وتعیینی که خدای تعالی مقرر فرموده برای رضا ولقا یا جزا از ثواب وعقاب
هر آینه آینده است وهو السمیع العلیم وخدای تعالی شنواست بر گفتار بنده کان ودانا بضمایر واسرار ایشان ومن
جاهد فانما یجاهد لنفسه وهر که جهاد کند با کفار یا با هوای نفس غدار یا کوشش نماید در عمل اهل ابرار بموافقت
سید مختار پس بدرستی که جهاد می کند وکوشش در عمل مینماید برای فایده نفس خود چرا که جزا وثواب او وآن عاید است ان الله غنی

عن العالمین بدرستیکه خدا تعالی هر آینه بی نیاز است از طاعات و مجاهدات جهانیان و تکلیف بعبادت از
جهت صلاح احوال ایشان والذین امنوا وعملوا الصالحات و آنانکه گرویدند و ایمان آوردند و کردند کارهای
نیکوی پسندیده لنکفرن عنهم سیئاتهم هر آینه محو کنیم و باطل گردانیم ما از ایشان بدیهای ایشان را
ولنجزینهم احسن الذی کانوا یعملون و هر آینه پاداش دهیم و نیکوئی کنیم ایشان را نیکوتر عملی که
بودند که عمل صالح میکردند و در دار دنیا یعنی توحید که بهترین اعمال ایشان است جزا دادیم و باقی اعمال با وجود
آنکه در فضیلت مساوی آن نیست بر همان قیاس جزا دهیم یا اهل توحید را جزا دهیم به بهتر و بیشتر از اعمال ایشان
یکی را ده و زیاده تا هفتصد زیرا که ایشان محتاج اند و من بی نیاز و مراد دهنده رسم باشد که غنی چیزی دهد محتاج را
دیگران دستار بخشند او بخشد تاج را آورده اند که سعد ابن وقاص بدولت اسلام سرافراز گشت مادرش حمنه
بنت ابو سفیان سوگند خورد که از آفتاب بسایه نروم و از هر چه بدان مایه زنده گانی یابند تناول نکنم تا تو از دین
محمد که اختیار کرده بیزار نشوی سعد صورت حال بعرض حضرت رسالت پناه رسانید این آیه نازل شد
ووصینا الانسان بوالدیه حسنا و امر و نصیحت فرمودیم ما آدمی را که با پدر و مادر نیکوئی کند در
افعال و اقوال که محض خوبی باشد وان جاهداک لتشرک بی ما لیس لک به علم و اگر تکلیف و کوشش
نمایند پدر و مادر تو ای آدمی جنگ و جدال کنند با تو که تا شریک من آری و انباز گیری چیزی را ما که خداوندیم که
استحقاق الوهیت اگرچه ندانی و فی الواقع الوهیت ثابت نیست جز ما که آفریننده ایم فلا تطعهما الی مرجعکم
فانبئکم بما کنتم تعملون پس فرمان مبرید مادر و پدر را و بکفر راضی مشوید چرا که طاعت مخلوق در معصیت
خالق روا نیست بسوی مجازات منست بازگشت شما از مؤمن و مشرک و بار و عاق پس بیاگاهانم شما را وقت جزا دادن
بآنچه هستید شما که می کنید شما والذین امنوا وعملوا الصالحات و آنانکه ایمان آوردند بعد از کفر و گمراهی و بکردند
کارها نیکو بعد از فساد لندخلنهم فی الصالحین هر آینه داخل گردانیم ایشان را در زمره ستوده کاران و
نیکوکاران یا در آریم در مدخل ایشان که بهشت است ومن الناس من یقول امنا بالله و از مردمان هستند
کسیکه میگوید که گرویدیم ما بخدا تعالی مراد منافقان اند یا قومی ضعیف الایمان که گفتند ایمان آوردیم فاذا اوذی
فی الله جعل فتنة الناس کعذاب الله پس چون ایذا کرده و رنجانیده شوند در راه خدا تعالی بسبب دین او
یعنی چون گروه عذاب مؤمن کنند که از دین محمد صلعم برگردد همچون ابوجهل که عذاب بلال و عمار یاسر و خباب میکرد
گردانید یعنی کافر پنداردند و شمارد رنج و عذاب مردمان را مانند عذاب حق تعالی یعنی ترک ایمان کنند از
خوف عذاب خلق چنانکه ترک کفر میبایدکرد از خوف عذاب خدا تعالی ولئن جاء نصر من ربک و اگر بیاید

نصرة وفتح

العنکبوت

نصرٌ وفتحٌ وغنیمتی و یاری از پروردگار تو مؤمنان را لیقولن انا کنا معکم هر آینه گویند آن منافقان بدرستیکه
ما ای مؤمنان هستیم و بودیم در دین و ملت و اعتقاد با شما پس ما را در غنیمت شریک سازید اما از ترس عذاب کافران ترک ایمان
میکردند اولیس الله باعلم بما فی صدور العالمین آیا نیست خدا تعالی یعنی هست داناتر بآنچه در دلهای
جهانیان است از صفا و اخلاص و کدورت نفاق ولیعلمن الله الذین امنوا ولیعلمن المنافقین و هر آینه
میداند و ظاهر میکرداند خدا تعالی آنکسان را که گرویده اند بدل و اعتقاد و میداند و اعلام میفرماید منافقان ایشان را در دنیا
متمیز خواهد ساخت با ابتلا و امتحان در بلا و محنت و بلیت و چه بگوهر مردان شناخته شود چنانچه با آتش عیار زر
و نقره معلوم گردد که پاکست یا غش دارد بشکل و هیئات این زره مرو زنهار تو آن بصبر و تحمل شناخت جوهر مرد
اگر نه پاک بود از بلا نخواهد جست وگر در اصل بود پاک صبر خواهد کرد در لباب آورده که ابو سفیان و امیه بن خلف فاروق
و صدیق را گفتند که از دین محدث محمد روی بتابید و طریق قدیم پدران فرومگذارید و اگر اقامت از دین ابا
گناهی باشد ما آن گناه برداریم و شما را در زیر بار گناه نگذاریم حق سبحنه و تعالی آیه فرستاد وقال الذین کفروا
للذین امنوا اتبعوا سبیلنا و گفته اند آنکسانی که کافر بوده اند و آنکسان که ایمان آورده بودند و تصدیق کرده
گفتند پیروی کنید طریق ما را یعنی متابع کیش و سیرت پدران باشید از تکذیب بعث و نشر و حشر و جحود ثواب و عقاب
ولنحمل خطایاکم وما هم بحاملین من خطایاهم من شیء و باید که برداریم گناهان ایشان را
و حال آنست که نیستند کافران بردارندگان از گناهان مؤمنان از هیچ چیز اگر پهلوان باشند بار خود کشند
که موجب تخفیف عذاب هیچکس نمیتوانند شد انهم لکاذبون بدرستیکه کافران هر آینه دروغگو باشند
و در سخن خود که میگویند که بار خطای مؤمنان برداریم بلکه بر حمل گناهان اندک و بسیار قادر نخواهند بود که هر آینه
بار گناه خود و بار گناه آنکسان که بسبب ایشان گمراه شده اند ولیحملن اثقالهم واثقالا مع اثقالهم
هر آینه بر خواهند داشت بارهای گران گناهان خود و بارهای گران دیگر را یعنی وزر و وبال آنان را که گمراه ساخته اند بجرائم
ایشان خواهند کرد ولیسئلن یوم القیمة عما کانوا یفترون و هر آینه سؤال کرده خواهند شد بایشان
و معتوب و معاقب البته پرسیده شوند بر سبیل توبیخ روز رستخیز از آنچه بودند که افترا مینمودند و بر میبافتند از اباطیل
و حیل که سبب اضلال خلق میشد ولقد ارسلنا نوحا الی قومه و بدرستیکه فرستادیم نوح پیغمبر را بر قوم
خود فلبث فیهم الف سنة الا خمسین عاما پس درنگ کرد در میان ایشان بجهة دعوة ایشان بطریق حق هزار سال
مگر پنجاه سال روایت اشهر آنست که نوح چهل ساله بود که مبعوث شد و نهصد و پنجاه سال دعوت کرد و بعد از طوفان
سیصد و پنجاه سال بزیست و ملک الموت بوقت قبض روح او از او پرسید که ای درازترین پیغمبران از جهة عمر دار دنیا را چون

یا فیلی فرمود که مانند خانه که دو در داشته باشد از یکی در آیند و از دیگری بیرون روند کر عمر تو چون نوح به لقمان باشد
آخر بروی چنانچه فرمان باشد ایراد قصه نوح جهت تسلیه سید انام است و تنبیه بر کشیدن آزار و ایذاء قوم و تهدید
مکذبان بذکر طوفان یعنی نهصد و پنجاه سال جفای قوم کشید و هم چنان دعوت میفرمود و کسی بر او نمیگروید فَأَخَذَهُمُ
الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ پس فرا گرفت قوم نوح را طوفان عذاب و ایشان ستمکاران بودند بکفر فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَصْحَابَ
السَّفِينَةِ پس نجات دادیم ما نوح را و یاران کشتی با هشتاد یا هفتاد یا هفت کس بودند سام و حام و یافث و سه زن
ایشان و همسر نوح علیه السلام وَجَعَلْنَاهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ و گردانیدیم ما آن سفینه یا آن واقعه نوح یا حادثه
که آن علیه آب بود دلالتی یا عبرتی و محل اعتباری برای جهانیان تا بدان استدلال کنند یا پند گیرند وَإِبْرَاهِيمَ
إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ یاد کن ابرهیم خلیل چون گفت مر گروه خود را از اهل بابل اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ بپرستید خدای را
و بترسید از عذاب او و حذر کنید از مخالفت ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ این عبادت و ترس بهتر است
مر شما را از دین شما و آئینی که دارید اگر هستید که میدانید خیر از شر و نفع از ضر إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ
أَوْثَانًا وَتَخْلُقُونَ إِفْكًا جز این نیست که میپرستید شما بجز خدای تعالی بتان را و بر میبافید و اختراع میکنید
دروغی را که آن را خدای نام می کنید إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ بدرستیکه آنکه که پرستش می کنند
از غیر خدای تعالی لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا نمیتوانند و قدرت ندارند که برای شما روزی دهند روزی ادنی
فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَاعْبُدُوهُ پس بجوئید از نزد خداوند روزی را که او تواناست بر ایصال رزق
بمرزوقان و او را بپرستید بیگانگی وَاشْكُرُوا لَهُ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ و شکر گوئید مر او را که شکر قید
نعمت عاجله و صید نعمت آجله است و بسوی او باز گردیده خواهید شد تا انجا الصاح نصایح ابرهیم بود و اکنون
حق تعالی تهدید میفرماید قریش را که وَإِنْ تُكَذِّبُوا فَقَدْ كَذَّبَ أُمَمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ و اگر تکذیب کنید
ای اهل مکه پس بدرستیکه تکذیب کرده اند رسل خود را جماعتهای پیش از شما چون قوم نوح و هود و صالح و غیرهم
و از تکذیب ایشان پیغمبران را ضرری نرسیده بلکه مضرت آن بخود ایشان لاحق شده که مستحق عقوبت
دنیا و آخرت شده اند پس تکذیب و حیله شما محمد رسول الله صلعم چه زیان وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ
الْمُبِينُ و نیست بر فرستاده و پیغمبر مگر پیغام رسانیدن آشکارا و آن پیغام رسانیدن با امید و بیم همواره شما را
دعوت فرمود و از عقوبت عاقبت ترسانید و شما بعث و نشر و حشر را بدلایل ظاهر و برهان نیز که قایم مقام
رویت کَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ که چگونه آشکار میکرداند و بدید می آورد خدای تعالی آفریده را
و از نیست هست میکند پس باز ایشان را بعد از موت باز گرداند بحیوة دوم باره إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ بدرستیکه این

آفرینش

آفرینش ابدا و اعاده بر خدای تعالی آسان است قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ بگو یا حبیبی محمد این
منکران را که از تفکر و استدلال عاجزند که بروید و سیر کنید در اطراف زمین پس بنگرید و نگاه کنید که چگونه
بیافریده است خلق را با اختلاف اشکال که یکی بیکی نمیمانند و احوال و افعال و اقوال با آفرینش معادن و نبات
و حیوان ثُمَّ اللَّهُ يُنْشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ بعد از آن که نیست میکرداند خدای تعالی هر آفریده ظاهر میگرداند و بدید
آورد آفریدن بار دیگر ملخص سخن آنست که چون بدیدید و بدانستید که خالق همه اوست در ابتدا واجب لازم شود بر شما
در اعاده و بضرورت بدانید که آنکس که مبدا خلایق است میتواند که معید ایشان باشد إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ
كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بدرستیکه خدای تعالی بر همه چیز از ابدا و اعاده و تکلیف و جزا تواناست بجهت آنکه قدرت
صفت ذاتی اوست و ذات او نسبت بهمه ممکنات یکسانست پس چنانچه بر نشأ اولی قادر است هر آینه از
نشأ اخری عاجز نخواهد بود يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَرْحَمُ مَنْ يَشَاءُ وَإِلَيْهِ تُقْلَبُونَ عذاب و شکنجه
میکند هر که را خواهد و بخشد بر هر که خواهد بخشش او حد و حصر ندارد و بحکم او باز گردانیده خواهید شد در روز جزا
و گفته اند که عذاب کند بخذلان و بخشاید بتوفیق ایمان در کشف الاسرار آورده که عذابش از روی عدل است
و رحمتش از روی فضل و لطف با هر که خواهد عدل کند و از پیش براند که ما را از شایی گر فضل کنی کار من آسان گردد
در عدل کنی وای برسوائی ما و هر که خواهد با او فضل کند بلطف خویش بخواند اگر رانی ز راه عدل رانی
و گر خوانی ز روی فضل خوانی مرا با راندن و خواندن چکار است اگر خوانی و گر رانی تو دانی در زاد المسیر
آورده که عذاب بسرشت خوئی و بدکی ماست و رحمت بخوشخوئی و خوشخلقی و نیز در بعض عذاب و رحمت بمیل و ترک
دنیاست یا حرص و قناعت یا بمتابعت بدعت و ملازمت سنت یا بتفرقه خواطر و جمعیت دل و قشیری فرموده
که عذاب آنست که بنده را به بنده گذارد و این هرگز نفرموده که اگر یک طرفة العین بخود ما باز گذارد و شیطان
دمار از روزگار ما برآرد یارب اگر نه لطف تو فریاد ما رسد پیدا بود که کوشش ما تا کجا رسد و رحمت آنکه
خود مولی کار بنده بیچاره ضعیف شود تا تو نباشی یار ما رونق نگیرد کار ما ای واقف اسرار ما الخالی اطوار ما
وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ و نیستید شما ای بنی آدم عاجز کنندگان پروردگار که عذاب از خود دفع
و رفع کنید در زمین یعنی اگر خواهید که از حکم خداوند بگریزید و در زمین متواری شوید نتوانید
حکمی که بگریزد خداوند و دود که بگریزی هزار فرسنگ چه سود وَلَا فِي السَّمَاءِ و نه در آسمان یعنی اگر در آسمان باشید
هیچ وجه از وجوه عاجز کننده پروردگار نباشید و نخواهید بود چگونه بنده که گردن ننهد فرمان را چگونه گریزد
که عاجز نکند چوگان را وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ و نیست و نباشد و نخواهد بود برای شما

از غیر حق تعالی هیچ دوستی که نگاه دارد شما را از بلا و عذاب و نه یاری که بصدد دفع عذاب در آید و شفاعت کننده
بیرون خداوند شفاعت نتواند کرد وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَلِقَائِهِ و آنانکه که نگرویدند و کافر
شدند بکتب خدای تعالی و معجزات رسول الله ۲ یا بدلایل وحدت و بعث و حشر و برسیدن جزا در رضای او در سرای
آخرت أُولَٰئِكَ يَئِسُوا مِنْ رَحْمَتِي آن گروه کافران ناامید ند از رحمت و بخشایش و مهربانی ما در دنیا
یا ناامید خواهند شد در قیامت و تعبیر بماضی از جهت تحقق و توعت فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ
أَلِيمٌ و آن گروه کافران برای ایشانست شکنجه دردناک یعنی دایم بسبب کفر ایشان در عذاب دردناک
خواهند بود بعد از این معترضات باز ذکر قصهٔ ابراهیم میکند و میفرماید فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا
أَنْ قَالُوا اقْتُلُوهُ پس نبود جواب قوم ابراهیم بعد از منع ایشان از بت پرستی و بعد از کسر بتان مگر آنکه
گفتند بعضی با بعضی دیگر که بکشید او را أَوْ حَرِّقُوهُ یا گفتند که بسوزانید او را و اتفاق کردند بر سوختن
و در آتش انداختن همچنانکه در محل خود گفته شود فَأَنْجَاهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ پس برهانید او را خدای تعالی
از اضرار آتش و برو سرد و با سلامت گردانید إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ بدرستیکه در این
رهانیدن ابراهیم نشانهاست و دلایل قدرت است از خمود آتش و ترک احراق و رستن گل و ریحان
از آتش برای گروهیست که میگروند و ایمان می آورند و تصدیق مینمایند چه مؤمنانند که منتفع از آن و تامل در
آن نفع میگیرند وَقَالَ إِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا و گفت ابراهیم بدرستیکه فرا گرفتید
شما از غیر حق تعالی بتان را بخدائی مَوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا برای دوستی میان شما یعنی تا شما
بت پرستان با یکدیگر کنید و بر عبادت بتان اجتماع نمائید در زندگانی اینجهان یعنی تا در دنیا باشید
آن دوستی باقی باشد ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ پس روز قیامت دوستی در میان شما
برطرف شود و کافر شوند و بیزاری کنند و منکران کردند بعض از شما با بعضی یعنی متبوعان دشمن با یعان
کردند و گویند که یا ویلتی لیتنی لم اتخذ فلانا خلیلا وَيَلْعَنُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا و لعنت کنند بعضی
از شما یعنی پیروان و اراذل مر بعضی که پیشروان و اشرافند وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ نَاصِرِينَ
و جای شما و بازگشت شما همه دوزخ است و نیست مر شما را در آنروز هیچ یاری دهنده و مددکاری که
خلاص یابید بمدد ایشان از آتش و چون ابراهیم خلیل علی نبینا و علیه السلام از آتش بیرون آمد فَآمَنَ
لَهُ لُوطٌ پس بگروید و تصدیق کرد مر او را لوط که خواهرزاده و بقولی برادرزادهٔ او بود وَقَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ
إِلَىٰ رَبِّي پس بگروید و تصدیق کرد و گفت بدرستیکه من هجرت کننده ام از این قوم به آنجا که امر پروردگار منست

إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

العنکبوت

إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ بدرستی که آفریدگار من او غالبست همه را مغلوب دشمنان نسازد مرا دانا است و درست
کردار و بحکمت بکار من پردازد پس لوط و ساره با وی اتفاق نموده از کوثی که سواد کوفه است بحران رفتند و از آنجا
بولایت شام برآمده ابراهیم بفلسطین نزول فرموده و لوط بمؤتفکه رفته صاحب کشاف آورده که ابراهیم در وقت
هجرت هفتاد و پنج ساله بود و در همین سال خدای تعالی اسمعیل بوی داد از هاجر که کنیز ساره خاتون بود اما نه کنیزک درم
خریدهٔ او بود بلکه پیغمبرزاده بود که از مملکت مسلمانان بتاراج بدست کافران و ظالمان افتاده بود و صاحب ولایت بود
که هر کس که طمع در او میکرد دستش خشک میشد و بدعای او باز گیرا میگشت و دست بدست به ساره رسیده بود چنانکه
کنیزک درم خریده بود بلکه آزاد و مسلمان و مستجاب الدعوه بود و چون سن مبارک ابراهیم بصد و دوازده یا صد و بیست
رسید حق تعالی از ساره او را فرزندی بخشید چنانچه میفرماید وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ و بخشیدیم ما
مر او را در حین پیری اسحق و پسرزادهٔ یعقوب نام وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ و نهادیم مادر
فرزندان ابراهیم نبوت را یعنی بنی اسرائیل و بنی اسمعیل و کتابها یعنی توریت و انجیل و زبور و فرقان وَآتَيْنَاهُ
أَجْرَهُ فِي الدُّنْيَا و دادیم مزد هجرت او در سرای دنیا که فرزندان بسیار باو دادیم در کبر سن از عجوزه عقیمه
یا ذریهٔ طیبه او را ارزانی داشتیم که یکیش محمد صلعم بود و پیغمبری و کتب بایشان عطا کردیم یا او را مقبول خلق
و محبوب لهاء ساختیم تا همهٔ اهل ملل نسبت خود باو درست میکنند یا حکم کردیم بصلوات بر او تا آخر دهر ما ورد کی
گوید که مزد او در دنیا بقای ضیافت اوست یعنی هم چنانچه در حالت حیوة مهمانخانهٔ او بساط انداخته و خوان
کشیده بود حالی نیز هم چنانچه بوده است و خاص و عام از فایده مایده آنحضرت بهره مندند وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ
الصَّالِحِينَ و بدرستیکه ابراهیم در سرای دیگر هر آینه از جملهٔ شایستگان و نیکان است و پسندیده وَلُوطًا
إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ و یاد کن لوط را چون گفت با گروه خود از اهل مؤتفکات أَئِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ
آیا شما هر آینه می آئید بکاری زشت و حفص اینکم میخواند یعنی بدرستیکه شما بفاحشه می آئید یعنی کاری میکنید
که بغایت زشت است و بسبب قباحت آن کار مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ پیشی نگرفت بر شما
آن فاحشه هیچ یک یعنی پیش از شما هیچ کس این کار نکرد از عالمیان و جهانیان جهت آنکه طباع سلیمه از این عمل متنفر است
و نفوس پاکیزه از این کار کاره أَئِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ وَتَقْطَعُونَ السَّبِيلَ آیا بدرستی که شما می آئید
بمردان و نزدیکی میکنید با ایشان بطریق مباشرت و میبرید راه بر رهگذریان و مسافران یعنی مال مسافران می
گیرید و ایشان را میکشید یا غریبان را بدین عمل اکراه میکنید سبیل نسل بر تسابه اتیان رجال وَتَأْتُونَ فِي نَادِيكُمُ
الْمُنْكَرَ و می آئید در مجلسها خود بفعلهای زشت یعنی کاری میکنید که پیش عقلا و عرفا نیکو نیست چون دشنام دادن

ومزاح بفحش و صفیر زدن و سنگ ریزه بانگشت بر یکدیگر افکندن و مهره و گلوله از کمان بر یکدیگر انداختن و شرب خمر
و سخریه با مسافران و امثال این حرکتها بکنند و نیک دانند و زشتی خود را بچشم خود دیدن خوب باشد و در محافل
نشینند و حرکتهای زشت خود بهتر باز گویند و گواهی در میان خود بفساد دهند و بزبان خود بفحش و فاحشه اقرار
کنند و می آیند بمجلس شما در برابر یکدیگر با پسران بکار ناپسندیده مشغول میشوید فما کان جواب قومه الا
ان قالوا ائتنا پس نبود جواب سخن گروه لوط یعنی جواب سخن او نمیگفتند مگر آنکه گفتندی بر سبیل استهزا که بیار بما
بعذاب الله ان کنت من الصادقین که عذاب خدای تعالی اگر هستی تو از راست گویان در آنکه این فعلها
قبیحست و بسبب آن عملها عذاب بر شما نازل خواهد شد یعنی ما ترک این عملها نخواهیم کرد و اگر راست میگوئی
که خدائی هست و تو پیغمبر اوئی پس بگو تا عذاب بما فرستد چون لوط از ایشان نا امید شد قال رب انصرنی
علی القوم المفسدین گفت از روی مناجات که یا رب یاری ده مرا با نزال عذاب بر گروه تباه کاران
ولما جاءت رسلنا ابراهیم بالبشری و چون آمدند فرستادهای ما یعنی ملائکه بصورت دوازده ملک
بشکل دوازده پسر امرد آمدند همه خوش شکل بسوی ابراهیم خلیل جهة بشارت فرزند اسحق و نبیره یعقوب
قالوا انا مهلکوا اهل هذه القریة گفتند ملائکه بدرستیکه ما آمده ایم که هلاک گردانیم و هلاک کننده ایم
اهل این شهر سدوم نام که تکذیب برادرزاده تو لوط می کنند ان اهلها کانوا ظالمین بدرستیکه مردم
این شهر هستند ستمکاران بکفر و انواع منکرات قال ان فیها لوطا ابراهیم فرمود بدرستیکه در این شهر لوط است
و او از ظالمان نیست قالوا نحن اعلم بمن فیها گفتند ملائکه که ما داناتریم بحال هر کس که در آن شهرست از
مؤمن و کافر و ظالم و ما از حال لوط غافل نخواهیم بود لننجینه واهله الا امرأته کانت من الغابرین
هر آینه او را رهائی خواهیم داد و کسان او را مگر زن او را که داخل هلاک شدگان است بجهة آنکه هست از اهل عذاب
و از باقی ماندگان در شهر یعنی با لوط خواهیم گفت که از میان قوم بیرون رود با اهل خود که تابع اویند مگر زن او
که در میان قوم بماند و با ایشان هلاک شود ولما ان جاءت رسلنا لوطا سیء بهم وضاق بهم و آن
هنگام که آمدند فرستادهای ما بسوی لوط دوازده پسر خوش شکل دیدند و غمناک شد لوط بدیشان بجهة آنکه
متعرض غربا می شدند ذرعا و بیطاقت و تنگدل گشت که مبادا که از قوم فاسق ظالم معلم آسیبی بایشان رسد
و گفت کاشکی شما هرگز بدین شهر نمی آمدید که ناکسان این شهر کافر و فاجرند فرشتها اثر ملال بر جبین مبین لوط
مشاهده کردند او را تسلی دادند وقالوا لا تخف ولا تحزن و گفتند مترس و اندوه مدار انا منجوک واهلک
الا امرأتک کانت من الغابرین بدرستیکه ما رهانیده ایم ترا و کسان ترا مگر زن ترا که باشد او از بر جا ماندگان

العنکبوت

و هلاک شدگان انا منزلون علی اهل هذه القریة بدرستیکه ما فرو آرندگانیم بر مردم این شهر رجزا من السماء
بما کانوا یفسقون عذابی از آسمان یعنی سنگ باران بسبب آنکه بودند که پیوسته فسق میکردند پس بحکم حق تعالی
لوط با اهل خود خلاص شدند و کفار مؤتفکه هلاک شدند و شهر خراب شد ایشان عبرت عالمیان گشت چنانچه میفرماید
ولقد ترکنا منها آیة بینة لقوم یعقلون و بدرستیکه ما گذاشتیم از آن شهر نشانه روشن برای
گروهی که تعقل کنند و اعتبار گیرند و آن نشانه روشن آثار دیار خراب ایشانست یا حجاره سجیل که در آن زمین
میتوان یافت یا آبهای سیاه که هنوز هست یا قصه و حکایات ایشان که در میان بنی آدم باقیست و اهل
قرآن تلاوت میفرمایند والی مدین اخاهم شعیبا و فرستادیم بسوی اهل مدین برادر ایشان را شعیب
فقال یا قوم اعبدوا الله وارجوا الیوم الآخر پس گفت شعیب که ای گروه من بپرستید خدا را و امید
دارید روز بازپسین را یعنی عملی کنید که بسبب آن عمل امید ثواب توان داشت یا بترسید و حذر کنید از شدت
روز قیامت یا اقرار کنید و تصدیق نمائید روز بازپسین را ولا تعثوا فی الارض مفسدین و غایت
تباهی مجوئید در زمین مدین بنقص کیل و وزن در حالتیکه قاصد فساد باشید و تباه کاری کنید فکذبوه
فاخذتهم الرجفة پس دروغ نسبت کردند شعیب را و از فساد ممتنع نشدند و ترک نکردند پس گرفت ایشان را
لرزه زمین یعنی لرزه سخت یا صیحه جبرئیل که دلها از آن در تزلزل افتاد فاصبحوا فی دارهم جاثمین
پس بامداد کردند در سراهای خود بزانو در آمدگان و فرو برده شده و مرده وعادا وثمودا وقد تبین لکم
من مساکنهم و یاد کن قوم عاد و ثمود و هلاکت ایشانرا بدرستی که روشن شده است هلاکت ایشان مر شما را
ای اهل مکه از منزلهای ایشان و بحجاز و حجر و یمن که بر آن میگذرید و آثار عذاب معاینه می بینید وزین لهم الشیطان
اعمالهم و بیاراست برای ایشان دیو سرکش یعنی ابلیس کردارهای ایشان را از کفر و معاصی و تکذیب رسل و
فصدهم عن السبیل وکانوا مستبصرین پس باز داشت ایشان را از راه دین خدای تعالی و راه راست که انبیا
ایشان را بدان میخواندند و بودند ایشان بینایان یعنی متمکن بودند از نظر و فکر و ملاحظه بدیده بصیرت اما
بدان اشتغال ننمودند یا زیرک و باریک بین بودند بگمان خود و سخن پیغمبران نامعقول پنداشتند یا بتحقیق
و یقین دانا بودند بنزول عذاب ولیکن لجاجه کردند تا هلاک شدند وقارون وفرعون وهامان
و یاد کن این سه نفر کافر ظالم بنفس خود که بواسطه نافرمانی هلاک کردیم ایشان را ولقد جاءهم موسی
بالبینات و بدرستیکه آمد بایشان کلیم الله بحجتهای روشن و معجزهای هویدا و آیات واضحات فاستکبروا
فی الارض وما کانوا سابقین پس سرکشی کردند و تکبر نمودند و تعظیم ورزیدند بترک ایمان و تصدیق

پیغمبر در زمین و نه بودند پیش کبرندگان بر حکم خدا تعالی بطاعت و اطاعه بلکه بحکم خدا تعالی هلاکت بایشان رسید و نبودند فوت شوندگان از عذاب فَكُلًّا أَخَذْنَا بِذَنْبِهِ پس همه ایشان که یاد کرده شد گرفتیم باو عقوبت کردیم بگناه ایشان فَمِنْهُم مَّنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا پس بعضی از ایشان کسی بودند که فرستادیم ما بر او باد سخت هم چون قوم عاد باد سخت که در آن سنگ ریزه گرم بود ندهم چون لوطیان وَمِنْهُم مَّنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ و بعضی از ایشان کسی بودند که گرفت او را عذاب صیحه یعنی آواز هایل هلاک چون قوم ثمود و اصحاب مدین وَمِنْهُم مَّنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ و بعضی از ایشان کسی بود که فرو بردیم او را در زمین چون قارون وَمِنْهُم مَّنْ أَغْرَقْنَا و بعضی از ایشان کسی بود که غرق ساختیم ایشان را در آب چون قوم نوح و فرعونیان وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَٰكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ و نبود خدا تعالی که ستم کند بر ایشان یعنی بجرم ایشان ایشان را عقوبت فرمود و لیکن بودند ایشان که بجهل و عناد و نفسهای خود را ستم میکردند و خود را بکفر و معصیت هدف تیر عذاب میساختند

ای که حکم شرع را رد میکنی راه باطل میروی بد میکنی
چون تو بد کردی بدی یابی جزا پس بها حمله با خود میکنی

مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ مثل دوستان آنکسان که فرا گرفتند بغیر دوستان یعنی خدایان باطل گرفتند كَمَثَلِ الْعَنكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا مانند عنکبوتست که برای خود فرا گرد خانه وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ و بدرستیکه سست ترین خانها هر آینه خانهٔ عنکبوتست که نه سقف دارد و نه دیوار و نه گرما باز دارد و نه سرما و بیک سر چوب همه خراب میشود اگر باشند کافران که بدانند چیزی را هر آینه بدانستندی که این مثلیست از برای دین ایشان یعنی چنانچه خانهٔ عنکبوت سست بی اعتبارست و هیچ چیز را نشاید دین ایشان خوار و بیمقدارست و از آن خیر و نیکی نشاید صاحب عجب الحقایق آورده که عنکبوت هر چند بر خود می تند زندانی برای نفس خود میسازد و قیدی بر دست و پای خود مینهد پس خانه او محبس اوست آنکس که بغیر خدای چیزی را پرستش کنند و دوستی هوا و هوس کیرند و محبت این هوا و متابعت شیطان دغا میکنند بسلاسل اغلال و وزر و وبال مقید گشته روی خلاص نیابند و در مهلکه نیران و درکه بعد و حرمان افتاده معذب گردند و بعضی هوای نفس را در بی اعتباری تشبیه به بنای عنکبوت کرده اند

از هوا بگذر که بی اعتبار افتاده است رشتهٔ دام هوا چون تار بیت عنکبوت

إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يَدْعُونَ مِن دُونِهِ مِن شَيْءٍ بدرستیکه حق تعالی میداند آنچه میخوانند یعنی آنچه میپرستند از غیر خدا تعالی از هر چیزی چه بت و ملک و آدمی و کوکب و حیوان وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

واوست غالب و بیهمتا

و العنکبوت

واوست غالب و بیهمتا و در ملک و ملک خود شریک ندارد و محکم کارست که بحکمت مشرکان را عذاب و عقاب تأخیر میکند وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ و این مثلها و داستانها می آوریم و بیان میکنیم آن را برای مردمان بجهت تسهیل فهم و در نمی یابند ثمره و فایده آن را مگر دانایان که تدبیر و تفکر میکنند در حقایق آن خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ بیافرید خدای آسمانها و زمینها برای اظهار حق و حکمت و صواب نه برای باطل و بازی إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ بدرستیکه در این آفریدن هر آینه نشانه است روشن یا در ضرب الامثال عبرتیست و محل اعتباریست برای اهل ایمان اتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ بخوان آنچه وحی کرده میشود بتو از قرآن وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنكَرِ و بپای دار نماز را بدرستیکه نماز باز میدارد از کاری که زشت و قبیح باشد و از عملی که بحکم شرع منهی عنها باشد یعنی بسبب بازایستادن میباشد از معاصی چرا که مداومت بر نماز موجب دوام ذکر و مروت و کمال خشیت و بخاصیت بنده را از گناه و فحشا باز دارد آورده که جوانی انصاری ملازمت جماعه نموده با حضرت رسالت پناه نماز میگذارد و هیچ نوع از فواحش بود که مرتکب نمیشد چون حکایت او بموقف عرض رسانیدند آنحضرت فرمود ان الصلوة تنهی زود باشد که نماز او را از آن باز دارد و باندک زمانی توفیق توبه یافت و از زهاد صحابه گشت و در وسیط از اسناد خود از انس ابن مالک نقل میکند که حضرت رسالت پناه محمدی صلعم فرمود که هر که باز ندارد نماز او را از فحشا و منکر زیاده نشود او را ابدان نماز از حضرت حق سبحانه و تعالی الا دوری صاحب تأویلات آورده که هر یک از نفس و تن و دل و سر و روح خفی را نمازیست باز دارنده از مناهی نماز تن مناهیست از معاصی و ملاهی و صلوة نفس مانعست از رذایل و علایق و اخلاق ردیه و سیئات مظلمه و نماز دل باز دارد از ظهور فضول و وفور غفلة و صلوة سر مانع است از التفات بما سوی الله و صلوة روح نفی کند از استقرار بملاحظهٔ اغیار و صلوة خفی نگهدارد سالک را از شهود اثنینیة و ظهور ربانیت یعنی بر او ظاهر گرداند از روی حقیقة جز یکی نیست نقد این عالم بار یعنی بعالمش معروفش وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ و هر آینه ذکر خدا تعالی بنده را بزرگترست از ذکر همه چیز زیرا که ذکر او طاعتست و ذکر غیر او طاعت نیست بلکه گاه باشد که معصیت باشد یا بزرگترست از آنکه قدر آن شناسند یا بزرگتر آن آنست که ذکری دیگر با آن معارضه کند و بقول بعضی که گویند مراد از ذکر نماز است یعنی نماز بسبب اشتمال آن بر ذکر خدا تعالی باقیست و زوال بدو راه نیابد ذوالنون مصری قدس سره فرمود که ذکر خدای تعالی بزرگترست از آنچه که تو او را یاد نکنی مگر بعد از آنکه او ترا یاد کند میفرماید که لبیک یا عبدی چنانچه اگر او را یکبار

یاد کنی او ترا دو بار یاد کند اگر از جانب معشوق نباشد میلی کوشش عاشق بیچاره بجائی نرسد سلمی گوید که ذکر او
در اوّل بزرگتر است از ذکر شما در آن وقت او را در نفحات از شیخ ابو سعید ابو الخیر قدس سره نقل میکند که ذکر خداوند بزرگتر است
چنانچه او را یاد کنی بلکه هر گاه که او ترا یاد کند ذکر او بزرگتر است چرا که ذکر تو پیدا بود که تا کجا باشد تو یاد کنی خدا را
در خور خویش او یاد کند ترا اولی در خور خویش وَاللّٰهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ و خدای تعالی داناست بآنچه میکنید از نماز
و ذکر و اعمال و طاعات و غیر آن و جزای مناسب عمل خواهد داد وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ و عداوت و پیکار
مکنید و جدال منمائید با جهودان و ترسایان یعنی با کسانی از ایشان که در عهد شما اند یا جزیه قبول کرده اند
إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ مگر بخصلتی که آن نیکوتر باشد یعنی خشونت ایشان را بخوی نیکو مقابله کنید یعنی برفق
و علم و کظم و غیظ و غضب ایشان را بحلم بکذرانید إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ مگر آن کسان که ستم کردند از ایشان
یعنی عهد بشکستند و جزیه باز گرفتند و گفته اند ظالمان از اهل کتاب آنها اند که اثبات فرزند میکنند
خدای را سبحانه عما یقولون با ایشان حلم نباید نمود و مجادله بشمشیر باید کرد چرا که افراط می کنند در عناد
وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْنَا و بگوئید با ایشان که بصدق تمام ایمان آوردیم بآن کتابی که فرو
فرستاده اند بسوی ما یعنی قرآن وَأُنْزِلَ إِلَيْكُمْ و بآن کتابی که فرو فرستاده اند بشما یعنی توریت
و انجیل و زبور وَإِلَٰهُنَا وَإِلَٰهُكُمْ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ و خدای ما و خدای شما یکیست و ما
امر و کردن نهاده ایم و مخلصان و موحدان و مطیعان او و شما اتخاذ ارباب میکنید از احبار و رهبان وَكَذَٰلِكَ
أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ و همچنانکه فرو فرستادیم ما بر انبیا کتب خود فرو فرستادیم ما بسوی تو کتابی
موافق با کتب سابقه در اصول دین یعنی قرآن که مصدق سایر کتب راست فَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ
يُؤْمِنُونَ بِهِ پس آنکسان که داده ایم ما بایشان علم و فهم کتاب متقدمه چون عبد الله ابن سلام
و اتباع او یا آنکسان که پیش از پیغمبر بودند از اهل کتاب یا انبیا که مبشر بودند و ایمان می آوردند بقرآن و رسالة
محمد صلعم یا مراد آن کسانند که پیش از بعثت برسالة مصطفی و انزال قرآن گرویده بودند چون قس بن
ساعده و بحیرا و نسطور و ورقة بن نوفل و اضراب ایشان یا معاصر آنزمان پیغمبر از اهل کتاب وَمِنْ
هَٰؤُلَاءِ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ و از این گروه عرب کس است که ایمان می آورد بقرآن و برسالة
محمد صلّی الله علیه و آله و سلّم وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الْكَافِرُونَ و منکر نشوند آیتهای ما
و حجج قاهره ما مگر ناگرویدگان از یهود چون کعب ابن اشرف و معاندان عرب از اهل مکه سیّما ابو جهل
و مانند او که مصرّند بکفر وَمَا كُنْتَ تَتْلُو مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ و نبودی تو یا محمّد که بخوانی پیش

از قرآن هیچ کتابی از کتب منزله و امی بودی وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ و نمی نوشتی کتابی بدست راست
خود تاکید است و نفی کتابت یعنی هرگز نخوانده و چیزی ننوشته که اگر چنانچه خواننده و نویسنده بودی
إِذًا لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ آنهنگام در شک افتادندی تباه کاران و گمرهان یعنی مشرکان عرب
گفتندی که چیزی میخوانده و می نویسد پس قرآن را از کتب پیشینیان التقاط کرده و بر ما خوانده یا
جهودان در شک افتادندی که ما در توریت و انجیل و زبور خوانده ایم که پیغمبر آخر الزمان امی باشد
و این کس قاری و کاتب است و در تیسیر آورده که خط و قرائت فضیلت است مر غیر پیغمبر را و عدم آن فضل
معجزات آنحضرت بوده و چون معجزه ظاهر در امیت او بود شک و شبهه نماند نگارمن که بمکتب نرفت
خط ننوشت بغمزه مسئله آموز صد مدرس شد و چون حق سبحانه و تعالی در آخر عمر این فضیلت نیز بوی
ارزانی داشت تا معجزه دیگر باشد و ابن ابی شیبه در مصنّف خود از طریق عون عبد الله نقل میکند که تا مات رسول الله
حتی کتب و قرء این صورت منافی قرآن نیست زیرا که در قرآن نفی کتابت مقرر ساخته نزبان قبل
از نزول وحی و مذهب آنکسان که او را امی دانند از اول عمر تا آخر حین اصوب و اقرب است بقلم کز نسبه
انگشتش بود لوح و قلم اندر مشتش از سواد خط اگر دیده بپوشید بکمالش نرسد هیچ شکست بود او نور و خط
تیره ظلم نشود نور و ظلم جمع بهم بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ بلکه قرآن
آیتهای روشن است در سینه آنکسان که داده اند علم را یعنی مؤمنان اهل کتاب یا صحابه کرام که آن را یاد می
گرفتند تا هیچ کس آنرا تحریف نتواند کرد و خوانندگان قرآن از ظهر القلب خاصه این امت مرحومه است
چرا که کتب متفرقه از اوراق میخوانده و تحریک آن آیات که بر راجع است بحضرت مصطفی صلّی الله علیه و آله و سلّم
و کارهای او و دانش و علم او با وجود آنکه امی است روشن است بر آنکس که دانا است بکتب الٰهی و واقف بر سمات و صفات
حضرت رسالت پناهی وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الظَّالِمُونَ و منکر نشوند آیتهای ما که قرآن است و محمد صلعم
مگر ظالمان در کفر که مکابره میکنند با وجود وضوح و دلایل اعجاز وَقَالُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِنْ رَبِّهِ
و گفتند کافران که چرا فرستاده نمیشود بر محمّد صلّی الله علیه و آله و سلّم نشانه و معجزه از پیش پروردگار
او یعنی معجزه هم چون معجزه ناقه صالح و عصای موسی و مائده عیسی محمّد ندارد قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللّٰهِ
بگو جز این نیست که آیتها و معجزه ها از پیش خدای تعالی است هر گاه که خواهد فرو فرستد و اظهار آن بقبضه اقتدار
و اختیار من نیست وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ و بدرستیکه جز این نیست که من بیم کننده ام آشکارا
یعنی تخویف بلیغی که شما در یابید أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آیا بسنده

دکافی نیست ایشانرا حجتی هویدا و معجزی واضح انکه بدرستی که فرو فرستادیم ما بر تو قرآن را که پیوسته خوانده میشود
بر ایشان بزبان ایشان و قریش که افصح مردمانند و اسرار بلاغت و اطوار فصاحت بر ایشان مخفی نیست و تحدی کرده و کوتاه
ترین سوره در برابر قرآن از ایشان طلبیده و ایشان لشکری میکشند و مال و جان در میبازند و معارضه آن نمیپردازند
معجزی روشنتر ازین کجا باشد و گفته اند که جمعی بخدمت حضرت رسالت پناه صلعم آمدند و بعضی از سخنان نوشته با
خود آورده و بدعا انکه میخواهم که علم خود را بدان افزون سازیم حضرت فرمود که اهیه گمراهی بس قومی را که از
انچه پیغمبران ایشان بایشان آورده رغبت کنند بچیزی که غیر پیغمبر ایشان آورده این که میخواهید که باین سخنان علم
خود را زیاده کنید تلاوت قرآن کلام الله بکنید و تامل و تفکر در معنی آن بنمائید و این آیه نازل شد اولم
یکفهم آیا بسنده نیست ایشانرا و کافی نیست قرآن را که بایشان خوانده میشود ان فی ذلک لرحمة
وذکری لقوم یؤمنون بدرستیکه در این کتاب که آیتی بخایانی و نعمت است بسیار بزرگ و نصیحتی از
خدای تعالی مر گروهی که متابعت او کنند و گروهی که تصدیق نمایند و ایمان آورند قل کفی بالله بینی و
بینکم شهیدا بگو یا حبیبی محمد که بس است حق تعالی میان ما و میان شما گواه بر سخن من که کلام او است
و من رسول ویم یعلم ما فی السموات والارض میداند انچه در آسمانهاست و زمین است
پس حال من و شما بر او مخفی نخواهد بود والذین آمنوا بالباطل وکفروا بالله و آن کسان که
گرویدند بنا حق چون یهودیه و نصرانیه با ایمان آوردند بمعبودان باطل و کافر شدند بخدای تعالی که
برحق است اولئک هم الخاسرون آن گروه که بخدا و رسول منکر و ندو تصدیق نمیکنند بمعجزات ایشان
اندز زیان کاران که بدل کردند کفر را بایمان ویستعجلونک بالعذاب ولولا اجل مسمی
و شتاب میکنند کافران ترا بعذاب که بر ایشان نازل شود چون نضر ابن حارث و امثال او و اگر نه
مدتی بودی نام برده و معین برای عذاب هر قومی در علم قدیم خود لجاءهم العذاب ولیاتینهم
بغتة هر آینه بیامدی بمستعجلان یعنی ایشان که طلب عذاب میکنند عذاب موعود و هر آینه بنک خواهد آمد
بایشان انچه می طلبند ناگاه در دنیا هم چنانکه روز بدر واقع شد که کافران بحمایت قافله و محافظت
مال از مکه بیرون آمدند و در بدر بهمدیگر رسیدند و بیک طرفة العین هفتاد کافر کشته شدند و هفتاد
اسیر شدند چنانکه عذاب در دنیا بوقت مرگ بایشان میرسد و در آخرت خود موجود و موعود است
وهم لا یشعرون و ایشان ندانند و خبر از آمدن عذاب ندارند یستعجلونک بالعذاب طلب
تعجیل میکنند ترا بحلول عذاب وان جهنم لمحیطة بالکافرین و بدرستیکه دوزخ فرو گرفته و گرد در آینده است

بنا کردند کان

العنکبوت

بنا کردند کان یعنی موجبات جهنم چون کفر و معاصی و سعبه خواطر از سخنان حق که محیطاست بایشان یا اسم فاعل بمعنی
مستقبل باشد یعنی احاطه خواهد کرد بر ایشان یوم یغشاهم العذاب من فوقهم روزی که در آید
بایشان عذاب از بالای سر ایشان ومن تحت ارجلهم و از زیر پاهای ایشان ویقول
ذوقوا ما کنتم تعملون و گوید حق تعالی یا فرشته بامر او مر دوزخیان را که بچشید و کشید
جزای انچه بودید که میکردید در دنیا که دار عمل بود در عقبی که دار جزا است چه هرچه اینجا کاشته اید اینجا میدروید
تو تخمی بیفشان که چون بدروی بمحصول خود شاد خرم شوی میندار چون جو بکاری بکرد
که گندم بخواهد به انبار برد آورده اند که جمعی مؤمنان در مکه اقامت کرده از جهت قلت زاد و کجی
استعداد و یا بسبب محبت اوطان یا صحبت اخوان هجرت نمیکردند و ترک وهر ان پرستش حق تعالی
مینمودند حق تعالی فرمود که یا عبادی الذین آمنوا ای بنده کان من انکسانکه گرویده اند از
اهل شرک بیکسو روید و صحبت مؤمنان طلبید و اگر آشکارا نمیتوانید پرستش حق کرد ان ارضی
واسعة فایای فاعبدون بدرستیکه زمین من گشاده است هجرت کنید از خوف بمحفل
امن لیس خاص مرا پرستش نمائید سفر کن چه جائیت ناخوش بود کز انجای رفتن بدان تنگ نیست
چه ارض خداوند واسع بود بیک جای منشین جهان تنگ نیست و اگر از دوستی اهل و عیال و ولد یاکی
لب بلده شده البته روزی مفارقت ضروری خواهد بود کل نفس ذائقة الموت هر تنی چشنده
مرگست و بمرگ از هر کس و هر جا باید برید ثم الینا ترجعون پس بسوی ما باز گردانیده خواهند
شد و حفص بخطاب میخواند یعنی شما باز گردانیده خواهید شد بجزای ما بعد از الشرک اقامت
باید کرد و روی بکعبه امن و امان یعنی پیغمبر آخر الزمان باید آورد والذین آمنوا وعملوا الصالحات
وانکسانکه گرویده اند بخدا و رسول او کردند عملهای نیکو یعنی ادا فرائض و واجبات نمودند لنبوئنهم
من الجنة غرفا هر آینه فرود آوریم و جای دهیم ایشانرا در بهشت منزلهای بلند و اماکن ارجمند
تجری من تحتها الانهار میرود از زیر آن غرفها جویها خالدین فیها نعم اجر
العاملین در حالتیکه جاوید باشند در آن بهشتها در آن غرفها یا دایم الدهر ان نعمة
جاری باشد هم چون جویهای دنیا که چند روز جاریست و باقی نه نیکو مزدیست عمل کننده کان را
جزای بهشت الذین صبروا وعلی ربهم یتوکلون انکسان که شکیبائی ورزیدند و صبر نمودند
بر آزار مشرکان و هجرت از اوطان و تکالیف و اکاره و مشاق و بر پروردگار خود نه بر غیر او اعتماد میکنند

وکار خود به بت میسازند مؤمنان مکه چون آیتها شنیدند عزیمت هجرت بمدینه نمودند و دغدغه دیگر بخاطر
دست داد که بلده که ما در آن اسباب معیشت مهیا نباشد چگونه توان رفت این آیه نازل شد که
وَكَأَيِّنْ مِنْ دَابَّةٍ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا و بسیار و چند ان از جنبنده گان هستند که بهیچ وجه از وجوه
برنمیدارند روزی خود را یعنی طاقت و قوة و اختیار برداشتن ندارند یا ذخیره کننده گان از جانوران
آدمیت و موش و مور و گفته اند عقعق ذخیره نهد و فراموش کند و در کشاف از بعض سلف نقل میکند
که بلبل را دیدم که خوردنی در زیر بالهای خود پنهان میکرد القصه جانوران بسیار هستند از وحوش
و طیور و سباع و هوام و سایر حیوانات که در میان آدم میباشند و ذخیره ننهند و حامل رزق
نشوند اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ خدا تعالی که رزاق رزق است روزی میدهد ایشان را و شما
نیز پس از عدم اسباب معیشت در بلاد غربت اندیشه مکنید بیت ز فیض کرم ذو الجلال مشرب ارزاق
بر آب زلال شاه گدا روزی او میخورند مور و ملخ قسمت از او میبرند وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ و خداوند
شنواست مر قول شما را که روزی از کجا خوریم داناست بآنکه شما را روزی از کجا دهد وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ
مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ و اگر بپرسی از مشرکان که چه کس بیافرید آسمانها و زمینها وَسَخَّرَ
الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ و مسخر و رام کردانید آفتاب و ماه را هر آینه
گویند که خداوند است چرا که این مسئله در عقول قرار گرفته که واجبست انتها ممکنات بیکی واجب الوجود
و چون میدانند که خالق ارض و سماوات اوست پس از کجا برگردانیده میشوند از حق و روی بباطل می آورند
و بدروغ و افک شریک میگیرند اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ
لَهُ خدا تعالی میگستراند و فراخ میگرداند روزی را برای آنکس که میخواهد از بنده گان خود و تنگ
میسازد برای آنکس که میخواهد ضمیر عاید است بغیر مذکور و تقسیم دال است بر آن و گفته اند موسع او و ضیق
علیه که منت یکیست یعنی بر هر بنده گاهی فراخ گرداند و گاهی تنگ سازد إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ
بدرستیکه خدا تعالی بر هر چیز از قبض و بسط دانا است و مصلحت بنده گان برو مخفی نیست وَلَئِنْ
سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً و اگر بپرسی تو از مشرکان عرب که چه کس فرو فرستاد از آسمان
آب فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا پس زنده کرد و تازه ساخت بآن آب زمین را از پس مردگی
و افسردگی و خشک شدن آن لَيَقُولُنَّ اللَّهُ هر آینه میگویند که خداوند چنین فرمود یعنی معترفند بآنکه
موجد ممکنات اوست و با وجود این اعتقاد بعضی از مخلوقات او در عبادت او شریک میسازند قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ

بل اکثرهم

العنکبوت

بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ بگو که شکر و سپاس و ستایش مطلق مر خدا راست که از این ضلالت مرا و متابعان مرا نگاه داشته
بلکه بیشتر کافران در نمییابند و سخن متناقض میگویند اقرار دارند بخالقیة او و مخلوق او را شریک میسازند و جل
لا شریک له الحمد لله رب العالمین که ما نه بی عقلیم که این توفیق یافته ایم و این مسئله فهم میکنیم و امیر المؤمنین علی
نقل میفرمایند که پیغمبر صلعم فرموده که بر همه مؤمنان واجبست که هر صباح چهار شکر بکنند که اگر هر صباح این چهار
شکر نکنند مستوجب آن میشوند که حق تعالی هر نعمتی که بایشان داده نزع فرماید اول شکر نعمت ایمان الحمد لله رب
العالمین علی نعمة الایمان الحمد لله رب العالمین علی نعمة الاسلام دوم شکر نعمت کلام الله الحمد لله رب العالمین
علی نعمة القرآن اگر کسی باعتقاد درست و نفس گیر یک کلمه بر کوه خواند در حال از جای بردارد سیوم شکر نعمة
محمد مصطفی صلعم که پیغمبر ماست صاحب شفاعت عظمی الحمد لله الذی جعلنا من امة سید النبیین و شکره علی
ما هدانا سبیل اهل الایمان والیقین که گفته اند که امم سابقه مانند مس اند و این امت مثل طلا قوله تعالی کنتم خیر
امة چهارم شکران نعمت که خداوند رزاق رزق رفت و رزق بنده حواله به بنده ننموده که باعتقادی و محبتی
رزق میدهند و بانکار و عداوت قطع رزق میکنند و شیخ شیرازی فرموده   خدا یرا مسلم بزرگواری و حکم
که جرم بیند و نان برقرار میدارند   الحمد لله رب العالمین وَمَا هَٰذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَلَعِبٌ
و نیست این زندگانی دنیا یعنی دیگر از عقبی مگر بیکاری و اشتغالی بیفایده و بازیچه یعنی در سرعت و انقضا و زوال
ببازی کودکان میماند که بیکجا جمع آیند و ساعتی بدان منهمک گردند و بعد از اندک زمانی ملول و مانده گشته متفرق
شوند و چه زیبا گفته اند   بازیچه ایست طفل فریب ایمتاع دهر   بیعقل مردمان که بدان مبتلا شوند وَإِنَّ الدَّارَ
الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ و بدرستیکه سرای دیگر هر آینه اوست سرای حیوة ابدی
یعنی زندگانی جاوید آنجا خواهد بود اگر باشند مردمان که بیابند و بدانند و اختیار نکنند دنیا فانی بر سرای باقی
فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ پس چون نشینند غافلان در کشتی و بسبب
موج در گرداب اضطراب افتند بخوانند خدای را در حالتیکه خالص گردانند برای خدا تعالی دین را یعنی
ظاهرا باشند در صورت آنها که مخلصانند که یاد نکنند مگر خدای را در کشف آن شده پناه بوی برند
فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ پس آن هنگام که نجات دهد خدا تعالی ایشان را از بحر و سر دل
آرد و سلامت بسوی خشکی ناگاه ایشان شرک آرند یعنی باز گردند بعادت خویش که شرکست لِيَكْفُرُوا بِمَا
آتَيْنَاهُمْ وَلِيَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ هر آینه کافر نعمت شوند بآنچه دادیم مر ایشان را از نعمت نجات
و تا برخوردار شوند باجتماع بر عبادت اصنام یا برخورند از زندگانی اینجهانی پس زود باشد که بدانند عاقبت کار خود

بوقت عقوبت اَوَلَمْ یَرَوْا اَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا اٰمِنًا آیا ندیدند اهل مکه را و ندانسته که بدرستیکه گردانیدیم شهر ایشان را مقامی با حرمت و ایمنی یعنی اهل آنجا ایمن اند از قتل و غارت و تعدی وَیُتَخَطَّفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ و ربوده میشوند مردمان از گرداگرد بلدان ایشان یعنی مردمان را میکشند و اسیر میکنند و در حوالی مکه و کسی متعرض ایشان نمیگردد اَفَبِالْبَاطِلِ یُؤْمِنُوْنَ وَبِنِعْمَةِ اللّٰهِ یَکْفُرُوْنَ آیا بباطل که بتانند یا شیاطین یا هواهای نفس خود که اصلا ندارند ایمان می آرند و میگروند بنعمت حق تعالی چنین نعمتی ظاهر که تمکین است در حرم و ایمنی از خوف و باطن که قرآنست و محمد رسول الله کافر میشوند وَمَنْ اَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرٰی عَلَی اللّٰهِ کَذِبًا و چه کیست ستمکارتر از کسی که بر بنده و بسازد بر خدایتعالی دروغی و گمان برد که خدایتعالی او را شریکیست و حال لا شریک اَوْ کَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَآءَهٗ یا تکذیب کننده قرآن را یا رسول الله را آنهنگامی که بیامد بوی اَلَیْسَ فِیْ جَهَنَّمَ مَثْوًی لِّلْکَافِرِیْنَ آیا نیست یعنی هست در دوزخ جایگاه اقامت برای ناگروندگان وَالَّذِیْنَ جَاهَدُوْا فِیْنَا و آن کسانکه کوشش نمایند در کار دین ما و طاعت و رضای ما و اقامت دین ما کنند لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنَا هر آینه راه نمائیم ایشان را براههای ما و مزید هدایت و خیرات یا جنت یا شهادت و مغفرت وَاِنَّ اللّٰهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِیْنَ و بدرستیکه خدایتعالی با نیکوکارانست یعنی با مجاهدانست بنصرت و اعانت در دنیا و ثواب و مغفرت در عقبی و ایراد مجاهده فرمود بطریق اطلاق تا متناول باشد جهاد ظاهر و باطن پس آنکسان که جهاد کنند در راه ما با دشمنان دین و با نفس و هوا بنمائیم ایشان را راه وصول بدولت لقا سهل بن علی تستری فرموده که هر که کوشش کند در اقامت سنت و مخالفت شیطان جن و انس بنمائیم او را راه جنت قشیری فرموده که آنکه بیارایند ظاهر خود را بمجاهدت آرایش دهیم باطن ایشانرا بمشاهدت و اصلی فرماید که هر که جهد کند برای ما راه دهیم او را بسوی خود در بحر الحقایق آورده که هر که کوشش نماید در طلب ما بنمائیم او را راه دریافت ما الا ما طلبنی وجدنی هر که ما را جوید ما را یابد در ترجمه بعضی از کلمات زبور آورده اند انا المعبود فاطلبنی تجدنی انا المقصود فاطلبنی تجدنی اگر در جستجوی من شتابی مراد خود بزودی بازیابی

بسم الله الرحمن الرحیم

الٓمّٓ ابوالجوار از ابن عباس رضی الله نقل کرده که حروف مقطعه اثنیه ربانی اند هر حرفی اشارتیست بصنعتی که حق را بدان ثنا گویند چنانچه الف این کلمه کنایتست از الوهیت و لام از لطف و میم از ملک و گفته اند که الف اشارتست باسم الله و لام بنام جبرئیل و میم باسم محمد یعنی الله تعالی بواسطه جبرئیل وحی فرستاد بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم غُلِبَتِ الرُّوْمُ فِیْ اَدْنَی الْاَرْضِ مغلوب شدند رومیان و فارسیان بر ایشان غلبه کردند در نزدیکترین زمینی که عرب را باشد نسبت بزمین روم

و آن اردن

و آن اردن و فلسطین بوده یا میان اذرعات و بصری و آن چنان بود که خسرو پرویز شهریار و فرخان که دو برادر بودند الروم
با لشکری گران فرستاد تا بعضی از ولایت روم بگرفتند و مردم روم منهزم گشتند و در سال نهم بقول اصح از مبعث پیغمبر این خبر بمکه رسید کافران شادمان شدند از روی شماتت با اهل ایمان گفتند که ما بر شما غالب خواهیم گشت حق سبحانه و تعالی آیه فرستاد و بیان فرمود وَهُمْ مِّنْۢ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَیَغْلِبُوْنَ فِیْ بِضْعِ سِنِیْنَ و رومیان از پس مغلوب شدن ایشان زود باشد که غالب شوند در اندک سالی که میان سه و نه باشد صدیق اکبر بعد از نزول این آیه مشرکان را گفت که چشم شما روشن مباد بخدا سوگند که اهل روم بر اهل فارس غالب خواهند شد در بضع سنین ابی ابن خلف علیه اللعنه گفت چنین است و ما با تو گرو میبندیم بر ده شتر جوان و مدت سه سال گرو بستند و آن زمان گرو هنوز حرام نشده بود پس صدیق صورت حال بعرض حضرت سید ابرار رسانید آنحضرت فرمود که بضع میان ثلاث و تسع است برو و در مال و مدت بیفزای صدیق باز گشت و تا نه سال بر صد شتر مداهنه کرد و ضمان از یکدیگر بستند و در روز بدر که مسلمانان بر قریش غالب شدند خبر غلبه رومیان بر فارسیان برسید و گویند این خبر روز حدیبیه مقرر شد صدیق صد شتر از ابی ابن خلف و از ضمان او بقول ثانی بستد که ابی خلف در جنگ احد کشته شده بود و حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که این صد شتر تصدق ده القصه این آیه اخبار است از امور کاینه در مستقبل و از جمله اقسام اعجاز قرآنست لِلّٰهِ الْاَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْۢ بَعْدُ مر خدایراست حکم و فرمان پیش از غلبه فارس بر روم و پس از غلبه روم بر فارس یعنی در همه وقت قضای او نافذ است و همه کارها در قبضه اقتدار اوست در کشف الاسرار آورده که قبل از لیست و بعد ابد یعنی امر ازلی و ابدی اوراست که خداوند ازلی و ابدیست وَیَوْمَئِذٍ یَّفْرَحُ الْمُؤْمِنُوْنَ بِنَصْرِ اللّٰهِ و آنروز که رومیان بر فارسیان غلبه کنند شاد خواهند شد مؤمنان بیاری کردن خدایتعالی مر اهل کتابرا بر قومی که کتاب ندارند چه بر اینصورت انقلاب شامل است و ظهور صدق اخبار مؤمنان و بردن گرو و از دیاد یقین صحابه و گفته اند که فرح بر آنست که بعضی اعداء دین بر بعضی غلبه کنند و جمعی نابود سازند و آنچنان بود که شهریار و فرخان بر بعضی بلاد روم غالب شدند و پرویز بغمازی ارباب غرض بر هر دو برادر که شهریار و فرخانند متغیر گشت و خواست که یکی بر دست یکی هلاک کند و هر دو بر صورت حال وقوف شده کیفیت بقیصر روم عرضه داشت کردند و بدین رسائی رغبت نموده سپهسالار لشکر روم شدند و فارسیان را مغلوب ساختند بعضی از بلاد ایشان بگرفتند یَنْصُرُ مَنْ یَّشَآءُ وَهُوَ الْعَزِیْزُ الرَّحِیْمُ یاری میدهد خدایتعالی هر که میخواهد و اوست غالب که انتقام کشد از جمعی مهربان بر جمعی دیگر وَعْدَ اللّٰهِ لَا یُخْلِفُ اللّٰهُ وَعْدَهٗ وعده فرمود خدایتعالی غلبه روم را یا فرح مؤمنان را وعده دادنی بظهور روم بر فارس خلاف نکند

خدایتعالی وعدهٔ خود را چرا که دروغ بروی ممتنع است بلکه سخن خود راست میسازد وَلٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ
ولیکن بیشتر مردمان نمیدانند صحت وعدهٔ خدای را يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا میدانند چیزهای آشکارا
از زندگانی دنیا یعنی مال ومتاع وجاه ودولت خود میدانند یا اسباب معایش وتجارت در تیسیر میگوید که مراد بنا نهادن
وزراعت کردن واجرای انهار وقنوات است که اکثر اهل دنیا قواعد آنرا میدانند وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ
غَافِلُونَ وایشان از امور آخرت که غایت مقصود است ایشان غافلانند مکرر ضمیر جهة تاکید است أَوَلَمْ
يَتَفَكَّرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ آیا فکر نمیکنند در نفسهای خود که مرآت ممکنات است یعنی هرچه در آفاق است نمودار آن
در انفس میتوان یافت مَا خَلَقَ اللّٰهُ فِي السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ نیافرید خدایتعالی
آسمانها وزمینها وآنچه در میان این هر دو است مگر برای حق وثواب وعقاب بالحق یعنی بحکمت ملخص سخن آنکه آفرید
آن آسمانها وزمین نه برای بازیست بلکه بجهة استدلال بر توحید است وَأَجَلٍ مُسَمًّى وبرای وقتی نام برده که چون
آنزمان برسد بنهایت برسند مراد روز قیامت که زمان فانی شود وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ
رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ وبدرستی که بسیاری از مردمان یعنی کفره بدیدار وجزاء پروردگار ایشان یعنی بروز رستخیز
که وقت لقاء است هرآینه ناگروندگانند ومنکرانند أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ
الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ آیا سیر نمیکنند در زمین یعنی بمصارع ثمود وعاد بوقت تجارت پس ببینند که چگونه بود
عاقبت آنکسان که بودند پیش از ایشان از امم گذشته كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَأَثَارُوا الْأَرْضَ بودند آنگروه
سختتر از اهل مکه از روی توانائی چون عادیان وثمودیان وامثال ایشان وبگردانیدند زمین را جهة زراعت
حبوب وغرس اشجار واستخراج معادن واستنباط آب وَعَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا وعمارت کردند
بیشتر از آنچه عمارت کردند زمین را ایشان یعنی اهل مکه که ساکنان وادی غیر ذی زرع اند یا آنکه عمر یافتند
در دنیا بیشتر از اعمار قریش وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وآمد بایشان آیتهای روشن با معجزهای پیدا
وایشان بدین نگرویدند فَمَا كَانَ اللّٰهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلٰكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ پس نیست خدایتعالی
که ظلم کند برایشان یعنی ارسال رسل بکرده وتکذیب ایشان را هلاک نکند که ظلم باشد ولیکن بودند ایشان
که بموجبات عقوبات بر نفسهای خود ستم میکردند ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوأَىٰ پس است
سرانجام آنکسان که بد کردند یعنی کافر شدند وشریک گرفتند نتیجه بدتر که عقوبت وعذابست وگفته اند که سوأی
اسم جهنم است چنانچه حسنی اسم بهشت است یعنی دوزخ عاقبت منکران باشد أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللّٰهِ
وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ بسبب آنکه تکذیب کردند بآیتها کلام خدایتعالی یعنی باور نداشته قرآن را یا عبرت

نگرفتند بدلایل

الروم

نگرفتند بدلایل قدرت وبودند که بدان آیتها استهزا میکردند اللّٰهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ
خدایتعالی بیافرید خلق را از نطفه که چیزی نبودند پس میمیراند پس دیگر باره زنده میگرداند وبرمی انگیزاند بعد از مرگ پس بسوی
جزا وحکم او باز گردانیده میشوید وحفص بیا میخواند بطریق خطاب وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ ودر روزی
که قایم وظاهر شود رستخیز خاموش شوند مشرکان چنان خاموشی که منقطع باشند از حجت ونومید ومتحیر شوند گناهکاران
از شفاعت شافعان وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِنْ شُرَكَائِهِمْ شُفَعَاءُ ونباشد مر ایشان را از انبازان ایشان یعنی از
خدایان ایشان که ایشان را شریک نام نهاده بودند چون ملائکه واصنام هیچ درخواست کننده یعنی ایشان که در دنیا
میگفتند که الهه ما شفیع ما خواهند بود در آنروز از شفاعت ایشان محروم ونا امید مانند وَكَانُوا بِشُرَكَائِهِمْ كَافِرِينَ
وباشند کافران بدان انبازان باطله خود ازیشان بیزار شوند وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يَوْمَئِذٍ يَتَفَرَّقُونَ ودر
روزی که برخیزد قیامت در آن هنگام پراکنده گردند مردمان واز همدیگر جدا شوند گروهی روی باعلی علیین
آورده وجمعی باسفل السافلین افتاده قسم اول در درجهٔ وصلت وقسمی دیگر در درکهٔ فرقت آن بر سریر محبت
واین بر سریر محنت آنرا انواع ثواب واینرا اصناف عذاب جمعی از دولت تلاوت نازان وبعضی در آتش فراق
گدازان یکی خندان بصد عشرت یکی نالان بصد حسرت یکی در راحت وصلت یکی در شدت هجران یکی در روضهٔ رضوان
یکی در حفرهٔ نیران یکی با حور در لذت یکی با دیو در زندان فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ
يُحْبَرُونَ واما آنکسان که گرویده باشند وعملهای نیکو وکارهای پسندیده کرده باشند پس ایشان در بستان جنت
در روضه باشند ومرغزاری مشتمل بر ازهار وانهار شادمان گردانیده چنان شادمانی که اسرار آن بر صحایف وجنات
ایشان ظاهر باشد یا مکرم ومعزز ومنعم باشند که ایشان را بحلل ودرر بیارایند در حقایق معنی یحبرون گفته که فرح
سازند ما شوند ودر عین المعانی آورده که آواز خوش شنوانند ایشانرا وهیچ لذت برابر استماع نباشد در
جنت که ابکار بهشت نغمه کنند بصوتی که خلایق مثل آن هرگز نشنیده باشند واین افضل نعیم بهشت باشد از
ابوذر را پرسیدند که مغنیات بهشت بچه چیز تغنی یعنی نغمه کنند فرمود که بتسبیح که هرگز بشنوی در دنیا از خود برفتی
معاذ رازی را قدس سره پرسیدند که از آوازها کدام دوستر داری گفت مزامیر الانس فی مقاصر القدس بالحان التحمید فی
ریاض التمجید صاحب کشف الاسرار فرموده که فردا دوستان خدا در روضات بهشت در میان ریاحین انس بشادی وطرب
سماع کنند فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ فرمان آید بداود که بدان نغمه که دلها پرور وصوت شور انگیز
که ترا داده اند ای داود زبور بخوان ای موسی تورات تلاوت کن ای عیسی بقرات انجیل مشغول شو ای درخت طوبی
آواز دلارای خود بتسبیح مالک بکشای ای اسرافیل تو قرآن آغاز کن ثعلبی از اوزاعی نقل میکند که خوشتر آواز از اسرافیل

بیت چون آواز تغنی کند در شستان از آواز آواز کار بماند حاصل آنکه شعر یقرن لذتی بعد از مشاهده تجلی الهی سماع
اصوات خواهد بود و از انجاست که آن عزیز در شرح مثنوی فرموده که سماع مناسبت که در ماندگان چاپان تیری که آوازی
دنیا را از عشرت آباد بهشت نورانی یاد میدهد مؤمنان گویند که آثار بهشت نغز گردانید همراه از زشت ما همه اجزای
آدم بوده ایم در بهشت آن لحنها بشنوده ایم گرچه بر ما ریخت آب و گل شکی یاد مان آید از آنها اندکی پس نی چنگ و رباب
سازها چیزکی ماند بدان آوازها عاشقان لکن نغمه‌ها را بشنوند چونکه دل زنده و سوی کل روند وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا
وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و اما آنکسان که منکر دیده باشند و تکذیب کرده باشند آیتها ما را یعنی قرآن یا دلایل قدرت او
وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ فَأُولَٰئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ و دیدن آن سرای و بر رسیدن جزای آن یعنی
حشر و نشر را انکار کرده کافران در شکنجه حاضر شدگانند فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ
مصدر است بمعنی امر یعنی تسبیح گویید خداوند را و بپاکی یاد کنید که استحقاق تنزیه خدا راست یا نماز گذارید
هنگامی که شب در آید مراد نماز شام و خفتن است و در هنگامی که بامداد در آید مراد نماز صبح است وَلَهُ الْحَمْدُ
فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و مر او راست استحقاق ستایش در آسمانها و زمینها یعنی بر هر که در آسمان و زمین است
واجب است که حمد او بگویند وَعَشِيًّا وَحِينَ تُظْهِرُونَ و دیگر تنزیه و تقدیس او گوئید یا نماز گذارید در
آواخر روز یعنی نماز عصر و هنگامی که در آید وقت ظهر یعنی نماز پیشین صاحب لباب فرموده که تسبیح رفع صوت
بی اتصال بصلوة جهریه خالی از نسبتی نیست و حمد چون دلالت بر رفع صوت ندارد تخصیص ذکرش بنماز خفایه مناسب مینماید
يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ بیرون می آرد خداوند تعالی زنده را از مرده چون نخل از نوات و سنبله از حبه و مرغ از
بیضه و انسان از نطفه یا مصلح از مفسد و مؤمن از کافر و عالم از جاهل وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ و بیرون می آورد
مرده از زنده بعکس امثله مذکوره وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَكَذَٰلِكَ تُخْرَجُونَ و زنده میگرداند زمین
بگیاه و نباتات و زروع و اشجار و ثمار پس از مرده گی و افسردگی و همچنین او مانند این اخراج بیرون آورده
خواهید شد از قبور و زنده کننده شما را بعد از ممات و بموقف حساب حاضر سازند وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ
مِنْ تُرَابٍ و از نشانهای قدرت خدا تعالی آنست که بیافرید اصل شما را از خاک ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ
تَنْتَشِرُونَ پس اکنون شما آدمیانید که پراکنده میشوید و تصرف میکنید در زمین برای اسباب معیشت
وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا و از علامات توانائی خداوند
آنست که بیافرید شما را از جنس شما تا میل کنید بحکم جنسیت و سبب ملایمت و مخالطت بی واسطه منافره
و آرام یابید بسوی ایشان زنان بجنس خود کند هر جنس آهنگ ندارد هیچکس از جنس خود ننگ بجنس خویش دارد میل هر جنس فرشته با فرشته
انسی با انسی

وجعل بینکم

وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً و گردانید بمیان بعد فرمود میان شما و از ازواج شما دوستی و مهربانی در موضح
آورده که مودت بموجب تزویج و رحمت بسبب زادن فرزند یا مودت بر خوردسالان و رحمت بر پیران
إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ بدرستی که در آفریدن ازواج متشابه و متشاکل بمردان در
بشریت هر آینه دلالتست برای گروهی که تفکر کنند و بر حکمت این صورت مطلع شوند و اذعان کنند
وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ و از دلالتها بر قدرت خداوند
آنست که آفرید آسمانها و زمینها و مخالفت زبانها شما در سخن گفتن چه باوازها پست و بلند و بفصاحت و لکنت
با اختلاف لغتها شما از عربی و فارسی و ترکی و هندی و مثال آن در لباب آورده اند که اصول تمام با زبانها مختلف
هفتاد و دو است نوزده در اولاد سام است و هفتده در فرزندان حام و سی و شش در بنی یافث وَأَلْوَانِكُمْ
و دیگر اختلاف رنگهای شما در سفیدی و سرخی و سیاهی و زردی یا در تخطیطات اعضا و هیئات اشکال آن
مطلقا هیچ آدمی در همه چیزها مشابه با آدمی دیگر نیست حتی توامان یعنی دو بچه یک شکم زاینده با وجود توافق
مواد و اسباب ایشان البته در بعض چیزها مخالف خواهد بود إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِلْعَالِمِينَ بدرستیکه
در این مخالف السنه و الوان با آنکه از یک پدر و مادر زاده اند هر آینه دلالتهاست برای قدرت و حکمت و برای
جهانیان یعنی بر هیچ عاقل از ملک و انس و جن پوشیده نیست که در این اختلاف حکمتی کلی مندرج است چه اگر اختلاف
وجه نبودی امتیاز بین الاشخاص مشکل بودی و بسیاری از مهمات معطل ماندی و حفص بکسر لام خواندی یعنی این دلالات
داناترست که در آن نظر کنند و بغور آن برسند وَمِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ و از علامات
قدرت کامله خداوند آنست که خواب کردن شماست بشب و روز جهت استراحت نفس و قوت طبع وَابْتِغَاؤُكُمْ
مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ و جستن شما روزی از بخشش خداوند یعنی طلب معاش
بروز و شب و گفته اند منام مخصوص شب است و ابتغا بروز و در آیه تقدیم و تاخیری است بحسب الفن یعنی بدرستیکه
این خواب شب و معیشت روز دلالتها و عبرتهاست برای گروهی که بشنوند بگوش هوش وَمِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمُ
الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا و از نشانها حکمت خداوند آنست که مینماید شما را آتش از ابر برای ترسیدن مسافر
از صاعقه و در طمع افکندن مقیم برای باران وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً و فرو میفرستد از جانب آسمان
آب را فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا پس زنده میگرداند بآن آب زمین را تا او را گیاه تر و تازه میروید
پس از افسردگی و پژمردگی زمین إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ بدرستیکه در این برق و باران
علامتهاست بر قدرت الهی مر گروهی که تعقل کنند در تکوین کاینات تا بر ایشان ظاهر گردد و در کمال قدرت و صنع

الهی در حادثات وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ و از نشانهای توانائی خداوند آنست که
می ایستد آسمان بی ستون و زمین بر روی آب بفرمان الهی یعنی بنگاه داشت آسمان و زمین ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ
دَعْوَةً مِنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ پس چون بخواند شما را جبرئیل اخیره خواندنی بدین نوع که یا ایها
الموتی اخرجوا ای مردگان بیرون آئید از زمین آنگاه شما بیرون آئید از قبرهای خود و خروج خلق از
قبور یکی از دلایل توانائی الهیست وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلٌّ لَهُ قَانِتُونَ و مر اوراست هر کس
که در آسمانها و زمینهاست که همه مخلوق و مربوب حق تعالی اند همه مر اوراست و هر کی در آسمانها و زمینهاست که
همه مخلوق و مربوب فرمان بردار در موت و حیوة و بعث و نشور و در این احوال که از حکم الهی تمرد نمیتوانند و زیدن
یکی از دلایل توانائی الهیست وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ و او آن خدائیست که اول بار بیافرید
خلق را و آغاز آفرینش نهاد و بعد از آن آفریده بمیراند پس باز زنده کرداند آفریده خود را وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ
و باز زنده کردن دوم بار آسان تر است بر خدا تعالی اینچنانکه نخست آفریدن بروی آسانست با اعاده باعتقاد شما
آسانتر است از ابدا پس باید که اقرار دارید بر اعاده چرا منکر بید و ابدا و اعاده نزد قدرت او آسانست
چون قدرت او منزه از نقصانست آوردن خلق و بردن یکسانست نسبت بمن تو هرچه دشوار است
بر قدرت بر کمال او آسانست وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَى فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و مر اوراست صفت بزرگتر
و نیکوتر چون قدرت کامله و حکمت شامله و وحدت ذات و عظمت صفات در آسمانها و زمینها وَهُوَ الْعَزِيزُ
الْحَكِيمُ و اوست غالبی هرگز عاجز نشود از ابدا ممکن و اعاده آن دانای بصواب که افعال او بر مقتضای حکمت
باشد ضَرَبَ لَكُمْ مَثَلًا مِنْ أَنْفُسِكُمْ بیان میکند خدا تعالی برای شما داستانی و مثلی فرا گرفته از
احوال نفسهای شما هَلْ لَكُمْ مِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ آیا هست شما را ای آزادها از ممالیک شما که مالک
یمین اند یعنی شما را بنده پاکیزه کی هست مِنْ شُرَكَاءَ فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ از انبازان در آنچه روزی داده ایم
شما را از اموال و اسباب و نعمت فَأَنْتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ پس شما و بنده شما در آنچه ملک شما باشد یعنی هم چنانچه
شما تصرف کنید در مال و ملک ایشان نیز تصرف توانند کرد تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ بترسید از
ایشان که در تصرف مستقل و مستبد شوند مثل ترسیدن شما آزادان نفسها شما یعنی از شریکان آزاد و ملخص
کلام آنست که آیا ای خواجگان شما بندگان را در مال و ملک خود شریک میسازید تا در تصرف آن و تسلط
بر آن مساوی باشند و از استبداد و استقلال ایشان ترسان شوید در عین المعانی و دیگر تفسیر هست که چون حضرت
رسالت صلعم این آیه بر صنادید قریش خواند گفتند کلا و حاشا والله لا یکون ابدا هرگز این نتوانند بود که ما چنین کنیم الحضرت

وفیه کما

ترجمه

الحضرت فرمود که شما بندگان را در ملک خود تصرف باستقلال نمیدهید پس چگونه آفریدگان که بنده و مخلوق خداوندند در ملک او
شریک میسازید خلق چون بندگان سر در پیش مانده در حکم و بند خالق خویش جمله هم بنده اند و هم بنده بی
نرسد بنده را خداوندی كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ مانند این تفصیل تفصیل میکنیم ما و مبین
میسازیم دلایل وحدت برای گروهی که عقل خود را در تدبیر امثال بکار برند و در یابند مقصود بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا
أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ بلکه پیروی میکنند آنکه ستم کردند بر خود بشرک و آرزوهای نفس خود را بی دانش فَمَنْ يَهْدِي
مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ پس کیست که راه نماید آنکس که فرا گذاشت خدا تعالی بسبب خذلان او را
گمراه کرداند و نیست مشرکان گمراه را یاران و هواداران که از عذاب دوزخشان خلاص دهند فَأَقِمْ وَجْهَكَ
لِلدِّينِ حَنِيفًا پس راست دار ای محمد روی خود را برای عبادت خدا تعالی یا خالص گردان عمل خویش یا متوجه گردان قصد خود
برای دین اسلام در حالتیکه مایل باشی از همه دینها بدین اسلام و امه خود را بگوی که بدین وجه اقامت کنید و پیروی نمایید
همه ملازم باشید فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا بیافرید خدا تعالی دین خدا را آن فطرتی که خلقت بیافرید مردمان را
بر آن فطرت و گویند مراد از فطرت شناختن صانع است و آن در روز الست همه آدمیان را حاصل شده پس میفرماید
که ملازم آن عهد باشید که بدان مفطور و مخلوق شده اید لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ
نهی است در صورت نفی یعنی تبدیل مدهید مر خلق خدای را یعنی دینی که خدا تعالی خلق را بدان دین آفرید و میثاق
بر آن گرفت تغیر و تبدیل مکنید اینست کیش راست و راه مستقیم وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ولیکن بیشتر خلایق
نمیدانند استقامت دین بسبب اعوجاج طبع و عدم تدبر مُنِيبِينَ إِلَيْهِ بازگشتها بسوی دین او و حال است
از ضمیر اقم یعنی ای حبیب محمد روی بدین آر به امت خود یعنی در حالتیکه بازگرداننده باشید بسوی حق از غیر او و شیخ ابو سعید
خراز قدس سره گوید که انابت رجوعست از خلق بحق و منیب او را گویند که جز حق تعالی او را مرجعی نباشد تو مرجع همه را
من رجوع با که کنم کرم تو در نه پذیری کجا روم چکنم وَاتَّقُوهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ
و بترسید از او و بپای دارید نماز را و مباشید از شرک آورندگان بترک نماز متعمدا خطاب با امتیست و در تیسیر
از ابن محمد اسلم طوسی رحمه الله نقل میکند که حدیثی بمن رسیده که هرچه آنرا روایت کنید اگر بر کتاب عرض کنید و موافق
قرآن بود قبول کنید مرا آن حدیث را که من ترک الصلوة متعمدا فقد کفر خواستیم که آیتی از قرآن بیابم سی سال تامل
کردم تا این آیه یافتم وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا
و مباشید از آنکسان که جدا کردند و پراکنده ساختند دین خود را و شدند گروه گروه مختلف باطل مراد مشرکانند که دین
اسلام گذاشتند و یکی بت پرستیدند و یکی ملک و یکی ستاره و یکی گاو پرستید و یکی گوساله یا یهود و نصاری که هر یک چندین فرقه

شده‌اند یا رافضی و خوارج و الوامامه درین باب چیزی مرفوعست با اهل بدعت كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ هر گروهی
بانچه نزدیک ایشانست از دین و کیش و پسند شادانند تا بان و گمان ایشان آنست که حق با ایشانست   هر کس را در خور
مقدار خویش است نوعی خوشدلی در کار خویش میکند اثبات خویش و نفی غیر چه امامه صومعه چه پیر دیر وَإِذَا مَسَّ النَّاسَ
ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ و چون برسد آدمیان را یعنی مشرکان سختی یا گزندی یا بیماری یا فقری و گفته‌اند که عامست یعنی
همه آدمیان و مردمان را که چون به تنگی یا بلائی گرفتار شوند و درمانند بخوانند بزاری پروردگار خود مُنِيبِينَ إِلَيْهِ
بازگشتگان بسوی حق تعالی ثُمَّ إِذَا أَذَاقَهُمْ مِنْهُ رَحْمَةً بعد از آن چون برساند و بچشاند ایشان را
یعنی بدهد خدای تعالی از نزد خود آسایشی یا صحتی یا جمعیتی و توانگری از آن شدت و مصیبت بازرهند إِذَا فَرِيقٌ
مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ آنزمان که خلاص شده‌اند گروهی از ایشان به پروردگار خود و شرک آورند یعنی در مقابله
نجات از بلا عمل کنند لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ تا کافر شوند و کفران نعمت کنند
و ناشکری نمایند بانچه عطا کردیم ما یعنی دادیم ایشان را فتمتعوا امر تهدیدست یعنی ای کافران و ای ناشکران
پس برخورید دو سه روزه آن نعمتها فانی دنیوی پس زود باشد که بدانید وبال کفران و سرانجام کار خود که عقوبت
اخروی باشد أَمْ أَنْزَلْنَا عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا یا فرو فرستاده‌ایم ما بر کافران کتابی و حجتی یا رسولی و معجزات
یا فرشته که با او فرشته برهانی باشد فَهُوَ يَتَكَلَّمُ بِمَا كَانُوا بِهِ يُشْرِكُونَ پس آن رسول یا ملک سخن گوید و یا آن
کتاب تکلم کند یعنی دلالت داشته باشد با چیزی که هستند که با آن شرک می‌آرند یعنی دلیل بود بر اشراک ایشان
که بدان سبب شرک می‌آورند وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً فَرِحُوا بِهَا و چون بچشانیم و برسانیم مشرکان
و ظالمان را نعمتی از صحت و سعت و مانند آن شادمان شوند بان وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ
أَيْدِيهِمْ و اگر برسد بمشرکان زحمتی و مصیبتی از مرض و قحط و موت و امثال آن بانچه از پیش فرستاده دستهای
ایشان یعنی بواسطه شامت کردارهای بد که کرده‌اند برسد بدی   هر چه کنی بخود کنی گر همه نیک و بد کنی
کس نکند بجای تو آنچه بدست خود کنی إِذَا هُمْ يَقْنَطُونَ آنگاه ایشان ناامید شوند و جزع کنند و هر یک گویند
یعنی نه شکر میگذارند در نعمت و نه صبر دارند در رحمت أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ
لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ آیا ندانسته‌اند که بدرستیکه خدای تعالی گشاده میگرداند روزی را برای هر که
میخواهد و تنگ میسازد بر هر که میخواهد إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ بدرستیکه درین قبض
و بسط هر آینه دلایل و عبرتست بر قدرت حق تعالی برای گروهی که تصدیق کنند حکم الهی را در قبض و بسط و شکر
گویند در سرا و صبر کنند در ضرا که بنای کار مؤمن و اساس ایمان بر شکر و صبر و ایثارست آنقدر که توانند فَآتِ

ذَا الْقُرْبَى

الروم

فَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ پس بده ای محمد خطاب بنی آدمست خداوند قرابت را از بنی هاشم و غیره حق او را غنیمت
وقتی و گفته‌اند که همه اهل ایمان که مکلف‌اند داخل‌اند که میفرماید که بدهید حق خویشاوندان یعنی صله رحم کنید با احسان و انعام
و توقیر و اکرام و امام اعظم بوجوب نفقه ذوی الارحام باین آیه استدلال میکند وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ
و بدهید حق محتاج و بیچاره و رهگذریان را آنچه مقرر شده یعنی وظایف کوه ذَلِكَ خَيْرٌ لِلَّذِينَ
يُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ اینکه گفتیم از بذل مال و ادای حقوق بهترست از منع و امساک برای کسانی که میخواهند
تقرب کنند بابتغای رضای او میجویند یا مراد ایشان از وجه قربتست بحق سبحانه و تعالی و کهینی دیگر از اعواض
و اغراض دنیوی وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ و آن گروه که رضا و لقای خداوند میخواهند ایشان رستگاران
و فیروزی یافتها اند وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ رِبًا لِيَرْبُوَ فِي أَمْوَالِ النَّاسِ و آنچه میدهید شما از هدیه و عطیه
بتوقیع مکافات خلق تا بیفزاید مال شما و زیاده شود در مالهای مردمان بی وجه شرع یعنی قرض میدهید
یا سود و بستانید یا هدیه یک میدهید و زیاده از ثمن آن توقع میکنید تا مال شما افزون گردد فَلَا يَرْبُوا عِنْدَ اللَّهِ
پس زیاده نمیشود آن نزدیک خدای تعالی و برکت از آن برمیخیزد و یا آنچه میدهید از زیاده حرام در معاملات
یعنی سود و زر و زیادتی مال سودخواران بدید آید چنان نمیشود و برکت در آن نمیماند وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ زَكَاةٍ
و آنچه میدهید شما از حق مال که زکوة مفروضه است یا صدقه و سنت که در آن دادن تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ
میخواهید رضا و قربت و ثواب خدای تعالی فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ پس آن گروه که حق الله و صدقه
خاصه لوجه الله دهند نه برای عوض در دنیا ایشان‌اند خداوندان افزونی شده یا افزون یابند اضعاف آن که
یکی را ده یا زیاده تا هفتصد یابند   گر مثل تا متناهی نعمت با پایان   هیچ خواهند ازاین در نبود بی مقصود
اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ خدای بحق الخداوندیست که بیافرید شما را
و شما موجود شدید بعد از آن روزی داد و میدهد شما را تا مادام که زنده اید پس بمیراند شما را بوقت انقضا
اجال شما بعد از آن زنده گرداند شما را و برانگیزد شما را از قبور در قیامت از برای ثواب یا عقاب هَلْ
مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَفْعَلُ مِنْ ذَلِكُمْ مِنْ شَيْءٍ آیا هیچ چیز و هیچ کسی هست که چنین کند از انبازان
و خدایان شما یعنی از بتان که بزعم شما شریکان خداوندند کسی هست که چنین بکند از اینها که گفتیم که تخلیق
و ترزیق و اماتت و احیا باشد هیچ چیز از این امور تا بدان سبب پرستش آن توان کرد و چون از خدایان
باطل هیچکدام از این کارها نیاید پس ایشان را شریک دانستن نشاید سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ
پاکست خدای بر حق و بزرگ و برتر است از آنچه شریک او میسازند بحضرت خداوند سبحانه و تعالی و کفره جهله

ظهر الفساد فی البرّ والبحر پیدا شد و آشکارا گشت انواع تباهی از قحط و قلت منافع و کثرت مضار و رفتن
برکت از همه چیز در بیابان بخشک سالی و مردن دوابّ و طواعین و در دریاها بطوفان و جوشش دریا و غرق شدن
سفن و کشتیها و شکرهای غریب بما کسبت ایدی الناس لیذیقهم بسبب آنچه کرده است دستهای آدمیان
یعنی بشومی معاصی و مخالفت احکام و اغلب علما بر آنند که مراد از فساد نا آمدن بارانست که وقتی که باران نبارد در
بیابان نبات نروید و در دریا معادن لؤلؤ و جواهر منعقد نشود و صاحب کشاف آورده که چون باران کم گردد جانوران
دریا نابینا شوند و گفته اند فساد بر آن بود که قابیل هابیل کشت و فساد بحر آنکه جلندی کشتیها را غصب کرد و نزد بعضی مراد
اثر فسادست یعنی ملتجدان ظاهر شد و در بیابان با هلاک اهل قری و در دریا باغراق قوم نوح و آل فرعون و بر این تقدیر
آل فرعون خواهند بود و حضرت ملک قدیر فساد اسباب دنیوی آدمیان فرمود لیذیقهم بعض الذی عملوا لعلهم یرجعون
تا بچشاند ایشان را وبال بدی بعضی از جزا آنکه کرده اند در دنیا چرا که تمام جزا بدین در آخرت خواهد بود شاید
که بنی آدم بچشیدن این بعض وبال برگردند از شرک و کفر بتوحید و ایمان و از معصیت بطاعت و نزد محققان مراد از
بر نفس است و از بحر قلب و شیخ واسطی قدس سره فرموده که هر که بحر دل بترک مراقبه فاسد گردد ظاهر شود فساد در بر نفس او و امام
قشیری آورده که فساد بر نفس بارتکاب محظورست و فساد بحر باخلاق ذمیمه و وقوف در رسوم و عادات در حقایق
سلمی نقل کرده است که بر ازش عرفا بدعاوی باطله ماه نادیده نشانها میدهد روشنائی را بدان کج مینهد
از برای مشتری در وصف ماه صد نشان نادیده گوید بهرجا قل سیروا فی الارض فانظروا کیف کان
عاقبة الذین من قبل بگو مشرکان را که بروید در زمین امم خالیه پس بنگرید که چگونه بود سرانجام آنکه
پیش ازین بودند یعنی همه را هلاک گردانیدیم کان اکثرهم مشرکین بودند بیشتر ایشان مشرک آرنده کان
فاقم وجهک للدین القیم پس راست گردان همگی خود را از برای دین راست باستقامه یا متوجه گردان
روی خود بجهة دین درست من قبل ان یأتی یوم لا مرد له من الله پیش از آنکه بیاید روزی که نیست
باز گردیدن مر او را که آن روز مرگست از نزدیک حق تعالی یعنی حکم خدای تعالی چنین است که هر که بر جنت او
رفت باز نگردانند او را باز آمدن نیست چه رفتی رفتی یومئذ یصدّعون آن روز جدا شوند مردم
بر سر دو راه فریق فی الجنة وفریق فی السعیر یعنی سوی نار متفرق شوند و بعضی سوی جنت من کفر
فعلیه کفره هر کس که کافر شود پس بر اوست نه بر غیر او وبال کفر او که دخول آتش جاوید است ومن عمل
صالحا فلانفسهم یمهدون و هر کس که بکند کاری ستوده و نیکو باخلاص پس از برای نفسهای خود
بگسترند یعنی جایگاه خود راست کنند در بهشت و حاصل میکنند سعادت حقیقی را و توفیق بنده کان روز قیامت

واقعست

الروم

واقعست لیجزی الذین آمنوا وعملوا الصالحات من فضله تا خدای تعالی جزا دهد آن کسان را که گرویده اند و کرده اند
کارهای شایسته نیکو از بخشش و عطا خود ذکر جزا کافران ننمود بجهت آنکه مقصود بالذات مؤمنانند انه لا یحب
الکافرین بدرستی که خدای تعالی دوست ندارد ناگرونده کان را اما مؤمنان نشان جمع کند ایشان را چه ساخته بر دوزخ
فرستد ومن آیاته ان یرسل الریاح مبشرات و از نشانهای دلایل قدرت حق تعالی و کمال صفات و یگانگی
او آنست که میفرستد بادها را یعنی شمال و صبا و جنوب و رحمة است نه دبور که عذابست مژده دهنده کان بباران
تا بغیر ما و شمار سه ولیذیقکم من رحمته و تا بچشاند شما را از نعمتی که تابع بارانست یعنی صحت ابدان و خصب
زمان یعنی ارزانی و رفاهیة ولتجری الفلک بامره و برای آنکه تا بسبب بادها برود کشتیها در دریا بفرمان
خدای تعالی ولتبتغوا من فضله ولعلکم تشکرون و تا بجوئید در تجارت دریاها روزیی و نعمتی که
خدای تعالی میدهد و از محض فضل خود ارزانی میفرماید و تا شاید که شما شکر گوئید بر این نعمتها ولقد ارسلنا
من قبلک رسلا الی قومهم و هر آینه فرستادیم ما پیش از تو ای حبیب محمد فرستادها از آدمیان بسوی گروه
ایشان فجاؤهم بالبینات پس آمدند رسولان بقوم خود بمعجزهای روشن یا باحکام او یا از حلال و حرام
و بعضی از قوم ایشان آنها گرویده اند و بعضی کافر شده اند فانتقمنا من الذین اجرموا پس انتقام کشیدیم
ما و جزای کفر و ظلم بستدیم از آنکه کافر شدند و ایشان را هلاک کردیم و یاری کردیم ایشان را که گرویده بودند
وکان حقا علینا نصر المؤمنین و هست سزاوار بر ما یاری دادن مؤمنان چه ایشان مستحق نصره اند الله
الذی یرسل الریاح فتثیر سحابا خداوند حق آنکس است که میفرستد بادها را پس برانگیزانند بارهای آب
که بهوا برارند فیبسطه فی السماء کیف یشاء پس خدای تعالی بگستراند او را یعنی متصل سازد بهم گاهی که
خواهد در جانب آسمان چنانچه خواهند رونده یا ایستاده ریزنده یا غیر ریزنده ویجعله کسفا و گاهی گرداند پاره
پاره هر قطعه در هر آفاقی فتری الودق یخرج من خلاله پس تو می بینی که بحکم الهی باران را بیرون آرد
از ابر در وقتی که متراکم و متصل است و هم در وقتی که منقطع و منفصل است فاذا اصاب به من یشاء
من عباده پس چون برساند خدای تعالی آن را در اراضی و بلاد هر که خواهد از بنده کان خود اذا هم
یستبشرون آنگاه ایشان شادمان و خوشدل میشوند بزوال قحط و ارزانی نعمت وان کانوا من
قبل ان ینزل علیهم من قبله لمبلسین و بدرستی که بودند پیش از نزول مطر آنکه فرستاده شود بر ایشان
پیش از سحاب هر آینه اهل یأس و حرمان یعنی نا امید از باران فانظر الی آثار رحمت الله کیف یحیی الارض
بعد موتها پس در نگر بنشانهای رحمت حق تعالی یعنی به اثر مطر نگر تا ببینی که چگونه خدای تعالی باز زنده میکرداند زمین را

باشجار وثمار وزروع ونباتات واز ثمار پس از مرده کی وفسرده کی زمین وخفض یعنی میخواند این یعنی آثار رحمت
الهی وبدایع نامتناهی که زمین مرده را زنده کی کند انّ ذالك لمحی الموتی بدرستیکه آنکس که قادرست بر احیای زمین
بعد از مرگ هر آینه قادرست بر زنده گردانیدن مرده کان چرا که احیاء ارض احداث مثل آنست که در اوّل بوده از قوای نباتی
بر احیا موتی ایجاد آنست که در مواد ایشان بوده از قوی وغیره وهو علی کل شیء قدیر وخدا تعالی بر همه چیز تواناست
چرا که قدرت او نسبت با جمیع مکونات یکسانست در احقاف آورده که اثر رحمت ظاهر بارانست که زنده کی گل ازانست
ودر باطن ذکرست که حیوة دل بآنست ودر بحر الحقایق آورده که اثر رحمت نفحات جذبات است که زمین دل ازان
زنده کی میابد ونزد بعضی خود اثر رحمت دل بالله که منظر نظر حقست ودر مثنوی معنوی حکایاتی مناسب این سخن
ایراد فرموده صوفیی در باغ از بهر گشاد صوفیانه روی بر زانو نهاد پس فرو رفت او بخود اندر نغول شد ملول از صورت
خوابش فضول گفت چه خسپی آخر اندر رز نگر این درختان بین وآثار خضر امر حق بشنو که گفتست انظروا سوی این آثار رحمت آر رو
گفت آثارش دلست ای بوالهوس آن برون آثار آثارست بس باغها ومیوه‌ها اندر دلست عکسی بود او باین آب وگلست
چون حیوة از حق بگیری ای روی پس غنی گردی ز گل در دل روی ولئن ارسلنا ریحا فرأوه مصفرا واگر
فرستیم ما بادی را که بودن با او بهلاک چون دبور که ریح عذابست بر مزروعات ایشان پس ببینند کشته را
زرد شده بعد از سبزی وبهلاک نزدیک گشته چنانچه از آن نفع نتوان گرفت لظلوا من بعده یکفرون هر آینه
باشند ای محمّد از کافران این طمع مدار که فهم کنند سخنان را وقول ترا قبول نمایند فانّك لا تسمع الموتی ولا
تسمع الصمّ الدعاء اذا ولوا مدبرین پس بدرستیکه تو سخن نمیتوانی شنوانید مرده کانرا وکفار حکم
مرده کان دارند زیرا که دل ایشان مرده است ونمیتوانی شنوانید کرانرا خواندن وبانگ چون بگردند از خواننده
گریزنده کان از متکلم قید چیزی در می یابد اما کری که پشت بر متکلّم دارد از آن مقدار دریافت نیز محرومست وما
انت بهادی العمی عن ضلالتهم ونیستی تو راهنمای کوران که دل کافران کورست از گمراهی ایشان یعنی قادر
نیستی بر آنکه توفیق ایمان دهی ایشانرا ان تسمع الا من یؤمن بایاتنا فهم مسلمون
نمیشنوانی تو موعظه ونصایح قرآنی مگر آنکس که گرویده است بدلایل وآیات کلام ما چرا که ایمان ایشان ایشانرا بآن
میدارد که لفظ قرآن فرا گیرند ودر معنی آن تدبر نمایند پس ایشان گردن نهاده‌اند برای اوامر ونواهی الله الذی
خلقکم من ضعف خداوند مطلق جلّ جلاله آنکس است که بیافرید شما را از چیزی سست یعنی نطفه از ضعف منیه
که حالت طفولیت باشد وقید گهواره ثم جعل من بعد قوّة ضعفا وشیبة بعد از آن داد وپدید کرد از پس
قوّت شباب وجوانی وسستی وپیری یخلق ما یشاء وهو العلیم القدیر می آفریند خدا تعالی آنچه میخواهد

از ضعف

رکوع ۶

از ضعف وقوّت وجوانی وپیری واو داناست بر احوال بنده کان تواناست بر تغییر صفات ایشان ویوم تقوم
الساعة یقسم المجرمون وروزی که قایم شود قیامت وآن در ساعت آخر باشد از ساعات دنیا سوگند خورند
کافران وگناه کاران مضمون آنکه ما لبثوا غیر ساعة کذالك کانوا یؤفکون نکرده اند در دنیا یا در قبور
یا در ما بین فنا از دنیا یا وقت بعث که چهل سالست یا چهل هزار سال جز ساعتی وهمه عالمیان دانند که ایشان
دروغ میگویند هم چنین مثل این دروغ وبرگشتن از راستی در آخرت ایشان در دنیا که بانکار حشر ونشر برگشته
میشوند از راه صدق یعنی عادت کافران برگشتن است از حق وصدق در هر جای وآنجای وقال الذین
اوتوا العلم والایمان وبعد از سوگند ایشان بر عدم لبث در دنیا گویند آنکسانی که داده اند ایشانرا دانش
وگروش یعنی مؤمنان وملائکه ورسل ایشانرا گویند لقد لبثتم فی کتاب الله بدرستیکه درنگ کردید در
دنیا یا در قبور ما در حکم وقضا پادشاهی بر شما نوشته که زمان مکث شما بدان مقدار تقدیر فرموده در دنیا یا در قبور
بوده اید الی یوم البعث تا روز برانگیختن که انکار میکردید فهذا یوم البعث ولکنکم کنتم لا تعلمون
پس این روز روز بعث است که هم چنانکه در انکار ودر وعید ولیکن شما بودید که از فرط جهل وعدم تفکر نمیدانستید
که بعث حقست پس کافران آغاز اعتذار کرده برای تدارک ما فات طلب رجوع کنند بدنیا واجازه نیابند
فیومئذ لا ینفع الذین ظلموا معذرتهم ولا هم یستعتبون پس آن روز سود نکند آنکسانرا که ستم کردند
بر خود بکفر عذر خواهی ایشان ونه ایشان خوانده شوند بچیزی که ازاله عتاب ایشان کند وفریاد رسی نماید یعنی ایشانرا
نگویند که استرضا خدا تعالی کنید زیرا که خدا تعالی از ایشان راضی نبود ولقد ضربنا للناس فی هذا
القرآن من کل مثل وهر آینه بیان کردیم ما برای مردمان در این کلام الله از هر مثلی که ایشانرا بکار
آید در بیان توحید وحشر وصدق رسل ولئن جئتهم بآیة لیقولن الذین کفروا ان
انتم الا مبطلون واگر بیاری تو ای محمّد بدیشان نشانها یعنی بمنکران وکافران معجزه که میطلبیدند بیاری
هر آینه گویند آنکسان که نگرویدند از فرط عناد وغایت تمرّد وفساد وقساوت قلوب نیستید شما یعنی پیغمبر
ومؤمنان مگر تباه کاران ودروغ گویان کذالك یطبع الله علی قلوب الذین لا یعلمون همچنین
کافران سیاه دل وبد بیان که مهر می نهد خدا تعالی بر دلهای آنکسان که نمیدانند ودر طلب دانش نیستند
فاصبر ان وعد الله حقّ پس شکیبائی کن ای محمّد بر آزار مشرکان بدرستی که وعدهٔ حق تعالی بنصرت
مؤمنان واعلام کلمهٔ توحید وغالب شدن دین تو درست وراستست وخدا تعالی بدان وعده وفا خواهد
فرمود ولا یستخفنّك الذین لا یوقنون وباید که باعث نشوند بر خفّت وطیش وسبکساری ترا

سورة لقمان

آن کسی که بیکمان نشوند در امر معاد یا باآخرت یقین ندارند تا آن را بدان ندانند که بتعجیل کنی در دعا و آمدن عذاب
برای شان و آن بوقتی مقرر بازبسته است و چون این وقت در آید حکم الهی بظهور رسد نکهداشته وقت کارها را
که هر کاری بوقتی باز بسته است بسم الله الرحمن الرحیم

الم حروف مقطعه مبادی سور مفاتیح کنوز غیب‌اند و در الم گفته اند که الف اشارتست به انا و لام بولی
و میم بمنی ای انا الله ولی جمیع الصفات الکمالیه و منی الغفران والاحسان تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ
این سوره است که متفرق فرستاده شده و جمع کرده شده این آیات آیتها قرآنست خداوند حکمت یا حکم
بر جمیع کتب بنسخ و تبدیل یا محکم که در آن تناقض نیست یا حلال و حرام کننده هُدًى وَرَحْمَةً لِلْمُحْسِنِينَ
راه نماینده است و از ضلالت راه نمونست و بخشش از خدا تعالی از عقوبت هر نیکوکاران الَّذِينَ
يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ آنکسان که بپای میدارند نمازها مفروضه بوقت و میدهند
زکوة واجب از مال وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ و ایشان برای آخرت و احکام ایشان بیکمانند
یعنی بعث و جزا را تصدیق میکنند أُولَئِكَ عَلَى هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ
آن گروه که بدان صفات موسومند بر راه راست اند از توفیق آفریدگار ایشان و آن گروه ایشانند رستکاران و فیروزی
یافتگان آورده اند که نضر ابن حارث بتجارت بجانب فارس رفته بود و قصه رستم و اسفندیار خریده بمجامع قریش
بوی بمسامع ایشان میرسانید که همه شیفته و فریفته میشدند و لاف میزدند که اگر محمد از قصه عاد و ثمود و عظمت
ملک سلیمان و داود خبر میدهد من از سعت مملکت و وفور ابهت و ابهت ملوک عجم سخن میکویم حق تعالی آیه
فرستاد که وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ و از مردمان کسی هست که آن سخن مسخره و سخن بازی و سخن
فریب دهنده و مشغول کننده یعنی اختیار میکند و بدل میسازد قرآن کلام الله با فسانه بی اعتبار در روایات باطل
چون کتب سحر و اقاصیص اعاجم چون رستم و اسفندیار لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ تا گمراه سازد
مردمان را از راه خدا تعالی یعنی از دین یا باز دارد از استماع قرائت قرآن بی دانشی و برهانی وَيَتَّخِذَهَا
هُزُوًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ و فرا میگیرد راه خدا تعالی با آیات کلام الله محل افسوس
و سخریه آن گروه مسخره برای ایشان است عذابی خوار کننده که سببی و قلت در دنیا و شکنجه و خزی در آخرت
و گفته اند که آیه در شان آنهاست که جاریات مغنیه خریدندی و مردمان را باستماع اصوات و الحان
ایشان از شنودن سخن حق باز داشتندی وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَلَّى مُسْتَكْبِرًا و چون خوانده شود بر آنکس که
لهو حدیث خریده و برگزیده آیتها کلام ما روی بگرداند و اعراض نماید در حالتیکه گردن کش باشد و تکبر نماید

والتفات بکلام

والتفات بکلام ما نکند كَأَنْ لَمْ يَسْمَعْهَا كَأَنَّ فِي أُذُنَيْهِ وَقْرًا گوئیا هرگز نشنیده آنرا گوئیا که هر دو گوش او گرانیست
فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ پس بشارت ده او را یعنی اعلام کن او را بجای بشارت بیم ده بعذابی دردناک إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بدرستیکه آنکس انکه گرویدند بخدا و رسول خدا و کردند کارهای نیکوی شایسته بایسته لَهُمْ جَنَّاتُ النَّعِيمِ
برای ایشان است بهشتهای با نعمت و نازها خَالِدِينَ فِيهَا وَعْدَ اللَّهِ حَقًّا در حالتیکه جاویدان باشند در آن بوستانها
وعده کرده است خدا تعالی وعده کردنی درست راست وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ و او خداوند غالبست که هیچکس او را از
وفا بوعده مانع نشود و همانست درست کار که هرچه کند بر طریق حکمت بود حکم کننده بصواب مؤمنان ببهشت
و کافران بدوزخ بی خلاف وعده نه در وعده او ست نقص و خلاف نه در لاف او هیچ لاف گزاف خَلَقَ
السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا بیافرید آسمانها بی ستون و بی محل اعتمادی می بینید شما آسمانها بر داشته وَأَلْقَى
فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ و بنهاد در زمین یعنی بیدا کرد در زمین کوههای بلند پایدار تا شما را حرکت ندهد
و مضطرب نسازد چرا که زمین در روی آب متحرک بود چون کشتی و جبال را ستیئات آرام یافت در موضع از ضحاک
نقل میکنند که حق سبحانه و تعالی نوزده کوه را میخ زمین کرده تا بر جای ایستاد از جمله یکی کوه قافست و یکی ابو قبیس
و دیگری جودی و دیگری لبنان و دیگری سرندیب و دیگری طور سینا و غیر اینها وَبَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ
دَابَّةٍ و پراکنده بود در زمین از هر جنبنده از وحوش و سباع و حشرات و ستوران بعضی خوردن را شاید
و بعضی قربان را و بعضی مرکوب را و بعضی کشتن آن را فرض فرموده مثل فواسق خمس تا آزار بمسلمانان نرسانند
وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً و فرو فرستادیم ما التفات بتکلم جهة اختصاص فعلست بفاعل یعنی بغیر ما
نفرستد از آسمان یا از ابر که در آسمانست آبی که بارانست فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ پس رویانیم
ما در زمین بآن آب از هر صنف گیاهی بسیار منفعت با خواص پسندیده حسن المنظر هَذَا خَلْقُ اللَّهِ فَأَرُونِي
مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ این که مذکور شد از آسمان و زمین و کوه و نبات و حیوان آفریده حق تعالی است
پس بنمائید بمن که در عالم چه چیز بیافریدند آنچه‌ها که غیر خداوند مراد بتانند که کفار قریش ایشان را شریک حق تعالی
گفتندی حق تعالی میفرماید که این که مذکورست همه مخلوق منند آنچه بتان شما آفریده است کدام است بَلِ الظَّالِمُونَ
فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ بلکه مشرکان و ستمکاران در گمراهی آشکارا اند که عاجز را با قادر و مخلوق را با خالق در پرستش
شرکت میدهند نعوذ بالله من ذلک هر که هست آفریده بنده است بنده در بند آفریننده است
پس کجا بنده که در بند است لایق شرکت خداوند است آورده اند که قصه لقمان حکیم و وصایای او نزد یهود شهرتی
عظیم داشت و عرب بمتمس رجوع بایشان کردندی و از حکمتهای لقمان برای عرب مثل زدندی حق تعالی از حال وی

خبر داد و فرمود که وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ بدرستیکه دادیم لقمان بن باعورا را حکمت که قول صایب و فعل کامل است باشناخت توحید و نفی شرک و در احقاف آورده که اقامه ادله عقلیه در تقریر توحید و ایمان بر سبیل و نفی شرک و اضافه دلایل سمعیه باد و علما را در نبوت لقمان اختلافست وهب و عکرمه و شعبی رحمهم الله بر آنند که پیغمبر بوده و مراد از حکمت درین آیه نبوتست داود خواهرزاده ایوب است یا پسرخاله و در تیسیر گوید که پسر باعور بن ناخور بن تارخ است و تارخ پدر ابراهیم است ابو اللیث فرموده که کنیت او ابو الانعم است و در عین المعانی آورده که در سال دهم از سلطنت داود متولد شده و تا عهد یونس بوده و بعضی گویند که هزار سال بزیست و اکثر علما بر آنند که پیغمبر نبود بلکه حکیم بود و گویند که غلام کسی بود و شبانی میکرد یا خیاطی یا نجاری و گویند که حبشی بود و در بنی اسرائیل قضا بر سیدی و بقول سجاوندی آن بنده کان قوی به مراد اسود اللون غلیظ الشفتین است روزی بوقت قیلوله جمعی فرشتگان بخانه وی آمدند و بر وی سلام کردند جواب داد و ایشان را نمیدید گفتند ای لقمان ما فرستاده پروردگار توایم ترا خلیفه زمین میسازیم تا حکم کنی میان مردمان براستی لقمن فرمود که اگر حکم جزمست از پروردگار من سمعا و طاعة قبول میکنم و امید میدارم که مرا توفیق کرامت فرماید و اگر مرا مخیر سازد عافیت اختیار میکنم و متعرض فتنه نمیشوم و ملائکه را ازین شگفت آمد و حق سبحنه و تعالی پسندید و حکمت بر او افاضه فرمود بمثابه آنکه ده هزار کلمه حکمت ازو منقولست که هر کلمه عالمی می ارزد یکی از عظمای بنی اسرائیل بر وی بگذشت و جمعی نزد او نشسته و بعضی ایستاده استماع حکمت میکردند آن بزرگ بنی اسرائیل گفت که ای لقمن تو آن بنده سیاه نیستی که شبانی میکردی گفت همانم که بودم گفت که چه چیز ترا بدین پایه رسانید جواب فرمود که سه چیز اول سخن راست گفتن دوم امانت نگاه داشتن سیوم ترک مالایعنی کردن و در تفسیر ثعلبی از حکمت لقمان می آورد که روزی خواجه لقمان او را با غلامان فرستاد تا میوه بیارند غلامان میوه ها را در راه بخوردند و حواله خوردن میوه بلقمان کردند خواجه بر وی خشم گرفت لقمان گفت که ایشان میوه خورده اند و دروغ بر من بسته اند خواجه گفت که حقیقه این سخن بچه معلوم گردد گفت مایکبار آب گرم ما را بخوران و در صحرا پاره بدوان تا قی کنیم از درون هر که میوه برون آید خاین است او و پیر رومی در مثنوی معنوی این حکایت آورده است و دو سه بیت که مشتمل برین نکته است اینجا مناسب افتاده ٭

گشت ساقی خواجه از آب حمیم مر غلامان را و خوردند آن ز بیم بعد از آن میراندشان در دشتها میدویدند از تعب تحت علا در قی افتادند ایشان از عنا آب می آورد از ایشان میوه ها چونکه لقمان را بر آمد قی ز ناف می بر آمد از درونش آب صاف حکمت لقمان چو این آثار نمود تا چه باشد حکمت رب الوجود یوم تبلی السرائر کلها بان منکم کامن لا یشتهی چون سقوا ماء حمیما قطعت جمله الاسرار فیها افضحت هر چه پنهان باشدت پیدا شود هر که او خاین بود رسوا شود

حکمتی دیگر در لباب آورده که روزی داود از لقمان پرسید که کیف اصبحت جواب داد که در یدی

معضمن

غیری مراد قبضه فضل و عدلست داود در این سخن در تفکر آورد و نعره زد و بیهوش شد و بعضی از حکمت لقمان و کلمات تامات ان در این محل از جواهر التفسیر توان یافت القصه حق سبحنه و تعالی فرمود که ما لقمان را حکمت دادیم و گفتیم او را أَنِ اشْكُرْ لِلَّهِ وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ آنکه شکر گوی مر خدا را بر نعمت حکمت و هر که شکر گوید پس جز این نیست که شکر میگوید برای نفس خود چه نفع شکر که دوام نعمتست و استحقاق مزید بدو میرسد وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ و هر که ناسپاسی کند پس بدرستی که خدایتعالی بی نیاز است و از شکر بنده کان سزاوار حمد است و اگر هیچکس حمد او نگوید با محمود است که همه کاینات بلسان حال و قال حامد حضرت وی اند وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ و یاد کن چون گفت مر پسر خود انعم نام گفته اند که نام او ماتان یا ثاران یا انعکم با شکور بوده و لقمان پند میداد او را و میگفت يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ ای پسرک من بتصغیر شفقه و مرحمت است میاور شرک بخدای إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ بدرستیکه شرک آوردن هر آینه ستمی بزرگست و بر خود میکنند چرا که تسویه میکنند مخلوق را بخالق وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ و وصیت کردیم ما آدمی را و فرمودیم ما به نیکوئی کردن با پدر و مادر و از موجبات نیکوئی یکی آنست که با مادر و پدر بکنند چرا که مادر و پدر با فرزند نیکوئی میکنند و از جمله نیکوئیها یکی آنست حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَى وَهْنٍ بر داشت فرزند را مادر او و چند وقت بشکم کشید و سست میشد در حمل او بحسب تزاید ثقل حمل سست شدنی بر سست شدنی یعنی ضعف بالای ضعفی وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ و بر داشتن بار شکم او و بار نهادن او و شیر دادن او و باز گرفتن او از شیر بعد از گذشتن دو سال و در تبیانست که او را شیر داده یعنی زحمت کشیده و دیگر وصیت کردیم آدمی را أَنِ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ بانکه شکر گوی مرا و برای مادر و پدر خود یعنی زحمت کشیده دیگر بدانید که ایشان برای بودن شما این همه زحمت کشیده اند و در عوض در حین حیوة خدمت و رعایت کنید و در حین ممات طلب مغفرت بنمائید إِلَيَّ الْمَصِيرُ که بسوی حکم منست بازگشت همه و بر شرک و ناشکری و عاقی ایشان را جزا خواهم داد وَإِنْ جَاهَدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي و اگر کوشش و تکلیف نمایند پدر و مادر با تو بر آنکه شریک آری و شریک گیری بر من مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ آنچیزی را که نیست ترا بآن دانش یعنی استحقاق شرکت او با که پروردگار توایم نمیدانی بلکه جزم و تحقیق و یقینست ترا که استحقاق این امر ندارد فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبْهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا پس فرمان مبر پدر و مادر را و مصاحبت کن با ایشان در زنده گانی دنیا مصاحبتی نیکو چنانچه پسندیده شرع باشد و مقتضای کرم بود وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ و پیروی کن در راه کسیکه بازگشته است بمن بتوحید و اخلاص که دین محمد است صلی الله علیه و آله ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ پس بسوی مجازات من است بازگشت شما پس بیاگاهانم و خبر کنم شما را که وقت خبر دادن کیست بسبب آنکه هستید که میکنید شما از خیر و شر نزول آیه در شان سعد وقاص است چنانچه در سوره عنکبوت گذشت و ذکر این وصیت در اثنا قصه لقمان بمناسب نهیست از شرک

در وصیتین آورده اند که مادر سعد سه روز نان و آب نخورد تا دهن او بچوب بشکافتند و آب در آن ریختند و سعد میکفت
که اگر او را هفتاد روح باشد و یکیک از او قبض کنند یعنی اگر بفرض هفتاد بار بمیرد که من از دین اسلام باز نکردم پس
در بارهٔ این وصیت لقمان خبر میدهد که فرزند خود را گفت که یَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِن تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ
ای پسرک من بدرستیکه آن فعل و کرداری که آدمی را باشد از خیر و شر اگر باشد در خوردی هم سنگ دانهٔ اسپند یا
که صغر حبوبست فَتَكُن فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ پس باشد آن حبه در صخره سبز که آنرا صماخوانند
و آن در زیر هفتم زمین است تا آن حبه عمل در آسمانها باشد با وجود رفعت و سعت آسمانها تا در بالای سموات
یا در زمین در مکانی پنهان يَأْتِ بِهَا اللَّهُ بیارد خدا تعالی آن حبه را و حاضر کرداند و بر آن حسنه یا سیئه
حساب کند إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ بدرستیکه خدا تعالی باریک داننده است و علم او بهر خفی احاطه کند دانا است
بمکان هر خبر يَا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنكَرِ ای پسرک من بپای دار نماز را
تا نفس تو کمال یابد و بفرمای بر کار نیکوی معقول مشروع و باز دار مردم را از منکر ناکردنی تا دیگران از تو کامل شوند
معروف آنست که موافق شرع و سنت باشد و منکر آنست که موافق عقل و نقل نباشد وَاصْبِرْ عَلَىٰ مَا أَصَابَكَ إِنَّ
ذَٰلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ و شکیبائی کن بر آنچه که بتو رسد از شداید خصوصا در امر و نهی بدرستیکه آنچه فرموده شد
از واجبات امور یعنی آنچه خدا تعالی قطع کرده است قطع ایجابست وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ
مَرَحًا و پیکسو مرو و مایل مکردان روی خود را یعنی بر وجه تکبر روی را برای مردم متاب بلکه اقبال کن بر ایشان
از روی تواضع و مرو در روی زمین برای بازی و افسوس و خودکامی یعنی مخرام مانند جاهلان و دنیاپرستان
إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ بدرستیکه حق تعالی دوست نمیدارد هر خرامنده را که چون متکبران
رود و فخر ازنده نازش کننده که باسباب تنعم بر مردمان تطاول نماید وَاقْصِدْ فِي مَشْيِكَ و میانه رو در
رفتن خود بر زمین نه بسرعت و نه ببطء زیرا که زود رفتن علامت خفت و سبکساریست و دیر حرکت کردن
نشانهٔ تجبر و بزرگ واریست بلکه میانه رو باش و بطریق تواضع قدم نه وَاغْضُضْ مِن صَوْتِكَ و فرو
آر و آهسته کن آواز خود را یعنی فریاد کننده و نعره زننده مباش إِنَّ أَنكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ
بدرستیکه زشت ترین آوازها آواز حمار است یعنی ارتفاع صوت فضیلتی نیست در عین المعانی آورده
که مشرکان عرب بر رفع اصوات تفاخر میکردند بدین آیه رد کرد بر ایشان فخر آوردن ایشان را و حضرت
رسالت پناه صلعم آواز نرم را دوست داشتی و صوت جهر را کاره بودی و در انجیل مذکور است که بفرمای بنده کان مرا
که چون با من مناجات کنند آوازهای خود را بخواباننده که من میشنوم و آنچه در درون ایشانست من میدانم و در جواب سبکیه

کوید وجه

نسخه

کوید وجه تخصیص صوت انکر بصوت حمار آنکه آواز بعضی حیوانات انکر از اصوات اوست کالکلب النابح چه تواند
بود آنست که کفته اند آواز او مثل است در عرب از جهة کراهت سفیان ثوری قدس سره فرموده که فریاد هر حیوانی تسبیح
اوست غیر از حمار که صیحه او از رویت شیطان است و در حدیث آمده که اذا سمعتم نهیق الحمار فتعوذوا بالله من الشیطان
الرجیم فانه رای شیطانا و در یکی از مولفات حضرت مولوی قدس سره وجه انکریت صوت حمار چنین نقل کرده اند که در عجایب
آواز جهة کاه وجو است یا بجهة اجرای شهوت یا جنگ دراز کوش و صدائی که از غلبهٔ بهیمی و سبعی آید زشترین
صداها باشد و از اینجا معلوم میشود که ندائی از صاحب اخلاق ربانی و ملکی آید خوشترین نداها خواهد بود شعر
عاشقان را نغمها بر دل کشت استماع نغمهٔ ایشان خوش است أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِي السَّمَاوَاتِ
آیا نمی بینید ای مردمان که بدرستیکه خدا تعالی رام ساخت برای شما آنچه در آسمانهاست از آفتاب و ماه تا از روشنی
ایشان بهره مند شوید و ستارگان تا بر ایشان راه یابید در بیابانها و دریاها وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است
از کوه و بیابان و دریا و حیوانات و نباتات و معادن تا از اینها انتفاع یابید وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ
ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً و تمام کرد بر شما نعمتهای آشکارا و پوشیده یعنی آنچه میشناسید و آنچه نمیشناسید
با نعمت محسوسه و معقوله و حفص نعمه میخواند بجمع و در نعمت ظاهره و باطنه علما را سخنان است صاحب تیسیر آورده
که در کتاب بحر العلوم نعمت را سیصد تفسیر کرده و آنچه مشهور است نعمهٔ ظاهره حضرت رسالت است و باطنه
امداد ملائکه و بقولی نعمت ظاهره و باطنه حسن خلق و نیکوئی خلق است یا اقرار بزبان و تصدیق بقلب یا نطق
و عقل یا وجود نعمت و شهود منعم یا تسویهٔ اعضا و معرفت ملک اعلی یا حفظ قرآن و فهم معنی آن یا نهار و لیل
یا صلوة و صوم یا ذکر زبان و فکر جنان یا صحت ادیان و صحت ابدان یا بصر و بصیرة یا جذب منافع و دفع
مضار یا نمای اموال و صفای احوال یا نبوت و ولایت شیخ جمال الدین سجاوندی قدس سره فرموده که فخر الاولیا یونس
سجاوندی کفته که نعمت ظاهره انصاف که ایمان دادن است بر روز و نعمت باطنه انصاف که ایمان دادن است
شب و باقی وجوه علما و عرفا در جواهر التفسیر ثبت است والی الله ترجع الامور کوشش کن ره سوی آن بحر
کاندرین یابی صدف‌ها بر کهر وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ و از مردمان کسی هست که جدال کند و خصومت
ورزد در کتاب خدا تعالی یعنی نضر ابن حارث که میکفت که قرآن افسانهٔ پیشینیان است و در عین المعانی
آورده که یهودی از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم پرسید که خدا تعالی از چه چیز است و نه آنست
که هستی او از ذات اوست بود نابود بود او موجود بود او هست و بود و خواهد بود فی الحال او را صاعقه
کرفت و هلاک شد و این آیه نازل کشت که کسی بود که مجادله کند در راه حق تعالی بی دانشی و بی بیانی از نزدیک خدا تعالی

بغیر علم ولا هدی ولا کتاب منیر

ودیگر آن روش بلابه تقلید وجهل صرف چنانکه فرمود وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنزَلَ اللَّهُ وچون گویند مر ایشان را
که بصدق پیروی کنید آنچیزی را که فرو فرستاده است حق تعالی یعنی قرآن وبه آن بگروید قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا
وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا گویند نمیگرویم ومتابعت نمیکنیم آنرا بلکه پیروی میکنیم آنچه یافتیم بر آن پدران خود را
یعنی سلوک بطریق آبا واجداد خود میکنیم أَوَلَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ
اگر بود شیطان که بوساوس وهوا چنین بخواند ایشان را بسوی عذاب دوزخ وآتش افروخته ایشان همانکه پیروی میکنند از
تقلید در نگروید به حق تعالی نگروید وَمَن يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ وهرکه خالص سازد عمل خود را باخلاص
توجه کند تا مفوض گرداند نفس خود را با حق تعالی وحال آنکه او نیکو کار باشد یعنی موحد باشد فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ
الْوُثْقَىٰ پس هر آینه دست زده باشد وتمسک نموده بدست آویزی محکم که کلمه شهادت است یا اسلام یا قرآن
وگفته اند که الحب فی الله والبغض فی الله واشهر رعایت طریقه سنت وجماعت وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ
وبحضرت خداوند است بازگشت همه کارها یعنی اهل امور که خلایق اند خواهد بود وَمَن كَفَرَ فَلَا يَحْزُنكَ كُفْرُهُ
وهرکه بگرود وچنگ بعروه وثقی نزند پس باید که اندوهگین نسازد ترا انکار گرویدن کافر إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ فَنُنَبِّئُهُم
بِمَا عَمِلُوا بسوی حکم وتقدیر ماست بازگشت ایشان پس آگاه گردانیم ما ایشان را بآنچه کرده اند وتنبیه بعقوبت
خواهد بود نعوذ بالله من ذلک إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ بدرستیکه خدا تعالی داناست بآنچه در
سینها ودر خاطر است از خیر وشر نُمَتِّعُهُمْ قَلِيلًا ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ إِلَىٰ عَذَابٍ غَلِيظٍ وبرخورداری دهیم
ایشان را بنعمت وسرور زمانی اندک که زود انقطاع یابد پس بناچار آریم ایشان را به بیچارگی یعنی بیاریم
ایشان را خواهی نخواهی مضطر وسرگردان بسوی شکنجه سخت وگران که هرگز سبک نشود وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وهر آینه اگر پرسی از کافران که چه کس بیافرید آسمانها وزمینها لَيَقُولُنَّ اللَّهُ هر آینه گویند
که خدا تعالی چه دلایل مانعه از اسناد آفرینش بغیر او بسیار است قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ
بگوای محمد که سپاس مر خدا راست که اعتراف میکنند بآنچه موجب بطلان اعتقاد ایشان است بلکه بیشتر ایشان
نمیدانند که بدین اقرار ملزم میشوند لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ومر خدا راست آنچه در آسمانها وزمینهاست
یعنی همه مخلوق وی اند پس در آسمانها وزمینها جز او مستحق عبادت نیست إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ بدرستیکه
خدا تعالی هر آینه اوست بی نیاز بذات خود پیش از خلق اشیا ستوده در صفات خود قبل از نطق چه ما بی نیاز است
از ستایش ستایش کننده کان بی ستایش ایشان   ای غنی در ذات خود از ماسوی خویشتن   خود تو میگوئی
ثنائی در سزای خویشتن   در اواخر سوره الکهف گذشت که یهود اعتراض کردند بر قرآن که جائی میگوید که شما را حکمت

لقمان

چیزی بسیار داده ایم وجائی دیگر میگوید که وما اوتیتم من العلم الا قلیلا آیه آمد که قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی ودر این آیه نیز
تأکید آنچیز میفرماید که وَلَوْ أَنَّمَا فِي الْأَرْضِ مِن شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ واگر بدرستی که آنچه در زمین است از درختان
بودی وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِن بَعْدِهِ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ ودریای محیط سابعه یا سبعه مداد شدی بحر محیط را مدد از فنا
آب هفت دریای دیگر مانند آن وبدان قلمها وآن مدادها کتابت کردندی مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ بسر نرسیدی
وبپایان نیامدی علم الهی وعجایب صنع پادشاهی یا اسامی آنچه آفریده است در دنیا وخواهد آفرید وآنچه در آخرت است
وفرمان او یا نعمی که در دارین بر بندگان افاضه میفرماید برای آنکه قلم ومداد متناهیست وآنچه مذکور شد از نعم دارین
نامتناهیست إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ بدرستیکه خدا تعالی غالب است مَّا خَلْقُكُمْ وَلَا بَعْثُكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ
آفریدن شما ای اهل مکه ونه برانگیختن شما بعد از موت مگر مانند آفریدن وبرانگیختن یکتن چرا که حق سبحانه وتعالی در خلق
اشیا بآلات واعانت ومددکاری محتاج نیست بلکه بکلمه صدق که کن است صد هزار عالم ایجاد کند ودر بعث
اموات بترتیب مقدمات احتیاج ندارد بلکه اسرافیل را فرماید که بگو تا بر خیزند از گورها بیک دعوت او همه خلایق
از گورها بیرون آیند إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ بدرستیکه خدا تعالی شنواست همه مسموعات را بیناست همه مبصرات و
هر آینه بقدرت چنین کس عجز را راه نیست   قدرت بی عجز نداری بکس   قدرت بی عجز تو داری وبس أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ
يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ آیا ندیدی ونه دانستی که خدا تعالی درمی آرد ظلمت شب را
در روشنی روز ودرخل میکرد اندر روشنائی روز را در تاریکی شب بمقادیر ایشان کم وبیش میکند وَسَخَّرَ الشَّمْسَ
وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ورام کرد آفتاب وماه را که سبب منافع خلق اند از نیرین میرود در فلک تا زمانی
نام برده که روز قیامت است که چون بار ایشان منقطع گردد وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ وبدرستیکه خدا تعالی
بآنچه شما میکنید داناست وکنه امور را میشناسد ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ این سعت علم وشمول
قدرت بسبب آنست که خدا تعالی اوست ثابت در ذات خود واجب بوجود خویش واوست معبود باستحقاق وَأَنَّ مَا
تَدْعُونَ مِن دُونِهِ الْبَاطِلُ وآنچه شما میخوانید وحفص بغیبت میخواند یعنی آنچه مشرکان میخوانند ومیپرستند
بجز خدا تعالی بیهوده وناحق وباطلست واصلی ندارد در الهیه وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ وبدرستیکه
خدا تعالی اوست برتر یعنی غالب بر همه بزرگست که از او بزرگتر نیست أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلْكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ
بِنِعْمَتِ اللَّهِ آیا نمی بینی که بدرستیکه کشتی میرود در دریا برحمت ومنت وحفظ خدا تعالی وآن را بر روی آب
نگاه میدارد وباد برای رفتن آن میفرستد لِيُرِيَكُم مِّنْ آيَاتِهِ تا بنماید شما را بعض از دلایل قدرت خود
در حرکت کشتی وبعضی از عجایب بحر إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ بدرستیکه در آمد رفتن کشتی در دریا هر آینه نشانهاست در شمول

قدرت و وفور نعمت لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ برای هر صبر کننده بر بلایا و سرایر و ضرا یعنی بسیار صبر کننده و بسیار در وقت فراوانی شکر کننده بر نعمتها وَإِذَا غَشِيَهُمْ مَوْجٌ كَالظُّلَلِ و چون فرو گیرد و بپوشد اهل کشتی را از بالای ایشان فرو آید موج در دریا و بزرگی موج و اضطراب دریا مانند سایه بانها یا مثل کوهها یا ابرها دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ میخوانند خدا تعالی را در حالتیکه پاک کننده گانند برای خدا تعالی دین خود را چرا که خوف رسیده باید آفت هوا و تقلید که منازع فطرتند زایل کننده گان باشند و ایشان را ابهام فطرت اصلی باز برده و اعتقاد درست نموده فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ پس آنهنگام که برهاند ایشان را و برساند بسلامت از دریا بسوی بیابان و خشکی فَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ پس بعضی از ایشان عدل کنند یعنی راست شده بر طریق توحید و بعضی مایل شده از راه حق یعنی مؤمنان از اهل کشتی ثابت اند بر دعا و نیاز خود و مشرکان جابر و منکر ند و بعضی متوسط الحال در کفر و ایمان وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ و انکار نمی نمایند نشانهای قدرت ما مگر هر غدر کننده عهد شکننده ناسپاس بر نعم پروردگار يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ وَاخْشَوْا يَوْمًا ندا عامست یعنی همه مردمان بترسید از عقوبت پروردگار خود یا پرهیز کنید از ناشایستها و بترسید از روزی لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَنْ وَالِدِهِ شَيْئًا دفع نکند عذاب را و باز ندارد پدر را از پسر خویش و نه هیچ فرزندی صلبی که آن فرزند باز دارنده باشد از پدر خود چیزی از عذاب و جزا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ بدرستیکه وعده حق تعالی بثواب و عقاب و حشر و نشر راست و درست و در آن خلاف نخواهد بود فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا پس باید که فریب ندهد شما را زندگانی دنیا یعنی بمتاعها دلفریب و زینتهای این جهان فریفته مشوید وَلَا يَغُرَّنَّكُمْ بِاللَّهِ الْغَرُورُ باید که مغرور نسازد و نفریبد شما را شیطان فریبنده یا دنیا بعفو و کرم خدا تعالی یا مهلت دادن شیطان یعنی شیطان شما را به امل دور و دراز از راه ببرد و بر گناهان دلیر گرداند و گوید امروز گنه کنید و فردا توبه شما مغرور نشوید که عذر فردا عمر فردا میباید وکسی ضامن عمر فردا نیست

کار امروز بفردا مگذار زنهار   روز چون یافتی کار کن عذر میار

آورده اند که حارث یا وارث بن عمرو محاربی بجناب رسالت پناهی صلی الله علیه وآله آمد و گفت ای محمد ساعة قیامت کی ظهور خواهد کرد و من تخمی در زمین پاشیده ام افاضه عبرت غمام در کدام ایام خواهد بود و زن من حامله است تصویر حمل او از اشکال ذکور و اناث بر چه وجه است و میدانم که عمل من دیروز چه بوده و فردا بکدام شغل اشتغال خواهم داشت و مولد خود را میدانم که کجاست و مدفن من در کدام بقعه اتفاق خواهد افتاد حق سبحانه این آیه فرستاد که این پنج علم در خزانه آفریدگار است و کلید اطلاع آن بدست هیچ آفریده نداده اند و شیخی ملک الموت بخواب دید پرسید که از عمر من چه مقدار مانده ملک الموت پنج انگشت دست خود بوی نمود روز دیگر تعبیر الخواب از علما پرسید و هر یکی

خوابی آمدی چگونه

آمدی میگفتند تا جمله حکما از تعبیر آن فرو ماندند مگر درویشی که تعبیر آن بجای آورد و گفت که حق تعالی میفرماید که إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ ملک الموت گفت که پنج علم است که بغیر حق تعالی کسی نمیداند من چه دانم که از عمر تو چه مانده است آن زمان که اجل میرسد بر من واضح میشود که فلان را اجل رسیده إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ بدرستیکه خدا تعالی نزد اوست دانستن قیام قیامت وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ و فرو میفرستد باران در زمان و مکانی که مقرر و مقدر کرده وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ و میداند آنچه در رحمهای زنان است یعنی جایگاه و فرزندان در شکم مادران از نر و ماده و صحیح و ناقص و سعید و شقی وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا و نمیداند هیچ تنی نیکو کار و بدکار که چه خواهد کرد فردا از خیر و شر وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ و نمیداند هیچ تنی که بکدام زمین بمیرد و کدام وقت اجلش باشد إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ بدرستیکه خدا تعالی داناست بغیبها و چون خواهد که آشکارا کند آگاهست از عیبها و چون خواهد به پرده کرم بپوشد

سورة الم السجدة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الم حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمود که هر کتاب خدا را خلاصه بود و خلاصه قرآن حروف مقطعه است و در الم گفته اند که الف از اقصای حلق است و آن اول مخارج است و لام از وسط دهان و میم از لب که آخر مخارج است و این سخن اشارت است با آنکه بنده باید که از مبادی و اواسط و اواخر اقوال و افعال خود بذکر حق تعالی مستانس باشد تَنْزِيلُ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ فرو فرستادن کتابی که قرآنست هیچ شکی نیست در قرآن یعنی منزلست بی شبهه از پروردگار جهانیان آیا تصدیق میکنند اهل مکه که این کتاب از نزد خدا تعالی است أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ یا میگویند بر بافته است از نزد محمد صلی الله علیه وآله یعنی از پیش خود بر هم بسته بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ نه چنین است که میگویند بلکه قرآن سخن راست و درست است که بواسطه جبرئیل علیه السلام فرود آمده از نزد پروردگار تو لِتُنْذِرَ قَوْمًا مَا أَتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ تا بیم کنی از عذاب الهی قومی را که در زمان تو اند که نیامده است بایشان هیچ بیم کننده پیش از تو مراد زمان فترتست و اسمعیل پیغمبر بوده اهل زمانی خود را و تو نذیر قوم خودی شاید که ایشان به بیم کردن تو راه یابند اگر خدا خواهد اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ خداوند سزای پرستش آنکس است که بیافرید آسمانها و زمینها وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ و آنچه میان آسمان و زمین است در مقدار شش روز از ایام دنیا ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ پس مستوی بود حکم او یا مستولی شد بر عرش بقدرت و تدبیر که اعظم مخلوقاتست پس بدو بگروید و از او بترسید که در دنیا و عقبی مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ نیست برای شما بجز او و غیر او هیچ دوستی که یاری کند شما را و نه هیچ درخواست کننده و شفاعت کننده که مددکاری نماید آیا پس پند نمیگیرید و پند پذیر

نمیشوید از مواعظ ربانی و نصایح قرآنی یُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ تدبیر میکند و میسازد کار دنیا یعنی حکم میفرماید
بدان و میفرستد ملکی که موکل است بر امور از آسمان بسوی زمین پس ملک میآید و آن کار که خداوند میخواهد بجای می آورد
ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ پس عروج میکند بسوی آسمان در روزی که هست طول آن روز اندازه
آن أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ هزار سال از انچه شمار میکنید یعنی فرشته فرو می آید و ببالا میرود در مدتی
که اگر آدمی رود بهزار سال میسر شود زیرا که از آسمان تا زمین پانصد سال راه است و غلظ هر آسمانی پانصد
سال راه است پس مقدار و اندازه عروج هزار سال باشد ذَٰلِكَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ
الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ آن خداوندی که تدبیر امر میکند دانای پوشیده و پیداست یعنی داند امور دنیا و آخرت
یا عالمست بانچه بود و باشد و چون خواهد بود غالبست بر تقدیر مهربانست بر بندگان در تدبیر الَّذِي
أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ آن بهشتا مهربان آن کس است که نیکوتر کرداند هر چیزی که بیافرید آنرا
یعنی بیاراست بر وجهی نیکوتر که بمقتضای حکمت کردن انچه در جهان شاید کرده انچنانکه می باید
از تو رونق گرفت کار همه که توئی آفریدگار همه نقش ها بلوح خاک از تو است دل دانا و جان پاک از تو است
وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ و ابتدا کرد آفریدن آدم از گل ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ
پس بیافرید فرزندان آدم را از خلاصه بدن پدر و مادر و بیرون آورده از صلب بنی آدم مِنْ مَاءٍ
مَهِينٍ از آب ضعیف حقیر خوار که آن نطفه است ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ پس راست
کرد قالب او را یعنی آدم و دمید در آدم از روح خویش این اضافه تکریم و تشریف و اظهار انکه
مخلوقی شریفست وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ
و پدید کرد برای شما گوش تا بشنوید و دیدها تا ببینید و دلها تا دریابید اندکیست انکه سپاس داری
میکنید از شما بر چنین نعمتها وَقَالُوا أَإِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ و گفتند مشرکان و منکران بعث
چون ابی با خلف و امثال او آیا چون گم شویم و غایب گردیم در زمین بدفن یا تفرق اجزا و تلاشی بدن
یعنی خاک کردیم و آمیخته شویم با زمین چنانکه خاک اعضا از خاک زمین متمیز نباشد أَإِنَّا لَفِي
خَلْقٍ جَدِيدٍ آیا ما بر آفرینش نو خواهیم بود این استفهام بر سبیل انکار است یعنی چون خاک شویم
آفرینش نو بما تعلق نخواهد گرفت بَلْ هُمْ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ نه چنانست که منکران میگویند
بلکه ایشان بر رضا و جزا پروردگار خود ناگروندگانند یعنی آخرت که سرای لقاست ایمان ندارند قُلْ يَتَوَفَّاكُمْ
مَلَكُ الْمَوْتِ بگو ای محمد با منکران بعث که زود باشد که فرا گیرد روح شما را فرشته موت که عزرائیل است

الذی وکل

سورة السجدة

الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ آن فرشته که موکل شده است و بر گماشته کرده بقبض ارواح
شما پس بسوی حکم و جزای پروردگار خود باز گردیده شوید برای حساب و عذاب در کشاف آورده که عزرائیل
ارواح را نجواند و جواب دهند پس اعوان خود را بقبض آن فرماید ابو اللیث آورده که ملک الموت را رویست از
آتش که بدان روی بر کافران ظاهر گردد و روح ایشان قبض کند و رویی دارد از ظلمات که بدان روی منافقان را
فراگیرد و رویی مشابه بروی آدمی که بدان ارواح مؤمنان توفیه کند و او را رویست از نور که بدان روح انبیا
و شهدا و صدیقان را قبض کند و اعوان او ملائکه رحمتند و عذاب هر دو و عجب از آدمی که با وجود چنین
حریفی که در کمین دارد چگونه لاف آسایش میزند آسوده کی مجوی که از صدمه اجل کس را نداده اند برات
مسلمی وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُو رُءُوسِهِمْ و اگر ببینی تو در روز حشر ای بیننده
که چون مشرکان فکندگان باشند سرهای خود را یعنی از غایت خجالت و ندامت سرهای خود را در پیش
انداخته عِنْدَ رَبِّهِمْ رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا نزد پروردگار خود در موقف هر آینه ببینی کاری
بر هول در آن حالت گویند کای پروردگار ما و ای آفریدگار ما انچه وعده کرده بودی دیدیم و شنیدیم
از تو تصدیق پیغمبران یا هول رستخیز دیدیم و آواز صور شنیدیم باز دیدیم و شنودیم انچه از دیدن و شنود
او غافل بودیم و شک میکردیم در وقوع آن فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا إِنَّا مُوقِنُونَ پس بازگردان
ما را بدنیا تا بکنیم کارهای نیکوی شایسته بایسته بدرستی که ما یکتا نیم برای عقبی زیرا که مشاهده کردیم
و ما را شبهه نماند و بیقین دانسته ایم آنرا که کافر و منکر بودیم انکه حق سبحانه و تعالی فرماید وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا
كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا و اگر میخواستیم ما که شما مسلمان باشید هر آینه میدادیم در دنیا هر تنی را و هر نفسی را
راه یافتنی بسوی ایمان و عمل صالح و راه راست وَلَٰكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي ولیکن ثابت و واجب شده است
این حکم و این گفتار از من که لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ هر آینه پر سازم
دوزخ را از کفار دیو و پری و آدمیان همه ایشان فَذُوقُوا بِمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَا پس بچشید
شما عذاب را بسبب انکه فراموش کردید یعنی فرو گذاشتید دیدن و رسیدن روز شمار این روز یعنی ایمان
نیاوردید بآمدن این روز إِنَّا نَسِينَاكُمْ بدرستی که ما ترک کردیم شما را و تکذیب داشتیم در عذاب و جزا
فراموش دادیم شما را وَذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ و بچشید عذاب جاودانه بانچه
بودید شما که عمل میکردید از کفر و تکذیب إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا الَّذِينَ بدرستی که ایمان می آرید
و میگروید بآیتها کلام و رسل انکه که إِذَا ذُكِّرُوا بِهَا خَرُّوا سُجَّدًا چون پند داده شوند بآیتها قرآنی بر روی

افتند در حالتی که سجده کنان باشند و سبّحوا بحمد ربّهم وهم لا یستکبرون و تنزیه کنند پروردکار خود را از انچه لایق عظمت و کبریای او نباشد یعنی بپاکی دارند خدای را تسبیح مقترن بحمد و ستایش پروردکار ایشان یعنی تنزیه کنند از صفات نالایق و بستایند بصفات موافق که دایم کویند سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم یا در سجود کویند که سبحان الله وبحمده و ذکران وایشان که تسبیح و تحمید و تنزیه میکنند تکبر نمیکنند از ایمان والطاعة بلکه تقرّب جویند بایمان و سجود خداوند و این سجده نهم است بقول امام اعظم و دهم بقول امام شافعی و حضرت شیخ قدس سره این السجده تذکر کفته و ساجد باید که متذکر کردد انچه را که از آن غافل مانده و تصدیق کند دلالات وجود حق را که آن دلالتها در همه اشیا موجود است ففی کل شیء له آیة تدل علی انه واحد همه ذرات از مه تا ماهی بوحدانیتش داده کواهی همه اجزای کون از مغز تا پوست جو دانی دلیل وحدت اوست آورده اند که منازل بعضی از انصار از مسجد سید ابرار دور بود و چون نماز شام با سید انام علیه السلام ادا کردندی همچنان تا وقت عشا در مسجد توقف نموده نماز نافله کزاردندی و بمنازل خود برفتندی تا ادا نماز خفتن بجماعت الحضرت دریافتندی حق تعالی در شان ایشان آیه فرستاد تتجافی جنوبهم عن المضاجع دور میشود پهلوهای ایشان از بسترها و خوابگاهها خود یدعون ربهم خوفا وطمعا میخوانند پروردکار خود را از بیم خشم او که خوف عذابست و بامید خشنودی او که طمع ثوابست والبو درد افرموده که آیه در شان جمعیت که نماز عشا و صبح بجماعت کزارند و کفته اند در شان متهجدان و شب خیزانست که چون پرده شب فرو کذارند و جهانیان سر ببالین غفلت نهند ایشان را پهلو از بستر کرم و فراش نرم تهی کرده بر سر قدم باز ایستند و در شبها دراز را باحضرت بی نیاز کویند اللهم اجعلنا منهم از سهیل یا ایمنی یعنی اویس قرنی منقولست که در شبی میکفت که هذه اللیلة الرکوع و بیک رکوع بسر میبرد و در شبی میفرمود که هذه اللیلة السجود و بیک سجود بسر میبرد کفتندی ای اویس قرن چون طاقت داری که شبی دراز بیک سجده میکذرانی کفت کجاست شب دراز شب عاشقان بیدل چه شبی دراز باشد تو بیا کز اول شب در صبح باز باشد ای کاشکی که از ازل تا ابد یک شب بودی تا یک السجده بسر بردمی و در آن سجده نالهای زار و کریهای بیشمار کردمی به نیم شب که همه مست خواب خوش باشند من و خیال تو و نالهای دردآلود فراق دوست بیکبار یا یا مکر کجاست دولت جاوید و طالع مسعود وازانچه عطا کرده ایم و روزی ایشان کردانیده ایم نفقه میکنند در وجوه خیر یعنی شب در درکاه ما داد کدایی دهند و روز در راه رضای ما داد کدایان میدهند شرف نفس بجود است و کرامت بسجود هر که این هر دو ندارد عدمش به که وجود فلا تعلم نفس ما اخفی لهم پس نمیداند هیچ نفس نه از ملک مقرب و نه نبی مرسل انچه پنهان شده است برای پهلو تهی کننده کان از مضاجع خود یعنی شب خیزان من قرة اعین از روشنی چشمها یعنی چیزی برای شب خیزان معد و مهیا و پنهان ساخته اند که بدان چیز چشمها روشن کردد و بدان نور چشمها فزاید و در حدیث

و مما رزقناهم ینفقون

سورة السجدة

قدسی آمده که اعددت لعبادی الصالحین ما لا عین رأت ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر قرآن و حدیث دو کواهند برای شب خیزان مخفی ساخته اند که دعوی دریافت آن لایق نیست وایشانرا جزا داده میشوند جزاء بما کانوا یعملون جزا و عوض داده سبب انکه بودند و استند که با خلاص نیّت و صدق قلوب عمل میکنند بزرکی فرموده که چون عمل پنهان کردند جزا ایشان نیز پنهان است تا هم چنانکه کس بر طاعت ایشان مطلع نشده کس نیز بر مکافات عمل ایشان راه نبرد روزی که روم همره جانان بچمن نه لاله و کل بینم و نی سرو سمن رازی که میان او کفته شود من دانم و او داند و او داند و من پس لاجرم شب خیزان بزبان حال کویند کی باشد و کی باشد و کی من باشم و وی باشد و وی باشد و من او کوید و من کویم و من کویم و وی او بیند و من بینم و من بینم و وی آورده اند که ولید بن عتبه علیه اللعنه با شیر بیشه رضا علی مرتضی علیه السلام در مقام مفاخرت آمده کفت ای علی سنان من از سنان تو محکم تر است و زبان من از زبان تو بهتر است علی مرتضی علیه السلام فرمود که کنک و لال شو ای فاسق فاجر ترا با من چه زهره مساوات و چه یارای مجارات حق تعالی تصدیق شاه روضه رضا علی مرتضی علیه السلام آیه فرستاد افمن کان مؤمنا کمن کان فاسقا لا یستوون آیا انکس که است کرویده بخدای تعالی و رسول یعنی علی مرتضی علیه السلام هم چون کسیست که است بیرون رفته از دایره فرمان چون ولید پلید خوارج یکسان نباشند و برابر نیستند با مؤمنان در شرف و رتبت یا در جزا و مثوبت اما الذین آمنوا وعملوا الصالحات اما انکسان که کرویده اند و عمل صالح و کارهای نیکو کرده اند فلهم جنات المأوی پس برای ایشانست بوستانها که ماوی حقیقت است و کفته اند که جنت المأوی بهشتیست بیمین عرش و خدای تعالی او را بمؤمنان دهد نزلا بما کانوا یعملون در حالتیکه پیشکش باشد یعنی ما حضری که برای مهمان آرند و نعمت کلیه پس از دخول بهشت با آن مؤمنان ارزانی دارند بسبب انکه بودند که کارهای نیکو میکردند و عملی که مستحق این کرامت شدند واما الذین فسقوا فمأواهم النار واما انکسان که بیرون رفته از راه دین و فاسق کشتند پس بازکشت ایشان و جای فاسقان دوزخ است یعنی بجای جنت المأوی که مؤمنانرا باشد فاسقان در آتش دوزخ ماوی خواهند داشت کلما ارادوا ان یخرجوا منها اعیدوا فیها هر زمان که خواهند که بیرون آیند از آتش بانکه خود را در لب دوزخ اندازند باز کردانیده میشوند در آتش و این عبارتست از خلود فاسقان در آتش آورده اند که آتش در وقت جوشش همچون دیک میجوشد ایشان را ببالا افکند و ملایکه باز ایشانرا بقعر جهنم افکنند وقیل لهم ذوقوا عذاب النار و کویند بایشان بجهة اهانت که بچشید شکنجه آتش دوزخ آن عذابی که بودید و میکشیدید الذی کنتم به تکذبون انکه بودید شما در دنیا که قرآن و رسول تکذیب میکردید و باور نمیداشتید یا بچشید عذاب آتش دوزخ آن عذابی که بودید شما که آنرا عذاب باور نمیداشتید و منکر عذاب دوزخ بودید اکنون ابد الآباد در عذاب آتش دوزخ

بباید بود وَلَنُذِيقَنَّهُم مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَىٰ وهرآینه بچشانیم ما اهل مکه را از عذاب نزدیکتر و خردتر در دنیا که قتل
و اسیرست یا قحط و مصایب یا امراض و بلیات دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ بغیر آن یا پیش از عذاب بزرگتر
در آخرت که خلود است در آتش شاید که ایشان یعنی جمعی که باقی مانند باز گردند براه حق و از کفر و معاصی توبه کنند
و در موضح آورده که عذاب فوق ترجمه حجامت و بزرگتر کسب آثام و نزد بعضی ادنی عذاب قبر است و اکبر عذاب
دوزخ ابو سلیمان دارانی گوید که ادنی خذلانست و اکبر هجران و در لباب آورده که از تفسیر نقاش که ادنی علامات
و اکبر خروج مهدی بشمشیر آبدار و گفته اند که خواری دنیا و نگون ساری عقبی یعنی افتادن در گناه و دور افتادن از درگاه
قرب الٰهی نعوذ بالله دور ماندن از وصال او عذاب اکبر است آتش سوز فراق از هر عذابی بدتر است وَمَنْ
أَظْلَمُ مِمَّن ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ و کیست ستمکارتر از کسی که پند داده شود بآیتهای پروردگار او یعنی قرآن از امر و نهی
و وعد و وعید ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ پس روی بگرداند از قرآن و تفکر نکند در آن بدرستیکه
ما از مشرکان گنهکار منتقمیم یعنی کینه کشنده ایم بهلاک و عذاب سخت وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ و بتحقیق
ما دادیم موسی را توریت چنانچه دادیم ترا قرآن فَلَا تَكُن فِي مِرْيَةٍ مِّن لِّقَائِهِ پس مباش در گمان و شک از دیدن
آن کتاب یا موسی را قیامت در وسیط آورده که حق سبحانه و تعالی وعده فرموده بود حضرت رسالت را که پیش از آنکه از دنیا
رحلت کنی موسی را خواهی دید اینجا تاکید همان وعده میفرماید که شک مکن در لقای وی در وقتیکه آنحضرت صلعم و آله
بمعراج بردند موسی را در آسمان ششم دید بوقت عروج و هم بوقت نزول وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ و گردانیدیم
ما کتاب منزل بموسی را هنماینده برای فرزندان یعقوب پیغمبر علیه السلام وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا
لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ و گردانیدیم ما از بنی اسرائیل پیشوایان که خلق را راه
نمودند باحکام توریت بفرمان ما آن هنگام که صبر و متابعت کردند بر ایمان ما بر شدائد قوم یا بر ارتکاب طاعت
یا با جتناب از معاصی بر مشاق تکالیف و بودند بآیتهای ما یعنی دلایلی که بموسی داده بودیم بیگمان و شک إِنَّ رَبَّكَ
هُوَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بدرستی که آفریدگار تو و پروردگار تو تمیز میکند میان مردمان روز رستخیز فِيمَا
كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ در آنچه که بودند که در آن اختلاف میکردند از امر دین پس بحکم الٰهی جدا گرداند محق را
از مبطل و هر کسی را مناسب او جزا دهد أَوَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا مِن قَبْلِهِم مِّنَ الْقُرُونِ آیا راه ننمود
و بیان نکرد برای اهل مکه و مشرکان آن عقوبتها که بمکذبان رسید که چندین بار بسیار هلاک گردانیدیم ما پیش
از ایشان از اهل قرنها و زمانها چون قوم عاد و ثمود يَمْشُونَ فِي مَسَاكِنِهِمْ میروند آن مشرکان قریش در مسکنهای
ایشان بر مواطن کفار میگذرند در هنگام تجارت و سفرهای خود إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ أَفَلَا يَسْمَعُونَ بدرستیکه

در این

در این اهلاک ما قرون و ازمنه ماضیه را هر آینه عبرتهاست بر امم ماضیه آیا نمیشنوند اخبار ایشان أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا
نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ یا ندیدند و نمی بینند که بدرستیکه ما میرانیم آب باران را یعنی سیل میفرستیم بزمین خالی
از گیاه و نباتات و گفته اند جرز اسم موضعیست در ولایت یمن که آب جویها بآنجا میرسد حق سبحانه و تعالی فرمود
که ما آب را بآن زمین خشک میرسانیم فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا پس بیرون می آریم از آن بآن آب کشت زاری و گفته اند
که مراد غلات و اشجار است تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعَامُهُمْ وَأَنفُسُهُمْ میخورند از آن زرع چهارپایان ایشان از کاه و برگ
درخت و میخورند آدمیان از دانه و میوه أَفَلَا يُبْصِرُونَ آیا پس نمی بینند اثر این قدرت تا استدلال کنند
بر کمال قدرت حق تعالی و بدانند که او قادر است بر انبات زرع از زمین خشک هم چنین قدرت دارد بر احیاء
مردم بعد از موت وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا الْفَتْحُ و میگویند کفار مکه که کی باشد و کدام وقت خواهد بود این فتح
که مؤمنان میگویند که ان الله سیفتح او سیفتح لنا علی المشرکین یعنی از روی استعجال باصحاب و احباب پیغمبر
گفتند که این فتحی که وعده داده اید که خواهد بود زود نمی آید و بما نمی نماید و آن فتح روز بدر بود و روز فتح مکه
و چند غزا دیگر که بتوفیق حق تعالی همه نصرت مؤمنان بوده یا حکم بعذاب آخرت یعنی روز قیامت إِن كُنتُمْ
صَادِقِينَ اگر هستید شما راست گویان در وعده خود قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيمَانُهُمْ
بگو ای محمد صلی الله که روز فتح و نصرت مؤمنان سود نخواهد داشت آن کسان را که کافر شده اند و ایمان نیاورده اند
گرویدن ایشان در روز فتح و روز حکم میان خلایق زیرا که ایمان یأس بود وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ و نیستند ایشان
که مهلت داده شوند تا توبه کنند و عذر گویند و ایمان آورند یا عذاب ایشان در آخرت بر توقف افتد فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ
پس روی بگردان و اعراض کن از ایشان بطریق اهانت تا مدتی معلوم یعنی تا نزول آیه السیف وَانتَظِرْ إِنَّهُم
مُّنتَظِرُونَ و منتظر باش نصرت الٰهی را بر ایشان بدرستی که ایشان منتظرانند و امید دارند که بر تو غلبه
کنند اما حق سبحانه و تعالی ترا بر ایشان غالب خواهد کرد و بمدد تو ملائکه خواهد فرستاد هم چنانکه در روز بدر و روز
احد مؤمنان یک شمشیر میزدند و سه کافر می افتاد الحق یعلوا ولا یعلی منتظر شو از الطاف الٰهی که شود
عَلَم دین تو هر روز برافراخته تر حرب را ساخته گن که بود هر روزی کار احباب تو از روز دگر ساخته تر
دولت هر که تو بینی بسر آید روزی تا دم صور همین دولت او خواهد بود

سوره احزاب

بسم الله الرحمن الرحیم

در اسباب نزول آورده اند که ابو سفیان و پسر ابو جهل عکرمه نام و ابو الاعور بعد از وقعه احد از مکه بمدینه
آمده در مرکز نفاق یعنی وطاق ابن ابی نزول کردند و روز دیگر با جمعی منافقان حاضر شده و از حضرت رسالت پناه

علیه الصلوة امان طلبیده استدعا نمودند که ما را بلات و منات بازگذار و بگو که بتان را در روز قیامت مقام شفاعت
خواهد بود تا ما ترا بگذاریم که خدمت خدای خود کنی این سخن بر آنحضرت شاق آمده روی مبارکش در هم کشیده و مهموم
که ملا و حاشا ابن ابی و ابن قشیر و جد ابن قیس گفتند که یا رسول الله سخن اشراف عرب رد مکن که صلاح
کلی در ضمن آنست فاروق حمیت اسلام و صلابت دین دریافته شمشیر کشیده قصد قتل کفره نمود حضرت
رسول فرمود که ای فاروق ایشانرا امان مهلت داده ام و نقض عهد روا نیست آیه موافق سخن حضرت
رسالت علیه الصلوة والسلام نازل شد که یا اَیُّهَا النَّبِیُّ ای پیغمبر ملازمت و مواظبت نمای و در آن ثابت
باش اتَّقِ اللّٰهَ بر سیرة تقوی یا بترس از خدای تعالی در نقض عهد خطاب با پیغمبر است اما مراد فاروق است
وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِینَ وَالْمُنَافِقِینَ و فرمان مبر کافران مکه را چون ابوسفیان و عکرمه و منافقان را
چون ابن ابی و جد ابن قشیر در آنچه مخالف شرع و دین تست اِنَّهُ كَانَ عَلِیمًا حَكِیمًا بدرستی که خدای
تعالی هست دانا بمقاله ایشان حکم کننده بوفای عهد وَاتَّبِعْ مَا یُوحٰی اِلَیْكَ مِنْ رَبِّكَ و پیروی کن آنچیز را
که وحی کرده میشود بتو در ترک اطاعة کافران و منافقان و غیر ایشان از پروردگار تو چون نهی از اطاعة
ایشان اِنَّ اللّٰهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِیرًا بدرستیکه خدای تعالی هست و باشد با آنچه شما می کنید دانا
و آگاه وَتَوَكَّلْ عَلَی اللّٰهِ وَكَفٰی بِاللّٰهِ وَكِیلًا و توکل کن بر خدای تعالی یعنی اعتماد نمای کار خود بحضرت او
بازگذار و کافی و بسنده است حق تعالی در کارسازی بندگان و مهم کفار و نگهبان و کفایت کننده مهمات

چون زره لطف عنایت کند جمله مهمات کفایت کند   کار ز خود کن بخدا بازگذار حافظ ای ای صاحب عیش که از
بخت خدا داده کنی شعر چون حسن عافیت نه بر ندی ز اهدیست   آن به که کار خود بعنایت رها کنند

آورده اند که ابو معمر بن جمیل بن اوس مردی لبیب ادیب بود و بارها گفتی که مرا دو دلست که یکی فهم میکنم زیاده
از آنچه محمد فهم میکند و عرب او را ذوالقلبین نام کرده بودند و قتیکه از غزای بدر گریخته بمکه میرفت یک نعلین
در دست و یکی در پای ابوسفیان بدو رسیده خبر قوم پرسید گفت جمعی مقتول اند و بعضی مهزوم ابوسفیان گفت
که نعلین تو چه حال دارد که یکی در پاست و یکی در دست ابو معمر نگاه کرد و بر آن حال اطلاع یافت گفت ما
اظننت الا انهما فی رجلی حق تعالی او را دروغ گوی ساخت و معلوم شد که او را دو دل نیست و در این
باب آیه آمد که مَا جَعَلَ اللّٰهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَیْنِ فِی جَوْفِهِ نیافریده خدای تعالی برای مردی دو دل در
اندرون او زیرا که روح حیوانی یکیست و در زاد المسیر آورده که منافقان بطنز و سخریه میگفتند که محمد دو دل دارد
یکی با ما و یکی با اصحاب خود حق تعالی فرمود که دروغ میگویند هیچ کس را خدای تعالی دو دل نداده وَمَا جَعَلَ اَزْوَاجَكُمُ

اللائی تظاهرون

اللَّائِی تُظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ اُمَّهَاتِكُمْ و نساخته است زنان شما آن زنان که اظهار میکنید از ایشان مادران شما یعنی
اگر کسی با منکوحه و زوجه خود بگوید که انت علی کظهر امی مادر شما نمیشود و حرام نمیگردد و این کلمه در زمان جاهلیت طلاق
بوده میفرماید که بواسطه آنکه بگوید که خواهر و مادر منی خواهر و مادر نمیشود و از ایشان دوری مکنید زیرا که زوجیت
و امومیت که یکی مقتضای مخدومیت و دیگری مستدعی خادمیت در یک زن از قبیل محالات مینماید وَمَا جَعَلَ
اَدْعِیَاءَكُمْ اَبْنَاءَكُمْ و نگردانید حق تعالی پسرخواندگان شما را پسران حقیقی شما چرا که بنوت صورت اصلیست و
دعوی صورت عارضی است پس با یکدیگر جمع نشوند و نزد عرب در زمان جاهلیت اظهار طلاق بوده و پسرخوانده چون فرزند
اصلی میراث میبرده حق سبحانه و تعالی فرموده که چنانکه دو دل و زنگ در درون نمیباشد زوجیت و امومیت در یک زن
و فرزندی و پسرخواندگی در یکتن جمع نمیشوند ذٰلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِاَفْوَاهِكُمْ این که مظاهره مطلقه و دعی پسر خوانده
سخن شماست که بزبان خود میگویید و حقیقتی ندارد وَاللّٰهُ یَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ یَهْدِی السَّبِیلَ خدای تعالی میفرماید
سخن درست و راست که مطابق واقع است و خدای تعالی راه مینماید بطریق حق این آیه از برای زید ابن حارثه نازل شد
که مردم او را زید ابن محمد گفتندی و حال آنکه او مملوک خدیجه بود و خدیجه رضی الله عنها زید را بحضرت رسالت صلعم
بخشید و آنحضرت او را آزاد فرمود چون فرزندان پرورش میداد مردم او را پسر آنحضرت میگفتند حق تعالی فرمود که
اُدْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ فرزندان را نسبت دهید بپدران ایشان یعنی زید ابن حارثه گویید نه زید ابن محمد
هُوَ اَقْسَطُ عِنْدَ اللّٰهِ آن خواندن راست تر است و اقرب بعدالت نزدیک خدای تعالی در صحیح بخاری از
عبد الله منقول است که ما نمی گفتیم الا زید ابن محمد تا این آیه فرود آمد او را زید ابن حارثه گفتیم فَاِنْ لَمْ تَعْلَمُوا
آبَاءَهُمْ فَاِخْوَانُكُمْ فِی الدِّینِ وَمَوَالِیكُمْ پس اگر ندانید پدران ایشان را که نسبت دهید بایشان پس ایشان
برادران شما اند در دین اسلام پس بگویید که یا اخی دوستان شما اند در خطاب گویید که یا مولای وَلَیْسَ
عَلَیْكُمْ جُنَاحٌ فِیمَا اَخْطَاْتُمْ بِهِ و نیست بر شما گناهی در آنچه که خطاب کردید آن چون گفتن زید ابن محمد وَلٰكِنْ
مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ وَكَانَ اللّٰهُ غَفُورًا رَحِیمًا ولیکن گناه و بزه در آنست که در آنچه قصد کنند دلهای
شما و کسی را نسبت دهد بغیر پدر او و هست خدای تعالی آمرزنده که آن خطا کنید و مهربان بر صاحب عذر چون توبه کنند
اَلنَّبِیُّ اَوْلٰی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ پیغمبر سزاوارتر است بگروندگان از تنهای ایشان یعنی جانب او نگاه
باید داشت در جمیع امور دینی و دنیوی که هر چه فرماید عین صلاح بندگان و فلاح ایشان است بخلاف نفس و هوا
که امر او سبب شقاوت و موجب غوایت باید که آنحضرت دوست تر باشد پیش بنده مومن از تن و جان خود و هیچ
دوستی بفرمان برداری و متابعت نمیرسد و در حدیث آمده که هیچ یک از شما مومن نباشد تا من دوست تر نباشم با و از پدر

و فرزندان او و همه مردمان آورده اند که حضرت رسالت صلعم بغزوه تبوک عزیمت فرموده همه مسلمانان را بخروج امر فرمود
بعضی گفتند که از پدر و مادر دستوری طلبیم آیه آمد که پیغمبر علیه الصلوة والسلام اولی است بمؤمنان از نفسها و تنهای ایشان
چه جای مادر و پدر پس باید که فرمان او را از فرمان دیگران لازم شناسند و در عین المعانی آورده که محبت پیغمبر او
سزاوارتر است از محبت خود با دیگران ❊ آمنان را در دو عالم اوست دوست دوستی دیگران برای اوست
دوستی با اصل باید کرد بی فرع را بهر چه دارد دوست کس اصل دارد فرع که هرگز مباش تن بان جان بگیر این خواجه تاش
وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ و زنان پیغمبر مادران مؤمنان اند یعنی از جهة تحریم نکاح و آرزوی تعظیم چه رویت ایشان را
نبوده و نسبت وراثت نداشته اند و در مصحف ابی و قرائت ابن مسعود چنین بوده که و هو اب لهم و ازواجه
امهاتهم مراد شفقت تام و رحمت لا کلام است و چون در صدر اسلام بهجرت و موالات و مواخات میراث
میگرفتند حق تعالی نسخ الحکم میفرماید و او لو الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله و خویشاوندان بعضی از
ایشان سزاوارترند ببعضی از توارث بلوح محفوظ تا در آنچه فرستاد از قرآن و آیات مواریث و حکم فرمود که
اولو الارحام احق اند بمیراث مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ از گرویدگان یعنی انصار و از مهاجران مکه بمدینه که
هجرت و پیغمبر انصار و مهاجر را با یکدیگر داد و میراث از یکدیگر میبستدند تا خداوند فرمود که و اولو الارحام بعضهم
اولی ببعض فی کتاب الله من المؤمنین والمهاجرین الا ان تفعلوا الی اولیائکم معروفا مگر آنکه بکنید در
زندگی خود با دوستان نیکوئی یعنی بدست خود چیزی بدوست خود بهبه یا وصیت کنید برای هر که دوست میدارید
كَانَ ذَٰلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا هست آنچه ذکر کرده شد از اولویت پیغمبر و توارث در قرآن یا لوح
محفوظ نوشته شده و ثابت گشته وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ و یاد کن آنرا که فرا گرفتیم از
پیغمبران عهد و پیمان ایشان را بر آنکه خدا را پرستند و بعبادت خداوند سبحانه و تعالی مردمان را دعوت فرمایند
یعنی به تبلیغ امر فرموده یا تصدیق یکدیگر کنند و امت را نصیحت کنند تا هر یک بشارت دهند بآمدن پیغمبری
که بعد از او خواهد بود و این میثاق از پیغمبران روز الست گرفته وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ
وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ و خاصه از تو گرفتیم میثاق از تو که محمدی و از نوح و ابراهیم و موسی و عیسی پسر مریم تخصیص
ذکر این پیغمبران جهة آنست که اولو العزم بودند و تقدیم پیغمبر ما بر ایشان جهة تعظیم بوده وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا
غَلِيظًا و فرا گرفتیم از پیغمبران پیمانی محکم موکد بسوگند لِيَسْأَلَ الصَّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ تا سؤال کند حق تعالی
راست گویان را یعنی پیغمبران از راستی ایشان در سخنی که با قوم گفته اند یا از تصدیق قوم مر ایشان را وَأَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ
عَذَابًا أَلِيمًا و آماده کرده است خدای تعالی برای ناگرویدگان برسل عذابی دردناک يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

اذکروا

اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ جَاءَتْكُمْ جُنُودٌ ای آنان که ایمان آورده اید یاد کنید نیکوئی که حق تعالی انعام فرموده بر شما چون کسلا احزاب
آمد بشما لشکرهای قریش و غطفان و کنانه و یهود قریب ده هزار کس در روز احزاب که موسوم است بروز خندق بر قصد کشتن و غارت
کردن فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا پس فرستادیم ما بر ایشان بادی مراد باد صباست و لشکرهائی که شما
ندیدید ایشان را یعنی ملائکه از آسمان آمدند و لیکن حرب نکردند وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا و هست خدای تعالی بآنچه
شما میکنید بینا از حفر خندق بینا در این آیه بیان غزوه احزاب است و آن قصه اجمالا چنان بود که بعد از جلای بنی النضیر حیی
ابن اخطب با جمعی از یهود بمکه رفته و با ابو سفیان و اتباع بر مقاتله حضرت رسالت صلعم عهد بستند و از قریش و احیای
ده هزار کس جمع کرده عازم مدینه شدند خبر بحضرت رسالت صلعم رسیده با سه هزار کس از مدینه انهضت فرموده معسکر همایون در
پس کوه سلع مقرر فرمود و بوقت مشاورت با اصحاب در باب محاربه اعادی که عدد بسیار و سلاح آراسته بودند سلمان
فارسی از وضع خنادق که در بلاد عجم میباشد بموضع عرض رسانید آنحضرت این تشریف قبول ارزانی فرموده زمین
بر صحابه قسمت کرده بحفر خندق اشارت فرمود صحابه بدان کار اشتغال نموده آنحضرت خود نیز مباشر کشیدن خاک و بالا آوردن
از مغاک میشدند و یاران را وعده ظفر میدادند و کلمات اللهم ان العیش عیش الآخره فاغفر للانصار والمهاجره بر زبان
معجز بیان میراندند در اثنای ایجاد سنگی بغایت صلابت بدید آمد که تبر و سنگ شکن بدان کارگر نبود آنحضرت را خبر کردند
و آنحضرت بر آن سنگ آمده و سنگ شکن بدست مبارک بگرفت و بسم الله گویان بر آن سنگ زد و دو دانگ از آن سنگ بشکست و نوری
مانند برق از آن بدرخشید و در آن روشنی نظر سید انام علیه الصلوة والسلام بر قصرهای شام افتاد و فرمود که الله اکبر
مفاتیح شام بمن دادند نوبت دوم که ضربت بر آن صخره زد دو دانگ دیگر شکسته شد و نوری دیگر ظاهر شد و قصور
یمن بنظر امین آنحضرت در آمده فرمود که الله اکبر مفاتیح یمن در دست اختیار من نهادند سیوم بار تمام سنگ درهم
شکست و نوری که از آن درخشان شد کوشکهای کسری بر آنحضرت عیان شد و فرمود که الله اکبر مفاتیح ممالک فارس
بقبضه اقتدار ما رسید و منافقان زیر لب زیر بخود خنده میزدند و هزل مینمودند و گفتند که این مرد خلق را بازی میدهد چرا
که امروز ایستاده و از ترس دشمن خندق میکنند و از گرسنگی سنگ بر شکم بسته و از بیقوتی خم راست نمیتواند کرد و فتح
فارس و شام و یمن وعده میدهد القصه بعد از شش روز که مهم خندق سمت اتمام یافته بود لشکر اعادی رسیدند
مالک بن عوف با بنی اسد و غطفان و قراره و یهود از برابر وادئی که جهت شرقی مدینه است در آمدند و ابو سفیان
با جیش قریش و کنانه از پایان وادئی که طرف غربست ظاهر شدند و یهود بنی قریظه که با حضرت رسالت پناه محمدی
صلعم عهد بسته بودند باغوای حیی بن اخطب عهد شکسته مدد کفار کردند و از هیبت آن لشکر و کثرت عدد ایشان
دل ضعفای اهل اسلام از جای برفت چنانکه حق تعالی میفرماید إِذْ جَاءُوكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ یاد کنید آنرا که آمدند بشما

کتابخانه آستان قدس
موزه

لشکرها از بالای شما یعنی از اعلای وادی که بنی غطفان بودند وَمِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ و از زیر دست شما یعنی اسفل وادی که
قریش بودند وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ و چون بگشت و مایل شد دیده‌ها را در احداق و خیره شد
از خوف و رعب و تحیر و فزع چشمها و برسید از شدت خوف دلها به حنجرها که سرهای گلو و منتهای حلقوم است چرا که شش از
شدت روع تنفخ میکرد و قلب بارتفاع او تا حنجره میرسد وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا و گمان میبردید ای ایمانیان انواع
گمانها مخلصان را مظنه آنکه حق تعالی دین خود را غالب گرداند و مؤمنان را نصرت دهد و منافقان گمان که لشکر اسلام
تاب حرب احزاب نیاورند و مستاصل گردند چرا که مؤمنان سه هزار نفر بودند و کفار بیش از ده هزار نفر هُنَالِكَ
ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ در آن مقام آزموده شدند مؤمنان و ثابت قدمان از اهل تزلزل ممتاز گشتند وَزُلْزِلُوا
زِلْزَالًا شَدِيدًا و جنبانیده شدند و مضطرب حال گشتند جنبانیدنی و اضطرابی سخت تا منافق از مخلص جدا شود
یعنی از جای برفتند که بد دلان عزم سفر مینمودند و ناشکیبایان او راق الفراق هم الاطلاق تکرار میکردند
آرام از جان شده و دل از جای هوش از سر رفته قوت از پای وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ
و یاد کن آن را که چون منافقان میگفتند چون ابن قمیه و آن کسان که در دلهای ایشان بیماری کفر است و ضعیف اعتقادان
مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا وعده نداد ما را خدای تعالی و پیغمبر فرستاده او در فتح یمن و شام و فارس
مگر وعده فریب یعنی سخنی که مردم را خاطر بازی دهد وَإِذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ و دیگر از یاد کن
که چون گفتند گروهی از منافقان چون اوس بن قیظی و ابو عرابه و ابن ابی که ای اهل یثرب و یثرب زمینی که مدینه و طیبه
در ناحیتی از آن واقع است و نهی است که مدینه را یثرب گویند القصه این منافقان مردم مدینه را گفتند که لَا
مُقَامَ لَكُمْ جای بودن نیست شما را در لشکرگاه محمد یا استادن در آنجا چه وجه دارد فَارْجِعُوا پس بازگردید
بمنزلهای خود که در مدینه دارید یا آنکه اقامت بر دین اسلام وجهی ندارد بگریزید از عسکر محمد و رجعت کنید بکفر
و دین پدران خود و او را بدست دشمن باز دهید وَيَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِنْهُمُ النَّبِيَّ و دستوری و رخصت رجوع
میطلبیدند گروهی از ایشان هم چون بنو حارثه و بنو سلمه از پیغمبر علیه الصلوة و السلام يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ
وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ میگفتند بدرستی که خانهای ما در مدینه عورت است یعنی خالیست و استحکامی ندارد و در معرض خللست
از سراق و ایمنی نیست و حال آنکه خانهای ایشان خالی و با خلل نیست و استحکامی تمام دارد إِنْ يُرِيدُونَ إِلَّا
فِرَارًا نمیخواهند ازین رفتن بمدینه مگر گریختن از جنگ و غزا کفار وَلَوْ دُخِلَتْ عَلَيْهِمْ مِنْ أَقْطَارِهَا
و اگر در آمده شوند بمدینه یعنی لشکرهای کفار در آیند در مدینه بر منافقان و هجوم کنند از جوانب مدینه یعنی یکبار
در مدینه ریزند و گرد اگرد ایشان فرا گیرند ثُمَّ سُئِلُوا الْفِتْنَةَ لَآتَوْهَا وَمَا تَلَبَّثُوا بِهَا إِلَّا يَسِيرًا

برخاسته شود

برخاسته شود فتنه یعنی ارتداد را دعوت کنند لشکرها با مقاتله مسلمانان و هر آینه رضا بدهند بفتنه یعنی اجابت کنند سخنان
ایشان را و درنگ نکنند در اجابت مگر اندکی بلکه زود مشرک شوند یا محاربه کنند با اهل اسلام وَلَقَدْ كَانُوا عَاهَدُوا اللَّهَ
مِنْ قَبْلُ لَا يُوَلُّونَ الْأَدْبَارَ و بدرستیکه بودند بنو حارثه و بنو سلمه که از روی انابت عهد کردند با خدای تعالی یعنی پیش از
حرب خندق یعنی در روز احد عهد کرده بودند که هرگز روی نگردانند و پشت نکنند در هیچ کارزار اکنون خلاف کردند و خواستند
که از آنجا بگریزند وَكَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولًا و هست عهد خدای تعالی پرسیده و شما یقین سوال خواهند کرد از عهدی
که کرده باشید و نقض آن و وفا بر آن جزا خواهند داد قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمُ الْفِرَارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ
بگو ای حبیبی محمد که هیچ وجه سود ندارد گریختن که اگر از آنچه که بگریزید از مردن یا از کشتن نتوان گریخت چه لابد است هر شخصی را
از موت یا قتل در وقتی معین که حکم قضا بر آن نافذ گردد وَإِذًا لَا تُمَتَّعُونَ إِلَّا قَلِيلًا و آنهنگام که بگریزید یعنی
مثلا فرار نفع داشته باشد و مهم شما ساخته شود در عمر تاخیر افتد برخورده نخواهید شد مگر زمانی اندک آخر شربت
فنا نوشیدنی و خرقه فنا پوشیدنی   که می نهد قدم اندر سرای کون و فساد   که باز روی براه عدم نمی آرد   قُلْ مَنْ
ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُمْ مِنَ اللَّهِ بگو کیست آنکس که نگاه دارد شما را از قدرت و حکم و عذاب خدای تعالی إِنْ
أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً اگر خواهد خدای تعالی بشما بدی یا خواهد بشما نعمتی و بخشایشی و نصرتی آن کیست
که منع کند آن را وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا و نمی یابند مردمان برای مردمان
از غیر خدای تعالی دوستی که نفع رساند و نه یاری که ضرر باز دارد و در زاد المسیر آورده که مردی از لشکرهای حضرت
رسالت پناه صلعم بمدینه رفت برادر اعیانی خود را دید که اسباب طرب آماده ساخته و بند و نقل پیش خود نهاده
گفت ای برادر تو اینجا در طرب گذرانی و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم به نیزه و شمشیر جولان کند برادر در
جواب گفت که بیا و بنشین که ترا و اصحاب ترا بلا گرفته و محمد هرگز ازین ورطه بسلامت بیرون نیاید آن مرد گفت که بروم
و آنحضرت را از مقالات تو خبر کنم چون باز گشت و بنزدیک رسول الله رسید جبرئیل بر وی پیشی گرفته این آیه آورد قَدْ
يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنْكُمْ بدرستیکه میداند خدای تعالی مانعان جهاد را یعنی منافقان و یهود را باز میدارند
از نصرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از گروه و مردم شما وَالْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنَا و گویندگان
با برادران خود که ای اهل مدینه بیایید بسوی ما و نیز امروید که کشته شوید و گفته اند که منافقان مسلمانان را تخویف
میکردند با بوسفیان یا یهود و منافقان را میگفتند که خود را در معرض تلف میکنید و از یاری محمد صلعم اجتناب کنید
پس درباره رسول الله منافقان سخن یهودان را بقبول متلقی شده از جنگ پهلو تهی میکردند چنانچه میفرماید که وَلَا
يَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلَّا قَلِيلًا و حاضر نمی آیند منافقان با اصحاب نبی علیه السلام بکارزار با کفار مگر آمدن اندک زمانی

بهر دفع بلا در دنیا کارزار قلیل از روی ریا و سمعه أَشِحَّةً عَلَيْكُمْ در حالتیکه بخیلانند در معاونت یا نفقه بر شما در راه حق تعالی
یا نمیخواهند که ظفر و غنیمت و آسایش شما را باشد فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ پس چون بیاید هنگام ترس
دشمن و حرب بینی تو منافقان را که از غایت بددلی نگاه می کنند بسوی تو بدرشتی تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُغْشَى عَلَيْهِ
مِنَ الْمَوْتِ میگردد چشمهای ایشان در حدقه ایشان بچپ و راست از عداوت تو و ترس دشمنان مانند کسی که پوشیده
باشد بروی غش کرده باشد و بیهوش شده از سکرات مرگ یعنی همچنانکه در وقت نزع دیده در خانه چشم گردان شود
هم چنین منافقان از ترس دیده ها پهن باز مانده و خیره شده میگردند فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوكُمْ
پس چون برود ترس منافقان و ایمن شوند برنجانند شما را و ایذا نمایند و مجادله کنند و سخنهای سخت گویند بِأَلْسِنَةٍ
حِدَادٍ أَشِحَّةً عَلَى الْخَيْرِ بزبانهای تیز یعنی تیز زبانی و دراز زبانی کنند با شما و گویند که ما مؤمنیم و در غنیمت
با شما شریک و همراهیم که بسبب ما نصرت یافتید پس نصیب ما تمام بدهید و باین نوع دلیری کنند در حالتیکه بخیلانند
بر غنیمت یا حریصانند بر مال غنیمت تا از ایشان فوت نشود یعنی بوقت قسمت غنایم هیچ محابا نکنند و مجادله و مناقشه
کنند أُولَئِكَ لَمْ يُؤْمِنُوا فَأَحْبَطَ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ آن گروه منافقان که نگرویدند فی الحقیقه پس باطل گردانیده است
خدای تعالی کردارهای ایشان را یعنی جهادی را که بریا و سمعه و غرض دنیوی کرده اند یا ظاهر کرد خدای تعالی بطلان عمل
جهاد ایشان را وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا و هست این اظهار و احباط بی نیازی بر خدای تعالی آسان
آخر بفضل و رحمت و لطف کردگار رعب و ترس در میان کفار افتاد و منهزم گشتند و گریخته منافقان از غایت
جبن و شدت خوف يَحْسَبُونَ الْأَحْزَابَ لَمْ يَذْهَبُوا این گروه می پندارند که لشکرهای کفار که بر عداوت
رسول مجتمع شده بودند باز نگشته اند از مدینه بهزیمت یعنی ترس و بددلی منافقان بمرتبه ایست که با وجود آنکه مشرکان
بهزیمت رفته بودند هنوز می پندارند که گرداگرد مدینه فرو گرفته اند و بجنگ ایستاده اند وَإِنْ يَأْتِ الْأَحْزَابُ
يَوَدُّوا و اگر بیایند گروههای کفار نوبتی دیگر باز آیند و قتال کنند دوست میدارند منافقان و آرزو برند
و تمنا کنند که لَوْ أَنَّهُمْ بَادُونَ فِي الْأَعْرَابِ کاشکی این منافقان که در مدینه اند صحرانشین بودندی در میان
عرب بادیه یعنی از خوف و ضعف و بددلی میخواهند که در مدینه نباشند بلکه در بادیه ساکن شوند يَسْأَلُونَ عَنْ
أَنْبَائِكُمْ میپرسند آینده و رونده از خبرهای شما و دشمنان آنچه گذشته باشد میان شما و ایشان یعنی فارغ
بودندی از عیان باشر و از حضور بخیر وَلَوْ كَانُوا فِيكُمْ مَا قَاتَلُوا إِلَّا قَلِيلًا و اگر بودندی منافقان در
میان شما در خندق و رجوع کرده بودندی بمدینه تا اگر در مدینه در میان شما باشند و مقاتله با اعداء دست دهد
و جنگی واقع شود کارزار نکنند مگر اندکی از برای عذر و سبیل ریا و ضرورت چرا که اندکی که خدائی باشد بسیار است

والله اعلم

والله اعلم لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ بدرستی که هست برای شما ای ترسندگان و بددلان
در افعال رسول الله صلعم اقتدا او پسندیده یعنی متابعت او کنید و هم چنانچه او در جنگ ثبات دارد و بر شداید محن
صبر میکند شما نیز چنان کنید یا در ذات حضرت او برای اقتدا خصلتی نیکوست لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ
الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا برای آنکس را که امید میدارد ثواب خدای تعالی بالقا و رضا او را و نعیم روز آخر را و مر آن
کس که یاد کرد خدای را بسیار بدل و زبان در جمیع مواطن در سرا و ضرا در موضح آورده که سید عالم صلعم خبر داد صحابه را
از آمدن احزاب و فرمود که باجتماع ایشان کار بر شما سخت گردد و عاقبت شما را نصرت بود بدین سبب وَلَمَّا
رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ و آنهنگام که دیدند مؤمنان لشکرها را در روز خندق که در برابر لشکر اسلام صف
کشیدند قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ گفتند که اینست آنچه وعده داده بود خدای تعالی که این آیت است
أم حسبتم أن تدخلوا الجنة ولما يأتكم مثل الذين خلوا من قبلكم الآیه و آنچه فرموده بود رسول او که سیشتد الامر باجتماع
الاحزاب علیکم والعاقبة لکم علیهم و قوله صلی الله علیه و آله و سلم انهم سایرون الیکم بعد تسع او عشر وَصَدَقَ اللَّهُ
وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا و راست گفت خدای تعالی و رسول او و نیفزود دیدن احزاب مؤمنان را
مگر باور داشتن مواعید الهی و گردن نهادن اوامر حضرت رسالت پناهی را صلعم که سعادت هر دو سرا در آن تسلیم مندرجست
هر که دارد چون قلم سر در خط فرمان او   میتوان دید هر طغرای شرف بر نام او   آورده اند که جمعی از صحابه نذر کردند
چون حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام و حمزه و مصعب و ذو النورین و فاروق و طلحه و زبیر و انس بن نضر و غیر ایشان
که چون در حربگاهی بلازم حضرت رسول الله باشند ثبات قدم ورزیده کمر مقاتله و محاربه بر بندند و تا شربت شهادت
نچشند آرام نگیرند حق تعالی در صفت ایشان میفرماید که مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ
از گروه مؤمنان مردانند که راست کرده اند آن چیز را که عهد بسته بودند با خدای تعالی بر آن چیز که ثبات است بر قتال و مقاتله
برای رضای ملک متعال فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ پس از ایشان کسی هست که بگذارد و نیت وفا کرد به نذر خود و کارزار نمود
تا شهید شد چون حمزه و مصعب و انس وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا و از ایشان کسی هست که انتظار
میبرند چون فاروق و ذو النورین و طلحه و تغییر ندادند عهد را تغییر دادنی و سخن خود را متبدل نساختند لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ
بِصِدْقِهِمْ تا جزا دهد خدای تعالی راست گویان را یعنی وفا کنندگان بر عهد خود براستی ایشان یعنی بوفای عهد ایشان
وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ و تا عذاب کند منافقان را اگر خواهد که در نفاق بمیرند یا باز گردد توفیق
توبه بر ایشان یعنی ایشان را از نفاق توبه دهد إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا بدرستیکه خدای تعالی است آمرزنده
آنکس که توبه کند مهربان مر کسی را که بتوبه بمیرد و در اخبار آورده اند که حزب بیست روز یا بیست و هفت روز بر ظاهر مدینه توقف

کردند و روزها بکنار خندق آمدندی و از جانبین جنگ تیر و سنگ می کردند و شبها عزم شبیخون کردندی و حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله وسلم سوار شده با جمعی از صحابه بر دفع ایشان اشتغال فرمودندی روزی عمرو بن عبدود که شجاع عرب بود و او را با هزار مرد
مقابل کردندی با چهار تن دیگر از دلیران لشکر کفار خندق را عبرت کردند و پیش آمدند و مبارز طلبیدند عمرو بن عبدود بدست
علی مرتضی علیه السلام کشته شد و نوفل مسلمانان او را سنگسار کردند و مرتضی علی علیه السلام از میان تیغ بدو نیم زد دل
کافران بشکست و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم روز دوشنبه و چهارشنبه در مسجد دعای فتح احزاب کرد
در روز چهارشنبه میان پیشین و پسین اثر فتح ظاهر شد و حق سبحانه و تعالی باد صبا را مدد فرستاد

باد صبا نیست میان نصرت ترا دیدی چراغ اگه کند باد یاوری باد صبا زلزله در آن لشکر افکند و آتشهای ایشان را
کشتن گرفت و ملایکه فرود آمده طنابهای خیمه ایشان را میبریدند و میخها میکندند ایشان درمانده روی بهزیمت
نهادند و بعد غره قتال بمفاتیح یمن و اقبال ابواب فتح و نصرت کشاده گشت پی روی سر نیزه و آمد پدید
شمشیر آن فتح که مفتاح امان بود برآمد وَرَدَّ اللّٰهُ و باز گردانید خدای از مدینه الَّذِينَ كَفَرُوا
آنان را که نگرویدند بوی یعنی احزاب بِغَيْظِهِمْ با خشم ایشان یعنی خشمناک رفتند لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا نیافتند
غنیمتی و نصرتی وَكَفَى اللّٰهُ و کفایت کرد خدای الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ مؤمنان را جنگ کردن بسبب باد صبا
و ملائکه وَكَانَ اللّٰهُ و هست خدای قَوِيًّا توانا بر احداث هرچه خواهد عَزِيزًا غالب بر همه اشیا بعد از
فرار کفار حکم لله که بحرب بنی قریظه روند که عهد شکسته مددکاری احزاب نموده بودند و لشکر اسلام ایشان را
پانزده روز محاصره کردند و کار بر ایشان تنگ شد بر حکم سعد معاذ رضی الله عنه فرود آمدند و سعد
حکم فرمود که مردان ایشان را بکشند و زنان و کودکان ایشان را برده گیرند و اموال ایشان را بر مسلمانان
قسمت کنند حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که حکمی کردی که خدای تعالی از بالای هفت آسمان
حکم کرده بود حق سبحانه از این واقعه خبر میدهد که وَأَنْزَلَ الَّذِينَ و فرود آورد خدای آنان را که ظَاهَرُوهُمْ
یاری دادند احزاب را و هم پشت ایشان کشتند مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ از اهل توریة یعنی یهود قریظه را
فرود آورد مِنْ صَيَاصِيهِمْ از قلعهای ایشان وَقَذَفَ و افکند فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ در دلهای
ایشان ترس از پیغمبر و لشکر او فَرِيقًا تَقْتُلُونَ گروهی را میکشتند نهصد تن از ایشان یا هفتصد بکشتند
وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا و برده میگیرند گروهی را یعنی زنان و فرزندان ایشان وَأَوْرَثَكُمْ و میراث
داد شما را أَرْضَهُمْ زمین ایشان را یعنی مزارع و حدایق وَدِيَارَهُمْ و سراهای ایشان یعنی حصون
و قلاع وَأَمْوَالَهُمْ و مالهای ایشان از نقود و امتعه و مواشی وَأَرْضًا لَمْ تَطَئُوهَا داد شما را زمینی که

نرفته اید

الاحزاب

نرفته اید در آن یا ممالک آن نبوده اید مراد خیبر است یا ممالک فارس و گفته اند که هر زمینی که بکوزه اسلام درآید
تا قیامت در این داخلست وَكَانَ اللّٰهُ و هست خدای عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیز قَدِيرًا قادر باشد بر فتح
بلاد و تسخیر آن هر ملازمان سید عباد لشکر عزم ترا فتح و ظفر همراهست لاجرم از نفس اقلیم دگر میگیرند
ارباب سیر برآنند که در سال تاسع از هجرت سید عالم صلعم از ازواج طاهرات هجرت نمود و سوگند خورد که یکماه
با ایشان مخالطه نکند و سبب آن بود که از وی نفقه و کسوه زیاده از مقدور میطلبیدند چون برد یمانی و دق مصری و امثال
آن و چیزها طمع میکردند که در تصرف آنحضرت نبود و اسباب دیگر هم در کتب سیر مذکور است و بر هر تقدیر ملول گشته
از ایشان اعتزال نمود و بعلیه مسجدی که خزانه او بود تشریف فرمود و بعد از بیست و نه روز که ماه بدان عدد
تمام شده بود جبرئیل علیه السلام آیه تخییر فرود آورد که يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر قُلْ لِأَزْوَاجِكَ بگو مر زنان را
إِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ اگر هستید شما میخواهید الْحَيَاةَ الدُّنْيَا زندگانی دنیا یعنی تنعم در آن وَزِينَتَهَا
و آرایش آن را چون ثیاب فاخره و پیرایهای بتکلف فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ پس بیائید که بدهم شما را متعه طلاق
وَأُسَرِّحْكُنَّ و رها کنم شما را سَرَاحًا جَمِيلًا رها کردن نیکو برغبت نه از روی کراهیت وَإِنْ كُنْتُنَّ
تُرِدْنَ اللّٰهَ و اگر هستید که میخواهید ثواب خدای را وَرَسُولَهُ و خشنودی رسول او را وَالدَّارَ
الْآخِرَةَ و نعیم سرای دیگر را فَإِنَّ اللّٰهَ پس بدرستیکه خدای أَعَدَّ آماده کرده است لِلْمُحْسِنَاتِ
مر زنان نیکوکار را مِنْكُنَّ از شما اختیار شق ثانی کنند أَجْرًا عَظِيمًا مزدی بزرگ که زخارف دنیا در
جنب آن محقر و مختصر باشد آورده اند که اول کسی که از ازواج طاهرات که خدا و رسول را اختیار فرمود
عایشه صدیقه بود يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ ای زنان پیغمبر مَنْ يَأْتِ مِنْكُنَّ هر که بیاید از شما بِفَاحِشَةٍ
بکاری ناپسندیده مُبَيِّنَةٍ پیدا کرده روشن شده و حفص بکسر یا میخوانند یعنی فاحشه ظاهره و هویدا که نافرمانی
رسول است صلی الله علیه و آله وسلم يُضَاعَفْ لَهَا الْعَذَابُ دو تو کرده شود مر او را عذاب ضِعْفَيْنِ
دو برابر آنکه زن دیگران را باشد چه گناه از ایشان زشت تر است وَكَانَ ذَٰلِكَ و هست این تضعیف
عذاب عَلَى اللّٰهِ يَسِيرًا بر خدای آسان
وَمَنْ يَقْنُتْ و هر که مداومت کند بر طاعت مِنْكُنَّ از شما که ازواج پیغمبر اید و فرمان بر لِلّٰهِ وَرَسُولِهِ
مر خدای و رسول او را وَتَعْمَلْ صَالِحًا و بکند کاری پسندیده و شایسته نُؤْتِهَا بدهیم او را أَجْرَهَا مزد او
مَرَّتَيْنِ دو بار یکبار برای طاعت خدای و یکبار برای خشنودی پیغمبر وَأَعْتَدْنَا لَهَا و آماده سازیم برای
آن زن رِزْقًا كَرِيمًا روزی نیکو در بهشت زیاده از مزد او يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ ای زنان پیغمبر لَسْتُنَّ نیستید شما

كَاَحَدٍ مِنَ النِّسَآءِ مانند یکی از زنان امت چه شما افضل بیارید بر سایر سوان اِنِ اتَّقَیْتُنَّ اگر مترسید
از خدای و فرمان میبرید فَلَا تَخْضَعْنَ پس نرمی و فروتنی مکنید بِالْقَوْلِ در سخن گفتن چون با کسی سخن گویند فَیَطْمَعَ
الَّذِیْ آنکه طمع کند در شما آنکه فِیْ قَلْبِهٖ مَرَضٌ در دل او بیماریست یعنی نفاق یا دوستی فجور وَقُلْنَ و بگوئید قَوْلًا
مَّعْرُوْفًا سخنی نیکو و پسندیده و دور از ریبت وَقَرْنَ و آرام گیرید فِیْ بُیُوْتِكُنَّ در خانهای خود وَلَا تَبَرَّجْنَ
و اظهار پیرایها مکنید تَبَرُّجَ الْجَاهِلِیَّةِ الْاُوْلٰی چون اظهار زنان در جاهلیت ایام نخستین که آنرا جاهلیت
جهلا گویند و آن زمان ادریس بوده تا وقت نوح علیهما الصلوة والسلام و اصح آنست که جاهلیت اول در زمان ابراهیم
علیه السلام بوده که زنان لباسها مروارید بافته پوشیده خود را بر مردان عرض کردندی و جاهلیت اخری میان عیسی
و محمد است علیهما الصلوة والسلام و بعضی معنی آیه برانوجه گفته اند که مخرامید در رفتن جاهلیت اولی وَاَقِمْنَ
الصَّلٰوةَ و بپای دارید نماز را که اصل طاعات بدنیه است وَاٰتِیْنَ الزَّكٰوةَ و بدهید زکوة را که اشرف
عبادات مالیه است وَاَطِعْنَ اللّٰهَ و فرمان برید خدای را در فرایض وَرَسُوْلَهٗ و پیغمبر او را در سنن
اِنَّمَا یُرِیْدُ اللّٰهُ جز این نیست که میخواهد خدای لِیُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ تا ببرد از شما گناه را اَهْلَ
الْبَیْتِ ای اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم وَیُطَهِّرَكُمْ تَطْهِیْرًا و پاک کرداند شما را از معاصی
پاک کردانیدنی صاحب کشاف آورده که این آیه دلیل است بر انکه ازواج بنی اهل بیت وینه و در وسیط از عکرمه
نقل میکند که مراد از اهل بیت ازواج وینه بدلیل خطاب گذشته و آینده و ضمیر مذکور در یطهرکم بجهت تغلیب
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در میان ایشان بوده و در زاد المسیر قولی آورده که عام است مر ازواج و اولاد را
و در احقاف از امام ابو منصور ماتریدی همین نقل میکند و صاحب عین المعانی فرموده که ظاهر تفسیر دلالت
بر آن دارد که اهل بیت ازواج باشند اما آن عایشه و ام سلمه و ابو سعید خدری و انس بن مالک رضی الله عنهم
نقل کرده اند که اهل بیت فاطمه و علی و حسن و حسین اند رضوان الله علیهم اجمعین و در اسباب نزول آورده که ام سلمه
رضی الله عنها فرمود که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در خانه من بر گلیمی که بر فراش وی افکنده بودم نشسته بود فاطمه
رضی الله عنها در آمد و جهت پدر سبوسابی با گوشت پخته آورده حضرت فرمود که ای فاطمه علی و هر دو فرزند را
بخوان تا بر این خوان با ما هم کاسه شوند چون طعام خورده شد مصطفی صلعم فضلهٔ آن گلیم بر ایشان پوشید
و گفت خدایا اینها اهل بیت من اند رجس را از ایشان ببر و ایشان را پاکیزه گردان این آیه نازل شد و من سر خود
در زیر گلیم کردم که یا رسول الله من نه از اهل بیت توام فرمود که انک علی خیر و از این جهت است که آل عبا بر
پنج تن اطلاق کنند آل العباء رسول الله و ابنته و المرتضی ثم سبطاه اذا جمعوا و در تیسیر و بعضی دیگر از تفاسیر

نقل میکند

نقل میکند از انس بن مالک رضی الله عنه که پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه چون وقت نماز بامداد بدر خانهٔ فاطمه رضی الله عنها
بگذشتی گفتی الصلوة انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا وَاذْكُرْنَ و یاد کنید ای زنان پیغمبر
مَا یُتْلٰی آنچه خوانده میشود بر شما فِیْ بُیُوْتِكُنَّ در خانهای شما مِنْ اٰیٰتِ اللّٰهِ از آیات کلام الله وَالْحِكْمَةِ و از
سخنان پیغمبر که محض حکمت است این آیت حث میکند بر حفظ قرآن و حدیث اِنَّ اللّٰهَ كَانَ بدرستیکه خدای
است لَطِیْفًا نیکو کار بشما خَبِیْرًا دانا باقوال و افعال شما و بعد از نزول آیات درباره ازواج طاهرات جمعی
زنان مسلمان گفتند باری برای ما هیچ نازل نشد حق سبحانه این آیه فرستاد که اِنَّ الْمُسْلِمِیْنَ بدرستیکه مردان که از
منقاد حکم خدا اند وَالْمُسْلِمٰتِ و زنان فرمان برنده وَالْمُؤْمِنِیْنَ وَالْمُؤْمِنٰتِ و باور دارنده کان از
رجال و نساء وَالْقٰنِتِیْنَ وَالْقٰنِتٰتِ و ثبات کننده کان بر فرمان برداری از مردان و زنان
وَالصّٰدِقِیْنَ وَالصّٰدِقٰتِ و راست گویان در قول و عمل از ذکور و اناث وَالصّٰبِرِیْنَ وَ
الصّٰبِرٰتِ و صبر کننده کان بر طاعتها یا از معصیتها از هر دو فریق وَالْخٰشِعِیْنَ وَالْخٰشِعٰتِ
و تواضع کننده کان از مردان و زنان وَالْمُتَصَدِّقِیْنَ وَالْمُتَصَدِّقٰتِ و صدقه دهنده کان
از هر دو طایفه وَالصَّآئِمِیْنَ وَالصّٰٓئِمٰتِ و روزه داران برای خدا فرضًا یا نفلًا از رجال و نساء
وَالْحٰفِظِیْنَ فُرُوْجَهُمْ وَالْحٰفِظٰتِ و مردان و زنان نگاه دارنده فرجهای خود را از حرام
وَالذّٰكِرِیْنَ اللّٰهَ كَثِیْرًا و مردان ذکر گوینده مر خدای را بسیار وَالذّٰكِرٰتِ و زنان
یاد کننده مر او را اَعَدَّ اللّٰهُ آماده کرده است خدای لَهُمْ مر ایشان را از ذکور و اناث مَّغْفِرَةً آمرزش
گناهان وَّاَجْرًا عَظِیْمًا و مزدی بزرگ بر طاعت ایشان آورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
زینب بنت جحش را رضی الله عنها بجهت زید بن حارثه خواستکاری فرمود و زینب بگمان آنکه برای خود میخواهد
آن خطبه را قبول نمود و چون دانست که برای زید بوده ابا نمود چه جمالی بسیار داشت و دختر عمهٔ پیغمبر بود گفت من چرا
از آن آزاد کرده شوم و برادرش عبدالله نیز در این ابا با خواهر اتفاق داشت حق سبحانه آیه فرستاد که وَمَا كَانَ
لِمُؤْمِنٍ و نرسد و نشاید هیچ مرد گرویده را یعنی عبدالله جحش وَّلَا مُؤْمِنَةٍ و نه هیچ زن ایمان آورنده را
یعنی زینب اِذَا قَضَی اللّٰهُ وَرَسُوْلُهٗ چون حکم کند خدای و رسول او اَمْرًا کاری را یعنی نکاح زینب
بزید اَنْ یَّكُوْنَ لَهُمُ الْخِیَرَةُ آنکه باشد مر ایشان را اختیاری یعنی بر گزینند مِنْ اَمْرِهِمْ از کار
خود چیزی را بلکه واجب است بر ایشان که اختیار خود را تابع اختیار خدا و رسول سازند وَمَنْ یَّعْصِ اللّٰهَ وَرَسُوْلَهٗ
و هر که عاصی شود و مخالفت کند خدای و رسول او را یا از حکم کتاب و سنت بگذرد فَقَدْ ضَلَّ پس بدرستی که گمراه شود ضَلٰلًا

مبینا گمراهی هویدا چه اگر خلاف از روی اعتقاد کند کفر است بعد از نزول آیة زینب و برادر راضی شدند و آن عقد وجود
گرفت و حق سبحانه پیغمبر را اعلام کرد که در علم قدیم ما مقرر شده که زینب داخل ازواج طاهره تو باشد پس میان زید و زینب
ناسازگاری بدید آمد بمثابه که زید چند نوبت طلاق زینب کرد و حضرت پیغمبر مانع میشد کما قال الله تعالی
وَإِذْ تَقُولُ و یاد کن آن را که گفتی لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ مر آنکس را که انعام کرده است خدای عَلَيْهِ بر او باسلام
و بتوفیق خدمت و متابعت تو وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ و تو انعام کرده بر او به پروردن و آزاد کردن و فرزند
خواندن یعنی گفتی زید را که مستغرق دریای نعمت خدا و رسول است که أَمْسِكْ عَلَيْكَ نگاه دار برای
خود زَوْجَكَ یعنی زینب وَاتَّقِ اللَّهَ و بترس از خدای در کار او و از روی ضرار طلاقش مده وَ
تُخْفِي فِي نَفْسِكَ و پنهان میکردی در نفس خود مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ آنچه خدای پیدا کننده آن است
یعنی آن را که زینب داخل ازواج طیبات خواهد بود وَتَخْشَى النَّاسَ و میترسی از سرزنش مردم که گویند
زن پسر را خواست وَاللَّهُ و خدای أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ سزاوارتر است که از او ترسی در همه کارها باید ترسید
و مقرر است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله ترسکارترین خلق بوده زیرا که خوف و خشیت به
نسبت علم است إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ و بحکم انا اعلم بالله از همه عالمیان
اخشی بوده   خوف خشیت نتیجه علم است   هر که را علم بیش خشیت بیش   هر کرا خوف رفیق راهش
باشد از جمله رهروان در پیش   آورده اند که زید مر زینب را طلاق داد و بعد از انقضاء مدت عدت حضرت
رسالت هم او را فرستاد تا خواستگاری کند زینب را برای وی زید بیامد و قصه بعرض زینب رسانید
زینب از غایت شادی سجده شکر ادا کرد و گویند دو رکعت نماز گذارد و گفت خدایا رسول تو مرا خواستگاری
میکند اگر من شایسته اویم مرا بدو ده فی الحال دعای او مستجاب شد و آیه آمد که فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ
پس آنهنگام که برسید زید مِنْهَا از زینب وَطَرًا حاجتی که داشت و در موضح آورده که مراد زید طلاق
زینب بود چنین مراد خود از او یافت یعنی طلاقش داد و عدت بسر آمد زَوَّجْنَاكَهَا او را بتو دادیم لِكَيْ لَا
يَكُونَ تا نباشد بعد از تو عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ بر مؤمنان تنگی یا اثمی و وبال فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ
در خواستن زنان پسر خواندگان خود را إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا چون برسند بمراد خود از ایشان
یعنی طلاق دهند و عدت بگذرد وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ و هست کاری که خدای خواهد مَفْعُولًا بودنی بی شبهه
چنانچه مهم زینب رضی الله عنها سید عالم صلعم بعد از نزول آیه بخانه زینب آمد بی دستوری زینب گفت یا رسول الله
بی خطبه و بی گواه حضرت فرمود که الله المزوج و جبرئیل الشاهد و زینب بر سایر زنان فخر میکرده که الله تعالی مرا تزویج کرده

به پیغمبر و متوفی

الاحزاب

به پیغمبر و متوفی تزویج شما اولیای شما بودند مَا كَانَ نیست عَلَى النَّبِيِّ بر پیغمبر مِنْ حَرَجٍ هیچ وزری و وبالی
فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ در آنچه تقدیر کرده است خدای لَهُ بر او و این صورت مخصوص او نیست بلکه سُنَّةَ اللَّهِ سنت
نهاد خدای سنتی فِي الَّذِينَ خَلَوْا در آن کسان که گذشتند مِنْ قَبْلُ پیش از محمد مراد انبیای دیگر اند که خدای تعالی
حرج کرد از ایشان در آنچه مباح گردانید برای ایشان وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ و هست کار خدای قَدَرًا مَقْدُورًا
حکمی گذارده شده پس صفت آنان میکند که گذشته اند از پیغمبران و میگوید الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ آنان که بودند
که میرسانیدند رِسَالَاتِ اللَّهِ پیغامهای خدای را بامتان خود وَيَخْشَوْنَهُ و میترسیدند از او وَلَا
يَخْشَوْنَ أَحَدًا و نمیترسیدند از هیچکس إِلَّا اللَّهَ مگر از خدای وَكَفَى بِاللَّهِ و بسنده است خدای حَسِيبًا
کافی ترسنده کان یا شمار کننده بنده کان و چون شمار بدست اوست باید که ترس نیز از او باشد بعد از وقعه
زینب زبان طعن بدیان دراز شد که اینمرد ما را میگوید که زنان پسران بر شما حرام است و خود میخواهد و زید را
با آنکه پسر خوانده بود در حکم شرع مثل پسر اصلی میدانسته حق سبحانه آیه فرستاد که مَا كَانَ مُحَمَّدٌ نیست محمد
صلوات الله و سلامه علیه أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ پدر هیچ یک از مردان شما و اگر چه پدر طاهر و قاسم و ابراهیم
بوده اما ایشان بمبلغ رجال نرسیدند پس او را فی الحقیقه پسری صلبی نیست که میان وی و آن پسر حرمت مصاهرت
باشد وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ و لیکن او فرستاده خدا است وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ و مهر پیغمبران
یعنی بدو مهر کرده شد در نبوت و پیغمبران را بدو ختم کردند و خاتم بمعنی آخر نیز آمده یعنی اوست آخر انبیا بنور
ظاهرهم چنانچه اول ایشان بوده بظهور نور وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای تعالی بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا بهمه چیز دانا
پس میداند که کیست سزاوار نبوت و آنکه نبوت بدو ختم شود و در عیون الاجوبه آورده که صحت هر کتابی بمهر اوست
حق سبحانه پیغمبر را مهر گفت تا دانند که تصحیح دعوی محبت الهی جز بمتابعت حضرت رسالت پناهی نتوان کرد ان کنتم
تحبون الله فاتبعونی و شرف و بزرگواری کتاب بمهر اوست و شرف جمله انبیا نیز بدان حضرت است و شاهد هر
کتاب مهر اوست پس شاهد در محکمه قیامت او خواهد بود وَجِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا و چون کتاب را
مهر کردند کتابت در باقی شد چون نبوت بآن حضرت سمت اختتام یافت در نبوت بسته گشت و دیگر چیزی از
همه انبیا بمهر نبوت مخصوص بود بختمیت ایشان نیز اختصاص یافت و فی المثنوی المعنوی   بهر این خاتم
شده است او که بجود   مثل او نی بود و نی خواهند بود   چونکه در صنعت برد استاد دست   نی تو گویی ختم صنعت بر تو است
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده اید اذْكُرُوا اللَّهَ یاد کنید خدای را ذِكْرًا كَثِيرًا یاد
کردن بسیار یعنی در غالب اوقات یا بانواع ذکر از تهلیل و تحمید و تکبیر و تمجید وَسَبِّحُوهُ و تسبیح گوئید او را یا نماز گذارید

برای وی بُكْرَةً وَأَصِيلًا بامداد و شبانگاه چه نماز صبح و شام اشق است از روی ابو اسلمی قدس سره فرموده که مراد از ذکر کثیر ذکر دل است چه دوام ذکر بزبان ممکن نیست و در لطایف قشیری آورده که امر بذکر کثیر اشارت است بمحبت حق یعنی او را دوست دارید چه مقرر است که من احب شیئا اکثر ذکره نشان دوستی ذکر فراوان است دوستی نگذارد که زبان از ذکر دوست یا دل از فکر او خالی ماند

در هیچ مکان نیم ز فکرت خالی — در هیچ زمان نیم ز ذکرت غافل

هُوَ الَّذِي يُصَلِّي او است خداوندی که درود میدهد یعنی رحمت میکند عَلَيْكُمْ بر شما وَمَلَائِكَتُهُ و فرشتگان او درود میدهند یعنی آمرزش میطلبند گناهان شما را و این درود خدا و ملایکه بر شما لِيُخْرِجَكُمْ برای آنست تا بیرون آرد شما را مِنَ الظُّلُمَاتِ از تاریکیهای کفر إِلَى النُّورِ بروشنی ایمان از اخراج ادامت و استقامت است بر خروج چه در وقت صلوة خدا و ملایکه برایشان درود میدهند ایشان در ظلمات نبوده اند و گفته اند اخراج از ظلمت معصیت بوده بنور طاعت یا از شک بیقین یا از ستر که تدبیر بشهود نور تقدیر در بحر الحقایق فرموده که از ظلمات بشریت بنور روحانیت وَكَانَ و هست خدای بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا بگروندگان مهربان که خود برایشان رحمت میکند و ملایکه را بآمرزش ایشان میفرماید تَحِيَّتُهُمْ تحیت مؤمنان از خدای يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ روزی که ببینند سَلَامٌ سلامی است که مخبر باشد بسلامت از هر آفتی و مخافتی و گفته اند ضمیر عاید است بملک الموت کنایه غیر مذکور یعنی روزی که ببینند عزرائیل را بر ایشان سلام گوید وَأَعَدَّ و آماده کرده است خدای لَهُمْ برای مؤمنان با وجود تحیت برایشان أَجْرًا كَرِيمًا مزدی بزرگوار که بهشت است و نعیم آن يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر سزای کرامت إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بدرستی که ما فرستادیم ترا شَاهِدًا گواه بر تصدیق و تکذیب امت وَمُبَشِّرًا و مژده دهنده برحمت ما وَنَذِيرًا و بیم کننده از عقوبت ما وَدَاعِيًا و خواننده إِلَى اللَّهِ بپرستش خدای و اقرار بتوحید او بِإِذْنِهِ بفرمان او یا بتوفیق و تیسیر او وَسِرَاجًا مُنِيرًا و چراغی روشن یا خداوند سراج منیر که قرآن است یعنی تالی آن در آیات باهرات آورده که حق سبحانه پیغمبر ما را چراغ خواند زیرا که ضوء چراغ ظلمت را محو کند نور وجود آن حضرت نیز ظلمت کفر را از عرصهٔ جهان نابود ساخت

چراغ روشن از نور خدایی — جهان را داده از ظلمت رهایی

دیگر هر چه در خانه گم شود بنور چراغ باز توان یافت حقایق که از مردم پوشیده بود بنور این چراغ بر مقتبع انوار معرفت روشن گشت

از آن جان را بدانش آشنائیست — وزو چشم جهان را روشنائیست
در گنج معانی برگشاده — وز آن صاحبدلان را مایه داده

دیگر چراغ اهل خانه را سبب امن و فراغت و دزد را واسطهٔ خجلت و عقوبت آنحضرت نیز دوستان را وسیلهٔ سلامت است و منکران را موجب حسرت و ندامت و منیرا تاکید است یعنی تو چراغی نه چون چراغهای دیگر چه آن چراغها گاهی مرده باشند و گاهی افروخته

و تو از اول

و تو از اول و آخر روشنی چراغها بیادی مقهور شوند و هیچ کس نور ترا مغلوب نتواند ساخت یُرِیدُونَ لِیُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ دیگر چراغها شب نور دهند نه بروز و تو شب ظلمت دنیا را بنور دعوت روشن ساخته و روز قیامت را نیز بپرتو شفاعت روشن خواهی ساخت

شد بروی رخش چراغ افروز — شب ما گشت از التفاتش روز
باز فردا چراغی افروزد — که از آن جرم عاصیان سوزد

و در کشف الاسرار فرموده که حق سبحانه آفتاب را چراغ خواند که وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَّاجًا و پیغمبر ما را نیز سراج گفت آن چراغ آسمان است و این چراغ زمین آن چراغ دنیا است و این چراغ دین آن چراغ منازل فلک است و این چراغ محافل ملک آن چراغ آب و گل است و این چراغ جان و دل بطلوع آن چراغ از خواب بیدار شوند و بظهور این چراغ از خواب عدم برخاسته بعرصه گاه وجود آمده اند.

از ظلمات عدم راه که بردی بیرون — گر نشدی نور تو شمع روان همه

و اشارت بهمین معنی فرموده

ز اقلیم عدم می آمدی پیشرو — آدم چراغی بود بر دستش هم از نور نخستینت

وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ و مژده ده مؤمنان را بِأَنَّ لَهُمْ بآنکه مر ایشان راست مِنَ اللَّهِ از نزدیک خدای فَضْلًا كَبِيرًا بخششی بزرگ زیاده از مزد کار یعنی دولت لقا که بزرگتر عطائیست و شریفتر جزائیست وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ و فرمان مبر ناگرویدگان و منافقان را یعنی بر نافرمانی ایشان ثابت باش وَدَعْ و بگذار و دست بدار أَذَاهُمْ مکافات رنج ایشان که بتو میرسانند یعنی در صدد انتقام مباش که من شر ایشان کفایت کنم وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ و توکل کن بر خدای در دفع ایشان وَكَفَىٰ بِاللَّهِ و بسنده است خدای وَكِيلًا کارساز و مهم پرداز یا نگاهبان یا ضامن مر وعدهٔ نصرت و غالبیت ترا يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنکسانی که گرویده اید إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ چون بخواهید زنان گرویده را ثُمَّ طَلَّقْتُمُوهُنَّ پس رها کنید ایشان را مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ پیش از آنکه مس کنید شافعی گفته که مس کنایت از مباشرت است و نزد امام اعظم خلوت صحیحه حکم مساس دارد پس چون طلاق دهید زنان را قبل از دخول یا پیش از خلوت صحیحه فَمَا لَكُمْ پس نیست شما را عَلَيْهِنَّ بر این مطلقات مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُّونَهَا هیچ عده که شمارند ایام آنرا فَمَتِّعُوهُنَّ پس برخوردار سازید ایشان را بچیزی اگر مهر فرض کرده اید مر آن مطلقه را نصف مهر لازم است و متعه مندوب نزدیک امام اعظم و نزد بعضی واجب و اگر مهر مسمی ندارد متعه واجبست بقدر حال یسار وَسَرِّحُوهُنَّ و بگذارید ایشان را سَرَاحًا جَمِيلًا گذاشتنی نیکو یعنی از منازل خود بیرون کنید چون عده نیست شما را بر ایشان و ضرر بدیشان مرسانید يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر إِنَّا أَحْلَلْنَا بدرستیکه ما حلال کرده ایم لَكَ برای تو أَزْوَاجَكَ زنان ترا اللَّاتِي آتَيْتَ آنها که دادی أُجُورَهُنَّ مهر ایشان را تقیید احلال باعطاء مهر جهت ایثار طریق افضل است نه برای توقف حل بر آن وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ و حلال ساخته ایم بر تو آنچه مالک شده است آن را دست تو یعنی مملوکات

ترا مِمَّا أَفَاءَ اللهُ از انچه بازگردانیده است عَلَيْكَ بر تو از غنایم مشرکان چون صفیه و ریحانه و امثال ایشان
وَبَنَاتِ عَمِّكَ و دختران عم ترا وَبَنَاتِ عَمَّاتِكَ و دختران عمهای ترا از اولاد عبد المطلب وَبَنَاتِ خَالِكَ
و دختران خال تو وَبَنَاتِ خَالَاتِكَ و دختران خالهای تو از اولاد عبد مناف بن زهره اللَّاتِي هَاجَرْنَ
آن زنان که از مذکورست هجرت کردند مَعَكَ با تو و محتمل است که قید احلال مذکورست بهجرت در حق آنحضرت باشد
خاصة و قول ام هانی رضی الله عنها که مرا رسول خدای خطبه کرد و بدین آیه من بر او حرام شدم زیرا که هجرت نکرده
بودم مؤید این قول است وَامْرَأَةً مُؤْمِنَةً و زنی مؤمنه را إِنْ وَهَبَتْ اگر بخشد نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ نفس
خود را مر پیغمبر را إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ اگر خواهد پیغمبر أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا انکه در نکاح آرد او را خَالِصَةً خالص
کرده شده احلال خالص شده لَكَ مر ترا مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ بجز مؤمنان یعنی از مخصوصات آنحضرت است
که زنی را بمجرد هبت بی مهر نکاح تواند کرد و امام اعظم گفته که بلفظ هبه نکاح منعقد میشود اما مهر لازم است و در اتفاق
این صورت اختلاف کرده اند و مشهور آن است که هبه واقع شده از زینب بنت خزیمه که ام المساکین گویند
یا خوله بنت حکیم یا میمونه بنت الحارث یا ام شریک بنت جابر و در تبیان کبیر گفته که ام سهل از بنی اسد است
واگر واهبه زینب بوده باشد هبه او واقع است در رمضان سال سیم از هجرت و او هشت ماه در حرم محترم آنحضرت
بوده و در ربیع الاخر در سال چهارم وفات یافته اما نزد اهل سیر هبه از ام شریک واقع شده و دولت عقد در
نیافته قَدْ عَلِمْنَا بدرستیکه ما دانسته ایم مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ انچه فرض کرده ایم بر امت از شرایط عقد فِي أَزْوَاجِهِمْ
در نکاح زنان ایشان یعنی مهر و شهود و نفقه و وجوب قسم و تزویج چهار حره وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ و در داشتن
مملوکات ایشان یعنی توسعه امر در آن و ما حلال کرده ایم زنان را بر تو بمجرد هبه بی مهر لِكَيْلَا يَكُونَ تا نباشد
عَلَيْكَ بر تو حَرَجٌ تنگی وَكَانَ اللهُ و هست خدای غَفُورًا آمرزنده مر حرجی را که تحرز از او دشوار است
رَحِيمًا مهربان بتوسعه جائی که مظنه حرج باشد تُرْجِي باز پس داری مَنْ تَشَاءُ هر که را خواهی مِنْهُنَّ
از ازواج خویش وَتُؤْوِي و جای دهی إِلَيْكَ بسوی خود یعنی با خود داری مَنْ تَشَاءُ هر که را خواهی از ایشان
در وسیط آورده که وجوب قسم بدین آیه از آنحضرت ساقط شد و در زاد المسیر میگوید که میان همه ازواج غیر از
سوده رضی الله عنها که نوبت خود را بعایشه بخشیده بود رعایت قسم میفرمود تا آخر عمر صاحب کشاف فرموده که ارجا کرد
پنج تن را یعنی سوده و صفیه و جویریه و میمونه و ام حبیبه رضی الله عنهن و رعایت قسم میکرد میان ایشان هر گاه که میخواست
بر وجهی که میخواست و چهار تن را با خود گرفت عایشه و حفصه و ام سلمه و زینب وَمَنِ ابْتَغَيْتَ و هر که را خواهی که
باز طلبی و بجوئی کنی مِمَّنْ عَزَلْتَ از آنها که باز رانده رفته از ایشان و از جا کرده فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ پس هیچ گناهی

و تنگی نیست

و تنگی نیست بر تو ذَلِكَ انکه معزولات را باز طلبی و دور شدگان را نزدیک خوانی أَنْ تَقَرَّ نزدیکتر است بانکه
روشن شود أَعْيُنُهُنَّ چشمهای ایشان وَلَا يَحْزَنَّ و اندوهناک نشوند وَيَرْضَيْنَ و خشنود باشند بِمَا آتَيْتَهُنَّ
بانچه دهی ایشان را همه یعنی چون دانسته که انچه تو میکنی از ارجا و ایوا و تقریب و تبعید بفرمان خداست ملول نمیشوند
و گردن می نهند وَاللهُ يَعْلَمُ و خدا میداند مَا فِي قُلُوبِكُمْ انچه در دلهای شماست از رغبت و کراهت وَ
كَانَ اللهُ و هست خدای عَلِيمًا دانا بنها بر بندگان حَلِيمًا بردبار که تعجیل نکند بعقوبت مجرمان لَا يَحِلُّ
نیست حلال لَكَ النِّسَاءُ مر ترا زنان مِنْ بَعْدُ از پس این نه که در عقد تو اند چه تسعه در حق آنحضرت چون اربعه است
در حق امت وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ و حلال نیست انکه بدل کنی بِهِنَّ بدیشان مِنْ أَزْوَاجٍ از زنان دیگر یعنی یکی را از
ایشان طلاق دهی و بجای او دیگری را نکاح کنی وَلَوْ أَعْجَبَكَ و اگرچه بشگفت آرد ترا حُسْنُهُنَّ خوبی ایشان
إِلَّا استثنا از نساست یعنی حلال نیست بر تو زنان پس از این نه تن که داری مگر مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ انچه مالک
آن شود دست تو یعنی بتصرف تو در آید و ملک تو گردد وَكَانَ اللهُ و هست خدای عَلَى كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزها رَقِيبًا
نگاهبان و کسیکه از سر رقیبی حق آگاه گردد او را از مراقبه چاره نیست مراقبه حق دانا و بینا دانستن است و در نهان
و آشکارا با دب و حرمت زیستن چه دانستی که حق دانا و بیناست نهان آشکار خویش نکو کن راست آورده اند که حضرت
پیغمبر چو زینب را رضی الله عنها بحکم ربانی قبول فرمود ولیمه ترتیب نمود و مردم را طلبید و دعوتی مستوفی داد و چون طعام خورده
شده بسخن مشغول گشتند و زینب در گوشه خانه روی بدیوار نشسته بود و حضرت پیغمبر منتظر است که مردم بروند آخر خود
از مجلس برخواست و برفت و اکثر صحابه برفتند و سه کس ماندند همچنان سخن می گفتند حضرت بدر خانه آمد و شرم میداشت
که ایشان را عذر خواهد و بعد از انتظار بسیار که خلوت شد انس رضی الله عنه گفت که حضرت بخانه زینب در آمد و من هم
خواستم که در آیم پرده بر در حجره فرو گذاشت و آیه حجاب نازل شد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده اید
بخدا و رسول لَا تَدْخُلُوا در میائید بُيُوتَ النَّبِيِّ بخانهای پیغمبر إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ مگر انکه دستوری داده
شوید یعنی شما را بخوانند إِلَى طَعَامٍ بخوردن طعام و آن هنگام در آئید غَيْرَ نَاظِرِينَ در حالتیکه غیر منتظر باشید
یعنی انتظار نبرید إِنَاهُ رسیدن طعام را چه جمعی بوده اند که وقت نگاه میداشته اند و چون در مطبخ اثر دود ظاهر
شده می آمده اند و می نشسته اند حکم شد که دیگر چنین نکنید وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ و لیکن چون خوانده شوید
فَادْخُلُوا پس در آئید فَإِذَا طَعِمْتُمْ پس چون طعام خوردید فَانْتَشِرُوا پراکنده شوید و مکث نکنید وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ
و منشینید آرام گرفتگان لِحَدِيثٍ برای سخن یکدیگر إِنَّ ذَلِكُمْ بدرستیکه درنگ شما بعد از طعام و استیناس
بکلام كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ هست که میرنجاند پیغمبر را فَيَسْتَحْيِي پس شرم میدارد مِنْكُمْ از شما که گوید بیرون روید

وَاللّٰهُ لَا يَسْتَحْيِي و خدای شرم نمیدارد مِنَ الْحَقِّ از گفتن راست وَاِذَا سَاَلْتُمُوْهُنَّ و چون خواهید زنان
پیغمبر را مَتَاعًا رختی از امتعهٔ خانه که بدان نفع گیرید فَاسْئَلُوْهُنَّ پس بخواهید از ایشان مِنْ وَّرَآءِ حِجَابٍ
از پس پردهٔ ذٰلِكُمْ آن سؤال از وراء حجاب اَطْهَرُ پاکیزه تر است و پاک دارنده تر لِقُلُوْبِكُمْ
مر دلهای شما را وَقُلُوْبِهِنَّ و دلهای ایشان را از خواطر شیطانیه و هواجس نفسانیه و در اسباب نزول
آیهٔ حجاب است وَمَا كَانَ و نرسد و نشاید لَكُمْ مر شما را اَنْ تُؤْذُوْا انکه برنجانید رَسُوْلَ اللّٰهِ
فرستادهٔ خدا را و بکنید انچه وی آنرا کاره باشد وَلَا اَنْ تَنْكِحُوْا و نشاید شما را انکه نکاح کنید
اَزْوَاجَهٗ زنان او را که مدخول بها باشد مِنْ بَعْدِهٖ از پس وفات او یا بعد از انکه طلاق داده باشد
چه ازواج او مادران شما اند و مادر بر فرزند حرام است پس مخواهید ایشان را اَبَدًا هرگز اِنَّ ذٰلِكُمْ
بدرستیکه ایذاء انحضرت صلعم و نکاح ازواج او رضی الله عنهن كَانَ عِنْدَ اللّٰهِ هست نزدیک خدا
عَظِيْمًا گناهی بزرگ زیرا که حرمت انحضرت لازم است در حیات او و بعد از وفات او بلکه حیات
و ممات او در ادای حقوق تعظیم یکسان است چه خلعت خلافت عظمی در حین حیات و لباس شفاعت کبری
پس از وفات بر بالای اعتلای او دوخته اند قبای سلطنت هر دو کون تشریفی است که جز بقامت
اقبال او نیامده است آورده اند که یکی از صحابه گفته بود که اگر حضرت پیغمبر را وفات رسد من عایشه را بخواهم
و دیگری را در خواطر گذشته بود و بزبان نیاورده آیت آمد که اِنْ تُبْدُوْا اگر آشکار کنید شَيْئًا چیزی را
یعنی نکاح بعضی از امهات مؤمنان و بزبان گوئید اَوْ تُخْفُوْهُ یا پنهان دارید آنرا در دل و بزبان
نیارید فَاِنَّ اللّٰهَ كَانَ بدرستی که خدای است بِكُلِّ شَيْءٍ بهمه چیزها از سر و علانیه عَلِيْمًا دانا و بران
شما را جزا خواهد داد در خبر است که بعد از نزول آیهٔ حجاب حکم شد تا همه زنان پرده فرو گذاشتند آبا
و ابناء اقارب ایشان گفتند یا رسول الله چون حکم شد که زنان پرده نشین شوند ما را نیز از پس حجاب با ایشان
گفت و شنید باید کرد یا نی این آیه نازل شد که لَا جُنَاحَ هیچ گناه نیست عَلَيْهِنَّ بر زنان فِيْٓ اٰبَآئِهِنَّ
در نمودن روی به پدران خویش وَلَآ اَبْنَآئِهِنَّ و نه پسران خویش وَلَآ اِخْوَانِهِنَّ و نه برادران ایشان
وَلَآ اَبْنَآءِ اِخْوَانِهِنَّ و نه پسران برادران ایشان وَلَآ اَبْنَآءِ اَخَوٰتِهِنَّ و نه پسران خواهران ایشان
وَلَا نِسَآئِهِنَّ و نه بر زنان ایشان یعنی مؤمنات وَلَا مَا مَلَكَتْ اَيْمَانُهُنَّ و نه با انچه مالک است آنرا
دستهای ایشان یعنی غلامان و کنیزان و اصح آنست که کنیزان و شمه از این مبحث در سورهٔ نور گذشت پس عدول
کرد از غیبت بخطاب بجهة تشدید و تهویل امر و فرمود که ای زنان در پس حجاب قرار گیرید وَاتَّقِيْنَ اللّٰهَ و بترسید

ازخدای

از خدای و پردهٔ شرم از پیش بر مدارید اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای كَانَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ هست بر همه چیزی از افعال و اقوال
شما شَهِيْدًا گواه و از هر چه در خواطر و باطن گذرد آگاه دیده بپوشید ز نامحرمان دور شوید از ره وهم و گمان
در پس الوی حیا و وقار خوش بنشینید بصبر و قرار ای عزیز چون از فحاوی آیتها گذشته التزام شرایط تعظیم و وظایف تکریم
سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم مفهوم میشود ارداف کرد آنها را بآیتی که مشعر است بکمال عنایت در بارهٔ انحضرت
و فرمود که اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای درود گوید وَمَلٰٓئِكَتَهٗ و فرشتگان او يُصَلُّوْنَ درود فرستند عَلَى
النَّبِيِّ بر پیغمبر يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا ای کسانی که بخدای و رسول گرویده اید صَلُّوْا عَلَيْهِ صلوات گوئید بر او
وَسَلِّمُوْا و سلام گوئید بروی تَسْلِيْمًا سلام گفتنی یا انقیاد کنید امر او را انقیاد کردنی صلوات از
حق سبحانه رحمت و از غیر او طلب رحمت و نزد جمعی اللهم صل علی محمد اینست که بار خدایا تعظیم کن محمد را
در دنیا باعلاء دین و اظهار دعوت و اعظام ذکر و ابقاء شریعت و در آخرت بقبول شفاعت او در شان
امت و تضعیف ثواب و اظهار فضل او بر اولین و آخرین و تقدیم او بر کافهٔ انبیا و مرسلین علیه و علیهم صلوات الله
و الملائکة و الناس اجمعین و جمهور علما بر انند که امر بصلوات بر انحضرت درین آیت محمول است بر وجوب اما
اختلاف در مقدار وجوب است امام مالک گوید در همه عمر یکبار واجب است و زیادت بر آن مندوب
و مستحب و در بعضی مواضع استحباب آکد است یکی در نماز بعد از تشهد اول بمذهب امام شافعی و در تشهد آخر واجب است
و بمذهب امام اعظم سنت و ائمه را رحمهم الله در صلوات بوقت گفتن و شنیدن نام انحضرت صلوات الله و سلامه علیه
اختلافست بعضی بر انند که هر نوبت درود گفتن واجب بود و جمعی گویند که در یک مجلس یکنوبت یا سه نوبت واجبست
و لیکن فتوی بر آنست که نام انحضرت در هر مجلس هر چند تکرار یابد یکنوبت درود واجبست و باقی سنت و در کیفیت
صلوات احادیث متنوعه وارد شده و امام نووی رحمة الله فرموده که افضل آنست که جمع نمایند میان طرق
احادیث مذکوره چه اکثر آن بصحت پیوسته و الفاظ وارده را تمام بیارند برین وجه که اللهم صل علی محمد
عبدک و رسولک النبی الامی و علی آل محمد و ازواجه و ذریته کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم و بارک علی
محمد النبی الامی و علی آل محمد و ازواجه و ذریته کما بارکت علی ابراهیم و آل ابراهیم فی العالمین انک حمید
مجید و فضایل صلوات و اوقات آن و شرایط و آدابی که در آن رعایت باید فرمود حواله بمطالعهٔ رسالهٔ تحفة
الصلوات است یا سید الانام درود جناب تو ورد زبان ماست همه وقت صبح و شام نزدیک تو تحفه
فرستیم ما ز دور در دست ما همین صلوات است و السلام اِنَّ الَّذِيْنَ بدرستی آنان که يُؤْذُوْنَ اللّٰهَ میرنجانند
خدای را یعنی ارتکاب میکنند انچه نزد خدای مکروه است از نسبت شریک و زن و فرزند بوی و گفتن کلمات کفر و رسوله

ومیرنجانند پیغمبر او را قولا که ساحر و شاعر میگویند و فعلا که الم بروی و دندان مبارکش رسانیدند لعنهم الله دور
گردانیده است خدای ایشان را از رحمت خود فی الدنیا والآخرة در سرای دنیا و آخرت واعد و آماده کرده
لهم برای ایشان در عقبی عذابا مهینا عذابی خوار کننده والذین یؤذون المؤمنین و آنان
که میرنجانند مردان مؤمن را چون صفوان سهمی رضی الله عنه والمؤمنات و زنان گرویده را چون عایشه
بغیر ما اکتسبوا بجز آنچه کرده اند یعنی بی جنایتی که مستحق ایذا باشند فقد احتملوا پس هر آینه برمیدارند
این موذیان بهتانا دروغی بزرگ واثما مبینا و گناهی را هویدا یعنی سزاوار عقوبت بهتان و مستحق
عذاب گناه ظاهر میشوند گفته اند این آیه در شان منافقان فرود آمده که بکلمات نالایق مرتضی علی را علیه السلام
میرنجانیدند در اسباب نزول آورده که روزی فاروق کنیزک آراسته را که میل بدکاری داشت ملامت کرد بلکه
ادب نموده متزجر ساخت کنیزک شکایت بخواجه خود برده آن بی ادب سخنان شنیع مشافهه با فاروق
گفت و این آیه در باره او نازل گشت و گویند در شان زانیانست که شب بر سر راه نشستندی و دست تعدی
بدامن کنیزان رسانیدندی و سیدی میفرماید که در آن وقت علامت حرایر آن بود که در راه سر پوشیده رفتندی
و جواری سر برهنه رفتندی و چون آن بدکاران از سر پوشیدگان تحاشی مینمودند لاجرم آیه آمد که یا ایها النبی
ای پیغمبر قل لازواجک بگو مر زنان خود را وبناتک و دختران خود را ونساء المؤمنین و زنان مؤمنان را
که در بیرون رفتن خانه یدنین نزدیک گردانند و فرو گذارند علیهن بر رویها و بدنهاء خویش من
جلابیبهن چادرهای خود را یعنی وجوه و ابدان را بدان بپوشند ذالک آن پوشیدن سر و روی ادنی
نزدیکترست ان یعرفن بانکه ایشان را بشناسند بصلاح و عفت یا متمیز شوند بآزادی فلا یؤذین
پس ایذا کرده نشوند یعنی زانیان تعرض نکنند ایشان را وکان الله و هست خدای غفورا آمرزنده گناه
گذشته را چون توبه کنند رحیما مهربان که مصلحت بندگان با ایشان چنان میکند لئن لم ینته المنافقون
اگر باز نایستند منافقان از نفاق خود والذین و اگر بر طرف نشوند آنان که فی قلوبهم در دلهای ایشان
مرض بیماریست یعنی زانیان از قصد زنا و میل و فواحش والمرجفون و اگر ترک نکنند مخبران اراجیف
یعنی آنانکه خبرهای بد می افکنند فی المدینة در مدینه از لشکرهای اسلام و معایب مردمان لنغرینک
بهم هر آینه برکاریم ترا بر ایشان و مسلط سازیم و امر کنیم بقتل ایشان ثم لا یجاورونک پس همسایگی
نکنند با تو فیها در مدینه الا قلیلا مگر زمانی اندک یعنی زود از شهر بیرون روند ملعونین رانده گان و دور ماندگان
اینما ثقفوا هر کجا یافته شوند اخذوا گرفته شوند یعنی باید که بگیرند ایشان را وقتلوا و کشته گردند یعنی بکشند

ایشان را

رالحذا

ایشان را تقتیلا کشتن بخواری و زاری سنة الله سنت نهاده است خدای سنتی فی الذین خلوا
در آنان که گذشته اند من قبل پیش از ایشان یعنی مقرر کرده در امم ماضیه که انبیاء بقتل منافقان حکم کنند
ولن تجد و نیابی تو لسنة الله مر سنت خدای را تبدیلا بدل کردنی و تغیر دادنی یسئلک الناس
میپرسند ترا مردمان یعنی کفار بامتحان و استهزا عن الساعة از ساعت و رستخیز قل بگو انما علمها جز این
نیست که دانستن وقت قیامت عند الله نزدیک خداست و هیچ ملک مقرب و پیغمبری مرسل را بر آن اطلاعی
نداده وما یدریک و چه چیز ترا دانا گرداند بدانستن آن یعنی مطلق نمیدانی لعل الساعة شاید آمدن
قیامت تکون قریبا باشد نزدیک ان الله بدرستی که خدای لعن الکافرین براند ناگرویدگان را
یعنی منکران حشر و بعث را و دور ساخت از رحمت خود واعد لهم و آماده کرد برای عذاب ایشان سعیرا
آتشی افروخته خالدین فیها در حالتیکه جاویدان باشند در آن ابدا تا ابد است یعنی همیشه در
آتش معذب مانند لا یجدون نیابند ولیا دوستی که ایشان را بیرون آرد از دوزخ ولا نصیرا
و نه مددکاری که عذاب ایشان باز دارد یوم تقلب یاد کن روزی را که گردانیده شود وجوههم
روی ایشان فی النار در آتش از جهتی بجهتی یعنی گاهی ایشان را بر پشت خوابانند و گاهی بروی در افکنند
یقولون و ایشان میگویند یا لیتنا کاشکی اطعنا الله فرمان میبردیم خدای را واطعنا
الرسول و فرمان برداری میکردیم پیغمبر را وقالوا ربنا و گویند اتباع و ارذال که ای پروردگار ما انا اطعنا
بدرستیکه فرمان بردیم سادتنا مهتران قبایل خود را وکبراءنا و بزرگان و پیشوایان را فاضلونا
سبیلا پس گم کرده اند راه ما را یعنی ما را از راه ببردند و بافسون و افسانه فریب دادند ربنا ای پروردگار
ما حکم کن میان ما آتهم بده ایشان را ضعفین دو برابر من العذاب از عذابی که بما داده
زیرا که هم ضال بوده اند و هم مضل والعنهم و بران ایشان لعنا کبیرا راندنی بزرگ که با آن
خواندن نباشد و مقررست که هر که حق سبحانه براند دیگری نتواند که بخواند هر که قهر تو راند که تواند خواندن
وانکه را لطف تو خواند نتوان راندن یا ایها الذین آمنوا ای آن کسانی که گرویده اند لا تکونوا
مباشید کالذین مانند آنان که آذوا موسی برنجانیدند موسی را یعنی پیغمبر من محمد را مرنجانید
چنانچه بنی اسرائیل موسی را علی نبینا وعلیه السلام برنجانیدند و او را بزنا نسبت کردند و شمه از آن در قصه قارون
گذشت فبرأه الله پس پاک گردانید او را خدای مما قالوا از آنچه گفتند و زنی را که رشوه داده بودند تا در
حق وی افترا کند بپاکی وی اعتراف نمود یا وقتی که با هارون علیه بکوه طور رفتند و هارون آنجا وفات کرد گفتند

تو بروی حسد بر وی کشتن حق سبحانه ملایکه را فرمود تا او را از قبر بیرون آورده میان قوم نهادند و معلوم شد که غیر
مقتول است یا خدای او را زنده کردانید تا بیرائت ذمه برادر اقرار کرد یا گفته که وی عیبی دارد که تنها
غسل میکند روزی جامه بر سر سنگی نهاده بود و بآب در آمده و آن سنگ با جامه روان شده بمیان قوم در آمد
و موسی علیه السلام برهنه از پی او میدوید بنی اسرائیل دیدند که او را هیچ عیبی نیست وَكَانَ و بود موسی عِنْدَ اللّٰهِ
نزدیک خدای وَجِيهًا با جاه و قربت یا مقبول یا مستجاب الدعوة يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ
ای گروه گروندگان بترسید از خدای در ارتکاب مکاره و پرهیز بید از ایذای رسول وَقُولُوا و بگوئید قَوْلًا
سَدِيدًا سخنی راست و درست و استوار و در باره مؤمنان مراد نهی است از ضد آن یعنی دروغ مگوئید
و ناراستی مکنید در سخن چون حدیث افک و قصه زینب و گفته اند قول سدید کلمه لا اله الا الله است یا سخنی
که بدان رضای خدا طلبند و قول جامع در این باب آنست که قول سدید سخنی است که صدق باشد نه کذب و صواب
بود نه خطا و جد باشد نه هزل و خالص بود نه آمیخته پس چنین سخن گوئید يُصْلِحْ لَكُمْ تا بصلاح آرد خدای برای شما
أَعْمَالَكُمْ کردارهای شما را یعنی آن را صلاحیت قبول دهد و بران ثواب مرتب سازد وَيَغْفِرْ
لَكُمْ و بیامرزد برای شما ذُنُوبَكُمْ گناهان شما را وَمَنْ يُطِعِ اللّٰهَ و هرکه فرمان برد خدای را وَرَسُولَهُ
و پیغمبر او را در آنچه فرمایند پس بدرستیکه برهد و برسد بخیر و بمراد خود فیروزی یابد فَوْزًا عَظِيمًا
فیروزی بزرگ إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ بدرستیکه ما عرض کرده ایم امانت را که طاعت است یا حدود
شرع و در توضیح فرموده که نماز است و روزه و زکوة و حج و جهاد و امانات مردم یا نگاه داشتن زبان
از فضول و گویند غسل جنابت است و بر هر تقدیر عرض کردیم آن را عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بر آسمانها
و زمین وَالْجِبَالِ و کوهها بشرط ثواب و عقاب و وقتیکه فهم در ایشان آفریده بود فَأَبَيْنَ پس سر باز
زدند أَنْ يَحْمِلْنَهَا از آنکه بردارند امانت را وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا و بترسیدند از آن و گفتند ما مسخر
فرمانیم برای آنچه ما را آفریده نه محتاج ثوابیم و نه توانا بر کشیدن عقاب یا بر اهل آسمان که ملائکه اند و بر ساکنان
زمین و جبال که حیوانات بری و بحری اند عرض کرد و ابا کردند از روی مخافت نه از راه مخالفت وَ
حَمَلَهَا الْإِنْسَانُ و برداشت آن را با ضعف بنیت و ناتوانی إِنَّهُ كَانَ بدرستی که هست انسان
ظَلُومًا ستمکار بر نفس خود که امانتی که اجرام عظام از حمل آن پهلو تهی کردند او با عجز خود قبول کرد
جَهُولًا نادان بعاقبت آن یعنی بعقوبت خیانت اگر واقع شود و عوض امانت کرد لِيُعَذِّبَ اللّٰهُ
تا عذاب کند خدای الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ مردان و زنان منافق را به تضییع امانت وَالْمُشْرِكِينَ

والمشرکات

وَالْمُشْرِكَاتِ و عذاب کند مردان و زنان مشرک را بخیانت در امانت وَيَتُوبَ اللّٰهُ و باز کردد خدای برحمت عَلَى
الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بر مردان و زنان مؤمن بجهت حفظ امانت وَكَانَ اللّٰهُ و هست خدای غَفُورًا
آمرزنده تائبان رَحِيمًا مهربان بر ایشان علما و عرفا در این آیه سخن بسیار است و از آن جمله شمه ایراد کرده میشود جمعی
معنی آیت را بر آن فرود آورده اند که عظمت شان امانت بمرتبه ایست که اگر عرض کنند بر این اجرام عظام و ایشان را
ادراک و شعور باشد از حمل آن ابا کنند و جمعی آن است که حق سبحانه این اجرام را ادراک و شعور داد و بر ایشان عرض کرد
عرض تخییر و ایشان ابا کردند از خشیت نه از معصیت و انسان قبول کرد از روی همت نه از روی قوت   آسمان بار امانت
نتوانست کشید   قرعه فال بنام من دیوانه زدند   امام قشیری قدس سره آورده که امانت را بر آنها عرض نمود و بر انسان فرض نمود
انجا که عرض بود سر باز زدند و اینجا که فرض بود در معرض حمل آمدند شیخ جنید قدس سره فرموده است که نظر آدم علیه السلام
بر عرض حق بود نه بر امانت لذت عرض ثقل امانت را ازو فراموش کردانید لاجرم لطف ربانی بزبان عنایت
فرموده که برداشتن از تو و نگاه داشتن از من چون تو بطوع بار مرا برداشتی من هم از میان همه ترا برداشتم وَحَمَلْنَاهُمْ
فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ   راه او را بو توان پیمود   بار او را بو توان بر داشت   صاحب انوار آورده که میشاید که مراد بامانت
عقل و تکلیف باشد و چون سما و ارض و جبال را استعداد حمل آن نبود انسان بقابلیت خود قبول کرد زیرا که ظلوم است
بواسطه استیلای قوت غضبی و جهول جهول بجهت غلبه قوت شهوی و فایده عقل آن است که قوتین را از تعدی نگاه
داشته بر طریقه اعتدال ثابت دارد و معظم مقصود از تکالیف تعدیل قوتین است که نتیجه صفتین سبعی و
بهیمی اند پس ظلومی و جهولی علت حمل باشد و گفته اند از شأن انسان است ظلم و جهل چنانکه گویی الماء طهور یعنی از شأن
اوست طهارت هم چنین این دو صفت از شأن آدمیانست اما چون حامل امانت شدند بعضی ترک ظلم و جهل کردند
و جمعی بر آن ماندند یا خود این دو صفت نوع انسان است باعتبار اغلب افراد و در اتحاف آورده که ظلوم و جهول است
نزد خلق نه نزدیک حق و در تفسیر خواجه پارسا قدس سره مذکور است که حق سبحانه عرض کرد امانت را بر اهل آسمان و زمین
و جبال و ابا کردند از حمل آن بجهت عدم استعداد و چون انسان را استعداد حمل آن بود بی مضایقه و مقابله و مبالغه
قبول نمود و او ظلوم است بر نفس خود که افنا میکند ذات خود را در هویت مطلقه و جهول است که غیر حق را نمیشناسد
و بقبول لا اله الا الله نفی ماسوی میکند در فتوحات فرموده که امانت اتصاف باسما حسنی که بر همه موجودات
عرض کردند و انسان قبول کرد و او ظلوم بودی اگر بر نداشتی و جهول است یعنی عالم زیرا که نهایت علم بالله اعتراف
العجز عن درک الادراک ادراک   و حضرت قاسم انوار در بعضی از رسایل خود امانت را بر خلافت ربانی
فرود آورده و گفته که ظلم و جهل ضد عدل و علم اما معنی اذا جاوز شیء حده انعکس ضده اینجا جلوه دارد ظلوم و جهول صیغه مبالغه است

وهرگاه این دو صفت از حد متجاوز گردند هر آینه بضد خود مبدل خواهند گشت در روح الارواح آورده میگوید که
ظلوما جهولا اینجا مدح است نه ذم آدم علیه السلام بار بهمت برداشت فوق الطاقه بود گفته ظلم کردی بر نفس خود نه انسی
که بار گران است گفت از غیر حق جاهل بودم آوازه ظلومی وجهولی او در عالم افتاد و عالمیان از سر این غافل در لوامع
که آن بو العجبی را که عشق را در عالم بشریت است در عالم ملکیت نیست که ایشان سایه پرورد لطف و نعمت اند
مرد سایه پرورد و محب بی درد را قدر و قیمتی نیست عشق را طایفه دُردخوار اند که صفت انجمل فیها من یفسد
سرمایهٔ بازار ایشان و سمت انه کان ظلوما جهولا پیرایهٔ روزگار ایشان است عاشق و درد و بدنامی خوش است
عاشقان را سوز و ناکامی خوش است آفتاب امانت که از برج عرض الوهیت بتافت آسمان گفت مرا وصف
رفعت ثابت زمین فریاد برکشید که مرا نعت بسطت واقع است صدا از کوه برآمد که مرا ثبات قدم حاصلست
ما تحمل این بار نداریم نشاید که افتی بما بار خورد و این صفتها از ما بستانند آدم خاکی گفت مرا حیت که از من
بستانند مردانه بیش آمد و باری که هیاکل افلاک وا نکشیدند بر دوش نیاز گرفته نعرهٔ هل من مزید زدن آغاز کرد
ای خاکی دلیر این همه قوت از کجا آوردهٔ زبان حال او میگفت که بار گران بمدد یار مهربان توان کشید
آن بار که از بیرون آن عرش ابا کرد با قوت تو حامل آن بار توان بود القصه خلعت حمل امانت جز بر قامت
با استقامت انسان که منشور انی جاعل فی الارض خلیفه بر نام نامی او نوشته اند راست نیامد و چون کاری
بدین عظمت و مهمی بدین ابهت نام زد او شد جهت دفع چشم زخم حسودان شیاطین که دشمنان دیرینه اند سپند
انه کان ظلوما جهولا بر آتش غیرت افکندند تا کور شود هر آنکه نتواند دید

سورة سبا

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد همه سپاسها و ستایشها لله مر خدایراست الذی له آن خدائی که مر اوراست ما فی السموات
آنچه در آسمانهاست از وسایط جلایل نعم وما فی الارض و آنچه در زمینهاست از روابط دقایق جود
و کرم وله الحمد و مر اوراست ستایش فی الآخرة در آن سرای نه از روی تکلیف بلکه از راه سرور چنانچه
گویند الحمد لله الذی هدانا لهذا والحمد لله الذی صدقنا وعده والحمد لله الذی احلنا دار المقامة و گفته اند
مجموع اهل آخرت مر او را حمد گویند دوستان او بفضل ستایند و دشمنان بعدل ستایش نمایند وهو الحکیم
و اوست کاردان الخبیر دانا باحوال بنده و کان یعلم میداند ما یلج آنچه فرو رود فی الارض در زمین
چون آب باران وما یخرج و آنچه بیرون آید منها از زمین چون نبات با دانهاست یا آنچه در زیر زمین
باشد چون گنوز و دفاین و اموات و آنچه بر روی زمین آید چون حیوان و عیون و قنوات وما ینزل و میداند آنچه

فرو می آید

فرو می آید من السماء از آسمان چون ملایکه و کتب و معاد بر و ارزاق و امطار وما یعرج و آنچه بالا میرود فیها در آسمان
چون فرشتگان و نامهای اعمال بنده و کلمات و دعوات و کلمات طیبه و ارواح طاهره و در غرایب التفسیر آورده که آنکه فرو می آید
یعنی جبرئیل علیه السلام و آنکه بالا میرود یعنی حضرت رسالت صلعم در شب معراج صاحب کشف الاسرار فرموده که بر علم قدیم او
پوشیده نیست آنچه فرو می آید بر دلهای اولیا از واردات و کشوفات و آنچه بالا میرود از انفاس اصفیا در همه اوقات
یا آنچه فرو می آید الطاف کرم است که از بارگاه قدم متوجه دلها گشته هر جا که بوی آشنائی می آید همانجا منزل میکند
ان لربکم فی ایام دهرکم نفحات الا فتعرضوا لها و آنچه بالا میرود ناله تایبان است و آه مفلسان که چون سحرگاه از
خلوت خانه ایشان روی بدرگاه رحمت پناه آرد فی الحال رقم قبول بروی کشند که انین المذنبین احب الی
من زجل المسبحین غلغل تسبیح شیخ ارچند مقبولست لیک آه درد آلود رندان را قبولی دیگر است وهو
الرحیم و اوست مهربان در اتمام نعمت الغفور پوشندهٔ گناهان به پردهٔ رحمت وقال الذین کفروا
و گفتند آنان که کافر شدند از روی انکار یا استهزا که لا تاتینا الساعة نمی آید بما قیامت قل بگو بلی آمدن است
که شما میگوئید آری وربی بحق پروردگار من در لباب گفته که ابوسفیان بلات و عزی سوگند خورد که بعث
و نشور نیست حق سبحانه فرمود که ای محمد تو هم سوگند خور که بحق آفریدگار من که بزودی لتاتینکم بیاید بشما قیامت
عالم الغیب صفت پروردگار است یعنی داننده پوشیدهاست لا یعزب دور نشود عنه از علم او یا پوشیده
نگردد از او مثقال ذرة هم سنگ مورچه خورد یا بوزن ذره از ذرات هوا فی السموات در آسمانها ولا
فی الارض و نه در زمین ولا اصغر و نیست خردتر من ذلک از مثقال ذره ولا اکبر و نه بزرگتر از آن
الا مگر آنکه مکتوبست فی کتاب مبین در کتابی روشن یعنی لوح محفوظ و مجموع اینها را در لوح ثبت کرده
لیجزی الذین آمنوا تا پاداش دهد آنان را که گرویده اند وعملوا الصالحات و کرده اند عملهای شایسته اولئک
آنگروه مومنان و نیکوکاران لهم مر ایشانراست مغفرة آمرزش خطیات ورزق کریم
و روزی بزرگوار یعنی بی تعب و طلب والذین سعوا و آنان که بشتافتند فی آیاتنا در رد آیتهای ما
یعنی در ابطال آن سعی نمودند معاجزین عناد کننده گان یا کوشنده گان در تنفیر مردم از آن یا بزعم
خود پیشی گیرنده گان بر ما تا عذاب ما از ایشان فوت شود اولئک آنگروه لهم عذاب مر ایشانراست
عذاب من رجز الیم از سخت تر عذابی الم رساننده ویری الذین و دیگر اثبات اشیا در لوح محفوظ
برای آن است که تا بدانند آنانکه اوتوا العلم داده شده اند علم را مراد اصحاب پیغمبر است صلعم و رضی
عنهم یا مؤمنان اهل کتاب و بر هر تقدیر مراد آن است که اهل علم دانند الذی انزل الیک آنچه که فرو فرستاده شده است

اِلَيْكَ بسوی تو مِنْ رَبِّكَ از آفریدگار تو یعنی قرآن هُوَ الْحَقَّ راست و درست وَيَهْدِي و او یعنی آن منزل
راه نماید اِلَىٰ صِرَاطِ الْعَزِيزِ براه خداوند غالب الْحَمِيدِ ستوده بر غایب وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و گفتند
آنان که نگرویده اند یعنی از منکران بعث بعضی بعضی را گفتند هَلْ نَدُلُّكُمْ آیا دلالت کنیم شما را عَلَىٰ رَجُلٍ
يُنَبِّئُكُمْ بر مردی که خبر میدهد شما را یعنی محمد صلعم که میگوید اِذَا مُزِّقْتُمْ چون پاره کرده شوید یعنی متفرق
سازند اجزای شما را كُلَّ مُمَزَّقٍ همه پاره ساختنی یعنی اجساد شما ریزه ریزه گردد در خاک اِنَّكُمْ
بدرستی که شما لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ در آفرینش نو خواهید بود یعنی زنده خواهید گشت کافران را با یکدیگر گفتند که مردی
چنین خبر میدهد اَفْتَرَىٰ عَلَى اللّٰهِ آیا می بندد بر خدای كَذِبًا دروغی متعمدا اَمْ بِهِ جِنَّةٌ یا به وی جنونی است
که میگوید چیزی که نمیدانند بَلِ الَّذِينَ نه چنین است که میگویند بلکه آنانکه لَا يُؤْمِنُونَ نمیگروند بِالْآخِرَةِ
بدان سرای فِي الْعَذَابِ در عذابند بدان جهان وَالضَّلَالِ الْبَعِيدِ و در گمراهی دور از صواب
برین جهان و وصف ضلال به بعد از قبیل اسناد مجازی است چه بعد صفت ضال است اَفَلَمْ يَرَوْا آیا
نمی بینند و نمیگروند کافران اِلَىٰ مَا بَيْنَ اَيْدِيهِمْ بسوی آنچه در پیش ایشان است وَمَا خَلْفَهُمْ
و آنچه از پس ایشان است مِنَ السَّمَاءِ وَالْاَرْضِ از آسمان و زمین یعنی فرو گرفته است پس و پیش ایشان را
و ایشان محبوس و محصور اند میان آسمان و زمین اِنْ نَشَاْ اگر خواهیم نَخْسِفْ بِهِمُ الْاَرْضَ فرو بریم
ایشان را بزمین اَوْ نُسْقِطْ یا فرو افکنیم عَلَيْهِمْ بر ایشان كِسَفًا مِنَ السَّمَاءِ قطعه از آسمان بجهت
تکذیب ایشان مر آیتهای ما را اِنَّ فِي ذٰلِكَ بدرستیکه در نظر باسمان و زمین یا در تامل با قتدار بر خسف
و اسقاط لَاٰيَةً هر آینه دلالتی و عبرتیست لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ مر هر بنده رجوع کننده را که چون ایشان
تفکر و تدبر مینمایند در دلایل قدرت و مخایل حکمت وَلَقَدْ اٰتَيْنَا دَاوُدَ و هر آینه ما دادیم داود را
مِنَّا از نزدیک ما فَضْلًا زیادتی بر سایر مردمان که نبوت بوده یا زبور یا پادشاهی یا حسن خلق یا
رعیت یا توفیق عدل در حکم یا بخشایش بر عجزه و ضعفا یا حلاوت مناجات یا علم جز آنکه بارگاه او
ملجأ و پناهی نیست و در عین المعانی آورده که مراد صوت حسن است هرگاه که داود علی نبینا و علیه السلام
بزبور خواندن مشغول گشتی سباع و وحوش از منازل خود بیرون آمده استماع آواز دلنوازش کردندی
و طیور از نغمات جان فزایش مضطرب گشته خود را از هوا بر زمین افکندندی ز صوت دلکشش
جان تازه گشتی روان را ذوق بی اندازه گشتی سپهر چنگ پشت ارغنون ساز از آن پر حال تر نشنوده آواز
و بعضی گفته اند فضل آنست که بعد از این میگوید یَا جِبَالُ گفتیم ما که ای کوهها اَوِّبِي باز گردانید آواز خود را مَعَهُ

سبا

باداود در وقت تسبیح او یعنی موافقت کنید با وی یا سیر کنید با او هر جا که رود هر گاه که خواهد و این معجزه
داود بود علیه السلام که هر گاه که خواستی با او روان شدی وَالطَّيْرَ و مسخر کردیم وی را مرغان تا در وقت
ذکر با او موافق بودندی آورده اند که چون داود علی نبینا و علیه السلام تسبیح گفتی کوهها بصدا در آمدندی
و مرغان بر زبر سر وی صف کشیده با لحان دلاویز امداد نمودندی و بسیار کس از مستمعان آن نغمات
قالب تهی کردندی چه گردد مطرب نغمه پرداز ز شوقش مرغ روح آید به آواز روزی فرشته بزیارت داود
علیه السلام آمد و گفت تو پیغمبر خدا و خلیفه اوئی اولی آنست که طعام تو از کسب تو باشد داود از خدای پیشه
طلبید امر شد که زره گری کند و آن را بروی آسان گردانید چنانچه میفرماید وَاَلَنَّا لَهُ الْحَدِيدَ و نرم کردانیدیم
مر او را آهن بی آتش و مطرقه چنانچه در دست او بمثابه موم بودی و در روی هر تصرف که خواستی کردی و فرمان
دادیم اَنِ اعْمَلْ یا نکه بساز سَابِغَاتٍ زرهای فراخ دامن گشاده وَقَدِّرْ و اندازه نگاه دار
فِي السَّرْدِ در بافتن آن یعنی حلقهای مساوی در هم افکن تا وضع آن متناسب افتد در تیسیر آورده که
هر روز زرهی تمام کردی و به شش هزار درم بفروختی چهار هزار تصدق کردی و دو هزار نفقه عیال ساختی
و در لباب گوید که چون وفات کرد هزار زره در خانه او بود وَاعْمَلُوا و دیگر گفتیم که ای داود تو با اهل
بیت خود عمل کنید صَالِحًا عملی شایسته یعنی خالص از اغراض اِنِّي بدرستی که من بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه
میکنید بَصِيرٌ بینا ام و لایق آن پاداش خواهم داد وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ و مسخر کرده شد مر سلیمان را باد
غُدُوُّهَا شَهْرٌ رفتن او بامداد یکماهه راه وَرَوَاحُهَا شَهْرٌ و شبانگاه نیز مسیره شهری
صباح از تدمر بیرون آمدی و قیلوله در اصطخر شیراز کردی و شب بکابل رفتی و آنجا بیتوته نمودی و
اَسَلْنَا و جاری کردیم لَهُ برای او عَيْنَ الْقِطْرِ چشمه مس گداخته را تا از معدن بیرون آمدی چون
آب روان و آن در موضعی بود از یمن بقرب صنعا و در ماهی سه روز سیلان کردی و از آن مس هر چه
میخواستندی میساختند وَمِنَ الْجِنِّ و رام کرده شد مر او را از دیوان مَنْ يَعْمَلُ کسیکه کار کردی بَيْنَ
يَدَيْهِ پیش دست وی بِاِذْنِ رَبِّهِ بفرمان پروردگار او و مقرر کردیم که وَمَنْ يَزِغْ هر که بگردد و مایل
شود مِنْهُمْ از دیوان و سرکشی کند عَنْ اَمْرِنَا از فرمان ما و از اطاعت سلیمان نُذِقْهُ بچشانیم او را
مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ از عذاب آتش افروخته در عقبی و گویند در دنیا ملکی که تازیانه از آتش در دست
داشت و مقرر شده بود که موکل باشد بر دیوان و هر که از فرمان سلیمان علی نبینا و علیه السلام سر کشد
آن تازیانه آتشین بر روی زند و او را بسوزد يَعْمَلُونَ میکردند لَهُ برای سلیمان مَا يَشَاءُ آنچه میخواست

[illegible]

من محاریب از غرفهای خوش و منظرهای دلکش در وسیط آورده که محراب منزلی را گویند که بدرجه بروی باید رفت
وگفته اند محاریب اینجا مواضع حربست چون قلعهای بلند و حصارهای ارجمند و دیوان از برای سلیمان علیه السلام
در ولایت یمن حصنهای عجیب ساخته بودند چون مرواح و بینون و هنده و هنیده و قلقوم و غمدان و مثال
آن وتماثیل و می ساختند مثالها و صورتها ملایکه و انبیا علیهم السلام بر وضعی که در عبادت بوده اند
تا مردمان آن را مشاهده نموده بر همان وجه پرستش نمایند و در آن زمان اتخاذ تصاویر مباح بود و در عین
المعانی آورده که تمثالها از آهن بصورت آدمیان می ساختند و حق سبحانه بوقت محاربه با اعدا روح در ایشان
میدمید تا در قتال قوی و صلب باشند و گفته اند تمثال دو شیر ساخته بودند در زیر تخت او و هیات
دو کرکس انگیخته بر بالای تخت چون سلیمان خواستی که بر بالای تخت رود آن دو شیر بازوهای خود بر
افراختندی تا پای بر آن نهاده بالا رفتی و چون بر تخت نشستی کرکسان بالهای خود وی را سایه کردندی
وجفان و میکردند از برای وی کاسهای چوبین و غیر آن کالجواب مانند حوضهای بزرگ
وقدور راسیات و دیگهای بلند بر سه پایه نهاده چون کوهها و او را دوازده هزار طباخ
بوده که در این دیگها طعام پختندی و هنوز در بعضی از ولایات شام دیگهای چنین از سنگ تراشیده
موجودست اعملوا و گفتیم عمل خیر کنید آل داود ای آل داود شکرا برای سپاسداری چنین نعمتها
ثابت بنانی قدس سره فرموده که آل داود علیه السلام ساعات لیل و نهار را قسمت کرده بودند و در هر ساعتی
یکی از ایشان قایم بودند بشکر الهی و عبادت پادشاهی وقلیل و اندکی من عبادی الشکور
از بندگان من سپاسدارند شکور آن را گویند که بدل و زبان و جوارح اکثر اوقات مراسم شکرگذاری
ادا کند و با وجود چنین استغراقی در شکر خود را عاجز شناسد چه توفیق شکر نعمتیست مستدعی شکری دیگر
و از اینجا گفته اند الشکور من یری عجزه عن الشکر

حد شکر حق نداند هیچکس حیرت آمد حاصل دانا و بس
آن بزرگی گفت با حق در نهان کای پدید آرنده هر دو جهان ای منزه از زن و فرزند و جفت کی توانم شکر نعمتهات گفت
پیک حضرت دادش از ایزد پیام گفتش از تو این بود شکر مدام چون در اینراه عجز را بشناختی شکر نعمتهای ما پرداختی

آورده اند که بنای بیت المقدس را داود علیه السلام آغاز کرد و سلیمان علیه السلام در اتمام آن سعیهای بلیغ
بجای آوردی و هنوز یکساله کار مانده بود که متقاضی اجل سلیمان علیه در آمده طلب ودیعت روح نمود
سلیمان کسان خود را وصیت کرد که مرگ مرا فراموش مکنید و مرا بعد از مرگ بر عصای من تکیه دهید تا جن از
عمل خود باز نمانند و مهم مسجد با تمام رسد پس چون سلیمان علیه السلام در گذشت بشنبه و بر و نماز کردند و او را بر عصا

تکیه کردند

سبا

تکیه کردند دیوان از دور وی را زنده پنداشتند و بهمان کار که نامزد ایشان بود قیام مینمودند تا بعد از یکسال
اسفل عصای او را دابة الارض بخورد و او بر زمین افتاده همگنان را موت او معلوم شد و دیوان فی الحال فرار
نموده در شعاب جبال و اجواف بوادی گریختند کما قال الله تعالی فلما قضینا پس آنهنگام که قضا کردیم علیه
الموت بر سلیمان مرگ او را و او مرده بر عصا تکیه داده بود ما دلهم دلالت نکرد دیوان را علی موته بر
مرگ او الا دابة الارض مگر جنبنده که از زمین بر آمده تاکل منسأته میخورد عصای او را فلما
خر پس آنهنگام که بیفتاد سلیمان تبینت الجن دانستند دیوان ان لو کانوا آنکه اگر بودندی که البته
یعلمون الغیب دانستندی غیب را کان جن آن بود که غیب میدانند و بر مردم چنین ظاهر میکردند
حق سبحانه میفرماید که اگر ایشان بغیب دانا بودندی ما لبثوا درنگ نمیکردند یکسال فی العذاب المهین
در عذاب خوار کننده یعنی تکالیف شاقه که ایشان را در عمل عمارت بود لقد کان بدرستی که بود لسبا
مر اولاد سبا ابن یشجب بن یعرب بن قحطان را فی مساکنهم در مسکنهای ایشان آیة علامتی و دلالتی
بر وجود صانع و قدرت کامله او در مختار آورده که فرزندان سبا را در حوالی مارب از ولایت یمن منزلی بود
در میان دو کوه از اعلی تا اسفل آن منزل هیجده فرسخ و شرب ایشان در اعلی وادئی بود از چشمه در پایان کوهی که
بودی که فاضل آب از ولایت شحر با آب ایشان ضم شدی و خرابی کردی از بلقیس که والیه ولایت ایشان
بود درخواست کردند تا سدی بست در دهانه دو تا کوه و آبهای اصلی و زایدرا آنجا جمع میشدند و سه ثقبه بر آن
بترتیب کرد تا اول ثقبه اعلی بگشایند و آب بمزروعات خود برند و چون کمتر شود وسطی و آخر سفلی
و ایشان بر یمین و یسار منازل خود باغها داشتند مشتمل بر درختان میوه دار کما قال الله تعالی جنتان آیتی
که در مساکن اهل سبا گفته شد دو بوستان بود عن یمین و شمال از راست و چپ منازل ایشان اگر چه
در هر طرف باغ بسیار بوده اما از تقارب اشجار همه مشابه یک باغ مینموده کلوا گفت پیغمبران ایشان مر ایشان را
که بخورید من رزق ربکم از روزی پروردگار خود و کثرت میوه ایشان بمثابه بود که زنبیلی بر سر
نهادی و بر زیر درختان بگذشتی آن ظرف پر میوه شدی بی آنکه بدست باز کردندی پس پیغمبر گفت از این
نعمتها بخورید واشکروا له و شکر گوئید مر خدای را بلدة طیبة این شهر که خدای شما را در روزی
میدهد شهری پاکیزه است هوائی تن درست و آبی شیرین و خاکی پاک

شهری چه بهشت از نکوئی
چون باغ ارم بتازه روئی

در آنجا پشه و کیک و کژدم نبودی و پشه در جامها بغدادی و غربی که آنجا رسیدی
سپشها در جامهای او بمردی و رب غفور و پروردگار روزی دهنده و از شما شکر جوینده آمرزنده است

مر کسی را که توبه کند از شرک فَاَعْرَضُوا پس ایشان روی بگردانیدند از پیغمبر خود و شکرگذاری ننمودند و در خبر است که سیزده
پیغمبر بدیشان آمد و همه را تکذیب کردند پیغمبر آخرین در زمان پادشاهی ذی الاذعار بن حبشان بعد از رفع حضرت
عیسی بدیشان آمد و او را بسیار برنجانیدند حق سبحانه و تعالی موشهای دشتی در زیر بند آب ایشان بدید آورد و زود
تا بند را سوراخ کردند و نیم شب که همه در خواب بودند بند شکسته شده و سیل در آمده منازل و حدایق ایشان
مغمور گشت و بسیاری مردم و چهارپای هلاک شدند چنانچه فرموده که چون اعراض کردند فَاَرْسَلْنَا عَلَیْهِمْ
پس فرستادیم بر ایشان سَیْلَ الْعَرِمِ سیلی صعب که عرم بند آبست یا نام وادی که آب از او آمدی
یا اسم موش دشتی که بند را سوراخ کرد وَبَدَّلْنَاهُمْ و بدل دادیم ایشان را بِجَنَّتَیْهِمْ بباغهای ایشان
جَنَّتَیْنِ دو باغ ذَوَاتَیْ اُکُلٍ خَمْطٍ خداوندان میوهای تلخ وَاَثْلٍ و شوره گز و چنین موضع را جنت
گفتن بطریق مشاکلت است وَشَیْءٍ و چیزی مِنْ سِدْرٍ از کنار قَلِیلٍ اندک یعنی در آن شوره زار اندکی
میوه کنار دادیم تا یاد کنند از آن میوهای فوت شده ذَلِکَ این عذاب جَزَیْنَاهُمْ پاداش دادیم ایشان را
بِمَا کَفَرُوا بسبب آنکه کفران نعمت ورزیده برسل کافر شدند وَهَلْ نُجَازِی و آیا عقاب کرده شود اِلَّا الْکَفُورَ
مگر ناسپاس و حفص نجازی خواند فعل متکلم معلوم و کفور را منصوب سازد یعنی آیا پاداش میدهیم مگر ناسپاس را
جزا عام است مر مؤمن و کافر را و مجازات خاصهٔ کفار است آورده اند که بقایای سبا نزد پیغمبر خود آمده
گفتند شناختیم پروردگار خود را ولی از این اگر نعمتی بما ارزانی فرماید ناسپاسی نکنیم و عبادتی بجای آریم که
هیچ قوم نکرده باشند حق سبحانه دیگر باره درهای نعمت بر ایشان گشوده فرمود که وَجَعَلْنَا و گردانیدیم بَیْنَهُمْ
میان سبا وَبَیْنَ الْقُرَی الَّتِی و میان آن دیهها که بکرم خود بَارَکْنَا برکت داده ایم فِیهَا در آن از
ولایت شام چون فلسطین و اردن و اریحا و ایلیا قُرًی ظَاهِرَةً دیههای معمور آشکارا متصل بیکدیگر
در عین المعانی گوید از مأرب که منزل اهل سبا بود تا شام چهار هزار و هفتصد آیه بدید آمد وَقَدَّرْنَا
و تقدیر کردیم فِیهَا السَّیْرَ در آن دیهها رفتن مردم را یا مقادیر مراحل بیان کردیم و گفتیم سِیرُوا
بروید فِیهَا در این دیهها لَیَالِیَ وَاَیَّامًا روزها و شبها آمِنِینَ امان یافتگان از دشمن و سباع
بجهه کثرت خلق یا از جوع و عطش بسبب آبادانی مواضع بقیهٔ سبا آغاز تجارت کرده از یمن بشام میرفتند
چاشت در دیهی بودند و شام در دیهی توانگران را بر درویشان حسد آمد که میان ما و ایشان در رفتن
هیچ فرق نیست پیاده و مفلس این راه را چنان میرود که سواره و توانگر فَقَالُوا پس گفتند اغنیای ایشان رَبَّنَا
ای پروردگار ما بَاعِدْ دوری افکن بَیْنَ اَسْفَارِنَا میان منازل سفرهای ما یعنی بیابانها بدید کن از منزلی

تا منزلی

تا منزلی تا مردم با زاد و راحله سفر توانند کرد وَظَلَمُوا اَنْفُسَهُمْ و ستم کردند بدین دعا بر نفس خود و ما آن دیهها خراب کردیم
فَجَعَلْنَاهُمْ پس گردانیدیم اهل سبا را اَحَادِیثَ سخنان یعنی از ایشان تعجب باز گویند که از آبادانی آنجا با میل کردند وَ
مَزَّقْنَاهُمْ و پراکنده ساختیم ایشان را کُلَّ مُمَزَّقٍ همه پراکنده ساختنی تا مثل اند ایشان در مأرب نماندند قبیلهٔ
غسان از ایشان بشام رفت و قضاعه بمکه و اسد ببحرین و انمار بیثرب و جذام بتهامه و ازد بعمان و این
کلمه ضرب المثل شد که تفرقوا ایدی سبا اِنَّ فِی ذَلِکَ بدرستی که در آنچه ذکر کردیم لَآیَاتٍ هر آینه عبرتهاست لِکُلِّ
صَبَّارٍ هر صبر کننده را بر محنتها شَکُورٍ سپاس گوینده را بر نعمتها در کشف الاسرار آورده که اهل سبا در خوشحالی و فارغ بالی
میگذرانیدند بسبب بی صبری بر عافیت و ناشکری نعمت رسید بدیشان آنچه رسید ای روزگار عافیت شکرت
نکردم لاجرم دستی که در آغوش بود اکنون بدندان میبرم وَلَقَدْ صَدَّقَ و بدرستی که راست یافت عَلَیْهِمْ بر اهل سبا
و اصح آنست که بر همه کافران اِبْلِیسُ ظَنَّهُ ابلیس گمان خود را یعنی گمان برده بود شیطان که من بر بنی آدم بسبب شهوت
و غضب که در نهاد ایشان نهاده اند دست یابم و ایشان را گمراه کنم گمان او در بارهٔ اهل غوایت راست شد فَاتَّبَعُوهُ
پس پیروی او کردند در شرک و معصیت اِلَّا فَرِیقًا مِنَ الْمُؤْمِنِینَ مگر گروهی از مؤمنان که مستثنی اند وَمَا
کَانَ و نبود لَهُ مر ابلیس را عَلَیْهِمْ بر آنان که گمان او در ایشان محقق شد مِنْ سُلْطَانٍ تسلطی و استیلائی
اِلَّا لِنَعْلَمَ مگر برای آنکه جدا کنیم مَنْ یُؤْمِنُ کسی را که میگرود بِالْآخِرَةِ بدان سرای مِمَّنْ هُوَ از آنکس که او مِنْهَا
فِی شَکٍّ از آخرت در گمانست یا تا بدانند اولیاء ما اهل ایمان و ارباب گمان را وَرَبُّکَ و آفریدگار تو عَلَی کُلِّ
شَیْءٍ بر همه چیزها حَفِیظٌ نگاهبانست قُلِ بگو ای محمد مر بنی ملیح را که ادْعُوا الَّذِینَ زَعَمْتُمْ بخوانید آنان را
که گمان برده اید ایشان را خدایان مِنْ دُونِ اللّهِ بجز خدای یعنی ملائکه که میپرستید بخوانید تا از ایشان در جذب
منافع و دفع مکاره هیچ مددی یابید یعنی ایشان را بی عون آفریدگار اختیاری و اقتداری نیست یا همه کافران را که
بخوانید آلههٔ خود را تا هیچ اجابت میکنند شما را و چگونه اجابت کنند که مطلقا لَا یَمْلِکُونَ مالک نمیشوند ایشان
مِثْقَالَ ذَرَّةٍ هم سنگ مورچه از خیر و شر فِی السَّمَوَاتِ در آسمانها وَلَا فِی الْاَرْضِ و نه در زمین وَمَا لَهُمْ
و نیست بتان یا فرشتگان را فِیهِمَا در آسمان و زمین مِنْ شِرْکٍ هیچ شرکتی نه در آفریدن نه در تصرف کردن
وَمَا لَهُ و نیست خدای را مِنْهُمْ از ملائکه و اصنام در تقدیر و تدبیر مِنْ ظَهِیرٍ هیچ یاری و مددکاری وَلَا
تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ و سود نکند شفاعت کس عِنْدَهُ یعنی گمان شفاعت که بملائکه یا اصنام دارید محقق
نخواهد شد زیرا که درخواست نفع ندهد اِلَّا لِمَنْ اَذِنَ مگر کسی را که دستوری داده باشد خدای لَهُ برای او شفاعت
کردن یا او مأذون باشد بدرخواست نمودن و روز قیامت منتظر باشند هم شافع شفاعت و هم مشفوع له در ترس

وفزع گذارنند تا از حضرت عزت چه فرمان رسد واین انتظار میبرند حتی اذا فزع تا چون بردارند فزع را عن قلوبهم
از دلهای ایشان و دستوری شفاعت دهند قالوا گویند بعضی از ایشان بعضی را که ماذا قال چه چیز گفت ربکم
پروردگار شما در باب شفاعت قالوا الحق گویند سخن راست و درست گفت و فرمود که مؤمنان را شفاعت کنند
نه مشرکان را وهو العلی الکبیر و خدای برترست و بزرگوارتر از آنکه پیغمبر و فرشته بی اذن او شفاعت
توانند کرد قل من یرزقکم بگو که روزی میدهد شما را من السموات از آسمانها بباران والارض
واز زمین به نبات قل الله خود بگو روزی دهنده خدای است چه آن سؤال را بجز این جوابی نیست واگر کافران از خوف
الزام نگویند بزبان بدل معترفند وانا و دیگر بگوی با ایشان که ما مؤمنان روزی دهنده را یکی گوییم و پرستش کنیم او
ایاکم یا شما مشرکان که جماد را در مراتب امکانیه که فروتر از آن نیست با واجب الوجود شریک میسازید
لعلی هدی بر راه راستیم او فی ضلال مبین یا در گمراهی آشکارا قل لا تسئلون بگو پرسیده نخواهید
شد شما عما اجرمنا از آنچه ما میکنیم از بدی ولا نسئل و ما پرسیده نخواهیم شد عما تعملون
از آنچه شما میکنید بلکه هر کس را از عمل او سؤال خواهند کرد و مناسب او جزا خواهند داد قل یجمع بگو جمع کند
بیننا میان ما ربنا پروردگار روز قیامت ثم یفتح پس حکم کند بیننا بالحق میان ما براستی محق را
بوستان وصال فرستد و مبطل را بزندان وبال وهو الفتاح و اوست حکم کننده در قضایای مشکله
العلیم دانا بچگونگی حکم قل بگو ارونی الذین بمن آنان را که الحقتم بر بسته اید به بخدای شرکاء انبازان
یعنی بمن نمائید تا بکدام صفت بتان را شریک حق میسازید در عبادت کلا ای انباز وی درست نیست بل
هو الله العزیز بلکه اوست خداوند غالب بر همه یکی با او دم شرکت تواند زد الحکیم دانا باحکام
صواب و موصوف بحکمت بالغه یکی کدام کس را با او رتبه شرکت توان داد   وحده لا شریک له صفتش
وهو الفرد اصل معرفتش شرک را سوی وحدتش ره نیست عقل از کنه ذاتش آگه نیست هست در راه کبریا و جلال
شرک نالایق شریک محال وما ارسلناک و نفرستادیم ترا ای محمد مگر فرستادنی عام و شامل کافة
للناس مر همه مردمان را از احمر و اسود نفرستادیم مگر بعامه خلایق و این از خصایص افضلیت آنحضرت است
که مبعوث بوده بهمه افراد آدمیان و جنیان و غیر او هیچ کس از انبیا بتمام جن و انس مبعوث نبوده   ترا داده اند
منشور سعادت و زان پس نوع انسان آفریدند پری را جمله در خیل تو کردند پس آنگاهی سلیمان آفریدند
و گفته اند کافه برای مبالغه است چون علامه و راویه یعنی نفرستادیم ترا مگر باز دارنده مردمان را از شرک
بشیرا مژده دهنده بفضل کسی را که توحید اقرار کند و نذیرا و بیم کننده بعدل آنرا که بر شرک اصرار کند

ولکن اکثر

ولکن اکثر الناس و لیکن بیشتر مردمان لا یعلمون نمیدانند فضایل و کمالات ترا و جهل مرکب ایشان را بر مخالف تو
میدارد و یقولون و میگویند از فرط جهالت که متی کی باشد هذا الوعد این وعده عذاب تا قیام قیامت
ان کنتم اگر هستید شما یعنی رسول و مؤمنان صادقین راست گویان قل لکم بگو شما را میعاد یوم وعده
روزیست که چون برسد لا تستأخرون باز پس نباشید عنه از آن روز ساعة مقداری اندک از زمان و لا
تستقدمون و پیش نگیرید بر آن آورده اند که کفار مکه بعضی از اهل کتاب را از احوال پیغمبر صلعم پرسیدند ایشان
گفتند ما در کتب خود دیده ایم و او پیغمبر بحق است ابو جهل و امثال او گفتند ما بکتب شما نیز ایمان نداریم و این آیت
نازل شد وقال الذین کفروا و گفتند آنان که نگرویدند مر اهل کتاب را که ما لن نؤمن ایمان نیاریم
بهذا القرآن بدین قرآن که بر محمد فرو می آید ولا بالذی و نه بدان کتاب نیز که فرود آمده بین یدیه
پیش از او ولو تری و اگر ببینی اذ الظالمون چون ستمکاران یعنی مشرکان موقوفون باز داشتگان باشند
عند ربهم نزدیک پروردگار یعنی در موقف محاسبه هر آینه ببینی امری صعب و کاری بس هول یرجع بعضهم
باز میگردانند برخی از ایشان الی بعض القول بسوی برخی دیگر سخن را یعنی محاوره میکنند و سخن را بر هم میگردانند
یقول الذین استضعفوا میگویند آنان که زبون گرفتگان بودند یعنی تابعان و پس روان للذین
استکبروا مر آنان را که سرکشی میکردند یعنی پیشوایان و بزرگان لولا انتم اگر نمی بودید شما یعنی اضلال و اغوای
شما نمیبود لکنا مؤمنین هر آینه میبودیم ما گرویدگان اما شما ما را گمراه کردید و از ایمان باز داشتید قال
الذین استکبروا و گویند آنان که گردنکشی کرده بودند للذین استضعفوا مر آنان را که در دنیا زبون
و بیچاره گرفته بودند انحن آیا ما صددناکم باز داشتیم شما را عن الهدی از قبول هدایت بعد
اذ جاءکم پس از آنکه آمد بشما بل کنتم بلکه شما بودید بنفس خود مجرمین گناهکاران و شرک آرنده گان
وقال الذین استضعفوا و گویند آنان که ضعیف و بیچاره بودند للذین استکبروا مر آنان را که گردن از
قول حق سر میکشیده اند بل نه چنین است که ما بخود کافر شده ایم بلکه مکر اللیل والنهار مکر شما در روز و شب
باز دارنده ما بود از ایمان اذ تأمروننا چون میفرمودید ما را ان نکفر بالله باینکه کافر شویم بخدای و
نجعل و فرا گیریم له اندادا امر او را همتایان واسروا الندامة و هر دو گروه بعد از گفت و شنید
پشیمان شوند از عمل خود و پنهان دارند پشیمانی را از یکدیگر تا سرزنش در نمانند و بعضی اسرار را بمعنی اظهار دانند و این
لغت از اضداد است یعنی ظاهر گردانند پشیمانی لما راوا العذاب آنهنگام که ببینند عذاب را وجعلنا
الاغلال و ما بکنیم غلهای آتشین را فی اعناق الذین کفروا در گردن آنها که نگرویدند از تابعان و متبوعان ایراد مستقبل

بلفظ ماضی جهت تحقق وقوع است و وضع مُظهر بجای مُضمر اشعاری بموجب اغلال ایشان هَلْ يُجْزَوْنَ آیا جزا داده

شوند مردمان یعنی نشوند إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ مگر بانچه باشند که عمل کنند پس تسلیه حضرت رسالت را صلعم میکوید

وَمَا أَرْسَلْنَا و نفرستادیم فِي قَرْيَةٍ در هیچ دیهی و شهری مِنْ نَذِيرٍ هیچ بیم کننده یعنی پیغمبری را إِلَّا

قَالَ مگر انکه گفتند مُتْرَفُوهَا متنعمان و متکبران آن دیه مر آن پیغمبران را إِنَّا بدرستی که ما بِمَا

أُرْسِلْتُمْ بِهِ بانچه فرستاده شده اید بآن یعنی بزعم خود كَافِرُونَ ناگرویدگان و منکرانیم وَقَالُوا

نَحْنُ و دیگر گفتند که ما أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا بیشتریم از جهت اموال و اولاد یعنی مال و فرزندها

بیش از شماست پس ما بدعوی رسالت سزاوارتریم از شما وَمَا نَحْنُ و نیستیم ما بِمُعَذَّبِينَ عذاب

کرده شدگان یعنی خدای ما را عذاب نخواهد کرد زیرا که ما را بنعمت گرامی کرده پس بمحنت خوار نخواهد ساخت

قُلْ إِنَّ رَبِّي بگو بدرستیکه پروردگار من يَبْسُطُ الرِّزْقَ کشاده میکرداند روزی را لِمَنْ يَشَاءُ

برای هر که میخواهد از اهل شرک و معصیت بمشیت خود نه برای کرامت او وَيَقْدِرُ و تنگ میکرداند بر هر که

میخواهد بحکمت خود نه بجهت مذلت او وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند

و گمان میبرند که کثرت اموال و اولاد برای شرف و کرامت است و شاید که از روی استدراج بود

وَمَا أَمْوَالُكُمْ و نیست مالها که بشما داده ایم وَلَا أَوْلَادُكُمْ و نه فرزندانی که بشما ارزانی داشته ایم

بِالَّتِي تُقَرِّبُكُمْ بآن خصلتی که نزدیک کرداند شما را عِنْدَنَا نزدیک ما زُلْفَىٰ نزدیک کردانیدنی

چه تقرب باعمال صالحه باشد و شما را آن نیست پس اموال و اولاد کسی را بحق نزدیک نمیکرداند إِلَّا مَنْ آمَنَ

مگر کسی که بگرود وَعَمِلَ صَالِحًا و بکند عملی که صلاحیت قبول داشته باشد یعنی اموال خود را نفقه کند در راه

حق و اولاد خود را علم دین بیاموزد و در صلاح تربیت نماید فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه لَهُمْ مر ایشان راست

جَزَاءُ الضِّعْفِ پاداش دو تو یعنی زیاده بر زیاده یکی را ده و بیشتر تا هفتصد بِمَا عَمِلُوا بسبب آنچه کردند

از نیکیها وَهُمْ فِي الْغُرُفَاتِ و ایشان در غرفهای بهشت آمِنُونَ ایمن اند از مکاره و آفات

و شداید و مخافات وَالَّذِينَ يَسْعَوْنَ و آنان که می شتابند و کوشش مینمایند فِي آيَاتِنَا در رد

آیتهای ما یعنی قرآن و بر آن زبان طعن می کشایند مُعَاجِزِينَ در حالتی که گمان برند کانند که ما را عاجز

توانند ساخت از انزال آن یا مردم را از پذیرفتن و ایمان آوردن بدان أُولَٰئِكَ آن گروه فِي

الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ در عذاب دوزخ حاضر آورندگانند قُلْ إِنَّ رَبِّي بگو بدرستی که آفریدگار من يَبْسُطُ

الرِّزْقَ کشاده میسازد روزی را لِمَنْ يَشَاءُ برای هر که میخواهد مِنْ عِبَادِهِ از بندگان مؤمن و مطیع

خود بمحض رحمت وَيَقْدِرُ و تنگ میکرداند لَهُ از برای او بر وجه حکمت وَمَا أَنْفَقْتُمْ و آنچه نفقه میکنید مِنْ

شَيْءٍ از چیزی که شمار است در راه خدای فَهُوَ پس خدای يُخْلِفُهُ عوض میدهد آنرا در دنیا یا ذخیره می نهد

برای او در آخرت و در حدیث آمده است که هر بامداد دو فرشته از آسمان نزول مینمایند یکی میکوید اللّهم اعط

منفقا خلفا خدایا نفقه کننده را عوض ده و دیگری دعا کند که اللّهم اعط کل ممسک تلفا خدایا مال ممسک را

عرضه تلف ساز که نه در راه حق تا موجب عزت و شرف کردد منه بر روی هم کاندک زمانی را تلف کردد وَهُوَ

و خدای خَيْرُ الرَّازِقِينَ بهترین روزی دهندگان است یعنی غیر او که چیزی بکسی میدهند واسطه اند در ایصال

رزق و رزاق حقیقی اوست وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا و یاد کن روزی را که جمع کنیم همه بنو ملیح را از خزاعه

ثُمَّ نَقُولُ پس کوئیم و حفص در هر دو لفظ بیا میخواند یعنی خدای همه را حشر کند پس کوید لِلْمَلَائِكَةِ مر

فرشتگان را أَهَٰؤُلَاءِ إِيَّاكُمْ آیا این گروه اند که شما را كَانُوا يَعْبُدُونَ بودند که میپرستیدند

و این سؤال جهت تقریع مشرکان و قطع طمع ایشان است از شفاعت ملائکه قَالُوا کویند فرشتگان

سُبْحَانَكَ پاکی تراست از انکه غیر ترا پرستند أَنْتَ وَلِيُّنَا توئی خداوند ما و معبود ما و ما خود را

در بندگی مقصر میدانیم بچه وجه معبودیت خود روا داریم یا توئی دوست ما مِنْ دُونِهِمْ بجز ایشان یعنی میان ما و ایشان

هیچ دوستی نیست و حاشا که ما بپرستش ایشان رضا داده باشیم بلکه بودند که از جهل و غوایت يَعْبُدُونَ الْجِنَّ

می پرستیدند دیوان را یعنی فرمان ایشان میبردند در پرستش الهه باطله یا متمثل میشدند بصورتهای متنوعه

و در خیال ایشان می افکندند که اینها ملائکه اند أَكْثَرُهُمْ بیشتر آدمیان بِهِمْ بدیوان مُؤْمِنُونَ گرویدگانند

یعنی متابعت ایشان میکنند فَالْيَوْمَ پس امروز که همه حکمها مر خدای راست لَا يَمْلِكُ مالک نمیشود بَعْضُكُمْ

بعضی از شما لِبَعْضٍ برای بعضی نَفْعًا سودی را وَلَا ضَرًّا و نه زیانی را یعنی معبود باطل را برای عابد

خود قوت رسانیدن سود و دفع کردن زیان نیست وَنَقُولُ و کوئیم لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مر آنکسان را

که ستم کردند بوضع عبادت در غیر موضع آن ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ بچشید عذاب آتش الَّتِي

كُنْتُمْ آن آتشی که بودید که بدان بِهَا تُكَذِّبُونَ تکذیب میکردید و دروغ می پنداشتید وَإِذَا تُتْلَىٰ و چون

خوانده شود عَلَيْهِمْ بر کافران آيَاتُنَا آیتهای ما یعنی قرآن بَيِّنَاتٍ آیتهای روشن قَالُوا کویند مَا هَٰذَا

نیست این کس یعنی محمد إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ مگر مردی که میخواهد أَنْ يَصُدَّكُمْ انکه بازدارد شما را عَمَّا كَانَ

از آنچیزی که بودند که پیوسته يَعْبُدُ آبَاؤُكُمْ می پرستیدند آنرا پدران شما یعنی مدعای او آنست که شما را از بت

پرستی منع کند و بدینی و آیینی که احداث کرده در آرد و تابع خود سازد وَقَالُوا و گفتند مَا هَٰذَا این است اسلام

که میخوانند یعنی قرآن اِلَّا اِفْكٌ مگر دروغی مُفْتَرًى برباfته و بخدای اضافت کرده وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و گفتند آنان
که نگرویدند از کفار مکه لِلْحَقِّ مر پیغام راست را لَمَّا جَاءَهُمْ آنهنگام که بدیشان آمد یعنی قرآن اِنْ هٰذَا نیست این
اِلَّا سِحْرٌ آشکارا این سخن از کجا میگویند وَمَا آتَيْنَاهُمْ و حال آنکه نداده ایم ایشان را مِنْ كُتُبٍ از کتابها
فرو فرستاده که همواره يَدْرُسُونَهَا بخوانند آن را و از آنجا دلیل آرند بر بطلان قرآن وَمَا اَرْسَلْنَا اِلَيْهِمْ
و نه فرستاده ایم بسوی ایشان قَبْلَكَ پیش از تو یعنی در زمان فترت مِنْ نَذِيرٍ هیچ بیم کننده یعنی پیغمبری که
ایشان را بحق دعوت کند و بر تکذیب آن بیم نماید وَكَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ و تکذیب کردند مر انبیا را آنانکه
پیش از ایشان بودند وَمَا بَلَغُوا و حال آنکه نرسیده اند اهل مکه مِعْشَارَ وَمَا آتَيْنَاهُمْ بده یک آنچه ما داده
بودیم ایشان را از فرط قوت و طول عمر و کثرت مال یا نداده بودیم پیشینیان را عشر آنچه اهل زمان تو را
داده ایم از حجج و براهین و دلالات و اسباب هدایات فَكَذَّبُوا رُسُلِي پس تکذیب کردند پیشینیان
پیغمبران مرا فَكَيْفَ كَانَ پس چگونه بود نَكِيرِ انکار من بر ایشان یعنی ناپسندیدن من ایشان را و عذاب کردن
پس باید که قوم تو نیز بترسند از مثل این حالات قُلْ اِنَّمَا اَعِظُكُمْ بگو جز این نیست که پند میدهم شما را و ارشاد
میکنم بِوَاحِدَةٍ بیک چیز اَنْ تَقُومُوا و آن چیز آنست که برخیزید از مجلس پیغمبر صلعم لِلّٰهِ برای خدای
و پراکنده شوید مَثْنٰى دو دو تا و تا با یکدیگر مشاورت کنید وَفُرَادٰى و یکیک تا از ازدحام خاطر شما مشوش
نشود ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا پس تفکر کنید در امر محمد و از مبدء حال او تا این غایت اطوار او را در نظر آرید تا بدانید
که البته مَا بِصَاحِبِكُمْ نیست این یار شما را مِنْ جِنَّةٍ هیچ دیوانگی که او را دعوی رسالت باعث باشد بلکه
می شناسید کمال عقل او را و همان کافیست بر صدق قول او وَاِنْ هُوَ و نیست او اِلَّا نَذِيرٌ لَكُمْ
مگر بیم کننده مر شما را بَيْنَ يَدَيْ پیش از وقوع عَذَابٍ شَدِيدٍ عذابی سخت که عذاب آخرتست
قُلْ مَا سَاَلْتُكُمْ بگو آنچه میطلبم شما را مِنْ اَجْرٍ از مزد بر ادای رسالت فَهُوَ لَكُمْ پس آن مر شما را
یعنی مزدی که برای رسالت میخواستم بشما بخشیدم مراد نفی سؤالست یعنی هیچ اجری نمیخواهم اِنْ اَجْرِيَ
نیست مزد دعوت من اِلَّا عَلَى اللّٰهِ مگر بر خدای وَهُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ و او بر همه چیزها شَهِيدٌ
گواهست قُلْ اِنَّ رَبِّي بگو بدرستی که پروردگار من يَقْذِفُ بِالْحَقِّ می افکند حق را یعنی وحی را
القا میکند بر هر که خواهد یا سخن راست و درست را منتشر میسازد در آفاق مراد افشای دین اسلام و اظهار
احکام آنست عَلَّامُ الْغُيُوبِ اوست دانای پوشیده ها و هیچ چیز بر او مخفی نیست قُلْ جَاءَ الْحَقُّ بگو آمد
سخن راست و درست یعنی قرآن یا اسلام یا بعثت پیغمبر وَمَا يُبْدِئُ الْبَاطِلُ و نمی آفریند باطل یعنی ابلیس یا بت

جزئی را وَمَا يُعِيدُ و باز نمیگرداند آن را یعنی فاذریست بر خلق و بعث قُلْ اِنْ ضَلَلْتُ بگو اگر بلغزیدم
از راه حق هم چنانکه گمان میبرید فَاِنَّمَا اَضِلُّ پس جز این نیست که میلغزم عَلٰى نَفْسِي بر نفس خود یعنی وبال آن بر منست
وَاِنِ اهْتَدَيْتُ و اگر براه راست روم فَبِمَا يُوحِي پس بسبب آنست که وحی میفرستد اِلَيَّ بسوی من رَبِّي
پروردگار من چه توفیق هدایت و البته بعنایت اوست اِنَّهُ بدرستیکه خدای سَمِيعٌ شنواست دعا بندگان را
قَرِيبٌ نزدیکست با مید نیازمندان وَلَوْ تَرٰى و اگر ببینی کافران را اِذْ فَزِعُوا چون ترسناک شوند نزدیک
مرگ یا بوقت بعث یا در روز بدر ببینی امری عجیب یا هول فَلَا فَوْتَ پس نباشد هیچ فوتی یعنی گریختن و پناه بجستن و از
عذاب ایشان فوت نشود وَاُخِذُوا و گرفته شوند مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ از جائی نزدیک یعنی از روی
زمین بزیر زمین یا از موقف بدوزخ یا از صحراء بدر بچاه و در بعضی تفاسیر آمده که این آیت در شان سفیانی و قوم
اوست که در آخر الزمان خروج کند و لشکری از شام بجهت تخریب کعبه معظمه زادها الله شرفا ترتیب نماید و آن جمع
در بادیه بزمین فرو روند پس معنی اخذوا من مکان قریب این تقدیر آنست که از تحت اقدام خود ماخوذ گردند و از
تمام آن لشکر دو کس نجات یابند یکی بشارت بمکه برد و دیگری که ناجیه جهنی گویند روی او بر قفا گشته خبر قوم سفیانی
رساند وَقَالُوا و گویند مشرکان مکه یا لشکر سفیانی بوقت مرگ یا زمان خسف آمَنَّا بِهِ ایمان آوردیم
بخدای یا به پیغمبر یا بحشر ما را باز گردانید بدنیا وَاَنّٰى لَهُمُ التَّنَاوُشُ و از کجا باشد ایشان را باز گشتن و حفص
غیر مهموز میخوانند و آن بمعنی تناول است یعنی از کجا بود ایشان را فرا گرفتن ایمان مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ
از موضعی دور که آن عالم آخرتست و محل تکلیف ایمان دنیاست و نزدیک باشی آخرت مشاهد شده
پس ایمان سود نکند وَقَدْ كَفَرُوا و حال آنکه نگرویدند بِهِ بخدای یا برسول او یا به بعث مِنْ قَبْلُ
پیش از آنکه در حیز تکلیف بودند وَيَقْذِفُونَ و می افکندند بِالْغَيْبِ بپوشیدگی سخنان لا یعنی
یعنی بگمان خود سخن میگفتند و بر قرآن و رسول طعن میکردند مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ از جائی دور یعنی دور
بودند از آنچه میگفتند و نمیدانستند که چه میگویند وَحِيلَ و جدا کرده بَيْنَهُمْ میان ایشان وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ
و میان آنچه آرزو میبردند از قبول ایمان و رجعت بادنیا كَمَا فُعِلَ هم چنانکه کرده شد همین عمل بِاَشْيَاعِهِمْ باشباه
ایشان از کافران گذشته مِنْ قَبْلُ پیش از این یعنی ایمان یاس از ایشان نیز قبول نکردند اِنَّهُمْ بدرستیکه
ایشان كَانُوا بودند فِي شَكٍّ مُرِيبٍ در گمانی بتهمت افکننده و مضطرب سازنده

سورة الفاطر

بسم الله الرحمن الرحیم

اَلْحَمْدُ ستایشی که شاید و ثنائی که سزا بود لِلّٰهِ مر خدای را که سزاوار ثنا و ستایش است فَاطِرِ السَّمٰوَاتِ

وَالْاَرْضِ نوساز نده و بدید آرنده آسمانها و زمینها جَاعِلِ الْمَلٰٓئِکَةِ گرداننده فرشتگان رُسُلًا رسولان
یعنی فرستد ایشان را برسالت بانبیا علیهم السلام وگویند رسالات الهی به پیغمبران رسانند بوحی و باولیا بالهام و بمؤمنان
برؤیای صادقه پس صفت فرشتگان میکند اُولِیْ اَجْنِحَةٍ خداوندان بالها مَثْنٰی دو دو برای طیران و
ثُلٰثَ سه سه وَرُبٰعَ و چهار چهار مراد خصوصیت این اعداد نیست و نفی زیاده میکند خدای فِی الْخَلْقِ
در آفریده خود مَا یَشَآءُ آنچه میخواهد یعنی در اجنحه ملائکه می افزاید تا از چهار زیاده شود و اصح آنست
که مراد از خلق آدمیان اند و زیادت ایشان یا عقلیه باشد چون فصاحت و علم و کرم یا جسمانیه چون حسن
صوت و ملاحت عینین و گفته اند مراد خط نیکوست یا محبت در دلهای خلق امام قشیری رحمة الله
فرموده که علو همت است یا رضاء بتقدیر یا شوق بمرتبهٔ قرب و در حقایق سلمی آورده که تواضع در اشراف
و سخا در اغنیا و تعفف در فقرا و صدق در مؤمنان و شوق در محبان اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای عَلٰی کُلِّ
شَیْءٍ بر همه چیز از رسالت ملک و زیاده در خلق قَدِیْرٌ تواناست مَا یَفْتَحِ اللّٰهُ آنچه بگشاید
لِلنَّاسِ برای مردمان و فرستد بدیشان مِنْ رَّحْمَةٍ از بخایش خویش چون نعمت و عافیت و صحت و علم
و توبه فَلَا مُمْسِکَ لَهَا پس بازگیرنده نیست مر آنرا وَمَا یُمْسِکْ و آنچه بازگیرد از مردمان از آثار
بخشش خود فَلَا مُرْسِلَ لَهٗ پس هیچ فرستنده نیست مر آنرا مِنْ بَعْدِهٖ پس از بازگرفتن آن وَهُوَ
الْعَزِیْزُ و او غالبست در بازگرفتن الْحَکِیْمُ صواب کار در فرستادن صاحب کشف الاسرار گوید ارباب
فهم برانند که این آیت اشارتست بفتوح مؤمنان و اهل عرفان است و فتوح آنرا گویند که از غیب ناجسته
و ناخواسته آید و آن دو قسمست یکی مواهب صوریه چون رزق نامکتسب و دیگر مطالب معنویه و آن علم
لدنیست نا آموخته با شریعت موافق ناشنیده با دل آشنا شیخ الاسلام قدس سره فرموده که آه از این
علم نا آموخته گاه در آن غرقم و گاه از آن سوخته دست لطفش نسخهٔ علم و حکم بی قلم بر صفحهٔ دل زد رقم
علم اهل دل نه از مکتب بود بلکه از تلقین خاص رب بود یٰٓاَیُّهَا النَّاسُ اذْکُرُوْا ای آدمیان یاد کنید نِعْمَتَ
اللّٰهِ نعمتهای خدای را که انعام فرموده است عَلَیْکُمْ بر شما از ارسال و ادرار رزق هَلْ مِنْ خَالِقٍ
آیا هست هیچ آفریننده غَیْرُ اللّٰهِ یَرْزُقُکُمْ بجز خدای که روزی دهد شما را مِنَ السَّمَآءِ از آسمان
باران وَالْاَرْضِ و از زمین گیاه لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ هیچ معبودی سزاوار نیست مگر او فَاَنّٰی تُؤْفَکُوْنَ
پس کجا گردانیده میشوید از راه توحید وَاِنْ یُّکَذِّبُوْکَ و اگر بدروغ دارند ترا اهل مکه فَقَدْ کُذِّبَتْ
پس بدرستیکه تکذیب کرده شدند رُسُلٌ فرستادگان مِنْ قَبْلِکَ پیش از تو و ایشان صبر کردند تو هم اقتدا کن بدیشان

درشکیبایی

درشکیبایی وَاِلَی اللّٰهِ و بسوی خدا تُرْجَعُ الْاُمُوْرُ بازگردانیده شود همه کارها و ترا بر صبر و ایشانرا بر تکذیب جزا دهد یٰٓا
اَیُّهَا النَّاسُ ای مردمان اِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ بدرستیکه وعدهٔ خدا در حشر و جزا حَقٌّ راست است و در خلف نباشد
فَلَا تَغُرَّنَّکُمُ و باید که فریفته نکند شما را بِاللّٰهِ بکرم خدای الْغَرُوْرُ شیطان فریبنده یعنی باوجود اصرار
بر معصیت آرزوی مغفرت در دل شما افکند و اگر چه این ممکن است اما مشابه بتناول زهر است بامید دفع
طبیعت مر آنرا یا مقاومت با آن بزرگان فرموده اند که یکی از مصاید ابلیس تسویفاتست در توبه یعنی توبهٔ
بنده را در تاخیر می افکند که فرصت باقیست عشرت نقد از دست مده امشب همه شب یار می و شاهد باش
چون روز شود توبه کن و زاهد باش عاقل باید که بدین فریب از راه نرود و از نکتهٔ الفرصة تمر مر السحاب غافل نگردد
عذر با فردا افکندی عمر فردا را که دید اِنَّ الشَّیْطٰنَ لَکُمْ بدرستیکه شیطان مر شما را عَدُوٌّ دشمنیست
بعداوت قدیمی میراثی فَاتَّخِذُوْهُ عَدُوًّا پس فرا گیرید شما هم او را دشمن و از وی حذر نموده در مجامع احوال بدو
اعتماد منمایید از بزرگی پرسیدند که چگونه شیطانرا دشمن گیریم گفت از پی آرزو مروید و متابعت هوای نفس مشوید
و هر چه کنید باید که موافق شرع و مخالف طبع باشد اِنَّمَا یَدْعُوْا جز این نیست که میخواند شیطان باتباع هوا
و میل بدنیا حِزْبَهٗ گروه خود یعنی پیروان و فرمان برداران را لِیَکُوْنُوْا تا باشند در آخرت با او مِنْ اَصْحٰبِ
السَّعِیْرِ از یاران آتش یعنی ملازمان دوزخ اَلَّذِیْنَ کَفَرُوْا آنان که کافر شدند و دعوت شیطانرا
اجابت کردند لَهُمْ مر ایشانراست عَذَابٌ شَدِیْدٌ عذابی سخت در آخرت وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا
و آنان که گرویدند و با شیطان مخالفت ورزیدند وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و کردند عملهای خالص و پاکیزه
لَهُمْ مَّغْفِرَةٌ مر ایشانراست آمرزشی از پروردگار ایشان وَّاَجْرٌ کَبِیْرٌ و مزدی بزرگ یعنی
ثواب وافر در بهشت اَفَمَنْ زُیِّنَ آیا کسی که آراسته شد لَهٗ برای او سُوْٓءُ عَمَلِهٖ زشتی عمل او را
فَرَاٰهُ پس دید آن عمل زشت را حَسَنًا نیکو باشد چون کسیکه تمیز کند حسن را از قبیح و هر یکی را بینه
بصفتی که واقع باشد در موضح آورده که مراد ابوجهل است یا عاص بن وایل و سوء عمل ایشان شرک و تکذیب
ما ورد دیگر گوید مراد یهود و نصاری اند و سوء عمل ایشان عناد و مکابره بود با سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم
یا خوارج و سوء عمل ایشان تاویلات باطله فَاِنَّ اللّٰهَ پس بدرستیکه خدای یُضِلُّ فرو گذارد و گمراه گرداند
مَنْ یَّشَآءُ هر که را خواهد وَیَهْدِیْ و راه نماید و توفیق دهد مَنْ یَّشَآءُ هر که را خواهد فَلَا تَذْهَبْ
نَفْسُکَ پس باید که نرود نفس تو یعنی هلاک نشود عَلَیْهِمْ بر گمراهی ایشان حَسَرٰتٍ برای حسرتهای متوالی
که میخوری و تاسفهای گوناگون که داری بر فعلهای ناخوش ایشان که هر یکی از آن مقتضی حسرتست یعنی زحم مخور

برای ایشان وجان در سر وکار ایشان مکن إنّ الله بدرستی که خدای علیم داناست بما یصنعون بآنچه می کنند وبرا
ایشان را جزا خواهد داد والله وخدای کی الّذی أرسل الرّیاح آنست که فرستاد بادها را یعنی شمال وقبول
وجنوب فتثیر پس برانگیخت ایشان سحابا ابرا وایراد ماضی بلفظ مضارع جهة استحضار این صورت
مشتمل بر حکمت است فسقناه پس براندیم آن ابر را عدول بمتکلم جهت اختصاص فعلست بمعنی ما توانیم
وبس که برانیم إلی بلد میّت بزمینی مرده وفسرده یعنی باحیاء آن فأحیینا پس زنده کردیم به الأرض
به آبی که از ابر نازل شده زمین را بعد موتها پس از مرده گی وفسرده گی او کذلک النّشور هم چنین است
زنده کردن یعنی احیاء موتی وبرانگیختن اموات در صحت مقدوریت یکسانست من کان هر که باشد
که برای خود یرید العزّة خواهد ارجمندی گو طلب عزت از پرستش خدای کن فللّه العزّة جمیعا
پس مر خدایراست همه عزتها وبعزت او رسول ومؤمنان متعززاند وللّه العزّة ولرسوله وللمؤمنین عزت
در ملازمت اوست ومذلت در مخالفت او — عزیزی که هر گز درش سر بتافت / بهر در که شد هیچ عزت نیافت
إلیه بسوی رضای او یا بدرگاه قبول او یصعد الکلم الطّیّب بالا میرود سخنان پاک یا صحایف که آنها در آن
ملکوتست میل صعود میکند والعمل الصّالح وعمل شایسته یرفعه برمیدارد آن را وبمحل قبول میرساند چه
مجرد قول بیعمل صالح که اخلاص است نافع نیست یا کلم الطّیّب دعاست وعمل صالح صدقه مساکین ودر غالب اجابت
دعوت بتصدق قائلست یا کلم دعاء ائمه است وعمل قائمین جماعتیان یا کلم تکبیر غزاست وعمل شمشیر زدن
یا کلم استغفارست وعمل ندم ودرین همه صور بردارنده کلم عملست وبعضی ضمیر فاعل را در یرفعه عاید بکلم
طیب داشته اند که قول لا اله الا الله است وگویند توحید بردارد عمل را چه قبول اعمال بتوحیدست ونکوجه در کشف
آنست که خدای بردارد عمل صالح را یعنی قدر ومرتبه او را رفیع سازد ومراد عمل موحد ومخلص است که هیچ چیز بر
قیمت آن نیست وکاری که ریا با آن آمیخته باشد از همه چیز خوارتر وبیمقدارتر است — گرت هیچ اخلاص در بوم نیست
ازین در کسی چون تو محروم نیست — زر قلب آلوده بی قیمت است / زری را که خالص بود حرمت است والّذین
وآنانکه یمکرون السّیّئات پنهان میکنند ومیسازند مکرهای بد را مراد مکرهای قریش است نسبت
با حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم وآنچه در دار الندوه اندیشیدند در باره ایشان از حبس وقتل واخراج
چنانچه در سوره انفال گذشت لهم مرایشان را یعنی مکاران راست عذاب شدید عذابی سخت در آخرت
ومکر أولئک ومکر آن گروه هو یبور وکاسد شود واز پیش نرود والله خلقکم وخدای بیافرید
شما یعنی پدر شما من تراب از خاک ثمّ من نطفة پس شما را از نطفه ثمّ جعلکم پس گردانید شما ازواجا

صنفها

صنفها یا مردان وزنان که مزاوجه کنید وما تحمل من أنثی ویا بر نگیرد یعنی از فرزند هیچ زنی ولا تضع ونهد آنچه
در شکم اوست یعنی نزاید إلّا بعلمه مگر بدانش خدای یعنی حمل ووضع ومدت وزمان هر یک معلوم اوست وما
یعمّر وزندگانی داده نشود من معمّر هیچ دراز عمری ولا ینقص وکم کرده نشود من عمره از عمر معمری دیگر
یعنی که بعمر دیگری معمر اول نرسد مراد آنست که نیست زیادت عمر ونقصان آن إلّا فی کتاب مگر در لوح محفوظ
یعنی درازی وکوتاهی زندگانی مقرر ومقدر شده إنّ ذلک بدرستی که تقدیر طول وقصر عمر علی الله یسیر
بر خدای آسانست وما یستوی البحران ومساوی نیست دو دریا هذا عذب این آب شیرین فرات
گوارنده سائغ شرابه وهذا وآن دیگر ملح آب شور أجاج بتلخی گراینده ومن کلّ واز هر یک از
این دو دریا تأکلون لحما طریّا گوشتی تازه یعنی ماهی وتستخرجون وبیرون می آرید از دریای شور
خاصه حلیة پیرایه از لؤلؤ ومرجان تلبسونها می پوشید یعنی میپوشند زنان شما بعضی برآنند که این ضرب
المثل مؤمن وکافرست که مساوات میان ایشان صورت نه بندد چه یکی از حلاوت ایمان علیم عذب عرفانست
ودیگری از مرارت عصیان بحر اجاج کفر وطغیان — آن آب حیات آمد واین نقش سرابست — این عین خطا
باشد وآن محض ثوابست وتری الفلک ومی بینی کشتیها را فیه در هر یک از آن دو دریا مواخر
شکافندگان آب وروندگان بران لتبتغوا تا طلب کنید من فضله از بخشش خدای یعنی سود در
تجارت ولعلّکم تشکرون وشاید شما سپاس گوئید خدای را بر چنان نعمتی یولج اللّیل در می آرد
شب را فی النّهار در روز یعنی مقداری از شب در روز می افزاید تا زمان روز زیادت میگردد از زمان شب
وآن در دو ربع ربیعی وصیفی است ویولج النّهار ودر می آرد روز را فی اللّیل در شب یعنی
از ساعات روز بر ساعات شب می افزاید تا ساعات شب زاید بود از ساعات روز وآن در دو ربع خریفی وشتویست
وسخّر الشّمس والقمر ورام کرد آفتاب وماه را یعنی مسخر فرمان خود ساخت کلّ یجری هر یک از ایشان
میرود لأجل مسمّی برای وقتی که نام برده یعنی تا زمانی معلوم که دور خود تمام کند یا تا روز قیامت که از سیر خود باز ماند
ذلکم الله الخ ای که خالق وفاعل این اشیاست ربّکم آفریدگار وپروردگار شماست له الملک مر اوراست
پادشاهی والّذین تدعون وآنان که میخوانید ومیپرستید من دونه بجز وی ما یملکون مالک نمیشوند
من قطمیر از پوست هسته خرما پس مالک علی الاطلاق ومعبود باستحقاق اوست إن تدعوهم اگر بخوانید آنان را
که معبودان باطل شما اند یعنی دعا کنید برای جر نفعی یا دفع ضری لا یسمعوا نمی شنوند دعاءکم خواندن
شما را زیرا که جمادند وجماد را شنوائی نباشد ولو سمعوا واگر بر سبیل فرض بشنوند ما استجابوا لکم اجابت نکنند

شمارا و مراد شما ندهند زیرا که قادر نیستند بر ایصال منافع و دفع مکاره وَيَوْمَ الْقِيٰمَةِ و روز رستخیز يَكْفُرُونَ
بِشِرْكِكُمْ کافر شوند بشرک آوردن شما یعنی معترف گردند ببطلان آن شرک که شما آورده اید یا منکر شوند پرستش شمارا
و گویند ما کنتم ایانا تعبدون وَلَا يُنَبِّئُكَ و خبر نکند از حقیقت کارها هیچ خبر کننده مِثْلُ خَبِيرٍ مانند دانا بحقیقت
امور که آن خداوند است سبحانه و تعالی صاحب لباب آورده که اضافت مثل بخدای جایز نیست پس این مثل است در
کلام عرب شایع گشته و استعمال کنند در اخبار مخبری که سخن او در نفس الامر معتمد علیه و موثوق به باشد يٰاۤ اَيُّهَا
النَّاسُ ای مردمان اَنْتُمُ الْفُقَرَاۤءُ شما محتاجانید اِلَى اللّٰهِ بخدای یعنی بروزی او و آمرزش او و خشنودی او
و بهشت او وَاللّٰهُ و خدای هُوَ الْغَنِيُّ او بی نیاز است و بغنای مطلق خود منعم بر جمیع موجودات
الْحَمِيْدُ ستوده شده بر نعمت عام و فضل شامل و بباید دانست که ماهیات ممکنه در وجود محتاجند
بفاعل و انتم الفقراء اشارت باین است و حق سبحانه بحسب کمال ذاتی از وجود عالم و عالمیان مستغنی است
وَاللّٰهُ هُوَ الْغَنِيُّ عبارت از آن است و چون ظهور کمال اسمائی موقوفست بر وجود اعیان ممکنات پس در ایجاد
آن نعمت است کبری مستحق حمد است و ثنا و کلمه الحمید بدان ایمائی میرود و از این رباعی پی بدین معنی توان برد نظم
تا جلوه گر دد جلال او صانع پیدا   وجب است که ممکن آید بمیان
ورنه بکمال ذاتی از آدمیان   فرد است غنی چنانچه خود کرد بیان
اِنْ يَّشَاْ اگر خواهد خدای يُذْهِبْكُمْ ببرد شمارا از روی زمین یعنی هلاک کند وَيَاْتِ بِخَلْقٍ و بیارد
آفریدگان جَدِيْدٍ نو یعنی قومی که از شما فرمان بردارتر شوند یا گروهی بیارد که کس ندیده و نشنیده بود وَمَا
ذٰلِكَ و نیست بردن شما و آوردن دیگران عَلَى اللّٰهِ بر خدای بِعَزِيْزٍ دشوار وَلَا تَزِرُ و بر ندارد
وَازِرَةٌ نفسی گناه کننده وِّزْرَ اُخْرٰى بار گناه نفسی دیگر وَاِنْ تَدْعُ و اگر بخواند مُثْقَلَةٌ نفسی گران
بار از گناه دیگری را اِلٰى حِمْلِهَا ببرداشتن بعضی از گناهان وی لَا يُحْمَلْ برداشته نشود مِنْهُ شَيْءٌ
از گناه او چیزی یعنی مدعو هیچ چیز از گناه داعی برندارد وَّلَوْ كَانَ و اگر چه باشد ذَا قُرْبٰى خداوند خویشی
یعنی هر چند گناه کاری خویشان و کسان خود را بخواند و درخواست کند که چیزی از خطیئات او بردارند بکلی
اجابت نکنند زیرا که همه بخود درمانده باشند اِنَّمَا تُنْذِرُ الَّذِيْنَ جز این نیست که تو ای محمد بیم کنی آنان را که یَخْشَوْنَ
رَبَّهُمْ میترسند از پروردگار خود بِالْغَيْبِ پوشیدگی یعنی در خلوتها اثر خشیت بر ایشان ظاهر است نه در صحبتها
یا عذاب او از ایشان پوشیده است و میترسند از آن نادیده آن را وَاَقَامُوا الصَّلٰوةَ و بپای داشته اند نماز را
تخصیص ترسندگان و نماز گذارندگان بانذار جهت آنست که ایشان بدان منتفع اند وَمَنْ تَزَكّٰى و هر که پاکیزه
بود از معاصی فَاِنَّمَا يَتَزَكّٰى پس جز این نیست که پاکیزه بود لِنَفْسِهٖ برای نفس خود زیرا که نفع آن بدو عاید است

والی الله المصیر

وَاِلَى اللّٰهِ الْمَصِيْرُ و بسوی خداست بازگشت همه پس پاکیزگان را بنزکیه ایشان جزا خواهد داد وَمَا يَسْتَوِي الْاَعْمٰى
و برابر نیست نابینا یعنی کافر یا جاهل یا گمراه وَالْبَصِيْرُ و بینا یعنی مؤمن یا عالم یا راه یافته وَلَا الظُّلُمٰتُ و مساوی نیست
تاریکیها یعنی باطل یا معصیت وَلَا النُّوْرُ و نه روشنائی یعنی حق یا طاعت وَلَا الظِّلُّ و مساوی نباشد سایه یعنی
ثواب یا بهشت یا رحمت وَلَا الْحَرُوْرُ و نه حرارت یعنی عذاب یا دوزخ یا شدت وَمَا يَسْتَوِي الْاَحْيَاۤءُ
و مساوی نیستند زندگان وَلَا الْاَمْوَاتُ و نه مردگان یعنی مؤمنان را مساوات نیست با کافران اِنَّ اللّٰهَ
يُسْمِعُ بدرستیکه خدای میشنواند و تفهیم میکند مَنْ يَّشَاۤءُ هر که را میخواهد بتوفیق و هدایت وَمَاۤ اَنْتَ و نیستی
تو بِمُسْمِعٍ شنواننده سخن مَّنْ فِي الْقُبُوْرِ آنرا که در قبرها اند ذکر من في القبور ترشیح تمثیل کفار است باموات
اِنْ اَنْتَ نیستی تو اِلَّا نَذِيْرٌ مگر پیغمبری بیم کننده و بر تو همین ابلاغ و انذار است و بس هیچ نیست بر پیغمبران
الا البلاغ اِنَّاۤ اَرْسَلْنٰكَ بدرستی که فرستادیم ترا بِالْحَقِّ بدین حق که اسلام است بَشِيْرًا مژده دهنده به
مثوبت وَّنَذِيْرًا و بیم کننده از عقوبت وَاِنْ مِّنْ اُمَّةٍ و نبود هیچ گروهی از امم سالفه اِلَّا خَلَا
مگر آنکه گذشت فِيْهَا در میان ایشان نَذِيْرٌ پیغمبری بیم کننده یا دانائی آگاه دهنده وَاِنْ يُّكَذِّبُوْكَ
و اگر تکذیب میکنند ترا معاندان قریش عجب مدار فَقَدْ كَذَّبَ الَّذِيْنَ پس بدرستی که تکذیب کرده اند آنان
که مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان بوده اند پیغمبران خود را جَاۤءَتْهُمْ آمدند بدیشان رُسُلُهُمْ پیغمبران فرستاده
بدیشان بِالْبَيِّنٰتِ بحجتهای روشن یا معجزهای هویدا وَبِالزُّبُرِ و بنامهای آسمانی چون صحف شیث و ادریس و ابراهیم
علی نبینا و علیهم السلام وَبِالْكِتٰبِ الْمُنِيْرِ و بکتابی روشن کننده یعنی مبین احکام حلال و حرام چون توریت
و انجیل ثُمَّ اَخَذْتُ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا پس بعد از تکذیب گرفتم آنان را که انکار کردند فَكَيْفَ كَانَ پس چگونه
بود نَكِيْرِ انکار من بر ایشان بعقاب و عذاب اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللّٰهَ آیا نمی بینی که خدای اَنْزَلَ فرو فرستاد
مِنَ السَّمَاۤءِ مَاۤءً از آسمان یا از ابر آبی فَاَخْرَجْنَا پس بیرون آوردیم عدول بتکلم جهت تخصیص فعل است
یعنی ما توانائیم که بیرون آریم بِهٖ بدان آب ثَمَرٰتٍ از همه میوهها مُّخْتَلِفًا اَلْوَانُهَا در حالتی که مختلف است
رنگهای آن یعنی گوناگون است اجناس یا اصناف آن و گویند مراد اشکال و هیئات آنست وَمِنَ الْجِبَالِ
و از آنچه ما آفریده ایم از کوهها جُدَدٌ راهها مختلفة اللون و در تفسیر مقدسی آورده که خطوط متلونه
بِيْضٌ سفیدها وَّحُمْرٌ مُّخْتَلِفٌ اَلْوَانُهَا و سرخها که گوناگون است رنگهای آن در شدت و ضعف یعنی بعضی
بغایت سرخ و برخی از آن فروتر وَغَرَابِيْبُ سُوْدٌ و سیاهها بغایت سیاه وَمِنَ النَّاسِ و از آدمیان
وَالدَّوَاۤبِّ و از جنبندگان وَالْاَنْعَامِ و از چهارپایان مُخْتَلِفٌ آنچه بود گوناگون اَلْوَانُهٗ رنگهای

آن در شدت و ضعف یعنی بعضی بغایت سرخ و برخی از آن فروتر وَغَرَابِيبُ سُودٌ و سیاهها بغایت سیاه وَمِنَ النَّاسِ
و از آدمیان وَالدَّوَابِّ و از جنبندگان وَالْأَنْعَامِ و از چهارپایان مُخْتَلِفٌ است آنچه بود گوناگون أَلْوَانُهُ
رنگهاء او كَذَٰلِكَ مانند اختلاف الوان ثمار و جبال و هرکه نداند قدرت خدای را بر آفریدن اشیا و عالم نبود
بتو بل هر چیزی از حالی بحالی چگونه از خدای ترسد إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ جز این نیست که میترسند از خدای مِنْ عِبَادِهِ
الْعُلَمَاءُ از جمله بندگان او دانایان چه شرط خشیت دانش محقق است و علم بصفات و اعمال او پس هر که را دانش او
بیشتر ترس او فزونتر و حضرت پیغمبر صلعم از اینجا فرمود که انی اخشاکم بالله إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ بدرستی که خدای غالبست
در انتقام کشیدن از کسی که ترسد از او غَفُورٌ آمرزنده است مرترس کاران را إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ بدرستی آنانکه
میخوانند یا متابعت میکنند كِتَابَ اللَّهِ کتاب خدای را که قرآن است وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ و بپای داشته اند نماز را باداب
و شرایط آن وَأَنْفَقُوا و نفقه کرده اند در راه مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ از آنچه روزی داده ایم ایشان را سِرًّا پنهان از خوف
آنکه بریا آمیخته نگردد وَعَلَانِيَةً و آشکارا بطمع آنکه سبب رغبت دیگران گردد بتصدق یا سر در مسنونه بوده و علانیه در
مفروضه يَرْجُونَ آنانکه امید میدارند بدین عملها تِجَارَةً لَنْ تَبُورَ بازرگانی که کاسد نبود و زیان بدان
نرسد بلکه در روز بازار قیامت متاع اعمال ایشان رواجی تمام یابد و این عملها کرده اند لِيُوَفِّيَهُمْ تا تمام گرداند
خدای یعنی تمامی بدیشان رساند أُجُورَهُمْ مزدهای کردار ایشان وَيَزِيدَهُمْ و زیاده گرداند حسنات ایشان را
مِنْ فَضْلِهِ از بخشش خود یعنی بیفزاید بر مزد ایشان و ایشان را رتبه شفاعت دهد در لباب آورده که شفاعت
ایشان قبول کند درباره جمعی که وجب شده باشد ایشان را إِنَّهُ بدرستیکه خدای غَفُورٌ آمرزنده است
مرگناهکاران را شَكُورٌ مزد دهنده مرسپاسداران را وَالَّذِي أَوْحَيْنَا و آنچه وحی کرده ایم ما إِلَيْكَ بسوی تو
مِنَ الْكِتَابِ از قرآن هُوَ الْحَقُّ او راست و درست است مُصَدِّقًا موافق لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مرآن
چیزی را که پیش از او بوده از کتب یعنی مطابق عقاید و اصول احکام آنهاست إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای
بِعِبَادِهِ به بندگان خود لَخَبِيرٌ داناست ضمایر ایشان را میداند بَصِيرٌ بیناست ظواهر ایشان را می بیند
و احوال آنها که تصدیق قرآن و تکذیب آن کنند بر او پوشیده نیست آنگه فرمود ثُمَّ أَوْرَثْنَا ما کتابها متقدمه
برامم سالفه فرستادیم پس میراث دادیم الْكِتَابَ قرآن را یعنی تاخیر کردیم آنرا تا عطا دهیم الَّذِينَ
اصْطَفَيْنَا آنان را که برگزیده ایم مِنْ عِبَادِنَا از بندگان ما یعنی امت حضرت رسالت صلعم عطا را میراث
خواند چه میراث مالی باشد که بی تعب و طلب بدست آید هم چنین عطیه قرآن بی جستجوی مؤمنان بمحض عنایت
ملک منان بدیشان رسید یا بیگانه را در میراث دخل نیست دشمنان نیز از قرآن بی بهره اند یا در سهام ورثه از میراث

تفاوتست

تفاوت است چون ثمن و سدس و ربع و ثلث و نصف و ثلثان و کسی باشد که تمام برد اینجا نیز بهره های اهل قرآن
متفاوت است هر کسی بقدر استحقاق و اندازه استعداد از حقایق قرآن بهره مند شوند زین بزم یکی جرعه طلب کرد یکی جام
فَمِنْهُمْ پس بعضی از این بندگان ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ ستمکار است بر نفس خود بتقصیر در عمل کردن بقرآن وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ
و برخی از ایشان میانه روند که عمل کنند بدان در اغلب اوقات وَمِنْهُمْ و از ایشان سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ پیش
گیرنده است به نیکوئیها که پیوسته عمل نماید باحکام قرآن بِإِذْنِ اللَّهِ بدستوری خدای و بتوفیق و بفرمان ذَٰلِكَ
این توریث و اصطفاء هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ اوست بخشش بزرگ فاروق اعظم نقل میکند که از حضرت
رسول صلعم شنودم که در این آیت فرمود که سابق ما بر همه پیش گرفته است و مقتصد ما نجات یافته و ظالم ما آمرزیده شده
و در تفسیر ثعلبی آورده که حضرت پیغمبر صلعم این سه طایفه را تفسیر فرموده گفت سابق آنها اند که بی حساب به بهشت روند
و مقتصد آنها که حساب ایشان سبک کنند و ظالم آنان که مدتی در موقف حساب بمانند و حق سبحانه برحمت تلافی
حال ایشان کند ذوالنورین فرمود که سابق ما اهل جهاداند و مقتصد ما اهل حضر که بجهاد نروند اما بجماعت حاضر شوند
و ظالم ما اهل بادیه که نه بجهاد بیند و نه دولت جماعت یابند امام ابواللیث رحمه الله آورده که سابق آنست
که قبل الهجرة ایمان آورده و مقتصد آنکه بعد از هجرت و قبل الفتح گرویده و ظالم آنکه بعد از فتح مکه بدایره اسلام
در آمده اهل تفسیر و تذکیر و ارباب تحقیق و تدقیق در این سه طایفه سخن بسیار گفته اند برای تبرک کلمه اثبات
افتاده بر ترتیبی که مذکور است یعنی افتتاح بظالم و اختتام بسابق سهل بن عبدالله تستری قدس سره گفته که آنان جاهلند
و متعلم و عالم و گفته اند طالب دنیا و مایل عقبی و متوجه بمولی یا صاحب کبیره و مرتکب صغیره و مبرا از جرم یا مصر بر ذنوب
و تائب عائد و تایب ثابت بر توبه از اول تا آخر یا آنکه معاش او بر معاد غلبه کند و آنکه متعلق بهر دو باشد
و آنکه معاد او بر معاش بچربد یا پرستنده بر عادت و عابد بخوف و طمع و عبادت کننده لله فی الله یا جزع کننده
نزدیک بلا و صبور در بلا و لذت یابنده از بلا یا اکل حرام و مایل شبهت و خورنده حلال یا مشغول از ذکر و مشغول بذکر
و متوجه بمذکور یا مجرم و تایب و متقی یا غافل و طالب و واجد یا آنکه سیئات او بر حسنات بچربد و آنکه هر دو برابر
و آنکه حسنات او بر سیئات راجح بود یا آنکه ظاهر او به باطن بود و آنکه سر و علانیه او مساوی باشد و آنکه نهان
او به از آشکارا بود یا آنکه انصاف ستاند و ندهد و آنکه هم ستاند و هم دهد و آنکه دهد و نستاند یا آنکه زیادت از قوت
طلبد و آنکه همیشه جوینده قوت باشد و آنکه مطلقا طلب قوت نکند امام قشیری قدس سره فرمود که این سه گروه اهل سخا
وجود و ایثار اند یا طالبان نجات و درجات و مناجات در حقایق سلمی آورده که ناظر از خود بخود و نگرنده از خود بآخرت
و ناظر از حق بحق صاحب فتوحات روح الله روحه میگوید ظالم آنست که پیوسته در خواب غفلت باشد و مقتصد آنکه بیدار گردد

وسابق آنکه همیشه بیدار بود در لطایف گفته که ظالم از نعمت بمنعم نگرد و مقتصد از منعم بنعمت وسابق از منعم بمنعم یعنی با
مشاهدهٔ منعم در سازد و از او بنعم نپردازد   نعیم هر دو جهان می کنند بر ما عرض   دل از میانه تمنا ندارد الا دوست
حق سبحانه این امت را از امم سالفه این نوخت نکرد و این تشریف ارزانی نداشت رقم اصطفا بر صفحهٔ حال همه کشید
و ابتدا بظالم کرد تا شرم زده نگردند و برحمت بغایت امیدوار باشند   نباید از من آلوده طاعت خالص
ولی برحمت فضلت امیدواری است   و گفته اند تقدیم ظالم از روی فضل است و تاخیرش از راه عدل و حق سبحانه
فضل را از عدل دوستر دارد و تاخیر سابق جهت آنست تا بثواب که دخول جنات است اقرب باشد یا جهة آنکه
اعتماد بر عمل خود نکند و بطاعت معجب نگردد که عجب آتشی است که چون برافروخته شود هزار خرمن عبادت بدو سوخته
ای پسر عجب آتشی عجب است   گرم ساز تنور بولهب است   هر کجا شعلهٔ از او افروخت   هر چه از علم و زهد دید بسوخت
جَنَّاتُ عَدْنٍ بوستانهای اقامت یَدْخُلُونَهَا در آیند این سه گروه یُحَلَّوْنَ پیرایه بسته شوند فِیهَا
در آن بهشتها مِنْ أَسَاوِرَ از دستوانها که باشد مِنْ ذَهَبٍ از زر خالص وَلُؤْلُؤًا و از مروارید صافی
در عین المعانی آورده که دستوانه زر و مروارید حلیهٔ ملوک عرب بوده و بدیشان اختصاص داشته چنانچه تاج
بپادشاهان عجم وَلِبَاسُهُمْ و پوشش این گروه فِیهَا حَرِیرٌ در بهشت دیبا باشد نه چون دیباء دنیا یعنی رشته
و بافته کس نبود وَقَالُوا و گویند این جمع چون از حفرهٔ دوزخ برهند و بروضهٔ بهشت برسند الْحَمْدُ لِلَّهِ ستایش
و ثنا مر خدای را الَّذِی أَذْهَبَ آن خدائی که ببرد عَنَّا الْحَزَنَ از ما اندوه دوزخ را یا خوفی که از رد طاعت
داشتیم بقبول آن از ما مندفع گردانید و گفته اند مراد هموم دنیاست چون بیم موت یا وسوسهٔ ابلیس یا خطر رجوع
و عطش یا خوف سلطان یا دغدغهٔ تحاسد و تباغض إِنَّ رَبَّنَا بدرستی که آفریدگار ما لَغَفُورٌ آمرزندهٔ گناه
کاران است شَکُورٌ جزا دهندهٔ سپاس داران است الَّذِی أَحَلَّنَا آن خدائی که فرود آورد ما را دَارَ
الْمُقَامَةِ بسرای اقامت که جنت است و از او انتقال بموضعی دیگر نخواهد بود مِنْ فَضْلِهِ از بخشش و کرم خود
نه بعمل ما لَا یَمَسُّنَا نمی رسد ما را فِیهَا در سرای اقامت نَصَبٌ رنجی جهت طلب معیشت و سایر مشقتها
که در دنیا بوده وَلَا یَمَسُّنَا فِیهَا و نمی رسد بما در آنجا لُغُوبٌ ماندگی و ملالی چه کلفتی و محنتی نیست در
وی بلکه همه عیش و حضور و فرح و سرورست وَالَّذِینَ کَفَرُوا و آنان که نگرویدند بخدای و رسول لَهُمْ
نَارُ جَهَنَّمَ مر ایشان راست آتش دوزخ لَا یُقْضَىٰ حکم کرده نشود عَلَیْهِمْ بر ایشان بمرگ و قتیکه در دوزخ
باشند فَیَمُوتُوا تا بمیرند و از عذاب باز رهند وَلَا یُخَفَّفُ و تخفیف کرده نشود عَنْهُمْ از ایشان مِنْ
عَذَابِهَا چیزی از عذاب دوزخ بلکه هر گاه آتش فرو نشیند زیاده کنند احراق و التهاب آن را کَذَٰلِکَ مثل

این بادرکی

الفاطر

این پاداش نَجْزِی جزا میدهیم کُلَّ کَفُورٍ هر ناسپاسی را در کفر و کفران بنهایت رسیده وَهُمْ وایشان یعنی کافران یَصْطَرِخُونَ
فریاد میخواهند فِیهَا در دوزخ و میگویند رَبَّنَا ای پروردگار ما أَخْرِجْنَا بیرون آر ما را و بدنیا فرست نَعْمَلْ صَالِحًا
تا بکنیم عمل پسندیده غَیْرَ الَّذِی جز آنکه کُنَّا نَعْمَلُ بودیم که عمل میکردیم چه اکنون عذابش معاینه دیدیم و دانستیم که کردار ما در
دنیا شایسته نبوده حق سبحانه فرماید که أَوَلَمْ نُعَمِّرْکُمْ آیا ما زندگانی ندادیم و عمر ارزانی نداشتیم شما را مَا یَتَذَکَّرُ
آن مقدار که پند گیرد فِیهِ در آن عمر مَنْ تَذَکَّرَ هر که خواهد که پند گیرد مراد عمریست که مکلف در وی متمکن باشد
از تفکر و تذکر باشد و گفته اند عمر هجده سالست و بیست سالست و در زاد المسیر آورده که هفتاد سالست که آخر زمان تذکر
باشد زیرا که بعد از آن زمان هرم است مقصود سخن آنکه شما را عمر دادیم برای آنکه متعظ و متنبه گردید وَجَاءَکُمُ
النَّذِیرُ و آمد بشما بیم کننده یعنی پیغمبر یا کتاب یا عقل یا مرگ خویشان و همسایگان کفی بالموت واعظا و اکثر علما
برآنند که مراد از نذیر شیب است چه زمان شیب فرو نشانندهٔ مشعلهٔ حیاتست و موسم پیری زنگ فزایندهٔ
آئینهٔ ذاتست   نوبت پیری چه زند کوس درد   دل شود از خوشدلی عیش فرد   در تن و اندام پدید آید شکست
لرزه کند پای ز سستی چه دست   موی سفید از اجل آرد پیام   پشت خم از مرگ رساند سلام   در موضح آورده که
چون دوزخیان استغاثه کنند و بفریاد آیند و گویند خدایا ما را بدنیا فرست تا عمل خیر کنیم بمقدار زمان دنیا
از اول ابداع تا آخر انقطاع فریاد کنند حق سبحانه جواب دهد که نه زندگانی دادم شما را و نذیر فرستادم
بشما گویند بلی زندگانی یافتیم و نذیر را دیدیم خدای فرماید که فَذُوقُوا پس بچشید عذاب دوزخ فَمَا
لِلظَّالِمِینَ پس نیست ستمکاران یعنی مشرکان را مِنْ نَصِیرٍ هیچ یاری که عذاب از ایشان باز دارد
إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای عَالِمُ غَیْبِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ داننده پوشیده ایست که در آسمان و زمین باشد
پس احوال کفار بر او مخفی نخواهد بود إِنَّهُ عَلِیمٌ بدرستیکه او داناست بِذَاتِ الصُّدُورِ بآن چیزی که مضمرست
در سینها هُوَ الَّذِی جَعَلَکُمْ اوست آنکس که گردانید شما را خَلَائِفَ خلیفها فِی الْأَرْضِ در زمین
یعنی شما را بجای پیشینیان متمکن ساخت و مقالید تصرف در زمین بقبضهٔ اقتدار شما باز داد و این نعمتی
بزرگست فَمَنْ کَفَرَ پس هر که ناسپاسی کند مر این نعمت را یا کافر شود بمنعم فَعَلَیْهِ کُفْرُهُ پس بروست
جزاء کفر او وَلَا یَزِیدُ الْکَافِرِینَ و نیفزاید مر کافران را کُفْرُهُمْ تا گرویدن ایشان عِنْدَ رَبِّهِمْ
نزدیک پروردگار ایشان إِلَّا مَقْتًا مگر دشمنی سخت یعنی نتیجهٔ کفر ایشان نیست مگر بغض ربانی که سبب
غضب جاودانی همان تواند بود وَلَا یَزِیدُ الْکَافِرِینَ و افزون نکند ناگرویدگان را کُفْرُهُمْ کفر و شرک
ایشان إِلَّا خَسَارًا مگر زیان در آخرت قُلْ بگو ای محمد أَرَأَیْتُمْ آیا دیدید شُرَکَاءَکُمُ انباز ان خود را

الذین تدعون آنان که میخوانید ایشان را و میپرستید من دون الله بجز خدای ارونی بنمائید و خبر کنید مرا که
این شرکا ماذا خلقوا چه چیز آفریده اند من الارض از زمین و آنچه در روی و بر رویست ام لهم آیا هست ایشانرا
شرک انبازی فی السموات در آفریدن آسمانها ام آتیناهم یا داده ایم ایشانرا کتابا کتابی ناطق بآنکه ما
شریک گرفته ایم فهم پس ایشان علی بینات بر حجتهای روشن باشند منه از آن کتاب بل نه چنین است بلکه
ان یعد الظالمون وعده نمیدهند مشرکان بعضهم برخی از ایشان که رؤسا و اشراف اند بعضا برخی
دیگر را که اراذل و اتباع اند بشفاعت بتان الا غرورا مگر از روی مکر و فریب ان الله بدرستیکه
خدای یمسک السموات والارض نگاه میدارد آسمانها و زمین را ان تزولا برای آنکه زایل شوند
از اماکن خود چه ممکن را در حال بقا ناچار است از نگاه دارنده آورده اند که چون یهود و نصاری عزیر و عیسی را علی
نبینا و علیهم السلام بفرزندی حق سبحانه نسبت دادند آسمانها و زمین نزدیک بآن رسید که شکافته گردد حق تعالی
فرمود که من بقدرت نگاه میدارم ایشان را تا زوال نیابند یعنی از جای خود نروند و لئن زالتا و اگر زایل
شوند ان امسکهما نگاه ندارد ایشان را من احد هیچ یک من بعده پس از زوال و بجای باز نیارد انه
کان بدرستی که خدای است حلیما بردبار که بعقوبت یهود و نصاری را تعجیل نمیکند غفورا آمرزنده کسی را که از
این قول رجوع کرده بوحدانیت وی قایل شود و داند که لم یلد و لم یولد صفت اوست خدائی را که معبود واحد
نگوید کس که مولودست والد کسی که ورا نباشد کفو و مانند بدو نسبت نشاید کرد فرزند رؤسای قریش شنوده بودند
که اهل کتاب تکذیب رسل خود کرده اند و با یکدیگر میگفته اند که لعن الله الیهود والنصاری چه دو طایفه بد اند که
مکذب پیغمبران خودند بخدای که اگر پیغمبری بما آمدی ما از ایشان راه یافته تر بودیمی و تصدیق او شتابنده تر حق تعالی
خبر داد که واقسموا بالله و سوگند خوردند بخدای جهد ایمانهم سخت ترین سوگندان خود که لئن جاءهم اگر آید
بدیشان نذیر پیغمبری بیم کننده لیکونن هر آینه باشند اهدی راه یافته تر من احدی الامم از یکی امتان
گذشته چون یهود و نصاری و غیر ایشان فلما جاءهم پس آنهنگام که آمد بدیشان نذیر بیم کننده یعنی حضرت
مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم ما زادهم زیاده نکرد آمدن او ایشان را الا نفورا مگر رمیدن از حق و دور شدن
استکبارا و نفور ایشان را مکر کردن کبر از فرمان الهی فی الارض در زمین و مکر السیئ و آنان
که مکر کردند مکری بد یعنی حیله اندیشیدند در هلاک کردن آن نذیر و لا یحیق المکر السیئ و باز نگردد ولا
الا باهله مگر باهل وی یعنی هر ماکری بوی احاطه کند و اطراف و جوانب وی فرو گیرد و هر چه در باب قصد کسی اندیشیده
باشد در بارهٔ خود مشاهده نماید و ابن یمین را در این باب قطعه است این دو بیت از آنجا ثبت افتاد بیت

در باب من زروی حسد یکدو ناشناس

در باب من زروی حسد یکدو ناشناس دمها زدند و کوره تزویر تافتند زعما لانفهم همه نیکی بمن رسید
و یشان جزای فعل بد خویش یافتند فهل ینظرون پس آیا انتظار میبرند مکذبان و مکاران یعنی میبرند و چشم
نمیدارند الا سنت الاولین مگر سنت الهی را در پیشینیان که عذاب اهل تکذیب و عقوبت ارباب مکرست
فلن تجد پس نیابی تو لسنت الله تبدیلا مر سنت خدای را تبدیلی یعنی عذاب را بثواب بدل نتوان کرد
و لن تجد لسنت الله و نیابی مر سنت خدای را تحویلا تحویلی یعنی از مکذبان و ماکران بدیگری حواله
نتوان ساخت اولم یسیروا آیا سیر نمیکنند اهل مکه در زمین فینظروا کیف کان تا به بینند در راه
شام و یمن که چگونه بود عاقبة الذین من قبلهم عاقبت آنان که پیش از ایشان بودند یعنی قوم عاد و ثمود
وکانوا و بودند ایشان اشد منهم سخت تر از مکیان قوة از روی توانائی و با وجود آن از عذاب رهائی
نیافتند و آثار هلاک هر قوم در دیار ایشان باقیست و ما کان الله لیعجزه و نیست خدائی که عاجز
گرداند او را من شیء هیچ چیز فی السموات در آسمانها و لا فی الارض و نه در زمین پس هر چه خواهد کند
و کسی برو در حکم او پیش نگیرد انه کان بدرستی که اوست علیما دانا باحوال همه اشیا قدیرا
توانا بتصرف در آنها و لو یؤاخذ الله و اگر مؤاخذه کردی خدای الناس مردمان را بما کسبوا
بجزای آنکه کسب میکنند از شرک و معصیت ما ترک نگذاشتی علی ظهرها بر پشت زمین من دابة
هیچ جنبنده از آدمیان یا از جن و انس و گفته اند مراد همه حیوانات اند که بشامت معاصی بنی آدم هلاک میشوند
چنانچه در زمان حضرت نوح علی نبینا و علیه السلام که بشومی کفر مشرکان همه جانوران هلاک شدند مگر آنچه در کشتی بودند
پس در اینوقت نیز اگر ایشان را بگناه عاصیان بگیرد همه نابود میشوند و لکن یؤخرهم و لیکن باز پس
میدارد ایشان را الی اجل مسمی تا وقتی نام برده که زمان هلاک ایشانست فاذا جاء پس چون بیاید
اجلهم وقت هلاک ایشان فان الله پس خدای کان بعباده هست به بندگان خود بصیرا
بینا و میداند که مستحق هلاک کیست و لایق خلاص و نجات کدام است و هر یک فراخور حال او نجات دهد
آنرا بلوامع رضا بنوازد و این را بنوایر غضب بگدازد کس را بقضا و قدرش کار نیست آنست صلاح خلق که میباید

سورة یس

بسم الله الرحمن الرحیم یس در ینابیع آورده
که هر حرفی از حروف مقطعه سریست از خزانهٔ غیب که حضرت عزت حبیب خود را صلی الله علیه و آله و سلم بر آن اطلاع
داده بعد از آن جبرئیل بدآن نازل شده و جز خدا و رسول کسی بر آن وقوف ندارد و بعضی از علماء در یس گفته اند
که اسم قرآنست و در حقایق فرموده که نامیست از نامهای الهی و گویند اسم سوره است و حدیث ان الله تعالی طه

ولیس قبل آن خلق السموات والارض بالف عام تائید این قول میکند در تفسیر ماوردی آورده که یس نام حضرت
پیغمبر صلعم که در قرآن مذکور شده یکی یس است و آنکه اهل بیت را آل یاسین میگویند تائید این سخن میکند ع
فقد ذکره یا آل یاسینا امام قشیری قدسره فرموده که یا اشارتست بیوم میثاق و سین عبارت از سرّ او
با احباب از اهل اشواق در بحر الحقایق آورده که قسم است بسین حبیب و بستر مظهر او و بعضی که معنی او یا انسان است
بلغت طی و در اصل یا انیسین بوده بجهت کثرت ندا بر شطری ازاو اقتصار نموده اند چنانچه در ایمن الله مُ الله
گویند و حقیقت آنست که در کلام عرب از کلمه بحرفی تعبیر کنند چنانچه قد قلت لها قفی فقالت لی قاف یعنی
وقفت پس میشاید که حرف سین اشارت بکلمه باشد و آن بقولی که گذشت انسان است و مخاطب بانسانیت
حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم که صفت کمال انسانیت مر آن حضرت را ثابت و میشاید که آن کلمه سیّد باشد
یعنی یا سیّد البشر و حدیث انا سیّد ولد آدم تفسیر این حرف بود و دیگر بباید دانست که از میان حروف سین را
سویت اعتدالیه است که میان زبر و بینات او توافق و تساوی است و هیچ حرف دیگر این حال ندارد لاجرم
مخصوص بحضرت ختمیه است که عدالت حقیقی خواه در طریق توحید و خواه در احکام شرع بدو اختصاص دارد
تربیت مرتبه اعتدال در همه حال که در خصایص توحید اعدل از همه تمکین است ترا در مقام جمع الجمع بدین فضیلت مخصوص
افضل از همه واز فحوای کلمات سابقه روایح ریاحین قلب القرآن یس استشمام میتوان نمود
خدایت شکری داده ز قرآن پس انکه قلب آن انکر یاسین در جامع الاصول از صحیح ترمذی بروایت انس بن مالک
رضی الله عنه نقل میکند که حضرت رسول صلعم فرمود که لکلّ شیئ قلب و قلب القرآن یس و هر که یس بخواند
بنویسند برای وی ثواب ده بار قرائت قرآن و این سوره را معمّه گویند که تمام میکرداند بر خواننده خود نیکوئی
هر دو سرا و دافعه خوانند که دفع کند از او همه بدیها و قاضیه نیز نامند که روا کند همه حاجتهای او را آورده اند که
کفار مکه گفتند ای محمد تو فرستاده خدای نیستی حق سبحانه فرمود که یس ای سید وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ
بحق قرآن محکم یا حکم کننده بحق یا خداوند حکمت که اِنَّكَ بدرستی که تو بی شک و شبهه لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ
از فرستادگانی بسوی خلق از آن فرستادگان که بودند عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بر راه راست که توحید است
یا تو فرستاده شده بر طریق با استقامت که راهیست موصل بمقصود تَنْزِيلَ الْعَزِيزِ قرآن فرو فرستاده
خدای غالب است و حفص بنصب لازم خوانده یعنی فرستاد قرآن را فرستادن خداوند قوی در ملک خود الرَّحِيمِ
مهربان بر خلق خود و تو از فرستاده شده کانی لِتُنْذِرَ تا بیم کنی و بترسانی از غضب ربانی قَوْمًا مَا أُنْذِرَ
گروهی را که بیم کرده نشده اند آبَاؤُهُمْ پدران نزدیک ایشان بسبب دوری و دیری زمان فترت یا بیم کنی

ایشان را

یس

ایشان را بانچه بیم کرده شده اند پدران دور ایشان در زمان اسمعیل علیه السلام فَهُمْ غَافِلُونَ پس ایشان بیخبرانند
لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ بدرستی که درست شد قول بعذاب عَلَىٰ أَكْثَرِهِمْ بر بیشتر کافران یعنی کلمه لاملان جهنم
من الجنة والناس اجمعين فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ پس ایشان نمیگروند مراد آنانند که خدای میدانسته که ایشان بر کفر
میرند یا بر شرک کشته شوند چون ابوجهل و اضراب او إِنَّا جَعَلْنَا بدرستیکه ما کردیم فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا
در گردن ایشان غلها فَهِيَ پس آن غلها پیوسته شده إِلَى الْأَذْقَانِ بزنخدانهای ایشان و نمیگذارند که سرها
بجنبانند فَهُمْ مُقْمَحُونَ پس ایشان سر در هوا ماندگانند و چشم برهم نهاده کان تمثیل کرد مشرکان را بجمعی
که غلها بر گردن داشته باشند آورده اند که ابوجهل سوگند خورد که اگر پیغمبر را صلعم در نماز بیند سر مبارک او را
بشکند روزی دید که آنحضرت نماز میگذارد سنگی برداشت و نزد وی آمد و چون دست بالا برد تا سنگ بروی
زند دست او در گردن او چنبر شد و سنگ بر دست او چسبیده در گردنش بماند و این آیت آمد که ما ایشان را
باز داشتیم چنانچه مغلولان از کارها باز داشته شوند گویند مردم که قوم بنی مخزوم دست او را بجهد بسیار از گردن
او جدا کردند و مخزومی دیگر گفت که من بروم و بدین سنگ محمد را بکشم چون بنزدیک آنحضرت آمد نابینا شد
و آیه آمد که وَجَعَلْنَا و ما کردیم مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ در پیش روی ایشان سَدًّا دیواری و حجابی وَ
مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا و از پس ایشان پرده و مانعی فَأَغْشَيْنَاهُمْ پس بپوشیدیم چشمهای ایشان را فَهُمْ
لَا يُبْصِرُونَ پس ایشان نمی بینند محققان گویند که سد پیش طول امل است و سد عقب غفلت از جنایات
گذشته و هر کرا دو سد چنین احاطه کرده باشد هر آینه چشم او پوشیده باشد از نظر در دلایل قدرت و نه بیند راه
فلاح و هدایت وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ و یکسانست بر ایشان ءَأَنْذَرْتَهُمْ بیم کنی ایشان را أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ
یا بیم نکنی لَا يُؤْمِنُونَ نمیگروند زانکه علم قدیم بقتل و موت ایشان بر کفر حکم کرده إِنَّمَا تُنْذِرُ جز این
نیست که تو بیم کنی آگاهی دهی که فایده بر آن مترتب باشد مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ کسی را که پیروی قرآن کند
و مواعظ او بسمع قبول شنود وَخَشِيَ الرَّحْمَٰنَ و بترسد از خدای بِالْغَيْبِ پوشیده یعنی در نهان از او بترسد
نه در نظر خلقان یا از حق ترسد در آنچه غایب است از او یعنی امور اخروی فَبَشِّرْهُ پس مژده ده آن ترسنده را
بِمَغْفِرَةٍ با آمرزش گناهان گذشته وَأَجْرٍ كَرِيمٍ و مزدی بزرگوار در زمان آینده یعنی بهشت در اسباب نزول
آمده که بنو سلمه گفتند یا رسول الله خانهای ما از مسجد دور است اگر نزدیک مسجد خانه گیریم چگونه باشد آیه آمد
که إِنَّا نَحْنُ بدرستی که ما نُحْيِي الْمَوْتَىٰ زنده کردانیم مردگان را ببعث یا دلها مرده را بهدایت وَنَكْتُبُ
و بنویسیم مَا قَدَّمُوا آنچه از پیش فرستاده اند از اعمال صالحه و طالحه وَآثَارَهُمْ و بنویسیم پیهای ایشان نشانهای اقدام

ایشان را که بمسجد میروند مراد آنست که خطوات ایشان مکفر خطیات ایشان خواهد بود و بهر قدمی رقمی از عنایت بر
صفحهٔ احوال ایشان کشیده خواهد شد وَكُلَّ شَيْءٍ و همه چیزها را أَحْصَيْنَاهُ نگاه داشته تا بیان کرده ایم فِي إِمَامٍ
مُبِينٍ در دفتری که پیشوای روشن است یعنی لوح محفوظ بعد از نزول این آیه حضرت رسالت صلوات الله وسلامه
علیه فرمود که ای بنی سلمه در منازل خود باشید که ثواب آثار اقدام شما مینویسند در صحیحین مذکور است که
بزرگترین مردمان در مزد صلوة کسی است که دورتر باشد راه آمدن وی بمسجد و بعضی گفته اند که آثار اعم است از انکه
حسنه باشد چون علمی که بمردم آموزند یا وقفی که بر مواضع خیر کنند یا صدقهٔ جاریه چون پل و مسجد و رباط یا سیئه
چون اشاعت باطل و تاسیس ظلم حق سبحانه میفرماید تا همه را می نویسند و بوقت مکافات مناسب هر اثری
جزا خواهد داد   از مکافات عمل غافل مشو   گندم از گندم بروید جو ز جو   الحق چنین گفته است پیر معنوی
کای برادر انچه کاری بدروی   وَاضْرِبْ لَهُمْ و بیان کن برای اهل مکه مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ
مثلی مثل اهل دیه انطاکیه إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ وقتیکه آمدند بدان دیه فرستادگان آورده اند
که حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام قبل از رفع یا شمعون الصفا که خلیفهٔ وی بود بعد از رفع وی دو حواری را
که یحیی و تومان گفتندی یا تاروس و ماروس و ثعلبی گفته که صادق و صدوق بانطاکیه فرستاد تا خلق را
بخدای دعوت کنند ایشان بنزدیک شهر رسیده پیری را دیدند که گوسفندان میچرانید برو سلام کردند پیر
که چه کسانید گفتند رسولان عیسی ایم و خلق را از بادیهٔ ضلالت بسر منزل هدایت میخوانیم گفت بر صدق دعوی
خود هیچ برهانی دارید گفتند آری بیماران را شفا دهیم و ابرص و اکمه را بحال صحت باز آریم پیر گفت که سالهاست
که فرزند من بیمار است و اطبا از علاج او عاجز اند اگر شما درد او را دوا کنید من بخدای شما بگردم ایشان بسر بالین
وی آمده دعا کردند و صحت کامل یافت   قدم نهادی بر هر دو دیده جا کردی   بیک نفس دل بیمار را دوا کردی
پیر ایمان آورد و او حبیب نجار است که صاحب یاسین گویند و به ششصد سال قبل از زمان حضرت پیغمبر
بود گویند و یکی از سباق است القصه خبر این دو رسول در انطاکیه فاش شد و بیمار بسیار از برکت ایشان بدولت
صحت رسیدند ملک شهر که در معالم التنزیل گوید که نام او انطیخس رومی بود و بت میپرستید از حال ایشان
خبر یافت و بر مضمون دعوت ایشان که منع بت پرستی و اقرار بوحدانیت الهی بود مطلع شده ایشان را زندان
کرد و شمعون از پی ایشان در آمده با خواص ملک آشنائی آغاز نهاد و بسبب دانش و حکمت مقرب پادشاه شد
و حق سبحانه از این قصه خبر میدهد إِذْ أَرْسَلْنَا یاد کن چون فرستادیم ما إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ بسوی مردم انطاکیه
دو پیغمبر یعنی عیسی یا شمعون فرستادند بامر ما فَكَذَّبُوهُمَا پس تکذیب کردند اهل آن دیه ایشان را و بزندان باز داشتند

فعززنا

تب

فَعَزَّزْنَا پس غالب گردانیدیم ایشان را و حفص بتشدید میخواند یعنی قوت دادیم بِثَالِثٍ بسیم فرستاده که بقول اصح شمعون
الصفاست و گفته اند شمعان یا سلوم یا بولس فَقَالُوا پس گفتند آن فرستادگان با اهل انطاکیه که إِنَّا إِلَيْكُمْ
بدرستیکه بسوی شما مُرْسَلُونَ فرستاده شدگانیم از نزد عیسی علیه السلام یا از پیش خلیفهٔ وی قَالُوا گفتند مردم آن شهر
که مَا أَنْتُمْ نیستید شما إِلَّا بَشَرٌ مگر آدمی مِثْلُنَا مانند ما در اکثر صفات بشریت پس بچه مزیت شما را برسالت
اختصاص داده اند وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمَٰنُ و نفرستاده است خدای مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز از وحی و رسالت إِنْ أَنْتُمْ
نیستید شما إِلَّا تَكْذِبُونَ مگر که دروغ میگوئید در دعوت رسالت قَالُوا رَبُّنَا گفتند پیغمبران که خدای ما
يَعْلَمُ إِنَّا میداند بدرستی که ما إِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ بسوی شما فرستادگانیم وَمَا عَلَيْنَا و نیست بر ما إِلَّا
الْبَلَاغُ الْمُبِينُ مگر رسانیدن آشکارا و ما کار خود کردیم و پیغام رسانیدیم اگر شما قبول دعوت نکنید عذاب
بشما فرود آید قَالُوا إِنَّا تَطَيَّرْنَا گفتند که ما فال بد گرفتیم بِكُمْ بآمدن شما که تا بدین بلد آمده اید باران نباریده
و همه مزروعات ما خشک شده لَئِنْ لَمْ تَنْتَهُوا اگر باز نایستید از دعوی خود لَنَرْجُمَنَّكُمْ هر آینه شما را سنگ
بکنیم وَلَيَمَسَّنَّكُمْ و برسد شما را مِنَّا از ما عَذَابٌ أَلِيمٌ عذابی دردناک قَالُوا طَائِرُكُمْ گفتند
پیغمبران که فال بد شما مَعَكُمْ با شماست یعنی بسبب شامت شما عقاید فاسده و اعمال باطلهٔ شماست
أَئِنْ ذُكِّرْتُمْ آیا اگر پند داده میشوید فال بد میگیرید و بقتل تهدید میکنید بَلْ أَنْتُمْ بلکه شما قَوْمٌ مُسْرِفُونَ
گروهی گزاف کاران و از حد درگذشتگانید آورده اند که شمعون با ملک به بتخانه آمدی و خدای را سجده کردی و مردم
پنداشتندی که او پرستش بت میکند ملک بروی اعتماد تمام کرد و بی مشاورت او بهیچ مهم اقدام نکردی روزی
شمعون پرسید که ای ملک شنودم که دو کس غریب را بزندان کرده سبب حبس ایشان چیست ملک گفت ایشان
دعوی میکنند که غیر بتان خدائی دیگر است شمعون از روی تعجب فرمود که بگوی تا ایشان را حاضر گردانند که گفتار
ایشان عجب است ملک امر کرد تا ایشان را آوردند و چون شمعون را دیدند خوش دل شده دلیر وار بنشستند شمعون
پرسید که شما که را میپرستید گفتند آن را که آفریدگار زمین و آسمانست شمعون گفت خدای شما چه میسازد
گفتند نابینایان را دیده ور میگرداند شمعون از ملک التماس کرد تا نابینائی حاضر کردند و فرمود که خدای خود را
بگوئید تا این را بینا سازد ایشان دعا کردند فی الحال بینا شد شمعون گفت ای ملک ما نیز از خدایان خود
در خواهیم تا همچنین کار کنند ملک آهسته گفت ای شمعون تو میدانی که ایشان نمی بینند و نمی شنوند و بر هیچ قدرت
ندارند شمعون دیگرباره گفت ای جوانان خدای شما دیگر چه تواند کرد گفتند مرده را زنده میگرداند شمعون گفت
اگر خدای شما این کار میکند ما همه بوی میگرویم پس دختر ملک را که مدتی از مرگ وی برآمده بود یا مردهٔ هفت روزه را

زنده کردند و ملک با قومی ایمان آوردند و برخی دیگر قصد پیغمبران و مؤمنان کردند حبیب نجار را خبر شد که کفار در مقام ایذاء
اهل ایمان اند از منزل خود متوجه آن صوب شد چنانچه حق سبحانه فرموده وَجَاءَ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ از دورترجای
از آن شهر رَجُلٌ مردی یعنی حبیب نجار يَسْعَى بود که میشتافت تا برسید قَالَ يَا قَوْمِ گفت ای گروه من اتَّبِعُوا
الْمُرْسَلِينَ پیروی کنید فرستاده شدگان را اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ پیروی کنید کسانی را که نمیخواهند از
شما أَجْرًا مزدی بر تبلیغ رسالت وَهُمْ مُهْتَدُونَ و ایشان راه یافتگانند بخیر هر دو سرا وَمَا لِيَ و چیست مرا
که از روی صدق لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي نه پرستم آنکسی که بیافرید مرا و از عدم بوجود آورد وَإِلَيْهِ و بسوی حکم
و جزای او تُرْجَعُونَ باز گردیده خواهید شد روز قیامت اضافه فطرت بخود اظهار شکر است و اضافه بعث بکفار
مبالغه در تهدید و زجر ءَأَتَّخِذُ آیا فرا گیرم مِنْ دُونِهِ بجز خدای آلِهَةً خدایان دیگر یعنی بتان إِنْ يُرِدْنِ
الرَّحْمَنُ اگر خواهد خدای مرا بِضُرٍّ بگزندی یعنی اگر خواهد که ضرری بمن رسد لَا تُغْنِ عَنِّي کفایت نمیکنند از من شَفَاعَتُهُمْ
شَيْئًا درخواست بتان چیزی را از آن یعنی ایشان بلا از من دفع نکنند وَلَا يُنْقِذُونِ و نرهانند و مرا خلاص نکنند
پس اگر من آن را که توانایی ندارد بر نفع و ضر بپرستم و عبادت آنکه قادر است بر رسانیدن نفع و رهانیدن
از ضرورت بدارم إِنِّي إِذًا بدرستی که من آنگاه لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی آشکارا باشم چون قوم این سخن
از وی شنودند قصد قتل وی کردند و او روی به پیغمبران آورده گفت إِنِّي آمَنْتُ بدرستی که من بگرویدم بِرَبِّكُمْ
بآفریدگار شما فَاسْمَعُونِ پس بشنوید ایمان مرا تا فردا بر من گواهی دهید و گفته اند این خطاب با قوم کرد
و ایشان او را سنگ میزدند و کشته شد و قبر او در بازار انطاکیه است و قولی آنست که او را کشتند و خدای
او را زنده گردانید و به بهشت برد و حسن بصری رحمه الله بر آنست که چون قصد قتل وی کردند حق سبحانه او را
بآسمان برد و از روی کرامت قِيلَ گفته شد مر او را که ای حبیب ادْخُلِ الْجَنَّةَ در آی در بهشت پس چون به بهشت
در آمد قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي گفت کاشکی قوم من يَعْلَمُونَ دانا شوندی بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي بآنچه بیامرزید مرا پروردگار
من وَجَعَلَنِي و گردانید مرا مِنَ الْمُكْرَمِينَ از نواختگان باکرام قولی آنست که پیغمبران و ملک و مؤمنان
کشته شدند و قولی آنست که بسلامت بیرون رفتند و حبیب کشته گشت یا بآسمان رفت وَمَا أَنْزَلْنَا
و نفرستادیم عَلَى قَوْمِهِ بر قوم حبیب مِنْ بَعْدِهِ پس از قتل یا رفع او مِنْ جُنْدٍ هیچ لشکری مِنَ السَّمَاءِ
از آسمان برای هلاک کافران وَمَا كُنَّا مُنْزِلِينَ و نیستیم ما فرو فرستنده لشکری برای هلاک قومی یعنی
کفار از آن خوارتر و بی‌مقدارتر اند که هلاک ایشان را لشکری باید و انزال لشکر ملائکه در روز بدر و حنین برای تعظیم
پیغمبر ما بوده صلوات الله علیه نه آنکه لشکر در کار بوده باشد إِنْ كَانَتْ نبود عقوبت اهل انطاکیه إِلَّا صَيْحَةً

وَاحِدَةً مگر یکبا

وَاحِدَةً مگر یکبار که جبرئیل علیه السلام فرو دو بازوی در شهر ایشان گرفته صیحه زد فَإِذَا هُمْ پس آنگاه ایشان خَامِدُونَ
فرو مردگان بودند یعنی بیک نعره جبرئیل فرو مردند چون آتش که بیکبار منطفی شود يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ ای دریغا
بر بندگان مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ نیامد بدیشان هیچ پیغمبری إِلَّا كَانُوا بِهِ مگر بودند که با او يَسْتَهْزِئُونَ
استهزا میکردند أَلَمْ يَرَوْا آیا ندیدند و ندانسته که كَمْ أَهْلَكْنَا چند هلاک کردیم قَبْلَهُمْ پیش از
ایشان مِنَ الْقُرُونِ از اهل روزگارها أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ و مشاهده نکردند آنکه هلاک شدگان بسوی ایشان
لَا يَرْجِعُونَ باز نمیگردند یعنی بدنیا معاودت نمیکنند وَإِنْ كُلٌّ و نیستند همه ایشان لَمَّا جَمِيعٌ مگر همه
جمع شده لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ نزدیک ما حاضر شدگان روز قیامت برای پاداش یعنی آنان را که هلاک
کرده ایم از پیشینیان یا این مخالفان و اینها همه در عرصه گاه حشر بحضرت ما خواهند شد و مناسب کردار
و گفتار خود جزا و سزا خواهند یافت یعنی بعذاب الیم و عقاب عظیم گرفتار خواهند شد و در محل حرمان و مضیق
خذلان محبوس ابد و مهجور سرمد خواهند گشت و ز نعمه جنان محروم جاودانی وَآيَةٌ و نشانه از نشانهای
قدرت لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ مر کافران را زمین مرده است یعنی خشک و بی گیاه که ما بسبب باران أَحْيَيْنَاهَا
زنده کردیم او را وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا و بیرون آوردیم از وی حَبًّا دانه در ودنی مراد حبوب غذائیه است
فَمِنْهُ پس از او دانه يَأْكُلُونَ میخورند وَجَعَلْنَا و آفریدیم ما فِيهَا در زمین جَنَّاتٍ بوستانها
مِنْ نَخِيلٍ از انواع خرما بنان وَأَعْنَابٍ و اصناف تاک بنان وَفَجَّرْنَا و روان کردیم فِيهَا
مِنَ الْعُيُونِ در زمین آن چشمها لِيَأْكُلُوا تا بخورند مِنْ ثَمَرِهِ از میوه آنچه مذکور شد وَمَا عَمِلَتْهُ
و از آنچه کرده است أَيْدِيهِمْ دستهای ایشان مثل دوشاب و غیره و حفص ما عملته میخوانند و ما را نافیه میدانند
یعنی میخورید از میوه ها و دستهای شما آن عمل نکرده است بلکه بمحض قدرت آفریده شده أَفَلَا يَشْكُرُونَ
آیا شکر نمیکنند بازای این نعمتها و منعم را پرستش نمینمایند صاحب بحر الحقایق فرموده که معنی آیه بزبان
بزبان اهل اشارت آنست که زمین دل را زنده کردیم بباران عنایت و بیرون آوردیم از آن حب
طاعة تا ارواح از آن غذا می یابند و ساختیم بوستانها از نخیل اذکار و اعناب اشواق و عیون حکمت
در وی روان کردیم تا از اثمار مکاشفات و مشاهدات تمتع میگیرند و از نتایج اعمالی که کرده اند از صدقات
و خیرات آیا سپاسداری نمیکنند یعنی سپاس میباید داشت برای نعمت ظاهره و باطنه تا موجب مزید آن شود
که لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ گر شکر کنی زیاده گردد نعمت وز دل ببرد دغدغه بیش و کمت پس دل بر منزل
مقصود رسی از منهج شکر اگر بلغزد قدمت سُبْحَانَ الَّذِي پاکست آنکه بقدرت کامله خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا

بیافرید همه صنفها و نوعها مِمَّا تُنْبِتُ الْأَرْضُ از انچه میرویاند زمین چون نبات و اشجار وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ
واز نفسهای ایشان واز بشر چون ذکور واناث وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ واز انچه نمیدانند از اقسام خلایق وَآيَةٌ
لَهُمُ اللَّيْلُ و علامتی دیگر ایشان را بر قدرت ما شب است که از روی حکمت نَسْلَخُ دَرمیکشیم و دور میکنیم مِنْهُ
النَّهَارَ از و روز را فَإِذَا هُمْ پس آنگاه ایشان مُظْلِمُونَ درآیند کاننده بتاریکی وَالشَّمْسُ تَجْرِي وآیتی
دیگر آفتابست که میرود لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا بقرارگاهی که او راهست و در صحیح مسلم وارد است که مستقر آفتاب تحت العرش
باشد وگویند مراد از مستقر حدی معین است که دور او بدو منتهی میشود ذَٰلِكَ آن رفتن او بمستقر خود تَقْدِيرُ
الْعَزِيزِ تقدیر خداوندیست غالب بقدرت خود بر هر مقدوری الْعَلِيمِ دانا بهر معلومی وَالْقَمَرَ قَدَّرْنَاهُ و ماه را
مقدر و مقرر کردیم یعنی سیر او را مَنَازِلَ در منزلهای بیست و هشت کانه از بروج اثنی عشر که حصه هر برجی از
منازل دو منزل و ثلثی باشد و هر روز قریب منزلی قطع کند و در منازل اجتماعیه نور او می افزاید و در منازل
استقبالیه میکاهد و میل بانحنا و تقوس میکند حَتَّىٰ عَادَ تا وقتیکه گردد كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ مانند چوب یکساله
از خرمابنان که خشک شده باشد و کج گشته بشکل هلالی لَا الشَّمْسُ نه آفتاب يَنْبَغِي لَهَا سزد مر او را و شاید
أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ انکه دریابد قمر را در مکان او چه یکی در فلک اولست و یکی بر سپهر چهارم یا نشاید که آفتاب
دریابد قمر را در سرعت سیر او چه قمر تمام بروج را در حدود ماهی قطع میکند و آفتاب در سالی پس اگر آفتاب بسرعت
چون ماه باشد فصول سنه از وضع خود بیفتد و خلل در تکون نبات و تعیش حیوان رسد وَلَا اللَّيْلُ و نه شب
سَابِقُ النَّهَارِ پیشی گیرنده است بر روز بان معنی که غلبه کند روشنی را و همه اوقات شب گیرد بلکه متعاقب
اوست و گفته اند مراد شب و روز آیتین ایشانند یعنی ماه و آفتاب و مراد آنست که چنانچه شمس از روی
سرعت قمر را در نمی یابد قمر نیز از جهت ضیا بر آفتاب سبقت نمیگیرد وَكُلٌّ و همه کواکب از نیرین و جز ان
فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ در فلک بشنا میروند چنانچه ماهی در آب وَآيَةٌ لَهُمْ و نشانه دیگر مر ایشانرا
أَنَّا حَمَلْنَا آنست که ما بر داشتیم ذُرِّيَّتَهُمْ پدران ایشان را یعنی نشانیدیم فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ
در کشتی پر از مردم و سایر حیوانات یعنی در کشتی نوح علی نبینا و علیه السلام و گفته اند مراد از ذریه اولادند
یعنی چون فرزند خرد را قوت سفر نیست بر خشکی برای ایشان کشتی مقرر کردیم وَخَلَقْنَا لَهُمْ و بیافریدیم
برای مردمان مِنْ مِثْلِهِ مانند کشتی مَا يَرْكَبُونَ انچه سواری میکنند بر آن چون زورق و صندل و ناو
و امثال آن و گفته اند مراد شتر انند که کشتی بیابانند وَإِنْ نَشَأْ و اگر خواهیم که نُغْرِقْهُمْ غرقه سازیم
اهل کشتی را فَلَا صَرِيخَ پس هیچ فریادرسی نیست لَهُمْ مر ایشانرا که از غرقه شدن نگاه دارد وَلَا هُمْ

ونه ایشان

یس

ونه ایشان يُنْقَذُونَ رها کرده شوند از مرگ إِلَّا مگر انکه بخشیم بر ایشان رَحْمَةً مِنَّا بخشیدنی از نزدیک ما وَ
مَتَاعًا وبرخورداری و هم ایشان را برخورداری دادنی إِلَىٰ حِينٍ تا زمانی که اجل ایشان برسد وَإِذَا قِيلَ
وچون گفته شود لَهُمُ اتَّقُوا مر کافران را که بترسید مَا بَيْنَ أَيْدِيكُمْ از عذابی که پیش از شما بامم گذشته رسیده
وَمَا خَلْفَكُمْ واز عذابی که در عقب شماست یعنی در آخرت و ایمان آرید لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ تا شاید که بر
شما بخشند ایشان اعراض نمایند و در مکابره و عناد افزایند وَمَا تَأْتِيهِمْ و نیاید بدیشان مِنْ آيَةٍ
هیچ آیتی مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ از آیتهای پروردگار ایشان یعنی قرآن یا از دلایل وحدت إِلَّا كَانُوا
مگر باشند عَنْهَا مُعْرِضِينَ از آن روی گردانندگان وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ وچون گویند مر ایشان را که بر درویشان
و محتاجان أَنْفِقُوا نفقه کنید مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ از انچه داده است شما را خدای قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا
گویند آنانکه نگرویدند بصانع یعنی معطله عرب لِلَّذِينَ آمَنُوا مر آنان را که گرویده اند یعنی کافران از روی
تهکم با مؤمنان گویند أَنُطْعِمُ آیا طعام دهیم مَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ آن را که اگر خدای خواستی أَطْعَمَهُ طعام
دادی او را یعنی خدائی که بزعم شما قادر است بر اطعام خلق بایستی که ایشان را طعام دهد چون او طعام نداد ما نیز
نمیدهیم إِنْ أَنْتُمْ نیستید شما ای مؤمنان إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ مگر در گمراهی ویدا که ما را بمخالفت مشیت
میفرمایید و این سخن از ایشان خطا بود برای انکه خدای بعضی مردم را توانگر ساخته و بعضی را درویش گذاشته و بجهة
ابتلا حکم فرموده که اغنیا از مال خدا فقرا را بهره مند گردانند پس مشیت را بهانه ساختن و امر الهی را که بانفاق فرموده
فرو گذاشتن محض خطا و عین جفاست درویش را خدا بتوانگر حواله کرد تا کار او بسازد و فارغ کند دلش
از روی بخل اگر نشود ملتفت بوی فردا بود ندامت اندوه حاصلش وَيَقُولُونَ و گویند کافران مَتَىٰ کی است
هَٰذَا الْوَعْدُ این موعود شما یعنی قیام قیامت و هنگام رستخیز إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر راستید راست گویان مَا
يَنْظُرُونَ انتظار نمیبرند ایشان إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ مگر یک فریاد که
بگیرد ایشان را در آنوقت در سود او معامله بجدال و خصومت باشند و مهم دینی میسازند که یکبار اسرافیل علیه السلام
صور در دمد و همه خلق بر جای بمیرند الا ما شاء الله فَلَا يَسْتَطِيعُونَ پس نتوانند تَوْصِيَةً وصیت کردن
با حاضران وَلَا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ و نه بسوی اهل ایشان که غایب باشند يَرْجِعُونَ یعنی مجال از بازار بخانه رفتن
نداشته باشند وَنُفِخَ فِي الصُّورِ و بعد از چهل سال بدمند در صور دیگر باره فَإِذَا هُمْ پس آنگاه ایشان
مِنَ الْأَجْدَاثِ از گورها بیرون آمده إِلَىٰ رَبِّهِمْ بسوی پروردگار خود يَنْسِلُونَ می شتابند و در این
چهل سال کفار را عذاب نباشد چون برانگیخته شوند قَالُوا يَا وَيْلَنَا گویند ای وای بر ما مَنْ بَعَثَنَا که برانگیخته یعنی بیدار کرد ما را

مِن مَّرْقَدِنَا از خوابگاه ما ملایکه جواب دهند که هَٰذَا اینست مَا وَعَدَ الرَّحْمَٰنُ آنچه وعده کرده بود خدای از بعث
و نشر و شما می گفتید مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ وَصَدَقَ الْمُرْسَلُونَ و راست گفتند پیغمبران در باب بعث و جزا آنچه گفتند
آیا شما باور نکردید إِن كَانَتْ نبود این واقعه إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً مگر یکنعره که نفخهٔ اخیرست یعنی بمجرد نفخه
زنده شدند فَإِذَا هُمْ پس آنگاه ایشان جَمِيعٌ همه ایشان لَّدَيْنَا مُحْضَرُونَ نزدیک ما حاضر شدگان اند فَالْيَوْمَ
پس امروز لَا تُظْلَمُ نَفْسٌ ستم کرده نشود هیچ نفس شَيْئًا چیزی را از جزای کردار خود نه از ثواب ایشان بکاهند
و نه عقوبتی زیاده از استحقاق در مانند وَلَا تُجْزَوْنَ و پاداش داده نشوید ای اهل محشر إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ
مگر آنچیزی را که بودید که میکردید از خیر و شر إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ بدرستی که اصحاب بهشت الْيَوْمَ آن روز
فِي شُغُلٍ در کاری باشند فَاكِهُونَ شادان و نازان و میوه خوران و لذت کنندگان و آن کار افتضاض
الابکارست یا سماع یا زیارت یکدیگر یا در مهمانی بودن یا مشغولی باشد ایشان را بتنعم و فارغ باشند از تامل
در مهم دوزخیان و انواع تعذیبات ایشان یا خدای مشغول کرد اند ایشان را بچیزی که فراموش کنند از کسانی
ایشان که در دوزخ باشند چه یاد کرد ایشان موجب منغص عیش است در بحر الحقایق گوید که مراد از اصحاب
جنت طالبان بهشت اند که مقصد نعیم جنات بوده حق تعالی ایشان را بتنعم مشغول کرداند و این حال اگر چه نسبت
با دوزخیان از جلایل احوالست نسبت با طالبان حق بغایت فرود مینماید و از اینجاست اکثر اهل الجنة البله
پهلوان بر او گویند این آیه نزد شبلی قدس سره خواندند شهقه زد و بیهوش شد و چون با خود آمد گفت بیچارگان اگر
دانند که از که مشغول شده اند فی الحال در ورطهٔ هلاکت می افتند در کشف الاسرار از شیخ الاسلام انصاری قدس
سره نقل میکند که مشغولی بنعمت بهشت از آن عامهٔ مؤمنانست اما مقربان حضرت از مطالعهٔ شهود و ملاحظهٔ
نور وجود یک لحظه با نعیم بهشت نپردازند
روزی که مرا وصل تو در چنگ آید ... از حال بهشتیان مرا ننگ آید
در پیش تو صحرای بهشتم خوانند ... صحرای بهشت بر دلم تنگ آید
هُمْ ایشان یعنی اصحاب الجنة وَأَزْوَاجُهُمْ و زنان
ایشان از اهل دنیا ما حور را و عنبا فِي ظِلَالٍ در سایه های قصور یعنی در موضعی از حرارت آفتاب دور عَلَى
الْأَرَائِكِ بر تختهای آراسته مُتَّكِئُونَ تکیه زدگان باشند و اتکا بر تخت دلیل تنعم است لَهُمْ فِيهَا مر ایشان
راست در بهشت فَاكِهَةٌ میوه یعنی انواع ثمره وَلَهُم و مر ایشان راست مَّا يَدَّعُونَ آنچه خواهند و آرزو
برند در اقتباس از ابن عباس رضی الله عنه نقل میکند که هر چه بهشتی اند از اطعمه و اشربه بی آنکه بزبان آرد
در پیش خود حاضر بیند و مر ایشان را باشد سَلَامٌ یعنی تحیتی قَوْلًا خطابی بی واسطه مِّن رَّبٍّ رَّحِيمٍ
از پروردگار مهربان در معالم از جابر بن عبد الله رضی الله عنهما نقل میکند که پیغمبر صلعم فرمود که اهل بهشت

در نعیم خود مستغرق باشند که ناگاه نوری برایشان ساطع گردد و چون سر بالا کنند حضرت عزت گوید السَّلَامُ
عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ
سلام دوست شنیدن سعادتست سلامت ... بوصل یار رسیدن فضیلتست کرامت
وَامْتَازُوا الْيَوْمَ و جدا شوید امروز أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ ای مشرکان از موحدان و ای منافقان از مخلصان که
شما را بزندان دشمنان میرانند و ایشان را ببوستان دوستان میخوانند أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ آیا عهد نکرده ام
با شما و نفرموده ام شما را يَا بَنِي آدَمَ ای فرزندان آدم أَن لَّا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ که نپرستید شیطان را
یعنی بتان را نفرموده شیطان إِنَّهُ لَكُمْ بدرستی که او مر شما را عَدُوٌّ مُّبِينٌ دشمنیست آشکارا و عداوت
او با پدر شما بر همه کس ظاهرست وَأَنِ اعْبُدُونِي و نه عهد کرده ام که مرا پرستید که دوست شما ام هَٰذَا
این پرستش من صِرَاطٌ مُّسْتَقِيمٌ راهی راست است ببهشت وَلَقَدْ أَضَلَّ بدرستی که گمراه کرد شیطان
مِنكُمْ از شما ای آدمیان جِبِلًّا كَثِيرًا خلق بسیار را أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ آیا نیستید شما
که تعقل کنید و خود را در دام فریب او نیفکنید هَٰذِهِ جَهَنَّمُ این دوزخیست الَّتِي آن در دوزخی که در دنیا
كُنتُمْ تُوعَدُونَ بودید که وعید کرده میشدید بدان اصْلَوْهَا الْيَوْمَ در آئید بدو امروز بِمَا
كُنتُمْ تَكْفُرُونَ سبب آنکه بودید که میپوشیدید حق را و تصدیق انبیا نمیکردید الْيَوْمَ نَخْتِمُ امروز مهر
می نهیم عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ بر دهنهای ایشان چون انکار میکنند که مشرک نبوده ایم و تکذیب رسل نکرده ایم
و شیطان را نپرستیده وَتُكَلِّمُنَا و سخن گویند با ما أَيْدِيهِمْ دستهای ایشان وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُم
و گواهی دهند پایهای ایشان بِمَا كَانُوا بآنچه بودند که در دنیا يَكْسِبُونَ میکردند در کشف الاسرار
فرمود که چنانچه جوارح اعدا بر افعال بد ایشان گواهی میدهد اعضاء اولیا بر طاعت ایشان اقامت شهادت
کنند چنانچه در آثار آورده اند که حق سبحانه بندهٔ مؤمن را خطاب کند که چه آورده او شرم دارد که عبادت
و خیرات خود بر شمارد حق سبحانه اعضاء وی را بسخن آرد تا هر یک اعمال خود را باز گویند حتی انامل گواهی
دهد بر تسبیحات کا ورد فانهم مسئولات مستنطقات وَلَوْ نَشَاءُ و اگر خواهیم در دنیا لَطَمَسْنَا
هر آینه ناپیدا کنیم بغیر رقم محو کنیم عَلَىٰ أَعْيُنِهِمْ بر چشمهای ایشان فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ پس پیش گیرند
راهی را که در سلوک آن معتاد اند فَأَنَّىٰ يُبْصِرُونَ پس چگونه بینند آن را وَلَوْ نَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ
و اگر خواهیم مسخ کنیم ایشان را و صورتهای ایشان را متغیر سازیم عَلَىٰ مَكَانَتِهِمْ بر جایهای ایشان
تا هم آنجا افسرده شوند فَمَا اسْتَطَاعُوا پس نتوانند و قادر نباشند مُضِيًّا بر رفتن از پیش وَلَا
يَرْجِعُونَ و باز نگردند و نتوانند باز گشتن از عقب یا صورت اول باز نروند وَمَن نُّعَمِّرْهُ و هر که را عمر دراز

دهیم نُنَکِّسْهُ برگردانیم او را فِی الْخَلْقِ در آفرینش یعنی قوت او را بضعف بدل کنیم و جوانی او را به پیری اَفَلَا یَعْقِلُوْنَ
آیا در نمی یابند که هر که بر تنکیس خلق قادر است بر طمس و مسخ نیز قادر خواهد بود   نزد قدرت کارها دشوار نیست
کفار مکه میگفتند که محمد شاعر است حق سبحانه رد قول ایشان را میفرماید وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ و نیاموختیم محمد را
شعر وَمَا یَنْبَغِیْ لَهُ و نشاید مر او را شاعر گفتن چه اگر شعر گفتی شبهه بدل قومی در آمدی که قدرت او بر نظم
قرآن و الفاظ بدان از قوت فطانتی است که در شاعری او دلیل حق سبحانه وی را شعر نیاموخت تا آن شبهه
طاری نشود و هر گاه که آنحضرت بر سبیل تمثیل بیتی ادا فرمودی بر زبان مبارکش بر وجهی که از سمت وزن انحراف
داشتی جاری شدی چنانکه یکنوبت فرمود که کفی الاسلام والشیب للمرء ناهیا صدیق اکبر فرمود که یا رسول الله
قایل گفته که کفی الشیب والاسلام ناهیا حضرت بهمان وتیره که نوبت اولی خوانده بود در تکرار نمود ابوبکر گفت
اشهد انک رسول الله وما علمک الشعر وما ینبغی لک و از کلمات حضرت آنچه موزون وارد شده باشد
انا النبی لا کذب انا ابن المطلب بی تکلف و قصد بوده اِنْ هُوَ نیست آنچه ما بر او آموختیم اِلَّا ذِکْرٌ
مگر پندی و ارشادی وَقُرْآنٌ مُبِیْنٌ و کتابی روشن در معانی و حقایق یا روشن کننده احکام و حدود
که فرستاده ایم لِیُنْذِرَ تا بیم کند قرآن یا محمد بدان مَنْ کَانَ حَیًّا هر که باشد زنده یعنی عاقل و با فهم چه غافل
و جاهل بمثابه مرده است یا آن را که مؤمن است فی علم الله چه حیات ابدی و بقای سرمدی بایمان است و تخصیص
ابرار بمؤمن جهت انتفاع اوست بدان وَیَحِقَّ الْقَوْلُ و واجب شود کلمه عذاب عَلَی الْکَافِرِیْنَ
بر ناگرویدگان که قرآن را قبول نمیکنند اَوَلَمْ یَرَوْا آیا نمی بینند و نمیدانند ایشان اَنَّا خَلَقْنَا آنرا که ما
آفریدیم لَهُمْ برای ایشان مِمَّا عَمِلَتْ اَیْدِیْنَا از آنچه کردیم و ساختیم بی واسطه و شرکت و وکالت یعنی
منفرد بودیم بآفرینش آن میان مردمان مثلی است که هر گاه کاری تنها کند گوید من این مهم بدست خود
ساخته ام یعنی دیگری مرا در ساختن آن یاری نداده اینجا نیز میفرماید که ما آفریدیم برای ایشان بخودی
بی مشارکت غیری اَنْعَامًا چهار پایان چون شتر و گاو و گوسفند فَهُمْ لَهَا پس ایشان مر آن را مَالِکُوْنَ
ضبط کننده کانند و بتصرف در آرنده کان وَذَلَّلْنَاهَا و نرم کردیم و رام گردانیدیم انعام را لَهُمْ
برای ایشان فَمِنْهَا رَکُوْبُهُمْ پس بعضی از آن مرکوب ایشان است که بر آن سواری میکنند چون شتر وَ
مِنْهَا یَأْکُلُوْنَ و از آنها بعضی آنست که میخورند چون گوسفند وَلَهُمْ فِیْهَا و مر ایشان را در چهار
پایان مَنَافِعُ سودهاست از پشم و موی و پوست وَمَشَارِبُ و آشامیدنیها از شیر اَفَلَا
یَشْکُرُوْنَ آیا شکر نمیگویند نعمت خدائی را که انعام آفرید و رام گردانید و منافع بزرگ از هر ایشان

برایشان میرسند

بدیشان میرسانند وَاتَّخَذُوْا و فرا گرفتند مشرکان مِنْ دُوْنِ اللهِ بجز خدای اٰلِهَةً خدایان لَعَلَّهُمْ
تا شاید ایشان یُنْصَرُوْنَ یاری کرده شوند بمدد ایشان و حال آنست که آن بتان لَا یَسْتَطِیْعُوْنَ نمیتوانند
نَصْرَهُمْ یاری دادن ایشان را زیرا که جمادند و ایشان را شعور و قدرت نیست وَهُمْ و بت پرستان لَهُمْ
مر بتان را جُنْدٌ مُحْضَرُوْنَ سپاهی اند حاضر کرده شده امروز که نگاهبان ایشان اند یا فردا لشکران بتند
که با ایشان حاضر شوند در دوزخ فَلَا یَحْزُنْکَ پس باید که تو را اندوهناک نگرداند قَوْلُهُمْ سخن ایشان
که نسبت با حق سبحانه میکویند از اتخاذ اولاد و شرکاء یا در باره تو میگویند از نسبت سحر و شعر اِنَّا نَعْلَمُ
بدرستیکه میدانیم مَا یُسِرُّوْنَ آنچه نهان میدارند از حقد و بغضا وَمَا یُعْلِنُوْنَ و آنچه آشکارا میکنند
از کلمات کفر و جزا خواهیم داد ایشان را بر آن   آشکارا و نهان هر چه گفتی و کردی جزا دهد بتو دانای آشکار و نهان
آورده اند که عاص بن وایل یا ابوجهل و اشهر آنست که ابی بن خلف قدری استخوان کهنه در دست مالیده بمجلس
حضرت رسالت صلعم آورد و بعضی از صنادید قریش حاضر بودند گفت کیست آنکه این اجزای متفرق و اعضای
متمزق را جمع ساخته دیگر باره زنده گرداند حضرت رسالت صلوات الله وسلامه علیه فرمود که آفریدگار این را
بقیامت بر انگیزد و ترا زنده گرداند و بدوزخ برد و این آیت نازل شد که اَوَلَمْ یَرَ الْاِنْسَانُ آیا ندید
و ندانست اُبی اَنَّا خَلَقْنَاهُ آن را که ما آفریده ایم او را مِنْ نُطْفَةٍ از آب منی و آن را علقه ساخته
و مرتبه بمرتبه ترقی داده تا در بطن ام جنین شده و بیرون آمده و از طفولیت ببزرگی رسیده و سخن گوی و دلیر گشته
فَاِذَا هُوَ پس آنگاه او خَصِیْمٌ مُبِیْنٌ جدال کننده ایست هویدا بمقام جدل در آمده وَضَرَبَ و بزد لَنَا
مَثَلًا برای ما مثلی یعنی امری عجیب آورد و استخوان کهنه را در دست مالیده و خاک ساخته بر باد داده وَنَسِیَ
خَلْقَهُ و فراموش کرد آفریدن ما مر او را قَالَ مَنْ یُحْیِ الْعِظَامَ گفت کیست که زنده گرداند استخوانها را وَهِیَ
رَمِیْمٌ و حال آنکه پوسیده و تباه گشته باشد بی گوشت و پوست و عروق و اعصاب قُلْ بگو ای محمد یُحْیِیْهَا الَّذِیْ
زنده گرداند آن را کسیکه بقدرت بر کمال اَنْشَاَهَا بیافرید آن را اَوَّلَ مَرَّةٍ نخست بار و از عدم بوجود
آورد وَهُوَ بِکُلِّ خَلْقٍ عَلِیْمٌ تفاصیل مخلوقات را میداند و اجزای اشخاص را در حال تفرق و تبدد می
شناسد و بر جمع و انضمام آن قادر است اَلَّذِیْ جَعَلَ آن خدائی که آفرید و پیدا کرد لَکُمْ برای شما مِنَ
الشَّجَرِ الْاَخْضَرِ از درخت سبز نَارًا آتشی فَاِذَا اَنْتُمْ پس آنگاه شما مِنْهُ از آن درخت تُوْقِدُوْنَ می افروزید
آتش را در اغلب مواضع از بادیه عرب دو درخت است مرخ و عفار شاخی از مرخ بر شاخی از عفار میمالند
آتش بیرون می آید حق سبحانه فرمود که قادر است بر احداث آتش از درخت سبز که در و مائیه است متضاد

باجمهار هرآینه قادر است بر اعادهٔ طراوت در چیزی که تر و تازه بوده باشد وخشک شده اَوَلَیْسَ اَلَّذِیْ
اَلَّذِیْ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ آیا نیست آنکس که بیافرید آسمانها و زمین را با بزرگی اجرام ایشان بِقٰادِرٍ توانا
عَلٰی اَنْ یَّخْلُقَ بر آنکه بیافریند مِثْلَهُمْ مانند ایشان با اجسام صغیره واجرام حقیره بَلٰی آری هست قادر
بر آن وَهُوَ الْخَلّٰاقُ واوست آفریننده بسیار خلق الْعَلِیْمُ دانا بکیفیت احوال مخلوقات اِنَّمٰا اَمْرُهٗ
جز این نیست کار شان او اِذٰا اَرٰادَ چون خواهد شَیْئًا چیزی آفریدن اَنْ یَّقُوْلَ و آنست که گوید لَهٗ
مر او را که بحکم من کُنْ بباش فَیَکُوْنُ پس بباشد نزد بعض تمثیل است مر تأثیر قدرت را در مراد الله
با مر مطاع هر مطیع را در حصول مامور به بی امتناع و نزاع و در تفسیر گفته که مراد ازین سخن سرعت نفاذ امر
در تکوین اشیا بر اسرع وجهی که ممکن باشد نه تکلم بدین کلمه و گویند این کلمه علامتی است که چون ملایکه بشنوند
دانند که چیزی حادث خواهد شد حرفیت کاف و نون ز طوامیر صنع او و ز قاف تا بقاف بر الف
کشته دال فَسُبْحٰانَ الَّذِیْ پس پاکی و بی عیبی آنکسی راست که بی شبهه بِیَدِهٖ بدست اقتدار اوست
مَلَکُوْتُ کُلِّ شَیْءٍ پادشاهی همه چیزها وَاِلَیْهِ تُرْجَعُوْنَ وبدو باز گردیده خواهید شد برای مکافات
اعمال وعده دوستانست و وعید دشمنان که ایمان را نتیجه العقاب است و آنان را طوبی لهم وحسن مآب

سورة والصافات

بسم الله الرحمن الرحیم

وَالصّٰافّٰاتِ بحق فرشتگان صف بر کشیده در مقام عبودیت صَفًّا صف بر کشیدنی فَالزّٰاجِرٰاتِ
پس رانندگان یعنی شیاطین را از استراق سمع زَجْرًا راندنی فَالتّٰالِیٰاتِ پس خوانندگان ذِکْرًا وحی خدا را
بر انبیا حق سبحانه سوگند یاد میکند بملائکه در صف ایستاده میان هوا تا بهر چه فرمان رسد قیام نمایند یا بغازیان
که صفهای جهاد بر کشنده یا بمؤمنان که در صف جماعت بایستند یا بعلما که در صف افاده بصفت افاضه قایم باشند
یا بمرغان که در جو هوا صف زنند اگر مراد ملایکه اند پس زاجرات هم ایشان باشند که سحاب را میرانند و تالیات
آنانند که پیوسته به تسبیح و تحمید الهی اشتغال دارند و اگر جمع غزاة اند زجر ایشان راندن اسبان باشد یا طرد
دشمنان و تلاوت ایشان ادای تکبیر و تهلیل و اگر مؤمنان اند با نواز خدمت زاجر دیوان اند و در اثنای
نماز تالی قرآن اند و اگر اهل علم اند زجر می کنند از کفر و فسق و بدلیل و حجت و بر خلق میخوانند احکام شریعت
و اگر مرغان اند بگفتن ذکر خداوند انواع آفات را از خود میرانند صاحب تاویلات فرموده که سوگند میخورد بنفوس
سالکان طریق توحید که در موقف مشاهده صف بر کشیده دواعی شیطانی و نوازع شهوت نفسانی را زجر
مینمایند و بانواع ذکر لسانی یا قلبی یا سری یا روحی بحسب احوال خود اشتغال میفرمایند و در بحر الحقایق آورده که صافات

ارواح اند

والصافات

وزاجرات الهامات ربانی که زاجر اند عوام را از مناهی و خواص را از رؤیت طاعات و اخص را از التفات بکونین و تالیات
نفوس ذاکره که بحکم من احب شیئا اکثر ذکره همواره بیاد حق سبحانه گذرانند ای یاد تو ام مونس جان در همه حال یک دم نزد
دلم هست محال جز فکر ثنای تو ندارم شب و روز جز نامه مدح تو نخوانم مه و سال آورده اند که کفار مکه بر سبیل تعجب میگفتند که
محمد همه خدایان را یک خدای آورده است حق سبحانه در این آیات قسم یاد کرد که اِنَّ اِلٰهَکُمْ بدرستی که خدای شما در ذات
خود لَوٰاحِدٌ یکی است یگانه و یکتا رَبُّ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ آفریدگار آسمانها و زمینها وَمٰا بَیْنَهُمٰا و پروردگار
آنچه در میان ایشان است وَرَبُّ الْمَشٰارِقِ و آفریننده مشرقهای کواکب چه هر کوکبی را مشرقی است که از آنجا طلوع
کند یا مراد مشارق آفتاب است که هر روز از ایام سنه از مشرقی دیگر ظهور نماید و مغارب او نیز مختلف است هر روز
بمغربی دیگر مختفی شود و بذکر مشارق اکتفا کرد از ایراد مغارب اکتفاء باحد الضدین اِنّٰا زَیَّنَّا السَّمٰاءَ الدُّنْیٰا
بدرستی که ما بیارایستیم آسمان نزدیکتر را یعنی آنچه بکرهٔ زمین اقرب است بِزِیْنَةِ الْکَوٰاکِبِ بآرایش ستارگان را
و حفص باضافت خوانده یعنی بیاراستیم آسمان دنیا را بآرایش کوکب در کشاف آورده که مراد اشکال مختلفهٔ ایشان است
چون هیئات ثریا و بنات النعش و جبار و غیر آن از اشکال چهل و هشت گانه که بر عرض منطقه و شمال و جنوب آنست
وَحِفْظًا و نگاه داشتیم آسمان را نگاه داشتنی مِنْ کُلِّ شَیْطٰانٍ از برای هر دیوی مٰارِدٍ سرکش و نافرمان بر وی لا
یَسَّمَّعُوْنَ و نمی شنوند یعنی طاقت شنودن و گوش فرا نهادن ندارند اِلَی الْمَلَاِ الْاَعْلٰی بسوی سخنان گروه
بلندتر یعنی اشراف ملایکه اند که مطلع اند بر بعض از اسرار لوح و با یکدیگر میگویند وَیُقْذَفُوْنَ و انداخته میشوند
یعنی بر ایشان می افکنند شهب را یا رانده میشوند مِنْ کُلِّ جٰانِبٍ از هر طرفی که قصد صعود بر آسمان می کنند دُحُوْرًا
راندنی وَلَهُمْ و مر دیوان راست عَذٰابٌ وٰاصِبٌ عذابی سخت در آخرت یا پیوسته در دنیا و ایشان را قوة
استماع کلام ملایکه نیست اِلّٰا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ مگر کسی که در رباید یک ربودن یعنی بدزدد سخنی از فرشته
فَاَتْبَعَهٗ پس از پی در آید او را شِهٰابٌ ثٰاقِبٌ کوکبی روشن یا آتشی سوزنده و مرجوم را هنا ذی سازد
یا بسوزد و ایشان برجوم منزجر نشده باز قصد فلک کنند آورده اند که رکانة بن زید و ابو الاشدین که منکران
بعث و حشر اند همواره دعوی بطش و قوت میکردند و میان قریش از روی تصلّف و تکلّف علم مباهات می افراختند
حق سبحانه آیه فرستاد که فَاسْتَفْتِهِمْ پس بپرس از مشرکان مکه که از آفریدگان اَهُمْ اَشَدُّ آیا ایشان سخت اند
خَلْقًا از روی آفرینش اَمْ مَّنْ خَلَقْنٰا یا آنکه ما آفریده ایم از ملایکه و آسمان و زمین و کوکب و مشارق و شهب
اِنّٰا خَلَقْنٰاهُمْ بدرستیکه ما آفریده ایم پدر ایشان را مِنْ طِیْنٍ لّٰازِبٍ از گلی چسبنده پس مادهٔ اصلی
ایشان گل است و آن حاصل شود از انضمام جزء مائی با جزء ارضی مراد ازین کلام اثبات معاد است و رد استحاله

ایشان مران را چه اگر استحاله بجهت عدم قابلیت ماده است ماده باقیست و قابل انضمام و اگر بسبب عدم قدرت
فاعل است کسی که بر خلق این اشیا که مذکور شد قادر باشد هر آینه بر جمع این اجزا و اعاده حیات در آن قادر خواهد
بود چه قدرت صنعی ذاتی است که هرگز متغیر نشود و نسبت بهمه مقدورات یکسان بود پس هرگاه که خورشید قدرت
از افق ارادت طلوع نماید ذرات مقدورات در هوای ابداع و فضای اختراع بجلوه در آیند مصرع
کاینک ز عدم سوی وجود آمده ایم در معالم آورده که کار پیغمبر صلعم چنان بود که هر که قرآن بشنود بدان بگرود و مشرکان
شنیدند و بآن استهزا کردند پیغمبر از این حال متعجب شد آیه آمد که بل برای قطع کلام اولست و در زاد المسیر بمعنی دع
داشته یعنی بگذار کلام کفار را و دست بدار عجبت شگفته داشتی تو از ناگرویدن ایشان بقرآن ویسخرون
و ایشان سخریت میکنند با آن یا تعجب داری که با وجود قدرت الهی چرا انکار بعث میکنند و ایشان افسوس
میدارند از تعجب تو واذا ذکروا و دأب ایشان آنست که چون پند داده شوند بچیزی لا یذکرون
یاد نکنند آن را و بدان پند پذیر نشوند واذا رأوا و چون ببینند ایة معجزه که دلیل صدق مقال تست
چون انشقاق قمر یستسخرون یکدیگر را بسخریت میخوانند وقالوا ان هذا و گویند نیست اینکه ما دیدیم
الا سحر مبین مگر جادوئی هویدا ءاذا متنا آیا چون بمیریم ما وکنا ترابا و باشیم خاک و
عظاما و استخوانهای بی گوشت و پوست ءانا لمبعوثون آیا ما بر انگیختگان باشیم اوءاباؤنا الاولون
و پدران نخستین ما قل بگو ای محمد نعم آری بر انگیخته شوید با پدران وانتم داخرون و حال آنکه شما
خوار و بیمقدار باشید و هرگاه که قیامت در آید فانما هی پس جز این نیست که آن زجرة واحدة بانگی
بود یعنی یک نفخه که در دمند فاذا هم پس آنگاه ایشان زنده شده و از قبر بر آمده ینظرون می نگرند وقالوا
میگویند یا ویلنا ای وای بر ما هذا یوم الدین اینست روز پاداش که ما را وعده میدادند ملایکه
گویند آری هذا یوم الفصل اینست روز حکم یا روز جدا کردن نیکان از بدان الذی کنتم
آن روزی که بودید شما که بآن تکذبون تکذیب میکردید و باور نمیداشتید پس از حق سبحانه
فرمان رسید بملائکه که احشروا الذین ظلموا جمع کنید و بهم آرید آنان را که ستم کردند بر خود بشرک
وازواجهم و اشباه ایشان را یعنی بت پرست را با بت پرست و ستاره پرست را با ستاره پرست
و علی هذا یا قرینان ایشان را از دیوان یا زنان ایشان را که کافر بوده اند و گویند مراد از ظلمه ستمکاران اند
بر خلق بجور و بر خود بگناه و حشر آنست که ایشان را در موقف بدارند با امثال ایشان چنانچه زانی را با زانی
و خمار را با خمار یا با اعوان ایشان از ملازمان و مددکاران بر ظلم در قوت القلوب آورده که یکی از عبد الله مبارک

قره پرسید

قره پرسید که من خیاطم و احیانا برای ظلمه جامه میدوزم ناگاه از اعوان ایشان باشم ابن مبارک فرمود که تو از اعوان نیستی
بلکه از ظالمانی اعوان ظلمه آنها اند که سوزن و رشته بتو میفروشند یار ظالم مباش تا نشوی روز حشر از شماره ایشان
واصح آنست که این ظلمه مشرکانند بدلیل آنکه میگوید حشر کنید ایشان را وما کانوا یعبدون و آنچه را که بودند
که پرستش میکردند من دون الله بجز خدای از اصنام و غیرها یا ابلیس و لشکر او و این عامست اختصاص یافته
بایه ان الذین سبقت لهم منا الحسنى اولئك عنها مبعدون فاهدوهم پس بخوانید ظلمه و معبودان را
یا دلالت کنید الى صراط الجحيم براه دوزخ وقفوهم و چون روی بدوزخ آرید باز دارید ایشان را در موقف
یا بر پل صراط انهم مسئولون بدرستی که ایشان پرسیده شدگان خواهند بود یعنی ایشان را از عقاید و اعمال ایشان
خواهند پرسید بجهة زیادتی توبیخ و تقریع و دیگر ایشان را گویند ما لكم لا تناصرون چیست شما را که یاری
نمیدهید یکدیگر را و از حبس موقف خلاص نمیکنید ایشان جواب ندهند و حق سبحانه گوید با ملایکه که ایشان یکدیگر را نصرت
ندهند بل هم اليوم بلکه ایشان امروز مستسلمون گردن نهادگانند و از روی عجز منقاد شدگان
واقبل بعضهم و در موقف روی آرند بعضی از ایشان على بعض بر بعض دیگر یعنی رؤسا و قوم و ضعفه
ایشان یتساءلون بپرسند که این چه حالتست که ما را پیش آمده یا سرزنش میکنند مر یکدیگر را قالوا گویند اتباع
مر رؤسا و قوم را که انكم بدرستی که شما کنتم تأتوننا بودید که در می آمدید بما عن اليمين از روی نصیحت
و نیکخواهی و یمن بزعم شما یا از قوت قهر و قهر یا از طریق سوگند یعنی قسم یاد میکردید که دین حق اینست که ما شما را
بدان میخوانیم قالوا گویند رؤسا در جواب ایشان که چنین است بل لم تكونوا بلکه نبودید شما مؤمنین
گرویدگان یعنی شما بر راه راست نبودید که ما شما را گمراه کرده باشیم وما كان ونبود لنا ما را علیكم من سلطان
بر شما هیچ قوتی و قدرتی که با جبار و اکراه شما را بضلالت دعوت نموده ایم بل كنتم بلکه بودید شما بنفس خود
قوما طاغين گروهی از اندازه درگذشتگان فحق علينا پس واجب شد بر همه ما قول ربنا سخن پروردگار
که کلمه العذابست انا لذائقون بدرستی که ما چشندگانیم عذاب را در این روز فاغويناكم
ما شما را دعوت کردیم بگمراهی جهت آنکه انا كنا غاوين ما بودیم گمراهان خواستیم که شما نیز مثل ما باشید
و در مثل است که خرمن سوخته خرمن سوخته طلبد من مستم و خواهم که تو هم مست شوی تا هم چه من سوخته از دست شوی
حق سبحانه فرمود فانهم پس بتحقیق تابعان و متبوعان يومئذ آن روز في العذاب مشتركون
در کشیدن عذاب انبازان باشند چنانچه در غوایت شریک بوده اند انا كذلك بدرستی که ما هم چنین
نفعل بالمجرمين میکنیم با مشرکان انهم بدرستی که ایشان كانوا اذا قيل لهم هستند که چون ایشان را

واز ثقات

گویند که بگوئید لا اله الا الله یعنی کلمهٔ توحید بر زبان رانید یَستَکبِرُونَ گردن‌کشی مینمایند از گفتار آن با تکبّر میورزند بر دعوی
خود وَیَقُولُونَ و میگویند أَئِنَّا لَتَارِکُوا آلِهَتِنَا ترک کننده‌گانیم عبادت خدایان خود را لِشَاعِرٍ
مَجْنُونٍ برای شاعری پوشیده عقل یعنی بسخن او ترک عبادت اصنام نکنیم کفّار حضرت رسالت را صلعم
بشعر و جنون نسبت میکردند حق سبحانه میفرماید که بَلْ جَاءَهُمْ نه چنین است که ایشان میگویند بلکه آمد محمّد
بدیشان بِالْحَقِّ براستی و درستی وَصَدَّقَ الْمُرْسَلِينَ و تصدیق کرد پیغمبران را که پیش ازو بودند إِنَّكُمْ
بدرستی که شمای کافران لَذَائِقُوا الْعَذَابِ الْأَلِيمِ هر آینه چشنده‌گانید مر عذاب دردناک را در
دوزخ بسبب شرک و تکذیب وَمَا تُجْزَوْنَ و پاداش داده نخواهید شد إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ
مگر جزاء آن چیز را که هستید که عمل کنید إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ لیکن بندگان خدای الْمُخْلَصِينَ پاک کرده شدگان
از الوث شک و شرک جزای ایشان مضاعف خواهد بود أُولَئِكَ آن گروه بندگان مخلص لَهُمْ
مر ایشان را رِزْقٌ مَعْلُومٌ روزیی یعنی ظاهر نه پوشیده یا معلوم است خصایص او از دوام و بقاء و لذت
محض فَوَاكِهُ و آن رزق میوه‌هاست از هر گونه تر و خشک وَهُمْ مُكْرَمُونَ و ایشان نواخته‌شدگانند
فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ در بهشت با نعمت و ناز عَلَى سُرُرٍ بر تختهای آراسته مُتَقَابِلِينَ روی در روی یکدیگر
تا بدیدار هم شاد و خرم باشند يُطَافُ گردانیده میشود عَلَيْهِمْ برایشان یعنی ساقیان بهشت بر سر
ایشان میگردانند بِكَأْسٍ جامی مِنْ مَعِينٍ از خمر ظاهر شده بر چشمها یا جاری از چشمها
بَيْضَاءَ خمری سفید که بیاض او از شیر سفیدتر باشد لَذَّةٍ بالذت و خوشخوار لِلشَّارِبِينَ
مر آشامنده‌گان را لَا فِيهَا نیست در آن شراب غَوْلٌ آفتی و علتی که بر خمر دنیا مترتب است چون
فساد حال و ذهاب عقل و صداع و خمار وَلَا هُمْ عَنْهَا و نه اند بهشتیان که از آن شراب
يُنْزَفُونَ مست شوند و خرد و فهم ایشان زایل شود وَعِنْدَهُمْ و نزدیک ایشان یعنی در منازل
ایشان قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ کنیزکان فرو داشته چشم باشند یعنی در غیر شوهران ننگرند عِينٌ
فراخ چشمان كَأَنَّهُنَّ گوئیا ایشان بَيْضٌ مَكْنُونٌ بیضه‌های پوشیده اند تشبیه میکنند حوران را
در بلاست و پاکی و خوش رنگی به بیضهٔ شترمرغ چه مقرر است که شترمرغ بیضه را به پر خویش بپوشد تا غبار
بر آن ننشیند و بیضهٔ ایشان سفیدی باشد مختلط با اندک صفرتی و حسن الوان ابدان نزد عرب آن بوده
فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ پس روی آورند برخی از بهشتیان عَلَى بَعْضٍ بر بعض دیگر يَتَسَاءَلُونَ میپرسند
از احوال دنیا و ماجرای ایشان با دوست و دشمن قَالَ قَائِلٌ گوید گوینده مِنْهُمْ از اهل بهشت مر یاران خود را

که انی

که إِنِّي بدرستیکه من وقتیکه در دنیا بودم كَانَ لِي بود مرا قَرِينٌ یاری و همنشینی که منکر بعث بود مقاتل
گوید که ایشان آن دو برادر اند که در سورهٔ الکهف ذکر ایشان است یهودا مؤمن است و او گوید با بهشتیان
که مرا برادری بود فطروس که در دنیا سرزنش کنان يَقُولُ میگفت أَئِنَّكَ لَمِنَ الْمُصَدِّقِينَ
آیا تو باور دارنده‌ای مر حشر را أَئِذَا مِتْنَا آیا چون بمیریم وَكُنَّا تُرَابًا و گردیم خاک
وَعِظَامًا و استخوانهای کهنه أَئِنَّا لَمَدِينُونَ آیا ما پاداش داده‌گان باشیم یعنی ما را زنده کنند
و پاداش دهند قَالَ گوید یهودا مر اهل جنت را که هَلْ أَنْتُمْ مُطَّلِعُونَ آیا شما دیده ورانید
یعنی می بینید اهل دوزخ را مراد آنست که ببینید دوزخیان را تا حال برادر مرا معلوم کنید که در کدام درکه است
و بچه نوع عذابی مبتلا شده بهشتیان گویند تو او را نیکو می شناسی تو فرو نگر به دوزخ فَاطَّلَعَ پس یهودا
فرو نگرد فَرَآهُ پس ببیند فطروس را تَاللَّهِ إِنْ كِدْتَ بخدای که بتحقیق نزدیک بودی تو که از راه ضلال
لَتُرْدِينِ هلاک گردانی مرا بوسوسه و از راه ببری وَلَوْلَا نِعْمَةُ رَبِّي و اگر نه بخشش پروردگار من بودی
که مرا بحق راه نمود و از فتنهٔ تو نگاه داشت لَكُنْتُ هر آینه بودمی مِنَ الْمُحْضَرِينَ از حاضر کرده شدگان
با تو در دوزخ پس یهودا با فرشتگان گوید چنانچه برادر او شنود أَفَمَا نَحْنُ بِمَيِّتِينَ آیا ما نیستیم
مردگان در بهشت یعنی نه که ما جاوید خواهیم بود و نخواهیم مرد إِلَّا مَوْتَتَنَا الْأُولَى مگر مردن نخستین
در دنیا وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ و نیستیم ما از عذاب کرده شدگان فرشتگان گویند بلی هرگز
نمیرید و معذب نشوید إِنَّ هَذَا بدرستیکه این نعمت و خلود و ایمنی از عذاب لَهُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ
او رستگاری بزرگ است لِمِثْلِ هَذَا از برای مثل این نعمتها فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ پس باید که عمل
کنند آن نه برای مال و جاه دنیی که بر شرف زوال و صدد انتقال است   گر بار کشی بار نگاری باری
ور کار کنی برای یاری باری   ور روی بخاک راه خواهی مالید بر خاک ره طرفه سواری باری   آنکه حق
سبحانه میگوید ذَلِكَ آیا آنچه مذکور شد از نعم بهشتیان خَيْرٌ بهتر است نُزُلًا از روی نزل و پیشکش
أَمْ شَجَرَةُ الزَّقُّومِ یا درخت زقوم و آن درختی است در ولایت تهامه که برگهای خرد دارد و میوهٔ او
بغایت مُنتِن و تلخ است حق سبحانه درختی را که میوهٔ آن نزل دوزخیان باشد و باکراه بدیشان خورانند
بدین اسم مسمّی گردانید و فرمود که إِنَّا جَعَلْنَاهَا بدرستیکه ما گردانیدیم درخت زقوم را فِتْنَةً محنت
و عذاب لِلظَّالِمِينَ مر ستمکاران را در آخرت یا ابتلا و امتحان مر ایشان را در دنیا چه ایشان بعد از آنکه شنودند
که زقوم درختیست در دوزخ گفتند این چگونه تواند بود و حال آنکه آتش آهن را میگدازد و ندانستند که آنکه قادر است

برخلق حیوانات آتشی چون سمندر روا ناست بر آفریدن شجر در آتش وحفظ آن در احراق در معالم آورده که ابن الزبعری صنادید
قریش را گفت محمد میترساند ما را بزقوم و آن بلغت بربر و افریقیه مسکه و خرما را گویند ابو جهل برخواست و اکابر عرب را
بخانه آورده کنیزک خود را گفت زقمینا یعنی زقوم ده ما را کنیزک زبد و خرما آورد ابو جهل گفت بخورید که این زقوم است
که محمد ما را بدان وعید میکند حق سبحانه آیت فرستاد که زقوم آن نیست که ایشان گمان میبرند اِنَّهَا شَجَرَةٌ
تَخْرُجُ بدرستی که آن درختیست که بیرون می آید فِي اَصْلِ الْجَحِيمِ در قعر دوزخ و شاخهای آن بلند شده با
درکات میرسد طَلْعُهَا خوشهٔ آن درخت كَاَنَّهُ رُؤُسُ الشَّيَاطِينِ گوئیا او رؤس الشیاطین سرهای
دیوان است یعنی در زشتی و هولناکی و گویند شیاطین مارهاء قبیح پرهولست و گفته اند سنگهای سیاه بود در حوالی
مکه که رؤس الشیاطین میگفتند فَاِنَّهُمْ پس دوزخیان لَاٰكِلُوْنَ مِنْهَا خورنده اند از آن درخت فَمَا
لِئُوْنَ پس پرکننده اند مِنْهَا الْبُطُوْنَ از آن شکمها را از غایت جوع یا بخورانند ایشان را باکراه
ثُمَّ اِنَّ لَهُمْ پس بدرستی که دوزخیان را عَلَيْهَا بر خوردن آن لَشَوْبًا آمیختنی است مِنْ حَمِيْمٍ
از آب گرم چنان آبی که امعا را پاره پاره کند یعنی چون زقوم بخورند آب حمیم بر بالای آن بدیشان
دهند تا با زقوم آمیخته گردد ثُمَّ اِنَّ مَرْجِعَهُمْ پس بدرستی که بازگشت ایشان بعد از اکل زقوم
و شرب حمیم لَاِلَى الْجَحِيْمِ بسوی دوزخ است و آنها بیشک و ماحضر بوده اِنَّهُمْ بدرستی که ایشان
اَلْفَوْا آبَاءَهُمْ یافتند پدران خود را ضَالِّيْنَ گمراهان فَهُمْ عَلٰٓى اٰثٰرِهِمْ پس ایشان بر پیهای
ایشان يُهْرَعُوْنَ می شتابند یعنی تقلید ایشان میکنند وَلَقَدْ ضَلَّ و بدرستی گمراه شدند قَبْلَهُمْ
پیش از قوم تو اَكْثَرُ الْاَوَّلِيْنَ بیشتر پیشینیان چون قوم نوح و عاد و ثمود وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا
و بتحقیق ما فرستادیم فِيْهِمْ در میان ایشان مُنْذِرِيْنَ بیم کننده گان یعنی پیغمبران که ایشان را
از عذاب ما بترسانیدند و ایشان قبول نکردند فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ پس درنگر که چگونه بود عَاقِبَةُ
الْمُنْذَرِيْنَ آخر کار بیم کرده شدگان که بانذار منتفع نشدند وَلَقَدْ نَادٰىنَا نُوْحٌ و بتحقیق بخواند
ما را نوح و هلاک قوم درخواست و ما اجابت کردیم فَلَنِعْمَ الْمُجِيْبُوْنَ پس نیک اجابت کننده گانیم
ما که غرق کردیم کفار قوم او را بطوفان وَنَجَّيْنٰهُ و نجات دادیم او را وَاَهْلَهٗ و کسان او را مِنَ
الْكَرْبِ الْعَظِيْمِ از اندوه بزرگ که غرقست یا آزار قوم خود وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهٗ و ساختیم
فرزندان سه گانهٔ او را هُمُ الْبٰقِيْنَ ایشان را باقیان از جهت نسل تا قیامت چه در خبر است که از
اهل سفینه غیر سام و حام و یافث فرزندان ایشان کس نماند و تمام انام از نسل ایشانند سام پدر عرب و فارس و روم است

ویافث پدر ترک

والصافات

و یافث پدر ترک و خزر و سقلاب و حام پدر هند و حبش و زنگ و بربر وَتَرَكْنَا و باقی گذاشتیم عَلَيْهِ بر نوح ثنائی
نیکو فِي الْاٰخِرِيْنَ در میان پسینیان یعنی امت محمد صلعم یا آن را گذاشتیم که امتان آخرین میگویند سَلٰمٌ عَلٰى
نُوْحٍ سلام بر نوح فِي الْعٰلَمِيْنَ در میان عالمیان قولی آنست که این ابتداء کلامیست و خدای سلام میگوید
بر نوح علیه السلام و میفرماید که اِنَّا كَذٰلِكَ ما همچنین که نوح را جزا دادیم نَجْزِي الْمُحْسِنِيْنَ پاداش
میدهیم نیکوکاران را اِنَّهٗ بدرستی که نوح مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِيْنَ از بندگان گرویده ماست
ثُمَّ پس از دعای نوح اَغْرَقْنَا الْاٰخَرِيْنَ غرقه گردانیدیم دیگران را یعنی کافران قوم او را وَاِنَّ
مِنْ شِيْعَتِهٖ و بدرستیکه از پی روان نوح لَاِبْرٰهِيْمَ ابراهیم است یعنی در اصول شرع و طریق توحید پی روی
او مینمود در لباب از فوار رحمة الله علیه نقل میکند که ضمیر عاید است بحضرت رسالت صلعم کنایه غیر مذکور و ابراهیم
صلوات الله و سلامه علی نبینا و علیه السلام اگرچه بصورت سابق بوده اما بمعنی متابع اوست زیرا که هم چون
پی روان بفضل وی معترف گشته و دین او را ستوده و برای او دعا گفته که ربنا وابعث فیهم رسولا منهم
الایه پیش از تو آمدند پس انبیا و تو گر آخر آمدی همه را پیشوائی خوان خلیل است نمکدان خوان تو ای برخوان مصطفا
نمک انبیا توئی اِذْ جَآءَ رَبَّهٗ یاد کن که ابراهیم آمد پروردگار خود را بِقَلْبٍ سَلِيْمٍ بدلی پاک از علایق
یا خالی از محبت دنیا یا فارغ از محبت اغیار یعنی روی نهاد بدرگاه عزت با دلی از تعلقات کونین برسته و از حظ
نفس و آرزوی طبع واپرداخته اِذْ قَالَ لِاَبِيْهِ وَقَوْمِهٖ و یاد کن چون گفت ابراهیم مر پدر خود آزر و گروه
خود را مَاذَا تَعْبُدُوْنَ این چه چیز است که می پرستید اَئِفْكًا آیا از روی دروغ اٰلِهَةً خدایان را دُوْنَ
اللّٰهِ جز خدای تُرِيْدُوْنَ میخواهید فَمَا ظَنُّكُمْ پس چیست گمان شما بِرَبِّ الْعٰلَمِيْنَ بپروردگار عالمیان
که شما را عذاب نکند بپرستش آنکه استحقاق عبادت دارد ترک نموده غیر او را می پرستید قوم سخن ابراهیم را
این جواب دادند که فردا عیدی ماست بصحرا بیرون خواهیم شد امروز طعامهای پزیم و بر حوالی بتان میگذاریم
تا چون از صحرا باز گردیم به بتخانه در آمده برسم تبرک آن اطعمه را قسمت کنیم تو بیا و مجمع ما را تماشا کن و از آنجا
با ما به بتخانه آی تا زیب و زینت اصنام و هیئات و اشکال ایشان را تماشا کنی و میدانیم که بعد از تفرج
ایشان زبان ملامت درخواهی بست و ما را در پرستش ایشان معذور خواهی داشت   گوئی که چرا ز
عاشقان رنجوری تو روی بتم ندیده معذوری ابراهیم علی نبینا و علیه الصلوة و السلام جواب نداد
و روز دیگر پدر و یاران وی گفتند که ای ابراهیم بیا تا برویم فَنَظَرَ پس نگریست نَظْرَةً نگرستنی فِي
النُّجُوْمِ در ستارگان و مواقع و اتصالات و انصرافات ایشان تماشا کرد یا در کتابی که علم نجوم در او بود

نگریست و چون قوم او علم نجوم میورزیدند هم از علم ایشان با ایشان سخن فرمود فقال پس گفت انی سقیم
من بیمارم یعنی استدلال میکنم بآنکه مرا طاعون در خواهد یافت آنگروه از طاعون بد میبردند فتولوا عنه پس برگشتند
ازاو مدبرین روی گردانیده کان از خوف آنکه چون طاعون از امراض معدیه است ناگاه بدیشان سرایت
بکند و چون قوم ابراهیم را گذاشته بصحرا رفتند آنحضرت روی به بتخانه نهاد فراغ پس پنهان بازگشت الی آلهتهم
بسوی بتان ایشان تبان را دید آراسته و خوانهای طعام در پیش ایشان نهاده فقال پس گفت از روی استهزا که الا
تاکلون آیا نمیخورید این طعامها را و چون جوابی نشنید از روی تهکم دیگرباره گفت ما لکم لا تنطقون
چیست شما را که سخن نمیگوئید و مرا جواب نمیدهید فراغ علیهم پس پنهان درآمد بدیشان و بزد بتان را ضربا
زدنی بالیمین بقوتی تمام یا بدست راست یا بسبب سوگند که خورده بود فرموده تالله لاکیدن اصنامکم
القصه ابراهیم علی نبینا و علیه السلام بتان را پاره پاره کرده چنانچه در سوره انبیا گذشت و نمرودیان از عیدگاه
به بتخانه درآمدند و صورت حال مشاهده کرده دانستند که کار ابراهیم است فاقبلوا الیه پس روی آوردند
بسوی او یزفون شتاب میکردند تا او را گرفته نزد نمرود آوردند و بعد از مباحثه بسیار که شمه از آن در سبق
ذکر یافته قال گفت ابراهیم اتعبدون آیا می پرستید ما تنحتون آنچه میتراشید از سنگ و چوب
بدست خود والله خلقکم و خدای آفریده است شما را و ما تعملون و آنچه شما میکنید بدستهای خود و در این
آیة دلیل است برآنکه افعال بنده کان مخلوق حضرت پروردگار است و چون ابراهیم الزام کرد قالوا ابنوا
گفتند نمرود و خواص او که بنا کنید له برای سوختن ابراهیم بنیانا بنائی و از هیزم برساخته آتش در آن زنید
فالقوه پس درافکنید او را فی الجحیم در آتش سوزان فارادوا به پس خواستند نمرودیان به ابراهیم
کیدا او ستانی و فتنه که او را بسوزند فجعلناهم الاسفلین پس ما گردانیدیم ایشان را از برتر خوارتر
چه آتش ایشان را برو گلستان ساختیم و آن برهانی روشن شد بر حقیقت او و بطلان ایشان و قال
و گفت ابراهیم چون از آتش بسلامت بیرون آمد انی ذاهب بدرستیکه من رونده ام الی ربی بجائی
که پروردگار من فرموده یعنی بزمین شام سیهدین زود باشد که راه نماید مرا بمقصد من یا بمصالح دینا
و آخرت پس ابراهیم علیه الصلوة و السلام روی بشام نهاد و در آن راه هاجر بدست ساره خاتون افتاد و او را
با ابراهیم بخشید و چون هاجر ملک یمین وی شد دعا کرد که رب هب لی ای پروردگار من ببخش مرا فرزندی
من الصالحین از شایستگان و ستوده کان که معین من باشد بر طاعت و مونس من بود در غربت فبشرناه
پس مژده دادیم او را بغلام حلیم بفرزند بردباری یعنی چون ببلوغ رسد حلیم بود پس خدای اسماعیل را علیه السلام

از هاجر بوی

از هاجر بوی ارزانی داشت و بحکم سبحانی از زمین شام هاجر و پسر را بمکه آوردند و اسماعیل علیه السلام آنجا نشو
و نما یافت وقتی ابراهیم از شام بدیدن پسر آمده بود سه شب متوالی در خواب دید که فرزند خود را قربان کن
روز عید نحر بود که ابراهیم اسماعیل را همراه داشته روی بمنا نهاد فلما بلغ پس چون برسید
ابراهیم معه السعی با پسر خود بموضع سعی یعنی میان صفا و مروه و گفته اند مراد مشی است یعنی
قال گفت ابراهیم یا بنی ای پسرک من تصغیر از برای شفقت است انی اری فی المنام
بدرستی که من می بینم پیوسته در خواب انی اذبحک آنکه من ترا ذبح میکنم یعنی بمن نمودند در خواب
که فرزندان را ذبح کن پس درنگر تا در این کار ماذا تری چه چیز می بینی و رای تو چه چیز تقاضا میکند
قال گفت اسماعیل یا ابت افعل ای پدر بکن ما تؤمر آنچه فرموده شدی بدان ستجدنی
زود باشد که یابی مرا ان شاء الله اگر خواهد خدای من الصابرین از صبر کنندگان بر ذبح یا بر
حکم قضا فلما اسلما پس آن هنگام که گردن نهادند حکم خدای را ابراهیم بفدای پسر و پسر بفدای سر واقع
شد آنچه واقع شد و تله و بیفکند ابراهیم پسر را للجبین بر پیشانی یعنی بپیشانی او را بر زمین نهاد بالتماس
او در معالم آورده که چون ابراهیم قصد ذبح اسماعیل علیه السلام فرمود اسماعیل گفت ای پدر دست و پای من
محکم بربند تا اضطراب نکنم چه وقت اضطراب شاید که جامه مبارک تو خون آلود گردد و من بدین بدنامی
بدنام شوم   اگر خونم بریزی غم ندارم زان همی ترسم که ناگه دامن پاکت شود از خونم آلوده   دیگر چون باز روی
سلام من بمادر دل فکار من برسان و پیرهن مرا بدو ده تا بدان او را تسلی باشد سیوم روی مرا بر خاک نه
تا در وقت تیغ راندن ناگاه نظرت بر روی من بیفتد و سلسله مهر پدری در حرکت آید مبادا که در
امر الهی تاخیری و تقصیری رود ابراهیم بدل قوی دست و پای پسر را بربست و کارد بر حلق وی نهاد حق سبحانه
صفحه مس بشکل حلقه در حلق اسماعیل پدید آورد تا کارد را از سر بریدن باز داشت و گفته اند حلق او میبرید
و باز درست میشد پس حق سبحانه و تعالی میفرماید که ما عمل ابراهیم را پسندیدیم و نادیناه و ندا کردیم
او را ان یا ابراهیم آنکه ای ابراهیم قد صدقت الرؤیا بدرستی که راست کردی خوابی
که دیده بودی در وسیط آورده که او در خواب دیده بود که پسر را میکشت اما اثر خون ندیده بود در بیداری
نیز همان صورت سمت وقوع یافت انا بدرستی که ما کذلک همچنین بفرج از شدت نجزی
المحسنین جزا میدهیم نیکوکاران را ان هذا بدرستیکه این کار لهو البلاء المبین
او آزمایشی است هویدا که بآن مخلص از غیر او متمیز گردد و فدیناه و فدا دادیم اسماعیل را بذبح عظیم

بکشتی بزرگ یعنی فربه و آن کبش شاخ دار بوده که چهل سال در مراتع بهشت چرا فرموده و گویند آن کبشی بود که هابیل قربان
کرده خدایتعالی پذیرفت یا گوسفندی بود که از کوه ثبیر فرود آمده پیش ابراهیم بایستاد و مشهور آنست که جبرئیل علیه السلام
از آسمان آورد و قصهٔ قربان با توابع و ضمایم آن بشرحی لایق و بسطی موافق در تفسیر جواهر مذکور میکردد وَتَرَكْنَا
و باقی گذاشتیم عَلَيْهِ بر ابراهیم ثنائی نیکو فِي الْآخِرِينَ در میان پسینیان یعنی امت آخر زمان یا آنرا
باقی کردانیدیم که مردمان گویند سَلَامٌ عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ سلام بر ابراهیم یا ما سلام میکوئیم بر او
كَذَٰلِكَ همچنین نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ پاداش میدهیم نیکوکاران را إِنَّهُ بدرستی که ابراهیم
مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ از بندگان ماست از گرویدگان وَبَشَّرْنَاهُ و مژده دادیم او را بعد از
اسماعیل بِإِسْحَاقَ بفرزندی اسحق نام نَبِيًّا مِنَ الصَّالِحِينَ پیغمبری از شایستگان وَبَارَكْنَا
عَلَيْهِ و برکت دادیم بر ابراهیم وَعَلَىٰ إِسْحَاقَ و بر اسحق که از صلب او انبیای بنی اسرائیل و غیر آن
چون ایوب علیه السلام بیرون آوردیم وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِمَا و از فرزندان ایشان مُحْسِنٌ نیکوکارست و عمل
خود بایمان و طاعت وَظَالِمٌ لِنَفْسِهِ و ستمکارست بر نفس خود بکفر و معصیت مُبِينٌ آشکارا ستم او یعنی
از نسل او هم گرویدگان نیکوکار باشند و هم ناگرویدگان ستمکار وَلَقَدْ مَنَنَّا و هر آئینه ما منت نهادیم
عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ بنعمت نبوت وَنَجَّيْنَاهُمَا و برهانیدیم ایشان را وَقَوْمَهُمَا و گروه ایشان
یعنی بنی اسرائیل را مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ از اندوه بزرگ یعنی تغلب قبطیان و ایذاء و آزار ایشان وَنَصَرْنَاهُمْ
و یاری دادیم هر دو را با قوم ایشان را فَكَانُوا پس بودند هُمُ الْغَالِبِينَ ایشان غلبه کنندگان بر
اعادی وَآتَيْنَاهُمَا و دادیم موسی و هارون را الْكِتَابَ الْمُسْتَبِينَ کتابی پیدا و هویدا وَهَدَيْنَاهُمَا
و راه نمودیم هر دو را الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ راهی راست رساننده بمقصود وَتَرَكْنَا عَلَيْهِمَا و باقی
گذاشتیم بر هر دو ثنائی نیکو فِي الْآخِرِينَ در میان امتان باز پسین یا آنچه باقی گذاشتیم این بود که میگویند
سَلَامٌ عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ سلام بر موسی و هارون یا ما میگوئیم که سلام هر دو إِنَّا كَذَٰلِكَ
بدرستیکه ما همچنین نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ پاداش میدهیم نیکوکاران را إِنَّهُمَا بدرستی که موسی و هارون مِنْ
عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ از بندگان گرویدهٔ ما اند وَإِنَّ إِلْيَاسَ و بدرستی که الیاس بن یاسین یا الیاس
ابن بشر بن فنحاص بن العیزار بن هارون علیه السلام لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ از جملهٔ فرستاده شدگانست
بدعوت خلق إِذْ قَالَ یاد آنرا که گفت لِقَوْمِهِ مر گروه خود را أَلَا تَتَّقُونَ آیا نمیترسید از عذاب الهی
أَتَدْعُونَ آیا میپرستید بَعْلًا بعل را بخدائی و آن بتی بود بیست گز بالای او و چهار روی داشت و نام بکیر مینمایست

ازشام و چون بعل

ازشام و چون بعل در آن بود او را بعلبک گفتند و بدین اسم مشهور شد القصه الیاس گفت میخوانید بعل را وَتَذَرُونَ
و میگذارید أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ عبادت نیکوترین آفریننده کان را مراد از خالقین مصورینند اللَّهَ
خدای رَبَّكُمْ پروردگار شماست وَرَبَّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ و پروردگار پدران پیشینهٔ شما پس او را
پرستید و بدو شرک میارید حق سبحانه الیاس را با اهل بعلبک فرستاد و پادشاه ایشان ملکی در شهر احب نام در اول
مسلمان بود و در آخر باغوای زن خود از پیش بت پرست شد و الیاس علی نبینا و علیه السلام دعا فرمود تا
سه سال بقحط مبتلا شدند و با الیاس رجوع نموده چاره تدارک خلل خود در خواستند الیاس فرمود که ایمان می باید
آورد و بیگانگی حق اقرار کرد ایشان متامل شدند و الیاس گفت اگر میخواهید که بطلان و حقیقت دین من و شما
هویدا گردد بیائید تا من خدای خود را بخوانم و شما بتان خود را بخوانید هر کدام اجابت کنند سزای پرستش
باشند ایشان برین رضا داده بت خود را پیاره سته و ستایش بسیار کرده از او باران طلبیدند اثر اجابت
ظاهر نشد و الیاس دعا فرمود فی الحال باران آمد و قوم او در انکار افزودند فَكَذَّبُوهُ پس تکذیب کردند او را
فَإِنَّهُمْ بدرستی که ایشان لَمُحْضَرُونَ هر آینه حاضر کرده شده کانند در عذاب و همه قوم تکذیب کردند إِلَّا
عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ مگر بندگان خدای پاک کرده شده کان از شائبهٔ شرک و نفاق آورده اند که
الیاس ملول شده از خدای درخواست که قبل از نزول عذاب او را از میان قوم بیرون کند فرمان رسید
که در فلان روز بفلان موضع رود و هر چه براو ظاهر گردد بر آن سوار شود الیاس در زمان معین بمکان
مقرر رفت و صورت شبری یا اسبی از آتش پیش وی آمده بر آن سوار شد و الیسع را خلیفهٔ خود ساخت
و حق سبحانه او را پر و بال داده شهوت طعام و شراب و وقاع از وی سلب کرد و با فرشتگان بپرواز
درآمد در صفت او گفته اند که هم انسی است و هم ملکی هم ارضی و هم سماوی و او موکل است بر بیابانها
چنانچه خضر بر دریاها و عرفات بایکدیگر ملاقات مینمایند و در رمضان باهم در بیت المقدس افطار مینمایند
و جمعی از صلحای امت ایشان را می بینند وَتَرَكْنَا عَلَيْهِ و بگذاشتیم بر الیاس فِي الْآخِرِينَ در میان
پسینیان ثنا و درود فراوان یا آن گذاشتیم که گویند سَلَامٌ عَلَىٰ إِلْيَاسِينَ سلام بر قوم الیاس
گفته اند الیاسین هم نام اوست چنانچه میکال و میکائیل و سینا و سینین إِنَّا كَذَٰلِكَ بدرستی که ما همچنین
نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ جزا میدهیم نیکوکاران را إِنَّهُ بدرستی که الیاس مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ
از بندگان ماست ایمان آسمی است جامع مر جمیع کمالات صوری و معنوی را و نام بنده کی تشریفی است
خاص از برای اختصاص اگر بنده خویش خوانی مرا به از ملکت جاودانی مرا شهانی که با بخت فرخنده اند

والصافات

همه بنده کان تو اینده اند وَإِنَّ لُوطًا لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ و بدرستی که لوط بن هاران را از پیغمبران فرستاده شده است
إِذْ نَجَّيْنَاهُ یاد کن چون نجات دادیم او را وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ و همه اهل بیت او را إِلَّا عَجُوزًا مگر پیرزنی که زن
او بود چه او قرار گرفت فِي الْغَابِرِينَ در باز مانده کان بعذاب و با لوط علیه السلام همراهی نکرد ثُمَّ دَمَّرْنَا
الْآخَرِينَ پس هلاک کردیم دیگران را از قوم وی و دیار ایشان را زبر و زبر ساختیم وَإِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ
و بدرستی که شما ای گروه قریش میگذرید عَلَيْهِمْ بر منازل ایشان وقتی که بتجارت شام میروید مُصْبِحِينَ
در حالتی که داخلید در صباح وَبِاللَّيْلِ و بشب یعنی بر منازل ایشان گذر دارید روز و شب أَفَلَا تَعْقِلُونَ
آیا تعقل نمیکنید و اندیشه نمی نمائید که عاقبت مکذبان جز هلاکت میکشد وَإِنَّ يُونُسَ و بدرستی که
یونس بن متی لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ از جمله فرستادگانست او را حق سبحانه با اهل نینوی از بلاد موصل
فرستاد و چنانچه در سورهٔ یونس گذشت قوم تکذیب وی کردند و او عذاب طلبید و از میان قوم
بیرون رفت و بعد از ظهور اثر عذاب قوم یونس علیه السلام ایمان آوردند و عذاب مرتفع شد یونس از آن
حال خبر یافت و او وعده داده بود که عذاب بشما فرود آید پس از اندیشهٔ آنکه مردم او را بکذب نسبت نهند
روی بجانب دریا نهاد إِذْ أَبَقَ یاد کن آن را که گریخت یونس از مردم إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ بسوی کشتی که
مملو بود از مردم و متاع آورده اند که چون یونس بکنار دریا رسید قومی از تجار کشتی بر آب افکنده
سوار میشدند یونس نیز با ایشان بکشتی در آمد چون کشتی بمیان آب رسید بایستاد ملاحان گفتند بندهٔ گریخته
درین کشتی است که کشتی نمیرود یونس علیه السلام فرمود که بندهٔ گریخته منم اهل کشتی گفتند حاشا که تو بنده باشی
سیمای آزادمردی و صلاحیت از بشرهٔ تو لایح است یونس مبالغه کرد که گریخته منم و داب آن قوم چنان بود
که بندهٔ گریخته را در دریا می انداختند تا کشتی روان میشد چون یونس سخن در آن باب بسر حد اطناب رسانید
و قوم نمی شنودند فرمود که قرعه زنیم فَسَاهَمَ پس قرعه زد با اهل کشتی سه نوبت فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ
پس گشت یونس از قرعه بر افتاده کان یعنی هر سه بار قرعه بنام وی بر آمد اهل کشتی او را برداشته قصد کردند
که بدریا در افکنند حق سبحانه وحی فرستاد بماهی که در آخرین دریاها باشد تا پیش کشتی آمده دهن باز کرد و ملاحان
او در طرفی دیگر بردند ماهی آنجا بدید آمد یونس گلیم در سر کشید و خود را در بحر افکند فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ پس فرو برد
او را ماهی وَهُوَ مُلِيمٌ و او ملامت کننده بود نفس خود را که چرا از قوم گریختی فرمان رسید بدان ماهی
که من او را طعمهٔ تو نساخته ام بلکه درون ترا زندان او گردانیده ام باید که ترکیب او از هم نریزد ماهی
در نگاهداشت او همان حال که مادر را با فرزند باشد رعایت مینمود و سر از آب بر آورده میرفت و یونس در درون او

نفس میزد

ملاحظه شد

نفس میزد سه روز یا هفت روز و اشهر آنست که چهل روز در شکم ماهی بود و آن ماهی هفت دریا را بگشت
و حق سبحانه گوشت و پوست او را نازک و صافی ساخته بود چون آبگینه تا یونس علی نبینا و علیه السلام عجایب
و غرایب بحر را مشاهده کرد و پیوسته بذکر حق اشتغال داشت فَلَوْلَا أَنَّهُ پس اگر نه آنست که یونس كَانَ
مِنَ الْمُسَبِّحِينَ بود از تسبیح گویان در شکم ماهی و میگفت لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین
یا اگر نه آنست که او پیش از آنکه بشکم ماهی رسد از ذاکران و نمازگذارنده کان بود لَلَبِثَ هر آینه درنگ کردی
فِي بَطْنِهِ در شکم حوت إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ تا روزی که برانگیخته شوند مردمان اما برکت ذکر بروزگار
او رسید زود دست خلاص دادیم فَنَبَذْنَاهُ پس بیفکندیم او را یعنی ماهی را فرمان دادیم تا او را از درون بر آورد
و بیفکند بِالْعَرَاءِ بزمینی هامون یعنی صحرائی که در و درخت و گیاه و بنا و کوه نبود او را در چنین موضعی
بیفکند وَهُوَ سَقِيمٌ و حال آنکه او بیمار بود یعنی ضعیف و نحیف چون طفلی که از مادر متولد شود وَأَنْبَتْنَا
و برویانیدیم عَلَيْهِ بر زبر سر او شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ درختی از کدو تا ببرگهای خود او را سایه
کرد در زاد المسیر فرموده که خاصیت ورق یقطین آنست که مگس گرد آن نگردد چون حق سبحانه ورا
بدرخت یقطین بپوشید از آفت ذباب و حرارت آفتاب ایمن شد و بز کوهی را فرمان داد تا می آمد
و لبستان در دهن یونس می نهاد تا وقتیکه پوست وی محکم شد و گوشت وی بقرار اصل رفت وَأَرْسَلْنَاهُ و فرستادیم
او را دیگر باره إِلَىٰ مِائَةِ أَلْفٍ بسوی صد هزار مردم أَوْ يَزِيدُونَ و زیاده بیست هزار یا هفتاد
هزار چون خبر رسیدن یونس باهل نینوی رسید ملک با تمام قوم باستقبال وی بیرون آمدند فَآمَنُوا
پس گرویدند بیونس یعنی بر دست وی تجدید ایمان کردند فَمَتَّعْنَاهُمْ پس برخورداری دادیم ایشان را إِلَىٰ
حِينٍ تا هنگام اجل ایشان و بعد از آنکه متقاضی اجل باسترداد ودیعت روح متوجه گردد نه ممانعت
ابطال منع او میسر است و نه ببذل اموال دفع او متصور روزی که اجل دست گشاید بستیز و ز بهر هلاک
هر که خنجر تیز بی وقت جدل بود نه هنگام حیل نه وقت مقاومت نه یارای گریز فَاسْتَفْتِهِمْ
پس بپرس از بنی خزاعه و بنو ملیح و جهینه که ملائکه را دختران خدای میگویند یعنی از وجه قسمت سؤال
کن أَلِرَبِّكَ الْبَنَاتُ آیا مر پروردگار ترا دختران اند وَلَهُمُ الْبَنُونَ و مر ایشان راست پسران
أَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ یا آنکه ما آفریده ایم فرشتگان را إِنَاثًا زنان وَهُمْ شَاهِدُونَ
و ایشان حاضر بودند بوقت آفریدن ما مر ایشان را أَلَا إِنَّهُمْ بدانکه ایشان مِنْ إِفْكِهِمْ از دروغ و افترای
خود لَيَقُولُونَ میگویند وَلَدَ اللَّهُ بزاد خدای یعنی برای او بزادند فرزندان وَإِنَّهُمْ و بدرستیکه ایشان

در انتساب والدیت بخدای لَکَاذِبُونَ هرآینه دروغ گویانند اَصْطَفَى الْبَنَاتِ آیا برگزید خدای دختران را
که مکروه طباع شما اند عَلَى الْبَنِينَ بر پسران که مادهٔ افتخار و استظهار شما ایشانند مَا لَكُمْ چیست مر شما را
درین قسمت كَيْفَ تَحْكُمُونَ چگونه حکم میکنید و نسبت میدهید بخدای آنچه را که برای خود نمی‌پسندید:
أَفَلَا تَذَكَّرُونَ آیا اندیشه نمیکنید که حق سبحانه منزه است از صاحبه و ولد چه ولد از جنس مولود
می باید و مثل او و مشابه و حضرت رب العزت از مثل و شبه مقدس است أَمْ لَكُمْ یا مر شما راست در این سخن
که ملائکه بنات الله اند سُلْطَانٌ مُبِينٌ حجتی روشن یا کتابی فرود آمده از آسمان مشتمل بر اثبات آن
فَأْتُوا بِكِتَابِكُمْ پس بیارید آن کتاب منزل را إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر راستید راست گویان
در دعوی خود آورده اند که بعضی از بنی خزاعه گفتند که حق سبحانه با جن مصاهره کرده و برخی از ستروات
ایشان اختیار فرموده و ملائکه از آن امهات متولد شده اند یا مجوس بر آن بودند که خدای و شیطان برادرانند
حق سبحانه میفرماید که وَجَعَلُوا و ساختند بَيْنَهُ میان خدای وَبَيْنَ الْجِنَّةِ و میان پری که دیو
از ایشان است نَسَبًا خویشی و نسبتی وَلَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّةُ و بدرستی که میدانند دیوان و پریان
که روز قیامت إِنَّهُمْ ایشان یعنی قایلان این سخن یا هم ایشان لَمُحْضَرُونَ حاضر کرده شدگان
باشند برای عذاب جمعی برآنند که مراد از جن ملائکه اند چه هرچه از دیده پوشیده باشد عرب آن را
جن خوانند و ایشان یعنی کافران میان حق سبحانه و ایشان نسبی ساختند یعنی گفتند دختران وی اند و
ملائکه میدانند که ایشان را برای سؤال حاضر خواهند کرد و از پرستش کفار مر ایشان را خواهند پرسید
و ایشان جواب خواهند داد که بل كانوا يعبدون الجن چنانچه در سورهٔ سبا سبق ذکر یافت سُبْحَانَ
اللَّهِ پاکست خدای عَمَّا يَصِفُونَ از آنچه وصف می‌کنند کافران یعنی نسبت قرابت و ولادت بوی
و سزاوار نیست او را از مقالهٔ کفار و اشرار و همه ایشان خدای را بدین نوع وصف میکنند إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ
مگر بندگان خدای الْمُخْلَصِينَ پاک شدگان از الواث شکوک و شبهات که ایشان بسزاوار ستایش
او می‌نمایند پس بتحقیق شما ایشان کافران وَمَا تَعْبُدُونَ و آنچه می‌پرستید از بتان مَا أَنْتُمْ
نیستید همه شما عَلَيْهِ بر آنچه می‌پرستید بِفَاتِنِينَ گمراه کنندگان و تباه سازندگان إِلَّا مَنْ
هُوَ مگر آنکس که او صَالِ الْجَحِيمِ درآینده بدوزخ است یعنی علم ازلی تعلق گرفته و آنکه بی‌شبهه بدوزخ
خواهد رفت و برای رد قول آنها که ملائکه پرست بودند ذکر اعتراف ملائکه بعبودیت میکند که ایشان میگویند
وَمَا مِنَّا و نیست از ما هیچ کسی إِلَّا لَهُ مگر آنکه مر او را مَقَامٌ مَعْلُومٌ مقامیست در خدمت و عبادت دانسته شده

ومقرر ساخته

والصافات

و مقرر گشته که از آن تجاوز نمیتوانیم نمود و شیخ ابوبکر وراق قدس سره فرموده که مراد مقامات سنیه است چون خوف
و رجا و محبت و رضا که هر یک از مقربان حظایر ملکوت و مقدسان صوامع جبروت در مقامی از آن
متمکن اند وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ و بدرستیکه ما صف کشیدگانیم در اداء طاعت و موقف ملازمت
وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ و بدرستیکه ما تسبیح گویندگانیم مر خداوند را و تنزیه کنندگان و از هرچه لایق
ذات مقدس وی نباشد در لباب آورده که این کلام پیغمبر و مؤمنان است که میگویند هر یک از ما فرد افرادی
معلوم داریم در بهشت و امروز در صف ایستادگانیم بنماز و بپاکی یاد کنندگانیم مر خدای را و تأکید است
این دو جمله بان و لام و توسیط فصل دلیل است بر مواظبت طاعت و دوام ذکر بی‌شایبهٔ قصور و فتور خواه
به نسبت ملائکهٔ کرام و خواه به نسبت سید انام علیه الصلوة والسلام و سایر اهل ایمان از اصحاب عظام علیهم
رضوان الله العلام وَإِنْ كَانُوا و بدرستی که بودند کافران قریش که قبل از مبعث لَيَقُولُونَ میگفتند
لَوْ أَنَّ عِنْدَنَا اگر بودی نزدیک ما ذِكْرًا ذکری یعنی کتابی که سبب پند و نصیحت بودی مِنَ الْأَوَّلِينَ
از کتب پیشینیان یعنی اگر ما را نیز کتابی بودی و حکمی بر ما منزل شدی لَكُنَّا هرآینه می‌بودیم ما عِبَادَ
اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ بندگان خدای پاک کرده شده از لوث کفر و شرک و آنهنگام که بدیشان آمد کتابی
که اشرف کتب سماویست فَكَفَرُوا بِهِ پس کافر شدند بوی فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ پس زود بود
که بدانند عاقبت کفر خود را که عقوبت مغلوبیت است وَلَقَدْ سَبَقَتْ هرآینه پیش گرفته است
كَلِمَتُنَا سخن ما یعنی وعدهٔ نصرت که کرده ایم لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ برای بندگان فرستاده شده یعنی پیغمبران
و حکم این وعده در لوح محفوظ ثبت است كما قال كتب الله لأغلبن أنا ورسلي إِنَّهُمْ بدرستی که پیغمبران
لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ هرآینه ایشانند یاری کرده شدگان وَإِنَّ جُنْدَنَا و بدرستی که لشکر ما یعنی متابعان
انبیا لَهُمُ الْغَالِبُونَ هرآینه ایشانند غلبه کنندگان بحجت یا بنصرت در اغلب اوقات و غلبهٔ کفار بر ایشان
بر سبیل ندرتست فَتَوَلَّ عَنْهُمْ پس روی بگردان ای محمد از ایشان حَتَّى حِينٍ تا هنگام امر بقتال یا زمان وعده
نصرت که روز بدر است یا روز فتح مکه وَأَبْصِرْهُمْ و ببین حال ایشان را در آن روز فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ
پس زود باشد که ببینند ایشان در دنیا نصرت ترا و در آخرت علو رتبت ترا آورده اند که چون کفار وعید
فسوف يبصرون شنیدند گفتند این کی خواهد آیت آمد که أَفَبِعَذَابِنَا آیا بعذاب ما يَسْتَعْجِلُونَ شتاب میکنند
و وقت نزول آن میپرسند فَإِذَا نَزَلَ پس چون فرود آید آن عذاب بِسَاحَتِهِمْ بساحت و منزل ایشان
فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِينَ پس بد باشد صباح بیم کرده شدگان آورده اند که در میان عرب قتل و غارت

بسیار بود هر لشکر که قصد قبیله داشتندی شب همه شب راه بپیموده وقت سحر که زمان خواب گران است بحوالی ایشان
درآمدندی و دست بقتل و غارت و اسیر و تاراج برگشاده قوم را مستاصل ساختندی و بدین سبب که اغلب غارت
در صباح واقع میشد غارت را صباح نام نهادند و هرچند در وقتی دیگر وقوع یافتی همان صباح گفتندی
درین آیت تشبیه کرد عذاب را بلشکری که ناگاه بر ایشان هجوم خواهد کرد و بد غارتی بر ایشان واقع
خواهد شد که آن عذاب استیصال است و مرویست که در آن صباح که حضرت پیغمبر صلعم بزمین خیبر رسید
و قلاع و حصون ایشان را دید فرمود که الله اکبر خربت خیبر انا اذا نزلنا بساحة قوم فساء صباح
المنذرین حق سبحانه دیگر باره بجهت تاکید پیغمبر را میفرماید که وَتَوَلَّ و دیگر باره روی بگردان ای محمد و اعرض
عنهم از ایشان حتی حین تا وقتیکه آیت السیف نازل شود وَأَبْصِرْ و ببین عذابی که بدیشان
فرود آید فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ پس زود بود که ببینند انواع عقوبتها در دنیا و عقبی سُبْحَانَ
رَبِّكَ پاکست پروردگار تو رَبِّ الْعِزَّةِ خداوند غلبه و قوت عَمَّا يَصِفُونَ از آنچه وصف میکنند
مشرکان وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ و سلام بر فرستادگان وَالْحَمْدُ لِلَّهِ و همه ستایشها
مر خدای را که رَبِّ الْعَالَمِينَ پروردگار عالمیانست درین آیت بندگان را تعلیم تسبیح و تسلیم
و تحمید داده و امام محی السنه رحمه الله در معالم التنزیل باسناد خود از امیر المؤمنین علی علیه الصلوة و السلام نقل میکند
که هر که دوست میدارد که بر وی پیمایند مزد و ثواب را به پیمانه بزرگتر باید که آخر کلام او از مجلس او این
آیه باشد

سورة ص

بسم الله الرحمن الرحیم

ص ابو روق و قطرب رحمهما الله برآنند که حروف مقطعه جهت تسکیت کفار است که هر وقت که حضرت
رسالت صلعم در نماز و غیر آن قرآن بجهر تلاوت فرمودی ایشان از روی صفیر عناد زدندی و دست
بر دست کوفتندی تا آنحضرت در غلط افتد حق سبحانه این حروف فرستاد تا ایشان بعد از استماع آن
متامل و متفکر شده از تغلیط باز مانند و درین حرف بخصوصه گفته اند که نام خداست یا اسم قرآن
یا علم سوره یا مفتاح اسم صمد و صانع و صادق الوعد یا اشارتست بصدق الله یا صدق محمد و در حقایق
فرموده که اسم محمد است صلعم و مرتضی علی علیه الصلوة و السلام فرموده که نام بحریست در آسمان صاحب لباب گفته که
آن بحریست که عرش خدای بر اوست یا دریائیست که حق تعالی بدان مردگان را زنده گرداند امام قشیری رحمه الله
آورده که قسم یاد میکند بصفات محبت دوستان سلمی گفته که بصفای دل عارفان در تاویلات آورده که بصورت
محمدیه و در بحر الحقایق گوید قسمست بصاد صمدیت او در ازل و بصاد صبوریت او تا ابد و بصاد صانعیت او با تنها

والقرآن

ص

وَالْقُرْآنِ و بحق قرآن ذِي الذِّكْرِ خداوند شرف و عظمت و شهرت یا مشتمل بر ذکر ما یحتاج الیه جواب قسم این که کار نه
آنست که کفار پنداشته اند بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا بلکه آنان که نگرویدند از رؤسای قریش فِي عِزَّةٍ در گردن کشی اند
از قبول حق وَشِقَاقٍ و در مخالفت خدای و عداوت رسول كَمْ أَهْلَكْنَا چندی که هلاک کردیم مِنْ قَبْلِهِمْ
پیش از کفار مکه مِنْ قَرْنٍ از اهل روزگار یعنی امم گذشته بجهت تکبر و شقاق ایشان فَنَادَوْا پس آواز کردند و آواز
بلند بر داشتند تا کسی ایشان را بفریاد رسد وَلَاتَ و نیست آن هنگام حِينَ مَنَاصٍ هنگام رجوع و گریزگاه
در معالم فرموده که عادت کفار مکه آن بود که چون در کارزار کار بر ایشان زار شدی گفتندی مناص مناص یعنی
بگریزید حق سبحانه خبر میدهد که بهنگام حلول عذاب در بدر مناص مناص خواهند گفت و آنجا جای گریز نخواهد بود وَ
عَجِبُوا و شگفت دارند کافران أَنْ جَاءَهُمْ از آنکه آمد بدیشان مُنْذِرٌ پیغمبری بیم کننده مِنْهُمْ از جنس
ایشان یعنی بشری بصورت ایشان یا از قبیله ایشان فَقَالَ الْكَافِرُونَ پس گفتند ناگرویدگان هَذَا
این منذر سَاحِرٌ جادوست در آنچه از خوارق عادت بما مینماید كَذَّابٌ دروغ گویست در دعوی
نبوت یا در اسناد قرآن بخدای چه تیره رائی که انوار لمعات وحی از تاریکی سحر امتیاز نکند و چه بی بصیرتی
که آثار شعاعات صدق را از ظلمات کذب باز نشناسد گشته طالع آفتاب الحنین عالم فروز دیده خفاش را
بگذر از وی نور نه از شعاع روز روشن روی گیتی مستنیر تیرگی شب هنوز از دیده وی دور نه آورده اند
که بعد از اسلام حمزه و عمر اشراف قریش از روی اضطراب نزد ابو طالب آمده گفتند تو بزرگتر و مهتر مائی
آمده ایم تا میان ما و برادرزاده خود حکم فرمائی که تنگی از سفها قوم را میفریبد و دین محدث و آئین جدید
خود را بر ایشان جلوه میدهد سنگ تفرقه در جمع ما افکنده است و نزدیک بدان رسیده که دست تدارک
از اطفاء این نایره عاجز آید ابو طالب آنحضرت را صلعم طلبیده گفت قوم تو آمده اند و ایشان را از تو مدعائیست
یکبارگی طریق انحراف مورز و در متمنای ایشان تاملی نمای حضرت فرمود که ای معشر قریش مطلوب شما از من چه چیز است
گفتند آنکه دست از نقض دین ما بداری و بت الهه ما فرو گذاری تا ما نیز متعرض تو و متابعان تو نشویم حضرت فرمود
که من هم از شما میطلبم که بیک کلمه با من متفق شوید تا ممالک عرب شما را مسخر شود و اکابر عجم کمر فرمان برداری
شما بر بندند گفتند آن کلمه کدام است سید عالم صلعم فرمود که لا اله الا الله یکبار اشراف قریش از آنحضرت اعراض
نموده با یکدیگر گفتند أَجَعَلَ الْآلِهَةَ آیا گردانید محمد خدایان را إِلَهًا وَاحِدًا خدائی یگانه و یکتا إِنَّ
هَذَا ابد رستی که یگانگی خدای لَشَيْءٌ عُجَابٌ چیزیست نیک شگفت چه سی و شصت بت که ما داریم کار یک شهر
مکه راست نمیتوانند کرد یک خدای که محمد میگوید کار تمام عالم چون سازد وَانْطَلَقَ الْمَلَأُ و شتاب رفتند از خانه

ابوطالب بزرگان قوم مِنْهُمْ از جماعت قریش وبکدیگر را میکفتند اَنِ امْشُوا انکه بروید وَاصْبِرُوا وشکیبائی
ورزید بر پرستش خدایان خود اِنَّ هٰذَا بدرستی که مخالفت محمد با ما لَشَيْءٌ يُرَادُ چیزیست که خواسته اند بما از حوادث
زمان وازوقوع آن چاره نیست یا ترفع واستعلا که مدعای محمد است چیزی که خواسته میشود یعنی همه کس میخواهد که مترفع
ومستعلی بود مَا سَمِعْنَا بِهٰذَا نشنوده ایم این که او میکوید از وحدانیت خدای فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ
درملة بازپسین که دریافته ایم پدران پدران خودرا یا درملت عیسی که آخرین مللست چه ایشان به تثلیث قایلند
نه بتوحید اِنْ هٰذَا نیست این توحید که او میکوید اِلَّا اخْتِلَاقٌ مگر بافتنی از نزد وی یعنی دروغیست که خود
بر می بافد ءَاُنْزِلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ آیا فرو فرستاده اند بروی قرآن را مِنْ بَيْنِنَا از میان ما یعنی چرا از
جماعت ما وی مخصوص باشد بوحی وبزرگان قوم از آن محروم باشند وایشان این سخن از روی حسد کفتند بَلْ هُمْ
بلکه ایشان فِي شَكٍّ درگمانند مِنْ ذِكْرِي از وحی من بَلْ لَمَّا يَذُوقُوا بلکه نچشیده اند عَذَابِ عذاب مرا
وچون بچشند شک ایشان زایل کردد وداننده که هرچه پیغمبر من بطریق وحی ادا میکرده حق بوده یعنی بوقت نزول عذاب
برایشان دم تصدیق خواهند زد وفایده نخواهد داد اَمْ عِنْدَهُمْ آیا نزدیک ایشانست رست خَزَائِنُ رَحْمَةِ
رَبِّكَ خزینهای نعمت پروردکار تو الْعَزِيزِ پروردکاری غالب که مغلوب نکردد الْوَهَّابِ بخشنده که هرچه
بخند بمستحق آن بخشد یعنی مفاتیح نبوت بدست کافران وبتصرف ایشان نیست تا بعضی از صنادید خود دهند بلکه
عطیه ایست از حضرت عزت که بفضل خود ارزانی دارد بهرکه خواهد چون زحال مستحقان آگهی هرچه خواهی هرکرا
خواهی دهی دیگران را این تصرف کی رواست اختیار این تصرفها نیز است اَمْ لَهُمْ یا مرایشان راست مُلْكُ السَّمٰوَاتِ
وَالْاَرْضِ پادشاهی آسمانها وزمین وَمَا بَيْنَهُمَا وانچه میان ایشانست واگر ایشانراه مالک این ملک اند
فَلْيَرْتَقُوا پس باید که بالا روید فِي الْاَسْبَابِ در سببها که بدان برآسمان میروند در لباب آورده که اسباب
آنست که ملایکه در وقت صعود بر فلک با جنحه خود برآن اعتماد نموده طیران می کنند ملخص آنست که اگر
کفار را در ملک آسمان وزمین اختیاری واقتداری هست باید که بروند بر آسمان وبر عرش قرار کیرند وبتدبیر
امور عالم اشتغال کنند ووحی از هرکه خواهند بکردانند وبهرکه خواهند بدهند واین سخن غایة تهکم است جُنْدٌ
مَا ایشان لشکری اند وچه لشکری هُنَالِكَ انجا اشارتست بمصارع ایشان در بدر مَهْزُومٌ لشکری
شکسته شده مِنَ الْاَحْزَابِ از آن کروهها که لشکر می کشیده وبا رسل جنگ میکرده اند یکی از دلایل اعجاز قرآن
اینست که خدای خبر داد پیغمبر خودرا در مکه که عنقریب لشکر قریش مقتول ومهزوم خواهند شد وچنان بود
۴۱ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ تکذیب کردند پیش از اهل مکه قَوْمُ نُوحٍ کروه نوح مروی را علیه السلام وَعَادٌ وقوم عاد هود را

وفرعون

وَفِرْعَوْنُ وفرعون موسی را علیه السلام ذُو الْاَوْتَادِ خداوند میخها صفت فرعونست ومراد ملک ثابت باشد
تشبیه کرده ملک او را بخیمه که اطنابه آن باوتاد استحکام یابد وکویند مراد چهار میخ است که مؤمنان را بآن تعذیب میفرمود
وَثَمُودُ وتکذیب کردند ثمود صالح را علیه السلام در تکت وعیون آورده که تکذیب قوم صالح علیه السلام مر او را در
دعوت ثانی بوده چه اول که صالح قوم را دعوت فرمود همه ایمان آوردند وچون وی وفات کرد مرتد کشتند حق سبحانه
باز او را زنده کردانیده بدیشان فرستاد ودر این نوبت نشناختند وبرهان طلبیدند واخراج ناقه واقع شده
بعضی ایمان آوردند وجمعی تکذیب نمودند وبسبب عقر ناقه هلاک شدند وَقَوْمُ لُوطٍ وکروه لوط مر او را علیه السلام
وَاَصْحَابُ الْاَيْكَةِ واهل بیشه شعیب را علیه السلام اُولٰئِكَ الْاَحْزَابُ آن کروه اند حزبهای مکذبان
وَجُنْدٌ مَهْزُومٌ وقریش نیز از ایشان خواهند شد اِنْ كُلٌّ نبود هیچ یک از ایشان اِلَّا كَذَّبَ
الرُّسُلَ مگر انکه تکذیب کردند فرستادکان را فَحَقَّ عِقَابِ پس سزاوار شد عقوبت من بر ایشان وفرود
آمد عذاب من بدیشان وَمَا يَنْظُرُ وچشم نمیدارند وانتظار نمیبرند هٰؤُلَاءِ این کروه از قوم تو اِلَّا صَيْحَةً
وَاحِدَةً مگر یک صیحه را که نفخه اولیست وهمه بدان بمیرند مَا لَهَا نیست آن صیحه را مِنْ فَوَاقٍ هیچ رجوعی
یعنی کنیح اند که آن را رد کنند وباز کردانند وَقَالُوا رَبَّنَا وکفتند معاندان قریش چون نضر بن حارث ونظرای
او که ای پروردکار ما عَجِّلْ لَنَا شتاب بده ما را قِطَّنَا بهره ما را از عذابی که محمد ما را بآن وعید میکند یا از روی
تعجیل بده بما صحیفه اعمال ما تا در آن نکریم قَبْلَ يَوْمِ الْحِسَابِ پیش از روز شمار این استعجال از روی استهزا
میکردند وخواطر عاطر حضرت رسالت صلعم ملول میشد حق سبحانه فرمود که اِصْبِرْ شکیبائی کن عَلٰى مَا يَقُولُونَ
بر آنچه میکویند این حکم منسوخ است بآیه السیف وَاذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ ویاد کن بنده ما داود را علیه السلام
ذَا الْاَيْدِ خداوند قوت در دین یا در حرب یا در مملکت داری وکفته اند در عبادت چه نیمه از شبها بطاعت
میکذرانید وروزی روزه میداشت وروزی افطار میکرد اِنَّهٗ اَوَّابٌ بدرستیکه او بازکردنده بود ما
اِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ بدرستیکه ما رام کردیم کوهها را تا با داود علیه السلام هرجا که میخواست میرفتند مَعَهٗ
يُسَبِّحْنَ با او تسبیح میکردند بِالْعَشِيِّ بشبانکاه وَالْاِشْرَاقِ وبوقت برآمدن آفتاب صاحب
کشف الاسرار فرموده که تسبیح کوهها وسنگها اگرچه بر عقلها پوشیده است از قدرت حق سبحانه بدیع وبعید نیست
وتسبیح حصا در دست حضرت رسالت صلعم یکی از شواهد قدرتست یکی از اولیا سنگی را دید که از آن قطرات
باران آب از وی میچکید ساعتی توقف نموده بتامل در آن نکریست سنگ با وی بسخن آمد که ای ولی خدا چندین
سالست که خدای مرا آفریده واز بیم سیاست او اشک حسرت میریزم آن ولی مناجات کرد که خدایا این سنگ را

این کردان دعای او بعز اجابت پیوست و مژدهٔ امان بدان سنگ رسید آن ولی بعد از مدتی دیگر باره آنجا رسید
دهان سنگ را دید که از نوبت اول بیشتر قطرها میریخت فرمود که ای سنگ چون امین شدی این گریه از جهت چیست جواب داد
که اول میگریستم از خوف عقوبت و حالا میگریم از شادی امن و سلامت مارا بر این درگاه جز گریستن کاری
نیست شیخ الاسلام قدس سره فرموده که در سر گریهٔ دارم دور و دراز ندانم که از حسرتست یا از ناز   از سنگ بین
ملولکان ترشح است ور کوه ناله پرس چه بند ارکان صداست وَالطَّيْرَ و مسخر کردیم مر داود را مرغان مَحْشُورَةً
جمع کرده شده نزد وی و صف زده بالای سروی كُلٌّ و هر یک از کوهها و مرغان لَهُ مر داود را أَوَّابٌ
مطیع بودند یا باز گردانندهٔ آواز خود را با وی به تسبیح وَشَدَدْنَا و محکم کردیم مُلْكَهُ پادشاهی وی را بدعای
مظلومان یا بوزرای نصیحت کننده یا بکوتاه کردن دست ظلمه از رعیت یا بالقاء رعب وی در دل اعادی
یا ببافتن زره و ساختن آلات حرب یا به بسیاری لشکر یا بکثرت پاسبانان چه هر شب سی و شش هزار مرد
پاس خانهٔ وی میداشتند امام ابو اللیث رحمه الله فرموده که استحکام ملک او بدان بود که حق سبحانه از آسمان
سلسلهٔ فرستاد و آن سلسله بالای محکمهٔ داود علیه السلام بایستادی از خصمین هر کدام بر حق بودندی دست ایشان
بسلسله رسیدی و آن دیگر بر اخذ آن قادر نبودی وَآتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ و دادیم داود را حکمت یعنی
تمام علم و کمال وَفَصْلَ الْخِطَابِ و کلامی پاکیزه که مخاطب مقصود خود را بی شبهه از آن دریافتی یا سخن
میانه بی اشباع مُمِلّ و اختصار مُخِلّ و مرتضی علی علیه الصلوة و السلام فصل الخطاب را چنین تفسیر کرده که
البینة علی المدعی و الیمین علی من انکر و بحقیقت کلام خصوم بدین حکم منفصل و منقطع میشود
و بباید دانست که در قصهٔ داود علی نبینا و علیه السلام و تزویج زن اوریا اختلاف بسیارست و بعضی
مفسران آن قصه را بر وجهی ایراد کرده اند که شرع و عقل از قبول آن ابا میکنند و آنچه بصحت اقرب مینماید
آنست که اوریا زنی را خطبه کرده بود و نزدیک بآن رسیده بود که با وی عقد کنند اولیاء زن را با وی خدشهٔ
افتاد و بوی ندادند و حضرت داود علیه السلام وی را خطبه فرمود و او را نود و نه زن بود و او را نیز بخواست در
زاد المسیر آورده که عتاب الهی با وی برای آن بود که بعد از خطبهٔ اوریا وی را خطبه کرد و صورت
معاتبه در قرآن برین وجه است که وَهَلْ أَتَاكَ و آیا آمد بتو نَبَأُ الْخَصْمِ خبر گروهی که خصومت کردند
و در تبیان آورده که جبرئیل و میکائیل در صورت دو خصم نزد داود علیه السلام آمدند و با هر یک جمعی از
ملائکه بودند حضرت داود علیه السلام روزها را قسمت فرموده بود روزی عبادت کردی و روزی حکم فرمودی
و روزی وعظ گفتی و روزی بمهمات خاصهٔ خود اشتغال نمودی روز عبادت ببالاخانه برآمدی و پاسبانان

برحوالی آن

برحوالی آن ایستاده مردم را از در آمدن بر وی منع کردندی با ملائکه آن روز بصورت انسان بخانهٔ داود علیه السلام آمدند و بعبادت
خانهٔ وی بالا رفته چنانچه میفرماید که إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ یاد کن چون بالا رفتند بر سور غرفهٔ وی إِذْ دَخَلُوا چون
درآمدند عَلَىٰ دَاوُودَ بر داود علیه و ایشان را دید فَفَزِعَ پس بترسید مِنْهُمْ از ایشان چه بی اجازت او از بالای غرفه
درآمدند قَالُوا لَا تَخَفْ گفتند مترس ای داود خَصْمَانِ ما دو گروهیم خصم یکدیگر بَغَىٰ بَعْضُنَا ستم کرده اند برخی
از ما عَلَىٰ بَعْضٍ بر برخی دیگر فَاحْكُمْ بَيْنَنَا پس حکم کن میان ما بِالْحَقِّ براستی وَلَا تُشْطِطْ و جور مکن در حکم خود
وَاهْدِنَا و راه نمای ما را إِلَىٰ سَوَاءِ الصِّرَاطِ براه میانه که آن عدالت و راستی داود علیه السلام فرمود که سخن گوئید یکی
از ایشان بدیگری اشارت کرده با داود گفت إِنَّ هَٰذَا که این مرد أَخِي برادر منست در دین و صحبت لَهُ تِسْعٌ
وَتِسْعُونَ نَعْجَةً مراورا نود و نه میش است وَلِيَ و مرا نَعْجَةٌ وَاحِدَةٌ یک میش فَقَالَ پس گفت أَكْفِلْنِيهَا آن را نصیب
من گردان و تملیک من کن وَعَزَّنِي و غلبه کرد بر من فِي الْخِطَابِ در سخن گفتن و نگذاشت که نقل کنم در آن قَالَ گفت
داود علیه السلام که اگر حال بر این منوال است لَقَدْ ظَلَمَكَ بخدای که ستم کرده است بر تو بِسُؤَالِ نَعْجَتِكَ بخواستن میش تو جمع
کردن آن إِلَىٰ نِعَاجِهِ با میشهای خود وَإِنَّ كَثِيرًا و بدرستیکه بسیاری مِنَ الْخُلَطَاءِ از شرکا که مالها بهم خلط
میکنند لَيَبْغِي هر آینه ستم میکنند بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ برخی از ایشان بر برخی زیاده از حق خود میطلبند إِلَّا الَّذِينَ
آمَنُوا مگر آنان که گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند عملهای ستوده وَقَلِيلٌ مَا هُمْ و اندک اند ایشان
در میان شریکان چون داود علیه السلام این سخن گفت ایشان برخواستند و از نظر وی غایب شدند داود علیه السلام
در تامل افتاد وَظَنَّ دَاوُودُ و گمان برد داود أَنَّمَا فَتَنَّاهُ آنکه ما امتحان کردیم او را بدین حکومت تا متنبه
گرداو دریافت فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ پس طلب آمرزش کرد از پروردگار خود وَخَرَّ رَاكِعًا و بیفتاد بر روی در حالتیکه
سجده کننده بود وَأَنَابَ و باز گشت بخدای این سجده نزد امام اعظم سجدهٔ عظیمت است و میگوید بتلاوت وی
سجده باید کرد در نماز و غیر نماز و نزد امام شافعی از عزایم نیست و از امام احمد در این دو سجده دو روایتست
و این سجدهٔ دهم است بقول امام اعظم و در فتوحات این سجده را سجدهٔ انابت گفته و فرموده که یقال لها سجدة
الشکر فی حضرة الانوار لان داود علیه السلام سجدها شکرا فَغَفَرْنَا پس بیامرزیدیم لَهُ مر داود را ذَٰلِكَ
آنچه از او استغفار کرده بود وَإِنَّ لَهُ و بدرستی که مر او را عِنْدَنَا نزد ما لَزُلْفَىٰ قربتست بعد از مغفرت
وَحُسْنَ مَآبٍ و نیکوئی باز گشت در بهشت و گفتیم مر او را که يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ ای داود ما ترا
گردانیدیم خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ خلیفه در زمین یعنی رتبهٔ خلافت در روی زمین بتو ارزانی داشتیم و ترا خلف
انبیا که پیش از تو بوده اند ساختیم فَاحْكُمْ بَيْنَ النَّاسِ پس حکم کن میان مردمان بِالْحَقِّ براستی وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ

و پی روی مکن هوای نفس و آرزوهای او را فَيُضِلَّكَ که گمراه گرداند ترا عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ از راه خدای إِنَّ الَّذِينَ
بدرستیکه آنان که يَضِلُّونَ گمراه میشوند و دور میمانند عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ از راه خدای یعنی از دلایلی که برای حق نصب
کرده است لَهُمْ مر ایشان راست عَذَابٌ شَدِيدٌ عذابی سخت بِمَا نَسُوا بسبب آنکه فراموش کرده اند يَوْمَ
الْحِسَابِ روز شمار را و برای آن روز کاری نساخته اند در فواید السلوک آورده که بیکی پادشاهی چه
صعب کاریست و بهر باری چه گران باری حضرت داود علی نبینا و علیه السلام با کمال درجهٔ نبوت و جلال مرتبهٔ رسالت
بجهد اعباء چنین امری مامور میگردد و بخطب اثقال چنین خطابی مخاطب میشود که فاحکم بین الناس بالحق میان
مردمان حکم بر طریق معدلت و نصفت کن و داوری بر منهج عدل و انصاف نمای و پای بر جادهٔ حق نه نه بر طریق باطل
و متابعت هوای نفس بر مشایعت مراد خویش اختیار مکن که ترا از مسالک مراضی ما گمراه گرداند و در سلسلة الآلی
میفرماید که نصّ قرآن شنو که حق فرمود در مقام خطاب با داود که ترا زان خلیفه دادیم سوی خلق جهان فرستادیم
تا دهی ملک دل از عدل اساس حکم را فی عدل بین الناس هر که رانی ز عدل مستور است از مقام خلیفگی دور است آنکه گر دستم زند و بسبق
عقل چون خواندش خلیفهٔ حق وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ و نیافریدیم ما آسمان و زمین را وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان ارض
و سماست بَاطِلًا آفریدنی باطل یعنی اینها را عبث نیافریده ایم بلکه برای آنکه استدلال کنند بدان بر قدرت کامله
و حکمت شامله ذَٰلِكَ آنکه آفریدن اشیا بیحکمتی باشد ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا گمان آنست که کافر شدند و بسبب
آفرینش پی نبردند فَوَيْلٌ پس وای لِلَّذِينَ كَفَرُوا مر آنان را که نگرویدند و بدین نوع گمان بردند مِنَ النَّارِ
از آتش دوزخ آورده اند که کفار قریش مؤمنان را گفتند که ما را در آخرت برابر شما یا بیشتر از شما عطا خواهند
داد آیت آمد که أَمْ نه چنان است آیا نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا میگردانیم او را که گرویدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
و کارهای ستوده کردند در جزا و عطا كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ مانند تباه کاران در زمین یعنی نمیگردانیم
كِتَابٌ این کتابیست یعنی قرآن را أَنْزَلْنَاهُ فرو فرستادیم إِلَيْكَ بسوی تو مُبَارَكٌ برکت داده
و بسیار خیر لِيَدَّبَّرُوا تا اندیشه کنند آيَاتِهِ در آیتهای آن و تفکر نمایند در معانی و حقایق آن وَ
لِيَتَذَكَّرَ و تا پند پذیر شوند أُولُو الْأَلْبَابِ خداوندان عقول صافیه وَوَهَبْنَا لِدَاوُدَ
و بخشیدیم مر داود علیه السلام را سُلَيْمَانَ یعنی فرزندی که آن سلیمان است ع نِعْمَ الْعَبْدُ نیکو بنده بود
سلیمان إِنَّهُ أَوَّابٌ بدرستیکه او رجوع کننده بود بخدای در همه احوال آورده اند که سلیمان علی نبینا و علیه السلام
با کفار دمشق نصیبین کارزار کرد و هزار اسب از ایشان گرفت و گویند داود با عمالقه غزا کرده بود و هزار اسب
گرفته و میراث بسلیمان رسیده و در معالم گوید که اسبان دریایی بود بپر داشته و دیوان از بحر برای سلیمان آوردند

و بر هر تقدیر

ص

و بر هر تقدیر سلیمان علیه السلام خواست که ایشان را تماشا کند بعد از نماز دیگر بعرض آنها مشغول شدند و سلیمان بسبب آن
وردی که در آخر روز داشت باز ماند و همه را قربان کرد چنانچه حق سبحانه میفرماید إِذْ عُرِضَ یاد کن چون عرض کرده شدند
عَلَيْهِ بر سلیمان علیه السلام بِالْعَشِيِّ بآخر روز الصَّافِنَاتُ اسبان ایستاده بر سه پای و بر کنارهٔ سم
از قائمهٔ چهارم و این صفت پسندیده است در اسب الْجِيَادُ اسبان تیزرو و او بنظارهٔ ایشان مشغول شد
تا ورد او فوت گشت فَقَالَ پس گفت إِنِّي أَحْبَبْتُ بدرستیکه برگزیدم حُبَّ الْخَيْرِ دوستی مال را
یعنی اسبان جیاد تا که باز ماندم عَنْ ذِكْرِ رَبِّي از ذکر پروردگار خود یعنی وردی که در طرف آخر روز داشتم
حَتَّىٰ تَوَارَتْ تا وقتیکه پوشیده شد آفتاب بِالْحِجَابِ به پردهٔ شب و گویند حجاب کوه سبز است محیط بکرهٔ
زمین رُدُّوهَا باز گردانید اسبان را عَلَيَّ بر من و چون باز گردانیدند فَطَفِقَ پس در ایستاده میسود شمشیر را
مَسْحًا سودنی بِالسُّوقِ بساقهای اسبان یعنی پی میکرد ایشان را وَالْأَعْنَاقِ و گردنهای ایشان یعنی میبرید
سرهای ایشان را و در آن زمان گوشت اسب حلال بود و آن را در راه خدای برای قربان ذبح میکردند و بعضی
علما بر آنند که مراد از ذکر نماز است که از سلیمان بسبب مطالعهٔ اسبان فوت شد و آفتاب غروب کرد سلیمان علیه السلام
باذن خدای ملائکه را که موکل بودند بر آفتاب فرمود که ردّوها علی باز گردانید آفتاب را برای من حق سبحانه فرمود
تا آفتاب را باز گردانیدند و بموضع وقت عصر آوردند تا وی آن را ادا کرد و آنکه بدعای حضرت پیغمبر صلعم در صهباء
بعد از غروب باز گشت و بجای عصر آمد تا علی علیه الصلوة و السلام نماز گذارد نزد محدثان مشهور است و امام
طحاوی رحمه الله علیه در شرح آثار روایت فرموده که روات این حدیث ثقات اند و از احمد ابن صالح نقل کرده که اهل علم را
سزاوار نیست که تغافل کنند از حفظ این حدیث زیرا که از علامات نبوت است که دعوتش گرفته گریبان آفتاب
بالا کشیده از چه مغرب بر آسمان که قرص بدر را بسر گردون خوان چرخ دستش دو نیم کرده بیک ضربت سنان آورده اند
که حق سبحانه سلیمان را علی نبینا و علیه السلام پسری ارزانی فرمود جماعت دیوان از ترس آنکه او نیز چون پدر
ایشان را بجور و تسخیر در آرد اجتماع نموده بر قتل او اتفاق کردند سلیمان علیه السلام خبر یافته او را بسحاب سپرد تا
برضاع او قیام نماید و از شر ایشان ایمن باشد قضا را آن پسر بمرد و آن پسر مرده بر تخت سلیمان علیه السلام
افکندند چنانچه حق سبحانه خبر داد که وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ بدرستی که ما آزمودیم و در فتنه افکندیم
سلیمان را وَأَلْقَيْنَا و انداختیم عَلَىٰ كُرْسِيِّهِ بر تخت او جَسَدًا پسر او را جسدی بی روح سلیمان ع
از آنچه کرده بود نادم شد ثُمَّ أَنَابَ پس باز گشت بخدای و بر عالمیان ظاهر شد که توکل بر غیر خدا نباید
کرد و در لباب آورده که سلیمان علیه السلام بیمار شد بمثابه که از غایت ضعف بدنی بی روح مینمود و او را بر تخت می نشاندند

تا مهمات ملک و خلق بتدبیر نشود پس باز گشت بصحت و مشهور آنست که بواسطهٔ ترک اولی انگشتری مملکت وی بدست صخر جنی
افتاد و چهل روز بر تخت سلیمان علیه السلام نشست و باز آن خاتم بدست سلیمان علیه السلام آمده بمملکت باز گشت و از
از روی نیاز بدعا اشتغال نمود قال گفت رب اغفر لی ای پروردگار من بیامرز مرا در آنچه از من صادر شده وهب لی
و بخش مرا ملکا لا ینبغی پادشاهی که نسزد و نشاید لاحد مر یکی را من بعدی پس از من تا چنین ملکی معجز من بود
تا کسی از من سلب نتواند کرد چون صخر جنی در بحر الحقایق فرموده که مرا ملکی ده مخصوص تا دیگری بهوس طلب آن نکند و در فتنه
نیفتد چه در ملکی بدان عظمت جز بقوت نبوت از فتنه ایمن نتوان بود انک انت الوهاب بدرستیکه تو بخشنده
و هر چه خواهی بهر که خواهی دهی امام قشیری رحمه الله گفت که سلیمان علیه السلام باعلام الهی دانسته بود که حضرت پیغمبر ما
صلی الله علیه و آله و سلم بممالک دنیا التفات نخواهد فرمود بجهت آن برین دعا جسارت نمود و از این است
که صاحب فتوحات قدس سره آورده که مراد سلیمان علیه السلام آن بود که مرا ملکی بخش که ظهور آن بالفعل کسی را نسزد چه بالقوه
لقوهٔ حضرت رسالت را صلوات الله و سلامه علیه آن ملک حاصل بود چنانچه در صحیحین مذکور است که حضرت
رسول صلعم فرموده که عفریتی ناگاه بمن در آمد تا نماز بر من قطع کند خدای مرا قوت داد و ممکن گردانید از او تا او را
بگرفتم و خواستم که بر ستونی از ستونهای مسجد بر بندم تا شما در او نگرید پس یاد کردم دعای سلیمان را علیه السلام که هب لی
ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی او را رها کردم تا بی بهره و نا امید باز گشت فسخرنا پس رام گردانیدیم له الریح مر سلیمان را
باد تا فرمان وی برد تجری و بر رود بامره بفرمان او رخاء نرم و خوش حیث اصاب هر جا قصد کرده باشند
والشیاطین و مسخر کردیم مر او را دیوان کل بناء هر بنا کننده در بر تا برای وی عمارتها سازند وغواص
و غوص نماینده در بحر تا بجهت وی استخراج جواهر کنند وآخرین و دیگر رام ساختیم مر وی را دیوان دیگر مقرنین
باهم بسته فی الاصفاد در بندها یعنی هر کدام از شیاطین که عمله بودند برای وی کار کردندی و جمعی را که متمرد
بودندی در بند کشیدی تا ضرر بمردم نرسانند پس گفتیم مر او را که هذا این ملک که بتو دادیم عطاؤنا
بخشش ماست بتو فامنن پس منت نه بر هر که خواهی و او را از آن محفوظ گردان او امسک یا باز دار
عطای خود را از هر که خواهی بغیر حساب بی حساب در من و امساک یعنی در آن مفوض بمشیت تو است
و بر آن محاسب نخواهی بود وان له و بدرستی که سلیمان را عندنا نزدیک ما لزلفی قربتست بقبول
طاعت او یا در آخرت از مقربان درگاه صمدیت خواهد بود با وجود ملک عظیم که در دنیا داشته وحسن
مآب و مر او راست نیکوئی باز گشت یعنی درجات جنات واذکر عبدنا ایوب و یاد کن بنده ما
ایوب را اذ نادی چون بخواند ربه آفریدگار خود را انی بانکه مرا مسنی الشیطان بنصب مس میکند

شیطان یعنی مرسنید بمن رنج وعذاب والم و اینچنان بود که ابلیس شماتت میکرد و مر ایوب را سرزنش
مینمود که چکردی که حق سبحانه فواید نعم از تو باز گرفت و شداید الم بر تو گماشت و گفته اند وسوسه میکرد اتباع
او را تا حدی که او را از دیار خود بیرون کردند و برخی از وجوه شکایت ایوب علیه السلام در سورهٔ انبیا
مذکور شد القصه حق سبحانه دعا او را اجابت فرمود و جبرئیل را علیه السلام بنزد وی فرستاد جبرئیل بیامد و
مر او را گفت ارکض برجلک بزن پای خود را بر زمین ایوب بفرمان روح الامین پای مبارک بر زمین
زد و دو چشمه از تحت قدم او جوشیدن گرفت یکی گرم و یکی سرد جبرئیل فرمود که هذا مغتسل این چشمه
گرم جای غسل کردنست یا آبیست که بدان غسل کنند و این چشمه دیگر بارد وشراب آبیست سرد است
و آشامیدنی پس ایوب علیه السلام در آن چشمه حاره غسل فرمود جمیع امراض ظاهری از وی محو شد و از آن چشمه
سرد بیاشامید علل باطنی وی بتمام زایل گشت و گفته اند چشمه یکی بود بوقت خوردن سرد بود و بوقت غسل
کردن گرم ووهبنا له و بخشیدیم مر او را یعنی بوی عطا کردیم اهله کسان او را یعنی فرزندان وی را زنده
کردیم ومثلهم معهم مانند ایشان تا اولاد او دو برابر آن شدند که بودند رحمة منا برای بخششی
که فایض شد از ما وذکری و برای پند گرفتن لاولی الالباب مر خداوندان عقلها را تا در بلاها انتظار
فرج کشند بصبر و پناه بحق سبحانه برند که رحمت الهی فرج را بصبر باز بسته است ع اصبر فان الصبر مفتاح الفرج
کلید صبر کسی را که باشد اندر دست هر آینه در گنج مراد بگشاید ز شام تیرهٔ محنت بساز و صبر نمای که دم بدم
سحر از پرده روی بنماید آورده اند که در زمان مرض ایوب علیه السلام زوجهٔ او رحمه بمهمی رفته بود و دیر باز آمد
ایوب سوگند خورد که او را صد چوب زند چون بنا بر صبح صحت از افق رحمت روی نمود و ایوب علیه السلام بحالت
درستی و جوانی باز آمد خواست تا سوگند خود درست کند خطاب رسید که وخذ بیدک و بگیر بدست خود ضغثا
از چوب اذخر یا از خوشهٔ خشک شده که عدد صد باشد فاضرب به پس بزن زوجهٔ خود را
بدان دستهٔ گیاه ولا تحنث و حانث مشو در سوگند خود انا وجدناه بدرستی که ما یافتیم ایوب را
صابرا شکیبا در سختیها بنفس و مال و ولدی رسید نعم العبد نیکو بنده است ایوب انه اواب
بدرستیکه رجوع کننده است بدرگاه ما بکلیت خود واذکر عبادنا و یاد کن بندگان ما را ابراهیم
ابراهیم خلیل الرحمن را واسحق و پسر وی اسحق را ویعقوب و نبیرهٔ وی یعقوب را اولی الایدی
خداوندان دستها والابصار و دیدها مراد اعمال شرعیه و علوم نافعه است تعبیر کرد بدست از عمل
که اکثر آن بمباشرت ایدی باشد و بدیده از معارف که اقوی مبادی آن ابصار است یا مراد از ایدی قوت است

در طاعت و از ابصار بصیرت در دین إِنَّا أَخْلَصْنَاهُم بدرستی که ما خالص گردانیدیم ایشان را بِخَالِصَةٍ بخصلتی
پاک از شوب معایب یا نعمتی خالص از لوث مثالب که آن ذِكْرَى الدَّارِ یاد کردن سرای آخرتست چه مطمح
نظر انبیا جز فوز بلقای حضرت کبریائیت و آن در آخرت میسر شود وَإِنَّهُمْ و بدرستی که این پیغمبران ٥
عِنْدَنَا نزدیک ما لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْأَخْيَارِ از جملهٔ برگزیدگان و نیکان اند وَاذْكُرْ إِسْمَاعِيلَ
و یاد کن اسماعیل پیغمبر را وَالْيَسَعَ و الیسع بن اخطوب را که خلیفهٔ الیاس بود و بآخر خلعت نبوت یافت
وَذَا الْكِفْلِ و خداوند پایندانی را که بشر بن ایوب بوده و صد پیغمبر را که از قتل ملک بخشید کفیل شده و در
تبیان فرموده که او پسر ایوبست علیه السلام و بعد از پدر مبعوث شد بقومی از شام و خدای او را ذو الکفل نام
نهاد و بعضی او را همان الیسع دانند که از الیاس علیه السلام متکفل که با مر دین قیام نماید و برین تقدیر عطف
او بر الیسع از قبیل عطف صفت باشد بر موصوف وَكُلٌّ و همه این نام بردگان بودند مِنَ الْأَخْيَارِ
از گزیدگان خلق هَٰذَا این خبر انبیا ذِكْرٌ سبب یاد کردنست ترا که محمدی و قوم ترا وَإِنَّ لِلْمُتَّقِينَ
و بدرستی که مر پرهیزکاران را لَحُسْنَ مَآبٍ نیکوئی بازگشت است و بازگشت نیکو که آن جَنَّاتِ
عَدْنٍ بوستانهای اقامت است مُفَتَّحَةً در حالتی که گشاده شده باشد لَهُمُ الْأَبْوَابُ
برای ایشان درهای آن بوستانها مُتَّكِئِينَ و ایشان تکیه زدگان بر تختها فِيهَا در آن باغها
چنانچه متنعمان برای راحت يَدْعُونَ فِيهَا میخوانند و میخواهند در آن بوستانها بِفَاكِهَةٍ بها
كَثِيرَةٍ میوهٔ بسیار چه تفکه برای تلذذ است و تغذی بجهت تحلل و اینجا تحلیل نباشد پس از مطاعم بفواکه میل
پیشه کنند وَشَرَابٍ و دیگر خواهند آشامیدنی بسیار وَعِنْدَهُمْ و نزدیک ایشان باشند قَاصِرَاتُ
الطَّرْفِ کوتاه چشمان یعنی زنانی که از غیر شوهر چشم باز گیرند أَتْرَابٌ همزادان یعنی همه ایشان
در یک سن باشند و گفته اند تمام زنان بهشت در سن مساوی ازواج باشند مجموع سی و سه ساله و بعضی
برانند که مراد از اتراب آنست که همه زنان متساوی باشند در حسن یعنی هیچ یک را بر دیگری فضل
نبود در آنچه طبع بفاضله کشد و از مفضوله منصرف گردد هَٰذَا گویند ملائکه بهشتیان را که این است
مَا تُوعَدُونَ آنچه وعده داده شده بود بدیشان لِيَوْمِ الْحِسَابِ در روز شمار پس اهل بهشت از
روی بهجت و فرح گویند إِنَّ هَٰذَا بدرستیکه آنچه ما می بینیم از نعمت لَرِزْقُنَا هر آینه روزی ماست
که حضرت رزاق بی منت بما ارزانی داشته مَا لَهُ نیست این را مِنْ نَفَادٍ هیچ کمی و انقطاع هَٰذَا
اینست آنچه بهشتیان را باشد وَإِنَّ لِلطَّاغِينَ بدرستیکه مر نافرمانان یعنی کافران راست لَشَرَّ مَآبٍ

بدی بازگشت

بدی بازگشت یعنی بازگشت بد که آن جَهَنَّمَ دوزخ است يَصْلَوْنَهَا در آیند دران فَبِئْسَ الْمِهَادُ پس بد آرام
گاهی است دوزخ هَٰذَا عذاب اینست فَلْيَذُوقُوهُ پس باید بچشند آن را حَمِيمٌ آن آب گرم است
در نهایت حرارت که چون پیش لب رسد روی را بسوزد و چون بخورند رودها پاره شود وَغَسَّاقٌ و زهریر
که دوزخیان را ببرودت بسوزد چنانچه آتش بحرارت میسوزاند و گویند غساق چرکی گنده را گویند بلغت
عرب و مراد اینجا ریم است که از گوشت و پوست دوزخیان و از فروج زانیان سیلان میکند جمع کرده بر ایشان
میخورانند وَآخَرُ و ایشان را عذابی دیگر است مِنْ شَكْلِهِ مثل این عذاب که مذکور شد أَزْوَاجٌ
نوعها یعنی این عذاب گوناگون است اما متشابه یکدیگر اند در تعذیب و ایلام آورده اند که چون رؤساء
کفار بدوزخ در آیند تبعهٔ ایشان را نیز با ایشان در آرند و ملائکه رؤسا را گویند هَٰذَا فَوْجٌ این گروه
مُقْتَحِمٌ مَعَكُمْ در آمد کانند در دوزخ برنج و سختی با شما ایشان گویند لَا مَرْحَبًا بِهِمْ هیچ مرحبا مباد ایشان را
إِنَّهُمْ بدرستیکه ایشان صَالُو النَّارِ در آمد کانند بآتش بشومی عمل خود چنانچه ما در آمده ایم مرحبا کلمه ایست
که برای اکرام مهمانان گویند قَالُوا بَلْ أَنْتُمْ بلکه شما لَا مَرْحَبًا بِكُمْ مرحبا مباد شما را و شما بدین نفرین سزاوارترید
أَنْتُمْ قَدَّمْتُمُوهُ شما فرا پیش داشتید موجبات عذاب را لَنَا برای ما که ما را اغوا کردید تا بسبب اضلال
شما بدوزخ در آمدیم فَبِئْسَ الْقَرَارُ پس بد قرارگاهیست دوزخ آنگاه تابعان دیگر باره قَالُوا رَبَّنَا
گویند ای پروردگار مَنْ قَدَّمَ لَنَا هر که فرا پیش داشت برای ما هَٰذَا این کفر و ضلال و ما را از راه حق
بلغزانید فَزِدْهُ پس زیاده کن او را عَذَابًا ضِعْفًا عذابی دوباره فِي النَّارِ در آتش یعنی آن مقدار عذاب
که داده آنرا دو چندان کن و گفته اند حیات و عقارب دوزخ بر ایشان گمارد وَقَالُوا و گویند صنادید
قریش در دوزخ مَا لَنَا چیست ما را که امروز لَا نَرَىٰ نمی بینیم رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُمْ مردانی که
بودیم میشمردیم ایشان را در دنیا مِنَ الْأَشْرَارِ از بدان و مردودان در موضح آورده که کفار
قریش چون در دوزخ نگرند و فقرای مسلمانان چون عمار و صهیب و خباب و بلال را نه بینند گویند
أَتَّخَذْنَاهُمْ سِخْرِيًّا استفهام برای تقریر است یعنی ما ایشان را فرا گرفتیم و با ایشان استهزا و سخریت
کردیم ایشان را بدوزخ در نیاورده اند أَمْ زَاغَتْ یا در آورده اند و میل کرده است عَنْهُمُ
الْأَبْصَارُ از ایشان چشمهای ما یعنی ما نمی بینیم ایشان را در آثار آمده که حق سبحانه آن گروه فقرا را
بر غرفات بهشت جلوه دهد تا کفار به بینند بر حسرت ایشان بیفزاید إِنَّ ذَٰلِكَ بدرستی که آنچه
حکایت کردیم از دوزخیان لَحَقٌّ هر آینه راست است و آن است تَخَاصُمُ أَهْلِ النَّارِ جنگ و جدل کردن

اهل دوزخ و ماجرای ایشان قُلْ بگو مشرکان مکه را اِنَّمَا اَنَا جز این نیست که من مُنْذِرٌ بیم کننده‌ام و ترسانند[ه]
از عذاب خدای وَمَا مِنْ اِلٰهٍ و نیست هیچ خدای پرستش اِلَّا اللّٰهُ الْوَاحِدُ مگر خدای یگانه که ذات او شرکت
قبول نکند و کثرت را بوحدت او راه نباشد اَلْقَهَّارُ قهر کننده که بنای امال را بعصف اجال در هم شکند
یا غیرت متوهم و کثرت بی اعتبار را که فی نفس الامر وجود ندارد در نظر عارف مضمحل و متلاشی سازد
غیرتش غیر در جهان نگذاشت وحدتش رسم این و آن برداشت گم شود جمله ظلمت پندار نزد انوار واحد القهار
رَبُّ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ آفریدگار آسمانها و زمین وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان ایشانست اَلْعَزِيزُ
خداوندی که غالب بود در عذاب کردن اَلْغَفَّارُ آمرزگاری که باک ندارد از آمرزیدن قُلْ هُوَ بگو آنچه
گفتم بشما و بیم کردم از عقوبت روز قیامت نَبَأٌ عَظِيمٌ خبری بزرگست اَنْتُمْ شما عَنْهُ از آن
مُعْرِضُونَ روی گردانندگان اید از غایت غفلت یا نبوت من شانی بزرگ دارد و شما از آن
اعراض مینمائید آخر در نگرید که اگر من نبی نبودمی و وحی بمن نیامدی مَا كَانَ لِيَ نبودی مرا مِنْ عِلْمٍ
هیچ دانشی بِالْمَلَاِ الْاَعْلٰى بگروه برترین ملائکه اِذْ يَخْتَصِمُونَ آنگاه که گفت و شنود میکردند در شأن
آدم علیه السلام که اَتَجْعَلُ فِيهَا الآية پس بر نبوت من دلیلی از این روشن‌تر نیست که قصهٔ ملایکه و آدم
بیان میکنم بر وجهی که در کتب متقدمه مذکورست بی مطالعهٔ کتابی و بی سماع از استادی اِنْ يُوحٰى
وحی کرده نمیشود اِلَيَّ بسوی من اِلَّا اَنَّمَا اَنَا مگر آنکه جز این نیست که من نَذِيرٌ مُبِينٌ بیم کننده‌ام
آشکارا یا هویدا کننده موجبات عذاب اِذْ قَالَ رَبُّكَ یاد کن چون گفت پروردگار تو لِلْمَلٰٓئِكَةِ
اِنِّي مر فرشتگان را که من خَالِقٌ آفریننده‌ام بَشَرًا آدمی را مِنْ طِينٍ از گل مراد آدم است
علی نبینا و علیه السلام فَاِذَا سَوَّيْتُهُ پس چون تمام کنم خلقت او را و قالب او را نیکوتر شکلی بپردازم
وَنَفَخْتُ فِيهِ و بدمم در وی مِنْ رُوحِي از روح خود حق سبحانه روح را مشرف و مکرم ساخت بشرف
اضافت جهت طهارت و نظافت اما ملخص سخن آنست که چون روح بقالب وی در آمد و زنده گردید
فَقَعُوا لَهُ پس بروی در افتید برای وی سَاجِدِينَ سجده کنندگان از جهت تکریم و تبجیل او
فَسَجَدَ الْمَلٰٓئِكَةُ پس سجده کردند كُلُّهُمْ اَجْمَعُونَ همه ایشان بتمام مر آدم را بعد از نفخ روح
در وی اِلَّا اِبْلِيسَ مگر ابلیس که سجده نکرد اِسْتَكْبَرَ بزرگ داشت خود را و فرمان نبرد وَكَانَ و گشت بدان
نافرمانی مِنَ الْكَافِرِينَ از ناگرویدگان قَالَ يَا اِبْلِيسُ گفت حق سبحانه که ای ابلیس مَا مَنَعَكَ
چه چیز باز داشت ترا اَنْ تَسْجُدَ از آنکه سجده کنی لِمَا خَلَقْتُ مر آن چیز را که بیافریده‌ام بِيَدَيَّ

بدو دست خو

بدو دست خود ذکر دست برای تحقیق اضافت خلقت آدم است بحق سبحانه و تعالی یعنی من بنفس خود او را آفریدم
بی توسط مادر و پدر در انوار آورده که ذکر بیدیّ تشبیه است بر فرید قدرت در آفرینش آدم و در بعضی
تفاسیر آمده که مراد ید قدرت و ید نعمت است و در فتوحات فرموده که قدرت و نعمت شامل است
همه موجودات را پس بدین تاویل آدم را هیچ ثابت نشود پس لابد است از آنکه در بیدیّ معنی باشد که دلالت
کند بر تشریف آدم علیه السلام پس حمل بر نسبتین تنزیه و تشبیه که آدم جامع هر دو صفت است مناسب
مینماید در بحر الحقایق میگوید که مراد صفتین لطف و قدرت چه این دو صفت بر جمیع صفات الهی مشتمل است
زیرا که هیچ صفتی نیست که از لطف یا قهر خالی باشد بعضی جلالیه اند و برخی جمالیه تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ
ذُو الْجَلَالِ وَالْاِكْرَامِ و هیچ مخلوقی نباشد الا که مظهر یکی از این دو صفت بود چنانچه ملک مظهر
لطف است و شیطان مظهر قهر و آدمی مظهر تجلی صفتین است و بدین جامعیت قابلیت مسجودیت داشته
و در این معنی گفته‌اند   آمد آئینه جمله کون ولی هیچ او آئینه نکرده جلی   گشت آدم جلای این مرآت شد عیان ذات او
بجمله صفات مظهری گشت کلی و جامع   سر ذات صفات از او لامع   القصه حضرت عزت با ابلیس گفت
چرا سجده نکردی مخلوق بدین مرا اَسْتَكْبَرْتَ آیا تکبر کردی بی استحقاق اَمْ كُنْتَ یا هستی
مِنَ الْعَالِينَ از برتران که استحقاق تفوق دارند ابلیس شق ثانی را اختیار کرده قَالَ گفت اَنَا
خَيْرٌ مِنْهُ من بهترم از آن مخلوق پس وجه خیریت را بیان میکند که خَلَقْتَنِي بیافریدی مرا مِنْ نَارٍ
از آتش و او را الطاف و نورانیت است وَخَلَقْتَهُ و بیافریدی او را مِنْ طِينٍ از گل که در او کثافت
و ظلمانیت است و در این قیاس خطا کرد و شمهٔ از آن در سورهٔ اعراف مذکور است در کشف الاسرار فرموده
که آتش سبب فرقت است و خاک وسیلهٔ وصلت و از آتش گسستن آید و از خاک پیوستن آدم که
از خاک بود به پیوست تا خلعت ثُمَّ اجْتَبَاهُ یافت ابلیس از آتش بود بگسست تا بخود نموده فَاهْبِطْ
مِنْهَا مردود گشت روزی شوریده با سلطان العارفین گفت چه بودی اگر این خاک پاک نبودی
ابو یزید بانگ بر او زد که اگر خاک نبودی آتش عشق افروخته نشدی و سوز سینه‌ها و آب دیده‌ها ظاهر نگشتی
اگر خاک نبودی بوی مهر ازل که شنودی و آشنای قرب لم یزل که بودی   ای خاک چه خوش طینت قابل داری
گلهای لطیف است که در گل داری   در مخزن کنت کنز هر نغمه که بود   تسلیم تو کردند و تو در دل داری   قَالَ گفت
حق تعالی مر ابلیس را بعد از دعوی خیریت که فَاخْرُجْ مِنْهَا پس بیرون رو از بهشت یا از آسمان یا از صورت ملکیه
فَاِنَّكَ پس بدرستیکه تو رَجِيمٌ رانده از رحمت و دور شده از رتبهٔ کرامت وَاِنَّ عَلَيْكَ و بدرستیکه بر تست

لعنتی راندن وخشم کردن إِلَىٰ يَوْمِ الدِّينِ تا روز جزا قَالَ رَبِّ گفت ابلیس که ای آفریدگار من فَأَ
نظِرْنِي پس مرا مهلت ده چون براندی إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ تا روزی که برانگیخته شوند مردمان وغرض ابلیس
آن بود که شربت مرگ نچشد قَالَ فَإِنَّكَ گفت خدای که بدرستی که تو مِنَ الْمُنظَرِينَ از مهلت داده
شدگانی إِلَىٰ يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ تا روزی که در وقتی معلوم است یعنی زمان نفخه اولی که
همه کس بمیرند قَالَ فَبِعِزَّتِكَ گفت ابلیس که بغالبیت وقهر تو سوگند که بهر وجه توانم لَأُغْوِيَنَّهُمْ هر آینه
گمراه گردانم اولاد آدم را أَجْمَعِينَ همه ایشان را إِلَّا عِبَادَكَ مگر بندگان تو مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ
از ایشان پاک شدگان از الوث شرک وعصیان قَالَ گفت خدای فَالْحَقُّ پس راستی ودرستی از من است
وَالْحَقَّ أَقُولُ ودرست وراست میگویم لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ هر آینه پر سازم دوزخ را مِنكَ از تو وَمِمَّن
تَبِعَكَ وازآنها که پیروی تو کنند مِنْهُمْ از آدمیان ودیوان أَجْمَعِينَ همه ایشان قُلْ بگو ای محمد مَا
أَسْأَلُكُمْ نمیخواهم شما را عَلَيْهِ بر تبلیغ وحی واداء رسالت مِنْ أَجْرٍ هیچ مزدی وَمَا أَنَا
ونیستم من مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ از تکلف کنندگان یعنی از جمع که بتصنیع از خود چیزی ظاهر کنند که ندارند صاحب
کشاف آورده که در خبر است که متکلف را سه علامت باشد یکی آنکه نزاع کند با کسی که برتر از دست دوم خواهد که فرا
گیرد آنچه یافتن آن نه مقدور است سیم گوید چیزی که نداند إِنْ هُوَ نیست قرآن إِلَّا ذِكْرٌ مگر پندی لِّلْعَالَمِينَ
مر عالمیان را از جن وانس وَلَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ وزود باشد که بدانید خبر قرآن را یعنی آنچه در وی است از وعد ووعید
یا بدانید خبر محمد را وصدق سخن او معلوم کنید بَعْدَ حِينٍ بعد از هنگامی که آن حین موت است یا روز
قیامت یا وقت ظهور اسلام

سورة الزمر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

تَنزِيلُ الْكِتَابِ فرو فرستادن قرآن بر محمد صلعم مِنَ اللَّهِ از خدا است الْعَزِيزِ خداوند غالب
در تقدیر الْحَكِيمِ دانا در تدبیر إِنَّا أَنزَلْنَا بدرستیکه فرو فرستادیم إِلَيْكَ الْكِتَابَ بسوی تو کتابرا
که قرآن است بِالْحَقِّ براستی یا برای بیان واثبات حق فَاعْبُدِ اللَّهَ پس بپرست خدای را مُخْلِصًا
درحالتیکه پاک کننده باشی لَّهُ الدِّينَ برای وی پرستش خود را اخلاص حضرتست ومراد آنست که مامورند
بآنکه طاعت خود را از شرک وریا خالص دارند أَلَا لِلَّهِ بدانید که مر خدای است الدِّينُ الْخَالِصُ پرستیدن
پاک از شرکت یعنی او سزاوار آنست که طاعت او خالص باشد زیرا که منفرد است بصفات الوهیت
وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا وآنانکه فرا گرفتند مِن دُونِهِ بجز خدای أَوْلِيَاءَ دوستان یعنی خدایان که
بسیار دوست میدارند ایشان را اعم است از ملائکه واصنام وغیر آن ومیگویند مَا نَعْبُدُهُمْ نمی پرستیم

ایشان را

ایشان را إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا مگر برای آنکه ما را نزدیک گردانند إِلَى اللَّهِ بخدای زُلْفَىٰ نزدیک گردانیدنی یعنی درخواست ما را تا
بشفاعت ایشان منزلتی بزرگ یابیم إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بدرستیکه خدای حکم کند بَيْنَهُمْ میان این مشرکان فِي مَا هُمْ فِيهِ
در آنچیزی که در آن يَخْتَلِفُونَ اختلاف میکنند از معبود یعنی امروز یکی ملک را پرستش میکند چون بنی ملیح ویکی بشر را
چون یهود ونصاری وهم چنین شمس ونجوم وعجل وشجر وحجر وجن وآتش را می پرستند وهر یک را مدعا آنکه معبود او حق است
وباقی باطل پس حق سبحانه روز قیامت میان ایشان حکم کند وبطلان هر یک ظاهر گرداند إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي
بتحقیق که خدای توفیق هدایت ندهد مَنْ هُوَ كَاذِبٌ آنکس که او دروغ گوی است ومیگوید الهه شفاعت خواهند
کرد كَفَّارٌ ناسپاس که منعم حقیقی را انکار مینماید لَّوْ أَرَادَ اللَّهُ اگر خواستی خدای أَن يَتَّخِذَ وَلَدًا آنکه فرا گیرد
چنانچه ایشان گمان میبرند لَّاصْطَفَىٰ هر آینه اختیار کردی مِمَّا يَخْلُقُ از آنچه می آفریند مَا يَشَاءُ آنچه خواستی
از اعز اشیا نه از اخس از اکمل که بنون است نه از انقص که بنات اند اما مخلوق مماثل خالق نیست ومیان والد
ومولود مجانست شرطست پس او را فرزند نبود سُبْحَانَهُ پاکیست مر او را از اتخاذ ولد وَهُوَ اللَّهُ الْوَاحِدُ
واوست خدای یگانه ووحدت ذاتیه او منافی مماثلت است با ماسوی الْقَهَّارُ قهر کننده ودرهم شکننده
توهمات وتصورات بلکه در آفرینش هر یک از آن صد هزار آثار قدرت واطوار حکمت تعبیه است تا دیده وران
از روی اعتبار ارقام معرفت آفریدگار بر صفحات آن دلایل مطالعه نمایند نوشته است بر اوراق آسمان وزمین
خطی که فاعتبروا منه یا اولی الابصار يُكَوِّرُ اللَّيْلَ در می آرد شب را عَلَى النَّهَارِ بر روز وپرده ظلمت آن نور
این را میپوشد وَيُكَوِّرُ النَّهَارَ ودر می آورد روز را عَلَى اللَّيْلِ بر شب وبشعله روشنی آن تاریکی
این را مختفی میسازد یا در می افزاید از شب بر روز واز روز بر شب وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ ورام کرد آفتاب
وماه را تا سیر میکنند بفرمان او كُلٌّ يَجْرِي هر یک از ایشان میرود لِأَجَلٍ مُّسَمًّى تا زمانی نام برده که منتهی
دور اوست ودر سیر هر روزه وهر ماهه وهر ساله یا تا وقت انقطاع سیر او یعنی در قیامت أَلَا هُوَ الْعَزِيزُ
بدانید که خدای غالب است بر همه چیزها ومجموع مکونات مغلوب ومقهور وی اند الْغَفَّارُ آمرزنده که سلب ایشان
نعمتها نمیکند از آدمیان با وجود وقوع شرک ومعصیت از ایشان خَلَقَكُم بیافرید شما را ای فرزندان آدم
مِّن نَّفْسٍ وَاحِدَةٍ از تنی تنها که آدم است ثُمَّ پس خبر کرد شما را آنکه جَعَلَ مِنْهَا بیافرید از او یعنی از
جنس او یا از استخوان پهلوی چپ او زَوْجَهَا زن او را یعنی حوا وگفته اند اول اخراج ذریه کرد از ظهر او
پس حوا را بیافرید وَأَنزَلَ لَكُم وایجاد وابداع کرد برای شما مِّنَ الْأَنْعَامِ از چهارپایان ثَمَانِيَةَ
هشت صنف نر وماده از شتر وگاو ومیش وبز تا از ایشان نفع میگیرید صاحب لباب آورده که انعام را

از بهشت بزمین فرستاد یَخۡلُقُکُمۡ می آفریند شمارا فِی بُطُونِ اُمَّهٰتِکُمۡ در شکمهای مادران شما خَلۡقًا
مِنۡ بَعۡدِ خَلۡقٍ آفریدنی پس آفریدنی یعنی نطفه را علقه میسازد و آن را مضغه انگاه عظم عادی پس استخوانی پوشیده
بلحم پس جسد مستوی فِی ظُلُمٰتٍ ثَلٰثٍ در سه تاریکی که ظلمت مشیمه است وظلمت رحم وظلمت بطن ذٰلِکُمُ
اللّٰهُ انکه این فعلها میکند خدائیست رَبُّکُمۡ آفریدکار شما لَهُ الۡمُلۡکُ مراوراست پادشاهی مطلق که
زوال وفنا را بدان راه نیاید لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ نیست معبودی سزا مگر او فَاَنّٰی تُصۡرَفُوۡنَ پس کجا برگردانیده
میشوید از راه حق باوجود این دلیلها وروش اِنۡ تَکۡفُرُوۡا اگر کافر شوید ای اهل مکه فَاِنَّ اللّٰهَ غَنِیٌّ
پس بدرستی که خدای بی نیاز است عَنۡکُمۡ از ایمان و پرستش شما وَلَا یَرۡضٰی و نمی پسندد و نمیفرماید لِعِبَادِهِ
الۡکُفۡرَ مر بندگان خود را کفر وعدم رضای او بکفر نه برای ضرریست که لاحق شود بدو بلکه نمی پسندد
لحوق ضرر آن را به بنده وَاِنۡ تَشۡکُرُوۡا واگر سپاس داری کنید بر نعمت توحید یا شکر
کوئید بر نعمت دعوت محمد یَرۡضَهُ لَکُمۡ بپسندد آن مر شمارا زیرا که سبب فلاح شماست وَلَا تَزِرُ
وبر ندارد وَازِرَةٌ نفسی بر دارنده وِّزۡرَ اُخۡرٰی بار گناه نفس دیگر را بلکه هر یک بردارنده
وزر خود باشند ثُمَّ اِلٰی رَبِّکُمۡ پس بسوی پروردکار شماست مَّرۡجِعُکُمۡ بازگشت شما
فَیُنَبِّئُکُمۡ پس خبر دهد شمارا بِمَا کُنۡتُمۡ تَعۡمَلُوۡنَ بانچه بودید که عمل میکردید و اخبار از آن بمجازات باشد
اِنَّهٗ بدرستیکه او عَلِیۡمٌ داناست بِذَاتِ الصُّدُوۡرِ بانچه در سینهاست از نیات وعزایم وَاِذَا مَسَّ
الۡاِنۡسَانَ وچون برسد کافران را که عتبة بن ربیعه است یا ابو حذیفه بن مغیره ضُرٌّ سختی چون مرض وفقر
وبلا دَعَا رَبَّهٗ بخواند پروردکار خود را مُنِیۡبًا اِلَیۡهِ باز کردنده بسوی وی و فریاد خواهنده از وی و ترک
کننده پرستش صنم وخواهش از وی ثُمَّ اِذَا خَوَّلَهٗ پس چون بدهد خدای او را نِعۡمَةً مِّنۡهُ نعمتی از نزدیک
خود وآن سختی از وی ببرد نَسِیَ فراموش کند مَا کَانَ یَدۡعُوۡۤا آن چیزی را که بود میخواند خدای را
اِلَیۡهِ بکشف دفع آن مِنۡ قَبۡلُ پیش از این نعمت یعنی آن سختی فراموش کند یا بعد از رحمت دست بدارد
دعا وزاری خود را وَجَعَلَ لِلّٰهِ وکرداند برای خدای اَنۡدَادًا همتایان یعنی بتان را شریک وی سازد
دعا وزاری خود را وجعل لله وکرداند برای خدای در عبادت لِیُضِلَّ تا کمراه کرداند مردمان را عَنۡ سَبِیۡلِهٖ
از راه خدای که اسلام است قُلۡ بکو ای محمد بر آن کافران که تَمَتَّعۡ بِکُفۡرِکَ برخوردار باش بکفر خود
قَلِیۡلًا اندک زمانی در دنیا امر تهدید است یعنی از متمتعات بهر چه خواهی اشتغال کن اِنَّکَ بدرستی
که تو مِنۡ اَصۡحٰبِ النَّارِ از اهل دوزخی ولذتهاء دنیا در جنب شدت عذاب دوزخ بغایت محقر است

پس میفرماید

پس میفرماید که آیا چنین کافر بهتر است اَمَّنۡ هُوَ یا انکه وی اوقَانِتٌ فرمان بردار است چون صدیق یا فاروق یا عثمان
یا سلمان یا عبد الله مسعود و مشهور آن است که ذو النورین و بر هر تقدیر قانت است یعنی ایستاده بوظایف بندکی و مواظب
بر مراسم سرافکندکی اٰنَآءَ الَّیۡلِ در ساعتهای شب سَاجِدًا سجده کننده مر خدای را وَّقَآئِمًا وایستاده در
نماز یَّحۡذَرُ الۡاٰخِرَةَ می ترسد از عذاب آن سرای وَیَرۡجُوۡا وامید میدارد رَحۡمَةَ رَبِّهٖ بخشش آفریدکار
خود را یعنی باوجود بسیاری طاعت والتزام طریق مجاهدت متردد است میان خوف و رجا یعنی زمانی کرد کعبه خوف
طوف میکند وساعتی سوی رجای رجا سیر مینماید و مرغ ایمان بجز بدین دو بال اقبال در هوای کمال طیران نتواند نمود
که لو وزن خوف المؤمن ورجاؤه لاعتدلا ۞ کرچه طاعتی از هیبتش ایمن مباش ور کنه داری ز فیض رحمتش دل بر مدار
نیک ترسان شو که قهر اوست بیرون از قیاس باش پر خوش دل که لطف اوست افزون از شمار قُلۡ بکو ای محمد هَلۡ
یَسۡتَوِی آیا برابر باشند الَّذِیۡنَ یَعۡلَمُوۡنَ آنانکه دانند معالم توحید را چون در باب فضایل وَالَّذِیۡنَ لَا
یَعۡلَمُوۡنَ و آنانکه ندانند یکانکی حق را چون اصحاب رذایل اِنَّمَا یَتَذَکَّرُ جز این نیست که پند پذیر میشوند بدلایل
قدرت مِن اُولُوا الۡاَلۡبَابِ خداوندان خردها خالص از آلوده کی وهم قُلۡ یٰعِبَادِ بکو ای بندگان مَنۡ
الَّذِیۡنَ اٰمَنُوا آنانکه کرویده اید اتَّقُوۡا رَبَّکُمۡ بترسید از پروردکار خود و بپرهیزید و علامت تقوی ارتکاب
طاعت است واجتناب از معصیت لِلَّذِیۡنَ اَحۡسَنُوۡا مر آنان راست که نیکوئی کردند بکفتار کلمه شهادت فِیۡ
هٰذِهِ الدُّنۡیَا در دنیا حَسَنَةٌ مثوبت نیکو در آخرت که بهشت است یا آنان راست که احسان نمود بالتزام
طاعات درین دنیا پاداش نیکو که آن صحت است وعافیت یا آنان که متصف شدند باخلاق الٰهی روشنی
دل است وتازه کی روی وثناء جمیل در اینجهان یا آنان را که عبادت بطریق مشاهده کردند حسنه لست در اینجا
که شهود انوار تجلیات جمالیست وچون بقول بعضی علما این آیه در شان مهاجران حبشه است چون جعفر بن
ابی طالب واصحاب او رضی الله عنهم پس احسان را بهجرت تفسیر کرده اند یعنی آنها را که هجرت کردند راحت
از اعدا ونجات از بلای ایشان وَاَرۡضُ اللّٰهِ و زمین خدای برای هجرت وَاسِعَةٌ کشاده است مر کسی را
که اراده هجرت کند اِنَّمَا یُوَفَّی جز این نیست که تمام داده میشوند الصّٰبِرُوۡنَ صبر کننده کان بر مفارقت
اوطان یا بر کربت غربت یا بر مشقت عبادت یا بر تحمل اذیات اَجۡرَهُمۡ مزد خود را بِغَیۡرِ حِسَابٍ
بی شمار یعنی بمرتبه که در شمار نیاید وحساب حُسّاب از احاطه بدان عاجز باشد ودر معالم است که روز
قیامت بلاکشان را بر ابعرصات حاضر آرند نه برای ایشان میزانی نصب کنند ونه دیوانی وضع نمایند بلکه بر ایشان
فرو ریزند مزدها ایشان را بی حساب وکار ایشان بدرجه رسد که اهل عافیت که در دنیا بالمی ورنجی مبتلا نبوده باشند

تمنا برند که کاشکی اجساد ایشان بمقراض پاره پاره ساخته بودندی تا امروز با اهل بلا در یک سلک آمدندی
تو مبین رنجوری غم دیده گان کاندر آن رنجند از نگزیده گان هر که را از زخمها غم بیشتر لطف یارش داده مرهم بیشتر
آورده اند که کفار مکه حضرت پیغمبر را صلعم گفتند ترا چه بدان میدارد که احداث کیشی و دینی و آئینی که مخالف روش ماست
آخر در نگر ملت پدر و جد و سادات قوم خود که همه عبادت لات و عزی میکردند تو نیز بهمان کیش در آی و بیاسای
آیت آمد که قُلْ اِنِّیٓ اُمِرْتُ بگو بدرستی که من مامور شده ام اَنْ اَعْبُدَ اللّٰهَ بآنکه پرستم خدا را مُخْلِصًا
لَهُ الدِّیْنَ پاک کننده برای او دین را از شرک یعنی موحد باشم و داعی بتوحید وَاُمِرْتُ و فرموده شده ام
لِاَنْ اَكُوْنَ بآنکه باشم اَوَّلَ الْمُسْلِمِیْنَ اول گردن نهاده گان ازین امت زیرا که من پیش روِ ایشانم در
دنیا و آخرت قُلْ بگو دیگر باره اِنِّیٓ اَخَافُ بدرستیکه میترسم اِنْ عَصَیْتُ رَبِّیْ اگر عاصی شوم در پروردگا
خود و شرک آرم و دین شما گیرم عَذَابَ یَوْمٍ عَظِیْمٍ روزی که بزرگست احوال او و بسیارست اهوال او
قُلِ اللّٰهَ اَعْبُدُ بگو خدای را پرستش میکنم مُخْلِصًا پاک کننده لَهٗ برای او دینی کیش خود را از شرک یا
خالص سازنده عمل خود را از ریا فَاعْبُدُوْا مَا شِئْتُمْ پس بپرستید شما آنچه خواهید مِنْ دُوْنِهٖ بجز خدای
امر تهدید است و تنبیه بر خذلان و حرمان ایشان بآیة السیف منسوخ شده آورده اند که مشرکان بعد از
سماع این اجوبه گفتند ای محمد زیان کردی در مخالفت دین پدران خود این آیت نازل شد که قُلْ
اِنَّ الْخٰسِرِیْنَ بگو بدرستیکه زیان کاران اَلَّذِیْنَ خَسِرُوْٓا آنانند که زیان کردند اَنْفُسَهُمْ
در نفسهای خود که گمراه گشتند وَاَهْلِیْهِمْ و در کسان خود یَوْمَ الْقِیٰمَةِ روز قیامت که از ایشان جدا
مانند ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که حق سبحانه برای هر نفسی منزلی و اهلی در بهشت آفریده پس هر که فرمان
برد خدای و رسول او را بهشت در آید منزل و اهل او بوی دهند و هر که نافرمانی کند او را بدوزخ برند
و اهل و منزل او بدیگری دهند که مطیع باشد پس کافران روز قیامت زیان دارند در منزل و اهل اَلَا ذٰلِكَ
بدانید که آنست هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِیْنُ آن زیان هویدا که بر هیچکس از اهل موقف پوشیده نماند لَهُمْ
مر آن زیان کاران راست مِنْ فَوْقِهِمْ از زبر ایشان ظُلَلٌ مِّنَ النَّارِ سایبانها از آتش وَمِنْ
تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ و از زیر ایشان نیز سایبانها است جمعی دیگر را که در درکه زیرتر از ایشانند و مقررست که
در درکه زیرتر از همه منافقان راست و انجا مراد کافرانند یا مراد از ظلل فراش و مهادست و ذکر
ظلل بطریق مزاوجه باشد ذٰلِكَ آن عذاب که مذکور شد یُخَوِّفُ اللّٰهُ بِهٖ میترساند خدای بدان عِبَادَهٗ
بنده گان خود را تا بپرهیزند از چیزی که ایشان را بدان مبتلا گرداند چون شرک یٰعِبَادِ ای بنده گان من

فاتقون

فَاتَّقُوْنِ پس بترسید از من یعنی متعرض مشوید موجبات خشم را آورده اند که در زمان جاهلیت بوحدانیت آفریدگار اقرار
کردند چون سلمان فارسی و ابوذر غفاری و زید بن عمرو بن نفیل رضی الله عنهم حق سبحانه در حق ایشان میفرماید که
وَالَّذِیْنَ اجْتَنَبُوا وآنکسانی که پرهیز کردند و یکسو رفتند الطَّاغُوْتَ از شیطان یا بتان یا کهنه یعنی از هر چه
بدون خدای پرستند ایشان بر طرف شدند اَنْ یَّعْبُدُوْهَا ازانکه پرستند آنرا وَاَنَابُوْا و باز گشتند
اِلَى اللّٰهِ بفرمان خدای تعالی بتمامی و روی دل خود بحق آوردند لَهُمُ الْبُشْرٰی مر ایشان راست مژده در دنیا
بر زبان ملائکه بوقت موت و در عقبی بمغفرت گناهان و جنت جاودان در اسباب نزول آورده که چون صدیق
بدولت تصدیق حضرت رسالت صلعم سرافراز شد شش تن از عشره مبشره چون عثمان و طلحه و زبیر و سعید بن
زید و سعد وقاص و عبد الرحمن عوف با او ملاقات کرده از حقیقت اسلام استخبار نمودند و از سخنانی که او
فرموده رایحه صدق استشمام نموده مسلمان شدند و در باره ایشان نازل شد که فَبَشِّرْ عِبَادِ پس مژده ده
بنده گان مرا اَلَّذِیْنَ آنانکه یَسْتَمِعُوْنَ الْقَوْلَ می شنوند گفتار صدیق فَیَتَّبِعُوْنَ پس پیروی مینمایند
اَحْسَنَهٗ نیکوتر آنرا مراد از احسن نیکوست چه قول او همه حسن بوده و گفته اند استماع قول و اتباع احسن آن
عمومی دارد و مراد از قول قرآنست و احسن او محکم باشد دون منسوخ و عزیمه دون رخصت و در احقاف آورده
که در قرآن مقابح اعدا و ممادح اولیاست ایشان متابعت احسن مینمایند که مثلا طریقه موسی است علیه السلام
دون سیرت فرعون و علی هذا و در لباب گفته که مراد از قول اهل مللست و احسن همه اسلام باشد و اشهر
آنست که مراد از قول سخنانست که در مجالس و محافل گذرد اهل دل متابعت احسن ان اقوال میکنند در امثال
آمده که خذ ما صفا ودع ما کدر   قول کس چون بشنوی در وی تامل کن تمام صاف را بردار و دردی را رها کن والسلام
و در بحر الحقایق فرموده که قول اعم است از سخن خدای و ملک و انسان و شیطان و نفس اما انسان حق و باطل و نیک
و بد گوید و شیطان بمعاصی خواند و نفس بآرزوها ترغیب کند و ملک بطاعت دعوت نماید و حضرت عزت بجود خواند
وَتَبَتَّلْ اِلَیْهِ تَبْتِیْلًا پس بنده گان خالص آنانند که احسن اقوال را که خطاب رب الاربابست و از زبان رسول
صلعم استماع نموده اند پیروی کنند اُولٰٓئِكَ آن گروه که متابع سخنان نیکوترند الَّذِیْنَ هَدٰىهُمُ اللّٰهُ
آنانند که راه نمود خدای ایشان را بمنزل مقصود وَاُولٰٓئِكَ هُمْ و آن گروه ایشانند اُولُوا الْاَلْبَابِ
خداوندان عقول صافیه از شوایب اوهام و خالیه از عوادی عادات اَفَمَنْ حَقَّ آیا آنکس که واجب شد عَلَیْهِ
بر وی كَلِمَةُ الْعَذَابِ کلمه وعید که مشعرست بعذاب چون لاملان جهنم و هولاء ولا ابالی باشد چون کسی که
واجب نشده باشد بروی این کلمه اَفَاَنْتَ آیا تو ای محمد تُنْقِذُ میرهانی مَنْ فِی النَّارِ آنرا که در دوزخ باشد یعنی آیا

میتوانی که او را مؤمن سازی و از عذاب باز رهانی تاکید است در انکار یعنی این کار بدست تو نیست که دوزخیان را
باز رهانی ابن عباس رض فرموده که مراد از دوزخیان ابولهب است و پسرش عتبه لٰکِنِ الَّذِینَ اتَّقَوْا
لیکن آنانکه بترسیدند رَبَّهُمْ از عذاب پروردگار خویش و بایمان و طاعت متصف شدند لَهُمْ غُرَفٌ
مر ایشان را منزلهاء بلند است در بهشت مِنْ فَوْقِهَا از زبر آن غرفها غُرَفٌ غرفهاء دیگر بلندتر مَبْنِیَّةٌ
بنا کرده شده یعنی مستحکم مانند منازلی که بر زمین بنا کنند تَجْرِی میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر این غرفها جویهای
بهشت وَعْدَ اللَّهِ وعده کرده است خدای وعده کردنی لَا یُخْلِفُ اللَّهُ الْمِیعَادَ خلاف نکند خدای وعده
خود را أَلَمْ تَرَ آیا نمی‌بینی أَنَّ اللَّهَ آنکه خدای أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ فرو فرستاد از آسمان مَاءً آبی یعنی باران
فَسَلَکَهُ پس در آورد آن آب را یَنَابِیعَ فِی الْأَرْضِ در چشمها که در زمین است و در کاریزها ثُمَّ یُخْرِجُ
بِهِ پس بیرون می‌آرد بدان آب زَرْعًا کشت را مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ مختلف رنگهاء او چون اخضر و احمر و جز آن
یا جدا جدا اجناس او چون گندم و جو و کنجد و امثال آن ثُمَّ یَهِیجُ پس خشک میشود آن مزروع بعد از سبزی فَتَرَاهُ
پس می‌بینی او را مُصْفَرًّا زرد شده بعد از تازگی و سبزی ثُمَّ یَجْعَلُهُ پس میگرداند خدای آنرا حُطَامًا
ریزه ریزه و در هم شکسته إِنَّ فِی ذٰلِکَ بدرستیکه در انزال باران و اخراج گیاه لَذِکْرَىٰ هر آینه یاد کردنی است
لِأُولِی الْأَلْبَابِ مر خداوندان عقلها را یاد در آن پند است مر خردمندان را که تشبیه نمایند مال دنیا را بدان
کشت تر و تازه و بر آن اعتماد ننمایند که اندک زمانی را از آن طراوت روی بذبول نهد و بداس حوادث درود
شده عرصهٔ تلف گردد   بود مال دنیا چو آن سبزه زار   که بس تازه بینی بفصل بهار   چه بروی وزد تند باد خزان
یکی برگ سبزی نیابی از آن   أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ آیا کسی که گشاده کرده است خدای صَدْرَهُ سینهٔ او را لِلْإِسْلَامِ
برای قبول اسلام و انقیاد فرمان ملک علام و متابعت سید انام علیه الصلوة والسلام باشد چون کسی که سینهٔ
او از قبول حق تنگ است فَهُوَ پس آن گشاده سینه عَلَىٰ نُورٍ بر روشنی معرفت است مِنْ رَبِّهِ از پروردگار
خود یا بر یقین و بصیرت در اسباب نزول آورده که این آیه در شان علی و حمزه است رضی الله عنهما
که حق سبحانه دل ایشان را بنور معرفت روشن گردانید پس در باب ابولهب و فرزندان او است و گفت فَوَیْلٌ
پس شدت عذاب لِلْقَاسِیَةِ قُلُوبُهُمْ مر سخت دلانراست که دلهای ایشان اعراض کننده است مِنْ
ذِکْرِ اللَّهِ از یاد کردن خدای یا خالی از آن أُولٰئِکَ آن گروه غافلان و سنگدلان فِی ضَلَالٍ مُبِینٍ
در گمراهی آشکار اند یعنی ضلالت ایشان و بر هر که اندک فهمی دارد ظاهر است از حضرت رسالت صلی الله علیه
وآله وسلم مرویست که علامت شرح صدر و روشنائی گشادگی دل باز گشت است بدار الخلود یعنی توجه باخرت

وپهلو تهی

وپهلو تهی کردن از دار الغرور یعنی پرهیز نمودن از دنیا و ساخته گردن برای مرگ پیش از نزول آن و عزیزی در بیت
معنی فرموده است   نشان آن دلی کز فیض اسلام است نورانی   توجه باشد اول سوی دار الملک روحانی   زدنی روی گردانیدن
فکر اجل کردن که چون مرگ اندر آید خوش توان مردن بآسانی   آورده اند که صحابهٔ کرام از حضرت سید انام صلی
الله وسلامه علیه و رضی عنهم استدعا نمودند که تو حدیثی ننما چه شود که برای ما سخنی گوئید و کام طولیان
ارواح مستمعان را بحدیثی از لب شکر بار شیرین گردانید   سرمایهٔ حیات ابد اهل ذوق را در یک حکایت
از آن شکر فشان تو هست   آیت آمد که اللَّهُ نَزَّلَ خدای فرستاد أَحْسَنَ الْحَدِیثِ نیکوترین
سخنی را که هست کِتَابًا مُتَشَابِهًا کتابی مانند یکدیگر یعنی قرآن که بعضی از او مشابه بعض است
در اعجاز یا در جودت لفظ و صحت معنی یا برخی از آن مصدق برخی دیگر است و در آن تناقض و اختلاف
نیست مَثَانِیَ دوباره و دو تو کرده یعنی مشتملات بر فرد و جفت ها چون امر و نهی و وعد و وعید و ذکر
رحمة و عذاب و بهشت و دوزخ و مؤمن و کافر تَقْشَعِرُّ مِنْهُ میلرزد از او یعنی از خوف وعیدی که
در وست جُلُودُ الَّذِینَ پوستها بر تنهاء آنان که یَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ می ترسند از پروردگار خود ثُمَّ
تَلِینُ پس نرم شود و آرام میگیرد جُلُودُهُمْ وَقُلُوبُهُمْ پوستها و دلهاء ایشان إِلَىٰ ذِکْرِ اللَّهِ بسوی یاد کرد
و مغفرت و امام قشیری قدس سره فرموده که میلرزد از هیبت الهی و ساکن میشود از انس پادشاهی و گفته اند
لرزه و آرام باثار قبض و بسط دست دهد یا بسبب استتار و تجلی در کشف الاسرار آورده که تقشعر جلودهم
صفت مبتدیان راه است و تلین جلودهم و قلوبهم سمت نواختگان لطف الله ذٰلِکَ آن کتاب که قرآن است
هُدَى اللَّهِ راه نمودن خدا است یعنی ارشاد دلیت مر خلق را از خدای یَهْدِی راه مینماید بِهِ بوی مَنْ
یَشَاءُ هر که را خواهد وَمَنْ یُضْلِلِ اللَّهُ و هر که را فرو گذارد خدای هر آینه در وادی ضلالت افتد
فَمَا لَهُ پس نیست مر او را مِنْ هَادٍ هیچ راه نماینده که از سرگردانی خلاص دهد أَفَمَنْ یَتَّقِی آیا کسی که
بپرهیزد بِوَجْهِهِ بروی خود سُوءَ الْعَذَابِ از بدی و شدت عذاب یعنی زبانهٔ آتش یَوْمَ
الْقِیَامَةِ روز رستخیز باشد چون کسی که ایمن بود از عذاب و در رحمت گذراند در وسیط از کلبی نقل میکند
که مراد ابوجهل است که او را بدوزخ برند دستها بر گردن بسته و او بروی خود خواهد که از آتش بپرهیزد
وَقِیلَ لِلظَّالِمِینَ و گویند مر ستمکاران را ذُوقُوا بچشید مَا کُنْتُمْ تَکْسِبُونَ وبال آنچه
بودید که میکردید از تکذیب پیغمبر کَذَّبَ الَّذِینَ تکذیب کردند آنانکه بودند مِنْ قَبْلِهِمْ
پیش از کفار مکه پیغمبران خود را فَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ پس آمد بدیشان عذاب الهی مِنْ حَیْثُ

لا یَشْعُرُوْنَ از انجا که نمیدانستند و توقع نداشتند فَاَذَاقَهُمُ اللّٰهُ پس چشانید ایشان را خدای اَلْخِزْیَ خواری
ورسوائی فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا در زندگانی دنیا بقتل و سبی و اجلا و مسخ و خسف وَ لَعَذَابُ الْاٰخِرَةِ و هر آینه
عذاب سرای دیگر که برای ایشان آماده شده اَکْبَرُ بزرگتر است از عذاب دنیا و آن دایم و غیر منقطع خواهد
بود لَوْ کَانُوْا یَعْلَمُوْنَ اگر هستند که بدانند هر آینه عبرت گیرند و خود را از عذاب باز رهانند وَ لَقَدْ ضَرَبْنَا و بدرستیکه
بیان کردیم لِلنَّاسِ برای آدمیان یا جهت اهل مکه فِیْ هٰذَا الْقُرْاٰنِ درین کتاب که قرآن است مِنْ کُلِّ مَثَلٍ
از هر مثلی که بکار آید در امر دین لَعَلَّهُمْ یَتَذَکَّرُوْنَ شاید که ایشان پند پذیرند تا آنکه و آن قرآن را
فرستادیم قُرْاٰنًا عَرَبِیًّا قرآنی بلغت عرب غَیْرَ ذِیْ عِوَجٍ نه خداوند کجی یعنی بی عیب و بی تناقض و فقیه ابو
اللیث رحمة الله باسناد خود از ابن عباس رض آورده که غیر مخلوق و بر هر تقدیر منزل کردانید لَعَلَّهُمْ یَتَّقُوْنَ
شاید ایشان بسبب تامل در معانی آن بپرهیزند از کفر و تکذیب ضَرَبَ اللّٰهُ بیان کرد خدای مَثَلًا مثلی برای
مشرک و موحد و آن مثل کدام است رَجُلًا فِیْهِ شُرَکَآءُ مردی که در او انبازان باشند یعنی بنده باشد
که چندین خواجه در او شریک باشند مُتَشَاکِسُوْنَ شریکان بدخوی ناسازکار و هر یک او را کاری
فرمایند و هیچ کدام را بتمام نتوانند رسانید و هیچ یک از او راضی نباشند وَ رَجُلًا سَلَمًا و مردی باز رسته
و مسلم شده از انبازان لِرَجُلٍ برای مردی یعنی غلامی که او را یک خواجه باشد و کسی در آن منازعت
نکند و هر آینه این بنده بکلیت خود متوجه خدمت خواجه شده او را خوشنود تواند ساخت هَلْ یَسْتَوِیٰنِ
آیا مساوی باشند این دو بنده مَثَلًا از روی مانندگی بی شک نباشند چه یکی بتنازع خواجگان
در مانده باشد و همه از او ناراضی و دیگری از تجاذب شرکا سالم بود و خداوند از او خشنود اول مثل مشرکست
که دل خود را بعبادت هر یک از معبودان خود متفرق ساخته متوزع الضمیر و پریشان خاطر است و ثانی
مثل موحد است که نپرستد و دوست ندارد غیر خدای را و بجز وی امید ندارد ع یک بار بین کی چه یکدل دار
اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ همه ستایشها مر خدای را که در خداوندی شریکی ندارد بَلْ اَکْثَرُهُمْ بلکه بیشتر مردمان
لَا یَعْلَمُوْنَ نمیدانند مالکیت او را علی الاطلاق آورده اند که کفار مکه میگفتند که نتربص به ریب المنون
چشم میداریم که محمد بمیرد و از او باز رهیم حق سبحانه فرمود که اِنَّکَ بدرستیکه تو ای محمد مَیِّتٌ مرده خواهی
شد وَ اِنَّهُمْ و بدرستیکه منکران مَیِّتُوْنَ مردگانند یعنی زود بمیرند پس انتظار ایشان مرگ دیگری را
با آنکه خود از مرگ ایمن نیستند عین جهالت است ثُمَّ اِنَّکُمْ پس بدرستیکه شما ای مؤمنان یا کافران
یَوْمَ الْقِیٰمَةِ روز رستخیز عِنْدَ رَبِّکُمْ نزد آفریدگار خود تَخْتَصِمُوْنَ خصومت کنید در امر دین

وحجت شارا باشد

وحجت شمارا باشد برایشان و گفته اند مراد اختصام عام است که بعضی مردمان با بعضی مخاصمه کنند در قضایای
دنیوی و هر کس بحق خود برسند فَمَنْ اَظْلَمُ پس کیست ستمکار
مِمَّنْ کَذَبَ از کسی که دروغ میگوید عَلَی اللّٰهِ بر خدای و او را انباز و فرزند و شریک نسبت دهد
وَ کَذَّبَ بِالصِّدْقِ و دروغ شمرد راست را که قرآن است اِذْ جَآءَهٗ چون بیاید بوی و گفته اند
مراد ذی الصدق است یعنی محمد را صلی الله علیه و آله و سلم چون بوی آید تکذیب کند اَلَیْسَ آیا نیست یعنی هست
فِیْ جَهَنَّمَ در دوزخ مَثْوًی لِّلْکٰفِرِیْنَ منزل و مقام مر ناگرویدگان را وَ الَّذِیْ جَآءَ و آنکه آمد بِالصِّدْقِ
بسخن راست وَ صَدَّقَ بِهٖ و آنکه راست شمرد آن را اُولٰٓئِکَ آن گروه هُمُ الْمُتَّقُوْنَ ایشان پرهیزکارانند
آینده جبرئیل است که قرآن بیاورد و مصدق محمد صلعم که تصدیق نمود و بقبول تلقی فرمود و گویند
جائی پیغمبر است و مصدق ابوبکر و در تبیان از مجاهد علیه الرحمة نقل میکند که مصدق علی است علیه السلام
و گفته اند همه مؤمنان مصدق اند لَهُمْ مر ایشان راست مَا یَشَآءُوْنَ آنچه خواهند و تمنا کنند از
نعمت و کرامت عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار ایشان ذٰلِکَ آنست جَزَآءُ الْمُحْسِنِیْنَ پاداش
نیکوکاران را یعنی اهل تصدیق و حق تعالی ایشان را پاداش میدهد لِیُکَفِّرَ اللّٰهُ تا محو کند و بپوشد عَنْهُمْ
از ایشان اَسْوَاَ الَّذِیْ عَمِلُوْا بدترین آنچه کرده باشند ذکر اسوء از برای مبالغه است یعنی هرگاه که
آن را می پوشد غیر آن بپوشید اولی وَ یَجْزِیَهُمْ پاداش دهد ایشان را اَجْرَهُمْ مزد ایشان بِاَحْسَنِ
الَّذِیْ به نیکوترین آنچه کَانُوْا یَعْمَلُوْنَ بودند که عمل میکردند که آن ایمان است و گفته اند حسن اعمال
ایشان را اجر زیاده دهند و مزد باقی عملهای ایشان بدان دستور عطا فرمایند اَلَیْسَ اللّٰهُ بِکَافٍ
آیا نیست خدای کفایت کننده عَبْدَهٗ بنده خود یعنی محمد را صلعم معنی آنست که کفایت خواهد کرد شر
دشمنان از وی و نصرت خواهد داد وی را بر مشرکان و غالب خواهد ساخت دین او را بر همه ادیان
آورده اند که چون حضرت رسول صلعم معایب آلهه با ملأ کافران می گفت ایشان گفتند چنین مگوی مبادا
که خدایان ما ترا رنج رسانند و حال تو به تباهی انجامد حق سبحانه فرمود که وَ یُخَوِّفُوْنَکَ و میترسانند مشرکان
ترا بِالَّذِیْنَ با آنکه می پرستند مِنْ دُوْنِهٖ بجز خدای وَ مَنْ یُّضْلِلِ اللّٰهُ و هر که را گمراه سازد خدای
تا تخویف کند ترا با آنچه جمادی است لا ینفع و لا یضر فَمَا لَهٗ پس نیست آن گمراه را مِنْ هَادٍ هیچ راه
نماینده که با راه آرد وَ مَنْ یَّهْدِ اللّٰهُ و هر که را راه نماید خدای تا جز از وی نترسد فَمَا لَهٗ پس
نیست آن راه یافته را مِنْ مُّضِلٍّ هیچ گمراه کننده که از راه بیفکند اَلَیْسَ اللّٰهُ بِعَزِیْزٍ آیا نیست

یعنی هست خدای غلبه کننده بر دشمنان ذی انتقام خداوند کینه ستاننده از کافران وَلَئِن سَأَلتَهُم واگر تو پرسی از مشرکان
مکه که مَن خَلَقَ السَّمٰوٰاتِ وَالأَرضَ که بیافرید آسمانها و زمین را لَیَقُولُنَّ اللهُ هر آینه گویند خدای چه برهان
واضح و دلیل لایح است بر تفرد او بخالقیت قُل بگو اَفَرَأَیتُم آیا چون می بینید مَا تَدعُونَ آنرا که میخوانید
مِن دُونِ اللهِ بجز خدای بتان را که می پرستید اِن اَرَادَنِیَ اللهُ اگر خدای خواهد بمن بِضُرٍّ سختی و محنتی
هَل هُنَّ آیا هستند آن بتان کَاشِفَاتُ ضُرِّهِ دفع کننده گان مر آن سختی را که خدای بمن خواسته اَو
اَرَادَنِی اللهُ یا اگر خدای اراده کرده بمن راحتی و منفعتی هَل هُنَّ آیا باشند آنان مُمسِکَاتُ رَحمَتِهِ
باز دارندگان مر آن نعمت را از من مقاتل رح گوید که پیغمبر صلعم از ایشان این سؤال کرد و ساکت شدند
حق تعالی فرمود که قُل حَسبِیَ اللهُ بگو بسنده است مرا خدای در رسانیدن خیر و باز داشتن شر عَلَیهِ بر او
نه بر غیر او یَتَوَکَّلُ المُتَوَکِّلُونَ توکل کننده گان و کار خود بوی باز میگذارند ع تو با خدای خود انداز
کار و دل خوش دار قُل یَا قَومِ اعمَلُوا بگو ای قوم من عمل کنید عَلیٰ مَکَانَتِکُم بر آن حالها که دارید که از روی
توکل اِنِّی عَامِلٌ بدرستیکه من هم عاملم بر حالتیکه دارم فَسَوفَ تَعلَمُونَ پس زود باشد که بدانید مَن
یَأتِیهِ آنکس را از ما و شما که بیاید بدو عَذَابٌ یُخزِیهِ عذابی که او را رسوا گرداند وَیَحِلُّ عَلَیهِ
و فرود آید بر او عَذَابٌ مُقِیمٌ عذابی همیشه و پیوسته و خزی یکی دلیل غلبه آن دیگری بود و حق سبحانه
رسوا کرد دشمنان آنحضرت را صلوات الله وسلامه علیه در روز بدر که جمعی از ایشان بدست مؤمنان
کشته شدند و گروهی بقید مذلت و سلسله نکبت گرفتار شدند ع این سر بباد داده و آن دستها به بند
اِنَّا اَنزَلنَا بدرستی که ما فرو فرستادیم عَلَیکَ الکِتَابَ بر تو کتاب را که قرآن است لِلنَّاسِ
برای همه مؤمنان بِالحَقِّ بسبب بیان حق چه قرآن مناط مصالح معاش و معاد ایشان است فَمَنِ اهتَدیٰ
پس هر که راه یابد بقرآن یعنی عمل کند بانچه در دست فَلِنَفسِهِ پس مر او راست فایده آن وَمَن ضَلَّ
و هر که گمراه گرد یعنی از قرآن اعراض نماید فَاِنَّمَا یَضِلُّ پس جز این نیست که گمراه میشود عَلَیهَا بر نفس خود
یعنی وبال آن بر اوست وَمَا اَنتَ و نیستی تو عَلَیهِم بِوَکِیلٍ بر ایشان نگاهبان تا نگذاری که در
ضلال افتند یا وکیل ایشان نیستی در اختیار هدی بر ضلالت بلکه بر تو نیست بجز بلاغ ولی اَللهُ یَتَوَفَّی
الاَنفُسَ خدای قبض میکند نفسها را حِینَ مَوتِهَا هنگام موت ایشان وَالَّتِی لَم تَمُت و فرا
میگیرد نفسهائی که نمرده است فِی مَنَامِهَا در خواب او امام محیی السنه قدس سره در معالم فرموده که هر آدمی را
دو نفس است نفس حیات و نفس تمیز مفارقت میکند از وی نزدیک مرگ و بزوال او نفس تمیز نیز زایل میگردد

ونفس تمیز

ونفس تمیز مفارقت مینماید بوقت خواب و بزوال او نفس حیات زوال نمی یابد و در احقاف از ابن جبیر رحمه الله
نقل میکند که حق سبحانه جمع میکند میان ارواح احیا و اموات تا با یکدیگر آشنائی را نشان میدهند فَیُمسِکُ
الَّتِی پس نگاه میدارد در آن عالم آن نفس را که قبل از این قَضیٰ عَلَیهَا المَوتَ قضا کرده است بر او مرگ را
وَیُرسِلُ الاُخریٰ و میفرستد دیگر نفوس را که از آن زندگانست با بدان ایشان اِلیٰ اَجَلٍ مُسَمًّی
تا وقتی نام برده که اجل ایشان برسد و نزد جمهور مفسران امساک و ارسال مر نفوسی راست که در قبض
کرده باشد اِنَّ فِی ذٰلِکَ بدرستیکه در توفی نفوس و نگاه داشتن و با بدن فرستادن لَاٰیَاتٍ
هر آینه علامتهاست بر کمال قدرت و نشانهاست برای حشر و بعث لِقَومٍ یَتَفَکَّرُونَ برای گروهی که
تفکر کنند در امر الهی که مشابه نوم است و احیا که مماثل است به یقظه و در توریة مذکور است که ای فرزند
آدم چنانچه در خواب میروی بمیری و چنانچه بیدار میگردی بر انگیخته شوی و کافران در این تأمل نمینمایند
اَمِ اتَّخَذُوا بلکه فرا گرفته اند مِن دُونِ اللهِ بجز خدای شُفَعَاءَ شفیعان که ایشان را از خدای
درخواست کنند قُل اَوَلَو کَانُوا بگو آیا شفاعت کنند و اگر چه باشند بهیچ گونه لَا یَملِکُونَ
مالک نشوند شَیئًا چیزی را از شفاعت یعنی نتوانند وَلَا یَعقِلُونَ و ندانند که پرستنده گان خود را
یعنی توقع شفاعت میکنند از جمادات و حال آنکه ایشان از قدرت و علم بی بهره اند قُل لِلّٰهِ
الشَّفَاعَةُ بگو مر خدا راست شفاعت جَمِیعًا همه آن یعنی حکم آن نزد اوست و بی دستوری او کسی
شفاعت نکند لَهُ مُلکُ السَّمٰوٰاتِ وَالاَرضِ مر او راست پادشاهی آسمانها و زمینها ثُمَّ
اِلَیهِ پس بسوی او تُرجَعُونَ بازگردانیده خواهید شد روز قیامت وَاِذَا ذُکِرَ اللهُ
و چون یاد کرده شود خدای وَحدَهُ یگانه بی ذکر الهه ایشان چنانچه گویند لا اله الا الله اِشمَأَزَّت
برمد و نفرت گیرد قُلُوبُ الَّذِینَ دلهای آنانکه لَا یُؤمِنُونَ نمیگروند بِالاٰخِرَةِ بدیگر سرای
وَاِذَا ذُکِرَ الَّذِینَ و چون یاد کرده شوند آنانکه معبودات ایشانند مِن دُونِهِ بجز خدای اِذَا هُم
یَستَبشِرُونَ آنگاه ایشان تازه روی و فرحناک شوند بجهت فراموشی از حق و مشغولی بباطل اما کار
مؤمن بر عکس این است از یاد خدا شادمان و بذکر ماسوی غمگین است نامت شنوم دل از فرح زنده شود
حال من از اقبال تو فرخنده شود وز غیر تو هر جا سخن آید بمیان خاطر بهزار غم پراکنده شود قُلِ اللّٰهُمَّ
بگو بار خدایا فَاطِرَ السَّمٰوٰاتِ وَالاَرضِ ای آفریننده آسمانها و زمینها عَالِمَ الغَیبِ وَالشَّهَادَةِ
داننده پوشیده و آشکارا اَنتَ تَحکُمُ تو حکم کنی بَینَ عِبَادِکَ میان بنده گان خود در آخرت فِیمَا

كانوا فيه در آنچه هستيد كه در او يختلفون اختلاف ميكنند از امر دين ولو ان للذين ظلموا واگر باشد
مر آنان را كه كافر شدند ما في الارض آنچه در زمين است از مالها جميعا همه آن ومثله معه ومانند آن همه
مالها با آن لافتدوا به هر آينه فديه دهند بآن يعني فدا كنند تا خود را باز خرند من سوء
العذاب از شدت عذاب يوم القيمة روز رستخيز وبدا لهم وظاهر شود مر ايشان را
من الله از خداى ما لم يكونوا يحتسبون آنچه نبودند كه پنداشتى يعني پنداشت ايشان
آن بود كه بوسيلهٔ شفاعت بتان رتبهٔ قربت يابند چون در عقبهٔ عقوبت گرفتار شدند وراى پنداشت
ايشان چيزى بديشان رسيد يعني از مشايخ بوقت حلول اجل جزع ميكرد پرسيدند كه سبب جزع چيست
فرمود كه ميترسم چيزى ظاهر شود كه من آن را در حساب نميداشتم واز سفيان ثورى قدس سره منقول است
كه چون اين آيه خواندى گفتى ويل لاهل الريا پنداشت مرائى كه عملهاش نكوست مغزى كه بود خلاصه
كار در اوست چون پرده ز روى كار برداشته گشت بر خلق عيان شود كه نبود جز پوست وبدا لهم وآشكار
شود مر ايشان را سيئات ما عملوا عذاب بديها كه كرده اند وحاق بهم وفرو گيرد وفرود آيد بايشان را ما
كانوا به جزاء آنچه بودند كه بدان يستهزءون استهزا ميكردند از تخويف الهى وانذار حضرت رسالت صلعم
فاذا مس الانسان پس چون برسد كافر را كه عتبه يا ابو حذيفه است وجمعى عام داشته اند مر همه كافران
يعني چون كافرى را برسد ضر سختى وفقرى دعانا ميخوانند ما را ودفع آن از ما درميخواهد ثم
اذا خولناه پس چون ما عطا داديم او را نعمة منا بخششى يعني مالى وثروتى از نزديك ما بطريق تفضل
نه باستحقاق او قال ميگويد انما اوتيته جز اين نيست كه بمن داده اند اين مال را على علم
بر دانشى از من يعني وجوه كسب وتحصيل آن را دانستم وبكياست وكفايت من حاصل شد يا خداى دانست كه
من مستحق اين نعمتم بل نه چنين است كه ميگويد هى فتنة آن نعمت آزمايش است مر او را تا ظاهر گردد
كه شاكر است يا كافر ولكن اكثرهم ولكن بسيارى از ايشان لا يعلمون نميدانند قد قالها
بدرستى كه گفتند آن كلمه را الذين من قبلهم آنانكه پيش از ايشان بودند يعني قارون گفت انما اوتيته
على علم عندى وقوم او پسنديدند فما اغنى پس باز نداشت عنهم از ايشان عذاب را ما كانوا
يكسبون آنچه بودند كه كسب كردند از مال ومتاع دنيا فاصابهم پس رسيد مر ايشان را سيئات ما
كسبوا وبال بديها كه كرده بودند وبا مالها بزمين فرو رفتند والذين ظلموا وآنانكه ستم كردند وناسپاسى
نمودند من هؤلاء از اين گروه مشركان كه در عصر تواند سيصيبهم زود باشد كه برسد بديشان سيئات

ما كسبوا

ما كسبوا پاداش بديها كه كرده اند وما هم ونيستند ايشان بمعجزين عاجز كننده كان ما از تعذيب يا پيشى گيرندگان
بر عذاب ما اولم يعلموا آيا ندانستند ان الله انكه خداى يبسط الرزق گشاده ميگرداند روزى را لمن
يشاء براى هر كه ميخواهد نه براى رفعت قدر او بلكه بمحض مشيت ويقدر وتنگ ميكند بر هر كه ميخواهد نه براى
خوارى وبيمقدارى او بلكه از روى حكمت ان في ذلك بدرستيكه در بسط وقبض روزى لايات هر آينه نشانهاست
بر كمال قدرت وارادت لقوم يؤمنون براى گروهى كه ميگروند بخداى روزى ده وميدانند كه هر چه دهد وهر كه را دهد
مصلحت كلى در ضمن آنست   هر چه بايد هر كه را ميشايد بدهى آنچنانكه مى بايد تو شناسى صلاح كار همه كه توئى آفريدگار همه
در معالم مذكور است كه قومى از اهل شرك كه ارتكاب قتل وزنا بسيار نموده بودند وبانواع معاصى وملاهى بكليه اهواى
نفس پيروى روزگار خود گذرده بحضرت رسالت پناه عليه صلوات الله عرض كردند كه آنچه ما را بدان دعوت ميكنى
نكوست وما بشرطى قبول ميكنيم كه ما را خبر دهى كه گناهان ما آمرزيده ميشود باين آيت آمد كه قل يا عبادى
بگو اى بندگان من الذين اسرفوا آنانكه اسراف كرده اند على انفسهم بر نفسهاى خود يعني افراط نموده اند
در گناهان واز حد برده اند لا تقنطوا من رحمة الله ودر خبر آمده است كه دوست نميدارم كه دنيا وما فيها
مرا باشد بعوض اين آيت چه اين آيت از دنيا وهر چه در دنيا باشد بهتر است در معالم آورده كه ابن مسعود رضى الله
عنه بمسجدى در آمد ديد كه واعظى ذكر آتش وسلاسل واغلال ميكند فرمود كه اى مذكر چرا نوميد ميگردانى مردمان را
مگر نخوانده اى آن را كه ميفرمايد قل يا عبادى آيه در فصول آورده كه تمام ترجيه در سه حرف است اول لطف خطاب كه
فرمود يا عبادى ونگفت يا ايها العصاة دوم رفق در عتاب كه گفت اسرفوا ونگفت اخطاوا سيم تنبيه بر اسباب
كه فرمود لا تقنطوا واين نهى است وهر چه حق سبحانه از آن نهى فرموده لازم است از آن باز ايستادن پس قنوط هيچ چيز
روانيست ع نوميد مشو كه نااميدى كفر است ان الله بدرستيكه خداى يغفر الذنوب بيامرزد گناهان
جميعا همه آن را اگر چه بسيار باشد بغير شرك كه مطلقا آمرزيده نشود بعضى علما گويند غفران ذنوب بشرط توبه است
واين قيد خلاف ظاهر است ودر وسيط باسناد خود آورده از اسماء بنت يزيد رضى الله عنها كه گفت شنودم از رسول خدا
صلعم كه فرمود ان الله يغفر الذنوب جميعا ولا يبالى انه بدرستى كه خداى هو الغفور اوست آمرزنده
گناهان الرحيم مهربان بر بندگان حقايق اين آيه ووجوه تاكيدات در جواهر التفسير مبسوطى الى سمت
تحرير يافته وبيماران بيمارستان جرم وعصيان را شربت رحمت جز در اين دار الشفا حاصل نشود وسرگردانان بيابان
نفس وهوا را زاد طريق نجات جز بمدد اين آيت ميسر نگردد   ندارم هيچگونه توشهٔ راه بجز لا تقنطوا من رحمة الله
تو فرمودى كه نوميدى مياريد ز من لطف وعنايت چشم داريد بدين معنى اميدواريم بحمد الله كه بس اميدواريم

امید دردمندان را و اکن دل امیدواران را و اکن وَأَنِيبُوا و باز گردید بطاعت یا دعا و ضراعت إِلَىٰ رَبِّكُمْ
با فریدگار خویش وَأَسْلِمُوا لَهُ و گردن نهید امر وی را یا خلاص ورزید در توحید مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ
الْعَذَابُ پیش از انکه بیاید بشما عذاب ثُمَّ لَا تُنْصَرُونَ پس یاری داده نشوید یعنی هیچکس در دفع عذاب
شما را نصرت ندهد وَاتَّبِعُوا و پی روی نمائید أَحْسَنَ مَا أُنْزِلَ نیکوترین انچه را که فرستاده شده است
إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ بشما از آفریدگار شما یعنی عزیمت را متابعت کنید نه رخصت را و ناسخ را از پی روید نه منسوخ را
مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ پیش از انکه بیاید بشما الْعَذَابُ بَغْتَةً عذاب ناگهان یعنی بلا و عقوبت یا مرگ
بطریق فجاءة وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ و شما ندانید آمدن او را تا در مقام تدارک آئید أَنْ تَقُولَ
نَفْسٌ و پیش از انکه گوید نفسی يَا حَسْرَتَىٰ ای پشیمانی من عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ بر انچه که تقصیر کردم فِي
جَنْبِ اللَّهِ در کار خدای یا در طلب جوار رحمة و قرب حضرت او وَإِنْ كُنْتُ و بتحقیق کار آن
که بودم لَمِنَ السَّاخِرِينَ از افسوس کنندگان بکتاب خدای و برسول او و بمؤمنان و در سلسلة الذهب
اشارت بمعنی این آیت فرموده   روز آخر که مرگ مردم خوار کند از خواب غفلتش بیدار یادش آید که در جوار
سالها زد بجرم و عصیان رای هرچه در شصت سال یا هفتاد کرده از شر و خیر پیش افتد یک بیک پیش چشم او آرند
اشکار ابروی او آرند بگذرانند زکینه والا بانگ یا حسرتا و واویلا حسرت از جان او برارد دود وانزمان حسرتش ندارد کرد
أَوْ تَقُولَ یا گوید لَوْ أَنَّ اللَّهَ اگر خدای هَدَانِي راه نمودی مرا لَكُنْتُ هر آینه میبودم مِنَ الْمُتَّقِينَ
از پرهیزکاران و از شرک و معصیت آلوده نمیشدم أَوْ تَقُولَ یا گوید حِينَ تَرَى الْعَذَابَ آن هنگام که بیند
عذاب را معاینه لَوْ أَنَّ لِي ای کاش مرا بودی كَرَّةً بازگشتنی بدنیا فَأَكُونَ تا بروم و باشم مِنَ
الْمُحْسِنِينَ از نیکوکاران و فرمان برداران پس این گوینده را که گفت مرا راه ننمودند اگر نه متقی بودی گویند بَلَىٰ یعنی آری
ارشاد کردند قَدْ جَاءَتْكَ بدرستی که آمد بتو آيَاتِي آیتهای کتاب من که قرآن است فَكَذَّبْتَ پس
تکذیب کردی آن را دروغ شمردی وَاسْتَكْبَرْتَ و تکبر کردی و سرکشیدی از ایمان بدان وَكُنْتَ و بودی
مِنَ الْكَافِرِينَ از ناگرویدگان وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ و در روز رستخیز تَرَى الَّذِينَ كَذَبُوا بینی آنان را
که دروغ گفتند عَلَى اللَّهِ بر خدای یعنی خدای را باتخاذ ولد و شریک صفت کردند وُجُوهُهُمْ مُسْوَدَّةٌ رویهای
ایشان سیاه کرده شده پیش از دخول بدوزخ و آن علامت دوزخیان است که یعرف المجرمون بسیماهم أَلَيْسَ
فِي جَهَنَّمَ آیا نیست در دوزخ مَثْوًى لِلْمُتَكَبِّرِينَ مقام و جای آرام مر متکبران و گردنکشان را که فرمان خدا
و رسول نبردند وَيُنَجِّي اللَّهُ و برهاند خدای از جهنم الَّذِينَ اتَّقَوْا آنان را که پرهیز کرده اند از شرک بِمَفَازَتِهِمْ

پرستکارهای

الزمر

پرستکاریهای ایشان یعنی باسباب اخلاص و فلاح که ایمان و اعمال صالحه است لَا يَمَسُّهُمُ السُّوءُ نرسد متقیان را هیچ
بدی و مکروهی وَلَا هُمْ و نه ایشان يَحْزَنُونَ اندوه گین شوند اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ خدای آفریننده همه چیزهاست
وَهُوَ و او عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزی وَكِيلٌ خداوندست و متصرف در آن و قایم بحفظ آن لَهُ مر او راست
مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ کلیدهای خزاین آسمانها و زمین یعنی مالک امور علوی و سفلی اوست و غیر او را
تصرف در آن ممکن نیست هم چنانچه دخل در خزینها متصور نیست مگر کسی را که مفاتیح آن بدست اوست و در خبر است
که ذو النورین از حضرت رسول صلعم پرسید که تفسیر مقالید سموات و ارض کدام است آنحضرت فرمود که تفسیر آن این است
که لا اله الا الله والله اکبر و سبحان الله و بحمده استغفر الله و لا حول و لا قوة الا بالله هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن
یحیی و یمیت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر یعنی این کلمات مفاتیح خزاین آسمانها و زمین است هر که بدان تکلم کند
بفتوح و فیوض آن خزاین برسد و گفته اند خزاین آسمان باران است و خزاین زمین گیاه و کلید خزینها بدست
تصرف اوست هر گاه خواهد باران فرستد و هر چیز خواهد از نباتات برویاند وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه کافر شدند
بِآيَاتِ اللَّهِ بنشانهای خدا یعنی دلایل قدرت او یا آیات کتاب او أُولَٰئِكَ آن گروه هُمُ الْخَاسِرُونَ
ایشان زیان کارانند زیرا که مرجع ایشان دوزخ است آورده اند که کفار قریش حضرت رسول را صلعم بدین
آبای او دعوت کردند و حق سبحانه فرمود که قُلْ بگو با ایشان أَفَغَيْرَ اللَّهِ آیا غیر خدای را تَأْمُرُونِّي أَعْبُدُ
میفرمائید مرا که پرستش کنم بعد از این همه دلایل أَيُّهَا الْجَاهِلُونَ ای نادانان وَلَقَدْ أُوحِيَ و بدرستیکه
وحی کرده شده است إِلَيْكَ بسوی تو وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ و بسوی آنان که پیش از تو بودند از پیغمبران
یعنی با تو و با هر یک از ایشان گفته شده است که لَئِنْ أَشْرَكْتَ اگر شرک آری یعنی بفرض محال واقع آن است
که مخاطب بحسب ظاهر پیغمبرانند و از روی حقیقت افراد مسلمانان امت ایشان هر یک را میفرماید که اگر شرک آری
لَيَحْبَطَنَّ هر آینه تباه شود عَمَلُكَ کردار تو که در وقت ایمان واقع شده وَلَتَكُونَنَّ هر آینه باشی مِنَ
الْخَاسِرِينَ از زیان کاران که بعد از دولت دین به نکبت شرک مبتلا گردی بَلِ اللَّهَ فَاعْبُدْ بلکه خدا را
پرستش کن وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ و باش از سپاس داران بر نعمت توحید و عبادت ابن عباس رض فرموده
که یکی از احبار یهود بحضرت رسالت آمد گفت یا محمد دانسته که خدای روز قیامت آسمان را بر اصبعی نهد و زمین را
بر اصبعی و جبال را بر دیگری و آب و خاک را بر دیگری پس حرکت دهد اصابع خود را و گوید انا الملک این الملوک
آنحضرت صلعم از قول او متعجب شده تبسم فرمود و آیت آمد که وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ و وصف نکردند ایشان خدای را
و تعظیم ننمودند حَقَّ قَدْرِهِ چنانچه حق قدر و تعظیم وی باشد وَالْأَرْضُ جَمِيعًا و زمین همه آن قَبْضَتُهُ بدست گرفته

وی باشد یوم القیمة روز رستخیز والسموات مطویات و آسمانها در پیچیده شده بیمینه بیمین وی و در معالم از ابن عمر
نقل میکند که حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم حق تعالی آسمانها را در پیچد روز قیامت و فرا گیرد بیمین خود پس گوید انا الملک
این الجبارون این المتکبرون پس در هم پیچد زمین را و فرا گیرد بشمال خود و گوید انا الملک این الجبارون این
المتکبرون معتقد اهل ایمان در امثال این سخنان تنزیه است از تشبیه صاحب بحر الحقایق فرموده که مذهب من در
تحقیق این آیة آنست که ما بکنه رمز آن راه نبریم و آنچه مراد الله است زیرا که امثال این کلمات را از متشابهات داشته اند
بدان ایمان باید آورد و از حقیقت آن سخن نباید گفت سبحانه پاکست خدای را از وصف جواهر و اعراض وتعالی
و برتر است عما یشرکون از آنچه شریک می آرند و شریک وی میسازند ونفخ و دمیده شود فی الصور در صور نوبت
اول بقول آنها که دو نفخه اثبات میکنند و این را نفخهٔ صعق گویند که چون دردمند فصعق پس بیهوش بیفتد و اصح
آنست که بمیرد من فی السموات هر که در آسمانها ومن فی الارض و هر که در زمین است الا من شاء الله
مگر آنکه خدای خواهد که حمله عرش اند یا شهدا یا خزنه بهشت و دوزخ ثم نفخ پس دمیده شود فیه در صور اخری
نوبتی دیگر و این را نفخهٔ احیا مردگان زنده گردانند فاذا هم پس آنگاه ایشان قیام بپا ایستادگان باشند
بر کنارهٔ قبور خود ینظرون می نگرند از هر طرف چون مبهوتان یا انتظار میبرند که با ایشان چه کنند واشرقت الارض
و درخشان گردد عرصهٔ زمین محشر بنور ربها بنور پروردگار آن یعنی نوری که خدای در آن بیافریند و گویند مراد روشنی
عدلست که حقوق خالق و خلایق بدان ظاهر گردد و ظلمت ظلم مندفع شود ووضع الکتاب و نهاده شود نوشتها یعنی
یعنی صحایف اعمال در دست راست و چپ عمال وجیء بالنبیین و آورده شود پیغمبران را برای دعوی ابلاغ بر امت
والشهداء و گواهان برای صحت دعوی ایشان مراد امت محمد اند صلی الله علیه وآله وسلم و گفته اند شهیدان
صف جهاد را حاضر کنند رفیق پیغمبران بجهت شرف ایشان وقضی و حکم کرده شود بینهم میان بندگان با
لحق براستی و عدل وهم لا یظلمون و ایشان ستم دیده نشوند بنقصان ثواب و افزونی عقاب و
وفیت و تمام داده شود کل نفس هر نفسی را ما عملت جزاء آنچه کرده است وهو و خدای اعلم
داناتر است بما یفعلون بآنچه آفریدگان می کنند و جزا مناسب آن خواهد داد وسیق الذین
کفروا و رانده شود آنان که نگرویده اند رانده بسختی الی جهنم بسوی دوزخ زمرا گروه گروه بعضی
در پی بعضی حتی اذا جاؤها تا چون بیایند بدوزخ فتحت گشاده شود ابوابها درهای هفت گانه
آن برای در آمدن ایشان وقال لهم و گویند مر ایشان را خزنتها خازنان دوزخ از روی سرزنش
الم یاتکم آیا نیامدند بشما رسل منکم رسولان از جنس شما که بحکم حق سبحانه یتلون علیکم میخوانند بر شما

آیات ربکم

آیات ربکم آیتهای پروردگار شما را که فرو فرستاده بود وینذرونکم و بیم کنند شما را لقاء
یومکم هذا از دیدن روز شما قالوا گویند کافران بلی آری بما آمدند و ما را بیم کردند ولکن
حقت ولیکن واجب شد کلمة العذاب سخن خدای یعنی حکم او بعذاب علی الکافرین بر ناگرویدگان
قیل ادخلوا گفته شود مر ایشان را که در آیید ابواب جهنم بدرهای دوزخ خالدین فیها جاوید بودگان
در آن فبئس مثوی المتکبرین پس بد آرامگاهیست متکبران را دوزخ وسیق الذین اتقوا و برانند
آنان را که بترسیدند ربهم از عذاب پروردگار خود رانده نه بعنف بلکه بلطف و ملایمت یعنی ملایکه شتاب کنند ایشان را
در رفتن الی الجنة بسوی بهشت زمرا گروه گروه بر تفاوت مراتب ایشان سوق اهل بهشت بطریق اعزاز و اکرام
با مرکب ایشان را برانند چه متقیان را سواره ببهشت خواهند برد حتی اذا جاؤها تا چون بیایند ببهشت بجاودانه
تمام و دولت لا کلام فایز گردند وفتحت ابوابها و گشاده باشد درهای آن پیش از رسیدن ایشان تا ایشان
انتظار نکشند وقال لهم و گویند مر ایشان را خزنتها خازنان بهشت سلام علیکم درود بر شما یا سلامتی
وایمنی لازم حال شما طبتم پاک بودید در دنیا از معاصی یا پاکیزه است شما را مقام او و از مرتضی علی علیه السلام
منقولست که چون بهشتیان بدر بهشت رسند انجا درختی را بینند که از زیر آن دو چشمه بیرون می آید پس در یک چشمه
غسل کنند ظاهر ایشان پاکیزه شود و از دیگری بیاشامند باطن ایشان منور و مطهر گردد و در این محل ملایکه
گویند پاک شدید بظاهر و باطن فادخلوها پس در آیید ببهشت خالدین جاویدماندگان در آن وقالوا
و گویند مومنان چون به بهشت در آیند الحمد لله همه ثناها و ستایشها مر خدای را الذی صدقنا آنکه راست کرد
با ما وعدهٔ خود را بثواب واورثنا الارض و میراث داد ما را زمین بهشت تا ما را از روی تمکن نتبوء
جای میگیریم من الجنة از بهشت حیث نشاء هر کجا خواهیم فنعم پس نیکوست اجر العاملین
مزد کار کنندگان یعنی ثواب فرمان برندگان وتری الملائکة و بینی ای محمد فرشتگان را یعنی و قتیکه
در مقعد صدق و رتبهٔ قرب باشی و هر طرف مینگری بینی ملایکه را حافین فرو گرفتگان من حول العرش
گرداگرد عرش یعنی طواف کنندگان بجوانب آن یسبحون تسبیح میگویند بحمد ربهم مقرون بستایش پروردگار
ایشان یعنی میگویند سبحان الله وبحمده به تسبیح نفی ناسزا از آن میکنند از ذات الهی و بحمد اثبات صفات
سزا می کنند وی را وقضی و حکم کرده شود بینهم میان خلق بالحق براستی یعنی هر کس را بمقام او فرود آرند و
قیل و گفته شود یعنی ملایکه با مومنان گویند الحمد لله رب العالمین سپاس و ستایش مر خدای را که آفریدگار
عالمیان است هم چنانکه در ابتداء خلق آسمان و زمین ستایش خود فرمود که الحمد لله الذی خلق السموات والارض بوقت

سورة المؤمن

استوار اهل آسمان و زمین در منازل خویش همان ستایش کرد تا دانند که در فاتحه و خاتمه مستحق حمد و ثنا اوست   در خورد ستایش
نبود غیر تو کس هر جا که ثنائیست ترا زیبد و بس   سورهٔ اول است از حوامیم و در تفسیر امام ابو اللیث باسناد
او مذکور است که حضرت رسالت صلعم فرمود که هر که خواهد تا چرا کند در روضهای بهشت باید که حوامیم را بخواند و در حصن
حصین از صحیح مستدرک نقل کرده که حضرت رسول صلعم فرمود که بمن داده اند طه و طواسین و حوامیم از الواح
موسی علیه السلام و در معالم از ابن مسعود رضی الله عنه روایت میکند که چون در آل حم می افتم گوئیا که افتاده ام در بوستانها
که در زمین نرم واقع شده و بتعجب در آن می نگرم ابن عباس رض فرمود که لکل شیء لباب و لباب القرآن الحوامیم
و بعضی از صحابه تابعین آل حم را عرائس القرآن و دیباج القرآن می گفته اند بسم الله الرحمن الرحیم
حم حروف مقطعه بقول بعضی علما مقسم به است هر حرفی اشارت بکلمه ایست چنانچه در کلام عرب تعبیر میکنند ببعضی
از تمام پس اینجا حا اشارت بحکم حق است که خط رد و منع بر آن کشیده نشود و میم ایمائیست بملک او که در زوال و فنا
گرد سرادقات آن راه نیابد و گویند یا حی میکنید بحکم نافذ و ملک باقی خود و جواب قسم اینکه تنزیل الکتاب فرو فرستادن
قرآن من الله از خدایست العزیز خدای غالب که قادرست بر تنزیل آن العلیم دانا بآنچه فرستد بر هر کس و در هر وقت
غافر الذنب آمرزندهٔ گناه مرکسی را که بصدق گوید لا اله الا الله محمد رسول الله و علی ولی الله و قابل التوب
و پذیرندهٔ توبه از گویندهٔ کلمه شدید العقاب سخت عقوبت مرکسی را که سر باز زند از گفتن کلمه ذی الطول
خداوند نیکوکاری و بخشش و بزرگواری لا اله الا هو هیچ خدائی نیست که مستحق پرستش باشد مگر او الیه
المصیر بسوی اوست بازگشت همه بنده گان برای مجازات ایشان ما یجادل جدل نکنند و طعنه نزنند
فی آیات الله در آیتهای کتاب خدای بعد از آنکه تنزیل آن محقق شد الا الذین کفروا مگر آنان
که پوشیده اند حق را فلا یغررک پس باید که فریب ندهد ترا تقلبهم گردیدن کافران فی البلاد در شهرهای شام
و یمن برای تجارت یعنی بدل در میادی که ایشان را مهلتی و فرصتی است که عاقبت کار و خاتمت روزگار ایشان
بخسار و بوار خواهد کشید کذبت قبلهم تکذیب کردند پیش از قوم تو قوم نوح قوم نوح علیه السلام
مر ورا و الاحزاب و تکذیب کردند گروهی چند که سپاه بر روی رسل میکشیدند من بعدهم از پس قوم نوح
مر پیغمبران خود را چون قوم عاد و ثمود وهمت کل امة و قصد کردند هر یک گروه از ایشان برسولهم
بر پیغمبر فرستاده شده بدیشان لیأخذوه تا بگیرند او را و هر آذی که خواهند بوی رسانند وجادلوا و خصومت
کردند با پیغمبران خود بالباطل سخنان بیهودهٔ خود لیدحضوا تا زایل گردانند و تاخیر کنند به الحق
بباطل خود سخن حق را که متابعت آن واجب بود فاخذتهم پس من گرفتم ایشان را و هلاک کردم بمکافات آن

فکیف کان

المؤمن

فکیف کان پس چگونه بود عقاب عقوبت من ایشان را وکذلک و چنانچه واجب شده بود عذاب بر امتهای
از امم ماضیه حقت واجب شده است کلمة ربک حکم پروردگار تو بعذاب و عقاب علی الذین کفروا
بر آنها که کافر شدند از قوم تو انهم بسبب آنکه ایشان اصحاب النار ملازمان دوزخ اند یعنی مستوجب عذاب
الجهانی نیز هستید و اگر قوم از عبادت حق روی بگردانند زیانی بملک وی نمی رسد زیرا که پرستنده و ثناگوینده او
بسیارند از خواص مخلوقات و از جمله ایشان الذین یحملون العرش آنانکه بر میدارند عرش را و حمله عرش اشرف
ملائکه اند و در کشاف آورده که حق سبحانه جمیع فرشتگان را میفرماید تا صبح و شام از روی اجلال و اکرام بر حمله عرش
سلام می کنند و من حوله و آنانکه گرداگرد عرش اند از کروبیان که طوافان میگویند و ایشان هفتاد هزار
صف اند عرش را در میان گرفته یسبحون تسبیح میگویند تسبیحی مقترن بحمد ربهم بستایش پروردگار ایشان
یعنی خدای را ذاکر اند بمجامع ثنا از صفات جلال و اکرام در معالم از شهر بن حوشب نقل میکند که حمله عرش هشت اند
چهار میگویند سبحانک اللهم و بحمدک لک الحمد علی حلمک بعد علمک و چهار دیگر میگویند سبحانک اللهم و بحمدک لک
الحمد علی عفوک بعد قدرتک و گوئیا که ایشان بنسبت کرم الهی با ذنوب بنی آدم این کلمات میگویند و یؤمنون
به و میگروند بپروردگار خود و یستغفرون و آمرزش میخواهند از خدای للذین آمنوا برای
آنانکه گرویده اند و میگویند ربنا ای آفریدگار ما وسعت فرا رسیده کل شیء بهمه چیزها رحمة
وعلما از روی بخشش و دانش یعنی رحمة و علم تو بهمه چیزها رسیده است فاغفر پس بیامرز للذین
تابوا مر آنان را که توبه کرده اند و بتو باز گشته اند واتبعوا و پی روی نموده اند سبیلک راه ترا که دین
اسلام است وقهم نگاه دار ایشان را عذاب الجحیم از عذاب آتش ربنا ای پروردگار ما
لطف کن وادخلهم و در آر ایشان را و پیروان دین را با همه مؤمنان را جنات عدن در
بوستانهای اقامت التی وعدتهم آن بوستانها که بمحض فضل وعده داده ایشان را ومن
صلح و در آر با ایشان در بهشت هر کرا شایسته بود من آبائهم از پدران ایشان وازواجهم
وزنان ایشان وذریاتهم و فرزندان ایشان تا سرور ایشان در بهشت بدیدار ایشان تمام گردد
انک انت العزیز بدرستی که تو غالبی و از هیچ مقدور عاجز نشوی الحکیم دانائی و هر چه کنی از حکمت
خالی نبود وقهم السیئات و باز دار از ایشان بدیها یعنی معاصی را در دنیا ومن تق السیئات
و هر کرا باز داری از او بدیها را یومئذ امروز در اینجهان فقد رحمته پس بدرستیکه بخشیدی بر او
در آخرت وذلک و آن نگاه داشت تو هو الفوز العظیم آن پیروزی بزرگست چه هر صاحب دولت

که امروز در پناه عصمت الهی است فردا در سایه رحمت نامتناهی خواهد بود و در این باب گفته اند   امروز کسی را که در آری به پناه
فردا بمقام قربتش بخشی راه   و آنرا که رهش نداده بر درگاه   فردا بکند برنگ ناله و آه   إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی آنان
که کافر شدند يُنَادَوْنَ ندا کرده شوند بزبان فرشتگان یعنی بوقتی که کفار به دوزخ درآیند و با نفسهای خود دشمنی آغاز
کرده زبان عتاب و ملامت بگشایند که چرا در زمان اختیار ایمان نیاوردیم ملائکه ایشان را ندا کنند و گویند لَمَقْتُ اللَّهِ
هرآینه دشمنی خدا مر شما را بر کفر أَكْبَرُ بزرگتر است مِنْ مَقْتِكُمْ از دشمنی شما أَنْفُسَكُمْ مر نفسهای شما را و خدا شما را
دشمن داشت إِذْ تُدْعَوْنَ چون خوانده شدید إِلَى الْإِيمَانِ بدین گرویدگان که او رسول فَتَكْفُرُونَ پس شما
کافر شدید و نگرویدید قَالُوا رَبَّنَا گویند کافران ای پروردگار ما أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ بمیرانیدی ما را دو بار
وَأَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ و زنده گردانیدی ما را دو بار اماتت اولی بوقت انقضاء اجل است در دنیا و احیاء
اول در قبر و اماتت ثانیه هم در قبر و احیاء ثانی در بعث و در تبیان گفته که ذریه آدم را که از ظهر او بیرون آورده
میثاق از ایشان فرا گرفت بمیرانید اماتت نخستین آنست و در رحم که نطفه بودند زنده گردانید پس در دنیا بمیرانید
و در آخرت زنده گرداند و بهر تقدیر کافران باماتت و احیا اقرار کنند و گویند فَاعْتَرَفْنَا پس اعتراف کردیم بِذُ
نُوبِنَا بگناهان ما که انکار و تکذیب بعث بود فَهَلْ إِلَىٰ خُرُوجٍ پس آیا هست بسوی بیرون آمدن ما از دوزخ
مِنْ سَبِيلٍ هیچ راهی یعنی طریقه که بر آن سلوک کنیم و از دوزخ برهیم و ببهشت برسیم مراد ایشان قبول
ایمان و توبه است فرشتگان ایشان را نا امید ساخته گویند ذَٰلِكُمْ آنچه شما در آیند از حبس ابد بِأَنَّهُ بسبب
آنست که در دنیا إِذَا دُعِيَ اللَّهُ چون میخواندند خدای را وَحْدَهُ یکتا و یگانه كَفَرْتُمْ کافر میشدید
بیگانگی او می گفتید أَجَعَلَ الْآلِهَةَ إِلَٰهًا وَاحِدًا وَإِنْ يُشْرَكْ بِهِ و چون شرک می آوردند بدو
یعنی شرکا بوی اضافت میکردند تُؤْمِنُوا میگروید بشرکا فَالْحُكْمُ لِلَّهِ پس کارگزاری مر خدایرا
الْعَلِيِّ خدائی برتر از آنکه شرک آرند الْكَبِيرِ بزرگوارتر از آنکه غیری را با او مساوی سازند
هُوَ الَّذِي اوست آن خداوندی که بکمال قدرت يُرِيكُمْ مینماید شما را آيَاتِهِ نشانهای داله بر وحدت
خود وَيُنَزِّلُ و فرو میفرستد لَكُمْ برای شما مِنَ السَّمَاءِ رِزْقًا از آسمان اسباب روزی را چون باران
یا ملائکه را ابتد بیرا که سبب رزق باشد وَمَا يَتَذَكَّرُ و پند گرفته نشود یعنی عبرت نگیرد بدین آیتها إِلَّا مَنْ يُنِيبُ
مگر کسی که باز گردد بخدای یعنی از معصیت باز گشته روی بطاعت آرد فَادْعُوا اللَّهَ پس بپرستید خدای را
مُخْلِصِينَ در حالتی که پاک سازنده گان باشید لَهُ الدِّينَ برای او طاعت خود را از شرک و ریا وَلَوْ
كَرِهَ الْكَافِرُونَ و اگرچه کاره اند کافران خلاص شما را در توحید او زیرا که ایشان بنعمت ایمان کافرند و شما

برآن نعمت شاکر

رفیعهن

برآن نعمت شاکر پس میان شما منافرتست و اعمال و اقوال شما مرغوب و محبوب ایشان نیست چنانچه گفتار و کردار ایشان
نیز نزد شما مکروه و مبغوض است رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ اوست بردارنده درجهاء بنده گان هم در دنیا و هم در عقبی
در دنیا بتفاوت طبقات و در عقبی به تباین مراتب و مقامات یا رافع درجات انبیاست درجه آدم را
بصفوت بر داشت و نوح را بدعوت و ابراهیم را بخلت و موسی را بقربت و عیسی را بزهادت و محمد را صلوات الله
و سلامه علیه و علی جمیع الانبیا بشفاعت سلمی فرموده که درجه هر که خواهد بردارد بمعرفت و شناخت حقایق و در
بحر الحقایق آورده که بردارنده درجات محبانست بفنا از محبت و بقا بمحبوبیت عزیزی فرموده است که لا یوجد البقاء
الا بالفناء تا شربت فنا ننوشی خلعت بقا نپوشی   بنوش درد فنا گر بقا همی خواهی   که زاد راه بقا دردی خرابات
ز حال خویش فنا شو در این ره ای عطار   که باقی ره عشاق فانی الذاتست   ذُو الْعَرْشِ خداوند عرش است یعنی خالق
و مالک یا خداوند ملک و سلطنت يُلْقِي الرُّوحَ می افکند وحی را مِنْ أَمْرِهِ بفرمان خود یا میفرستد جبرئیل علیه السلام
عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ بر هر که خواهد مِنْ عِبَادِهِ از بنده گان خود یعنی رتبه نبوت عطا میکند بهر که میخواهد لِيُنْذِرَ تا بیم کند
آنکه بر وی وحی آمده مردمان را يَوْمَ التَّلَاقِ از روز یکدیگر را دیدن یعنی روزی که ارواح با اجساد ملاقات کنند
با اهل آسمان و زمین یا اولین و آخرین یا معبودان و عابدان یا مظلومان و ظالمان یا هر عاملی ملاق شود مر عمل خود را
يَوْمَ هُمْ روزی که ایشان یعنی عباد بَارِزُونَ آشکارا باشند از قبرها برآمده لَا يَخْفَىٰ پوشیده نشود عَلَى اللَّهِ
بر خدای مِنْهُمْ از اعیان و اعمال و احوال بنده گان با وجود کثرت ایشان شَيْءٌ چیزی بلکه همه را داند و بروفق
عمل جزا دهد و منادی ندا کند که لِمَنِ الْمُلْكُ الْيَوْمَ مر کراست پادشاهی و کارگذاری امروز پس همه بنده گان
باتفاق یکدیگر جواب دهند که لِلَّهِ الْوَاحِدِ مر خدائی را که یگانه است در حکم الْقَهَّارِ شکننده منازعان
و مدعیان ملک و چون کفار را علم ضروری حاصل شده باشد بوحدانیت الهی در این جواب با مؤمنان موافق باشند
الْيَوْمَ امروز تُجْزَىٰ پاداش داده شود كُلُّ نَفْسٍ هر کسی را بِمَا كَسَبَتْ جزاء آنچه کرده است لَا ظُلْمَ الْيَوْمَ ستم نیست
امروز نه از ثواب کسی کم بکنند و نه بر عقاب کسی افزایند و نه گناه کسی را بکسی بگیرند و نه نیکی را پاداش بدی دهند إِنَّ اللَّهَ
بدرستیکه خدای سَرِيعُ الْحِسَابِ زود شمار است بوقت حساب او را شانی از شانی باز ندارد در وسیط
آورده که حضرت رسول صلعم فرمود که خدای تعالی گوید من پادشاه جزا دهنده ام نشاید هیچ بهشتی را که به بهشت
در آید و نه هیچ دوزخی را که در دوزخ شود و نزدیک ایشان مظلمه باشد تا آن را قصاص نکنم پس این آیه خواند که
الْيَوْمَ تُجْزَىٰ تا آخر   در وعده اهل ظلم حالی عجب است   ور زیدن ظلم را و بالی عجب است   از ظلم بپرهیز که در روز جزا
لا ظلم الیوم گوشمالی عجب است   وَأَنْذِرْهُمْ و بیم کن کافران را و بترسان يَوْمَ الْآزِفَةِ عذاب روز نزدیک یعنی روز قیامت

که هرآینه بیاید و هرچه آینده باشد نزدیک است برسیدن اِذِ الْقُلُوبُ تبرسان ایشان را چون دلهای ایشان لَدَی
الْحَنَاجِرِ نزدیک حلقهای ایشان بود یعنی از فزع آنروز دلها از اماکن خود میل خروج نموده بحلقها درآیند و هم آنجا
بمانند نه باز توانند گشت تا صاحب ایشان بیاسید و نه برآیند تا خلاص یابد و اصحاب چنین قلوب باشند کَاظِمِینَ
غمکنان و از غم بهم برآمده مَا لِلظَّالِمِینَ نیست مرستمکاران یعنی کافران را در آنروز مِنْ حَمِیمٍ هیچ خویشی
مشفق و یاری مهربان که عذاب از ایشان دفع کند وَلَا شَفِیعٍ یُطَاعُ و نه درخواست کننده که فرمان او برند
یعنی شفیعی که شفاعت او محل قبول رسد یَعْلَمُ میداند خدای خَائِنَةَ الْأَعْیُنِ خیانت چشمها را یعنی نظر با نچه
حرام است یا غمز کردن بمعایب مردم یا کذب در روایت و عدم رویت امام قشیری قدس سره فرموده که خیانت
چشمهای محبان آنست که در اوقات مناجات خواب را بر امن او گذارند چنانچه در زبور آمده که دروغ گوید که هر که
محبت من کند و چون شب در آید چشم بخواب رود   ومن نام عنی نام عنه وصالیا   خواب را با دیدهٔ عاشق چکار
چشم او چون شمع باشد اشکبار چشمهای عاشقان را خواب نیست یکنفس آن چشمها بی آب نیست وَمَا تُخْفِی الصُّدُورُ
و میداند خدای آنچه پوشیده ساخته است سینها یعنی ضمایر و سرایر همه را می شناسد وَاللّٰهُ یَقْضِی و خدای
حکم میکند بِالْحَقِّ براستی در جزاء محسن و مسیء وَالَّذِینَ یَدْعُونَ و آنان را که می پرستند مشرکان
مِنْ دُونِهِ بدون خدای لَا یَقْضُونَ حکم نمی کنند ایشان بِشَیْءٍ بچیزی زیرا که اگر جمادند ایشان را
قدرت بر آن نیست و اگر حیوانند مخلوق و مملوک اند و مملوک را قوت حکم و فرمان نیست اِنَّ اللّٰهَ
بدرستیکه خدای بحق هُوَ السَّمِیعُ اوست شنوای گفتار بندگان الْبَصِیرُ بینا بکردار ایشان اَوَلَمْ یَسِیرُوا
آیا سیر نمیکنند و سفر نمینمایند مشرکان مکه فِی الْأَرْضِ در زمین یمن و شام برای تجارت فَیَنْظُرُوا
کَیْفَ کَانَ پس تا به بینند که چگونه بود عَاقِبَةُ الَّذِینَ کَانُوا سرانجام کار آنها که بودند مِنْ قَبْلِهِمْ
پیش از ایشان از اهل تکذیب چون عاد و ثمود و ارباب مؤتفکه که دیار ایشان ممر تجار قریش است کَانُوا
بودند پیشینیان هُمْ اَشَدَّ مِنْهُمْ ایشان سخت تر از ایشان قُوَّةً از جهت نیرو و توانائی یا قدرت
و تمکن وَآثَارًا و بیشتر از جهت نشانهای ایشان فِی الْأَرْضِ در زمین دیار ایشان چون قلعهای بلند
و شهرهای بزرگ فَأَخَذَهُمُ اللّٰهُ پس بگرفت ایشان را خدای و عقوبت کردند بِذُنُوبِهِمْ بسبب گناهان
ایشان یعنی کفر و تکذیب وَمَا کَانَ لَهُمْ و نبود مر ایشان را مِنَ اللّٰهِ از عذاب خدای مِنْ وَاقٍ
هیچ نگاه دارنده که دفع کند آن را از ایشان ذَلِکَ این گرفتن بِأَنَّهُمْ کَانَتْ تَأْتِیهِمْ بسبب آن بود که آمدند
بدیشان رُسُلُهُمْ پیغمبران ایشان بِالْبَیِّنَاتِ بحجتهای روشن و معجزهای هویدا فَکَفَرُوا پس کافر شدند بآن

وانکار کردند

المؤمن

و انکار کردند مر آنرا فَأَخَذَهُمُ اللّٰهُ پس بگرفت خدای ایشان را و معاقب گردانید اِنَّهُ قَوِیٌّ بدرستیکه خدای توانا
و متمکن در هرچه خواهد شَدِیدُ الْعِقَابِ سخت عقوبت بر اهل کفر وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا مُوسَی و بدرستیکه ما فرستادیم موسی را
بِآیَاتِنَا بمعجزات یا که نه آیات بود وَسُلْطَانٍ مُبِینٍ و حجتی هویدا گفته اند مراد عصاست و افراد او بذکر
از جهت تعظیم و تفخیم است با آیات دعوت است بحق و سلطان مبین معجزه او یعنی بدعوت و حجت فرستادیم او را
اِلَی فِرْعَوْنَ بسوی فرعون که اعظم عمالقهٔ مصر بود و دعوی ربوبیت میکرد وَهَامَانَ و بهامان که وزیر او بود وَقَا رُونَ
و بقارون که مقرب و مشیر او بود و او ایشان را بحق دعوت نموده اظهار معجزه فرمود ایشان تکذیب و انکار کردند فَقَالُوا
پس گفتند سَاحِرٌ او جادوست که خارق عادت مینماید از روی سحر کَذَّابٌ دروغ گوی است در آنکه میگوید
خدائی است و من رسول خدایم فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ پس چون آمد بدیشان بپیغام راست و درست مِنْ عِنْدِنَا
از نزدیک ما قَالُوا اقْتُلُوا گفتند بکشید اَبْنَاءَ الَّذِینَ آمَنُوا پسران آنان را که گرویده اند مَعَهُ با موسی ع
فرعونیان قبل از ولادت موسی فرزندان بنی اسرائیل را می کشتند و بعد از ولادت او دست باز داشته بودند چون موسی ع
بیامد و دعوی نبوت کرد باز امراء فرعون گفتند پسران بنی اسرائیل را بقتل آرید تا دلهای ایشان بشکند و موسی را یاری
ندهند وَاسْتَحْیُوا نِسَاءَهُمْ و زنده بگذارید دختران ایشان را تا خدمت زنان قبط کنند ایشان این کید کردند وَمَا
کَیْدُ الْکَافِرِینَ و نیست مکر ناگرویدگان به نسبت انبیا اِلَّا فِی ضَلَالٍ مگر در بیراهی و بیهودگی یعنی از پیش نرود و
وبال آن هم بدیشان باز گردد پس فرعون در باره موسی ع با خواص خود مشورت کرد و گفت او را می باید کشت گفتند مبادا
که او سحر کرده باشد بر کشنده خود و از آن خللی بتو رسد یا آنکه مردم گویند فرعون با او معارضه نتوانست کرد او را بقتل
رسانید صلاح در آنست که ساحران را طلبیم تا با او معارض شوند فرعون را این سخن مقبول افتاد و میدانست که
او پیغمبر است از قتل وی ترسید اما نزد قوم خود اظهار تجلد کرد وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِی و گفت فرعون بگذارید
مرا تا بگذاری اَقْتُلْ مُوسَی بکشم موسی را وَلْیَدْعُ رَبَّهُ و گو او بخواند خدای خود را تا قتل من از او باز دارد اِنِّی اَخَافُ
بدرستیکه من میترسم اَنْ یُبَدِّلَ دِینَکُمْ از آنکه او متغیر سازد کیش شما را و از عبادت من باز دارد اَوْ اَنْ یُظْهِرَ
یا آنکه آشکارا کرد بسبب دعوت او فِی الْأَرْضِ الْفَسَادَ در زمین مصر تباهی و دو گروهی حفص بضم یا و کسر ها و نصب دال
میخوانند یعنی موسی ظاهر گرداند در بلد شما فساد را یعنی چون تابعان او بسیار شوند با شما حرب کنند وَقَالَ مُوسَی و گفت
موسی مر قوم خود را چون این خبر بوی رسید اِنِّی عُذْتُ بدرستیکه من پناه گرفتم بِرَبِّی وَرَبِّکُمْ بپروردگار من و
پروردگار شما مِنْ کُلِّ مُتَکَبِّرٍ از هر گردن کشی که بسبب تعظیم لَا یُؤْمِنُ نمیگرود بِیَوْمِ الْحِسَابِ بروز شمار فرعون
نام نبرد و بوصفی ذکر کرد که شامل او و اعیان درگاه او بود و چون خبر قتل موسی ع فاش شد دوستان او و مکین و [illegible]

شادمان گشتند وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ و گفت مردی گرویده مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ از خویشان فرعون یعنی خربیل یا شمعان
که مدتی بود که بطریق حزم يَكْتُمُ میپوشید از فرعون و اتباع او إِيمَانَهُ گرویدن خود را گفته اند صد سال بود که ایمان
داشت و میپوشید چون خبر قصه فرعون بموسی شنید گفت أَتَقْتُلُونَ رَجُلًا آیا میکشید مردی را أَنْ يَقُولَ برای
آنکه میگوید رَبِّيَ اللَّهُ آفریدگار من خداست وَقَدْ جَاءَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ و حال آنکه آورده است بشما معجزات
روشن و استدلالات هویدا مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما وَإِنْ يَكُ و اگر او باشد كَاذِبًا دروغ گوی
فَعَلَيْهِ كَذِبُهُ پس بر او باشد وبال دروغ او و آن او را هلاک سازد وَإِنْ يَكُ صَادِقًا و اگر باشد راست
گوی يُصِبْكُمْ برسد بشما بَعْضُ الَّذِي يَعِدُكُمْ بعضی از آنچه شما را وعده میدهد یعنی میگوید عذاب دنیا و آخرت
بشما خواهد رسید پس اگر صادقست بعضی از آن موعود که عذاب دنیا باشد عاجلا بشما رسد إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي
بدرستیکه خدای راه نمینماید یعنی توفیق راه یافتن نمیدهد مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ کسی را که از حد در گذرنده است در ریختن
خون کودکان بی گناه را كَذَّابٌ دروغ گوینده است در دعوی خدائی يَا قَوْمِ ای گروه من لَكُمُ الْمُلْكُ الْيَوْمَ مر شماراست
پادشاهی امروز ظَاهِرِينَ در حالتی که غالب آئید بر بنی اسرائیل و برتر از ایشان فِي الْأَرْضِ در زمین مصر
فَمَنْ يَنْصُرُنَا پس کیست که یاری دهد ما را و حمایت کند مِنْ بَأْسِ اللَّهِ از عذاب خدای إِنْ جَاءَنَا اگر
بیاید بما قصد موسی مکنید و دست از او بازدارید قَالَ فِرْعَوْنُ گفت فرعون مران مؤمن را که از قتل موسی نهی میکرد
و جمعی دیگر را که نزد وی حاضر بودند مَا أُرِيكُمْ ننمودم شما را إِلَّا مَا أَرَى مگر آنچه می بینم یعنی بشما ننمودم راه صواب در
کشتن او و دیده بودم صلاحی در آن وَمَا أَهْدِيكُمْ و نمینمایم شما را إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ مگر راه راستی خربیل این
سخن استماع نمود دیگر باره عرق حمیتش در حرکت آمده و بحر ایمان جوشیدن آغاز کرده بتخویف قوم اشتغال نمود چنانچه
حق سبحانه میفرماید وَقَالَ الَّذِي آمَنَ و گفت آنکس که ایمان آورده بود يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ ای گروه من بدرستیکه میترسم
عَلَيْكُمْ بر شما بجهت تکذیب موسی و تعرض او مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ مثل روز آن لشکرها که تکذیب رسل کردند مراد روز هلاک
ایشانست انگه تفصیل میکند مِثْلَ دَأْبِ قَوْمِ نُوحٍ مانند حال گروه نوح علیه السلام که بطوفان هلاک شدند وَعَادٍ و گروه
عاد که بباد صرصر مستاصل گشتند وَثَمُودَ و قوم ثمود که بیک صیحه مردند وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ و مانند حال آنکه از
پس ایشان بودند چون اهل مؤتفکه که شهر ایشان زیر و زبر گشت و چون اصحاب ایکه که بعذاب ظله گرفتار شدند
وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ و نیست خدای که خواهد ظُلْمًا لِلْعِبَادِ ستم بر بندگان خود یعنی ایشان را بی گناه عذاب نکند
پس شما هم ظلم مکنید تا معذب نگردید وَيَا قَوْمِ إِنِّي و ای گروه بدرستیکه من أَخَافُ عَلَيْكُمْ میترسم بر شما يَوْمَ التَّنَادِ
عذاب روزیکه یکدیگر را خوانند یعنی روز قیامت که بعضی بعضی را میخوانند باستغاثه و هیچ کس بفریاد کسی نمیرسد یا اهل بهشت

و دوزخ

و دوزخ یکدیگر را ندا میکنند چنانچه در اعراف گذشت یا بعد از ذبح موت ندا کنند که یا اهل الجنة خلود و لاموت و یا اهل النار
خلود و لاموت یا در آن روز منادی ندا کند که فلان نیکبخت شد که هرگز بدبخت نشود و فلان بدبخت گشت که تا ابد نیکبخت نباشد
يَوْمَ تُوَلُّونَ روزی که برگردانیده شوید از موقف حساب و بروید مُدْبِرِينَ بازگشتگان از آنجا بسوی دوزخ مَا لَكُمْ
نباشد شما را مِنَ اللَّهِ از عذاب خدای مِنْ عَاصِمٍ هیچ نگاه دارنده که تواند در پناه گرفتن وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ
و هر که را خدای فرو گذارد در ضلالت فَمَا لَهُ یعنی نیست مر او را مِنْ هَادٍ هیچ راه نماینده که بمنزل مراد رساند
وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ و بدرستیکه آمد بشما یوسف ابن یعقوب علیهما السلام مِنْ قَبْلُ پیش از موسی علیه السلام
بِالْبَيِّنَاتِ بحجتهای هویدا گفته اند فرعون زمان موسی همان فرعون زمان یوسف بوده و یوسف اسپی قیمتی او را
که بمرد بدعا زنده گردانید و فرعون بوی ایمان در آورده بود و چون یوسف در گذشت فرعون از دین برگشت
و تا زمان موسی علیه السلام عمر یافت پس مؤمن گفت که یوسف پیش از این آمد بشما بمعجزات روشن که احیاء فرس بود و
شهادت طفل بر برائت او و بعضی گفته اند فرعون موسی از اولاد فرعون یوسف بود و خدای یوسف بن ابراهیم
ابن یوسف بن یعقوب را برسالت بوی فرستاد و بیست سال در میان ایشان بود و معجزات بدیشان نمود و بدو نگرویدند
پس مؤمن آل فرعون از آن خبر داد که یوسف بشما آمد فَمَا زِلْتُمْ پس همواره بودید فِي شَكٍّ در گمان مِمَّا جَاءَكُمْ بِهِ از آنچه آورده
بود بشما از امر دین حَتَّى إِذَا هَلَكَ تا آنگاه که او در گذشت قُلْتُمْ گفتید لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ برنخواهد انگیخت خدای مِنْ
بَعْدِهِ از پس او رَسُولًا فرستاده یعنی چون سخن این رسول نشنودیم دیگری نخواهد آمد از ترس آنکه قول او نیز رد کنیم كَذَلِكَ
هم چنین يُضِلُّ اللَّهُ خدای گمراه سازد در بوادی طغیان مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ هر که او از حد تجاوز کننده است در ارتکاب
مُرْتَابٌ شک دارنده و در آنچه بمعجزه ثابت شود پس در صفت اهل اسراف و ارتیاب میگوید الَّذِينَ يُجَادِلُونَ آنانکه
جدال میکنند با انبیا فِي آيَاتِ اللَّهِ در ابطال آیتهای خدای و دفع آن بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ بی برهانی و برهانی که بدیشان
آمده باشد كَبُرَ بزرگ جدال ایشان مَقْتًا از جهت بغض عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای وَعِنْدَ الَّذِينَ آمَنُوا و نزدیک آنان که
گرویده اند یعنی خدای سخت دشمن میدارد جدال ایشان را و مؤمنان نیز دشمن دارند كَذَلِكَ هم چنین يَطْبَعُ اللَّهُ مهر مینهد
خدای عَلَى كُلِّ قَلْبِ مُتَكَبِّرٍ بر هر دل شخصی متکبر که سرکشد از فرمانبرداری جَبَّارٍ خودکامه که خود را از دیگران برتر داند
و دار دلیس در اثناء موعظه خربیل فرعون اندیشه کرد که ناگاه سخن او در مستمعان اثر نکند وزیر خود را طلبید و خود را و مردم را
بچیزی دیگر مشغول گردانید وَقَالَ فِرْعَوْنُ و گفت فرعون يَا هَامَانُ ابْنِ لِي ای هامان بنا کن برای من صَرْحًا
بنائی برافراشته لَعَلِّي أَبْلُغُ شاید من الْأَسْبَابَ برسم به درها یا راهها أَسْبَابَ السَّمَاوَاتِ درهای آسمانها یا راهها
از آسمانی بآسمانی فَأَطَّلِعَ پس دیده ور شوم یعنی بنگرم إِلَى إِلَهِ مُوسَى بسوی خدای موسی یا مشرف گردم بر احوال او وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ

و بدرستیکه من گمان میبرم موسی را کاذبا دروغ گوی در دعوی رسالت یا در انکه او را خدایی هست که آفریدگار آسمانهاست
پس آغاز ساختن بنا کردند و موسی علیه السلام بنالید وحی آمد که اندوهگین مشو و ببین که من با او چکنم پس حق سبحانه او را بعد از اتمام
خراب گردانید چنانچه در سورهٔ قصص گذشت وَكَذٰلِكَ و همچنان زُيِّنَ لِفِرْعَوْنَ آراسته داده شد برای فرعون
سُوٓءُ عَمَلِهِ بدی کردار او وَصُدَّ و باز داشته شد عَنِ السَّبِيلِ از راه راست و طریق صواب وَمَا
كَيْدُ فِرْعَوْنَ و نبود مکر فرعون در ساختن صرح و تلبیس بر قوم إِلَّا فِي تَبَابٍ مگر در تباهی و نیستی وَقَالَ
الَّذِيٓ آمَنَ و گفت آنکس که گرویده بود یعنی خربیل يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ ای قوم پیروی کنید مرا أَهْدِكُمْ
تا بنمایم شما را سَبِيلَ الرَّشَادِ راه راستی و هدایت يَا قَوْمِ ای گروه من إِنَّمَا هٰذِهِ الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا جز این نیست
که این زندگانی دنیا مَتَاعٌ برخورداریست که زود منقطع گردد یعنی بساط عیش او باندک فرصتی در نوردند
و نامهٔ معاشرتش را رقم ابطال در سر کشند   بباغ دهر که بس تازه رنگ و خوش بویست   مباش غره که رنج خزانی ز پی دارد
زمان زمان بجهد باد نکبت ادبار   چه رنگ و بو که تو بینی زباغ نگذارد   وَإِنَّ الْآخِرَةَ و بدرستیکه سرای دیگر هِيَ دَارُ
الْقَرَارِ اوست سرای آرام که او را از زوال و از انتقال متصور نیست مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً هر که بکند کرداری بد فَلَا
يُجْزَىٰٓ پس پاداش داده نشود إِلَّا مِثْلَهَا مگر مانند آن را و این بحکم عدل الهیست وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا و هر که بکند
کرداری شایسته مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ از زن و مرد وَهُوَ مُؤْمِنٌ و حال انکه او مؤمن باشد چه اصل در قبول
عمل ایمانست فَأُولٰٓئِكَ پس آن گروه شایسته کاران يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ در آورده شوند بهشت و حفص يَدْخُلُونَ
بصیغهٔ معلوم خوانده یعنی به بهشت در آیند يُرْزَقُونَ فِيهَا روزی داده شوند در آن از فواکه پاکیزه و مطاعم لذیذ
و مشارب خوشگوار بِغَيْرِ حِسَابٍ بیشمار یعنی نه باندازه عمل بلکه به بسیاری از آن زیاده و این از روی
فضل نامتناهیست آل فرعون از سخنان خربیل فهم کردند که ایمان آورده زبان ملامت بگشادند که شرم نداری
که از پرستش فرعون روی بعبادت دیگری می آری خربیل تکرار ندا کرد از روی تنبیه تا شاید از خواب غفلت
بیدار و از مستی نکرت هشیار شوند پس گفت وَيَا قَوْمِ وای گروه من مَا لِيٓ این چیست که مرا رسید و چونست که من
أَدْعُوكُمْ میخوانم شما را إِلَى النَّجَاةِ بسوی رهایی یافتن از عذاب خدای بایمان بدو و متابعت پیغمبر او وَ
تَدْعُونَنِيٓ میخوانید مرا بدین خود لِأَكْفُرَ بِاللهِ تا کافر شوم بخدای وَأُشْرِكَ بِهِ و برای انکه شریک گردانم
بوی مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ آنرا که نیست مرا به ربوبیت او علم دانشی مراد از نفی علم نفی معلوم است یعنی من غیر از وی
خدایی نمیدانم پس دیگری را با وی چگونه شریک سازم وَأَنَا أَدْعُوكُمْ و حال انکه من میخوانم شما را إِلَى الْعَزِيزِ بخدایی
که غالبست یعنی قادر بر تعذیب مشرکان الْغَفَّارِ آمرزنده است و محو کننده گناه مؤمنان لَا جَرَمَ هر آینه أَنَّمَا تَدْعُونَنِيٓ

الیه

إِلَيْهِ آنچه شما میخوانید مرا بسوی او یعنی پرستش او لَيْسَ لَهُ دَعْوَةٌ نیست مر او را دعوتی باجابت رسیده یعنی سخن او بیهوده است
و اعتباری ندارد فِي الدُّنْيَا در این سرای وَلَا فِي الْآخِرَةِ و نه در آن سرای دیگر وَأَنَّ مَرَدَّنَا و بدرستیکه بازگشت ما همه إِلَى اللهِ
بسوی خداست و ما را جزا خواهد داد وَأَنَّ الْمُسْرِفِينَ و بدرستیکه گزافکاران و از حد بیرون شدگان در ضلالت و طغیان
هُمْ أَصْحَابُ النَّارِ ایشانند ملازمان آتش دوزخ باز فرعونیان وی را آغاز تهدید کردند و قصد قتل او نمودند او گفت
فَسَتَذْكُرُونَ پس بزودی یاد خواهید کرد یعنی بوقت معاینه عذاب یاد آید شما را مَآ أَقُولُ لَكُمْ راستی آنچه میگفتم شما را
وَأُفَوِّضُ باز میگذارم أَمْرِيٓ کار خود را إِلَى اللهِ بخدا و بر او توکل میکنم تا مرا از شر شما نگاه دارد إِنَّ اللهَ بتحقیق
خدای بَصِيرٌ بیناست بِالْعِبَادِ بامور بندگان خود آورده اند که فرعون فرمود تا او را بکشند وی گریخته روی بکوه
نهاد و بنماز مشغول شد حق سبحانه لشکر سباع را برانگیخت تا گرد وی در آمده آغاز پاسبانی کردند و نتیجهٔ تفویض بزودی بدو
رسید در کشف الاسرار آورده که فرعون از خواص خود جمعی فرستاد تا او را بیارند و سیاست کنند ایشان بوی رسیدند
و نماز وی و نگهبانی سباع را مشاهده کرده بترسیدند و نزد فرعون آمده صورت حال باز گفتند همه را سیاست کرد تا آن
سخن فاش نگردد و حق سبحانه از حال خربیل خبر میدهد که فَوَقَاهُ اللهُ پس نگاه داشت او را خدای سَيِّئَاتِ مَا
مَكَرُوا از بدیها آنچه اندیشیدند درباره وی وَحَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ و فرو گرفت بگردگان فرعون که بقصد او رفته بودند
سُوٓءُ الْعَذَابِ بدی عذاب که قتل است و گفته اند مراد بآل فرعون همه قبطیانند و سُوٓءُ الْعَذَابِ غرق شدن
ایشانست و بعضی برانند که سوء العذاب آتش است چه بدل از آن آورده که النَّارُ فرا گرفت آل فرعون را سوء العذاب
یعنی آتش يُعْرَضُونَ عرض کرده میشوند عَلَيْهَا بر آتش دوزخ غُدُوًّا وَعَشِيًّا بامداد و شبانگاه در عین المعانی آورده که
جای بودن ایشان را در دوزخ بدیشان مینمایند و ابن مسعود رض فرموده که ارواح فرعونیان در درون مرغان
سیاه است و صبح و شام آتش را برایشان عرض میکنند تا قیامت وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ و در روزی که قایم
شود قیامت و ارواح ایشان بابدان باز آید فرشتگان ایشان را گویند أَدْخِلُوٓا آلَ فِرْعَوْنَ در آرید ای
کسان فرعون أَشَدَّ الْعَذَابِ در سختترین عذابی که عذاب جهنم است و حفص بفتح همزه و کسر خا میخوانند یعنی خدای امر کند
ملایکه را که در آرید فرعونیان را بعذابی سختتر از آنچه در آن بودند وَإِذْ يَتَحَآجُّونَ و یاد کن چون پیکار و مخاصمه کنند
دوزخیان فِي النَّارِ در آتش فَيَقُولُ الضُّعَفَٰٓؤُا پس گویند بیچارگان و زبونان قوم لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوٓا و آنان که گردنکش
و معظم بودند یعنی تابعان مر متبوعان را گویند إِنَّا بدرستیکه ما كُنَّا لَكُمْ بودیم مر شما را تَبَعًا پیروان و فرمان
برداران در آنچه ما را دعوت کردند از شرک و تکذیب یعنی بسبب شما ما در دوزخ شدیم فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ
دفع کنندگان عَنَّا از ما نَصِيبًا مِنَ النَّارِ بهره از آتش قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوٓا گویند آنان که گردنکشان بودند

که چه جای این سخن است انا کل فیها بدرستیکه ما همه در دوزخیم چگونه عذاب از شما باز داریم و اگر ما را قوت دفع بودی از
نفس خود باز میداشتیم ان الله بدرستیکه خدای قد حکم بتحقیق حکم کرده است بین العباد میان بندگان و هر یک را
بجائی که در خور اوست فرستاده وقال الذین و گویند آنانکه فی النار در آتش اند بعد از آنکه نومید شوند از یکدیگر لخزنة
جهنم مر خازنان دوزخ را که برای ما ادعوا ربکم بخوانید پروردگار خود را یخفف عنا تا تخفیف کند و بردارد
از ما یوما مقدار روزی از روزهای دنیا من العذاب از عذاب چیزی را تا استراحت کنیم قالوا گویند
خزنه جهنم ایشان را که در دنیا اولم تک تأتیکم آیا نبود که آمدند بشما رسلکم پیغمبران فرستاده بشما بالبینات
بحجتهای روشن و هویدا و شما را بخدا دعوت کردند قالوا بلی گویند آری آمدند و لیکن ما تکذیب ایشان کردیم قالوا
گویند خازنان که چون حال برین منوال است فادعوا پس شما بخوانید خدای را و تخفیف عذاب طلبید که ما را دستوری
نیست برای امثال شما دعا کردن پس ایشان دعا کنند و باجابت نرسد وما دعاء الکافرین و نیست
دعای ناگرویدگان الا فی ضلال مگر در بطلان و ضایع شدن و باجابت نرسیدن انا لننصر بدرستیکه ما یاری
میدهیم رسلنا پیغمبران خود را والذین امنوا و آنان را که گرویده اند فی الحیوة الدنیا در زندگانی دنیا
هم درین سرای نصرت میکنیم با هلاک دشمنان و نجات ایشان یا متابعان و اگر کشته کردند بانتقام از قاتلان ایشان
چنانچه بانتقام یحیی علی نبینا و علیه السلام هفتاد هزار کشته شدند ویوم یقوم الاشهاد و یاری خواهیم کرد ایشان را
روزی که قایم شوند گواهان یعنی جمعی که اقامت شهادت کنند بر مردمان و آنها که انبیا باشند و ملایکه و امت مصطفی
صلعم یوم لا ینفع الظالمین روزی که سود نکند ستمکاران را معذرتهم عذر آوردن ایشان زیرا که معذرت
باطل است و محل قبول ندارد ولهم اللعنة و مر ایشان راست دوری از رحمت خدای ولهم سوء الدار
و مر ایشان راست سرای بد یعنی جهنم ولقد اتینا و بدرستیکه ما دادیم موسی الهدی موسی ابن عمران را
راه نمودن یا آنچه بدان راه یافته شوند از معجزات و صحف و شرایع واورثنا و میراث دادیم بنی اسرائیل
الکتاب بنی اسرائیل را توریة یعنی باقی گذاشتیم در میان ایشان توریة را هدی راه نماینده وذکری و پند دهنده
لاولی الالباب مر خداوندان عقول سلیمه را فاصبر پس صبر کن ای محمد بر آزار کفار ان وعد الله بدرستیکه
وعده خدای بنصرت انبیاء و هلاکت اعدا حق راست و درست است و خلاف بدان راه نیابد و استشهاد کن بحال
موسی و فرعون واستغفر و طلب آمرزش نمای لذنبک برای تدارک آنچه واقع شده باشد از ترک اولی در
وسیط آورده که مقصود ازین امر آنست که تا حضرت پیغمبر صلعم تعبد نماید خدای را باستغفار جهت مزید درجه و تا سنتی
شود بعد از او مر امت را و حضرت رسالت صلعم روزی هفتاد بار یا بیشتر استغفار مینموده اند و در تبیان آورده که معنی

آنست که آمرزش طلب

المومن

آنست که آمرزش طلب گناه امت را که بحضرت تو امیدوارند گر لب بگشائی از نکوئی حرفی زبرای ما بگوئی یعنی که عذرخواهی
از حال پرگناهی ما نزدیک خدا کن شفاعت ما را برهانی از شناعت وسبح و تسبیح گوی بحمد ربک پیوسته بستایش پروردگار
خود بالعشی والابکار شبانگاه و بامداد یعنی بگوی سبحان الله و بحمده آورده اند که کفار در باب قرآن و بعث مجادله
میکردند که قرآن سخن خدا نیست و بعث محالست حق سبحانه آیت فرستاد که ان الذین یجادلون بدرستی آنان که
جدال کنند فی آیات الله در بطلان آیتهای خدای و در دفع آن کوشند بغیر سلطان اتاهم بی حجتی که آمده باشد
ایشان را از آسمان یا دلیلی که داشته باشند از ادله عقل ان فی صدورهم نیست در سینهای ایشان الا کبر
مگر کشی از سخن حق باراده سروری و حکومت یا عظمتی موهوم که هرگز ما هم ببالغیه نیستند ایشان ببالغیه رسنده
بدان فاستعذ بالله پس پناه گیر بخدای از شر ایشان انه هو السمیع بدرستیکه اوست شنوا مر اقوال
ایشان را البصیر بینا است بافعال ایشان لخلق السموات والارض هر آینه آفریدن آسمانها و زمین اکبر
بزرگتر است نزد شما من خلق الناس از آفریدن آدمیان پس آنکه قادر باشد بر خلق ارض و سما با وجود عظمت
و بسطت آن اولا بی اصل و ماده هر آینه قادر باشد بر خلق انسان ثانیا از اصل و ماده ولکن اکثر الناس
و لیکن بیشتری از مردمان لا یعلمون نمیدانند که این آفریدن آسانست قول بعضی مفسران آنست که جدال کنندگان
یهود بودند که حضرت پیغمبر را گفتند تو صاحب ما نیستی بلکه او ابو یوسف مسیح ابن داود است یعنی دجال که سلطنت او
بر و بحر را فرا رسد و جویهای آب با او روان باشند و پادشاهی بما باز گردد و او آیتی است از آیتهای خدای تعالی
حق سبحانه این آیه نازل گردانید که آنان که منازعت میکنند در باب دجال و او را آیة الله میدانند در دلهای ایشان کبر است
یعنی هوای حکومت و سلطنت که بدان نخواهند رسید پس تو پناه گیر بخدای از شر فتنه دجال و دیگر میگفتند جثه او اعظم است
از جثه آدمیان حق تعالی فرمود که آفریدن ارض و سما از آفریدن او بزرگتر است و بیشتر مردمان نمیدانند که دجال یکی از مخلوقات
حق است و بباید دانست که او آدمی است از آدمیان دیگر بقد بلندتر و بجثه بزرگتر و او را یکچشم است و ظهور او یکی از علامات
قیامت خواهد بود و پیغمبر صلعم امارات ظهور وی بیان کرده که مردم سه سال پیش از خروج وی بقحط و غلا مبتلا شوند سال
اول آسمان از آنچه باریدی ثلثی باز گیرد و زمین از آنچه رویدی ثلثی نگاه دارد و در سال دویم دو ثلث باز گیرند و در سال
سیم نه از آسمان باران آید و نه از زمین گیاه روید پس دجال بیرون آید و با وی سحر و تمویه بسیار باشد و بیشتر خلق متابعت
وی کنند الا من عصمه الله و با وی دوزخی و بهشتی باشد و دیوان دارد که متمثل شوند بصور آدمیان پس یکی را گوید اگر مادر
و پدرت را زنده گردانم اقرار کنی بربوبیت من گوید آری فی الحال دیوان بصورت ابوین او متشکل شوند و او را گویند
ای فرزند متابعت وی کن که آفریدگار تست القصه همه شهرها بگیرد الا مکه و مدینه که ملایکه آن را پاسبانی کنند و چنین کار بر مومنان

به ثنک آید حق سبحانه عیسی علیه السلام را از آسمان فرو فرستد تا دجال را بکشد و لشکر او که اکثر یهود باشند بتمامی مستاصل کردند و شمه از
نزول عیسی علیه السلام در سورهٔ زخرف مذکور خواهد شد وَمَا یَسْتَوِی الْأَعْمَیٰ وَالْبَصِیرُ و مساوی نیستند نابینا و بینا یعنی غافل و عاقل
یا جاهل و عالم وَالَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و یکسان نباشند آنان که گرویده اند و عملهای شایسته کرده اند
وَلَا الْمُسِیءُ و نه بدکردار یعنی کافر مراد آنست که چنانچه اعمی و بصیر مساوی نیستند در دین مؤمن و کافر متساوی
نباشند روز قیامت یکی ساکن درجات بود و یکی مقیم درکات قَلِیلًا مَا تَتَذَکَّرُونَ اندک پند
پذیرید و چون ثابت شد که محسن و مسیء برابر نیستند در ثواب و عقاب و دنیا دار تکلیف است نه دار جزا پس لابد است
از سرائی دیگر که در آن پاداش یابند و آن در قیامت خواهد بود إِنَّ السَّاعَةَ بدرستیکه ساعت قیامت
لَآتِیَةٌ هر آینه آینده است لَا رَیْبَ فِیهَا شک نیست در آمدن آن چه تمام رسل بوقوع آن وعده داده اند وَلَٰکِنَّ
أَکْثَرَ النَّاسِ و لکن بیشتر آدمیان لَا یُؤْمِنُونَ نمیگروند بقیامت و التصدیق نمی کنند از قصور نظر و الفت با
محسوسات وَقَالَ رَبُّکُمُ و گفت پروردگار شما ادْعُونِی بخوانید مرا أَسْتَجِبْ لَکُمْ اجابت کنم شما را یعنی پرستید
تا ثواب دهم اغلب علما در این آیه دعا را بر عبادت فرود آورده اند و مؤید این است آنکه خدا میگوید إِنَّ
الَّذِینَ یَسْتَکْبِرُونَ آنانکه سرکشی نمایند عَنْ عِبَادَتِی از پرستش من سَیَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ زود درآورده
شوید بدوزخ و حفص بصیغهٔ معلوم خوانده یعنی بدوزخ درآیید دَاخِرِینَ بیچارگان و خوار شده گان و گویند
دعا بمعنی استغاثه است یعنی فریاد خواهید بمن در وقت درماندگی تا شما را بفریاد رسم و بقول بعضی مراد از دعا
سؤال است یعنی بخواهید تا بدهم که خزانهٔ رحمت مالامال است و کرم من بخشندهٔ آمال کدام گدای دست نیاز پیش آورد
که نقد مراد بر کف امیدش ننهادم و کدام محتاج زبان بسؤال گشاد که رقعهٔ حاجتش را بتوقیع اجابت موشح نساختم
بر آستان ارادت که سر نهاد شبی که لطف دوست بر ویش هزار در نگشاد و گفته اند دعا بمعنی ثناست و استجابت بمعنی قبول یعنی
مرا ستایش کنید تا بفضل کامل خود ثنای ناقص شما را قبول کنم یا مراد از دعا توبه است چه تایب خدا را میخواند بوقت
رجوع باو و اجابت پذیرفتن توبه باشد یعنی توبه کنید تا بپذیرم گر توبه کنی بپذیرم از روی کرم و آنگه ز سر جریمه ات درگذرم
اللَّهُ خدای بحق الَّذِی جَعَلَ آنست که بیافرید لَکُمُ اللَّیْلَ برای شما شب را تیره و بمزاج بارد لِتَسْکُنُوا فِیهِ
تا ساکن شوید در وی بجهت ضعف حرکات و سکون حواس وَالنَّهَارَ و بیافرید روز را مُبْصِرًا روشن کننده و بمزاج
حار تا به بینید چیزها را و حرکت شما در اکتساب معاش قوی شود إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای لَذُو فَضْلٍ هر آینه خداوند
بخشش بزرگ و بسیار است عَلَى النَّاسِ بر آدمیان با آفریدن لیل و نهار یا بخلق و رزق یا بتربیت اموری که قوام
مصالح انسان در نفس و مال بدانست وَلَٰکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان لَا یَشْکُرُونَ سپاسداری نمیکنند

رکوعه

ذَٰلِکُمُ اللَّهُ آنکه این کارها کند خدایست رَبُّکُمْ پروردگار شما خَالِقُ کُلِّ شَیْءٍ آفریننده همه چیز لَا إِلَٰهَ إِلَّا
هُوَ هیچ معبودی سزا نیست مگر او فَأَنَّىٰ تُؤْفَکُونَ پس چگونه و بچه وجه برگردانیده می شوید از عبادت او بعبادت
غیر او کَذَٰلِکَ هم چنانکه برگردانیده شدند این قوم یُؤْفَکُ الَّذِینَ برگردانیده میشوند آنانکه کَانُوا بودند
که از عناد بِآیَاتِ اللَّهِ یَجْحَدُونَ آیتهای خدای را انکار می کنند و از پذیرفتن آن باز می ایستند اللَّهُ
الَّذِی جَعَلَ الخدائی که ساخت لَکُمُ الْأَرْضَ برای شما زمین را قَرَارًا موضع آرام تا بروی میروید و می نشینید
وَالسَّمَاءَ بِنَاءً و گردانید آسمان را بنائی برداشته و برافراشته وَصَوَّرَکُمْ و بنگاشت شما را ای
آدمیان فَأَحْسَنَ صُوَرَکُمْ پس نیکو ساخت صورتهای شما را یعنی قامتهای شما راست و روی شما را پاکیزه
و اعضاء شما را متناسب آفرید وَرَزَقَکُمْ و روزی داد شما را مِنَ الطَّیِّبَاتِ از پاکیزه ها یعنی ماکولات لذیذ
و متمیز گردانید روزی شما را از روزی حیوانات و در بحر الحقایق فرموده که حسن صورت انسان در آن است که او مرآة
جهان نماست همه حقایق علوی و سفلی و مجموع دقایق صوری و معنوی را جامع است و انوار معرفت ذات و آثار شناخت
صفات از آئینهٔ حقیقت جامعهٔ او لامع
ای صورت تو آئینهٔ سر وجود / روش ز رخت پرتو انوار شهود / مجموعهٔ هر
کونی که چه تو نیست / در مملکت صورت و معنی موجود
ذَٰلِکُمُ اللَّهُ آنکه چنین تصویری کرده است رَبُّکُمْ آفریدگار شما
فَتَبَارَکَ اللَّهُ پس برتر است خدای و بزرگوارتر رَبُّ الْعَالَمِینَ پرورندهٔ عالمیان از جن و انس و جز آن هُوَ الْحَیُّ
اوست زنده یعنی متفرد بحیات ازلی لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ نیست معبودی که سزای عبادت بود مگر او فَادْعُوهُ پس بپرستید
او را مُخْلِصِینَ در حالتی که پاک باشید لَهُ الدِّینَ برای او دین خود را از شرک یا طاعت خود را از ریا و بگوئید
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ همه سپاسها و ستایشها مر خدایراست که پروردگار عالمیان است قُلْ بگو ای محمد مر
مشرکان را که میگویند بدین آبا و اجداد خود متدین شو إِنِّی نُهِیتُ بدرستیکه نهی کرده شده ام أَنْ أَعْبُدَ
الَّذِینَ از آنکه پرستم آنان را که تَدْعُونَ می پرستید شما مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای لَمَّا جَاءَنِیَ الْبَیِّنَاتُ
آن هنگام که آمده است بمن حجج و آیات مِنْ رَبِّی از نزد پروردگار من وَأُمِرْتُ و مأمور شده ام أَنْ
أُسْلِمَ بانکه گردن نهم و انقیاد کنم لِرَبِّ الْعَالَمِینَ مر آفریدگار جهانیان را هُوَ الَّذِی اوست آنکه خَلَقَکُمْ
بیافرید پدر شما آدم را مِنْ تُرَابٍ از خاک ثُمَّ پس شما را ای فرزندان وی مِنْ نُطْفَةٍ از آب منی ثُمَّ
مِنْ عَلَقَةٍ پس از آن علقه که منی بعد از چهل روز بدان شکل برمی آید ثُمَّ یُخْرِجُکُمْ پس بیرون می آرد هر یک از
شما را از رحم مادر طِفْلًا کودک ثُمَّ پس باقی میدارد شما را لِتَبْلُغُوا تا برسید أَشُدَّکُمْ بغایت قوت
خود که منتهای شبابست ثُمَّ پس از این درجه بالا میبرد لِتَکُونُوا شُیُوخًا تا گردید پیران وَمِنْکُمْ مَنْ یُتَوَفَّىٰ و از شما

کسی باشد که بمیرانیده شود مِنْ قَبْلُ پیش از بلوغ اشد یا قبل از شیخوخیت وَلِتَبْلُغُوا و بقا میدهد شما را تا برسید اَجَلاً
مُسَمًّى بمدتی نام برده شده که وقت موتست وَلَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ و شاید شما تعقل کنید در آفرینش خود و انتقال از درجه
بدرجه هُوَ الَّذِي اوست آنکه يُحْيِي زنده گرداند وَيُمِيتُ و بمیراند فَإِذَا قَضَى أَمْرًا پس چون خواهد و حکم کند کاری را
فَإِنَّمَا يَقُولُ پس جز این نیست که گوید لَهُ كُنْ مران مراد را که بباش فَيَكُونُ پس بباشد بی مهلتی یعنی تکوین او را احتیاج
بآلتی و عدتی و فرصتی و کلفتی نیست   فعل او را که عیب علت نیست متوقف بهیچ آلت نیست زخم زلف کاف طره نون
هر زمان شکلی آورد بیرون   أَلَمْ تَرَ آیا نمی نگری إِلَى الَّذِينَ بسوی آنانکه يُجَادِلُونَ جدال و نزاع میکنند فِي آيَاتِ اللَّهِ
در رد آیتهای خدای یعنی حجج قرآن را منکرند أَنَّى يُصْرَفُونَ چگونه و چون برگردانیده میشوند از تصدیق بدان
الَّذِينَ كَذَّبُوا مجادلان آنانند که تکذیب کردند و نگرویدند بِالْكِتَابِ بقرآن یا بجنس کتب آسمانی وَبِمَا أَرْسَلْنَا
و بآنچه فرستاده ایم بِهِ بآنچه رُسُلَنَا پیغمبران خود را از احکام و شرایع فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ پس زود بدانند وخامت
عاقبت تکذیب و انکار را إِذِ الْأَغْلَالُ آنگاه که غلهای آتشین باشند فِي أَعْنَاقِهِمْ در گردنهای ایشان وَالسَّلَاسِلُ
و زنجیرها نیز در آن بود يُسْحَبُونَ کشیده میشوند بر روی بدان زنجیرها تا افکنند ایشان را فِي الْحَمِيمِ در آبی جوشیده که در
نهایت حرارت بود ثُمَّ فِي النَّارِ پس از آن در آتش يُسْجَرُونَ سوخته و بریان سازند ایشان را یعنی بانواع عذاب
از آتش و آب معذب کردند ثُمَّ قِيلَ لَهُمْ پس گویند مر ایشان را أَيْنَمَا كُنْتُمْ تُشْرِكُونَ کجا اند آنانکه بودید شما که
انباز میکردید ایشان را مِنْ دُونِ اللَّهِ از فرود خدای قَالُوا گویند دوزخیان که آن شرکا ضَلُّوا عَنَّا گم شدند
از ما و نمی یابیم ایشان را و ما بدیشان توقع امداد داشتیم ایشان ما را در بلا یکبار شدند بَلْ لَمْ نَكُنْ
نَدْعُوا بلکه نبودیم که خوانده باشیم مِنْ قَبْلُ پیش از این در دنیا شَيْئًا چیزی را بر ما روشن شد که چیزی را نمی
پرستیده ایم بلکه ایشان را که عبادت میکردیم هیچ نبوده اند و ما ایشان را چیزی می پنداشتیم كَذَلِكَ
هم چنانکه مجادلان را فرو گذاشت يُضِلُّ اللَّهُ الْكَافِرِينَ گمراه فرو میگذارد خدای کافران را تا راه نمیبرند
بچیزی که از او منتفع شوند در آخرت پس ایشان را گویند ذَلِكُمْ این خذلان شما امروز در عقبی بِمَا
كُنْتُمْ تَفْرَحُونَ بسبب آنست که بودید شما فِي الْأَرْضِ در زمین یعنی در دنیا بِغَيْرِ الْحَقِّ بچیزی که حق نبود یعنی
شرک و طغیان وَبِمَا كُنْتُمْ تَمْرَحُونَ و بجهت آنکه بودید شما که می نازیدید از خود و به تکبر میخرامیدید
ادْخُلُوا در آئید أَبْوَابَ جَهَنَّمَ بدرهای هفت گانه دوزخ که برای شما بخش کرده شده است یعنی هر طایفه
بدرکه در آئید خَالِدِينَ فِيهَا جاوید ماندگان در آن فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ پس بد آرامگاهیست
گردن کشان را دوزخ فَاصْبِرْ پس شکیبائی کن ای محمد بر اذای قوم إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ بدرستیکه وعده خدای

بنصرت اولیا

بنصرت اولیا و هلاک اعدا حَقٌّ درست و راست است و بیشک واقع خواهد شد فَإِمَّا نُرِيَنَّكَ پس اگر بنمایم بتو بَعْضَ الَّذِي
نَعِدُهُمْ برخی از آنچه وعده داده ایم از قتل و اسر خود آنست أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ یا اگر بمیرانیم ترا پیش از ظهور آن عذاب فَإِلَيْنَا
يُرْجَعُونَ پس بسوی ما بازگردیده خواهند شد روز قیامت و جزای خود خواهند یافت یعنی بهیچ وجه ایشان را فرو نخواهند گذاشت
و حق سبحانه در این دنیا بعضی از عذاب کفار بحضرت سید ابرار صلعم نمود از قتل و اسر و قحط و حزن و باقی عقوبات ایشان
در عقبی خواهد بود   دوستانت در دو عالم شاد و خرم می زیند   دشمنان در محنت و غم این سرا و آن سرا   آورده اند که کفار
مکه از روی جدال اقتراح آیات متکثره میکردند چنانکه تفجیر عیون و اظهار بساتین و صعود بر آسمان بحضور ایشان بر وجهی که در
سوره بنی اسرائیل گذشت حق تعالی آیه فرستاد که وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا و بتحقیق ما فرستادیم رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ پیغمبران را پیش از تو
مِنْهُمْ بعضی از ایشان مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ آنها اند که خوانده ایم قصه های ایشان بر تو که آن نیست و نه پیغمبر اند وَمِنْهُمْ
مَنْ لَمْ نَقْصُصْ و بعضی از ایشان آنانند که قصه ایشان نخوانده ایم عَلَيْكَ بر تو اما نام ایشان دانسته چون الیسع
و غیر او و بعضی آنست که نه نام ایشان دانسته و نه قصه ایشان شنیده جمعی بر آنند که مجموع انبیا هشت هزار بودند چهار هزار
از بنی اسرائیل و چهار هزار از سایر خلق و مشهور آنست که صد و بیست و چهار هزار پیغمبر بوده اند و در ایمان بدیشان تعیین
عدد و معرفت ایشان بانساب و اسامی شرط نیست وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ و نبود هیچ پیغمبر را و نتوانست أَنْ يَأْتِيَ
بِآيَةٍ آنکه بیارد معجزه که نشانه نبوت او باشد إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مگر بدستوری خدای و بحکم و فرمان او یعنی شما از
پیغمبر من اقتراح معجزات میکنید و او مستقل نیست در نمودن آن بی امر من و من حکمت در عدم وقوع آن می بینم فَإِذَا جَاءَ
أَمْرُ اللَّهِ پس چون بیاید فرمان خدای بعذاب متعنتان معجزات بعد از وضوح آیات قُضِيَ حکم کرده شود بِالْحَقِّ براستی یعنی
مشرک مبطل معذب گردد و مؤمن محق نجات یابد وَخَسِرَ و زیان کنند هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ انجا تبهکاران و معاندان
که بعد از دیدن معجزه که دلالت بر نبوت میکند دیگر معجزه میطلبند اللَّهُ خدای بحق الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَنْعَامَ آنست
که بیافرید برای شما چهارپایان چون شتر و گاو و گوسفند لِتَرْكَبُوا تا سوار می شوید مِنْهَا بعضی را از آن چون ابل
وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ و بعضی را از آن میخورید چون غنم و برخی آنند که قابلیت رکوب و اکل دارند چون بقر وَلَكُمْ و مر شما راست
فِيهَا در انعام مَنَافِعُ منفعت بسیار چون شیر و پشم و جز آن وَلِتَبْلُغُوا و ایشان را آفرید تا برسید عَلَيْهَا بمسافرت
بران یعنی بر برخی از آن حَاجَةً فِي صُدُورِكُمْ بحاجتی که در دلهای شماست از سودا و معامله وَعَلَيْهَا و بر شتران
در خشکی وَعَلَى الْفُلْكِ و بر کشتیها در دریا تُحْمَلُونَ برداشته میشوید وَيُرِيكُمْ و مینماید خدای شما را آيَاتِهِ نشانهای
قدرت خود فَأَيَّ آيَاتِ اللَّهِ پس کدام آیت را از آیات قدرت یا از دلایل نبوت چون انشقاق قمر و اخبار از غیب
تُنْكِرُونَ انکار میکنید أَفَلَمْ يَسِيرُوا آیا سیر نکردند فِي الْأَرْضِ در زمین عاد و ثمود فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ تا بنگرند که چگونه بود

عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ سرانجام کار آنانکه پیش از ایشان بودند کَانُوا بودند آن امم پیشین أَكْثَرَ مِنْهُمْ بیشتر از ایشان
از روی عدد وَأَشَدَّ قُوَّةً و سخت تر از روی توانائی وَآثَارًا فِي الْأَرْضِ و افزون تر از جهت باز ماندهای ایشان
در زمین از کوشکها و قلعها فَمَا أَغْنَى پس دفع نکرد عذاب را عَنْهُمْ از ایشان مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ آنچه بودند که
میکردند از جمع مال و ترتیب سپاه فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ پس آنهنگام که آمدند بدیشان رُسُلُهُمْ پیغمبران ایشان بِالْبَيِّنَاتِ
بمعجزات و دلالات فَرِحُوا شاد نشسته بِمَا عِنْدَهُمْ بآنچه نزدیک ایشان بود مِنَ الْعِلْمِ از دانش بر غم ایشان یعنی
جهل که آن را علم نام نهاده بودند و مراد عقاید باطله و شبهات بی اعتبار ایشان است و گفته اند مراد علم مکاسب و تجارات
یا علم طبایع و تنجیم که بآن مباهی و مستظهر شده یا انبیا و آیات ایشان استهزا میکردند لاجرم حق سبحانه ایشان را هلاک
ساخت وَحَاقَ بِهِمْ و احاطه کرد بایشان مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ جزاء آنچه بودند که بآن استهزا میکردند فَلَمَّا
رَأَوْا پس آنهنگام که بدیدند بَأْسَنَا سختی عذاب ما را در دنیا قَالُوا آمَنَّا گفتند ایمان آوردیم بِاللَّهِ وَحْدَهُ
بخدای بیکتائی وی وَكَفَرْنَا و کافر شدیم بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ بآنچه بودیم بآن شرک آرنده کان یعنی
کافر شدیم به بتان فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ پس نبود که سود کند ایشان را إِيمَانُهُمْ گرویدن ایشان لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا
آن هنگام که دیدند عذاب ما را زیرا که در وقت معاینهٔ عذاب تکلیف مرتفع می شود و ایمان در زمان تکلیف مقبولست
نه در وقت یأس سُنَّتَ اللَّهِ سنت نهاد خدای سنت نهادنی الَّتِي قَدْ خَلَتْ آن سنتی که گذشته است فِي عِبَادِهِ
در بندگان وی از امم ماضیه که ایمان یأس بهیچ وجه مقبول نیست وَخَسِرَ و زیان کار شدند هُنَالِكَ الْكَافِرُونَ
در آن زمان ناگرویدگان یعنی خسران ایشان بدان وقت ظاهر شد و اگرچه عمر در خسران بودند والله اعلم

سورة سجده

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ حم اسم اعظم الهی در حروف
مقطعه مخفی است و هر کس بر استخراج آن قادر نیست و گفته اند حا اشارت بحکمت است و میم بمنت یعنی حق سبحانه را منت است
بر مؤمنان به تنزیل حکمت صاحب بحر الحقایق فرموده که حم اشارت بسری که میان حق تعالی و حبیب اوست و هیچ
ملک مقرب و نبی مرسل بدان پی نبرد و چه حا و میم دو حرف است در وسط اسم رحمن و همین دو حرف در وسط اسم محمد
نیز آمده پس بسر حرفین در اسمین قسم یاد میکند که این قرآن تَنْزِيلٌ فرو فرستاده شده است مِنَ الرَّحْمَنِ از خداوند
بخشنده بهدایت نفوس عوام الرَّحِيمِ مهربان برعایت قلوب خواص و از اضافت تنزیل بدین دو اسم استدلال میتوان
کرد بر آنکه مصالح دینی و دنیوی وابسته بقرآن است و این فرو فرستاده كِتَابٌ فُصِّلَتْ کتابیست پیدا کرده شده
آيَاتُهُ آیتهای وی و جدا کرده با امر و نهی و وعد و وعید قُرْآنًا عَرَبِيًّا در حالتیکه قرآنیست تازی بلغت
عرب یعنی بلغت عرب تا بسهولت خوانند و فهم کنند و آیات او تفصیل یافته است لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ برای گروهی که دانند

حم سجده

از اهل دانش و شناسنده که نزول او من عند الله است بَشِيرًا مژده دهنده مر آنان را که بوی عمل کنند وَنَذِيرًا و بیم کننده آنها را
که بوی نگروند فَأَعْرَضَ پس روی برتافتند از قبول او أَكْثَرُهُمْ بیشتر مشرکان فَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ پس ایشان نمی شنوند
بسمع قبول یعنی نمی پذیرند وَقَالُوا و گفتند اهل شرک که همواره قُلُوبُنَا دلهای ما فِي أَكِنَّةٍ در پوششهاست
مِمَّا تَدْعُونَا از فهم آنچیزی که میخوانی ما را إِلَيْهِ بآن یعنی قرآن را در نمی یابیم وَفِي آذَانِنَا و در گوشهای ما
وَقْرٌ گرانی است آنچه میخوانی نمی شنویم وَمِنْ بَيْنِنَا وَبَيْنِكَ و میان ما و تو حِجَابٌ پرده ایست که جمال نبوت
ترا نمی بینیم یا حاجزیست که ما را از پیوستگی تو منع میکند و در وسیط آورده که ابوجهل جامه را میان خود و رسول صلعم
پرده ساخت و گفت تو از آن جانب و ما از اینجانب فَاعْمَلْ پس عمل کن بر دین خود إِنَّنَا عَامِلُونَ که ما نیز عمل
کننده گانیم بر کیش خود یا آنچه میتوانی در حق ما بکن که ما نیز بدانچه توانیم تقصیر نخواهیم کرد تا وردی فرموده که تو کار کن
برای آخرت خود که ما برای دنیای خود عمل میکنیم قُلْ بگو إِنَّمَا أَنَا جز این نیست که من بَشَرٌ آدمی ام مِثْلُكُمْ
مانند شما یعنی از جنس بشرم نه از ملک و جن که شما سخن ایشان در نیابید و فهم نکنید و شما را چیزی دعوت میکنم که
سمع را از او کراهت و طبع را نفرت باشد بلکه يُوحَى إِلَيَّ وحی کرده میشود بسوی من أَنَّمَا إِلَهُكُمْ جز این نیست
که خدای شما إِلَهٌ وَاحِدٌ خدائیست یگانه فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ پس توجه کنید بسوی او بتوحید و طاعت و بر آن
مقیم باشید وَاسْتَغْفِرُوهُ و از وی آمرزش جوئید مر گناهان را که بعد از اسلام کنید در موضح آورده که استقامت
مساوات افعال و اقوال و احوال است ظاهرا و باطنا یعنی باید که نهان و آشکارا باشد و چون بمرتبهٔ استقامت رسید
استغفار کنید از رؤیت عمل که آن گناهی بزرگ و خطائی عظیم است وَوَيْلٌ و سختی عذاب لِلْمُشْرِكِينَ مر آنان که شرک
آرنده گان است الَّذِينَ آنانکه لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ نمیدهند زکوة را یعنی بکلمهٔ لا اله الا الله که زکوة انفس است
متکلم نمیشوند مراد آنست که خود را بتوحید از لوث شرک پاک نمی سازند یا آنکه زکوة مال نمیدهند و تخصیص منع
زکوة از سایر اوصاف مشرکان آنست که مال محبوب انسان است و بذل او مر نفس را سخت تر باشد از اعمال دیگر
پس در ایراد این صفت اشارتیست ببخل ایشان و عدم شفقت بر خلق و بخل اعظم رذایل و اکبر ذمایم است و گفته اند
هر توانگر که او را سخا نبود چون تنی است که جان ندارد یا چون درختی است که بر ندارد منعم ممسک شجری بی بر است
سرور مدخل بدنی بی سر است بخل که سرمایهٔ ناکامی است در دو جهان مایهٔ بدنامی است وَهُمْ و مشرکان بِالْآخِرَةِ
بسرای دیگر هُمْ كَافِرُونَ ایشان ناگرویدگانند و بدان جهت نفقه نمی کنند که مکافات آن را باور
ندارند إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی آنان که گرویدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کردارهای ستوده لَهُمْ
أَجْرٌ مر ایشان راست مزدی غَيْرُ مَمْنُونٍ ناکاسته یا غیر محسوب در معالم فرموده که آیه در شان بیماران و عاجزان

وناتوانانست که در حال ضعف و عجز از ادای عبادت باز مانند وحق سبحانه همان مزد طاعتی که در زمان صحت داشته اند بدیشان میدهد
پس غیر ممنون بمعنی غیر مقطوع باشد عبد الله بن عمر نقل میکند که حضرت رسول صلعم فرمود که بنده چون بر طریقه نیکو باشد از عبادت
پس بیمار شود حق سبحانه ملکی را که بر وی موکل است گوید که بنویس برای او مانند عمل او وقتی که رهائی دادست از بند مرض تا وقتیکه اورا
باز رهانم یا بحضرت خود برم قُلْ أَئِنَّكُمْ بگو آیا شما لَتَكْفُرُونَ کافر میشوید و نمیگروید بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ
بآن کسی که بیافرید زمین را فِي يَوْمَيْنِ در دو روز امام ابو اللیث رحمة الله آورده که در روز یکشنبه بیافرید و در
روز دوشنبه بگسترانید وَتَجْعَلُونَ لَهُ و می سازید برای وی بزبان أَنْدَادًا همتایان ذَٰلِكَ آنخداوندی
که زمین را بیافرید رَبُّ الْعَالَمِينَ پروردگار عالمیانست وَجَعَلَ و بیافرید فِيهَا در زمین رَوَاسِيَ کوههای
بلند پایدار مِنْ فَوْقِهَا از زیر زمین تا ناظران در آن نگریسته بهره اعتبار بر دارند وَبَارَكَ فِيهَا و برکت
کرد در کوهها بانکه در و منابع و معادن آرند یا برکت داد زمین را باشجار و زروع و انعام و انهار وَقَدَّرَ فِيهَا
و تقدیر کرد در زمین أَقْوَاتَهَا روزیهای اهل زمین را یعنی امثال آن که هر یک از اینها غالب اقوات هر بلده است
و تقدیر این روزیها کرد فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ در تتمه چهار روز یعنی در دو روز دیگر که سه شنبه و چهار شنبه بود سَوَاءً
یکسان شده جواب یکسان شده لِلسَّائِلِينَ مر پرسندگان را از مدت آفرینش زمین و هر چه در وست یعنی جواب
سایلان بی زیاده و نقصان گفته شد ثُمَّ اسْتَوَىٰ پس قصد کرد إِلَى السَّمَاءِ بآفریدن آسمانها وَهِيَ دُخَانٌ
و حال آنکه او دخانی بود یعنی بخار است بهیئة دخان در زاد المسیر گفته که چون حق سبحانه آب بیافرید باد را بر کماشت
تا او را در شورش آورد از او بخاری مرتفع شد و حق سبحانه آسمان را از او آفرید و در عین المعانی آورده که حق تعالی
جوهری سبز آفرید و بنظر هیبت در آن نگریست یکبارگی و روان شد آتش را بر او مسلط کرد تا بجوش آمد کفی و بخاری
از او پیدا گشت از آن کف زمین و از آن بخار آسمان آفریده شد کفی را منبسط سازد که این فرشی است بس لایق
بخاری را بر افرازد که این سقفی است بس زیبا از آن سقف معلق حسن تصویری بود ظاهر برین فرش مطبق لطف تدبیر شد پیدا
فَقَالَ پس گفت خدای بعد از آفریدن آسمانها لَهَا مر او را وَلِلْأَرْضِ و مر زمین را که هر دو ائْتِيَا بیائید با نچه
شما را فرمایم طَوْعًا از روی فرمان برداری أَوْ كَرْهًا یا از سر ناخواهش و بی رغبتی یعنی اگر خواهید و اگر نه از
آمدن چاره ندارید مراد اظهار کمال قدرتست نه اثبات طواعیت و کراهیت ایشان و گفته اند آسمان را گفت آفتاب
و ماه و ستارگان خود را ظاهر ساز و زمین را فرمود که انهار خود را بشکاف و اثمار خود را بیرون آر قَالَتَا گفتند
آسمان و زمین أَتَيْنَا آمدیم ما بهر چه فرمودی طَائِعِينَ فرمان برداران آورده اند که اول موضع کعبه معظمه زادها الله
شرفا از اجزاء زمین سخن گفت پس آنچه در برابر او بود از اجزاء آسمان و بدین جهت آن محل کعبه اسلام و قبله انام گشت و چون

آسمان آفریده شد

آسمان آفریده شد آنرا بشکافت فَقَضَاهُنَّ پس پرداخت آنرا سَبْعَ سَمَاوَاتٍ هفت آسمان و تمام ساخت امور آنرا فِي يَوْمَيْنِ
و در دو روز پنجشنبه و جمعه وَأَوْحَىٰ و وحی کرد فِي كُلِّ سَمَاءٍ بهر آسمانی أَمْرَهَا فرمان آنرا یعنی با اهل آن الهام فرمود که عبادت
بر چه وجه کنند یا مقرر کرد شان هر فلکی و آنچه از آن آید وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا و بیاراستیم نزدیکتر را بِمَصَابِيحَ بچراغها یعنی ستارگان که
چون چراغ درخشان و درخشان باشند وَحِفْظًا و نگاه داشتیم آسمانرا نگاه داشتنی از آفات یا از شیاطین که داعیه استراق سمع کنند
ذَٰلِكَ آنچه یاد کرده شد از بدایع آفرینش تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ آفریدن و اندازه کردن خداوند غالبست که در ملک خود بقدرت هر چه خواهد
کند الْعَلِيمِ داناکه هر چه سازد از روی حکمت باشد فَإِنْ أَعْرَضُوا پس اگر روی بر گردانند کافران مکه یعنی اعراض کنند از ایمان با وجود این
بیان فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ پس بگو که بیم کردم شما را و بترسانیدم صَاعِقَةً از عذابی بیهوش سازنده و هلاک کننده مِثْلَ صَاعِقَةِ عَادٍ
مانند عذاب قوم عاد که باد صرصر بوده وَثَمُودَ و عذاب قوم ثمود یعنی صیحه جبرئیل تخصیص این دو قوم بجهت آنست که قریش در سفر رحلة
الشتاء والصیف بر مواضع این گروه گذشته آثار عذاب مشاهده میکرده اند و ایشان مستحق صاعقه و صیحه شدند إِذْ جَاءَتْهُمُ الرُّسُلُ وقتیکه
آمدند بدیشان پیغمبران یعنی هود و صالح علیهما السلم مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ از پیش روی ایشان وَمِنْ خَلْفِهِمْ و از پس ایشان یعنی از همه جهت
ایشان برفق و عنف و نصیحت و فضیحت در آمدند و دعوت کردند أَلَّا تَعْبُدُوا بآنکه می پرستید إِلَّا اللَّهَ مگر خدایرا قَالُوا
گفتند کافران در جواب ایشان که لَوْ شَاءَ رَبُّنَا اگر خدای خواستی که رسول فرستادی لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً هر آینه فرستادی فرشتگان
بجای شما فَإِنَّا پس بدرستیکه ما بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ با نچیزی که فرستاده شده اید بان بر زعم خود كَافِرُونَ ناگرویدگانیم چه شما مانند
ما آدمیانید و هیچ فضل و شرفی نیست شما را بر ما مشرکان در بند صورت انبیا ماندند از مشاهده معنی ایشان غافل بودند چند صورت بینی ای
صورت پرست هر که معنی دید از صورت برست دیده صورت پرستی را به بند تا شوی از نور معنی بهره مند آنکه تفصیل قصه ایشان میکند و
میگوید فَأَمَّا عَادٌ اما گروه عادیان فَاسْتَكْبَرُوا پس گردن کشی کردند فِي الْأَرْضِ در زمین احقاف یا در بلاد یمن بِغَيْرِ الْحَقِّ بناسزا
یعنی استحقاق تکبر نداشتند پس هود علی نبینا و علیه السلام ایشانرا تهدید کرد بعذاب ایشان از روی استکبار التفات بدان نکردند وَقَالُوا
و گفتند مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً کیست سخت تر از ما از جهت توانائی عادیان مغرور شدند بقوت و شوکت خود چه مردم جسیم و طویل بودند
و سنگ را از کوه بضرب دست بکندندی أَوَلَمْ يَرَوْا آیا ندانستند آن مغرور شدگان بقوت خود أَنَّ اللَّهَ آنرا که خدای الَّذِي خَلَقَهُمْ
آن خدائی که بیافریده است ایشانرا هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ او سخت ترست و بسیار تر است از ایشان قُوَّةً از روی قوت یعنی توانائی
دارد بر چیزی که غیر او را آن توانائی نیست وَكَانُوا و بودند قوم عاد که از روی تعصب بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ بآیتهای ما منکر شدند با آنکه
میدانستند که حق است فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ پس فرستادیم بر ایشان رِيحًا صَرْصَرًا بادی سرد با آوازی مهیب فِي أَيَّامٍ نَحِسَاتٍ در روزهای
شوم یعنی در دهه آخر شوال از بامداد روز چهار شنبه تا آخر شنبهء دیگر باد صرصر فرستادیم لِنُذِيقَهُمْ تا بچشانیم ایشانرا عَذَابَ الْخِزْيِ
عذاب رسوائی و خواری فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا یعنی همه را مستاصل سازیم وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ و هر آینه عذاب آن سرای آخرت

سخت‌تر است از روی رسوائی وَهُمْ لَا يُنْصَرُونَ و ایشان یاری داده نشوند در آن روز بدفع عذاب از ایشان وَأَمَّا ثَمُودُ و اما گروه ثمود
فَهَدَيْنَاهُمْ پس ایشان را دلالت کردیم براه راست یا راه خیر و شر بدیشان نمودیم فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى پس برگزیدند و اختیار کردند نا
بینائی یعنی جهل و ضلالت و کفر را عَلَى الْهُدَى بر علم و هدایت و ایمان فَأَخَذَتْهُمْ پس فرا گرفت ایشان را صَاعِقَةُ الْعَذَابِ
الْهُونِ صاعقهٔ عذاب خوار کننده یعنی صیحهٔ جبرئیل علیه السلام ایشان را هلاک کرد بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ بسبب آنکه بودند که کسب
از تکذیب صالح علی نبینا و علیه السلام و عقر ناقه وَنَجَّيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا و برهانیدیم از آن صاعقه آنان را که گرویده بودند
بصالح وَكَانُوا يَتَّقُونَ و بودند که پرهیز میکردند از شرک وَيَوْمَ يُحْشَرُ و یاد کن آن روز را که حشر کرده شوند أَعْدَاءُ اللَّهِ
دشمنان خدای إِلَى النَّارِ بسوی آتش دوزخ یعنی جمع کنند همه را فَهُمْ يُوزَعُونَ پس ایشان نگاه داشته شوند بدوزخ یا پیشینیان را نگاه دارند
تا پسینیان برسند آنگاه همه را بدوزخ رانند حَتَّى إِذَا مَا جَاءُوهَا تا وقتیکه بیایند بآتش شَهِدَ عَلَيْهِمْ گواهی دهد
بر ایشان سَمْعُهُمْ گوشهای ایشان بآنچه شنیده باشند وَأَبْصَارُهُمْ و دیده‌های ایشان بآنچه دیده باشند وَجُلُودُهُمْ
و پوستها یعنی جوارح ایشان و اول عضوی که از ایشان تکلم کند ران چپ و کف دست راست بود و گفته‌اند فروج ایشان گواهی دهند
بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بآنچه بودند که عمل میکردند وَقَالُوا و گویند کافران از روی تعجب یا توبیخ لِجُلُودِهِمْ مر اندامهای خود را لِمَ
شَهِدْتُمْ چرا گواهی دادید عَلَيْنَا بر ما که ما برای شما داوری میکردیم و عذاب از شما باز میداشتیم قَالُوا گویند اعضای ایشان
که ما را سرزنش مکنید که باختیار خود ناطق نشدیم بلکه أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي بسخن آورد ما را آن خدائی که بقدرت کامله أَنْطَقَ
كُلَّ شَيْءٍ بسخن آورده است هر چیزی را که سخن گوید وَهُوَ و حال آنکه او خَلَقَكُمْ بیافرید شما را أَوَّلَ مَرَّةٍ نخستین بار و از عدم
بوجود آورد وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ و بسوی او باز گردانیده خواهید شد برای جزا وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ و نبودید شما که پوشیده
شوید یعنی مخفی مانید أَنْ يَشْهَدَ از آنکه گواهی دهد عَلَيْكُمْ بر شما سَمْعُكُمْ گوشهای شما وَلَا أَبْصَارُكُمْ و نه دیده‌های شما
وَلَا جُلُودُكُمْ و نه اعضای شما یعنی نخواستید که پنهان شوید و نتوانستید و گمان نبردید که اجزاء شما بر شما گواهی دهند
وَلَكِنْ ظَنَنْتُمْ و لیکن گمان داشتید أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ آن را که خدای نداند كَثِيرًا مِمَّا تَعْمَلُونَ بسیاری از آنچه
میکنید در زاد المسیر فرموده که کفار می‌گفتند هر چه آشکارا می‌کنیم خدای میداند و آنچه پنهان از ما صادر می‌شود بدان دانا نیست
وَذَلِكُمْ و آن ظن شما ظَنُّكُمُ الَّذِي آن ظنی که در دنیا ظَنَنْتُمْ گمان می‌بردید بِرَبِّكُمْ بخدای شما که اعمال نهان ما نمیداند
أَرْدَاكُمْ هلاک کرد شما را در آخرت فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ پس گشتید از زیان زدگان فَإِنْ يَصْبِرُوا و اگر
کفار شکیبائی نمایند و اگر جزع کنند فَالنَّارُ پس آتش دوزخ مَثْوًى قرارگاه است لَهُمْ مر ایشان را وَإِنْ يَسْتَعْتِبُوا و اگر
خشنودی حق سبحانه جویند فَمَا هُمْ پس نیستند ایشان مِنَ الْمُعْتَبِينَ از اجابت کرده شدگان در طلب خشنودی وَقَيَّضْنَا
و برانگیختیم لَهُمْ برای ایشان قُرَنَاءَ دوستان و همنشینان از شیاطین و بر ایشان مسلط کردیم فَزَيَّنُوا پس بیاراستند در دل لَهُمْ

برای ایشان

برای ایشان مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ آنچه در پیش ایشان است از زینت دنیا و متابعت نفس و هوا تا در طلب آن ایستادند وَمَا خَلْفَهُمْ و آنچه از پس ایشان است
از امور اخروی و وعده و وعید تا آن را منکر شدند وَحَقَّ و واجب گشت عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ بر ایشان سخن یعنی کلمهٔ عذاب فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ
با امتانی دیگر که گذشته‌اند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ از دیوان و آدمیان که همین عملها کرده بودند یعنی چنانچه امم مکذبه را
استحقاق عذاب بود اینگروه نیز سزاوار عذاب‌اند در کشف الاسرار آورده که چون خدای به بنده خیری خواهد او را قرینی نیکو و همنشینی صالح
کرامت کند تا در طاعات معین وی باشد و چون به بنده بدی خواهد او را رفیقی بد و مصاحبی فاجر مبتلا کند تا بر مخالفت حق تحریص نماید چنانکه ایشان را
همنشین کافران جنت و مستحق عذاب گشتند إِنَّهُمْ بدرستیکه کافران كَانُوا خَاسِرِينَ بودند زیان زدگان در هر دو جهان زیرا که عمر
امروز بغفلت زیر سود آخرت فردا تهی دست‌اند آورده‌اند که کفار قریش یکدیگر را وصیت میکردند که چون محمد را ببینید که قرآن میخواند او را بنوعی
تشویش دهید که غلط کند پس چون حضرت پیغمبر صلعم قرآن خواندی جمعی در مقام تعرض آمدی و آوازها بر داشته سخنان بیهوده گفتندی و صفیر زنان
دست بر هم کردندی و شعرهای ناخوش خواندندی آیت نازل شد که وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و گفتند آنان که کافر شدند یعنی مشرکان عرب یکدیگر را گفتند
لَا تَسْمَعُوا مشنوید و گوش منهید لِهَذَا الْقُرْآنِ مر شنیدن این قرآن را که محمد میخواند وَالْغَوْا فِيهِ و سخنان لغو و حشو در افکنید در آن
یا فریاد کنید در پیش روی او لَعَلَّكُمْ تَغْلِبُونَ شاید شما غالب گردید بر تلاوت او و از خواندن باز ایستد فَلَنُذِيقَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا
پس بچشانیم آنان را که کافر شدند مراد این گروه قائلان‌اند یا عامهٔ کافران عَذَابًا شَدِيدًا عذابی سخت یعنی بسیار و دایم وَ
لَنَجْزِيَنَّهُمْ و هر آینه پاداش دهیم ایشان را بدتر پاداش أَسْوَأَ الَّذِي كَانُوا بدترین کاری که بودند از روی جهل و عصبیت يَعْمَلُونَ
میکردند ذَلِكَ آن عقوبت بدتر جَزَاءُ أَعْدَاءِ اللَّهِ پاداش دشمنان خدای است النَّارُ یعنی آتش عطف بیان است از جزا لَهُمْ
مر کافران راست فِيهَا در آتش دَارُ الْخُلْدِ سرای جاویدی یعنی مقیم مقام ایشان باشد جَزَاءً پاداش داده شوند پاداش دادنی
بِمَا كَانُوا بسبب آنکه بودند که همواره بِآيَاتِنَا بآیات کلام ما يَجْحَدُونَ انکار میکردند وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا و گویند آنان که کافر شدند
وقتیکه در آتش باشند رَبَّنَا ای پروردگار ما أَرِنَا الَّذَيْنِ بنمای بما آن دو کس را که در دین أَضَلَّانَا گمراه کردند ما را مِنَ الْجِنِّ وَ
الْإِنْسِ از دیوان و آدمیان یعنی ابلیس که نافرمانی او سنت کرد و قابیل که خون ناحق او ریخت این دو کس را بما بنمای فَنَجْعَلْهُمَا تا داریم ایشان را
تَحْتَ أَقْدَامِنَا در زیر پایهای خود و از ایشان انتقام کشیم لِيَكُونَا مِنَ الْأَسْفَلِينَ تا گردند از فروتران یعنی در درکهٔ زیرین
شوند یا از همه فروتر باشند إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا بدرستی آنانکه گفتند رَبُّنَا اللَّهُ پروردگار ما الله است ثُمَّ اسْتَقَامُوا
پس بر آن بایستادند صدیق گفت شرک نیاوردند فاروق گفت که بر امر و نهی بایستادند و روباه بازی نکردند ذو النورین تفسیر کرد
که عملهای خود را خالص و پاکیزه ساختند حضرت مرتضی علی علیه السلام توجیه فرموده که فرائض ادا نمودند قول حسن بصری آنست که ارتکاب طاعات
کردند و از معاصی اجتناب ورزیدند و گفته‌اند از دنیای فانی اعراض کردند و بسرای باقی رغبت کردند صاحب کشف الاسرار فرموده که رَبُّنَا اللَّهُ
عبارت از توحید اقرار است ثم استقاموا اشارت به توحید معرفت توحید اقرار آنست که الله را یکتا گوئی و توحید معرفت آنکه او را یکتا شناسی یعنی

از همه جهت بوحدت او بینا گردی با آنکه در عالم وحدت جهت نیست ⁂ نی جهت میکنجد انجا نی صفت زین تفکر نی بیان معرفت
آتشی از سر وحدت بر فروخت غیر واحد هر چه پیش آمد بسوخت تَتَنَزَّلُ فرود آیند عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ بر ایشان یعنی بر مؤمنان مستقیم
فرشتگان نزدیک مرگ یا بوقت خروج از قبر یا در رحله بانکه ایشان را گویند أَلَّا تَخَافُوا مترسید از آنها که در پیش دارید از امور اخروی
که بر شما آن خواهد گذشت وَلَا تَحْزَنُوا و اندوه مبرید بر آنچه بگذاشته اید از اهل و ولد که حق سبحانه کار ایشان بخوبی خواهد ساخت
وَأَبْشِرُوا و شاد شوید بِالْجَنَّةِ الَّتِي بآن بهشتی که در دنیا كُنْتُمْ تُوعَدُونَ بودید که بآن وعده داده میشدید بر زبان پیغمبر
أَوْلِيَاؤُكُمْ ما دوستان شما بودیم فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در زندگانی دنیا شما را از آفات نگاه میداشتیم و الهام راستی میدادیم و بخذلان
مینمودیم و معاونت میکردیم وَفِي الْآخِرَةِ و دوستان شمائیم در آن سرای تکریم و تعظیم و در خوریت وَلَكُمْ و مر شماراست فِيهَا در آخرت
مَا تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ آنچه آرزو کند و خواهد نفسهای شما از لذاید یا از کرامات وَلَكُمْ فِيهَا و مر شماراست در عقبی مَا تَدَّعُونَ
آنچه خواهید نُزُلًا روزی مهیا شده مِنْ غَفُورٍ رَحِيمٍ از خدای آمرزنده رحیم مهربان و بخشاینده در لفظ نزل اشارتیست بآنکه
متمنای اهل استقامت نسبت بآنچه ایشان را عطا خواهند کرد چون ماحضریست نسبت بموائد کلیه که بجهت ضیافت ترتیب
کنند و از اینجا گفته اند که نتیجه استقامت نهایت کرامت است چه در روش طریقت درجه از آن عالی تر نیست شیخ ابو علی دقاق
قدس سره فرموده که استقامت نگاه داشتن سر است از ماسوی الله یعنی باید که غیر حق را در خلوتخانه سر خود راه ندهد و اغیار را در حرم
منزل باز نگذارد ⁂ امروز مرا در دل جز یار نمیگنجد کاندر حرم سلطان اغیار نمیگنجد وَمَنْ أَحْسَنُ و کیست نیکوتر قَوْلًا از
جهت سخن مِمَّنْ دَعَا از آنکه بخواند خلق را إِلَى اللَّهِ بپرستش خدای وَعَمِلَ صَالِحًا و بکند کاری شایسته وَقَالَ و گوید إِنَّنِي
بدرستیکه من مِنَ الْمُسْلِمِينَ از گردن نهادگانم حکم خدای را آیت در شان حضرت پیغمبر است صلعم که خلق را بخدای دعوت
کرد امام ابو اللیث رحمه الله فرموده که مراد علما اند که معالم دین بمردم آموزانند و عمل صالح ایشان آنست که هرچه دانند
بدان کار کنند یا محتسبانند که قواعد امر معروف و نهی منکر را تمهید دهند و عمل ایشان صبر و تحمل است بر آنچه بدیشان رسد
از مکاره و گفته اند همه ائمه و مشایخ در این آیت داخل اند و عایشه فرموده که می بینم این آیت را الا در شان مؤذنان صاحب
عین المعانی آورده که چون بلال رض بانگ نماز آغاز کردی یهود گفتندی کلاغ ندا میکند و بنماز میخوانند و سخنان بیهوده بر زبان
ایشان گذشتی این آیت نازل شد و بر تقدیریکه مؤذنان باشند عمل صالح ایشان آنست که میان اذان و اقامت دو رکعت
بگذارند وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ و برابر نیست نیکی و بدی در مجازات و مکافات یعنی توحید و شرک
مساوی نیستند یکی موجب رفع درجاتست و دیگری سبب هبوط در درکات و گفته اند حسنه رفق است و سیئه عنف یا مراد
علم و جهل است و در تفسیر ماوردی و تبیان و عین المعانی مذکور شده که حسنه دوستی آل رسول الله است صلعم و سیئه دشمنی ایشان
اِدْفَعْ دفع کن سیئه را بِالَّتِي بآنچه که فی نفس الامر هِيَ أَحْسَنُ آن نیکوتر است یعنی غضب را بحلم تسکین ده و گناه را بعفو محو کن و از خویش

تغافل درگذر

تغافل درگذر فَإِذَا الَّذِي پس چون چنین کنی آنکس که باشد بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ میان تو و او عَدَاوَةٌ دشمنی هر آینه دوست گردد كَأَنَّهُ
گوئیا او وَلِيٌّ حَمِيمٌ دوستی کارساز بوده و خویشی مهربان در احقاق از امام اعظم نقل میکنند که چیزی از کسی بمن رسانند که بد میگوید
من در شان او نیکو میگویم تا وقتیکه چیزی یابم از آنکه او هم نیکی من میگوید وَمَا يُلَقَّاهَا و نه دهند این خصلت که مقابله بدیست
به نیکی إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا مگر آنان را که صبر کنند بر مکاره و نفس را از انتقام باز دارند وَمَا يُلَقَّاهَا و عطا نکنند این صفت
و عادت إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ مگر خداوند بهره بزرگ یعنی آن را که بهره مندی تمام دارد از ایمان یا از کمال نفس یا از خیر یا
از اخلاق حسنه و گویند حظ عظیم ثواب است وَإِمَّا يَنْزَغَنَّكَ و اگر برسد بتو مِنَ الشَّيْطَانِ از دیو نَزْغٌ وسوسه بتباهی یعنی
اگر وسوسه شیطانی خواهد که بنای این صفت که مذکور شد در هم شکند فَاسْتَعِذْ پس پناه جوی بِاللَّهِ بخدای از شر او إِنَّهُ بدرستیکه
خدای هُوَ السَّمِيعُ اوست شنوا مر استعاذه ترا الْعَلِيمُ دانا به نیت تو وَمِنْ آيَاتِهِ و از نشانهای قدرت الهی اللَّيْلُ
وَالنَّهَارُ شب است و روز که متعاقب یکدیگر اند روز بجهت آرایش و شب از برای آسایش وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ و دیگر آفتاب و ماه
که بسیری مقدر و اندازه مقرر میروند و می آیند لَا تَسْجُدُوا سجده مکنید لِلشَّمْسِ مر آفتاب را وَلَا لِلْقَمَرِ و نه ماه را که ایشان
مخلوقند مانند شما وَاسْجُدُوا و سجده آرید لِلَّهِ مر خدای را الَّذِي خَلَقَهُنَّ آن خدائی که بیافرید شب و روز و مهر و ماه
إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما که از روی یگانگی إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ مر او را می پرستید چه سجود اخص عبادات است و آن خالق را
باید نه مخلوق را امام شافعی در این محل سجده میکند تا سجده مقترن امر باشد و این روایت مسروق است از عبدالله مسعود رض
فَإِنِ اسْتَكْبَرُوا پس اگر سرکشی کنند از سجده کردن خدای را از آن چه زیان فَالَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ پس آنان که نزدیک پروردگار
تواند از فرشتگان يُسَبِّحُونَ لَهُ نماز میگذارند برای او یا تسبیح میگویند مر او را می ستایند بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ در شب و روز یعنی
پیوسته بطاعت او مشغولند وَهُمْ لَا يَسْأَمُونَ و ایشان ملول نمیشوند از کثرت عبادت و بسیاری ستایش و پرستش امام اعظم اینجا سجده
میکند چه نزد او سجده اینجا تمام شده و این روایت ابن عباس است و ابن عمر و این سجده یازدهم است باتفاق علما از سجدات قرآنی و حضرت
قدس سره در فتوحات این را سجده اجتهاد گفته و فرموده که اگر در آخر آیت اولی سجده کنند سجده شرط باشد چه مقارنست بقوله تعالی
إِنْ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ و اگر بعد از آیت دوم بسجود در روند سجده ثنا و محبت بود چه مقرون است باین کلمات که وهم لا یسأمون
وَمِنْ آيَاتِهِ و از نشانهای قدرت او أَنَّكَ تَرَى الْأَرْضَ آنست که تو می بینی زمین را خَاشِعَةً فرسوده و خشک شده فَإِذَا
أَنْزَلْنَا پس چون فرو فرستیم عَلَيْهَا الْمَاءَ بر آن زمین آب باران را اهْتَزَّتْ بجنبش در آید بجهت رستن نبات وَرَبَتْ
و بر دمد و افزون گردد بگیاه إِنَّ الَّذِي أَحْيَاهَا بدرستی آنکه آن زمین مرده را زنده کرد لَمُحْيِي الْمَوْتَىٰ هر آینه زنده کننده مردگانست
إِنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بدرستیکه او بر همه چیزها از احیا و اماته قَدِيرٌ تواناست و قدرت او نسبت بهمه مقدورات یکیست إِنَّ
الَّذِينَ بدرستی آنانکه يُلْحِدُونَ میل میکنند و از نهج استقامت منحرف میشوند فِي آيَاتِنَا در آیتهای کتاب ما یعنی در وی طعن میزنند

باتاویل باطل میکنند واز طریق صواب باز میگردند لا یخفون پوشیده نمیشوند علینا بر ما یعنی همه را میدانیم وجزای طعن والحاد ایشان
میرسانیم افمن یلقی فی النار آیا کسی که انداخته شود در آتش باتفاق مفسران مراد ابوجهل است یعنی او که قابل سوختن باشد
خیر بهتر است امن یاتی یا کسیکه بیاید امنا ایمن از دوزخ یوم القیمة روز رستخیز که آن حضرت پیغمبر است صلعم و گفته اند
حمزه رض یا عمر یا عثمان یا عمار اعملوا امر تهدید است کفار را میگوید بکنید ما شئتم هرچه میخواهید انه بدرستیکه خدای بما
تعملون بصیر بدانچه شما میکنید بصیر بیناست و بر آن جزا خواهد داد :: حیله و مکر مکن که خدا میداند نقد مغشوش میاور که محک صراف است
ان الذین کفروا بتحقیق آنانکه کافر شدند بالذکر بقرآن که بهترین یاد کردنیست لما جاءهم چون آمد بدیشان
ایشان معاندان وستیزندگانند وانه و بدرستیکه قرآن لکتاب عزیز هر آینه کتابیست ارجمند و گرامی نزد خدای
یا بسیار نفع یا عدیم النظیر امام قشیری قدس سره فرموده که قرآن عزیز است زیرا که کلام رب عزیز است که ملک عزیز برسول
عزیز آورده برای امت عزیز یا آنکه نامه دوست است بنزدیک دوست ونامه دوست نزد دوستان عزیز باشد ::
زنام ونامه تو یافتیم عز و کرامت هزار جان گرامی فدای نامه نامت لا یاتیه الباطل نیاید بدان کتاب هیچ باطلی من بین
یدیه از پیش وی ولا من خلفه ونه از پس وی یعنی از هیچ جهت باطلی بروی متطرق نشود یا زیاده و نقصان بدو راه نیابد
یا در اخبار او از گذشته وآینده دروغی یافت نشود تنزیل او فرستاده شده است من حکیم از خداوند دانا حمید
ستوده ما یقال لک نمیگویند ترا ای محمد کفار قوم الا ما قد قیل مگر آنچه گفته شده است یعنی کافران گفته اند للرسل
مر فرستادگان را من قبلک پیش از تو حضرت عزت تسلیه میدهد حبیب خود را که از سخنان کفار اندوهناک مباش که پیش از این
پیغمبری که بوده منکران قوم با او همین گفته اند که با تو میگویند ان ربک بدرستیکه آفریدگار تو لذو مغفرة هر آینه خداوند
آمرزش است مر انبیا و متابعان ایشان را وذو عقاب الیم و خداوند عقوبت دردناک مر مشرکان و مکذبان را آورده اند
که کفار قریش گفتند چرا قرآن بلغت عجم فرو نیامد یا چرا بعضی از وی عربی نبود و بعضی عجمی تا هر دو قوم از آن بهره برند آیت آمد که
ولو جعلناه واگر ما میفرستادیم این کتاب را قرآنا اعجمیا قرآنی بغیر لغت عرب لقالوا هر آینه میگفتند کافران عرب لولا
فصلت چرا پیدا و هویدا نکردند آیاته آیتهای کتاب را بزبانی که ما فهم کنیم ءاعجمی آیا کلام عجمی وعربی و مخاطب عربی
قل هو بگو این کتاب للذین آمنوا مر آنان را که گرویده اند هدی راه نماینده است بحق وشفاء و شفا بخشنده از امراض شک
و شبهه والذین لا یؤمنون وآنانکه نمیگروند بدان فی آذانهم وقر در گوشهای ایشان گرانیست یعنی تصامم میکنند
و گویا نمیشنوند وهو وآن کتاب علیهم عمی بر ایشان پوشیدگیست تا جلوه جمال کمال آن را نمی بینند اولئک
آن گروه که از شنیدن قرآن و دیدن حقیقت آن کر و کورند ینادون ندا کرده میشوند من مکان بعید از جائی دور یعنی مثل
ایشان چون کسیست که او را از مسافت دور دور از بخوانند نه خواننده را بینند و از او شنود لیکن او را از آن ندا چه نفع رسد ::

نادی اقبال

[illegible]

نادی اقبال میگوید که ای ناقابلان ما بس نزدیک با شمائیم و شما بس دور دور ولقد آتینا وبتحقیق ما دادیم موسی الکتاب موسی را توریة
فاختلف فیه پس اختلاف کردند در آن ام چنانچه در قرآن یعنی بعضی باور داشتند وجمعی تکذیب کردند ولولا کلمة سبقت
واگر نه کلمه بودی که پیشی گرفته است من ربک از پروردگار تو یعنی وعده قیامت وفصل خصومت در عرصه محشر یا تاخیر عذاب
مکذبان لقضی بینهم هر آینه حکم کرده شدی میان ایشان مثلا اهل تکذیب مستاصل شدندی وانهم وبدرستیکه یهود یا مشرکان عرب لفی شک
در کانند منه از توریة یا قرآن مریب که ایشانرا باضطراب آورنده من عمل هر که بکند صالحا کاری ستوده فلنفسه پس از برای نفس اوست
یعنی نفع او بوی رسد ومن اساء وهر که بدی کند فعلیها پس بر نفس اوست یعنی ضرر آن بدو باز گردد وما ربک بظلام ونیست آفریدگار تو
ستم کننده للعبید مر بندگان را که فرا خور هر عمل مکافات نفرماید
الیه بسوی خدا یرد بازگردانیده شود علم الساعة دانستن قیامت یعنی چون از آن سوال کنند علم آن حواله بحضرت وی باید کرد
که کسی جز او نداند وما تخرج و بیرون نیاید من ثمرة هیچ میوه من اکمامها از غلافهای خود وما تحمل و بار نگیرد من انثی
هیچ ماده از انسان و سایر حیوانات ولا تضع و ننهد بار خود را الا بعلمه مگر بدانش خدای یعنی چنانچه قیامت را او داند علم ثمار
و نتاج خاصه اوست ویوم ینادیهم و روزی که بخواند خدای مشرکان را و از روی توبیخ گوید این شرکائی کجااند انبازان
من بزعم شما قالوا آذناک گویند خدایا شنوانیدیم ترا و گفتیم ما منا نیست از ما من شهید هیچ گواهی دهنده بر شرک ایشان
چه ما از ایشان تبرا کرده ایم وضل وگم شود عنهم از مشرکان ما کانوا یدعون آنچه بودند که میپرستیدند من قبل پیش از قیامت
یعنی بتان را که در دنیا پرستیدندی در آن روز نه بینند یا از ایشان مدد نیابند وظنوا و یقین دانند که از عذاب و عقوبت ما لهم
نیست ایشانرا من محیص هیچ گریزگاهی لا یسأم الانسان ملول نمیشود کافر من دعاء الخیر از خواستن نیکی در این جهان
چون نعمت و صحت و امثال آن وان مسه الشر واگر برسد وی را بدی چون تنگدستی و بیماری فیؤس پس نومید است از
راحت قنوط امید برنده از رحمت و یاس و قنوط صفت کافران و گمراهان است ولئن اذقناه واگر بچشانیم آن کافر را
رحمة منا بخشایشی از نزدیک ما چون درستی و توانگری من بعد ضراء مسته از پس سختی که بدو رسیده باشد لیقولن
هر آینه گوید هذا این خیر و عافیت لی برای منست و من مستحق آنم یا دایم مرا خواهد بود و زوال نخواهد یافت وما اظن الساعة
و گمان نمیبرم قیامت را قائمة برخاسته یعنی حاضر شده مراد انکار حشر و بعث است ولئن رجعت واگر باز گردانند مرا الی ربی
بسوی پروردگار من یعنی اگر بر وجهی که مسلمانان توهم کرده اند قیامت قایم شود و مرا برانگیزند ان لی بدرستیکه مراست عنده نزدیک
خدای للحسنی الخ نیکوتر یا الله یعنی استحقاق من مر نعمت و کرامت را ثابت است خواه در دنیا و خواه در عقبی :: زهی تصور باطل
زهی خیال محال امام ثعلبی رحمة الله از حسن بن محمد بن علی ابن ابیطالب علیهم نقل میکند که کافر را دو تمنای عجب است یکی در دنیا که میگوید در
قیامت نعیم بهشت مرا خواهد بود و دیگری در عقبی که خواهد گفت یا لیتنی کنت ترابا و هیچ کدام از این دو تمنی وجود نخواهد گرفت فلننبئن

[illegible]

الَّذِينَ كَفَرُوا پس خبر کنیم آنان را که نگرویدند بِمَا عَمِلُوا با آنچه کرده اند از کفر و تکذیب و اخبار بتعذیب خواهد بود وَلَنُذِيقَنَّهُم
و هر آینه بچشانیم ایشان را مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ از عذابی درشت و بزرگ و بدیشان رسد عکس آنچه اعتقاد کرده بوده اند از نعمت
و کرامت وَإِذَا أَنْعَمْنَا و چون انعام کنیم و در عافیت بگذاریم عَلَى الْإِنسَانِ بر کافر أَعْرَضَ روی بگرداند از شکر وَنَأَى
بِجَانِبِهِ و دور شود بخود از راه حق یا خود را بر یکطرف کشد از سپاس داری وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ و چون برسد او را بلا و محنت
فَذُو دُعَاءٍ عَرِيضٍ پس خداوند دعای بزرگ و بسیار است تشبیه کرده دعا و بزرگی را بچیزی که پهنا دارد در جهت سعت و کثرت
قُلْ بگو ای محمد أَرَأَيْتُمْ خبر دهید مرا که نفس الامر إِنْ كَانَ اگر باشد قرآن مِنْ عِنْدِ اللَّهِ از نزدیک خدای ثُمَّ كَفَرْتُمْ
بِهِ و شما کافر شده اید بدان پس تأمل در آن مَنْ أَضَلُّ کیست گمراه تر مِمَّنْ هُوَ از آنکس که او فِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ
در خلاف باشد دور از خدای یعنی که باشد از شما گمراه تر که پیوسته در مقام ستیزه و عناد و انکار و افاد بدوضع موصول
بجای صله شرح حال و تعلیل مزید ضلال ایشان است در تفسیر امام ابو اللیث رحمه الله مذکور است که ابو جهل مر حضرت پیغمبر را صلعم
گفت آیتی بما نمای و آن حضرت ماه را بدو نیم کرد ابو جهل گفت ای قریش محمد ماه را سحر کرد شما باطراف و جوانب مکه فرستید تا
از مردم سؤال کنند که این صورت را دیده اند یا نی اگر اهل آفاق مشاهده کرده اند آیتی الهی است و اگر نه سحر محمدی پس رسل
بهر طرف فرستادند و همه کس از رؤیت آن خبر دادند ابو جهل گفت هَٰذَا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ این جادوئیست بهمه آفاق رسیده حضرت عزت
آیت فرستاد که سَنُرِيهِمْ زود باشد که بنمائیم ایشان یعنی کفار قریش را آيَاتِنَا نشانهای قدرت خود که یکی از آن شق قمر است
فِي الْآفَاقِ در کنارهای جهان وَفِي أَنفُسِهِمْ و در نفسهای ایشان یعنی مکه حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ تا روشن شود مر ایشان را
أَنَّهُ الْحَقُّ آنکه رسول ما حق است أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ آیا بسنده نیست پروردگار تو أَنَّهُ آنکه او عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه
چیزی شَهِيدٌ گواه است یعنی اگر کفار انکار معجزت تو کنند حضرت آفریدگار گواه تو کفایت است بعضی بر آنند که دلایل آفاقی
اخبار آنحضرت بود از حوادث آتیه و وقایع کاینه و چون فتح روم و یمن و فارس و آیات انفسی آنچه میان اهل مکه واقع شد
از قحط و خوف و قتل و مقهوریت در معالم آورده که آفاقی وقایع امم ماضیه است که ایشان را از آن خبر دادند و انفسی واقعه
روز بدر و در فصول از محمد بن کعب رحمه الله نقل کرده که آفاقی غلبه دین اسلام است بوقت ظهور مهدی و انفسی آنچه بوقت پیغمبر
علیه الصلوة والسلام بود از فتح مکه و در و دو فوج اعراب و جمعی ضمیر را عاید با آدمیان دارند یعنی بنمائیم مردمان را دلایل آفاقی که
هم بنیانست و آیات انفسی که هلاک ابدانست یا در آفاق اختلاف ازمنه و امکنه و در انفس تفاوت کلی در احوال و امزجه
یا آفاقی عجایب مصنوعات است از آسمان و زمین و ستارگان و اشجار و انهار و اثمار و حیوان و انفسی بدایع حکمت و غرایب صنع
که در انفس ایشان مودع است و در اتحاف آورده که آفاق عالم کبیر است و انفس عالم صغیر و هر چه از دلایل قدرت در عالم کبیر است نمودار
آن در عالم صغیر است   و تزعم انک جرم صغیر   و فیک انطوی العالم الاکبر جمیع آنچه در عالم است مفصلا در نشأه انسان مندرج است

مجملا پس

مجملا پس انسان عالم صغیر مجمل است از روی صورت و عالم انسان کبیر مفصل اما از روی مرتبه انسان عالم کبیر است و عالم انسان صغیر
ای آنکه تربیت ملک اسکندر و جم از حرص معاش در پی نیم درم عالم همه در تست و لیکن از جهل چند آینه تو خویش را در عالم و تطبیق
آیات آفاق و انفس این مختصر نیست شمه از حقایق این آیت بعون ملک قادر در تفسیر جواهر گذارش خواهد یافت أَلَا
إِنَّهُمْ بدانید که کافران فِي مِرْيَةٍ در شک اند مِنْ لِقَاءِ رَبِّهِمْ از لقاء پروردگار خود ببعث و جزا أَلَا إِنَّهُ
بدانید که او بِكُلِّ شَيْءٍ بهمه چیزها مُحِيطٌ فرا رسنده است بعلم و قدرت جمل و تفاصیل اشیا داند و هر چه خواهد که در ملک
خود بکند تواند ؛ علمی بی جهل و قدرت بی عجز خاص مر حضرت الهی راست آنچه باید در انفس و آفاق کند از حکم پادشاهی راست

بسم الله الرحمن الرحیم

حمعسق حروف مقطعه اشارت بکرامت و حوادث و فتن و وقایعست ثعلبی از ابن عباس رضی نقل میکند که مرتضی علی
فتنها را می شناخت از حمعسق گفته اند که حا حرب است و میم مهلکه و عین عذاب و سین مسخ و قاف قذف و حدیث مرفوع
است که بعد از نزول این حروف اثر اندوهی از جبین مبین حضرت سید المرسلین علیه افضل صلوة المصلین ظاهر بود
و چون سبب پرسیدند فرمود که مرا خبر دادند بچیزهائی که بامت من نازل خواهد شد پس ذکر قذف و خسف و امثال آن کردند تا
خروج دجال و نزول عیسی علی نبینا و علیه السلام قولی آنست که این حروف مبادی اسم حکیم و مجید و علیم و سمیع و قدیر است
یا اشارت بصفت حلم و مجد و سناء و علم و قدرت در کشف الاسرار آورده که این حروف ایمائیست بآن عطایا که حق
سبحانه بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم ارزانی داشته حا حوض مورود است یعنی حوض کوثر که تشنه لبان امت را از آن
سیراب گرداند و میم ملک ممدود او که از مشرق یا مغرب بتصرف امت او در آید و عین عز موجود او که اعز همه اشیا نزد حق سبحانه
و تعالی او را بود و سین سنای مشهود او که مرتبه هیچ کس برفعت رتبه وی نرسد و قاف مقام محمود او در شب معراج که درجه او ادنی است
و در روز قیامت شفاعت کبری است :: مقام تو محمود و نامت محمد بدینسان مقامی و نامی که دارد   كَذَٰلِكَ آنچه در این سوره است از معانی
يُوحِي إِلَيْكَ وحی میکند بتو پیوسته وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ و وحی کرده است بآنان که پیش از تو بوده اند از رسل اللَّهُ الْعَزِيزُ
خدای غالب که هیچکس از انزال وحی او را باز نتواند داشت الْحَكِيمُ دانا بحال کسی که سزاوار نزول وحی است وَلَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ
مر او راست آنچه در آسمانهاست از مخازن علویات وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است از کواین سفلیات وَهُوَ الْعَلِيُّ و اوست
برتر که رفعت شأن او راست الْعَظِيمُ بزرگتر که عظمت و سلطنت مر او راست تَكَادُ السَّمَاوَاتُ نزدیک است آسمانها که از عظمت
او يَتَفَطَّرْنَ بشکافند مِنْ فَوْقِهِنَّ از زبر یکدیگر یعنی تحت آسمان بلندتر بشکافد پس از آن یکیک منشق گردند در
کشاف آورده که این حال در ظهور کبریا و جلال اعظم و اتم است چه بالای آسمان اعلی عرش است و کرسی و صفوف ملائکه پس ابتداء
انفطار از آنجا دلیلی بزرگست بر آثار عظمت پروردگار وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ و فرشتگان یعنی حمله عرش با همه ایشان تنزیه میکنند

ذات حق را تنزیهی مقترن بِحَمْدِ رَبِّكَ بحمد پروردگار ایشان یعنی تسبیح و حمد باهم میکویند چه یکی نفی ناسزاست و یکی اثبات
سزا وَيَسْتَغْفِرُونَ و آمرزش میطلبند از خدای لِمَنْ فِي الْأَرْضِ برای کسی که در زمین اند از مؤمنان أَلَا إِنَّ
اللَّهَ بدانید بدرستی که خدای هُوَ الْغَفُورُ اوست آمرزنده مرگناه بندگان را الرَّحِيمُ مهربان بر ایشان بقبول توبه
و از میامن غفران و رحمت اوست که ملائکه را باستغفار کنه کاران فرموده وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا و آنانکه فرا گرفته مِنْ
دُونِهِ بجز خدای أَوْلِيَاءَ دوستان یعنی شرکا اند او که بدوستی ایشان را پرستش میکنند اللَّهُ حَفِيظٌ خدای نگهبانست
عَلَيْهِمْ بر اقوال و اعمال و احوال ایشان و مناسب آنها جزا خواهد داد وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ و نیستی تو ای محمد بر ایشان
بِوَكِيلٍ کاشته شده تا محافظت اعمال ایشان کنی بلکه بر تو دعوت است و تبلیغ احکام شریعت وَكَذَٰلِكَ و هم چنانکه
وحی کردیم بهر پیغمبری بزبان قوم او أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وحی کردیم بتو قُرْآنًا عَرَبِيًّا قرآنی بلغت قوم تو که عرب اند لِتُنْذِرَ
تا بیم کنی بدان أُمَّ الْقُرَىٰ اهل مادر شهرها را که مکه است وَمَنْ حَوْلَهَا و هر که گرداگرد آن شهرها باشد یعنی جمیع اهالی بلدان را
و مشهور است که تمام زمین را از زمین مکه بسط کرده اند پس اصل همه بلاد اوست و همه بر حوالی وی اند وَتُنْذِرَهُمْ و بیم کنی مردمان را
يَوْمَ الْجَمْعِ بروز جمع یعنی قیامت لَا رَيْبَ فِيهِ هیچ شک نیست در وقوع آن و او را روز جمع کفت که اولین و آخرین
در آن روز مجتمع باشند یا جمع کنند ارواح را با اشباح یا عمال را با اعمال یا هر کس را با مثل او و بعد از اجتماع دیگر باره ایشان را
متفرق سازند فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ گروهی را در بهشت برند که مؤمنان و موحدان اند وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ و گروهی را در دوزخ
افکنند که منافقان و مشرکانند وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خواستی خدای لَجَعَلَهُمْ هر آینه گردانیدی همه خلایق را أُمَّةً
وَاحِدَةً گروهی یکتا بر راه هدایت یا در طریق ضلالت وَلَٰكِنْ يُدْخِلُ و لیکن در می آرد مَنْ يَشَاءُ هر که را میخواهد
براه نمونی و توفیق عبادت فِي رَحْمَتِهِ در بهشت خود وَالظَّالِمُونَ و ستمکاران یعنی سرگردانان بیابان غوایت
و خذلان از اهل کفر و نفاق مَا لَهُمْ نیست مر ایشان را مِنْ وَلِيٍّ هیچ دوستی که متولی کار ایشان گردد وَلَا نَصِيرٍ
و نه یاری که عذاب از ایشان بازدارد أَمِ اتَّخَذُوا بلکه فرا گرفته اند کافران مِنْ دُونِهِ بجز خدای أَوْلِيَاءَ
دوستان مانند اصنام و لاف دوستی ایشان میزنند فَاللَّهُ پس خدای بحق هُوَ الْوَلِيُّ اوست دوستی که دوستان را
دستگیری کند وَهُوَ يُحْيِي الْمَوْتَىٰ و او زنده کرداند مردگان را بقدرت نه بتان عاجز ایشان وَهُوَ و خدای تعالی
عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزی قَدِيرٌ تواناست و اصنام ایشان را توانائی نیست ❊ اوست قادر بحکم کن فیکون
غیر او جمله عاجز ند و زبون ❊ عجز را سوی قدرتش ره نیست عقل از این کارخانه آگه نیست وَمَا اخْتَلَفْتُمْ و آنچه اختلاف
میکنید ای مؤمنان فِيهِ در آنچه با کافران مِنْ شَيْءٍ از هر چیزی از امور دین و دنیا فَحُكْمُهُ پس حکم آن مفوض است
إِلَى اللَّهِ بخدای تعالی و او حکم خواهد کرد در آن روز قیامت ذَٰلِكُمُ اللَّهُ آنکه حکم بحق صفت اوست اللَّهُ خدای بحق است

رَبِّی پروردگار

رَبِّي پروردگار و آفریدگار من عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ بر او نه بر غیر او توکل کرده ام در همه کارها و مهمات خود بکرم وی تفویض نمودم وَإِلَيْهِ
أُنِيبُ و بسوی او باز میگردم در همه احوال که فی الحقیقة بنده را جز او مرجع و مآل نیست فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آفریننده
و بدید آرنده آسمانها و زمینها جَعَلَ لَكُمْ بیافرید برای شما مِنْ أَنْفُسِكُمْ از جنس شما أَزْوَاجًا زنان وَمِنَ الْأَنْعَامِ
و خلق کرد از چهارپایان أَزْوَاجًا صنفها گوناگون يَذْرَؤُكُمْ بسیار میکرداند شما را فِيهِ در تزاوج و تناسل یا در این تزوج
از خلقت لَيْسَ نیست كَمِثْلِهِ مانند او شَيْءٌ هیچ چیزی لفظ مثل در کلام عرب بسیار بمعنی مثل قوله تعالی فان آمنوا بمثل ما آمنتم
به یا مثل بمعنی ذاتست چنانچه کویند مثلک لا یفعل کذا و در این آیه نفی مثل را بر حقیقت کذاشتن چه مؤدی باشد به تناقض
که اثبات مثل و نفی اوست ❊ ذات ترا صورت و پیوند نیست ❊ تو بکی و کس بتو مانند نیست ❊ جل المهیمن ان تدری حقیقته
من لا اله المثل لا تضرب له المثلا وَهُوَ السَّمِيعُ و او شنواست مجموع مسموعات را الْبَصِيرُ بیناست بهمه مبصرات لَهُ مر او راست مَقَالِيدُ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ کلیدهای خزائن آسمانها و زمین یعنی مفاتیح رزق بخزینه آسمان مطر است و کنجینه زمین نبات يَبْسُطُ
الرِّزْقَ کشاده میکرداند روزی را لِمَنْ يَشَاءُ برای هر که میخواهد بمقتضای ارادت وَيَقْدِرُ و تنگ میسازد بر هر که میخواهد
بر وفق مشیت إِنَّهُ بدرستی که او بِكُلِّ شَيْءٍ بهمه چیز از دقایق استحقاق قبض و بسط عَلِيمٌ داناست شَرَعَ بیان کرد و هویدا
ساخت و بر گزید خدای لَكُمْ برای شما مِنَ الدِّينِ از طاعت و عبادت و اصل توحید مَا وَصَّىٰ آنچه فرموده بود بِهِ بدو چیز
نُوحًا نوح پیغمبر را وَالَّذِي أَوْحَيْنَا و آن چیزی که وحی کردیم إِلَيْكَ بتو یعنی اصل مشترک از دین که میان نوح و تو بوده وَمَا
وَصَّيْنَا بِهِ و آنچه امر کرده بودیم بدان إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ این پیغمبران را از اصول دین آن أَقِيمُوا الدِّينَ
آنست که اقامت کنید و بپای دارید دین را که ایمانست بآنچه تصدیق آن واجبست و فرمان برداری و احکام خدای
وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ و متفرق مشوید در آن یعنی اختلاف مکنید در آن اصل که توحید و طاعتست چه در فروع شرایع
اختلافات باشد بحسب ازمنه و اوقات و مصالح عباد كَبُرَ بزرگست و گران و دشوار عَلَى الْمُشْرِكِينَ بر شرک آرنده کان
مَا تَدْعُوهُمْ آنچه تو میخوانی ایشان را إِلَيْهِ بسوی آن از توحید و نفی شرکا اللَّهُ يَجْتَبِي خدای می کشد و جمع میکند إِلَيْهِ
بسوی آنچه تو میخوانی یا بدین درست مَنْ يَشَاءُ هر که را میخواهد یا می گزیند برای دوستی خود یا بجهه رسالت آنرا که اراده کند
وَيَهْدِي و راه نماید بتوفیق و ارشاد إِلَيْهِ بدین حق مَنْ يُنِيبُ هر که را باز کردد بحق و روی آرد بسوی وی یعنی هر کار همه
اعراض کند و او را خواهد حق سبحانه او را بحضرت خود نماید ❊ گفت ای طالبی از جمله رو بدو آور که حضرت ندا آید که ای سرگشته راه اینک
وَمَا تَفَرَّقُوا و پراکنده نشدند امم گذشته چون عاد و ثمود و اصحاب ایکه و جز آن یعنی جدا نگشتند از دین إِلَّا مگر مِنْ بَعْدِ مَا
جَاءَهُمُ الْعِلْمُ از پی آنکه آمد بدیشان دانش از اخبار پیغمبران یا از دین برگشتند یهود و نصاری مگر بعد از آنکه دانستند پیغمبر را از آیات
تورات و انجیل یا بعد از علم بآنکه تفرق ضلال محض است بَغْيًا و این برگشتن از روی ستمکاری و جباری بود که واقع است بَيْنَهُمْ میان ایشان

یا برای طلب جاه و ریاست یا بسبب حسدی که بر پیغمبر صلعم داشتند وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ و اگر نه کلمه بودی که پیش گرفته است یعنی وعده
مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو در مهلت دادن ایشان إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى تا زمانی نام برده که آخر عمر است یا روز قیامت لَقُضِيَ
بَيْنَهُمْ هر آینه حکم کرده شدی میان ایشان بعذاب مبطل و خلاص محق وَإِنَّ الَّذِينَ و بدرستی آنان که أُورِثُوا الْكِتَابَ داده شده اند
کتاب یعنی قرآن را مِنْ بَعْدِهِمْ از پس اهل کتاب گذشته مراد کافران زمان آنحضرت اند که قرآن بدیشان دادند و ایشان لَفِي شَكٍّ
هر آینه در شک اند مِنْهُ از دین یا از قرآن یا از پیغمبر صلعم مُرِيبٍ شکی در تهمت افگننده فَلِذَٰلِكَ پس برای این تفرق
که از ایشان واقع شده فَادْعُ پس بخوان خلق را باتفاق بر ملت اسلام وَاسْتَقِمْ و مستقیم باش بر دعوت كَمَا أُمِرْتَ همچنانکه
فرموده شده تا بان در تبیان آورده که ولید مغیره با آنحضرت صلعم گفت که از دین و دعوتی که داری رجوع کن تا من نصفی از اموال
خود بتو دهم و شیبه بن ربیعه وعده کرده که اگر بدین پدران باز آئی دختر خود در عقد تو آرم این آیت نازل شد که بر دعوت خود
مقیم و در دین و ملت خویش مستقیم باش وَلَا تَتَّبِعْ و پیروی مکن أَهْوَاءَهُمْ آرزوهای باطله ایشان را وَقُلْ آمَنْتُ
و بگو و بدوام بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بانچه فرو فرستاده است خدای مِنْ كِتَابٍ از کتاب بر من و بر انبیاء پیش از من یعنی بجمیع کتب
منزله ایمان دارم و حق سبحانه در همه کتابها بتوحید حکم کرده است وَأُمِرْتُ و فرموده شده ام لِأَعْدِلَ بانکه عدل کنم و سویت نگاه
دارم بَيْنَكُمُ میان شما یعنی اشراف و اراذل را بحق خوانم و در تبلیغ شرایع و حکومات میل نکنم اللَّهُ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ خدای
آفریدگار ما و شماست لَنَا أَعْمَالُنَا ما راست جزای کردارهای ما وَلَكُمْ و مر شماراست أَعْمَالُكُمْ پاداش اعمال شما لَا حُجَّةَ
هیچ خصومتی نیست بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ میان ما و شما یعنی حق ظاهر شد و احتجاج را مجال نماند و اگر کسی خلاف کند از روی عناد و ستمکاری
خواهد بود اللَّهُ يَجْمَعُ خدای جمع کند بَيْنَنَا میان ما بقیامت وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ و بسوی اوست بازگشت همه نزد بعضی عدم حجاج
منسوخ است وَالَّذِينَ يُحَاجُّونَ و آنان که از کفار خصومت کنند و جدال ورزند فِي اللَّهِ در دین خدای عز و جل مِنْ
بَعْدِ مَا اسْتُجِيبَ لَهُ از پس آنکه اجابت کرده اند مر قول خدای را یعنی در روز میثاق اقرار آورده اند بربوبیت یا مراد
یهود اند که سخن خدای را اجابت نموده اند در توریة و بمصطفی صلعم ایمان آورده اند یا آنکه مجادله میکنند پس از آنکه خدای اجابت
کرد دعای رسول خود را باظهار معجزات دلالت کننده بر صدق او حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةٌ حجت ایشان باطلست عِنْدَ رَبِّهِمْ
نزدیک پروردگار ایشان چه بعد از ظهور آیات ایراد حجج خفیه عناد محض است وَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ و بر ایشان است خشم خدای
بسبب مجادله در ابطال دین وَلَهُمْ و مر ایشان راست بر کفر ایشان عَذَابٌ شَدِيدٌ عذابی سخت که آن آتش دوزخ باشد
اللَّهُ خدای بحق الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ آنکس است که فرو فرستاد کتاب آسمانی را بِالْحَقِّ براستی و درستی وَالْمِيزَانَ
و منزل گردانید ترازو را که موزونات را بان بسنجند تا در بارهٔ خرنده و فروشنده ستم نرود و محققان بر انند که مراد از میزان عدلست
در معاملات و از عدل و راستی بمیزان کنایت کرد که آلت عدالت است و انزال عدل عبادت باشد از فرمودن بدان

و در عین کلمه

و در عین المعانی آورده که مراد از میزان زباده عدلست در معاملات و از عدل و راستی بمیزان کنایت کرد که آلت عدالت است محمد است
صلی الله علیه و آله و سلم که قانون عدل بدو تمهید می یابد و انزال او ارسال اوست وَمَا يُدْرِيكَ و چه چیز دانا کرد ترا و چه دانی لَعَلَّ
السَّاعَةَ شاید که وقت قیام قیامت قَرِيبٌ نزدیک بود امام زاهد فرموده که لعل برای تحقیق است یعنی البته ساعتی که در آن
قیامت قایم بود نزدیکست يَسْتَعْجِلُ شتاب میکنند بِهَا باساعت یعنی بآمدن آن الَّذِينَ آنانکه لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا منکر شوند
بان یعنی استعجال از روی استهزا و تکذیب است یا میخواهند که پیغمبر صلعم وقتی معین کند تا آن وقت چه آید و قیامت نیاید و ایشان را
بر وی حجت بود وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنان که گرویده اند بخدای و رسول او مُشْفِقُونَ ترسانند مِنْهَا از قیامت چه نمیدانند
که خدای با ایشان چه کند و محاسبه و مجازات بر چه وجه بود وَيَعْلَمُونَ و میدانند أَنَّهَا الْحَقُّ انکه آمدن ساعت راستی است
أَلَا إِنَّ الَّذِينَ بدانید که بتحقیق آنانکه يُمَارُونَ خصومت و جدال مینمایند فِي السَّاعَةِ در آمدن قیامت لَفِي ضَلَالٍ
بَعِيدٍ هر آینه در گمراهی اند دور از صواب اللَّهُ لَطِيفٌ خدای داناست باریکو کار بِعِبَادِهِ ببندگان خود در فصول
آورده که لطیف چهار معنی دارد اول مهربان امام قشیری قدس سره فرموده که از لطف اوست که بیشتر از کفایت بدهد و کمتر از قوت کار
فرماید دوم نوازنده و کدام نوازنده کی با آن برابر که بنده کان را بجود اضافه فرموده سیم باریک دان و در بین خفیات امور را
داند و اسرار صدور بر وی پوشیده نماند چهارم پوشیده کار کی ستر قضا او راه نبرد و در کار او چه و چون دخل ندارد کز چه و چرا
دم نمیتواند زد که نقش بند حوادث ورای چون و چرا است چرا مگو که چرا دست بسته قدرتست ز چون ملاف که چون نیز پایمال قضاست
در موضح آورده که لطیف آن است که علم شامل محیط غوامض مصالح بود و حکمت با هر آن مشتمل بر عواید منافع باشد در کشف الاسرار
معنی لطیف بر این وجه آورده که نعمت بقدر خود داد و شکر بقدر بنده خواست در این آیت نکات بسیار و فواید بیشمار است و حواله اطلاع
بر بعضی از آن بمطالعه جواهر التفسیر میرود يَرْزُقُ روزی میدهد بلطف خود مَنْ يَشَاءُ هر که را میخواهد که روزی دهد وَهُوَ الْقَوِيُّ
و اوست توانا در لطف و رحمة الْعَزِيزُ غالب در حکم و ارادت مَنْ كَانَ يُرِيدُ هر که باشد خواهد بعمل خود حَرْثَ الْآخِرَةِ
کشت خیر آن سرای یا پاداش آن را نَزِدْ لَهُ بیفزائیم مر او را فِي حَرْثِهِ در زرع خیر یا در ثواب آخرت از ثواب آن جهان
نه کر حرث خبر داد جهت تمثیل یعنی چنانچه کشت دانه را می افزاید تا یکی از آن بسیار میشود همچنین عمل مؤمن روز بروز نزد خدای
افزون میگردد تا حدی که یکذره برابر کوه احد شود وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ و هر که باشد که خواهد بکردار خود حَرْثَ الدُّنْيَا
نیکی دنیوی و سعی کند در حصول متاع آن نُؤْتِهِ مِنْهَا بدهیم او را از دنیا آنچه بقسمت ازلی نصیب او باشد وَمَا لَهُ و نیست مر او را
فِي الْآخِرَةِ در آن سرای مِنْ نَصِيبٍ هیچ بهره مراد کافرانند که همه دنیا خواهند و لیکن یا منافقان که در غزوها با مؤمنان
اتفاق نمودندی و غرض ایشان غنیمت بودی و لیکن پس در این آیه فرموده که هر که دنیا خواهد آنچه تقدیر کرده باشیم بوی دهیم و از
نعمت آخرت بی بهره ماند و هر که آخرت طلبد نصیب خود از دنیا ببرد و در عقبی زیاده از زیاده فیض برد دنیا طلبی بهره دنیا دهند

کتابخانه آستان قدس
ویژه ...

عقبی طلبی هر دو یک جا دهند أَمْ بلکه پنداشته اند که کافران تصور کرده اند لَهُمْ شُرَکٰاءُ آیا ایشان را انبازانند یعنی مر شیاطین را دیوان هستند که در معصیت شریک ایشانند شَرَعُوا لَهُمْ نهاده اند برای ایشان یعنی پاره بسته اند در دل ایشان مِنَ الدِّینِ از کیش جاهلیت مٰا لَمْ یَأْذَنْ آنچه دستوری نداده است و نفرموده بِهِ اللّٰهُ بآن خدای هیچ کس را مانند شرک و انکار بعث و عمل برای دنیا و تحریم بحیرت سایبه و امثال آن وَلَوْلٰا کَلِمَةُ الْفَصْلِ و اگر نه کلمه است بودی یعنی قضای سابق بتاخیر مکافات ایشان لَقُضِیَ بَیْنَهُمْ هر آینه حکم کرده شدی میان کافر و مؤمن یا میان مشرکان و شرکاء و هر یک جزای سزا یافته بودندی اما وعدهٔ فصل میان ایشان در قیامت است وَإِنَّ الظّٰالِمِینَ و بدرستیکه ستمکاران یعنی کافران لَهُمْ مر ایشان راست در آن روز عَذٰابٌ أَلِیمٌ عذابی دردناک که دایم و بی انقطاع بود تَرَی الظّٰالِمِینَ ببینی مشرکان را در قیامت مُشْفِقِینَ ترسان و هراسان مِمّٰا کَسَبُوا از جزاء آنچه ایشان کرده باشند وَهُوَ و وبال اعمال ایشان وٰاقِعٌ بِهِمْ رسنده است بدیشان وَالَّذِینَ آمَنُوا و آنانکه گرویدند وَعَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ و عملهای ستوده کردند فِی رَوْضٰاتِ الْجَنّٰاتِ در مرغزارهای بهشتها اند یعنی خوشترین بقعها و نزه ترین آن لَهُمْ مر ایشان راست در بهشت مٰا یَشٰاؤُنَ آنچه خواهند و آرزو برند آماده مقرر شده عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار ایشان ذٰلِکَ آنچه مذکور شد از کرامت بهشتیان هُوَ الْفَضْلُ الْکَبِیرُ آنست فضل بزرگ که حق سبحانه بدان بر بندگان تفضل فرموده و در جنب آن نعیم دنیای فانی بغایت حقیر و فرومایه است ذٰلِکَ آن ثواب که خبر داد الَّذِی یُبَشِّرُ اللّٰهُ آنست که مژده میدهد خدای بدان عِبٰادَهُ بندگان خود را الَّذِینَ آمَنُوا آنان که ایمان آورده اند وَعَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ و کارهای شایسته کرده و تقدیم خبر بدین کرامتها جهت ازدیاد سرور مؤمنان است تا آنکه دانند که عمل ایشان ضایع نیست پس در مراسم عبودیت اجتهاد نمایند و بر وظایف عبادت بیفزایند ٭ کار نیکو کن اگر مزد نکو میطلبی که جزا هر چه نکوتر بنکوکار دهند ٭ کار اگر نیست ترا در طمع اجرة مباش مزد مزدور باندازهٔ کردار دهند امام ثعلبی از قتاده رحمة الله نقل میکند که گروهی از مشرکان اجتماع نموده با یکدیگر گفتند که هیچ دریافته اید که محمد بر عملی که مباشر آنست از دعوت و ابلاغ مزدی میخواهد پس این آیت آمد که قُلْ لٰا أَسْأَلُکُمْ بگو نمیخواهم از شما عَلَیْهِ بر رسانیدن پیغام أَجْراً مزدی و هیچ پیغمبر از امت برای دعوت مزدی نخواسته و در تبیان از ابن عباس رضی الله عنه نقل کرده که چون حضرت رسالت صلعم بمدینه آمد اکابر انصار بخدمت سید اخیار آمده گفتند تو پسر خواهر مایی و در راه دین رهبر مایی و می بینیم که اخراجات تو بسیار است و مداخل کم اگر فرمایی قدری از اموال خود بطیب نفس و انشراح صدر جمع کرده بیاریم و بخدام عتبهٔ علیه سپاریم تا در حوایج صرف کنند و خاطر عاطر را از آن ممر فراغتی دست دهد این آیت نازل شد که بگو من بر تبلیغ احکام از کسی مزدی طمع ندارم إِلَّا الْمَوَدَّةَ لیکن دوستی میطلبم فِی الْقُرْبیٰ در خویشی یعنی قریش باید که مرا دوست دارند بجهت قرابتی که با ایشان دارم و چون بصلهٔ رحم اختیار میکنند و مرا با هیچ بطنی از قریش

نیست الا که را

نیست الا که سر رشتهٔ قرابت است پس باید که مرا یاری دهند بر دشمنان و با من دشمنی نکنند اینمعنی بنسبت قول قتاده بسیار واضح است و گفته اند مراد مودت ثابته است در ذوی القربی یعنی من مزد رسالت نمیخواهم لیکن خویشان مرا دوست دارند و از ابن عباس رضی الله عنه منقول است که صحابه بعد از نزول این آیه گفتند یا رسول الله خویشان شما که مودت ایشان باید کدام اند فرمود که علی و فاطمه و دو پسر ایشان مراد حسن و حسین است علیهم السلام و در تفسیر ثعلبی آورده که خویشان رسول صلعم بنو هاشم اند و بنو المطلب چه خمس بر ایشان قسمت باید کرد و نزد بعضی مراد از قربی تقرب است بخدای یعنی دوست دارید آنکه تقرب کنید بخدای و اعمال صالحه وَمَنْ یَقْتَرِفْ و هر که کسب کند حَسَنَةً نیکی را یعنی طاعتی و در عین المعانی آورده که حسنه اینجا محبت آل پیغمبر است که هر که را آن باشد نَزِدْ لَهُ زیاده کنیم ما مر او را فِیهٰا در آن حسنه یعنی بر آن حسنه حُسْنًا نیکویی یعنی مضاعف سازیم ثواب آن حسنه را إِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ بدرستیکه خدای آمرزنده است مر گنه کاران را شَکُورٌ پذیرندهٔ طاعت فرمان برداران را أَمْ یَقُولُونَ افْتَریٰ بلکه میگویند کافران که بر ما می بالد محمد و بر می بندد عَلَی اللّٰهِ کَذِبًا بر خدای دروغی بدعوی نبوت یا بنزول قرآن فَإِنْ یَشَإِ اللّٰهُ پس اگر خواهد خدای یَخْتِمْ عَلیٰ قَلْبِکَ مهر نهد بر دل تو اگر افترا کنی و قرآن بر تو فراموش کرده اند یا مهر نهد بر دل تو بصبر و شکیبائی تا از اذای و جفای ایشان متغیر نگردی در حقایق سلمی از سهل بن عبدالله قدس سره نقل میکند که مهر شوق ازلی محبت لم یزلی بر دل تو نهد تا التفات بغیر وی نکنی و از اجابت و ابای خلق فارغ گردی وَیَمْحُ اللّٰهُ الْبٰاطِلَ و محو میکند خدای کجی و ناراستی را وَیُحِقُّ اللّٰهُ الْحَقَّ و آشکارا میگرداند حق را بِکَلِمٰاتِهِ بسخنان خود یعنی بوحی یا بحکم قضا که هیچکس دفع آن نتواند کرد إِنَّهُ بدرستیکه خدای عَلِیمٌ بِذٰاتِ الصُّدُورِ داناست بهر چه در دلهاست یعنی راستی تو و مظنهٔ افترای ایشان بتو بر وی مخفی نیست در عین المعانی از ابن عباس رض روایت میکند که بعد از نزول آیت قل لا اسالکم علیه اجرا در خاطر گروهی خطور کرده بود که پیغمبر ما را بدوستی خویشان خود میفرماید تا بعد از وی فرمان ایشان بریم و بر ما حکم کنند جبرئیل علیه السلام آنحضرت را صلی الله علیه و آله و سلم خبر داد از اتهام آن جمع بدین آیه و حضرت رسول صلعم با ایشان گفت گفتند یا رسول الله گواهی میدهیم که تو راست گویی و ما از این اندیشه توبه کردیم آیه نازل شد که وَهُوَ الَّذِی اوست آنکه بمحض کرم یَقْبَلُ التَّوْبَةَ قبول میکند توبه را عَنْ عِبٰادِهِ از بندگان خود یعنی چون بدو باز گردند و از گناهی ندامت ورزند آن بازگشت را در پذیرد وَیَعْفُوا و فرو گذارد عَنِ السَّیِّئٰاتِ از بدیهای ایشان یعنی بعد از توبه جرمها را از ایشان در گذراند وَیَعْلَمُ و میداند مٰا تَفْعَلُونَ آنچه کنند بعد از آن از نیکی و بدی و حقیقت آن میداند یعنی خدای میداند آنچه شما میکنید از گناه و توبه وَیَسْتَجِیبُ الَّذِینَ آمَنُوا و اجابت کند خدای درخواست آنان که گرویدند وَعَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ و کردند عملهای پسندیده وَیَزِیدُهُمْ و زیاده گرداند مسئول ایشان را مِنْ فَضْلِهِ از فضل خود یعنی بدهد ایشان را آنچه خواسته اند و آنچه نخواسته باشند از رؤیت و سلام وَالْکٰافِرُونَ و ناگرویدگان لَهُمْ عَذٰابٌ شَدِیدٌ

مرایشان راست عذابی سخت که ذل حجاب و دوام عقابست و هیچ عقاب بدتر از ذلت حجاب نیست ‹ ز هیچ رنج تو مطلق دلم نتابد روی
جز آنکه بنده کی در حجاب دربانی › اصحاب صفه رض که بفقر و فاقه میگذرانیدند روزی در خواطر ایشان گذشت که چه باشد که ما توانگر شویم و مال
خود بفلان و فلان چیز صرف کنیم آیه آمد که وَلَوْ و اگر بَسَطَ اللّٰهُ الرِّزْقَ بگشادی خدای روزی را لِعِبَادِهٖ برای بندگان
خود و برای ایشان فراخ گردانیدی لَبَغَوْا هر آینه ستم کردندی فِی الْاَرْضِ در زمین و باستیلا و استعلا بیرون آمدندی
یا تکبر ورزیدندی و فساد کردندی و این در غالبست چه ذوالنورین و عبد الرحمن بن عوف مال دارترین مردم بودند و هرگز
از ایشان اثر بغی و طغیان ظاهر نشد و گفته اند مال دنیا بمثابه باران است که بر تمام زمین ببارد و از هر قطعه از آن گیاهی دیگر
روید ‹ باران که در لطافت طبعش خلاف نیست در باغ لاله روید و در شوره بوم خس › و چون اغلب طبایع خلق بجانب هوا و هوس
مایلست و پرورش صفات سبعی و بهیمی بر ایشان غالب و مال دنیا در این ابواب قوی ترین اسبابست پس اگر حق سبحانه روزی
بر خلق فراخ کردی اکثر باغی و طاغی میشدند آن را بحکمت قسمت نمود چنانچه فرمود وَلٰكِنْ يُنَزِّلُ و لیکن فرو میفرستد روزی را
بِقَدَرٍ بتقدیر ازلی مَا يَشَآءُ آنچه میخواهد برای آنکه میخواهد اِنَّهٗ بِعِبَادِهٖ بدرستیکه او به بندگان خود خَبِيْرٌ داناست
و با حوال ایشان بَصِيْرٌ بیناست یعنی می بیند و میداند که هر کرا چه باید و چند باید و کی باید وَهُوَ الَّذِيْ يُنَزِّلُ
الْغَيْثَ و اوست آنکه فرو فرستد باران را مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوْا پس از آنکه نومید شوند از آمدن آن وَيَنْشُرُ رَحْمَتَهٗ
و پراکند رحمت خود یعنی باران را منتشر گرداند در کوه و بیابان وَهُوَ الْوَلِيُّ و اوست دوست مؤمنان و سازنده کار ایشان
بفرستادن باران و نشر رحمت و احسان الْحَمِيْدُ ستوده بهمه زبان یا ستاینده سپاس داران وَمِنْ اٰيٰتِهٖ و از دلایل
قدرت و نشانهای قدرت و فطرت او خَلْقُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ آفریدن آسمانها و زمینهاست وَمَا بَثَّ
و آفریدن آنچه پراکنده کرد فِيْهِمَا در آسمان و زمین مِنْ دَآبَّةٍ از جنبندگان یعنی زندگان چون ملایکه و جن و انس
و سایر حیوانات وَهُوَ و او یعنی خدای عَلٰى جَمْعِهِمْ بر جمع کردن ایشان در عرصه محشر اِذَا يَشَآءُ هر گاه خواهد قَدِيْرٌ
تواناست و متمکن از آن و غیر عاجز در آن وَمَآ اَصَابَكُمْ و هر چه بشما میرسد ای مؤمنان مِنْ مُّصِيْبَةٍ از محنت
و آفتی بمال یا بتن یا اهل و عیال فَبِمَا كَسَبَتْ اَيْدِيْكُمْ پس بسبب آنست که کسب کرده دستهای شما یعنی بشامت معاصی است
و هر چند بقضای حق است اما عقوبت گناهان شماست وَيَعْفُوْا و عفو میکند و در میگذرد عَنْ كَثِيْرٍ از بسیاری گناهان
و اگر بهر گناهی را زیانی رسد موجب زیادتی اجر خواهد بود امام ابو اللیث در تفسیر خود آورده که مرتضی علی علیه الصلوة والسلام
فرمود که امیدوارترین آیتی که خدای تعالی بر پیغمبر صلعم فرستاد این آیتست زیرا که خبر داد که بسبب گناه مصیبت میرسانم
و از بسیاری عفو میکنم و وی از آن کریم ترست که گناهی که یکبار عفو کرد بار دیگر باره عقوبت کند بر آن در عقبی وَمَآ
اَنْتُمْ و نیستید شما ای کافران بِمُعْجِزِيْنَ عاجز کنندگان خدای را از نفاذ امر یا از عذاب کردن مستحق فِي الْاَرْضِ در زمین

وما لکم

وَمَا لَكُمْ و نیست شما را مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ بجز خدای مِنْ وَّلِيٍّ هیچ دوستی که کار سازد در دنیا وَلَا نَصِيْرٍ و نه یاری که عذاب باز دارد
در عقبی وَمِنْ اٰيٰتِهِ الْجَوَارِ و از نشانهای توانائی و کشتیهای روانست فِي الْبَحْرِ در دریا كَالْاَعْلَامِ مانند کوهها در عظمت
اِنْ يَّشَاْ اگر خواهد خدای يُسْكِنِ الرِّيْحَ ساکن گرداند بادی را که سبب رفتن کشتی است و چون آن باد ساکن شود فَيَظْلَلْنَ
پس گردند کشتیها رَوَاكِدَ ایستاده گان عَلٰى ظَهْرِهٖ بر پشت آب و اهل کشتی در گرداب اضطراب افتند اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ بدرستیکه
در تسخیر ریاح و اجرای سفاین لَاٰيٰتٍ هر آینه دلالتهاست لِّكُلِّ صَبَّارٍ مر هر صبر کننده را در کشتی شَكُوْرٍ سپاس دارنده وقت
خروج از کشتی اَوْ يُوْبِقْهُنَّ یا اگر خواهد که هلاک کند کشتیها یعنی اهالی آن را بِمَا كَسَبُوْا بسبب آنچه کردند از معاصی وَيَعْفُ
و در میگذراند عَنْ كَثِيْرٍ از بسیاری گناهان اهل کشتی و گفته اند نجات میدهد بسیاری را از این غرقه شدن پس اگر خواهد خلاص
دهد مؤمنان را و اگر خواهد هلاک کند کافران را تا انتقام کشیده باشد از ایشان وَيَعْلَمَ الَّذِيْنَ يُجَادِلُوْنَ و تا بدانند آنها
که خصومت میکنند فِيْٓ اٰيٰتِنَا در دلایل قدرت ما که در محل نزول بلا مَا لَهُمْ نیست مر ایشان را مِّنْ مَّحِيْصٍ هیچ گریزگاهی
فَمَآ اُوْتِيْتُمْ پس آنچه داده شدید مِّنْ شَيْءٍ از چیزی که تعلق بدین جهان دارد چون مال و فرزند فَمَتَاعُ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا
پس آن برخورداری زندگانی دنیاست یعنی تا زنده اید از آن تمتع میگیرید وَمَا عِنْدَ اللّٰهِ و آنچه نزدیک خداست از
ثواب آخرت و نعیم بهشت خَيْرٌ بهترست وَّاَبْقٰى و پاینده تر لِلَّذِيْنَ اٰمَنُوْا برای آن کسان که گرویده اند وَعَلٰى رَبِّهِمْ
يَتَوَكَّلُوْنَ و بر آفریدگار خود توکل میکنند الَّذِيْنَ و برای آنان که يَجْتَنِبُوْنَ پرهیز میکنند و با یکسو میروند كَبٰٓئِرَ الْاِثْمِ
از گناهان بزرگ وَالْفَوَاحِشَ و از کارهای زشت وَاِذَا مَا غَضِبُوْا هُمْ و چون خشم گیرند بر مردمان بسبب تخی و زیانی
و مکروهی که بدیشان رسانند هُمْ يَغْفِرُوْنَ ایشان در میگذرانند آن را و عفو میکنند در لباب آورده که آیت در شان
فاروق اعظم است که او را در مکه دشنام میدادند و چون در خشم میشد فرو میخورد و تعرض شاتمان نمیکرد و در تبیان فرموده که در باب
صدیق است که او را بر انفاق تمام مال ملامت کردند و ستم رسانیدند و او حلم میورزید و متعرض ایشان نمیگشت ‹
مستغرق کار خود چنانم که دگر پروای ملامت گر بیچاره نیست › وَالَّذِيْنَ اسْتَجَابُوْا و برای آنانکه اجابت کردند لِرَبِّهِمْ
مر پروردگار خود را مراد انصار اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم ایشان را بایمان خواند و فی الحال بطوع و رغبت قبول
نمودند وَاَقَامُوا الصَّلٰوةَ و بپای داشتند نماز را یعنی ادا کردند بشرایط و ارکان در اوقات وَاَمْرُهُمْ و کار ایشان شُوْرٰى
با مشورتست بَيْنَهُمْ میان ایشان یعنی هر کار که کنند بصوابدید یکدیگر کنند وَمِمَّا رَزَقْنٰهُمْ و از آنچه عطا کرده ایم ایشان را از اموال
يُنْفِقُوْنَ نفقه میکنند در راه خدای وَالَّذِيْنَ و برای آنانکه اِذَآ اَصَابَهُمُ الْبَغْيُ چون برسد ایشان را ستمی از کافران
هُمْ يَنْتَصِرُوْنَ ایشان از دشمن انصاف خود بستانند یعنی از ایشان انتقام کشند زیرا که انتصار از کفار فرض است
و جهاد کردن با ایشان لازم وَجَزٰٓؤُا سَيِّئَةٍ و پاداش کردار بد سَيِّئَةٌ مِّثْلُهَا کرداریست مانند آن لفظ سیئه در ثانی

با انکه نه سیئه است بر سبیل ازدواج کلام است چنانچه فَاِنْ عاقَبتُم فَعاقِبوا فَمَنْ عَفَا پس هرکه عفو کند از ستمکار خود که مسلمان باشد و ترک
انتقام نماید از وی وَاَصْلَحَ و باصلاح آورد میان خود و ظالم خود را فَاَجْرُهُ عَلَی اللّٰهِ پس مزد او بر خدا ایست وعدهٔ مبهم دلالت
بر شرف وعظمت موعود دارد در تبیان از حسن بصری رحمة الله نقل میکند که روز قیامت ندا خواهد رسید که هرکه بر خدای مزدی دارد
گو برخیز و لبتان برنخیزد مگر کسی که عفو کرده باشد از مظلمه ٭ عفو از گناه سیرت اهل فتوت است ٭ پس حلم و عفو کار فتوت تمام است
بگذر ز جرم خصم و کرم کن که گفته اند در عفو لذتیست که در انتقام نیست اِنَّهُ بدرستی که خدای لَا یُحِبُّ الظّٰالِمِینَ دوست نمیدارد
ستمکاران یعنی کسانی را که ابتدا کنند بستم یا در انتقام از حد درگذرند وَلَمَنِ انْتَصَرَ و هرکه کینه کشد از ظالم بَعْدَ ظُلْمِهِ
پس از انکه بر وستم کرده باشد فَاُولٰئِکَ پس آن گروه کینه کشنده کان مٰا عَلَیْهِمْ نیست بر ایشان مِنْ سَبِیلٍ هیچ راهی
بعتاب و ملامت یا ایشان را گناهی نیست اِنَّمَا السَّبِیلُ جز این نیست که معاتبه و معاقبه عَلَی الَّذِینَ بر کسانیست که ابتدا
یَظْلِمُونَ النّٰاسَ ستم کنند بر مردمان وَیَبْغُونَ فِی الْاَرْضِ و افزونی جویند و از حد درگذرند در زمین بِغَیْرِ الْحَقِّ بی حق
و حجتی اُولٰئِکَ آن گروه موصوف بظلم و بغی لَهُمْ مر ایشان راست عَذٰابٌ اَلِیمٌ عذابی دردناک یعنی عذاب دوزخ وَلَمَنْ
صَبَرَ و هرکه شکیبائی کند بر آزار مردمان وَغَفَرَ و درگذرد از مظالم ایشان و انتقام نکند اِنَّ ذٰلِکَ بدرستیکه این صبر و غفران
از و لَمِنْ عَزْمِ الْاُمُورِ از بهترین کارهاست امام زاهد رحمة الله گوید از کارهای مردان مرد است و هرکس را قوة
این نباشد که جفا کشید و وفا کند ٭ قفا خوریم و ملامت کشیم و خوش باشیم که در طریقهٔ ما کافریست رنجیدن وَمَنْ یُضْلِلِ اللّٰهُ
و هرکه را فروگذارد خدای فَمٰا لَهُ پس نیست مراو را مِنْ وَلِیٍّ هیچ دوستی که کارسازی کند مِنْ بَعْدِهِ پس از فروگذاشتن
خدای مرورا وَتَرَی الظّٰالِمِینَ و بینی تو مر کافران را لَمّٰا رَاَوُا الْعَذٰابَ آن هنگام که بینند عذاب را یعنی روز قیامت
یَقُولُونَ گویند هَلْ اِلٰی مَرَدٍّ آیا هست بسوی بازگشتن بدنیا مِنْ سَبِیلٍ هیچ راهی یا چاره تا برویم و تدارک ما فات
کنیم وَتَرٰاهُمْ و بینی کفار را که در آن روز یُعْرَضُونَ عرض کرده میشوند عَلَیْهٰا بر آتش دوزخ کنایت غیر مذکور است جهة وضوح
چه معلوم است که عرض کافران بر آتش خواهد بود خٰاشِعِینَ در حالتیکه فروتنان باشند و حقیران مِنَ الذُّلِّ از خواری و رسوائی
یَنْظُرُونَ می نگرند بسوی آتش مِنْ طَرْفٍ خَفِیٍّ از نگریستن پنهان یعنی بکرانهٔ چشم بدوزخ می نگرند و از هول و هیبت آن زهره
برآوردن ندارند ضحاک فرموده که وقتی که ایشان را بدوزخ رانند در دیده می نگرند گاهی بملایکه و گاهی بعرش و گاهی بدوزخ
جمعی برانند که مراد از طرف خفی چشم دلست چه کافران نابینا محشور خواهند شد پس حال دوزخ بشناسند بدل چنانچه نابینایان
دیدن حالات مختلفه فهم می کنند وَقٰالَ الَّذِینَ آمَنُوا و چون ایشان را بر انحال بینند گویند اِنَّ الْخٰاسِرِینَ بدرستیکه زیان
کاران الَّذِینَ خَسِرُوا آنانند که زیان کردند اَنْفُسَهُمْ در نفسهای خویش وَاَهْلِیهِمْ و در کسان خود یَوْمَ الْقِیٰامَةِ
روز رستخیز زیان در نفسها آنست که آن را بعبادت بتان مستوجب آتش دوزخ گردانیدند و زیان در اهالی آنکه دوزخی اند بانکه

ایشان را از ایمان باز داشتند و اگر بهشتی اند بانکه از دیدار ایشان محروم مانده اند اَلٰا اِنَّ الظّٰالِمِینَ بدانید بدرستی که ستمکاران
یعنی مشرکان فِی عَذٰابٍ مُقِیمٍ در عذابی پیوسته اند یعنی باقی و بی انقطاع وَمٰا کٰانَ لَهُمْ و نباشد مر این کافران را مِنْ
اَوْلِیٰاءَ هیچ دوستان و مددکاران که بوقت عذاب یَنْصُرُونَهُمْ یاری کنند ایشان را مِنْ دُونِ اللّٰهِ بجز خدای یعنی
کسی نتواند که عذاب از ایشان باز دارد غیر خدای و خدای عذاب از ایشان باز دارد وَمَنْ یُضْلِلِ اللّٰهُ و هرکه را گمراه سازد
خدای فَمٰا لَهُ مِنْ سَبِیلٍ پس نیست او را راهی بنجات و نجاح اِسْتَجِیبُوا اجابت کنید لِرَبِّکُمْ مر پروردگار خود را یعنی
در پذیرید آن را که امر کرده از ایمان و توحید مِنْ قَبْلِ اَنْ یَاْتِیَ پیش از انکه بیاید یَوْمٌ لٰا مَرَدَّ لَهُ روزی که باز کردانیدن
نیست مراو را مِنَ اللّٰهِ از نزدیک خدای یعنی بوقوع آن حکم کرده و آن حکم باطل نشود مٰا لَکُمْ نیست شما را مِنْ مَلْجَاٍ
هیچ پناهی و گریزگاهی یَوْمَئِذٍ آن روز وَمٰا لَکُمْ و نیست شما را مِنْ نَکِیرٍ هیچ انکاری در آنچه کرده اید یعنی عملهای
خود را منکر نتوانید شد چه کرام الکاتبین در صحایف نوشته باشند و اعضا و جوارح شما نیز بر آن گواهی دهد فَاِنْ اَعْرَضُوا
پس اگر روی بگردانند مشرکان از اجابت دعوت ربانی فَمٰا اَرْسَلْنٰاکَ پس ما نفرستاده ایم ترا عَلَیْهِمْ بر ایشان حَفِیظًا
نگاهبانی که از عمل بد ایشان را نگاه داری اِنْ عَلَیْکَ نیست بر تو اِلَّا الْبَلٰاغُ مگر رسانیدن احکام و تو رسانیده وَاِنّٰا
بدرستیکه ما اِذٰا اَذَقْنَا الْاِنْسٰانَ چون بچشانیم کافر را نعمه بدهیم مِنّٰا از نزدیک خود رَحْمَةً صحت و توانگری فَرِحَ بِهٰا
خوش شود بدان و شادی کند وَاِنْ تُصِبْهُمْ و اگر برسد ایشان را سَیِّئَةٌ بدی چون مرض و فقر و محنت بِمٰا قَدَّمَتْ
اَیْدِیهِمْ بانچه پیش فرستاده است دستهای ایشان از اعمال ناشایست فَاِنَّ الْاِنْسٰانَ پس بدرستیکه انسان یعنی کافر کَفُورٌ
سخت ناسپاس است و ناگرونده و می شاید که مراد از انسان جنس مردمان اند و اغلب ایشان آنانند که نعمت را فراموش کنند و محنت را
بزرگ شمرند امام ابو منصور ماتریدی رحمة الله فرموده که کفران مؤمن آنست که ترک شکر کند لِلّٰهِ مر خدای راست مُلْکُ
السَّمٰاوٰاتِ وَالْاَرْضِ پادشاهی آسمانها و زمینها یَخْلُقُ مٰا یَشٰاءُ می آفریند آنچه میخواهد یَهَبُ می بخشد لِمَنْ یَشٰاءُ
هرکه را خواهد اِنٰاثًا دختران بی پسر چون لوط ع وَیَهَبُ لِمَنْ یَشٰاءُ و می بخشد هرکه را اراده کند الذُّکُورَ پسران بی دختران
چون ابراهیم ع اَوْ یُزَوِّجُهُمْ یا جفت کرداند ایشان را ذُکْرٰانًا وَاِنٰاثًا پسران و دختران یعنی هم پسر بخشد و هم دختر چون
حضرت پیغمبر صلعم اینجا بجنسیت بازنیست چنانکه در دادن دختر تنها و پسر تنها زیرا که اینجا خرد هد شاید والدین را داعیه پسر باشد
و یا پسر دهد ایشان را آرزوی دختر بود پس بجنسیت خود بازبست یعنی هرچه خواهم دهم اینجا که از هر دو نوع داد پدر و مادر را
منتی نماند که نفی آن باید کرد وَیَجْعَلُ و میگرداند مَنْ یَشٰاءُ هرکه را خواهد عَقِیمًا بی فرزند چون یحیی علیه السلام اِنَّهُ
عَلِیمٌ بدرستیکه خدای داناست بانچه میدهد قَدِیرٌ توانا بانچه میستاند دانائی او از جهل مقدس و مبرا و توانائی او از عجز
منزه و مبرا ٭ علم او بر طرف از شایبهٔ جهل و فتور قدرتش پاک ز آلایش نقصان و فتور آورده اند که یهود سید عالم را صلعم گفتند چرا

خدای تو بی‌واسطه با تو سخن نمیگوید تا در وی نگری چنانچه با موسی علیه السلام سخن میگفت و موسی او را میدید حضرت فرمودند که موسی سخن حق می‌شنید
ولی او را نمیدید آیت آمد که وَمَا كَانَ و نیست و نشاید لِبَشَرٍ مر آدمی را أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ آنکه سخن گوید خدای با وی مواجهه
در دنیا و آنکس وی را ببیند پس سخن گفتن خدای با بشر نبود إِلَّا وَحْيًا مگر بوحی و آن کلامی است خفی که بسرعت دریابند بطریق
الهام یا بالقاء در منام أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ یا سخن گوید با وی از ورای حجاب یعنی آدمی در حجاب بود چنانچه با موسی علی
نبینا و علیه السلام سخن گفت و او در پس حجاب نور بود در موضح آورده که خدای با پیغمبر صلعم سخن گفت از ورای حجابی یعنی حضرت
رسالت صلعم میان دو حجاب بود که سخن خدای شنید حجابی از زر سرخ و حجابی از مروارید سفید مسیره میان هر دو حجاب هفتاد ساله
راه أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا یا خدای فرستد رسولی بدان کس از ملایکه فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ پس وحی کند ملک مرسل بمرسل الیه بدستوری
خدای مَا يَشَاءُ آنچه خواهد خدای إِنَّهُ عَلِيٌّ بدرستیکه خدای برترست از صفات مخلوق و غالبست در ایصال وحی حَكِيمٌ
داناست بتکلم با بشر از روی حکمت بر وجهی که باید وَكَذَلِكَ و هم چنانکه وحی کردیم به پیغمبران پیش از تو أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ
وحی کردیم بسوی تو رُوحًا قرآن را مِنْ أَمْرِنَا بفرمان ما قرآن را روح گفت زیرا که دلها بدو زنده گردد چنانچه تنها بروح حیات
می یابد مَا كُنْتَ تَدْرِي نبودی تو که بدانی قبل الوحی مَا الْكِتَابُ که چه چیزست قرآن یعنی چون قرآن منزل نبود ندانستی
آن را یا نوشته ازل در سعادت و شقاوت معلوم تو نبود وَلَا الْإِيمَانُ و ندانستی دعوت کردن با یمان یا شرایع ایمان
و معالم آن عالم نبودی یا نمی‌شناختی اهل ایمان را یعنی معلوم نداشتی که کدام کس بتو ایمان آورد و لیکن گردانیدیم کتاب
یا ایمان را نُورًا نَهْدِي بِهِ روشنائی که راه نمائیم بدان مَنْ نَشَاءُ الله هر که راه نمائیم بدان مَنْ يَشَاءُ الله
هر که را خواهیم مِنْ عِبَادِنَا از بندگان ما یعنی چون آن را قبول کنند بطریق دین راه یابند وَإِنَّكَ لَتَهْدِي و بدرستیکه
تو بوحی ما میخوانی مردمان را إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ براهی راست دعوت از تو عام است مر خلق را و هدایت از من خاص است
هر که را خواهم و صراط مستقیم دین اسلام است یا راهی که رساند بمنزل مقصود صِرَاطِ اللَّهِ و آن راه خدای است الَّذِي
لَهُ آن خدائی که مر او راست مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ آنچه در آسمانهاست و زمینها أَلَا إِلَى اللَّهِ بدانید که بسوی
خدا تَصِيرُ الْأُمُورُ باز گردد کارهاء خلایق در آخرت و نزد محققان بازگشت همه در همه اوقات و احوال بحضرت اوست
و بارتفاع حجب وسایط مشاهده این معنی دست دهد ∴ صورت کثرت حجب وحدتست غیبت ما مانع نور حضور دیده
دل باز کشا و ببین سر الی الله تصیر الامور

بسم الله الرحمن الرحیم

سورة الزخرف

حم حروف مقطعه برای تنبیه و اعلام است تا سامع را از خواب غفلت برانگیزاند و قول ثعلبی که در لغت قدوه است تا بیدار یابد
سخن میکند آنجا که فرموده حروف تهجی برای تنبیه آید در معرض الا پس اینجا حا و میم تنبیه میکند بر استماع کلامی عظیم در کشف الاسرار فرمود
که حا اشارت بحیات حق است و میم بملک او قسم یاد میکند بحیات بی زوال و ملک بی انتقال خود وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ و بقرآن روشن

وهویدا بدلایل

زخرف

و هویدا بدلایل و علامات یا پیدا کننده احکام شرع و مواعظ و اسرار و رموز طریقت و حقیقت سوگند میخورد حق سبحانه که إِنَّا جَعَلْنَاهُ بدرستیکه ما
فرستادیم این کتاب را قُرْآنًا عَرَبِيًّا قرآنی بلغت عرب لَعَلَّكُمْ تا شاید که شما تازی زبانید تَعْقِلُونَ دریابید معنی
آن را یا فهم کنید صحت نبوت محمد صلعم بانچه مقابله کنید در او از آثار فصاحت و سلاست و ظواهر بلاغت و جزالت وَإِنَّهُ
و بتحقیق که قرآن فِي أُمِّ الْكِتَابِ در اصل همه کتب سماوی یعنی در لوح محفوظ که ایمن است از تغییر لَدَيْنَا نزدیک ما لَعَلِيٌّ هر آینه
بزرگوارست حَكِيمٌ محکم کرده شده که در وی تناقض نیست یا ناسخ نیست که رقم نسخ بر وی کشیده نشود أَفَنَضْرِبُ آیا باز زنیم
یعنی باز داریم عَنْكُمُ الذِّكْرَ از شما قرآن را صَفْحًا باز داشتنی أَنْ كُنْتُمْ قَوْمًا مُسْرِفِينَ گروهی مشرک آنها کان یعنی بانکه
شما اعراض کنید از قرآن و تکذیب آن نمایند ما وحی خود باز نخواهیم داشت بلکه پیاپی خواهیم فرستاد الزام حجت را و در تبیان
گفته که بسبب شرک شما قرآن را از آسمان نخواهیم برد و خبر داشته ایم که زود باشد قومی که به آن بگروند و باحکام آن عمل کنند وَكَمْ أَرْسَلْنَا
و چه بسیار فرستاده ایم مِنْ نَبِيٍّ فِي الْأَوَّلِينَ پیغمبر در میان پیشینیان که مسرف و مشرک بودند و کفر ایشان ما را از ارسال رسل
منع نکرد وَمَا يَأْتِيهِمْ و نیامد بدیشان گذشته مِنْ رَسُولٍ هیچ فرستاده از نزد ما إِلَّا كَانُوا بِهِ مگر آنکه بودند معاندان
قوم او که باو يَسْتَهْزِئُونَ استهزا مینمودند چنانچه جاحدان قریش نسبت بتو می کنند فَأَهْلَكْنَا پس ما هلاک کردیم بسبب استهزا أَشَدَّ
مِنْهُمْ سخت تر از ایشان بَطْشًا از جهت قوت یعنی اقویای ایشان را هلاک کردیم و شدت و شوکت ایشان ما را عاجز نساخت
وَمَضَى و گذشته است در قرآن بچندین موضع مَثَلُ الْأَوَّلِينَ وصف و خبر و قصه پیشینیان که ایشان با پیغمبران چه کردند
و ما با ایشان چه کردیم و در اینجا وعده پیغمبرست صلعم بنصرت و وعید اعادی او بعقوبت وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ و اگر بپرسی تو قوم
خود را که مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ که بیافرید آسمانها و زمین را لَيَقُولُنَّ هر آینه گویند خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ بیافرید
آنها را خداوند غالب در حکم و فرمان الْعَلِيمُ دانا باحوال بنده کان چه این آفرینش کار جاهل و عاجز نتواند بود در این آیت اخبار
میکند از غایت جهل ایشان که مقر اند بآفریننده قومی دانا و عبادت غیر او میکنند پس حق سبحانه در صفت خود میفرماید که الَّذِي
جَعَلَ خدای آنست که ساخت لَكُمُ الْأَرْضَ برای شما زمین را مَهْدًا بساطی گسترده تا قرارگاه شما باشد وَجَعَلَ لَكُمْ
و بیافرید و ظاهر گردانید برای شما فِيهَا سُبُلًا در زمین راهها لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ تا شاید که شما راه یابید بسلوک
بران طرق سوی بلاد و دیاری که خواهید وَالَّذِي نَزَّلَ و وی آن خدای است که فرو فرستاد مِنَ السَّمَاءِ از آسمان مَاءً بِقَدَرٍ
آبی باندازه حاجت و مصلحت یعنی نه بسیار که سبب غرق شدن باشد چون طوفان نوح ع و نه اندک که مهمات زراعت را کفایت
نکند فَأَنْشَرْنَا بِهِ پس زنده گردانیدیم بدان آب بَلْدَةً مَيْتًا جایگاه مرده یعنی زمین افسرده خشک شده را باخراج
گیاه التفات بتکلم جهت اختصاص وی است بدین فعل كَذَلِكَ همچنان که این زنده کردن تُخْرَجُونَ بیرون آورده خواهید شد
از قبرها پس از زنده شدن وَالَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ و آن خدائی که بیافرید اجناس و اصناف و انواع مخلوقات را كُلَّهَا همه آن

لی یاری و مددکاری وَجَعَلَ لَکُمْ و ساخت برای شما مِنَ الْفُلْکِ از کشتیها وَالْأَنْعَامِ و از چهارپایان مَا تَرْکَبُونَ آنچه را شوید بر آن در خشکی و تری لِتَسْتَوُوا تا راست شوید عَلَى ظُهُورِهِ بر پشتهای آن در سواری ثُمَّ تَذْکُرُوا پس یاد کنید نِعْمَةَ رَبِّکُمْ نعمت پروردگار خود را إِذَا اسْتَوَیْتُمْ عَلَیْهِ چون راست شدید بر وی وَتَقُولُوا و بگویید سُبْحَانَ الَّذِی سَخَّرَ لَنَا پاکست آن خدائی که رام گردانید و زیردست ساخت کرده برای ما هَذَا این کشتی و این جانور را تا بمدد کوب برایشان قطع بر و بحر میکنیم وَمَا کُنَّا لَهُ و ما نبودیم مر این مرکوب را بقوت خود مُقْرِنِینَ ضبط کننده کان و فرمان بردار ساختگان وَإِنَّا إِلَى رَبِّنَا و بدرستیکه ما بسوی پروردگار خود لَمُنْقَلِبُونَ بازگردانندگانیم در آخر عمر خود بر مرکبی که جنازه گویند و آخر مرکبی از مراکب دنیا آن است باشد ازو عنان کشیده رو کآخر کار بر مرکب چوبین زجهان باید رفت در خبر آمده است که چون حضرت رسول صلعم پای مبارک در رکاب کردی گفتی بسم الله و چون بر پشت مرکب راست شدی گفتی الحمد لله علی کل حال سبحان الذی سخر لنا هذا و ما کنا له مقرنین و انا الی ربنا لمنقلبون در موضح آورده که رکب باید که کلمهٔ الحمد لله گوید صاحب کشاف آورده که حسین بن علی علیهما السلام کسی را دید که بر مرکب نشسته و آیهٔ سبحان الذی سخر لنا تا آخر بخواند آنحضرت فرمودند که آیا شما را بدین فرموده اند راکب گفت یا ابن رسول الله ما را چه فرموده اند گفت ان تذکروا نعمة ربکم یا آنکه یاد کنید نعمت پروردگار خود را در سواری اشارت است بآنکه از حمد غافل نباید شد وَجَعَلُوا و حکم میکنند کافران و مقرر میسازند لَهُ مر خدای را مِنْ عِبَادِهِ از بندگان او یعنی ملائکه جُزْءًا نصیبی یعنی میگویند فرشتگان دختران اویند و این تعجب است از جهل کفار که بعد از اقرار بخالقیت و عزت و علم او برای او اثبات ولد میکنند و نمیدانند که ولادت از صفات اجسام است و او خالق همه جسمهاست إِنَّ الْإِنْسَانَ بدرستیکه کافر لَکَفُورٌ مُبِینٌ ناسپاسی است آشکارا کفر او که نسبت ولد میکنند بحق سبحانه و یکی دیگر از آثار جهالت ایشان آنست که بنات را اضافه بحق میکنند و برای خود بنین میخواهند پس حق سبحانه میفرماید که أَمِ اتَّخَذَ آیا گرفته است خدای برای خود مِمَّا یَخْلُقُ از آنچه می آفریند بَنَاتٍ دختران که اخس و انقص اند وَأَصْفَاکُمْ و شما را برگزید و خاص کرد بِالْبَنِینَ بپسران که اشرف و اکمل اند و این چگونه شاید که فرزند خداوند فروتر باشد از فرزند بنده وَإِذَا بُشِّرَ و چون خبر داده شود أَحَدُهُمْ یکی از مشرکان که اسناد بنات بخدای میکنند از بنی ملیح بِمَا ضَرَبَ بآنچیزی که می سازد لِلرَّحْمَنِ مَثَلًا برای خدای بخشاینده شبه و مانند یعنی دختر که آن را اسناد بحق مینمایند و فی الحقیقه آن وصف است مر خدا را بمثل و مانند چه ولد لابد است که مماثل والد باشد پس ایشان دختران را برای خدا ضرب المثل میسازند و چون یکی را خبر دهند که ترا دختری متولد شد ظَلَّ وَجْهُهُ گردد روی او مُسْوَدًّا سیاه شده از غایت غم و اندوه وَهُوَ کَظِیمٌ و او پرست از کرب و فزع یعنی غم بدل خود فرو میخورد پس چنین دختر را برای خود نمی پسندید بخدای چنین روا میدارید أَوَمَنْ یُنَشَّأُ آیا آنکه ببالد و بزرگ شود و حفص ینشّؤ خواند بصیغه مجهول از تنشیه یعنی آیا کسی که پرورده گردد فِی الْحِلْیَةِ در پیرایه یعنی بناز پرورش یابد

واورا فی حرب

زخرف

و او را وقت حرب و میدان داری نباشد وَهُوَ فِی الْخِصَامِ و او در وقت مجادله و سخن گذاری غَیْرُ مُبِینٍ نه آشکارا کننده حجت باشد عرب را شجاعت و فصاحت فخر بودی و در اغلب زنان ازاین دو حلیه عاطل میباشند حق سبحانه فرمود که آیا کسی که این چنین باشد خدای او را بفرزندی میگیرد و دیگر نهایت جهل ایشان را بیان میفرماید که وَجَعَلُوا الْمَلَائِکَةَ و نام نهاده اند فرشتگان را الَّذِینَ هُمْ آنانکه ایشانند عِبَادُ الرَّحْمَنِ بندگان خدای إِنَاثًا دختران یعنی ملائکه را که مجاوران صوامع عبادت و ملازمان مجامع عبودیت اند دختران نام می نهند أَشَهِدُوا آیا حاضر بوده اند و دیده خَلْقَهُمْ آفریدن خدای مر ایشان را که مشاهده کرده باشند صفت انوثت در ایشان در معالم آورده که حضرت رسول صلعم از ایشان پرسید که شما چه دانید که ملائکه اناث اند گفتند از پدران شنوده ایم و گواهی میدهیم که آباء ما دروغ گوی نبوده اند حق تعالی فرمود که سَتُکْتَبُ زود باشد که نوشته شود شَهَادَتُهُمْ گواهی ایشان وَیُسْأَلُونَ و پرسیده شوند روز قیامت از آن وَقَالُوا و گفتند قوم بنی ملیح از خزاعه لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ اگر خواستی خدای ما مَا عَبَدْنَاهُمْ نمی پرستیدیم ما ملائکه را و این بر سبیل مجادله می گفتند نه از روی اعتقاد چه اعتقاد بغلبهٔ مشیت حق بر مشیت عباد از ایمان است لاجرم حق سبحانه فرمود مَا لَهُمْ نیست ایشان را بِذَلِکَ بآنچه میگویند مِنْ عِلْمٍ هیچ دانشی یعنی این سخن نه از روی دانش میگویند بلکه مشیت را حجت میسازند در تضییع فرمان الهی إِنْ هُمْ نیستند ایشان إِلَّا یَخْرُصُونَ مگر آنکه دروغ می گویند و در وسیط آورده که مدعای ایشان آن بود که خدای تقدیر کرده است بر ما پرستش ایشان و بدان راضی شده پس ما را بدان عقوبت نخواهد کرد و ایشان دروغ می گفتند زیرا که حق سبحانه بکفر هیچ کافر راضی نیست أَمْ آتَیْنَاهُمْ نه چنین است که ایشان میگویند آیا داده ایم ایشان را کِتَابًا مِنْ قَبْلِهِ کتابی پیش از قرآن که ناطق بود بصحت قول ایشان فَهُمْ پس ایشان بِهِ بدان کتاب مُسْتَمْسِکُونَ چنگ درزدگانند و بدان احتجاج مینمایند کافران و مقرر است که ما ایشان را کتابی نداده ایم پیش از قرآن تا حجتی نقلی بیارند و بطریق عقل نیز حجتی ندارند بَلْ قَالُوا بلکه میگویند إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا بدرستیکه ما یافته ایم پدران خود را عَلَى أُمَّةٍ بر طریقه و سیرتی وَإِنَّا عَلَى آثَارِهِمْ و ما بر پیهای ایشان مُهْتَدُونَ راه یافتگانیم یعنی مستدل ایشان تقلید پدران نادان است وَکَذَلِکَ و هم چنین مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِکَ نفرستادیم پیش از تو فِی قَرْیَةٍ در دهی و مجمعی مِنْ نَذِیرٍ هیچ پیغمبری بیم کننده که ایشان را عذاب تخویف نمود و از شرک بتوحید دعوت فرمود إِلَّا قَالَ مگر گفتند مُتْرَفُوهَا متنعمان و توانگران و سرداران آن ده که إِنَّا وَجَدْنَا بدرستیکه ما یافته ایم آبَاءَنَا پدران خود را عَلَى أُمَّةٍ بر کیشی و آئینی وَإِنَّا عَلَى آثَارِهِمْ و ما بر عقب ایشان مُقْتَدُونَ اقتدا کننده گانیم بدیشان قُلْ بگو ای محمد و حفص قال میخوانند یعنی گفت آن پیغمبر که أَوَلَوْ جِئْتُکُمْ آیا متابعت پدران جاهل خود می کنید و اگر چه آورده ام برای شما بِأَهْدَى دینی راست تر مِمَّا وَجَدْتُمْ از آنچه یافته اید عَلَیْهِ بر آن دین آبَاءَکُمْ پدران خود را ایشان در تقلید چنان راسخ بودند که از محض عناد قَالُوا گفتند إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ ما بدان چیزی که شما فرستاده اید بدان کَافِرُونَ ناگرویدگانیم پس از شآمت تقلید ایشان

بکابره و معانده کشید خلق را تقلید شان برباد داد که دو صد لعنت براین تقلید باد گرچه عقلش سوی بالا میرود مرغ تقلیدش به پستی میرود
فَانْتَقَمْنَا پس انتقام کشیدیم مِنْهُمْ از آن مقلدان معاند باستیصال ایشان فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ پس بنگر که چگونه بود عَاقِبَةُ
الْمُكَذِّبِينَ سرانجام کار تکذیب کنندگان و درین سخن تسلیه آنحضرت است صلعم پس پیغمبر باید که اگر تقلید پدران می کنند باری تقلید
ابراهیم علیه السلام کنند که اشرف آباء شماست وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ و یاد کنید آن را که گفت ابراهیم بعد از بیرون آمدن از غار
لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مر پدر و قوم خود را چون دید که بت می پرستند إِنَّنِي بَرَاءٌ بدرستیکه من بیزارم مِمَّا تَعْبُدُونَ
از آنچه شما می پرستید آن را إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي لیکن آنکسی که بیافرید مرا فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ پس بدرستیکه او مرا ثابت
دارد بر هدایت وَجَعَلَهَا و ساخت ابراهیم علیه السلام کلمه را كَلِمَةً بَاقِيَةً کلمه پاینده فِي عَقِبِهِ در ذریه خود
و از این است که همیشه در میان اولاد خلیل الرحمن علی نبینا و علیه الصلوة و السلام موحدی بوده و کسیکه خلق را بتوحید خواندی
و گفته اند که مراد از عقب ابراهیم آل محمد است صلی الله علیه و آله و سلم یا امت مرحومه وی و بعضی بر آنند که خدای کلمه
توحید را باقی گذاشت در نسل ابراهیم لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ تا شاید که کافران از شرک باز گردند و بدین وی در آیند
بَلْ مَتَّعْتُ بلکه برخورداری دادم هَؤُلَاءِ این گروه را از کفار قریش که معاصر پیغمبر اند صلعم وَآبَاءَهُمْ و پدران
ایشان را بعمر دراز و نعمت بی اندازه حَتَّى جَاءَهُمُ الْحَقُّ تا وقتی که آمد بدیشان سخن حق یعنی قرآن یا دین اسلام وَ
رَسُولٌ مُبِينٌ و پیغمبری آشکارا بدلایل و معجزات یا پیدا کننده توحید بحجج و آیات وَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ و آن هنگام که آمد
بدیشان سخن راست و درست بایستی که از شکر گذاری این نعمت فرمان برداری کردندی ایشان در انکار افزوده قَالُوا هَذَا
گفتند این که آورده یعنی قرآن سِحْرٌ یعنی جادوئی است وَإِنَّا بِهِ و بدرستی که ما بدان كَافِرُونَ ناگرویدگانیم و باور
نداریم که آن من عند الله است وَقَالُوا و دیگر گفتند لَوْلَا نُزِّلَ چرا فرستاده نشد هَذَا الْقُرْآنُ این قرآن اگر از نزد خداست
عَلَى رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ از یکی از دو ده که مکه و طایف است عَظِيمٍ مردی بزرگ که صاحب مال و جاه بود از مکه ولید مغیره
یا عتبة بن ربیعه یا اخنس بن شریق و از طایف عروه ثقفی یا حبیب بن عمرو یا کنانه عبد یا لیل مدعای کفار آن بود که
رسالت منصبی بزرگست بایستی که بمردی بزرگ دادندی و بزرگی نزد ایشان منحصر بود بر جمع زخارف دنیویه و نفاذ امر
و کثرت خیل و حشم و ندانستند که رسالت رتبه عالیه است و استحقاق آن بتحلی باشد بفضایل روحانیه و کمالات قدسیه و با اینهمه
اختصاص باید بفضل خاص از حضرت واهب العطیات ع تا دوست از آن میان کرا میخواهد لاجرم حق سبحانه در جواب ایشان
فرمود که أَهُمْ يَقْسِمُونَ آیا ایشان بخش میکنند رَحْمَتَ رَبِّكَ رحمت پروردگار ترا که نبوت است یعنی آیا مفاتیح رسالت
بدست تصرف ایشان است تا بهر که خواهند در نبوت بگشایند نَحْنُ قَسَمْنَا ما بخش کرده ایم بَيْنَهُمْ میان ایشان مَعِيشَتَهُمْ
معیشت ایشان را یعنی آنچه بدان زندگانی کنند فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا در حیات دنیا و ایشان از تدبیر آن و تغییر آن عاجزاند پس از کجا در امر

رسالت که اعلی مراتب

رسالت که اعلی مراتب انسانیست دخل مینمایند وَرَفَعْنَا و برداشته ایم بَعْضَهُمْ برخی از ایشان یعنی آدمیان را فَوْقَ بَعْضٍ
زبر بعضی دَرَجَاتٍ در جهادر روزی یا یکی توانگر است و دیگری درویش یا در حریت که یکی آزادست و دیگری بنده یا در
فضایل که یکی فاضل است و یکی مفضول در حقایق سلمی آورده است که تفاوت درجات باخلاق حسنه است خوی هر کس نیکوتر درجه او بلندتر
و این تفاوت برای آن پیدا کردیم لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ تا فرا گیرند بعضی آدمیان بَعْضًا بعضی دیگر را سُخْرِيًّا کار کننده یعنی جمعی
جمعی را کار فرمایند تا مهم آنان ساخته و معاش ایشان پرداخته گردد یکی بمال معاون دیگری باشد و یکی باعمال مساعدت
دیگری نماید تا بدین صورت موجب انتظام امور دنیویه شود وَرَحْمَتُ رَبِّكَ و بخشش پروردگار تو یعنی نبوت خَيْرٌ بهتر است
مِمَّا يَجْمَعُونَ از آنچه کافران جمع میکنند از حطام دنیا و آن را سبب بزرگی میدانند وَلَوْلَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ و اگر نه آن است
که گشتندی آدمیان أُمَّةً وَاحِدَةً یک گروه مجتمع بر حرص یا بر اختیار دنیا بر آخرت لَجَعَلْنَا هر آینه میگردانیدیم لِمَنْ
يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ برای کسی که منکر شود بخدای لِبُيُوتِهِمْ مر خانهاء ایشان را سُقُفًا مِنْ فِضَّةٍ سقفها از نقره
وَمَعَارِجَ و نردبانها که بدان عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ بر بام آنخانها برایند و خود را بنمایند وَلِبُيُوتِهِمْ و می ساختیم مر
خانهاء ایشان را أَبْوَابًا درها وَسُرُرًا عَلَيْهَا و تختهائی که بر آن يَتَّكِئُونَ تکیه کنند همه از نقره در این آیت اشارتست
بحقارت دنیا یعنی دنیا را پیش من قدر و قیمتی نیست و اگر نه آن بودی که مردم بطلب دنیا و جمع آن مشغول شدندی چه اکثر طباع
مجبول است بر محبت دنیا و بسبب آن از عبادت و فرمان برداری باز ایستاده میل بطرف کفر و ناسپاسی کردندی و اگر نه من
سقف خانها و نردبانها و درهای خانه و تختهاء کافران همه از نقره کردمی وَزُخْرُفًا و با وجود اینها ایشان را هم طلا دادمی
یا چنان کردمی که اینها از طلا ساخته شدی وَإِنْ كُلُّ ذَلِكَ و نیست همه آنچه یاد کرده شد لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا
مگر برخورداری زندگانی این سرای یعنی در صدد زوال و انتقال است وَالْآخِرَةُ و نعمت آخرت و گفته اند بهشت
عِنْدَ رَبِّكَ نزدیک پروردگار تو یعنی در حکم او لِلْمُتَّقِينَ مر پرهیزکاران راست که از شرک و دون معاصی احتراز
فرموده اند یا از مستلذات فانی و متنعمات این جهانی چشم بسته هر کس که رخ از متاع فانی برتافت و اندر طلب
باقی شتافت آنجا که کمال همتش بود رسید و آن چیز که مقصود دلش بود بیافت وَمَنْ يَعْشُ و هر که چشم بپوشد یعنی اعراض
کند عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ از یاد کردن خدای یعنی از ذکر احکام و حرام و از عقاب الهی نترسد و برحمت او امیدوار نباشد
نُقَيِّضْ بر گماریم لَهُ بر وی شَيْطَانًا دیوی فَهُوَ لَهُ پس آن دیو او را قَرِينٌ ~~نترسد و برحمت او امیدوار نباشد~~
مراد او را همنشین و دمساز و مصاحب و همراز بود در دنیا و پیوسته با غوا و وسوسه او اشتغال نماید در نفحات الانس
آورده که شیخ ابوالقاسم قصری قدس سره با یکی از مؤمنان چه دوستی داشتی وقتی در مسجدی نشسته بودند چون گفت ای شیخ
این مردم را چگونه می بینی گفت بعضی را بخواب و بعضی را در خواب گفت آنچه بر سرهای ایشان است می بینی گفتم نی چشمهای مرا

بمالیه دیدم که بر سر هر کسی غرابی نشسته است بعضی را بال بچشم فرو کذاشته و بعضی را کاهی بوی میکذارد و کاهی بالا می برد کفتم
این چیست کفت نخوانده ومن یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطانا اینها شیاطین اند بر سرهای ایشان نشسته
و بر هر یک بقدر غفلت استیلا یافته ؛ دریغ و درد که با نفس بد قرین شده ایم وزین معامله با دلو هم نشین شده ایم
بیارکاه فلک بوده ایم رشک ملک ز جور نفس جفا پیشه اینچنین شده ایم وانهم و بدرستیکه دیوها لیصدونهم هر اینه
بازمیدارند قرینان خود را عن السبیل از راه حق ویحسبون و می پندارند کفار بنی آدم انهم مهتدون
انکه ایشان بسبب متابعت شیاطین راه یافتکانند یا پندار ایشان آنست که دیوان اهل هدایت اند و در پی پنداشت
می باشند حتی اذا جاءنا وقتیکه بیایند بما آن معرض و قرین او و حفص بصیغه واحد میخواند یعنی بیاید بما معرض
و قرائت بکوا اظهر است چه در خبر آمده که معرض و قرین او در یک سلسله بمحشر آرند و بدوزخ افکنند و در معالم از ابو سعید
خدری رض نقل فرموده که چون کافر را برانکیزند و بمحشرکاه آرند دیوی که قرین او بوده باشد در دنیا آن ساعت با وی باشد
و مفارقت نکند از و تا وقتی که بدوزخ روند القصه چون بعرصه محشر آیند قال کوید عاصی مر شیطان را یا لیت بینی و
بینک ای کاشکی میان من و تو بودی بعد المشرقین دوری میان مشرق و مغرب تغلیب و مشرق را در لفظ
در موضع آورده که مراد مشرق صیف و مشرق شتاست و میان این دو مشرق نیز بعد بسیار است غرض انکه کافر دیو را
کوید که کاش تو از من و من از تو دور بودمی فبئس القرین پس بد هم نشینی تو کی وی بنده به ایشان کوید ولن ینفعکم
الیوم و سودمند نمیدارد شما را در آخرت این آرزو و تمنی اذ ظلمتم چون ظلم کرده اید بر نفسهای خود در دنیا
انکم برای انکه شما امستید فی العذاب مشترکون در عذاب دوزخ انباز ان یعنی بایدکه در عذاب شریک
باشید هم چنانکه در سبب آن شریک بودید و بعضی کفته اند سود نمیدارد شما را انکه شریک باشید یعنی اشتراک شما در عذاب
سبب تخفیف عذاب از هیچ کدام نیست آورده اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم با بهمان قوم دلبستکی تمام داشت
و چندانکه شرایط دعوت بیشتر اقامت مینمود عناد و انکار ایشان افزون تر بود حق سبحانه فرمود که افانت
آیا تو ای محمد تسمع الصم توانی که بشنوانی کران را یعنی آنان راکه کوش دل کران است سخن حق توانی شنوانید او
تهدی العمی یا قوت آن داری که راه نمائی کوران را یعنی کور دلان را طریق حق توانی نمود ومن کان و آنرا که است
فی ضلال مبین در کمراهی هویدا یعنی تو قادر نیستی بر هدایت کمراهان پس بسیار تعب بر نفس خود منه فاما نذهبن
بک پس اکر ما ببریم ترا با جوار رحمت خود پیش از انکه عذاب ایشان بتو نمائیم دل خوش دار فانا منهم پس بدرستیکه ما
از ایشان منتقمون انتقام کشنده ایم بعذاب او نرینک یا اکر بنمائیم بتو الذی وعدناهم انچه وعده داده ایم
ایشان را از عذاب فانا علیهم پس بتحقیق که ما بر عذاب ایشان مقتدرون توانائیم یعنی بهر حال ایشان معذب خواهند شد

در زمان حیات

در زمان حیات تو یا بعد از وفات تو فاستمسک پس تو چنک در زن بالذی اوحی بانچه که وحی کرده شده است الیک
بسوی تو از آیات و احکام انک بدرستیکه تو علی صراط مستقیم بر راه راستی که از زود بر و بمنزل توان رسید وانه
و بتحقیق که قرآن لذکر لک هر آینه شرفیت و عزتی مر ترا ولقومک و مر کروه ترا از قریش و مجاهد کفته که مراد از قوم
تمام عرب اند و شرف ایشان آنست که قرآن بلغت ایشان است و خصوصیتی است مر قریش را که تو از ایشانی و غرض
مر بنی هاشم راست از ایشان و کفته اند مراد از قوم امت است وسوف تسألون و زود باشد که پرسیده شوید از بهر
نعمت و قیام بسپاس داری آن واسأل و بپرس ای محمد من ارسلنا من قبلک کسانی را که پیش از تو فرستاده ایم
یعنی احوال ایشان را استفسار کن من رسلنا از فرستادکان ما که ملائکه اند یا از رسل کذشته سؤال کن که
اجعلنا آیا فرمودیم که من دون الرحمن بجز خدای الهة یعبدون خدایان پرستیده شوند یعنی بهر کز
هیچ حکم کرده ایم بعبادت بتان و در هیچ ملل ایشان پرستش کسی بدون خدای مقرر بوده مراد باین کلام استشهاد است باجماع
انبیا بر توحید در معالم فرموده که شب اسری رسل را برای حضرت رسالت صلعم جمع کردند و کفتند بپرس از ایشان آنحضرت
در مضمون سخن شک نیاورد و نپرسید صاحب عین المعانی آورده که در آثار آمده است که جبرئیل از میکائیل علیهما السلام پرسید که
سید عالم صلعم این سؤال کرد از انبیا میکائیل فرمود که یقین او از آن کاملتر و ایمان او از آن محکمتر است که این سؤال کند
انکه در کشف دارد استقلال کی توجه کند با سته لال ولقد ارسلنا موسی و هر آینه ما فرستادیم موسی را علیه السلام بایاتنا
با معجزات که علامات روشن بود بر نبوت او الی فرعون و ملائه بسوی فرعون و کروه او فقال پس کفت موسی
علی نبینا و علیه السلام مر ایشان را انی رسول رب العالمین بدرستیکه من فرستاده پروردکار عالمیانم فلما جاءهم
بایاتنا پس آن هنکام که آورد موسی بدیشان نشانهاء ما چون عصا و ید بیضا و طمس و طوفان و امثال آن اذا هم
همان وقت ایشان منها یضحکون از آن می خندیدند یعنی افسوس میکردند و استهزا مینمودند در اول مشاهده بی
تامل در آن وما نریهم من آیة و ما نمی نمودیم ایشان را هیچ معجزه الا هی مکر آنکه او اکبر بزرکتر بود من
اختها از آن پیشین که مثل و مانند او بود یعنی هر کس مخصوص بودند بنوعی از اعجاز که بجهت آن خاصه مفضل بود بر آن دیکری
مراد وصف همه است ببزرکی واخذناهم بالعذاب و کرفتیم ایشان را بعذاب قحط و جراد و قمل و جزان لعلهم
یرجعون شاید که برکردند از کیش باطل و باز آیند بدین حق ایشان باز نکشتند و چون عذاب را معاینه دیدند در مقام
استغاثه آمدند وقالوا و کفتند با موسی علیه السلام یا ایها الساحر ای مرد جادو یعنی عالم کامل این ندا از روی تعظیم
بود چه سحر پیش ایشان علمی بزرک و صفتی پسندیده بود یا معنی آنست که ای مقدم در علم سحر و غالب بر تمام سحره یا همواره
موسی را علیه السلام بدین نام میخواندند در اینوقت نیز بطریق عادت کفتند ای ساحر ادع لنا بخوان برای ما ربک پروردکار خود را

بما عهد عندك بآنچه عهد کرده است یعنی بتو نهاده که آن این است عندک نزدیک تو و آن استجابت دعای تو است یعنی چون خدای تو هر دعا که میکنی مستجاب میگرداند در کشف عذاب از ما دعا کن إِنَّنَا لَمُهْتَدُونَ بدرستیکه ما راه یابندگانیم یعنی اگر عذاب از ما مندفع شود بتو ایمان آوریم و راه یابیم فَلَمَّا كَشَفْنَا پس آنهنگام که ببردیم عَنْهُمُ الْعَذَابَ از ایشان عذاب را بدعای موسی علیه السلام إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ همان زمان ایشان میشکستند عهد را و فرعون از اجابت دعای موسی علیه السلام متردد شد که مبادا امر وی بلند گردد پس همه قوم خود را جمع کرد چون جمع شدند بر بلندی برآمد وَنَادَى فِرْعَوْنُ و ندا کرد فرعون بنفس خود فِي قَوْمِهِ در میان قوم خود بعد از کشف عذاب از ایشان و از روی عظمت قَالَ گفت يَا قَوْمِ ای گروه من یعنی قبطیان أَلَيْسَ لِي آیا نیست مرا مُلْكُ مِصْرَ مملکت مصر از اسکندریه تا سرحد شام وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ و این جویهای آب نیل تَجْرِي مِنْ تَحْتِي میرود از زیر قصر من آب نیل بصد و شصت جوی منقسم بوده و چهار جوی بزرگ از آن نهر الملک و نهر طولون و نهر دمیاط و نهر تنیس در باغ او میرفته و از زیر قصرهای او میگذشته پس او بدین جویها فخر کرد و گفت در بوستانهای من میرود أَفَلَا تُبْصِرُونَ آیا نمی بینید شما عظمت و حشمت مرا دس انکه موسی اینها ندارد أَمْ أَنَا خَيْرٌ بلکه من بهترم مِنْ هَذَا الَّذِي از این کسی که در ملک من هُوَ مَهِينٌ که او خوار و بیمقدار است وَلَا يَكَادُ يُبِينُ و نمیتواند که روشن گرداند سخن را یعنی مفهوم بیان کند چه در زبان او لکنتی هست آنملعون دروغ گفت چه حق سبحانه بدعاء واحلل عقدة من لساني آن گره از زبان او برداشته بود اما بر قوم بپوشید چه مردم پیش از رسالت او را بر آن وجه دیده و دانسته بودند فَلَوْلَا أُلْقِيَ عَلَيْهِ پس چرا نیفکنده اند بر وی أَسْوِرَةٌ مِنْ ذَهَبٍ دستوارنها از زر رسم آن زمان چنان بود که هر که را مهتری و پیشوائی میدادند دستوانه طلا در دست و طوق زر در گردن وی میکردند فرعون گفت اگر موسی راست میگوید که بسیادت و ریاست قوم نامزد شده چرا خدای او را دستوانه زرین نداده أَوْ جَاءَ یا چرا نیامده اند مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ با او فرشتگان مُقْتَرِنِينَ پیوستگان بدو برای یاری و هواداری او چه هر ملکی که ایلچی میفرستد بجائی جمعی را از خواص خود بخدمت او نامزد میکنند تا خیل او بسیار گردد و در همه حال مدد و معین وی باشند پس این چگونه باشد که خدای مردی درویش یکی را از پیش خود برسالت فرستد فَاسْتَخَفَّ پس سبک عقل یافت فرعون بدین مکر قَوْمَهُ گروه خود را یعنی این فریب در ویشان اثر کرد فَأَطَاعُوهُ پس فرمان وی بردند و بکلی دل از متابعت موسی علیه السلام برداشتند إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستیکه ایشان یعنی فرعونیان بودند قَوْمًا فَاسِقِينَ گروهی بیرون رفته از دایره بندگی خدای و فرمان برداری وی بلکه خارج از طریق عقل که بمال و جاه فانی اعتقاد کرده موسی را علی نبینا و علیه السلام بنظر حقارت دیدند

وندانسته

وندانسته ٭ فرعون عذاب ابد و رسیدن مرتبع موسی کلیم الله و چوبی و شبانی فَلَمَّا آسَفُونَا پس چون در غضب کردند ما را بافراط در مکابره و اسراف در کبایر یا بخشم آوردند رسول ما را انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ انتقام کشیدیم از ایشان فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ پس همه ایشان را غرقه ساختیم در دریا فَجَعَلْنَاهُمْ سَلَفًا پس گردانیدیم ایشان را پیش رو کافرانی که بعد از ایشان آیند یعنی قدوه متعرکان آینده ساختیم ایشان را تا در استحقاق عقوبت بمثال ایشان اقتدا کنند وَمَثَلًا لِلْآخِرِينَ و گردانیدیم ایشان را پندی و عبرتی برای پسینیان که در مقام اعتبار باشند چه ملاحظهٔ قصهٔ عجیبه ایشان معتبر را در تقلب احوال کفایت است و از جمله آنکه چون فرعون بآب نازش کرد او را هم بآب غرقه ساختند بدانچه نازید بقهر یاد او نرسید ٭ در سرداری که باشد سرداری اندر سر آن روی که در سرداری در اسباب نزول آورده که حضرت پیغمبر صلعم با صنادید قریش گفت که هیچ چیز نیست در آنکه او را بدون خدای می پرستند جمعی گفتند که عیسی معبود ترسایان است من دون الله و تو گمان میبری که او بندهٔ صالح است پس در وی هیچ خیر نباشد قریش از این سخن فریاد برکشیدند و گمان بردند که حضرت رسول صلعم ملزم شد آیت آمد که وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا و چون زده شد پسر مریم مثلی إِذَا قَوْمُكَ آنگاه قوم تو مِنْهُ يَصِدُّونَ از آن مثل فزع کنند و آواز بلند بردارند قولی در سبب نزول آیت آنست که گفتند عیسی علیه السلام مخلوق است و معبود نصاری پس روا باشد که آلهه ما نیز مخلوق باشند با شبه میکردند که چون روا است که عیسی ابن الله باشد چرا نشاید که ملایکه بنات الله باشند و اصح آن است که بعد از نزول آیت انکم وما تعبدون من دون الله حصب جهنم ابن زبعری گفت عیسی را نیز بدون خدای می پرستیدند هرگاه که عیسی آتش باشد ما و خدایان ما نیز باشیم و مؤید این قول است آنچه فرماید وَقَالُوا و گفتند مشرکان أَآلِهَتُنَا خَيْرٌ آیا خدایان ما بهترند أَمْ هُوَ یا عیسی که اگر او حصب جهنم باشد گو ایشان نیز باشند مَا ضَرَبُوهُ نزدند آن مثل را لَكَ برای تو إِلَّا جَدَلًا مگر برای جدل و خصومت نه برای تمییز حق از باطل بَلْ هُمْ قَوْمٌ بلکه ایشان در همه امور گروهی اند خَصِمُونَ خصومت گران و لجاج کنندگان إِنْ هُوَ نیست عیسی إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا مگر بنده که منت نهاده ایم عَلَيْهِ بروبه نبوت و رسالت وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا و گردانیده ایم او را آیتی و امری عجیب لِبَنِي إِسْرَائِيلَ برای بنی اسرائیل یعنی ولادت او بی پدر قصه است در غرایب چون مثل سائر وَلَوْ نَشَاءُ و اگر خواهیم لَجَعَلْنَا هر آینه سازیم مِنْكُمْ بدل از شما مَلَائِكَةً فرشتگان را یعنی شما را هلاک کنیم و بدل شما ملایکه آریم که ایشان فِي الْأَرْضِ يَخْلُفُونَ در زمین از پس در آیند شما را وَإِنَّهُ و بدرستیکه عیسی لَعِلْمٌ لِلسَّاعَةِ علم است مر ساعت را یعنی بدو بدانند نزدیک آمدن قیامت را چه یکی از علامات قیامت نزول عیسی است که بعد از تسلط دجال از آسمان فرود آید نزدیک مناره بیضا در طرف شرقی دمشق دو جامه رنگین پوشیده باشد و هر دو کف دست خود را

بر بالاء دو فرشته نهاده و رخساره مبارکش عرق کرده چنانکه سر در پیش افکند قطرات از روی وی ریزان گردد و چون سر بالا
کند آن قطرها بر روی وی چون مروارید روان شود نفس وی بهر کافر که رسد بمیرد و بهر جا چشم وی افتد پس در طلب
دجال روان گردد و در باب لد که موضعی است در ولایت شام بدو رسد و او را بکشد و آنکه یاجوج و ماجوج
بیرون آیند و عیسی علیه السلام مؤمنان را بکوه طور برد و آنجا متحصن گردد القصه چون معلوم شد که عیسی علیه السلام
نشانه قرب قیامت فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا پس شک مکنید و جدل منمائید بها با آمدن قیامت وَاتَّبِعُونِ
و پیروی کنید شرع رسول مرا هٰذَا این است صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ راه راست که کس بر وی گمراه نشود وَلَا يَصُدَّنَّكُمُ
الشَّيْطَانُ و باید که باز ندارد شما را شیطان از سلوک صراط مستقیم بوسوسه خویش متابعت وی مکنید
و قدم از راه مخالفت وی بیرون نهید إِنَّهُ لَكُمْ بدرستیکه او مر شما راست عَدُوٌّ مُبِينٌ دشمنی آشکارا
وَلَمَّا جَاءَ عِيسَىٰ و آن هنگام که آمد عیسی بِالْبَيِّنَاتِ بحجتهای روشن یا آیات انجیل یا معجزات واضحه قَالَ
گفت مر بنی اسرائیل را قَدْ جِئْتُكُمْ بدرستیکه آمده ام بشما بِالْحِكْمَةِ بشریعتی مشتمل بر حکمت قولی و فعلی
وَلِأُبَيِّنَ لَكُمْ و برای آنکه بیان کنم و روشن گردانم برای شما بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ آنچه اختلاف میکنید
فِيهِ در آن از امور دین یا احکام توریة فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از عذاب خدای وَأَطِيعُونِ و فرمان
برید مرا در هر چه فرمایم إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای که الحکم او میفرمایم هُوَ رَبِّي او آفریدگار منست وَرَبُّكُمْ
و آفریدگار شما فَاعْبُدُوهُ پس او را پرستید بیگانگی هٰذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ اینست راه راست بی کجی و انحراف
فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ پس مختلف شدند فرقها مِنْ بَيْنِهِمْ از میان ترسایان چون یعقوبیه و نسطوریه و ملکائیه
و مرقوسیه و شمعونیه فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ پس وای بر آنانکه ستم کردند از این احزاب مِنْ عَذَابِ يَوْمٍ أَلِيمٍ از عذاب
روزی که دردناک است عذاب او هَلْ يَنْظُرُونَ آیا چشم نمیدارند احزاب یعنی منتظر نیستند إِلَّا السَّاعَةَ
مگر قیامت را أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً آنکه بیاید بدیشان ناگاه وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ و ایشان ندانند آمدن
او را بسبب غفلت و اشتغال بامور دنیا الْأَخِلَّاءُ دوستان يَوْمَئِذٍ در آن روز بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ
بعضی از ایشان مر بعضی را دشمن باشند إِلَّا الْمُتَّقِينَ مگر پرهیزکاران از اهل ایمان یعنی کافران که دوستی ایشان
برای معاونت بوده بر کفر و معصیت با هم دشمن شوند که و یلعن بعضهم بعضا و مؤمنان که محبت ایشان برای خدا
بوده دوستی ایشان بجا باشد تا دیگر را شفاعت کنند و در تاویلات کاشی مذکور است که خلت چهار نوع میباشد
خلت تامه حقیقیه که محبت روحانیه است و آن مستند بود به تناسب اوصاف کامله و اخلاق فاضله است چنین
محبت صلحا و ابرار با هم و دوستی امم با انبیا و ارادت مریدان بمشایخ و این دو نوع از محبت خلل پذیر نیست نه در دنیا

ونه در آخرت و مثمر فواید و نتایج صوری و معنوی است سیم محبت عقلیه که مستند است بتحصیل اسباب معاش و تیسیر مصالح از نویه
چون محبت تجار و صناع و دوستی خدام با مخادیم و ارباب حاجات با اغنیا چهارم محبت نفسانیه و استناد آن بلذات
حسیه و مشتهیات نفسیه است پس در قیامت که اسباب این دو نوع از محبت فانی و زایل باشد آن محبت نیز زوال
پذیرد بلکه چون همتی وجود نگیرد و عرض و غایت حصول نپیوندد آن دوستی بدشمنی مبدل شود ؛ دوستی کان غرضی
آمیز شد ؛ دوستی دشمنی انگیز شد ؛ مهر که از هر غرضی گشت پاک ؛ راست چه خورشید بود تابناک یَا عِبَادِ منادی
در آن روز ندا کند مر متقیان را که خدای میفرماید ای بندگان من لَا خَوْفٌ ترسی طاری نیست عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ
مر شما را امروز از لقاء مکاره وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ و نه شما اندوهگین شوید بفوت مقاصد پس صفت
منادی میکند که الَّذِينَ آمَنُوا بِآيَاتِنَا بندگان آنانند که ایمان آوردند بآیتهای کلام ما وَكَانُوا
مُسْلِمِينَ و بودند گردن نهاده گان فرمان خدای را آنگه منادی گوید ادْخُلُوا الْجَنَّةَ در آئید در بهشت أَنْتُمْ
شما وَأَزْوَاجُكُمْ و زنان مؤمنه شما تُحْبَرُونَ شاد کرده شده شما باکرامی داشته یا آراسته یُطَافُ عَلَيْهِمْ
بگردانند بر بندگان بهشت و آمده بِصِحَافٍ کاسها مِنْ ذَهَبٍ از زر در آن انواع طعام وَأَكْوَابٍ و کوزهای
بی دسته و بی گوشه پر از اصناف شراب وَفِيهَا و در بهشت ثواب ایشان را مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ آنچه آرزو بود
نفسها را و بدان خوش بر آیند وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ و آنچه بنظر خوش آید چشمها را و از آن لذت یابند و در وسیط آورده
که بدین دو کلمه اخبار کرده از جمله نعیم بهشت چه نعم ریاض جنان یا نصیب نفس است یا بهره عین درویشی فرموده است که اهل نظر
میدانند که لذت عین در چه چیز میتواند بود جمعی را که غشاوه اعتزال بر نظر بصیرت ایشان طاری گشته با لمعان انوار
جمال انکم سترون ربکم بر ایشان پوشیده مانده با ایشان بگوی که تلذ الاعین عبارت از چیست بر هر صاحب بصیرتی روشن است
که اهل شوق را لذت عین جز بمشاهده جمال محبوب مقصور نیست ؛ پرده از پیش برانداز که مشتاقان را ؛ لذت دیده جز از دیدن
دیدار تو نیست امام قشیری قدس سره فرموده که لذت دیدار فراخور اشتیاق است عاشق را هر چند شوق بیشتر بود لذت دیدار
فزون تر باشد و از ذوالنون مصری رحمة الله نقل کرده اند که شوق ثمره محبت است هر که را دوستی بیشتر شوق او
بدیدار دوست زیاده تر و در زبور آمده که ای داود بهشت من از برای مطیعان است و کفایت من جهة متوکلان و
زیادت من نصیب شاکران و انس من بهره طالبان و رحمت من از آن محسنان و مغفرت من برای تائبان و من خاصه
مشتاقانم الا طال شوق الابرار الی لقائی و انا الیهم اشد شوقا ؛ دلم از شوق تو خون است ندانم چون است
در درون شوق جمالت ز بیان بیرون است ؛ در دلم شوق تو هر روز فزون میگردد ؛ دل شوریده من بین که چه روز افزون است
آنکه برای تمامی لذت بهشتیان میفرماید که وَأَنْتُمْ فِيهَا و شما در بهشت خَالِدُونَ جاویدانید تا کامل نعمت در آنست

که او را هیچ زوال نباشد تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي آن بهشتی که امروز أُورِثْتُمُوهَا میراث داده شد بدان را آن بهشت
موعود است که نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا و شما را میراث دادیم بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بانچه بودید که عمل
میکردید در دنیا از انواع طاعات و خیرات جزا را بلفظ میراث یاد کرد که خالص است و باستحقاق بدست آید لَكُمْ
فِيهَا مر شماراست در جنت فَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ میوهٔ بسیار مِنْهَا تَأْكُلُونَ از آنها میخورید پیوسته
در معالم فرموده که در حدیث واقع است که کسی از درخت بهشت میوه باز نکند مگر فی الحال مثل آن از همان درخت
بروید إِنَّ الْمُجْرِمِينَ بدرستیکه کافران فِي عَذَابِ جَهَنَّمَ خَالِدُونَ در عذاب دوزخ اند جاوید
مانده کان لَا يُفَتَّرُ عَنْهُمْ سست نکنند و سبک نگردانند عذاب از ایشان وَهُمْ فِيهِ و ایشان در عذاب
مُبْلِسُونَ ناامید اند از رحمت و نجات و از خفت عقوبات وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ و ما ستم نکردیم بر ایشان بدین
عذاب کردن وَلَكِنْ كَانُوا و لیکن بودند هُمُ الظَّالِمِينَ ایشان ستمکاران که شرک آوردند و وضع عبادت
کردند در غیر موضع آن وَنَادَوْا يَا مَالِكُ و چون امید ببرید از خلاصی ندا کنند خازن دوزخ را که ای مالک
درخواه از خدای لِيَقْضِ عَلَيْنَا تا حکم کند بر ما یعنی بمیراند ما را رَبُّكَ پروردگار تو تا باز رهیم از کشیدن
عذاب قَالَ گوید مالک در جواب ایشان بعد از هزار سال و در تبیان آورده که بعد از چهل روز از روزهای آن سرای
که إِنَّكُمْ مَاكِثُونَ بدرستیکه شما درنگ کننده کانید در دوزخ نه بخواهید مرد و نه عذاب بر شما سبک خواهد گشت
پس حق سبحانه بعد از جواب مالک مر ایشان را گوید لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِالْحَقِّ بدرستیکه ما آوردیم بشما یعنی فرستادیم سخن
راست و درست بر زبان پیغمبران وَلَكِنَّ أَكْثَرَكُمْ و لیکن بیشترین شما لِلْحَقِّ كَارِهُونَ مر سخن حق را ناخواهان
بودید و پسند نکردید أَمْ أَبْرَمُوا بلکه محکم کردند کافران و ساختند أَمْرًا کاری در رد حق و ابطال آن یا کید
برای پیغمبران فَإِنَّا مُبْرِمُونَ پس بدرستیکه ما نیز محکم کننده کانیم کاری را برای مکافات ایشان یعنی در ابطال کید
کفار و نصرت انبیا أَمْ يَحْسَبُونَ یا می پندارند مکاران کفار أَنَّا لَا نَسْمَعُ انکه ما نمی شنویم سِرَّهُمْ سخن پنهانی
که در دل خود میگویند وَنَجْوَاهُمْ و آنچه براز باهم مشاورت میکنند بَلَى آری و می شنویم آن را وَرُسُلُنَا و فرستادگان
ما که حفظه اند لَدَيْهِمْ نزدیک ایشانند و موکل بر ایشان يَكْتُبُونَ می نویسند آن را بفرمان ما و بعد از انکه نهانهای
ایشان بر فرشتگان ما آشکارا باشد بر ما که خداوندیم چگونه پوشیده ماند قُلْ بگو ای محمد إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَٰنِ اگر باشد
مر خدای را وَلَدٌ فرزندی چنانچه کافران میپرسند فَأَنَا أَوَّلُ الْعَابِدِينَ پس من اول پرستنده کانم مر خدای را
بیگانگی بالیستی که من دانم و چون میدانم که او را فرزند نیست شما اثبات ولد از کجا می کنید صاحب کشاف در معنی آیه
گفته که اگر خدای را فرزندی بودی و به برهان صحیح و حجت روشن ثابت شدی پس اول تعظیم کننده کان بودمی او را

یعنی من که پیوسته تعظیم خدای میکنم اگر او را فرزندی بودی ام تعظیم کردمی این سخن بر سبیل تمثیل است و مبالغه در نفی ولد امام زاهد آورده
که روزی نضر بن حارث در لاف گاه خود نشسته بود و اغلب از صنادید عرب نزد وی بودند در آیتی از قرآن خوض نموده آغاز
استهزا کرد و ولید مغیره را در آن وقت میلی باسلام بود و پیوسته ستایش قرآن میکرد گفت ای نضر بقرآن استهزا میکنی بخدای که محمد میگوید
محمد الا حق نضر گفت من نیز حق میگویم محمد میگوید لا اله الا الله من هم میگویم لا اله الا الله اما اضافه میکنم که الملائکة بنات الله
این سخن به پیغمبر صلعم رسید الحزن اندوهناک شد جبرئیل علیه السلام این آیه فرود آورد و نضر پیش ولید آمده این آیه برخواند
و گفت خدای محمد مرا تصدیق کرده و این آیه که ان کان للرحمن ولد فانا اول العابدین ولید گفت ای احمق خدای محمد ترا
تکذیب کرده زیرا که إِنْ یعنی نفی است میگوید نیست و نبوده مر خدا را فرزندی انکه فرمود که بگو که من اول موحدانم سُبْحَانَ
پاک است و بی عیب رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ آفریدگار آسمانها و زمینها رَبِّ الْعَرْشِ خداوند عرش عَمَّا يَصِفُونَ
از آنچه وصف میکنند کافران او را بنفی ذو ولد گویند فَذَرْهُمْ پس بگذار ایشان را يَخُوضُوا تا سخن میکنند در باطل وَ
يَلْعَبُوا و بازی میکنند در دنیا حَتَّىٰ يُلَاقُوا تا وقتیکه به بینند يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ روزی را که وعده داده
شده اند بملاقات آن یعنی روز قیامت وَهُوَ الَّذِي و اوست خداوندی که باستحقاق فِي السَّمَاءِ إِلَٰهٌ در آسمان
معبود ملائکه است وَفِي الْأَرْضِ إِلَٰهٌ و در زمین معبود پرستندکان از جن و انس وَهُوَ الْحَكِيمُ و اوست راست کار
در تدبیر خلق الْعَلِيمُ دانا بمصالح ایشان وَتَبَارَكَ الَّذِي لَهُ و بزرگوار است انکه مر او راست مُلْكُ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ پادشاهی آسمان و زمین وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان زمین و آسمانها است یعنی حکم او بر همه اجزای مکونات روان است
وَعِنْدَهُ و نزدیک اوست عِلْمُ السَّاعَةِ دانستن ساعتی که قیامت در آن قایم شود وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ
و بسوی او باز گردیده شوند همه خلایق در آن روز وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ و در آن روز مالک نباشند آنانکه يَدْعُونَ
می پرستند کافران ایشان را مِنْ دُونِهِ بدون خدای الشَّفَاعَةَ درخواست کردن را یعنی معبودان کفار از ملائکه و جن
و انس و اصنام که مشرکان بشفاعت ایشان امیدوارند آن روز نتوانند شفاعت کردن إِلَّا مَنْ شَهِدَ
مگر کسی که گواهی داده باشد بِالْحَقِّ براستی چون ملائکه و عیسی و عزیر علیهم السلام که ایشان را رتبه شفاعت هست
چه ایشان شهادت بحق ادا کرده اند وَهُمْ يَعْلَمُونَ و ایشان میدانستند بدل خود آنچه بزبان گواهی داده اند و ایشان
شفاعت نخواهند کرد الا مؤمنان که نه کافران را وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ و اگر بپرسی تو عابدان یا معبودان را که مَنْ خَلَقَهُمْ
که بیافرید ایشان را لَيَقُولُنَّ اللَّهُ هر آینه میگویند الله چه از فرط ظهور این جواب مکابره نمیتوانند کرد فَأَنَّىٰ
يُؤْفَكُونَ پس چگونه گردانیده میشوند مشرکان از عبادت او بپرستش غیر او وَقِيلِهِ و نزدیک خداست دانستن قول
رسول صلعم آنجا که گفت يَا رَبِّ ای پروردگار من إِنَّ هَٰؤُلَاءِ بدرستیکه این گروه معاندان قریش قَوْمٌ گروهی اند که از

روی عناد و مکابره لَا یُؤْمِنُونَ نمیگروند فَاصْفَحْ پس اعراض کن عَنْهُمْ از دعوت ایشان یا روی بگردان از مکافات ایشان وَقُلْ
سَلَامٌ و بگو سلام و متارکه که از شما مطلوب منست این حکم بآیهٔ قتال منسوخ شده فَسَوْفَ یَعْلَمُونَ پس زود باشد که بدانند
عاقبت کفر خود وقتی که عذاب بدیشان فرود آید در دنیا بروز بدر و در عقبی بدخول در نار بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
حٰمٓ امام ابو اللیث رح در تفسیر خود از امام محمد حکیم ترمذی قدس سره نقل میکند که حق سبحانه جمیع احکام و قصص که در سورهٔ مصدره
بحروف مقطعه مجتمع است در آن حروف جمع کرده و مجملا و چون آن را نشناسد مگر صاحب نبوت و ولایت پس برای تفهیم عوام
در جمیع سوره تفصیل داده و گفته اند آن حروف اشارتست بکلمات چنانکه در حٰمٓ گفته اند که حمیت المحبین کفایت
کردم دوستان خود را از توجه بما سوی و گویند معنی او آنست که حُمَّ ای قُضِیَ کاری ساخته شد و مهمی پرداخته
گشت وَالْکِتَابِ الْمُبِیْنِ سوگند بکتاب هویدا که قرآنست که مصحف کرم اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ بدرستیکه فرو فرستادیم
او را فِیْ لَیْلَةٍ مُّبَارَکَةٍ در شبی بزرگ و با برکت که شب قدرست و کدام برکت برابر آنکه در آن شب کتاب کریم
که سبب منافع دینی و دنیوی و واسطهٔ میامن صوری و معنوی است از لوح محفوظ بآسمان دنیا شرف نزول ارزانی داشت
اِنَّا کُنَّا بدرستیکه هستیم ما مُنْذِرِیْنَ بیم کننده بانزال قرآن در این شب و جمعی برانند که لیلهٔ مبارکه
شب براتست و آن شب نیمهٔ شعبان باشد و برکت او در نزول ملائکه و اجابت دعوت و فصل اقضیه و تقسیم
نعم است فِیْهَا در این شب یُفْرَقُ جدا کرده و فصیل داده شود کُلُّ اَمْرٍ حَکِیْمٍ هر امری که حکم کرده شده است در
همه سال از ارزاق و آجال و شب برات از لیالی فاضله است که بدین امت داده اند در حدیث آمده که در این شب
بیامرزند از گنه کاران بعدد موی که بر گوسفندان بنی کلابست و در این شب آب زمزم زیاده شود و صاحب
کشاف آورده که در خبرست که هر که در این شب صد رکعت نماز بگذارد حق سبحانه صد فرشته فرستد تا با وی باشند
سی ملک او را بشارت میدهند به بهشت و سی فرشتهٔ دیگر او را ایمن میسازند از عذاب دوزخ و سی عدد دیگر از
آفات دنیا باز میدارند از وی و ده ملک دیگر مکاید شیطان دفع میکنند از وی و در این شب وظایف
نعمت بر بندگان قسمت نمایند اَمْرًا فرمودیم فرمودنی بتفصیل قضایا در این شب مِّنْ عِنْدِنَا از نزدیک ما اِنَّا کُنَّا
بدرستیکه هستیم ما مُرْسِلِیْنَ فرستندهٔ ترا که محمدی رَحْمَةً مِّنْ رَّبِّکَ بخشایش از پروردگار تو بر خلق چنانچه جای
دیگر فرموده وَمَا اَرْسَلْنَاکَ اِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِیْنَ در دو عالم بخشش و بخشایش است خلق را از بخشش آسایش است
خواجه چون در مدیح خویش گفت اِنَّمَا اَنَا رَحْمَةٌ مُّهْدَاةٌ گفت یا فرستنده ایم جبرئیل را بقرآن بر حبیب خود یا ملائکه را در
شب بسلام مؤمنان اِنَّهٗ هُوَ السَّمِیْعُ بدرستیکه خدا شنواست جمیع سخن بندگان را اَلْعَلِیْمُ داناست بهمه
نیتهای ایشان رَبِّ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ آفریدگار آسمانها و زمینها وَمَا بَیْنَهُمَا و آنچه میان آنهاست پس بدانید

ای آفریدگان

ای آفریدگان اِنْ کُنْتُمْ مُّوْقِنِیْنَ اگر هستید شما کامان یعنی طلب کننده گان یقین لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ هیچ معبودی مستحق
پرستش نیست مگر او که یُحْیِیْ زنده میکرداند وَیُمِیْتُ و میمیراند یعنی اوست موجد موت و حیات رَبُّکُمْ اوست پروردگار
شما وَرَبُّ اٰبَائِکُمُ الْاَوَّلِیْنَ و پروردگار پدران پیشینهٔ شما بَلْ هُمْ کافران بدین سخن موقن نیستند بلکه ایشان
فِیْ شَکٍّ در شک اند از قرآن یَلْعَبُوْنَ بازی و استهزا میکنند با آن فَارْتَقِبْ پس تو منتظر باش برای ایشان
یَوْمَ تَاْتِی السَّمَآءُ روزی را که بیاید آسمان بِدُخَانٍ مُّبِیْنٍ بدودی آشکارا عرب شر غالب را دخان گویند پس مراد
عذابیست که نازل گردد بمستهزیان و در عین المعانی آورده که مراد غباریست که روز فتح که مرتفع شد چنانچه هوا را بپوشید
و گویند مراد از مان قحط و جوع کافران بود که بدعای پیغمبر صلعم مجاعت و شدت بر ایشان مستولی شد تا سگان مرده را
با استخوان میخوردند و دخان عبارت از تیرگی چشم است از جوع چه مرد گرسنه از ضعف بصر میان خود و آسمان بهیات دخان
چیزی می بیند و در تبیان فرموده که در سال قحط بسبب خشکی سالی غباری تیره برانگیخته میشود بشکل دود و لهذا سال قحط را سنه
الغبرا میگویند و وجه تسمیهٔ عام الرماده همین است و قول بعضی آنست که این دخان یکی از علامات قیامت خواهد بود چنانچه در
حدیث اشراط الساعه آمده که فذکر الدخان والدجال و آن دودی باشد که از مشرق تا مغرب یَغْشَی النَّاسَ فرو گیرد
مردمان را و چهل روز بر دارد و مؤمنان را از وی مثل زکام حالتی واقع شود اما کافران را بیهوش و سراسیمه سازد و ملائکه
ایشان را میگویند هٰذَا عَذَابٌ اَلِیْمٌ اینست عذابی دردناک که حق سبحانه وعده کرده بود ایشان زاری
کنان گویند رَبَّنَا اکْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ ای پروردگار ما بردار از ما این عذاب را اِنَّا مُؤْمِنُوْنَ
بدرستیکه ما گرویدگانیم بعد از رفع عذاب یعنی چون این بلا منکشف گردد ایمان می آریم حق سبحانه میفرماید که اَنّٰی چگونه
بود لَهُمُ الذِّکْرٰی ایشان را پند گرفتن بدین مقدار عذاب وَقَدْ جَآءَهُمْ و حال آنکه آمد بدیشان رَسُوْلٌ
مُّبِیْنٌ فرستاده آشکارا کنندهٔ معجزات و ایشان بدان متذکر نشدند ثُمَّ تَوَلَّوْا پس بروی کردند یعنی اعراض
نمودند عَنْهُ از ایمان بدو وَقَالُوْا مُعَلَّمٌ و گفتند او آموخته شده است یعنی جبر و یسار قرآن بوی می آموزند مَجْنُوْنٌ
دیوانه است و دماغ او مختبط شده و با وجود این همه چیز وعدهٔ ایمان میدهند اِنَّا کَاشِفُوا الْعَذَابِ بدرستیکه
بردارندهٔ عذابیم از ایشان قَلِیْلًا زمانی اندک یعنی قحط را ببریم بدعای پیغمبر تا آخر اعمار ایشان اما هیچ فایده
ندهد اِنَّکُمْ عَآئِدُوْنَ بدرستیکه شما باز گردانندگانید بکفر آورده اند که بوقت قحط ابو سفیان با جمعی از قریش
بمدینه آمدند و بخدا و رحم سوگند بر پیغمبر صلعم دادند و آنحضرت دعا فرمود بلای قحط مندفع شد و ایشان هم چنان
بر کفر راسخ بودند و بقول بعضی که دخان را از علامات قیامت گیرند چون مردمان دعا و زاری کنند بعد از چهل روز دخان مرتفع
شود و ایشان باز گردند بهمان حال که داشته باشند از شرک و فسق یَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْکُبْرٰی یاد کن روزی را که

بگیریم کافران را گرفتنی بزرگ یعنی روز قیامت و در تفسیر میاطی آورده که مراد روز بدر است که حق سبحانه وعید میکند مشرکان را که در آنروز بگیریم شما را بعقوبتی عظیم از قتل و اسر اِنَّا مُنتَقِمُونَ بدرستیکه ما انتقام کشیده ایم در آنروز وَلَقَدْ فَتَنَّا و بدرستیکه ما امتحان کردیم قَبْلَهُمْ پیش از کفار مکه قَوْمَ فِرْعَوْنَ گروه قبط را از ملازمان فرعون وَجَاءَهُمْ و آمد بدیشان رَسُولٌ كَرِيمٌ پیغمبری بزرگوار در حسب و نسب یعنی موسی بن عمران علی نبینا و علیه السلام اَنْ اَدُّوا اِلَيَّ بانکه ادا کنید یعنی باز دارید دست و بفرستید با من عِبَادَ اللّٰهِ بندگان خدای یعنی بنی اسرائیل را اِنِّي لَكُمْ بدرستیکه من مر شما را رَسُولٌ اَمِينٌ فرستاده ام امین بر وحی و متهم نیستم در نیکوخواهی خلق وَاَنْ لَا تَعْلُوا و آمده ام بانکه سرکشی نکنید و کبر نیارید عَلَى اللّٰهِ بر خدای و امانت وحی او نمائید اِنِّي اٰتِيكُمْ بِسُلْطَانٍ بدرستیکه من آرنده ام بشما حجتی مُبِينٍ روشن بر صدق مدعای خود فرعونیان بعد از استماع این سخن قصد آزار موسی علیه السلام کردند فرمود که وَاِنِّي عُذْتُ و بدرستیکه من پناه بردم بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ بآفریدگار خود و آفریدگار شما اَنْ تَرْجُمُونِ از انکه مرا سنگسار کنید یا بکشید یا دشنام دهید که وی نگهدار منست وَاِنْ لَمْ تُؤْمِنُوا لِي و اگر باور نمیدارید و نمیگروید بمن پس کرانه کنید از من و میازارید مرا ع مرا کجر تو امید نیست بد مرسان ایشان سخن آنحضرت قبول ناکرده آغاز جفا کردند بدست و زبان فَدَعَا رَبَّهُ پس بخواند موسی پروردگار خود را اَنَّ هٰؤُلَاءِ بانکه این گروه قبط قَوْمٌ مُجْرِمُونَ گروهی اند مصر بر کفر و کبر یعنی ایشان را هلاک کن که مستحق اند حق تعالی دعای وی را اجابت کرد و گفت فَاَسْرِ بِعِبَادِي لَيْلًا پس ببر بشب بندگان مرا از مصر اِنَّكُمْ مُتَّبَعُونَ بدرستیکه شما از پی در آمده شدگانید یعنی چون شما بروید فرعون و قوم او خبر شوند از پی شما در آیند و طلب و بدریا رسیده باشید تو عصا بر دریا زنی بشکافد و در وی راهها پدید آید با بنی اسرائیل بگذر وَاتْرُكِ الْبَحْرَ و بگذار دریا را رَهْوًا ساکن و آرمیده بر همان وجه که راهها بر وی ظاهر بود یعنی دیگر باره عصا بر وی مزن تا بحال خود رود و بگذارش تا قبطیان بدو در آیند و مترس اِنَّهُمْ بدرستیکه ایشان جُنْدٌ مُغْرَقُونَ گروهی غرق شدگانند یعنی همه در آن دریا غرق خواهند شد پس فرعونیان بتمام غرق شدند كَمْ تَرَكُوا چه بسیار بگذاشتند مِنْ جَنَّاتٍ بوستانهای پر درخت وَعُيُونٍ و چشمهای آب روان وَزُرُوعٍ و کشتهای رسیده وَمَقَامٍ كَرِيمٍ و منزلهای نیکو آراسته وَنَعْمَةٍ كَانُوا و اسباب تنعم و برخورداری که بودند فِيهَا در آن نعمت فَاكِهِينَ متنعمان و شادی کنان كَذٰلِكَ کار ما با مکذبان هم چنین است وَاَوْرَثْنَاهَا و میراث دادیم منازل و مواضع ایشان را قَوْمًا اٰخَرِينَ بگروهی دیگر از مردمان یعنی بنی اسرائیل فَمَا بَكَتْ پس نگریست عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ بر ایشان آسمان وَالْاَرْضُ و نه زمین یعنی از هلاک ایشان که در حسنات نبودند در عالم فرحه کر

چون مومن

چون مومنی بمیرد چهل صباح زمین و آسمان بر وی بگریند و از انس رض منقول است که حضرت رسول صلعم فرموده که هیچ بنده نباشد الا که مر او را در آسمان دو در بود دری که روزی او از آنجا فرود آید و دری که عمل او از آنجا بالا رود پس چون بنده وفات کند و این دو در از نزول رزق و عروج عمل او محروم مانند بر وی بگریند عطار رحمه الله میگوید که گریه آسمان سرخی اطراف اوست و در معالم آورده که چون حسین بن علی علیهما الصلوة والسلام شهید شد آسمان بر وی بگریست و گریه او آن بود که آفاق احمر شد و در این باب گفته اند

این سرخی شفق که برین چرخ بینوا است ــ هر شام بر خون شهید کربلاست
کر چرخ خون ببارد از این غصه در خور است ــ در خاک خون بگرید از این ماجرا رواست

و گفته اند گریه آسمان و زمین هم چنین گریه آدمیانست و بعضی بر آنند که علامتی بر ایشان ظاهر شود که دلیل بود بر حزن و اسف هم چنین گریه که در اغلب دلیلست بر غم و اندوه و بر هر تقدیر چون فرعونیان را عملی که با آسمان رود نبود و بر روی زمین هم کاری نیکو نکردند آسمان و زمین بر ایشان نگریست وَمَا كَانُوا و نبودند مُنْظَرِينَ مهلت دادگان از وقتی بوقتی دیگر وَلَقَدْ نَجَّيْنَا بَنِي اِسْرَائِيلَ و هر آینه برهانیدیم بنی اسرائیل را مِنَ الْعَذَابِ الْمُهِينِ از عذابی خوار کننده که بنده کی فرعون بوده قتل ابنا و تعب در عمل عذابی واقع مِنْ فِرْعَوْنَ از فرعون اِنَّهُ كَانَ عَالِيًا بدرستیکه بود سرکشنده خود را بلند ساخته مِنَ الْمُسْرِفِينَ از کافران که متجاوزند از حد و دایمان وَلَقَدِ اخْتَرْنَاهُمْ و بدرستیکه برگزیدیم موسی و مومنان بنی اسرائیل را عَلٰى عِلْمٍ بر دانشی یعنی دانستیم که ایشان سزاوارند بر آنکه برگزینیم ایشان را عَلَى الْعَالَمِينَ بر عالمیان زمان ایشان وَاٰتَيْنَاهُمْ و دادیم مر ایشان را مِنَ الْاٰيَاتِ از نشانهای قدرت مَا فِيهِ بَلَاءٌ مُبِينٌ آنچه در وی نعمتی آشکار بود چون شکافتن دریا و انزال من و سلوی اِنَّ هٰؤُلَاءِ بدرستیکه این گروه یعنی کفار قریش لَيَقُولُونَ میگویند اِنْ هِيَ نیست عاقبت کار و خاتمه حال اِلَّا مَوْتَتُنَا الْاُولٰى مگر مرگ نخستین در دنیا و بعد از وی حیاتی نیست وَمَا نَحْنُ بِمُنْشَرِينَ و نیستیم ما برانگیخته کان بعد از آن مرگ فَاْتُوا بِاٰبَائِنَا پس بیارید پدران ما را اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان در بعث بعد الموت این سخن از ایشان جهل بود زیرا که نه هر چه جایز بود وقوع آن از خدای بوقتی خاص لازم بود وجود و ظهور آن بهر وقت که دیگری خواهد پس چون وعده بعث در آخرت است اگر در دنیا واقع نشود کسی را بر وی تحکم نرسد اَهُمْ خَيْرٌ آیا قوم قریش بهترند در قوت و شدت و مال و شوکت اَمْ قَوْمُ تُبَّعٍ یا قوم تبع حمیری که لشکری بودند با عدت و ابهت و در غایت کثرت وَالَّذِينَ و آنان نیز که بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از قوم تبع مانند عاد و ثمود و جز آن چون نگرویدند اَهْلَكْنَاهُمْ هلاک کردیم ایشان را اِنَّهُمْ كَانُوا بدرستیکه بودند ایشان مُجْرِمِينَ گروهی کافران و منکران حشر و بعث و از فحاوی اخبار و آثار چنان مفهوم میشود که ملکی بود از حمیر کیفیت او ابو کرب نام او اسعد بن ملکیکرب با حشم و تبع بسیار از شرق تا غرب عالم بگشت و حیره را بنا کرد و سمرقند نیز بقول اشهر او ساخت و در روایتی از ابن عباس رض هست که او پیغمبر بوده و در حدیث آمده است

که نمیدانم که تبع پیغمبر بوده یا غیر پیغمبر و از عایشه منقول است که دشنام مدهید تبع را که اسلام آورده است و لهذا حق سبحانه
قوم او را مذمت فرموده نه او را و در معالم التنزیل آورده که وقتی در مدینه پسر او را بکشتند و او بقصد استیصال اهل آنجا لشکر
کرد کرد دو نفر از بنی قریظه که کعب و اسد نام داشتند این خبر شنیده نزدیک وی رفتند و گفتند که این جرأت مکن که
مدینه مهاجر پیغمبر آخر زمان است و تعریف آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم کردند و او از سر قتل و غارت اهل مدینه در
گذشت و او آتش پرست بود بر دست آن دو حبر مسلمان گشت و با جمعی از اهل کتاب متوجه یمن شد نفری از هذیل
بسر راه وی آمده گفت دلالت کنم ترا بخانه که در وی گنجی است از نقره و مروارید و زبرجد گفت کجاست گفتند در مکه و غرض
ایشان آن بود که او قصد خانه کعبه کند و هلاک شود تبع قصه گنج و خانه با احبار در میان آورد گفتند ای ملک
زنهار که آن شریفترین بقعه ایست بر روی زمین و هیچ کس قصد آن خانه نکند مگر که هلاک شود ترا آنجا باید رفت
و تعظیم بجای باید آورد و قربانی فرمود تبع رفت و خانه را جامه پوشانید و شش هزار شتر قربان کرد و از آنجا بیمن
توجه فرمود و با قوم او از حمیر آغاز مخالفت کردند که تو از دین ما برگشته ما با تو نمیسازیم تبع دلایل خدای پرستی
بر ایشان خواند و ایشان در عناد افزوده گفتند ما بآتش امتحان میکنیم و آتشی بود در دامن کوهی از کوههای یمن که چون
دو کس را بر یکدیگر دعوی بودی بدان آتش درآمدندی مبطل بسوختی و محق را آفتی نرسیدی القصه احبار با مصاحف
خود بآتش درون رفتند و بسلامت بیرون آمدند و کشیشان ایشان در آمده بتمامی بسوختند و نزد ارباب سیر شکر الله
مساعیهم بثبوت پیوسته که تبع نامه نوشت بحضرت پیغمبر صلعم و به شامول یهودی سپرد که اگر حضرت را دریابد
بدو رساند و الا باولاد خود سپرده وصیت نماید که بعرض رسانند و فرزند بیست یکم از نسل شامول ابو ایوب انصاری
بود رضی الله عنه و او بموقف عرض رسانید و حضرت رسول صلوات الله و سلامه علیه سه نوبت فرمود که مرحبا بالاخ
الصالح و از رقاشی رحمه الله نقلست که ابوکرب اسعد حمیری از تتابعه ایمان آورده به پیغمبر ما صلعم قبل از
مبعث آنحضرت بهفتصد سال و در درج الدرر آورده که مدت هزار و پنجاه سه سال پیش از هجرت که هزار و چل
سال پیش از بعثت بوده باشد وَمَا خَلَقْنَا السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضَ و نیافریدیم آسمان و زمین وَمَا بَيْنَهُمَا
و آنچه میان آن است لَاعِبِينَ بازی کنان یعنی بحکمت آفریده ایم نه ببازی بلکه مخلوقات را بحکمت کامله بظهور
آورده ایم و از حکمت نسزد که آدمیان را معطل و مهمل گذاریم بی ثواب و عقاب مَا خَلَقْنَاهُمَا نیافریده ایم اهل
ارض و سما را إِلَّا بِالْحَقِّ مگر برای حق که آن مثوبت بر طاعت و عقوبت بر معصیت وَلٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ
و لیکن بیشتر مشرکان بسبب غفلت و عدم فکرت لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند که فعل حکیم بحق بوده إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ
بدرستیکه روز جدا شدن حق از باطل یا جدائی میان مؤمن و کافر و مطیع و عاصی مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ هنگام جمع شدن همه

آدمیان است

از ایشان

آدمیان است يَوْمَ لَا يُغْنِي روزی که دفع نکند مَوْلًى دوستی و خویشاوندی عَنْ مَوْلًى از دوست و خویش خود
شَيْئًا چیزی را از عذاب ما یا سود نرساند کسی کسی را هیچ چیز وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ و نباشند دوستان که یاری
کرده شوند از دوستان دیگر إِلَّا مَنْ رَحِمَ اللَّهُ و لیکن کسیکه خدای بر وی بخشوده باشد یعنی مؤمنان ایشان یاری کنند
مر یکدیگر را بشفاعت إِنَّهُ هُوَ الْعَزِيزُ بدرستیکه خدای غالب است کسی را که او عذاب کند کسی یاری نتواند کرد الرَّحِيمُ
مهربان است بر هر که رحمت کند او را رتبه شفاعت دهد إِنَّ شَجَرَتَ الزَّقُّومِ بدرستی که درخت زقوم یعنی میوه
آن طَعَامُ الْأَثِيمِ خوردنی گناهکار است یعنی ابوجهل و این زقوم چون بخورند كَالْمُهْلِ مانند مس روی گداخته يَغْلِي
فِي الْبُطُونِ بجوشد در شکمها جوشیدنی كَغَلْيِ الْحَمِيمِ مثل جوشیدن آب گرم یعنی پاره پاره کند رودهای ایشان را
و مگذارند امعاء و احشاء ایشان حق سبحانه زبانیه را گوید خُذُوهُ بگیرید این گناهکار را فَاعْتِلُوهُ پس بکشیدش
بقهر و عنف إِلَىٰ سَوَاءِ الْجَحِيمِ بمیانه دوزخ ثُمَّ صُبُّوا آنگاه بریزید فَوْقَ رَأْسِهِ بر زبر سر او مِنْ عَذَابِ
الْحَمِيمِ از عذاب آب گرم تا تمام بیرون بدن او همچنان معذب شود چنانچه درون او از زقوم معذب است و بگوئید مر او را
ذُقْ بچش و بکش این عذاب را إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ بدرستیکه تو ارجمندی نزدیک قوم خود الْكَرِيمُ بزرگوار برغم
خود ابوجهل میگفته که من اعز و اکرم اهل وادی ام و در بطحا از من عزیزتر و بزرگتر نیست در آنروز حق سبحانه فرماید که او را گویند عذاب
بکش که تو دعوی میکردی که عزیز و کریمی إِنَّ هٰذَا این عذاب مَا كُنْتُمْ بِهِ آنست که بودید شما که بآن تَمْتَرُونَ
شک می آوردید تا اکنون معاینه ببینید إِنَّ الْمُتَّقِينَ بدرستیکه پرهیزکاران فِي مَقَامٍ أَمِينٍ در جایگاه ایمن باشند
یعنی مقامی که در او آفات و مخافات نبود فِي جَنَّاتٍ در بوستانها وَعُيُونٍ و سرچشمها يَلْبَسُونَ می پوشند مِنْ
سُنْدُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ از حریرهای نازک و سطبر مُتَقَابِلِينَ در حالتیکه متقابل باشند در مجالس یکدیگر تا بهم مستانس باشند
و در تفسیر سورابادی آورده که این مقابله روز مهمانی باشد در دار الجلال که حق سبحانه همه مؤمنان را بر سر یک خوان بنشاند
و همه رویهای یکدیگر را می بینند كَذٰلِكَ همچنین بر این حال میباشند بی تغییر و تبدیل وَزَوَّجْنَاهُمْ و قرین میسازیم متقیان را
بِحُورٍ بزنان سفید روی عِينٍ گشاده چشم و اختلافست بر آنکه ایشان زنان دنیا باشند یا حورا و عینای بهشت يَدْعُونَ
فِيهَا میخواهند در بهشت بِكُلِّ فَاكِهَةٍ هر میوه که آرزو میکنند آمِنِينَ در حالتیکه ایمن اند از ضررها از انقطاع آن
لَا يَذُوقُونَ و نمی چشند فِيهَا الْمَوْتَ در آخرت مرگ را إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَىٰ بعد از مرگ پیشین که در دنیا چشیده اند
و چون معهود نزدیک مردمان آن است که هر زنده را مرگی در پی باشد حق سبحانه خبر داد که حیات اهل بهشت را مرگی نیست
وَوَقَاهُمْ و نگاه میدارد حق سبحانه بهشتیان را و از ایشان دفع میکند عَذَابَ الْجَحِيمِ عذاب دوزخ فَضْلًا
مِنْ رَبِّكَ از روی فضل و کرمی که واقع است از آفریدگار تو ذٰلِكَ آن صرف عذاب و حیات ابدی در بهشت هُوَ الْفَوْزُ

الْعَظِيمُ آنست دستکاری بزرگ فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ پس جز این نیست که ما آسان گردانیدیم قرآن را که فرو فرستادیم بِلِسَانِكَ
بلغت تو لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ شاید که قوم تو فهم کنند و بدان پند گیرند و ایشان خود متذکر نشدند فَارْتَقِبْ
پس چشم دار چیزی را که بدیشان فرود آید إِنَّهُمْ مُرْتَقِبُونَ بدرستیکه ایشان نیز منتظر اند تا چه چیز بتو نازل شود
اما از ان تو نصرت الهی خواهد بود و از آن ایشان عذاب متناهی دوستان را هر دم فتحی تازه و خصمان را هر زمان رنجی
بی اندازه ... تا جان را وعده حسن المآب منکر او وعده ذوقوا العذاب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حم حروف مقطعه مختصرست اسماء الهی اند چنانچه حا اشارتست بحی و حفیظ و میم کنایت از ملک و مجید و در لطایف
آورده که حا حکمت ازلی است و میم ملکت ابدی یعنی بدین هر دو قسم یاد میکند که تَنْزِيلُ الْكِتَابِ فرود آمدن قرآن
مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ از نزدیک خدائیست برهمه غالب الْحَكِيمِ دانا در تیسیر مطالب و تقدیر مواهب إِنَّ
فِي السَّمَاوَاتِ بدرستیکه در آسمانها از نجوم سیاره و ثابته وَالْأَرْضِ و در زمینها از جبال و اشجار و حیوانات لَآيَاتٍ
لِلْمُؤْمِنِينَ نشانهاست مر گرویدگان را بر وحدت و قدرت صانع وَفِي خَلْقِكُمْ و در آفریدن شما از نطفه
و تغییر آن از حالی بحالی وَمَا يَبُثُّ و در آنچه پراکنده میسازد در زمین مِنْ دَابَّةٍ از جنبندگان با اختلاف
صور و اشکال ایشان آيَاتٌ علامتهاست برای استدلال بر حکمت حضرت ذو الجلال لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ مر گروهی را
که بیگمان شوند یعنی استدلال کنند بدان آیتها و بواسطه استدلال متیقن گردند وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ و در
اختلاف شب و روز بالوان و مقادیر وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ و در آنچه فرو فرستاد خدای مِنَ السَّمَاءِ از آسمان یا ابر
مِنْ رِزْقٍ از روزی یعنی باران که سبب روزیست فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ پس زنده کرد بآن مطر زمین را بَعْدَ
مَوْتِهَا پس از خشکی و پژمردگی آن وَتَصْرِيفِ الرِّيَاحِ و در گردانیدن بادها با اختلاف جهات و تفاوت احوال
آيَاتٌ هر آینه دلالتهاست روشن و هویدا بر کمال قدرت الهی لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ مر گروهی را که تعقل کنند تِلْكَ
این دلیلها آيَاتُ اللَّهِ دلایل قدرت خداست یا این آیتها آیات قرآنست نَتْلُوهَا عَلَيْكَ میخوانیم بر تو
بِالْحَقِّ براستی و درستی فَبِأَيِّ حَدِيثٍ پس بکدام سخن بَعْدَ اللَّهِ بعد از حدیث خدای که قرآنست وَ
آيَاتِهِ و دلایل قدرت او يُؤْمِنُونَ ایمان می آرند و حفص بیا میخوانند یعنی بکدام سخن میگروند وَيْلٌ
سختی عذاب لِكُلِّ أَفَّاكٍ مر هر دروغگوئیست أَثِيمٍ بسیار گناه یعنی نضر بن حارث که يَسْمَعُ می شنود آيَاتِ اللَّهِ
آیتهای خدای را که تُتْلَى عَلَيْهِ خوانده میشود بر وی ثُمَّ يُصِرُّ پس اصرار میکند یعنی اقامت مینماید بر کفر خود مُسْتَكْبِرًا
در حالتی که گردنکش است از ایمان بدان كَأَنْ لَمْ يَسْمَعْهَا گوئیا نشنیده است آنرا یعنی چون قبول نکرده و بدان منتفع
نشده گوئیا استماع ننموده فَبَشِّرْهُ پس خبر ده او را بِعَذَابٍ أَلِيمٍ بعذابی دردناک در دوزخ بشارت بطریق تهکم است

وَإِذَا عَلِمَ

وَإِذَا عَلِمَ و چون بشنود مِنْ آيَاتِنَا از آیتهای کتاب ما شَيْئًا چیزی یعنی چون بدو رسد سخنی و داند که از قرآنست اتَّخَذَهَا هُزُوًا
فرا گیرد مهزوّ به یعنی با آن افسوس کند و بصورتی باز نماید که از حق و صواب دور باشد أُولَئِكَ آن گروه مستهزیان لَهُمْ
مر ایشان راست عَذَابٌ مُهِينٌ عذابی خوار کننده مِنْ وَرَائِهِمْ از پیش روی ایشان یعنی بعد از مرگ مآل ایشان بدوزخ
خواهد بود وَلَا يُغْنِي عَنْهُمْ و دفع نکند از ایشان مَا كَسَبُوا آنچه کسب کردند از اموال و اولاد شَيْئًا چیزی را از عذاب خدای
وَلَا مَا اتَّخَذُوا و نه دفع کند از ایشان عذاب را آنچه فرا گرفته مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای أَوْلِيَاءَ دوستان
و معبودان وَلَهُمْ و مر ایشان راست عَذَابٌ عَظِيمٌ عذابی بزرگ که شدت آن از حد متجاوز باشد هَذَا
این قرآن هُدًى راه نماینده است وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه نگرویدند بِآيَاتِ رَبِّهِمْ بآیتهای پروردگار ایشان
که قرآنست با دلایل قدرت و حکمت او لَهُمْ عَذَابٌ مر ایشان راست عذاب مِنْ رِجْزٍ أَلِيمٌ از سخت ترین
عذابی الم رساننده اللَّهُ خدای بحق الَّذِي سَخَّرَ آنست که رام کرد لَكُمُ الْبَحْرَ مر شما را دریا یعنی سطح او را هموار گردانید
تا چیزها متخلخل مانند چوبها بر بالای او بایستد و گفته اند تسخیر او آنست که منع نمیکند از غوص در وی و سیر بر وی لِتَجْرِيَ
الْفُلْكُ تا سیر و کشتیها فِيهِ در وی بِأَمْرِهِ بفرمان خدای تعالی وَلِتَبْتَغُوا و تا طلب میکنید مِنْ فَضْلِهِ از فضل
خدای انواع فایدها چون تجارت و غواصی و صید ماهی وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ و تا شاید شکر گوئید خدای را
بر این نعمتها وَسَخَّرَ لَكُمْ و بفرمان کرد برای شما یعنی بیافرید برای منفعت شما مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست
از شمس و قمر و نجوم و مطر وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمینست از کوه و دریا و شجر و ثمر جَمِيعًا همه اینها مِنْهُ از وست
نه از غیر او إِنَّ فِي ذَلِكَ بدرستیکه در تسخیر این اشیا لَآيَاتٍ هر آینه نشانهاست بر قدرت الهی و علم و حکمت پادشاهی
لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ برای گروهی که تفکر کنند در غرایب صنع و عجایب خلق او که بر صفحات مبدعات ظاهرست و از صفایح
مکونات باهر ... در جمله جهان ز مغز تا پوست هر ذره گواه قدرت اوست آورده اند که غفاری در شهر مکه فاروق را
دشنام داد ازانجا که سطوت عمری بود خواست که او را بگیرد و انتقام کشد آیت آمد که قُلْ بگوای محمد لِلَّذِينَ آمَنُوا
مر آنکسان را که گرویده اند که درگذرانید و عفو کنید يَغْفِرُوا تا عفو فرمایند لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ مر آنان را که نمی ترسند
أَيَّامَ اللَّهِ از روزهای هلاک و عذاب عرب از وقایع بایام تعبیر کنند چنانچه یوم بعاث و یوم اغواس پس معنی آیت آنست
که درگذرانید از قومی که تامل نمی کنند در روزهای هلاک کافران و نمی ترسند از آن لِيَجْزِيَ تا پاداش دهد خدای
قَوْمًا گروهی را بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ بآنچه هستند که کسب میکنند از اساءت و مغفرت در کشاف از سعید بن مسیب
رحمه الله نقل میکند که ما در پیش فاروق نشسته بودیم قاری این آیت بخواند عمر گفت که لیجزی عمر بما صنع و گویند سبب نزول
آیت این قصه جهجاه غفاری و سنان جهنی است و شمه از آن در سوره منافقون مذکور خواهد شد و بر آن تقدیر آیت مدنی است.

باید گفت چه سوره باتفاق مکی است و در تفسیر امام ثعلبی رحمة الله مذکور است که بعد از نزول آیت من ذا الذی یقرض الله
فنحاص یهودی بر سبیل طنز میگفت که خدای مگر محتاج شده که قرض میطلبد این خبر بفاروق رسیده برجست و شمشیر
کشیده روی بجست جوی او نهاد تا هر جا بیند بقتلش رساند جبرئیل علیه السلام این آیت بیاورد و رسول خدای
صلعم بطلب عمر فرستاد و چون حاضر شد گفت ای عمر شمشیر بنه که حق سبحانه بعفو فرموده و آیت بروی خواند عمر گفت یا رسول الله
بدان خدای که ترا بحق بخلق فرستاد که دیگر اثر غضب در روی من نه بینند و در مقابله گناه جز صفت عفو از من مشاهده
نکنند ∴ چه بد بینی ز خلق و در گذاری ترا زیبد طریق بردباری اگر چه دهمت را مید رد خوار تو کل بالش و دهن پر خنده میدار
و گفته اند این حکم بآیة القتال منسوخ است مَنْ عَمِلَ هر که بکند صَالِحًا کاری شایسته فَلِنَفْسِهِ پس مر نفس اوراست
ثواب آن عمل وَمَنْ أَسَاءَ و هر که کار بد کند فَعَلَيْهَا پس بروست وزر و وبال آن ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ پس بسوی آفریدگار
خود تُرْجَعُونَ باز گردانیده خواهید شد برای یافتن پاداش کردار و گفتار وَلَقَدْ آتَيْنَا و بتحقیق ما دادیم بنی
اسرائیل الْكِتَابَ فرزندان یعقوب را توریة وَالْحُكْمَ و حکم کردن در دین وَالنُّبُوَّةَ و پیغمبری یعنی بعضی را
پیغمبر ساختیم از ایشان و در هیچ قبیله این مقدار پیغمبر نبوده اند که در میان بنی اسرائیل از زمان یوسف تا زمان
عیسی علی نبینا و علیه السلام وَرَزَقْنَاهُمْ و روزی دادیم ایشان را مِنَ الطَّيِّبَاتِ از چیزهای پاکیزه
حلال و گفته اند مراد من و سلوی است وَفَضَّلْنَاهُمْ و تفضیل دادیم ایشان را عَلَى الْعَالَمِينَ بر عالمیان زمان
ایشان وَآتَيْنَاهُمْ و عطا کردیم ایشان را بَيِّنَاتٍ دلیلهای روشن مِنَ الْأَمْرِ از کار دین و ملت
با معجزهای پیدا یا آیتهای هویدا در کار پیغمبر صلعم تا او را بحق بشناختند و امر او بر ایشان محقق شد فما اختلفوا
پس اختلاف نکردند در کار او إِلَّا مگر مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ پس از آنکه آمد بدیشان دانش یعنی حقیقت حال
یعنی بتحقیق دانستند که حضرت پیغمبر صلعم آن پیغمبر است که در توریة مذکور شده و امر او را بپوشیدند بَغْيًا بَيْنَهُمْ از روی
عداوت و حسدی که در میان ایشان هست إِنَّ رَبَّكَ بدرستیکه آفریدگار تو يَقْضِي بَيْنَهُمْ حکم کند میان ایشان
يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز فِيمَا كَانُوا فِيهِ در آنچه بودند که در آن يَخْتَلِفُونَ اختلاف کردند یعنی در کلمات
مبینه در توریة که مبنی بود از نعت سید کاینات علیه افضل الصلوات والتسلیمات ثُمَّ جَعَلْنَاكَ پس بعد از
بنی اسرائیل ساختیم ترا یعنی مقرر کردیم سلوک تو عَلَىٰ شَرِيعَةٍ بر راهی روشن مِنَ الْأَمْرِ از کار دین فَاتَّبِعْهَا
پس متابعت کن آن شریعت را و پیشوای خود ساز و بدان عمل نمای وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ متابعت مکن آرزوهای
آنانکه لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند حقیقت توحید را یعنی رؤساء قریش که ترا میگویند بدین پدران خود باز گرد إِنَّهُمْ
لَنْ يُغْنُوا بدرستیکه ایشان دفع نکنند عَنْكَ از تو مِنَ اللَّهِ شَيْئًا از عذاب خدای چیزی را اگر خواهد تبود وَإِنَّ

الظالمین

الظَّالِمِينَ و بتحقیق ستمکاران بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ برخی از ایشان دوستان برخی دیگرند و دوستی ایشان یکدیگر را بسبب مجانست است
و چون ترا با ایشان جنسیت نیست از پی آرزوی ایشان مرو و صاحب از جنس خود طلب کن وَاللَّهُ و خدای وَلِيُّ الْمُتَّقِينَ دوست
پرهیزکاران است تو هم ایشان را دوستدار هَٰذَا این متابعت شریعت بَصَائِرُ لِلنَّاسِ بینائیهاست مردمان را یعنی
چیزهای روشن که بدان به بینند راه حق را وَهُدًى و راه نمونیست از ضلالت وَرَحْمَةٌ و بخشش از خدای لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ
مر گروهی را که بیگمان شوند یعنی از بادیه گمان گذشته طالب منزل یقین باشند در معالم آورده که نفری از مشرکان مکه
مؤمنان را گفتند که آنچه شما در باب بعث و حشر میگوئید اگر راست باشد و ما را حالی دیگر برند انجا نیز بمال و جاه از شما
افزون خواهیم بود چنانچه در این عالم هستیم آیت آمد که أَمْ حَسِبَ نه چنین است که آیا پنداشته اند الَّذِينَ اجْتَرَحُوا
السَّيِّئَاتِ آنانکه کسب کردند بدیها را چون کفر و معصیت أَنْ نَجْعَلَهُمْ آنکه گردانیم ایشان را در آخرت كَالَّذِينَ
آمَنُوا مانند آنها که گرویدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند کردارهای شایسته یعنی مشرکان در کرامت چون مؤمنان
خواهند بود سَوَاءً یکسان است مَحْيَاهُمْ زندگانی آدمیان وَمَمَاتُهُمْ و مرگ ایشان در دنیا و آخرت یعنی هر که بر ایمان
میرد بر ایمان زنده خواهد شد و هر که بر کفر بمیرد بر کفر مبعوث خواهد گشت سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ بد حکمی است که ایشان
میکنند و نتیجه شرک و توحید را برابر میدارند ∴ نیست یکسان لای زهر آمیز با آب حیات وَخَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضَ و بیافرید خدای آسمانها و زمین را بِالْحَقِّ براستی و عدل و مقتضای عدالت آنست که میان محسن و مسیء و موحد
و مشرک تفاوت باشد وَلِتُجْزَىٰ و دیگر برای آنکه پاداش داده شود كُلُّ نَفْسٍ هر کسی بِمَا كَسَبَتْ بآنچه کسب کرده از خیر و شر
وَهُمْ و ایشان یعنی عمل کننده گان لَا يُظْلَمُونَ ستمدیده نشوند یعنی نقص ثواب اخیار و ازدیاد عقاب اشرار وقوع
نیابد بلکه هر کس را فراخور عمل او جزا دهد أَفَرَأَيْتَ آیا چون می بینی مَنِ اتَّخَذَ آنرا که فرا گرفت إِلَٰهَهُ هَوَاهُ
خدای خود را هوای خود یعنی هوای خود را از پی رود و فرمان برد چنانکه فرمان خدای می باید برد یا آنکه معبود خود
گیرد یعنی بتی می پرستد چون بتی از و نیکوتر بیند او را بگذارد و آنرا بخدای بردارد وَأَضَلَّهُ اللَّهُ و چنین می بینی
آنرا که گمراه ساخت و فرو گذاشت خدای او را عَلَىٰ عِلْمٍ بر دانشی که حضرت او راست بعاقبت آن کس وَخَتَمَ عَلَىٰ
سَمْعِهِ و مهر نهاد بر گوش او تا سخن حق او نشنود وَقَلْبِهِ و بر دل او تا تعقل آیات حق نکند وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ
و نهاد بر چشم او غِشَاوَةً پوششی تا بنظر اعتبار ننگرد و جواب شرط آنست که چنین کس را چگونه هدایت باشد فَمَنْ
يَهْدِيهِ پس کیست که راه نماید این کس را مِنْ بَعْدِ اللَّهِ از پی فرو گذاشتن خدای مر او را أَفَلَا تَذَكَّرُونَ
آیا پند نمیگیرید یعنی پند گیرید و متنبه شوید وَقَالُوا و گفتند منکران بعث مَا هِيَ نیست زندگانی إِلَّا حَيَاتُنَا
الدُّنْيَا مگر زندگانی ما در دنیا که ما در وئیم نَمُوتُ وَنَحْيَا میمیریم و زنده میشویم یعنی بعضی از ما میمیرند و بعضی میزایند

واحتمال دارد که قایلان این سخن مذهب تناسخ داشته باشند ونزد ایشان آن است که هرکه میمیرد روح او بجسدی دیگر
تعلق میگیرد و هم در دنیا ظهور میکند تا دیگر بار بمیرد و دیگر بار باز آید وازشاکمونی که بزعم ایشان پیغمبریست نقل
کرده اند که گفت من خود را در هزار و هفتصد قالب دیده ام و هم مشرکان گفتند وما یهلکنا و هلاک نمیکند ما را الا
الدهر مگر مرور زمان و کهنگی و پیری وما لهم و نیست کافران را بذلک باین که نسبت بروزگار می کنند من علم
هیچ دانشی که مقلب امور و مصرف آن حضرت عزت است تعالی شانه ودهر را در هیچ کار اختیاری نیست :
دهر ترا ده بپای تو احکم ترا زمه و شاهی ترا دور زمان کار نسازد بخود چرخ فلک سر نفرازد بخود انهمه فرمان تو را بنده اند
دوره امر تو شتابنده اند ان هم نیستند ایشان الا یظنون مگر که گمان میبرند و بمجرد تقلید بی تمسک بدلیلی سخن
میگویند واذا تتلی علیهم و چون خوانده شود برایشان ایاتنا آیتهای کتاب ما بینات درحالتیکه روشن
و واضح الدلاله باشند در باب بعث و نشر مثل قل یحییها الذی انشاها اول مرة و مانند ان الذی احیاها لمحیی
الموتی ما کان حجتهم نباشد برهان ایشان الا ان قالوا ائتوا مگر آنکه گویند بیارید بآبائنا پدران
ما را ان کنتم صادقین اگر راستید راست گویان در زنده کردن خلق بعد از مرگ بروز رستخیز واین سخن از
جهل و عنادی گفتند چه احیاء موتی موقت است بوقتی خاص بوجهی که مقتضای حکمت است پس اگر بوقت اقتراح وجود
نگیرد حمل بر عجز نباید کرد قل الله یحییکم بگو که خدای زنده میگرداند شما را در رحم مادران ثم یمیتکم پس میمیراند
در دنیا ثم یجمعکم پس جمع کند در قبور الی یوم القیمة تا روز رستخیز لا ریب فیه هیچ شکی نیست در آن
آن ولکن اکثر الناس ولیکن بیشتر مردمان لا یعلمون نمیدانند از قلت افکار و قصور انظار ولله
و مر خدای راست ملک السموات والارض پادشاهی آسمانها و زمینها ویوم تقوم الساعة و روزی
که قایم شود قیامت یومئذ در آن رستخیز روز یخسر المبطلون زیان کنند تباه کاران و زیان ایشان آن
بود که بدوزخ بازگردند وتری و ببینی در آنروز کل امة هر گروهی را جاثیة بزانو در آمده گفته اند
جثوا خاصه کفار است واصح آنکه عام دارند چه همه کس از هیبت آنروز بزانو در افتند کل امة هر گروهی
تدعی خوانده شوند الی کتابها بنوشتهای ایشان یعنی بصحایف اعمال و ایشان را گویند الیوم تجزون
امروز جزا داده خواهید شد بما کنتم تعملون بآنچه بودید که عمل میکردید هذا کتابنا اینست کتاب ما یعنی
کتابی که کرام الکاتبین را بنوشتن آن امر کرده بودیم ینطق سخن گوید یعنی روشن سازد علیکم بر شما عملهای
شما را بالحق براستی بی زیاده و نقصان انا کنا نستنسخ بدرستیکه ما نسخه گرفتیم ما کنتم تعملون آنچه بودید که کردید
در عالم آورده که چون ملکین دفتر عمل انسان بآسمان برند حق سبحانه ثابت سازد در آن نسخه هرچه ثوابی یا عقابی بر آن مترتب باشد

ولغو و بیهوده را

ولغو و بیهوده را محو گردانند و گفته اند استنساخ از لوح محفوظ است که سال بسال نسخه اعمال بنی آدم بملایکه می سپارند فاما [illegible]
الذین آمنوا اما آنانکه گرویده اند بخدا و رسول و بآنچه از نزدیک اوست وعملوا الصالحات و کرده اند عملهای شایسته فیدخلهم
پس درآرد ایشانرا ربهم پروردگار ایشان فی رحمته در رحمت خود که از جمله آن بهشت است ذلک
ان ادخال در رحمت هو الفوز المبین آنست رستگاری آشکارا واما الذین کفروا و اما آنانکه نگرویده اند
ایشانرا گویند افلم تکن ایاتی آیا نبود که آیات من تتلی علیکم خوانده میشد بر شما یعنی پیغمبران فرستادم تا آیتهای
کتب من بر شما میخواندند فاستکبرتم پس شما تکبر کردید و از ایمان بدان ابا نمودید وکنتم و بودید قوما مجرمین
گروهی شرک آرندگان واذا قیل و چون گفته میشد نزدیک شما که ای قوم ان وعد الله حق بدرستیکه وعده
خدا بحشر و ثواب و عقاب راست است والساعة لا ریب فیها و قیامت هیچ شکی نیست در آن قلتم ما ندری
می گفتید ما نمیدانیم که ما الساعة چه چیز است قیامت ان نظن گمان نمیبریم بقیام ساعت الا ظنا مگر گمانی ازشما
یعنی گمان ما آنست که شما نیز گمان دارید بقیامت و یقینی نیست شما را در آن وما نحن بمستیقنین وما
نیستیم بی گمانان در آن یعنی ما را نیز یقینی نیست در قیام قیامت وبدا و ظاهر شود لهم مر ایشان را در آخرت
سیئات ما عملوا بادرش بدیها که کرده اند در دنیا وحاق بهم و فرود آید بدیشان ما کانوا به عذاب آنچه
بودند که بدان یستهزءون افسوس میداشتند از عقوبات قیامت وقیل الیوم و گویند مر ایشانرا که امروز
ننسیکم فرو میگذاریم شما را در آتش بنوعی که فرو میگذارند و دست باز میدارند چیزی فراموش شده را کما نسیتم
هم چنانچه شما نیز دست باز داشتید و بغفلت فرو گذاشتید لقاء یومکم هذا دیدن این روز شمار او خستگی
نکردید برای وی ومأویکم النار و جایگاه شما آتش است وما لکم و نیست شما را من ناصرین
یاران و مددکاران که خلاص دهند شما را از آتش ذلکم فرود آمدن عذاب شما بانکم اتخذتم بسبب آنکه شما
فرا گرفتید ایات الله آیتهای کتاب خدای یا دلایل قدرت او را هزوا استهزاء یعنی افسوس میکردید با آن و تفکر
نمینمودید در آن وغرتکم الحیوة الدنیا و فریفته بود شما را زندگانی دنیا و بحیات فانی مغرور شده از
حیات جاودانی غافل مانده بودید فالیوم پس امروز لا یخرجون بیرون آورده نخواهند شد منها از آتش
دوزخ ولا هم یستعتبون و نه از ایشان که طلب خشنودی کنند از ایشان یعنی ایشان را نگویند که عذر خواهی کنید تا
از شما خشنود شوند چه خشنودی حق از ایشان بغایت دور است فلله الحمد پس مر خدای راست همه ثناها و ستایشها
رب السموات آفریدگار آسمانها ورب الارض و آفریدگار زمین رب العالمین پروردگار و تربیت
کننده عالمیان وله الکبریاء و مر اوراست بزرگواری و عظمت و فرمان گذاری و آثار آن ظاهر است فی السموات والارض

سورة الاحقاف

الجزو السادس والعشرون من اجزاء الثلثين

در آسمان و زمین وَهُوَ الْعَزِيزُ واوست غالب بر همه خلق الْحَكِيمُ دانا در همه کار

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

حٰمٓ امام قشیری قدس سره فرموده که حا اشارت بحکم الٰهی است و میم کنایت از مجد پادشاهی قسم یاد میکند بحلم کامل و مجد بی مثل خود که عذاب نکنم هر که را بمن ایمان آورد و در لطایف بعضی مذکور است که حا حمایت اهل توحید باشد و میم مرضات حق از ایشان مع المزید که آن عبارتست از نظر الی وجه الله الحمید تَنْزِيلُ الْكِتَابِ فرستادن کتاب بعضی از پی بعضی مِنَ اللّٰهِ الْعَزِيزِ از خداوند قوی غالبست الْحَكِيمِ حکم کننده باصواب کار در کردار و گفتار نه از غیر او مَا خَلَقْنَا السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضَ نیافریدیم آسمانها و زمینها را وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه در میان ایشانست از انواع مخلوقات و اصناف موجودات إِلَّا بِالْحَقِّ مگر براستی بر وجهی که مقتضای حکمت و عدالتست وَأَجَلٍ مُسَمًّى و نیافریدیم اینها را مگر باندازه زمانی نام برده که هر یک را آخر مدت بقا بود یا زمانی که همه بدان منتهی شوند که روز قیامتست وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه نگرویدند باخرت هر آینه عَمَّا أُنْذِرُوا از آنچه بیم داده شوند از احوال بعث و اهوال حشر مُعْرِضُونَ روی گردانندگانند نه در آن فکر کنند و نه وقوع آن را مسلم دارند قُلْ بگوی ای محمد مر کافران را که شما را أَرَأَيْتُمْ خبر دهید مرا مَا تَدْعُونَ از آنچه می پرستید مِنْ دُونِ اللّٰهِ بجز خدای چون ملائکه و اصنام و جن و جز آن أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا بنمائید بمن که چه آفریده اند مِنَ الْأَرْضِ از زمین و اجزای آن أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ یا مر ایشان راست شرکتی فِي السَّمٰوَاتِ در آفریدن آسمانها و چون ظاهرست که معبودان شما عاجزاند و ایشان را در زمین و آسمان تصرفی نیست پس چرا در پرستش با من شریک میسازید ائْتُونِي بِكِتَابٍ بیارید بمن کتابی که بشما آمده باشد مِنْ قَبْلِ هٰذَا پیش از آمدن قرآن که در آن فرموده باشند شما را بشرک أَوْ أَثَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ یا بیارید بقیه از دانش پیشینیان یا روایتی از انبیاء گذشته که دلالت کند بر استحقاق عبادت ایشان إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر راستید راست گویان در دعوی خود و چون مشرکان درین حجت فرو ماندند حق سبحانه در باب گمراهی ایشان فرمود که وَمَنْ أَضَلُّ و کیست گمراه تر مِمَّنْ يَدْعُوا از کسی که بخواند و بپرستد مِنْ دُونِ اللّٰهِ بجز خدای مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ آن را که اجابت نکند دعاء او را إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز رستخیز یعنی اگر مشرک معبود باطل خود را در مدت عمر خود را در مدت عمر دنیی بخواند اثر استجابت از او ظاهر نخواهد شد وَهُمْ و بتان عَنْ دُعَائِهِمْ از خواندن بت پرستان مر ایشان را غَافِلُونَ بی خبرانند و چون نمی شنوند دعاء ایشان را پس چگونه اجابت کنند بدبخت کسی که از عبادت خداوند شنونده اجابت کننده دست باز دارد و روی توجه بجمادی ناپینا و ناشنوا آرد ∴ بی بهره کسی که چشمه آب حیات بگذارد و روی نهد بسوی ظلمات وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ و چون حشر کرده شوند آدمیان كَانُوا باشند معبودان باطل لَهُمْ

مر عابدان

سورة الاحقاف

مر عابدان خود را أَعْدَاءً دشمنان بر خلاف آنچه گمان میبردند بدیشان از شفاعت و مددکاری وَكَانُوا و باشند معبودان بِعِبَادَتِهِمْ بپرستش عابدان مر ایشان را كَافِرِينَ ناگرویدگان یا عابدان باشند بپرستش معبودان را منکر یعنی بتان گویند ایشان ما را نمی پرستیدند کما قال و یوم القیمة یکفرون بشرککم یا بت پرستان گویند ما بتان را پرستش نکردیم کما قال الله تعالی و الله ربنا ما کنا مشرکین وَإِذَا تُتْلَىٰ و چون خوانده شود عَلَيْهِمْ بر کافران آيَاتُنَا آیتهای کتاب ما بَيِّنَاتٍ در حالتی که ظاهر باشد دلایل اعجاز از آن قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا گویند آنانکه نگرویده اند لِلْحَقِّ مر آن سخن حق را لَمَّا جَاءَهُمْ آنهنگام که آمد بدیشان هٰذَا سِحْرٌ مُبِينٌ اینست جادوئی آشکارا أَمْ يَقُولُونَ بلکه همین بسنده نمی کنند که آن را سحر خوانند میگویند افْتَرَاهُ بر بسته است محمد قرآن را بر خدای و از خود گفته قُلْ إِنِ افْتَرَيْتُهُ بگو اگر بر بافته باشم بفرض محال آن معصیتی بغایت بزرگ بود و هر آینه بر آن عقوبتی عظیم متفرع شود فَلَا تَمْلِكُونَ لِي پس شما و غیر شما مالک نتوانید بود دفع برای من مِنَ اللّٰهِ شَيْئًا از خدای چیزی را یعنی قادر نباشید بر دفع چیزی از عذاب اگر خدای بمن خواسته باشد پس من چگونه جرأت کنم و باستظهار کدام مددکار این کار سازم هُوَ أَعْلَمُ خدای داناتر است بِمَا تُفِيضُونَ بآنچه شما خوض میکنید فِيهِ در آن یعنی طعن میزنید بر قرآن و سحر و مفتری میگوئید كَفَىٰ بِهِ شَهِيدًا بسنده است خدای گواه بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ میان من و شما برای من گواهی دهد براستی کلام و تبلیغ احکام و بر شما بکذب و عناد و انکار و فساد وَهُوَ الْغَفُورُ و آمرزنده است کسی را که از شرک توبه کند الرَّحِيمُ مهربانست بر کسی که در ایمان راسخ باشد قُلْ مَا كُنْتُ بگوی ای محمد که من نیستم بِدْعًا مِنَ الرُّسُلِ نو در آمده از پیغمبران یعنی اول پیغمبری نیستم بشما مبعوث شده پیش از من نیز پیغمبران بوده اند پس نبوت مرا چرا منکرید وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ بِي و نمیدانم که چه خواهند کرد بمن از محنت و رحمت یا اقامت و هجرت تا مقاتله با قوم وَلَا بِكُمْ و نمیدانم که بشما چه کنند از خسف و قذف و رجعت و قتل و اسر و جز آن در معالم آورده که بعد از نزول این آیت مشرکان شادمان شده گفتند کار ما و محمد نزد خدا یکی است او عاقبت خود نمیداند چنانچه ما نمیدانیم و اگر مبعوث من عند الله بودی بایستی که خدای او را خبر کردی که با او چه خواهد کرد آیت آمد که لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر و در اسباب نزول مذکور است که حضرت پیغمبر صلعم در خواب دید که هجرت فرموده است بزمینی که در وی آب و درخت و نخلستان بوده صحابه بعد از استماع این رؤیا خوشدل گشته و چون تعبیر دیرتر واقع میشد و آزار مشرکان مر ایشان را از حد تجاوز کرده بود اصحاب بهجرت استعجال مینمودند این آیه نازل شد که بگو نمیدانم که مرا و شما را بهجرت خواهند فرمود یا نی إِنْ أَتَّبِعُ پیروی نمیکنیم إِلَّا مَا يُوحَىٰ مگر آن خبری را که وحی کرده میشود إِلَيَّ بسوی من و از آن در نمیتوانم گذشت وَمَا أَنَا و نیستم من إِلَّا نَذِيرٌ مگر بیم کننده از عذاب خدای مُبِينٌ آشکارا بیم کردن من و من از عواقب امور و خواتیم احوال بی وحی الٰهی خبر

نتوانم داد و نعم من قال ؛ ای دل تاکی فضولی و بوالعجبی از من چه شنیدی عاقبت مطلبی سرگشته بود خواه بی خواه ولی درواقعی
ادری ما یفعل بی قل بگو ای محمد أرأیتم خبر دهید مرا که ان کان اگر باشد قرآن من عند الله از نزدیک خدای
وکفرتم به و شما کافر شده اید بآن وشهد و گواهی داده است شاهد من بنی اسرائیل گواهی از
بنی اسرائیل یعنی از احبار ایشان چون عبدالله سلام وگفته اند یامین بن یامین رضی الله عنهما علی مثله
بر قرآن که از نزدیک خداست فامن پس ایمان آورده است بآن از مسروق رحمه الله منقول است که این شاهد
نه ابن سلام است و نه غیر او از علماء بنی اسرائیل زیرا که اسلام ابن سلام در مدینه بوده و آل حم بمکه فرود آمده
بلکه آیت در محاجه است که میان رسول صلعم و قریش واقع بوده و شاهد موسی کلیم است علی نبینا و علیه السلام و مثل
قرآن توریت و معنی آیت این است که اگر قرآن از نزد خدای بود و شما بدان نگرویدید و موسی علیه السلام گواهی داده
بر توریت که آن نیز از نزدیک خداست و بقرآن ایمان آورده واستکبرتم و شما سرکشی کرده اید و بدان نگرویده اید
شما ستمکاران باشید بر خود در این کار ان الله بدرستیکه خدای لا یهدی القوم الظالمین راه نمی نماید گروه
ستمکاران را و در بادیهٔ خذلان فرو میگذارد و آورده اند که چون قبایل جهینه و مزینه و اسلم و غفار ایمان آوردند
بنو عامر و غطفان و اسد و اشجع آغاز طعن کردند بر ایشان و آیت آمد که وقال الذین کفروا و گفتند آنانکه
کافر بودند از بنو عامر و امثال ایشان للذین آمنوا برای آنانکه ایمان آوردند از جهینه و حزب ایشان
لو کان خیرا اگر ایمان خیر بودی و راستی و درستی ما سبقونا الیه پیشی نگرفتندی بر ما و مسارعت نکردندی الیه
بسوی او اراذل قبایل بلکه ما در آن سابق بودمی چه رتبهٔ ما از آنها بزرگتر است و بزرگی و شهرت ما بیشتر یا یهود
بعد از اسلام ابن سلام و اصحاب او رضی الله عنهم گفتند اگر آنچه محمد آورده خوب بودی دیگران نتوانستندی بر ما
پیشی گرفتن چه دانش ما بیش از ایشان است واذ لم یهتدوا و چون راه نیافتند کفار یا یهود به بقرآن یا بآنچه
پیغمبر صلعم آورده فسیقولون پس میگویند هذا افک قدیم این دروغی کهنه است یعنی پیشینیان
نیز مثل این میگفته اند ومن قبله و حال آنکه پیش از قرآن کتاب موسی کتاب موسی علیه السلام یعنی توریه
بود که گردانیده بودیم ما آن را اماما مقتدا و پیشوای اهل دین ورحمة و سبب رحمت باور دارنده کان وهذا کتاب
واین قرآن کتابیست مصدق تصدیق کننده مر توریت با جمیع کتب منزله را لسانا عربیا بزبانی تازی
لینذر الذین ظلموا تا بیم کند آنان را که ستم کردند بر نفس خود بکفر و معصیت وبشری و قرآن مژده دهنده است
للمحسنین مر نیکوکاران را برضوان الهی ان الذین قالوا بدرستیکه آنانکه گفتند ربنا الله آفریدگار ما
خداست ثم استقاموا پس بایستادند بر آن و عدول نکردند یعنی جمع فرمودند میان توحید که خلاصه علم است و استقامت

که منتهی علم است در بحر الحقایق فرموده که استقامت ورزیدند بجوارح بر تعهد ارکان شریعت و بنفوس بر تادب بآداب طریقت
و بقلوب بر تصفیه از تعلقات و بارواح بر تحلیه از انوار صفات و بسر بر محو توحید و بخفی بر فنا از غیر حق و بقا بحق و کمال
استقامت اینست و بباید دانست که بی همراهی استقامت وصول به منزل کمال فکریست پس باطل و خیالیست بغایت محال
و کرامت نیابی مگر باستقامت فلا خوف علیهم پس هیچ ترس نیست بر مؤمنان مستقیم از رسیدن مکروهی بدیشان
در آن جهان ولا هم یحزنون و نیستند ایشان که اندوهگین شوند از فوت محبوبی در این جهان اولئک آن گروه یعنی اهل
ایمان و استقامت اصحاب الجنة ملازمان بهشت اند خالدین فیها جاوید بودگان در آن و پاداش داده شدند
جزاء پاداش دادنی بما کانوا یعملون بآنچه بودند که عمل میکردند ووصینا الانسان و فرمودیم آدمی را بوالدیه
احسانا به بهره مادر او نیکوئی کردن حملته امه بر داشته است آدمی را مادر او کرها برنج و سختی وو
ضعته کرها و بنهاده یعنی بزاده است او را بمشقت و محنت وحمله و مدت حمل او وفصاله و زمان از
شیر باز کردن او ثلثون شهرا سی ماه است اگر خواهد کسی که مدت رضاع کامل باشد و از اینجا معلوم شد
که اقل مدت حمل شش ماه بود چه زمان رضاع حولین کاملین است حتی اذا بلغ تا وقتیکه برسید آدمی اشده
بکمال قوت خود که سی و سه سالگی است و گفته اند از هشتده تا چهل وبلغ اربعین سنة و برسید بچهل سالگی اکثر
مفسران بر آنند که این آیه خاص صدیق است که شش ماه در شکم مادر بوده و دو سال تمام شیر خورد و هشتده سال
بملازمت حضرت پیغمبر صلعم رسید و آنحضرت بیست ساله بود و در سفر و حضر رفیق و قرین وی بودی و چون سال مبارک
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم بچهل رسید مبعوث گشت و صدیق سی و هشت ساله بود بوی ایمان آورد و چون
چهل ساله شد قال رب گفت ای پروردگار من اوزعنی الهام ده مرا و توفیق بخش ان اشکر تا شکر گویم نعمتک
التی آن نعمتی را که بکرم عمیم انعمت علی انعام کرده بر من که نعمت اسلام است وعلی والدی و نعمتی که بپدر
و مادر من داده که حیات است و قدرت و نعمت اسلام نیز گفته اند چه از مهاجر و انصار کسی که پدر و مادرش هر دو
بشرف اسلام رسیده باشند غیر صدیق نیست وان اعمل و دیگر الهام ده که عمل کنم صالحا ترضیه عملی ستوده
که تو پسندی آن را و از آن خشنود باشی حق سبحانه دعای وی را مستجاب گردانید و توفیق داد تا نه بنده را که برای دین
عذاب میکردند بخرید و آزاد کرد و از آنجمله بلال حبشی است رض واصلح لی و دیگر دعا کرد برای اولاد خود برین وجه
که و بصلاح آر برای من یعنی صلاح را جاری گردان فی ذریتی در فرزندان من اینده این نیز بشرف استجابت رسید
دخترش عایشه صدیقه بشرف فراش حضرت اشرف رسل صلعم مشرف شد و پسرش عبدالرحمن مسلمان گشت و پسر او ابو
عتیق نیز بدولت خدمت پیغمبر صلعم سرافرازی یافت در وسیط آورده که از صحابه چهار مسلمان که جد و پدر و پسر و نبیره

باشند پیغمبر را صلعم ندیده بودند مگر ابو قحافه و ابو بکر و عبد الرحمن و ابو عتیق و لیس قبایل بزرگ از اولاد صدیق در عالم شد
اغلب ایشان بشرف علم و صلاح آراسته انی بدرستیکه من تبت الیك بازگشتم بحضرت تو از هرچه رضای تو در آن
نیست و انی من المسلمین و من از گردن نهادگانم مر فرمان ترا اولئك آن گروه که با مادر و پدر نیکوئی
کرده اند و شکر نعمت بجای آورده نتقبل قبول کرده شود عنهم از ایشان احسن ما عملوا نیکوترین آنچه
کرده اند قولی آنست که احسن بمعنی حسن باشد یعنی همه عملهای نیک ایشان رقم قبول یابد و نتجاوز و در
گذرانیده شود عن سیئاتهم از گناهان ایشان حفص در هر دو فعل بنون مفتوحه میخواند و بنصب احسن
یعنی ما قبول کنیم طاعات ایشان و درگذرانیم سیئات ایشان و معدود باشند فی اصحاب الجنة
در میان اهل بهشت وعد الصدق وعده داد خدای وعده راست در قبول نیکی و تجاوز از بدی الذی
کانوا آن وعده که بودند در دنیا یوعدون وعده داده شده بآن و آن وعده در این آیه است که
وعد الله الذین امنوا و عملوا الصالحات جنات الایه و الذی قال و آنکس که گفت لوالدیه مر مادر و پدر
خود را وقتیکه او را بایمان بآخرت میخواندند اف لکما کراهت و ننگ مر شما را اتعداننی آیا وعده
میدهید مرا ان اخرج آنکه بیرون آورده شوم از قبر یعنی مرا بعد از مرگ برانگیزند و زنده از قبر برارند
و قد خلت القرون و بدرستیکه بگذشته اند قرنها و بسیار من قبلی پیش از من و یکی باز نیامد اند و هما
یستغیثان الله و پدر و مادر او استغاثه میکردند بخدای و میگفتند ویلك وای بر تو امن ایمان آر
بقیامت ان وعد الله بدرستیکه وعده خدای در بعث و حشر حق راست است فیقول پس آنکس میگفت
ما هذا نیست آنکه شما مرا بدان میخوانید الا اساطیر الاولین مگر افسانهای پیشینیان و اباطیل
و اکاذیب که نوشته اند جمعی گویند این آیت در شان عبد الرحمن بن ابی بکر فرود آمده و عایشه این قول را
منکر است و صحیح آنست که در باب کافری که بر والدین عاق بوده نازل گشته اولئك آنگروه عاق و منکر
الذین حق آنانند که واجب شد علیهم القول بر ایشان کلمه عذاب و باشند فی امم قد خلت با گروه
چند از کفار که گذشته اند من قبلهم پیش از ایشان من الجن و الانس از دیو و آدمی انهم بدرستیکه ایشان
و آنان کانوا هستند خاسرین زیان زدگان و لکل و هر یک را از این دو فریق درجات پایها و
منزلهاست مما عملوا از جزای آنچه عمل کرده اند پایهاء اهل خیر بجانب علو و پایهاء ارباب شر بطرف سفل
و لیوفیهم و چنین مقرر کرد خدای تا تمام گرداند مر ایشان را اعمالهم جزای عملهای ایشان و هم لا یظلمون
و ایشان ستم دیده نشوند در ثواب بنقصان و در عقاب بزیادت و یوم یعرض الذین کفروا و یاد کن روزی را که عرض

کرده شوند

الاحقاف

کرده شوند کافران علی النار بر آتش دوزخ در موضع آورده که عرض کنند آتش را بر کافران و مواقف ایشان در دوزخ بدیشان
نمایند تا الم حسرت ایشان بیفزاید و ایشان را گویند اذهبتم ببردید و بخوردید طیباتکم چیزهای لذیذ خود را فی
حیاتکم الدنیا در زندگانی دنیا که داشتید و استمتعتم و برخورداری یافتید بها بآن لذایذ یعنی استیفای
لذایذ کردید و هیچ برای آخرت نگذاشتید فالیوم تجزون پس امروز جزا داده خواهید شد عذاب الهون عذاب
خواری و رسوائی را بما کنتم تستکبرون بسبب آنچه بودید که تکبر میکردید فی الارض در زمین بغیر الحق
بی استحقاق یعنی کبر میورزیدید بباطل و بنا وجه و بما کنتم تفسقون و بسبب آنچه بودید که فسق میکردید و پای از دایره
امر بیرون مینهادید و سر بر خط و فرمان نمی نهادید تنبیه است مر طالبان نجات را که قدم از اندازه شرع بیرون ننهند
پا از حدود شرع برون می نهی منه ∴ خود را اسیر نفس و هوا میکنی مکن ∴ بی حبل شرع نیست خلاص ز چاه طبع ∴ این رشته را ز دست
رها میکنی مکن و اذکر اخا عاد و یاد کن برادر عاد یعنی پیغمبری که از قبیله عاد بود مراد حضرت هود است علیه السلام میفرماید
که حال او و قوم او با معاندان قریش بگو اذ انذر چون بیم کرد قوم خود را و از عذاب خدای بترسانید بالاحقاف
بمواضع احقاف و آن ریگستانی بود نزدیک حضرموت بولایت و گویند میان عمان و مهره و قد خلت النذر و حال آنکه
گذشته بودند پیغمبران بیم کننده من بین یدیه پیش از هود علیه السلام و من خلفه و پس از و نیز آمدند یعنی
نه نخست پیغمبری بود بخلق پیش از و و پس از و نیز انبیا بودند چون او بقوم عاد مبعوث شد دعوت کرد ایشان را ان لا
تعبدوا بآنکه مپرستید الا الله مگر خدای را که مستحق پرستش اوست انی اخاف بدرستی که من میترسم علیکم بر شما
عذاب یوم عظیم از عذاب روزی بزرگ و پر هول قالوا گفتند عادیان که ای هود اجئتنا آیا آمده بما
لتافکنا تا برگردانی ما را عن الهتنا از پرستش بتان ما بتهدید و وعید فاتنا بما تعدنا پس بیار بما آنچه وعده میکنی
از عذاب ان کنت اگر هستی من الصادقین از راست گویان در وعده خود قال گفت هود علی نبینا و علیه السلام
که شتاب میکنید در طلب عذاب انما العلم جز این نیست که علم بوقت نزول آن عند الله نزدیک خدای است
و مرا در آن مدخلی نیست و ابلغکم و بشما میرسانم ما ارسلت به آنچه فرستاده شده ام بآن و بر من غیر از رسانیدن
نیست و لکنی اریکم و لیکن من می بینم شما را قوما تجهلون گروهی که نادانی میکنید و بنزول عذاب و حلول عقاب
تعجیل مینمایند در سوره اعراف گذشت که قیل با جمعی از عادیان بحرم رفته باران طلبیدند و سه ابر برآمد و منادی ندا
کرد که یکی از آنها اختیار کنید و ایشان ابر سیاه اختیار کردند و با ایشان می آمد تا دیار ایشان فلما راوه پس آنگاه که
که دیدند آن چیز را که موعود بود از عذاب عارضا ابری پهن شده در آسمان مستقبل اودیتهم روی نهاده بوادیهای
ایشان قالوا گفتند هذا عارض این ابریست ممطرنا باران دهنده ما را هود علیه السلام فرمود که بل هو این نه ابر

باران دهنده است بلکه او مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ آنچیزیست که تعجیل میکردید بدان رِيحٌ این باد دبور است فِيهَا عَذَابٌ
أَلِيمٌ در دست عذابی دردناک واو بادیست که از غایت تندی تُدَمِّرُ هلاک میکند و نابود میسازد همه چیز را
از انفس واموال وانعام ایشان بِأَمْرِ رَبِّهَا بفرمان پروردگار خود پس آن باد بیامد در غایت تندی وسرکشی
و پشتهای ریگ احقاف بر ایشان ریخت هفت شب وهشت روز در زیر آن بماندند پس ریگ از ایشان دور کرد
و تنهاء ایشان را بدریا فکند فَأَصْبَحُوا پس گشتند بجائی که اگر کسی بدیار ایشان رسیدی لَا يُرَى دیده نشدی إِلَّا
مَسَاكِنُهُمْ مگر جایگاههای ایشان یعنی همه هلاک شدند ومساکن ایشان خالی ماند كَذَٰلِكَ هم چنانکه ایشانرا
جزا دادیم نَجْزِي پاداش میدهیم الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ گروه کافران ومکذبانرا وَلَقَدْ مَكَّنَّاهُمْ وبدرستیکه ما
متمکن کردانیدیم قوم عاد را فِيمَا إِنْ مَكَّنَّاكُمْ در آنچیزی که ممکن نساختیم شما را ای کفار قریش فِيهِ در آنچیز
از قوت وشوکت وبسیاری مال ونفاذ تصرف وَجَعَلْنَا لَهُمْ ودادیم مرایشانرا سَمْعًا گوش تا بشنوند وَأَبْصَارًا
وچشمها تا به بینند وَأَفْئِدَةً ودلها تا دریابند ایشان بگوش سخن حق نشنیدند وبدیده دلایل قدرت ندیدند
وبدل در وحدانیت خدای تفکر نکردند همین که عذاب فرود آمد فَمَا أَغْنَىٰ پس دفع نکرد عَنْهُمْ از ایشان
سَمْعُهُمْ گوش ایشان وَلَا أَبْصَارُهُمْ ونه دیدهای ایشان وَلَا أَفْئِدَتُهُمْ ونه دلهای ایشان مِنْ شَيْءٍ
چیزی را از عذاب خدای إِذْ كَانُوا چون بودند که از تقلید وتعصب يَجْحَدُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ انکار میکردند
بآیتهای خدای یا معجزات پیغمبر را وَحَاقَ بِهِمْ و بگرد در آمد ایشانرا مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ آنچه بودند
که بآن استهزا میکردند یعنی عذاب وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا وبدرستیکه هلاک کردیم ای اهل مکه مَا حَوْلَكُمْ آنچه گرداگرد شما
بوده مِنَ الْقُرَىٰ از دیهها چون حجر وموتفکه وَصَرَّفْنَا الْآيَاتِ وتکرار کرده بودیم آیتها وحجتها را بر اهل
قری لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ شاید که باز کردند از کفر ایشان باز نگشتند وهلاک شدند فَلَوْلَا نَصَرَهُمُ پس چرا
نصرت نکردند ایشانرا الَّذِينَ اتَّخَذُوا آنانکه فرا گرفته بودند آن هلاک شدگان ایشانرا مِنْ دُونِ اللَّهِ
بجز خدای قُرْبَانًا از برای تقرب بخدای آلِهَةً خدایان یعنی بتانی که ایشانرا بخدائی گرفته بودند جهت تقرب
چرا یاری نکردند ایشانرا در وقت عذاب بَلْ ضَلُّوا بلکه غایب شدند عَنْهُمْ از نصرت ایشان یعنی ناامید گشتند
وبریده شد رجای ایشان از نصرت بتان وَذَٰلِكَ وفرا گرفتن بتان بخدائی برای قربت بخدای إِفْكُهُمْ
دروغ ایشانست وَمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ وآنچه استند که بر می بافند ونسبت میدهند الوهیت را بمخلوق
عاجز وروی توجه از خالق قادر می تابند ؏ روی از تو هر که تافت دگر آب رو نیافت ارباب سیر وآثار
رحمهم الله آورده اند که پیغمبر صلعم بعد از مراجعت از طایف ببطن نخله فرود آمد وشب برخاسته تهجد میکذارد و قرآن میخواند

۱۷ نفر

جمعی از جنیان از نصیبین بیمن میرفتند آنجا رسیده آواز قرائت شنودند وحضور آنحضرت نمودند وحق سبحانه از آن قصه خبر
میدهد که وَإِذْ صَرَفْنَا یاد کن آنرا که بگردانیدیم ومیل دادیم إِلَيْكَ بسوی تو نَفَرًا مِنَ الْجِنِّ گروهی را
از جن وایشان هفت نفر بودند از اهل نصیبین یا نینوی یا جزیرهٔ موصل ونامهای ایشان بر وجهی که صاحب
عین المعانی تصحیح کرده اینست شاصر ناصر دس مس ازد ابیان احقم گویند نه عدد بوده اند ورزوبعه از
ایشان بوده واو پسر ابلیس است وده ودوازده نیز گفته اند ودر لباب آورده که هفتاد تن بودند از بنی اقلیش
وبر هر تقدیر يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ می شنودند قرآن را وگوش میداشتند فَلَمَّا حَضَرُوهُ پس آنهنگام که
حاضر شدند نزدیک رسول الله صلعم قَالُوا گفتند بعضی مر بعضی را که از روی ادب أَنْصِتُوا خاموش باشید تا بشنوید
در تفاسیر است که از غایت حرص استماع قرآن بر زبر یکدیگر می افتاده اند فَلَمَّا قُضِيَ پس چون گذارده شد قرائت
وبا تمام رسید ایمان آوردند بآنحضرت وآن حضرتها پرسیدند ورسول صلعم ایشانرا برسالت قوم ایشان نامزد کرد
وایشان وَلَّوْا باز گشتند إِلَىٰ قَوْمِهِمْ بسوی قوم خود مُنْذِرِينَ بیم کننده کان وخواننده کان باسلام قَالُوا يَا قَوْمَنَا
گفتند ای گروه ما إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا بدرستیکه ما شنودیم کتابی را از نزدیک خدای أُنْزِلَ فرو فرستاده شده مِنْ
بَعْدِ مُوسَىٰ پس از کتاب موسی مُصَدِّقًا تصدیق کننده لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مر آن چیز را که پیش از او بوده از کتب
یا موافق با آنها گویند آن جنیان یهود بوده اند واز نزول انجیل خبر نداشته اند یا اعتبار نکرده اند آنرا چنانچه معتقد
یهود است از آنجهت که گفته اند انزل من بعد موسى يَهْدِي راه مینماید آن کتاب إِلَى الْحَقِّ بسوی حق یعنی آنچه درست
ودرستست از عقاید وَإِلَىٰ طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ وبراهی راست یعنی رساننده بمقصود يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا ای گروه ما
اجابت کنید دَاعِيَ اللَّهِ خواننده خدای یعنی محمد صلعم را وَآمِنُوا بِهِ وایمان آرید بدو وتصدیق کنید اخبار
اورا يَغْفِرْ لَكُمْ تا بیامرزد خدای شما را مِنْ ذُنُوبِكُمْ بعضی از گناهان شما که مظالم نباشد وگفته اند همه گناهان را
وَيُجِرْكُمْ وبرهاند شما را مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ از عذابی دردناک وَمَنْ لَا يُجِبْ وهر که اجابت نکند دَاعِيَ اللَّهِ
خواننده بخدا را که حضرت مصطفی است صلوات الله وسلامه علیه فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ پس نیست عاجز کننده فِي الْأَرْضِ
در زمین یعنی هر که خوانندهٔ حق را اجابت نکند عذاب بدو نازل خواهد شد واو عاجز نمیتواند ساخت خدای را از
تعذیب خود وَلَيْسَ لَهُ ونیست مر او را مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءُ بجز خدای دوستان ومددکاران أُولَٰئِكَ
آن گروه اجابت ناکننده کان فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی هویدا اند یعنی ضلالتی که بر همه کس واضح باشد علما را
در حکم مؤمنان جن اختلافست بعضی بر آنند که ثواب ایشان همین نجاتست از آتش چنانچه فرمود ویجرکم من عذاب
الیم واز سفیان ثوری رحمه الله منقولست که ثواب جن آنست که از آتش برهند پس ایشانرا خاک سازند بر منوال

بهایم و امام اعظم بر این رفته و امام مالک با جمعی بر آن رفته اند که ایشان را بر حسنات ثواب است چنانچه بر سیئات
عقاب خواهد بود و از ضحاک رحمه الله منقول است که ایشان به بهشت در آیند و از امام نقاش رحمه الله پرسیده اند
که ایشان از نعیم بهشت تناول کنند جواب فرموده اند که حق سبحانه ایشان را تسبیح و ذکری الهام دهد که از آن چندان
لذت یابند که بنی آدم از نعمتهای بهشت در معالم آورده که از حمزة بن حبیب رحمه الله پرسیدند که مؤمنان جن را
ثواب هست فرمود که آری و آیه لم یطمثهن انس قبلهم ولا جان بخواند و گفت اللانسیات للانس و الجنیات للجن
و هم در معالم از عمر بن عبد العزیز رحمه الله نقل میکند که مؤمنان جن گرداگرد بهشت در رحبها و ربضها خواهند بود
نه در بهشت و قاضی در انوار فرموده که اظهر آنست که جن در توابع تکلیف مانند انس اند والله اعلم اولم یروا آیا ندیدند
و ندانستند منکران بعث ان الله الذی آنرا که آن خدای که بقدرت بی عجز خلق السموات والارض
بیافرید آسمانها و زمین را و لم یعی و مانده نشد و رنج رسید او را بخلقهن بآفریدن آنها بقادر تواناست علی
ان یحیی الموتی بر آنکه زنده کند مردگان را چه قدرت ثابت است و نقص و انقطاع بدو راه نیابد محصل معنی
آیت آنست که آیا خدای با قدرت چنین کامل ازلی ابدی بر احیای موتی قادر نیست بلی آری است انه
علی کل شیء بدرستیکه او بر همه چیزها قدیر تواناست بی عجز و تعب و یوم یعرض و یاد کن روزی را که
عرض کرده شوند الذین کفروا آنانکه نگرویده اند علی النار بر آتش یعنی آتش را بر ایشان عرض کنند و این قلب است
که بر خلاف مقتضی ظاهر از برای مبالغه و تاکید ایرادی کنند پس ایشان را گویند الیس هذا آیا نیست این عذاب
بالحق براستی و شما باور نمیکردید قالوا بلی گویند آری حق است پس سوگند خورند که و ربنا پروردگار ما که این
راست بوده قال گوید خدای یا خازن دوزخ ایشان را که فذوقوا العذاب پس بچشید عذاب را بما کنتم
تکفرون بسبب آنچه بودید که کافر می شدید بقیامت و سخن پیغمبران باور نمیداشتید فاصبر پس صبر کن ای محمد بر جفای
قوم کما صبر همچنانچه صبر کرده اند اولوا العزم خداوندان ثبات و جد من الرسل از پیغمبران و ایشان اصحاب
شرایع اند که در تمهید قواعد احکام مراسم اجتهاد بتقدیم رسانیدند و بر معادات معاندان و مجادلات طاغیان و آزار
و ایذای منکران شکیبائی نمودند و ایشان نوح اند و ابراهیم و موسی و عیسی علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام و امام
محیی السنه رحمه الله گفته که اولوا العزم آنها اند که بر تخصیص رقم ذکر یافته اند در دو موضع یکی در اخذ میثاق که و اذ اخذنا
من النبیین میثاقهم و منک و من نوح الآیه دوم در موضع شرع که شرع لکم من الدین ما وصی به نوحا الآیه
و همان اصحاب شرایع اند پیغمبر صلعم قول آنست که ایشان نجباء رسل اند هجده تن که در سورهٔ انعام نام ایشان است
و پیغمبر ما را صلعم امر شد که فبهداهم اقتده در زاد المسیر آورده که همه پیغمبران اولوا العزم اند الا آدم و یونس و سلیمان

وگفته اند

وگفته اند غیر یونس و لیس چه او بتعجیل نمود از میان قوم بیرون رفت و حضرت عزت پیغمبر ما را صلعم فرمود که ولا تکن کصاحب الحوت
یعنی در عدم صبر پس اینجا نیز میفرماید که شکیبائی ورز و لا تستعجل و طلب شتاب مکن لهم برای کفار قریش بنزول عذاب
که بی شک در وقت خود نازل خواهد شد کأنهم یوم یرون گوئیا ایشان روزی که به بینند ما یوعدون
آنچه وعده داده شده اند از عذاب یعنی چون هول و فزع قیامت مشاهده کنند چنان نماید ایشان را که لم یلبثوا
درنگ نکرده اند در دنیا الا ساعة من نهار مگر ساعتی از روز یعنی کوتاه شمرند بودن خود را در دنیا و برزخ
از هیبت عقوبات دوزخ بلاغ آنچه گفته شد درین سوره از مواعظ کفایت است فهل یهلک پس آیا هلاک کرده
خواهند شد بعذاب وقتی که نازل شود یعنی نخواهند الا القوم الفاسقون مگر گروهی بیرون رفتگان از
دایرهٔ فرمان

بسم الله الرحمن الرحیم

الذین کفروا آنانکه کافر شدند و صدوا و باز داشتند مردمان را عن سبیل الله از راه خدای یعنی منع کردند
از دخول در اسلام مراد شیاطین قریش اند چون ابو جهل و نضر و عتبه یا مطعمان بدر و ایشان دوازده تن بوده اند از
صنادید عرب اضل باطل کرد خدای اعمالهم عملهای ایشان را که از مکارم می شمردند چون صله رحم و فک اسیر و حفظ
جوار و حسن ضیافت والذین آمنوا و آنانکه گرویدند و عملوا الصالحات و کردند کارهای شایسته چون اطعام طعام
و صله ارحام و آمنوا و گرویدند بما نزل بآنچه فرو فرستاده شده است علی محمد به پیغمبری نیک ستوده شده
یعنی قرآن و هو الحق و قرآن راست و درست است یا محمد صاحب حق و حقیقت آمده من ربهم از پروردگار
ایشان بدیشان پس آنانکه گرویدند بقرآن یا بمحمد صلعم کفر درگذراند خدای و بپوشد عنهم از ایشان سیئاتهم
گناهان ایشان و اصلح و بصلاح آرد بالهم حال ایشان در دین و دنیا یا اصلاح کند دل ایشان را تا عاصی
نشوند ذلک آن اضلال و اصلاح بان الذین کفروا بآنست که آنانکه کافر شدند اتبعوا الباطل
در پی رفتند باطل یعنی شیطان را و ان الذین آمنوا و آنانکه گرویدند اتبعوا الحق پی روی کردند حق را
که قرآن است آمده بدیشان من ربهم از آفریدگار ایشان کذلک هم چنین یضرب الله بیان میکند خدای
للناس برای مردمان امثالهم مثلهای ایشان را یعنی احوال فریقین را ظاهر میگرداند فاذا لقیتم پس هرگاه
به بینید ای مؤمنان الذین کفروا آنان را که کافر شدند بوقت محاربه فضرب الرقاب پس بزنید گردن
ایشان را زدنی حتی اذا اثخنتموهم تا چون بسیار بکشتید ایشان را فشدوا الوثاق پس استوار کنید بند را
یعنی بگیرید ایشان را باسیری و بند محکم کنید تا نگریزند فاما منا بعد پس بعد از اسیری یا منت نهید منت نهادنی
و آزاد کنید بی عوض و اما فداء و یا فدا گیرید از ایشان فدا گرفتنی حتی تضع الحرب تا بنهند اهل حرب اوزارها

سلاح حرب را یعنی دین اسلام بهمه جا برسد و حکم قتال نماند و آن نزدیک نزول عیسی علیه السلام خواهد بود چه در خبر آمده
که آخر قتال امت من با دجال است و امام احمد و دیگری برانند که امام مخیر است میان قتل و استرقاق و اطلاق
و فدا اجمال یا به اسیران مسلمانان و امام اعظم میگوید که این حکم منسوخ است یا مخصوص بحرب بدر بوده و حالا قتل
متعین است یا استرقاق ذلک این است کار نگاه دارید این کار را ولو یشاء الله و اگر خواهد خدای لانتصر
منهم هر آینه انتقام کشد از دشمنان شما بی آنکه کارزار کنید ولکن امر کرد بجهاد لیبلوا تا بیازماید بعضکم
ببعض بعضی از شما را ببعضی یعنی معامله آزماینده کان کند مؤمن را بکافر مبتلا گرداند تا جهاد کنند و ثواب عظیم
بیابند و کافر از مؤمن آزار یابد و دهد تا کوشمال یابند و از کفر باز ایستند والذین قاتلوا و آنانکه کارزار کنند
فی سبیل الله در راه خدای و حفص قتلوا میخواند یعنی کشته شوند فلن یضل پس خدای باطل و ضایع نکرداند
اعمالهم کردارهای ایشان را سیهدیهم زود باشد که حق سبحانه راه نماید ایشان را در دنیا بکارهای صواب
و در آخرت بدرجات خوز و ثواب ویصلح بالهم و اصلاح آرد کارهای ایشان را ویدخلهم الجنة و در آرد
ایشان را به بهشت عرفها لهم و بدرستیکه تعریف کرده باشد برای ایشان بهشت را تا مشتاق شده باشند
بدان یا منازل ایشان قبل از دخول بدیشان نموده یا خوشبوی ساخته باشد جهت تزویج ایشان بهشت را یا ایها
الذین آمنوا ای گروه گرویدگان ان تنصروا الله اگر یاری کنید دین خدای و پیغمبر را ینصرکم
یاری کند شما را تا بر اعدا مظفر گردید ویثبت اقدامکم و استوار سازد قدمهای شما را در معرکه جهاد تا منهزم
نشوید والذین کفروا و آنان را که نگرویدند فتعسا لهم خواری و نگونساری و هلاکت و اندوه و زشتی و ناامیدی
مر ایشانراست واضل و گم و نابود سازد خدای اعمالهم عملهای ایشان را ذلک این خواری و بطلان عمل
ایشان را بانهم بسبب آنست که ایشان کرهوا کراهت داشتند و ناخواهان بودند ما انزل الله آنچه را
که خدای فرو فرستاده است بر پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم از امر بتوحید و قیام باحکام شرع فاحبط پس باطل
و ضایع گردانید حق تعالی اعمالهم کردارهای ایشان را که از آن حسابی داشتند چون عمارت مسجد الحرام و طواف خانه
و مهمانداری و اعانت مظلومان و نوازش یتیمان افلم یسیروا آیا سیر نکردند کافران عرب استفهام بمعنی
امر است یعنی باید که سفر کنند فی الارض در زمین مراد بلاد ثمود و عاد است فینظروا کیف کان پس بنگرند
که چگونه بوده است عاقبة الذین من قبلهم عاقبت کار و سرانجام حال آنان که پیش از ایشان بودند از
اهل کفر و تکذیب و عصیان دمر الله هلاک کرد خدای و عذاب استیصال فرستاد علیهم بر ایشان وللکافرین
و مر ناگرویدگان امثالها مانند آن عقوبات خواهد بود تهدید کفار مکه است ذلک آنچه یاد کرده است از عقاب

دشمنان و نصرت

محمد ص

دشمنان و نصرت دوستان بان الله بسبب آنست که خدای مولی الذین آمنوا دوست آنان است که ایمان آورده
برایشان را یاری میکند وان الکافرین و بسبب آنکه گرویدگان لا مولی لهم هیچ دوستی نیست ایشان را که عذاب
از ایشان دفع کند ان الله بدرستی که خدای بفضل خود یدخل الذین آمنوا در می آرد آنان را که گرویده اند
وعملوا الصالحات و کرده اند کارهای پاکیزه از ترک ریا و غرض جنات تجری بوستانها که میرود من تحتها الانهار
از زیر درختان آن جویها والذین کفروا و آنان که کافر شدند یتمتعون برخورداری می یابند بمتاع دنیا
یاکلون و میخورند کما تاکل الانعام هم چنانچه میخورند چهارپایان یعنی همت ایشان مصروفست بر خوردن
و عاقل باید که خوردن او برای زیستن باشد یعنی بجهة قوام بدن و تقویت قوای نفسانی طعام خورد و نظر او بر آنکه بدن
تحمل طاعت داشته باشد و قوتهای نفسانی در استدلال بقدرت ربانی ممد و معاون بود نه آنکه عمر خود را طفیل خوردن
شناسد و در مرعی ذرهم یاکلوا ویتمتعوا مانند چهارپایان جز خوردن و خواب مطمح نظرش نباشد و نعم ما قیل
خوردن برای زیستن و ذکر کردن است تو معتقد که زیستن از بهر خوردن است والنار و آتش دوزخ مثوی مقام
و آرامگاه است لهم مر کافران را وکاین من قریة و چند از اهل دیهها که بهر حال هی اشد قوة سخت تر
بودند از روی قوت من قریتک از اهل دیه تو التی اخرجتک آن دیهی که بیرون کردند اهل آن ترا یعنی اهل مکه
اهلکناهم هلاک کردیم اهالی آن دیهها را فلا ناصر لهم پس هیچ یاری دهنده نبود مرایشان را که در وقت
هلاکت بفریاد رسد افمن کان آیا هر که باشد علی بینة بر حجتی روشن من ربه از آفریدگار او چون
پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم و مؤمنان کمن زین باشد مانند کسی که آراسته اند یعنی شیطان یا نفس او آرایش داده است
له برای او سوء عمله بدی کردار و کردار بد او را از شرک و معصیت واتبعوا و پی روی کرده اند اهواءهم
آرزوهای خود را چون ابوجهل و مشرکان مثل الجنة از جمله آنچه بر تو میخوانم صفت بهشت است التی وعد
المتقون آن بهشتی که وعده داده شده اند بآن پرهیزکاران فیها در آن بهشت انهار من ماء جویهاست
از آبی غیر آسن غیر متغیر یعنی بوی و رنگ او و طعم او نگردیده از حال خود مانند آبهای دنیا که تغیر پذیر باشند
وانهار من لبن و جویهاست از شیر که هرگز لم یتغیر طعمه نگشته است طعم او از صفت عذوبت یعنی تیز
و ترش نشده است بطول زمان وانهار من خمر لذة و جویهاست از خمر خوشگوار با لذت للشاربین
مر آشامندگان را که طرب دارد و خمار نی وانهار و جویهاست من عسل مصفی از شهد صافی کرده یعنی
بلکه مصفا آفریده شده از موم و فضلات ولهم و مر متقیان راست فیها در بهشت با وجود این اشربه من
کل الثمرات از همه میوه ها که خواهند در لون صافی و بطعم لذیذ و ببوی خوش ومغفرة و مرایشان را آمرزش گناهان

مِنْ رَبِّهِمْ از آفریدگار ایشان یعنی بپوشد ذنوب ایشان را بر آن معاقبه کنند و نه بر آن معاتبه نماید ارباب اشارت
گفته اند که چنانچه انهار اربعه در زمین بهشت بزیر شجرهٔ طوبی روانست چهار جوی نیز در زمین دل عارف در زیر
شجرهٔ طیبه اصلها ثابت و فرعها فی السماء جاریست از منبع قلب آب انابت و از ینبوع صدر لبن صفوت
و از خم خانهٔ سر خمر محبت و از مجری روح عسل مودت و فی المثنوی المعنوی :: آب صبرت جوی آب خلد شد
جوی شیر خلد مهر تست و ود :: ذوق طاعت گشت جوی انگبین :: مستی و ذوق تو جوی خمر بین :: در بحر الحقایق فرموده
که آب اشارت بحیات دلست و لبن بفطرهٔ اصلیه که بحموضت هوا و تفاهات بدعت متغیر نگشته و خمر جوشش محبت
الهی و عسل مصفی حلاوت قرب و ثمرات عبادت از مکاشفات و مغفرت غفران ذنب وجود ع وجودک
ذنب لا یقاس به ذنب :: پندار وجود ما گناهیست عظیم :: لطفی کن و این گنه ز ما در گذران :: بعد از ذکر متنعمان
بوستان بهشت از حال محنت کشان زندان دوزخ خبر میدهد و میفرماید که آیا هر که در چنین نعمتی باشد باشد
كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ مانند کسی که او جاویدانست فِي النَّارِ در آتش دوزخ وَسُقُوا و چشانیده میشوند بجای شربت
بهشتیان مَاءً حَمِيمًا آبی در غایت گرمی فَقَطَّعَ پس پاره پاره میکند آن آب أَمْعَاءَهُمْ رودهای ایشان را
آورده اند که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم خطبه خواندی و منافقان را عیب کردی جمعی از اهل نفاق بیرون
آمده از مسجد بطریق استهزا از علماء صحابه پرسیدند که این مرد حالی چه میگفت حق سبحانه از حال ایشان اخبار میفرماید
که وَمِنْهُمْ و بعضی از ایشان یعنی منافقان مَنْ يَسْتَمِعُ آنها اند که گوش فرا میدارند إِلَيْكَ بسوی خطبهٔ تو در
روز جمعه و غیر آن حَتَّى إِذَا خَرَجُوا تا چون بیرون روند مِنْ عِنْدِكَ از نزدیک تو قَالُوا گویند لِلَّذِينَ
أُوتُوا الْعِلْمَ مر آنان را که دانش داده اند از صحابه چون عبد الله مسعود و ابو دردا و امثال ایشان رضی الله
عنهم و از ابن عباس رضی الله منقولست که من هم از آنهام که منافقان از ایشان می پرسیدند که مَاذَا
قَالَ چه گفت پیغمبر آنِفًا اکنون یعنی ما فهم نکردیم سخن او را و این بر وجه سخریت میگفتند أُولَئِكَ الَّذِينَ
آنگروه آنانند که بحکم ازل طَبَعَ اللَّهُ مهر نهاده است خدای عَلَى قُلُوبِهِمْ بر دلهای ایشان بنفاق و شک
وَاتَّبَعُوا و در پی رفته اند أَهْوَاءَهُمْ هوای نفس خود را و بجهت آن تهاون می کنند بکلام سید انام علیه الصلوة
والسلام وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا و آنان که راه یافته اند یعنی مؤمنان زَادَهُمْ زیاده میگرداند استماع سخن
پیغمبر ایشان را هُدًى بصیرت و یقین وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ و میدهد ایشان را آنچه مدد کند در ازدیاد
تقوی و دوام فَهَلْ يَنْظُرُونَ پس آیا انتظار میبرند منافقان و کافران منتظر نیستند إِلَّا السَّاعَةَ مگر
قیامت را أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً آنکه بیاید بدیشان ناگهان فَقَدْ جَاءَ پس بدرستیکه آمد و ظاهر شد أَشْرَاطُهَا

علامتهای آن

محمد

علامتهای آن چون مبعث پیغمبر صلعم و انشقاق قمر فَأَنَّى لَهُمْ پس از کجا باشد مر ایشان را إِذَا جَاءَتْهُمْ چون بیاید
قیامت بدیشان ذِكْرَاهُمْ پند گرفتن ایشان و توبه کردن یعنی چون قیامت بیاید تذکر و اتعاظ هیچ فایده
ندهد فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ یعنی چون سعادت موحدان و شقاوت مشرکان و منافقان دانستی پس ثابت
باش بر دانش که داری بوحدانیت و دانسته که معبود بحق نیست الا خدای در حقایق سلمی آورده که چون عالمی را گویند که
اعلم مراد بآن ذکر باشد یعنی یاد کن آنچه دانسته و در موضع آورده که بدانکه هیچ ثوابی نیست برابر ثواب کسی که گوید
لا اله الا الله وَاسْتَغْفِرْ و آمرزش طلب لِذَنْبِكَ برای ذنب خود در معالم فرموده که آنحضرت مامور شد باستغفار
با آنکه مغفورست تا امت درین سنت بوی اقتدا کنند و در تبیان آورده که مراد آنست که طلب عصمت کن از خدای
تا ترا از گناهان نگاه دارد وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ و آمرزش طلب مردان مؤمنان و زنان مؤمنه را
و این اکرامیست از خدای درباره این امت که پیغمبر ایشان را باستغفار گناهان ایشان امر کرده و از امام علام
روح الله روحه منقولست که حق سبحانه پیغمبر خود را امر کرد باستغفار امت و خلاف امر الهی از آنحضرت متصور نیست
پس استغفار فرموده باشد و طلب آمرزش کرده حق تعالی از آن کریم ترست که حبیب خود را فرماید که از من چیزی طلب کن
و چیزی طلبد بدو عطا نکند پس معلوم میشود که امت را دولت آمرزش خواهد بود :: هر کرا چون تو پیشوا باشد
نا امید از خدا چرا باشد :: چون زند دست شفاعت کبری :: یافت بر نام نامیت طغری :: امتان با گناه کارها تو دارند
امیدواریها وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای میداند مُتَقَلَّبَكُمْ جای رفتن و گردیدن شما در دنیا وَمَثْوَاكُمْ
و آرامگاه موضع قرار شما در عقبی یا میداند هر جا میروید در روز و هر جا میباشید در شب وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا
و میگویند آنان که ایمان آورده بودند و مبالغه می کنند از جهت حرص که بر جهاد دارند لَوْلَا نُزِّلَتْ سُورَةٌ چرا
فرو فرستاده نمی شود سوره در باب قتال با کفار فَإِذَا أُنْزِلَتْ پس چون فرو فرستاده شود سُورَةٌ مُحْكَمَةٌ
سوره از قرآن روشن که در آن متشابهی نبود وَذُكِرَ و یاد کرده شود فِيهَا الْقِتَالُ در آن سوره امر بقتال و جهاد
رَأَيْتَ الَّذِينَ ببینی آنان را که هست فِي قُلُوبِهِمْ در دلهای ایشان مَرَضٌ بیماری شک و نفاق یا سستی
در دین يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ می نگرند بسوی تو نَظَرَ الْمَغْشِيِّ عَلَيْهِ نظر کسی که فرود آمده باشد بروی بیهوشی
مِنَ الْمَوْتِ از غم و اندوه مرگ یعنی ترسان و متحیر و غمناک شوند فَأَوْلَى لَهُمْ پس وای بر ایشان یا دوزخ مر ایشانراست
طَاعَةٌ کار ایشان فرمان برداریست وَقَوْلٌ مَعْرُوفٌ و سخن نیکو مثل سمعنا و اطعنا فَإِذَا عَزَمَ
الْأَمْرُ پس چون لازم شد امر قتال و عزم کردند اصحاب جهاد ایشان خلاف ورزیده با زنان در خانها نشسته
فَلَوْ صَدَقُوا اللَّهَ پس اگر راست گفتندی با خدای در اظهار حرص بر جهاد لَكَانَ هر آینه آن راستی بودی خَيْرًا لَهُمْ

بهتر مر ایشان را فَهَلْ عَسَيْتُمْ پس آیا شاید و توقع هست از شمای منافقان اِنْ تَوَلَّيْتُمْ اگر بگردید امور مردمان را یعنی حاکم علی شوید اَنْ تُفْسِدُوا که افساد کنید فِي الْاَرْضِ در زمین و بسبب جاه و تجبر انواع تباهی از شما واقع گردد وَتُقَطِّعُوا و ببرید اَرْحَامَكُمْ رحمهای خود را از روی تکبر و تعظیم یا از شما می آید اگر اعراض کنید از قرآن و روی بگردانید از فرمان که باسر امور جاهلیت روید از فساد قطع رحم و سنگ دما و امثال آن اُولٰئِكَ آن گروه که مفسد و معرض اند لَعَنَهُمُ اللّٰهُ رانده است خدای ایشان را و دور کرده از رحمت خود فَاَصَمَّهُمْ پس ایشان را کر کرده تا سخن حق نشنوند وَاَعْمٰى اَبْصَارَهُمْ و کور ساخته دیده های ایشان را تا دلایل عبرت و قدرت نه بینند اَفَلَا يَتَدَبَّرُوْنَ الْقُرْاٰنَ آیا چرا تفکر نمی کنند در قرآن و مواعظ و زواجر آن تا از نافرمانی بگذرند اَمْ عَلٰى قُلُوْبٍ بلکه بر دلهای ایشان است اَقْفَالُهَا قفلهای آن یعنی چیزی که دلها را بمنزلهٔ قفلها باشد مر درها را و آن ختم و طبع الٰهی است بر آن ∴ در که خدا ببست بروی عباد هیچ کلیدش نتواند گشاد قفلی که او بر در دلها زند کیست که بردارد و در وا کند در تبیان آورده که یهود نعت حضرت رسالت صلعم در توریة خوانده بودند و صحت نبوت آنحضرت معلوم کرده و قبل از بعثت صفت آنحضرت بسیار میگفتند و از ظهور او خبر میدادند چون سید عالم صلعم مبعوث شد و بمدینه آمد ایشان برگشتند از وی و خدای تعالی آیه فرستاد که اِنَّ الَّذِيْنَ ارْتَدُّوْا بدرستیکه آنان که برگشتند عَلٰى اَدْبَارِهِمْ بر ادبار خود یعنی به پس باز شدند و کافر گشتند به محمد صلعم مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ از پس آنکه روشن شده بود لَهُمُ الْهُدَى امر ایشان راه راست یعنی از نبوت آنحضرت و بدلایل واضحه دانسته بودند الشَّيْطٰنُ دیو لعین سَوَّلَ لَهُمْ آراسته کرد و بیاراست لَهُمْ برای ایشان انکار و عناد وَاَمْلٰى لَهُمْ و خدای مهلت داد ایشان را و تعجیل نفرمود بعقوبت ایشان تا در گناه بیفزایند ذٰلِكَ این اهمال بِاَنَّهُمْ قَالُوْا بسبب آنست که گفتند جهودان لِلَّذِيْنَ كَرِهُوْا مر آنان را که کراهت داشتند مَا نَزَّلَ اللّٰهُ از آنچه خدای فرستاده از قرآن و احکام دین یعنی منافقان مراد آنست که یهود مر اهل نفاق را گفتند به پنهانی سَنُطِيْعُكُمْ زود باشد که فرمان بریم شما را فِيْ بَعْضِ الْاَمْرِ در بعضی کارها یعنی مددکاری کنیم اگر با پیغمبر حرب کنید وَاللّٰهُ يَعْلَمُ و خدای میداند اِسْرَارَهُمْ پنهانیهای ایشان فَكَيْفَ پس چگونه باشد حال ایشان اِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلٰٓئِكَةُ چون قبض کنند جان ایشان را فرشتگان يَضْرِبُوْنَ میزنند وُجُوْهَهُمْ بر رویهای ایشان که از حق بگردانیده اند وَاَدْبَارَهُمْ و بر پشتهای ایشان که بر اهل حق کرده اند ذٰلِكَ قبض ارواح ایشان بدین وصف بِاَنَّهُمُ اتَّبَعُوْا بسبب آنست که ایشان متابعت کردند مَا اَسْخَطَ اللّٰهَ آنچیزی را که بخشم آورد خدای را یعنی موجب غضب وی گردد چون کتمان امر محمد صلی الله علیه و آله و سلم و معاونت منافقان و مشرکان وَكَرِهُوْا و ببب آنست که ناخواسته و کاره بودند رِضْوَانَهُ خشنودی خدای یعنی علمی را که سبب رضای وی باشد

چون اظهار

محمد

چون اظهار رغبت پیغمبر و اقرار بدو و فرمان برداری او فَاَحْبَطَ اَعْمَالَهُمْ پس باطل کرد خدای عملهای ایشان را اَمْ حَسِبَ الَّذِيْنَ بلکه پنداشتند آنانکه فِيْ قُلُوْبِهِمْ مَرَضٌ در دلهای ایشان نفاق است یعنی منافقان تصور کردند اَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللّٰهُ آنرا که ظاهر کرداند خدای اَضْغَانَهُمْ کینهای ایشان را که پوشیده ساخته اند در دل از پیغمبر و مؤمنان وَلَوْ نَشَآءُ و اگر ما خواهیم لَاَرَيْنٰكَهُمْ بنمائیم بتو ایشان را یعنی علامتها و نشانها پیدا کنیم برایشان فَلَعَرَفْتَهُمْ پس تو بشناسی ایشان را بِسِيْمٰهُمْ بعلامتی که دال باشد بر نفاق ایشان وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ و هر آینه بشناسی ایشان را فِيْ لَحْنِ الْقَوْلِ در گردانیدن سخن از صوب صواب بجهت تعریض و توبیخ وَاللّٰهُ يَعْلَمُ و خدای میداند اَعْمَالَكُمْ کردارهای شما را و مناسب آن جزا خواهد داد انس بن مالک رضی فرموده که بعد از نزول این آیت هیچ منافق نبود که نه حضرت پیغمبر صلعم او را بشناخت بسیما و سخن در تفسیر مطلع و عین المعانی از انس رض نقل کرده اند که در بعضی غزوات نه کس از منافقان شبی در خواب شدند و بامداد که بر خواستند بر جبهه هر یک نوشته بود که هذا منافق وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ و هر آینه می آزمائیم شما را بامر جهاد و سایر تکالیف شاقه یعنی معاملهٔ آزماینده گان میکنیم حَتّٰى نَعْلَمَ الْمُجٰهِدِيْنَ تا بدانیم مجاهدان را یعنی ظاهر کردیم بر خلق که جهاد کننده گان کیانند مِنْكُمْ از شما وَالصّٰبِرِيْنَ و صبر کننده گان بر مشقت حرب وَنَبْلُوَا و تا بیازمائیم اَخْبَارَكُمْ خبرهای شما را که میگوئید در ایمان یعنی تا صدق و کذب آن همه آشکار شود و حفص در افعال ثلثه بنون میخوانند یعنی ما می آزمائیم تا بدانیم و بیازمائیم خبرهای ایشان اِنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا بدرستی آنانکه بگرویدند یعنی یهود قریظه و نضیر وَصَدُّوْا و باز داشتند قوم خود را عَنْ سَبِيْلِ اللّٰهِ از راه خدای که دین اسلام است وَشَآقُّوا الرَّسُوْلَ و مخالفت کردند با رسول مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ از پس آنکه روشن گشته بود و ظاهر شد لَهُمُ الْهُدٰى مر ایشان را راه حق و در توریة خوانده و دانسته بودند لَنْ يَّضُرُّوا اللّٰهَ زیان نتوانند رسانید خدای را شَيْئًا چیزی یعنی از کفر و صد ایشان اثر ضرری بدین خدای و به پیغمبر او نرسد بلکه شر آن شر بدیشان عاید گردد وَسَيُحْبِطُ اَعْمَالَهُمْ و زود باشد که حبط سازد خدای ثواب اعمال ایشان را یعنی عبادتها که می کنند يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا ای کسانیکه ایمان آورده اید اَطِيْعُوا اللّٰهَ فرمان برید خدای را در آنچه حکم کرده وَاَطِيْعُوا الرَّسُوْلَ و فرمان بردار باشید رسول را در آنچه فرماید وَلَا تُبْطِلُوْا اَعْمَالَكُمْ و باطل و بیهوده مسازید عملهای خود را بریا و سمعه را به عجب که کردار معجب مردود و مذموم است ∴ در هر عملی که عجب ره یافت روی بزره قبول بر تافت ای گشته بکار خویش مغرور وز درگه قرب مانده مهجور تا چند ز عجب خودنمائی وز دیده بمعنی ما تی معجب مشو از طریق تلبیس کز عجب بچه فتاد ابلیس اِنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا بدرستی آنانکه نگرویدند یعنی قوم قریش وَصَدُّوْا و منع کردند مردم را عَنْ سَبِيْلِ اللّٰهِ از سلوک

راه حق ثُمَّ مَاتُوا پس بمردند یعنی کشته کشتند در روز بدر وَهُمْ کُفَّارٌ و حال آنکه ناگرویدگان بودند فَلَنْ یَغْفِرَ اللّٰهُ
پس هرگز نیامرزد خدای مرایشان را نزول آیت در شان اهل قلیب است اما حکم آن عموم دارد و شامل است
هر که را کافر میرد فَلَا تَهِنُوا پس سستی مکنید ای مؤمنان وَتَدْعُوا اِلَی السَّلْمِ و مخوانید کافران را بصلح
یعنی طلب صلح مکنید از ایشان که نشانهٔ ضعف و تنی تن شما بود وَاَنْتُمُ الْاَعْلَوْنَ و حال آنست که شما برترانید
یعنی غالبان وَاللّٰهُ مَعَکُمْ و خدای با شماست بنصرت و عون وَلَنْ یَتِرَکُمْ و ضایع نکند خدای و کم
نگرداند اَعْمَالَکُمْ از ثواب کردارهای شما اِنَّمَا الْحَیٰوةُ الدُّنْیَا جز این نیست که زندگانی دنیا لَعِبٌ
بازیست ناپایدار وَلَهْوٌ و مشغولی بی اعتبار وَاِنْ تُؤْمِنُوا و اگر بگروید بخدا و رسول وَتَتَّقُوا
و بپرهیزید از معصیت و فضول یُؤْتِکُمْ اُجُوْرَکُمْ بدهد مزدهای شما را در آخرت وَلَا یَسْئَلْکُمْ
و نخواهد خدای بر مزد دادن شما اَمْوَالَکُمْ مالهای شما را یا حد آنحضرت بجای نمیخواهد همه مال شما را بلکه بانفاق اندکی
از آن حکم کرده که عشر است و نصف عشر و ربع عشر اِنْ یَسْئَلْکُمُوْهَا اگر بخواهد از شما مالهای شما فَیُحْفِکُمْ
پس مبالغه کند در خواستن یعنی گوید همه را نفقه کنید تَبْخَلُوْا شما بخیلی میکنید بدان و نمیدهید بخوشدلی و طیب
نفس وَیُخْرِجْ و ظاهر میکرداند خدای بدان خواستن از شما یا به بخل شما اَضْغَانَکُمْ کینها و کدورتهای شما را
هَاۤاَنْتُمْ شما هٰۤؤُلَاۤءِ ای گروه مخاطبان تُدْعَوْنَ خوانده شده اید و فرموده شده لِتُنْفِقُوْا برای آنکه
نفقه کنید فِیْ سَبِیْلِ اللّٰهِ در راه خدای یعنی زکوة دهید یا آنکه باسباب جهاد صرف سازید فَمِنْکُمْ
پس از شماهست مَنْ یَّبْخَلُ کسیکه بخیلی میکند بزکوة یا بنفقهٔ غزو وَمَنْ یَّبْخَلْ و هر که بخل ورزد با آنچه بروی واجبست
از انفاق فَاِنَّمَا یَبْخَلُ پس جز این نیست که بخل میورزد عَنْ نَّفْسِهٖ بر نفس خود که او را از ثواب محروم میسازد
وَاللّٰهُ الْغَنِیُّ و خدای بی نیاز است از صدقات و نفقات شما وَاَنْتُمُ الْفُقَرَآءُ و شما محتاجانید
بآنچه نزدیک اوست از موائد نعمت و فوائد کرامت پس امروز زکوة بدهید و فردا عوض آن بستانید چه از خزانهٔ
کرم او هیچ کم نشود و شما بمرادات و مقاصد خود فایز گردید وَاِنْ تَتَوَلَّوْا و اگر روی بگردانید از آنچه بر شما
فرض کرده اند از انفاق یا اگر اعراض کنید از اسلام و قبول احکام یَسْتَبْدِلْ بدل کند قَوْمًا غَیْرَکُمْ
گروهی دیگر جز شما یعنی شما را هلاک کند و قومی دیگر بیارد ثُمَّ لَا یَکُوْنُوْا پس نباشند آن قوم اَمْثَالَکُمْ
مانند شما بلکه فرمان بردارتر باشند و پرهیزکارتر مراد بنی کنده و بنی نخع اند از یمن و اشهر آنست که از
حضرت پیغمبر صلعم سؤال کردند که اینها کدام گروه اند و سلمان رض در پهلوی آنحضرت تا ثریا فرا گیرند آنرا مردمان
از پارسیان و در لباب آورده که ابو درداء رض بعد از قرائت این آیه میگفت البشر و ابا بنی فروخ مراد پارسیانند

سورة الفتح

الفتح

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

آورده اند که
بصحت پیوسته که سال ششم از هجرت رسول صلعم در واقعه دید که با بعضی از اصحاب بزیارت کعبهٔ معظمه زادها اللّٰه
شرفا و تعظیما رفت و عمره گذارد یاران بعد از استماع آن رؤیا یقین دانستند که تعبیر و قعه در همان سال
بظهور خواهد آمد و سید عالم صلی اللّٰه علیه و آله و سلم بکارسازی مشغول شد و روز دوشنبه غرهٔ ذوالقعده
این سال از مدینه بیرون آمده احرام بعمره گرفت و هفتاد شتر که بهدی با خود ببرد و اغلب اصحاب اتفاق کردند
و خبر توجه آنحضرت بمشرکان مکه رسیده بر منع آن سرور از زیارت خانه اتفاق نمودند و از مکه بیرون آمده در
بَلْدَح لشکرگاه بزدند و پیغمبر صلوات اللّٰه و سلامه علیه خبردار شده بحدیبیه فرود آمد و از جانب کفار عروة بن
مسعود ثقفی نیز نزد پیغمبر صلعم آمد تا سبب آمدن آنحضرت معلوم کند و بعد از آن حلیس کنانی که مهتر احابیش بود
هم بیامد و معلوم کرد که آنحضرت داعیهٔ حرب ندارد و بزیارت کعبه آمده اما قریش بر حمیت جاهلیت فرو
ایستاده بهیچ وجه راضی نشدند که حضرت رسول صلعم و اصحاب بمکه درآیند و پیغمبر عثمان را نزد ایشان فرستاد
و ایشان را باز گرفتند و خبر قتل او رسید و بدان سبب بیعة الرضوان واقع شد چنانچه عنقریب مذکور گردد القصه
کفار از استماع خبر بیعت متوهم شده سهیل بن عمرو را فرستادند و میان آنحضرت و اهل مکه صلح واقع شد بر آن جمله
که ده سال میان اهل اسلام و کفار قریش حرب نبود و نهان و آشکارا یکدیگر و خلفاء یکدیگر تعرض نرسانند
و مسلمانان سال دیگر بیایند و عمرهٔ قضا بگذارند و دیگر شرطها نیز واقع شد و اکثر صحابه از آن صلح ملول شدند
و آنحضرت همان جا در حدیبیه بفرمود تا سر مبارک ایشان را بتراشیدند و بعضی شتران را قربان فرمود و برخی را
بدست ناجیه اسلمی بمروه فرستاد تا در مروه بکشند و بر فقراء و مساکین آنجا بخش کردند و از صحابه نیز حلق و تقصیر
واقع شد و هدی خود را قربان کردند و پیغمبر صلعم بیست روز در حدیبیه توقف فرمود و در حین مراجعت شبی از شبها این
سوره فرود آمد و آنحضرت صلعم فرمود که امشب سوره بر من نازل شده که دوستر میدارم از آنچه آفتاب بر آن طالع
میشود پس سورهٔ فتح را بر یاران خواند و ایشان را تهنیت گفت و اصحاب نیز وی را مبارکباد گفتند اِنَّا فَتَحْنَا
بدرستیکه ما حکم کردیم لَکَ از برای تو فَتْحًا مُّبِیْنًا حکمی پیدا و هویدا که آن صلح است با قریش و از حضرت
پرسیده اند که اَفَتْحٌ هُوَ در جواب فرمود که نعم و فی نفس الامر آن صلح مقدمهٔ بسیار فتوح بود چه مسلمانان
که در مکه ایمان خود پنهان میداشتند سرگذار شده با کفار مجاهده کردند و قرآن بر ایشان خواندند و بسیار کس
مسلمان شدند و سبب فتح مکه نیز همان بود و از این است که بعضی مفسران بر این وجه تفسیر کرده اند که ما بگشائیم برای تو
شهر مکه را تعبیر بماضی جهة تحقق وقوع است و گفته اند مراد فتح خیبر و فدک است پس از خدای آمرزش طلب لِیَغْفِرَ

تا بیامرزد لک الله مر ترا خدای ما تقدم مرا آنچه گذشته است پیش از وحی من ذنبک از آنچه موجب عتاب تو تواند
بود وما تاخر و آنچه مانده است پس از آن یا پیش از فتح و پس از آن یا قبل از نزول این آیه و بعد از آن امام ابو اللیث
رحمه الله فرموده که گناه گذشته ذنب آدم و حوا است و آینده جرایم امت یعنی بیامرزید گناه آدم و حوا را ببرکت او
و می آمرزد گناه امت را بشفاعت او و سلمی رحمه الله فرموده که ذنب آدم را بوی اضافت کرد چه در وقت ذلت
در صلب وی بوده و گناه امت را بوی اسناد فرمود چه او پیش رو و کارساز ایشان است ویتم و دیگر بفضل عمیم
خود تمام گرداند نعمته نعمت خود را علیک بر تو فتح بلاد یا باعلاء دین یا باتمام نبوت یا ملک یا بقبول شفاعت
ویهدیک صراطا مستقیما و بنماید ترا راه راست یعنی ثابت دارد بر آن وینصرک الله و یاری کند ترا
خدای نصرا عزیزا یاری کردنی که در وی عزت و غلبه باشد یعنی تو با آن نصرت قاهر و غالب شوی و چون در صلح
حدیبیه خالی از دغدغه و ترددی نبودند حق سبحانه فرمود که هو الذی اوست آنکه انزل السکینة فرو فرستاد
آرامش و سکون فی قلوب المؤمنین در دلهای گرویدگان لیزدادوا تا زیادت کنند ایمانا گرویدنی
مع ایمانهم با گرویدن ایشان یعنی بیفزایند یقین خود را بیقینی دیگر یا ایمانی که باصول دین داشتند افزون
سازند آن را بایمان بفروع شرع ولله و مر خدای راست جنود السموات لشکرهای آسمانها از ملائکه والارض
و جنود زمین از مؤمنان مجاهد پس ای اهل ایمان جهاد کنید و بنصرت الهی واثق باشید که هر که لشکر آسمان و زمین
در حکم وی بود بلکه ذره است کون سپاه وی باشد اولیاء خود را در وقت غزا با اعداء خود فرو نگذارد
نصرت از وطلب که بمیدان قدرتش هر ذره پهلوانی هر پشه صفدریست وکان الله و هست خدای علیما دانا
بمصالح خلق حکیما صواب کار در آنچه کننده از جمله آنست که سکینه بدلهای گرویدگان فرستاد لیدخل
المؤمنین والمؤمنات تا در آرد مردان و زنان گرویده را ببرکت رسوخ در دین و ثبات در عقیدت
جنات تجری ببوستانها که میرود من تحتها الانهار زیر منازل یا در تحت اشجار آن جویها خالدین
فیها جاوید آن اندر وی ویکفر عنهم و برای آنکه بپوشد از ایشان سیئاتهم بدیهای ایشان یعنی محو
گرداند پیش از دخول بهشت تا پاک و پاکیزه بروضه رضوان در آیند وکان ذلک و هست این وعده مر ایشان را
عند الله نزدیک خدای یعنی در حکم او فوزا عظیما رستگاری بزرگ و چه فوزی عظیمتر از آنکه ایشان
از مکاره ایمن شوند و بمقاصد فایز گردند و یعذب المنافقین والمنافقات و دیگر برای آنست تا
عذاب کند مردان و زنان منافق را از اهل مدینه والمشرکین والمشرکات و مردان و زنان مشرک را
از اهل مکه الظانین بالله گمان برندگان بخدای ظن السوء گمان بد یعنی اسد و غطفان از اهل شرک

وبعض منافقان

الفتح

وبعضی منافقان گمان میبردند که پیغمبر صلعم که بحدیبیه میرود کشته خواهد شد یا سالم بمدینه نخواهد آمد و لشکر او منهزم خواهند
گشت پس حضرت رسالت صلوات الله و سلامه علیه سالم و غانم بمدینه باز آمد و حق سبحانه فرمود که علیهم بر بدگمانان است
دائرة السوء گردش بد یعنی ایشان مغلوب و منکوب خواهند شد وغضب الله و خشم گرفت خدای علیهم بر ایشان
ولعنهم و براند ایشان را از رحمت خود واعد لهم جهنم و آماده کرد برای ایشان دوزخ را وساءت مصیرا
و بد بازگشتی است دوزخ ولله جنود السموات والارض و مر خدای راست لشکرهای آسمانها و زمین یعنی هر که
در آسمانها و زمینهاست همه مملوک و مسخر وی اند چنانچه لشکرها مر سردار خود را انکار این سخن جهت وعده مؤمنان است
تا بنصرت الهی منتظر باشند و برای وعید مشرکان و منافقان تا از تکذیب تابی خائف گردند وکان الله
و هست خدای عزیزا غالب در فرمان خود حکیما دانا در آنچه فرماید انا ارسلناک بدرستیکه فرستادیم
ما ترا شاهدا گواه بر اقوال و افعال امت ومبشرا و مژده دهنده آنان را که سکینه بر دلهای
ایشان نازل شده ونذیرا و بیم کننده مر آنان را که گمان بد برده اند پس تو امت را بگو که فرستادن و بیم
و بشارت من لتؤمنوا بالله برای آنست که تصدیق کنید مر خدای را ورسوله و مر فرستاده او را
وتعزروه و تقویت دهید دین او را وتوقروه و بزرگ دارید فرمان او را وتسبحوه و بپاکی
یاد کنید مر او را یا نماز گذارید برای وی بکرة واصیلا بامداد و شبانگاه و گفته اند ضمیر تعزروه و
توقروه عاید بحضرت پیغمبر است صلعم یعنی او را نصرت کنید و تعظیم او بجای آرید که تعظیم او بحقیقت تعظیم حق است
چه با مر او وقوع می یابد و در تعظیم حضرت رسالت پناهی تعظیم امر الهی نیز هست و خود که یارا دارد که شرایط تعظیم
او کما ینبغی بجای آرد ؛ درحریم سر تعظیم تو کس را راه نیست ؛ وز کمال احتشامت هیچ عقل آگاه نیست ؛ ان الذین
یبایعونک بدرستی آنان که بیعت کردند با تو در حدیبیه انما یبایعون الله جز این نیست که بیعت
کرده اند با خدای چه مقصود بیعت اوست و برای طلب رضای اوست مراد بیعت رضوانست و ذکر آن بیاید سلمی
فرموده که این سخن در مقام جمع است و حق سبحانه مرتبه جمع را برای هیچ کس تصریح نکرد الا برای آنکه اخص و اشرف موجودات است
و از همین مقام است من یطع الرسول فقد اطاع الله ید الله قوت خدای بوفا کردن وعده خود در ثواب آخرت یا در
نصرت پیغمبر خود فوق ایدیهم زبر قوتها و ایشان است در وفا بعهد یا در یاری دادن پیغمبر در معالم آورده که
صحابه رضی الله عنهم بوقت بیعت دست پیغمبر صلعم میگرفتند و ید الله زبر دستهاء ایشان بود در مبایعت فمن
نکث پس هر که بشکند عهد را فانما ینکث جز این نیست که می شکند علی نفسه بر نفس خود یعنی ضرر آن بنفس او رسد
و این در موضع آورده که سه چیز راجع باهل آن میشود یکی مکر و لا یحیق المکر السیء الا باهله دوم ستم انما بغیکم علی انفسکم

سیم نقض عهد ومن نکث فانما ینکث علی نفسه و در باب عهد و پیمان گفته اند: پیمان مشکن که هر که پیمان بشکست از پای درافتاد و برون
رفت زدست آن را که درست بود پیمان است بشکست بهیچ حال هر عهد که بست ومن اوفی وهر که وفا کند بما عاهد
بآنچه عهد کرده است علیه الله بران با خدای فسیؤتیه پس زود بدهد خدای مراورا اجرا عظیما مزدی بزرگ
در آخرت که آن بهشت است آورده اند که حضرت پیغمبر صلعم چون متوجه مکه شد به نیت عمره ببعضی اعراب چون
اسلم وجهینه ومزینه وغفار واشجع فرستاد که درین سفر مرافقت وموافقت کنید ایشان از محاربه قریش ترسیده
وتعلل نموده تخلف ورزیدند حق سبحانه خبر داد پیغمبر خود را که چون بمدینه رسی سیقول لک المخلفون زود باشد که گویند
مر ترا بازپس ماندگان من الاعراب از بادیه نشینان یعنی قبایلی که مذکور شد عذر آرند که شغلتنا مشغول کرد
مارا اموالنا مالهای ما که غمخواری نداشت وضایع میشد واهلونا وزنان وفرزندان ما که از پی کسی بینوا
وبی برگ میماندند فاستغفر لنا پس طلب آمرزش کن برای ما بر این که تخلف کردیم ودر مرافقت موافقت ننمودیم
یقولون میگویند بالسنتهم بزبانهای خود ما لیس فی قلوبهم در دلهای ایشان یعنی این اعتذار
واستغفار بزبان میکنند ودل ایشان را از آن نیست قل بگو در جواب ایشان فمن یملک لکم پس کیست که
مالک شود برای شما یعنی منع کند از شما من الله از حکم خدای شیئا چیزی را ان اراد اگر خواهد خدای
بکم ضرا بشما قهری وهزیمتی وقتل وخللی در مال واهل وعقوبتی بر تخلف او اراد بکم یا اگر خواهد خدای بشما
نفعا سودی چون دولت ونصرت ونگاهداشت اموال واهالی بل کان الله بلکه هست خدای بما تعملون
بآنچه شما میکنید خبیرا دانا ومیداند که قصد شما از تخلف چه بوده شما مشغول مال وفرزند نبودید بل ظننتم
بلکه گمان می بردید ان لن ینقلب الرسول آنکه بازنگردد پیغمبر والمؤمنون ورجعت نکنند مؤمنان الی
اهلیهم بسوی اهالی خود بمدینه ابدا هرگز بلکه مشرکان ایشان را بکشند ومستاصل کردانند وزین ذلک وآراسته
شد این گمان یعنی شیطان بیاراست استیصال پیغمبر واصحاب اورا تا متمکن شد فی قلوبکم در دلهای شما وظننتم
وگمان بردید ظن السوء گمان بد که دین خدا باطل شود وملت اسلام برافتد وکنتم وگشتید شما بدین گمان
قوما بورا گروهی هلاک شدگان بسبب فساد عقیدت وبدی نیت ومن لم یؤمن بالله وهر که نگرود
بخدای ورسوله وبفرستاده او وبدل تصدیق حکم خدا ورسول نکند فانا اعتدنا پس بدرستی که ما آماده
کرده ایم للکافرین مر ناگرویدگان را سعیرا آتشی افروخته ولله ملک السموات والارض ومر
خدایراست پادشاهی آسمانها وزمینها زمام امور ممالک علوی وسفلی در قبضه قدرت اوست یغفر می آمرزد گناه
بزرگ لمن یشاء هر که را میخواهد ویعذب وعذاب میکند بگناه خود من یشاء هر که را اراده میکند وکان الله

رحمت خدای

ربع

رحمت خدای غفورا آمرزنده توبه کنندگان را رحیما مهربان بر ایشان سیقول المخلفون زود باشد که گویند
بازپس ماندگان از حدیبیه مراد همان قبایل اند یعنی همان اعراب خواهند گفت اذا انطلقتم آنگاه که بروید الی
مغانم بسوی غنیمتها مراد مغانم خیبر است لتاخذوها تا فرا گیرید آنرا ذرونا بگذارید مارا نتبعکم
تا پیروی کنیم شمارا دراین سفر آورده اند که پیغمبر صلعم در ذی سنه ست از حدیبیه بازگشت ودر محرم سنه سبع بغزوه
خیبر توجه نمود حکم شد که هر که در حدیبیه حاضر بوده بدین غزا رود وغیر ایشان دراین جنگ اتفاق نکنند وچون عزم
جزم شد جماعت متخلفان گفتند بگذارید مارا تا موافقت کنیم با شما وبه خیبر آئیم یریدون میخواهند متخلفان
ان یبدلوا آنکه تغییر دهند کلام الله سخن خدای یعنی حکم اورا که فرموده که غیر اهل حدیبیه بدین حرب نروند قل
لن تتبعونا بگو پیروی نخواهید کرد مارا نفی است بمعنی نهی با ما بیرون نیائید کذلکم قال الله همچنین
گفته است خدای من قبل پیش از تهیه شما یا پیش از آمدن ما بمدینه فسیقولون پس زود باشد که ایشان
گویند که خدای بدین حکم نکرده بل تحسدوننا بلکه شما حسد میبرید بما تا در غنیمت شریک شما نشویم
وچنین است که مخالفان میگویند بل کانوا لا یفقهون بلکه هستند که در نمی یابند الا قلیلا مگر اندک
چیزی را قل للمخلفین بگو مر این پس ماندگان را من الاعراب از اهل بادیه ستدعون زود باشد که
خوانده شوید الی قوم بسوی گروهی اولی باس شدید خداوند کارزار سخت که اهل یمامه اند از متابعان مسیلمه
کذاب یا قبایل عرب که مرتد شدند بعد از وفات پیغمبر صلعم یا هوازن وغطفان در حیات آنحضرت که بوادی حنین
حرب کردند وگفته اند مراد اهل فارس وروم اند ملخص آیت آنکه شمارا بجنگ مردی محارب مبارز خواهند خواند
که شما تقاتلونهم کارزار کنید با ایشان وبکشید ایشانرا او یسلمون یا مسلمان شوند اگر این قوم مشرک
یا مرتدند حکم ایشان قتل است یا اسلام واگر غیر ایشانند قتال است یا جزیه وبر آن تقدیر اسلام بمعنی انقیاد باشد
فان تطیعوا پس اگر فرمان برید کسیرا که خواننده شماست بقتال آن گروه یؤتکم الله بدهد شمارا خدای
اجرا حسنا مزدی نیکو که غنیمت است در دنیا وجنت در عقبی وان تتولوا واگر روی بگردانید و پشت
بر داعی کنید کما تولیتم همچنانچه اعراض کردید من قبل پیش از این از سفر حدیبیه یعذبکم عذاب
کند خدای شمارا عذابا الیما عذابی دردناک وچون متخلفان را این همه وعید واقع شد ضعفا وعجزه
از مسلمانان اندیشیدند که ما بواسطه عجز وضعف از جهاد تخلف میکنیم تا مآل حال ما چه انجامد آیه آمد که لیس علی
الاعمی نیست بر نابینا حرج گناهی اگر بحرب نرود ولا علی الاعرج ونه بر لنگ حرج بزه اگر از جهاد
تخلف کند ولا علی المریض ونه بر بیمار حرج تنگی واثمی اگر با مجاهدان موافقت نکنند چه اینها معذوراند ومن یطع الله

وهرکه فرمان برد خدای را وَرَسُولَهُ و فرستادهٔ او را در جهاد وغیر آن يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ درآرد خدای او را به
بهشتها الجنان بوستانها که پیوسته تَجْرِي میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر مساکن بهشتیان جویها وَمَنْ يَتَوَلَّ
وهرکه اعراض کند از فرمان خدا و رسول يُعَذِّبْهُ عذاب کند او را خدای عَذَابًا أَلِيمًا عذابی که درد آن منقطع
نگردد والم آن منقضی نشود و آن عذاب حرمان است چه بمخالفت امر خدا از دولت لقا مهجور و بنافرمانی رسول از
سعادت شفاعت محروم خواهند ماند نعوذ بالله من الحرمان ∴ مسوز از آتش محرومیم که هیچ عذاب زروی سوز الم چون
عذاب حرمان نیست آورده اند که چون حضرت رسول ع بحدیبیه نزول فرمود خراش بن امیه بمکه فرستاد تا ایشان را
اعلام کند که آنحضرت بعمره آمده و داعیهٔ حرب ندارد اهل مکه خراش را از درآمدن وسخن گفتن منع کردند آنحضرت
ثانیا ذوالنورین را فرستاد او را در مکه نگاه داشتند و آوازهٔ قتل او درافتاد پیغمبر صلعم اصحاب را طلبید و ایشان
بقول اصح هزار و پانصد و بیست تن بودند و بیعت کرد با ایشان بر آنکه با قریش قتال کنند و از حرب روی نتابند
و در زیر درخت سمره نشسته بود در کشاف آورده که حضرت در زیر شجرهٔ سمره قرار گرفت و شاخی از آن بر پشت
مبارک وی فرود آمد عبدالله مغفل رض میگوید من قایم بودم بر زبر سر آنحضرت آن شاخ را بدست گرفته از پشت
مبارک وی برداشتم و صحابه بیعت کردند بر مرگ و قتل و آنکه مطلقا نگریزند حضرت صلوات الله وسلامه علیه فرمود
که شما امروز بهترین اهل زمین آید در معالم از جابر رضی الله عنه نقل کرده که پیغمبر صلعم فرمود که بدوزخ نرود کسی
~~امروز بهترین~~ کی از آنها که در تحت الشجره بیعت کرده اند و این را بیعة الرضوان گویند چه حق سبحانه از این قوم خشنود
شد چنانچه میفرماید که لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ بتحقیق که خدای خشنود گشت عَنِ الْمُؤْمِنِينَ از گرویدگان صحابه إِذْ
يُبَايِعُونَكَ وقتیکه بیعت کردند با تو تَحْتَ الشَّجَرَةِ در زیر درخت سمره فَعَلِمَ پس میداند خدای مَا
فِي قُلُوبِهِمْ الخ در دلهای ایشانست از اخلاص و وفا و صدق و صفا فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ پس فرو فرستاد آرامش
عَلَيْهِمْ بر ایشان وَأَثَابَهُمْ و پاداش داد ایشان را فَتْحًا قَرِيبًا فتحی نزدیک که فتح خیبر است یا مکه یا هجر
اسم موضعی است وَمَغَانِمَ كَثِيرَةً و دیگر جزا داد مر ایشان را از فضل خود غنیمتهاء بسیار یعنی از خیبر يَأْخُذُونَهَا
فرا گیرند آن را از رخوت و نقود و ضیاع و عقار وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای عَزِيزًا غالب و غلبه دهنده
دوستان حَكِيمًا حکم کننده بمغلوبیت دشمنان وَعَدَكُمُ اللَّهُ وعده کرده است خدای شما را ای امت
مَغَانِمَ كَثِيرَةً غنیمتهای بسیار در بلاد فارس و روم بلکه در اطراف و اکناف عالم تَأْخُذُونَهَا فرا میگیرند
آن را تا قیامت فَعَجَّلَ پس بتعجیل بداد لَكُمْ مر شما را هَذِهِ این غنیمت خیبر وَكَفَّ و باز داشت و کوتاه کرد
أَيْدِيَ النَّاسِ دستهاء مردمان یعنی اهل خیبر و حلفاء ایشان را که بنی اسد و غطفان بودند عَنْكُمْ از شما تا حلفاء

یهود ترسیده

یهود ترسیده بجنگ نیامدند و ایشان از خوف شما حصاری شدند تا شما سالم ماندید وَلِتَكُونَ و تا باشد الفتح
آن غنیمت آيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ نشانه مر مؤمنان را بر راستی قول پیغمبر صلعم بر فتح خیبر یا صدق قول
الهی در وعدهٔ غنایم وَيَهْدِيَكُمْ و برای آنکه بنماید شما را صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا راهی راست که منهج
توکل است و مستوثق بودن بفضل ازلی و بازگذاشتن کار بلطف لم یزلی ارباب سیر رحمهم الله برانند که چون
حضرت رسول صلعم از سفر حدیبیه مراجعت نمود بحکم وعدهٔ وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا کارسازی حرب خیبریان
فرمود و با هزار و چهارصد تن از مدینه بیرون آمده متوجه قلاع خیبر شد و از منزل صهبا براه مرحب روان
شده سحری بود که از طریق وادی حرضه بمیان قلعهای خیبر در آمد و ایشان بیخبر از قلعه بیرون آمده
با بیل و تیشه و ادوات زرع وی بجدا لی و مزارع خود داشتند که ناگاه لشکر اسلام بنظر ایشان در آمد
گفتند والله محمد والخمیس و روی بحصارها نهادند و آنحضرت فرمود که الله اکبر خربت خیبر انا اذا انزلنا
بساحة قوم فساء صباح المنذرین القصه یهود حصاری شده دل بر قتال بنهادند و مسلمانان اول اهل
نطاة حرب کردند و آن قلعه گرفتند و بعد از آن حصار شق مفتوح گشت و در مغازی محمد اسحق رحمة الله مذکور است
که اول از حصون خیبر حصن ناعم را فتح کردند پس نطاة و شق را و بعد از آن یهود بحصن صعب بن معاذ متحصن
گشتند و جنگ بسیار کرده شد و اقمشه و امتعه و اطعمهٔ ایشان بدست مسلمانان افتاد پس بمحاصرهٔ حصار قموص اشتغال
فرمودند و حضرت پیغمبر را صلعم صداع طاری شد و بخود سواری نمیتوانست نمود و قلعه بغایت محکم بود و آنجا حرب فراوان
وقوع یافت و بالاخره بدست مرتضی علی ع مفتوح گشت و در آن قلعه مرحب خیبری را کشت و در آهنین از
حصار بر کنده سپر خود ساخت و یهود زینهار خواسته و غنایم بسیار بدست صحابه افتاد و کنج ابی الحقیق باز یافتند
و آنجا حضرت را زهر دادند و بره زهر آلود با وی بسخن آمد که یا رسول الله از من مخور که مرا بزهر آلوده اند ∴ زنخواه معجزه اش
گر نوالهٔ طلبی حدیث بره بریان شنو که ما حضرست وَأُخْرَى و وعده کرد خدای شما را غنیمتهای دیگر
یا فتح شهرهای دیگر که هنوز لَمْ تَقْدِرُوا قادر نشده اید عَلَيْهَا بر آن و نمیدانید آن را قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ
بدرستیکه احاطه کرده است علم خدا بِهَا با آن مراد غنایم هوازن است یا مداین فارس و روم و شام مجاهد میگوید
که هر فتحی که تا قیامت مر این امت را دست دهد در این داخل است وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای عَلَى
كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزها از فتح مداین و اعطای غنایم قَدِيرًا توانا وَلَوْ قَاتَلَكُمُ الَّذِينَ و اگر قتال
کردندی با شما آنانکه در حدیبیه كَفَرُوا کافر بودند از اهل مکه و صلح نکردند لَوَلَّوُا الْأَدْبَارَ هر آینه بر گردانیدندی
پشتها را یعنی هزیمت کردندی ثُمَّ لَا يَجِدُونَ پس نیافتندی وَلِيًّا کارسازی که ایشان را نگاه دارد

وَلَا نَصِيرًا و نه یاری که ایشان را مدد کاری نماید سُنَّةَ اللّٰهِ سنت نهاده است خدای سنت نهادنی الَّتِي قَدْ خَلَتْ
آن سنتی که گذشته است مِنْ قَبْلُ پیش ازین در امتان دیگر که همیشه ابنیا بر ایشان غالب بوده اند وَلَنْ تَجِدَ
و نیابی تو لِسُنَّةِ اللّٰهِ مر سنت خدای را تَبْدِيلًا تغیری هر چه در ازل مقرر و مقدر شده لامحاله کاین
خواهد شد و تصرف هیچکس رقم تغیر و تبدیل بر صفحات آن نخواهد کشید ۰ تغیر بحکم ازلی راه نیابد تبدیل بفرمان قضا
کار ندارد در دایره امر کم و بیش نگنجد بابتر قدر چون چرا کار ندارد آورده اند که بوقتی که آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم
در حدیبیه بود هشتاد تن از اهل مکه هنگام نماز صبح از جبل تنعیم فرو تاختند و شبیخون آورده بودند تا صحابه را بقتل
رسانند یاران رسول صلعم غلبه کرده ایشان را بگرفتند و آنحضرت ایشان را آزاد کرد و آیت نازل شد که وَ
هُوَ الَّذِي و اوست خداوندی که از محض کرم كَفَّ أَيْدِيَهُمْ باز داشت دستها کفار مکه را عَنْكُمْ از شما تا صلح کردند
وَأَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ و کوتاه کرد دستهای شما را از ایشان بِبَطْنِ مَكَّةَ در وادی مکه یعنی حدیبیه مِنْ بَعْدِ أَنْ
أَظْفَرَكُمْ پس از آنکه داد شما را ظفر و غالب ساخت عَلَيْهِمْ بر ایشان مراد آن هشتاد سوارند وَكَانَ اللّٰهُ و هست
خدای بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه میکنید از مقاتله با کفار برای فرمان رسول خدای و آنکه دست باز میدارید و میکذارید
بجهت تعظیم خانه خدای بَصِيرًا بینا و شما را بر آن جزا خواهد داد هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا ایشانند آنان که کافر شدند
وَصَدُّوكُمْ و باز داشتند شما را عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ از طواف مسجد حرام وَالْهَدْيَ و منع کردند آن را نیز که برای
قربان آورده بودید مَعْكُوفًا در حالتیکه باز داشته شده بود أَنْ يَبْلُغَ از آنکه برسد مَحِلَّهُ بجای او که محل
نحر است یعنی منا خلاصه معنی آن است که کفار مکه بسبب آنکه شما را از عمره منع کردند و قربانی را بمحل او نگذاشتند
مستحق قتال و استیصال هستند لیکن ما شما را درین سال از قتال ایشان میداریم جهة گرویدگان که در مکه
هستند وَلَوْلَا رِجَالٌ مُؤْمِنُونَ و اگر نبودندی مردان گرویده وَنِسَاءٌ مُؤْمِنَاتٌ و زنان ایمان
آورده در مکه شما لَمْ تَعْلَمُوهُمْ ایشان را ندانسته اید و آن هفتاد و دو زن و مرد بودند که کتمان ایمان میکردند
حق سبحانه میفرماید که اگر نبودندی ایشان در مکه و شما ایشان را نمیدانید باعیان ایشان زیرا که با مشرکان مختلط اند
أَنْ تَطَئُوهُمْ بدل است از رجال یعنی اگر نه آن بودی که آن مؤمنان هستند و نه آن بودی که شما ایشان را در
اثنای قتال پست میکردید یعنی هلاک میساختید فَتُصِيبَكُمْ پس میرسید شما را مِنْهُمْ از جهة هلاک ایشان
مَعَرَّةٌ مکروهی یعنی غمی و اندوهی بقتل مؤمنان یا تاوانی چون کفارت و دیت بِغَيْرِ عِلْمٍ متعلق بان تطؤ
هم است یعنی می کشتید ایشان را بی آنکه دانید هر آینه ما دست شما از ایشان کوتاه نمیکردیم پس منع کردیم شما را از قتل
اهل مکه جهت نگاه داشت اینان و این برای آنست لِيُدْخِلَ اللّٰهُ تا داخل گرداند خدای فِي رَحْمَتِهِ در بخشش خود مَنْ

الفتح

مَنْ يَشَاءُ هر که را خواهد مراد از رحمت توفیق زیادتی خیرات است و گفته اند دین اسلام لَوْ تَزَيَّلُوا اگر جدا شدندی
آن مؤمنان از کافران و در مکه نبودندی لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا هر آینه عذاب میکردیم آنان را که کافر شدند
مِنْهُمْ از اهل مکه عَذَابًا أَلِيمًا عذابی مؤلم موجع دردی بقتل و سبی إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا یاد کن ای
محمد چون کردند و در آوردند آنانکه نگرویدند فِي قُلُوبِهِمُ در دلهای خود الْحَمِيَّةَ تعصب و تکبر و غیرت را
حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ حمیت جاهلیت که بنده را از فرمان داری باز دارد یعنی بالکلیه تکبر گفتند که محمد را با یاران
او در مکه نمیگذاریم چه ایشان در بدر و احد پدران و مادران و برادران ما را کشته اند بلات و عزی که در منازل ما
در نیایند و چون ایشان عصبیت پیش آوردند فَأَنْزَلَ اللّٰهُ پس فرو فرستاد خدای سَكِينَتَهُ آرام و وقار خود را
عَلَىٰ رَسُولِهِ بر فرستاده خود وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ و بر مؤمنان تا مقاتله نکردند و بصلح راضی شده معاودت نمودند
و سهیل بن عمرو که باعث صلح نامه بود نگذاشت که بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ بنویسند و راضی نشد که محمد رسول الله
کتابت کنند حق تعالی میفرماید وَأَلْزَمَهُمْ و ثابت داشت خدای مؤمنان را كَلِمَةَ التَّقْوَىٰ ابر کلمه تقوی که
کلمه شهادت است یا بسم الله الرحمن الرحیم که اهل مکه نپسندیدند یا محمد رسول الله که بکتابت آن رضا ندادند وَكَانُوا
و هستند مؤمنان أَحَقَّ بِهَا سزاوارتر بدان کلمه از غیر ایشان وَأَهْلَهَا و هستند اهل آن و اولی بدان وَكَانَ اللّٰهُ
و هست خدای بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا بهمه چیزها دانا بعد از رجوع از حدیبیه بعضی از صحابه گفتند تعبیر خواب پیغمبر صلعم راست
نشد و تا طواف نکردیم و حلق و تقصیر بجای نیاوردیم آیت آمد که لَقَدْ صَدَقَ اللّٰهُ هر آینه راست کرد خدای و محقق
ساخت رَسُولَهُ برای فرستاده خود الرُّؤْيَا آن خواب را که دیده بود بِالْحَقِّ براستی بنا بر حکمتی در این سال تا خیر
کرد و در سال آینده لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ هر آینه در آئید شما بمسجد الحرام إِنْ شَاءَ اللّٰهُ چون خواسته است
خدای و گفته اند استثنا حکایت قول پیغمبر است صلعم که در وقت رؤیا فرمود که بمسجد الحرام در آئید إِنْ شَاءَ اللّٰهُ
آمِنِينَ در محلی که ایمن باشید از اعادی مُحَلِّقِينَ تراشنده کان رُءُوسَكُمْ سرهای خود را وَمُقَصِّرِينَ
و چیننده کان موی از سر یعنی بعضی بتراشید و بعضی بچینید لَا تَخَافُونَ نترسید از هیچکس فَعَلِمَ پس داند خدای مَا لَمْ
تَعْلَمُوا آنچه شما ندانید از حکمت در تاخیر عمره فَجَعَلَ پس ساخت برای شما یعنی مقرر گردانید مِنْ دُونِ ذٰلِكَ
پیش ازین یعنی قبل از دخول در مسجد حرام بجهة عمره قضا فَتْحًا قَرِيبًا فتحی نزدیک که فتح خیبر است تا دل مؤمنان
از اندوه تاخیر عمره خالی شده بآن فتح شادمان گردد هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ اوست آن خداوندی که فرستاد رَسُولَهُ
رسول خود را که محمد است بِالْهُدَىٰ براه نمودن خلق یا بیان کردن احکام وَدِينِ الْحَقِّ و بدین درست که
اسلام است لِيُظْهِرَهُ تا غالب کرداند آن دین را عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ بر همه دینها یعنی تا اگر دینی حق باشد احکام آن را

منسوخ سازد واگر باطل بود برانداز د وگفته اند هیچ اهل دینی نباشد الّا که مقهور و مغلوب مسلمانان شوند وآن بوقت
نزول عیسی علی نبینا وعلیه السلام باشد وَكَفَىٰ بِاللَّهِ و بسنده است خدای شَهِيدًا گواه بر نبوت تو
اگر سهیل گوید محمد بن عبد الله نویسید غم نخوری که ما میگوئیم مُّحَمَّدٌ رَّسُولُ اللَّهِ محمد فرستاده خدایست تَعَالَىٰ وَالَّذِينَ
مَعَهُ وآنانکه با وی اند از مؤمنان أَشِدَّاءُ سخت دل و غلیظ اند عَلَى الْكُفَّارِ بر کافران
رُحَمَاءُ مهربان و مشفقان بَيْنَهُمْ میان یکدیگر تَرَاهُمْ می بینی ایشان را رُكَّعًا رکوع آرندگان
سُجَّدًا سجود کنندگان یعنی در اکثر اوقات مشغول اند بنماز در موضح فرموده که این مناقب راجع است بهمه صحابه
رضی الله عنهم اما در این الفاظ ایمائی است باختصاص هر یک از خواص اصحاب بمنقبتی خاص و الذین معه مدح
صدّیقست که بقرب و معیت و رفاقت در دار و غار مخصوص بوده و اشدّاء علی الکفار صفت فاروق است چه در
نهایت شدت و غلظت او با اهل شرک و نفاق همه علما را اتفاق است رحماء بینهم نعت ذو النورین است که
رأفت حیا و دلنوازی و وفای وی مشهور و معروفست و نزد خالق و خلایق بدان صفات و سمات موسوم و موصوف
رُكَّعًا سُجَّدًا شرح حال حضرت مرتضی علی است علیه السلام که اکثر اوقات و اغلب آنات او بوظایف طاعات
و عبادات میگذشت تا حدی که هر شب او از هزار تکبیر احرام از خلوت وی باسماع خادم ما عتبه علیه اش میرسید
يَبْتَغُونَ می طلبند این بزرگان فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ فضلی از خدای یعنی زیادتی ثواب از وی جویند وَ
رِضْوَانًا و خشنودی حضرت او طلب میکنند سِيمَاهُمْ علامت ایشان فِي وُجُوهِهِم در رویهای ایشان لایح بود
چه روی نماز گذارنده در نظر اهل دل خورشید تابنده است من کثر صلوته باللیل حسن وجهه بالنهار در نفحات
مذکورست که چون ارواح ببرکت قرب الهی صافی شد انوار موهبت بر اشباح ظاهر گردد :: در دین را گواه چه حاجت
که عاشق است رنگ رخش زدور ببین و بدان که هست ذَٰلِكَ این وصف که مذکور شد مَثَلُهُمْ صفت ایشانست
فِي التَّوْرَاةِ در کتاب موسی علیه السلام یعنی ایشان بدین صفت در توریة مذکور اند وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنجِيلِ و صفت
ایشانست در انجیل یعنی بهمین نعت در کتاب عیسی علیه السلام مسطور اند یا صفت ایشان در انجیل كَزَرْعٍ مانند کشتی است
در ادا أَخْرَجَ شَطْأَهُ بیرون آرد شاخک خود را یعنی تخم زند و یک شاخ بیرون آید فَآزَرَهُ پس قوی کرد آن
آن یک شاخ را فَاسْتَغْلَظَ پس سطبر شود فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ پس بایستد بر ساقهای خود اول دانه بود
و گیاهی ضعیف تا آخر درختی گردد يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ بشگفت آرد مزارعان را قوت سطبری و راستی و خوبی او این
مثلیست و ممثل وی حضرت پیغمبرست و یاران وی رضی الله عنهم که با اول دعوت اسلام ضعیف بود و هر چند بر آمد
قوت گرفت و سبب تعجب عالمیان شد حق سبحانه این تمثیل فرمود لِيَغِيظَ تا خشم گیرند بِهِمُ الْكُفَّارَ بیاران پیغمبر

کافران امام قشیری

کافران امام قشیری رحمه الله فرموده که آیت در شان اصحابست پس هر که بر ایشان خشم گیرد و ایشانرا دشمن دارد در خیل کفار
خواهد بود وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وعده کرد خدای آنان را که گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند
کارهای ستوده مِنْهُم از ایشان یعنی همه ایشان را وعده فرموده مَّغْفِرَةً آمرزش گناه وَأَجْرًا عَظِيمًا و مزدی
بزرگ

بسم الله الرحمن الرحیم

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده اید لَا تُقَدِّمُوا پیش مبرید اقوال خود را بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ
پیش از قول خدای و رسول او یعنی سخن مگوئید پیش از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم سخن گوئید یا تعجیل مکنید پیش از وی در امر و نهی یا در
معنی و تاویل کتاب و سنت پیشی مگیرید بر پیغمبر که او بدان داناترست وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای در تقدیم بروی
قولا و فعلا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بدرستیکه خدا شنواست مر اقوال شما را عَلِيمٌ داناست بافعال شما يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا ای گروه گرویدگان لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ آوازهای خود را فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ بالای آواز پیغمبر این بشارت
تعلیم مراسم ادب میدهد یعنی چون سخن گوئید آواز خود را بلندتر از آواز وی بر مدارید وَلَا تَجْهَرُوا و آشکارا
مسازید لَهُ بِالْقَوْلِ برای او سخن را یعنی او را بلند ندا مکنید كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ همچون آشکارا خواندن برخی از شما
لِبَعْضٍ مر بعضی را بلکه آواز خود نرم سازید تا مراعات لوازم ادب کرده باشید و گفته اند او را بنام و کنیت مخوانید
چنانچه یکدیگر را میخوانید بلکه به یا نبی الله و یا رسول الله خطاب کنید أَن تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ تا باطل نشود عملهای شما بسبب
این جرأت وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ و شما ندانید که عملهای شما حبط شده بترک ادب و بزرگان گفته اند من ترک
الادب رد عن الباب بهفتصد هزار ساله طاعت ابلیس بیک بی ادبی ضایع شد :: نگاه دار ادب در طریق عشق و نیاز
که گفته اند طریقت تمام آداب است آورده اند که ثابت بن قیس رضی الله عنه مردی بلند آواز بود و پیوسته با حضرت پیغمبر صلعم
بلند سخن گفتی چون این آیه نازل شد در خانه بنشست و بگریه و زاری مشغول شد خبر بآنحضرت رسیده او را طلبید و گفت حقیقت
حال تو ثابت گفت یا رسول الله در گوش من گرانی است و من در مجلس شما بآواز بلند سخن میگویم ترسیدم که عمل من حبط شده باشد
حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که راضی نیستی بانکه زندگانی بخیر و بمیری بخیر یعنی شهید شوی و تو از اهل بهشتی ثابت گفت
خشنود شدم و بدین بشارت هرگز آواز در حضور شما بر ندارم آیت آمد که إِنَّ الَّذِينَ يَغُضُّونَ بدرستی آنانکه
فرو میدارند أَصْوَاتَهُمْ آوازهای خود را عِندَ رَسُولِ اللَّهِ نزدیک رسول خدای و بادب و آزرم سخن میگویند
أُولَٰئِكَ آنگروه الَّذِينَ امْتَحَنَ اللَّهُ آنانند که امتحان کرده است خدای قُلُوبَهُمْ دلهای ایشان را لِلتَّقْوَىٰ
برای قبول تقوی در کشف الاسرار فرموده که پاکیزه کرده است حق سبحانه دلهای ایشان را و آزمودن بمعنی پاک کردن آمده است
هم چنانچه زر در کوره خلاص نهند تا غشها بسوزد و طلای خالص بماند گویند این زر آزموده است :: در بوته امتحان کرم بگداز

منت دارم که بیغمبر میسازی لَهُمْ مرایشان کرده پاکیزه دلان راست مَغْفِرَةٌ آمرزش گناهان وَأَجْرٌ عَظِيمٌ ومزدی
بزرگ بی کران آورده اند که پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم سریه فرستاد بحی از احیاء بنی العنبر و آن سریه اسیری
چند از آن بمدینه آوردند قومی از بنی تمیم چون اقرع بن حابس و عطارد بن صاحب و زبرقان بن بدر و غیر ایشان از پی
اسیران خود بمدینه آمدند نزدیک نیم روز بود و حضرت پیغمبر صلعم استراحت فرموده بودند ایشان بدر یک یک از حجرات
طاهره میرفتند و نعره میزدند که ای محمد بدر آی تا مهم اسیران ما بسازی آخر حضرت بیدار شده و بیرون آمده یکی از ایشان را
حکم ساخت و آنکس که حکم کرد گفت که بعضی اسیران را فدا گیر و بعضی را آزاد کن حضرت هم چنان کرد و آیت آمد که
إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ بدرستی آنانکه ندا می کنند ترا مِنْ وَرَاءِ الْحُجُرَاتِ از بیرون حجرها یا از پس آن
أَكْثَرُهُمْ بیشتر ایشان لَا يَعْقِلُونَ ذهن ان نیته ندارند و مراعات ادب نمی نمایند وَلَوْ أَنَّهُمْ واگر ایشان
صَبَرُوا صبر کردندی حَتَّى تَخْرُجَ تا بیرون آئی تو إِلَيْهِمْ بسوی ایشان لَكَانَ هرآینه بودی خَيْرًا لَهُمْ
بهتر مرایشان را چه تمام اسیران آزاد میکردی وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای آمرزنده است کسی را که توبه کند از بی ادبی
رَحِيمٌ مهربانست باهل ادب که تعظیم سید اولوا الالباب میکنند چه ادب جاذب رحمت و حرمت جالب
نعمت سرمایه ادب بکف آور که این متاع آنرا که هست سود ابد آیدش بدست فرستاد تا صدقات ایشان
فرا گیرد و میان ولید و ایشان در جاهلیت خونی واقع بوده چون خبر آمدن ولید شنیدند از سر عداوت دیرینه گذشته
طرح محبتی جدید انداخته و مردم بسیار از روی تعظیم و اجلال باستقبال وی بیرون آمدند او پنداشت که بمقاتله
او می آیند فرار نموده نزد پیغمبر صلعم آمد و بعرض رسانید که بنی المصطلق مرتد شده قصد قتل من کردند و از دادن
زکوة ابا نمودند آنحضرت خالد ولید را با جمعی بر سر ایشان فرستاد و فرمود که در کار ایشان احتیاط تمام بجای آر
و تعجیل منمای خالد برفت و کسی بمیان ایشان روان کرد تا تجسس احوال نماید آنکس دید که بانگ نماز میگویند و
جماعت میگذارند و شعار اسلام از ایشان ظاهرست باز آمده با خالد گفت و خالد بعرض حضرت رسانید و آیت
آمد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مؤمنان إِنْ جَاءَكُمْ اگر آید بشما فَاسِقٌ دروغ گوئی بیرون رفته
از فرمان خدای بِنَبَإٍ بخبری یعنی خبری بیارد موحش که موجب تألم خاطر باشد فَتَبَيَّنُوا پس تفحص کنید و نیکو در پی
روید أَنْ تُصِيبُوا تا نرسانید مکروهی قَوْمًا بگروهی بِجَهَالَةٍ بنادانی یعنی گمان برید که کافرند و با ایشان
حرب کنید و حال آنکه ایشان مسلمان باشند فَتُصْبِحُوا پس گردید عَلَى مَا فَعَلْتُمْ برآنچه کرده باشید نَادِمِينَ
پشیمانان یعنی بخبر فاسق تعجیل مکنید در ساختن امور تا وقتیکه امارت صدق آن خبر بر شما ظاهر وَاعْلَمُوا أَنَّ
فِيكُمْ و بدانید آنکه در میان شماست رَسُولَ اللَّهِ فرستاده خدای و تعظیم او اقتضای آن میکند که سخن دروغ بیهوده

کحضرت او نهی کنید

بحضرت او عرض نکنید لَوْ يُطِيعُكُمْ اگر فرمان برد شما را یعنی اگر قول شما بشنود پیغمبر و برای شما کار کند فِي كَثِيرٍ مِنَ
الْأَمْرِ در بسیاری از کارها لَعَنِتُّمْ هرآینه برنج افتید و هلاک شوید وَلَٰكِنَّ اللَّهَ ولیکن خدای حَبَّبَ
دوست گردانیده است إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ بشما ایمان و توحید را وَزَيَّنَهُ و بیاراسته است آنرا فِي قُلُوبِكُمْ
در دلهای شما بنصب ادله و توضیح حجج و براهین وَكَرَّهَ و دشمن ساخته و مکروه گردانیده است إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ
بسوی شما پوشیدن حق را وَالْفُسُوقَ و بیرون رفتن از راه راست وَالْعِصْيَانَ و نافرمانی کردن أُولَٰئِكَ
آنگروه که تحقیق اخبار کنند هُمُ الرَّاشِدُونَ ایشانند راه یافتگان بطریق صلاح و آن تزیین ایمان و تکریه کفر
فَضْلًا برای فضلیست مِنَ اللَّهِ یعنی فضلی که خدای شما خواسته وَنِعْمَةً و نعمتی از حضرت او وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای
داناست بصدق و کذب مخبران حَكِيمٌ محکم کارست در امور بندگان و از حکمتهای اوست که بتحقیق اخبار
میفرماید که از چیزهای ناراست انواع فتنها می زاید ∴ هرگز سخنان شبهه آمیز مگو وآن راست که هست فتنه انگیز مگو
خاموش کن و گر چاره نداری ز سخن ∴ شوخی مکن و تند مشو تیز مگو آورده اند که میان عبد الله رواحه رض و ابن ابی در حضور
حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم مجادله رفت و بدان انجامید که از قوم هر یک جماعتی بمدد آمدند و بهم از شتم
و سفاهت بحرب و ضرب منجر شد حق سبحانه آیه فرستاد که وَإِنْ طَائِفَتَانِ و اگر دو گروه مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از
گرویدگان اقْتَتَلُوا کارزار کنند با یکدیگر فَأَصْلِحُوا پس اصلاح کنید بَيْنَهُمَا میان ایشان بنصیحت و دعوت
کنید ایشان را بحکم خدای فَإِنْ بَغَتْ پس اگر ستم کند و افزونی جوید إِحْدَاهُمَا یکی از آن دو طایفه عَلَى
الْأُخْرَىٰ بر آن دیگری و از صلح عدول نماید و بفرمان خدای راضی نبود فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي پس قتال کنید
با آنگروه که بغی می کنند حَتَّىٰ تَفِيءَ تا باز گردند إِلَىٰ أَمْرِ اللَّهِ بحکم خدای و گردن نهند فَإِنْ فَاءَتْ پس اگر
باز گردند آن طایفه باغی براه حق و ترک ستم نموده احکام شرع را منقاد شوند فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا پس اصلاح کنید
میان ایشان بِالْعَدْلِ براستی یعنی میل مکنید بیک طایفه و از راه حق تجاوز منمائید وَأَقْسِطُوا و داد
کنید در همه کارها إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ دوست میدارد عدل کنندگان را که قول
و فعل رعایت قانون عدالت کنند چه مدار کار ملک و دین بر عدلست ∴ عدل رامش گریست جان افزای
عدل مشاطه ایست جلوه گرای ∴ عدل کن عدل زانکه در ولایت دل ∴ در پیغمبری زند عادل إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ
جز این نیست که مؤمنان برادرانند مر یکدیگر را در این جهه همه منتسب اند باصلی واحد که آن ایمانست فَأَصْلِحُوا
پس بصلاح آرید بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ میان برادران شما هرگاه که خلاف و شقاق واقع شود تخصیص اخوین بذکر جهة
آنست که اقل جمعی که میان ایشان مخالفت افتد دو کس است یا مراد ابناء اوس و خزرج باشد و ایشان دو برادر بوده اند

وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از غضب الهی در مخالفت فرمان او لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ تا شاید که شما رحمت کرده
شوید نقلست که جمعی از بنی تمیم استهزا میکردند بدرویشان صحابه چون عمار و خباب و بلال و سلمان و صهیب
رضی الله عنهم حق سبحانه آیه فرستاد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانیکه ایمان آورده اید لَا يَسْخَرْ
باید که افسوس نکنند و استخفاف ننمایند قَوْمٌ گروهی از شما مِنْ قَوْمٍ از گروهی دیگر عَسَىٰ أَنْ يَكُونُوا
شاید که باشند آنانکه افسوس کرده شد خَيْرًا مِنْهُمْ بهتر از افسوس کننده کان و بعضی از ازواج طاهرات
رضی الله عنهن ام سلمه رضی الله عنها بقصر قامت یا صفیه رضی الله عنها را بیهودیه عیب کردند حق سبحانه فرمود
وَلَا نِسَاءٌ و نشاید که زنان استهزا کنند مِنْ نِسَاءٍ از زنان عَسَىٰ أَنْ يَكُنَّ شاید که آنها که استهزا کرده
شده اند خَيْرًا مِنْهُنَّ بهتر از استهزا کنندکان باشند و ثابت بن قیس عیب یکی از اصحاب کرد ازین
نیز نهی آمد که وَلَا تَلْمِزُوا و عیب مکنید أَنْفُسَكُمْ نفسهای خود یعنی اهل دین خود را چه مؤمنان بمثابه نفس
واحده اند پس هر که دیگری را عیب کند خود را عیب کرده باشد ع عیب هر کس که کنی هم بتو میگردد باز و ابو مالک
انصاری عبد الله ابی حدرد را رضی الله عنهما گفت یا نصرانی او در جواب گفت که یا یهودی خدای تعالی حکم
کرد که وَلَا تَنَابَزُوا و مخوانید یکدیگر را بِالْأَلْقَابِ بلقبهای ناخوش چنانچه جهود یا ترسا که مسلمان شده
باشد ایشان را بیهودیت و نصرانیت ملقب سازند یا مؤمنی را فاسق و منافق خوانند بِئْسَ الِاسْمُ الْفُسُوقُ
بدنامی است کسی را یاد کردن بفسق یعنی جهود و ترسا گفتن بَعْدَ الْإِيمَانِ بعد از دخول در ایمان وَمَنْ لَمْ يَتُبْ
و هر که توبه نکند ازین منهیات فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه هُمُ الظَّالِمُونَ ایشانند ستمکاران بر نفس خود که آنرا
در معرض سخط الهی و عقاب پادشاهی می آرند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان اجْتَنِبُوا
بپرهیزید و بگذارید كَثِيرًا مِنَ الظَّنِّ بسیاری را از آن گمانها إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ بدرستیکه بعضی از گمان
إِثْمٌ بزه است و گناه بران متفرع می شود و بباید دانست که گمان چهار قسم است اول مأموربه و آن حسن
ظن است بخدای و بمؤمنان و در خبر آمده که ان حسن الظن من الایمان دوم حرام و آن گمان بد است بخدای
و مؤمنان و آنست موجب اثم سیم مندوب الیه و آن تحری باشد در امر قبله و بنا نهادن بر غلبه ظن در امور
اجتهادیه چهارم مباح و آن ظن است در امور دینی و مهمات معیشی و در اینصورت بدگمانی موجب سلامت
و انتظام مهام است و از قبیل حزم شمرده اند کما قیل ؛ بد نفس مباش و بدگمان باش در فتنه و مکر در امان باش
آورده اند که دو کس از اکابر صحابه رضی الله عنهم در بعضی اسفار سلمان را رضی الله عنه نزد حضرت پیغمبر صلعم فرستاده
ادامی یا طعامی طلبیدند و حضرت باسامه رضی الله عنه حواله کرد و اسامه فرمود که نزد من هیچ خوردنی نیست سلمان

باز آمد بصورت

باز آمد بصورت حال باز گفت ایشان در غیبت وی گفتند که سلمان قدمی دارد که اگر بچاه سمیحه رود آبش خشک شود بعد از آن
در تجسس افتادند که آیا اسامه راست گفته که طعام نداشته یا با ما بخل ورزیده دیگر روز که نزد حضرت رسول صلعم آمدند فرمود که چیست
این سرخی گوشت که در میان دندانهاء شما می بینم گفتند ما گوشت تناول نکرده ایم حضرت فرمود که گوشت خوردید غیبتم گوشت
آدمی میگویم و این آیت نازل شد که گمان بد مبرید وَلَا تَجَسَّسُوا و تجسس مکنید چنانچه در کار اسامه بدگمان شدید و تجسس
کردید وَلَا يَغْتَبْ بَعْضُكُمْ و باید که غیبت نکند بعضی از شما بَعْضًا بعضی دیگر را چنانچه درباره سلمان کردید و غیبت
آنست که غایبانه کسی سخنی گوید که اگر مواجهه با او گوید انرا کاره بود پس تمثیل میفرماید برای زشتی غیبت برین وجه که
أَيُحِبُّ آیا دوست میدارد أَحَدُكُمْ یکی از شما أَنْ يَأْكُلَ انرا که بخورد لَحْمَ أَخِيهِ گوشت برادر خود مَيْتًا
در حالتی که مرده بود آن برادر بلکه نفس شما از آن تنفر نماید فَكَرِهْتُمُوهُ پس مکروه دارید آنرا و بخز ریدهم چنانچه اکل گوشت
مرده را کاره اید باید که غیبت را کاره باشید ؛ انکس که لوای غیبت افراخته است از گوشت مردگان غذا ساخته است
وانکس که بعیب خلق پرداخته است زانست که عیب خویش نشناخته است وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از عقوبت الهی بسبب غیبت
کردن إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ بدرستیکه خدای پذیرنده توبه است از جمعی که تایب شدند از غیبت کردن رَحِيمٌ مهربانست
بر آنانکه باز ایستند از غیبت گفتن آورده اند که در روز فتح مکه جمعی از طلقا بوقتیکه بلال رضی الله عنه بر بام
بیت الحرام زاده الله تعظیما باذان مشغول بود در غیبت وی افتادند و یکی از سخنان ایشان آن بود که آیا محمد هیچ کس دیگر
نیافته که بانگ گوید جز این کلاغ سیاه و در نسب او قدح کردند آیت آمد که يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای مردمان إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ
بدرستیکه ما آفریده ایم شما را مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ از مردی و زنی که آدم و حوااند و چون همه از یک پدر و مادرید
پس بنسبی فخر کردن و در نسبی طعنه زدن هیچ وجهی ندارد ؛ الناس من جهة التمثال اکفاء ابوهم آدم و الام حواء ؛
بنسب آدمیانی که تفاخر ورزند ازره دانش و انصاف چه دور افتادند نرسد فخر کسی را بنسب بر دگری چون که در اصل یکی را آدم حوا
زادند وانکس که بقبایل و عشایر می نازد باید که داند که تشعب شعوب و بطون برای تعارفست نه برای تفاخر چنانچه میفرماید
وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا و گردانیدیم شما را شعبها یعنی جماعتهای عظیم منسوب باصلی واحد وَقَبَائِلَ و قبیلهای منشعب
بشعوب لِتَعَارَفُوا تا بشناسید یکدیگر و ممتاز گردید یعنی دو کس که بنام متحد باشند بقبیله متمیز می شوند چنانچه زید تمیمی از زید
قرشی و بباید دانست که شعوب مشتمل باشد بر قبایل چنانچه مثلا خزیمه شعبیست مشتمل بر چند قبیله یکی از آن کنانه است و قبیله
بر عمایر اشتمال دارد چنانچه قریش عماره است از کنانه و بعد از عمایر بطون است چون لؤی که بطنی است از قریش و بعد از آن افخاذ است
چون هاشم که فخذیست از لؤی پس عشایرست چون عباس از هاشم بعد از آن فصیله باشد و آن اهل بیت است چون بنی العباس
و گفته اند شعوب از قحطان باشد و قبایل از عدنان و قول آنست که شعوب از عجم است و قبایل از عرب و بر هر تقدیر إِنَّ أَكْرَمَكُمْ

عِنْدَ اللّٰهِ بدرستیکه بزرگوارترین شما نزدیک خدای اَتْقٰاکُمْ پرهیزکارترین شماست چه بتقوی نفوس را رتبهٔ کمال
حاصل گردد و هرکه را تقوی بیشتر قدم او در مرتبهٔ فضل بیشتر الشرف بالعلم والادب لا بالاصل والنسب
با ادب باش تا بزرگ شوی که بزرگی نتیجهٔ ادب است اِنَّ اللّٰهَ عَلِيمٌ بدرستیکه خدای داناست باصل و نسب شما
خَبِيرٌ آگاه از علم و ادب شما آورده اند که جمعی از بنی اسد بمدینه اظهار کلمهٔ شهادت میکردند و میگفتند یا رسول الله
تمام عرب تنها نزد تو آمده اند و ما با اهل و عیال آمدیم و اغلب اعراب با تو قتال کردند و ما عنان کشیده داشتیم
القصه منتی عظیم داشتند بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بایمان خود حق سبحانه فرمود که قَالَتِ الْأَعْرَابُ گفتند
اهل بادیه از اسد و غطفان که آمَنَّا ایمان آورده ایم و گرویده ایم قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا بگو که ایمان نیاورده اید
چه ایمان اقرار زبانست با تصدیق دل شما را اقرار هست و تصدیق نی پس مگوئید که ایمان آورده ایم وَلٰكِنْ
قُولُوا أَسْلَمْنَا ولیکن بگوئید که اسلام آورده ایم مراد اسلام لغوی است که عبارت از انقیاد باشد و دخول در سلم
و اظهار کلمه از ترس قتل و سبی وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ و در نیامده است ایمان فِي قُلُوبِكُمْ در دلهای شما
لاجرم دل شما با زبان موافقت ندارد وَإِنْ تُطِيعُوا اللّٰهَ و اگر فرمان برید خدای را وَرَسُولَهُ و فرستادهٔ
او را باخلاص و از سر نفاق بگذرید لَا يَلِتْكُمْ کم نگرداند خدای مِنْ أَعْمَالِكُمْ از مزد کردارهای شما
چیزی را بلکه بتمام و کمال بشما رساند إِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ بدرستیکه خدای آمرزنده است گناهی را که از مطیعان
صادر شده رَحِيمٌ مهربانست بتوفیهٔ اجور ایشان إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ جز این نیست که گرویدگان حقیقی
الَّذِينَ آمَنُوا آنانند که ایمان آورده اند بِاللّٰهِ وَرَسُولِهِ بخدای و رسول او بخلوص دل و صفای نیت
ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا پس شک نکردند بل بعد از اقرار بزبان وَجَاهَدُوا و برای تحقیق ایمان خود جهاد
کرده اند بِأَمْوَالِهِمْ بمالهای خود که بر غازیان نفقه کردند تا برای ایشان سلاح خریدند وَأَنْفُسِهِمْ
و بنفسهای خود که مباشر حرب کفار شدند فِي سَبِيلِ اللّٰهِ در راه رضای خدای أُولٰئِكَ آن گروه مؤمنان
مجاهد هُمُ الصَّادِقُونَ ایشان اند راست گویان در دعوی ایمان بعد از نزول این آیت همان گروه آمدند
سوگند خوردند که ما مؤمن صادقیم آیت آمد که قُلْ بگو ایشان را أَتُعَلِّمُونَ اللّٰهَ آیا خبر میکنید خدای را
بِدِينِكُمْ بکیش خود بدروغ سوگند میخورید بر ایمان وَاللّٰهُ يَعْلَمُ و حال آنست که خدای میداند مَا
فِي السَّمٰوَاتِ آنچه در آسمانهاست از کواین علوی وَمَا فِي الْأَرْضِ و آنچه در زمین است از حوادث
سفلی وَاللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ و خدای بهمه چیزها عَلِيمٌ داناست و هیچ چیز بر او پوشیده نشود پس محتاج اعلام
و اخبار شما نیست يَمُنُّونَ عَلَيْكَ منت می نهند بر تو أَنْ أَسْلَمُوا بآنکه اسلام آورده اند قُلْ لَا تَمُنُّوا

بگو منت منهید

سورة ق

بگو منت منهید عَلَيَّ بر من إِسْلَامَكُمْ باسلام خود بَلِ اللّٰهُ بلکه خدای يَمُنُّ منت می نهد عَلَيْكُمْ بر شما أَنْ هَدَاكُمْ
بآنکه راه نموده است شما را لِلْإِيمَانِ بایمان إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما صَادِقِينَ راست گویان در دعوی ایمان
إِنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ بدرستیکه خدای میداند غَيْبَ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ آنچه پوشیده است در آسمانها و زمینها
وَاللّٰهُ بَصِيرٌ و خدای بیناست بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه شما میکنید از اظهار ایمان و ابطان نفاق

بسم الله الرحمن الرحیم

قٓ حروف مقطعه جهت فرق است میان کلام منظوم و منثور امام علم الهدی رحمة الله فرموده که این حروف شعرا را بجای تشبیب است
مر نظم را چه سماع بمجرد استماع این حروف استدلال میکند بر آنکه کلامی که بعد از وی آید منثور است نه منظوم پس ایراد این حروف رد
جماعتی است که قرآن را شعر میگفتند و در این حرف بعینه گفته اند نامی است خدای یا نام قرآن است یا مفتاح اسم قادر و قدیر
و قهار و قابض و قدوس و قوی و قیوم است یا اشارتست بکلمهٔ قف یعنی بایست ای محمد بر عمل آنچه مامور شده امام
ابو اللیث رحمه الله فرموده که معنی قاف آنست که الله قایم بالقسط و گویند قاف نام کوهی است محیط بکرهٔ زمین که حق
سبحانه آن را از زبرجد سبز آفریده و بدان سوگند یاد کرده یا قسم است بقدرت خدای یا بقرب الهی که ستر و کشف در این
سوره از آن خبر میدهد یا سوگند میخورد بقوت قلب حبیب خود وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ و بحق قرآن بزرگوار که همه آدمیان
مبعوث خواهند و کافران به بعث نگرویدند بَلْ عَجِبُوا بلکه عجب داشتند أَنْ جَاءَهُمْ از آنکه آمد بدیشان مُنْذِرٌ
پیغمبری بیم کننده مِنْهُمْ از جنس ایشان فَقَالَ الْكَافِرُونَ پس گفتند ناگرویدگان وضع ظاهر در موضع ضمیر جهت
تقبیح حال ایشان است بگو هٰذَا این برگزیدن محمد برای رسالت شَيْءٌ عَجِيبٌ چیزی شگفت است و کاری
عجب و دیگر گفتند أَإِذَا مِتْنَا آیا چون ما بمیریم وَكُنَّا تُرَابًا و گردیم خاک ما را بعالم حیات باز خواهند گردانید
و روح ما با جسد رجعت خواهد کرد ذٰلِكَ این رد ما بحیات رَجْعٌ بَعِيدٌ بازگشتی دور است از عادت و امکان
پس حق تعالی رد ایشان را گفت قَدْ عَلِمْنَا بدرستیکه ما میدانیم مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ آنچه کم کرداند زمین مِنْهُمْ از گوشت
و پوست و استخوان ایشان بعد از مرگ ایشان وَعِنْدَنَا و نزدیک ما كِتَابٌ حَفِيظٌ کتابی است نگاه دارنده
مر تفاصیل اشیا را پس آنچه از ایشان خاک شده آن را میدانیم یا نوشته است محفوظ از اندراس و تغییر مشتمل بر عدد
و اسامی ایشان آن نیز فراموش نمیکنیم پس اعادهٔ ایشان بعد از افنا بر ما دشوار نباشد و چنان نیست که ایشان میگویند
بَلْ كَذَّبُوا بلکه تکذیب کرده اند و نگرویده بِالْحَقِّ بقرآن که راست و درست یا بمحمد لَمَّا جَاءَهُمْ آنهنگام که آمد
بدیشان و معجزه نمود و حجت لازم کرد فَهُمْ فِي أَمْرٍ مَرِيجٍ پس ایشان در کاری شوریده اند بهم برآمده و با ضطراب
آورنده در شان قرآن گاهی آن را سحر میگویند و گاهی شعر و گاهی افسانه و در بارهٔ پیغمبر وقتی او را ساحر میخوانند و وقتی کاهن

و وقتی مفتری اَفَلَمْ یَنْظُرُوا آیا نمی نگرند منکران بعث و حشر اِلَی السَّمَاءِ بسوی آسمان که واقع است فَوْقَهُمْ
زبر سر ایشان که بمحض قدرت کَیْفَ بَنَیْنَاهَا چگونه بنا کرده ایم آن را طبقه بر زبر طبقه وَزَیَّنَّاهَا و بیاراسته ایم
آن را بستارگان وَمَا لَهَا و نیست آن را مِنْ فُرُوجٍ هیچ شکافها و فرجها پس از آفریدن چیزی بدین همه
بزرگی بی فرجه و علتی و شکافی و عیبی دلیل است بر کمال علم و قدرت و نهایت دانش و حکمت وَالْاَرْضَ مَدَدْنَاهَا
و زمین را باز کشیده ایم و گسترده بر روی آب وَاَلْقَیْنَا فِیهَا و افکنده ایم در روی رَوَاسِیَ کوههای بلند استوار
پای برجای وَاَنْبَتْنَا فِیهَا و برویانیده ایم در زمین مِنْ کُلِّ زَوْجٍ از هر گونه بنائی بَهِیجٍ نیکو و آراسته
و بهجت افزاینده و این همه کرده ایم تَبْصِرَةً از برای بینائی یعنی بنظر اعتبار و استدلال نگریستن وَذِکْرٰی
و از برای یاد کردن و پند گرفتن لِکُلِّ عَبْدٍ مُنِیبٍ مر هر بنده باز گردنده را بخدای وَنَزَّلْنَا و فرو فرستادیم
مِنَ السَّمَاءِ از ابر یا از جانب آسمان مَاءً مُبَارَکًا آبی بسیار منفعت فَاَنْبَتْنَا پس برویانیدیم بِهِ بدان
آب جَنَّاتٍ بوستانهای مشتمل بر اشجار و اثمار وَحَبَّ الْحَصِیدِ و دیگر رسته گردانیدیم بباران دانه را که
نشان او آنست که بدروند چون گندم و جو و ارزن و امثال آن وَالنَّخْلَ بَاسِقَاتٍ و برویانیدیم درختان
خرماء بلند و بزرگ لَهَا مر آن خرما بنان را طَلْعٌ نَضِیدٌ غلاف خرماء در هم رسته مراد تراکم طلع است
یا بسیاری میوه درو و این همه برویانیدیم رِزْقًا لِلْعِبَادِ برای روزی مر بندگان را وَاَحْیَیْنَا بِهِ و زنده
گردانیدیم بدان آب بَلْدَةً مَیْتًا زمینی مرده افسرده را پس هم چنانکه زمینی پژمرده را حیات بخشیدیم کَذٰلِکَ
الْخُرُوجُ هم چنان است بیرون آمدن شما از قبرها زنده گشتن و بعرصه محشر حاضر شدن و اگر کسی تأمل کند در
احیاء دانه که مانند مرده در خاک مدفون است و ظهور او بعد از خفاء دو زیست که تشبیه از حیات اموات پس تواند بود
∴ کدام دانه فرو رفت که بر نیامد باز چرا بدانه انسانت این گمان باشد ∴ فرو شدن چو بدیدی بر آمدن بنگر
غروب شمس و قمر را چرا زیان باشد پس برای تسلی دل مبارک حضرت پیغمبر صلعم که از تکذیب قوم ملول بود از حال
مکذبان امم خالیه خبر میدهد و میفرماید که کَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ تکذیب کردند پیش از اهل مکه قَوْمُ نُوحٍ قوم نوح
که بنی شیث و بنی قابیل بودند مر نوح علیه السلام را وَاَصْحَابُ الرَّسِّ و اهل چاه یمامه یا بئر معطله یا فتح
مر نبی خود حنظله بن صفوان را ع وَثَمُودُ و قوم ثمود صالح را ع وَعَادٌ و قوم عاد هود را ع وَ
فِرْعَوْنُ و فرعون مر موسی و هارون را علیهما السلام وَاِخْوَانُ لُوطٍ و برادران لوط یعنی اصهار او مر او را ع
وَاَصْحَابُ الْاَیْکَةِ و اصحاب ایکه مر شعیب را ع وَقَوْمُ تُبَّعٍ و قوم تبع مر تبع را و در سوره دخان شمه
از حکایت وی گذشت و اخبار بواقی انبیاء مذکوره هر یک در محل خود مسطور شده کُلٌّ همه ایشان کَذَّبَ

الرُّسُلَ

الرُّسُلَ تکذیب کردند همه پیغمبران را زیرا که انبیا مصدق یکدیگرند پس تکذیب یکی از ایشان تکذیب همه ایشان باشد و چون تکذیب کردند
فَحَقَّ وَعِیدِ پس لازم شد و فرود آمد بدیشان وعید من یعنی آنچه وعده کرده بودم از عذاب اَفَعَیِینَا آیا ما عاجز شده ایم
و رنج یافته بِالْخَلْقِ الْاَوَّلِ بآفرینش اول خلق تا فرومانیم در آفرینش ثانی مشرکان مکه معترف بودند بآنکه حق تعالی مبدع خلق است
در اول پس میفرماید که کسیکه قادر بوده بر آفرینش جمیع بی ماده و مددی چرا توانا نبود بر اعاده ایشان بجمیع مواد و رد حیات
با آن و بی شبهه ما بر آن قوت داریم بَلْ هُمْ بلکه کافران فِی لَبْسٍ در شک و شبهه اند بسبب وساوس شیطانی مِنْ خَلْقٍ جَدِیدٍ
از آفریدن نو یعنی بعث و حشر چه آنرا مخالف عادت می بینند و در خلق جدید محققان را نکتهای نازک و سخنان دقیق لطیف
هست و بر بعضی از آن در تفسیر مبین آیه از جواهر التفسیر اطلاع توان یافت وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ و بدرستیکه ما آفریده ایم
آدمی را وَنَعْلَمُ و میدانیم مَا تُوَسْوِسُ بِهِ آنچیزی که وسوسه میکند مر در ابدان نَفْسُهُ نفس او از اندیشهای بد وَنَحْنُ
اَقْرَبُ و ما نزدیکتریم اِلَیْهِ بآن مِنْ حَبْلِ الْوَرِیدِ از رگ جان وی و این نزدیکی بعلم و قدرت است نه بمکان و مسافت
ماوردی فرموده که حبل الورید رگیست متصل بدل و علم خدای به بنده نزدیکتر است از علم دل وی و گفته اند ما داناتریم بجای وی
از کسیکه نزدیکتر باشد از حبل الورید بوی صاحب بحر الحقایق فرموده که حبل الورید اقرب اجزای نفس انسانیت بوی پس این
سخن ایمائی است بآنکه حق سبحانه از آن اقرب به بنده اقرب است پس چنانچه انسان هر گاه خود را طلبد یابد حق را نیز هر گاه جوید
بیابد و اذا سألک عبادی فانی قریب و در زبور آمده است که الا من طلبنی وجدنی ∴ نحن اقرب گفت من حبل الورید
تو فکندی تیر فکرت را بعید ای کمان و تیرها بر ساخته صید نزدیک و تو دور انداخته و بباید دانست که قرب حق بیچون و بی چگونه
باشد ای عزیز کیفیت قرب جان را که پیوسته است بتن در نمی توان یافت قرب حق را که از کیفیت مقدس و منزه است
چگونه ادراک توان کرد و هم در مثنوی معنوی مذکور است ∴ قرب بیچون است جانت را بتو آن حق را چون بدانی ای عمو
قرب نی بالا نه پستی رفتن است قرب حق از قید هستی رستن است در کشف الاسرار آورده که قرب بنده بحق آن است که فرمود
واقترب و در احادیث قدسیه وارد است که لا یزال العبد یتقرب الی بالنوافل و این قرب اول با یمان است و تصدیق و آخر با حالات
و تحقیق یعنی مقام مشاهده که ان تعبد الله کانک تراه و قرب حق مر بنده را دو قسم است یکی کافه خلق را بعلم و قدرت و هو
معکم اینما کنتم دیگر خواص درگاه را بخصایص تر و شواهد لطف که و نحن اقرب الیه اول او را قربی دهد یعنی تا از جهان نفس برهاند
پس قربی بخشد حقیقی تا از آب و گل بازش بر دارد از هستی موهوم بنده می کاهد و هستی اصل زیاده ظهور میکند تا چنانچه در اول
حق بود و در آخر هم خود باشد اینجا علایق مرتفع گردد و اسباب منقطع و رسوم باطل و حدود متلاشی و اشارت متناهی و عبارات
منتفی و حق یکتا و بخود باقی ∴ موج بحر لمن الملک بر آید ناگاه غرقه گردند در آن بحر چه درویش و چه شاه خرمن هستی موهوم جهان
سوزاند آتش عشق که نی دانه بماند نی کاه اِذْ یَتَلَقَّی الْمُتَلَقِّیَانِ یاد کن چون فرا گیرند دو فرشته فرا گیرنده اقوال و اعمال مکلفان

و بنویسند عَنِ الْیَمِینِ از طرف راست همنشین وَعَنِ الشِّمَالِ قَعِیدٌ و از جانب چپ همنشین یعنی این دو ملک موکل بر راست و چپ بنده و نشسته نگهبان وی باشند مَا یَلْفِظُ بیرون نه افکند از دهان خود مِنْ قَوْلٍ هیچ سخنی یعنی متکلم نشود بچیزی اِلَّا لَدَیْهِ مگر نزدیک او رَقِیبٌ نگهبانی بود عَتِیدٌ آماده که فی الحال بنویسد و در لباب آورده که در حکمت آورده مذکورست که عجب میدارم از پسر آدم که دو ملک او بر دو کتفهای وی پیش او نشسته اند زبان او قلم ایشان است و آب دهن او مداد ایشان چگونه در مالا یعنی سخن گوید و حال آنکه میگوید و بسیار میگوید و در حدیث آمده که من حسن اسلام المرء ترکه مالا یعنیه ∴ الهی از صرفهٔ رزمی کنی صرفهٔ گفتار کن از مسکینی مصلی نیست زبان زیر کام تیغ پسندیده بود در نیام ملکین بدین نوع نگهبان بنده اند و نیک و بد او بقید کتابت در می آرند که ناگاه اجل بر وَجَاءَتْ و بیاید سَكْرَةُ الْمَوْتِ بیهوشی مرگ بِالْحَقِّ بامر خدای که درست درست است و گویند مر او را ذٰلِكَ این مرگ است مَا كُنْتَ مِنْهُ آنچه بودی که تو از و تَحِیدُ میگریختی و میترسیدی و او را مکروه میداشتی وَنُفِخَ فِی الصُّورِ و دمیده شود در صور نوبت دوم و بدین نفخه مردگان زنده شده از قبرها بر آیند و ملائکه میگویند ذٰلِكَ این روز است یَوْمُ الْوَعِیدِ روزی که همه خلقان را بدو وعید میکردند یعنی میترسانیدند وَجَاءَتْ می آید در آن روز بعرصهٔ محشر كُلُّ نَفْسٍ هر کسی مَعَهَا سَائِقٌ با او رانندهٔ یعنی فرشتهٔ او را بموقف حساب میراند وَ شَهِیدٌ و با او گواهی که بر اعمال نیک و بد او گواهی میدهد و آن هم فرشتهٔ باشد یا جوارح او نه از سایق فرار میسر و نه پیش شاهد انکار متصور و بهر کس از حق خطاب میرسد که لَقَدْ كُنْتَ بدرستی که بودی تو بدنیا فِی غَفْلَةٍ در بی خبری مِنْ هٰذَا ازین روز فَكَشَفْنَا پس برداشتیم عَنْكَ از دیدهٔ تو غِطَاءَكَ پوشش جهل و غفلت ترا تا هرچه شنوده بودی معاینه ببینی فَبَصَرُكَ الْیَوْمَ پس دیدهٔ تو امروز بسبب کشف حجاب از و حدید تیز است و گفته اند بینایی الحاصل یعنی دانایی است یعنی آنچه بر تو پوشیده بود از احوال بعث و حشر امروز بتو نمودیم و بدانا دانا شدی وَقَالَ و گوید قَرِینُهُ هم نشین او یعنی ملکی که بر او موکل بوده هٰذَا این است مَا لَدَیَّ آنچه نزدیک من عَتِیدٌ حاضر است یعنی دفتر اعمال او پس خطاب رسد بسائق و شهید که أَلْقِیَا فِی جَهَنَّمَ بیفکنید در دوزخ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِیدٍ هر کافری ستیزه کر گردن کش را مَنَّاعٍ لِلْخَیْرِ منع کننده مر خیر را یعنی باز دارنده مال از حقوق مفروضه گفته اند در شأن ولید مغیره است و مراد از خیر دین اسلام و او منع میکرد اولاد و اقربای خود را از مسلمانی و بصفت کفر و عناد نیز موصوف بود و صفتی دیگرش مُعْتَدٍ در گذرنده از حد و در الهی مُرِیبٍ شک آرنده در وحدانیت الَّذِی جَعَلَ آنکه گردانید یعنی شریک ساخت مَعَ اللَّهِ با خدای بحق إِلٰهًا آخَرَ خدائی دیگر فَأَلْقِیَاهُ پس در افکنید او را فِی الْعَذَابِ الشَّدِیدِ در عذابی سخت جاودانی و چون خواهند که آن کافر را در دوزخ

افکنند

ق

افکنند گوید مرا چه گناه است دیوی بر من مسلط بود و مرا گمراه گردانید دیو را حاضر سازند انکار کند قَالَ قَرِینُهُ گوید هم نشین او یعنی آن دیو که در دنیا با وی بوده رَبَّنَا ای پروردگار ما مَا أَطْغَیْتُهُ من بی راه نکردم او را و در باره او از حد در نگذشتم وَلٰكِنْ كَانَ و لیکن بود فِی ضَلَالٍ بَعِیدٍ در گمراهی دور و دراز و از آن باز نگشت قَالَ گوید حق سبحانه لَا تَخْتَصِمُوا مخاصمه مکنید لَدَیَّ نزدیک من که هیچ فایده برین خصومت مترتب نیست وَقَدْ قَدَّمْتُ و بدرستیکه پیش فرستادم إِلَیْكُمْ بِالْوَعِیدِ بشما وعید خود را در کتب خود بلسان رسل خود و حالا شما را هیچ حجتی نماند و هیچ عذر از شما مسموع نیست مَا یُبَدَّلُ الْقَوْلُ تغییر داده نشود سخن لَدَیَّ نزدیک من یعنی وعده و وعیدی که کرده ام تبدیل بدان راه نیابد وَمَا أَنَا بِظَلَّامٍ و من نیستم ستم کننده لِلْعَبِیدِ بر بندگان که بی استحقاق ایشان را عذاب کنم یَوْمَ نَقُولُ یاد کن روزی را که گوید خدای و حفص یقول میخواند یعنی گوئیم لِجَهَنَّمَ مر دوزخ را هَلِ امْتَلَأْتِ آیا پر شدی یعنی من وعده کرده ام که ترا پر سازم از کفار جن و انس پر شده یانی خدای این گوید وَتَقُولُ و گوید دوزخ هَلْ مِنْ مَزِیدٍ آیا هیچ زیادتی هست این استفهام بمعنی سؤال یعنی زیاده کن و حق سبحانه دیگر کافر نوی میفرستد تا پر شود و قول آنست که حتی یضع الجبار قدمه فیها فیقول قط قط ∴ این قدم حق را بود کو را کند عز حق خود که کان او کند و امام زاهد و بعضی دیگر از محققان بر آنند که استفهام بمعنی نفی است یعنی لا مزید پر شدم و زیادتی را گنجایی نیست وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ و نزدیک گردانیده شود بهشت لِلْمُتَّقِینَ برای پرهیزکاران غَیْرَ بَعِیدٍ تاکید است یعنی بهشت بدیشان نزدیک بود نه دور و این پیش از آن باشد که ایشان را به بهشت درآرند اول بهشت را بدیشان نمایند و منازل و نعیم هر یک بنظر وی درآرند تا لذتش بیفزاید پس گویند هٰذَا این است مَا تُوعَدُونَ آنچه وعده داده شده بودید در دنیا و این را آماده کرده ایم لِكُلِّ أَوَّابٍ برای هر باز گردیده از شرک بتوحید یا از معصیت بطاعت یا باز گشته از خلق بحق حَفِیظٍ نگاه دارنده حدود شرع یا رعایت کنندهٔ امر و نهی و گفته اند نگاه دارندهٔ نفس از معصیت یا محافظت کنندهٔ عهد ربانی یا آنکه پاس انفاس و اوقات خود یعنی در هر نفسی از حق تعالی غافل نباشد ∴ اگر تو پاس داری پاس انفاس بسلطانی رسانندت ازین پاس ترا یک پند بس در هر دو عالم که بر ناید ز جانت بی خدا دم مَنْ خَشِیَ الرَّحْمٰنَ هر که بترسد از خدای بِالْغَیْبِ بنهانی و پوشیدگی یعنی عمل خود از خلق پنهان دارد و گفته اند نهان و آشکار او یکی باشد وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِیبٍ و بیارد دلی بازگشته بحق یعنی اقبال کننده بطاعت و سر باز زننده از متابعت نفس پس ایشان را گویند ادْخُلُوهَا در آئید به بهشت بِسَلَامٍ با ایمنی و سلامت یا تشریف یافته بسلام خدای و فرشتگان ذٰلِكَ این روز یَوْمُ الْخُلُودِ روز بقا جاودانیست یعنی در این روز مرگ نباشد لَهُمْ مر اهل بهشت راست مَا یَشَاءُونَ آنچه خواهند از انواع نعمتها و لذات

لدینا فیهما در بهشت و لدینا و نزدیک ما مزید زیاده است از آنچه میخواهند و اکثر بر آنند که مراد از مزید
رؤیت است و کم اهلکنا و بسا کسان که هلاک کردیم قبلهم پیش از ایشان یعنی از قوم تو من قرن از اهل قرنی
که بجای واقع هم اشد ایشان سخت تر بودند منهم از کفار مکه بطشا از روی قوت چون عاد و ثمود فنقبوا
پس راه بریدند فی البلاد در شهرها یعنی رفتند تجارت و سفرها کردند و مال و متاع بسیار بدست آوردند هل من
محیص هیچ بود مر ایشان را گریزگاهی از مرگ یا پناهی از قضای خدا همیه که حکم فنا نازل شد هیچ چیز دستگیری ایشان
نکرد ان فی ذلک بدرستیکه آنچه مذکور شد در این سوره لذکری هرآینه پندی یاد کردنیست لمن کان له
هر کسی را که باشد مر او را قلب دلی متفکر در حقایق اخبار یا عقلی بیدار کننده از خواب غفلت سلمی رحمه الله از
شبلی قدس سره نقل میفرماید که موعظه قرآن را دلی می باید حاضر با خدای که طرفة العین غافل نشود او القی السمع
یا کسی که القاء سمع کند یعنی گوش فرا دارد و بشنوند بطریق اعتبار و هو شهید و او حاضر باشد بوقت استماع
تا فهم معانی آن تواند کرد در لباب آورده که صاحب قلب مؤمن عرب است و شهید مؤمن اهل کتاب که گواهی
دارد بر نعت محمد صلی الله علیه و آله و سلم شیخ ابوسعید خراز قدس سره فرموده که القاء سمع بوقت شنیدن قرآن
چنان باید که گوییا از پیغمبر می شنود پس در فهم بالاتر رود و چنان داند که از جبرئیل استماع میکند پس فهم را بلندتر برد
و چنان داند که از خدای می شنود شیخ الاسلام قدس الله روحه فرموده که این سخن تمام است و سرو در قرآن گواهی
است و آن لفظ شهید است و شهید آن را گویند که حاضر باشد از گوینده شنود نه از خبر دهنده چه غایب از مخبر می
شنود و حاضر از متکلم و از امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که تکرار میکردم قرآن را تا وقتیکه از متکلم آن
می شنودم و لقد خلقنا السموات و الارض و بدرستیکه ما بیافریدیم آسمانها و زمینها را و ما بینهما و آنچه
میان ایشان است فی ستة ایام در شش روز از یکشنبه تا شنبه و ما مسنا و نرسید ما را در آفرینش آنها
من لغوب هیچ رنجی و ماندگی رد قول یهود است که گفتند روز شنبه استراحت کرد آورده اند که رنگ مبارک حضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بعد از استماع فاستراح یوم السبت سرخ شد و آیت آمد که فاصبر پس شکیبائی کن
علی ما یقولون بر آنچه میگویند یهود یا بر سخن مشرکان در انکار بعث یا بر هر چه درباره تو از ایشان صادر گردد
چون نسبت سحر و شعر و جنون یا بر آنچه در حق من میگویند از اتخاذ شریک و ولد و سبح و نماز گزار بحمد
ربک بامر پروردگار تو قبل طلوع الشمس پیش از برآمدن آفتاب که نماز بامداد است و قبل الغروب و پیش
از فرو شدن وی که نماز پیشین و دیگر است و من اللیل فسبحه و در بعضی از شب نماز کن برای او که نماز شام
و خفتن است و ادبار السجود و نماز کن از پس سجدها امام زاهد از مرتضی علی علیه الصلوة و السلام نقل میکند که ادبار السجود

دو رکعت است

الذاریات

دو رکعت است بعد از نماز شام و گفته اند دو رکعت است بعد از عشا یا نوافل بعد از مکتوبات و استمع و گوش فرا دار
و بشنو ندا را یوم ینادی المناد روزی که ندا کند ندا کننده یعنی اسرافیل علیه الصلوة و السلام من مکان قریب
از جایی نزدیک با آسمان یعنی صخره بیت المقدس که از همه زمین به هژده میل نزدیکتر است با آسمان و گفته اند مکان قریب
بدان معنی است که آواز او بهمه جا برسد و از هیچ موضعی دور نبود در خبر است که اسرافیل بر بالای صخره انگشت در گوش کند
و گوید ای استخوانهای ریزه و ای گوشتهای از هم فرو رفته و ای مویهای پریشان شده خدای میفرماید که جمع شوید برای جزاء
قضا یوم یسمعون الصیحة روزی که بشنوند صیحه بعث را که نفخه ثانیه است بالحق با خبری که حق است یعنی
بعث و گویند شنوندگان را که ذلک این روز یوم الخروج روز بیرون آمدن است از قبور انا نحن
بدرستیکه ما نحیی زنده میکنیم مردمان را یعنی نطفه مرده را حیات و نمیت و میمیرانیم ایشان را در دنیا و الینا المصیر
و بسوی ماست بازگشت ایشان دیگر باره که برای حساب زنده سازیم یوم تشقق الارض یاد آر روزی را که
بشکافد زمین و دور شود عنهم از آدمیان یعنی مردگان پس بیرون آیند از قبرها سراعا شتابندگان
بسوی ندا کننده ذلک این احیاء ایشان از قبور حشر جمع کردنی است و برانگیختنی علینا یسیر بر ما آسان نحن
اعلم ما داناتریم بما یقولون بآنچه میگویند کافران از انکار قیامت و افترا در حق من و سخنان مکروه در
باره تو و ما انت و نیستی تو علیهم بجبار بر ایشان مسلطی که بقهر و جبر ایشان را بر ایمان داری فذکر
پس پند گوی بالقرآن بمواعظ قرآن من یخاف وعید کسی را که بترسد از وعید من چه پند نگیرند بدانها جز ترسکاران

بسم الله الرحمن الرحیم والذاریات

ذروا حق سبحانه قسم یاد میکند میفرماید به پراکنده کنندگان یعنی بادها که پراکنند خاک و غیر آن را پراکندگی
و دانه را از کاه جدا کنند یا بملائکه که برانگیزندگان بادها اند فالحاملات وقرا پس به بردارندگان بار گران
یعنی ابرها که بباران گران بارند یا ملائکه که ابرها را بردارند فالجاریات پس بروندگان یسرا رفتنی بآسانی
یعنی کشتیها یا کواکب که در منازل خود جریان دارند فالمقسمات امرا پس بخش کنندگان کار یعنی فرشتگان
که تقسیم امور امطار و ارزاق و غیر آن متعلق بدیشان است و گفته اند مراد چهار فرشته مقربند که هر یک بمهمی
نامزد شده اند جبرئیل بوحی و میکائیل برحمت و عزرائیل بموت و اسرافیل بنفخ حق سبحانه بدین اشیاء عجیبه
و اشخاص بزرگوار قسم یاد میکند جواب این که انما توعدون جز این نیست که آنچه وعده داده شده اید
مر آن از حشر و نشر و ثواب و عقاب لصادق هرآینه راست و درست است و در آن هیچ خلاف نیست و ان
الدین و بدرستیکه جزا و حساب لواقع هرآینه بودنی است بیشک و شبهه والسماء ذات الحبک سوگند بآسمان

که خداوند شدت و استحکام است یا با زینت تمام یا با صورت نیکو و خوش آینده یا خداوند راههاست یعنی طرق کواکب که سیر
ایشانست در تبیان از ابن عمر رض نقل میکند که مراد آسمان هفتم است وحق تعالی بدو سوگند یاد میکند که انکم بدرستیکه شما
ای اهل مکه لفی قول مختلف هر آینه در گفتار مخالفید نسبت با پیغمبر من یعنی گاهی شاعرش میگوئید و وقتی ساحر و زمانی
کاهن و گاهی مجنون یا قول شما در قرآن مختلف است او را سحر میخوانید و شعر و کهانت و اساطیر الاولین یؤفک گردانیده
شود عنه از ایمان بمحمد یا از قرآن من افک آنکس که گردانیده شده است در علم خدا و بحکم قدر و قضا از ایمان
و قرآن یعنی هرکه در علم خدای هست که محروم باشد از ایمان بکتاب و پیغمبر هر آینه محروم است ، ولهاء همه محزون جگرها خونست
تا حکم ازل رحق هر کس چون است قتل الخراصون لعنت کرده شده اند دروغگویان از اصحاب قول مختلف
مراد زمرۀ مقتسمانند که بوقت ورود قوافل بر عقبات که بنشستندی و هر یک بهتان حضرت مصطفی را صلعم نوعی
دیگر با آینده و رونده باز گفتندی و مردمان را از صحبت باز داشتندی وحق تعالی ایشان را لعنت کرد و فرمود
الذین هم دروغگویان آنانند که ایشان فی غمرة در جهالت و نهایت غفلت ساهون غافلان اند
از اوامر الهی یسئلون ایان می پرسند از پیغمبر و مؤمنان که کی خواهد یوم الدین روز جزا که خدا
شما را گوید یاد کرد که وان الدین لواقع و این سخن از روی تکذیب و استهزا می گفتند حق سبحانه فرمود که جزا واقع است
یوم هم روزی که کافران علی النار بر آتش دوزخ یفتنون سوخته شوند و بدان معذب گردند و خزنۀ دوزخ
ایشان را گویند ذوقوا بچشید فتنتکم عذاب خود را هذا الذی کنتم به این است آنچه بودید
شما در دنیا که بآن یعنی برسیدن آن تستعجلون شتاب میکردید و میگفتید متی هذا الوعد ان المتقین
بدرستیکه پرهیزکاران از شرک و معصیت در آنروز فی جنات در بوستانها باشند و عیون
و چشمهای روان یعنی بوستانها که مشتمل باشد بر آبهای جاری آخذین پذیرندگان و فراگیرندگان ما
آتاهم ربهم آنچیز را که بفضل خود عطا کرده است بدیشان پروردگار ایشان از ثواب اعمال و اقوال
انهم کانوا بدرستیکه ایشان بودند قبل ذلک پیش از دخول جنت محسنین نیکوکاران و فرمان برداران
کانوا قلیلا من اللیل بودند که در اندکی از شب ما یهجعون خواب کردندی یعنی اکثر شب بعبادت
مشغول شدندی انس رضی الله عنه فرموده که میان مغرب و عشا بتطوع نماز گذاردندی و از ابن عباس رضی الله
عنهما منقول است که کم شبی بر ایشان گذشتی مگر که نماز گذاردندی یا در اول یا در اوسط یا در آخر آن و اشهر آنست که
خواب نکردندی تا نماز خفتن ادا نمودندی و وقت آن را در از کشیدندی وبالاسحار و بودند که بسحرها هم
یستغفرون ایشان طلب آمرزش میکردند یعنی با وجود خواب اندک و طاعت بسیار چون طلیعۀ سحر ظاهر شدی استغفار کردندی

بر آنوجه که گوئیا

الذاریات

بر آنوجه که گوئیا شب همه شب بارتکاب جرایم اشتغال نموده اند و این دلیل آنست که بعمل خود معجب نبوده اند و از آن حیا می
داشته ، طاعت ناقص من موجب غفران نشود راضیم گر مدد علت عصیانم نشود وفی اموالهم و در مالهای
و در مالهای ایشان حق نصیبی و بهره بود للسائل مر خواهنده را والمحروم و بی بهره را محروم مستحق باشد
که از کس چیزی نخواهد و مردم گمان برند که او توانگر است و صدقه بوی ندهند یا کسی که از کشت و زرع او انقطاع
رسد یا فقیری که بدختران مبتلا بود یا مملوکی که خداوند او را نفقه ندهد و بنابر تقدیر ایشان در مال خود حق مقرر
کرده بودند خواهنده را و ناخواهنده وفی الارض و در زمین آیات نشانهاست برای استدلال بر قدرت
الهی للموقنین مر اهل یقین را و بعضی از آن آیات بر روی زمین معادن است که انواع جواهر از آن استخراج
میکنند و نباتات از بقول و حبوب و اشجار و اصناف آن و حیوانات از بهایم و سباع و حشرات و انواع آن و در
نفس زمین اختلاف اجزاء او در کیفیات و خواص و منافع وفی انفسکم و نشانهاست در نفسهای شما افلا تبصرون
آیا استفهام بمعنی امر است یعنی بنظر عبرت در نگرید علامات کمال صنع در ذات خود مشاهده کنید چه در عالم هیچ چیز
نباشد الا که نمونۀ از آن در نهاد شما بود و با وجود آن منفرد دید بهیئات حسنه و ترکیبات خوش و منظرهای دلکش
و تمکن از افعال غریبه و استنباط صنایع مختلفه و استجماع کمالات متنوعه در حقایق سلکی خود کوه است که هر که این را
در نفس خود نه بیند و در صفحۀ وجود خویش آثار قدرت مطالعه ننماید خط خود را ضایع کرده باشد و از زندگانی هیچ
بهره نیابد ، نظری بسوی خود کن که تو جان دلربائی مگذر بخاک خود را که تو از بلند جائی تو ز چشم خود نهانی
تو کمال خود چه دانی چه دری از صدف برون آ که تو بس گرانبهائی وفی السماء و در آسمانست رزقکم روزی
شما یعنی اسباب رزق که باران است یا آنچه قسمت یافته از رزق شما مکتوب بر لوح و در تبیان گفته که لوح در آسمان
چهارم است وما توعدون و دیگر در آسمانست آنچه شما را وعده داده اند از ثواب چه بهشت و نعیم آن در
آسمان هفتم باشد نزدیک سدرة المنتهی فورب السماء والارض پس بپروردگار آسمان و زمین سوگند که انه
بدرستی که آنچه مذکور شد از امر روزی و ثواب ~~چه بهشت و نعیم آن در آسمان هفتم باشد~~ هر آینه راست است مثل
ما انکم تنطقون مانند آنکه شما سخن میگوئید یعنی هم چنانکه شک نیست شما را در سخن گفتن خود شک نیست
در روزی دادن من هل اتیک بدرستی که آمد بتو حدیث ضیف ابراهیم سخن مهمانان ابراهیم علیه السلام
و آن یازده فرشته بودند باهلاک قوم لوط علی نبینا و علیه السلام فرود آمده و در تبیان آورده که چهار بودند جبرئیل و میکائیل
و اسرافیل و روفائیل علیهم السلام المکرمین مهمانان گرامی که شده نزدیک خدای یا نزدیک ابراهیم علیه السلام که بنفس
خود قیام فرمود بخدمت ایشان اذ دخلوا چون در آمدند مهمانان علیه بر ابراهیم ع فقالوا پس گفتند سلام کردیم بر تو

سَلٰامًا سلام کردنی قٰالَ گفت ابراهیم سَلٰامٌ سلام بر شما و شما قَوْمٌ مُنْكَرُونَ گروهی اید ناشناخته شده یعنی
هرگز چنین شما قومی ندیده ام در صورت و قامت بگو شیه مرا که چه کسانید ایشان گفتند مهمانانیم فَرٰاغَ پس بازگشت
ابراهیم اِلیٰ اَهْلِهِ بسوی اهل خود برو جهی که ایشان ندانستند که کجا میرود فَجٰاءَ بِعِجْلٍ سَمِینٍ پس بیاورد گوساله
فربه بریان کرده فَقَرَّبَهُ پس نزدیک گردانید آن را اِلَیْهِمْ بدیشان یعنی در پیش ایشان نهاد ایشان بدان
میل نکردند قٰالَ اَلٰا تَأْكُلُونَ گفت آیا نمیخورید ازین یعنی نخورید ایشان گفتند نمیخوریم فَاَوْجَسَ
پس در خواطر گرفت مِنْهُمْ از ایشان خِیفَةً یعنی دل مبارکش بیم کرد از انکه مبادا دزدان باشند و قصد وی کنند
چه در آن روزگار هر که با کسی دشمنی داشتی طعام وی نخوردی چون ملائکه از ابراهیم علی نبینا و علیه السلام اثر خوف
مشاهده کردند قٰالُوا لٰا تَخَفْ گفتند مترس که ما فرستادگان خدائیم ابراهیم علیه السلام فرمود که چرا پیشتر خبر
نکردید تا من این گوساله را نمی کشتم و از مادر جدا نمیکردم جبرئیل علیه السلام پر با فر مبارک بر آن گوساله بریان مالید
زنده شد و برجست و فریادکنان رو بجانب مادر نهاده ساره رضی الله عنها در پس در ایستاده این حال را مشاهده
نمود و ابراهیم علیه السلام از آن صورت متعجب بود فرشتگان دیگر باره آغاز سخن کردند وَبَشَّرُوهُ و بشارت
دادند مر او را بِغُلٰامٍ عَلِیمٍ به پسری دانا یعنی بتولد پسری اسحق نام از ساره که چون ببلوغ رسد عالم بود فَاَ
قْبَلَتِ امْرَاَتُهُ پس روی بخانه نهاد زن او یعنی ساره و در ایستاد فِی صَرَّةٍ در فریاد و میگفت اللّلیا
اللّلیا و این کلمه بود در لغت ایشان که بوقت تعاظم امور بر زبان راندندی فَصَكَّتْ پس طپانچه زد و فَجَعَلَّا
روی خود را چنان که زنان در وقت تعجب کنند وَقٰالَتْ و گفت آیا بزاید عَجُوزٌ عَقِیمٌ پیرزنی نازاینده
قٰالُوا كَذٰلِكِ گفتند فرشتگان که همچنین که بشارت دادیم قٰالَ رَبُّكِ گفته است خدای تو و ما از قول او
خبر دادیم اِنَّهُ هُوَ الْحَكِیمُ بدرستیکه او حکم کننده است بولد مر ترا الْعَلِیمُ داناست بعقیمی تو و هر که حکم
کار رود انا بود هر آینه قادر باشد بر اصلاح تو ٭ کسی کو بکار تو دانا بود ٭ بر اتمام آن هم توانا بود بجز در کهش رو
مکن سوی کس مراد دل خویش از وجوی بس
چون ابراهیم صلوات الرحمن علی نبینا و علیه دانست که ایشان فرشتگانند و فرود آمدن ایشان بدان جمعیت
جز بکاری عظیم نخواهد بود قٰالَ گفت فَمٰا خَطْبُكُمْ پس چیست کار بزرگ شما اَیُّهَا الْمُرْسَلُونَ ای فرستاده
شدگان قٰالُوا گفتند اِنّٰا اُرْسِلْنٰا بدرستیکه ما فرستاده شده ایم اِلیٰ قَوْمٍ مُجْرِمِینَ بهلاک کردن گروهی
گنهکاران یعنی کافران چه سرهمه گناهان کفرست و ما آمده ایم لِنُرْسِلَ تا فرستیم عَلَیْهِمْ بر ایشان بعد از هلاک ایشان
و زیر و زبر کردن شهرهای ایشان حِجٰارَةً مِنْ طِینٍ سنگی از گل یعنی خاکی سنگ شده به پختن مانند آجر مُسَوَّمَةً سنگ

الجزء السابع والعشرون

نشان کرده شده

نشان کرده شده عِنْدَ رَبِّكَ نزدیک پروردگار تو لِلْمُسْرِفِینَ برای از حد بیرون برندگان در کفر و فجور آورده اند که آن
سنگها معلم بود بخطوط سیاه و سفید با نام هر کس بر سنگی نوشته که بدان هلاک شود و این سنگها بر ایشان باریده شد بعد از
هلاک ایشان و اصح آنست که آن بر جمعی فرود آمد از ایشان که در آن شهر نبودند و همه بدان سنگ باران هلاک شدند
و چون ابراهیم علیه السلام معلوم فرمود که مؤتفکه میروند بهلاک کردن قوم لوط علیه السلام دل مبارکش بجهت برادرزاده
متألم شد که آیا حال او در آن بلا چگونه گذرد ملائکه گفتند غم مخور که لوط و دختران او نجات خواهند یافت فَاَخْرَجْنٰا پس ما
بیرون خواهیم آورد مَنْ كٰانَ فِیهٰا هر که باشد در دیهها مؤتفکه مِنَ الْمُؤْمِنِینَ از گرویدگان فَمٰا وَجَدْنٰا
پس ما نخواهیم یافت فِیهٰا در آن قری غَیْرَ بَیْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِینَ غیر یک خانه از مسلمانان که لوط است علیه السلام
و دو دختر او و گفته اند یک کس از آن قوم بلوط ع ایمان آورده بود در مدت بیست سال وَتَرَكْنٰا و بگذاریم فِیهٰا
در آن دیهها اٰیَةً علامتی از عذاب لِلَّذِینَ برای عبرت آنانکه یَخٰافُونَ الْعَذٰابَ الْاَلِیمَ بترسند
از عذاب دردناک و آن علامت آبهای سیاه و تقلیب دیار قوم لوط است وَفِی مُوسیٰ و در قصه موسی نیز
آیتی است مر ترسندگان را اِذْ اَرْسَلْنٰاهُ چون فرستادیم او را اِلیٰ فِرْعَوْنَ بسوی فرعون بِسُلْطٰانٍ مُبِینٍ
بحجتی روشن چون ید و بیضا و عصا فَتَوَلّیٰ پس برگشت فرعون بِرُكْنِهِ بقوت خود یعنی بسبب آنچه متقوی بود
بآن از خزانه و لشکر اعراض کرد از ایمان وَقٰالَ سٰاحِرٌ و گفت موسی جادوست بچشم بندی و خوارق
عادت می نماید اَوْ مَجْنُونٌ و دیوانه است از عاقبت کار خود نمی اندیشد محققان گفته اند طعن وی بر موسی
دلیل کمال جهل اوست چه او را بدو چیز متضاد طعن زد و مقرر است که سحر را عقلی تمام و ذهنی دراک و حذاقتی
در فن باید و دیوانگی دلیل زوال عقل است و کمال عقل و زوال آن ضدانند پس چنین فرعون برگشت از موسی و بر او
طعن زد و قوم وی با وی در آنها متفق بودند فَاَخَذْنٰاهُ پس گرفتیم او را بغضب خود وَجُنُودَهُ و لشکر را
فَنَبَذْنٰاهُمْ پس بیفکندیم ایشان را فِی الْیَمِّ در دریا یعنی غرقه ساختیم وَهُوَ و فرعون مُلِیمٌ مستحق ملامت بود
یا ملامت کننده خود را که چرا اعراض از موسی کردم و بر او طعن زدم و بدین سبب گفت آمنت انه وَفِی عٰادٍ
و در اهلاک قوم عاد نیز پندی و عبرتیست مر اهل اعتبار را اِذْ اَرْسَلْنٰا چون فرستادیم عَلَیْهِمُ الرِّیحَ
الْعَقِیمَ بر ایشان بادی بی نفع و بی خیر بادی که آبستن نکند درخت را و بر ندارد ابر را مٰا تَذَرُ نگذ
اشت آن باد مِنْ شَیْءٍ اَتَتْ عَلَیْهِ هیچ چیز را که بگذشت بر آن اِلّٰا جَعَلَتْهُ مگر آنکه گردانید آن چیز را
كَالرَّمِیمِ مثل گیاه خشک شده یا استخوان کهنه ریزنده وَفِی ثَمُودَ و در قصه قوم ثمود نیز مر آیتی است
مر خائفان را اِذْ قِیلَ لَهُمْ چون گفته شد مر ایشان را بعد از تکذیب صالح ع و عقر ناقه که شما تَمَتَّعُوا برخورید از زندگانی

خود و نفع کیرید از عمر حتی حین تا هنگام عذاب که بعد از کذشتن سه روز خواهد بود فعتوا پس سرکشیدند عن امر ربهم
از فرمان آفریدکار خود و بندارک حال مشغول کشتند فاخذتهم الصاعقة پس کرفت ایشان را عذاب هلاک کننده بعد از
سه روز وهم ینظرون وایشان انتظار میبردند و مراد از عذاب صیحهٔ جبرئیل است چنانچه غیر مره کذشته فما
استطاعوا پس نتوانستند من قیام برخواستن کنایت از عجز ایشان یعنی قادر نبودند بر قیام که بگریزند
و از عذاب بگریزند یا طاقت آن نداشتند که قیام نمایند باصلاح مهم خود و در دفع عذاب بکوشند وما کانوا
منتصرین ونبودند انتقام کشندکان از ما یا یاری دهندکان مریکدیگر را در منع عذاب وقوم نوح
و هلاک کردیم قوم نوح را من قبل پیش از قوم عاد انهم کانوا بدرستیکه ایشان بودند قوما
فاسقین کروهی بیرون رفتکان از دایرهٔ استقامت بسبب کفر و عصیان والسماء
بنیناها و آسمان را بنا کردیم بأید بقوت الوهیت و کفته اند بقدرتی که بر آفرینش آن داشتیم
وانا لموسعون وما توانائیم بر بناء آن یا کشاده کننده ایم روزی را بر بندکان چنانچه کشاده
ساخته ایم آسمان را والارض فرشناها و بکستردیم زمین را فنعم الماهدون پس نیک کسترانیده ایم
ومن کل شیء واز هر چیزی از اجناس موجودات خلقنا زوجین بیافریدیم دو نوع که یکی مزدوج
دیکری است یا بحسب شکل چنانچه مرد و زن یا بحسب تقابل چنانچه نور و ظلمت یا بسبب تعاقب چنانچه لیل و نهار یا بطریق
مخالفت چنانچه رطب و یابس و همچنین قیاس باید کرد سما و ارض و سهل و جبل و بر و بحر و شتا و صیف و جن و انس
و از صفات حلم و قهر و جبن و شجاعت وجود و بخل و مانند این است حق و باطل و کفر و ایمان و شقاوت و
سعادت و حلو و مر و سقم و صحت و غنی و فقر و ضحک و بکا و فرح و هم و موت و حیات و هلم جرا
لعلکم تذکرون باشد که شما پند پذیر شوید و دانید که وحدانیت و فردانیت صفت منست
زیرا که تعدد از خواص ممکنات است و من وجب بالذات ام و واجب قابل تعدد و انقسام نیست ::
ذات از قسمت و تعدد پاک وحدت او مقدس از اشراک از عدد دم مزن که او فرد است کی عدد بهر فرد در خور است
احد است شمار از و معزول حمد است نیاز از و مخذول ففروا پس بگریزید و رجوع کنید از کفر خود الی الله
بتوحید خدای یا از عذاب او بثواب او یا از معصیت او بطاعت او از شیخ سهل تستری قدس سره
منقول است که بکریزید بوی از ما سوی وی و در بحر الحقایق آورده که ای کسانی که بکریخته اید از حق بسبب تعلق
در حق کریزید بقطع تعلق و سخن امام قشیری رحمه الله راجع بر آن است که از وصف خود بوصف حق کریزند بلکه
از خود فرار کنید و با حق قرار کیرید " هیچ کس در تو نیاویخت که از خود نکریخت هیچکس با تو نه پیوست که از خود نبرید

انی لکم

الذاریات

انی بدرستیکه من لکم مر شما را منه از عذاب خدای نذیر مبین بیم کننده ام آشکارا یا بیان کننده
آنچه از آن حذر باید کرد ولا تجعلوا و مکیرید و مپرستید مع الله با خدای یکی الها آخر معبودی دیکر
انی لکم بدرستیکه من شما را منه از خدای در عبادت غیر او نذیر ترساننده ام مبین هویدا و پیدا
کذلک همچنانکه قوم تو ترا بسحر و جنون نسبت میکنند ما اتی الذین نیامد بآنانکه بودند من قبلهم
پیش از کفار که من رسول هیچ فرستاده الا قالوا مکر کفتند که او ساحر جادو است او مجنون
یا دیوانه اگر معجزه بدیشان نمود عمل او را سحر خواندند و اگر از بعث و حشر خبر داد قول او را بسخن اهل جنون تشبیه
کردند اتواصوا به آیا وصیت کرد اند بیشینیان مر پسینیان را به بدین سخن تا همه همین کفتند
استفهام بمعنی نفی است یعنی وصیت نکرده اند بل هم قوم طاغون بلکه ایشان کروهی اند نافرمان
و از حد برنده کان و طغیان ایشان را برین قول میدارد فتول پس روی بکردان عنهم از مکافات ایشان
تا وقتیکه مأمور شوی بقتال فما انت پس نیستی تو بملوم ملامت زده نزد خدای بسبب اعراض از ایشان
در معالم آورده که چون این آیت نازل شد حضرت رسول صلعم ملول و غمناک کشتند که مکر وحی منقطع شد و نزول
عذاب نزدیک رسید باز آیت آمد که وذکر و پند ده و تذکیر و موعظه فرو مکذار فان الذکری
پس بدرستیکه پند دادن تنفع المؤمنین سود میرساند مؤمنان را یعنی بعباد کافران وجود
ایشان دست از تربیت مؤمنان باز مدار و هم چنان بر تذکیر خود ثابت باش که وعظ را فواید بسیار و منافع
بیشمار است در فصول آورده که کلام مذکر باید که بر ده چیز مشتمل باشد تا سامعان را سودمند بود اول
نعمت خدا را یاد مردم دهد تا شکر کذاری نمایند دوم ثواب محنت و بلا ذکر کنند تا در آن شکیبائی ورزند
سیوم عقوبت کناهان بر شمرد تا باز ایستند و توبه کنند چهارم مکاید و وساوس شیطان بیان فرماید تا از آن
حذر نمایند پنجم فنا و زوال و بی اعتباری دنیا بر ایشان روشن کرداند تا دل در او نه بندند ششم مرک را
پیوسته یاد کنند تا رفتن را آماده شوند هفتم ذکر قیامت بسیار کوید تا کار آن روز بسازند هشتم درکات دوزخ
و انواع عقوبتهای آن را بیان کند تا از آن بترسند نهم درجات بهشت و اقسام نعمتهای آن را بر شمارد تا
بدان رغبت کنند دهم بناء کلام بر خوف و رجا نهد یعنی کاهی از عظمت و کبریا و هیبت الهی سخن راند تا از وی
بترسند و وقتی از رحمت و مغفرت و مهربانی او تقریر کند تا بوی امیدوار شوند پس هر موعظه که مشتمل بر این سخنان است
سبب منفعت مؤمنان است وما خلقت الجن والانس و نیافریدیم پریان و آدمیان را از اهل ایمان الا لیعبدون
مکر تا مرا پرستند یا نیافریدیم مجموع ایشان را مکر که امر کنم بعبادت و همه را بدان امر کردم وما امروا الا لیعبدوا الله

و مجاهد گفته که نیافریدم ایشان را مگر تا مرا بشناسند و همه او را می شناسند عاقبت اینکه یعنی فرمان می برند و برخی
در عبادت شریک میگیرند دقایق این آیت و حقایق اشارت آن حواله بجواهر التفسیر است مَا أُرِيدُ مِنْهُم
مِنْهُم از آفریدگان مِنْ رِزْقٍ هیچ روزی وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعِمُونِ و نمیخواهم که مرا طعام دهند
بلکه رزق و طعام صفت منست پس إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای هُوَ الرَّزَّاقُ اوست روزی دهنده نه غیر او
ذُو الْقُوَّةِ خداوند توانای الْمَتِينُ استوار در قدرت خود در ترجمه رشف در معنی قوی و متین آورده که
قدرت قاهره اش دلیل قوت بالغه گشته و شدت قوتش حجت متانت قدرت شده نه در کارسازی قهانتش را
فتوری و نه در روزی و بنده نوازی قدرتش را قصوری ... رساند رزق برو جهی که شاید بسازد کار همه عالم که با
هر روزی بی نوایان را نوازد و برحمت بی کران کار ها را کار سازد فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا و بدرستیکه مر آنان را است که
ستم کردند بر خود بکفر یعنی اهل مکه ذَنُوبًا بهره از عذاب مِثْلَ ذَنُوبِ أَصْحَابِهِمْ مانند بهره یاران ایشان از
کفار گذشته یعنی بدیشان خواهد رسید آنچه بدانها رسیده فَلَا يَسْتَعْجِلُونِ پس باید که شتاب نکنند در طلب آن فَوَيْلٌ
پس وای لِلَّذِينَ كَفَرُوا مر آنان را که کافر شدند مِنْ يَوْمِهِمُ از عذاب روز ایشان الَّذِي كَانُوا
يُوعَدُونَ آن روزی که بودند که وعده داده شده اند بآن که روز قیامت است یا روز بدر

بسم الله الرحمن الرحيم

وَالطُّورِ سوگند بکوه سینا یعنی جبل زبیر که موسی علیه السلام بران کلام حق سبحانه استماع کرد و گویند مراد مطلق کوه است
که او تاد ارض اند و منابع منافع وَكِتَابٍ مَسْطُورٍ و سوگند بکتاب نوشته شده فِي رَقٍّ مَنْشُورٍ در صحیفه گشاده
کرده بوقت خواندن مراد بدین کتاب قرآن است یا آنچه در لوح محفوظ نوشته شده و برین تقدیر رق منشور مجاز
بود چه لوح از زمرد است یا مراد الواح موسی ع باشد که در وقت کتابت بر آن حریر قلم می شنیده یا کتاب
که در آن نعت حضرت سید عالم صلعم مسطور بوده یا کتاب حفظه یا کتابی که حق سبحانه برای ملایکه نوشته که علم
ما کان و ما یکون در آن میخوانند وَالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ و بحق خانه آبادان یعنی کعبه و معموری او بزیارت حاجیان
و خدمت مجاوران است یا ضراح که مقابل خانه کعبه واقع شده در آسمان هفتم و عمارت او بکثرت طواف ملایکه است
مر آن را وَالسَّقْفِ الْمَرْفُوعِ و سوگند بسقف بلند برداشته یعنی آسمان که مجمع انوار حکمت و مخزن اسرار فطرت است
یا عرش عظیم وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ و سوگند بدریای پر برآمده یعنی بحر محیط یا بحر الحیوان که زیر عرش است و از آن
دیار جهل صباح بر قبور خواهند بارانید بعد از نفخه اولی تا مردمان بنفخه ثانیه از آن بر آیند یا بحر مسجور جهنم است
و نزد ارباب تحقیق طور نفس که کلیم قلب بر آن با حق سبحانه مناجات میکند و کتاب مسطور ایمان است که در رق منشور قلب بقلم

رحمت

رحمت ازلی نوشته شده که کتب فی قلوبهم الایمان و بیت معمور سر عارفان است که بنفحات تجلیات سبحانی آبادانی
یافته است و سقف مرفوع روح رفیع القدر است که سقف خانه دل است و بحر مسجور دل است بآتش محبت تافته جوب قسم
چیست إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ بدرستیکه عذاب پروردگار لَوَاقِعٌ هر آینه بودنی است و فرود آمدنی مَا لَهُ
نیست مر آن عذاب را مِنْ دَافِعٍ هیچ دفع کننده بلکه بهمه حال واقع خواهد بود يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ در روزی که
بگردد آسمان مَوْرًا گردیدنی یعنی در اضطراب آید آنگاه بشکافد وَتَسِيرُ الْجِبَالُ و روان شوند کوهها یعنی بروند در
هوا چون هبا سَيْرًا رفتنی فَوَيْلٌ پس سختی عذاب يَوْمَئِذٍ در آن روز لِلْمُكَذِّبِينَ مر تکذیب کنندگان را
بود که سخن خدا و رسول را بدروغ برداشتند الَّذِينَ هُمْ آنان که ایشان فِي خَوْضٍ در شروع کردن باقوال باطله
که استهزاء القرآن است و تکذیب نبی و انکار بعث يَلْعَبُونَ بازی میکنند یعنی ارتکاب آن مینمایند از روی
غفلت و سخنان بیهوده میگویند يَوْمَ يُدَعُّونَ بترسید از روزی که می افکنند کافران را یعنی می کشند بعنف و قهر
إِلَىٰ نَارِ جَهَنَّمَ بسوی آتش دوزخ دَعًّا کشیدنی آورده اند که دستهای کفار بر گردن های ایشان بندند و پیشانی های
ایشان را به پشت پای ایشان چسبانند و بدوزخ افکنند و گویند هَٰذِهِ النَّارُ الَّتِي این آن آتش است که در دنیا
كُنتُم بِهَا بودید که بآن تُكَذِّبُونَ تکذیب میکردید و باور نمیداشتید و وحی پیغمبر را سحر می پنداشتید أَفَسِحْرٌ
آیا سحر است اینکه می بینید أَمْ أَنتُمْ یا شما لَا تُبْصِرُونَ نمی بینید اینجا چنانچه در دنیا می گفتید که ما را چشم بندی کرده اند
اصْلَوْهَا در آیید بدوزخ فَاصْبِرُوا پس صبر کنید بر عذاب آن أَوْ لَا تَصْبِرُوا یا صبر مکنید و جزع نمائید
سَوَاءٌ یکسان است عَلَيْكُمْ بر شما صبر و عدم صبر یعنی فوت پرهیز و مجال گریز ندارید و ابدا معذب خواهید بود
إِنَّمَا تُجْزَوْنَ جزا این نیست که پاداش داده میشوید مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ بآنچیزی که بودید عمل میکردید در دنیا
إِنَّ الْمُتَّقِينَ بدرستیکه پرهیزکاران از کفر و شرک فِي جَنَّاتٍ در بوستانها اند و چه بوستانها وَنَعِيمٍ
و در نعمتها و چه نعمتها فَاكِهِينَ شادمانان و لذت یابندگان بِمَا آتَاهُمْ بآنچه عطا کرده است ایشان را رَبُّهُم
آفریدگار ایشان عَذَابَ الْجَحِيمِ از عذاب دوزخ و خزینه بهشت پیوسته ایشان را میگویند كُلُوا بخورید از طعامهای
بهشت وَاشْرَبُوا و بیاشامید از شرابهای وی خوردنی و آشامیدنی هَنِيئًا گوارنده بی تخمه و تنغیص و این
پاداش است مر شما را بِمَا كُنتُمْ بسبب آنچه بودید که در دنیا تَعْمَلُونَ عمل میکردید امام زاهد رحمه الله فرموده که هر چند
وعده بکردار بنده است اما اصل فضل الهی است و اگر نه بنده است که مزد کردار ما چه خواهد بود ... ندارد فعل من آن روز بازو
که با عدل تو گردد هم ترازو بفضل خویش فضلی کن مرا بار بعدل خود مکن با فعل من کار مُتَّكِئِينَ تکیه زننده گان
یعنی متقیان در بهشت تکیه زده باشند عَلَىٰ سُرُرٍ مَّصْفُوفَةٍ بر تختهای بافته بزر با بعضی بعضی پیوسته وَزَوَّجْنَاهُم و جفت

کردانیدیم ایشان را بحور بزبان سفید روی عین کشاده چشم وَالَّذِينَ آمَنُوا وآنانکه گرویده اند بخدا
ورسول وَاتَّبَعَتْهُمْ واز پی در آمده اند ایشان را ذُرِّيَّتُهُمْ فرزندان خرد ایشان بِإِيمَانٍ در ایمان
یعنی ایمان آبا با ایمان ذریه در روز میثاق أَلْحَقْنَا در رسانیم بِهِمْ بدیشان ذُرِّيَّتَهُمْ فرزندان ایشان را
در دخول بهشت یا در وصول بدرجات ایشان یعنی اگر درجات آبا بلند باشد درجه ذریه نیز مانند آن بلند کردانند
تا چشم پدران بدیشان روشن گردد وَمَا أَلَتْنَاهُمْ وما کم نکنیم پدران را بسبب این الحاق مِنْ عَمَلِهِمْ
از ثواب کردار ایشان مِنْ شَيْءٍ هیچ چیز یعنی فرزندان را بدرجه آبا رسانیم بی آنکه نقصان ثواب ایشان
رسد بلکه بفضل وکرم خود اولاد را رفعت درجه ارزانی دارد شیخ الامام حسین مروزی از استاد خود احمد بن
ابی علی سرخسی رحمة الله نقل میکند که ایمان وعمل مر بهشت ودرجات بهشت را علت نیست و وعده بهشت ودرجات
می جز بر ایمان وعمل نیست و وعده بر ایمان جز بفضل لم یزل نیست ‌ ‌ درفضل خدا بنه دل خویش مدام تا فضل بنا شد
نشود کار تمام كُلُّ امْرِئٍ هر مردی عاقل بالغ مکلف بِمَا كَسَبَ بآنچه کرده باشد رَهِينٌ گرو درکروست روز
قیامت یعنی وابسته است بپاداش کردار خود از آن رهائی ندارد وبعمل دیگری مؤاخذ نیست ووزن مکلفه نیز همین
حکم دارد وَأَمْدَدْنَاهُمْ ومی افزائیم مر متقیان را یعنی زیاده برآنچه داده ایم ایشان را میدهیم میوه
هر نوع که میخواهند وَلَحْمٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ وگوشت از آنچه آرزو برند يَتَنَازَعُونَ بایکدیگر داد وستد
کنند فِيهَا در بهشت یعنی بهم دهند واز هم بستانند كَأْسًا کاسه مملو از خمر بهشت واصح آن است که اینجا کاس
خمر است لتسمیه شیء باسم محلی یعنی هم را بنوشانند خمری که لَا لَغْوٌ فِيهَا هیچ سخنی بیهوده نباشد در آن یعنی در اثناء
شرب آن لغو نگویند ومخاصمه نکنند وَلَا تَأْثِيمٌ ونه بزه مند کردند یعنی فعل از ایشان صادر نگردد که موجب اثم باشد
وَيَطُوفُ وطوف کنند عَلَيْهِمْ بر گرد ایشان برای خدمت غِلْمَانٌ لَهُمْ خادمانی که ایشان راست
بر شکل پسران آفریده شده كَأَنَّهُمْ گوئیا ایشان در صفا ولطافت لُؤْلُؤٌ مَكْنُونٌ مروارید پوشیده اند
در صدف که دست کس بدیشان نرسیده وباد تصرف هوا کس بر ایشان نوزیده ودر معالم از قتاده مرویست که کسی
گفت یا رسول الله چون خادم چنین است مخدوم چگونه خواهد بود آنحضرت صلعم فرمود که فضل مخدوم بر خادم چون
فضل ماه بدر باشد بر سایر کواکب ودر تبیان آورده که ذکور اولاد مشرکان غلمان اهل جنت اند واناث
ایشان حور عین واولاد مؤمنان با پدران خود بر همان هیئاتی که باشند در دنیا بوده اند واین نقلی غریب است
وَأَقْبَلَ وروی می آرند بَعْضُهُمْ بعضی از بهشتیان واقبال میکنند عَلَى بَعْضٍ بعضی بر بعضی دیگر يَتَسَاءَلُونَ می پرسند
از احوال واعمال یکدیگر قَالُوا إِنَّا كُنَّا میگویند ایشان که بدرستیکه ما بودیم قَبْلُ پیش از این فِي أَهْلِنَا درمیان

اهل خو

در شعر

اهل خود یعنی در دنیا مُشْفِقِينَ ترسندگان از عذاب خدای یا از سوء قضا یا از شماتت اعدا یا از عاقبت کار
وخاتمت حال فَمَنَّ اللَّهُ پس منت نهاد خدای عَلَيْنَا بر ما برحمت یا توفیق عصمت وَوَقَانَا ونگاه داشت ما را عَذَابَ
السَّمُومِ از عذاب آتشی که هم چون سموم در مسام نفوذ کند وگویند سموم نام جهنم است إِنَّا بدرستیکه ما كُنَّا بودیم
مِنْ قَبْلُ نَدْعُوهُ پیش از این در دنیا که می پرستیدیم خدای را ومیخواندیم او را وقایه از دوزخ می طلبیدیم
پس وی اجابت کرد ما را إِنَّهُ بدرستیکه او هُوَ الْبَرُّ اوست نیکوکار به بندگان الرَّحِيمُ مهربان بر ایشان
آورده اند که جماعت مقتسمان بر عقبات مکه حضرت رسول را صلعم نزد قوافل عرب بکهانت وجنون وشعر وسحر منسوب
می ساختند وآنحضرت اندوهناک میشد آیه آمد که فَذَكِّرْ پس پند ده ای محمد بقرآن اهل مکه را وثابت باش وسخن
مشرکان ملول مشو فَمَا أَنْتَ پس نیستی تو بِنِعْمَتِ رَبِّكَ بانعام پروردگار خود یعنی بحمد الله وبنعمته بِكَاهِنٍ
کاهنی که خبر دهد از غیب بی نزول وحی برو وَلَا مَجْنُونٍ ونه دیوانه که عقل او پوشیده باشد یا جن او را فرو گرفته
أَمْ يَقُولُونَ بلکه میگویند شَاعِرٌ او شاعر است نَتَرَبَّصُ بِهِ انتظار میبریم بوی رَيْبَ الْمَنُونِ
حادثه روزگار را یعنی چشم میداریم که بمیرد چنانچه شعراء دیگر مردند یا امید داریم که مرگ او چون مرگ پدران او
باشد یعنی زود بمیرد وبه پیری نرسد قُلْ تَرَبَّصُوا بگو انتظار برید مرگ مرا فَإِنِّي مَعَكُمْ بدرستیکه من با شما
مِنَ الْمُتَرَبِّصِينَ از منتظرانم یعنی انتظار هلاک شما میبرم چنانکه شما منتظر هلاک منید أَمْ تَأْمُرُهُمْ یا میفرماید ایشان را
أَحْلَامُهُمْ عقلهای ایشان بِهَذَا باین تناقض که ترا کاهن میگویند وکهانت را فطانت لازم است ومجنول
میخوانند وجنون با خرد جمع نشود وبشاعر نسبت میدهند وشاعر را کلامی متسق مخیل باید وآن با جنون مستبعد گردد این
سخنان نه بر مقتضی عقل است أَمْ هُمْ قَوْمٌ بلکه ایشان گروهی اند طَاغُونَ از حد در گذشتگان در مکابره وعناد أَمْ يَقُولُونَ
بلکه میگویند تَقَوَّلَهُ بر بافته است قرآن را از خود گفته وچنان نیست که ایشان میگویند بَلْ لَا يُؤْمِنُونَ بلکه
ایشان از استکبار وحسد نمیگروند فَلْيَأْتُوا پس گو بیارید بِحَدِيثٍ سخنی مِثْلِهِ مانند قرآن إِنْ كَانُوا
اگر هستید صَادِقِينَ راست گویان در آنکه قرآن را از خود میتوان ساخت یعنی اگر قرآن بر بافتنی وساختنی است
پس ایشان که فصحا وبلغاء عرب اند گو مانند او چیزی انشا کنید أَمْ خُلِقُوا آیا آفریده شده اند ایشان مِنْ
غَيْرِ شَيْءٍ بی چیزی بی پدر ومادری مراد آنست که ایشان آدمی اند از آدمیان زاده شده نه جماد اند که تعقل امور
نکنند وبعضی معنی آیه برین وجه گفته اند که آیا ایشان مخلوق شدند بی خالق ومحالست که محدث بی محدث باشد أَمْ هُمُ
الْخَالِقُونَ یا آنکه ایشان آفریننده گان اند مر خود را واین نیز ظاهر البطلان است که معدوم موجود تواند داد چیزی را
أَمْ خَلَقُوا السَّمَاوَاتِ آیا ایشان آفریده اند آسمانها را وَالْأَرْضَ وزمین را ونه چنین است بَلْ لَا يُوقِنُونَ

بلکه ایشان بیقین در نمی آیند و سرگردان میگردند أَمْ عِنْدَهُمْ آیا نزدیک ایشانست خَزَائِنُ رَبِّكَ خزینهای
آفریدگار تو یعنی خزاین فضل تا نبوت بهر که خواهند دهند یا خزینهای علم تا دانند که لایق منصب نبوت کیست أَمْ هُمُ
الْمُصَيْطِرُونَ آیا ایشانند مسلطان و غالبانند و مسلط شده گان که هرچه خواهند بکنند أَمْ لَهُمْ آیا مر ایشان راست
سُلَّمٌ نردبانی که بدان بر آسمان روند يَسْتَمِعُونَ فِيهِ می شنوند در و کلام ملائکه و آنچه از غیب بدانها وحی کرده
میشود و اگر چنین است فَلْيَأْتِ پس باید که بیارد مُسْتَمِعُهُمْ شنونده ایشان که بر آسمان رفته و پیغام غیب شنیده
بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ حجتی روشن که گواه باشد بر صدق و استماع وی أَمْ لَهُ الْبَنَاتُ آیا مر خدایراست دختران
وَلَكُمُ الْبَنُونَ و مر شما را پسران در این سخن تسفیه و تجهیل مشرکان است و غیر مره گذشته أَمْ تَسْأَلُهُمْ آیا میخواهی
مر ایشان را بر تبلیغ رسالت أَجْرًا مزدی تا تاوان زده شوند فَهُمْ پس ایشان مِنْ مَغْرَمٍ از التزام آن تاوان
مُثْقَلُونَ گرانبار شوند و روی از تو بتابند أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ آیا نزدیک ایشانست آنچه غیب در آن
مکتوب شده یعنی لوح محفوظ فَهُمْ يَكْتُبُونَ پس ایشان می نویسند از آنکه پیغمبر در امر قیامت و بعث باطل است
یا کتابت کنند که موت تو کی خواهد بود و این چنین نیست أَمْ يُرِيدُونَ بلکه میخواهند كَيْدًا مکری و قصد
در بارهٔ تو مراد مکریست که در دار الندوه میکردند نسبت با حضرت پیغمبر صلعم از قتل و حبس و اخراج فَالَّذِينَ
كَفَرُوا پس آنانکه نگرویده اند هُمُ الْمَكِيدُونَ ایشانند کید کرده شده گان یعنی سزای آن مکر و وبال آن کید
بدیشان باز گردد و مقتول شوند در بدر أَمْ لَهُمْ آیا ایشان راست إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ معبودی جز خدای
بحق که عذابی که مکافات مکر ایشانست از ایشان باز دارد سُبْحَانَ اللَّهِ پاکی مر خدایراست عَمَّا
يُشْرِكُونَ از آنچه شرک می آرند نبوی یا شریک میگیرند برای وی ⁂ بر ذیل عزتش نشیند غبار شرک
با وحدتش کی دم شرکت چسان زنند هر طرح کافکنند بوصف خیال و وهم دست کمال آتش غیرت در آن زند
معاندان قریش میگفتند مر حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که فاسقط علینا کسفا من السماء پاره از آسمان بر سر ما
فرود آر اگر در وعدهٔ عذاب راست گوئی حق سبحانه فرمود که وَإِنْ يَرَوْا و اگر ببینند كِسْفًا مِنَ السَّمَاءِ
پاره از آسمان سَاقِطًا فرود آینده بر سر ایشان يَقُولُوا گویند از فرط عناد محض استکبار که نه قطعهٔ آسمان است
بلکه این سَحَابٌ مَرْكُومٌ ابریست در هم بسته و بر هم چسفیده یعنی با آنکه آثار عذاب بر بینند هم از کفر باز نمی
ایستند فَذَرْهُمْ پس بگذار ایشان را یعنی حرب مکن با ایشان که هنوز بقتال مأمور نیستی و مکافات ایشان را
بگذار حَتَّى يُلَاقُوا تا وقتیکه ببینند معاینه يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ آن روز خود را که در آن يُصْعَقُونَ
هلاک کرده شوند یا بیهوش گردند از نفخهٔ اولی يَوْمَ لَا يُغْنِي روزی که نفع نکند و باز ندارد عَنْهُمْ از ایشان كَيْدُهُمْ

مکر ایشان را

مکر ایشان شَيْئًا چیزی را از عذاب وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ و نه ایشان یاری داده شوند یعنی هیچ یاری منع نکند از ایشان
عذاب را و مراد از چنین روزی روز قیامت است و بعضی گویند روز بدر وَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا و بدرستی که مر آنان
راست که کافر شده اند عَذَابًا دُونَ ذَلِكَ عذابی غیر از عذاب آخرت که عذاب قبر است یا مؤاخذه در دنیا
بقتل بدر و بقحط هفت ساله وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ و لیکن بیشتر کفار لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند این را فَاصْبِرْ
پس شکیبائی کن لِحُكْمِ رَبِّكَ مر حکم پروردگار خود را در بارهٔ ایشان بمهلت دادن ایشان و مشقت کشیدن تو
از ایشان فَإِنَّكَ پس بدرستیکه تو بِأَعْيُنِنَا در نگاه داشت مائی و ما می بینیم ترا و محافظت تو مینمائیم وَسَبِّحْ
و نماز گذار بِحَمْدِ رَبِّكَ بفرمان آفریدگار خود حِينَ تَقُومُ وقتیکه بر خیزی از خواب یا بگوی سبحانک
اللهم و بحمدک زمانی که قیام کنی برای نماز یا چون از مجلس بر خیزی بگوی سبحانک اللهم و بحمدک اشهد ان لا اله الا
انت استغفرک و اتوب الیک در خبر است که چون بوقت قیام از مجلس این کلمات بگوید کفارت باشد هر لغو
و لهوی را که در آن مجلس واقع شده باشد وَمِنَ اللَّيْلِ و در بعضی از شب فَسَبِّحْهُ پس نماز گذار برای او که عبادت
در شب از ریا دورتر است و بر نفس سخت تر وَإِدْبَارَ النُّجُومِ و نماز گذار در عقب برگشتن نجوم بعد از غیوبت و خفای ایشان
بضوء صبح مراد دو رکعت سنت است قبل از صلوة فجر و صاحب موضح و جمعی دیگر برانند که مراد نماز صبح است

بسم الله الرحمن الرحیم

چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم دعوت آشکارا کرد اهل شرک آغاز طعن کرده گفتند محمد گمراه شده آغاز طعن کرده
گفتند محمد از دین پدران گمراه شده و خطا کرد حق سبحانه فرمود که وَالنَّجْمِ بحق ستاره إِذَا هَوَى چون طلوع کند
یا غروب نماید مراد همه ستارگانند که راهنمای مسافران اند در بحر و بر یا کواکبی که بوقت ولادت آنحضرت صلوات الله
و سلامه علیه بزمین نزدیک آمدند یا آنها که رجم می کنند شیاطین را در زمان استراق سمع و نزد بعضی نجم ثریا است
یا زهره یا زحل و گفته اند مراد نجوم قرآنند و هوی بمعنی نزل یعنی سوگند بسور و آیات قرآنی چون فرود آید و بقول
جمعی نجم گیاهی است که او را ساق نباشد و هوی بمعنی سقط و از امام جعفر صادق ع مرویست که مراد ستارهٔ
وجود محمدیست صلی الله علیه و آله و سلم که فرود آمد از آسمان در شب معراج و در لباب گوید که مراد همان حضرت است چون بالا
رفت بمعراج چه از هوی هر دو معنی اخذ میتوان کرد و نزد محققان سوگند یاد کرده بستارهٔ دل محمد صلعم که بر فلک
توحید منقطع شد از ما سوی جواب قسم این که مَا ضَلَّ گمراه نشد صَاحِبُكُمْ صاحب شما یعنی محمد و تسمیه صاحب
بجهت آنست که پیغمبر صلعم مامور بود بصحبت کافران جهت دعوت ایشان وَمَا غَوَى و خطا نکرد و معتقد هیچ باطلی
نشد وَمَا يَنْطِقُ و سخن نمیگوید عَنِ الْهَوَى از هوای نفس خود یا بآرزوی طبع خود یعنی بباطل تکلم نمیکند و اصل معنی آن

که نطق او بقرآن از هوای او نیست إِنْ هُوَ نیست آنچه بدان ناطق میشود إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ مکر وحی که فرود آمده میشود بوی
عَلَّمَهُ بیاموزانید وی را این وحی را آورنده وشَدِيدُ الْقُوَىٰ فرشتهٔ سخت با قوت یعنی جبرئیل علیه السلام و از قوت
او آن بود که شهرستان لوط را علیه السلام قطع کرده ببال خود گرفت و بآسمان نزدیک و بیک صیحهٔ او قوم ثمود بتمامی میمیرند
ذُو مِرَّةٍ خداوند صورت نیکو فَاسْتَوَىٰ پس راست بایستاد جبرئیل بر آنچه مامور است بر آن یعنی مستقیم شد در کار خود
یا بایستاد بر صورت اصلی خود وَهُوَ و او بِالْأُفُقِ الْأَعْلَىٰ بکنارهٔ بلندتر بود از آسمان یعنی مطلع آفتاب تا پیغمبر
او را دید و هیچکس جبرئیل را در صورت ملکی او ندیده غیر حضرت مصطفی صلعم و او دو نوبت دیده در نوبت اوّل که او را
بر هیئات اصلی او بدید بیهوش شد و چون باخود آمد جبرئیل را یافت نزدیک خود نشسته دستی بر سینهٔ مبارک وی
و دستی بر کتفش نهاده و حق سبحانه از این خبر میدهد که ثُمَّ دَنَا پس نزدیک آمد جبرئیل به پیغمبر صلعم بعد از آنکه او را
دیده و بیهوش شده بود فَتَدَلَّىٰ پس سر فرود آورد بجهت سخن گفتن با وی فَكَانَ پس بود مسافت میانه جبرئیل
و محمد صلعم قَابَ قَوْسَيْنِ مقدار دو کمان أَوْ أَدْنَىٰ بلکه نزدیکتر از آن فَأَوْحَىٰ پس وحی کرد جبرئیل و ظاهر ساخت
إِلَىٰ عَبْدِهِ بسوی بندهٔ خدا که محمد است مَا أَوْحَىٰ آنچه وحی کرد خدای یعنی گفت یا جبرئیل و بقول جمعی بعضی از ضمایر راجع
بحق است و بعضی به پیغمبر بر این نوع که ثم دنی پس نزدیک شد محمد صلعم بحضرت احدیت یعنی مقرب درگاه الوهیت گشت
بمکانت و منزلت نه بمنزل و مکان فتدلی پس فروتنی کرد یعنی سجدهٔ خدمت آورد خدای را و چون آن مرتبه بواسطهٔ
خدمت یافته بود دیگر باره در وظیفهٔ خدمت افزود و در سجده وعدهٔ تقرب نیز است که اقرب ما یکون العبد من ربه ان
یکون ساجدا فکان قاب قوسین او ادنی کنایتست از تاکید قربت و تقریر محبت و بواسطهٔ تقرب با فهام در صورت
تمثیل مؤدی شده چه عادت عظماء عرب آن می بوده که چون تاکید عهدی و توفیق عقدی خواستندی که نقض بدان راه نیابد
هر یک از متعاقدان کمان خود حاضر ساخته با یکدیگر انضمام دادندی و هر دو بیکبار قبضتین را گرفته و بیکبار کشیده
باتفاق یک تیر از آن بینداختندی و این صورت از ایشان اشارت بآن معنی بودی که موافقت کلی میانهٔ
ما تحقق پذیرفت و مصادقت اصلی بر وجهی تمهید یافت که بعد از آن رضا و سخط یکی عین رضا و سخط آن دیگر است
پس گوئیا در این آیت باعتبار آن معنی مؤدی شده که محبت و قربت پیغمبر صلعم با حق سبحانه بمثابهٔ تاکید یافته
که مقبول رسول مقبول خداوند است و مردود مصطفی مردود درگاه خدا و علی هذا القیاس و نزد محققان دنی
اشارت بمکان نفس مقدس اوست و تدلی بمنزل دل مطهر او فکان قاب قوسین بمقام روح مطیب او ادنی بمرتبهٔ
سر منور او نفس او در مکان خدمت بود و دل او در منزل محبت و روح او در مقام قربت و سر او در مرتبهٔ مشاهدت
شیخ ابوالحسین نوری قدس سره را از معنی این آیه پرسیدند جواب داد که جائی که جبرئیل در نگنجید نوری کیست که از آن سخن

تواند کو

تواند گفت خیمه برون زد ز حدود جهات پردهٔ او شد تتق نور ذات تیرگی هستی از او دور گشت پرده کی پردهٔ آن نور گشت
کیست کز آن پرده شود پرده ساز زمزمه گوید از آن پرده باز فَأَوْحَىٰ وحی کرد خدای إِلَىٰ عَبْدِهِ به بندهٔ خود
مَا أَوْحَىٰ آنچه وحی کرد بعضی علما گویند اولی آنست که تعرض آن وحی نکنیم و در پرده بگذاریم و جمعی گویند آنچه از آن وحی در خبری
یا اثری بما رسیده باشد ذکر آن هیچ نقصانی ندارد و در آن باب روایات بسیار وارد شده و در تفسیر جواهر السلمی تمام یافته
انجا به چه اختصاص میرود اوّل آنکه مضمون وحی این بود که اگر نه آن است که دوست میدارم معاتبه با امت تو والّا با
محاسبهٔ ایشان حلّ میکردم و دوم آنکه حق سبحانه فرمود که ای محمد انا و انت و ما سوی ذلک خلقته لاجلک ایشان در جواب
فرمودند که یا رب انت و انا و ما سوی ذلک ترکته لاجلک سیم آنکه امت تو طاعت من بجای می آرند و عصیان
نیز میورزند طاعت ایشان برضای منست و معصیت ایشان بقضای من پس آنچه برضای من از ایشان صادر شود
اگرچه اندک و با قصور بود قبول کنم زیرا که کریمم و آنچه بقضای من از ایشان در وجود آید اگرچه بزرگ و بسیار باشد در گذرانم
زیرا که رحیمم مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ دروغ نگفت دل محمد با محمد مَا رَأَىٰ آنچه دید این مرئی بقول اوّل جبرئیل است
و بقول ثانی حق سبحانه و اکثر صحابه بر این اند که حضرت رسول صلعم خدای را در شب معراج دیده و در معالم آورده که جمعی
بر آنند که حق سبحانه بصر پیغمبر را اندر دل وی نهاد تا بدیدهٔ دل مشاهده نمود ❁ کلام سرمدی بی نقل بشنید خداوند جهان را
بی جهت دید در آن دیدن که حیرت حاصلش بود دلش در چشم و چشمش در دلش بود أَفَتُمَارُونَهُ آیا مجادله می کنید با محمد
عَلَىٰ مَا يَرَىٰ بر آنچه دید در شب معراج و مجادله آن بود که صفت بیت المقدس و خبر کاروان خود میپرسیدند وَلَقَدْ
رَآهُ و بدرستیکه دید جبرئیل را بصورت اصلی او نَزْلَةً أُخْرَىٰ یکبار دیگر عِندَ سِدْرَةِ الْمُنتَهَىٰ نزدیک
درخت سدرة المنتهی و آن درختی است که علم خلایق بدان منتهی میشود و اعمال ایشان نیز بدانجا میرسد و بر نمیگذرد
و بتفسیر مشهور معنی آنست که خدای را دید باری دیگر وقتی که نزدیک سدره بود و قول ابن عباس رض مؤید این است که
پیغمبر خدای را بدیدهٔ دل در شب معراج دو نوبت دیده در معالم آورده که آنحضرت را صلعم در آن شب عروجها بوده برای درخواست
تخفیف نماز و شاید که این رؤیت ثانیه در بعضی عروجات بوده باشد عِندَهَا نزدیک سدره جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ بهشتی
که آرامگاه متقیان یا ماوای ارواح شهیدانست و پیغمبر دید جبرئیل یا خدای را إِذْ يَغْشَى السِّدْرَةَ آنهنگام
که پوشیده بود سدره را مَا يَغْشَىٰ آنچه پوشیده بود یعنی ملائکه بسیار جمع بودند بر آن درخت بر هر برگی ملکی بود و گویند بر
حوالی آن فرشتگان طیران مینمودند چون پروانهای زرین یا پوشندهٔ آن نور کبریا بوده مَا زَاغَ الْبَصَرُ میل نکرد چشم
محمد یعنی بجانب یمین و یسار باز ننگریست وَمَا طَغَىٰ و در نگذشت از حدی که مقرر بود نگریستن وی را و در این آیه ستایش آنحضرت
بحسن ادب و علو همت که در آن شب بتو التفات بر هیچ ذره از ذرات کاینات نیفکند و دیدهٔ دل جز بمشاهدهٔ جمال بیزوال

الهی نکشود ورد دیده کشید کحل ما زاغ نگاه کرد و نی باغ میراند براق عرش پرواز تا حجله ناز و پرده راز بی پرده پیش دیدار دوست
بی دیده آنچه دل خواست لقد رأی و بدرستی که دید محمد شب معراج من آیات ربه الکبری از آیات قدرت
آفریدگار بزرگ تر یعنی نشانهای بزرگ تر را دید چون جبرئیل را با ششصد پر هر یکی از شرق تا غرب و رفرف اخضر
و سدرة المنتهی و عرش عظیم و کرسی و سایر عجایب ملکیه و ملکوتیه افرأیتم اللات والعزی آیا خبر دهید مرا که لات
و عزی و مناة الثالثة الاخری و منات سیم می توانند کرد اینها که خدای کرده است لات بتی بوده است
مر ثقیف را بطایف یا قریش را بنخله و عزی که درختی غطفان آن را می پرستیده اند و منات صخره که هذیل و خزاعه گرد
آن طواف میکرده اند یا بتی بشکل که بنو کعب عبادت مینموده اند و معتقد کفران بوده که در درون هر بت جنی است
و این جنیات با ملایکه بنات الله اند حق سبحانه فرمود که الکم الذکر آیا شما را فرزند نر باشد و له الانثی
و مر خدای را ماده تلک این قسمت اذا آنهنگام که چنین باشد قسمة ضیزی قسمتی بود نا راست و بی اعتبار
که چیزی را که از آن ننگ دارید کالی خود نسبت دهید ان هی نیستند این بتان باعتبار الوهیت الا اسماء
مگر نامی چند که بدان سمیتموها نام نهاده اید ایشان را انتم شما و اباؤکم و پدران شما بآرزوی خود
یعنی نام الهه برایشان اطلاق کرده اید و از معنی الوهیت مر ایشان را هیچ نیست ما انزل الله نفرستاده است
خدای بها بعبادت ایشان من سلطان هیچ حجتی که چنگ در آن زده بر خصم مسلط شوید ان یتبعون
پی روی نمیکنند مشرکان در پرستش بتان الا الظن مگر شک و گمان را یعنی توهم آن کرده اند که عمل ایشان
حق است و ما تهوی الانفس و متابعت نمینمایند مگر آنچه میخواهد نفسهای ایشان یعنی آرزوی طبع را تابع اند
و دیگر شیطان می آراید در نفس ایشان و لقد جاءهم و هر آینه آمد بدیشان من ربهم الهدی از پروردگار
ایشان کتاب و رسول که سبب هدایت اند ام للانسان آیا هست مر انسان یعنی کافر را ما تمنی آنچه آرزو برد
در شفاعت بتان یا آنکه گوید چرا نبوت بفلان و فلان ندادند فلله الآخرة پس مر خدای راست ملک آخرت
والاولی و مملکت دنیا هرچه خواهد بهر که خواهد دهد و کس را برو تحکم نرسد و کم من ملک و بسیاری از
فرشتگان فی السموات در آسمانها که کافران امیدوارند بشفاعت ایشان لا تغنی شفاعتهم سود نکند
درخواست ایشان شیئا چیزی را الا من بعد ان یاذن الله پس از آنکه دستوری دهد خدای در شفاعت
لمن یشاء برای هر که خواهد از ملایکه که ایشان شفاعت نمایند یا برای هر که اراده کند از مردمان که کسی او را شفاعت
کنند و یرضی او بپسندد خدای آنکس را برای شفیع شدن یا مشفع گشتن ان الذین بدرستی آنان که
لا یؤمنون نمیگروند بالآخرة لیسمون الملائکة هر آینه نام نهند فرشتگان را تسمیة

الانثی

الانثی نام نهادن ماده کان یعنی میگویند بنات الله و ما لهم به و نیست ایشان را به آن گرویدن را اناث میگویند
من علم هیچ دانش ان یتبعون در پی نمیروند بدین گفتار الا الظن مگر گمان را و ان الظن و بدرستیکه
گمان لا یغنی سود نمیدارد من الحق از یعنی حق شیئا چیزی را یعنی حق را جز بعلم ادراک نتوان کرد و ظن را در معرفت
حقایق اعتباری نباشد فاعرض پس روی بگردان عمن تولی از آنکس که روی میگرداند عن ذکرنا از ذکر ما که
قرآن است و لم یرد و نمیخواهد بعمل خود الا الحیوة الدنیا مگر زندگانی دنیا را ذلک این دوستی دنیا و اختیار
کردن آن مبلغهم غایت رسیدگی ایشان است من العلم از دانش و از آن تجاوز نتوانند نمود بلکه همت ایشان
بر جمع و ادخار آن موقوفست و بعضی علما حکم اعراض را بآیت قتال منسوخ دانند ان ربک بدرستیکه آفریدگار تو هو
اعلم او دانا تر است بمن ضل بکسیکه گمراه شود عن سبیله از راه او که دین اسلام است و هو
اعلم و او دانا تر است بمن اهتدی بکسیکه راه یافته است بحق و هر یک را جزا فراخور او خواهد داد و لله
و مر خدای راست ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از موجودات علویه و ما فی الارض و آنچه در زمینهاست
از مخلوقات سفلیه و او مالک همه است و قادر بر جزاء ایشان پس قیامت خواهد آورد لیجزی تا جزا دهد الذین
اساؤا آنانکه بد کردند یعنی کافر شدند بما عملوا بعقوبت آنچه کردند یعنی بآتش دوزخ و یجزی الذین
احسنوا و پاداش دهد آنان را که نیکوئی کردند و بتوحید قایل شدند بالحسنی به پاداش نیکو که بهشت است
الذین محسنان آنانند که ایشان یجتنبون پرهیز کنند و با یکسو شوند کبائر الاثم از کبیرهای گناه یعنی گناهان
کبیره را که در آن باب وعید وارد شده یا بر آن حدی مقرر گشته والفواحش و فاحشهای بزرگ را یعنی زنا بخصوص
که افحش کبایر و اکبر فواحش است الا اللمم لیکن اگر کسی بکند آنچه اندک و خرد باشد از گناه یا بخاطر او گذرد و از
قوت بفعل نیاید او مغفور است ان ربک بتحقیق آفریدگار تو واسع المغفرة بسیار آمرزش است چنانچه
مغفرت او فرا رسد همه گناهان را گر بار گناه ما گران است بجز کرم تو بیکران است ما را گنه از حد برون است
عفو تو ز جرم ما فزون است هو اعلم بکم خدا دانا تر است باحوال شما اذ انشأکم چون بیافرید شما را
یعنی ابتدای آفرینش شما کرد من الارض از زمین یعنی از خاک و پدر شما آفریده است احوال و اقوال و افعال شما را
و اذ انتم و آن وقت نیز که شما اجنة خردان بودید فی بطون امهاتکم در شکمهای مادران خود عالم
بوده بکیفیت امور شما فلا تزکوا پس ستایش مکنید انفسکم نفسهای خود را به پاکی و بسیاری خیر و خوبی
[illegible] در لباب آورده که هرگاه کودکی از یهود بمردی گفتندی او صدیق است حضرت رسول صلعم شنیده فرمود که یهود دروغ میگویند
هیچ مولودی نیست در شکم مادر الا که او شقی است یا سعید و این آیه نازل شد که دانا تر است باحوال شما در مبداء خلقت

ووقتیکه کودک خرد بید در شکم مادر پس خود را مستایید وقولی آنست که بعضی مردم میگفتند که نماز ما وروزه ما وحج ما آیة آمد که ستایش
مکنید خود را هُوَ أَعْلَمُ او داناترست بِمَنِ اتَّقَى بکسیکه تقوی ورزد ودر عمل خود مخلص بوده آورده اند که ولید مغیره
در پی حضرت رسالت صلعم میرفت واستماع کلام وی میفرمود مشرکان وی را سرزنش کردند که دین پدران را میگذاری و
ایشان را بضلالت نسبت میدهی جواب داد که چکنم از عذاب خدای میترسم یکی از کفار گفت این مقدار از مال بمن
بده که اگر عذابی متوجه تو شود بردارم ولید شرط کرد وبعضی از آن مال بداد وباقی بخل کرد وآیت آمد که أَفَرَأَيْتَ الَّذِي
آیا دیدی آنکس را که از پی روی حق تَوَلَّى روی بگردانید وَأَعْطَى قَلِيلًا وبداد اندکی از مال خود برای رشوت تحمل
عذاب از او وَأَكْدَى وباز داشت باقی را پس جهل وبخل با یکدیگر جمع کرد أَعِنْدَهُ آیا نزدیک اوست
عِلْمُ الْغَيْبِ دانش چیزهای پوشیده فَهُوَ يَرَى پس او می بیند یعنی میداند که صاحب او عذاب او برخواهد داشت
أَمْ لَمْ يُنَبَّأْ یا خبر کرده نشده است بِمَا فِي صُحُفِ مُوسَى بآنچه در صحیفهای موسی است یعنی توریة وَإِبْرَاهِيمَ
الَّذِي وَفَّى ودر صحف ابراهیم آنکه وفا کرد بفطرت اسلام که ده خصلت است معنی آیت آنست که آیا ولید خبر ندارد
بآنچه در صحف ابراهیم وموسی است وآن کدام است أَلَّا تَزِرُ آنکه بر ندارد وَازِرَةٌ نفسی بردارنده وِزْرَ أُخْرَى
بار گناه نفسی دیگر پس او چگونه بار خود بدیگری حواله میکند وَأَنْ لَيْسَ ودیگر آنکه نیست لِلْإِنْسَانِ مر آدمی را
إِلَّا مَا سَعَى مگر ثواب آنچه سعی کند یعنی چنانچه کسی را بگناه دیگری نمیگیرند بثواب دیگری نیز حساب نمیکردند
ودر تبیان گفته که این منسوخ است چه در سوره طور مذکور شده که ابنا را بصلاح آبا رفعت درجه کرامت میکنند
وَأَنَّ سَعْيَهُ وآنکه سعی خود را یعنی عملی که در آن سعی نموده باشد سَوْفَ يُرَى زود باشد که به بینند در میزان
عدل در روز قیامت ثُمَّ يُجْزَاهُ پس پاداش دهند مر او را الْجَزَاءَ الْأَوْفَى پاداش تمامتر آن خیرا
فخیر وان شرا فشر وَأَنَّ إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى وآنکه بسوی پروردگار تست نهایت همه خلایق ورجوع ایشان
وَأَنَّهُ وآنکه خدای هُوَ أَضْحَكَ او میخنداند وَأَبْكَى واو میگریاند یعنی شاد وغمگین میگرداند یا میخنداند
اهل بهشت را در بهشت ومیگریاند دوزخیان را در دوزخ یا زمین را بنبات میخنداند وابر را بباران گریان
میسازد ونزد بعضی خنده وگریه بوعد و وعید است یا بطاعت ومعصیت یا باقبال بر حق واعراض ازو وَأَنَّهُ
وآنکه خدای هُوَ أَمَاتَ او میمیراند وَأَحْيَا وزنده میسازد یعنی قادر بر احیا واماته اوست ولی یا میمیراند
بوقت اجل در دنیا وزنده میسازد در قبر یا اوست سازنده اسباب موت وحیات وگفته اند مرده میسازد کافر را
بنکرت وزنده میکند مؤمن را بمعرفت وبقول جمعی اماته واحیا جهل وعلم است یا بخل وجود یا بعدل وفضل ونزد
محققان بهیبت وانس یا باستتار وتجلی امام قشیری رحمة الله فرموده که بمیراند نفوس زاهدان را بآثار مجاهدت وزنده

کرداند قلوب

کرداند قلوب عارفان را بانوار مشاهدت یا هر که را بمرتبه فنا فی الله رساند جرعه از ساغر بقاء بالله چشاند رسیده
هر که را از بعد او فانی کنی پر ز گوهرهای روحانی کنی کشتگان را شربت حیوان دهی لب کشتن جان جاویدان دهی
وَأَنَّهُ وآنکه در صحف ابراهیم وموسی است علیهم السلام آنکه خدای خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ بیافرید از انسان دو صنف
الذَّكَرَ وَالْأُنْثَى نر وماده مِنْ نُطْفَةٍ از آب منی إِذَا تُمْنَى وقتیکه ریخته شود در رحم وآدم وحوا
وعیسی علیهم السلام از این مستثنی اند وَأَنَّ عَلَيْهِ وآنکه بر خداست النَّشْأَةَ الْأُخْرَى آفرینش دیگر
که بعث است در قیامت وَأَنَّهُ هُوَ أَغْنَى وآنکه اوست آنکه توانگر کند بمال نقد وَأَقْنَى وسرمایه دهد با نعام
وامتعه یا غنی سازد بقناعت وراضی گرداند بدان وَأَنَّهُ وآنکه خدای هُوَ رَبُّ الشِّعْرَى اوست آفریدگار
شعری وشعریان دو کوکب اند یکی را غمیصا گویند واو شعری شامیه است ودیگری عبور واو یمانیه است ومراد ازاین
شعری اوست وابوکبشه که یکی از اجداد مادری پیغمبر صلعم بوده وا او را می پرستیده وبا قریش در عبادت اوثان مخالفت
میکرده وقریش آنحضرت را ابن ابی کبشه میگفتند بجهت خلاف با ایشان وَأَنَّهُ أَهْلَكَ وآنکه خدای هلاک کرد
عَادًا الْأُولَى قوم عاد نخستین را که امت هود بودند علیه السلام وقومی از ایشان که بنو لقیم می گفتند در وقت هلاکت عاد
در مکه مقام داشتند بعد از ایشان ظهور کردند وایشان را عاد اخری گویند وَثَمُودَ وهلاک کرد قوم ثمود را فَمَا أَبْقَى
پس باقی نگذاشت از ایشان کسی را وَقَوْمَ نُوحٍ وهلاک کرد قوم نوح را مِنْ قَبْلُ پیش از عاد وثمود إِنَّهُمْ كَانُوا
بدرستیکه بودند هُمْ ایشان أَظْلَمَ ستمکارتر وَأَطْغَى واز حد برنده در شرک وعدوان چه نوح را علی نبینا
وعلیه السلام بسیار برنجانیدند ودر نهصد وپنجاه سال اندکی بوی ایمان آوردند وَالْمُؤْتَفِكَةَ وشهرستان
قوم لوط را أَهْوَى بیفکند بعد از آنکه جبرئیل ع بر داشته بود یعنی آنرا زیر وزبر کرد فَغَشَّاهَا پس بپوشانید
آن شهرها را مَا غَشَّى آنچه بپوشانید یعنی سنگهای نشان دار که بر آن بارانید فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكَ پس بکدام
از نعمتهای آفریدگار خود تَتَمَارَى شک می آری وجدال میکنی مخاطب ولید بن مغیره است یا هر احدی ونفی
که در معدودات هست آن را نعم گفت بجهت آنکه در او پند است مر اهل اعتبار را وانتقام انبیا از اعادی در ضمن
آن است وآن موجب تسلیه حضرت پیغمبر صلعم وسبب تقویه دل مؤمنانست هَذَا این پیغمبر یعنی محمد صلعم
نَذِيرٌ بیم کننده ایست پیغمبری بیم کننده مِنَ النُّذُرِ الْأُولَى از جنس پیغمبران نخستین بهمان میفرماید که ایشان میفرمودند
أَزِفَتِ الْآزِفَةُ نزدیک رسد نزدیک شونده یعنی قیامت که موصوفست بقرب دنو لَيْسَ لَهَا نیست مر او را
یعنی وقت رسیدن او را مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای كَاشِفَةٌ نفسی ظاهر کننده أَفَمِنْ هَذَا الْحَدِيثِ
آیا از این سخن که قرآنست تَعْجَبُونَ شگفت میدارید وَتَضْحَكُونَ ومی خندید باستهزا وَلَا تَبْكُونَ ونمیگریید

از خوف وعیدی که در وست وَأَنْتُمْ سَامِدُونَ و شما بازی کننده کانید یا غافلان یا نعی کننده کان کفار
در وقت قرائت قرآن سرود می گفتند تا مردم را از استماع آن باز دارند فَاسْجُدُوا لِلّٰهِ پس سجده کنید الله مر خدای را
وَاعْبُدُوا و او را پرستید نه آلهه باطله را در معالم آورده که اول سوره که فرود آمد و در وی سجده بود این سوره است
و حضرت رسول صلی الله علیه وآله وسلم بعد از خواندن این آیت سجده کرد و مؤمن و مشرک و جن و انس همه سجده کردند
و این سجده دوازدهم است از سجدات قرآنی و در فتوحات این را سجده عبادت گفته که امر الهی بدانست و سکنت مقررات
نبوی و جز سالکان طریق عبادت و عبودیت بسر منزل سر این سجده نرسند بسم الله الرحمن الرحیم
کفار قریش از سید عالم صلعم معجزه طلبیدند و آنحضرت ماه را برای ایشان بدو نیم کرد بر وجهی که کوه حرا را در میان هر دو فلقه
قمر دیدند و در معالم و تبیان مذکور است که شق قمر دو بار واقع شد مکه و این سوره فرود آمد که اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ
نزدیک آمد قیامت وَانْشَقَّ الْقَمَرُ و شکافته شد قمر و از علامات قرب قیامت انشقاق قمر است و بر این وجه در کتب سابقه
مذکور بوده امام زاهد رضی الله عنه آورده که شبی ابوجهل و یهودی بحضرت پیغمبر صلعم رسیدند ابوجهل گفت ای محمد آیتی بنمای والا
سر تو بشمشیر بر میدارم آنحضرت فرمود که چه میخواهی ابوجهل بجانب یهودی نگریست تا چه چیز خواهد که وقوع آن متعذر باشد یهودی
گفت او ساحر است او را بگوی که ماه را بشکافد که سحر در زمین متحقق میشود ساحر را در آسمان تصرف نیست ابوجهل
گفت ای محمد ماه را برای ما بشکاف آنحضرت انگشت سبابه بر آورد و اشارت فرمود که ماه را بشکافد فی الحال بدو نیم شد
یک نیمه بجای خود قرار گرفت و یکی دیگر بر جانب دیگر رفت باز گفت بگوی تا ملتیم شود اشارت کرد هر دو نیمه بهم پیوستند
شق گشت ماه چهارده بر لوح سبز چرخ چون خامه دبیر ز تیغ بنان او یهودی ایمان آورد ابوجهل گفت از چشم ما را بسحر
و قمر را منشق بما نمود از جماعت مسافران که از اطراف آفاق برسند سوال کنیم تا ایشان دیده اند یا نی چون از آینده و رونده
پرسیدند همه جواب دادند که در فلان شب ماه را دو نیمه دیدیم با وجود این نگرویده گفت جادوئی او بغایت قویست چنانکه
حق سبحانه فرمود وَإِنْ يَرَوْا و اگر ببینند کافران آيَةً نشانه از آثار قدرت ما در اظهار معجزه پیغمبر که دلیل صدق
مدعای او باشد يُعْرِضُوا اعراض کنند از ایمان بدان یا روی بگردانند از تامل در وی وَيَقُولُوا و گویند سِحْرٌ
مُسْتَمِرٌّ این جادوئیست دایم و رونده از زمین تا آسمان وَكَذَّبُوا و تکذیب کنند پیغمبر را وَاتَّبَعُوا و پیروی نمایند
أَهْوَاءَهُمْ آرزوهای خود را یعنی آنچه شیطان در نظر ایشان آراسته باشد از لجاج و عناد وَكُلُّ أَمْرٍ مُسْتَقِرٌّ و هر کاری
که مقرر شده بدیشان خواهد رسید وَلَقَدْ جَاءَهُمْ و بدرستیکه آمد باهل مکه در قرآن مِنَ الْأَنْبَاءِ از خبرهای
پیشینیان یا از نبأهای اخروی مَا فِيهِ مُزْدَجَرٌ آنچه در آن باز داشتن بود از مناهی و منع از تمرد و سرکشی حِكْمَةٌ
بَالِغَةٌ و آن حکمت تمام است رسیده بحد کمال فَمَا تُغْنِ النُّذُرُ پس نفع نکند ایشان را و سود نرساند بیم کنندگان

یعنی پیغمبر و مواعظ قرآنی اگر آینده بدیشان یکی از پس دیگری فَتَوَلَّ عَنْهُمْ پس روی بگردان از ایشان تا وقت امر بقتال
و منتظر باش جزای ایشان را يَوْمَ يَدْعُ الدَّاعِ در آن روز که بخواند خواننده یعنی اسرافیل ایشان را إِلَىٰ شَيْءٍ
نُكُرٍ بچیزی صعب و زشت که اهوال قیامت است خُشَّعًا أَبْصَارُهُمْ فرا هم رفته چشمهای ایشان از هول يَخْرُجُونَ
بیرون آیند مِنَ الْأَجْدَاثِ از قبرها كَأَنَّهُمْ گوئیا ایشان جَرَادٌ مُنْتَشِرٌ ملخ پراکنده اند یعنی در بسیاری
و پراکندگی بهم بر می آیند و از هر طرف حیران و سرگردان میروند مُهْطِعِينَ شتاب کنندگان إِلَى الدَّاعِ بسوی خواننده
یعنی بدان طرف که آواز او می آید می شتابند يَقُولُ الْكَافِرُونَ میگویند ناگرویدگان هَٰذَا يَوْمٌ عَسِرٌ
این روزی که دشوار است بر ما كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ تکذیب کردند پیش از قوم تو قَوْمُ نُوحٍ گروه نوح بعث و قیامت را
فَكَذَّبُوا عَبْدَنَا پس بدروغ داشتند بنده ما نوح را وَقَالُوا مَجْنُونٌ و گفتند او دیوانه است وَازْدُجِرَ
و باز داشته شد از دعوت خلق یعنی هر گاه که ایشان را بتوحید خواندی او را ایذا کردندی و تهدید نمودندی و سنگ
بر وی زدندی تا بیهوش شدی و از دعوت باز ماندی فَدَعَا پس بخواند نوح رَبَّهُ آفریدگار خود را أَنِّي مَغْلُوبٌ
با آنکه من مغلوب قوم خود شدم و مقاومت نتوانم کرد با ایشان فَانْتَصِرْ پس تو انتقام کش از ایشان برای من فَفَتَحْنَا
پس بگشادیم برای عذاب ایشان أَبْوَابَ السَّمَاءِ درهای آسمان را از طرف مجره بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ بآبی ریزان که
چهل شبان روز از آسمان میریخت بر دوام و در این مدت منقطع نگشت وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ و بگشادیم در زمین
عُيُونًا چشمها از وی نیز آبها بر آمد فَالْتَقَى الْمَاءُ پس ملاقی شدند آب آسمان با آب زمین عَلَىٰ أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ
بر کاری که قضا شده بود بر ایشان یعنی هلاکت بطوفان وَحَمَلْنَاهُ و بر داشتیم نوح را علیه السلام با هر که بدو ایمان
داشت یعنی سوار گردانیدیم ایشان را عَلَىٰ ذَاتِ بر کشتی را بدان بند کنند تَجْرِي میرفت آن کشتی بِأَعْيُنِنَا
بنگاه داشت ما و این طوفان واقع شد جَزَاءً برای پاداش لِمَنْ كَانَ كُفِرَ برای کسی که نگرویده بودند بدو یا
ناسپاسی کرده بودند بر نعمت وجود او یعنی نوح وَلَقَدْ تَرَكْنَاهَا و بدرستیکه ما بگذاشتیم این قصه را آيَةً نشانه
در میان مردمان یا کشتی نوح را در زمین بر جودی از جزیره علامتی و عبرتی و در قصص است که اوایل این امت آن کشتی را
دیده اند فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ پس هیچ پند گیرنده است که از آن عبرت گیرد فَكَيْفَ كَانَ پس چگونه عذابی عقوبت من
در دنیا که همه را بطوفان مبتلا کردم وَنُذُرِ و بیم کردن مر قوم را به تبلیغ نوح وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ و هر آینه که ما
آسان گردانیدیم قرآن را لِلذِّكْرِ برای یاد کردن احوال امم گذشته فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ پس هیچ موعظه شنونده است
که بدان پند گیرد كَذَّبَتْ عَادٌ تکذیب کردند گروه عاد مر هود را فَكَيْفَ كَانَ پس چگونه بود عَذَابِي عذاب کردن
من ایشان را باد صرصر وَنُذُرِ و ترسانیدن من ایشان را از وعید قیامت بر زبان پیغمبر ایشان إِنَّا أَرْسَلْنَا بدرستیکه ما

فرستادیم علیهم بر ایشان ریحاً صرصراً بادی سرد سخت باآواز هولناک فی یوم نحس در روزی شوم مستمر استحکام
یافته شامت او و آن روز چهارشنبه آخرین بوده از ماه تنزع الناس میکند آن باد مردمان را کانهم گویا ایشان
اعجاز نخل تنهاء درخت خرما اند منقعر برکنده شده از بیخ و بر زمین فتاده این خود عذاب دنیا بود
فکیف کان عذابی پس چگونه باشد عذاب من مر ایشان را در آخرت و نذر و وعیدی که ایشان را بدان
بیم کرده ام ولقد یسرنا القرآن و بدرستی که ما آسان ساختیم قرآن را که بزبان عرب فرستادیم للذکر
برای پند گرفتن فهل من مدکر پس آیا هیچ پندگیرنده هست کذبت ثمود تکذیب کردند قوم ثمود صالح را
علیه السلام بالنذر به بیم کردن و پند دادن پیغمبران را فقالوا پس گفتند ابشراً منا آیا آدمی را از جنس ما
واحداً یگانه که هیچ تبع و حشم ندارد نتبعه پیروی کنیم ما و او را هیچ فضل نیست بر ما انا اذاً بدرستیکه
ما آن هنگام که متابعت کنیم او را باشیم لفی ضلال در گمراهی وسعر و در جنون ءالقی آیا القا کرده اند
الذکر علیه بر و وحی را من بیننا از میان ما یعنی از قوم ثمود عاد او را بنزول وحی اختصاص داده اند
بل هو نه چنین است بلکه او کذاب دروغ گوی است اشر خودپسند و ستیزنده میخواهد که بر ما ترفع کند حق
سبحانه فرمود که سیعلمون غداً زود باشد که بدانند فردا که عذاب بدیشان فرود آید یا روز قیامت معلوم
کنند که من الکذاب الاشر کیست دروغ گوی یا ستیزنده چون قوم ثمود تکذیب کردند صالح را ع و معجزه طلبیدند که
از سنگ ناقه بیرون آر انا مرسلوا الناقة بدرستیکه ما بیرون آرنده ناقه بودیم فتنة لهم برای امتحان
مر ایشان را تا خلق بدانند که عذاب ایشان چه بود و صالح را گفتیم فارتقبهم نگاهبان ایشان باش و ببین که با تو
چه میکنند واصطبر و شکیبائی ورز بر آزار قوم ونبئهم و آگاه گردان ایشان را ان الماء بانکه آب
چاه قسمة بینهم بخش کرده شده است میان ایشان و ناقه روزی از ایشان و انعام ایشان و روزی خاص از آن
ناقه کل شرب هر نصیبی از آب محتضر حاضر گردانیده شده است مر صاحب او را یعنی حاضر شود مر صاحب او را
یعنی حاضر شود صاحب او در نوبت خود و بهره بردارد فنادوا پس بخواندند قوم ثمود صاحبهم یار خود را که قدار
بن سالف بود برای عقر ناقه فتعاطی پس بگرفت شمشیر خود را و بر سر راه ناقه در کمین نشست فعقر پس پی
کرد ناقه را عقر دو زن بودند عنیزه و صدوق و سبب آن بعضی مذکور شده صدوق ابن عم خود مصدع بن مهرج را
بوصال خود وعده داد و عنیزه یکی از دختران خود را نامزد قدار بن سالف کرد هر دو بر راه گذر ناقه کمین کردند
و چون ناقه از آب بازگشت اول بمصدع رسید و او تیری بیفکند که پایهای ناقه را برهم دوخت قدار نیز از کمینگاه
بیرون آمد و بشمشیر ناقه را پی کرد و چون از پای درآمد او را قطعه قطعه کردند و میان قوم منقسم ساختند و بچه او بکوه صنوبر آمده

سر بانگ کرد

رلغ

سه بانگ کرد و از آنجا بآسمان رفت و گویند او نیز کشته شد و بعد از سه روز عذاب بقوم ثمود نازل گشت فکیف کان
پس چگونه بود عذابی عذاب من مر قوم ثمود را ونذر و بیم کردن من برسالت صالح ع انا ارسلنا بدرستیکه
ما فرستادیم علیهم بر ایشان صیحة واحدة فریادی یگانه یعنی یک صیحه جبرئیل ع فکانوا پس گشتند از هول آن
آواز کهشیم المحتظر مانند گیاهی درهم شکسته که سازنده حظیره جای گوسفند آن را برهم نهاده باشد و ریزه ریزه شده
ولقد یسرنا القرآن و بدرستیکه ما آسان ساختیم قرآن را للذکر برای یاد گرفتن تا بسهولت حفظ میکنند
فهل من مدکر پس هیچ یادکننده هست آن را کذبت قوم لوط تکذیب کردند قوم لوط ع مر او را بالنذر
به بیم کردن و پند دادن وی مر ایشان را انا ارسلنا علیهم بدرستیکه فرستادیم بر ایشان حاصباً بادی یا ابری
سنگ بارنده و همه را هلاک کردیم الا آل لوط مگر لوط و دختران وی را نجیناهم برهانیدیم ایشان را از عذاب
بسحر بسحری که عذاب واقع میشد نعمة من عندنا بانعامی از نزدیک ما کذلک همچنین که انعام
کردیم بر لوط و بنات او نجزی پاداش میدهیم بنعمت و رحمت من شکر هر که سپاس دارد نعمت را که ارسال
رسل و انزال کتب است و بدان ایمان آرد ولقد انذرهم و بدرستیکه ترسانیده بود لوط قوم خود را بطشتنا
از گرفتن ما بعذاب و هلاک فتماروا پس بشک آمدند بالنذر با آن بیم کردن و ستیزه آغاز نهادند ولقد
راودوه و بدرستیکه طلبیدند لوط را عن ضیفه از مهمانان وی که ملائکه بودند یعنی گفتند ایشان را با ما تسلیم کن
و لوط علیه السلام از آن ابا میکرد و ایشان را پند میداد ایشان در خانه شکسته درآمدند فطمسنا پس محو کردیم
اعینهم چشمهای ایشان را و با روی ایشان هموار کردیم و در خبر است که جبرئیل ع پر خود بر دیدهای ایشان مالید همه
کور شدند و گفتیم مر ایشان را بزبان ملائکه که فذوقوا پس بچشید عذابی عقوبت مرا ونذر و بیم کردن من یعنی
عذابی که بزبان من بیم میکردند شما را ولقد یسرنا القرآن و هر آینه سهل و آسان گردانیدیم قرآن مرعجمی
عربی زبانان را للذکر برای فهم کردن معانی آن و دانستن اخبار گذشتگان فهل من مدکر پس هیچ پند
شنونده هست که بدان عبرت گیرد ولقد جاء و بدرستیکه آمدند آل فرعون النذر بفرعون و قوم او
بیم کنندگان یعنی موسی و هارون علی نبینا و علیه السلام یا آیتها که موسی علیه السلام قبطیان را بدان بیم کرد و آن نه آیت
بود کذبوا تکذیب کردند بآیاتنا کلها بهمه آن آیتها و بدان نگرویدند فاخذناهم پس گرفتیم ایشان را
بعذاب غرق اخذ عزیز گرفتن غالبی که مغلوب نگردد در گرفتن مقتدر توانا بر هلاک مشرکان اکفارکم
آیا کافران شما ای گروه عرب خیر قوی تر و سخت ترند من اولئکم از آن گروه مکذبان که برشمرده شد یعنی ایشان
از آنان بقوت و عدت و حشمت و سطوت بهتر و بیشتر نیستند و آنان را عذاب فرا رسید ایشان را چرا فرا نرسد ام لکم آیا شما را که

شمارست ایشرکان براءة فی الزبر برائتی در کتابهای سماوی یعنی برائتی نوشته شده برنام شما که شمارا عذاب
نخواهد بود ام یقولون نحن یا میگویند کفار عرب ما جمیع منتصر گروهی جمع شده ایم یاری دهنده یکدیگر را
ومنع کننده بلا از یکدیگر سیهزم الجمع زود باشد که هزیمت کرده شود جمع ایشان ویولون الدبر وبرگردانیده
شود پشتهای ایشان از حرب یعنی هر یک پشت بگردانند از معرکهٔ قتال وفرار نمایند واین صورت واقع شد
در روز بدر پس این آیت یکی از دلایل نبوت واعجاز قرآن است فاروق اعظم گفت که چون این آیه فرود آمد حضرت
رسول الله صلعم فرمود که این را نمیدانم که چیست ناگاه در روز بدر دیدم که آنحضرت زره میپوشید ومیگوید سیهزم الجمع
دانستم که معنی آیه چه بوده وبهمین قتل واسر وهزیمهٔ ایشان پسندیده نیست بل الساعة بلکه روز قیامت موعدهم
وعده گاه عذاب کلی ایشانست والساعة وعذاب قیامت ادهی سخت تر وباهول تر وامر وتلختر
وناخوشتر است از عذاب دنیا ان المجرمین بدرستیکه مشرکان فی ضلال در گمراهی اند از راه حق در دنیا وسعر
ودر عنا ومشقت یا آتش سوزان در آخرت یوم یسحبون روزی که کشیده شوند فی النار در آتش دوزخ علی
وجوههم بر رویهای خویش یعنی ایشان را بر روی ایشان میکشند وبدوزخ می افکنند ومیگویند ذوقوا بچشید
مس سقر سودن دوزخ یعنی حرارت آتش والم آن را انا کل شیء خلقناه بدرستیکه ما همه چیز را آفریده ایم
بقدر باندازهٔ مقرر ومرتب بر مقتضی حکمت یا هر چه آفریده ایم مقدر است ومقرر ومکتوب در لوح محفوظ
وحکم ازلی قبل از وقوع بدان پیوسته لاجرم از صفت تغیر وسمت تبدل دور است ع قضی الله امرا وجف القلم
سر بر خط لوح ازلی دار وخموش کز هرچه قلم رفت قلم در نکشد وما امرنا ونیست فرمودن ما مر چیزی را که بکون
آن خواهیم الا واحدة مگر کلمهٔ واحده که آن کن است یا نیست امر تا بقیام قیامت مگر یک فعله کلمح بالبصر
چون نگریستن بچشم در سرعت وسهولت یعنی اگر خواهیم قیامت را بیک چشم زدن بیاریم ولقد اهلکنا
وبدرستیکه ما هلاک کردیم اشیاعکم اشباه وامثال شمارا از کافران در زمانهای گذشته چنانچه در این سوره
شنیدید فهل من مدکر پس هست هیچ پند گیرنده که از حال ایشان عبرت بردارد وکل شیء فعلوه
وهر چیزی که کرده اند کفار گذشته فی الزبر مکتوبست در لوح محفوظ زبر کتابها را گویند ولوح را زبر گفت باعتبار
آنکه اصل همه کتابها یا خود همه افعال ایشان نوشته است در نامهای ایشان که بدست حفظه است وکل صغیر
وکبیر وهر خردی وبزرگی که از افعال واقوال که از اولین وآخرین صادر خواهد شد وشده مستطر
نوشته شده است وبر آن پاداش خواهند یافت ان المتقین بدرستیکه پرهیزکاران وترسکاران فی جنات
در بوستانها اند روز قیامت ونهر ودر جویها وچشمها یعنی بوستانهای مشتمل بر انهار وبقول بعضی نهر بمعنی روشنی وگشادگی است

یعنی اهل تقوی

یعنی اهل تقوی در بهشتها باشند ودر سعت وضیا بخلاف کفار که در ضیق وظلمت گذرانند ودیگر متقیان باشند فی مقعد صدق
در مکانی پسندیده که در وی نه لغو باشد ونه اثم از امام جعفر صادق ع منقولست که حق سبحانه آن مکان را بصدق وصف کرد
پس ننشینند در وی مگر اهل صدق سلمی رحمة الله علیه فرموده که آن مکانیست که حق تعالی راست کرد اند در آن وعده که با اولیا
کرده ودوستان در آن مقام باشند عند ملیک نزدیک پادشاهی مقتدر توانا بر همه چیز صاحب کشف الحقایق
قدس سره فرموده که مقعد صدق مقام وحدة ذاتیه است که در مرتبهٔ عندیت متحقق شود در کشف الاسرار آورده که کلمه
عند رقم تقریب وتخصیص دارد یعنی اهل قرب خبر داد در آن سرا ایشان اختصاص خواهند داشت وحضرت پیغمبر را صلوات الله وسلامه
علیه امروز در این سرا مخصوص بوده که ابیت عند ربی وچون رتبه که فردا خواص بدان نازند امروز پایهٔ ادنی وی بوده
پس از رتبهٔ اعلای فردای او که نشان تواند داد ای محرم ستر لایزالی مرات جمال ذو الجلالی مهمای ابیت عند ربی
صاحب ولی لا ینام قلبی از قربت حضرت الهی استی بمثابه که خواهی قربی که عبارتش نسنجد در حوصلهٔ خرد نگنجد گم گشته بود عبارت اینجا
بلکه نرسد اشارت اینجا

بسم الله الرحمن الرحیم

چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم کافران را از اسم رحمن خبر داد گفتند ما رحمن را نمیشناسیم این سوره نازل شد وگفته اند
اهل مکه طعنه میزدند که فلان وفلان قرآن محمد را می آموزند این سوره آمد که الرحمن خداوند بسیار بخشایش که رحمت او همه چیز را
فرا رسیده علم القرآن بیاموخته است قرآن مر حبیب خود را نه جبرئیل ویا رسانیدن آن کرد نبیده مر ورا آموختن ودیگران را
آموزانیدن خلق الانسان بیافرید خدای جنس آدمیان را علمه البیان بیاموخت ایشان را روش کردن ما فی
الضمیر بنطق وکتابت یا خلق کرد آدم را وعلم اسما بدو آموخت یا بوجود آورد محمد را صلعم وبیاموزانید بیان آنچه
بوده است وباشد چنانچه مضمون فعلمت علم الاولین والاخرین از آن خبر میدهد والشمس والقمر وآفتاب وماه
میروند بحسبان بحسابی معلوم یعنی بر وجهی که حق سبحانه مقرر فرموده سیر ایشان را در بروج ومنازل وبدان فصول
واوقات شناخته میشود والنجم وگیاهی که بر روید وآنرا ساق نباشد یعنی بر روی زمین منبسط شود چون بعضی از بقول
والشجر وگیاهی که آنرا ساق باشد وبر آن قایم باشد یعنی درخت یسجدان فرمان میبرند خدای را بالطبع والطوع
چون فرمانبرداری ساجدان از اهل تکلیف یا سجود ایشان سایهٔ ایشانست وگفته اند مراد از سجود ایشان وقوف نیست
چنانچه بر تسبیح ایشان کما قال الله تعالی ولکن لا تفقهون تسبیحهم والسماء رفعها وبر داشت آسمان را بالای
زمین پانصد ساله راه ووضع المیزان وبیافرید یا منزل گردانید ترازو را یا الهام داد خلق را بکیفیت اتخاذ آن
ان لا تطغوا برای آنکه از حد در نگذرید فی المیزان در ترازو بوقت داد وستد یعنی از عدل تجاوز نکنید وبراستی معامله
نمائید واقیموا الوزن وبپای دارید سنجیدن را بالقسط بعدل یعنی زبان ترازو را راست دارید ولا تخسروا المیزان

وکم مکنید میزان را یعنی کم مپیمائید این همه تاکید اهل ترازو را جهت آنست که بوقت وضع میزان قیامت شرمنده نشوند :
است یکایک همه برجای خویش روز جزا حجله بیارند پیش هرچه هرحبه که بازوی تو کم کند از کیل و ترازوی تو با تو نماید
نهانیت را کم دهی بیش ستانیت را والأرض وضعها و زمین را بگسترد یا بنهاد بر سطح آب للأنام برای
آدمیان را تا بر وی قرار گیرند فیها در زمین فاکهة انواع میوه هاست والنخل و خرمابنان ذات الأكمام
خداوندان غلاف یعنی اوعیهٔ خرما چه خرما مادام که منشق نشده در غلاف باشد و تخصیص خرما از فواکه بذکر جهت تفصیل
اوست و مشابهتی که با انسان دارد چنانچه در جواهر التفسیر مبین شده والحب و در زمین دانه هاست ذو
العصف خداوند برگ مراد از دانه آن چیزیست که از آن قوت میسازند چون گندم و جو و جز آن و عصف
کاهی است که دانه ازو جدا میشود والریحان و در زمین ریحانهاست یعنی سپرغم که بوی میکنند مراد آنست که در زمین
شما را نعمتها داده ام بعضی خوردنی و بعضی بوی کردنی فبأی آلاء ربکما پس ای آدمیان و پریان بکدام از نعمتهای آفریدگار
خود که مذکور شد تکذبان تکذیب میکنید و انکار مینمائید که از و نیست سی و یکجا تکرار یافته بجهة آنکه این سوره
مشتمل است بر ذکر حق تعالی پس بعد از ذکر هر نعمتی این الفاظ ایراد فرموده تا سامعان و قاریان متنبه شوند بر کثرت نعم
و گفته اند تکرار برای دفع غفلت است و تاکید حجت و تذکیر نعمت و در صحیح حاکم رحمة الله از جابر رضی نقل کرده که
حضرت پیغمبر صلعم این سوره را بر ما خواند بعد از آن فرمود که باعث چیست که شما را خاموش می بینم هر آینه جن نیکو
تر اند از شما در رد جواب و من هیچ بار نخواندم فبای آلاء ربکما تکذبان الا که ایشان گفتند و لا بشیء من
نعمتك ربنا نکذب فلك الحمد یعنی ما بهیچ چیز از نعمتهای تو ای پروردگار ما تکذیب نمیکنیم پس تراست ثنا
و ستایش خلق الإنسان بیافرید آدم را که پدر انسانست من صلصال از گل خشک کالفخار مانند
سفال پخته که دست بروی زنی آواز کنند و خلق الجان و بیافرید جان را که پدر جن است من مارج
از زبانهٔ صافی بی دود من نار از آتش و گویند مارج از آتش است که زبانهٔ سرخ و سبز و زرد بیکدیگر
آمیخته گردد بعد از بلندی و تیزی آتش و در باب نهم از سفر ثانی فتوحات مذکور است که مارج آتشی است
ممتزج بهوا که آن را هوای مشتعل گویند پس جان مخلوقست از دو عنصر آتش و هوا و آدم آفریده شده از دو عنصر
خاک و آب چون آب و خاک بهم ممتزج شوند آن را طین گویند و چون هوا و آتش مختلط گردند آن را مارج
خوانند و چنانچه تناسل در بشر بالقا و آبست در رحم تناسل در جن بالقاء هواست در رحم انثی و میان
آفرینش جان و آدم مدت شصت هزار سال بوده فبای آلاء ربکما پس بکدام نعمت از نعمتهای پروردگار
خود که شما را از گل و مارج آفرید و دولت حیات ارزانی فرمود تکذبان انکار میکنید رب المشرقین آفریدگار

دو مشرق است

الرحمن

دو مشرق است یکی مشرق تابستانی مر آفتاب را و یکی مشرق زمستانی ورب المغربین و آفریدگار دو مغرب صیفی و شتوی شمس را و در
اختلاف مشرقین و مغربین انواع فوایدست از اختلاف فصول و حدوث آنچه بهر فصل تعلق دارد بلکه شروق آفتاب موجب طلب
معیشت است و غروبش سبب آسایش و راحت فبای آلاء ربکما پس بکدام از این نعمتهای پروردگار شما تکذبان
جحود می ورزید و منکر آن میشوید مرج البحرین راه داد دو دریا را یکی خوش و شیرین و یکی شور و تلخ تا بامر او یلتقیان
بیکدیگر رسیدند و آن بحر فارس و روم است که در محیط بیکدیگر ملتقی میشوند بینهما میان هر دو دریا برزخ مانعی و حاجزی
و پرده ایست از قدرت خدا یا از زمین یا از جزایر که سبب آن لا یبغیان افزونی نمیجویند بر یکدیگر یعنی با هم نمی آمیزند
تا خاصیت هر یک باطل نشود یا از حدی که مقرر شده تجاوز نمینمایند تا آنچه میان ایشانست غرق نگردد و اگر یکی بر
دیگری غلبه کند نفع بر طرف رود و منافع بسیار بر این دو بحر متفرع است فبای آلاء ربکما پس بکدام از این نعم
آفریدگار شما که مشتمل بر مصالح کلیه است تکذبان انکار میکنید یخرج بیرون می آید منهما اللؤلؤ از این دو
دریا یا از بحر مالح مروارید کلان والمرجان و مروارید ریزه و این جوهرهاست که بدان آرایش کنند و از خرید و فروخت
آن فواید یابید و این نظم ظاهر است فبای آلاء ربکما پس شما بکدام از این نعمتهای پروردگار خود تکذبان
تکذیب مینمائید و گفته اند مراد بحر آسمان و بحر زمین است که هر سال التقا میشوند و ابر حاجزیست که منع میکند دریای آسمان را
از نزول و دریای زمین را از صعود و از دریای فلک قطرات بر دریای زمین ریخته بدهان صدف می آید و از آن
لآلی منعقد میگردد امام قشیری رح فرموده که بحرین خوف و رجاست یا قبض و بسط یا انس و هیبت و برزخ قدرت علی
و لؤلؤ احوال صافیه و مرجان لطایف وافیه صاحب کشف الاسرار شرح میکند که بحر خوف و رجا عامهٔ مسلمانانراست
و از آن گوهر زهد و ورع بیرون آید و بحر قبض و بسط خواص مؤمنانرا و از آن جواهر فقر و وجد زاید و بحر انس و هیبت
انبیا و صدیقان را و از آن گوهر فنا روی نماید تا صاحبش در منزل بقا بیاساید : ز قعر بحر فنا گوهر بقا یابی
و گر نه غوطه خوری این گهر کجا یابی وله الجوار المنشآت و مر خدایراست راندن کشتیهای نو رونده و حفص
بفتح شین خوانده یعنی نو بر فتن آورده فی البحر در دریا کالأعلام مانند کوهها در بلندی و بزرگی و آفریدن
کشتی و روان کردن در دریا جهت انتفاع بندگانست از قطع مسافت بسیار در زمان اندک و وقوع تجارات و معاملات
و این نعمتهای عظیم است فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای آفریدگار خویش تکذبان منکر میشوید
کل من علیها هر کس که بر زمین است از ذوی الروح فان هالک اند یعنی سرانجام فانی شوند و یبقی و باقی ماند
وجه ربك ذات پروردگار تو ذو الجلال خداوند بزرگی و عظمت والإکرام و خداوند گرامی ساختن بفضل
عام و کرم تام هر که را مستحق آن باشد فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای آفریدگار شما که شما را خبر داد از فنای شما

تا آماده شوید و کار بسازید مر آنان را و آگاه کرد از بقاء خود تا رجوع بحضرت او کنید و بر غیر او اعتماد ننمائید تکذبان
تکذیب میکنید یسئله میخواهند ازو یعنی می طلبند ازوی من فی السموات والارض هر که در آسمانها و زمینهاست
حاجتهای خود را چه همه بوی محتاج اند در ذات و صفات خود کل یوم هو فی شان هر وقت او در ساختن و پرداختن
کاری است دعای راد دعا اجابت کند و سایل را عطا دهد و درمانده را نجات بخشد و غمگین را شاد گرداند و بیمار را
صحیح سازد و قومی را بر توبه دارد و گروهی را بیامرزد فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود از
قبول توبه و اجابت دعا و آمرزش گناه تکذبان انکار می کنید ابن عیینه رحمة الله فرموده که سرها سر روزگار
نزدیک خدای دو روز است یک روز مدت دنیا و شان او درین روز امر است و نهی و اعطا و منع و خلق و رزق
و اماتة و احیا و اعزاز و اذلال دوم روز مدت آخرت و شان آن روز حسابست و عقاب و جزا و سؤال و
معاقبه و مثابات و نزد محققان یوم بمعنی آنست و در بحر الحقایق آورده که مراد تجلی حق است در هر آنی بر حسب متجلی له
و مناسب استعداد و تجلیات را نهایت نیست کل یوم هو فی شان چه شان است چه شان یعنی او صاف کمال تو
ندارد پایان جلوهٔ حسن ترا غایت پایانی نیست هر زمان جلوهٔ دیگر شود از پرده عیان سنفرغ لکم زود باشد
که حساب کنیم تا شما را فراغ اینجا بمعنی قصد محاسبه و مجازات است نه فراغی که بعد از شغل باشد این کلام بر سبیل تهدید است
و وعید چنانچه کسی مثلاً کسی را میگوید باش تا با تو بپردازم و حال آنکه گوینده هیچ کار نمیکند مراد تخویف سامع است اینجا
نیز از روی وعید میگوید قصد حساب شما خواهم کرد ایها الثقلان این دو گروه بزرگ یعنی انس و جن عرب آنچه
بزرگ قدر و قیمتی بود آن را ثقل گوید انی تارک فیکم الثقلین و گفته اند ثقل گران بار است و جن و انس به
تکلیف گران بارند یا بار گاه گران در مانده فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای آفریدگار شما که تهدید است
تا از اعمال بد منزجر شوید و تعریض بخطاب تا بکرم بی حد امیدوار باشید تکذبان تکذیب میکنید
یا معشر الجن والانس ای گروه پریان و آدمیان ان استطعتم اگر توانید ان تنفذوا آنکه بیرون
روید من اقطار السموات والارض از کنارهای آسمان و زمین و بگریزید از قضاء من یا از نزول مرگ
فانفذوا پس بیرون روید و فرار نمائید لا تنفذون بیرون نمیتوانید شد الا بسلطان مگر بقهر
و تسلط و غلبه و شما را این قوت نیست بلکه هر جا روید مرگ ملازم شماست و از وقوع آن چاره ندارید و
گفته اند روز قیامت ملایکه گرداگرد اهل محشر صف کشند و منادی ندا کند که ای آدمیان و پریان این عرصهٔ محشر است
اگر توانید که بیرون روید بروید اما نمیتوانید رفت مگر بحجت و برهان و شما را نه این است و نه آن فبای
آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگار شما که خبر کرد که شما عاجزید در دنیا و فرومانده در آخرت تا دانید که

الرحمن

هر دو سرا جزا و پاداش دهد کار نیست و روی توجه بدرگاه او آرید تکذبان جحود می ورزید یرسل فرستاده شود علیکما
بر هر که عاصی و مشرک باشد از شما شواظ زبانهٔ خالص من نار از آتش و نحاس و دودی سیاه یعنی یکنوبت زبانهٔ
آتش فرستد و یک کرت دود و گویند نحاس روی گداخته است که بر سرهای ایشان فرو ریزند فلا تنتصران پس نصرت
نتوانید کرد مر یکدیگر را و منع نتوانید کرد عذاب را از هم فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که بیم کرد
شما را بشواظ و نحاس تا باز ایستید از نافرمانی و بپرستش وی اشتغال نمائید تکذبان تکذیب مینمائید فاذا
انشقت السماء پس چون بشگافد آسمان برای نزول ملایکه فکانت پس گردد وردة سرخ یعنی برنگ گل کالدهان
مانند ادیم احمر یا مانند روغن زیت که هر ساعت بلونی دیگر نماید فبای آلاء ربکما پس بکدام
از نعم پروردگار خویش که خبر کرد شما را از انشقاق آسمان و تلون آن تا از شدت آن احوال بوی پناه جوئید
تکذبان تکذیب میکنید فیومئذ پس آن روز لا یسئل پرسیده نشود عن ذنبه از گناه او انس
ولا جان آدمی و نه پری یعنی از ایشان سؤال استعلام نکنند که چه کردید بلکه سؤال توبیخ باشد که چرا کردید
یا گنه کاران را بعلامت بشناسند حاجت سؤال نباشد یا بوقت خروج از قبور از ایشان نپرسند در آنچه حق سبحانه
فرموده که لنسئلنهم اجمعین در موقف حساب خواهد بود که همه را سؤال کنند فبای آلاء ربکما پس بکدام از
نعمتهای پروردگار شما که از احوال آن روز خبر داد تا در ایمان و تقوی ثابت و راسخ باشید که سبب نجات ایمان است
تکذبان تکذیب میورزید یعرف المجرمون شناخته شوند کافران بسیماهم بعلامات ایشان
که سیاهی روی و کبودی چشم است یا آثار غم و اندوه در بشرهٔ ایشان فیؤخذ پس گرفته شوند بالنواصی بموهای
پیشانی یکبار والاقدام و بقدمها یکبار یعنی نوبتی موی پیشانی ایشان گیرند و بدوزخ کشند و نوبتی پایهای
ایشان گیرند و سرنگون بدوزخ افکنند فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای آفریدگار خویش که خبر داد شما را
از گرفتن و در دوزخ افکندن کفار تا از کفر بپرهیزید تکذبان انکار می کنید و بعد از انداختن مشرکان
بدوزخ ملایکه ایشان را گویند هذه جهنم التی این آن دوزخ است که از روی عناد یکذب تکذیب
میکردند بها المجرمون بآن مشرکان و باور نمیداشتند یطوفون طوف میکردند دوزخیان بینها
میان دوزخ و بین حمیم آن و میان آب گرم آن گرمی بغایت رسیده یعنی هر گاه که از آتش استغاثه کنند ایشان را
فریادرسی کنند و در میان چنین آب اندازند که پیوندهای ایشان از یکدیگر بگسلد و پیوسته میان جحیم و حمیم باشند
فبای آلاء ربکما پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که آگاه کرد شما را از عذاب دوزخیان تا از کفر بپرهیزید که
و بایمان متصف شده از آن نجات یابید تکذبان تکذیب مینمایید ولمن خاف و برای کسیکه بترسد مقام

ربّه از ایستادن پیش خدای جَنَّتَانِ دو بهشت است یعنی کسی را که از موقف حساب بترسد و ترک معصیت نماید او را دو
بهشت دهند جنت عدن و جنت نعیم و گویند یکی خایف انس را بود و یکی خایف جن را در موضح آورده که دو باغ دهند ایشان را
در بهشت که هر یکی از ایشان صد ساله راه طول و عرض داشته باشد و در میان هر دو باغ سراهای خوش و حوران دلکش بود
محمد حکیم قدس سره فرموده که بهشتی برای خوف الهی است و دیگری برای ترک مناهی یا یکی برای خاصه و خایف است و دیگری برای
خدم و متعلقان او فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس کدام ازین نعمتهای آفریدگار شما که بهشتها میدهد برای ادای طاعت
و ترک معصیت تُكَذِّبَانِ تکذیب میکنید ذَوَاتَا أَفْنَانٍ دو بوستان اند خداوندان شاخها یعنی در آن
درختان بسیار باشد هر یکی مشتمل بر اثمار فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس کدام از نعمتهای پروردگار خود که بهشتهای
مشتمل بر اشجار و اثمار به بنده عطا فرماید تُكَذِّبَانِ انکار میکنید فِيهِمَا درین دو باغ عَيْنَانِ دو چشمه تَجْرِيَانِ
میروند هر جا که بهشتی خواهد در اعالی منازل یا اسافل آن یکی تسنیم و یکی سلسبیل در معالم آورده که یکی از آب
صافی و یکی از شراب لذیذ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس کدام از نعمتهای آفریدگار خویش که چنین چشمها برای راحت
و لذت شما روان میکند تُكَذِّبَانِ جحود می ورزید فِيهِمَا درین دو جنت مِنْ كُلِّ فَاكِهَةٍ از هر میوه زَوْجَانِ
دو صنف یکی معروف که دیده باشند در دنیا و دیگری غریب که کسی ندیده و نشنیده باشد فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا
پس کدام از نعمتهای پرورنده شما که اصناف ثمرات و فواکه به بنده عطا میفرماید تُكَذِّبَانِ منکر میشوید مُتَّكِئِينَ
ترسندگان درین بهشتها تکیه کنندگان باشند عَلَىٰ فُرُشٍ بَطَائِنُهَا بر فرشهائی که آستران مِنْ إِسْتَبْرَقٍ
از دیباهای محکم باشند از بزرگی پرسیدند که بطائن آن دیباست ظهایر آن از چه باشد جواب داد که از نور و ظهایر
آن دیگری گفته که مدخل است در این آیه که فلا تعلم نفس ما اخفی لهم وَجَنَى الْجَنَّتَيْنِ و میوه درختان این دو
بهشت دَانٍ نزدیک است که دست قایم و قاعد و مضطجع بدان رسد و گفته که کسی که تکیه دارد و میوه از آن آرزو
کند شاخ درخت سر فرود آرد و آن میوه که خواهد بدهن وی در آید فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس کدام از نعمتهای آفریدگار
شما که شما را بر تختها و فرشهای پادشاهانه نشاند و میوه های لطیف لذیذ دهد تُكَذِّبَانِ انکار میکنید فِيهِنَّ در قصور
و منازل این دو بهشت قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ کوتاه چشمانند یعنی حوران که چشم فرو خوابانیده باشند از نگریستن بغیر
شوهران لَمْ يَطْمِثْهُنَّ نسوده باشند ایشان را إِنْسٌ آدمیان قَبْلَهُمْ پیش از ازواج ایشان در بهشت وَلَا
جَانٌّ و نه جنیان یعنی حوران که برای انس مقرر اند دست آدمی بدامن ایشان نرسیده باشد و آنان که برای
جن مقدر شده اند جنی نیز در ایشان تصرف نکرده بود فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس کدام از نعمتهای آفریدگار شما که
حوران بدین لطافت به بندگان ارزانی داشته تُكَذِّبَانِ تکذیب میکنید و باور نمیدارید كَأَنَّهُنَّ گوئیا ایشان حوران

الياقوت

الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ یاقوت صاف و مروارید پاکیزه فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس کدام نعمتهای پروردگار شما که حوران
بدین لطافت و پاکیزگی برای شما آفرید تُكَذِّبَانِ تکذیب میکنید و باور نمیدارید هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ آیا جزاء
نیکوئی کردن در عمل باشد إِلَّا الْإِحْسَانُ مگر نیکوئی کردن در ثواب یا جزاء هر که گوید لا اله الا الله و عمل کند باوامر
محمد رسول الله نیست مگر بهشت جای او و حاصل آیت آنست که جزای نیکی نیکی است پس جزا دهند طاعات را درجات و مکافات
کنند شکر را بزیادت و تقوی را بفرج و توبه را بقبول و دعا را باجابت و سؤال را بعطا و استغفار را بمغفرت و خوف دنیا را
بامن آخرت و خدمت را بنعمت و در بحر الحقایق آورده که نیست جزاء فنای فی الغیر الا بقاء بالله هر که در راه محبت شد فنا
یافت از بحر لقا در بقا هر که را شمشیر شوقش سر برید میوه ذوق از درخت چید فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس کدام از نعمتهای
آفریدگار شما که توفیق احسان داد و جزاء آن مقرر فرمود تُكَذِّبَانِ تکذیب میکنید و انکار مینمائید وَمِنْ دُونِهِمَا
بجز این دو بستان که مذکور شد یا فروتر از ایشان جَنَّتَانِ دو بوستان دیگر است گفته اند دو بستان اول از زر است از
برای سابقان و این دو بوستان از نقره برای اصحاب الیمین پس کدام از نعمتهای آفریدگار خویش که این بهشتها نامزد
بندگان خویش میکنید تُكَذِّبَانِ منکر میشوید مُدْهَامَّتَانِ دو بهشت سبز از بسیاری سبزی بسیاهی زننده فَبِأَيِّ
آلَاءِ رَبِّكُمَا پس کدام از نعمتهای پروردگار خود که چنین بوستانهای سبز عطا میکند و سبزی موجب روشنی چشم است تُكَذِّبَانِ
انکار میکنید فِيهِمَا درین دو بهشت عَيْنَانِ دو چشمه است نَضَّاخَتَانِ جوشنده باب یعنی هر چند ازو بردارند دیگر
برجوشد فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس کدام از نعمتهای آفریننده شما که چنین دو چشمه بسیار آب بشما میدهد تُكَذِّبَانِ
تکذیب میکنید فِيهِمَا فَاكِهَةٌ درین دو بهشت میوه بسیار بود وَنَخْلٌ و خرمابنان وَرُمَّانٌ و اشجار انار
تخصیص خرما و انار از میوها بجهت تفضیل است زیرا که خرما فاکهه است و غذا و انار میوه است و دوا فَبِأَيِّ آلَاءِ
رَبِّكُمَا پس کدام از نعمتهای پرورنده شما که چنین میوها به بندگان ارزانی میدارد تُكَذِّبَانِ انکار میکنید
فِيهِنَّ درین چهار جنت خَيْرَاتٌ حِسَانٌ زنان برگزیده باشند نیکو رویان یعنی حسن خلق ایشان بحسن خلق
آراسته باشد فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس کدام از نعمتهای آفریدگار خویش که شما را حوران دهد هر یکی از دیگری نیکوتر
تُكَذِّبَانِ تکذیب مینمائید حُورٌ مَقْصُورَاتٌ حوران پنهان شده فِي الْخِيَامِ در خیمها که از در مجوف است و
گفته اند مراد خانهاست و بعضی تخصیص کرده اند بحجلات و حجله خانه بود آراسته برای داماد و عروس فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا
پس کدام از نعمتهای پروردگار خود که چنین ازواج طیبه به بهشتیان میدهد تُكَذِّبَانِ منکر میگردید لَمْ يَطْمِثْهُنَّ
نسوده است مر ایشان را إِنْسٌ هیچ آدمی قَبْلَهُمْ پیش از شوهرانی که بدیشان نامزد شده اند وَلَا جَانٌّ و نه جنیان
نیز دست بدیشان رسانیده اند بلکه همه بکرند فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا پس کدام از نعمتهای خداوند خویش که ازواج ابکار نامزد اهل

فبای آلاء ربکما

بانِ

ایمان میکنند تُکَذِّبانِ انکار می کنید مُتَّکِئینَ اصحاب الیمین تکیه زننده کان باشند عَلی رَفْرَفٍ خُضْرٍ
بر فرشها یا بالشهای سبز وَعَبْقَرِیٍّ حِسانٍ و بساطهای نیکو قیمتی در غایت نیکوئی فَبِاَیِّ آلاءِ رَبِّکُما
پس بکدام از نعمتهای پروردگار و این کرامتها که مذکور شد تُکَذِّبانِ تکذیب میکنید تَبارَکَ اسْمُ
رَبِّکَ بزرگ است نام پروردگار تو از حیثیت اطلاق آن اسم بروی توان دانست که بزرگی ذات در چه مرتبه
خواهد بود و از نیست که هیچکس از عظمت ذات نشان نداده و نمیتواند داد ٭ بر لب بحری چنین وا مانده اند
خشک لب هم مبتدی هم منتهی ذِی الْجَلالِ وَالْاِکْرامِ در ترجمه رشف معنی این اسم بر این وجه
ادا کرده که خداوندی که از صفات انچه اثبات آن مستلزم کمالیت ذات بی مثالش را ثابت است و آنچه سلب آن
مقتضی عزت و کبریا است جناب تقدسش از آن منزه و متبرا است و اکثر محققان بر انند که جلال اشارت بصفات
قهریه است و اکرام عبارت از اوصاف لطفیه پس نام ذو الجلال والاکرام جامع باشد جمیع صفات الهی را و از اینست
که او را اسم اعظم گفته اند و خبر اَلِظّوا بیا ذا الجلال والاکرام مؤید این قول است

بسم الله الرحمن الرحیم

اِذا وَقَعَتِ الْواقِعَةُ یاد کن چون واقع شود یعنی حادث گردد قیامت لَیْسَ لِوَقْعَتِها نیست
در واقع شدن و آمدن او کاذِبَةٌ دروغی یا برای وقوع او هیچ دروغی موجود نیست بلکه هر که از او
خبر میدهد صادق است و آن روز خافِضَةٌ فرو برنده است قومی را باسفل سافلین از روی عدل
رافِعَةٌ بر دارنده گروهی را باعلی علیین از راه فضل یا خافض اعدا و اهل شقاق و نفاق است و رافع
اولیا از ارباب اخلاص و وفاق یا فرو می دارد آنان را که در دنیا خود را مرتفع میداشته و بر می آرد جمعی را
که درین عالم فروتنی کردند اِذا رُجَّتِ الْاَرْضُ یاد کن چون جنبانیده شود زمین رَجًّا جنبانیدنی بر آن
وجه که هر بنا که بروست منهدم گردد وَبُسَّتِ الْجِبالُ و رانده شود کوهها بَسًّا راندنی یا شکسته و پاره پاره
گردد فَکانَتْ پس باشد هَباءً غباری که دیده می شود بشعاع آفتاب وقتی که از روزنه درافتد مُنْبَثًّا
پراکنده و منتشر گشته وَکُنْتُمْ و باشید شما ای مکلفان در آنوقت اَزْواجاً ثَلاثَةً اصناف سه گانه یعنی
سه گروه باشید در سه مرتبه فَاَصْحابُ الْمَیْمَنَةِ پس اصحاب دست راست ما اَصْحابُ الْمَیْمَنَةِ چه اند اصحاب
دست راست تعظیم میکند ایشان را چنانچه گوئی فلان قوم بزرگانند و چه بزرگان و گویند در این استفهام معنی
تعجب نیز هست و اصحاب یمین آنها اند که در وقت اخراج ذریت از صلب آدم ایشان بر راست وی بوده اند
یا نامهٔ اعمال در آنروز بدست راست ایشان دهند یا به بهشت برند و آن بر یمین عرش است و گفته اند میمنت یعنی یمن

و برکت

و برکت است یعنی ایشان مبارک قدم و میمون اند وَاَصْحابُ الْمَشْئَمَةِ و اصحاب دست چپ ما اَصْحابُ الْمَشْئَمَةِ الواقعه
چه اند یاران دست چپ و ایشان بوقت اخراج ذریات در شمال آدم بوده اند یا نامهای اعمال بدست چپ ایشان
میدهند یا بدوزخ شان می برند و دوزخ بر چپ عرش است و گفته اند مشأمه را از تشأم گرفته اند و آنان شوم و نامبارک اند
وَالسّابِقُونَ و پیشی گیرندگان بر همه اقوام با پیش روان بهشت السّابِقُونَ پیش گرفتگانند بایمان چون مؤمن
آل فرعون و حبیب نجار و صدیق و مرتضی علی یا آنانکه بدو قبله نماز گزارده اند با پیغمبر صلعم یا اهل قرآن یا پیشی روان
بصف جهاد یا سبقت گیرندگان بتکبیر اول اُولئِکَ الْمُقَرَّبُونَ آن گروه اند نزدیک گردانیده شدگان برحمت
و کرامت فی جَنّاتِ النَّعیمِ در بوستانها مشتمل بر انواع نعمت ثُلَّةٌ مِنَ الْاَوَّلینَ گروهی بسیار از پیشینیان
یعنی امم انبیاء گذشته وَقَلیلٌ مِنَ الْآخِرینَ و اندکی از پسینیان یعنی امت محمد صلعم مضمون سخن آن است
که سابقان امم ماضیه بیش از سابقان این امت اند در تبیان آورده که مراد جماعتی اند که انبیا را معاینه دیدند
و بخدمت ایشان رسیده بدیشان گرویدند نه تمام امتان ایشان زیرا که امت متابعت پیغمبر ما صلعم از همه امم بیشتر
خواهند بود چنانچه فرمود انا اکثر الناس تبعا یوم القیمة از آن خبر میدهد در حدیث بریده رضی الله عنه مذکور است که
اهل بهشت صد و بیست صف باشند هشتاد از این امت و چهل از سایر امم و این سابقان از اولین و آخرین در
بهشت باشند عَلی سُرُرٍ بر تختها مَوْضُونَةٍ بافته و مشبک بدر و یاقوت و زمرد مُتَّکِئینَ تکیه زدگان
عَلَیْها و آن تختها مُتَقابِلینَ برابر یکدیگر یعنی روی باروی تا بدیدار هم مستانس و مسرور باشند یَطُوفُ عَلَیْهِمْ
میگردند بر ایشان برای خدمت وِلْدانٌ کودکان مُخَلَّدُونَ جاوید مانندگان بر هیئات کودکی چه خدمت
خردان زیبا تر است از خدمت کبار و گویند آراستگان بگوشوارهای زرین و این کودکان را خدای آفریده باشد
برای خدمت و از سلمان رض منقول است که ایشان منتشر کانند که بخدمت اهل بهشت نامزد شده اند و بر ایشان طواف
می کنند بِاَکْوابٍ بکوزها وَاَبارِیقَ و ابریقها وَکَاْسٍ مِنْ مَعینٍ و جامها از شرابی که روانست در بهشت
یا خمر پاک صافی چون آب زلال لا یُصَدَّعُونَ درد سر نکشند عَنْها از آن شراب یعنی آن می را خمار نباشد
وَلا یُنْزِفُونَ و نه بی عقل و بیهوش شوند از آن وَفاکِهَةٍ و دیگر بر ایشان می گردند میوها مِمّا یَتَخَیَّرُونَ
از انچه اختیار کنند و بر گزینند وَلَحْمِ طَیْرٍ و گوشت مرغان که الطف لحوم است مِمّا یَشْتَهُونَ از انچه آرزو کنند
یعنی بره جهی که خواهند جوشیده یا بریان کرده وَحُورٌ و بر سابقان در جنت طوف مینمایند از برای خدمت زنان سفید
روی عِینٌ گشاده چشمان در صفا و لطافت کَاَمْثالِ اللُّؤْلُؤِ مانند مروارید الْمَکْنُونِ پوشیده در صدف که غبار
که غبار برو نشسته باشد و دست اغیار بدو نرسیده جَزاءً پاداش میدهیم ایشان را پاداش دادنی بِما کانُوا یَعْمَلُونَ

بسبب آنچه بودند که عمل میکردند در دنیا لَا يَسْمَعُونَ نشنوند فِيهَا در بهشت لَغْوًا سخنان بیهوده با بانگ و فریاد یا سوگند
بدروغ وَلَا تَأْثِيمًا و نه سخنی که گفتن آن موجب گناه باشد چون فحش و دشنام إِلَّا قِيلًا لیکن می‌شنوند سخنی که آن
کدام است سَلَامًا سَلَامًا تکرار این لفظ دلیل است بر آنکه اهل جنت بر یکدیگر پیوسته سلام گویند وَأَصْحَابُ
الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ چه اند اصحاب دست یعنی چه بزرگ و مکرم اند وایشان باشند فِي سِدْرٍ در زیر درخت کنار مَخْضُودٍ
بی‌خار بخلاف سدر دنیا آورده اند که مسلمانان نظر بر وج افکندند و آن وادیست از طایف مشتمل
بر درختهاء سدر گفتند چه بودی اگر ما را مثل این بودی آیت آمد که اهل بهشت را سدر باشد بی‌خار وَطَلْحٍ
مَنْضُودٍ و درخت موز بود میوهای آن برهم چیده یعنی از اسفل تا اعلای درخت همه میوها باشد وَظِلٍّ مَمْدُودٍ
و سایه کشیده یعنی پیوسته که هرگز زایل نشود و مراد از ظل راحت است وَمَاءٍ مَسْكُوبٍ و آب ریزان یعنی از
جنت عدن فرو میریزد بر بوستانهاء دیگر وَفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ و میوه بسیار لَا مَقْطُوعَةٍ نه بریده شده
یعنی در هیچ زمانی منقطع نشود بخلاف میوهای دنیا که در فصلی باشد و در فصلی وَلَا مَمْنُوعَةٍ و نه منع کرده یعنی از
خورنده بهیچ نوعی باز ندارند نه چون میوه دنیا که بی بها بدست نیاید وَفُرُشٍ و گستردنیها مَرْفُوعَةٍ برداشته
شده بقیمت یا رفیع القدر و بقول بعضی فرش کنایتست از زنان و مرفوعه یعنی بر تخت بلند نشانده إِنَّا
بدرستیکه أَنْشَأْنَاهُنَّ بیافریدیم ابتداء بی‌سبب ولادت زنان دنیا را إِنْشَاءً آفریدنی یعنی بعد از پیری
خلق کنیم ایشان را خلق دیگر و مراد آنست که پیرزنان را جوان سازیم هر یک سن فَجَعَلْنَاهُنَّ پس گردانیدیم
ایشان را أَبْكَارًا دختران دوشیزه یعنی هرگاه که ازواج نزد ایشان آیند ایشان را بکر یابند عُرُبًا دوست
داران و عاشقان شوهران خود باشند یا با غنج و ناز و شیرین سخن أَتْرَابًا هم زادان همه سی و سه ساله و شوهران
نیز بهمین سن و در تبیان آورده که صبیه را که به بهشت آرند بدین سن رسانند و شوهر دهند و عجوزه را نیز رد کنند
بدین سن اگر شوهر نداشته باشند در دنیا بعضی اهل بهشت دهند و اگر شوهر داشته باشند اما شوهر او از اهل
بهشت نبود چون امراه فرعون او را یکی از بهشتیان دهند و اگر زوج او بهشتی بود باز بدو ارزانی دارند
و اگر زیاده از یکی شوهر داشته باشد و همه بهشتی باشند بزوج آخرین نامزد کنند و این زنان را انشا کنیم لِأَ
صْحَابِ الْيَمِينِ برای اصحاب دست راست و گوئیا که سائلی میپرسد که کیانند اصحاب الیمین میفرماید که ایشان
ثُلَّةٌ مِنَ الْأَوَّلِينَ گروهی اند از پیشینیان وَثُلَّةٌ مِنَ الْآخِرِينَ و گروهی اند از پسینیان
در اسباب نزول آمده که چون آیت وقلیل من الآخرین فرود آمد فاروق گریان شد و گفت یا نبی الله ما بتو
گرویدیم و تصدیق کردیم و از ما نجات یابد مگر اندکی این آیت آمد که وَثُلَّةٌ مِنَ الْآخِرِينَ حضرت رسول صلعم

آیت برای خوانز

آیت بروی خواند عمر گفت که رضینا عن ربنا و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که از آدم تا من یک ثلثه است و از من تا
قیامت یک ثلثه و در حدیث آمده که ارجوا ان تکونوا نصف اهل الجنة و عنقریب گذشت که اهل بهشت صد و بیست صف
باشند و هشتاد از آن امت من خواهد بود و از اینجا معلوم میشود که هیچکس از امت متابعت آنحضرت در دوزخ جاوید نخواهد
ماند بزندان دوزخ اسیر کرایکه باشد چنین دستگیر وَأَصْحَابُ الشِّمَالِ و اصحاب دست چپ مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ
چه اند اصحاب دست چپ یعنی چه خوار و بیمقدار باشند و در آنروز باشند فِي سَمُومٍ در آتش سوزان یا در بادی گرم که
حرارت آن در مسام ایشان نفوذ کند وَحَمِيمٍ و در آبی گرم متناهی در حرارت صاحب تبیان آورده که چون حرارت سموم
در جباه و اکباد ایشان اثر کند پناه جویند بجحیم چنانچه گرمازدگان در دنیا آب می‌طلبند و چون در حمیم افتند از حرارت آن
بیشتر متاذی گردند پس پناه برند بسایه و از آن سایه خبر میدهد که وَظِلٍّ و سایه مِنْ يَحْمُومٍ از دود سیاه گرم
و گویند یحموم کوهی است در آتش که دوزخیان بسایه آن پناه میبرند لَا بَارِدٍ نه خنک نیست مانند سایهاء دیگر وَلَا
كَرِيمٍ و نه سود رساننده و راحت بخشنده و این عذابها ایشان را جهت است إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستی که ایشان
بوده اند قَبْلَ ذَٰلِكَ پیش از این در دنیا مُتْرَفِينَ بناز و نعمت پرورده شدگان و تنعم ایشان بمحرمات
بوده و اتباع شهوت وَكَانُوا يُصِرُّونَ و بودند که اصراری نمودند عَلَى الْحِنْثِ الْعَظِيمِ بر گناه بزرگ که شرکست
یعنی بر آن اقامت میکردند یا سوگند دروغ میخوردند بر آنکه حشر نخواهد بود وَكَانُوا يَقُولُونَ و بودند که می‌گفتند
أَئِذَا مِتْنَا آیا وقتیکه بمیریم وَكُنَّا تُرَابًا و گردیم خاک وَعِظَامًا و استخوانهای بی‌گوشت و پوست
أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ آیا ما برانگیختگانیم از قبرها و زنده شدگان تکرار استفهام برای مبالغه است در انکار أَوَآبَاؤُنَا	ثُنا
الْأَوَّلُونَ آیا پدران پیشین ما نیز مبعوث شوند قُلْ بگو ای محمد در جواب ایشان که إِنَّ الْأَوَّلِينَ
بدرستیکه پیشینیان از آباء شما و غیر آن وَالْآخِرِينَ و پسینیان از شما و غیر شما لَمَجْمُوعُونَ هر آینه
جمع کرده شدگانند إِلَىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ برای وقتیکه مقرر شده از روز معلوم که قیامت است
یا همه مجموع اند در قبرها برای میقات حشر که روز معلوم است یا همه محشور شوند بمکان حساب یا زمان حساب در روزی که
معلوم است مر خدای را ثُمَّ إِنَّكُمْ پس بدرستیکه شما أَيُّهَا الضَّالُّونَ ای گمراهان از راه حق الْمُكَذِّبُونَ
تکذیب کنندگان مر بعث و نشور را خطاب با اهل مکه و امثال ایشان است میگوید که شما فردا لَآكِلُونَ هر آینه
خورندگانید مِنْ شَجَرٍ از درختی مِنْ زَقُّومٍ که آن زقوم است یعنی شما را از ناکنند و از آن درخت بخورانند
فَمَالِئُونَ پس پر کنندگان باشید مِنْهَا الْبُطُونَ از میوه آن درخت شکمها را فَشَارِبُونَ پس آشامندگان
عَلَيْهِ بر بالای زقوم مِنَ الْحَمِيمِ از آب آورده اند که عذاب بر دوزخیان کارند تا پر سازند شکمها از زقوم پس تشنگی

بر این ان علت که آنکه حمیم بر ایشان عرض کنند بسیاری از آن بیاشامند فشاربون پس آشامند کانید از حمیم
شرب الهیم مانند آشامیدن شتران تشنگی زده و مدتها آب نیافته یا مثل زمین ریکستان که هر چند آب
خورد اثر آن بیرون بدید نیاید یعنی دوزخیان چندانکه حمیم آشامند تشنگی ایشان تسکین نیابد هذا این ماکول و
مشروب نزلهم پیشکش ایشانست یوم الدین در روز جزا هم چون ماحضری که برای مهمان آرند و بعد از این در
دوزخ انواع ماکول و مشارب خواهد بود ایشانرا که شرح شدت و عقوبت آن در بیان نیاید نحن خلقناکم
ما آفریدیم شما را در ابتدا و شما بدان اقرار دارید فلولا تصدقون پس چرا باور نمیدارید آفرینش خود را در
انتها چه بر همه اهل خرد ظاهر است که هر که بر ابتدا تواناست بر اعاده نیز قادر خواهد بود افرأیتم خبر دهید ما
تمنون از آبی که میریزید در رحم زن ءانتم تخلقونه آیا شما می آفرینید کودکان را از آن ام نحن
الخالقون یا مائیم آفریدگاران و شما مقرید بآنکه خالق منم چه شما بر آن وجه و بدان نوع که فرزند می طلبید متولد
نمیشود بلکه بر وفق مشیت و طبق ارادت من می آید نحن قدرنا ما بعد از آفرینش تقدیر کردیم بینکم الموت
میان شما مرگ را و مقرر ساختیم زمان مدت هر کس و ما نحن بمسبوقین و نیستیم ما پیش گرفته شده یعنی کسی
بر حکم ما پیشی نتواند گرفت و از موتی که مقدر شده نتواند گریخت و ما این مرگ را تقدیر کردیم علی ان نبدل
برای آنکه تبدیل کنیم از شما امثالکم کسانرا که مانند شما اند یعنی شما را بمیرانیم و دیگران را بیاریم و ننشئکم
و بیافرینیم دیگر باره شما را فیما لا تعلمون در صورتی و هیأتی که نمیدانید امروز یعنی کافران را در
زشترین صورتی و مؤمنان را در بهترین هیأتی و لقد علمتم و بدرستیکه دانسته اید شما النشأة
الأولی آفرینش نخستین را که نطفه بودید و علقه شدید تا آخر و بدان هم اقرار دارید فلولا تذکرون
پس چرا یاد نمی کنید توانائی حق را بر نشأه اخری چه هر که بر آن قادر است از این عاجز نتواند بود انکه ما را از
خلوت نابود میکشد تا جلوه گاه وجود بار دیگر که از سموم هلاک روی پوشیم زیر پرده خاک هم تواند بامرکن فیکون
کار دار کورستان بیرون افرأیتم اخبار نمائید ما تحرثون از آنچه کشت میکنید و تخم در زمین می افکنید
ءانتم تزرعونه آیا شما میرویانید آن تخم را ام نحن الزارعون یا مائیم رویانندگان حرث فعل
عبد است و زرع فعل خدای و در خبر آمده که نگوید یکی از شما زرعت و لیکن گوید حرثت چه شق ارض و القاء بذر
در آن از بنده است و رویانیدن از حق سبحانه لو نشاء اگر خواهیم لجعلناه هر آینه کردانیم آن چیز را که کشته اید
حطاما کیاهی در هم شکسته پیش از رسیدن یا کاهی بی دانه فظلتم تفکهون پس همه روز باشید از آن قضیه
و بلیه که شگفت مانید یا سرگشته اند و هناک شوید یا از جهد و سعی خود پشیمان گردید و میگوئید انا لمغرمون

آیا ما تاوان زده کانیم و حقوق ما تا خواند بطریق خبر یعنی بدرستیکه ما غرامت یافتگانیم بل نحن محرومون بلکه مائیم بی بهره کانیم
از روزی افرأیتم خبر باز دهید الماء الذی تشربون از آبی که می آشامید برای تسکین عطش و زنده کانی شما بوی
باز بسته است ءانتم انزلتموه آیا شما فرو فرستاده اید آن را من المزن از ابر سفید ام نحن المنزلون
یا ما فرو فرستاده ایم آبی شیرین لطیف لو نشاء جعلناه اگر خواهیم کردانیم آن آب را اجاجا تلخ و شور و نفع از وی
منقطع سازیم فلولا تشکرون پس چرا شکر نمیکوئید خدای را بر این نعمت افرأیتم و اخبار کنید النار التی
تورون از آتشی که بیرون می آرید ءانتم انشأتم آیا شما آفریده اید شجرتها درخت آتش را که آن مرخ
و عفار است ام نحن المنشئون یا ما آفریده ایم اهل بوادی شاخی از شجره مرخ که مذکر میگویند بر شاخی از درخت
عفار که انثی میخوانند می سایند حق سبحانه از میان این دو شاخ تر که آب از آن میچکد آتشی بیرون آرد نحن جعلناها
ما کردانیدیم آتش را تذکرة یاد کردنی که چون ببینند آتش دوزخ را یاد کنند یا آن را تبصره ساختیم تا اهل بصیرت دانند
که هر که قادر است بر احداث آتش از درخت سبز و تر با وجود مائیتی در وی که بکیفیت ضد آتش است هر آینه قادر بود بر
تازه ساختن نهال وجود انسان بعد از خشک و پژمرده کی آن و متاعا و ما ساختیم آتش را برخورداری یعنی سبب نفع
کرفتن للمقوین مر مسافران و مقیمان را اکتفا کردند بذکر احد الضدین چنانکه سرابیل تقیکم الحر فسبح پس تسبیح کن
باسم ربک العظیم بنام پروردگار بزرگ تو و او را بپاکی یاد کن فلا اقسم پس سوگند یاد میکنم بمواقع النجوم
بمواقع نجوم قرآنی یعنی اوقات نزول آن یا بمغارب نجوم و مساقط آن صاحب کشاف فرموده که تخصیص مغارب بجهت
آن است که غروب دلیل زوالست و بر زوال اثر استدلال توان کرد بر وجود مؤثری که تاثیر او را زوال نیست یا
بمطالع کواکب یا بمجاری آن و در عین آورده که مراد مساجد صحابه و مقابر ایشانست که مشبه اند بنجوم کما قال صلی الله
علیه و آله و سلم اصحابی کالنجوم یا منازل نجوم که بروج آسمانست کما فی قوله تعالی و السماء ذات البروج یا از زمان
نجوم که ماثور برجم شیاطین شدند و آن وقت مولد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بوده و هنگام بعثت او امام زاهد
رحمه الله فرموده که مراد نجوم قرآن است و موقع آن دل مقدس پیغمبر صلعم هر چند دل مطهر او یکی بود اما نجوم قرآنی بسیار
بود هر نجمی را موقعی و قرائت امام حمزه و امام کسائی رحمهما الله که موقع خوانده اند مؤید این قول است و نزول قرآن
بر قلب مبارک وی بنص نزل به الروح الامین علی قلبک ثابت شده و انه و بدرستیکه آنچه خدای بدو سوگند
خورد لقسم سوگندیست لو تعلمون اگر دانید عظیم بزرگ و معتبر جواب قسم جملت انه بدرستیکه آنچه حضرت
رسالت صلعم بر شما میخواند لقرآن کریم هر آینه قرآنیست بزرگوار و بسیار نفع چه مشتملست بر اصول علومی که در باب
مصالح معاش و معاد بکار آید یا گرامی است نزد خدا و ملائکه و مؤمنان یا حافظ و قاری او عزیز و مکرم است و این قرآن نوشته است

فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ در کتابی پوشیده و نگاه داشته شده نزدیک خدای یعنی در لوح محفوظ لَا يَمَسُّهُ نساید لوح را
یعنی مطلع نشوند برانچه در وست إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ مگر پاکیزکان یعنی ملائکه که مطهر اند از کدورت اوصاف زدیه
کلبی رحمه الله کوید که مراد سفرا اند و کرام بره اند و بعضی ضمیر را عاید بقرآن دارند و مراد مصحف است یعنی مس نکنند مصحف را
مکر پاک کردیده شدکان از احداث ظاهر آیت نفی است و معنی آن نهی یعنی جنب و محدث باید که مس مصحف نکنند فقهای
مالکی و شافعی محدث و جنب و حایض را تجویز نمیکنند حمل مصحف و مس آنرا و حنابله کویند محدث و جنب را روا است حمل مصحف
و مس آن و حایض را و نزد امام اعظم نشاید محدث و جنب و حایض و نفسا را مس مصحف مکر با غلافی منفصل از و و در
نوادر مذکور است که جنب و حایض را بقول ابو یوسف رحمه الله جایز است کتابت قرآن وقتیکه لوح بر زمین بود نه
بر کنار و نزد محمد رح بهیچ وجه روا نیست و بعضی مس را حمل بر قرائت کرده اند و از ابن عمر منقول است که دوست تر
بنزد من آن است که قرآن نخواند کسی مکر انکه طاهر باشد محمد بن فضل رحمه الله فرموده که مراد ازین طهارت توحید است
یعنی باید که غیر موحدان کس قرآن نخوانند و ابن عباس رض نهی میکرد از انکه یهود و نصاری را تمکین از قرائت قرآن
و محققان کفته اند مراد از مس اعتقاد است یعنی معتقد نباشند قرآن را مکر پاکیزه دلان که مؤمنانند یا عمل بقرآن
یعنی نکاه داشت احکام قرآن نکنند مکر جمعی که پاکیزه شده باشند بمدد توفیق از لوث خذلان یا علم بدان یعنی
تفسیر و تاویل آن را ندانند الا آنها که سر ایشان پاک باشد و جنید قدس سره فرموده که پاکی سر نفی ما سوی است
حکیم سنائی روح الله روحه فرموده ❊ جمال حضرت قرآن نقاب آنکه براندازد که دار الملک معنی را مجرد بیند از غوغا
در بحر اللئالی آورده که مکاشف نشود باسرار قرآن مکر کسی که پاکیزه کردد از لوث توهم غیر و غیرت و برسد بمقام
شهود حق در مرائی خلق و شهود خلق در مرائی حق و انجمع میسر نشود جز بفنای شاهد و شهود در مشهود ❊ چنین تجلی کرد
اوصاف قدیم پس بسوزد وصف حادث را کلیم تَنْزِيلٌ قرآن فرو فرستاده شده است مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ
از نزدیک آفریدکار عالمیان أَفَبِهَٰذَا الْحَدِيثِ آیا بدین سخن که قرآن است أَنْتُمْ مُدْهِنُونَ شما ای مکه
ناکرویدکانید یا مداهنه کنندکان یا منکران وَتَجْعَلُونَ و می سازید رِزْقَكُمْ روزی یعنی بهرهٔ خود را از
قرآن أَنَّكُمْ تُكَذِّبُونَ انکه تکذیب کنید مر او را یا میکردانید شکر روزی خود آن را که نسبت باران با نوا کنید
واین تکذیب سخن خدا است فَلَوْلَا پس چرا نه إِذَا بَلَغَتِ الْحُلْقُومَ چون برسد روح بحنجر کلو در وقت مرگ
وَأَنْتُمْ حِينَئِذٍ و شما آن هنگام تَنْظُرُونَ می نکرید بمیت وَنَحْنُ أَقْرَبُ و ما نزدیکتریم إِلَيْهِ بدان
محتضر مِنْكُمْ از شما وَلَٰكِنْ لَا تُبْصِرُونَ ولیکن شما نمی بینید و نمیدانید و آن قرب تعلم و قدرت و رؤیت است
فَلَوْلَا إِنْ كُنْتُمْ پس چرا نه اکر هستید شما غَيْرَ مَدِينِينَ غیر جزا داده شدکان در قیامت تَرْجِعُونَهَا

سوره حدید

بازکردانید روح را بجسد إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اکر هستید راست کویان ملخص آیت آن است که اکر شما در انکار حشر و جزا راست
میکوئید پس چرا باز نمیکردانید روح را بتن وقتی که بحلق رسیده فَأَمَّا إِنْ كَانَ پس اکر باشد متوفی مِنَ الْمُقَرَّبِينَ
از نزدیک کردانیده شدکان بدرکاه ربانی یعنی از سابقان بود فَرَوْحٌ پس مر وراست رحمت یا رحمت یا آسایش
یا خلو از غم یا مغفرت یا فرح و اینها در قبر بود یا در قیامت وَرَيْحَانٌ و روزی جاودانی یا بوی خوش یا تحیت
ملائکه یا ریحان مشموم و اینها در بهشت باشد وَجَنَّتُ نَعِيمٍ و دیکر او راست بوستان پرنعمت وَأَمَّا إِنْ كَانَ
اما اکر باشد آن وفات کرده مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ از اصحاب دست راست فَسَلَامٌ لَكَ پس سلامت است ترا
ای کسی که هستی مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ از اصحاب یمین و اشهر آن است که سلام بر تو ای محمد از اصحاب یمین که برادران
تو اند یا مژدهٔ سلامت باد ترا از ایشان یعنی شاد شو که ایشان سالمند از همه آفتها وَأَمَّا إِنْ كَانَ و اما اکر باشد
مرده مِنَ الْمُكَذِّبِينَ از تکذیب کنندکان مر خدای و رسول را الضَّالِّينَ کمراهان از طریق حق فَنُزُلٌ پس مر وراست
پیش کش در قبر مِنْ حَمِيمٍ از آب کرم کرده در دوزخ یا دود آتش دوزخ وَتَصْلِيَةُ جَحِيمٍ و در آوردن روز قیامت
در آتش سوزان إِنَّ هَٰذَا بدرستی که آنچه کفته شد در شان این سه کروه لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ هر آینه آن حق
یقین است یعنی راست و درست وی کمان فَسَبِّحْ پس تسبیح کوی بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ بنام پروردکار بزرک خویش
یعنی تنزیه کن او را بذکر نام خجسته فرجام او از آنچه لایق عظمت و کبریای او نباشد یا نماز کذار پروردکار خود و قوی آن است
که بکوی سبحان ربی العظیم و در خبر آمده که بعد از نزول این آیه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که اجعلوها فی رکوعکم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

سَبَّحَ لِلَّهِ نماز کذارد و پرستش کرد مر خدای را مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ هر که در آسمانهاست از ملائکه و هر که در آسمانها
و زمین است از مؤمنان و اشهر آن است که تسبیح کفت مر خدای را و بپاکی یاد کرد آنچه در آسمانهاست از ملک و ستاره و مهر
و ماه و جز آن و آنچه در زمین است از حیوان و جماد و نبات و غیر آن پس تسبیح عام باشد فی کل ما خلق الله اما زبان تسبیح
کوید و ظلال یعنی مسبح بود کما قال الله تعالی و ظلالهم بالغدو و الآصال وَهُوَ الْعَزِيزُ و خدای غالب است
در هر چه خواهد الْحَكِيمُ دانا هر چه فرماید لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مر وراست پادشاهی آسمانها و زمین که موجد
انست و متصرف در آن يُحْيِي زنده میکرداند وَيُمِيتُ و میمیراند در دنیا وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ و او بر همه چیز از
اماتت و احیا قَدِيرٌ توانا است هُوَ الْأَوَّلُ اوست پیش از همه اشیا و پدید آرندهٔ آنها یعنی قدیم ازلی است که او را
بدایت نیست وَالْآخِرُ پس از فنای همه موجودات یعنی باقی ابدیست که آخریت او را نهایت نیست ❊ اول او اول بی ابتدا
آخر او آخر بی انتها بود و بود این چه بلندیست باشد و این نیز نباشد که است وَالظَّاهِرُ آشکار او جود او بکثرت

دلایل وَالْبَاطِنُ و نهان حقیقت ذات او از تعقل هر عاقل اقوال مفسران و مذکران و محققان در این آیه
از حد و بعقاد تجاوز کرده و بشرحی تمام و بسطی لا کلام در جواهر التفسیر ثبت یافته اینجا بدو قول اختصار میرود صاحب
کشف الاسرار فرموده که زبان رحمت از روی اشارت میگوید ای آدمی خلق عالم در حق تو چهار طایفه اند اول گروهی
که در اول حال ترا بکار آیند چون مادر و پدر دوم جمعی که در آخر زندگانی دست گیرند چون اولاد و احفاد سیم زمره که
آشکارا با تو باشند چون دوستان و یاران چهارم فرقه که نهان با تو معاش کنند چون زنان و کنیزان رب العالمین
میفرماید که اعتماد بر اینها مکن و کارساز خود ایشان را مپندار که اول منم ترا از عدم بوجود آورده آخر منم باز
گشت تو بمن خواهد بود ظاهر منم صورت تو بخوبتر وجهی نگاشتم باطن منم اسرار حقایق در دل تو ودیعت نهادم ∴
اول و آخر تو ئی کیست حدوث و قدم ظاهر و باطن تو ئی چیست وجود و عدم اول بی انتقال آخر بی ارتحال
ظاهر بی چند و چون باطن بی کیف و کم در بحر الحقایق آورده که اولست در عین آخریت و آخرست در عین اولیت
و بر همین منوال ظاهرست در عین باطنیت و باطنست در عین ظاهریت شیخ ابو سعید خراز را قدس سره پرسیدند
که خدای را بچه شناختی گفت بآنکه میان اضداد جمع کرده پس این آیت خواند و فرمود که متصور نیست جمع اضداد الا از
حیثیت واحده و اعتبار واحد در آن واحد ∴ اولی و هم در اول اولی باطنی و هم در آن دم ظاهری تو محیطی بر همه
صفات و ز همه پاکی و مستغنی بذات وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ و او بهمه چیزها داناست اول و آخر نزد علم
او مساویست و ظاهر و باطن بنسبت دانش او یکیست هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ اوست آنکه
بیافرید آسمان و زمین را بقدرت کامله فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ در مدت شش روز تا ملائکه مشاهده کنند حدوث آنها
چیزی پس از چیزی ثُمَّ اسْتَوَىٰ پس قصد کرد عَلَى الْعَرْشِ بتدبیر عرش و اجرای امور متعلقه بدو و بر وفق اراده
يَعْلَمُ میداند مَا يَلِجُ آنچه در آید فِي الْأَرْضِ در زمین چون تخمی که بکارند و قطرات باران و گنجها و اموات
وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا و میداند آنچه بیرون آید از زمین چون نباتات و معدنیات و برخی از دفاین در دنیا
و بعض کنوز و تمام موتی در آخرت وَمَا يَنْزِلُ و میداند آنچه فرود آید مِنَ السَّمَاءِ از آسمان چون باران و برف
و تگرگ و ملایکه که علمهای بندگان می نویسند وَهُوَ مَعَكُمْ و خدای با شماست بعلم و قدرت عموما و بفضل و رحمت
خصوصا أَيْنَ مَا كُنْتُمْ هر جا شما باشید یعنی معیت علم و قدرت بهیچ حال از شما منفک نباشد و این معیت
بعقل مفهوم نگردد بلکه بذوق آن بکشف در یابند ∴ این معیت می نگنجد در بیان نی زبان دارد خبر زو نی مکان
وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ و خدای بآنچه شما میکنید بیناست و بر آن جزا خواهد داد لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ مر اوراست حکم گذاری و فرمان روائی در آسمانها و زمینها تکرار این کلام بجهت آنست که اول تعلق بابداع دارد

وثانی باعادت چنانچه میفرماید وَإِلَى اللَّهِ و بسوی خدا تُرْجَعُ الْأُمُورُ باز گردیده شود عواقب کارها يُولِجُ اللَّيْلَ در آرد
شب را فِي النَّهَارِ در روز یعنی از زمان شب در روز افزاید وَيُولِجُ النَّهَارَ و در آرد روز را فِي اللَّيْلِ در شب یعنی
از زمان روز بر شب زیاده کند باختلاف فصول وَهُوَ عَلِيمٌ و او داناترست بِذَاتِ الصُّدُورِ بآنچه در دلها پوشیده است
آمِنُوا بگروید ای کافران بِاللَّهِ بخدای و او را یگانه دانید وَرَسُولِهِ و بفرستاده او که محمد است صلعم و تصدیق وی
نمائید وَأَنْفِقُوا و بدهید مِمَّا جَعَلَكُمْ از مالهائی که گردانیده است خدای شما را مُسْتَخْلَفِينَ خلفاء گذشتگان
بتصرف فِيهِ در آن یعنی از آن مالها که در دست دیگران بوده و بعد از فوت ایشان بشما رسیده در راه خدا بذل کنید فَالَّذِينَ
آمَنُوا پس آنانکه گرویدند بخدا و رسول مِنْكُمْ از شما وَأَنْفَقُوا و نفقه کردند مال خود را بزکوة و جهاد و سایر
خیرات لَهُمْ مر ایشان را أَجْرٌ كَبِيرٌ مزدی بزرگ و ثوابی عظیم که جنت و نعیم آخرتست وَمَا لَكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ
و چیست شما را که نمیگروید بِاللَّهِ بخدای و بوحدانیت او معترف نمیگردید وَالرَّسُولُ و حال آنکه پیغمبر که فرستاده اوست
يَدْعُوكُمْ میخواند شما را بحجت و برهان لِتُؤْمِنُوا تا ایمان آرید بِرَبِّكُمْ بآفریدگار خویش وَقَدْ أَخَذَ و بدرستیکه
فرا گرفت خدای مِيثَاقَكُمْ پیمان شما را در روز الست بر اقرار ربوبیت و نفی شرک إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما مُؤْمِنِينَ
باور دارندگان مر آن میثاق را هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ اوست آن خداوندی که فرو فرستد عَلَىٰ عَبْدِهِ بر بنده خود که محمد است
صلی الله علیه و آله و سلم آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ آیتهای روشن یعنی قرآن یا معجزات هویدا لِيُخْرِجَكُمْ تا بیرون آرد شما را
خدای بقرآن یا پیغمبر بدعوت مِنَ الظُّلُمَاتِ از تاریکیهای کفر إِلَى النُّورِ بروشنی ایمان یا از جهل بعلم و از ضلالت
بهدایت و از مخالفت بموافقت و در فتوحات آورده که از ظلمت حجاب بنور تجلی وَإِنَّ اللَّهَ و بدرستیکه خدای بِكُمْ
بشما لَرَءُوفٌ مهربانست که قرآن میفرستد رَحِيمٌ بخشاینده است که رسول را بدعوت میفرماید وَمَا لَكُمْ و چیست شما را
و چه فایده می بینید و چه عذر دارید أَلَّا تُنْفِقُوا در آنکه نفقه نکنید مالهای خود را فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای
وَلِلَّهِ و حال آنکه مر خدایراست مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ میراث آسمانها و زمین یعنی هر چه در آسمان و زمین است
بعد از فنای اهالی آن بوی باز خواهد گشت و امروز نیز مر اوراست ولیکن خلق در آن تصرف میکنند و بآخر دست تصرف
دیگران کوتاه شده بحق سبحانه باز گردد در این کلام ترغیبست بنفقه کردن یعنی چون دانستید که این اموال در دست شما
باقی نخواهد ماند باری فرمان خدای را در آن نگاه دارید و برای خود از آن ذخیره آخرت بردارید لَا يَسْتَوِي
برابر نیست مِنْكُمْ از شما ای مؤمنان مَنْ أَنْفَقَ هر که نفقه کند مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ پیش از فتح مکه که اهل اسلام بی
برگ و نوا اند وَقَاتَلَ و کارزار کند با دشمنان خدا و رسول با کسی که اتفاق نماید و اعانت قتال دارد بعد از فتح
چه در آن وقت مال بسیار خواهد بود و چندان بانفاق و مقاتله احتیاج نخواهد افتاد أُولَٰئِكَ آن گروه منفقان

ومقاتلان قبل الفتح اعظم بزرگتراند درجةً از روی درجه ومرتبه من الذين انفقوا از آنان که
نفقه کنند من بعد پس از فتح وقاتلوا وکارزار نمایند وکلاً همه را که نفقه وقتال میکنند پیش از فتح
وپس از آن وعد الله الحسنى وعده کرده است خدای بهشت اما درجات ایشان متفاوت باشد والله وخدای
بما تعملون باآنچه می کنید از نفقه وقتال باخلاص یا ریا خبير داناست اکثر مفسران برآنند که این آیه در شان
ابوبکر صدیق است که اول کسی که ایمان آورد ونفقه کرد وباکفار مخاصمه نمود او بود وبشارت بدین معنی در صفت
وی گفته اند ٭ صاحب قدم مقام تجرید سر دفتر جمله اهل توحید در جمع مقربان سابق حقاکه جز او نبود صادق من
ذا الذی کیست آنکه او يقرض الله وام دهد خدای را یعنی نفقه کند مال خود را باميد عوض چه طالب عوض بآن ماند
که قرض میدهد قرضا حسنا وام دادن نیکو یعنی بطیب نفس وباخلاص فیضاعفه تا زیادت گرداند
خدای آن قرض او را له برای او یعنی اجر او را مضاعف سازد وله ومر او را بود اجر كريم مزدی گرامی که
بهشت است يوم ترى المؤمنين یاد کن روزی را که ببینی مردان گرویده والمؤمنات وزنان مؤمنه را بر صراط
ودر آن دم يسعى میرود وشتابان نورهم روشنی توحید ایشان بين ايديهم در پیش ایشان تا بآسانی میگذرند
وبايمانهم واز جانبهای راست ایشان تا ایشان را به بهشت رهنمونی میکند واز ابن مسعود رضی الله عنه
منقولست که نور هر کس بر قدر عمل وی بود نور یکی از صنعا باشد تا عدن واز آن دیگری برابر کوهی ویکی را بمقدار
نخلی وادنی نوری آن بود که صاحبش موضع قدم خود را بیند باری هیچ مؤمن بی نور نباشد وگویند فرشتگان همراه
که بشريكم اليوم مژده شما را امروز جنات دخولست در بوستانها که پیوسته تجری میرود من تحتها
الانهار از زیر منازل واشجار آن جویها وباشید شما خالدين فيها جاویدان در آن ذلك واین بشری
بجنت جاویدی هو الفوز العظيم آن رستگاری بزرگست چه از همه اهوال قیامت ایمن شده بدار الجلال
میرسید ودیدار ملک متعال می بینید ٭ هزار جان مقدس فدای دیدارش ابو امامه رضی الله عنه فرموده
که مؤمنان را بر صراط نور دهند وکافران ومنافق را بی روشنی بگذارند ومؤمنان هر گاه که روی باز پس میکنند
همه صراط روشن میرود پس منافقان از ایشان التماس نور کنند وبدیشان نرسد کما قال الله تعالى يوم يقول
المنافقون یاد کن آن روز را که گویند مردان منافق والمنافقات وزنان منافقه للذين امنوا
مر آنان را که گرویده اند یعنی از اهل نور التماس کنند که شما انظرونا نظر کنید بما نقتبس تا بگیریم روشنی
من نوركم از نور شما چون بما نگرید قيل ارجعوا گفته شود یعنی گویند مؤمنان یا ملائکه مر منافقان را
که باز گردید وراءكم باز پس خویش یعنی بدنیا روید فالتمسوا نورا پس بجوئید روشنی را که در محشر کسب نتوان

کرد وازدنیا با خود باید آورد ٭ کار اینجا کن که تشویش است در محشر بسی آب از اینجا بر که در دریا بسی شورش است
منافقان فهم آن معنی نکرده بتصور آنکه نور در عقب ایشانست روی باز پس کنند فضرب پس زده شود یعنی ملائکه بحکم الهی
بزنند بينهم میان منافقان ومؤمنان بسور دیواری بزرگ چون باره شهری له باب مر او را دری باشد
که مؤمنان بدان در آیند باطنه باطن سور یعنی داخل آنکه مؤمنان در وی میروند فيه الرحمة در رو رحمت بود
زیرا که بهشت است وظاهره وظاهر سور یعنی خارج او من قبله العذاب از پیش آنکه طرف منافقانست
عذاب باشد زیرا که نزدیک دوزخ است اما منافقان چون باز پس نگرند ونوری نه بینند باز متوجه مؤمنان شوند
دیواری بینند میان خود وایشان حاجز شده از آن در نگرند مؤمنان را مشاهده نمایند که خرامان متوجه ریاض جنان اند
ينادونهم بخوانند ایشان را بزاری وگویند ای مؤمنان الم نكن آیا نبودیم ما معكم با شما در دنیا بجماعت با شما
نماز میگذاردیم وبموافقت شما روزه میداشتیم قالوا بلى گفتند بظاهر با ما بودید ولكنكم ولیکن شما فتنتم
در فتنه افکندید انفسكم نفسهای خود را بسبب نفاق ولذت معاصی چشیدید تا سزاوار عقوبت گشتید وتربصتم وتاخیر
کردید در توبه وارتبتم وشک آوردید در نبوت حضرت محمد صلعم وغرتكم الامانی وبفریفت شما را
آرزوهای شما یعنی املهای دور ودراز پیش گرفتید حتى جاء امر الله تا وقتیکه بیاید فرمان خدای بقبض
روح شما وغركم بالله وفریب داد شما را بخدای الغرور شیطان فریبنده یا دنیای فریبنده فاليوم
لا يؤخذ پس امروز فرا گرفته نشود منكم از شما ای منافقان فدية چیزی که فدای خود کنید تا از عذاب
برهید ولا من الذين كفروا ونگیرند فدا نیز از آنانکه نگرویدند ماواكم النار جای شما وایشان
آتش دوزخ بود هى آتش مولاكم سزاوار تر است بشما وبئس المصير وبد بازگشتنی است آتش آورده اند
که مؤمنان در مکه با فقر وفاقه کدی تمام قواعد طاعت را تمهید میکردند بعد از هجرت که مالی بدست آمد ونعمت
بدیشان فراخ شد آثار فتور وقصور در وظایف عبادت ظاهر گشت آیت آمد که الم يان آیا وقت نیامد
للذين امنوا مر آنان را که گرویده اند ان تخشع قلوبهم آنکه بترسد ونرم شود دلهای ایشان لذكر الله
برای یاد کردن خدای وما نزل وبرای آنچه فرو فرستاد خدای من الحق از کلام خود قولی آنست که مزاح وضاحک
در میان اصحاب بسیار شد این آیت نازل گشت یا صحابه التماس موعظه کردند این کلام فرود آمد وجمعی گویند نزول آیت
منافقانست میفرماید که وقت نیامد آنها را که ایمان آورده اند بزبان که دل ایشان ترس کار کرد واخلاص را
شعار ودثار خود سازند ولا تكونوا ومباشید ای مؤمنان كالذين اوتوا الكتاب مانند آنان که ایشان را
کتاب داده اند من قبل پیش از این یعنی چون یهود ونصاری مباشید که ایشان را توریت وانجیل دادند فطال

پس دراز شد عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ بر ایشان زمان یعنی عمر دراز یافتند و امل دور پیش گرفتند فَقَسَتْ پس سخت شد قُلُوبُهُمْ
دلهای ایشان و در آن خشوع نماند وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ و بسیاری از ایشان فَاسِقُونَ خارج اند از دین خود
و تارک اند مر احکام کتاب خود را از فرط فترت و گفته اند نتیجه سختی دل غفلت است و نشانه نرمی دل توجه بطاعت
دلی کز نور معنی نیست روشن مخوانش دل که آن سنگست و آهن ⁂ دلی کز گرد غفلت زنگ دارد از آن دل سنگ و آهن ننگ دارد
اِعْلَمُوا بدانید ای منکران بعث أَنَّ اللَّهَ آنرا که خدای يُحْيِي الْأَرْضَ زنده میکرداند زمین را بَعْدَ
مَوْتِهَا پس از مرده گی و افسردگی آن و بهار سؤال زنده خواهد ساخت اموات را قَدْ بَيَّنَّا بدرستی که روشن
کردیم لَكُمُ الْآيَاتِ برای شما نشانهای قدرت را لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ شاید که شما عقول خود را در استدلال
بکار برید إِنَّ الْمُصَّدِّقِينَ بدرستیکه باور دارنده وَالْمُصَّدِّقَاتِ و زنان تصدیق کننده قول خدا و رسول
راست دانسته و حفص بتشدید میخواند یعنی مردان و زنان صدقه دهنده وَأَقْرَضُوا اللَّهَ و حال آنکه وام داده اند
خدای را قَرْضًا حَسَنًا وام دادنی نیکو یعنی از اطیب اموال يُضَاعَفُ زیاده کردانیده شود لَهُمْ برای ایشان
مزد ایشان را از ده تا هفتصد و زیاده وَلَهُمْ و مر ایشان راست أَجْرٌ كَرِيمٌ مزدی گرامی و پاداشی بزرگوار
یعنی بهشت وَالَّذِينَ آمَنُوا و آنان که گرویده اند بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ بخدای و فرستادگان او و شک
نیاورده در اخبار و احکام ایشان أُولَئِكَ آن گروه هُمُ الصِّدِّيقُونَ ایشان صدیقانند یعنی بسیار
راست گویان وَالشُّهَدَاءُ و گواهانند روز قیامت عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک پروردگار خود بر انبیاء و امم
ایشان و بقول بعضی که والشهداء را مبتدا دانند معنی آیت که آنها که شهید شده اند در راه حق نزدیک وی اند
در درجات قرب لَهُمْ أَجْرُهُمْ مر ایشانراست مزد ایشان که وعده کرده ایم وَنُورُهُمْ و روشنی که روز حشر با ایشان
بود وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه بپوشیدند حق را و انکار نبوت پیغمبران کردند وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و تکذیب
نمودند آیتهاء ما را که بر محمد صلعم فرو فرستاده ایم أُولَئِكَ آن گروه أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ملازمان دوزخ اند اِعْلَمُوا
بدانید ای طالبان دنیا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا آنرا که زندگانی این سرای لَعِبٌ وَلَهْوٌ
بازیچه ایست طفل فریب این متاع دهر بی عقل مردمانکه بدو مبتلا شده اند وَزِينَةٌ و دیگر آرایشی است در مطاعم
خوشگوار و ملابس نیکو و منازل دلکش و مراکب راهوار وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ و مفاخرت کردن میان یکدیگر
بنسبت عالی یا جاه تمام وَتَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ و مباهات بر بسیاری مالها وَالْأَوْلَادِ و کثرت
فرزندان و بدانید که اندک زمانی را ان بازی طرف شود و لهو و فرح بغم و شرح مبدل کردد و آرایشها از هم
فرو ریزد و تفاخر و تکاثر چون شراره آتش نابود شود پس مثل اینها در سرعت زوال و زودی انتقال كَمَثَلِ
غیث

غَيْثٍ همچون مثل بارانی است که بر زمین تشنه بارد و تخمها که در دست زود بر وید و قایم کردد پس از روی
خوبی أَعْجَبَ الْكُفَّارَ بشگفت آرد مزارعان را نَبَاتُهُ آنچه رسته باشد از باران ثُمَّ يَهِيجُ آنکه خشک
کردد بیکی از آفات سماوی یا ارضی فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا پس بینی آن گیاه را زرد شده بعد از سبزی ثُمَّ يَكُونُ
پس کردد بعد از زردی حُطَامًا درهم شکسته و کوفته و ریزه ریزه شده وَفِي الْآخِرَةِ و در آن سرای عَذَابٌ
شَدِيدٌ عذابی سخت است مر دشمنان خدای را که همه عمر در طلب دنیی که زهیده از حق فراموش کردند وَمَغْفِرَةٌ
و آمرزش است مِنَ اللَّهِ از خدای وَرِضْوَانٌ و خشنودی مر دوستان حق را که در جستجوی مولی ترک هر دو سرای
کردند ⁂ ای طالب دنیا تو نیسی مغروری وی مایل عقبی تو یکی مزدوری وی آنکه ز میل هر دو عالم دوری تو طالب نوری بلکه عین
النوری وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا و نیست زندگانی دنیا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ مگر متاعی که نو میدو باقی نماند و این
متاع غرور بنسبت کسی است که دنیا را دست افزار حصول نعیم اخروی نسازد و از مستلذات نفس و هوا بکار آن سرای نه
پردازد اما اگر صاحب دولتی را مدد توفیق رفیق روزگار شده باسباب دنیوی در تحصیل مقاصد عقبی سعی نماید و از مراضی
ربانی بهره بردارد بنسبت او متاع سرور است نه متاع غرور نعم المال الصالح الرجل الصالح ⁂ مال را کز بهر حق
باشی حمول نعم مال صالح گفتش رسول سَابِقُوا پیشی گیرید و بشتابید إِلَى مَغْفِرَةٍ بسوی موجبات آمرزشی واقع
مِنْ رَبِّكُمْ از پروردگار شما و موجب مغفرت توبه است یا استغفار یا ادای فرایض یا روزه یا صدقه یا جهاد
یا تکبیر اول یا حضور جماعت و سلمی رحمه الله گفته که وسیله مغفرت حضرت رسالت منقبت است صلی الله علیه و آله و سلم
پس حق سبحانه میفرماید که شتاب نمائید متابعت او که سبب آمرزش است وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا و پیشی گیرید در رفتن به بهشتی
که پهنای آن كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ مانند عرض آسمان و زمین است بشرطی که همه را صحایف درقیقه سازند و بیکدیگر
وصل کنند أُعِدَّتْ آماده کرده شده است این چنین بهشت لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ برای کسانی که گرویده اند
بخدای وَرُسُلِهِ و بفرستادگان او ذَلِكَ آن گرویدن یعنی توفیق بر آن فَضْلُ اللَّهِ فضل خدای است و کرم او
يُؤْتِيهِ میدهد بعنایت خود مَنْ يَشَاءُ هر که را میخواهد وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ و خدای خداوند فضل
بزرگست بر مؤمنان هم در دنیا بتوفیق ایمان و هم در آخرت بمغفرت و رضوان مَا أَصَابَ نرسید و نخواهد رسید
مِنْ مُصِيبَةٍ هیچ رسنده از غم و انواع مصایب فِي الْأَرْضِ در زمین چو قحط و گرانی و نقصان مال و زرع و جز آن
وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ و نه در نفسهای شما چون بیماری و ضعف و فقر و موت اولاد و غیر آن إِلَّا فِي كِتَابٍ
مگر آنکه نوشته شده است در لوح محفوظ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا پیش از آنکه بیافرینیم آن مصیبت را یا زمین را
یا نفسها را إِنَّ ذَلِكَ بدرستیکه ثبت مقدرات بر لوح با وجود بسیاری آن عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ بر خدای آسان است در ازل

این حکم فرمود واز روی رافت جهت انکه در نفوس قرار کیرد واینند که احکام ازلی مندفع نمیکرد میکوید که اینها بر شما نوشته ام لِكَيْلَا تَأْسَوْا تا شما اندوهکین نشوید دغم نخورید عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ بر انچه فوت شد از شما از مال و حضب و عافیت وصحت وَلَا تَفْرَحُوا وشادمان نکردید بِمَا آتَاكُمْ بانچه داد مر شما را از مال ومتاع دنیا اخبار است بمعنی نهی یعنی از ادبار دنیا ملول واز اقبال آن مسرور شوید که نه آنرا اقرار است ونه این را اعتبار کردست دهد کرای شادی نکند در فوت شود نیز زد یعنی وازمرتضی علی علیه الصلوة والسلام منقول است که هر بدین آیه کار کند هر آینه فرا کیرد زهد را بهر دو طرف یعنی او زاهدی تمام باشد وچه زیبا کفته اند مال ار بتو رو نهد مشو شاد از آن در فوت شود مشو غم یاد از آن بندیست بسنه بده بکن یاد از آن تا دینی دنیت شود آباد از آن وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ وخدای دوست نمیدارد كُلَّ مُخْتَالٍ هر متکبری را که بر نعمت دنیی بر دیکری تطاول کند فَخُورٍ نازنده بدنیی وفخر کننده بدان بر اکفا واقران پس صفت ایشان میکند ومیفرماید الَّذِينَ يَبْخَلُونَ مختال وفخور آنانند که با وجود دنیاداری وجمع اسباب آن بخل کنند ومال خود در راه خدای صرف ننمایند وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ وبا وجود بخل خود امر کنند مردمان را بِالْبُخْلِ به بخیل کردن در تبیان آورده که بقول جمعی مراد از این آیه یهودند که بخل کردند بدانچه نزدیک ایشان بود از علم بصفات واحوال حضرت رسالت صلعم وآنرا بپوشیدند و دیکران را بکتمان آن فرمودند وَمَن يَتَوَلَّ وهر که روی بکرداند از انفاق مال یا از ایمان بمحمد صلوات الله وسلامه علیه فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستیکه خدای هُوَ الْغَنِيُّ اوست بی نیاز از او واز انفاق او الْحَمِيدُ ستوده در ذات وصفات که اعراض وتولی اعداء دین او را ضرر نکند لَقَدْ أَرْسَلْنَا بدرستیکه فرستادیم رُسُلَنَا فرستادکان خود یعنی ملائکه را به پیغمبران بِالْبَيِّنَاتِ بحجتهای روشن که معجزاتست یا بشریعتهای واضحه وَأَنزَلْنَا وفرو فرستادیم مَعَهُمُ الْكِتَابَ با ایشان کتابها که متضمن مصالح دینی و دنیوی است وَالْمِيزَانَ ومنزل کردانیدیم با ایشان ترازو را لِيَقُومَ النَّاسُ تا قایم شوند مردمان بِالْقِسْطِ بعدل یعنی تا تسویه حقوق کنند بدان در میان یکدیکر بوقت معاملات وانزال میزان در زمان نوح علی نبینا وعلیه السلام بود و کفته اند مراد انزال اسباب اوست وامر بساختن آن وَأَنزَلْنَا الْحَدِيدَ وفرستادیم آهن را با آدم علیه السلام ماوردی فرموده که آدم علیه السلام چون از بهشت بدنیی آمد سه وصله از آهن با وی همراه بود ابزو تنک وسندان در معالم آورده که خدای چهار چیز با برکت از آسمان بزمین فرستاد آب وآتش ونمک وآهن فِيهِ در آهن بَأْسٌ شَدِيدٌ کارزار سخت است یعنی آلتها که در کارزار بکار آید از وسازند خواه برای دفع دشمن چون پیکان ونیزه وشمشیر وسنان وخنجر وامثال آن وخواه برای حفظ نفس چون زره وخود وجوشن وجران وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ

و در آهن است

و در آهن است سودها مر مردمان را چه قوام صناعات وحرف باهن باز بسته است وهیچ حرفه نیست که آهن در و دخل ندارد ونفع کلی خود آنست که کفار را از ترس شمشیر مسلمانان هراسانند واهل اسلام در اکثر بلاد از ایشان امین پس حق سبحانه آهن فرستاد تا عدو دین منزجر کردند وترازو فرستاد تا معاملات وزن بر نهج راستی فیصل یابد وکتاب منزل کردانید تا حق از باطل متمیز شود وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ وتا به بیند مَن يَنصُرُهُ انکس را که یاری دین او میکند وَرُسُلَهُ ونصرت میدهد فرستادهٔ او را به استعمال اسلحه در جهاد کفار مراد مؤمن است که یاری دهد پیغمبر که حاضر نباشد چه منافقان در حضور پیغمبر صلعم مددکاری مینمودند و در غیبت یار و هوادار نبودند إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ بدرستیکه خدای تو اناست بر اهلاک دشمنان عَزِيزٌ غالبست بر همه بحکم وفرمان وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا وبتحقیق ما فرستادیم نُوحًا نوح نجی را به بنی قابیل وَإِبْرَاهِيمَ وابراهیم خلیل را بنمرودیان وَجَعَلْنَا وودیعت نهادیم فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ در فرزندان ایشان پیغمبری را وَالْكِتَابَ ووحی کردیم بدیشان کتابی را که نامزد ایشان بود فَمِنْهُم پس بعضی از آنها که ابنیا بدیشان آمدند مُّهْتَدٍ راه یافتکانند یعنی ایمان آورده بکتاب ونبی وَكَثِيرٌ مِّنْهُمْ وبسیاری از ایشان فَاسِقُونَ بیرون رفتکانند از طریق حق یعنی نکرویده بکتب ورسل ثُمَّ قَفَّيْنَا پس از پی در آوردیم عَلَىٰ آثَارِهِم بر عقب نوح وابراهیم وامم ایشان بِرُسُلِنَا فرستادکان خود چنانچه بعد از نوح هود وصالح را علیهم السلام وپس از ابراهیم اسمعیل واسحق ویعقوب ویوسف را علیهم السلام وَقَفَّيْنَا واز پی در آوردیم این رسل را وتمام کردیم انبیاء بنی اسرائیل را بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ بعیسی پسر مریم علیه السلام وَآتَيْنَاهُ الْإِنجِيلَ وعطا کردیم مر او را کتاب انجیل وَجَعَلْنَا وافکندیم فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ در دلهای آنانکه پی روی کردند مر عیسی را رَأْفَةً مهربانی وَرَحْمَةً وبخشایش بر یکدیکر یعنی متابعان عیسی وحواریان او را بر یکدیکر مشفق ومهربان کردانیدیم وَرَهْبَانِيَّةً وایشان پیدا کردند طریقهٔ رهبانیت را واز پیش خود ابْتَدَعُوهَا نو در آوردند آنرا مَا كَتَبْنَاهَا ما فرض نکرده بودیم آنرا عَلَيْهِمْ بر ایشان وا جبان بود که بعضی از امت عیسی علی نبینا وعلیه السلام بعد از رفع وی دست از احکام انجیل باز داشته کافر شدند وجمعی بر همان دین مانده از میان ایشان بکوهها بیرون رفتند ومشقتهای کلی وریاضتهاء عظیم از ترک مطعم ومشرب وملابس ونکاح اختیار نمودند وبر ایشان فرض نبود إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ لیکن بطلب خشنودی خدای رهبانیت پیش کرفتند فَمَا رَعَوْهَا پس رعایت نکردند ونکاه نداشتند آنرا حَقَّ رِعَايَتِهَا چنانچه سزاوار نکاه داشت آن بود ملکه بتثلیث قایل کشته قرآن ومحمد را صلعم منکر شدند واندکی از ایشان از منهج متابعت مسیح انحراف نموده حضرت رسالت را صلعم دریافتند وبدولت اسلام وشرف متابعت سید انام سرافراز شدند وحق سبحانه در بارهٔ ایشان میفرماید که

فَآتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا پس دادیم آنان را که برویدند مِنْهُمْ از جماعت رهبانان یعنی بحضرت پیغمبر أَجْرَهُمْ
مزدایشان که ثواب بسیار و کرامت بی‌شمار است وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ و بسیاری از ترسایان فَاسِقُونَ بیرون
آمده کانند از دایرهٔ ایمان پس اهل کتاب را میگوید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اید
برسولان گذشته اتَّقُوا اللَّهَ بترسید از عذاب خدای وَآمِنُوا و بگروید بِرَسُولِهِ بفرستادهٔ او یعنی محمد
صلعم يُؤْتِكُمْ تا دهد شما را كِفْلَيْنِ دو بهره مِنْ رَحْمَتِهِ از بخشایش خود یکی برای ایمان محمد صلی الله
علیه وآله وسلم و یکی از برای ایمان بسایر انبیا وَيَجْعَلْ لَكُمْ و بدهد و مقرر کند برای شما نُورًا تَمْشُونَ
بِهِ روشنی که بدان بروید و بگذرید بر صراط وَيَغْفِرْ لَكُمْ و بیامرزد مر شما را گناهان وَاللَّهُ غَفُورٌ
و خدای آمرزنده است مؤمنان رَحِيمٌ مهربان برایشان آورده اند که بامید دو بهره از رحمت جمعی از اهل
کتاب ایمان آوردند و ناگرویدگان ایشان برگرویدگان حسد بردند آیت نازل شد که خدا ایشان را دو
بخش از رحمت و نور و مغفرت میبخشد لِئَلَّا يَعْلَمَ أَهْلُ الْكِتَابِ تا بدانند اهل کتاب که بحبیب من
نگرویدند أَلَّا يَقْدِرُونَ بدرستیکه قادر نشوند و توانائی نیابند عَلَى شَيْءٍ بر چیزی مِنْ فَضْلِ اللَّهِ
از فضل خدای یعنی از آن کرامتها که برای مؤمنان ایشان مذکور شد هیچ چیز نیابند و بدیشان نرسد وَأَنَّ
الْفَضْلَ و بدرستیکه فضل یعنی افزونی ثواب بِيَدِ اللَّهِ بدست قدرت خدا است يُؤْتِيهِ عطا کند
آن را مَنْ يَشَاءُ هر که را خواهد وَاللَّهُ و خدای ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ خداوند فضل بزرگست یعنی نعمتی
تمام که خواص و عوام را فرا رسیده ؎ فیض کرم رسانده از شرق تا بغرب خوان نعم نهاده از قاف بقاف
هستند بیش و کم ز نوال تو بهره مند دارند نیک و بد بعطائی تو اعتراف

بسم الله الرحمن الرحیم

آورده اند که روزی اوس بن صامت رضی الله عنه میل نمود به خوله بنت ثعلبه که زوجهٔ او بود خوله از آن
استمتاع امتناع کرد اوس او را گفت انت علی کظهر امی و این را ظهار میگویند و در جاهلیت طلاق بوده
خوله بجناب نبوت آمده در این باب استفسار نمود حضرت رسول صلعم که تو بر وی حرام شدی گفت یا رسول الله
وی مرا طلاق نکرد حضرت گفت گمان نمیبرم مگر آنکه تو بر وی حرام شدی خوله از جهت کثرت اطفال و خردی ایشان و مفارقت
انیس دیرینه بغایت غمناک شده دیگر باره سخن به پیغمبر صلعم باز گردانید و همان جواب شنید و روی نیاز بآسمان کرده گفت
اللهم انی اشکو الیک فی الحال آیت آمد که قَدْ سَمِعَ اللَّهُ بتحقیق شنید خدای قَوْلَ الَّتِي تُجَادِلُكَ
سخن آن زن را که جدال با خدای کرد وَاللَّهُ يَسْمَعُ و خدای می‌شنود تَحَاوُرَكُمَا پاسخ دادن و سخن باز گردانیدن

شماهردو

شماهر دو یعنی تو میگفتی که بر وی حرام شدی و او میگفت مرا طلاق نداده إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بدرستیکه خدا شنوا است اقوال
مردمان را بَصِيرٌ بیناست باحوال ایشان الَّذِينَ يُظَاهِرُونَ آنانکه ظهار کنند مِنْكُمْ از شما مردان مِنْ نِسَائِهِمْ
از زنان خود و گویند که تو بر من چون پشت مادر منی مَا هُنَّ أُمَّهَاتِهِمْ نیستند آن زنان ایشان إِنْ أُمَّهَاتُهُمْ مادران ایشان
یعنی بگفتن این کلمه زن کسی مادر او نمی‌شود إِنْ أُمَّهَاتُهُمْ نیستند مادران ایشان فی الحقیقه إِلَّا اللَّائِي وَلَدْنَهُمْ
مگر آن زنان که بزاده اند و از ازواج نبی صلعم و مرضعات حکم مادر دارند وَإِنَّهُمْ و بدرستیکه مردان لَيَقُولُونَ
میگویند مُنْكَرًا مِنَ الْقَوْلِ ناشناخته سخنی و نادانسته وَزُورًا و دروغی چه هرگز زوجه مادر نباشد وَ
إِنَّ اللَّهَ لَعَفُوٌّ و بدرستیکه خدای عفو کننده است مر گناه توبه کننده کان را از این قول غَفُورٌ آمرزنده
مرایشان را بایجاب کفارت و ظهار تشبیه زوجه است یا آنچه تعبیر کنند بآن از زوجه تا تشبیه جزئی شایع از زن
بعضوی که حرام باشد نظر مرد بدان از اعضاء محارم او خواه نسبی و خواه رضاعی چنانچه گوید تو بر من چون ظهر مادر
منی یا سر تو یا نصف تو چون ظهر یا بطن یا فخذ یا فرج خواهر یا عمه یا خاله منی و علی هذا و شوهر بدین کلمات مظاهر میشود
وَالَّذِينَ يُظَاهِرُونَ و آنان که مظاهره کنند مِنْ نِسَائِهِمْ از زنان خود ثُمَّ يَعُودُونَ پس باز گردند لِمَا
قَالُوا ببعض آنچه گفته اند یعنی عزم کنند بر وطی او بمذهب امام اعظم یا امساک کنند مر او را بزوجیت در عقب
ظهار و اگرچه در لحظه باشد با امکان طلاق و این قول امام شافعی است یا وطی کنند بمذهب مالکی و نزدیک وی عود
بوطی باشد و بس و بر هر تقدیر کفارت باید و بیان کفارت اینست که چون کسی ظهار کند و عزم نماید بوطی او
یا نگاه دارد بر زوجیت یا وطی کند فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ پس بر وی است آزاد کردن بنده خواه مؤمنه و خواه
ذمیه و خواه خورد و خواه بزرگ بقول امام اعظم و امام شافعی گوید رقبهٔ مؤمنه آزاد باید کرد مِنْ قَبْلِ
أَنْ يَتَمَاسَّا پیش از آنکه مظاهر و مظاهر عنها مس کنند یکدیگر را و تمتع گیرند از هم و بعضی بر آنند که مس کنایت
از جماع است و جماع مظاهر عنها حرام بود قبل از کفارت ذَٰلِكُمْ این حکم بکفارت که مامور شدید بدان ٧
تُوعَظُونَ بِهِ پند داده میشوید بآن تا باز ایستید از تلفظ بچنین الفاظ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ
و خدای بدانچه شما می‌کنید خَبِيرٌ داناست و بر وی پوشیده نمی‌ماند فَمَنْ لَمْ يَجِدْ پس هر که نیابد
بنده یا بنده دارد و بخدمت او محتاج است یا او را ثمن بنده است و بنفقه احتیاج دارد نقل کند بروزه
و این قول امام شافعی است و امام مالک الزام اعتاق بنده میکند و نزد امام اعظم اگر بنده دارد از او باید
کرد هر چند بخدمت او محتاج بود فاما اگر ثمن بنده دارد و بنفقه محتاج است فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ
پس بروست روزهٔ دو ماهه پی در پی که در میان آن افطار نکند بی عذری و اگر افطار کند روزه باسر گیرد و اگر عذر دارد

درآن خلافست واین روزه باید مِنْ قَبْلِ اَنْ یَتَمَآسَّا پیش از انکه بیکدیگر رسند بمباشرت فَمَنْ لَمْ یَسْتَطِعْ
پس هر که نتواند روزه داشتن فَاِطْعَامُ سِتِّیْنَ مِسْکِیْنًا پس برونست طعام دادن شصت مسکین هر یکی را نیم از
گندم و صاعی از سایر حبوب غاذیه و بمذهب امام شافعی مُدّی از طعام باید داد ذٰلِكَ این بیان تمام ظاهر شده باین
احکام مقرر گشت لِتُؤْمِنُوْا بِاللّٰهِ تا تصدیق کنید مر خدای وَرَسُوْلِهٖ و پیغمبر وی را بقبول اوامر و نواهی
وَتِلْكَ واین حکمها حُدُوْدُ اللّٰهِ حدهای خداست که ازآن درنتوان گذشت وَلِلْکَافِرِیْنَ و مر ناگرویدگان را
که فرمان قبول نکنند عَذَابٌ اَلِیْمٌ عذابی دردناکست در آخرت اِنَّ الَّذِیْنَ بدرستی آنانکه یُحَادُّوْنَ
اللّٰهَ وَرَسُوْلَهٗ مخالفت و دشمنی میکنند با خدای و رسول او یعنی از حد و امر و نهی تجاوز می نمایند کُبِتُوْا
خوار و نگونسار کرده شوند کَمَا کُبِتَ الَّذِیْنَ همچنانکه ذلیل و رسوا شدند آنانکه مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان
بودند از کفار گذشته وَقَدْ اَنْزَلْنَا و بتحقیق فرستادیم اٰیَاتٍ بَیِّنَاتٍ آیتهای روشن یعنی قرآن
و معجزها دلالت کننده بر صدق حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم وَلِلْکَافِرِیْنَ و مر کافران راست بهر وقتی و زمانی
عَذَابٌ مُّهِیْنٌ عذابی خوار کننده و رسوا سازنده و گفته اند مرایشان را چنین عذابی در آخرت یَوْمَ
یَبْعَثُهُمُ اللّٰهُ یاد کن روزی را که برانگیزد حق سبحانه ایشان را از قبور جَمِیْعًا همه ایشان را بِمَا عَمِلُوْا
بانچه کرده باشند اَحْصَاهُ اللّٰهُ نگاه داشته باشد خدای ایشان را وَنَسُوْهُ و ایشان فراموش کرده باشند
وَاللّٰهُ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ و خدای بر همه چیزها از اعمال و اقوال و احوال بندگان شَهِیْدٌ گواهست و مناسب آن
مکافات خواهد فرمود و کسی گواهی او را رد نتواند کرد   حاکم ز حکم دم نزند گر گواه نیست   حاکم که خود گواه بود قصه
مشکلست   در کشاف آورده که روزی ربیعة بن عمرو و حبیب برادر او با صفوان بن امیه حدیث میکردند
یکی گفت آیا خدای میداند آنچه ما میگوییم دیگری گفت بعضی را داند و بعضی را نداند ثالث گفت اگر بعضی را میداند
همه را میداند زیرا که مانعی ندارد از دانستن آیت آمد که اَلَمْ تَعْلَمْ اَنَّ اللّٰهَ آیا نمیدانی آنرا که خدای
یَعْلَمُ مَا فِی السَّمٰوٰتِ میداند آنچه در آسمانهاست از ملائکه و نجوم و ارواح وَمَا فِی الْاَرْضِ و آنچه در
زمینست از معادن و نباتات و حیوانات مَا یَکُوْنُ مِنْ نَّجْوٰی ثَلٰثَةٍ نباشد از سه تن راز گوینده
باهم اِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ مگر که خدای چهارم ایشانست بعلم یعنی چهارم میگرداند ایشان را از حیثیت آنکه
رفیق ایشانست و اطلاع دارد بر سخن ایشان وَلَا خَمْسَةٍ و نه پنج راز گوی باشند اِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ
مگر که او ششم ایشانست بدانش و پنج یعنی ایشان را شش ساخته وَلَا اَدْنٰی مِنْ ذٰلِكَ و نه کمتر باشند
از سه عدد وَلَا اَکْثَرَ و نه بیشتر از پنج عدد اِلَّا هُوَ مَعَهُمْ مگر او با ایشانست بعلم اَیْنَمَا کَانُوْا هر جا باشند

یا در اقطار

یا در اقطار سموات یا در زوایای ارض چه علم او باشیاء قرب مکانی تا باختلاف امکنه تفاوت کند   ای معیت در نیابد
عقل و هوش زین معیت دم مزن بنشین خموش   قرب حق با بنده دورست از قیاس بر قیاس خود منه آنرا اساس ثُمَّ
یُنَبِّئُهُمْ پس خبر دهد ایشان را بِمَا عَمِلُوْا بانچه کرده اند و در دنیا از تفضیح و تشهیر ایشان یَوْمَ الْقِیٰمَةِ روز رستخیز
اِنَّ اللّٰهَ بِکُلِّ شَیْءٍ بدرستیکه خدای بر همه چیز از گفتارها و کردارها عَلِیْمٌ داناست و نسبت او بر معلومات
یکسانست حالات اهل آسمان را چنان داند که حالات اهل زمین و علم او بخفیات امور بدان وجه احاطه کند که
بجلیات آن   نهان و آشکارا هر دو یکسانست بر علمت   نه این را زودتر بینی نه آنرا دیرتر دانی   در تفسیر امام زاهد
رحمه الله آورده که جهودان و منافقان را عادت بود که چون پیغمبر صلعم سریه فرستادی و خبر ایشان دیرتر آمدی بر سر راه
مؤمنان یا نزدیک ایشان بنشستندی و با یکدیگر راز گفتندی و بگوشه چشم بدانها که در دل آن سریه کسی داشتندی
نگاه کرده رمزی بغمزه در میان آوردندی مؤمنان را گمان افتادی که مگر آن لشکر را کاری افتاده بغایت اندوه
ناک شدندی این خبر بحضرت رسالت صلعم رسید و ایشان را از آن منع فرمود دو سه روزی اجابت کردند
و دیگر بار بر همان منوال تناجی آغاز نهادند آیت آمد که اَلَمْ تَرَ آیا نمی بینی و نمی نگری اِلَی الَّذِیْنَ بسوی آنانکه
نُهُوْا باز داشته شده اند عَنِ النَّجْوٰی از راز گفتن با یکدیگر یعنی ایشان را منع کردند ثُمَّ یَعُوْدُوْنَ
پس باز میگردند لِمَا نُهُوْا بدان چیزی که نهی کرده شده بودند از آن وَیَتَنَاجَوْنَ و راز میگویند
از روی ستیزه بِالْاِثْمِ بانچه ایشان را آثم میسازد و از غیبت مؤمنان وَالْعُدْوَانِ و بیداد
در حق اهل ایمان و اندوهناک ساختن ایشان وَمَعْصِیَتِ الرَّسُوْلِ و نافرمانی رسول صلی الله علیه وآله
و پاس نا داشتن کلام ایشان در معالم آورده که یهود نزد حضرت رسالت صلعم آمده گفتند السام علیک
حضرت فرمود که و علیکم و عایشه بشنود و گفت السام علیکم و لعنکم الله و غضب الله علیکم آنحضرت فرمود که
که آهسته باش و نرم خوی کن عایشه گفت که یا رسول الله مگر نشنیدی که چه گفت حضرت فرمود که مگر تو نشنیدی که من چه گفتم
رد کردم سخن ایشان را برایشان و کلام من در باره ایشان مستجابست نه از ایشان در باره من پس حق سبحانه آیه
فرستاد که وَاِذَا جَآءُوْكَ و چون بیایند جهودان بسوی تو حَیَّوْكَ تحیت گویند ترا بِمَا لَمْ یُحَیِّكَ بآن چیزی
که تحیت نگفت ترا بِهِ اللّٰهُ بآن خدای یعنی خدای ترا گفت وَسَلَامٌ عَلٰی عِبَادِهِ الَّذِیْنَ اصْطَفٰی و ایشان
میگویند السام علیک و سام بلغت یهود مرگست یا قتل بشمشیر و تیغ گویند و میگویند فِیْ اَنْفُسِهِمْ
در میان یکدیگر لَوْلَا یُعَذِّبُنَا اللّٰهُ چرا عذاب نمیکند خدای ما را بِمَا نَقُوْلُ بانچه میگوییم نسبت با پیغمبر او یعنی
اگر وی نبی بودی بایستی که باین اهانت که بوی میرسانیم خدای ما را عذاب کردی حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ بس است ایشان را

دوزخ از برای عذاب يَصْلَوْنَهَا درآیند بدان فَبِئْسَ الْمَصِيرُ پس جای بد است دوزخ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
ای گرویدگان إِذَا تَنَاجَيْتُمْ چون راز گوئید با یکدیگر فَلَا تَتَنَاجَوْا پس راز مگوئید بِالْإِثْمِ بگناه وَالْعُدْوَانِ
و بیداد وَمَعْصِيَتِ الرَّسُولِ و بنافرمانی رسول چنانچه منافقان و جهودان میکنند وَتَنَاجَوْا و راز گوئید بِا
الْبِرِّ به نیکوکرداری وَالتَّقْوَى و پرهیزکاری و ترسکاری وَاتَّقُوا اللَّهَ و بترسید از خدای در کاری که
کنید الَّذِي خدای که شما إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ بسوی او جمع کرده خواهید شد و شما را بر کردار ما جزا خواهد داد إِنَّمَا
النَّجْوَى جز این نیست که راز گفتن با اثم و عدوان مِنَ الشَّيْطَانِ از وسوسه شیطان است که در چشم می آرید و بر آن
میدارید لِيَحْزُنَ الَّذِينَ آمَنُوا تا اندوهگین گرداند مؤمنان را وَلَيْسَ بِضَارِّهِمْ شَيْئًا و نیست شیطان
بتناجی او ضرر رساننده مؤمنان را بچیزی إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ مگر بدستوری خدای یعنی بمشیت و قضای وی
وَعَلَى اللَّهِ و بر خدای نه بر غیر او فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ باید که توکل کنند مؤمنان و مهم خود با حق گذارند
و از راز گفتن جهودان و منافقان حسابی بر ندارند که کردار ایشان را مقداری و اخبار ایشان را اعتباری نیست
ذکر با سخن خصم تندخوی مگوی که اهل مجلس ما را از آن حسابی نیست جمعی از اهل بدر بمجلس حضرت رسالت صلعم آمدند و بعضی از اصحاب
گرداگرد پیغمبر را فروگرفته بودند بدریان سلام کرده در میان مسجد برپای ایستادند و کسی ایشان را جای نداد حضرت رسالت
پناه علیه صلوات الله گفت که قم یا فلان و یا فلان و فلان ایشان برخواستند و جای باهل بدر گذاشتند منافقان
مجال یافته در این باب آغاز کنایت و شکایت کردند آیه آمد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنکسانی که گرویده اید
إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا چون گفته شود که جای فراخ کنید فِي الْمَجَالِسِ در مجلسها چون مجالس ذکر و تلاوت و نماز
فَافْسَحُوا پس جای کشاده کنید بر مردم يَفْسَحِ اللَّهُ لَكُمْ تا کشاده کند خدای مر شما را در قبر یا در بهشت یا سعت
بدهد یا دلهای شما را منشرح گرداند بازاله تضایق و تزاحم وَإِذَا قِيلَ و چون گفته شود انْشُزُوا مر شما را که بر
خیزید و برتر روید فَانْشُزُوا پس برخیزید در موضح آورده که جمعی در مجلس حضرت رسالت صلعم می نشستند
و چون یکی از ایشان را مهمی بیرون طلبیدندی و نخواستی که برخیزد این آیه آمد و در تفسیر ماوردی مذکور است
که چون گویند برخیزید بنماز جمعه و نداء در دهند بشتابید يَرْفَعِ اللَّهُ تا بردارد خدای در جها در بهشت الَّذِينَ
آمَنُوا مِنْكُمْ آنان که گرویده اند از شما وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ و بر میدارد آنان را که داده شده
علم با ایمان دَرَجَاتٍ بالای درجهای مؤمنان که بی علم باشند زیرا که مؤمن عالم افضل است از مؤمن
بی علم در کشف الاسرار آورده که از ابن مرعور رحمة الله مرویست که او گفت داعی را رحمة الله در خواب دیدم
گفتم مرا خبر ده از عملی که بهترین اعمال است تا بدان تقرب کنم گفت هیچ درجه بلند تر از درجه علما ندیدم و از آن در گذشته

درجه اندوهناکان

درجه اندوهناکان این خواب موافق این آیت است و علماء دین را درجات بلند است هم در دنیا بمرتبه و شرف و وراثت انبیا علیهم السلام
و هم در عقبی بفضل قدر و موافقت با اصفیا از ابن مسعود رض منقول است که مؤمن عالم را بردارند در جهای بالای غیر عالم که میان هر
درجه بمقدار دو دویدن اسب تیزرو باشد شصت سال و در حدیث ابی داود رحمة الله مذکور است که فضل عالم بر عابد چون فضل قمرست
شبی که بدر باشد بر سایر کواکب مصابیح الانام بکل فرض هم العلماء ابناء الکرامی ونعم ماقال رغبت آدمی بعلم بود
هر که را علم بیش رغبت بیش قیمت هر کسی بدان ذات ساز افزون علم قیمت خویش وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای بآنچه
شما میکنید خَبِيرٌ داناست در این سخن بیم و امید و وعده و وعید است آورده اند که مردمان بسیار تردد میکردند
و بحضرت رسالت صلعم و راز بسیار می گفتند و چیزها از هر نوع می پرسیدند تا مهم بدان مرتبه رسید که آن حضرت تنگ آمد
این آیت نازل شد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مؤمنان إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ چون خواهید که راز گوئید با
رسول فَقَدِّمُوا پس پیش فرستید یعنی بدهید بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ پیش از راز خود گفتن صَدَقَةً صدقه بمستحقان
ذَلِكَ این صدقه دادن قبل از نجوی خَيْرٌ لَكُمْ بهتر است مر شما را زیرا که بیفزاید وَأَطْهَرُ و پاکیزه تر برای آنکه گناهان را
محو گرداند فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا پس اگر نیابید چیزی که صدقه دهید فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ پس خدای آمرزنده است هر کسی را که این
کار نکند یعنی بی صدقه راز گوید رَحِيمٌ مهربانست بنده را تکلیف ما لا یطاق ننماید در خبر است که این منع ده شبانه روز بود
و مرتضی علی علیه السلام را دیناری بود آن را بده درم کرد و هر روز یک درم صدقه دادی و با رسول صلعم راز گفتی و چیزی پرسیدی
و بعد از آن این حکم منسوخ شد امام زاهد رحمة الله فرموده که حکمی نازل شد و جز مرتضی علی ع کسی بدان کار نکرد و این از جمله
مناقب اوست و گویند این حکم یک ساعت پیش از روز نبود و حضرت مرتضی علی علیه السلام این کار کرد پس آیه آمد که ءَ
أَشْفَقْتُمْ آیا بترسیدید و دشوار آمد شما را أَنْ تُقَدِّمُوا آنکه پیش بدهید بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ
پیش از راز گفتن خود صدقه فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا پس چون نکردید این کار را وَتَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ و باز گشت خدا بسوی شما
بتوبه یعنی درگذرانید از شما فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ پس بپای دارید نماز فریضه را وَآتُوا الزَّكَاةَ و بدهید زکوة واجبه
وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ و فرمان برید خدای و رسول او را در همه حال که اینها همه تلافی و تدارک آن کنند وَاللَّهُ
خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای داناست بآنچه شما میکنید و در خبر است که عبد الله بن نبتل منافق بود با رسول صلعم نشست
و خواست کردی و سخنان آنحضرت با یهود گفتی بروزی حضرت رسالت پناه صلعم در حجره بود از حجرات طاهرات و جمعی از صحابه
آنجا بودند فرمود که حالی در آید بر شما مردی که دل او دل سرکش متکبر بود و بنظر شیطان ناظر باشد ناگاه ابن نبتل در آمد حضرت
فرمود که تو چرا مرا دشنام میدهی و فلان و فلان از اصحاب تو ابن نبتل سوگند خورد و یاران خود را آورد تا سوگند خوردند که ما هرگز این
بی ادبی نکرده ایم این آیه نازل شد که أَلَمْ تَرَ آیا نمی بینی إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا بسوی آنان یعنی منافقان که دوست گرفتند
قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ گروهی که خشم گرفته است خدای بر ایشان یعنی یهود مَا هُمْ نیستند منافقان مِنْكُمْ از شما

که مؤمنانید وَمَا هُمْ مِنْکُمْ و نه از ایشان که جهودانند وَيَحْلِفُونَ و سوگند میخورند عَلَى الْكَذِبِ بدروغ بر دعوی اسلام
و جهرام سید انام صلوات الله علیه وَهُمْ يَعْلَمُونَ و ایشان میدانند که دروغ میگویند أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ آماده کرده است
خدای برای ایشان عَذَابًا شَدِيدًا عذابی سخت در دنیا بخواری و رسوائی در آخرت بآتش دوزخ إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان
سَاءَ بدست مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ آنچه هستند که می کنند و بر آن اصرار می نمایند اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ فرا گرفتند
سوگندانی را که میخورند جُنَّةً سپری یعنی پناهی که خون و مال ایشان در امان ماند فَصَدُّوا پس باز داشتند مردمان را
بوقت ایمنی خود عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای بفتنه انگیزی و سخن چینی تا ایشان را بد دل میسازند تا از جهاد متقاعد
گردند فَلَهُمْ پس مر ایشان راست عَذَابٌ مُهِينٌ عذاب خوار کننده لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ دفع نکند روز
قیامت از ایشان أَمْوَالُهُمْ خواستهای ایشان وَلَا أَوْلَادُهُمْ و نه فرزندان ایشان مِنَ اللَّهِ شَيْئًا
از عذاب خدای چیزی را وَأُولَئِكَ و آن گروه منافقان أَصْحَابُ النَّارِ ملازم دوزخ اند هُمْ فِيهَا ایشان
در آن خَالِدُونَ جاوید مانندگانند منافق نیز در خلود نار حکم کافر دارد ملکه درک ایشان از مشرکان زیرتر
خواهد بود و عذاب ایشان سخت تر يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا یاد کن روزی که برانگیزد خدای همه منافقان را
از قبور ایشان فَيَحْلِفُونَ لَهُ پس سوگند خورند بر خدای بر اسلام و اخلاص خود كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ همچنانچه سوگند
میخورند برای شما وَيَحْسَبُونَ و آن روز می پندارند أَنَّهُمْ انکه ایشان عَلَى شَيْءٍ بر چیزی اند و کاری
می کنند که سوگند میخورند و خدای میفرماید أَلَا إِنَّهُمْ بدانید بدرستی که ایشان هُمُ الْكَاذِبُونَ ایشانند دروغ
گویان و دروغ ایشان بغایتی دارد که با دانای نهان و آشکار انیز دروغ میگویند اسْتَحْوَذَ مستولی شد
و غلبه کرد عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ بر ایشان دیو و وسوسه میل داد ایشان را بمعاصی فَأَنْسَاهُمْ پس فراموش کردانید
بر ایشان ذِكْرَ اللَّهِ یاد کردن خدای تا نه بدل یاد کنند و نه بزبان أُولَئِكَ آن گروه فراموش کاران
حِزْبُ الشَّيْطَانِ لشکر دیو اند و متابع او أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ بدرستی که سپاه دیو هُمُ الْخَاسِرُونَ
ایشانند زیان کاران که نعیم مؤبد از دست دادند و در عذاب مخلد افتادند إِنَّ الَّذِينَ بدرستی آنانکه
يُحَادُّونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ خلاف کنند خدای و رسول او را أُولَئِكَ آن گروه مخالفان فِي الْأَذَلِّينَ
در جماعت خوارترانند و با ایشان معین در دنیا بخواری قتل و سبی گرفتار اند و بعقبی بسواد سیاه روی و بی
اعتبار كَتَبَ اللَّهُ نوشته خدای در لوح محفوظ و حکم کرده که بکنه حال لَأَغْلِبَنَّ هر آینه غالب شوم أَنَا
وَرُسُلِي من و فرستادگان من و غلبه رسل اگر مامورند بحرب بقهر و زجر اعادیست و اگر مامور بحرب نیستند
بدلیل و حجت إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ بدرستی که خدای تعالی تواناست بر نصرت انبیا عَزِيزٌ غالبست در حکمی که
خواهد و کسی بر منع آن قادر نباشد حکمی کن آن زبان که کبریا بود کی را در آن مجال تصرف کجا بود حق سبحانه بعد از ذکر

منافقان و دوستی ایشان با دشمنان خدای صفت مخلصان میکند که مطلقا با هیچ دشمن دوستی نکنند و اگر چند قرابت قریبه واقع
باشد چنانچه فرمود لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ نیابی و نشاید که بیابی گروهی را که میگروند بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ
الْآخِرِ بخدای و بروز بازپسین که ایشان يُوَادُّونَ مودت ورزند و دوستدار اند مَنْ حَادَّ اللَّهَ
وَرَسُولَهُ هر که را خلاف کند با خدای و رسول او یعنی مؤمنان و کافران را دوست ندارند وَلَوْ كَانُوا
و اگر چه باشند از مخالفان خدا و رسول آبَاءَهُمْ پدران ایشان چون ابو عبیده جراح رض که پدر خود عبد الله
جراح را روز احد بکشت أَوْ أَبْنَاءَهُمْ یا پسران چون ابوبکر صدیق که پسر خود را عبد الرحمن بمبارزت طلبید
و پیغمبر صلعم نگذاشت که بحرب رود أَوْ إِخْوَانَهُمْ یا برادران ایشان چون مصعب بن عمیر که برادر خود عبید را روز احد
بقتل رسانید أَوْ عَشِيرَتَهُمْ یا خویشان ایشان چون فاروق که در بدر خال خود عاص بن هشام را قتل کرد و چون
مرتضی علی ع و حمزه و ابو عبیده رض که اقربای خود را چون عتبه و شیبه و ولید در جنگ بدر بکشتند آن گروه که با دشمنان
خدا دوستی نکنند كَتَبَ نوشته است خدای یعنی ثابت کرده فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ در دلهای ایشان ایمان را جمع
کرده است آن را یا لوازم آن از اخلاص و استقامت وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ و تقویت کرده است ایشان را
بجبرئیل و قرآن وَيُدْخِلُهُمْ و در آرد ایشان را روز حشر جَنَّاتٍ تَجْرِي در بهشتی که جریان دارد مِنْ
تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر درختان آن جویها از آب و شیر و خمر و عسل خَالِدِينَ فِيهَا جاوید بودگان در آن
رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ و خشنود شد خدای از ایشان بطاعتی که در دنیا کردند وَرَضُوا عَنْهُ و خشنود شدند
ایشان از خدای بکرامتی که وعده کرده است ایشان را در عقبی أُولَئِكَ آن گروه حِزْبُ اللَّهِ لشکر خدای و ناصر
دین وی اند أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ بدانید که سپاه خدای هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشان رستگاران اند امام ثعلبی از
جرجانی رح نقل میکند و جرجان از مشایخ خود که داود علیه السلام از حق سبحانه پرسید که حزب تو کیست خطاب آمد
که الغاضة ابصارهم والسلیمة اکفهم والنقیة قلوبهم اولئک حزبی و حول عرشی هر که چشم او از محارم
فرو بسته بود و دست او از آزار خلق و اخذ حرام کوتاه باشد و دل خود را از ماسوی الله پاکیزه گرداند از جمله حزب الله
است و درین باب گفته اند   از هر چه نا روا ست بر دو دیدها به بند   وز هر چه ناپسند بود دست باز دار لوح دل
از غبار تعلق بشوی پاک   تا باشدت بحلقه دل اهل قبول باز   بسم الله الرحمن الرحیم
سَبَّحَ تسبیح گفت و بپاکی ستایش کرد لِلَّهِ مر خدای را که مستحق ثناست مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ
و آنچه در آسمانها و آنچه در زمینهاست وَهُوَ الْعَزِيزُ و او غلبه کننده است بر همه در حکم و فرمان الْحَكِيمُ صواب کار
و درست کردار آورده اند که حضرت رسالت صلعم در سال چهارم از هجرت با جمعی از خواص صحابه دیده دو عامری که در

عهد پیغمبر بودند و عمرو بن عمیره ضمری رضی الله عنهم ایشان را کشته بود بمنازل یهود بنی النَّضِیر رفت و در وقتی که پشت
بر دیوار خانهٔ ایشان نهاده بود سنگی بر بام بردند تا بر آنحضرت افکنند فی الحال جبرئیل علیه السلام مهتر عالم را صلعم خبردار کردانید
و آنحضرت بمدینه آمده کس بر ایشان فرستاد که چون غدر شما ظاهر شد از دیار من بیرون روید و ده روز ایشان را
امان داد ایشان بتهیهٔ سفر اشتغال کشتند و ابن ابی کس پیش ایشان فرستاد که از دیار خود بیرون مروید و بقلاع
خود متحصن باشید که با من ده هزار کس از قوم معاون شما ایم یهود بسخن آن منافق مغرور شده یاغی کشتند و خبر بآنحضرت
رسیده با جمعی بر سر ایشان رفت و پانزده روز ایشان را محاصره کرد و ایشان جلا قبول کردند بواسطهٔ ترسی که
از خدای در دل ایشان افکند و چون جلا قبول کردند حضرت فرمود که بشرط آنکه اسلحهٔ خود بگذارید و آن مقدار
اموال که دو اسب شما تواند گرفت با خود ببرید بر این وجه قرار یافت و حق سبحانه آیت فرستاد که هُوَ الَّذِی
اوست آن خداوندی که از روی اذلال أَخْرَجَ الَّذِینَ كَفَرُوا بیرون کرد آنان را که بگرویدند مِنْ أَهْلِ
الْكِتَابِ از اهل توریة یعنی بنی النضیر را مِنْ دِیَارِهِمْ از سراها و منزلهای ایشان که در زمین مدینه
داشتند لِأَوَّلِ الْحَشْرِ در اول راندن ایشان از جزیرهٔ عرب و حشر ثانی ایشان از خیبر خواهد بود یا اول حشری
که مردم ایشان را بشام خواهد بود چه در آخر الزمان آتشی از جانب مشرق بیاید و مردم را بزمین شام راند و در آنجا
قیامت قیام کرد و آن حشر دویم است و چون بنی النضیر قبل از سایر مردمان بزمین شام محشور شدند پس خروج ایشان
در اول حشر باشد مَا ظَنَنْتُمْ شما گمان نداشتید ای مؤمنان أَنْ یَخْرُجُوا آنکه بیرون روند بنی النضیر از مدینه
بجهت بسیاری مردم و عدد و شجاعت و شوکت وَظَنُّوا أَنَّهُمْ و گمان بردند آنکه ایشان را مَانِعَتُهُمْ
حُصُونُهُمْ منع کننده و بازدارنده حصارهای استوار ایشان مِنَ اللَّهِ از فرود آمدن قضای خدای بر ایشان
فَأَتَاهُمُ اللَّهُ پس بیامد بر ایشان عذاب خدای مِنْ حَیْثُ لَمْ یَحْتَسِبُوا از آنجا که گمان نبردند وَقَذَفَ
و بیفکند خدای فِی قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ در دلهای ایشان ترس و رعب و بیم تا دل بر جلا نهادند و چون جلا حکم
شد یُخْرِبُونَ بُیُوتَهُمْ خراب میکنند خانهای خود را بِأَیْدِیهِمْ بدستهای خود وَأَیْدِی الْمُؤْمِنِینَ
و بدستهای مؤمنان یعنی نقض عهد کردند تا خانهای ایشان بدست مؤمنان خراب شد پس بجای آنکه بدست خود خراب
کردند و در خبر است که چون یهود دل بر جلا نهادند و دانستند که منازل ایشان بدست مؤمنان افتد خانها را میکندند
و هر چه ایشان را خوش می آمد از درها و چوبها و سنگهای تراشیده از محل آن برکنده میخواستند که با خود ببرند پس ششصد شتر
بار کرده خود را سوار شدند و باظهار جلادت دفها میزدند و سرود گویان از بازار مدینه گذشتند بعضی بولایت شام
رفتند و جمعی دیگر باطراف عالم پراکنده شدند فَاعْتَبِرُوا پس عبرت گیرید یَا أُولِی الْأَبْصَارِ ای خداوندان دیدها

یعنی ببینید

یعنی ببینید احوال ایشان را و از آن عبرت گیرید وَلَوْلَا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ و اگر نه آنست که خدای نوشته و در لوح حکم کرده
عَلَیْهِمُ الْجَلَاءَ بر ایشان بیرون شدن از خانه و شهر لَعَذَّبَهُمْ هر آینه عذاب میکرد ایشان را فِی الدُّنْیَا در این سرای
بکشتن و برده کرفتن وَلَهُمْ و مر ایشان راست فِی الْآخِرَةِ در آن سرای با وجود جلا عَذَابُ النَّارِ عذاب آتش دوزخ
ذَلِكَ این عذابها مر ایشان را بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ دشمنی کردند با خدای
و رسول و مخالفت ورزیدند وَمَنْ یُشَاقِّ اللَّهَ و هر که دشمن دارد خدای را فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستیکه خدای شَدِیدُ
الْعِقَابِ سخت عقوبت است مرو و امثال او را آورده اند که در زمان محاصره حکم شد تا خرمابنان ایشان را قطع
کنند غیر از عجوه ابو عبد الله سلام و ابو لیلی مازنی رضی الله عنهما بدان مهم مامور گشتند ابو لیلی اجود انواع تمر را
می برید و می گفت بدین دل منافقان را می شکنم و ابو عبد الله اخس آنرا قطع میکرد و میگفت که خدای تعالی این نخیل را
بدست مسلمانان باز دهد پس آنچه بهتر است برای ایشان میگذارم حق سبحانه آیت فرستاد که مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لِینَةٍ
آنچه بریده اید از خرمابنان أَوْ تَرَكْتُمُوهَا یا بگذاشتید آن را قَائِمَةً عَلَى أُصُولِهَا ایستاده بر اصلهای خود
فَبِإِذْنِ اللَّهِ پس بامر خداست و بپسند وی برای آنکه تا شما را یاری دهد وَلِیُخْزِیَ الْفَاسِقِینَ و برای آنکه
خوار کرداند جهودان را که بیرون رفتگانند از دایرهٔ فرمان او آورده اند که چون بنی النضیر جلا کردند پنجاه زره و پنجاه
خود و سیصد و چهل شمشیر از ایشان باز ماند و اموال و عقارات ایشان جمله فیء شد یعنی تمام خاصهٔ پیغمبر بود پس آنحضرت
از اسلحه هر چه بهر کس که خواست بداد و عقارات را بعضی بمردم بخشید و اکثر روایات ناظر بآنست که آن را بالحسن
و امام اعظم برابر رفته و حق سبحانه در این باب میفرماید که مَا أَفَاءَ اللَّهُ و آنچه باز گردانید خدای عَلَى رَسُولِهِ
بر فرستادهٔ خود مِنْهُمْ از مال و ملک ایشان یعنی غنیمت بوی ارزانی داشت فَمَا أَوْجَفْتُمْ عَلَیْهِ پس نتاختید
بر تحصیل آن مِنْ خَیْلٍ هیچ اسبی وَلَا رِكَابٍ و نه شتری یعنی پیاده بر این حصار آمدید و زیاده نیز جنگی واقع نشد
که شما را کلفتی رسیده باشد و شما بحرب و کارزار این قلعه را فتح نکردید وَلَكِنَّ اللَّهَ و لیکن خدای بنصرت خود
یُسَلِّطُ رُسُلَهُ مسلط و مستولی میسازد پیغمبر خود را عَلَى مَنْ یَشَاءُ بر هر که میخواهد وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَیْءٍ
و خدای بر همه چیزها از غالبیت پیغمبران و مغلوبیت دشمنان قَدِیرٌ تواناست گاهی بسبب ظاهر چون قتال
و جدال ایشان را غلبه میدهد و گاهی بسبب پنهان چون القای ترس و بیم در دل ایشان می افکند مَا أَفَاءَ اللَّهُ
آنچه باز میگرداند خدای عَلَى رَسُولِهِ بر پیغمبر خود مِنْ أَهْلِ الْقُرَى از اموال و املاک اهل دیهها و شهرها که
بحرب گرفته نشود فَلِلَّهِ پس مر خدای راست وَلِلرَّسُولِ و مر پیغمبر او را وَلِذِی الْقُرْبَى و مر خداوندان قرابت را
بنسبت پیغمبر صلعم وَالْیَتَامَى و مر بی پدران محتاج را وَالْمَسَاكِینِ و درویشان را وَابْنِ السَّبِیلِ و راه

کذرمان را که بی مال باشند علما بر آنند که فیٔ خاصه پیغمبر بوده صلعم وقسمت آن تعلق بوی داشته وقسمت مینموده ودر زمان حیات
خود نفقهٔ سنهٔ اهل و عیال از آن میفرموده اند و باقی بر وجهی که حق بوده قسمت مینموده و بعد از وفات ایشان بعضی علما
حمل بر ظاهر آیه کرده اند و بشش قسم منقسم سازند وسهمی که نامزد حق سبحانه است بعمارت کعبه وسایر مساجد صرف کنند و
جمعی گویند نام خدای جل ذکره برای تعظیم است و آن را به پنج قسم قسمت کنند وسهم رسول صلعم اختلاف کرده اند بعضی
گویند مصروف آن امام است ونزد برخی بمصالح مسلمانان صرف باید کرد و بقول بعضی در ستهٔ ثغور وسلاح مجاهدان
بکار باید برد در معالم آورده که اهل جاهلیت چون غنیمتی گرفتندی با قوم گذاشتندی و توانگران قوم در قسمت آن
بر درویشان حیف کردندی جمعی از رؤسای اهل ایمان در غنایم بنی نضیر همین خیال البسته گفتند یا رسول الله
شما ربعی وصفی ومغنم را بردارید وبگذارید تا ما باقی را قسمت کنیم حق سبحانه آن را خاصهٔ پیغمبر گردانید وقسمت آن
بر وجهی که مذکور شد مقرر ساخت وفرمود که حکم فیٔ پیدا کردیم کَیْ لَا یَکُونَ تا نباشد آن فیٔ دُولَةً گردان
دست بدست بَیْنَ الْأَغْنِیَاءِ مِنْکُمْ میان توانگران از شما که زیاده از حق خود بردارند وفقرا را اندک دهند
یا محروم سازند چنانچه در زمان جاهلیت بوده وَمَا آتَاکُمُ الرَّسُولُ وآنچه بدهد پیغمبر شما را در فیٔ وغنیمت
فَخُذُوهُ پس بگیرید آن را که حق شماست وَمَا نَهَاکُمْ عَنْهُ وآنچه نهی کند شما را از آن مثل غلول فَا
نْتَهُوا پس باز ایستید از آن محققان بر آنند که حکم این کلمات عام است ومعنی وی آنکه هرچه حکم فرماید پیغمبر
بدان فرا گیرید وفرمان بربید وهرچه نهی کند باز ایستید که امر ونهی او حق است هرکه مرتکب امر او گردد نجات
یابد وهرکه از نهی او اجتناب نماید در ورطهٔ هلاکت افتد ٭ انکس که شد متابع رای تو قد نجا وانکو خلاف امر
تو ورزید قد هلک وَاتَّقُوا اللّٰهَ وبترسید از عذاب خدای در مخالفت رسول او وَإِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه
خدای شَدِیدُ الْعِقَابِ سخت عقوبت هر مخالفان فرمان پیغمبر را لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِینَ وقسمت
فیٔ برای یتیمان است ومسکینان وابنای سبیل ودرویشان الَّذِینَ أُخْرِجُوا آنانکه بیرون کرده شده اند
مِنْ دِیَارِهِمْ از سراهای ایشان که در مکه داشتند وَأَمْوَالِهِمْ ودور افتاده اند از مالهای خود یَبْتَغُونَ
میطلبند فَضْلًا مِنَ اللّٰهِ بخشش وبخشایش از خداوند خود وَرِضْوَانًا وخشنودی حضرت او یعنی هجرت
ایشان را برای تجارت واعراض دنیا نبوده بلکه طالب رحمت ورضای حق بودند وبدوستی خدا ورسول ترک
دیار واموال نمودند وَیَنْصُرُونَ اللّٰهَ ویاری می کنند دین خدای را بنفس ومال خود وَرَسُولَهُ ونصرت
مینمایند پیغمبر را بیاری وهواداری أُولٰئِکَ آنگروه مهاجران هُمُ الصَّادِقُونَ ایشانند راستان در دین اسلام
هم بقول وهم بفعل وَالَّذِینَ ودیگر برای آنانکه تَبَوَّءُوا الدَّارَ جای گرفتند در سرای هجرت وَالْإِیمَانَ ودر دار ایمان

یعنی مدینه

الحشر

یعنی مدینه ودر تفسیر امام ابی بکر نقاش هست که ایمان نام مدینه است وحضرت رسالت صلعم او را این نام نهاده پس معنی این باشد
که اقامت نمودند در مدینه مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از هجرت مهاجران مراد انصار اند که در دیار خود ایمان آوردند ودو سال
پیش از قدوم حضرت رسالت منقبت صلعم مساجد ساختند یُحِبُّونَ دوست میدارند مَنْ هَاجَرَ هر که را هجرت کند
إِلَیْهِمْ بسوی دیار ایشان واو را جای دهند وبمال خود مساعدت نمایند وَلَا یَجِدُونَ ونیابند فِی صُدُورِهِمْ
در دلهای خود حَاجَةً حسدی وحقدی ودغدغه مِمَّا أُوتُوا از آنچه عطا داده شوند مراد آن است که حضرت
رسالت صلعم انصار را طلبیده وذکر اعانت وامداد وحسن واسعاد که نسبت با مهاجران کرده بودند فرمود پس گفت ای
انصار اگر میخواهید اموال بنی نضیر را میان همه شما تقسیم کنم وطایفهٔ مهاجر بر قرار سابق در مساکن شما ساکن باشند
واگر خواهید این مال را خاصهٔ مهاجران دهیم وایشان از منازل شما بیرون آمده بکفایت امور معیشت خود مشغول شوند سعدین
رضی الله عنهما گفتند یا رسول الله خواطر ما آن میخواهد که اموال را بمهاجران قسمت فرمایی وایشان هم چنانچه در خانهای ما
باشند که روشنایی وبرکت در منازل ما از ایشانست حضرت رسالت صلعم ایشان را دعا گفت وحق سبحانه در شان ایشان
میفرماید که وَیُؤْثِرُونَ وایثار میکنند وتقدیم مهاجران را عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ بر نفسهای خویش یعنی از خود باز میگیرند
وبدیشان میدهند وَلَوْ کَانَ بِهِمْ واگرچه است ایشان را خَصَاصَةٌ حاجت بآنچه ایثار می نمایند در اسباب نزول
از ابن عمر نقل کرده که سر بریانی برای یکی از اصحابه آوردند وی آنرا بدرویشی دیگر که از او محتاج تر بود فرستاد او
بدیگری ایثار فرمود هم چنین نه تن از فقرا بر یکدیگر ایثار کردند واین آیه در شان آن درویشان تو انگر دل نازل
شد حکما بر آنند که از آن شش خصلت که جود مشتمل است بر آن صفت ایثار اکمل وافضل است وایثار آن است که کسی
محتاج باشد بچیزی ودیگری را مستحق آن بیند از خود باز گیرد وبوی بخشد ٭ کریم کامل آن را می شناسم اندر این دوران
که گر نانی رسد از آسیای چرخ دوران ش ٭ ز استغنای همت با وجود فقر وبی برگی ٭ ز خود وا گیرد وسازد نثار بی نوایانش
وَمَنْ یُوقَ وهر که نگاه داشته شود شُحَّ از بخل نفس او یعنی منع کند نفس را از حب مال وبغض انفاق فَأُولٰئِکَ پس آنگروه هُمُ
الْمُفْلِحُونَ ایشان رستگارانند یا فیروزی یافتگان بثنای عاجل در دنیا وثواب آجل در آخرت وَالَّذِینَ جَاءُوا
وآنانکه آمدند ومی آیند مِنْ بَعْدِهِمْ پس از مهاجر وانصار مراد تابعان صحابه اند تا روز قیامت یَقُولُونَ
میگویند رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ای پروردگار ما بیامرز ما را وَلِإِخْوَانِنَا ومر برادران ما را در دین الَّذِینَ
سَبَقُونَا بِالْإِیمَانِ آنانکه پیشی گرفته بر ما بایمان وَلَا تَجْعَلْ فِی قُلُوبِنَا ومنه در دلهای ما غِلًّا کینه
وحسدی وخیانتی لِلَّذِینَ آمَنُوا برای آنانکه گرویده اند پیش از ما یعنی اصحاب پیغمبر ما صلعم رَبَّنَا ای آفریدگار ما
إِنَّکَ رَءُوفٌ رَحِیمٌ بدرستیکه تو مهربانی دعای ما مستجاب کن بخشیده ما را برحمت خود در زمرهٔ سابقان داخل گردان

گفته هر که را کینهٔ یکی از اصحاب رسول صلعم در دل باشد از اهل این آیه نیست صاحب انوار فرموده که حق سبحانه مؤمنان را بر سه مرتبه
فرود آورده مهاجر و انصار و تابعین که موصوف باشند بسادگی دل و پاکی طینت پس هر که بدین صفت نبود از اقسام مؤمنان
خارج افتد أَلَمْ تَرَ آیا نگاه نکردی إِلَى الَّذِينَ نَافَقُوا بآنانکه نفاق می ورزیدند و خلاف آنچه در باطن دارند
ظاهر میکنند یعنی ابن أبی و ابن نبتل و رفاعه و حزب ایشان که به بنی نضیر پیغام فرستادند که ما با شما موافقیم و در حرب
که با محمد صلعم میکنیم معاونت تمام خواهیم نمود و اتفاق ما با شما تا حدیست که اگر بر شما غالب شود و شما را از مدینه
اخراج کند ما نیز موافقت و مرافقت میکنیم آیة آمد که ای محمد در حال منافقان نگر که ایشان يَقُولُونَ میگویند
لِإِخْوَانِهِمُ مر برادران خود یعنی اشباه و امثال خود را که اخوت الکفرند الَّذِينَ كَفَرُوا آنانکه نگرویدند مِنْ
أَهْلِ الْكِتَابِ از اهل توریة که غم مخورید لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ اگر بیرون کرده شوید از دیار خویش لَنَخْرُجَنَّ هر آینه
بیرون آییم مَعَكُمْ با شما از روی دوستی و مصاحبت وَلَا نُطِيعُ فِيكُمْ و فرمان نبریم در ایذا و آزار شما
أَحَدًا یکی را محمد است صلعم یا هیچ کس از مسلمانان را در خلاف شما اطاعت نکنیم أَبَدًا همیشه وَإِنْ قُوتِلْتُمْ
و اگر کارزار کرده شوند یعنی مسلمانان با شما قتال کنند لَنَنْصُرَنَّكُمْ هر آینه ما یاری کنیم شما را وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ
و خدای گواهی میدهد که ایشان یعنی منافقان لَكَاذِبُونَ دروغ گویانند لَئِنْ أُخْرِجُوا اگر بیرون کرده شوند
یهود از مدینه لَا يَخْرُجُونَ بیرون نمیروند منافقان مَعَهُمْ با ایشان و موافقت نمیکنند وَلَئِنْ قُوتِلُوا
و اگر کارزار کنند با ایشان لَا يَنْصُرُونَهُمْ منافقان یاری نمیدهند ایشان را وَلَئِنْ نَصَرُوهُمْ و اگر بفرض
یاری دهند اهل نفاق یهود را لَيُوَلُّنَّ الْأَدْبَارَ هر آینه باز پس گردند یعنی بهزیمت روند ثُمَّ لَا يُنْصَرُونَ
پس بعد از هزیمت ایشان بنی نضیر را یاری کرده نشوند یعنی چون ناصران ایشان منهزم شدند ایشان چگونه منصور گردند
لَأَنْتُمْ هر آینه شما که مؤمنانید أَشَدُّ رَهْبَةً سخت ترید از جهت ترس فِي صُدُورِهِمْ در دلهای ایشان
مِنَ اللَّهِ از خدای ذَلِكَ آن خوف و خشیت از شما مر ایشان را بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان قَوْمٌ لَا
يَفْقَهُونَ گروهی اند که نمیدانند عظمت خدای را جل جلاله و اگر نه بایستی که از وی ترسیدندی لَا يُقَاتِلُونَكُمْ
کارزار نمی کنند با شما جَمِيعًا مجتمعاً ایشان یعنی یهود و منافقان إِلَّا فِي قُرًى مُحَصَّنَةٍ مگر در دیههای استوار
کرده بخندق و بروج و باره أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ یا از پس دیوارها بسنگ و تیر یعنی ایشان را قوت آنکه روی
بروی با شما توانند جنگ کردن نیست و این نه از ضعف و بددلی ایشان است بَأْسُهُمْ کارزار ایشان بَيْنَهُمْ
میان یکدیگر چون حرب میکنند شَدِيدٌ سخت است اما هر شجاع که با خدا و رسول حرب کند بددل و ترسان گردد پس این
بسبب ترسی که خدا در دلهای ایشان افکنده طاقت مقاتله در مواجهه و مقابله ندارند تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا تو می پنداری یهود

ومنافقان را

و منافقان را مجتمع و متفق در رای و تدبیر وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى و حال آنکه دلهای ایشان پراکنده و پریشان است زیرا که
عقاید و مقاصد ایشان مختلف افتاده ذَلِكَ آن وصفهای بد که ایشان راست بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان قَوْمٌ
لَا يَعْقِلُونَ گروهی اند که تعقل نمیکنند و در نمی یابند الخیر را که صلاح ایشان در آنست پس مثل ایشان كَمَثَلِ الَّذِينَ
همچون مثل آنان است که بودند مِنْ قَبْلِهِمْ پیش از ایشان قَرِيبًا بزمان نزدیک ذَاقُوا چشیدند
وَبَالَ أَمْرِهِمْ بدی عاقبت کار خود یعنی ضرر معصیت را مراد بنی قینقاع اند که ایشان جلا کردند از مدینه یا اهل بدر
که عرضه هلاک گشتند وَلَهُمْ و مر ایشان را با وجود خواری دنیا عَذَابٌ أَلِيمٌ عذاب دردناک است
در آخرت و مثل منافقان در فریب دادن و وعده نصرت کردن كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ همچون مثل شیطان است
إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ چون گفت کافر را که بر کفر خود ثابت باشید که من یار و هوادارم فَلَمَّا كَفَرَ
پس چون بر آن ثبات ورزید و نهال شرک در زمین دل او استحکام یافت قَالَ گفت شیطان إِنِّي بَرِيءٌ
مِنْكَ من بیزارم از تو إِنِّي بدرستیکه من أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ میترسم از خدای پروردگار
عالمیان مراد از شیطان ابلیس است و از انسان ابوجهل لعین و در آن وقت که ابوجهل ببدر متوجه بود و از قبیلهٔ کنانه
توهم داشت ابلیس بصورت سراقه که رئیس کنانه بود برآمده گفت ای ابوالحکم مترس که من یار توام و چون ببدر
رسیدند ابلیس دید که ملائکه بمدد اهل اسلام نازل میشوند بگریخت و گفت من از شما بیزارم و در سورهٔ انفال این قصه
مذکور شده و بعضی برآنند که شیطان ابیض است پسر ابلیس و انسان برصیصای راهب و ابیض او را بکفر داشت و در آخر
بیزاری کرد از او و این حکایت بر سبیل اجمال چنانست که برصیصا هفتاد سال خدای را عبادت کرد و دیوان
در کار او عاجز شدند ابیض مهم اغوا و اضلال او بر ذمهٔ خود قرار گرفته بپا مد بصورت آدمی و در صومعهٔ او بریاضت
مشغول شد و زاهد از شدت مجاهدت او متعجب مانده مرید او گشت ابیض عزیمت رفتن کرد و کلمهٔ چند جهت
شفای مریض و عافیت اهل بلا بوی در آموخت پس بشهر آمده شخصی را تخنیق نمود و باز بصورت طبیبی ظاهر گشته اهل او
گفت علاج او جز بدعای برصیصا میسر نیست آنکس را بدر صومعهٔ برصیصا آورده برصیصا دمی در او دمید
شیطان دست از و باز گرفت و شفا یافت القصه ابیض مردمان را مبتلا و علیل میساخت و به برصیصا اشارت
و ارشاد مینمود و بکلمات او میگذاشت تا دختر ملکی را متعرض شد و او را بصومعهٔ زاهد آوردند دعا کرد و ابیض
او را بگذاشت صحت یافت و دختر را بزاهد سپردند و او زاهد را وسوسه کرد تا با دختر بفعل شنیع اقدام نمود و آخر از
خوف فضیحت او را بکشت و ابیض برادران دختر را بر آن مطلع ساخت و ایشان زاهد را گرفته بردار کردند و ابیض بهمان
صورت اول خود را بر او ظاهر کرد و گفت مرا سجده کن تا ترا خلاص کنم زاهد وی را سجده کرد و ابیض از او بیزاری
نمود و آن بی سعادت بعد از آن همه عبادت بورطهٔ شقاوت ابدی گرفتار گشت   غافل مشو که مرکب مردان مرد را در سنگلاخ
بادیه پیها بریده اند

فکان عاقبتهما پس هست آخر کار شیطان و انسان انهما انکه ایشان هردو فی النار در آتش دوزخ باشند
خالدین فیها جاوید مانده کان در آن و ذلک و خلود در آتش جزاء الظالمین پاداش کافران است
یا ایها الذین آمنوا ای آنانکه گرویده اید اتقوا الله بترسید از عذاب خدای و بدو باز گردید
و لتنظر نفس و باید که بنگرد هر نفسی و ببیند ما قدمت آنچه را که پیش فرستاده لغد برای
فردای قیامت تا اگر تقدیم خیرات و طاعات کرده شکر گذاری نماید و در زیادتی آن کوشد و اگر معاصی و سیئات
نموده توبه کند و پشیمان شود و اتقوا الله و بپرهیزید از سطوت الهی تکرار امر تقوی برای تاکید است
یا اول در ادای واجبات بقرینه که اقتران بعمل ثانی در ترک محارم بدلیل آنکه میگوید ان الله خبیر
بدرستیکه خدای داناست بما تعملون بآنچه می کنید و در کشف الاسرار آورده که اول اشارتست باصل تقوی
و دوم بکمال آن یا اول تقوی عام است و آن پرهیز کردن بود از محرمات و دوم تقوی خاص و آن اجتناب
بود از هرچه ما دون حق است سبحانه و تعالی اصل تقوی که زاد این راه است ترک مجموع ماسوی الله است
و لا تکونوا و مباشید ای مؤمنان کالذین مانند آنان که نسوا الله بگذاشتند امر خدای را
چون یهود و منافقان و اهل شرک فانسیهم پس خدای فراموش گردانید بر ایشان انفسهم نفسهای
ایشان را تا برای آن تقدیم چیزی نکردند در توفیق بر ایشان در بست و سهل بن عبدالله تستری قدس سره
فرموده که بوقت گناه از خدایتعالی فراموش کردند خدای توبه نیز بر ایشان فراموش ساخت اولئک هم
آن گروه الفاسقون ایشانند بیرون رفتگان از راه فرمان برداری لا یستوی برابر نیستند نزدیک
خدای اصحاب النار یاران دوزخ که نفس خود را خوار ساخته مستحق نار شدند و اصحاب الجنة
و اهل بهشت یعنی ساکنان او هم الفائزون ایشانند رستگاران یعنی از عذاب جهنم باز رسته و در نعیم
مقیم پیوسته لو انزلنا و اگر میفرستادیم ما هذا القرآن این قرآن را علی جبل بر کوهی و آن کوه را
فهم و ادراک میدادیم لرایته هر آینه میدیدی او را خاشعا ترسنده و فرمان برنده متصدعا
شکافته و از هم ریخته من خشیة الله از ترس خدای و از هیبت وعیدی که در وی است یعنی کوهی
با بزرگی و سختی اگر قرآن فهم کردی بترسیدی و گردن نهادی و دلهای سنگین کافران از آن متأثر نمیشود
این دل سنگین تو بگذر ره سوهان گرفت و تلک الامثال و این مثلها نضربها بیان می کنیم
للناس برای تنبیه مؤمنان لعلهم یتفکرون شاید که اندیشه کنند در آن و بهره بردارند از آن هو الله
آنکه قرآن فرو فرستاده خداست الذی آنخدای که لا اله نیست معبودی مستحق عبادت الا هو مگر او عالم
الغیب و الشهادة دانای پوشیده و آشکارا و گفته اند عالم موجود و معدوم یا بحیات و موت یا برزق و اجل

یا بدنیا و آخرت

یا بدنیا و آخرت یا بانچه هست و خواهد بود هو الرحمن اوست بزرگ بخشش که رحمت عامه سابقه او احاطه جمیع خلق
نموده در دنیا الرحیم بسیار بخشاینده که رحمت خاص او بمؤمنان رسد در آخرت بعفو و غفران و رؤیه و رضوان
هو الله اوست خدای الذی آنخدای که بهیچ وجه لا اله الا هو خدای سزای پرستش مگر وی الملک پادشاهی که
جلال ذاتش از وجه احتیاج مصون است و کمال صفاتش باستغنای مطلق مقرون القدوس پاک از شوائب
مناقص و معائب و منزه از تصرف آفات و نوائب السلام سالم از عیوب و علل و مبرا از ضعف و عجز و خلل
المؤمن ایمن کننده مؤمنان از عقوبت نیران یا داعی خلق بایمان و امان یا مصدق رسل باظهار معجزه و براهین
المهیمن گواه است بر هرچه خلق کنند یا نگهبان اشیا یا قایم بعدل یا مطلع بر خفایا یا حاکم کننده گجی و گفته اند
این اسمی است از اسماء الهی که تاویل آن غیر خدای نداند العزیز غالب در حکم یا بخشنده عزت الجبار بزرگوار
یا شکننده کامها یا باصلاح آرنده کارهای شکسته المتکبر مستحق کبریا و عظمت سبحان الله پاکست
خدای عما یشرکون از آنچه شریک می سازید چه واجب الوجود شرکت قبول نکند هو الله الخالق
اوست خدای آفریننده یعنی تقدیر کننده خلق بر وفق مشیت و مقتضای حکمت البارئ آفریدگار یعنی ظاهر کننده
اعیان و آورنده از عدم بوجود المصور بخشنده صورت هر مخلوقات را له الاسماء الحسنی مر او راست
نامهای نیکو که در شرع و عقل پسندیده و مستحسن است یسبح بپاکی یاد می کنند مر او را ما فی السموات و
الارض آنچه هستند در آسمانها و زمین و از همه نقایص منزه و مقدس میدانند و هو العزیز و اوست عزیز
در ملک خود که مغلوب و مقهور نگردد الحکیم صواب کار در گفتار و کردار خود که هرچه کند و گوید بر وجه حکمت بود
و در عین المعانی آورده که حضرت رسالت صلعم جبرئیل را علیه السلام از اسم اعظم پرسیدند جواب داد که علیک
بآخر سوره الحشر دیگر باره پرسیدند همین جواب داد دقایق حقایق این اسماء حظ بنده از هر اسمی بر سبیل تفصیل
در جواهر التفسیر باید طلبید و من الله الاعانة و التأیید

بسم الله الرحمن الرحیم

حضرت رسالت صلعم در سال ششم از هجرت که بطریق خفا عزیمت مکه معظمه داشت حاطب بن ابی بلتعه
مکتوبی بقریش نوشته از آن عزم اعلام نمود جبرئیل علیه السلام آنحضرت را خبر فرمود و مرتضی علی علیه السلام و زبیر و مقداد
حکم شد تا بروضه خاخ رفتند و مکتوب را از ساره که مولای ابی عمرو بن الصیفی بود بستده بخدمت آوردند حضرت
رسالت پناه صلعم حاطب را طلبیده فرمود ترا چه بر این داشت گفت یا رسول الله بخدا سوگند که مؤمنم بخدا و رسول و از دین
برنگشته ام اما حلیف قریشم نه از نفس ایشان و هیچ کس در مکه ندارم که حمایت اهل و عیال و مال من نماید بخلاف مهاجران
که اقربا دارند خواستم که مرا حقی بر ایشان ثابت گردد تا بملاحظه آن محافظت مردم من کنند حضرت گفت که ای
یاران حاطب راست گفت فاروق در غضب شده گفت یا رسول الله مرا امر کن که گردن این منافق بزنم پیغمبر صلعم فرمود

که ای عمر او را مرنجان که از اهل بدر است و حق سبحانه بدریان را مژده داده که اعملوا ما شئتم فقد غفرت لکم این آیه آمد
که یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آن کسانی که گرویده اید لَا تَتَّخِذُوا فرا مگیرید عَدُوِّي دشمن مرا و اعادی مرا
أَوْلِيَاءَ دوستان تُلْقُونَ میفرستید و القا می کنید إِلَيْهِم بسوی دشمنان من و شما اخبار حبیب مرا بِالْمَوَدَّةِ
بسبب دوستی که دارید یا طرح محبت می افکنید وَقَدْ كَفَرُوا و حال آنست که دشمنان کافر شده اند بِمَا
جَاءَكُم بآنچیزی که آمده است بشما مِنَ الْحَقِّ از سخن راست که قرآن است یا کار درست که دین اسلام است یا
سزاوار متابعت که پیغمبر است يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ بیرون می کنند پیغمبر را از مکه وَإِيَّاكُمْ و شما را نیز اخبار
می نمایند أَن تُؤْمِنُوا برای آنکه شما میگروید بِاللَّهِ رَبِّكُمْ بخدا که آفریدگار شماست و این
بسبب ایمان شما را از دیار شما بیرون می کنند پس ایشان را بدوستی مگیرید إِن كُنتُمْ خَرَجْتُمْ اگر هستید
شما که بیرون آمده اید از وطنهای خود جِهَادًا فِي سَبِيلِي از بهر جهاد در راه من وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي
و برای طلب خشنودی من تُسِرُّونَ إِلَيْهِم راز میگوئید یعنی سخنان سری بدیشان میفرستید بِالْمَوَدَّةِ
بدوستی در لباس نصیحت وَأَنَا أَعْلَمُ و من داناترم از شما بِمَا أَخْفَيْتُمْ بآنچه پنهان می کنید از
مودت اعدا وَمَا أَعْلَنتُمْ و بآنچه ظاهر میسازید از اعتذار وَمَن يَفْعَلْهُ مِنكُمْ و هر که
بکند این کار یعنی فرا گیرد از ایشان دوستی یا القاء خبر کند بدیشان فَقَدْ ضَلَّ پس بدرستی که گم
کرده است سَوَاءَ السَّبِيلِ راه راست را إِن يَثْقَفُوكُمْ اگر بیابند شما را کفار مکه یعنی بر شما
قادر گردند و ظفر یافته شما را اسیر سازند يَكُونُوا باشند لَكُمْ أَعْدَاءً مر شما را دشمنان یعنی
القاء محبت فایده ندهد و ایشان دشمنی آشکارا کنند وَيَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ و بگشایند بسوی شما أَيْدِيَهُمْ
دستهای خود را بزدن و کشتن وَأَلْسِنَتَهُم و بگشایند زبانهای خود را بِالسُّوءِ به بدی یعنی بدشنام
و فحش وَوَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ و دوست دارند که کافر شوید چنانچه ایشان هستند لَن تَنفَعَكُمْ
سود نخواهند داشت شما را أَرْحَامُكُمْ خویشان شما وَلَا أَوْلَادُكُمْ و فرزندان شما یعنی امروز موالات
با مشرکان بسبب مال و فرزند و خویش و پیوند مکنید و ایشان نفع نخواهند رسانید بشما يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز
يَفْصِلُ بَيْنَكُمْ جدا کند خدای در آن روز میان اولاد و اقربا یعنی کافران را بدوزخ فرستد و مؤمنان را
به بهشت برد وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ و خدای بآنچه شما می کنید از دوستی و دشمنی بَصِيرٌ بیناست و بر آن جزا
خواهد داد قَدْ كَانَتْ لَكُمْ بدرستی که هست مر شما را أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ سنت نیکو که بر آن اقتدا باید
کرد فِي إِبْرَاهِيمَ در سخنان ابراهیم علیه السلام وَالَّذِينَ مَعَهُ و آنان که با وی بودند از اهل ایمان إِذْ قَالُوا
لِقَوْمِهِمْ یاد کنید چون ابراهیم و مؤمنان قوم او گفتند مر گروه خود را از مشرکان که از ما دوستی مجوئید إِنَّا بُرَآءُ

بدرستیکه

الممتحنه

بدرستیکه ما بیزاریم مِنكُمْ از شما که بت می پرستید وَمِمَّا تَعْبُدُونَ و دیگر بیزاری میکنیم از آنچه می پرستید
مِن دُونِ اللَّهِ بجز خدای كَفَرْنَا بِكُمْ کافر شدیم بدین شما یا بمعبود شما وَبَدَا و آشکارا شد بَيْنَنَا
وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ میان ما و شما دشمنی بدل وَالْبَغْضَاءُ و دشمنی بدست یعنی محاربه أَبَدًا همیشه یعنی همه
دشمنی قایم خواهد بود میان ما بدست و دل حَتَّىٰ تُؤْمِنُوا تا وقتیکه ایمان آرید بِاللَّهِ وَحْدَهُ بخدای
یگانه و یکتا یعنی بیگانگی او بگروید حق سبحانه پند میدهد مؤمنان را که در تبرا با اهل شرک اقتدا بابراهیم کنید
إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ مگر در آن سخن ابراهیم که گفت لِأَبِيهِ مر پدر خود را که بوعدهٔ استغفار که با تو کرده ام
و بوعدهٔ ایمان که تو با من کرده لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ هر آینه آمرزش خواهم خواست برای تو وَمَا أَمْلِكُ
و مالک نیستم برای تو یعنی نمیتوانم که دفع کنم از تو مِنَ اللَّهِ از عذاب خدای مِن شَيْءٍ هیچ چیز اگر خدا
نگرود خلاصهٔ سخن آنست که اقتدا باید کرد بحضرت ابراهیم علی نبینا و علیه السلام در بیزاری از کافران نه در طلب آمرزش
از برای ایشان که آن صورت از وی بسبب وعده واقع شده و چون خلیل و اصحاب او بیزاری کردند از قوم گفتند رَبَّنَا
ای پروردگار ما عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا بر تو توکل کردیم یعنی از خلق بریدیم و اعتماد بر کرم خالق نمودیم وَإِلَيْكَ
أَنَبْنَا و بسوی تو بازگشتیم وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ و بسوی توست بازگشت همه در آخرت قولی آنست که این دعا
تتمهٔ قول آنست که این تتمهٔ قول ابراهیم نیست بلکه حق سبحانه بمؤمنان این آیت را بعد از نهی موالات کفار امر
میفرماید که چون قطع علاقهٔ مودت با دشمنان کردید بگوئید خدایا از ایشان بریدیم و بلطف تو پیوند کردیم
سوی تو کردیم روی دل بتو بستیم از همه باز آمدیم و با تو نشستیم هر چه نه پیوند یار بود بریدیم هر چه نه پیوند دوست
بود گسستیم رَبَّنَا آفریدگار ما لَا تَجْعَلْنَا مگردان ما را فِتْنَةً محل برکاشتن لِّلَّذِينَ كَفَرُوا برای آنکه
نگرویدند یعنی ایشان را بر ما مسلط مگردان و بدست ایشان ما را عذاب مکن وَاغْفِرْ لَنَا و بیامرز
ما را رَبَّنَا ای پروردگار ما إِنَّكَ أَنتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ بدرستیکه غالبی در حکم پس دشمنان را
دفع دانائی در کار خود پس ما را بیامرز لَقَدْ كَانَ لَكُمْ بدرستیکه است مر شما را فِيهِمْ در ابراهیم علیه السلام
و قوم او أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ نیکو که پیروی کنید آن تکرار از برای تاکید است در اقتدا بابراهیم یا در اول
مقتدی است بر اقوال او و در ثانی با فعال او و این اقتدا است لِّمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ هر کسی را که باشد که امید دار
دارد در رضای خدای وَالْيَوْمَ الْآخِرَ و بادشت روز قیامت را یا بترسد از خدای و روز بازپسین وَمَن
يَتَوَلَّ و هر که روی بگرداند از فرمان و دوستی کند با دشمنان فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ پس بدرستیکه
خدای بی نیاز است از وی و از نصرت کردن مردین او و راه خود نام در دین خود است ستوده است پس ستایش دخلق
آورده اند که بعد از نزول این آیه مؤمنان قطع دوستی کردند از کسان خود که مشرک بودند در مکه حق سبحانه و تعالی فرمود

که عَسَی اللّٰهُ اَنْ یَجْعَلَ شاید انکه خدای پیدا کند میان شما وَبَیْنَ الَّذِیْنَ و میان آنان که عَادَیْتُمْ دشمن
داشتید مِنْهُمْ از کفار مکه مَوَدَّةً یاری و دوستی الخطاب بود برابو سفیان و سهیل بن عمرو و حکیم بن حزام
و غیر ایشان از صنادید عرب که دشمنان عظیم بودند و اسلام آوردند و کلمات ایشان را با ایشان محبت تمام پیدا
شد وَاللّٰهُ قَدِیْرٌ و خدای داناست بر انکه دشمنی را بدوستی بدل کند وَاللّٰهُ غَفُوْرٌ و خدای آمرزنده است
کسانی که موالات کرده با ایشان قبل از نهی رَحِیْمٌ مهربان بر آنها که بعد از نهی قطع مودت کردند آورده اند
که قوم خزاعه را با حضرت رسالت صلعم عهد و پیمان بود و هرگز قصد مسلمانان نکردند و دشمنان دین را یاری
نکردند حق سبحانه در بارهٔ ایشان فرمود که لَا یَنْهٰکُمُ اللّٰهُ نهی نمیکند خدای شما را ای مؤمنان عَنِ
الَّذِیْنَ از آنان که ایشان لَمْ یُقَاتِلُوْکُمْ کارزار نکرده اند با شما فِی الدِّیْنِ در کار دین و ملت
وَلَمْ یُخْرِجُوْکُمْ و بیرون نکردند مر شما را مِنْ دِیَارِکُمْ از سراها و منزلهای شما خزاعه که در مقاتله
و اخراج شما دخل نموده اند یا مراد زنان و کودکان اند که ایشان در قتل و اخراج شما مدخلی نیست میفرماید
که خدای باز نمیدارد شما را اَنْ تَبَرُّوْهُمْ از آنکه نیکوئی کنید با ایشان وَ تُقْسِطُوْا اِلَیْهِمْ و از آنکه
عدل کنید یا برسانید قسطی و بهره برای ایشان اِنَّ اللّٰهَ یُحِبُّ الْمُقْسِطِیْنَ بدرستی که خدای دوست
دارد عدل کننده کان را اِنَّمَا یَنْهٰکُمُ اللّٰهُ جز این نیست که حق سبحانه و تعالی نهی میکند شما را عَنِ
الَّذِیْنَ قَاتَلُوْکُمْ از آنانکه کارزار کردند با شما فِی الدِّیْنِ در دین خدای وَاَخْرَجُوْکُمْ و بیرون
کردند شما را مِنْ دِیَارِکُمْ از سراهای شما وَظَاهَرُوْا و معاونت کردند و هم پشت شدند با اهل
عَلٰۤی اِخْرَاجِکُمْ بر بیرون کردن شما یعنی مشرکان مکه که بعضی در صدد حرب آمدند و برخی سعی اخراج کردند
و جمعی که یار ساعیان بودند باز میدارد خدای شما را اَنْ تَوَلَّوْهُمْ از آنکه دوستی کنید با ایشان وَمَنْ
یَّتَوَلَّهُمْ و هر که دوست دارد ایشان را فَاُولٰٓئِکَ پس آن گروه دوست دارنده کان هُمُ الظّٰلِمُوْنَ
ایشانند ستمکاران که وضع دوستی در غیر موضع می کنند چه دوستان با خدای باید و با دوستان خدای تا بدید
که از دوستی دیگران هیچ نگشاید   بگسل ز دوستان دغا باز حیله ساز یاری طلب که طالب نقش و فا بود
آورده اند که چون در حدیبیه صلح واقع شد یکی از شروط آن بود که هر مسلمان که از مکه بمدینه رود آنحضرت اورا
بکفار فرستد و اگر مسلمان از مدینه روی برتافته جانب شما شتابد قریش اورا باز نگردانند هنوز آنحضرت
در حدیبیه بود که جماعتی مؤمنات از مکه گریخته بملازمت آمدند از جمله سبیعهٔ اسلمیه و در عقب او مسافر مخزومی
رسید و گفت شرط صلح بدین وجه بوده که هر که از ما بتو آید باز دهی جبرئیل ع آمد و گفت یا رسول الله آن شرط بر
مردان واقع است نه بر زنان و روا نیست که مؤمنات را بمشرکان باز دهید و این آیه نازل شد که یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ

اٰمَنُوْا

اٰمَنُوْا ای گروه گرویدگان اِذَا جَآءَکُمُ الْمُؤْمِنٰتُ چون بیایند بشما زنان گرویده مُهٰجِرٰتٍ هجرت کننده
از دار کفر با ایمان فَامْتَحِنُوْهُنَّ پس بیازمائید ایشان را بانکه سوگند دهید که بیرون آمدن ایشان از دشمنی شوهر نیست
و دوستی دیگری سبب آمدن نشده و بهیچ غرضی از اغراض دنیوی وابسته نیست بلکه خاص بخدمت رسول و بدین اسلام آمده اند
اَللّٰهُ اَعْلَمُ خدای داناتر است بِاِیْمَانِهِنَّ بگرویدن ایشان که مطلع است بر سرایر و خفایا اما حکم شرع بر ظاهر است
ایشان را سوگند دهید فَاِنْ عَلِمْتُمُوْهُنَّ مُؤْمِنٰتٍ پس اگر دانستید ایشان را بغلبهٔ ظن که مؤمنه اند فَلَا
تَرْجِعُوْهُنَّ پس باز مگردانید ایشان را اِلَی الْکُفَّارِ بسوی شوهران ناگرویدهٔ ایشان لَا هُنَّ نه ایشان
یعنی این زنان حِلٌّ لَّهُمْ حلال اند مر کافران را وَلَا هُمْ و نه آن کافران یَحِلُّوْنَ لَهُنَّ حلال میشوند مر این زنان را
چه تباین افکنده است خدای میان ایشان وَاٰتُوْهُمْ و بدهید شوهران ایشان را مَاۤ اَنْفَقُوْا از آنچه خرج آن زنان
کرده باشند از کاوین پس حضرت رسالت صلعم سبیعه را سوگند داد و آنچه مسافر از مهر بدو داده بود گرفته باز گردانید و آیه
آمد که وَلَا جُنَاحَ عَلَیْکُمْ و هیچ بزه و اثم نیست بر شما اَنْ تَنْکِحُوْهُنَّ اگر بخواهید این زنان مهاجره
اِذَاۤ اٰتَیْتُمُوْهُنَّ چون بدهید ایشان را اُجُوْرَهُنَّ مزدها یعنی مهرهای ایشان پس فاروق او را بخواست دیگر
آیه آمد وَلَا تُمْسِکُوْا و چنگ در مزنید بِعِصَمِ الْکَوَافِرِ بعصمتها یعنی عقدهای زنان کافره را یعنی نکاح
ایشان را باقی مگذارید بلکه طلاق دهید اگر ایمان نیارند پس اصحاب هر زنی کافره را که در نکاح داشتند طلاق
دادند و حکم شد که وَسْـَٔلُوْا و بجوئید از انکس که آن زن را بخواهد از کافران مَاۤ اَنْفَقْتُمْ آنچه خرج کرده اند
از مهر او بر او وَلْیَسْـَٔلُوْا و باید که بجویند کافران مَاۤ اَنْفَقُوْا آنچه خرج کرده اند از مهور ازواج مهاجرات
خود یعنی چون عصمت و زوجیت منقطع شد میان مؤمن و کافره و مؤمنه پس هر یک باید که رد کنند مهری را که
بصاحب خود داده اند ذٰلِکُمْ آنچه ذکر کرده شد حُکْمُ اللّٰهِ فرمان خداست یَحْکُمُ بَیْنَکُمْ حکم کند بآن
میان شما وَاللّٰهُ عَلِیْمٌ و خدای داناست بمصالح شما حَکِیْمٌ حکم کننده با آنچه محض حکمت است بعد از نزول
آیه مؤمنان ادای مهور مهاجرات کردند بازواج ایشان و کفار از ادای مهور مرتدات ابا نمودند آیه آمد که
وَاِنْ فَاتَکُمْ و اگر فوت شود ای مؤمنان از شما شَیْءٌ مِّنْ اَزْوَاجِکُمْ یکی از زنان شما اِلَی الْکُفَّارِ
بسوی کفار یعنی بدار الحرب بپیوندد و مهر او بدست شما نیاید فَعَاقَبْتُمْ پس غنیمت گیرید یعنی غزا کنید و غنیمت
شما را ظفر بود و مال بدست آید فَاٰتُوا الَّذِیْنَ ذَهَبَتْ پس بدهید آنان را که رفته اند اَزْوَاجُهُمْ
زنان ایشان را بدار الکفر و مهر نیافته اند مِثْلَ مَاۤ اَنْفَقُوْا مانند آنچه نفقه کردند از مهر آن زنان در حالم
از ابن عباس رضی الله عنهما نقل میکند که شش تن از زنان مؤمنات مهاجر مرتد شده بنزد کفار رفته و حضرت
رسالت صلعم مهور ایشان را بشوهران ایشان داد وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از عذاب خدای الَّذِیْۤ اَنْتُمْ بِهٖ

مُؤْمِنٰتٍ آنچه ای که شما بدان گرویدید کا بید حکم آیات تا بقای عهد باقی بود چون عهد مرتفع گشت
این احکام منسوخ شد آورده اند که روز فتح مکه چون سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم از بیعت رجال فارغ
گشت زنان نیز بمبایعت میل کردند آیه آمد که یٰۤاَیُّهَا النَّبِیُّ ای خبر کننده یا ای بلند قدر اِذَا
جَآءَكَ الْمُؤْمِنٰتُ چون بیایند بتو زنان گرویده یعنی بر نیت گرویدن که یُبَایِعْنَكَ بیعت
کنند با تو عَلٰۤی اَنْ لَّا یُشْرِكْنَ بر آنکه شرک نیارند و شریک نگیرند بِاللّٰهِ شَیْئًا بخدای چیزی را
وَلَا یَسْرِقْنَ و نکنند دزدی وَلَا یَقْتُلْنَ و نکشند اَوْلَادَهُنَّ فرزندان خود را چنانچه زنده
در خاک میکردند یا قصد بچه که در شکم دارند نکنند و او را نیفکنند وَلَا یَاْتِیْنَ و نیایند بِبُهْتَانٍ
بدروغی که از روی جهل یَفْتَرِیْنَهٗ بر بافته اند آنرا بَیْنَ اَیْدِیْهِنَّ وَاَرْجُلِهِنَّ میان دست
و پایهای خود یعنی فرزند حرام زاده نیارند و بدروغ بر شوهر بندند و بر دست و پای خود آورده می پرورند
وَلَا یَعْصِیْنَكَ و عاصی نشوند در تو فِیْ مَعْرُوْفٍ در آنچه بفرمائی از نیکوئی که ترک نوحه کردن است
و روی خراشیدن و موی بریدن و چون بر این شرط بیعت کنند فَبَایِعْهُنَّ پس بیعت کن با ایشان
عایشه گفت که پیغمبر صلعم با زنان بسخن بود و دست الحضرت دست هیچ زن را نسود و قولی آنست که زنان دست بقدح
آب فرو بردند بعد از آن حضرت دست مبارک خود را در آن آب برد و گفته اند امیه خواهر خدیجه را رضی الله
عنها را فرمود تا بیعت زنان فرا گرفت وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللّٰهَ و طلب آمرزش کن برای زنان مبایعه از خدای
اِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ بتحقیق خدای آمرزنده کسانیست که بر توحید بیعت کنند رَحِیْمٌ مهربانست که توفیق
توبه و ایمان داد بزرگی فرموده که مردم میگویند رحمت موقوفست بر ایمان یعنی تا بنده ایمان نیارد مستحق
رحمت نشود و من میگویم ایمان موقوفست بر رحمت خدای که تا حق تعالی توفیق نبخشد کسی بدولت ایمان
نرسد توفیق عزیز است و بهر کس نه اهند بعضی درویشان مسلمانان بجهت جر منفعت با جهودان دوستی میکردند
و خبر اهل اسلام بدیشان میگفتند آیه آمد که یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای گروه مؤمنان لَا تَتَوَلَّوْا مکنید
قَوْمًا غَضِبَ اللّٰهُ عَلَیْهِمْ با گروهی که خشم گرفت خدای بر ایشان قَدْ یَئِسُوْا هر آینه که نومید شده اند
یهود مِنَ الْاٰخِرَةِ از ثواب آخرت چه دانسته اند که بسبب عناد و کتمان نعت حضرت رسالت صلعم ایشان را
هیچ نوع حظی از مثوبات اخروی نخواهد بود لاجرم ناامید ند از آن كَمَا یَئِسَ الْكُفَّارُ هم چنانکه ناامید شده اند
کافران مِنْ اَصْحٰبِ الْقُبُوْرِ از اهل گورها یعنی از رجوع ایشان بدنیا یا یهود ناامیدند از ثواب عقبی
هم چون کافران مرده که یقینا حال خود را دانسته اند و از نعیم آن جهانی بکلی قطع امید کرده

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الصف

سَبَّحَ لِلّٰهِ پاک و بی عیب گفت مر خدای را مَا فِی السَّمٰوٰتِ هر که در آسمانهاست از علویات وَمَا فِی الْاَرْضِ
و آنچه در زمینهاست از سفلیات وَهُوَ الْعَزِیْزُ و او غالبیست که حکم او بهیچ وجه مردود نگردد الْحَكِیْمُ
درستکار که خلل با فعال او راه نیابد و میامی آورده که صحابه کرام رضی الله عنهم گفتند آیا کدام عمل بجای آریم
که ما را از حفرهٔ نیران رهانیده بروضهٔ جنان و تحف روح و ریحان رساند حق سبحانه این آیه فرستاد که یٰۤاَیُّهَا
الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا هَلْ اَدُلُّكُمْ عَلٰی تِجَارَةٍ تُنْجِیْكُمْ مِّنْ عَذَابٍ اَلِیْمٍ حضرت رسالت پناه صلعم
فرمود که ای قوم آمد آنچه می جستید یعنی عملی که بنده را از سجن سجین رهائی بخشد و با علی علیین فرود آرد ایمان
و جهاد است صحابه از موت کراهیت داشتند آیت آمد که یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای انکسانی که ایمان
آورده اید لِمَ تَقُوْلُوْنَ چرا میگوئید مَا لَا تَفْعَلُوْنَ آنچه را که نمیکنید كَبُرَ مَقْتًا بزرگست
از روی خشم عِنْدَ اللّٰهِ از نزدیک خدای اَنْ تَقُوْلُوْا آنکه بگوئید مَا لَا تَفْعَلُوْنَ آنچه نخواهید
کرد نزد علما این آیت شامل است و عامل یعنی هر که سخنی گوید و نکند در معرض عتاب داخلست و با آن علما نیز
که خلق را بعمل خیر فرمایند و خود ترک آن نمایند این سیاست خواهد بود اَتَاْمُرُوْنَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ
اَنْفُسَكُمْ و حضرت رسالت پناه صلعم دیده در شب معراج که لبهای این چنین کسان بمقراض آتشین می بریده اند
از من بگوی عالم تفسیر گوی را گر در عمل بکوشی نادان مفسری بار درخت علم ندانم بجز عمل با علم اگر عمل نکنی شاخ بی بری
اِنَّ اللّٰهَ بدرستیکه خدای یُحِبُّ الَّذِیْنَ یُقَاتِلُوْنَ دوست دارد آنان را که کارزار کنند فِیْ سَبِیْلِهٖ
در راه وی صَفًّا صف زده در برابر خصم كَاَنَّهُمْ گوئیا ایشان در استحکام بُنْیَانٌ مَّرْصُوْصٌ بنائی اند رخته
از ارزیز کنایتست از ثبات قدم ایشان در معارک حرب و بایکدیگر چسبیدن وَاِذْ قَالَ مُوْسٰی
و یاد کن آنرا که گفت موسی لِقَوْمِهٖ مر گروه خود را یعنی با بنی اسرائیل گفت یٰقَوْمِ ای قوم من لِمَ تُؤْذُوْنَنِیْ
چرا میرنجانید مرا یا ناشنودن فرمان من وَقَدْ تَّعْلَمُوْنَ و براستی میدانید اَنِّیْ رَسُوْلُ اللّٰهِ آنکه من فرستادهٔ
خدا ام اِلَیْكُمْ بسوی شما و برسالت خود از معجزات ظاهره اقامت شهادت کرده ام و شما را معلوم شده و شبهه
نمانده و رسول باید که محترم و مکرم باشد پس شما فرمان من بر بید ایشان بر همان ضلالت و جهالت خود ثابت
بودند و سخن موسی کلیم ع نشنودند فَلَمَّا زَاغُوْۤا پس آنهنگام که بگشتند بنی اسرائیل از قبول فرمان موسی علیه السلام
اَزَاغَ اللّٰهُ بگردانید خدای قُلُوْبَهُمْ دلهای ایشان را از صفت یقین و موقع شک ساخت وَاللّٰهُ و خدای
لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الْفٰسِقِیْنَ راه نمی نماید بشناخت خود گروه بیرون رفتگان را از دایرهٔ فرمان وَاِذْ قَالَ
و یاد کن آنرا نیز که گفت عِیْسَی ابْنُ مَرْیَمَ عیسی پسر مریم قوم خود را که یٰبَنِیْۤ اِسْرَآءِیْلَ ای فرزندان یعقوب
اِنِّیْ رَسُوْلُ اللّٰهِ بدرستیکه من فرستادهٔ خدا ام اِلَیْكُمْ بسوی شما بحجت و برهان مُّصَدِّقًا در حالتیکه باور

دارنده ام لما بین یدی مر آنچیزی را که پیش من است من التوریة از کتاب توریة یعنی قبل از من نازل شده
ومن تصدیق کرده که آن از نزدیک خداست ومبشرا و مژده دهنده ام برسول یاتی بفرستاده که می آید
بدین کامل و شرع شامل من بعدی از پس من اسمه احمد نام او احمد صلی الله علیه وآله وسلم یعنی ستاینده
تر و ترجمهٔ کلام عیسی علی نبینا وعلیه السلام بر این وجه است که انی ذاهب الی ربی وربکم والفارقلیطا جاء و معنی
فارقلیطا احمد است صلعم و در تبیان آورده که آنحضرت بسریانی میحیا است و معنی آنکه نوریست خدای بفرستد
بشما او را بعد از مسیح فلما جاءهم پس آنهنگام که آمد عیسی بدیشان بالبینات بمعجزات روشن چون احیای موتی
وابرء والکمه والابرص قالوا گفتند بعضی بنی اسرائیل هذا این که می نماید سحر مبین جادوئیست آشکارا
یعنی بر هیچ کس پوشیده نیست که او سحر می کند ومن اظلم و کیست ستمکارتر ممن افتری از کسی که بر بندد
علی الله الکذب بر خدای دروغ یعنی پیغمبر او را تکذیب کند و آیتهای او را سحر داند بعضی علما بر آنند که نضر بن
حارث گفت که روز قیامت لات و عزی مرا شفاعت خواهند کرد نزد خدای و او شفاعت ایشان قبول
خواهد نمود این آیه آمد که کیست ظالمتر از کسیکه دروغ بر خدای بندد بقبول شفاعت بتان در بارهٔ کفار و
هو یدعی و حال آنکه آن مفتری خوانده میشود یعنی پیغمبر صلعم او را میخواند الی الاسلام بسوی دین اسلام
که مشتمل است بر خیر و صلاح و فوز و فلاح در دنیی و عقبی والله لا یهدی و خدای راه نمی نماید بستمکاری القوم
الظالمین گروه ستمکاران را در لباب آورده که چند روزی وحی بر حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله
فرو نیامد کعب بن الاشرف گفت مژده شما را ای گروه یهود که خدای محمد نور او را فرو نشاند و کار او با تمام نخواهد
رسید این سخن بجناب رسالت پناه عرض کردند غبار ملال بر آئینهٔ دل بی غل مبارک آنحضرت نشست جبرئیل
بجهت دفع آن ملال آیت آورد که یریدون میخواهند یهود لیطفئوا تا فرو نشانند نور الله نور
خدای را بافواههم بدهنهای خود بگفتار ناپسندیده و سخنان بی ادبانه والله متم نوره و خدای
تمام کردانیده است نور دین و شرع سید المرسلین را قبل از قیام قیامت ولو کره الکافرون
واگرچه کراهت دارند کافران از اتمام آن امر چون ارادت خفاش که عین موانع است و نابودن آفتاب
شب پرک خواهد که نبود آفتاب تا نه بیند دیدهٔ آن مرز و بوم دست قدرت هر صباحی شمع مهر بر فروزد کوری خفاش شوم
هو الذی ارسل اوست آن خداوندی که فرستاد رسوله پیغمبر خود را بالهدی با چیزی که سبب
هدایت یعنی قرآن ودین الحق و بکیش راست که ملت حنیفه است لیظهره تا غالب کرداند این دین را
علی الدین کله بر همه کیش و ملتی بوقت نزول عیسی علیه السلام که همه اهل زمین دین اسلام قبول کنند ولو کره
المشرکون واگرچه کاره دارند مشرکان اظهار دین محمدی را که مشتمل است بر اثبات توحید و ابطال شرک یا ایها

الذین

الذین آمنوا ای گروه گروندگان هل ادلکم آیا دلالت کنم شما را علی تجارة تنجیکم بر بازرگانی الصف
که باز رهاند شما را من عذاب الیم از عذابی دردناک بی پایان تجارت میکنید که تؤمنون
خبر است بمعنی امر یعنی ایمان آرید مراد آنست که ثابت باشید بر ایمانی که دارید بالله بخدای ورسوله
و بفرستادهٔ او وتجاهدون و جهاد نمائید با کافران فی سبیل الله در راه خدای باموالکم
بمالهای خود که زاد و راحله و سلاح مجاهدان خرید وانفسکم و بنفسهای خود متعرض قتل و حرب شوید ذلکم
آنچه مذکور شد از ایمان و جهاد خیر لکم بهتر است مر شما را از معاملات مربحه ان کنتم تعلمون اگر باشید
که دانید طریق تجارت حقیقی را بزرگی فرموده که اصل معامله درین تجارت آنست که غیر حق را بدهی و حق را بستانی
در نفحات از ابی عبد الله تستری قدس سره نقل میکند که پیر دیگری بوی آمد گفت سبوئی روغن داشتم که سرمایهٔ من بود
از خانهٔ خود بیرون می آوردم بیفتاد و بشکست و سرمایهٔ من ضایع شد گفت ای عزیز تو سرمایهٔ خود آن ساز که سرمایه
پدرتست والله که پدر تر اهیچ نیست در دنیا غیر الله شیخ الاسلام قدس سره فرموده که سود تمام آن بودی که پدرش را
هم نبودی اشارت بمرتبهٔ فناست و در باختن سود و مایه در بازار شوق و لقا تا چند ببازار خودی ایستی
بشتاب که از جام فنا مست شوی از مایه و سود دو جهان دست بشوی سود تو همان به که تهی دست شوی پس اگر ایمان آرید
و جهاد کنید یغفر لکم بیامرزد خدای مر شما را ذنوبکم گناهان گذشتهٔ شما در دنیا ویدخلکم
و در آرد شما را در عقبی جنات تجری بوستانهائی که میرود من تحتها الانهار از زیر اشجار
آن جویها ومساکن طیبة و مسکنهای پاکیزه که واقع باشد فی جنات عدن در بوستانهای
جاویدی که در آن اقامت است ذلک آن مغفرت و ادخال بهشت الفوز العظیم رستگاریست بزرگ
واخری تحبونها و مر شما راست نعمتی دیگر در دین که آن را دوست میدارید نصر من الله نصرتی از خدای
بر قریش وفتح قریب و فتحی نزدیک که فتح مکه است یا فتح فارس و روم ابن عطا قدس سره فرمود که نصر توحید است
و فتح نظر بجمال ملک مجید و نزد محققان فتح قریب فتح باب دولت بترقی از مقامات نفس و غنایم این فتح
معارف یقینیه باشد و همه مؤمنان را درین مرتبه شرکت است کما قال وبشر المؤمنین و بشارت ده ای محمد
مؤمنان را بنصرت در دنیا و بجنت در آخرت یا ایها الذین آمنوا ای گروه مؤمنان مخاطب جماعتی اند از
انصار که در لیلهٔ عقبهٔ ثانیه بیعت کردند و ایشان هفتاد تن بودند یا خطاب عامست جمیع مؤمنان را میفرماید که
کونوا باشید انصار الله نصرت کنندگان دین خدای و رسول او و تقدیر کلام چنین است که ای محمد طلب نصرت کن
از قوم خود کما قال همچنانکه طلب نصرت فرمود و گفت عیسی ابن مریم للحواریین عیسی پسر مریم مر حواریان را
که خواص او بودند و در دین او بر همه کس سبقت داشتند من انصاری کیستند یاران و نصرت کنندگان من متوجه نموده

بامن الی الله لبوی نصرت خدای یاکیست اعوان من در دعوت خلق بخدای قال الحواریون گفتند حواریان
که درین راه نحن انصار الله ماییم یاوران دین خدای و فی الواقع نصرت کردند دین عیسی علی نبینا و علیه السلام
بعد از رفع وی و خلق را بخدای دعوت نمودند فآمنت پس ایمان آوردند بسبب دعوت ایشان طائفة
من بنی اسرائیل گروهی از فرزندان یعقوب بعیسی و او را بنده و رسول خدای دانستند و کفرت
طائفة و کافر شدند گروه دیگر و او را پسر خدای گفتند و چون حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله
مبعوث شد موافق ایمان مؤمنان فرمود فایدنا الذین آمنوا پس قوت دادیم و غالب گردانیدیم آنان را
که گرویدند بعیسی برسالت و عبودیت او علی عدوهم بر دشمنان ایشان که قایل بودند بالوهیت او
فاصبحوا پس گشتند مؤمنان ظاهرین غلبه کنندگان بر کافران

بسم الله الرحمن الرحیم

یسبح لله بپاکی یاد میکنند و تنزیه مینمایند مر خدای را ما فی السموات آنچه در آسمانهاست از بدایع
علوی و ما فی الارض و آنچه در زمینهاست از کواین سفلی الملک پادشاهی که ملک اوست دایم
و بیزوال القدوس پاک از سمت عیب و صفت اختلال العزیز ارجمند که مثل ندارد الحکیم حکم کننده
که راستی بجای آرد هو الذی بعث اوست آنکه برانگیخت فی الامیین در میان امیان مراد قوم
عربند که اکثر ایشان خواننده و نویسنده نبودند رسولا منهم فرستاده از جمله ایشان یعنی امی تا رسالت
او از تهمت دور باشد و گفته اند ائمه الحفوت بهت آنست که در کتب مقدمه برین وجه مذکور بوده که خاتم
انبیا امی باشد و آن جمله در کتاب شعیا مذکور است که انی بعث امیا فی الامیین واختم به النبیین
و در امیه الحفوت نکتهاست اینجا بسبب اختصار میرود فیض ام الکتاب پرورد لقب امی خدا از آن کرد ش
لوح تعلیم ناگرفته بهر برخط اوست امی وجان را سر اسرار لوح داده خبر کر نخوانده است خط از آن چه خطر
پس صفت نبی امی میکند که یتلوا علیهم میخواند بر ایشان آیاته آیتهای کلام خدای را با آنکه
امی است مثل ایشان و یزکیهم و پاک میسازد از دل ایشان کفر و خبث عقاید و رداءت اخلاق و
یعلمهم الکتاب و می آموزاند ایشان را نامه و الحکمة و احکام شریعت و ان کانوا
و بدرستیکه بودند این کروه که حالا قرآن خوانان و پاکان و دانش آموختگانند من قبل پیش از بعثت پیغمبر
لفی ضلال مبین در گمراهی هویدا که آن شرک بوده و تتبع دین جاهلیت و آخرین و دیگر مبعوث شد
در میان دیگران منهم از مؤمنان که ایشان لما یلحقوا بهم نرسیده اند با آنکه سابقان اند اما لاحق خواهند
شد مراد تابعین اند و از معالم با ایراد حدیث صحیح متفق علیه معلوم میشود که اینها عجم اند و اصح اقوال آن است

که هرکه باسلام درآمده

که هرکه باسلام درآمده بود و می آید بعد از وفات حضرت رسالت صلعم همه درین آخرین داخلند و هو العزیز و خدای
غالب است در امر بعثت هرکه را خواهد برسالت فرستد الحکیم خداوند حکمت در اختیار هر پیغمبری برای هر امتی
ذلک این نبوت یا بعثت فضل الله افزونی کرم خدای است یؤتیه من یشاء میدهد آن را هرکرا
میخواهد والله ذو الفضل العظیم و خدای خداوند فضل بزرگست که بنعیم دنیا و آخرت در جنب آن محقر و
مختصر می نماید مثل الذین حملوا التورية مثل آنانکه تحمیل شده اند توریة را یعنی حکم شده که بار تکلیف احکام
توریة را بردارند ثم لم یحملوها پس بر نداشتند آن بار را و بمجرد خواندن توریة قناعت نمودند بر آنچه در وی
بود کار نکردند کمثل الحمار همچون مثل دراز گوش است که بر دارد یحمل اسفارا کتابها از علم و رنج
میبرد در حمل آن و از آن نفعی ندارد همچون یهود که توریة میخوانند و بدان منتفع نمیشوند گفت این و یحمل اسفاره
بار باشد علم کان نبود زهو علمهای اهل دل حالشان علمهای اهل تن احمالشان علم چون بر دل زند یاری بود علم چون
بر گل زند باری بود چون بدل خوانی زحق گیری سبق چون بگل خوانی سیه سازی ورق بئس بد مثلی است که زده شده
مثل القوم الذین کذبوا مثل گروه یهود آنانکه تکذیب کردند بآیات الله بحجتهای خدای را که دلیل بوده بر نبوت
محمد صلعم والله لا یهدی و خدای راه فلاح نمینماید القوم الظالمین گروه ستمکاران را که بعناد یا حق بر نفس خود
ظلم کرده اند و با وجود این میگویند که نحن ابناء الله واحباؤه و لاف میزنند که یدخل الجنة الا من کان هودا قل
بگوای محمد یا ایها الذین هادوا ای گروهی که دین یهودیه دارید ان زعمتم اگر گمان میبرید انکم
اولیاء لله آنکه شما دوستان اید مر خدای را من دون الناس بیرون مردمان از عرب و عجم که گرویده اید
فتمنوا الموت پس آرزو برید مرگ را ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان در آنکه شما اید
دوستان خدای تا برسید بکراماتی که حق سبحانه و تعالی برای دوستان خود مقرر فرموده و لا یتمنونه ابدا و حال
آن است که یهود تمنا نکنند مرگ را هرگز بما قدمت ایدیهم بسبب آنچه از پیش فرستاده است دستهای ایشان
بواسطه عملهائی که کرده اند چون تحریف احکام توریة و صفت مصطفی صلعم و میدانند که بعد از مرگ بدان کردار معذب
خواهند شد والله علیم و خدای داناست بالظالمین بستمکاران بر نفس خود قل بگوای محمد با یهود ان
الموت الذی بدرستی آن مرگی که شما تفرون منه میگریزید از وی و تمنای آن نمی برید و از وقوع آن کراهت میدارید
فانه ملاقیکم پس بتحقیق او رسنده است بشما یعنی بگیرد شما را و شربت آن بچشید ثم تردون پس باز
گردانیده شوید الی عالم الغیب والشهادة بسوی دانای نهان و آشکار فینبئکم پس خبر دهد شما را بما
کنتم تعملون بآنچه هستید که عمل میکنید و مناسب جزا گردانیده میشوید یا ایها الذین آمنوا ای کسانی که
گرویده اید باحکام شرع اذا نودی للصلوة چون ندا داده شود برای نماز من یوم الجمعة در روز جمعه

فَاسْعَوْا پس بشتابید اِلیٰ ذِکْرِ اللّٰهِ بسوی یاد کرد خدای که نماز است و خطبه یعنی رغبت کنید بدان و سعی نمائید در آن
وَذَرُوا الْبَیْعَ و بگذارید خرید و فروخت قول صحیح بمذهب امام اعظم آن است که موجب سعی و ترک تجارت و
مبایعات از آن اولیت در روز آدینه که مؤذن متعدد باشند ذٰلِکُمْ آن سعی و ترک بیع خَیْرٌ
لَکُمْ بهتر است شما را از معامله زیرا که در آن باقی اخروی باشد و آن بهتر است از سود فانی دنیوی اِنْ کُنْتُمْ
تَعْلَمُوْنَ اگر هستید که میدانید نفع و ضرر را و تمیز میکنید میان خیر و شر فَاِذَا قُضِیَتِ الصَّلٰوةُ پس چون
گذارده شد نماز جمعه فَانْتَشِرُوْا پس پراکنده شوید فِی الْاَرْضِ در زمین برای تجارت و تصرف
در ما یحتاج خود امر اباحت است یعنی اگر خواهید بعد از نماز در پی مهمات خود روید وَابْتَغُوْا و بجوئید مِنْ
فَضْلِ اللّٰهِ از فضل خدای یعنی روزی خود مراد تهیهٔ اسباب است بمعاش و گفته اند انتشار هم در زمین
مسجد است جهة رفتن بمجلس علما و مذکران و بقول بعضی مراد عیادت بیماران است و حضور جنازه و زیارت
مؤمنان و طلب علم و آنچه بدین ماند چه جستن میامن فضل الٰهی بدینها توان بود وَاذْکُرُوا اللّٰهَ
و یاد کنید خدای را یعنی در مجامع احوال بذکر او اشتغال کنید نه همین بوقت نماز لَعَلَّکُمْ تُفْلِحُوْنَ
شاید که شما رستگار شوید و بخیر دوسرای برسید که ذکر وی موجب جمعیت ظاهر و باطن و سبب نجات دنیا
و آخرت است   از ذکر خدا مباش یکدم غافل   کز ذکر بود خیر دو عالم حاصل   ذکر است که اهل شوق را در عالم
آسایش جان باشد و آرامش دل   آورده اند که روزی حضرت رسالت صلعم خطبه میخواند ناگاه کاروان
دحیة الکلبی رضی الله عنه از جانب شام رسید با طعام بسیار و در آن وقت در مدینه تنگی بود و کاروان
چون بسلامت رسید طبل شادی زدند آواز طبل باسماع حضار مجلس رسیده جهت بیع طعام از مسجد مدینه
بیرون آمده متوجه کاروان گشتند و غیر از دوازده تن که چهار از ایشان خلفای راشدین بودند کسی نماند حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که اگر همه رفتندی در پی یکدیگر تا مطلقا کسی در مسجد نمیبود از این وادی
آتش بسوی شما روان میگشت و مقارن این حال این آیه نزول اجلال یافت که وَاِذَا رَاَوْا و چون
به بینند تِجَارَةً بازرگانی یعنی کاروان بازرگانان را اَوْ لَهْوًا و بشنوند آواز طبل که جهت رسیدن کاروان
میزدند اِنْفَضُّوْا متفرق گردند از مجلس و بیرون روند اِلَیْهَا بسوی آن تجارت تا پیشی گیرند بر یکدیگر به
خریدن طعام وَتَرَکُوْکَ و بگذارند ترا قَائِمًا ایستاده بر منبر قُلْ مَا عِنْدَ اللّٰهِ بگو آنچه نزدیک
خدا است از ثواب نماز جمعه و استماع خطبه و لزوم مجلس پیغمبر صلعم خَیْرٌ بهتر است و سودمندتر مِنَ اللَّهْوِ
از استماع لهو وَمِنَ التِّجَارَةِ و از نفع تجارت چه فواید مثوبات محقق است و منافع معاملات متوهم
وَاللّٰهُ خَیْرُ الرّٰزِقِیْنَ و خدای بهترین روزی دهندگان است یعنی آنانکه وسایط ایصال رزق اند زیرا که وقت

باشد که کلی

المنافقون

باشد که بخیلی کنند و شاید نیز که مصلحت وقت ندانند نقل است که یکی از خلفای بغداد بهلول را گفت بیا تا روزی هر روزه
تو مقرر کنم تا دل تو مشغول نباشد بهلول جواب داد که چنین میکردم اگر در تو را چند عیب نبودی اول آنکه تو ندانی که
مرا چه میباید دوم نشناسی که مرا کی باید سیوم معلوم نداری که مرا چند باید و حق تعالی کافل رزق من است اینهمه میداند
و از روی حکمت کامله بمن میرساند و شاید که تو بر من غضب کنی و آن از من باز گیری و حق سبحانه و تعالی بگناه از من
روزی باز نمیدارد   خدائی که او ساخت از نیست هست   بعصیان در رزق بر کس نبست   ازاو خواه روزی
که بخشنده اوست   برازنده کار هر بنده اوست   بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
در سال پنجم از هجرت که حضرت رسالت صلعم از غزوهٔ مریسیع مراجعت نمود بر سر چاهی میان سنان بن ابی وبره جهنی
که حلیف عمرو بن عوف بود از خزرج و میان جهجاه غفاری که اجیر فاروق بود منازعت شد و مهم بدان انجامید
که میان مهاجر و انصار فتنه قایم گردد ابن ابی در آن محل سخنان بازاریانه گفت از جمله آنکه مهاجران را هیچ مدد مدهید
تا از مدینه بیرون روند و از هم پراکنده گردند و دیگر آنکه چون بمدینه باز گردیم آنکه عزیزتر است بیرون خواهد کرد آنرا
که خوارتر است و زید بن الارقم بمجلس سامی خیر الانامی آمده از این صورت اخبار نمود و آنحضرت اغماض فرموده
جهت تسکین فتنه در گرمگاه روز بکوچ کردن امر فرمود و اسید بن حضیر رض سبب پرسید مضمون مقال بیان
فرمود او در تسلیهٔ خاطر عاطر حضرت رسالت صلعم مساعی جمیله بتقدیم رسانید و خبر با بن ابی رسیده بخدمت آنحضرت
آمد و در نفی آن خبر سوگند آن خورد و مردم زبان ملامت گشاده زید ابن ارقم را رض بخبر دروغ متهم ساختند حق
سبحانه تصدیق قول او را این سوره نازل گردانید که اِذَا جَاءَکَ الْمُنٰفِقُوْنَ چون بیایند نزدیک تو منافقان
یعنی ابن ابی و اصحاب او قَالُوْا نَشْهَدُ گویند گواهی میدهیم ما که اِنَّکَ لَرَسُوْلُ اللّٰهِ بدرستیکه فرستادهٔ خدای
یعنی منافق نیستیم و بدل رسالت ترا معتقدیم وَاللّٰهُ یَعْلَمُ اِنَّکَ و خدای میداند که تو لَرَسُوْلُهٗ هر آینه
فرستادهٔ اوئی و او ترا فرستاده وَاللّٰهُ یَشْهَدُ اِنَّ الْمُنٰفِقِیْنَ و خدای گواهی میدهد که منافقان
لَکٰذِبُوْنَ دروغ گویانند در گواهی خود بجهت آنکه اعتقاد ایشان موافق گفتار ایشان نیست پس شهادت
ایشان برای آنکه دل با معتقد رسالت نیست دروغ باشد و گفته اند مراد از شهادت قسم است یعنی سوگند یاد کردند
بر اعتقاد در رسالت تو و خدای میداند که سوگند دروغ خوردند اِتَّخَذُوْا اَیْمَانَهُمْ فرا گرفتند منافقان سوگندان
خود را جُنَّةً سپری یعنی وقایه که بدان از قتل و سبی ایمن باشند فَصَدُّوْا پس باز میدارند مردم را بالقای
شبهات عَنْ سَبِیْلِ اللّٰهِ از دین خدای یا خود اعراض میکنند از جهاد از راه خدای اِنَّهُمْ سَاءَ
بدرستیکه ایشان را بد عملیست مَا کَانُوْا یَعْمَلُوْنَ آنچه هستند که میکنند از سوگند دروغ و اعراض از حق ذٰلِکَ
این حکم به بدی اعمال ایشان بِاَنَّهُمْ اٰمَنُوْا بسبب آنست که ایشان گرویدند بزبان ثُمَّ کَفَرُوْا پس کافر شدند

بدل یا گفتند بظاهر با مؤمنان که ما با شیم فَهُمْ لَا یَفْقَهُونَ پس ایشان نمیدانند که حقیقت ایمان اقرارست بزبان و تصدیق
بدل آورده اند که ابن ابی مردی جسیم و نیکو هیئات و شیرین سخن بود و جمعی دیگر از منافقان بهمین صورت بودند و چون
بمجلس پیغمبر صلعم آمدندی آنحضرت شگفت داشتی از اشکال و اقوال ایشان حق سبحانه آیه فرستاد که وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ
و چون به بینی منافقان را تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ بشگفت آرد ترا جسمهای ایشان از تری و تازگی وَإِن
يَقُولُوا و چون سخن گویند تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ گوش کنی تو مر سخنان ایشانرا و سر کنه ایشانرا باور کنی و حال آنکه
در عدم عقل و قلت تدبر كَأَنَّهُمْ گوئیا ایشان خُشُبٌ چوبهای خشک شده اند مُسَنَّدَةٌ بدیوار باز
نهاده یعنی اشباحند خالی از علم و نظر يَحْسَبُونَ می پندارند و گمان می برند كُلَّ صَيْحَةٍ هر فریادی که برارند
و هر آوازی که در مدینه بر کشند که آن صیحه و صدا واقع است عَلَيْهِمْ بر ایشان یعنی به دلی و بدگمانی و ترس ایشان
بمرتبه ایست که هر آوازی که بشنوند پندارند که نفاق ایشان بر پیغمبر و مؤمنان ظاهر شده و رسوا خواهند شد هُمُ
الْعَدُوُّ و ایشان دشمنانند ترا و همه مؤمنان را فَاحْذَرْهُمْ پس حذر کن از مکر و غایله ایشان بر ایشان ایمن
مباش قَاتَلَهُمُ اللَّهُ هلاک کرداند خدای ایشانرا یا لعنت کناد بر ایشان أَنَّى يُؤْفَكُونَ چگونه برگردانیده
می شوند از طریق حق در معالم آورده که بعد از نزول این آیات قوم ابن ابی او را گفتند که این آیتها در شان تو
نازل شده برو نزدیک رسول خدا صلعم تا برای تو آمرزش طلبد آن منافق گردن تاب داد و گفت مرا گفتید ایمان آر
آوردم تکلیف کردید که زکوة مال بده دادم همین مانده است که محمد را سجده می باید کرد آیه آمد که وَإِذَا قِيلَ
لَهُمْ تَعَالَوْا و چون گویند منافقان را که بیائید باعتذار يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ تا آمرزش طلبد برای شما رَسُولُ اللَّهِ
فرستاده خدای لَوَّوْا رُءُوسَهُمْ به پیچیدند سرهای خود را یعنی روی بگردانند و گردن به پیچند چنانچه کسی از مکروهی روی
بتابد وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ و تو می بینی ایشانرا که اعراض می کنند از رفتن بخدمت پیغمبر صلعم وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ
و ایشان گردنکشانند سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ یکسانست بر ایشان أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ آمرزش خواهی ایشانرا أَمْ لَمْ
تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ یا آمرزش نخواهی برای ایشان لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ نیامرزد خدای ایشانرا بجهت رسوخ ایشان
در نفاق إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ راه فلاح نمی نماید گروه بیرون رفتگانرا
از دایرهٔ صلاح هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ ایشان آنانند که میگویند انصار را که لَا تُنْفِقُوا نفقه مکنید
عَلَىٰ مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ بر کسی که نزدیک رسول خدااند از فقراء مهاجرین حَتَّىٰ يَنْفَضُّوا تا متفرق
کردند غلامان نزدیک خواجگان روند و پسران به پدران پیوندند منافقان انصار را از انفاق بر مهاجران
منع می کنند وَلِلَّهِ و حال آنکه مر خدایراست خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ خزانهای روزی در آسمان و زمین
و مفتاح آن بدست قدرت اوست هر که را خواهد روزی دهد وَلَٰكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ و لیکن

منافقان

التغابن

منافقان نمیدانند که رازق علی الاطلاق حق سبحانه است نه آدمیان خواجه پندارد که او روزی دهد لاجرم بر این همه آن منت نهد
زان سببها او یکی شد پس اگر کم شود هستند اسباب اگر حکم روزی بر سببها می نهد لیکن سببها نیز روزی می دهد يَقُولُونَ
میگویند اهل نفاق مراد ابن ابی است لَئِنْ رَجَعْنَا اگر باز گردیم ما ازین سفر إِلَى الْمَدِينَةِ بسوی مدینه لَيُخْرِجَنَّ
الْأَعَزُّ هر آینه بیرون کند عزیزتر مِنْهَا الْأَذَلَّ از مدینه خوارتر را مراد از اعز نفس اخس او بوده و غرض از این
لفظ دیگر ذات اشرف و اکمل همه مخلوقات علیه افضل الصلوات و التسلیمات وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ و مر خدایراست
عز و قدرت و ربوبیت او وَلِرَسُولِهِ و مر رسول او را عز نبوت و شفاعت وَلِلْمُؤْمِنِينَ و مر گرویدگانرا
عز ایمان و طاعت وَلَٰكِنَّ الْمُنَافِقِينَ و لیکن منافقان حقیقت عزت را لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند
نقلست که چون حضرت رسالت صلعم بوادی عقیق رسیدند پسر ابن ابی که هم عبد الله نام داشت و مؤمن مخلص بود
بر سر راه توقف نمود تا پدرش برسید شتر او را بخوابانید و پای بر دست شتر نهاد و گفت بخدا سوگند که ترا نگذارم که
در مدینه در آئی که تا وقتی ترا پیغمبر اذن فرماید و بدانی که اذل تو و اعز اوست و چون مرکب حضرت رسالت منقبت
رسید و بر آن حال اطلاع یافت ابن ابی را اجازت در آمدن داد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مؤمنان
لَا تُلْهِكُمْ مشغول نگرداند شما را أَمْوَالُكُمْ خواستهای شما وَلَا أَوْلَادُكُمْ و نه فرزندان شما عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ
از یاد کردن خدای چه مقتضای ایمان آنست که دوستی خدا غالب بود بر دوستی اشیا تا حدی که اگر تمام نوال دنیا
و مجموع نعم آخرت بر وی عرض کنند بنظر قبول در هیچ کدام ننگرد چشم دل از نعیم دو عالم بربسته ایم مقصود ما
ز دنیی و عقبی تو نی و بس وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ و هر که بکند آن کار را یعنی بمال و فرزند از حق باز ماند
فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه هُمُ الْخَاسِرُونَ ایشان زیانکارانند که بحقیر فانی باز مانند از عظیم
باقی وَأَنْفِقُوا و نفقه کنید یعنی حقوق واجبه اخراج نمائید مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ از آنچه روزی داده ایم شما را
و ذخیرهٔ آخرت سازید مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ پیش از آنکه بیاید أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ یکی از شما اسباب
مرگ فَيَقُولَ رَبِّ پس گوید آنکس که ای آفریدگار ما لَوْلَا أَخَّرْتَنِي چرا باز پس نیفکنی یعنی چه شود که تاخیر
کنی مرگ را إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ تا زمان نزدیک فَأَصَّدَّقَ پس تا تصدق کنم و زکوة ادا نمایم وَأَكُنْ
مِنَ الصَّالِحِينَ و باشم از نیک مردان و شایستگان وَلَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ و خدای باز پس نیفکند
نَفْسًا هیچ کس را از مرگ إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا چون بیاید و برسد وقت رفتن وی یعنی چون عمر باخر
رسد چیزی بر آن بیفزایند و از آن کم نکنند وَاللَّهُ خَبِيرٌ و خدای داناست بِمَا تَعْمَلُونَ بآنچه می کنند
آدمیان و حفص بخطاب میخواند یعنی بآنچه همه شما می کنید از خیر و شر

بسم الله الرحمن الرحیم

يُسَبِّحُ بپاکی و پاکیزگی ستایش مینماید لِلَّهِ مر خدای را مَا فِي السَّمَاوَاتِ آنچه در آسمانهاست از روحانیات

سورة التغابن

وما في الارض وانچه در زمين است از جسمانيات له الملك مراوراست پادشاهى كه ارض وسما
وما بينهما بيافريد وله الحمد ومراوراست ستايش بر نعمت آفرينش وهو على كل شىء واو بر همه
چيزها قدير توانا است هو الذى خلقكم او آنكس است كه بيافريد شما را اى آدميان
فمنكم كافر پس بعضى از شما كافر ناگرويده است بخالقيت او چون دهريان وطبيعيان
ومنكم مؤمن وبعضى از شما باور دارنده است آفريدگارى او را چون اهل اسلام وايمان
والله وخداى بما تعملون بصير بانچه مى كنيد بينا است ومعامله با بندگان بحسب اعمال
ايشان خواهد كرد خلق السموات والارض بيافريد آسمانها وزمين را بالحق براستى يا بحكمت
بالغه يا بكلمه كن يا براى بيان حق يعنى آنها دلايل وحدانيت حق اند ازان ظاهر ميشود وصوركم وبنگاشت
شما را فاحسن صوركم پس نيكو كرد صورتهاى شما را با امتداد قامت واعتدال خلقت
امام قشيرى رح فرمود كه ظاهر شما را بياراست بكمال قدرت وباطن را محلى گردانيد بجمال قربت ونزد
محققان حقيقت انسان است كه او را بصفوت اوصاف كاينات آراسته گردانيد وبخلاصه
خصايص مبدعات شرف اختصاص بخشيد تا نمودار جميع موجودات باشد علوى وسفلى وملكى وملكوتى پس مراد
حسن معنوى باشد نه حسن صورى   بدرون تست مصرى كه توئى شكرستانش چه غم است اگر نه بيرون مدد
شكر ندارى شده غلام صورت بمثال بت پرستان تو چه يوسفى وليكن بكوى خود نظر ندارى بخدا جمال خود را
چه در آينه ببينى بت خويش هم تو باشى بكسى گذر ندارى واليه المصير وبسوى اوست بازگشت همه
يعلم ميداند بعلم كامل ما في السموات انچه در آسمانها است از اصناف مخلوقات
والارض انچه در زمين است از انواع مخترعات ويعلم ما تسرون وميداند انچه پوشيده
ايد وما تعلنون وآنچه آشكارا مى كنيد والله عليم بذات الصدور
وخداى دانا است در سينهاست از خواطر وافكار الم ياتكم آيا نيامد بشما اى اهل مكه
نبؤ الذين كفروا خبر آنانكه كافر شدند من قبل پيش از شما چون اولاد قابيل وعاد
وثمود واصحاب ايكه وجز آن فذاقوا پس چشيدند وبال امرهم عقوبت كار خود يعنى جزاى
كفر را در دنيا بغرق وريح صرصر وصيحه وعذاب يوم الظله ولهم ومر ايشان راست در آخرت
عذاب اليم عذابى دردناك وبى انقطاع ذلك اين عقاب وعذاب مر ايشان را
بانه كانت تاتيهم بسبب آنست كه بودند كه آمدند بديشان رسلهم پيغمبران فرستاده
بديشان بالبينات بحجتهاى روشن ومعجزهاى هويدا فقالوا پس گفتند ابشرا آيا آدميان مثل ما

يهدوننا

التغابن

يهدوننا راه نمايند ما را تعجب كردند از آنكه حق سبحانه وحى باو ميفرستد فكفروا پس كافر شدند برسل وتولوا
وروى بگردانيدند از تدبر در بيناتى كه با ايشان بود پس خداى ايشان را هلاك كرد واستغنى الله وبى نيازى
دارد خداى از ايمان خلق والله غنى وخداى بى نياز است از عبادت آفريدگان حميد ستوده بى ستايش
حامدان زعم الذين كفروا گمان بردند آنانكه كافر شدند ان لن يبعثوا از آنكه برانگيخته نخواهند
شد قل بلى بگو آرى برانگيخته خواهيد شد وربى لتبعثن سوگند بپروردگار من كه هر آينه مبعوث كرده
در قيامت ثم لتنبؤن پس خبر داده شويد بما عملتم بانچه كرده ايد در دنيا واخبار بمحاسبه ومجازات
باشد وذلك وبرانگيختن وجزا دادن على الله بر خداى يسير سهل وآسان است فامنوا
بالله پس ايمان آريد وبگرويد بخداى ورسوله وبفرستاده او محمد والنور الذى انزلناه وبان
روشنى كه فرستاديم بر محمد صلوات الله وسلامه عليه مراد قرآنست وآنرا نور گفت ظاهر است در اعجاز بنفس ومظهر
حقايق احكام حلال وحرام است والله بما تعملون وخداى بانچه شما مى كنيد از اقرار وانكار خبير داناست
يوم يجمعكم ياد كنيد روزى را كه جمع كند خداى شما را ليوم الجمع براى انچه در روز جمعست از حساب
وجزا قيامت را روز جمع گفت كه در آن روز اولين وآخرين از آدميان مجتمع باشند يا انبيا وامم يا ظالم ومظلوم
يا اهل هدى وضلالت يا بهشتى ودوزخى واشهر آنست كه ملايكه وجن وانس ذلك آن روز يوم التغابن
روز زيان شدنست يعنى چون مؤمن مقام كافر را در بهشت بميراث گيرد وكافر را در دوزخ بمقام
وى در آرند غبن ظاهر شود وكفار دانند كه زيانكار اند وگفته اند كافر غبن خود را ببيند بترك ايمان ومؤمن
خود را دريابد بتقصير در حسنات يا روزى زيان حسنتست هر كس سود خود طلبد وزيان ديگرى ومن يؤمن
بالله وهر كه بگرود بخداى ويعمل صالحا وبكند كارى شايسته يكفر بپوشد خداى عنه
سيئاته از وى بديهاى وى را يعنى عفو فرمايد ويدخله ودر آرد او را جنات تجرى ببوستانهائى
كه ميرود من تحتها الانهار در زير قصور يا اشجار آن جويها خالدين فيها در حالتى كه جاويد باشند
در آن ابدا هميشه تاكيد است در خلود ذلك الفوز العظيم آن عفو گناه ودر آوردن ببهشت
رستگارى بزرگست والذين كفروا وآنانكه نگرويدند بوحدانيت خداى وكذبوا باياتنا
وتكذيب كردند آيتهاى ما را كه قرآن است يا معجزاتى كه بر دست پيغمبر ظاهر كرديم اولئك اصحاب
النار آن گروه ملازم دوزخ اند خالدين فيها باقى ماندگان در آن يعنى نميرند وبئس المصير
وبد جاى بازگشتى است دوزخ ما اصاب نرسيد بهيچ كس من مصيبة هيچ مصيبتى از شدت
ومرض ومرگ اهل وولد الا باذن الله مگر بقضاى خدا يعنى علم وى بهر مصايب محيط است واگر خواهد

آفریدکان را از آن سالم دارد امّا برای صلاح بندکان و امتحان ایشان بصبر وازدیاد ثواب و تطهیر از کناه مصیبت
بدیشان میرساند وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وهر که تصدیق کند مر خدای را و میداند که مصیبت بمشیّت و ارادت
اوست يَهْدِ قَلْبَهُ راه می نماید دل او را بصبر و ثبات یعنی دانست که آن بلا مراد الله است بجان قبول میکند
واز وقوع آن اضطراب نمی نماید و بزرکان کفته اند که بلا آئینهٔ جمال مولاست پس آئینه را بجهت مشاهدهٔ نور جمال
او دوست باید داشت   هرچه از دست تو آید خوش بود گر همه دریائی از آتش بود   زخم کز دست تو آید بیرون
کو بریز از سینهٔ من جوی خون وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ وخدای بهمه چیزها داناست صابرون شاکی را میداند
وَأَطِيعُوا اللَّهَ و فرمان برید خدای را در فرض وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ و اطاعت کنید رسول را در سنّت
فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ پس اگر روی بکردانید از طاعت پیغمبر او را چه زیان فَإِنَّمَا عَلَىٰ رَسُولِنَا پس جز این نیست
که بر فرستادهٔ ما الْبَلَاغُ الْمُبِينُ رسانیدنیست هویدا و هویدا او تبلیغ رسالت کرد و آشکارا وظیفهٔ
ابلاغ بجای آورد وَاللَّهُ و خدای اوست مستحق عبادت لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبودی سزا نیست
مکر او وَعَلَى اللَّهِ و بر خدای و نه بر غیر او فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ باید که توکّل کنند مؤمنان چه ایمان
اقتضای آن میکند که کار خود با حق واکذارند و در کفایت مهمّات تکیه بر کرم وی کنند از ابن عبّاس رضی الله عنه
منقولست که بعد از هجرت پیغمبر صلعم جمعی مسلمانان از مکّه داعیهٔ مهاجرت داشتند امّا زنان و فرزندان
بتضرّع و زاری و ناله و کریه و بیقراری ایشان را منع میکردند و ایشان نیز از غایت مهربانی و شفقت
بدیشان وامانده بودند حق تعالی دربارهٔ ایشان فرستاد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کروه کرویدکان
إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ و بدرستیکه بعضی از زنان شما وَأَوْلَادِكُمْ و فرزندان شما که مانع میشوند از
هجرت عَدُوًّا لَكُمْ دشمنانند مر شما را فَاحْذَرُوهُمْ پس از ایشان حذر کنید و بکریه و نالهٔ ایشان
فریفته شده ترک هجرت منمائید این آیت بر ایشان رسیده هجرت کردند و چون یاران مهاجر را دیدند
هر یکی در احکام دین فقیهی کامل و دانائی فاضل شده قصد عقوبت زن و فرزند کردند که ما بجهت ایشان
از علم بی بهره مانده ایم و بدین نفقه از ایشان باز کرفته و مراسم مرحمت فرو کذاشتند حق سبحانه فرمود
که وَإِنْ و اکر عفو کنید از جرائمها که کرده اند وَتَصْفَحُوا و در کذرانید وَتَغْفِرُوا و بپوشید آن را و عذر ایشان
در پذیرید فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستیکه خدای غَفُورٌ رَحِيمٌ آمرزنده و مهربانست با شما همان معامله
کند إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ جز این نیست که مالهای شما وَأَوْلَادُكُمْ و فرزندان شما فِتْنَةٌ
آزمایش اند تا ظاهر کردد که کدام از شما حق را بر ایشان اثبات میکنید و کدام دل در مال و ولد بسته از محبّت
الهی کرانه میکیرید وَاللَّهُ عِنْدَهُ و خدای نزدیک اوست أَجْرٌ عَظِيمٌ مزدی بزرک مر کسی را که محبّت او

مر خدای را

مر خدای را و رسول را غالب باشد بر محبّت مال و فرزند فَاتَّقُوا اللَّهَ پس بترسید از خدای و بپرهیزید از موجبات ازالطلاق
آن مَا اسْتَطَعْتُمْ آنچه توانید این آیه ناسخ آن حکم است که اتقوا الله حق تقاته در کشف الاسرار آورده
که در یک آیه اشارتست میکند بوجوب امر و در دیکری بوجوب حق و جای باید و وجوب حق را رقم
نسخ بر کشید زیرا که حق سبحانه بنده را که مطالبت کند بوجوب امر کند تا فعل وی در دایرهٔ عفو دخل تواند شد
و اکر بوجوب حق بکیرد طاعت هزار ساله آنجا یک رنگ دارد   بی نیازی بین و استغنا نگر خواه مطرب باش و خواهی
نوحه کر وَاسْمَعُوا و بشنوید سخن خدای را وَأَطِيعُوا و فرمان برید او را وَأَنْفِقُوا و نفقه کنید
خَيْرًا بهتر را یعنی هرچه نیکوتر بود در راه حق بدهید لِأَنْفُسِكُمْ برای نفسهای خود چه فواید آن بوی میرسد
وَمَنْ يُوقَ و هر که نکاه داشته شود شُحَّ نَفْسِهِ از بخل نفس خود یعنی حق خدای را امساک
نکند و در راه وی بذل نماید فَأُولَٰئِكَ پس آن کروه منعقان هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشان رستکارانند
از دین از مخوفات و در عقبی از عقوبات إِنْ تُقْرِضُوا اللَّهَ اکر قرض دهید خدای را یعنی صرف کنید
مال را در آنچه فرماید قَرْضًا حَسَنًا قرض مقرون باخلاص یا صدقه دهید از طیب نفس يُضَاعِفْهُ
زیاده کرداند خدای آن را که داده اید لَكُمْ برای شما یکی را ده تا هفتصد تا هزار و چهارصد تا بغیر حساب
وَيَغْفِرْ لَكُمْ و بیامرزد کناهان شما را که از این بوده باشد از امساک و ترک انفاق وَاللَّهُ
شَكُورٌ و خدای جزا دهندهٔ سپاس داران است عطیهٔ جزیل در برابر صدقهٔ قلیل میدهد حَلِيمٌ
بردبارست بعقوبت ممسکان و بخیل تعجیل نمیکند عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ دانای نهان
و آشکارست میداند آنچه ظاهر می کنند از تصدّق و آنچه پنهان دارند در دلها از ریا و اخلاص الْعَزِيزُ
غالب انتقام تواند کشید از کسیکه صدقهٔ او خالص نبود الْحَكِيمُ حکم کنندهٔ مکرامت آنها که از روی
صدق تصدّق نمایند

بسم الله الرحمن الرحیم

آورده اند که عبد الله عمر رض زن خود را در حال حیض طلاق داد حضرت رسالت صلعم فرمود تا رجوع کند
و آنکاه که از حیض پاک شود اکر خواهد طلاق دهد و در این باب آیه آمد که يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ ای پیغمبر امّت
خود را بکو که شما إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ چون خواهید که طلاق دهید زنان مدخول بهن را که صغیره
و حامله و آیسه نباشند فَطَلِّقُوهُنَّ پس طلاق دهید لِعِدَّتِهِنَّ در عدّت ایشان یعنی در طهری   سورة الطلاق
جماع که شمار توان کرد از عدّت و این طلاق سنّی است چه زن بعد از طلاق بعدّت در می آید و طلاق بدعی انست
که در حالت حیض یا طهری که در آن مجامعت واقع شده باشد وقوع یابد چون ایّام را در عدّت حساب نتوان
کرد و زن در آن محلّ معتدّه باشد و مذهبست بعلّ و عدّت طلاق نزد امام شافعی اعتبار ندارد و نزد امام اعظم

و امام مالک معتبر است پس اگر در طهر بی مباشرت سه طلاق دهند بمذهب شافعی سنت است و بمذهب آن دو امام دیگر بدعت و اگر یکطلاق واقع شود باتفاق جمهور سنت است وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ و شمار کنید ایمردمان عدت زنان را که ایشان از ضبط عاجز اند یا از احصای آن غافل وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ و بترسید از خدای که پروردگار شماست و طلاق ببدعت دهید و بعد از طلاق لَا تُخْرِجُوهُنَّ بیرون مکنید زنان مطلقه را مِنْ بُيُوتِهِنَّ از خانهای ایشان که بوقت زناشوهری بوده اند تا وقتیکه عدت منقضی گردد وَلَا يَخْرُجْنَ و زنان نیز باید که بیرون نیایند پس ایشان را اخراج مکنید إِلَّا أَنْ يَأْتِينَ مگر آنکه بیایند بِفَاحِشَةٍ مُبَيِّنَةٍ بعملی زشت هویدا کرده شده و حفص بکسر یا خوانده یعنی کردار ناخوش که روشن کننده حال زنان بود در بدکرداری مراد معصیت است که در و حدی باشد چون زنا و سرقه که بر آن اقامت حد ایشان را بیرون باید آورد و یا آنکه بفحش و سفاهت اهل آن خانه را ایذا کنند و در آنحال اخراج ایشان حلالست چه آن حکم نشوز دارد و در اسقاط ایشان وَتِلْكَ و این حکمها که مذکور شد حُدُودُ اللَّهِ اندازهای خداست که مقرر فرموده وَمَنْ يَتَعَدَّ و هر که درگذرد حُدُودَ اللَّهِ از حدهای خدا فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ پس بدرستیکه ستم کرده باشد بر نفس خود و خود را مستحق عقوبت ساخته لَا تَدْرِي نمیدانی ای طلاق دهنده یا نمیداند هیچ نفسی لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ شاید خدای نو کرداند بَعْدَ ذَٰلِكَ پس از این طلاق أَمْرًا کاری را یعنی شاید مرد را پشیمان کند یا دوستی زن در دل او پدید آید تا رجوع نماید فَإِذَا بَلَغْنَ پس چون برسند زنان أَجَلَهُنَّ بمدت خود یعنی زمان آخر عدت فَأَمْسِكُوهُنَّ پس نگاه دارید ایشان را یعنی رجعت کنید با ایشان و امساک نمائید بِمَعْرُوفٍ به نیکوئی که حسن معاشرت و لطف مرافقت است و دیگر بار طلاق مدهید جهت اضرار بدیشان أَوْ فَارِقُوهُنَّ یا جدا شوید از ایشان و بگذارید بِمَعْرُوفٍ به نیکوئی یعنی آنچه حق طلاق است از متعه و صداق ادا کنید وَأَشْهِدُوا و گواه کیرید ذَوَيْ عَدْلٍ دو خداوند عدل را مِنْكُمْ از شما مسلمانان که فاسق نباشند بر رجعت و این امر بندبست و امام شافعی گوید واجبست وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ و اقامت شهادت کنید گواهان بوقت حاجت لِلَّهِ برای طلب ثواب و رضای خدا ذَٰلِكُمْ این اشهاد و اقامت شهادت يُوعَظُ بِهِ پند داده میشود بدو مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ هر که هست که میگرود بِاللَّهِ بخدا و بانچه وی فرموده وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز رستخیز و هر چه بدو متعلق است وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ و هر که بترسد از خدای و مرتکب مناهی نشود يَجْعَلْ لَهُ گرداند و پدید آرد خدای برای او مَخْرَجًا بیرون شدی یعنی خلاص یابد از اندوه دنیا و آخرت

یا هر که بپرهیزد

یا هر که بپرهیزد از حرام خدای برای وی برساند از وجه حلال وَيَرْزُقْهُ و روزی دهد او را مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ از انجا که گمان نبرد و در شمار نیاید یعنی بخاطرش نگذرد   از سببها بگذر و تقوی طلب تا خدا روزی رساند بی سبب حق ز جائی بکشد رزق حلال که نباشد در گمان و در خیال سبب نزول آیه آنست که مشرکان پسر عوف بن مالک را اسیر گرفتند و وی نزدیک پیغمبر صلعم آمده گفت یا رسول الله پسرم باسیر گرفتار شده و مادر وی جزع بسیار میکند و با اینهمه فقر و فاقه بنهایت رسیده و برانچه سد رمق تواند بود نیست آنحضرت صلعم فرمود که تقوی پیش گیر و شکیبا باش تو و مادر او بسیار بگوئید لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم عوف با زن بقول پیغمبر صلعم عمل نمودند بانذک فرصتی پسر عوف از قید اهل شرک خلاصی یافته و چهار هزار گوسفند ایشان را رانده بسلامت بمدینه آمد و این آیه نازل شد که هر که تقوی ورزد روزی حلال یابد وَمَنْ يَتَوَكَّلْ و هر که توکل کند عَلَى اللَّهِ بر خدای و کار خود بر و گذارد فَهُوَ حَسْبُهُ پس خدای بسنده است او را در کفایت مهم إِنَّ اللَّهَ بدرستیکه خدای بَالِغُ أَمْرِهِ رساننده است کار خود را بهر که خواهد یعنی انچه مراد حق سبحانه باشد از او فوت نشود قَدْ جَعَلَ اللَّهُ بدرستیکه گردانیده است خدای و پیدا کرده لِكُلِّ شَيْءٍ برای هر چیز از فقر و غنا قَدْرًا اندازه که از آن نگذرد یا مقداری از زمان که پیش و پس نیفتد ابو ذر غفاری رض روایت کند که حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که من آیتی میدانم که اگر مردمان آنرا فرا گیرند یعنی بدان کار کنند همه ایشان را کفایت باشد پس آیه و من یتق الله یجعل له مخرجا برخواند و چند نوبت اعاده فرمود و بنای این آیه بر تقوی و توکل است تقوی نفحه بوستان قربست و از رتبه معیت خبر میدهد که ان الله مع الذین اتقوا و توکل رایحه گل از کفایت و از ولوی ریحان معیت دمد که ان الله یحب المتوکلین و بی این دو صفت قدم در طریق تحقیق نتوان نهاد سلوک راه معنی را توکل باید و تقوی توکل مرکب راه است و تقوی توشه راه او در وقتیکه حکم عدت مطلقات فرود آمد که یتربصن بانفسهن ثلاثة قروء صحابه پرسیدند که عدت زنانی که حایض نشوند چیست آیه آمد که وَاللَّائِي يَئِسْنَ و آنان زنانی که ناامید گشته باشند مِنَ الْمَحِيضِ از حیض بسبب پیری مِنْ نِسَائِكُمْ از جمله زنان شما إِنِ ارْتَبْتُمْ اگر شک افتاده اید در حکم ایشان یعنی نمیدانید فَعِدَّتُهُنَّ پس زمان عدت ایشان ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ سه ماه است وَاللَّائِي لَمْ يَحِضْنَ و عدت آنانکه حایض نشده اند از صغر سن هم چنین بر سه شهر مقرر است وَأُولَاتُ الْأَحْمَالِ و خداوندان بار دار یعنی زنان حامله أَجَلُهُنَّ منتهای زمان عدت ایشان أَنْ يَضَعْنَ آنست که بنهند حَمْلَهُنَّ بار خود را خواه مطلقه و خواه متوفی عنها زوجها وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ و هر که بترسد از خدای و بتبرعات حقوق احکام وی کند يَجْعَلْ لَهُ پدید گرداند خدای مر آن متقی را مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا از کار او آسانی یعنی کار او بر او سهل سازد

ذلك این چه کوشد امر الله انزله حکم خداست که فرستاد از لوح محفوظ الیکم بسوی شما ومن
یتق الله وهرکه بپرهیزد از عقاب خدای و فرمان او برد یکفر عنه سیئاته بپوشد از وی بدیهای
وی را یعنی عفو کند و یعظم وبزرگ سازد له اجرا برای او مزد را یعنی مزد او زیاده دهد اسکنوهن
ساکن گردانید زنان طلاق داده را من حیث سکنتم از آنجا که ساکن شدید من وجدکم از وسع
خود وطاقت خود یعنی مسکن ایشان را بقدر طاقت و توانائی خویش سازید ولا تضاروهن
ورنج مرسانید مطلقات را در سکنی ونفقه لتضیقوا برای آنکه تنگ گردانید علیهن برایشان
مساکن ایشان وخروج ضرورت شود ایشان را وان کن واگر باشند طلاق دادگان اولات حمل
خداوندان بار یعنی حامله باشند فانفقوا علیهن پس نفقه کنید برایشان حتی یضعن تا وقتی
که بنهند حملهن بار خود را واز عدت بیرون آیند فان ارضعن پس اگر شیر دهند این زنان بعد از
انقطاع علاقهٔ نکاح لکم مر فرزندان شمارا فاتوهن پس بدهید ایشان را اجورهن مزدهای ایشان
بر شیر دادن وأتمروا ومشاورت کنید بینکم میان یکدیگر در کار فرزند بمعروف به نیکوئی در باب
ارضاع واجرة آن وان تعاسرتم واگر دشوار کنید ومضایقه نمائید ای پدر و مادر در رضاع و فرزند
یعنی شوهر از اجره ابا کند یا زن شیر ندهد فسترضع له پس شیر دادن خواهد برای فرزند اخری
زنی دیگر یعنی مرد دایه گیرد او را برای رضیع ومادر را باکراه واجبار فرماید لینفق باید که نفقه دهد ذو
عشیره سعة خداوند فراخی و توانگری من سعته از غنای خود یعنی بقدر توانائی خویش
بر مطلقه نفقه کند ومن قدر وهرکه تنگ کرده شده است علیه رزقه بر روزی او
یعنی فقیر و تنگ دست است فلینفق پس باید که نفقه کند مما اتاه الله از آنچه خدای بدو داده است
لا یکلف الله نفسا نکند تکلیف خدای هیچ تنی را الا ما اتاها مگر آنچه بدو عطا کرده است از مالی
یعنی تکلیف ما لا یطاق نفرماید سیجعل الله زود باشد که بدید آرد خدای بعد عسر بعد از دشواری
وتنگدستی یسرا آسانی و توانگری وکاین من قریة وبسا از اهل دین که از روی جهل و عناد
عتت سرباز زدند واعراض کردند عن امر ربها از فرمان پروردگار خود ورسله
واز سخن پیغمبران او فحاسبناها پس حساب خواهیم کرد ایشان را در قیامت حسابا شدیدا
حسابی سخت که در او استقصا و مناقشه باشد وعذبناها وعذاب کردیم ایشان را در دنیا
عذابا نکرا عذابی درشت وبا هول یا عذاب کنیم در رستخیز بعد از حساب فذاقت پس چشیدند
اهل آن دیه وبال امرها عقوبت کار خود را وکان عاقبة امرها وبود عاقبت کار ایشان

خسرا

التحریم

خسرا زیان کاری وکدام زیان از آن بدتر که از جنت جاویدان ولقای الهی محروم شوند وبزندان جحیم وعذاب
الیم درمانند اعد الله آماده کرده خدای لهم برای مشرکان عذابا شدیدا عذابی سخت در رستخیز
فاتقوا الله پس بترسید از عذاب خدای تعالی یا اولی الالباب ای خداوندان عقل الذین امنوا آنانکه
گرویده اید قد انزل الله بتحقیق فرستاده خداست خدای الیکم ذکرا بشما پندی یا شرفی که قرآن است
فرستاد بشما رسولا فرستاده او که محمد است صلعم قرآن را شرف گفت زیرا که شرف وبنا وکرامت
عقبی وابسته است بخواندن او و عمل کردن بدو وگفته اند ذکر قرآن است و فرستاده جبرئیل و بقول رسول
بدلست از ذکر و سخن همان رسول است یعنی ذاکر و اشهر آنست که سخن بر ذکر اتمام شده و رسولا منصوب
بمجذوفی است تقدیرش آنکه متابعت کنید رسول را که پیوسته یتلوا علیکم میخواند بر شما ایات الله
آیتهای قرآن را مبینات روشن کرده شده و حفص بکسر یا میخواند یعنی روشن کننده و حق سبحانه ذکر و رسول
فرستاد لیخرج الذین امنوا تا بیرون آرد خود یا رسول یا قرآن آنان را که گرویده اند وعملوا
الصالحات وکرده اند کارهای شایسته من الظلمات از تاریکی ضلالت الی النور بروشنی
هدایت یا از باطل بحق و از جهل بعلم ومن یؤمن بالله وهرکه بگرود بخدای و تصدیق کند وی را
ویعمل صالحا وبکند کاری ستوده و پاک یعنی خالص از شوب ریا و تصنع و غرض یدخله در آرد او را
خدای جنات تجری ببوستانها که جریان دارد من تحتها الانهار از زیر مساکن آن جویها
خالدین فیها جاوید باشند کانند در بهشت ابدا همیشه بی زوال و انتقال قد احسن الله
بتحقیق که نیکو آماده کرده است خدای در بهشت له برای مؤمنان عامل رزقا روزی وچه روزی
الله خدای بحق الذی خلق آنست که بیافرید سبع سموات هفت آسمان بعضی بر بالای بعضی
ومن الارض و بیافرید از زمین مثلهن مانند آسمانها بعضی در تحت بعضی مثلهن را حمل بر عدد
کرده اند یعنی زمین را نیز هفت آفرید یتنزل الامر فرو می آید بفرمان خدای و قضای او بینهن
میان آسمانها یعنی نافذ است حکم او در آسمانها و زمین و او را در هر طبقه از طبقات ارض و سما امریست
وخلق و همه را بیافرید لتعلموا ان الله تا بدانید آنکه خدای علی کل شیء بر آفریدن همه چیزها
قدیر توانا وان الله قد احاط بکل شیء علما و بهمه چیز دانا
از روی علم یعنی قدرت او محیط است بهمه اشیا و از موجودات علمی و عینی هیچ چیز از دایرهٔ علم و قدرت
او خارج نیست هر ذره ایست زسر قدرتش کنفیکون یاد انش او یکیست بیرون و درون
در غیب شهاده ذره نتوان یافت از دایرهٔ قدرت و علمش بیرون

بسم الله الرحمن الرحیم

نقلست که حضرت رسالت پناه صلعم شربت عسل دوست داشتی وقتی زینب رضی الله عنها مقداری عسل داشت وهرگاه که آنحضرت صلعم بخانهٔ او آمدی زینب ترتیب شربت فرمودی و آنحضرت را در خانهٔ او بیشتر توقف وقعتدی الحال بر بعضی از ازواج طاهرات گران آمده و عایشه و حفصه اتفاق نموده مقرر کردند که آنحضرت بعد از آشامیدن شربت عسل در خانهٔ وی نزد هر کدام ما که در آید گوئیم از تو بوی مغافیر می‌شنویم و مغفور صمغ درختی است که عرفط خوانند و رائحهٔ کریهه دارد و آنحضرت بوی خوش را دوست میداشت و از روایح ناخوش محترز میبود پس آنحضرت روزی شربت آشامیده نزد هر کدام که آمد گفتند یا رسول الله از شما بوی مغفور می آید آنحضرت در جواب فرمودند که مغفور نخورده ام اما در خانهٔ زینب شربت عسل آشامیده‌ام گفتند یا رسول الله زنبوران عسل از شکوفهٔ عرفط چریده بودند امام زاهد رحمه الله آورده که چون این صورت مکرر او جود گرفت حضرت رسالت صلعم فرمود که حرمت العسل فوالله لا اکله ابدا و این سوگند از بهر آن خورد تا دیگر کسی وی را از آن عسل نیازرد آیه آمد که یا ایها النبی ای پیغمبر لم تحرم چرا حرام میکنی ما احل الله لک آنچه حلال کرده است خدای مر ترا یعنی عسل و روایتی اشهر آن است که در روز نوبت حفصه در خانهٔ وی رفتی وقتی وی باجازت آنحضرت بدیدن پدر رفته بود ماریهٔ قبطیه را طلبید و بخدمت خود سرافراز گردانید حفصه بر آن مطلع شده اظهار ملال کرد حضرت فرمود که ای حفصه راضی نیستی که او را بر خود حرام کردانم گفت هستم یا رسول الله آنحضرت صلعم فرمود که این سخن نزد تو امانت است باید که با کسی نگوئی او قبول کرد و چون حضرت رسالت پناه صلعم از خانهٔ وی بیرون آمد فی الحال حفصه این سخن را با عایشه در میان نهاد و مژده داد که باری از قبطیه خلاصی یافتیم و چون آنحضرت بخانهٔ عایشه آمد از این حکایت بکنایت رمزی گفت و این سوره نازل شد که چرا بر خود حرام میکنی آنچه خدای بر تو حلال ساخته یعنی ماریه و سوگند میخوری تبتغی میطلبی بر این تحریم مرضات ازواجک خشنودی زنان خود والله غفور و خدای آمرزنده است مر سوگند ترا رحیم مهربان که کفارت سوگند تدارک کرد قد فرض الله بدرستیکه مقرر گردانیده خدای و بیان کرده لکم برای شما تحلة ایمانکم فرو گشادن سوگندهای شما را بکفارت یعنی آنچه سوگند به بند نذر بکفارت توان گشاد و بیان آن در سورهٔ مائده است والله مولیکم ~~دانا بمصالح بندگان~~ و خدای دوست شماست و متولی کار شما و می سازد برای شما هر چه صلاح شما در آنست وهو العلیم و اوست دانا بمصالح بندگان الحکیم صواب کار در هر چه گوید و کند به نسبت ایشان واذ اسر النبی و یاد کنید ای مؤمنان چون راز گفت پیغمبر و پنهان داشت الی بعض ازواجه بسوی برخی از زنان خود یعنی

حفصه

التحریم

حفصه حدیثا سخنی را که تحریم ماریه است یا عسل یا ذکر خلافت شیخین بعد از انکه با حفصه سر گفته بود او با عایشه آشکارا کرد فلما نبأت پس آنهنگام که خبر کرد حفصه مر عایشه را به بالحدیث واظهره الله و آشکارا گردانید خدای پیغمبر خود را و مطلع ساخت علیه بر اظهار آن سخن از حفصه عرف شناسا گردانید پیغمبر صلعم حفصه را و خبر داد بعضه بعضی از آن یعنی فلان سخنان با تو گفتم و تو اینقدر از آن ظاهر ساختی قصهٔ تحریم ماریه واعرض و اعراض کرد رسول صلعم عن بعض از بعضی دیگر یعنی خلافت شیخین مراد آنست که حضرت رسالت صلعم استقصا نفرمود از روی کرم و با انکه خود همه سخنان سری آنحضرت را اظهار تمام کرده بود بار دیگر وی نیاورد فلما نبأها پس آنهنگام که خبر داد پیغمبر صلعم حفصه را به بانچه خدای او را بر آن اطلاع داده بود قالت گفت حفصه من انبأک هذا که خبر داد ترا بانکه من راز تو را آشکارا کردم قال گفت پیغمبر صلعم نبأنی العلیم خبر داد مرا خدا و ند دانا بخفیات خبایا الخبیر دانا از مکنونات سرایر ان تتوبا اگر توبه کنید ای حفصه و عایشه و باز گردید الی الله بخدای و دور آزار از دل مبارک آنحضرت هم پست نشوید شما را بهتر باشد فقد صغت قلوبکما بدرستیکه بگشته است دلهای شما از صواب که محافظت سر پیغمبر نمیکنید وان تظاهرا و اگر هم پشت شوید علیه بر آزردن دل مقدس وی فان الله پس بدرستیکه خدای هو مولاه او یار و مددکار پیغمبر است وی را نصرت کنید وجبریل رفیق اوست و مددکاری بجای آرد وصالح المؤمنین و شایستگان از مؤمنان اتباع و اعوان و بعد مراد صحابه اند و بقولی صدیق و فاروق که پدر حفصه و عایشه اند و معاون آنحضرت اند که رضای او بر رضای فرزندان خود ایثار کنند و مجاهد گفته و مجاهد گفته که صالح المؤمنین مرتضی علی است علیه الصلوة والسلام والملائکة و تمام فرشتگان آسمان و زمین بعد ذلک با وجود اینکه خدا و جبرئیل و صحابه یار او بند ظهیر مددکار و معاون وی اند در بارهٔ وی عسی ربه شاید پروردگار او ان طلقکن اگر طلاق دهد شما را ای ازواج است یعنی اگر بعرض طلاق دهد شاید ان یبدله آنکه بدل دهد او را خدای ازواجا خیرا منکن زنانی بهتر از شما این اخبار است از قدرت نه از کون چه خدای میدانست که طلاق نخواهد داد پس تعریف آن زنان میکند که مسلمات اقرار کننده گان بوحدانیت یا گردن نهندگان بامر او مؤمنات باور دارنده گان قانتات نماز گذاران یا فرمان برداران تائبات باز گشتگان از گناه یا رجوع کنندگان بدرگاه العابدات پرستندگان یا خضوع کنندگان سائحات هجرت کنندگان یا روزه داران ثیبات شوهر دیدگان وابکارا و دختران

بکر ابن عباس رضی الله عنهما فرموده که سیت آسیه زن فرعون و بکر مریم مادر عیسی است که حق سبحانه هر دو را در بهشت
بحبالهٔ ازدواج حضرت رسالت صلعم درآرد یا ایها الذین امنوا ای گروه گرویدگان قوا انفسکم
نگاه دارید نفسهای خود را بترک معاصی و اهلیکم و اهالی و فرزندان خود را بموعظه و نصیحت نارا وقودها
الناس از آتش که آتش انگیزی وی مردمان باشند یعنی کفار جن و انس والحجارة و سنگ کبریت که
در حرارت می افزاید یا بتان سنگین که کفار می پرستند یا کنجهای سیم و زر احبار و رهبان که اصل
و منشاء آن سنگ است زر و سیم اند سنگ زرد و سفید اندرین سنگها که می بینید دل از سنگ سختر باید
که ز سنگیش راحت افزاید دل ازاین سنگها اگر نکنی سر حسرت لبی لبک زنی علیها بر از آن ملئکة
فرشتگانند یعنی موکلند بروی زبانیه غلاظ درشت سخنان شداد سخت کاران و توانایان که دوزخیان را
با ایشان قوت ستیز و از چنگ ایشان مجال گریز نباشد لا یعصون الله نافرمانی نکنند خدای را ما
امرهم در آنچه فرماید ایشان را یعنی برشوت فریفته نشوند تا مخالفت امر باید کرد و یفعلون ما یؤمرون
و می کنند آنچه فرموده می شوند بدان در تبیان آورده که التذاذ زبانیه بعذاب کافران برابر التذاذ اهل بهشت
بنعیم جنان پس چون زبانیه کافران را بکنارهٔ دوزخ آرند ایشان اعتذار کرده و اجنبهٔ خلاصی نمایند حق سبحانه
بملائکه گوید یا ایها الذین کفروا ای کسانی که کافر شده اید لا تعتذروا الیوم
عذر مگوئید امروز که عذر مقبول نیست و فایده نخواهد داد انما تجزون جز این نیست که پاداش داده
می شوید ما کنتم تعملون آنچه را که در دنیا بودید یا ایها الذین امنوا ای آنانکه گرویده اید
توبوا الی الله بازگردید بخدای توبة نصوحا بازگشتنی خالص یعنی توبه کنید و با سر گناه مروید
معاذ جبل گوید که توبهٔ نصوح آن است که تایب عود نکند بمعصیت چنانچه شیر عود نمیکند به پستان
حسن بصری رح فرموده که توبهٔ نصوح دو رکن دارد اول ندامت بر گناه گذشته و عزیمت بر ترک
گناه آینده توبه چه باشد پشیمان آمدن بر در حق توبه خلان آمدن خدمتی از سر گرفتن با نیاز
با حقیقت روی کردن از مجاز عسی ربکم پروردگار شما چون توبه کنید شاید که ان یکفر
عنکم درگذراند از شما سیئاتکم گناهان شما را و یدخلکم جنات و درآرد شما را
ببوستانها که پیوسته تجری من تحتها الانهار میرود از زیر درختان و قصوران جویها و آن
درآوردن کی باشد یوم لا یخزی الله النبی روزی که خجل نکند خدای پیغمبر را یعنی نه نفس او را عذاب
کند و نه شفاعت او را مردود سازد والذین امنوا معه و رسوا نسازد آنان را که ایمان آورده اند یعنی
درخواست ایشان نیز درباره یاران ایشان قبول کند نورهم نور ایشان یعنی نوری که خدای بمؤمنان عطا کرده

یسعی

یسعی میرود و می شتابد بین ایدیهم در پیش ایشان و بایمانهم و بجانب راست ایشان وقتی که بر صراط
گذرند و در آن محل که نور منافقان فرو میرود یقولون ربنا گویند مؤمنان که ای آفریدگار ما اتمم
لنا نورنا تمام گردان بر ما نور ما تا روشنی ما را یعنی باقی دار تا بسلامت بر صراط بگذریم واغفر
لنا و بیامرز ما را یعنی از ظلمت گناه پاک کن انک علی کل شیء بدرستیکه تو بر همه چیز از اتمام انوار
و مغفرت اوزار قدیر توانائی یا ایها النبی ای پیغمبر خبر دهنده یا بلند قدر جاهد الکفار
جهاد کن با کافران بشمشیر والمنافقین و با منافقان بوعید واغلظ علیهم و درشتی کن بر ایشان
یعنی بر هر دو گروه ومأواهم جهنم و بازگشت ایشان دوزخ است وبئس المصیر و بد جای بازگشتی است
دوزخ ضرب الله مثلا بیان کرد مثلی للذین کفروا برای آنانکه نگرویدند امرأت نوح
و آن مثل زن نوح است که واعله نام داشت وامرأت لوط و زن لوط که واهله گفتندی کانتا بودند
این دو زن تحت عبدین در زیر حکم این دو بنده فخانتاهما پس خیانت کردند با این دو بنده بنفاق زن نوح علی نبینا و علیه السلام قوم را گفت
که وی دیوانه است و زن لوط علیه السلام قوم را از مهمانان لوط خبردار کردی فلم یغنیا پس دفع نکردند
این دو پیغمبر عنهما از این دو زن من الله شیئا از عذاب خدای چیزی را زن نوح علیه السلام
غرق شد بطوفان و بر سر زن لوط سنگ بارید وقیل ادخلا النار و گفته خواهد شد روز قیامت
واهله و واعله را که درآئید بدوزخ مع الداخلین با درآیندگان دیگر از کافران حاصل این مثل
آنست که کفار معاتب می شوند و نسبتی که میان ایشان و پیغمبر است با وجود کفر هیچ فایده نمیدهد و
ضرب الله مثلا و بیان کرد خدای مثلی للذین امنوا برای آنانکه گرویده اند امرأت فرعون
و آن مثل زن فرعون است یعنی آسیه بنت مزاحم اذ قالت چون گفت رب ابن لی ای پروردگار من
بنا کن برای من عندک بیتا نزدیک خود خانه فی الجنة در بهشت یعنی در مقام قرب مرا جای
ده آورده اند که آسیه ایمان آورد فرعون بفرمود تا او را چهار میخ کرده در آفتاب بیفکنند حق تعالی ملائکه را
بفرمود تا گرد وی درآمده بپالهای خود او را سایه کردند و فرعون امر کرد تا سنگی بزرگ آوردند و حکم شد که
بر سینه وی نهند آسیه دعا کرد که بار خدایا مرا خانه ده در جنت ونجنی من القوم الظالمین و نجات
ده مرا از آن گروه ظالمان که قبطیانند و تابعان فرعون حق سبحانه دعای وی مستجاب کرده حجاب از پیش برداشت
و خانهٔ وی بوی نمود و روح وی قبض کرد و سنگ بر جسد وی نهادند که روح نداشت و در اکثر تفاسیر است
که حق سبحانه وی را با آسمان برد بجسد وی و حالا در بهشت است و حاصل این مثل آن است که با وجود ایمان اتصال
او با اهل کفر او را هیچ حذر نکرد و مثل زد خدای برای ازواج طاهرهٔ حضرت رسالت صلعم و سایر مؤمنان و مریم

الجزء التاسع والعشرين من اجزاء الثلثين

اَبْنَتَ عِمْرٰانَ و مریم دختر عمران اَلَّتِی اَحْصَنَتْ آن زن که نگاه داشت فَرْجَهٰا دامن خود را از حرام و فاحشه فَنَفَخْنٰا فِیهِ پس دمیدیم در گریبان جامهٔ او مِنْ رُوحِنٰا از روحی که آفریده بودیم وَصَدَّقَتْ و باور داشت مریم و گروید بِکَلِمٰاتِ رَبِّهٰا بسخنان پروردگار خود یعنی صحف منزله قبل از انجیل یا وعدهائی که جبرئیل علیه السلام از خدای تعالی بوی آورد که اهب لک غلاما زکیا وَکُتُبِهِ و بکتب خدای یعنی انجیل یا بانچه خدای نوشته بود در لوح محفوظ از قصهٔ وی و پسر وی و حفص بجمع میخوانند و مراد تمام کتب الهی است وَکٰانَتْ و بود مریم مِنَ الْقٰانِتِینَ از فرمان برداران یا مداومت کنندگان بر وظایف عبادت و تذکیر برای تغلیب است و اشعار بانکه طاعت مریم کم از طاعت مردان کامل نبوده و در خبر آمده که از مردان بسیار بکمال رسیده و از زنان کامل نشدند مگر مریم بنت عمران و آسیه زن فرعون

بسم الله الرحمن الرحیم

تَبٰارَکَ بزرگست و برترست و ثابت بر دوام اَلَّذِی بِیَدِهِ الْمُلْکُ انکه بید قدرت اوست پادشاهی و تصرف در امور ملک یعنی هر چه خواهد کند وَهُوَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ و او بر همه چیزها که خواهد قَدِیرٌ تواناست اَلَّذِی خَلَقَ الْمَوْتَ آن خداوندی که بیافرید مرگ را وَالْحَیٰوةَ و زندگانی را مراد موت آدمیانست در دنیا و حیات ایشان در آخرت و گفته اند مرگ را آفرید بر صورت کبشی املح و او بر هیچ چیز نگذرد و بوی او بهیچ چیز نرسد الا که بمیرد و حیات را خلق کرد بر صورت مادیانی ابلق و او بر هیچ چیز مرور نکند و رایحهٔ او بهیچ چیز نرسد الا که زنده شود بقولی مراد از موت و حیات یعنی دنیا و آخرت را بیافرید لِیَبْلُوَکُمْ تا بیازماید شما را یعنی با شما معاملهٔ آزماینده کان کند تا ظاهر شود که در دار تکلیف اَیُّکُمْ کدام از شما اَحْسَنُ عَمَلاً نیکوتراند از جهت عمل یعنی اخلاص کدام بیشترست و در خبر آمده که کدام نیکوتراند از روی عقل و پرهیزکارتر از محارم و شتابنده‌تر در فرمان برداری و گفته اند کدام یاد کننده‌تراند مرگ را و ترسنده‌تراند و کار سازنده برای او وَهُوَ الْعَزِیزُ و خدای غالب است در ملک خود ترسنده کان را ایمن سازد الْغَفُورُ آمرزنده است خطیات ایشان را بپوشد اَلَّذِی خَلَقَ آن خدائی که بیافرید سَبْعَ سَمٰوٰاتٍ هفت آسمان را طِبٰاقاً طبقه طبقه هر یکی بر بالای دیگری در معالم آورده که آسمان دنیا موجیست محکم شده و دوم مرمریست سفید و سیم آهن است و چهارم رویست و گفته اند مس و پنجم نقره است ششم است زرست هفتم یاقوت سرخست مٰا تَریٰ نه بینی ای بیننده فِی خَلْقِ الرَّحْمٰنِ در آفریدن خدای هر آسمانها را مِنْ تَفٰاوُتٍ هیچ خلل و اختلافی و تناقض و عیبی و اعوجاجی فَارْجِعِ الْبَصَرَ پس بازگردان چشم را بسوی آسمانها تا در نگری هَلْ تَریٰ هیچ می بینی مِنْ فُطُورٍ شکافی و نقصانی ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ

پس دیگر باره

الملک

پس دیگر باره بگردان دیده را کَرَّتَیْنِ کرتی بعد از کرتی یعنی اگر یکبار نگریستن معلوم نگردد نگریستن را یَنْقَلِبْ بازگردد اِلَیْکَ الْبَصَرُ بسوی تو چشم تو خٰاسِئاً دور از یافتن عیب وَهُوَ حَسِیرٌ و او مانده بود از نگریستن یا پشیمان از کثرت مراجعت بجهت انکه هر چند می نگرد عیبی نیابد وَلَقَدْ زَیَّنَّا السَّمٰاءَ الدُّنْیٰا و بدرستیکه بیارآستیم آسمان نزدیک را یعنی آسمانی که نزدیکترست بزمین آرایش دادیم بِمَصٰابِیحَ بچراغها یعنی بستارگانی که چون چراغ درخشانند وَجَعَلْنٰاهٰا و گردانیدیم ستارگان را رُجُوماً لِلشَّیٰاطِینِ راننده کان مر دیوان را وقتی که بجهت استراق سمع قصد آسمان کنند وَاَعْتَدْنٰا و آماده ساخته ایم لَهُمْ برای دیوان بعد از سوختن ایشان بشهب در روز عقبی عَذٰابَ السَّعِیرِ عذاب آتش افروخته در عقبی وَلِلَّذِینَ کَفَرُوا و مر آنان راست که کافر شدند از دیوان و غیر ایشان بِرَبِّهِمْ بآفریدگار ایشان عَذٰابُ جَهَنَّمَ عذاب دوزخ وَبِئْسَ الْمَصِیرُ و بد جای بازگشتیست دوزخ اِذٰا اُلْقُوا چون در افکنده شوند کافران فِیهٰا در جهنم سَمِعُوا لَهٰا بشنوند از دوزخ شَهِیقاً آوازی مانند آواز دراز گوش که انکر الاصوات یعنی چون کفار را بدوزخ در آرند دوزخ بفریاد آید وَهِیَ تَفُورُ و میجوشد و ایشان را بر می آرد و فرو می برد چنانکه گوشت در دیگ جوشان تَکٰادُ تَمَیَّزُ نزدیکست که پاره پاره شود دوزخ مِنَ الْغَیْظِ از خشم کافران کُلَّمٰا اُلْقِیَ هر گاه در افکنده شوند فِیهٰا در دوزخ فَوْجٌ گروهی از اهل شرک سَأَلَهُمْ سؤال کنند ایشان را خَزَنَتُهٰا خازنان دوزخ از روی سرزنش که امشرکان اَلَمْ یَأْتِکُمْ آیا نیامد بشما نَذِیرٌ بیم کننده یعنی پیغمبری بشما مبعوث نشد که شما را بخدای خواند و از این عذاب بترساند قٰالُوا بَلیٰ گویند آری قَدْ جٰاءَنٰا بدرستیکه آمد بما نَذِیرٌ پیغمبری بیم کننده فَکَذَّبْنٰا پس ما تکذیب کردیم قول وی را وَقُلْنٰا و گفتیم مر فرستادگان را که بهیچ وجه مٰا نَزَّلَ اللّٰهُ فرو نفرستاده است خدای مِنْ شَیْءٍ هیچ چیز از آنچه شما میگوئید از وعده و وعید و امر و نهی و دیگر گفتیم اِنْ اَنْتُمْ نیستید شما ای رسولان اِلاّٰ فِی ضَلاٰلٍ کَبِیرٍ مگر در خطائی بزرگ که با وجود سمت بشری دعوت نبوت میکنید وَقٰالُوا و گویند کافران که در دنیا لَوْ کُنّٰا نَسْمَعُ اگر میبودیم ما که می شنودیم سخن پیغمبران را ایجاب و تفتیش چه از معجزات ایشان علامت صدق بر صفحات احوال ایشان ظاهر بود اَوْ نَعْقِلُ تعقل میکردیم در معانی کلام ایشان و تفکر مینمودیم در انوار حکمت که از اقوال و افعال ایشان معاینه مینمود مٰا کُنّٰا نبودیم امروز فِی اَصْحٰابِ السَّعِیرِ در عزای اهل دوزخ فَاعْتَرَفُوا پس اقرار کنند و معترف شوند بِذَنْبِهِمْ بگناه خویش و در این اعتراف سود ندارد فَسُحْقاً پس دوری باد از رحمت لِاَصْحٰابِ السَّعِیرِ مر ملازمان دوزخ را اِنَّ الَّذِینَ یَخْشَوْنَ بدرستی آنانکه می‌ترسند رَبَّهُمْ از عذاب پروردگار خود بِالْغَیْبِ بپوشیدگی یعنی آثار

خوف را از خلق بپوشند و خلوتها گریه و ناله کنند و در عین المعانی گوید که مراد که از غیب دلست که پوشیده است از خلق و پیدا بر خدای یعنی بدل ترسکار باشند لهم مغفرة مرایشان راست آمرزش گناهان واجر کبیر و مزدی بزرگ که بهشت است و گفته اند ایمنی از شداید و مکاره یعنی مزد ترسندگان امان باشد از هر چه میترسند لا تخافوا مژده ترسنده است هر که میترسد مبارک بنده ایست خوف و خشیت خاص دانایان بود هر که دانا نیست کی ترسان بود ترسکاری رستکاری آورد هر که درد آرد عوض درمان برد آورده اند که کفار قریش بسهولت عیش مغرور و مسرور گشته در باب حضرت رسالت صلعم سخنان گفتندی و چند نوبت بنزول قرآن پرده از روی کفار رایشان بر داشته شد با یکدیگر تدبیر کردند و رای ایشان بران قرار گرفت که دیگر سخن محمد آهسته گوئید تا خدای وی نشنود و او را از آن آگاه نگرداند آیة آمد که واسروا و پنهان سازید قولکم سخن خود را در باره پیغمبر او اجهروا به یا آشکارا کنید مر ورا یعنی هر دو نزد او یکسانست انه علیم بدرستیکه او داناست بذات الصدور بانچه در سینهاست یعنی قبل از انکه بر زبانها گذرد و کسی بر ضمایر واقفست اگر تعبیر از آن بسر یا بجهر کند بر او پوشیده نخواهد بود الا یعلم آیا نداند آنچه در دلهاست من خلق آنکس که بیافرید دلها و هو اللطیف الخبیر و او داناست ببواطن ایشان و حقایق آن و آگاه از ظواهر موجودات و دقایق آن هو الذی جعل اوست خداوندی که گردانید لکم الارض برای شما زمین را ذلولا نرم و منقاد تا آسان باشد سیر شما بران فامشوا پس بروید فی مناکبها در اطراف و جوانب زمین وکلوا و بخورید من رزقه از روزی که برای شما مقرر کرده والیه النشور و بسوی اوست بازگشت شما پس شکر گذاری و سپاس داری او بجای آرید ءامنتم آیا ایمن شدید ای کافران من فی السماء از انکس که در آسمانست بزعم شما یعنی حق سبحانه یا از ملک موکل بر عذاب که جبرئیل است لمحض سخن انکه ایمن شده اید ان یخسف بکم الارض از انکه خدای یا جبرئیل علیه بفرمان عظیم الهی او فرو برد شما را بزمین فاذا هی تمور پس آنگاه زمین پس از فرو بردن شما تمور میکرد و اضطراب کنان شما را بر زبر ترمی افکند ام امنتم یا ایمن شوید من فی السماء از انکه در آسمانست عرش او یعنی خدای یا مقام او یعنی جبرئیل ان یرسل فرو فرستد علیکم بر شما حاصبا سنگ ریزه چنانچه بر قوم لوط علیه السلام فستعلمون پس بدانید بعد از مشاهده عذاب که کیف نذیر چگونه بود بیم کردن من و آن دانستن شما سود نکند ولقد کذب الذین و بدرستیکه تکذیب کردند آنانکه بودند من قبلهم پیش از کفار این زمان یعنی مکذبان امم ماضیه و بشآمت تکذیب بهلاک شدند فکیف کان پس چگونه بود بر ایشان نکیر عقوبت من یا انکار من بر ایشان بانزال عذاب اولم یروا آیا ندیدند و نمی نگرند الی الطیر بسوی مرغان

فوقهم

فوقهم زبر ایشان و هوا صافات صفها بر کشیده می گشایند بالهای خود را و یقبضن و فراهم میگیرند بعد از بسط ما یمسکهن نگاه میدارد ایشان را در هوا بخلاف طبع یا در حال قبض و بسط اجنحه الا الرحمن مگر خدای بزرگ بخشایش که هر یک از انواع طیور را بشکلی و هیاتی و صورتی و طبیعتی خاص داده و اسباب طیران و جولان ایشان در هوا مهیا ساخته انه بکل شیء بدرستیکه خدای بهمه چیزها بصیر بیناست امن آیا کیست که تو آن گفت که هذا الذی این آنکس است که از روی حمایت هو جند لکم او مدد کار شماست و قاید لشکر مر شما را ینصرکم یاری میدهد من دون الرحمن بجز خدای از عذاب و خشم وی ان الکافرون نیستند ناگرویدگان الا فی غرور مگر در فریب شیطان که میگوید عذاب بشما فرود نخواهد آمد امن هذا الذی آیا کیست که اشارت تواند کرد بدو که این کس است که بمحض قدرت یرزقکم روزی میدهد شما را ان امسک رزقه اگر بازگیرد خدای روزی خود از شما که بامساک مطر یا ابطال اسباب که حصول و وصول رزق را وسایل و وسایط اند اگر خداوند لطیفه رزق از شما باز دارد آن کیست که شما را روزی دهد و کفار میدانند که خالق و رازق اوست و کفران نه از جهل است بل لجوا بلکه ستیزه کردند و در افتادند فی عتو در عناد و سرکشی و نفور و رمیدن از حق و نفرت از راستی افمن یمشی آیا کسی که میرود مکبا علی وجهه فرو افکنده بر روی خود یعنی نگونسار میرود و پیش و پس و راست و چپ خود نمی بیند اهدی راه یافته تر است امن یمشی یا آنکه میرود سویا راست ایستاده و همه اطراف خود را مشاهده میکند علی صراط مستقیم براهی راست رساننده بمقصد و مقصود این مثال است برای کافر گمراه که در بیدای غوایت حیران و سرگردان میرود و مؤمن راه یافته که بر طریق حق از روی بصیرت سلوک میکند فرقست میان آنکه از روی یقین با دیده بینا رود و آنکه در ره دین تا آنکه دو چشم بسته بی دست کشی هر گوشه همی رود بظن و تخمین قل بگو مشرکان را که خدای شما را وجعل لکم السمع و بداد شما را شنوائی تا سخن وی شنوند والابصار و دیدها تا دلایل قدرت و بدایع فطرت مشاهده کنید والافئدة و دلها تا در معانی کلمات الهی و دقایق مصنوعات پادشاهی تفکر و تامل نمائید شما بسیار می بینید و می شنوید و لیکن قلیلا ما تشکرون اندکی شکر میگوئید مر این نعمتها را قل هو الذی بگو خدای آن کسیست که بعد از آفریدن شما را ذراکم پراکنده ساخت فی الارض در زمین یعنی هر یک را منزلی و مکانی و راهی و کاری داد تا تعبد کنید و فرمان برداری نمائید والیه تحشرون و بسوی او باز گردیده خواهید شد

تا جزای گفتار و کردار خود بیابید وَیَقُولُونَ و میگویند مشرکان مر پیغمبر و یاران وی را مَتَیٰ کی باشد هٰذَا
الْوَعْدُ این وعدهٔ حشر و یافتن جزا إِنْ كُنتُمْ صَادِقِينَ اگر استید شما راست گویان قُلْ بگو ای
محمد در جواب ایشان که إِنَّمَا الْعِلْمُ جز این نیست که دانش قیامت یعنی علم بوقت آمدن او عِندَ اللَّهِ
نزدیک خدا است و غیر او اطلاع ندارد وَإِنَّمَا أَنَا و جز این نیست که من نَذِيرٌ بیم کننده ام مُّبِينٌ
آشکارا یعنی بآمدن قیامت شما را بیم میکنم اما بزمان او دانا نیستم فَلَمَّا رَأَوْهُ پس آن هنگام که به‌بینید
موعود را که قیامت است زُلْفَةً سِيئَتْ نزدیک بجود بر گردد و زشت شود وُجُوهُ الَّذِينَ
كَفَرُوا رویهای آنانکه کافر شدند یعنی اثر غم و اندوه بر چهرهای ایشان پیدا گردد وَقِيلَ و گفته شود
یعنی خزنهٔ دوزخ ایشان را گویند هٰذَا الَّذِي كُنتُم این آن است که بودید شما که پیوسته بِهِ تَدَّعُونَ
بر وی تمنا میکردید و در طلب او استعجال مینمودید امام زاهد رحمه الله فرموده که همواره کافران آرزوی مرگ
پیغمبر صلعم میکردند و تمنای هلاک وی مینمودند حق سبحانه حبیب خود را صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که قُلْ أَرَأَيْتُمْ
بگو خبر کنید مرا إِنْ أَهْلَكَنِيَ اللَّهُ اگر هلاک گرداند خدای مرا وَمَن مَّعِيَ و آنان را که با منند از مؤمنان
أَوْ رَحِمَنَا یا بخشد بر ما و اجل ما را در تأخیر افکند فَمَن يُجِيرُ الْكَافِرِينَ پس آنکه او زنهار دهد کافران
مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ از عذاب دردناک یعنی مرگ ما شما را سود ندارد و حیات ما دفع عذاب از شما نکند
مراد آنست که نجات دهندهٔ شما از عذاب الهی جز ایمان و توحید نیست پس انتظار مرگ دیگران بردن چه
فایده دهد قُلْ بگو آنکه ایمان بدان سبب نجاتست هُوَ الرَّحْمٰنُ اوست خدای بزرگ بخشایش
آمَنَّا بِهِ گرویده ایم بوی وَعَلَيْهِ و بر او نه بر غیر او تَوَكَّلْنَا توکل کرده ایم و کار خود برو
باز گذاشته فَسَتَعْلَمُونَ پس زود بود که بدانید یعنی بعد از مشاهدهٔ عذاب معلوم کنید که
فی نفس الامر مَنْ هُوَ کیست از ما و شما آنکه او فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ در گمراهی هویداست
قُلْ أَرَأَيْتُمْ بگو خبر دهید مرا إِنْ أَصْبَحَ اگر گردد مَاؤُكُمْ آب شما یعنی آب چاه زمزم یا آب
بئر میمون حضرمی غَوْرًا فرو رفته بزمین چنانچه دلو دوست بدو نرسد فَمَن يَأْتِيكُم
پس کیست آن بِمَاءٍ مَّعِينٍ بیارد برای شما آبی جاری یا ظاهر چنانچه کس بیند در آثار آمده که
بعد از تلاوت این آیه باید گفت الله رب العالمین در تفسیر زاهد مذکور است که زندیقی شنید
که معلمی شاگرد خود را تلقین میکرد که فمن یأتیکم بماء معین او جواب داد که بالمعول والمعین
یعنی متین و مددکاران متین را آب بازآرند شبانه نابینا شد و هاتفی آواز داد که اینک آب چشم چشم تو

غایر شد

غایر شد بگوی تا بمعول و معین بازآرند و فی المثنوی المعنوی — فلسفی و منطقی مهتان میگذشت
از سوی مکتب آن زمان چونکه شنید آیت او از ناپسند گفت آریم آب را ما از بلند ما بزخم بیل و تیزی تبر
آب را آریم از پستی بزیر شب بخفت و دید او یک شیر مرد زد طپانچه بر دو چشمش کور کرد گفت زین چشمه
چشم ای شقی با تبر نوری برآر ار صادقی روز برجست و دو چشمش کور دید نور فایض از دو چشمش ناپدید

بسم الله الرحمن الرحیم

نٓ حروف مقطعه دلالت بر اعداد دارد و قول بعضی آنست که غایت ملک این امت از شمار آن تواند
دانست اما هر کس بدان نرسید و یهود بعضی از آن گرفته و برخی فرو گذاشته و بدیشان مشتبه شد چنانچه
در آل عمران گذشت و بعضی علما آن را مفاتیح اسماء الهی دانند چنانچه در حرف نٓ گفته اند که مفتاح اسم نور
و ناصر است و در معالم گفته آخر است از حروف الرحمن و گفته اند اسم سوره است یا لوحیست از نور یا نام نهریست
در بهشت یا قسمت بنصرت حق سبحانه مؤمنان را و اشهر آن است که نون اسم ماهیست و مراد بآن جنس باشد
یا ماهی که زمین بر پشت اوست و او را البوثا گویند یا بهموت و در وسیط باسناد از ابی هریره نقل کرده
که وی گفت شنودم از رسول صلعم که اول چیزی که خدای بیافرید قلم بود پس نون را بیافرید و آن دوات است
و قلم از آن دوات نوشت آنچه بوده باشد و بر این تقدیر حق سبحانه سوگند یاد کرد بدوات وَالْقَلَمِ و بقلم
اعلی که از نور است و طول او پهن السماء والارض و گویند مراد قلمی است که بر آن کتابت کنند و فواید
در مصالح دین و دنیا بسیار است وَمَا يَسْطُرُونَ و دیگر سوگند خورد بآنچه می نویسند حفظه از احکام
وحی یا آنچه ابرار را فرماید و در تبیان از ابن هیضم نقل فرموده که نون دهنست و قلم زبان و ما یسطرون
آنچه بر بنده می نویسند حق سبحانه بدین آیتها سوگند خورده جواب قسم اینست که مَا أَنتَ نیستی تو ای محمد
صلی الله علیه وآله وسلم بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بنگاهداشت پروردگار خود بِمَجْنُونٍ دیوانه جواب ولید
مغیره است که آنحضرت را میگفت که مُعَلَّمٌ مَّجْنُونٌ و در بحر الحقایق آورده که کلمهٔ نون اشارتست بعلم
اجمال مندمج در احدیت جمعیه و قلم مشیر است بعلم تفصیلی ثابت در واحدیت و بآنچه قلم کریم او از ادوات
قدیم نوشته یعنی حروف الهیه مجرده علویه و کلمات ربانیه مرکبه سفلیه جواب اینکه تو بنعمت پروردگار خود
مستور نیستی یعنی بر تو نپوشیده اند اسرار ازل و ابد وَإِنَّ لَكَ و بدرستیکه مر ترا لَأَجْرًا مزدی
و ثوابیست بر کشیدن بار نبوت غَيْرَ مَمْنُونٍ منت نانهاده یعنی حق سبحانه بی واسطهٔ کسی که از او
منت باید داشت بتو عطا کرده یا غیر مقطوع یعنی مزدی بر دوام که هرگز انقطاع راه بدان نیابد وَإِنَّكَ

وبدرستیکه تو لعلی خلق عظیم بر دین بزرگ که اسلام است یا بر خوی بزرگ که بخوی آن کس را ننموده چه از
قوم خود تحمل میکنی آنچه کس را قوت تحمل آن نیست و گفته اند مراد آداب قرآنست که حق سبحانه بوی ارزانی
داشته و از عایشه سؤال کردند از خلق آنحضرت صلعم و چگونگی آن فرمود که خلق آنسرور قرآن بود و فی
سلسلة الذهب   بود هم بحر مکرمت هم کان کوهرش بود خلقه القرآن   وصف خلقی که قرآن است
خلق را نعت او چه امکان است   محمد حکیم قدس سره فرموده که هیچ خلق بزرگ تر از خلق محمد صلعم نبود چه
منیت خود را باز داشت و خود را بکلی بحق گذاشت   امام قشیری قدس سره گفته که نه از بلا منحرف شد و نه از
عطا منصرف گشت و گفته اند او را هیچ موقصد و مقصودی جز خدای نبود و شمه از حقایق اخلاق آنحضرت
صلعم در رساله مرات الصفا فی صفات المصطفی مذکور شده و در جواهر التفسیر مسطور است فستبصر
ویبصرون پس زود باشد که به بینی ای محمد و به بینند معاندان تو از اهل مکه یعنی بدان وقت که عذاب
نازل شود بر ایشان معلوم شود که بأییکم المفتون بکدام است از شما بلا و فتنه یا در کدام گروه است از شما
دیوانه یعنی بدانند که دیوانه توئی یا ایشان ان ربک بدرستیکه آفریدگار تو هو اعلم او دانا تر است
بمن ضل بکسی که گمراه شد عن سبیله از راه او که راست است و چنانکه فی الحقیقه دیوانه بود و هو
اعلم و او داناتر بود بالمهتدین براه یافتگان بکمال عقل که مؤمنانند فلا تطع المکذبین
پس فرمان مبر تکذیب کنندگان یعنی مشرکان مکه را که بدین آبا دعوت مینمایند ودوا لو تدهن دوست
میدارند که تو نرمی کنی با ایشان و سرزنش نکنی بشرک فیدهنون تا ایشان نیز چرب و نرمی در بردین تو
طعنه نزنند ولا تطع و فرمان برداری منمای کل حلاف هر سوگند خواره را بدروغ بسیار مهین
سست رای یا خوار و بی مقدار هماز عیب کننده در عقب مردم یا طعنه زننده در روی ایشان
مشاء بنمیم رونده بنمیم یعنی سخن چینی میان مردم یا غمزه کننده مناع باز دارنده للخیر مر خیر را یا منع
کننده از ایمان و احسان معتد ستم کننده از حد در گذرنده اثیم بسیار گناه یا زناکار عتل
سخت درشت خوی بعد ذلک پس از این همه عیبها زنیم حرامزاده که پدر او معلوم نباشد
آورده اند که ولید هشتده ساله بود که مغیره دعوی کرد که پدر اویم و او را بخود گرفت و در تفسیر امام
زاهد رح مذکور است که چون رسول صلعم این آیه را در انجمن قریش بر ولید خواند بهر عیبی که رسید در خود باز
یافت مگر در حرامزادگی با خود گفت من سید قریشم و پدر من مغیره مردی معروفست و میدانم که محمد دروغ
نمیگوید چگونه این مهم را بر سر آرم شمشیر کشیده نزد مادر آمد القصه به تهدید بسیار از او اقرار کشید که پدر تو

در قصه زنان

القلم

در قصه زنان جرات نداشت و او را برادر زادگان بودند چشم بر میراث او نهاده مرا رشک آمد غلام فلان
بمزد گرفتم و تو فرزند اوئی و دلیل روشن بر صدق قول آن شدت خصومت ولیدست و ستیزه او با آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم و در اینمعنی گفته اند   جرم و گناه مدعی از فعل مادرست کو را خطای مادر او خاک بر سر
ان کان آیا برای آنکه هست و حفص بیک همزه میخواند بر طریق خبر یعنی بجهت آنکه اوست ذا مال
خداوند مال وبنین و خداوندان چنین کس را فرمان مبری اذا تتلی علیه چون خوانده شود بدو
آیاتنا آیتهای کلام ما قال اساطیر الاولین گوید این افسانهای پیشینیانست سنسمه
زود باشد که علامت کنیم بداغ علی الخرطوم بر بینی او یعنی سیاه روی سازیم او را یا عیب او را
آشکارا کنیم که نتواند پوشید و در انوار آورده که در روز بدر بینی او را زخمی رسید و اثر آن باقی ماند انا
بلوناهم بدرستیکه ما آزموده ایم اهل مکه را بقحط و غلا و زوال نعمت کما بلونا همچنان آزموده بودیم
اصحاب الجنة اهل باغ خرمادان را بزوال میوه   آورده اند که در نواحی صنعا از ولایت یمن مرد صالحی را
باغی بود و در روز میوه چیدن درویشان را بخواندی و باطلی در زیر درخت بیفکندی هر میوه که داس در دست
بدان نرسیدی یا باد از درخت بیفکندی یا بر طرف باط بیفتادی به درویشان دادی و ده یک از حاصل
نیز بدیشان قسمت کردی چون آن عزیز وفات کرد پسرانش گفتند مال اندکست و عیال بسیار اگر ما چنان کنیم
که پدر ما میکرد معیشت بر ما تنگ گردد صباحی که درویشان را خبر نباشد برویم و میوه ببریم و برین
سوگند خوردند چنانچه حق سبحانه میفرماید اذ اقسموا یاد کن چون سوگند خوردند وارثان باغ که پنهانی
فقرا لیصرمنها ببرند میوه های آن را مصبحین در حالتیکه داخل باشند در وقت صباح
یعنی بامداد پگاه پس چنین سوگند خوردند ولا یستثنون و استثنا نکردند یعنی نگفتند انشاء الله
تعالی در شبی که این نیت کردند و بخفتند قضای ازلی نازل شد فطاف علیها پس بیامد بدان باغ
طائف بلای طوف کننده من ربک از پروردگار تو وهم نائمون و ایشان
یعنی پسران خفتگان بودند فاصبحت پس گشت باغ ایشان به آن بلا کالصریم مانند باغی که میوه
آن چیده و بریده باشند بر وجهی که هیچ باقی نماند ایشان از آن حال غافل از خواب در آمدند فتنادوا
پس ندا کردند یکدیگر را مصبحین در آمده در صباح یعنی در وقت صبح بخواندند یکدیگر را ان اغدوا
آنکه بامداد بیرون آیند علی حرثکم بسوی درودن کشت خود یعنی ثمار آنچه کشته اید ان کنتم
اگر هستید صارمین برندگان میوه و آن باغ مشتمل بود بر خرمانیان پس دهها بر داشته روی باغ

نهادند فَانْطَلَقُوا پس برفتند بجانب باغها وَهُمْ يَتَخَافَتُونَ وایشان نرم سخن وآهسته میگفتند
تا کسی نشنود ومضمون سخن اَنْ لَا يَدْخُلَنَّهَا الْيَوْمَ انکه در نیاید آن روز عَلَيْكُمْ بر شما یعنی در باغ
مِسْكِينٌ درویشی تا بهره نگیرد واز حصهٔ ما کم نگردد وَغَدَوْا وبامداد برفتند عَلَىٰ حَرْدٍ بر قصد
ومنع مساکین قَادِرِينَ توانایان باعتقاد خود بر چیدن وبریدن میوه فَلَمَّا رَاَوْهَا
پس آنهنگام که دیدند باغ را بخلاف انچه گذاشته بودند قَالُوا گفتند بایکدیگر که اِنَّا لَضَالُّونَ
بدرستیکه ما گم کردگانیم راه بباغ خود را چه باغ ما دی روز پر میوه بود واین باغ از میوه تهی است
بعضی از ایشان تامل کردند ودانستند بنشانهای در ودیوار که آن باغ ایشان است گفتند بَلْ نَحْنُ
مَحْرُومُونَ ما راه گم نکردیم بلکه مایی بهره گانیم از میوه ومحصول این باغ بجهت منع فقرا وترک
استثنا قَالَ اَوْسَطُهُمْ گفت فاضلترین ایشان از روی عقل یا بزرگتر بسن یا صایبتر بدل
که اَلَمْ اَقُلْ لَكُمْ آیا نگفتم مر شما را وی روز لَوْلَا تُسَبِّحُونَ چرا یاد نمیکنید خدای را به
بزرگی ونمیگویید ان شاء الله قَالُوا گفتند سُبْحَانَ رَبِّنَا پاکست خدای ما از انکه در فرستادن
این بلا بر ما ستم کرده باشد اِنَّا كُنَّا بدرستیکه بودیم ما ظَالِمِينَ ستمکاران بر خود بمنع درویشان
فَاَقْبَلَ بَعْضُهُمْ پس روی آوردند بعضی از ایشان عَلَىٰ بَعْضٍ بر بعضی دیگر يَتَلَاوَمُونَ
ملامت میکردند این او را می گفت تو چنین اندیشیدی واو عذر می آورد که تو هم بر این راضی
بودی القصه بگناه خود اعتراف نمودند واز روی نیاز قَالُوا گفتند يَا وَيْلَنَا ای وای بر ما
اِنَّا كُنَّا بدرستیکه هستیم ما طَاغِينَ از حد برندگان در گناه کاری که استثنا نکردیم
ودرویشان را محروم ساختیم عَسَىٰ رَبُّنَا شاید پروردگار ما یعنی از کرم او امیدواریم
اَنْ يُبْدِلَنَا آنکه بدل دهد ما را خَيْرًا مِنْهَا بهتر از آن باغ اِنَّا اِلَىٰ رَبِّنَا
بدرستیکه بسوی طاعت پروردگار خود رَاغِبُونَ رغبت کنندگانیم بعد توبه وطلب عفو
حق سبحانه بر ایشان ببخشود وباغی پر انگور حیوان نام بدیشان ارزانی داشت ومیاطی گوید خبر داد
مرا کسی که آن باغ دیده بود که در آن باغ خوشهٔ انگور دیدم برابر مردی سیاه بر پا ایستاده محققان
گویند هر که ببلائی مبتلا گردد ومال ومنال او در عرصهٔ تلف شود واو تامل نماید وداند که باستحقاق آن
بروی نازل شده پس بگناه اعتراف نموده بحضرت عزت بازگشت کند بهتر وخوشتر از انچه از او باز
ستده باشد بدو دهد چنانچه بوستان حیوان بعوض باغ خرذان وپیروی از این معنی خبر میدهد انجا که میفرماید

اولم خم شکست

اولم خم شکست و سر که بریخت من نگفتم که این زیانم کرد صد خم شهد صافی از پی آن عوض داد شادمانم کرد
كَذٰلِكَ همچنین است الْعَذَابُ عذاب کردن خدای در دنیا وَلَعَذَابُ الْاٰخِرَةِ
وهر آینه عذاب آن سرای اَكْبَرُ بزرگتر است از این چه این عذاب زوال یابد وآن ابد الآبدین
باقی ماند لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ اگر باشند مردمان که بدانند هر آینه از موجبات عذاب بپرهیزند
اِنَّ لِلْمُتَّقِينَ بدرستیکه مر پرهیزکاران راست عِنْدَ رَبِّهِمْ نزدیک آفریدگار ایشان یعنی
در آخرت یا در جوار قدس جَنَّاتِ النَّعِيمِ بوستانهای بانعمت کافران گفتند این جنت
ونعمت که مسلمانان میگویند موجود نیست واگر فرضا باشد ما را بهتر خواهند داد وچنانچه در دنیا
از مسلمانان خوشحالتریم در عقبی نیز بهمان منوال خواهد بود حق سبحانه رد سخن ایشان را میفرماید که
اَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ آیا ما خواهیم گردانید مسلمانان را كَالْمُجْرِمِينَ مانند مشرکان در حصول نجات
ووصول بدرجات مَا لَكُمْ چیست شما را ای کافران كَيْفَ تَحْكُمُونَ چگونه حکم میکنید بسویه
یا تفضیل اهل شرک بر اهل توحید این التفات از روی تعجب واستبعاد است اَمْ لَكُمْ آیا مر شماراست
كِتَابٌ نوشتهٔ نازل شده از آسمان که شما فِيهِ در آن کتاب تَدْرُسُونَ میخوانید این را
که کفار در جزا وسزا مثل مسلمانان باشند اِنَّ لَكُمْ فِيهِ بدرستی که شماراست در آن کتاب لَمَا
تَخَيَّرُونَ انچه خواهید که گزینید وآرزو برید اَمْ لَكُمْ اَيْمَانٌ یا مر شماراست عهدها وپیمانهای
موکد عَلَيْنَا بر ما که خداوندیم بَالِغَةٌ رسیده بنهایت تاکید وثابت شده اِلَىٰ يَوْمِ الْقِيٰمَةِ
تا روز رستخیز اِنَّ لَكُمْ انکه مر شماراست در آن عهد لَمَا تَحْكُمُونَ انکه حکم میکنید برای خود
از خیر وکرامت آن سرای سَلْهُمْ بپرس ای محمد مشرکان را که اَيُّهُمْ کدام شما بِذٰلِكَ زَعِيمٌ
بدین حکم پاینده است که در آخرت از عهده بیرون آید اَمْ لَهُمْ آیا ایشان راست شُرَكَاءُ انبازانند
در آن قول پاینده مر ایشان را تابان که شریک من میسازند فَلْيَاْتُوا پس گو بیایند بِشُرَكَائِهِمْ
بشریکان خود یعنی ایشان را بیارید بمدد خود اِنْ كَانُوا صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان
در انکه جنات نعیم بدیشان خواهد رسید يَوْمَ يُكْشَفُ بیارید در روزی که برداشته شود پرده
عَنْ سَاقٍ از کارهای پر هول وامری صعب ومهمی سخت یا برهنه شود ساق عرش یا تجلی کند حق
سبحانه وَيُدْعَوْنَ وخوانده شوند مردمان اِلَى السُّجُودِ بسجده کردن مر خدای را در لباب از ابو موسی
اشعری رض نقل کرده که حضرت رسالت صلعم فرمود که حق سبحانه وتعالی در آنروز نوای عظیم نماید وخلق

بسجده در افتند و در معالم از ابو سعید خدری رضه روایت کرده که حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله
فرمود که کشف کند پروردکار ما از ساق عرش خود و سجده کنند مر او را هر مؤمن و مؤمنه و باقی مانند آنانکه
در دنیا سجده به ریا و سمعه کرده باشند پس مر ایشان خواهد که سجده کنند پشت او یکباره کردد و نتوانند و در خبر است
که پشت کافر و منافق چون سرون کاو یک مهره شود فَلَا یَسْتَطِیعُونَ پس نتوانند سجده کردن خَاشِعَةً
أَبْصَارُهُمْ فروتن بود چشمهای ایشان یعنی خداوندان ابصار سر در پیش افکنده و شرمنده باشند تَرْهَقُهُمْ
فرو کیرد ایشان را ذِلَّةٌ خواری و نکونساری وَقَدْ كَانُوا و بدرستیکه بودند در دنیا که یُدْعَوْنَ
خوانده میشدند إِلَى السُّجُودِ بسجده کردن مر خدای را وَهُمْ سَالِمُونَ و ایشان تن درست بودند
و قادر بر آن و چون فرصت فوت کردند در این روز جز حسرت و ندامت بهره ندارد
مده فرصت از دست اکر بایدت که کوی سعادت ز میدان بری که فرصت عزیز است و چون فوت شد
بسی دست حسرت به دندان بری فَذَرْنِي پس بگذار مرا وَمَنْ يُكَذِّبُ و آن را که تکذیب میکند
بِهَذَا الْحَدِيثِ باین سخن که قرآن است یا حدیث بعث و حشر در این آیه تسلیه حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله و سلم و تهدید مکذبان سَنَسْتَدْرِجُهُمْ زود بود که بگیریم ایشان را درجه درجه یعنی عذاب
بدیشان نزدیکتر کردانیم پاره پاره مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ از انجا که ایشان ندانند یعنی هر بار که
خطا کنند ایشان را عطائی دهیم و ایشان آن را تفضل پندارند وَأُمْلِي لَهُمْ و مهلت دهیم ایشان را
در دنیا تا غره شوند آنکاه بگیریم إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ بدرستیکه عقوبت من محکم است بهیچ چیزی دفع
نشود چه کرفتن من سخت است کسی را طاقت آن نباشد أَمْ تَسْأَلُهُمْ آیا میطلبی ایشان را أَجْرًا
مزدی بدعوت و ارشاد فَهُمْ پس ایشان مِنْ مَغْرَمٍ از تاوان زدکی یعنی از غرامت آن اجر
مُثْقَلُونَ کران بارند و بدان سبب روی از تو میکردانند أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ آیا نزدیک
ایشان است در لوح محفوظ که مغیبات آن است فَهُمْ يَكْتُبُونَ پس ایشان می نویسند از انجا آنچه
حکم می کنند در تسویه مؤمن و کافر فَاصْبِرْ پس شکیبا باش لِحُكْمِ رَبِّكَ مر حکم آفریدکار خود را
بر تبلیغ وحی و تحمل آزار کفار وَلَا تَكُنْ و مباش در دل تنکی و شتاب زدکی كَصَاحِبِ الْحُوتِ
مانند صاحب ماهی یعنی یونس عم که صبر نکرد بر ایذای قوم و بی فرمان از میان ایشان بر فت تا بشکم ماهی محبوس
کشت إِذْ نَادَى یاد کن وقتی که بخواند پروردکار خود را در شکم حوت و کفت لا اله الا انت سبحانک
انی کنت من الظالمین وَهُوَ مَكْظُومٌ و او پر بر آمده بود از خشم و اندوه لَوْلَا أَنْ تَدَارَكَهُ

اکر نه است

الحاقة

اکر نه انست که در یافت او را نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ رحمتی از نزد پروردکار او بقبول توبه لَنُبِذَ
هر آینه افکنده شدی بِالْعَرَاءِ بصحرای خالی از کیاه وَهُوَ مَذْمُومٌ و او ملامت کرده
شده بودی فَاجْتَبَاهُ پس بر کزید او را رَبُّهُ پروردکار او به نبوت و رسالت و القای
وحی فَجَعَلَهُ پس کردانید او را مِنَ الصَّالِحِينَ از شایستکان یعنی پیغمبران کفته اند
این آیه وقتی فرود آمد که انحضرت میخواست که بر ثقیف دعای بد کند حق سبحانه فرمود که صبر
کن و آن دعا در توقف دار که کارها بصبر نیکو شود کارها از صبر کردد دل پسند
خرم آن کز صبر باشد بهره مند چون در افتادی بکرداب خرج صبر کن کالصبر مفتاح الفرج آورده اند که کوتاه نظران
قریش از قبیله ابن اسد جمعی را که بچشم بد شهرتی داشتند اختیار کرده بمواعید بسیار مستظهر ساخته تا بزخم
جمال عالم آرای حضرت خاتم الانبیا علیه الصلوة والسلام را از ساحت عالم محو سازند حق سبحانه برای عصمت وی از چشم بد این
آیه فرستاد وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا و بدرستیکه نزدیک بود که آنان که کافر شدند
لَيُزْلِقُونَكَ هر آینه بلغزانند و بیفکنند و هلاک کنند ترا بِأَبْصَارِهِمْ بچشمهای خود لَمَّا
سَمِعُوا الذِّكْرَ آن هنکام که شنیدند قرآن را که میخواندی وَيَقُولُونَ و میکفتند
إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ که این مرد را دیو کرفته است یعنی با او جنی است که او را تعلیم میدهد وَمَا
هُوَ و حال آنکه نیست قرآن إِلَّا ذِكْرٌ مکر پندی لِلْعَالَمِينَ مر عالمیان را یا نیست محمد
صلی الله علیه و آله و سلم مکر شرف عالمیان ای شرف جمله عالم بتو روشنی دیده عالم بتو
امام حسن بصری رح فرموده که دوای چشم زخم نیست مکر این آیه

بسم الله الرحمن الرحیم

الْحَاقَّةُ حالتی که حق است وقوع آن یا ساعتی که سزاوار است ترسیدن از آن مَا الْحَاقَّةُ
چه حالتی است و چه ساعتی است وَمَا أَدْرَاكَ و چه چیز کردانید که ترا مَا الْحَاقَّةُ
چه چیز است ساعتی که در آن واقع شود مکافات عملها مراد روز قیامت است و حاقه یعنی از اسمای
اوست كَذَّبَتْ تکذیب کردند ثَمُودُ وَعَادٌ قبیله عاد و ثمود بِالْقَارِعَةِ بروز قیامت
که کوبنده و در هم شکننده مردمان است فَأَمَّا ثَمُودُ اما قبیله ثمود فَأُهْلِكُوا پس هلاک
شدند بِالطَّاغِيَةِ بسبب طغیان خود یا بجهت فرقه طاغیه از ایشان چون قدار بن سالف و اصحاب او که ناقه را
پی کردند یا بصیحه از حد در کذشته که کس مثل آن نشنیده بود یعنی صیحه جبرئیل ع وَأَمَّا عَادٌ و اما قبیله عاد فَأُهْلِكُوا

پس هلاک شدند پس هیچ صَرْصَرٍ بادی سخت سرد عَاتِيَةٍ از حد در گذشته یعنی سر باز زننده از فرمان خازنان در خبر است که ذره از باد و قطره از آب فرستاده نشود بدنیا الا بوزن و مقداری معلوم مگر بقوم نوح و هود علیه السلام که آب و باد طغیان کردند و خزنه را تمکین ننمودند و در تفاسیر است که ملائکه باد دبور را ضبط نتوانستند کرد و خدای سَخَّرَهَا مسخر گردانید باد را عَلَيْهِمْ بر قوم عاد سَبْعَ لَيَالٍ هفت شب وَثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ و هشت روز از وقت صبح چهارشنبه تا وقت غروب چهارشنبه دیگر حُسُومًا روزها و شبها متوالی یا شوم بر عادیان فَتَرَى الْقَوْمَ پس تو میدیدی قوم عاد را اگر حاضر میبودی فِيهَا در آن اوقات صَرْعَى مردگان افتاده كَأَنَّهُمْ گوئیا ایشان از عظم اجسام أَعْجَازُ نَخْلٍ تنهاء درخت خرما اند خَاوِيَةٍ بر زمین افتاده یا خالی شده و کاواک گشته فَهَلْ تَرَى پس هیچ می بینی لَهُمْ مر ایشان را مِنْ بَاقِيَةٍ کسی مانده یعنی همه مستاصل شدند و یکی از ایشان نماند مقرر است که بودند در زمانه بسی شهان تخت نشین خسروان تخت نشان چه عاصفات قضا از مهب قهر وزید شدند خاک و از آن خاک نیز نیست نشان وَجَاءَ فِرْعَوْنُ و آمد فرعون وَمَنْ قَبْلَهُ و آمدند آنها که پیش از او بودند وَالْمُؤْتَفِكَاتُ و اهل دیههای مؤتفکه بِالْخَاطِئَةِ بگناه یعنی بشرک فَعَصَوْا پس عاصی شدند هر قومی رَسُولَ رَبِّهِمْ فرستاده پروردگار خود را فَأَخَذَهُمْ پس بگرفت خدای ایشان را أَخْذَةً رَابِيَةً گرفتنی سخت و زیاده بر عذاب امم دیگر إِنَّا لَمَّا طَغَى الْمَاءُ آن هنگام که طغیان کرد آب یعنی از حد در گذشت بوقت طوفان حَمَلْنَاكُمْ برداشتیم پدران شما را فِي الْجَارِيَةِ در کشتی رونده بآب یعنی سفینه نوح علیه السلام لِنَجْعَلَهَا تا گردانیم آن کشتی لَكُمْ برای شما تَذْكِرَةً پندی و عبرتی در نجات مؤمنان و هلاک کافران وَتَعِيَهَا و نگاه دارد این پند را أُذُنٌ وَاعِيَةٌ گوش نگاه دارنده که نفع گیرد بانچه شنود و در حدیث آمده که حضرت رسالت صلعم مرتضی علی علیه السلام را گفت که من از خدای درخواستم که گرداند گوش ترا اذن واعیه ای علی پس مرتضی علی علیه الصلوة والسلام گفت بعد از آن هیچ چیز را فراموش نکردم گرچه ناصح را اجو[ر] صد واعیه پند را اذنی باید واعیه گر نبودی گوش نهانی عیب گیر وحی ناوردی ز گردون یک بشیر فَإِذَا نُفِخَ پس چون دمیده شود فِي الصُّورِ در صور نَفْخَةٌ وَاحِدَةٌ یک دمیدن که نفخه صعقه است وَحُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ و برداشته شود زمین و کوه فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً یک شکستنی و مانند هبا کردند فَيَوْمَئِذٍ

پس آن هنگام وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ واقع شود واقع شونده یعنی قیامت قایم گردد وَانْشَقَّتِ السَّمَاءُ و بشکافد آسمان از طرف مجره فَهِيَ پس آسمان يَوْمَئِذٍ در آن روز وَاهِيَةٌ سست و ضعیف بود پس از قوت و استواری وَالْمَلَكُ و فرشتگان عَلَى أَرْجَائِهَا بر کنارهای آسمان باشند تا امر خدای در رسد و فرود آیند وَيَحْمِلُ و بردارند عَرْشَ رَبِّكَ عرش پروردگار تو را فَوْقَهُمْ بر زبر ملائکه بر اطراف آسمان اند يَوْمَئِذٍ آن روز ثَمَانِيَةٌ هشت ملک و امروز حاملان عرش چهارند و در معالم آورده که در آن روز حمله عرش هشت باشند بر صورت بز کوهی از سرهای ایشان تا زانوها آنمقدار باشد که از آسمان تا آسمانی و گفته اند هشت صنف از ملائکه بردارند که ایشان را نداند الا خدای يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ در آن روز عرضه کرده شوید بر خدای از برای محاسبه لَا تَخْفَى پنهان نماند بر خدای مِنْكُمْ از کردار و گفتار شما خَافِيَةٌ پوشیده که هست یعنی خدای بر خفایای شما مطلع است پس عرضه و حساب نه برای اطلاع است بر آن بلکه عدالت و فشای احوال بر خلایق فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ پس اما آنانکه داده شود كِتَابَهُ نوشته عمل او بِيَمِينِهِ بدست راست او فَيَقُولُ پس گوید از روی سرور هَاؤُمُ اقْرَءُوا بیائید بخوانید كِتَابِيَهْ کتاب مرا که در اینجا عملی نیست که من از اظهار آن شرم دارم در تبیان آورده که این کتاب دیگر است بغیر کتاب الاعمال که نوشته در آن بشارت جنت است و بر چهره کتاب حفظ مبا[د] بنده و خداوند است و کسی آن را نه بیند و نخواند پس صاحب آن کتاب گوید إِنِّي ظَنَنْتُ بدرستیکه من بیقین دانستم أَنِّي مُلَاقٍ آنکه من بیننده ام حِسَابِيَهْ حساب خود را یعنی دانستم که مرا حساب خواهند کرد آن را آماده شده ام فَهُوَ پس آنکس فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ در زندگانی باشد پسندیده صافی از کدورت و مقرون بحرمت و حشمت فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ در بهشتی بلند قُطُوفُهَا میوههای آن دَانِيَةٌ نزدیک که دست قایم و قاعد و مضطجع بوی رسد و رضوان ایشان را گوید كُلُوا بخورید از میوهها وَاشْرَبُوا و بیاشامید از شربتها هَنِيئًا خوردنی و آشامیدنی گوارنده بِمَا أَسْلَفْتُمْ بسبب آنچه عمل کردید فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ در روزهای گذشته یعنی در دنیا یا بواسطه آنکه روزه داشتید در روزهای گرم وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ و اما آنکس که دهند كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ نامه او بدست چپ او و بدیهای خویش بیند فَيَقُولُ پس گوید از روی ندامت يَا لَيْتَنِي ای کاشکی داده نشدمی یعنی بمن ندادی كِتَابِيَهْ کتاب مرا و من ندیدمی تا بر ملا فضیحت شدمی وَلَمْ أَدْرِ و کاشکی ندانستی امروز مَا حِسَابِيَهْ چیست حساب من چه حاصل نیست مرا جز عذاب و شدت يَا لَيْتَهَا

کاشکی مرگی که مردم بدان در دنیا کانت القاضیة بودی مرگی حکم کننده بقای ابد تا بعد از آن زنده نشدمی
ما اغنی دفع نکرد عنی از من عذاب را مالیه آنچه بود مرا از مال و تبع هلک عنی کم گشت از من
سلطانیه تسلط من بر مردم و فرمان گذاری یا حجتی که در دنیا چنگ در زده بودم پس خطاب در رسد
مرزبانیه را که خذوه بگیرید این گناهکار را فغلوه پس در غل کنید وی را یعنی دست وی را در گردن وی
بندید ثم الجحیم پس در آتش بزرگ صلوه در افکنید او را ثم فی سلسلة پس آنگاه در زنجیری
از آتش ذرعها گز آن سبعون ذراعا هفتاد گز بذراع ملک هر ذراعی هفتاد باع است هر باعی
از کوفه تا مکه فاسلکوه پس در آرید او را در آن یعنی در جبر او بهمه محکم تا حرکت نتواند کرد کعب الاحبار رض
گفت که اگر همه آهن که در دنیاست جمع کنند بوزن یک حلقه از آن زنجیر است و اگر حلقه از آن بر کوههای
عالم نهند چون ارزیز بگدازد انه بدرستیکه این کافر کان لا یؤمن بود که ایمان نمی آورد بالله
العظیم بخدای بزرگوار و لا یحض و بر نمی انگیخت خود را یعنی رغبت نمیکرد و حرص نداشت علی طعام
المسکین بر طعام دادن درویش فلیس پس نیست له الیوم مر او را امروز ههنا حمیم
اینجا خویشی که حمایت کند و لا طعام و نیست او را خوردنی الا من غسلین از غساله
دوزخیان لا یاکله نمیخورند آن را الا الخاطئون مگر گناهکاران و سر همه گناهان شرکست
فلا پس نه چنانست که کافران میگویند قرآن بر بافته و ساخته محمد است صلعم اقسم سوگند میخورم
بما تبصرون و ما لا تبصرون بآنچه می بینید و بآنچه نمی بینید از مغیبات یا بآنچه در روی زمین
و زیر زمین است یا باجسام و ارواح یا بانس و جن یا بکعبه و بیت المعمور یا به بر و بحر یا به تبلیغ محمد
و نزول جبرئیل عم یا بآثار رسالت حبیب من و لایه او جواب قسم اینکه انه بدرستیکه قرآن
لقول رسول هر آینه خواندن رسولیست کریم بزرگوار نزد خدای که محمد است صلی الله علیه و آله
وسلم و گفته اند جبرئیل عم و ما هو و نیست قرآن بقول شاعر سخن شاعر چنانچه ابو جهل میگوید
قلیلا ما تؤمنون اندکی تصدیق میکنید مراد عدم تصدیق است و لا بقول کاهن و نیست
قرآن سخن کاهن چنانچه عقبه بن ابی معیط گمان میبرد قلیلا ما تذکرون اندکی پند میگیرید یعنی متذکر
نمی شوید تنزیل قرآن فرو فرستاده است من رب العالمین از پروردگار عالمیان و لو تقول
و اگر افترا کند محمد چنانچه زعم شماست و بدروغ بر بندد علینا بر ما بعض الاقاویل یعنی سخنان را
لاخذنا هر آینه میگیریم ما منه بالیمین از وی قوت و توانائی را ثم لقطعنا پس ببریم منه

الوتین

المعارج

الوتین از وی رگ دل او را یعنی هلاک سازیم فما منکم من احد پس نیست از شما هیچکس یعنی
نیستید شما عنه حاجزین از آن دفع کنندگان هلاک را و انه لتذکرة و بدرستیکه قرآن
هر آینه پندیست للمتقین مر پرهیزکاران را چه ایشانند که بدان منتفع اند و انا لنعلم و بدرستیکه ما میدانیم
ان منکم که بعضی از شما مکذبین تکذیب کنندگانید مر قرآن را و انه و بدرستیکه قرآن
لحسرة هر آینه سبب حسرت است علی الکافرین مر کافران را روز قیامت که ثواب اهل
قرآن را مشاهده کنند و انه و بتحقیق که قرآن لحق الیقین درستی است بیگمان که از نزد حق بحق
منزل شده فسبح پس تسبیح گوی باسم ربک العظیم بنام پروردگار بزرگ خود یعنی تنزیه نمای
او را از صفات ناسزا و به ثناهای نیکو یاد کن

بسم الله الرحمن الرحیم

آورده اند که نضر بن حارث بر در مسجد ایستاده گفت خدایا اگر محمد بر حق است و آنچه میگوید از نزد تست
پس تو سنگی بباران بر سر ما یا ما را بعذاب الیم مبتلا کن آیه آمد که سأل سائل درخواست خواهنده
بعذاب واقع عذابی را که بود نیست للکافرین بدان کافران که قتل بدر است در دنیا
یا عذاب الیم در آخرت گفته اند سائل ابوجهل بود که گفت فاسقط علینا کسفا من السماء و قول آنکه است
که حضرت رسالت صلعم درخواست و استعجال نمود بعذاب ایشان و بهر تقدیر لیس له دافع نیست مر آن
عذاب را دفع کننده که باز دارد آن را من الله از جهت خدای چه اراده ازلیه بدان تعلق گرفته و مراد
الله مرفوع نگردد پس در صفت الله میگوید که ذی المعارج خداوند درجهای بلند است یعنی غرفهای
بهشت که برای دوستان خود مهیا کرده یا مصاعدی که برای صعود کلمات طیبات مقرر فرموده تعرج
الملائکة بالا میروند فرشتگان و الروح و جبرئیل یا قومی که اعظم اند از ملائکه الیه بسوی امر
خدا یعنی بموضعی که خدای فرماید فی یوم کان در روزی که است مقداره اندازه او
خمسین الف سنة پنجاه هزار سالهای دنیا اگر یکی از بنی آدم خواهد که سیر کند از دنیا تا آنجا که
محل امر ملائکه است و ایشان بیک روز میروند او بدین مقدار سال تواند رفت و ابن عباس رض فرمود
که مراد روز قیامت که بر کافران بدین درازی خواهد گذشت و گفته اند در عرصه گاه قیامت پنجاه موطن
و موقف خواهد بود و خلایق را در هر موقفی هزار سال باز دارند فیمابین آن موقف در جواهر التفسیر باز
باید جست و در فتوحات آورده که هر اسمی از اسماء الهی روزیست خاص که تعلق بدو دارد و در قرآن
دو روز از آنها مذکور است یوم الرب که هزار سال است و یوم ذی المعارج که پنجاه هزار سال است و بالا ایام اسما

وسنين ابديه وسرمديه در مطاوی این اوراق نگنجد ع هر سخن وقتی و هر نکته مکانی دارد فَاصْبِرْ پس شکیبائی
کن بر تکذیب مکذّبان صَبْرًا جَمِيلًا شکیبائی کن بر تکذیب مکذّبان صبرا جمیلا شکیبائی کردن
نیکو یعنی بی قلق و جزع و شکایه إِنَّهُمْ بدرستی که کافران يَرَوْنَهُ می بینند روز قیامت
بَعِيدًا دور از امکان یعنی میگویند نیست و نخواهد بود چنانچه در عرف میگویند که وقوع فلان کار
دورست یعنی محال مینماید وَنَرَاهُ و ما میدانیم قیامت را قَرِيبًا نزدیک بوقوع يَوْمَ تَكُونُ
السَّمَاءُ روزی که گردد آسمان كَالْمُهْلِ مانند فلزی گداخته یا دردی زیت یعنی فلک بگدازد
وَتَكُونُ الْجِبَالُ و گردد کوهها كَالْعِهْنِ مانند پشم رنگین زده شده یعنی سست شود و ریزه
ریزه وَلَا يَسْأَلُ حَمِيمٌ و نپرسد هیچ خویشی حَمِيمًا از گناه خویش یعنی هر کس را از کردار او سؤال
کنند يُبَصَّرُونَهُمْ بینا کرده شوند ایشان بخویشان خود یعنی هر کس خویش خود را شناسد و با حوال
او بینا گردد و داند که هر یک بعمل خود مؤاخذ باشند يَوَدُّ الْمُجْرِمُ دوستدار دو آرزو برد کافر لَوْ يَفْتَدِي
آنکه فدا دهد مِنْ عَذَابِ يَوْمِئِذٍ از عذاب آنروز بِبَنِيهِ به پسران خود یعنی ندا کند بعوض خود
پسرانرا که عزیزترین خلقان بودند بنزد وی تا ایشان عذاب کنند و وی خلاص یابد وَصَاحِبَتِهِ
و فدا دهد زن خود را که یار و همراز او بوده وَأَخِيهِ و برادر خود را که هم پشت و مددکار اوست
وَفَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ و خویشان خود را که جای داده اند او را در دنیا نزد خود یعنی پناه
گاه بوده اند وَمَنْ فِي الْأَرْضِ و دوستدارد که فدا دهد هر که در زمین است جَمِيعًا همه ایشان را
یعنی همه خلایق را خواهد که فدا دهد ثُمَّ يُنْجِيهِ پس برهاند او را از آن فدا دادن كَلَّا نه برهاند از
عذاب إِنَّهَا لَظَى بدرستیکه آتش دوزخ که مجرم از و فدا میدهد زبانه ایست خالص نَزَّاعَةً
کننده است لِلشَّوَى مر دست و پای مجرمان یعنی پوست سر ایشان را از صد ساله و دویست ساله
راه یعنی زبانه میزند و کافر را بخود میکشد چنانچه مقناطیس آهن را جذب کند تَدْعُو میخواند
آتش یعنی میکشد با زبانه او میخوانند و در معالم آورده که آتش بزبان فصیح بنام و لقب میخواند
مَنْ أَدْبَرَ کسی را که پشت بر حق کرده است وَتَوَلَّى و روی بگردانیده از فرمان الهی وَجَمَعَ
و جمع کرده است مال دنیا را فَأَوْعَى در باد دان کرده و نگاه داشته و حق خدای ادا نکرده إِنَّ الْإِنْسَانَ
بدرستیکه آدمی خلق آفریده شده است هَلُوعًا حریص بر مال فانی و بخیل از ادای حقوق ربانی در لباب
نقل از مقاتل میکند که هلوع جانوریست که در پس کوه قاف است و هر روز هفت صحرا خالی میکند از گیاه و

همه خشایی

همه خشایش آنرا میخورد و آب هفت دریا را می آشامد و در گرما و سرما صبر ندارد و هر شب در اندیشه آنست
که فردا چه خواهد خورد پس حق سبحانه در بی صبری و اندیشه روزی بدین دابه تشبیه میکند جانوری را که بجز آدمی است
معده چه پر شد سبب بیغمی است آدمی است آنکه نه سیری برد او بر سر سیری غم روزی خورد او خورده همه عمر چه بیش و چه کم
روزی هر روزه ز خوان کرم لطف ز ره حرص و الم هم چنان او هیچ غمی نیست بجز فکر نان او إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ
چون برسد او را ضرری مانند فقر و مرض جَزُوعًا جزع کننده بود و فریاد زننده وَإِذَا مَسَّهُ
الْخَيْرُ و چون برسد او را خیری یا نیکی مثل صحت و توانگری مَنُوعًا منع کننده بود نفس خود را از
طاعات و مال را از نفقه در راه حق و همه آدمیان بر این منوال مخلوق شده اند إِلَّا الْمُصَلِّينَ
مگر نمازگذارندگان الَّذِينَ هُمْ آنانکه ایشان عَلَى صَلَاتِهِمْ بر نماز خود دَائِمُونَ پیوسته اند
یعنی بهیچ شغل از آن باز نمانند و گفته اند در وقت ادای صلات سکنند و بجب و راست التفات
ننمایند وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ و آنانکه در مالهای ایشان حَقٌّ مَعْلُومٌ حقیقت دانسته شده
مثل زکوة مقرره و صدقات موظفه لِلسَّائِلِ برای درویش خدا دهند وَالْمَحْرُومِ و برای محتاجی که
نخواهد وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ و آنانکه تصدیق کرده اند بِيَوْمِ الدِّينِ بوقوع روز جزا
و نشانه تصدیق قیامت اشتغالست بطاعت و عبادت وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه ایشان مِنْ
عَذَابِ رَبِّهِمْ از آفریدگار خویش مُشْفِقُونَ ترسانند و عذاب ترس الهی با جتناب است
از ملاهی و مناهی إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ بدرستیکه عذاب پروردگار ایشان غَيْرُ مَأْمُونٍ
مأمون نیست یعنی از آن ایمن نتوان بود که البته بعاصیان خواهد رسید وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه
ایشان لِفُرُوجِهِمْ مر فرجهای خود را حَافِظُونَ نگاه دارندگانند إِلَّا عَلَى أَزْوَاجِهِمْ
مگر بر زنان خود أَوْ مَا مَلَكَتْ یا بر آنانکه مالک شده است أَيْمَانُهُمْ پس بدرستیکه
دستهای ایشان را یعنی کنیزکان که ملک یمین در ایشان تصرف توان کرد فَإِنَّهُمْ پس
بدرستیکه ایشان غَيْرُ مَلُومِينَ ملامت کرده گان نیستند بر ترک حفظ فروج نسبت بزنان و کنیزکان
خود فَمَنِ ابْتَغَى پس هر که طلب کند منکحی وَرَاءَ ذَلِكَ جز این که گفته شد فَأُولَئِكَ پس
آنگروه هُمُ الْعَادُونَ ایشان از حد در گذرندگانند و وطی ذکران و بهایم و بقول بعضی
استمتاع بالید نیز داخل عدوان است وَالَّذِينَ هُمْ و آنانکه ایشان لِأَمَانَاتِهِمْ مر امانتهای
خود را وَعَهْدِهِمْ و پیمانهای خویش را رَاعُونَ رعایت کننده گانند خواه امانت حق و خلق

وخواه پیمان آفریدگار و آفریدگان که همه نگاه داشتن وملاحظهٔ امانت گذاری و وفاداری در آن فرو نگذاشتن
اگر می بایدت زانکه امانت فرو مگذار قانون امانت بهر عهدی که می بندی وفا کن رسوم حق گذاری را ادا کن
وَالَّذِينَ هُمْ وآنانکه ایشان بِشَهَادَاتِهِمْ بگواهی خود قَائِمُونَ ایستادگانند یا اقامت شهادت
می کنند در آنچه میدانند از حقوق عباد الله وحفص شهادات را جمع میخوانند جهت تنوع اقسام آن وَ
الَّذِينَ هُمْ وآنانکه ایشان عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ بر نماز خویش يُحَافِظُونَ محافظت می کنند یعنی بآداب
وشرایط آن قیام مینمایند وتکرار ذکر صلوة در مفتتح ومختتم این آیات دلیل فضل وشرف این عبادتست
بر سایر عبادات وگفته اند دوام تعلق بفرایض دارد ومحافظت بنوافل أُولَٰئِكَ آنگروه که باین صفتها
موصوفند فِي جَنَّاتٍ در بوستانها اند روز قیامت مُكْرَمُونَ گرامی شدگان بثواب ابدی و
جزای سرمدی بعد از نزول این آیه مشرکان گرد اگرد حضرت رسالت صلعم حلقه زدند واستهزاکنان گفتند
اگر محمد طمع میدارد بوستانهای عقبی ما نیز طمع میداریم که پیش از ایشان یابیم آیه آمد که فَمَالِ الَّذِينَ
كَفَرُوا پس چیست وچه بوده است مر آنانرا که نگرویدند وازین صفتها که مذکور شد بی بهره ماندند
قِبَلَكَ بسوی تو مُهْطِعِينَ شتابندگان عَنِ الْيَمِينِ از جانب راست وَعَنِ الشِّمَالِ از طرف چپ
عِزِينَ گروه گروه حلقه زدگان أَيَطْمَعُ آیا طمع دارد كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ هر مردی را از ایشان أَنْ
يُدْخَلَ آنکه درآورده شود با مؤمنان جَنَّةَ نَعِيمٍ در بوستان با نعمت یعنی مشرکان را داعیه
آنست که بی نقد ایمان ایشان را در چهار بازار روضات جنات دخول دهند كَلَّا نه چنین است
وکافر را در بهشت راه نیست إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ بدرستیکه ما آفریدیم ایشانرا مِمَّا يَعْلَمُونَ
از آنچه میدانند یعنی نطفه آلوده که آنرا هیچ نوع با عالم قدس مناسبتی نیست پس اگر کسی از لوث کدورت
صافی نگردد و باخلاق ملکی متخلق نشود استقرار دخول جنت نخواهد داشت فَلَا پس نه چنانست که کفار
میگویند أُقْسِمُ سوگند میخورم بِرَبِّ الْمَشَارِقِ بآفریدگار مشرقها که آفتاب دارد در سال که هر روز
از نقطهٔ دیگر طلوع مینماید وَالْمَغَارِبِ وبخداوند مغربها که آفتاب راست وهر روز بنقطهٔ دیگر غروب
میکند وگفته اند مراد مشارق ومغارب نجوم است چه هر یک از ایشان را محل شروق از دایرهٔ افق نقطهٔ
دیگر است و بر هر تقدیر قسم یاد میکند إِنَّا لَقَادِرُونَ بدرستیکه ما توانائیم عَلَىٰ أَنْ نُبَدِّلَ
بر آنکه بدل کنیم یعنی این مشرکان را هلاک سازیم وبدل آریم از ایشان خلق خَيْرًا مِنْهُمْ بهتر از ایشان
و فرمان بردارتر وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ ونیستیم ما مسبوق شدگان یعنی کسی بر ما پیشی نتواند گرفت

از ارادهٔ امری

نوح

از ارادهٔ امری که کنیم ومغلوب نتوانند ساخت در اظهار آن فَذَرْهُمْ پس بگذار ایشانرا يَخُوضُوا
تا شروع کنند در باطلها وَيَلْعَبُوا و ببازی مشغول شوند در دنیا حَتَّىٰ يُلَاقُوا تا وقتیکه ملاقات کنند
يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ روز خود را آن روزی که وعده داده شده اند بدان که بدر است یا قیامت
حکم این آیه بآیهٔ قتال رقم نسخ یافته يَوْمَ يَخْرُجُونَ روزی که بیرون آیند مِنَ الْأَجْدَاثِ
از گورها سِرَاعًا شتابندگان باجابت دعوت اسرافیل كَأَنَّهُمْ إِلَىٰ نُصُبٍ بسوی علم بر پای کرده
يُوفِضُونَ می شتابند چنانچه سپاه پراکنده که علم خود قایم بینند وبجانب وی شتاب کنان روند خَاشِعَةً
فروتن و ذلیل أَبْصَارُهُمْ دیدهای ایشان یعنی خداوندان دیدها سر در پیش افکنده تَرْهَقُهُمْ
بپوشد ایشانرا یعنی فرو گیرد ذِلَّةٌ خواری ذَٰلِكَ این است الْيَوْمُ الَّذِي آنروزی که در دنیا
كَانُوا يُوعَدُونَ بودند که بدان ایشان وعده کرده میشدند

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا بدرستیکه فرستادیم نوح علیه السلام را إِلَىٰ قَوْمِهِ بسوی گروهی از آل
قابیل أَنْ أَنْذِرْ بآنکه بیم کن قَوْمَكَ گروه خود را و بترسان مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَهُمْ
پیش از آنکه بیاید بر ایشان عَذَابٌ أَلِيمٌ عذاب دردناک که طوفانست یا عذاب آخرت قَالَ
گفت نوح ع يَا قَوْمِ ای گروه من إِنِّي لَكُمْ بدرستیکه من شما را نَذِيرٌ بیم کننده ام مُبِينٌ
آشکارا بیم که آن من رسانم بشما أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ آنکه بپرستید خدایرا بیگانگی وَاتَّقُوهُ وبترسید
از عقوبت او یا بپرهیزید از نافرمانی او وَأَطِيعُونِ وفرمان برید مرا در هر چه فرمایم ونهی کنم
يَغْفِرْ لَكُمْ تا بیامرزد خدای شما را مِنْ ذُنُوبِكُمْ بعضی از گناهان شما که قبل از اسلام مرتکب
آن شده باشید وَيُؤَخِّرْكُمْ وباز پس دارد شما را از عقوبات ومهلکات یعنی زنده دارد
شما را إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى تا وقتیکه نام برده که مدت زندگانی منقضی شود إِنَّ أَجَلَ اللَّهِ
بدرستیکه مدتی که خدای تقدیر کرده إِذَا جَاءَ هرگاه که بیاید چون مقدر ومقرر کرده لَا يُؤَخَّرُ
باز پس افکنده نشود وصاحب آن اجل را مهلت نبود روزی که اجل درآید از پیش و پست
ممکن نیست که مهلت دهد یک نفست یاری نرسد در آندم از هیچ کست بر باد شود جمله هوا و هوست
لَوْ كُنْتُمْ اگر هستید شما که بفکر ونظر تَعْلَمُونَ بدانید چیزی را پس این را بدانید که در اجل تأخیر
واهمال نیست القصه نوح ع بفرمان الهی نهصد وپنجاه سال قوم را دعوت کرد وایشان سرکشی نموده وعناد

ورزیده در آزار و ایذاء او از خود بتقصیر راضی نبودند تا وقتی که نوح علیه به تنگ آمد قال رب گفت
ای پروردگار من انی دعوت قومی بدرستی که من خوانده ام قوم خود را بطاعت و عبادت تو لیلا
ونهارا شب و روز یعنی پیوسته دعوت کردم فلم یزدهم پس نیفزود ایشان را دعائی خواندن
و دعا کردن من الا فرارا مگر گریختن و رمیدن از ایمان و طاعت وانی و بدرستیکه من کلما
دعوتهم هر گاه که بخواندم ایشان را بتوحید و عبادت لتغفر لهم تا تو بیامرزی ایشان را بسبب
قبول آن جعلوا درآوردند اصابعهم انگشتان فی آذانهم در گوشهای خود و راه گذر سامع
از استماع دعوت بربسته واستغشوا و بسر درکشیدند ثیابهم جامهای خود را تا مرا و را نبینند
واصروا و ایستادند بر کفر واستکبروا و سرکشی کردند از متابعت من استکبارا سرکشی
کردن بزرگ ثم انی پس بدرستی که من با وجود اصرار و استکبار دعوتهم دعوت کردم ایشان را
جهارا آشکارا در محافل ایشان ثم انی پس بتحقیق که من اعلنت لهم آشکارا کردم
مر بعضی از ایشان را یعنی باشکارا آواز بر داشتم و تکرار کردم دعوت را واسررت لهم و براز نیز
گفتم مر بعضی از ایشان را دیگر اسرارا راز گفتنی یعنی بهر وجه که توانستم طریق دعوت فرو نگذاشتم
و در مجالس و خلوت بسر و علانیه ایشان را بحق خواندم و چون قهاری تو باران از ایشان باز گرفت
و زنان ایشان را عقیم ساخت و ایشان رجوع بمن کردند فقلت استغفروا پس گفتم آمرزش
طلبید ربکم از پروردگار خود یعنی توبه کنید از کفر انه کان بدرستیکه هست خدای
غفارا آمرزنده توبه کنندگان و چون شما توبه کنید یرسل السماء بفرستد ابر را
علیکم بر شما مدرارا بارنده پی در پی و یمددکم و مدد دهد شما را باموال
بمالها و بنین و پسران یعنی بسیار گرداند اموال و اولاد شما را و یجعل لکم و بدهد مر شما را
جنات بوستانهای مشتمل بر میوه و یجعل لکم و بدهد و جاری گرداند برای شما
انهارا جویهای آب ما لکم لا ترجون چیست شما را که امید ندارید یعنی نمیترسید
لله مر خدای را وقارا عظمتی و بزرگواری مراد آنست که اعتقاد نمیکنید بزرگی او را
تا نترسید از نافرمانی ما چیست که از عظمت او نمیترسید وقد خلقکم و حال آنکه بیافرید
شما را اطوارا گونه گونه مختلف در خلق و خلق یا از اطوار نطفه بعلقه برده و از آنجا بمضغه
تا آخر و این دلیلیست بر قدرت کامل و حکمت شامل الم تروا کیف آیا نمی بینید که چگونه

خلق الله

سبع

خلق الله بیافرید خدای سبع سموات هفت آسمانها طباقا طبقه بالای طبقه وجعل القمر
و گردانید ماه را فیهن در یکی از ایشان نورا روشن و در بعضی تفاسیر است که جرم قمر در آسمان
دنیاست و نور وی می تابد در آسمانها چنانچه بزمین می تابد و آنها را روشن میسازد وجعل
الشمس و گردانید آفتاب را سراجا چراغ اهل زمین تا چنانچه چراغ ظلمت را از حوالی میراند آفتاب
تیرگی شب را از عرصه زمین محو میگرداند و حضرت رسالت صلعم بجهت آنکه چراغ گفت که نور وی تاریکی
کفر و نفاق را از عرصه عالم زداید   چراغ چشم و دل چشم و چراغ جان رسول الله که شمع ملت آن
از پرتو احکام او درخشان   در این ظلمت سرا گر نه چراغ افروختی شرعش کجا کس را خلاصی بودی از تاریکی طغیان
والله انبتکم و خدا برویانید شما را یعنی نهال وجود پدر آدم را من الارض از زمین
پس برست آدم را از خاک نباتا رستنی و چون پدر ما را از خاک آفرید پس ما همه از خاک مخلوق
باشیم ثم یعیدکم پس باز خواهد برد شما را فیها در زمین بعد از موت بقبر و آورد
ویخرجکم و بیرون آرد شما را از قبر اخراجا بیرون آوردنی از برای حساب و جزا والله
جعل و خدای گردانید لکم الارض برای شما زمین را بساطا فرشی گسترده که آرام
بود و رفتن در وی شاید لتسلکوا منها تا میروید از زمین سبلا فجاجا براههای گشاده
بعد از این مواعظ و نصایح عوام قوم نوح ع متامل شدند و خواص و رؤسای ایشان را اضلال و اغوا
نمودند تا از آنچه بودند بدتر و جفا کارتر گشته در عصیان و عناد افزودند قال نوح گفت نوح علیه السلام
بعد از مشاهده این حال رب انهم ای پروردگار من بدرستیکه ایشان یعنی عامه امت من عصونی
عاصی شدند در من واتبعوا و پیروی کردند من لم یزده آنرا که زیاده نکرد مر او را ماله
وولده مال و فرزندان او الا خسارا مگر زیانکاری و گمراهی یعنی فرمان من نبردند
و متابعت کردند مهتران خود را که مغرور بودند بمال و فرزند ومکروا و مکر کردند بزرگان قوم مکرا
کبارا مکر بزرگ که سفله و ادانی را بحیله جانب خود کشیدند و بر ایذای من تحریص کردند وقالوا
لا تذرن و گفتند دست باز مدارید آلهتکم از عبادت خدایان خود ولا تذرن و مگذارید
ودا ود آن صنمی بوده بر صورت مردی ساخته ولا سواعا و نه سواع را و آن بصورت
زنی بوده ولا یغوث و نه یغوث را و آن بصورت شیری بوده ویعوق و نه یعوق را و آن
بصورت اسبی بوده ونسرا و نه نسر را و آن بصورت کرکسی بوده و اشهر آنست که اینها اسامی پنج

مرد صالح است که میان آدم و نوح علیهما بوده اند و بر ایشان اعتقاد تمام داشتند بعد از مرگ ایشان بصورت
ایشان از چوب و سنگ پیکرها ساختند و تعظیم آن مینمودند و بمرور زمان به پرستش ایشان مشغول گشتند
و بعد از طوفان ابلیس لعین آن بتان را بیرون آورد و عرب را بپرستش آن بتان فرمود و قبیلهٔ کلب ود داشتند
در دومة الجندل و سواع در قبیلهٔ هذیل بود بر ساحل بحر و یغوث را مذحج و بنو غطیف و بنی مراد
اختیار کردند و یعوق در میان همدان افتاد و نسر معبود اهل حمیر بود و آل ذی الکلاع القصه نوح ع
با حق سبحانه مناجات کرد که خدایا اکابر قوم اصاغر را گفتند که دست از این بتان باز مدارید وَقَدْ
أَضَلُّوا و حال آنکه رسوا کردند رؤسای قوم بااین بتان كَثِيرًا بسیاری را از ضعیفه وادانی
وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ و میفزای بار خدایا مر ستمکاران را إِلَّا ضَلَالًا مگر هلاکت
و عذاب مِمَّا خَطِيئَاتِهِمْ از برای گناهان قوم نوح أُغْرِقُوا غرقه شدند بطوفان فَأُدْخِلُوا
نَارًا پس در آورده شدند بآتش در قبر و گفته اند در آخرت فَلَمْ يَجِدُوا لَهُمْ پس نیافتند
برای خود از آنها که بخدائی گرفته بودند مِنْ دُونِ اللَّهِ بجز خدای أَنْصَارًا یارانی که عذاب
طوفان از ایشان باز دارد آورده اند که حق سبحانه وتعالی حضرت نوح را علیه خبر کرد که دیگر از قوم
تو کسی ایمان نخواهد آورد و از ایشان فرزندی که ایمان آرد هم متولد نخواهد شد پس نوح علیه السلام
مناجات کرد وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ و گفت نوح ای پروردگار من لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ
مگذار بر روی زمین مِنَ الْكَافِرِينَ از ناگرویدگان دَيَّارًا دور کننده یعنی کسی که آید
و رود و مراد هلاکت عامست یعنی هیچ کافر را زنده مگذار إِنَّكَ إِنْ تَذَرْهُمْ بدرستیکه
تو اگر بگذاری ایشان را يُضِلُّوا عِبَادَكَ گمراه کنند بندگان ترا یعنی خواهند که مؤمنان را
اضلال نمایند وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا و نزایند مگر فجور کننده كَفَّارًا ناسپاس چون
بالغ شوند فاجر و غادر باشند رَبِّ اغْفِرْ لِي ای پروردگار بیامرز مرا وَلِوَالِدَيَّ و مر
پدر و مادر مرا والد نوح علی نبینا و علیه السلام ملک بن متوشلخ بود و مادرش بانشا قول شمخا
بنت انوش و هر دو مؤمن بودند لاجرم درخواست نمود که ایشان را بیامرز وَلِمَنْ دَخَلَ و هر کس را
که در آید بَيْتِيَ بخانه و منزل یا بکشتی یا بمنزل من مُؤْمِنًا در حالتی که مؤمن بود وَلِلْمُؤْمِنِينَ
وَالْمُؤْمِنَاتِ و بیامرز مردان و زنان گرویده را که باشند تا قیامت و گفته اند مراد از این
امه موجود اند از ابن عباس رض منقولست که همچنانچه دعای نوح علیه درباره کافران مستجاب شد

در شان اهل ایمان

رحمن

در شان اهل ایمان نیز بعز اجابت رسیده و دیگر دعا فرمود که وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ و میفزای ستمکاران
یعنی کافران را إِلَّا تَبَارًا مگر هلاکت سختی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قبل از این مذکور شد که گروهی از جن در بطن نخله بملازمت حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله رسیده
استماع قرآن نموده ایمان آوردند تا وردی گوید که آنحضرت سورهٔ اقرء میخواند و ایشان نه تن بودند
یا هفت سه از اهل حران و چهار از نصیبین و صاحب کشاف آورده که از شیصبان بودند و ایشان اعظم
و اکثر قبایل جن اند و عامهٔ لشکر ابلیس از ایشانست و آن گروه که ایمان آوردند بمیان قوم خود رفته انواع
سخنان گفتند و حق سبحانه در این سوره از آن خبر داد که قُلْ بگوای محمد أُوحِيَ إِلَيَّ وحی کرده شد بمن
أَنَّهُ اسْتَمَعَ آنکه شنیدند قرآن را در بطن نخله نَفَرٌ گروهی از ده کمتر و از سه بیشتر بودند مِنَ
الْجِنِّ از گروه جن فَقَالُوا پس گفتند چون بمیان قوم خود رفتند که ای قوم إِنَّا سَمِعْنَا بدرستیکه ما
شنودیم قُرْآنًا عَجَبًا قرآنی شگفت یعنی چیزی عجب که بکلام بشر نماند و کسی بر انشاء مثل آن قدرت
ندارد يَهْدِي راه می نماید إِلَى الرُّشْدِ یعنی براستی و صواب و صلاح دین و دنیا فَآمَنَّا
بِهِ پس گرویدیم بآن وَلَنْ نُشْرِكَ و هرگز شرک نیاریم انباز نگیریم بِرَبِّنَا به پروردگار ما
أَحَدًا یکی را از اصنام و آلهه و غیر آن چنانچه پیشتر شرک میآوردیم انباز نگیریم وَأَنَّهُ تَعَالَى
و بدرستیکه بزرگست جَدُّ رَبِّنَا ملک آفریدگار ما برتر است عظمت و جلال او از مجانست با مخلوقات
مَا اتَّخَذَ و انگرفت صَاحِبَةً زنی چنانچه بعضی از بنو ملیح گویند وَلَا وَلَدًا و نه فرزندی چنانچه
یهود و نصاری اعتقاد کنند وَأَنَّهُ كَانَ يَقُولُ و بدرستیکه هست که میگوید سَفِيهُنَا جاهل و نادان ما
یعنی ابلیس عَلَى اللَّهِ بر خدای شَطَطًا سخن دور که نسبت صاحبه و ولد است بوی وَأَنَّا ظَنَنَّا و ما پنداشتیم
أَنْ لَنْ تَقُولَ الْإِنْسُ آنکه نگویند آدمیان وَالْجِنُّ و جنیان عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدای دروغی
لاجرم هرچه سفیه ما میگفت ما باور میکردیم چون قرآن شنودیم دانستیم که دروغ بر خدای میبست وَأَنَّهُ
كَانَ و بدرستیکه بودند رِجَالٌ مِنَ الْإِنْسِ مردان از آدمیان که در بعضی انکه يَعُوذُونَ
پناه گرفتندی بِرِجَالٍ مِنَ الْجِنِّ بمردان از جنیان و آنچنان بود که چون کسی به بیابان هولناک رسیدی
گفتی پناه میگیرم بسید این وادی از شر سفهای قوم او و اعتقاد او آن بود که بدان استعاذه آن شخص سالم
و مامون بماند و اهل مکه در مواطن هایله گفتندی اعوذ بحذیفه ابل بدر من بمن هذه البوادی فَزَادُوهُمْ
پس بیفزودند آدمیان جنیان را بسبب این استعاذه رَهَقًا کبر و سرکشی و جهل تا گفتند بزرگی ما بمرتبه ایست که آدمیان

بما پناه میجویند و انهم و بدرستیکه آدمیان یعنی کفار ایشان ظنوا گمان بردند کما ظننتم هم چنانکه شما
گمان برده اید ای جن ان لن یبعث الله آنکه برنانگیزد خدای احدا یکی را از مردگان برای حساب
و جزا وانا لمسنا السماء و بدرستیکه ما مس کردیم آسمان را و برای استراق سمع بالا رفتیم و خواستیم
که بوی در آئیم فوجدناها پس یافتیم آسمان را ملئت پر کرده شده حرسا شدیدا
از پاسبانان توانای محکم یعنی ملائکه که منع جن نام زد شده اند و شهبا و از ستارگان
درخشنده آتش فشان که جهت رجم دیوان متعین کنند وانا کنا نقعد و بدرستیکه ما بودیم
که می نشستیم منها از آسمان مقاعد در نشستگاهها للسمع برای شنیدن اخبار آسمان
یعنی قبل از مبعث پیغمبر صلعم بر آسمان میرفتیم و در مقاعد خالی از حرس و شهب می نشستیم فمن یستمع
الآن پس هر که از حق طلب شنیدن میکند اکنون یجد له می یابد برای خود شهابا ستاره
روشن آتشبار رصدا نگاه دارنده و مترصد ایستاده یعنی برای سوختن وی وانا لا ندری
و بدرستیکه نمیدانیم اشر ارید آیا بدی خواسته شده است از حراست آسمان و باز داشتن ما
ازان بمن فی الارض بکسانی که در زمین اند از آدمیان ام اراد بهم یا خواسته است بدیشان
ربهم آفریدگار ایشان رشدا خیری و صلاحی وانا منا الصالحون و بدرستی که از جن ما
شایستگان هستند یعنی نیکو کار رسائی در خیر و منا دون ذلک و از ما فروتر هستند یعنی
میانه روان کنا طرائق قددا و ما هستیم خداوندان طریقها و مذهبها متفرقه و مختلفه و در معالم
از امام حسن بصری رح نقل کرده که چنانچه در میان انس اهل مذاهب مختلفه هستند چون قدریه و مرجیه و رفضیه
و غیر ایشان در میان جن نیز هستند وانا ظننا و بدرستیکه ما نیز دانستیم ان لن نعجز الله
آنکه عاجز نمیتوانیم ساخت خدای را هر جا باشیم فی الارض در زمین یعنی اگر بما کاری خواهد ما او را عاجز
نمیتوانیم کرد بواسطه سکون و ثبات در مقام خود برای مقاومت و لن نعجزه و عاجز نمیسازیم
وی را هربا از روی گریختن باطراف آفاق یا حوالی کوه قاف وانا و بدرستیکه ما لما سمعنا
الهدی آنگاه که شنیدیم قرآن را که سبب هدایت عالمیان است آمنا به گرویدیم بوی یا
بآنکس که از وی شنیدیم یعنی پیغمبر صلعم و مقرر است که هیچ پیغمبری مبعوث نبود الا آنحضرت رسالت پناه صلعم
که انس و جن را دعوت او فرا رسیده و خوان تبلیغ او در نظر خواص و عوام کشیده   داخل اند در دعوت او جن و انس
تا قیامت امتش هر نوع جنس اوست سلطان و طفیل او همه اوست شاهنشاه و خیل او همه فمن یؤمن

پس هر که بگرود

پس هر که بگرود بربه بآفریدگار خود فلا یخاف پس او نترسد بخسا از نقصان در جزای او و لا
رهقا و نه از ستم بد و نه از عیب بد وانا منا المسلمون و بدرستیکه از بنی نوع ما مسلمانانند
گرویده به پیغمبر صلعم و متدین بدین اسلام و منا القاسطون و از ما بیدادگرانند بر خود که
شرک آورده اند و فرمان حق نبرده فمن اسلم پس هر که گردن نهد امر خدای را هم چنانکه ما کرده ایم
فاولئک پس آن گروه گردن نهادگان تحروا قصد کرده اند رشدا راه راست را و از آن راه
بمقصد خواهند رسید و اما القاسطون اما ستمکاران فکانوا لجهنم مر آتش دوزخ را
حطبا هیمه که بدان افروخته شود چنانکه بکفار آتش افروخته می شود و ان لو استقاموا و دیگر
وحی کرده اند بمن که اگر مستقیم شوند اهل مکه علی الطریقة بر راه راست یعنی ایمان آرند لاسقیناهم
هر آینه بدهیم ایشان را ماء غدقا آبی بسیار بعد از قحط و تنگ سال یعنی روزی بر ایشان
فراخ گردانیم یا اگر جن بر اسلام استقامت ورزند ایشان را نعمت بسیار ارزانی داریم یعنی از وعید آخرت
امان دهیم و ازین بزرگتر و بسیارتر نعمتی نیست و جمعی اعم گرفته اند یعنی اگر جن و انس مستقیم باشند بر اسلام
ایشان را بسعت معیشت سرافراز گردانیم لنفتنهم فیه تا بیازمائیم ایشان را در زندگانی که
بوظایف شکر چگونه قیام می نمایند و من یعرض و هر که اعراض کند عن ذکر ربه از یاد کرد
نعمت پروردگار خود و سپاس داری نکند یسلکه در آرد او را خدای عذابا صعدا در
عذاب سخت که فرح و راحت در رو نبوده و ان المساجد و دیگر بمن وحی آمده که مسجدها لله
مر خدای راست و خاص است بدو فلا تدعوا پس مخوانید در آن مع الله با خدای احدا
یکی را چنانچه یهود و نصاری در کنایس و صوامع خود عزیر و مسیح را علیهما السلام بالوهیت یاد می کنند
چنانچه مشرکان در حوالی بیت الحرام میگویند لبیک لا شریک لک لک هو لک گفته اند مراد از اینها
مساجد تمام روی زمین است که مسجد سید المرسلین است صلعم لقوله جعلت لی الارض مسجدا یعنی در هیچ
بقعه با یاد خدای یاد دیگری نیکو نباشد   دل را بجز از یاد خدا شاد مکن   با یاد وی از کسی دگر یاد مکن
و انه لما قام و بدرستیکه آن هنگام که برخاست عبد الله بنده خدای یعنی محمد صلعم
در بطن نخله یدعوه میخواند خدای را و نماز میگذارد و جن قرائت او می شنوند کادوا یکونون
نزدیک بود که باشند علیه لبدا بروی جفیده گان از غایت ازدحام و در آنکه حق سبحانه پیغمبر
خود را گفته نکتهها بسیار است و در آنها را آمد که آنحضرت را هیچ نام خوشتر ازین نام نیامده چه شرط عبادت و عبودیت

بروجهی که آنحضرت قیام نموده هیچ کس را قدرت اقامت بر آن نبوده لاجرم در وقت عروج آنحضرت بر منازل ملکی
باین اسم مذکور شد که سبحان الذی اسری بعبده و بهنگام نزول قرآن از مدارج فلک او را بهمین یاد می کند
که تبارك الذی نزل الفرقان علی عبده   آن بنده شعار بنده کی دوست کز جمله بندگان گزین اوست
دادند ز بنده کیش راهی کان راه ندید هیچ شاهی کفار مکه حضرت رسالت را صلعم گفتند عجب کاریست که پیش گرفته
و در بزرگ و مهلکه شروع نموده از این مهم برگرد و از این امر رجوع کن تا ما ترا پناه گیریم و حمایت کنیم آیت آمد
که قل بگو با مشرکان که بهر حال انما ادعوا جز این نیست که میخوانم یعنی می پرستم ربی پروردگار خود را
ولا اشرك به و با باز مگیرم بدو احدا یکی را قل انی لا املك بگو بدرستیکه من مالک نیستم
لكم برای شما ضرا دفع ضرری را ولا رشدا و نه رسانند خیر و صلاح را یعنی من بنده ام و کار
بنده پرستش پروردگار است قل انی لن یجیرنی بگو بدرستیکه زنهار ندهد مرا و در پناه نگیرد
من الله از عذاب خدای احد یکی یعنی اگر خدای من خواسته باشد عذاب کسی مرا حمایت نتواند کرد ولن
اجد و نیابم هرگز من دونه بجزوی ملتحدا پناهی که روی بدان دارم الا بلاغا لکن مر پیغام
بشما رسانیدنی که کفا نیست شما را من الله از نزد خدای و رسالاته و میرسانم پیغامهای فرستاده
وی ومن یعص الله و هر که نافرمانی کند خدای را در پرستش او و رسوله و فرستاده او را در امر و نهی
فان له پس بدرستیکه مر او راست نار جهنم آتش دوزخ خالدین جاوید فیها باشند در آن
ابدا همیشه بی خلاص از آن و امروز کافران ترا ضعیف و بی یار میدانند و در تو عاصی میشوند حتی اذا
اذا رأوا تا وقتیکه ببینند ما یوعدون آنچه وعده داده شده اند در دنیا مثل واقعه بدر
یا در آخرت فسیعلمون پس زود بدانند چون عذاب موعود ببینند که از گروه مؤمن و کافر من اضعف
کیست ضعیفتر ناصرا از جهت یار واقل عددا و کیست کمتر از روی عدد و معلوم شود که ناصر
که قوی تر است و بیشتر و یار که ضعیفتر است و کمتر کفار بعد از نزول این آیت گفتند آیا این موعود کی خواهد
بود قل بگو که آنچه وعده کرده اند راست و درست است لکن وقت آن بر من مخفی است ان ادری
نمیدانم اقریب آیا نزدیک است ما توعدون آنچه وعده داده شده اید از عذاب ام یجعل
له ربی امدا مقرر کرده است خدای من مر او را امدا زمان دور عالم الغیب اوست داننده
پوشیده ها فلا یظهر پس آشکارا نسازد و مطلع نگرداند علی غیبه احدا بر غیبی که مخصوص است
بعلم او یکی را الا من ارتضی مگر آن را که پسندد من رسول از فرستاده خود که او را بر بعضی از آن اطلاع دهد

تا معجزی

المزمل

تا معجزی بود و مراد از این رسول محمد است صلعم فانه یسلك پس بدرستیکه در می آرد خدای یعنی میسازد
من بین یدیه از پیش روی آن رسول پسندیده ومن خلفه و از عقب وی رصدا نگاه
بانان از ملائکه که او را پاس میدارند لیعلم تا بداند ان قد ابلغوا آنکه برسانیدن جبرئیل و ملائکه
که بوقت نزول وحی با وی می باشند رسالات ربهم فرستادهای پروردگار خود بی تغیر و تبدیل واحاط
و فرو گرفته است علم خدای و شامل شده بما لدیهم بآنچه نزدیک ملائکه و رسل است واحصی و شمرده است
کل شیء همه چیز را عددا از روی عدد تا آنکه قطرهای باران و ریگهای بیابان و امثال آن مراد کمال
علم است و احاطه آن بجمیع معلومات یعنی معلومی مطلقا از دایره علم او بیرون نیست   هر چه دانستنی است و در جهان
نیست از علم شاملش بیرون
بسم الله الرحمن الرحیم
آورده اند که حضرت رسول صلعم در مبداء بعث نماز گذاردی و بگلیمی خود را پوشیده داشتی و از خدیجه رضی الله عنها
منقول است که آن مثل چادر شبی بود چهارده ذرع نصفی بر بالای ما بودی و نصفی رسول صلی الله علیه و آله و سلم
پوشیدی و با وی نماز ادا کردی حق سبحانه با وی خطاب کرد که یا ایها المزمل ای گلیم در خود پیچیده
و گفته اند زمل بمعنی حمل است یعنی ای بردارنده نبوت قم اللیل برخیز شب یعنی بنماز الا قلیلا
مگر اندکی از شب قیام لیل در ابتداء اسلام فرض بوده و میان مقادیر مخیر بوده اند حق سبحانه فرمود که شب بنماز
برخیز مگر اندکی که آن نصفه نیمه شب است او انقص یا کم کن منه از نیمه شب قلیلا اندکی تا
بثلث باز آید و از این کمتر نشاید او زد یا زیاده کن علیه بر نیمه شب تا بثلثان رسد و غایت این
باشد ورتل القرآن و تانی و شمرده بخوان قرآن را یا روشن کن حروف آن را بوقت تلاوت
ترتیلا روشن کردنی چنانچه سامع شماره آن تواند کرد و از مرتضی علی علیه السلام نقل کرده اند که ترتیل حفظ
وقوف و ادای حروف انا سنلقی و بدرستیکه ما زود باشد که وحی کنیم و منزل گردانیم علیك
بر تو قولا ثقیلا سخنی گران یعنی کلامی مشتمل بر تکالیف شاقه که گران باشد حمل آن بر مکلف آن یا گران بود
بجهت امر و نهی و وعده و وعید و حلال و حرام و حد و دو احکام یا ثقیل بود سماع آن بر کافران و ثقیل و راجح
بر منافقان و گران بار باشد ثواب آن در میزان و گفته اند ثقیل باشد بر تو تلقی آن و آن در اثناء صورت
وحی بود که آن سرور مثل آواز درای بشنیدی و از مجرد صوتی بی اعتماد بر مخارج فرا گرفتن حروف و کلمات از
طریق معتاد خارج مینمود و از این جهت در آن حال ثقلی تمام بسید انام علیه الصلوة والسلام میرسید چنانچه از عایشه
منقول است که روزی سرما بغایت سرد بود میدیدم که وحی بر وی فرود می آید و از جبین مبینش قطرات عرق میچکید

و در حین نزول وحی آنحضرت بدین نوع که مذکور شد بودی که اگر بر شتر سوار بودی دست و پای شتر خم گشتی
و اگر تکیه بر ران یکی از یاران داشتی خوف شکستن آن بودی و در آن محل روی گل برگش برافروختی
بلی گل که بصبح چمن برافروزد   و در بحر الحقایق آورده که قرآن در نفس خود مفصل است کما قال الله تعالی
فصلت آیاته و نسبت با جمیع کتب منزله سماویه صورت اجمال دارد چه مصدق و مطابق همه است
که ومصدقا لما بین یدیه پس ثقل قرآن اشارتست بجمعیت وی میان صورتین اجمالیه
و تفصیلیه جامع امرین اثقل و اشرف و اکمل و اعظم خواهد بود و کشنده چنین باری جز صاحب جامعیت
نشاید   حمل چنین بار بمقدار تست کار کسی نیست که این کار تست کی تواند زدن اینجا نفس قوت این کار
تو داری و بس ان ناشئة اللیل بدرستیکه ساعت با عبادتی که ناشی شود بشب با قیام شب هی
اشد وطأ آن سخت ترست از جهت رنج و کلفت چه ترک خواب و راحت بر نفس بغایت شاقست
یا بیشترست از روی فراغت دل چه در روز دلها بتصرف در باب معیشت مشغول باشند و در شب از خواطر
گوناگون فارغ شده متوجه محراب عبادت توانند شد   خاموش شد عالم شب تا جنبت باشی در طلب
زیرا که بانگ عربده نشنوی خلوتگاه شد واقوم و راست ترست قیلا از جهت مقال یعنی خواندن
قرآن در آن بصواب ترست که دل فارغ باشد و زبان با دل موافقت نماید بزبان میخواند و بدل تفکر
میکند و ناشئة اللیل گفته اند میان مغرب و عشا است یا ما بعد عشا تا صبح و بقول عایشه ناشیه آن بود که
از خواب برخیزد ان لک بدرستیکه مر ترا فی النهار در روز سبحا طویلا آمد و شد
درازست یعنی تصرف در امور خلق و اشتغال بدعوت ایشان پس در شبها توجه بادای تهجد اولی واذکر اسم
ربک و یاد کن نام پروردگار خود را و باسماء حسنی او را بخوان وتبتل و بریده شو از خلق و توجه
کن الیه بسوی او بعبادت تبتیلا بریدنی کامل یعنی نفس خود را از اندیشه ما سوی الله مجرد سازد
و بیکباره روی بدو آر   دل ز رو بند ز غیرش بگسل هر چه جز اوست برون کن از دل   رب المشرق
والمغرب بدلست از ربک یعنی یاد کن پروردگار خود را که خداوند مشرق و مغربست لا اله
هیچ معبودی نیست سزاوار عبادت الا هو مگر وی فاتخذه پس فرا گیر او را وکیلا کارساز و مهم
با او گذار واصبر و صبر کن علی ما یقولون بر آنچه میگویند کفار مکه بابان در خرافات و
هذیانات واهجرهم و ببر از ایشان هجرا جمیلا بریدنی نیکو یعنی در مقام انتقام مبالغه و فضیحت
از ایشان باز گیر این حکم بآیه قتال منسوخ است وذرنی والمکذبین و بگذار مرا با مکذبان اولی النعمة

خداوند نعم

مزمل

خداوند تنعم یعنی کافر صنادید قریش یعنی گذار ومهلهم و مهلت ده ایشان را قلیلا مهلت اندک یعنی اندک
زمانی مکافات و تعذیب ایشان را بر تکذیب امام زاهد ربع آورده که میان نزول این آیت و حرب بدر و هلاک سروران
عرب نبوده مگر اندک وقتی ان لدینا بدرستیکه نزدیک ماست برای دشمنان دین انکالا بندهای
گران که بدان مقید شوند وجحیما و آتش بزرگ افروخته که در آن عذر کنند وطعاما ذا غصة و خوردنی
با صفت در گلو گرفتن یعنی در حلق گیرند و چون خار و زقوم وعذابا الیما و عذابی دردناک غیر
از اینها که کنه آن را نشناسند مگر خدای تعالی در لباب آورده که بعد از نزول این آیه حضرت رسالت پناه علیه
صلوات الله بیهوش بیفتاد و این وعدها راست شود یوم ترجف الارض روزی که بلرزه در آید زمین
والجبال و بجنبد کوهها وکانت الجبال و گردند کوههای با عظمت کثیبا مهیلا تلهای ریگ
پراکنده یعنی کوههای سخت چون ریگ روان شود از هیبت آنروز انا ارسلنا الیکم بدرستیکه ما
فرستادیم بسوی شما ای اهل مکه رسولا پیغمبری یعنی محمد صلعم شاهدا علیکم گواه بر افعال و اقوال
شما یعنی در قیامت گواهی دهد بر اجابت دعوت او و امتناع از آن کما ارسلنا چنانکه فرستادیم
الی فرعون رسولا بفرعون رسولی یعنی موسی علیه السلام فعصی فرعون الرسول پس عاصی شد فرعون
در آن پیغمبر و اجابت دعوت او نکرد فاخذناه پس گرفتیم او را اخذا وبیلا گرفتنی سخت یعنی با تبعش
غرقه کردیم و از راه آب بآتش بردیم تهدید کفار قریش در این آیه مندرج است فکیف تتقون پس چگونه
نگاه دارید ای مشرکان نفسها خود را ان کفرتم اگر بمانید بر کفر خود یوما از عذاب
روزی که هول آن یجعل الولدان گرداند کودکان را شیبا پیر یعنی موی سر ایشان را سفید سازد
مراد کثرت هموم و غموم است چه بسیاری اندوه آدمی زار و پیر سازد و میشاید که مبالغه باشد در درازی آنروز السماء
منفطر به آسمان شکافته شود بسختی و هیبت آنروز کان وعده مفعولا باشد بودنی ان هذه
بدرستیکه اینها تذکرة پندی و عبرتیست فمن شاء پس هر که خواهد اتخذ فرا گیرد الی ربه بقرب
آفریدگار خود سبیلا راهی بدین موعظه آورده اند که بعد از نزول آیه قم اللیل الا قلیلا حضرت رسالت
پناه علیه صلوات الله و صحابه رضی الله عنهم بر خواستندی و چون تعداد نیم و نصف و کمتر و بیشتر از آن مشتبه بود
از خوف آنکه محافظت قدر واجب نباشد تا روز نماز گذاردندی تا حدی که قدم مبارک آنحضرت ورم کرد و
مخافت بر جسد مبارکش غالب شد و منکران ندای اما هذا فقد شقی ربه در کار افکنند حق سبحانه بعد از یک سال
آن بار گران از مؤمنان برداشته آیه فرستاد که ان ربک بدرستیکه پروردگار تو یعلم میداند انک تقوم

اگر تو برمیخیزی در شب برای نماز اَدْنیٰ مِنْ ثُلُثَیِ اللَّیْلِ که از چهار دانگ شب ولیکن و نماز میگذاری
نیمهٔ شب و سه یکی از وی وَطَائِفَةٌ و برمیخیزند بهمین منوال گروهی مِنَ الَّذِینَ مَعَکَ از آنکه با تواند
از اصحاب تو وَاللّٰهُ و خدای یُقَدِّرُ اللَّیْلَ وَالنَّهَارَ اندازه میکند شب و روز را و میداند مقادیر
ساعات آن و علوم او محیط است بقیام تو هر شب بدین مقدارها عَلِمَ داند خدای اَنْ لَنْ تُحْصُوهُ
اگر طاقت ندارید تقدیر اوقات را و نگاه نمیتوانید داشت فَتَابَ عَلَیْکُمْ پس بازگشت بشما
و بعفو و تخفیف رحمت فرمود در ترک قیام مقدر فَاقْرَؤُا پس بخوانید مَا تَیَسَّرَ آنچه آسان بود
مِنَ الْقُرْآنِ از قرآن مراد آنست که بگذارید آنچه میسر شود شما را از نماز شب عَلِمَ
اَنْ سَیَکُونُ داند خدای اگر باشد مِنْکُمْ از شما مَرْضیٰ بیماران وَآخَرُونَ یَضْرِبُونَ
و دیگران که سفر کنند فِی الْاَرْضِ در زمین یَبْتَغُونَ میطلبند مِنْ فَضْلِ اللّٰهِ از فضل و کرم
خدای یعنی تجارت مینمایند و وجوه حلال کسب میکنند وَآخَرُونَ یُقَاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اللّٰهِ
در راه خدای و بیماران و اهل سفر را از تجارت و مجاهدان را رنج رسد در نماز شب و ضبط مقادیر آن
لاجرم از شما تخفیف فرمود فَاقْرَؤُا مَا تَیَسَّرَ مِنْهُ پس بخوانید آنچه میسر شود از قرآن در نماز
و این امر بر سبیل فریضه است و گفته اند قرآن بخوانید در غیر نماز و این امر بطریق ندب و استحباب است و در مقداری
که خواندن آن مندوب باشد اختلاف کرده اند و آن سه آیت تا صد یا دویست یا ختمه در هر ماهی و در حدیث
منقول است که حضرت رسالت پناه صلعم عبد الله عمر را فرمود که قرآن بخوان در هر ماهی یعنی هر ماه ختمه تمام کن عبد الله
گفت یا رسول الله در خود قوتی می یابم یعنی زودتر میتوانم که بخوانم فرمود که در بیست روز بخوان گفت مرا قوة
زیاده است فرمود که در هفت روز بخوان و بر این زیاده مکن و صاحب معالم باسناد خود از انس بن مالک
رض نقل کرده که حضرت رسالت صلعم فرمود که هر که روزی یا شبی پنجاه آیه بخواند او را از غافلان ننویسند
و اگر صد آیه تلاوت کند او را از فرمان برداران نویسند و اگر دویست آیه خواند قرآن خصمی نکند
او را در روز قیامت و اگر بقرائت پانصد آیه اشتغال کند بنویسند برای او قنطاری از زمرد وَاَقِیمُوا
الصَّلٰوةَ و بپای دارید نماز فریضه را وَآتُوا الزَّکٰوةَ و بدهید زکوة واجبه را وَاَقْرِضُوا اللّٰهَ
و قرض دهید خدای را قَرْضًا حَسَنًا قرض نیکو اشارتست بانفاقات مستحقه در طریق خیر و یافتن
جزای بسیار بازای آن وَمَا تُقَدِّمُوا و آنچه پیش فرستید لِاَنْفُسِکُمْ برای نفسهای خود مِنْ خَیْرٍ
از نیکی تَجِدُوهُ بیابید آن را عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای هُوَ خَیْرًا او بهتر وَاَعْظَمَ اَجْرًا و بزرگتر از روی مزد

یعنی ثواب آن را

سورة المدثر

یعنی ثواب آن را زیاده یابید یکی را ده و هفتصد و از آن نیز بیشتر وَاسْتَغْفِرُوا اللّٰهَ و طلب آمرزش کنید
از خدای در همه احوال اِنَّ اللّٰهَ غَفُورٌ بدرستیکه خدای آمرزگار است رَحِیمٌ مهربان بر ایشان

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ

جابر بن عبد الله از حضرت رسالت صلعم نقل میکند که در زمان فترت براهی میرفتم ناگاه آوازی شنودم
چشم بالا کردم دیدم که همان ملک که در غار حرا بمن آمده بود بر کرسی نشسته است میان زمین و آسمان از سطوت
هیبت و عظمت هیکل او خوف بر من طاری شد بخانه باز گشتم و گفتم مرا بپوشانید جامها بر من پوشیدند
و من در اندیشهٔ الحال بودم که حضرت ذو الجلال عم نواله وحی فرستاد که یَا اَیُّهَا الْمُدَّثِّرُ ای جامه
پوشیده گفته اند مراد آثار نبوت است یعنی ای لباس رسالت در بر فکنده قُمْ برخیز از خوابگاه
خویش یا قیام نمای باداء مراسم نبوت فَاَنْذِرْ پس بیم کن خلق را از عذاب خدای اگر [illegible]
وَرَبَّکَ فَکَبِّرْ و پروردگار خود را تعظیم نمای وَثِیَابَکَ فَطَهِّرْ و جامهای خود را پاک
ساز از آلودگی یا کوتاه کن بخلاف صنادید عرب یا اول علامتی بود بر ترک عادت ایشان و مرتضی
علی علیه الصلوة والسلام فرمود که کوتاه کن جامه را فانه اتقی وانقی وابقی و گفته اند پاک کن نفس خود را از آنچه
نباید و نباشد و در نفحات از شیخ ابو الحسن علی ابن ذی المغربی قدس سره نقل میکند که حضرت رسالت را
صلی الله علیه و آله و سلم در خواب دیدم و مرا گفت ای علی طهر ثیابک عن الدنس تحظ بمدد الله کل نفس یعنی پاکیزه گردان
جامهای خود را از چرک تا بهره مند گردی بمدد و تاخیر خدای در هر نفسی گفتم یا رسول الله ثیاب من کدام است فرمود که
حق سبحانه بر تو پنج خلعت پوشانیده است خلعت محبت و خلعت معرفت و خلعت ایمان و خلعت توحید
و خلعت اسلام هر که خدای را دوست دارد بروی آسان شود هر چیزی و هر که خدای را بشناسد در نظر وی خرد
نماید هر چیزی و هر که خدای را بیگانگی بداند بوی شرک نیارد هیچ چیزی را و هر که بخدای ایمان دارد ایمن گردد از
هر چیزی و هر که باسلام متصف بود در خدای عاصی نشود و اگر عاصی شود اعتذار کند و چون اعتذار کند قبول
افتد پس شیخ گفت اینجا دانستم معنی قول خدای را که وَثِیَابَکَ فَطَهِّرْ در تو پوشید لطف یزدانی خلعتی از صفات روحانی
دار پس از لوث خشم و شهوت دور تا پاکیزه گی شود مشهور وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ و از همه گناهان کناره کن یعنی
تو بر همین تقوی که هستی باش وَلَا تَمْنُنْ و عطا مده بمنت تَسْتَکْثِرُ تا بیشتر بستانی یا منت منه بر خدا
بعمل خود تا آن را بسیار شمری یا بر مردم راهنمون مساز باداء رسالت تا طلب بسیاری مزد کنی از ایشان وَ
لِرَبِّکَ فَاصْبِرْ و از برای پروردگار خود صبر کن یا در جنب موارد قضا برای خدا صابر باش فَاِذَا نُقِرَ پس چون دمیده

شود فی الناقور در صور یعنی نفخهٔ ثانیه فذلک پس آن دمیدن یومئذ در آن روز یوم عسیر
نشانه روز دشوارست علی الکافرین بر ناگرویدگان غیر یسیر نه آسان بر ایشان اگرچه هول و هیبت
و شدت در آن روز عام بود اما حق سبحانه بکرم خود دشواری را از مؤمنان باز دارد و با کافران بمانند و در حساب
با ایشان مناقشه کنند و روی ایشان سیاه گردد و نامهای اعمال بدست چپ ایشان دهند آورده اند
که ولید مغیره لعنه الله از حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله فواتح سوره حم شنید و بمیان قوم باز آمد
و گفت بخدای که حالا از محمد کلامی شنیدم که سخن جن و انس نیست و مر او را حلاوتی و عذوبتی است که هیچ سخن را نباشد
و برو طراوتی و پاکیزگی است که هیچ حدیث را نبود و اعلاء این نهال اقبال مثمر ثمرات سعادت کلیه
و اسعد این شجرهٔ طیبه بعروق فضایل و حکم سمت استحکام تمام پذیرفته و این کلام غالب آید و مغلوب نگردد و از
بلندی به پستی نگراید قریش بعد از استماع این سخن گمان بردند که ولید ایمان آورده پس ابوجهل او را بانواع سخنان در
حمیت جاهلیت آورد تا قرآن را سحر گفت و آن سخن بحضرت رسالت صلعم رسید و بغایت ملول شد و حضرت حق سبحانه
آیه فرستاد که ذَرْنی بگذار مرا وَمَنْ خَلَقْتُ و آنکه آفریدم او را وَحِیْدًا تنها بی مال و ولد و انصار و اعوان
قولی آنست که او را وحید القوم گفتندی یعنی یگانه ایشان وَجَعَلْتُ لَهُ و دادم مر او را مَالًا مَمْدُوْدًا
مالی کشیده یعنی بسیار آورده اند که زر نقد او هزار هزار دینار بود و میان مکه و طایف شتر و گوسفند بسیار
داشت و باتین و مغنم و عبید و امای او در شمار نمی آمد وَبَنِیْنَ شُهُوْدًا و دادم او را پسران
حاضر با او در مکه یعنی برای کسب و وجه معاش محتاج سفر نبودندی و پیوسته با پدر در محافل حاضر شدندی
آورده اند که او را ده پسر بود از جمله خالد و عماره و هشام رضی الله عنهم ایمان آوردند وَمَهَّدْتُ
لَهُ و بگستردم برای او بساط تَمْهِیْدًا گستردنی تا رئیس قریش لقب یافت تا بر ساختیم کارهای او را
ساختنی ثُمَّ یَطْمَعُ پس طمع میدارد اَنْ اَزِیْدَ کَلَّا اگر زیاده کنم عطیات خود را درباره او و نعم خود را
بر او افزون نسازم اِنَّهٗ کَانَ بدرستیکه اوست لِاٰیٰتِنَا مر آیتهای کلام ما را عَنِیْدًا منکر و در را
ستیزه کنند و سحر نسبت دهند و در اغلب تفاسیر است که بعد از نزول این آیه مال و جاهش روی بنقصان
نهاد و فرزندانش از و برگشتند و بعضی بمردند و او محتاج و رسوا و هلاک شد سَاُرْهِقُهٗ زود باشد
که در رسانم او را صَعُوْدًا بصعود و آن کوهیست از آتش که هفتاد سال بر بالای آن رسند و فی الحال که
بذروهٔ آن رسند باز بزیر افتند و در تبیان آورده که تکلیف کنم او را صعود بر صعود و آن صخره ایست لمسا
بر دوزخ که بر بالای آن نتوان رفت پس او را بزنجیرهای آتشین کشیده از پیش میکشند و از عقب گرزهای آتشین میزنند تا بر آنجا

میرود

المدثر

میرود و این وعید عظیم برای ولید باید جرأت اِنَّهٗ فَکَّرَ بدرستیکه فکر کرد او که چه طعنه زند قرآن را وَقَدَّرَ
و با خود درست کرد که چگونه قبل از این سمت ذکر یافت که او تعریف قرآن کرد و چون قریش او را ملامت کردند
گفت شما محمد را مجنون میگویید و بیقین میدانید که عقل او کامل است و دیوانه را اثر او دست نیست
و خیال می بندید که او کاهنست و امارت کهانت از و ظاهر نبود و گاه میپرید که کذابست و هرگز
بکذب متهم نبوده و می پندارید که او شاعرست و سخن او بغیر میماند گفتند تو فکر کن که او را چه توان گفت
و سخن او را بچه چیز نسبت توان داد ولید فکر کرد و با خود خیالات فَقُتِلَ پس کشته باد کَیْفَ
قَدَّرَ چگونه تقدیر کرد ثُمَّ قُتِلَ کَیْفَ قَدَّرَ پس ملعون باد چگونه اندازه گرفت ثُمَّ نَظَرَ پس
نظر کرد در امر قرآن کرت دیگر ثُمَّ عَبَسَ بسر روی ترش کرد که موجب طعن نیافت در آن یا در حضرت رسالت
صلعم نگریست و روی ترش کرد وَبَسَرَ و پیشانی بهم کشید بطریق کراهیت یا بخندید ثُمَّ اَدْبَرَ پس روی
بگردانید از حق یا از پیغمبر وَاسْتَکْبَرَ و گردن کشی کرد از متابعت او فَقَالَ پس گفت اِنْ هٰذَا
نیست این که محمد صلعم اِلَّا سِحْرٌ یُّؤْثَرُ مگر جادوئی که تعلیم گرفته شود از سحره اِنْ هٰذَا نیست آنکه میگوید
اِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ مگر سخن آدمی یعنی ابوفکیهه جبر و یسار سَاُصْلِیْهِ زود باشد که در افکنم ولید را
سَقَرَ در درکه پنجم از دوزخ که نامش سقرست وَمَا اَدْرٰىكَ مَا سَقَرُ و چه چیز دانا کرد ترا حقیقت سقر
لَا تُبْقِیْ آتشی که باز نگذارد گوشت و پوست و عروق و اعضا و عظام بر هیچ دوزخی بلکه همه را بسوزاند
و باز حق سبحانه نو سازد و اجزای او را وَلَا تَذَرُ و دست باز ندارد تا دیگر باره بسوزد لَوَّاحَةٌ
آتشی سیاه کننده لِلْبَشَرِ مر پوست کافران را عَلَیْهَا بر آن آتش تِسْعَةَ عَشَرَ نوزده ملک یا نوزده
صنف از ایشان موکل در تبیان از براء بن عازب رضی الله عنه روایت کرده که گروهی از یهود سؤال
کردند مر حضرت پیغمبر را صلعم از خزنهٔ دوزخ دو بار باصابع بدین اشارت فرمود و در کرت دوم ابهام
یمنی را امساک کرد و این آیه تصدیق قول آنحضرت نازل شد یهود مسلم داشتند که این سخن مطابق قول
توریة است و در تحقیق این آیه وعدد مفسران و مذکران تکلفات کرده اند از جمله آنکه تسعه اکثر آحاد است
و عشره اقل عشرات پس این عدد جامع بود میان اکثر قلیل و اقل کثیر و بواقی وجوه در جواهر التفسیر مذکورست
و در اخبار آمده که بعد از نزول این آیه ابوجهل گفت نه بابیه نوزده بیش نیستند آیا ده تن از شما یکی از ایشان را
دفع نتوانند کرد ابو الاشدین کلدة الجمحی گفت من هفده را کفایت کنم ده را به پشت و هفت را بشکم
و شما دو تن را باقی را کفایت کنید و روایتی است که گفت من در پیش شما بروم بر صراط و ده را بدست راست و نه را بچپ دفع

کنم و بگذریم بسلامت و به بهشت در آئیم آیه آمد که وَمَا جَعَلْنَا و نگردانیده ایم ما أَصْحَابَ النَّارِ خازنان
دوزخ را إِلَّا مَلَائِكَةً مگر فرشتگان کر قوی ترین خلقند در عالم آورده که رئیس خزنهٔ دوزخ مالک است
و با او هشتده تن اند چشمهای ایشان چون برق درخشنده و انیاب ایشان چون حصارهای بلند مستحکم زبانهٔ
آتش از دهان ایشان بیرون می آید و میان دو دوش ایشان مسافت سیر یکساله باشد یکی از ایشان بیکدفعه هفتاد
هزار کافر را در هم کوبد و از دوزخ که خواهد بیفکند و ذکر این ملائکه بجهت دفع سخن کلده است یعنی او میگوید که من
همه را کفایت میکنم و غیره اند که ایشان آدمی نه اند بلکه فرشتگان اند و تمام آدمیان طاقت دیدار یک فرشته
ندارند تا بمقاومت چه رسد وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ و نساخته ایم شمارهٔ ایشان را که نوزده است
إِلَّا فِتْنَةً مگر عددی اندک که سبب فتنه باشد لِّلَّذِينَ كَفَرُوا مر آنان را که کافر شدند یعنی استهزا
کنند و استیفا نمایند که نوزده تن چگونه بیشتر ثقلین را عذاب خواهند کرد لِيَسْتَيْقِنَ الَّذِينَ
و تا بی گمان شوند آنانکه أُوتُوا الْكِتَابَ داده اند کتاب را چه قرآن را یابند که مصدق توریه
بود وَيَزْدَادَ الَّذِينَ آمَنُوا و تا بیفزاید آنان را که گرویده اند إِيمَانًا گرویدنی بدین سخن
یا بسبب تصدیق اهل کتاب وَلَا يَرْتَابَ الَّذِينَ و تا شک نیارند آنانکه أُوتُوا الْكِتَابَ
عطا کرده شده اند بتوریه وَالْمُؤْمِنُونَ و گرویدگان از اهل اسلام در آن عدد وَلِيَقُولَ الَّذِينَ
و تا بگویند آنانکه فِي قُلُوبِهِم در دلهای ایشان مَّرَضٌ بیماری شک و نفاق است وَالْكَافِرُونَ
و بگویند ناگرویدگان که مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ چه چیز خواسته است بِهَٰذَا مَثَلًا بدین عدد که غریبست
مثل كَذَٰلِكَ همچنین يُضِلُّ اللَّهُ در ضلالت فرو میگذارد خدای مَن يَشَاءُ هر کرا اغوا
وَيَهْدِي و راه نماید مَن يَشَاءُ هر کرا خواهد وَيَهْدِي و راه نماید مَن يَشَاءُ هر کرا خواهد
آورده اند که ابوجهل گفت ای معشر قریش حالا محمد نوزده یار و مددکار بیش ندارد حق سبحانه فرمود که وَمَا
يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ لشکرهای پروردگار ترا از ملائکه که مدد و معاون پیغمبر تواند إِلَّا هُوَ مگر هم او که
عالم است بهمه معلومات وَمَا هِيَ و نیست سقر یا عدت قرنها یا این سوره إِلَّا ذِكْرَىٰ مگر پندی
لِلْبَشَرِ برای مردمان كَلَّا نه چنین است که کسی انکار میتواند کرد وَالْقَمَرِ و سوگند بماه که معرفت اوقات
و آجال بوی بازبسته است وَاللَّيْلِ إِذْ أَدْبَرَ بحرمت شب چون بیاید از عقب روز و حفص از بی الف
خوانده و او بر صیغهٔ ماضی از ادبار یعنی چون برود از پی روز وَالصُّبْحِ إِذَا أَسْفَرَ و سوگند بصبح چون
روشن گرداند عالم را إِنَّهَا بدرستیکه درکهٔ سقر لَإِحْدَى الْكُبَرِ یعنی از درکات بزرگ که دوزخ است نَذِيرًا

گردانیده ایم

گردانیده ایم او را چیزی که بدان بیم کنند و در لباب آورده که حضرت رسالت صلعم میفرماید که قم نَذِيرًا بر خیز بیم کننده
لِّلْبَشَرِ مر آدمیان را تا بترسند و گرفته از گناه بپرهیزند لِمَن شَاءَ بدل است از البشر یعنی تو نذیری و بقول اوّل دوزخ
نذیر است مر آن کس را که خواهد مِنكُمْ از شما أَن يَتَقَدَّمَ که پیش رود در خیر و طاعت أَوْ يَتَأَخَّرَ
یا باز ایستد از شر و معصیت یعنی امر او هیف بند دهنده است كُلُّ نَفْسٍ هر نفسی بِمَا كَسَبَتْ بانچه کرده است
از کردار خود رَهِينَةٌ در گروست یعنی در دوزخ گرفتار است و محبوس بدان إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ
مگر اصحاب دست راست که ایشان مرتهن نیستند بگناه خود در آتش چه گناهان ایشان را آمرزنده است و گفته اند اهل
یمین اینجا اطفال مؤمنانند یا ملائکه فِي جَنَّاتٍ در بوستانها یعنی در بهشت بر غرفها باشند ناظر در دوزخ
يَتَسَاءَلُونَ می پرسند عَنِ الْمُجْرِمِينَ از احوال مشرکان و میگویند مَا سَلَكَكُمْ چه چیز آورد شما را
فِي سَقَرَ در دوزخ قَالُوا ایشان گویند در جواب لَمْ نَكُ نبوده ایم ما در دنیا مِنَ الْمُصَلِّينَ
از نماز گذارندگان یعنی بفریضه آن اعتقاد نداشتیم وَلَمْ نَكُ و نبودیم که بمال زکوة نُطْعِمُ الْمِسْكِينَ
طعام دهیم درویشان را وَكُنَّا نَخُوضُ و بودیم که شروع میکردیم در شان محمد صلعم و بغیبت وی
مشغول میشدیم مَعَ الْخَائِضِينَ با شروع کنندگان در آن وَكُنَّا نُكَذِّبُ و بودیم که تکذیب
میکردیم بِيَوْمِ الدِّينِ بروز جزا و باور نمیداشتیم حَتَّىٰ أَتَانَا الْيَقِينُ تا وقتیکه آمد بما مرگ و
مقدمات او و بر همه حال بمردیم فَمَا تَنفَعُهُمْ پس سود نکند ایشان را شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ
شفاعت همه شفیعان بر تقدیری که ایشان را شفاعت کنند و آن خود محال است فَمَا لَهُمْ پس چیست مر ایشان را
که پیوسته عَنِ التَّذْكِرَةِ از قرآن یا مواعظ آن مُعْرِضِينَ در حالتیکه اعراض کنند كَأَنَّهُمْ
حُمُرٌ گوییا ایشان خران وحشی اند مُّسْتَنفِرَةٌ رمیدگان که گریخته باشند فَرَّتْ مِن قَسْوَرَةٍ از شیر یا از
صیاد یا اهل ریسمان دام یا مردم تیرانداز یا آوازهای مختلف چنانچه گوره خر از اینها میگریزد ایشان از استماع
قرآن میگریزند که گوش سخن شنود و دل پند پذیر ندارند کما اشار الیه فی المثنوی المعنوی از کجا این قوم
پیغام از کجا از جماد جان کجا باشد رجا فهمهای کهنه کوته نظر صد خیال بد در آرد در نگر راز جز با رازدان انباز نیست
راز اندر گوش منکر راز نیست از کلبی منقولست که مشرکان گفتند یا محمد بما رسیده است که هر که در بنی اسرائیل گناهی
کردی بامدادان صحیفه یافتی گناه آن و کفارت آن در روی نوشته برای ما مثل آنچیزی بیار یا گفتند ما بتو ایمان
نیاریم تا بنام هر یک از ما کتابی بیاری از آسمان و در روی مکتوب باشد که این نامه ایست از خدای بفلان کس باید
که متابعت محمد کنید آیه آمد که ایشان گریزانند از استماع کلام ما و بدان نمی گروند بَلْ يُرِيدُ بلکه میخواهند كُلُّ امْرِئٍ

هر مردی منهم از ایشان ان یؤتی انکه داده شود صحفا نامها منشرة سرکشاده و بی مهر و در آن نوشته که
ای فلان پی روی کن محمد را کلا نه دهند ایشان را این صحیفها واگر بدهند هم نگروند پس اعراض ایشان نه برای امتناع
ایقان صحیفه است بل لا یخافون الآخرة بلکه ایشان نمیترسند از عذاب آخرت کلا حقا که نیست انکه
ایشان در باب قرآن میگویند که سحر است یا قول بشر انه بدرستیکه قرآن تذکرة پندست و یاد کرد
فمن شاء ذکره پس هر که خواهد که پند گیرد وما یذکرون و یاد نکنند الا ان یشاء الله مگر بانکه خدا
خواهد که پند گیرد وما یذکرون و یاد نکنند او را الا ان یشاء الله مگر بانکه خدا خواهد یاد نکنند هو
اهل التقوی اوست سزاوار انکه از و ترسند واهل المغفرة و سزاوار ترسندگان

بسم الله الرحمن الرحیم

لا اقسم لا زائده در فعل قسم برای تاکید بود پس معنی اینست که هر آینه سوگند میخورم بیوم القیمة بروز
رستخیز ولا اقسم و سوگند یاد میکنم بالنفس اللوامة بنفس ملامت کننده مراد نفس متقیه است که نفس
مقصره را ملامت کند بر تقصیر طاعت یا نفسی که خود را در ملامت کند پیوسته در تقصیرات واگرچه اجتهاد او
بسیار بود در عبادت یا نفس مطمئنه که همیشه لائمت مر نفس اماره را جواب قسم انکه شما برانگیخته خواهید شد
آورده اند که عدی بن ربیعه آنحضرت صلعم را پرسید از احوال قیامت و بعد از اخبار آن حضرت گفت که اگر آنروز را
معاینه ببینم باور نکنم آیا این استخوانهای متفرقه باهم جمع شود این آیه آمد که ایحسب الانسان آیا می پندارد
آدمی یعنی عدی ان لن نجمع انکه جمع نخواهیم کرد عظامه استخوانهای پراکنده او را مراد نفس اوست که
عظام قالب آن است بلی آری جمع کنیم پس باید که داند ما را قادرین توانا علی ان نسوی برانکه راست
کنیم بنانه سرهای انگشتان او را یعنی سلامیات او را با وجود صغر و لطافت آن جمع کنیم تا باستخوانهای
بزرگ چه رسد بل یرید الانسان بلکه میخواهد عدی یا جنس آدمی لیفجر انکه دروغ گوید امامه با نچه او را
در پیش است از بعث و حساب یسئل می پرسد باستهزا که ایان کی خواهد بود یوم القیمة روز رستخیز فاذا
برق البصر پس چون خیره شود چشم وخسف القمر و تیره گردد ماه وجمع الشمس والقمر و جمع کرده شوند
آفتاب و ماه یعنی ایشان را با یکدیگر مجتمع ساخته در دریا افکنند یقول الانسان میگوید آدمی یعنی
کافر مکذب یومئذ در آنروز این المفر کجاست جای گریختن کلا نیست مفری لا وزر
پناه گاهی نباشد کافران را الی ربک بسوی پروردگار تست یعنی بحکم او یومئذ المستقر در آنروز
قرار گاه خلق یعنی بمشیت حق مقر هر کس از بهشت و دوزخ مقرر کند ینبؤ الانسان خبر کرده میشود آدمی

یومئذ

لا وزر

یومئذ در آنروز این المفر کجاست جای گریختن کلا نیست مفری لا وزر پناه گاهی نباشد کافران
الی ربک بسوی پروردگار تست یعنی بحکم او یومئذ المستقر در آنروز قرار گاه خلق یعنی بمشیت خود مقر
هر کس از بهشت و دوزخ مقرر کند ینبؤ الانسان خبر کرده میشود آدمی یومئذ در آنروز بما قدم
بانچه پیش فرستاده است از اعمال واخر و بانچه باز پس داشته است از اموال شیخ الاسلام قدس سره
فرموده که گناه از پیش فرستی بجرات و مال از پس گذاری بحسرت گناه را تو بنیت کن تا نماند و مال را صدقه پیش
فرست تا نماند اگر فرستی ز پیش به باشد که بحسرت ز پس نگاه کنی بل الانسان بلکه آدمی علی نفسه بر
نفس خود بصیرة خداوند بصیرتست یعنی بینا است بحال خود و گواه است بر افعال خود ولو القی واگرچه القا
کند معاذیره عذرهای خود را یعنی هر چند بر گناه عذر انگیزد و بدانچه مقدورست در دفع آن چاره اندیشد
هم او گواه گناه خود خواهد بود و عذرهای دروغ و حیلهای باطل خود را خواهد دانست چه چندین عذر انگیزی و
چندین حیلها سازی چه میدانم که میدانی و میدانی که میدانم ابن عباس رض فرموده که چون جبرئیل علیه السلام وحی برسید
انام علیه الصلوة والسلام خواندی آنحضرت بزبان بازی میخواند تا فراموش نکند آیه آمد که لا تحرک به بقرآن
لسانک زبان خود را قبل از اتمام وحی لتعجل به تا تعجیل کنی به بحفظ یا اخذ وی ان علینا بدرستیکه بر ماست
جمعه و قرآنه فاذا قرأناه فاتبع قرآنه ثم ان علینا بیانه روشن کردن آنچه مشکل
باشد از آن بر تو کلا نه چنانست ای آدمیان که گمان برده اید در امر عقبی بل تحبون العاجلة بلکه دوست
میدارید شما دنیا شتابنده را وتذرون الآخرة و دست باز میدارید آخرت پاینده را در کار بر عکس میباید
وجوه رویها یومئذ در آنروز که قیامت است ناضرة تازه و تابان باشند یعنی وجوه انبیا و اولیا
و مؤمنان الی ربها بخداوند خود ناظرة نگرنده از روی عیان بی حجاب ابن عمار رض گفت که حضرت
پیغمبر صلعم فرمود که فروترین اهل بهشت انکس است که نظر کند بباغها و نعمتها و زنان و خدمتکاران خود تا هزار ساله
راه آنان را ببیند و گرامی ترین نزد خدای کسی است که نظر کند بوجه الهی بامداد و شبانگاه پس عبداران پس این آیه
برخواند که وجوه یومئذ ناظرة الی ربها ناظرة آورده اند که اوراد هر یک ازیشان و تا دادن کلمات اللهم انی
اسئلک النظر الی وجهک الکریم ع هر کس به بهشت آرزوئی دارد عاشق جز آرزوی دیدن دیدار ندارد
ووجوه یومئذ و رویهای ایشان در آنروز باسرة ترش و تاریک باشد یعنی رویهای منافقان
و مشرکان تظن گمان میبری تو ای مخاطب یعنی بدانی یا گمان برد آن نفس یعنی یقین بشناسد ان یفعل
انکه رسیده خواهد شد بها فاقرة بد و بلائی و رنجی که مهرها پشت بشکند کنایت است از نزول عذاب عظیم بر و

وبقول اصح آن بلای حجابست از رؤیه رب الارباب که از فراق بتر در جهان بلائی نیست كَلَّا نجات
که دل بر دنیا و آن نهاد و از آخرت غافل تو آن شد اِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ چون برسد روح باستخوانهای
سینه و کردن وَقِيلَ وگفته شود یعنی کسان محتضر یا ملائکه کویند مَنْ رَاقٍ کیست افسون کننده و شفا
دهنده وَظَنَّ ویقین کند محتضر اَنَّهُ الْفِرَاقُ که آنچه بدو نازل شده سبب جدائی است از دنیا و
ملاذان وَالْتَفَّتِ السَّاقُ وبه پیچد ساق محتضر بِالسَّاقِ بساق او یعنی پایهای او از هول
مرگ درهم پیچد و حرکت در آن نماند یا جمع شود شدت موت بشدت آخرت اِلَى رَبِّكَ
بسوی جزای پروردگار تو يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ آنروز بازگشت باشد همه کس را اغلب مفسران برانند
که ابوجهل لعین را شدت معادت با سید المرسلین صلعم واقع بود و در شان او نازل شد
که فَلَا صَدَّقَ پس تصدیق نکرد ابوجهل قرآن را یا صدقه نداد از آنچه واجب مال وی می بود وَلَا
صَلَّى او پی روی نمود پیغمبر را یا نماز نگذارد برای خدای وَلَٰكِنْ كَذَّبَ ولیکن تکذیب
کرد نبی را وَتَوَلَّىٰ وبرگشت از راه حق ثُمَّ ذَهَبَ پس بازگشت اِلَىٰ اَهْلِهِ بسوی کسان خود يَتَمَطَّىٰ
میخرامید از روی افتخار که من چنین و چنین کاری کرده ام یعنی تکذیب اَوْلَىٰ لَكَ سزاوار است
مر ترا ای ابوجهل مرگی سخت فَاَوْلَىٰ پس سزاوار است ترا عذاب الیم در قبر ثُمَّ اَوْلَىٰ لَكَ
پس نیک سزاست ترا هول قیامت فَاَوْلَىٰ پس بغایت سزاست ترا خلود در دوزخ آورده اند
که بعد از نزول این آیت حضرت رسول صلعم ابوجهل را در بطحا دید و جامه اش را گرفته گفت اولی لک
فاولی ثم اولی لک فاولی ابوجهل گفت مرا میترسانی ای محمد و نزد بعضی علما اولی بمعنی ویل است
حق سبحانه چهار کرت برای تاکید ابوجهل را گفته که وای بر تو اَيَحْسَبُ الْاِنْسَانُ آیا می پندارد انسان
اَنْ يُتْرَكَ انکه فروگذاشته شود سُدًى مهمل و معطل و ضایع که بدنیا مکلف و بعقبی مبعوث نگردد
اَلَمْ يَكُ نُطْفَةً آیا نبوده است آدمی قطرهٔ آبی مِنْ مَنِيٍّ يُمْنَىٰ از منی ریخته شده
در رحم ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً پس بوده است خونی بسته فَخَلَقَ پس خدای بیافرید اجزا و اعضاء
او را فَسَوَّىٰ پس راست کرد صورت او و روح در وی دمید فَجَعَلَ مِنْهُ پس گردانید از منی الزَّوْجَيْنِ
دو صنف الذَّكَرَ وَالْاُنْثَىٰ نر و ماده اَلَيْسَ ذٰلِكَ آیا نیست آنکه چنین آفریند بِقَادِرٍ توانا
عَلَىٰ اَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ بر آنکه زنده گرداند مردگان را و در خبر آمده که در آخر این سوره باید گفت بلی و بروایت
دیگر سبحانك اللهم بلی و شیخ ما قدس سره میگفت بلی سبحان ربی الاعلی

سورة القيامة

بسم الله الرحمن الرحیم

سورة الدهر

بسم الله الرحمن الرحیم

هَلْ اَتَىٰ آیا آمد استفهام تقریریست یعنی بدرستیکه آمد عَلَى الْاِنْسَانِ بر آدم علیه السلام حِينٌ
هنگامی مِنَ الدَّهْرِ از زمانی که در آن لَمْ يَكُنْ نبود شَيْئًا مَذْكُورًا چیزی یاد کرده
شده یعنی چهل سال میان مکه و طایف افتاده بود قبل از نفخ روح در وی کسی از آن نیست
او را یاد نمیکرد چون نطفه و عناصر و نمیدانستند که نام او چیست و فایده خلقت او چه خواهد بود در این
معنی معلوم نداشتند که استاد قدرت آئینه می سازد که مظهر شعشعهٔ مفاتح الغیب باشد در اقصا مراتب
ظهور و مرتبهٔ خلافت کبری را شاید و عین مقصود است و منتهای غایات او بود و همه نهایتها بوجود
با جود او آشکارا شود   شد ظهور او تجلی نور نور کنج مخفی از ازل آمد در ظهور کنج مخفی بد ز پری چاک کرد
خاک را تابان تر از افلاک کرد کنج مخفی بد ز پری جوش کرد خاک را سلطان اطلس پوش کرد اِنَّا خَلَقْنَا
الْاِنْسَانَ بدرستیکه ما آفریدیم آدمیان را که اولاد وی اند مِنْ نُطْفَةٍ از آبی اندک که منی است و چون
هر یک از منی مرد و زن مختلف الاجزاست در رقت و قوام و خاصیت لاجرم نطفه را با آنکه مفرد است بجمع
صفت کرد و فرمود که اَمْشَاجٍ آمیخته یا مراد الوان است که منی مرد سفید و از آن زن زرد است و هر دو
بعد از اجتماع سبز میشوند یا امشاج بمعنی اطوار است یعنی نطفه علقه شود پس مضغه گردد تا آخر خلقت و بر
هر تقدیر انسان را خلق کردیم و با مر و نهی نَبْتَلِيهِ میآزمائیم او را فَجَعَلْنَاهُ پس گردانیدیم
او را سَمِيعًا شنوا بَصِيرًا بینا تا متمکن باشد از مشاهدهٔ دلایل و استماع آیات اِنَّا بدرستیکه ما
هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ نمودیم او را راه راست بنصب ادلهٔ قدرت و انزال آیات تا باشد اِمَّا
شَاكِرًا یا سپاس دارنده یعنی مؤمن سعید وَاِمَّا كَفُورًا یا ناسپاس یعنی کافر شقی
اِنَّا اَعْتَدْنَا بدرستیکه ما آماده کرده ایم لِلْكَافِرِينَ برای ناگرویدگان سَلَاسِلَ
زنجیرها که بدان ایشان را بدوزخ کشند وَاَغْلَالًا و غلها که بر گردن ایشان نهند وَسَعِيرًا
و آتشی افروخته که در آن پیوسته بسوزند اِنَّ الْاَبْرَارَ بدرستیکه نیکوکاران یعنی مؤمنان صادق فرمانبر
يَشْرَبُونَ بیاشامند در آخرت مِنْ كَاْسٍ كَانَ از جام خمری که باشد مِزَاجُهَا كَافُورًا
آمیختگی آنرا بکافور بهشت بیامیزند تا خنک و شیرین و خوشبوی گردد و گفته اند آبیست در بهشت
خوشبوی و سفید و بجهت مشابهت او با کافور او را بدین نام خوانند و مؤید این قول است آنکه بدل
از کافور آورده که عَيْنًا کافور چشمه ایست يَشْرَبُ می آشامند بِهَا از آن عِبَادُ اللّٰهِ بندگان

خدای یُفَجِّرُونَهَا میرانند آن چشمه را هر جا میخواهند تَفْجِیراً راندنی آسان جمهور مفسران برانند که روزی
حضرت رسالت صلعم بخانهٔ مرتضا علی صلوات الله وسلامه علیه در آمد و امام حسن و امام حسین را صلوات الله
وسلامه علیهما بیمار دید حضرت خیر النسا و مرتضی علی را فرمودند نذری کنید تا فرزندان شما صحت یابند
ایشان نذر فرمودند که سه روز روزه گیرند حق سبحانه سبطین را علیهما الصلوة والسلام شفا بخشید و ایشان
روزه گرفتند و مقداری جو قرض کرده یا بمزد کار ستده و آرد کرده نان بخشند و نماز شام که خواستند افطار نمایند
مسکینی بر در خانه آمده آواز داد که یا اهل البیت النبوة مسکینی ام از مساکین مسلمانان مرا طعام دهید
تا حق سبحانه شما را از موائد بهشت بدهد شاه مردان مرتضی علی نصیب خود بدان مسکین داد و سایر اهل بیت
موافقت کردند و بآب خالص روزه گشادند آن شب گذرانیدند و دیگر روز روزه گرفتند و بوقت افطار یتیمی بر در
خانه آمد و سؤال کرد و تمام طعامی که بود ایثار فرمودند و شب سیوم اسیری بر سر وقت ایشان رسید و خود نیها
بدو دادند حق سبحانه این آیات فرستاد که یُوفُونَ وفا می نمایند بِالنَّذْرِ بنذری که در طاعت کنند وَ
یَخَافُونَ و می ترسند یَوْماً کَانَ از روزی که هست شَرُّهُ بدی یعنی محنت و شدت او مُسْتَطِیراً
فاش و آشکارا و رسیده بهمه وَیُطْعِمُونَ الطَّعَامَ و میدهند خوردنی را عَلَی حُبِّهِ بر دوستی خدای یا بر حب
طعام یعنی با وجودی که محتاجند بدان طعام و آن را دوست میدارند ایثار مینمایند و میخورانند مِسْکِیناً
درویش بی مایه را وَیَتِیماً و خردسال بی پدر را وَأَسِیراً و اسیری را که از کفار گرفته اند و در خبر است که
چون اسیری بحضرت رسالت صلعم آوردندی او را ببعض مسلمانان سپردی تا رای مبارک بر امری در شان او
قرار یابد و گفتی احسن الیه و بعضی علما برانند که مسجون از اهل فقر که در حقی او را حبس کرده باشند و مملوک از عبید
و اما و مراءة نیز حکم اساری دارند یعنی با ایشان احسان باید فرمود و این مطعمان بلسان مقال یا بزبان
حال میگویند إِنَّمَا نُطْعِمُکُمْ جز این نیست که ما میخورانیم شما را این طعامها لِوَجْهِ اللَّهِ برای طلب
رضا و لقای خدا لَا نُرِیدُ نمیخواهیم مِنْکُمْ جَزَاءً از شما پاداش و مکافاتی وَلَا شُکُوراً
و نه سپاسی و آزادی چه در حسنات منت نهادن و توقع جزا کردن از ثواب بکاهاند هرچه دهی مده بمنت منه
و آنچه بمنت دهی آن خود مده منت مزدی که در حسنات بود وقت جزا موجب نقصان بود إِنَّا نَخَافُ
بدرستیکه ما میترسیم مِنْ رَبِّنَا از پروردگار ما یَوْماً عَبُوساً از عذاب روزی ترش یعنی روزی
که روها در وی ترش گردد از شدت اهوال قَمْطَرِیراً روزی سخت و گریه از امام حسن بصری رحمة الله
پرسیدند که قمطریر چیست فرمود که سبحان الله چه سخت است اسم روز قیامت و او سخت تر است از اسم خود

فوقیهم الله

الدهر

فَوَقَاهُمُ اللَّهُ پس نگاه دارد خدای ایشان را شَرَّ ذَلِکَ الْیَوْمِ از بدی و رنج و هول آن روز وَلَقَّاهُمْ
و پیش آرد ایشان را نَضْرَةً تازگی و خوبی روی وَسُرُوراً و شادی و فرح در دل وَجَزَاهُمْ
و پاداش دهد ایشان را بِمَا صَبَرُوا بسبب آنکه صبر کردند بر طاعت و از معصیت یا بر ایثار طعام
جَنَّةً بوستانی که از میوهٔ آن خورند وَحَرِیراً و جامهٔ ابریشم بهشت که بپوشند مُتَّکِئِینَ
در حالتی که تکیه زده باشند فِیهَا در بهشت عَلَی الْأَرَائِکِ بر تختهای آراسته لَا یَرَوْنَ فِیهَا
نه بینند در بهشت شَمْساً آفتاب را یعنی حرارت نیابند وَلَا زَمْهَرِیراً و نه سرما مراد آن است
که هوای بهشت معتدل بود و در زمستان و تابستان نباشد تا از شدت حر و برد متاذی نگردند
وَدَانِیَةً و پاداش دهد ایشان را بهشتی دیگر که نزدیک بود عَلَیْهِمْ بدیشان ظِلَالُهَا سایهها
و درختان آن وَذُلِّلَتْ و رام کرده شده باشد قُطُوفُهَا میوههای آن تَذْلِیلاً رام کردنی
یعنی آسان بود چیدن میوهها و کسی چیننده را منع نکند وَیُطَافُ عَلَیْهِمْ و گردانیده شود بر ایشان بِآنِیَةٍ
مِنْ فِضَّةٍ جامها و خودها از سیم وَأَکْوَابٍ کَانَتْ و جامهای بزرگ که باشد قَوَارِیرَا مانند آبگینهها
قَوَارِیرَا مِنْ فِضَّةٍ آبگینهها از سیم یعنی اوانی و اکواب از نقره باشد در صفا آبگینه که از خارج
داخل آن را توان دید قَدَّرُوهَا اندازه کرده باشند ساقیان آن ظرفها را فراخور سیرابی بهشتیان
تَقْدِیراً اندازه کردنی یعنی هر کسی را فراخور حوصلهٔ او جام میدهند که بدان سیراب شود و در آن ظرف
زیاده و نقصان نبود وَیُسْقَوْنَ و آشامیده شوند فِیهَا در بهشت کَأْساً کَانَ جامی که باشد مِزَاجُهَا
زَنْجَبِیلاً آمیزش آن زنجبیل یعنی بیامیزند آن شراب را بزنجبیل بهشت چه زنجبیل طرب آرنده و لذت
بخشنده است عَیْناً فِیهَا و آن زنجبیل چشمهایست در بهشت تُسَمَّی سَلْسَبِیلاً نام نهاده شده بسلسبیل
و آن منقاد بود و روان هر جا بهشتی خواهد تواند برد و گویند آن در حلق رود و زود بگوارد وَیَطُوفُ عَلَیْهِمْ
و طواف کنند برابر وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ پسران گوشواره دار یا جاوید مانده بر حالت طفولیت
إِذَا رَأَیْتَهُمْ چون ببینی ایشان را ای بیننده حَسِبْتَهُمْ پنداری از صفای لون و درخشندگی چهرهٔ
ایشان را لُؤْلُؤاً مَنْثُوراً مروارید افشانده شده از صدف یعنی تر و تازه که هنوز دست کسی بدان
نرسیده است و در رونق و آب داری ان قصوری پیدا نشده وَإِذَا رَأَیْتَ و چون بنگری و نظر کنی
ثَمَّ آنجا یعنی در بهشت رَأَیْتَ نَعِیماً ببینی نعمتها که در وصف نگنجد وَمُلْکاً کَبِیراً و ملکی بزرگ که
زوال بدو راه نیابد و در خبر آمده که فروترین کسی از اهل بهشت نظر کند در ملک خود هزار ساله راه ببیند و منتهای مملکت

خود را مشاهده کند چنانچه مبتدای آن را ملاحظه نماید و بقولی ملکی کبیر نفاذ مشیت است که هرچه خواهند میسر
گردد یا استیذان ملایکه بوقت در آمدن بر ایشان و در فضول آورده که نعیم راحت اشباح است
و ملک کبیر لذت ارواح نعیم ملاحظه دار امانت و ملک کبیر مشاهده دیدار و دار بی دیدار بهیچ کار
نیاید الجار ثم الدار ع زاهدان فردوس میجویند و ما دیدار دوست عَالِيَهُمْ زبر بهشتیان یعنی لباس
زبرین ایشان ثِيَابُ سُنْدُسٍ جامهای دیبای نازک خُضْرٌ سبز است وَإِسْتَبْرَقٌ و دیبای
محکم سفته وَحُلُّوا و پیرایه بسته شوند أَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ بدستوانهای از نقره و این منافی
آن نیست که يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ چه جمع و معاقبه ممکن است وَسَقَاهُمْ و بیاشاماند
ایشان را رَبُّهُمْ پروردگار ایشان شَرَابًا طَهُورًا شرابی پاک پاک از ادناس و ارجاس پاک
کننده از غل و غش و مقاتل گوید طهور چشمه ایست بر در بهشت که هر که از آن بیاشامد در دل او حقد
و حسد بلکه هیچ صفتی بد نماند و گفته اند پاک کند دل را از میل بما سوی الله تا التذاذ یابد بلقای او
و باقی ماند ببقای او والبقاء فی اللقاء تمام العطام و بباید دانست که جوی کوثر در بهشت خاصه حضرت
رسالت صلعم است و ذکر آن در سوره کوثر خواهد آمد و چهار جوی دیگر از متقیانست آب و شیر و خمر
و عسل و شمه از آنها در سوره محمد صلعم مرقوم رقم بیان شده و دو چشمه از آن اهل خشیت است فيهما
عَيْنَانِ تَجْرِيَانِ و دو چشمه از آن اصحاب یمین است فِيهِمَا عَيْنَانِ نَضَّاخَتَانِ و این چهار چشمه در سوره
الرحمن جل ذکره آمده دیگر شراب رحیق از آن ابرار است و چشمه تسنیم از آن مقربان و این هر دو در
سوره مطففین مذکورند و دو چشمه از آن اهل بیت است کافور و زنجبیل که آن را سلسبیل خوانند
و شراب طهور نیز از ایشان است و محققان آن را شراب شهود گویند که مرآت دل نوشنده را بلوامع
انوار قدم روشن ساخته پذیرای عکوس نقوش ازل و ابد گرداند و وقت و حال او را چنان صافی
سازد که مطلقا افذاء اثنینیت و شوایب غیریت در مشارع وحدت نماند و رنگ دوگانگی مبدل
گردانیده جام و مدام را یکرنگ سازد همه جام است و نیست گوئی می یا مدام است و نیست گوئی جام
عارفی گفته است که اگر فردا بزم نشینان دار القرار را ابرار از اکف حور و سرور شراب طهور خواهند
چشانید امروز باده نوشان خم خانه افضال را بنقد از آن نصیبی تمام داده اند از سقاهم ربهم
پلی جمله ابرار مست و زجال لایزالی هفت پنج و چار مست تن چه سایه سهد مینو جان پاک عاشقان
در بهشت عدن تجری تحتها الانهار مست بلی ابرار گویند وَكَانَ سَعْيُكُمْ و هست شتافتن شما در خیر

مشکورا

الدهر

مَشْكُورًا پسندیده و لایق مکافات إِنَّا نَحْنُ بدرستیکه ما نَزَّلْنَا فرو فرستادیم عَلَيْكَ الْقُرْآنَ بر تو قرآن
تَنْزِيلًا فرو فرستادنی بتدریج سوره بعد از سوره و آیتی پس از آیتی پس بمقتضای حکمت فَاصْبِرْ پس صبر کن لِحُكْمِ
رَبِّكَ بر حکم پروردگار خود در آنچه فرموده از تبلیغ رسالت یا برای حکم او بنصرت تو و هلاک معاندان
تو وَلَا تُطِعْ و فرمان مبر مِنْهُمْ از ایشان آثِمًا گناهکاری که ترا باثم خواند چون عتبه که گفت از دعوت
خود باز ایست تا دختر خود را بتو دهم أَوْ كَفُورًا و ناسپاسی را که ترا بکفر دعوت کند چون ولید مغیره که گفت از دین
ابا رجوع کن تا ترا توانگر سازم وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ و یاد کن نام پروردگار خود را بُكْرَةً بامداد
وَأَصِيلًا و شبانگاه یعنی پیوسته بذکر او مشغول باش وَمِنَ اللَّيْلِ و در بعضی از شب فَاسْجُدْ لَهُ سجود
کن مر او را یعنی نماز گذار و بعضی گفته اند بکره وقت نماز بامداد است و اصیل متناول باشد وقت ظهر
و عصر را و بعضی از شب مراد مغرب و عشاست پس معنی چنین بود که بر پنج نماز مداومت نمای وَسَبِّحْهُ
و نماز گذار برای خدای لَيْلًا طَوِيلًا شب دراز یعنی بتهجد اشتغال نمای إِنَّ هَؤُلَاءِ بدرستیکه این
گروه یعنی کفار مکه يُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ دوست میدارند سرای شتابنده یعنی دنیا را وَيَذَرُونَ وَرَاءَهُمْ
و گذاشته اند یعنی انداخته اند از پس پشت يَوْمًا ثَقِيلًا روز گران را که قیامت است بدو ایمان نمی آورند
و برای او عمل نمیکنند نَحْنُ خَلَقْنَاهُمْ ما بیافریدیم ایشان را از آبی سست وَشَدَدْنَا و محکم کردیم أَسْرَهُمْ
آفرینش ایشان را یعنی مفاصل ایشان را باعصاب بر هم بستیم وَإِذَا شِئْنَا و چون خواهیم بَدَّلْنَا بدل
کنیم ایشان را أَمْثَالَهُمْ بامثال ایشان در خلقت تَبْدِيلًا بدل کردنی یعنی ایشان را بمیرانیم
و در نشأه ثانیه بمانند همین صورت و هیأت باز آریم یا ایشان را ببریم و بدل کنیم بغیر ایشان از
بندگان فرمان بردار إِنَّ هَذِهِ بدرستیکه این سوره تَذْكِرَةٌ پندی و موعظه است یا معامل اهل
البیت رضی الله عنهم در بذل و ایثار عبرتیست مر مؤمنان را تا بمثل آنها عمل کنند و از مثل این جزا بهره
یابند فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ پس هر که خواهد که فرا گیرد إِلَى رَبِّهِ بقرب آفریدگار خود سَبِيلًا
راهی بخیر و طاعت که فرا گیر وَمَا تَشَاءُونَ و نخواهید شما هیچ راهی إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ مگر آنکه
خدای خواهد خواهش شما را إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا بدرستی که خدای است دانا باستعداد و استحقاق
هر کس حَكِيمًا صواب کار نخواهد چیزی مگر بمقتضای حکمت يُدْخِلُ در آرد مَنْ يَشَاءُ هر که را
خواهد فِي رَحْمَتِهِ در بخشش خود بهدایت و توفیق یا در بهشت بفضل و کرم خود وَالظَّالِمِينَ و ستمکاران
یعنی مشرکان را أَعَدَّ لَهُمْ آماده کرده است برای ایشان عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک دایم

بسم الله الرحمن الرحیم

وَالْمُرْسَلَاتِ سوگند بفرشتگان فرستاده شده عُرْفًا به نیکوئی یعنی با مر و نهی یا آیات قرآن فرستاده شد به محمد بهر نیکوئی یا ببادهای وزیده شده پی در پی فَالْعَاصِفَاتِ پس سوگند بملائکه که تخت و زود روند عَصْفًا سخت رفتنی در امتثال امر الهی یا آیات کلام که برندگان و محو کنندگان احکام اند یعنی ناسخ شرایع و ادیان متقدمه یا بادهای جهنده بسختی جهت عذاب قومی وَالنَّاشِرَاتِ و سوگند بفرشتگان که نشر کنندگانند شرایع و کتب را یعنی ظاهر کننده نَشْرًا ظاهر کردنی یا آیتهای قرآن که آثار هدایت منتشر سازند برای خاص و عام یا بادهای نرم جهنده جهت رحمت جمعی فَالْفَارِقَاتِ پس سوگند بملائکه که جدا کنندگان اند مر حق و باطل را از یکدیگر فَرْقًا جدا کردنی یا آیات قرآن که جدا کردانند حق را از شر یا ریاح که پراکنده سازند ابر را فَالْمُلْقِيَاتِ پس بفرشتگانی که افکنندگانند به پیغمبران ذِكْرًا وحی را یا آیات کلام که القاء ذکر حق کنند در میان عالمیان یا بادها که سبب ذکر میشوند چه مشاهده هبوب ایشان موجب ذکر حق است و استدلال بدان بر قدرت وی والقای ذکر عُذْرًا برای عذر محققان است أَوْ نُذْرًا و جهت بیم کردن مبطلان وجواب قسم این باشد که إِنَّمَا تُوعَدُونَ جز این نیست که آنچه وعده داده شده اید بدان از آمدن قیامت و ما یتعلق بها لَوَاقِعٌ هر آینه بودنیست فَإِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ محو کرده شوند یعنی نوران ببرند وَإِذَا السَّمَاءُ و آنگاه که آسمان فُرِجَتْ شکافته گردد وَإِذَا الْجِبَالُ و آنگاه که کوهها نُسِفَتْ برکنده شود از اماکن خود وَإِذَا الرُّسُلُ و آنگاه که پیغمبران أُقِّتَتْ جمع کرده شوند بمیقاتی که مقرر کرده باشد در آن گواهی دادن بر امتان پس گویند که لِأَيِّ يَوْمٍ برای کدام روز أُجِّلَتْ واپس داشته شده بود این چیزها یعنی طمس نجوم و شق آسمان و قلع جبال پس جواب آید که لِيَوْمِ الْفَصْلِ برای روز جدا کردن که امروز است و جدا کردن میان مؤمن و کافر و مطیع و عاصی باشد در مکافات یا روز حکم کردن میان خلق وَمَا أَدْرَاكَ و چه چیز دانا کردانید ترا که چه دانی مَا يَوْمُ الْفَصْلِ چیست روز فصل چگونه او را نتوان دانست وَيْلٌ وای يَوْمَئِذٍ آنروز لِلْمُكَذِّبِينَ مر آنان را که تکذیب آنروز کنند أَلَمْ نُهْلِكِ الْأَوَّلِينَ آیا هلاک نکردیم پیشینیان را چون قوم نوح و عاد و ثمود ثُمَّ نُتْبِعُهُمُ پس از پی ایشان در آریم بهلاکت الْآخِرِينَ پسینیان را که مانند ایشانند چون کفار مکه كَذَٰلِكَ مثل این کار

نفعل

نَفْعَلُ میکنیم بِالْمُجْرِمِينَ به گنهکاران وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ مکروهی بزرگ در آنروز لِلْمُكَذِّبِينَ مر تکذیب کنندگان این وعید را أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ آیا نیافریدیم شما را مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ از آبی خوار بی مقدار فَجَعَلْنَاهُ پس نگاه داشتیم آن آب را فِي قَرَارٍ مَكِينٍ در قرارگاه استوار که رحم است إِلَىٰ قَدَرٍ تا مقداری مَعْلُومٍ دانسته شده که زمان ولادتست فَقَدَرْنَا پس توانا بودیم بر آفرینش شما فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ پس نیک توانایانیم ما وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ بزرگتر بلائی آنروز لِلْمُكَذِّبِينَ مر باور نادارندگان این قدرت راست أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ آیا نگردانیدیم ما زمین را كِفَاتًا پوشنده و جمع کننده أَحْيَاءً وَأَمْوَاتًا مر زندگان و مردگان را یعنی احیا را بر روی خود دارد و اموات را در درون خود دارد وَجَعَلْنَا و پیدا فریدیم فِيهَا در زمین رَوَاسِيَ کوههای استوار و پای برجا شَامِخَاتٍ بلند و سر افراز وَأَسْقَيْنَاكُمْ و بیاشامانیدیم شما را مَاءً فُرَاتًا آبی شیرین بسبب آفریدن عیون و منابع در زمین وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ وادی جهنم در روز رستخیز لِلْمُكَذِّبِينَ مر تکذیب کنندگان راست که با امثال این نعمتها اعتراف نکنند و مکذبان را در آنروز گویند انْطَلِقُوا بروید إِلَىٰ مَا كُنْتُمْ بِهِ بسوی آنچه بودید که بدان تُكَذِّبُونَ تکذیب میکردید یعنی آتش دوزخ و عذاب آن انْطَلِقُوا إِلَىٰ ظِلٍّ بروید بسوی سایهٔ ذِي ثَلَاثِ شُعَبٍ خداوند سه شاخ لَا ظَلِيلٍ نه سایهٔ خنک و دایم که در وی راحت باشد وَلَا يُغْنِي و دفع نکند از دوزخی مِنَ اللَّهَبِ از حرارت زبانهٔ آتش چیزی را مراد دود دوزخ است که از بزرگی و بسیاری متفرق میشود بشعبها و هر شعبه بطرفی میرود در معالم آورده که گردنی از دوزخ بیرون آید و از وی سه شعبه منشعب گردد و آن بر سر مؤمنان سایه افکند و یکی دخان و آن بر فرق منافقان متوقف گردد و یکی زبانهٔ خالص و آن بالای کافران بایستد و در انوار آورده که هر سه شعبه دخان جهنم باشد و یکی بر فرق کافر قرار گیرد و دیگری بر یمین و دیگری بر شمال او و مؤدی بدین عذاب قوت واهمه است در دماغ و غضبیه بر یمین قلب و شهویه بر یسار او و هر که خواهد که فردا از آن دخان که ظل من یحموم اشارت بدانست ایمن گردد امروز بنور عقل متمسک شده از تیرگی صفت بهیمی و سبعی باید گذشت

ز تاریکی خشم و شهوت حذر کن که از دود آن خشم دل تیره گردد
غضب چون درآید رود عقل بیرون هوا چون شود چیره جان خیره گردد

إِنَّهَا بدرستیکه دوزخ تَرْمِي بِشَرَرٍ می افکند در آنروز شرارها هر شراره كَالْقَصْرِ مانند کوشکی عظیم كَأَنَّهُ گوییا که آن شرر جِمَالَتٌ صُفْرٌ شتران زردند برنگ آتش و بعضی گویند

صفر بمعنی سودست وچون آتش دوزخ سیاه باشد شرارهٔ آن نیز سیاه است وتشبیه شراره بقصر جهة
عظمت است وبشتران زرد یا سیاه جهة لون وکثرت وتتابع واختلاط وسرعت کرد وَيْلٌ
مشقت بسیار يَوْمَئِذٍ آن روز لِّلْمُكَذِّبِينَ مر دروغ کویان راست که صفت دوزخ وشراره
آن را باور نداراند هَٰذَا این روز يَوْمُ لَا يَنطِقُونَ روزیست که کافران سخن نکویند یعنی
در بعضی موقف یا ناطق نشوند بحجت بر خدای وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ ودستوری ندهند مر ایشان را
فَيَعْتَذِرُونَ تا عذر خواهی کنند وعذر نیز سود ندارد وَيْلٌ کرب واندوه يَوْمَئِذٍ
لِّلْمُكَذِّبِينَ آنروز مر آنان راست که تکذیب کنند این خبرها را هَٰذَا يَوْمُ الْفَصْلِ
این روز جدا کردن است میان محق ومبطل جَمَعْنَاكُمْ جمع کردیم شما را ای مکذبان این امت
وَالْأَوَّلِينَ وپیشینیان را که تکذیب رسل کذشته کردند فَإِن كَانَ لَكُمْ پس اگر هست لکم
كَيْدٌ مر شما را کیدی وحیلهٔ چنانچه در دنیا بنسبت مؤمنان بکار میبردید فَكِيدُونِ
پس پیش برید با من تقریع است مر ایشان را واظهار آثار عجز ایشان یعنی حیله با خدای پیش نرود ومکر
ودستان عذاب از خود دفع نتوان کرد مکر وحیله عذاب خدای رد نشود نیاز باید وخلاص نالهٔ سحری
نتوان خرید بیک آه ملک هر دو جهان از این معامله غافل مشو که حیف خوری وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ غم وغصه
آن روز لِّلْمُكَذِّبِينَ مر مکذبان راست که بحیله از عذاب نرهند إِنَّ الْمُتَّقِينَ بدرستیکه
پرهیزکاران از شرک وعصیان فِي ظِلَالٍ در سایهای درختان بهشت باشند وَعُيُونٍ وبر کنار
چشمهای آب وَفَوَاكِهَ ودر میان میوها مِمَّا يَشْتَهُونَ از انچه آرزو کنند وملائکه ایشان را
میکویند كُلُوا بخورید از این ثمرات وَاشْرَبُوا وبیاشامید از این آبها هَنِيئًا خوردن وآشامیدن
کوارنده بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ بسبب انچه بودید که عمل میکردید در دنیا إِنَّا كَذَٰلِكَ بدرستیکه
ما چنین نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ جزای دهیم نیکوکاران را وَيْلٌ حیل قبیح ودم يَوْمَئِذٍ
آن روز لِّلْمُكَذِّبِينَ مر اهل تکذیب راست که بنعیم بهشت نمی روند كُلُوا بخورید ای مکذبان
نعیم فانی دنیا را وَتَمَتَّعُوا وبرخوردار شوید قَلِيلًا زمانی اندک إِنَّكُم مُّجْرِمُونَ بدرستیکه شما
مشرکانید وعاقبت ایشان عذاب الیم است وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ وای آنروز لِّلْمُكَذِّبِينَ
مر مکذبان را از عذاب الیم وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ ارْكَعُوا وچون کفته شود مر ایشان را که نماز کذارید
لَا يَرْكَعُونَ نکذارند نماز را مراد آنست که مسلمان نشوند چه رکن اعظم اسلام بعد از شهادتین نماز است

وَيْلٌ نفرین

النبا

وَيْلٌ نفرین يَوْمَئِذٍ آن روز لِّلْمُكَذِّبِينَ مر دروغ زنان راست که بشرف اسلام نمی رسند فَبِأَيِّ
حَدِيثٍ پس بکدام سخن بَعْدَهُ بعد از قرآن يُؤْمِنُونَ میکروند اگر بقرآن نکرویدند که معجزیست مشتمل
بر حجج واضحه ومعانی لائحه ودر خبر آمده که بعد از خواندن این آیت باید کفت آمنّا بالله

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

چون حضرت رسول صلعم دعوت آشکارا کرد وقرآن بر خلق خواند وبروز قیامت بیم فرمود کفار در نبوت انحضرت
ونزول قرآن ووقوع بعث اختلاف کردند واز آن تاکید یکدیگر را می پرسیدند یا از پیغمبر ومؤمنان بر سبیل استهزا
چنانچه حق سبحانه فرمود عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ از چه چیز می پرسند کافران عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيمِ از خبر بزرک یعنی
قرآن الَّذِي هُمْ آنچنانکه ایشان فِيهِ در آن خبر مُخْتَلِفُونَ اختلاف کننده کان اند بعضی او را بسحر
یا شعر یا کهانت نسبت میدهند ومختلق ومفتری واساطیر میکویند وبقولی نبأ عظیم نبوت انحضرت است
که میکویند آیا او پیغمبر هست یا نی وساحر است یا شاعر یا مجنون وبعضی برانند که آن خبر بعث است ودر آن
مختلف بودند جمعی میکفتند قیامت هست وبتان مارا شفاعت خواهند کرد هؤلاء شفعاؤنا عند الله و
برخی مطلق آن را منکر بودند ان هی الا حیاتنا الدنیا وکروهی در شک شدند در وقوع ولا وقوع آن بل هم فی شک
منها كَلَّا سَيَعْلَمُونَ حقا که بدانند نزدیک که انچه در آن اختلاف میکردند حق است ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ
پس زود بود که بدانند روز قیامت بطلان قول وخبث عقیدهٔ خود را أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ آیا ما نساخته ایم
زمین را مِهَادًا فراشی کسترده تا قرارکاه شما بود وَالْجِبَالَ وکردانیدیم کوهها را أَوْتَادًا میخها
زمین تا بدانها استوار باشد وَخَلَقْنَاكُمْ وبیافریدیم شما را أَزْوَاجًا از هر کونه نر وماده تا نسل
شما باقی ماند یا خلق کرده ایم کونه کونه سیاه وسفید ودراز وکوتاه وخوب وزشت وَجَعَلْنَا وکردانیده ایم
نَوْمَكُمْ خواب شما را سُبَاتًا قاطع راحت بدنهای شما یعنی خواب قطع حس وحرکت کند تا قوی حیوانیه
براسایند ومانده کی ایشان زایل شود وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وساخته ایم شب را لِبَاسًا پوششی تا ظلمت
همه چیزها را بپوشاند صاحب فتوحات قدس سره آورده که شب لباس اصحاب اللیل است که ایشان را از نظر اغیار
بپوشاند تا در خلوت خود از لذت مکالمه یا محاوره یا مشاهده هر یک فراخور استعداد خود برخوردار
یابند حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که شب پردهٔ روندکان راه است روز بازار بیداران سحرکاه است
اللیل للعاشقین ستر یالیت اوقاتها تدوم چون در دل شب خیال او یار منست من بندهٔ شب که روز
بازار منست وَجَعَلْنَا النَّهَارَ وکردانیده ایم روز را مَعَاشًا وقت طلب معیشت یا بتحصیل آن

جت جوی اگر کنند وَبَنَیْنَا و بنا کرده ایم فَوْقَکُمْ زبر شما سَبْعًا شِدَادًا هفت آسمان سخت یعنی
محکم و استوار که در و فرجه و شکافی که نشانهٔ خلل و زللی باشد نیست وَجَعَلْنَا و بیافریده ایم در آسمان سِرَاجًا
چراغی وَهَّاجًا افروخته و تابان یعنی آفتاب وَأَنْزَلْنَا و فرو فرستاده ایم مِنَ الْمُعْصِرَاتِ از ابرهای
فشارنده بباران مَاءً آبی ثَجَّاجًا ریزان لِنُخْرِجَ تا بیرون آریم بِهِ با آن آب حَبًّا دانه که
قوت را شاید چون گندم و جو وَنَبَاتًا و رستنی که علف را شاید چون گیاه و کاه و گفته اند بیرون
آریم از دریا دانهٔ در و از زمین گیاه وَجَنَّاتٍ و درختان بوستانها أَلْفَافًا در هم پیچیده یعنی
بسیار و بیکدیگر نزدیک إِنَّ یَوْمَ الْفَصْلِ بدرستیکه روز حکم گذاری یعنی روز رستخیز کان است
در حکم خدای مِیقَاتًا وقتی مقرر برای محاسبهٔ خلایق و مجازات ایشان یَوْمَ یُنْفَخُ روزی که دمیده
شود فِي الصُّورِ در صور بنفخهٔ ثانیه فَتَأْتُونَ پس بیائید شما أَفْوَاجًا گروه گروه از قبرهای خود
بعرصه گاه محشر امام ثعلبی رحمه الله آورده که حضرت رسول صلعم از افواج پرسیدند فرمودند که حشر
کرده شوند ده صنف از امت من بعضی بر صورت بوزینگان و بعضی بر هیأت خوکان و برخی نگونساران
که ایشان را بر روی بدوزخ می کشند و بعضی نابینایان و بعضی کران و گنگان و بعضی می خایند زبانها
خود را و آن بر سینهای ایشان افتاده باشد و ریم از دهنهای ایشان سیلان میکند و اهل محشر از ایشان
کراهت باشند و بعضی دست و پای بریده باشند و گروهی از دارهای آتشین آویخته و بعضی را تنی باشد
بدتر از مردار و بعضی را جبهها پوشانیده باشند از قطران چسفیده بپوستهای ایشان اما بوزینگان
سخن چینان باشند و خوکان حرام خواران و نگونساران خورندگان ربوا و کوران جور کنندگان
در حکم و گنگان و کران آنها که باعمال خود معجب بوده اند و زبان خایندگان علما که گفتار ایشان مخالف
کردار ایشان بوده و دست و پا بریدگان رنجانندگان همسایگان و آویختگان از دار غمازان و سعایت کنندگان
بسلاطین و آنها که نتن عظیم دارند متابعان شهوت و بازدارندگان حق خدای و پوشیدگان بلباس قطران
اهل تکبر و نازش وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ و شکافته شود آسمان در آنروز فَكَانَتْ پس باشد از بسیاری شکاف
أَبْوَابًا درها یعنی خداوند درها یا از کثرت فرجها گوئی که تمام او درست وَسُيِّرَتِ الْجِبَالُ و رانده شوند
کوهها در هوا فَكَانَتْ سَرَابًا پس باشند مثل سراب یعنی نمایش کوه داشته باشند اما بسبب تفتت
اجزا بر حقیقت جبلیه باقی نمانند إِنَّ جَهَنَّمَ بدرستی که دوزخ كَانَتْ باشد مِرْصَادًا گذرگاه خلق
یعنی همه را بر و گذر باید کرد یا کمین گاهی که زبانیه در وی مترصد ایستاده باشند برای تعذیب کافران و از ایشان

نتوان گرگرفت

عن معاذ بن جبل قال كنت مع رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ... فسألت عن ... يوم الفصل ... قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يا معاذ سألت عن امر عظيم ... ثم قال تحشر عشرة اصناف من امتي ... بعضهم على صورة القردة وبعضهم على صورة الخنازير ... وبعضهم عمي ... الى آخر الحديث

نتوان گرگرفت یا موضع رصدی که خزنهٔ دوزخ انتظار کفار می برند و خزنهٔ بهشت نگاه بانی مؤمنان می کنند تا در
وقت مرور بر صراط از تعرض آتش محروس باشند و این جهنم باشد لِلطَّاغِینَ مر کافران را که از حد در گذشتگان
مَآبًا بازگشت یعنی آرام جای و قرارگاه لَابِثِینَ فِیهَا درنگ کنندگان در آن أَحْقَابًا روزگارهای
دراز در معالم از مجاهد نقل میکند که این احقاب که حق سبحانه ذکر کرده چهل و سه حقب است هر حقبی هفتاد خریف
هر خریفی هفتصد سال هر سالی سیصد و شصت روز هر روزی هزار سال در موضح آورده که مراد آن نیست
که برای عذاب کافران تعیین مدت کرده باشد بلکه معنی آن است که هر حقبی که میگذرد حقبی دیگر از پی
در می آید تا ابد الابدین لَا یَذُوقُونَ نمی چشند فِیهَا در دوزخ یعنی نمی یابند بَرْدًا خنکی هوا یعنی چیزی
که بدان راحت یابند و حرارت دوزخ از ایشان باز دارد و گفته اند برد خوابست یعنی ایشان را در جهنم خواب
نیست تا آسایش یابند وَلَا شَرَابًا و نمی آشامند شرابی إِلَّا حَمِیمًا مگر حمیم و آن آبی است که چون نزدیک
روی آرند گوشت روی در آن ریزد و چون بخورند امعا و احشا پاره پاره شود وَغَسَّاقًا و مگر ریمی که از زخمهای
ایشان سیلان کند یا اشکها که از سر حسرت می بارند یا زمهریر که بدان معذب گردند جَزَاءً پاداش داده میشوند
پاداشی وِفَاقًا موافق کردار خود إِنَّهُمْ كَانُوا بدرستیکه ایشان لَا یَرْجُونَ بودند که نمی ترسیدند
حِسَابًا از حساب آخرت یا امیدوار نبودند بثواب آنسرای وَكَذَّبُوا و تکذیب میکردند بِآیَاتِنَا
بآیتهای ما که انبیا بدیشان نمودند كِذَّابًا تکذیب کردنی وَكُلَّ شَیْءٍ و هر چیزی از اعمال بندگان
از طاعت و معصیت و غیر آن أَحْصَیْنَاهُ شمرده ایم آن را یعنی نگاه داشته ایم و نوشته ایم كِتَابًا
نوشتنی و خواهیم گفت مشرکان را که فَذُوقُوا پس بچشید عذاب دوزخ فَلَنْ نَزِیدَكُمْ پس نمی افزائیم
شما را هیچ إِلَّا عَذَابًا مگر عذابی بر بالای عذابی و در خبر آمده که این آیه سخت ترین آیات قرآنست
بر دوزخیان إِنَّ لِلْمُتَّقِینَ بدرستیکه مر پرهیزکاران راست مَفَازًا رستگاری از عذاب یا جای فوز
و فلاح که آن حَدَائِقَ باغهاست در وی درختان میوه دار وَأَعْنَابًا و درختان انگور تخصیص تفضیل راست
وَكَوَاعِبَ و ایشان راست دختران نار پستان أَتْرَابًا همه همزادان در تفسیر زاهدی آورده که شانزده ساله
باشند و مردان سی و سه ساله و در اغلب تفاسیر هست که همه اهل بهشت از زنان و مردان سی و سه ساله خواهند بود وَ
كَأْسًا و مر ایشان راست جامها دِهَاقًا پر از شراب یا کاسها و پی در پی لَا یَسْمَعُونَ فِیهَا لَغْوًا وَلَا
كِذَّابًا نمی شنوند در شراب خوردن بهشت سخن عبث و دروغ بخلاف شاربان خمر دنیا که در مجالس ایشان هذیان
و عربده و خلاف و جدال بسیار بود جَزَاءً جزا داده ایشان را جزا دادنی مِنْ رَبِّكَ از پروردگار تو بمقتضای

وعدهٔ خود عطاءً وعطا کرد ایشان را از فضل خویش عطائی حسابًا وافی وکافی یعنی پسندیده حسب
اعمال ایشان رَبِّ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ آفریدگار آسمانها و زمین وَمَا بَيْنَهُمَا و آنچه میان ایشانست
الرَّحْمٰنُ بزرگ بخشایش لَا يَمْلِكُونَ مالک نباشند اهل آسمانها و زمین مِنْهُ از خدای خِطَابًا
سخن گفتن را یعنی قادر نباشند برآنکه با وی سخن گویند مگر بدستوری یا برآنکه خطاب کنند با خدای و اعتراض
نمایند بر وی بثواب و عقاب او زیرا که مملوک اند همه و مملوک مالک نتواند بود يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ روزی
که بایستد روح وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا و بایستند فرشتگان صف زدگان و روح ملکی است موکّل
بر ارواح و در معالم گفته که مخلوقی از وی بزرگتر نیست روز قیامت وی تنها صفی باشد و تمامی ملائکه
با کثرت عدد و عظمت جسد صفی و او در بزرگی برابر همه بود و در علم المعانی از ابن مسعود رض روایت کرده
که مقام روح آسمان چهارم است و هر روز دوازده هزار تسبیح میگوید و از هر تسبیح او ملکی مخلوق میکردد و گفته اند
روح طایفه اند بشکل آدمیان و نه از ایشان فردا ایشان صفی بایستند و ملائکه صفی و گویند روح جبرئیل است
علیه السلام که با فرشتگان صف برکشند لَا يَتَكَلَّمُونَ سخن نگویند در باب شفاعت إِلَّا مَنْ أَذِنَ مگر
کسی که دستوری دهد لَهُ الرَّحْمٰنُ مر او را خدای شفاعت کند یا شفاعت نکنند مگر کسی را که خدای اذن
کند در شفاعت او وَقَالَ و گفته باشد او در دنیا صَوَابًا کلمهٔ توحید یعنی جز مؤمن را شفاعت نکنند
ذٰلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ آن روز روزیست بودنی البته خواهد بود فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ پس هر کس که
خواهد فرا گیرد إِلىٰ رَبِّهِ بسوی ثواب پروردگار خود مَآبًا بازگشتی با یمان و طاعت إِنَّا
أَنْذَرْنَاكُمْ بدرستی که ما بیم کردیم شما را و بترسانیدیم عَذَابًا قَرِيبًا از عذابی نزدیک
که عذاب آخرتست و قرب او بجهت تحقق اوست يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ روزی که بنگرد آدمی مَا قَدَّمَتْ
يَدَاهُ مر آنچه پیش فرستاده باشد دو دست او یعنی باز یابد کردارهای خود را از خیر و شر وَيَقُولُ
الْكَافِرُ و گوید ناگرویده در آن روز يَا لَيْتَنِي ای کاشکی من كُنْتُ تُرَابًا بودمی خاک یعنی هرگز
آفریده نشدمی یا امروز خاک بودمی و مرا زنده نگردندی و گفته اند بعد از حشر و حوش که ایشان را خاک
سازند کافر این تمنّا کند و قولی آنست که مراد از این کافر ابلیس است و او آدم را عیب میکرد که از خاک
آفریده شده و خود را می ستود که من از آتش مخلوقم چون در آن روز کرامت آدم و فرزندان مؤمن او
مشاهده نماید و عذاب و شدّت خود را ببیند آرزو برد که کاشکی من از خاک بودمی و نسبت با آدم
داشتمی ای درویش اینهمه دبدبه و طنطنه که خاکیان راهست هیچ طبقه از طبقهٔ مخلوقات را نیست

خاک را

سورة النازعات

خاک را خوار و تیره دید ابلیس کرد انکارش آن حسود خبیس ماند غافل ز نور باطن او ز آنکه زیر کاه من او
هر گنجی که هست در دل خاک این صدا داده اند در افلاک که بجز خاک نیست مظهر کل خاک شو خاک تا بروید گل

بسم الله الرحمن الرحیم

وَالنَّازِعَاتِ سوگند بکشندگان غَرْقًا بقوت و شدّت یعنی بملائکه که جانهاء کافران بسختی نزع کنند
وَالنَّاشِطَاتِ و بفرشتگان بیرون برنده ارواح مؤمنان را نَشْطًا بیرون بردنی بنرمی وَالسَّابِحَاتِ
سَبْحًا و بملائکه شناه کننده شناه کردنی یعنی آمد و شد نمایند در رفتن و شتافتن در آن چنانچه اهل سباحت
فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا پس بفرشتگان پیشی گیرنده بر هم پیشی گرفتنی در فرمان برداری فَالْمُدَبِّرَاتِ
پس سوگند بملائکه که تدبیر کننده اند أَمْرًا کار دنیا را یعنی جبرئیل که موکّل است بر ریاح و جنود و اسرافیل
که نازل است بامور اقضیه و اقدار و میکائیل که باران و گیاه متعلق بدوست و عزرائیل که قبض ارواح
شان اوست و گفته اند که مقسم بنجوم اند که شتابان میروند از مشرق بمغرب و رونده اند از برجی به
برجی و سیاحت میکنند در فلک و بر هم پیشی میگیرند و در سیر و مدبر اند امری را که بدیشان بسته اند
باذن الله چون اختلاف فصول یا ارسباء غزاة اند که عنان کشیده روند از دار اسلام و سبح نمایند در رفتن
و سبقت کنند در صف جهاد و تدبیر یابد بدیشان کار فتح و ظفر یا نفوس فاضله که منزع شوند از شهوات
و نشاطکنان بعالم قدس رفته در مراتب ارتقا سیاحت نمایند و بحصول کمالات سبقت فرمایند تا مکمّل شده
مکمّل و مدبر امور ارشاد کردند و بر هر تقدیر جواب قسم آنست که شما مبعوث و محاسب خواهید شد
يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ یاد کن آن روز را که بجنبد جنبنده یعنی بلرزند کوه و زمین از هیبت آن کما
قال يوم ترجف الارض والجبال و آن بوقت نفخهٔ اولی بود که همه بلرزند و زندگان از هول بمیرند تَتْبَعُهَا
الرَّادِفَةُ از پی در آید آنرا از پس در آینده یعنی نفخهٔ ثانیه که خلق زنده شوند قُلُوبٌ يَوْمَئِذٍ دلها
آن روز وَاجِفَةٌ ترسان و لرزان بود أَبْصَارُهَا دیدهٔ خداوندان دلها خَاشِعَةٌ فروخوابیده
شد يَقُولُونَ میگویند منکران بعث امروز در دنیا که أَإِنَّا لَمَرْدُودُونَ آیا باز گردیده
شدگانیم فِي الْحَافِرَةِ بحالت اولی یعنی آیا ما را بعد از مرگ بهمان حیات که داشتیم رد خواهند کرد أَإِذَا
كُنَّا آیا چون گردیم ما عِظَامًا نَخِرَةً استخوانهاء کهنه و نزدیک بخاک شدن ما را مبعوث گردانند قَالُوا
بگفتند از روی استهزا که اگر چنین باشد تِلْكَ إِذًا آن بازگشتن آنگاه كَرَّةٌ خَاسِرَةٌ بازگشتنی باشد
با زیانی یعنی اگر ما را رجوعی باشد بحشر اهل زیان کاران باشیم چه پیوسته تکذیب آن کرده ایم حق سبحانه جیفه باید که مغرور

مکیر بود امر قیامت فَاِنَّمَا هِیَ پس جز این نیست که آن زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ یک فریاد است یعنی یک دمیدن
اسرافیل که همه خلایق بدان زنده شوند فَاِذَا هُمْ پس آنگاه ایشان بِالسَّاهِرَةِ بر روی زمین سفید
هموار باشند یعنی بزمین محشر آیند بعد از آنکه در زیر زمین بوده باشند و گفته اند ساهره نام زمینی است
نزدیک بیت المقدس در حوالی جبل اریحا که محشر آنجا بود و خدای آن را گشاده گرداند چندانکه خواهد
و گویند زمین را خدای بیافریند از نقرهٔ خام و طول و عرض آن چهل برابر زمین دنیا باشد هَلْ اَتٰیكَ
آیا آمد بتو یعنی آمد حَدِیْثُ مُوْسٰی سخن موسی کلیم تا تسلی دهی دل خود را بر تکذیب قوم و خبر
فرمائی از وعدهٔ مؤمنان و وعید کافران اِذْ نَادٰهُ یاد کن چون بخواند موسی را رَبُّهٗ پروردگار
او بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ بوادی پاکیزه یعنی طُوًی و آن نام وادی است یا بمعنی مرتین است یعنی دو بار
پاکیزه شده یا دو بار ندا کرده شد که اِذْهَبْ برو برسالت اِلٰی فِرْعَوْنَ بسوی فرعون
اِنَّهٗ طَغٰی بدرستیکه او از حد درگذشته است در تکبر فَقُلْ پس بگوی مر او را که ای طاغی هَلْ لَكَ
هیچ هست ترا میلی و رغبتی اِلٰی اَنْ تَزَكّٰی بسوی آنکه پاک شوی از کفر و عصیان وَاَهْدِیَكَ
و هیچ خواهی که راه نمایم ترا اِلٰی رَبِّكَ بشناخت آفریدگار تو فَتَخْشٰی پس بترسی از عقاب او
و حذر نمائی از سرکشی و نافرمانی موسی علی نبینا و علیه السلام بحکم خدای نزد فرعون رفت و تبلیغ
رسالت کرد و او معجزه طلبید فَاَرٰهُ پس بنمود او را موسی علیه السلام الْاٰیَةَ الْكُبْرٰی معجزهٔ بزرگتر
که قلب عصا بود بحیّه فَكَذَّبَ پس تکذیب کرد موسی فرعون را وَعَصٰی و عاصی شد در خدای یعنی
چون دید که عصا اژدها شد گفت از نزد خدای من است بلکه سحر موسی است ثُمَّ اَدْبَرَ پس پشت بر موسی
کرد یعنی روی از و بگردانید یَسْعٰی می شتافت بابطال امر او و گفته اند بترسید از اژدها و پشت
گردانیده می شتافت در گریختن فَحَشَرَ پس جمع کرد قوم خود را فَنَادٰی پس ندا کرد مر ایشان را
بنفس خود فَقَالَ اَنَا رَبُّكُمُ الْاَعْلٰی پس گفت منم پروردگار بزرگتر شما یعنی اصنام
که بر صورت من اند همه خدایانند و من برترم از همه امام قشیری قدس سره در لطایف آورده که ابلیس
این سخن شنید و گفت مرا طاقت این کلام نیست من دعوی خیریت کردم بر آدم این همه بلا بمن رسید
او که چنین لافی میزند تا کار او بکجا رسد فَاَخَذَهُ اللّٰهُ پس گرفت او را خدای نَكَالَ الْاٰخِرَةِ
بعقوبت آخرت که سوختن است وَالْاُوْلٰی و بعذاب دنیا که غرق شدن است یا نکال دو کلمه
او را مؤاخذ ساخت کلمهٔ اول این و کلمهٔ آخر آنکه گفت ما علمت لکم من اله غیری و میان این دو کلمه

چهل سال بود

از النازعات

چهل سال بود شیخ رکن الدین علاء الدوله قدس سره فرمود که وقتی مرا حال گرم شد بزیارت حسین
ابن منصور حلاج رفتم چون مراقبه کردم روح او را در مقام عالی یافتم از علیین مناجات کردم که
خدایا این چه حالت است که فرعون انا ربکم گفت و منصور انا الحق هر دو یک دعوی روح حسین
در علیین است و از آن فرعون در سجین است بمن ندا رسید که فرعون بخودبینی افتاده همه خود را دید
و ما را گم کرد و حسین الله را دید و خود را گم کرد در بین میان فرق بسیار است گفت فرعون انا الحق گشت پست
گفت منصوری انا الحق و برست این انا را رحمة الله ای محب وان انا را لعنة الله در عقب زانکه
آن سنگ سیه بود این عقیق آن عدو نور بود و آن عشیق این انا هو بود در سر ای فضول نه ز راه اتحاد
نه از حلول اِنَّ فِیْ ذٰلِكَ بدرستی که گرفتن فرعون لَعِبْرَةً هر آئینه پندیست و اعتباریست
لِمَنْ یَّخْشٰی مر کسی را که از شان او آن بود که بترسد تا از نافرمانی مجتنب شده سر بر خط امر نهد
ءَاَنْتُمْ آیا شما ای منکران بعث اَشَدُّ سخت تر و دشوار تر بید خَلْقًا از روی آفرینش اَمِ
السَّمَآءُ یا آسمان با آن همه عظمت بَنٰهَا بنا کرد آن را ابر زبر سر شما رَفَعَ برداشت سَمْكَهَا
سقف آن را یعنی مقدار ارتفاع آن را و از زمین بلند ساخت فَسَوّٰهَا پس آن را راست کرد
بی فطور و خطوری وَاَغْطَشَ و تاریک گردانید لَیْلَهَا شب آن را وَاَخْرَجَ و بیرون آورد
ضُحٰهَا روز آن را اضافه شب و روز بآسمان جهت آن است که حدوث آن بسبب او سبب اوست
امام زاهد رحمة الله فرموده که روز و شب دنیا باسمان پیدا گردد بسبب آفرینش آفتاب و ماه بود وَ
الْاَرْضَ و زمین را بَعْدَ ذٰلِكَ بعد از آفرینش آسمان دَحٰهَا بگسترد و مبسوط گردانید
جمهور برانند که آفرینش زمین پیش از خلق آسمان است و گستردن آن بعد از آن اَخْرَجَ مِنْهَا
بیرون آورد از زمین گسترده مَآءَهَا آب او را بتفجیر منابع و عیون وَمَرْعٰهَا و بیرون آورد
گیاه ها و چراگاههای او را وَالْجِبَالَ اَرْسٰهَا و کوهها محکم و پایدار ساخت و در روی
زمین و انبات کوهها و انفجار انهار و ظهور چراگاهها مَتَاعًا لَّكُمْ از برای آن برخورداریست
مر شما را وَلِاَنْعَامِكُمْ و مر چهارپایان شما را فَاِذَا جَآءَتِ الطَّآمَّةُ الْكُبْرٰی
پس چون بیاید بلیهٔ بزرگتر و با هول تر که از همه بلائی سخت تر باشد و آن ساعتی است که اهل دوزخ
رانند و اهل بهشت را به بهشت رسانند جواب اذا محذوف است تقدیرش آنکه واقع شود آنچه واقع شود یَوْمَ
یَتَذَكَّرُ الْاِنْسَانُ روزی که یاد آرد انسان مَا سَعٰی آنچه سعی کرده باشد در عمل آن یعنی

همه را نوشته بدست او دهند تا بخواند وبرزت الجحیم وظاهر گردانیده شود دوزخ لمن یری هر کسی را ببیند
یعنی آشکارا شود بر وجهی که هر که اهل تو دیده بود ببیند فاما من طغی پس هر که از حد برده باشد و نگرویده
وآثر الحیوة الدنیا وبرگزید زندگانی دنیا را یعنی از سلوک سبیل آخرت فراموش کرده کار او ساخته
فان الجحیم پس بدرستی که دوزخ هی المأوی آن جای اوست واما من خاف اما هر کس که ترسیده
باشد مقام ربه از ایستادن خود نزد پروردگار خود یعنی بر موقف عتاب و عرض ونهی النفس
ونهی کرده باشد و باز داشته نفس خود را عن الهوی از آرزوی او یعنی از آرزوهای حرام و ناباب
فان الجنة پس بدرستیکه بهشت هی المأوی آرام جای اوست در فصول آورده که این
آیت در شان کسی است که قصد معصیتی کند در خلوت و بر آن قادر بود خلاف نفس نموده از خدای
بترسد و از آن عمل دست باز دارد   گر نفس نفس بفرمان تو است کفش بیاور که بهشت آن تو است
نفس کشد هر نفسی سوی پست   هر که خلافش نفسی زد برست   یسئلونک می پرسند ترا ای محمد عن الساعة
از روز رستخیز و میگویند ایان مرسیها کی باشد اقامت آن و در چه زمان بپاید فیم انت
در چه چیزی من ذکریها از یاد کردن آن عایشه گفته که حضرت رسالت صلعم میخواست که وقت آن از
خدای بپرسد حق سبحانه فرمود که تو از دانستن قیامت بر چه چیزی یعنی آن حق تو نیست زینهار تا نپرسی الی
ربک بسوی پروردگار تو است منتهیها منتهای علم قیامت یعنی کس را خبر نداده چه اطلاع بر آن
خاصهٔ حضرت اوست انما انت جز این نیست که تو منذر بیم کننده من یخشیها هر که را بترسد
از قیامت کانهم گوئیا کفار مکه یوم یرونها روزی که ببینند قیامت را که از آمدن آن
می پرسند لم یلبثوا درنگ نکرده اند در دنیا یا در قبر الا عشیة مگر شبانگاهی او ضحیها
یا چاشت آن روز که عشیهٔ آن مذکور شد یعنی از هول آن روز زندگانی خود را فراموش کنند و چنان
پندارند که نبوده اند در دنیا مگر چاشتگاهی یا شبانگاهی   بسم الله الرحمن الرحیم
آورده اند که عبد الله ام مکتوم رضی الله عنه بمجلس حضرت رسالت صلعم آمد و آن حضرت بدعوت صنادید
عرب مشغول بود ابن مکتوم بجهت عمی آن حال را ندانست و سخن بر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم
قطع کرد آنحضرت از قطع کلام او ملول شده روی مبارک ترش کرد و از و اعراض نمود جبرئیل علیه السلام
آیة آورد که عبس ترش کرد روی خود را وتولی و روی بگردانید ان جاءه الاعمی بانکه آمد
بسوی او نابینا یعنی عبد الله ذکر اعمی شعارست بعذر او در قطع کلام او و پرسید سید انام علیه الصلوة والسلام

وما یدریک

عبس

وما یدریک و چه چیز ترا دانا کرد لعله شاید ابن مکتوم یزکی پاک شود از آثام او یذکر
پند گیرد فتنفعه الذکری پس سود دارد او را پند دادن تو اما من استغنی اما آنکس که توانگری
دارد یعنی بی نیازی میکند از ایمان فانت له پس تو برای او تصدی روی می آری یعنی بر او اقبال میکنی
از کبر حرص بر ایمان او وما علیک و نیست بر تو وزر و وبال الا یزکی در آنکه مستغنی نشود
باسلام چه بر تو بلاغت است و بس واما من جاءک و اما آنکه می آید بسوی تو یسعی می شتابد در
طلب تعلیم ابن مکتوم وهو یخشی و او می ترسد از خدای یا از آزار کفار بسبب آمدن نزد تو فانت
عنه پس تو از و تلهی مشغول میشوی منقول است که جبرئیل ع این آیات میخواند بشرهٔ مبارک آنحضرت
صلی الله علیه و آله وسلم متغیر میشد در لباب آورده که یکساعت نرگس دیدهٔ آن جویبار رسالت بی آب و تاب
شده بمثابهٔ که میرفت و راه نمیدید و نزدیک بود که روی مبارکش دیوار مکه را مشرف سازد امام زاهد رحمه الله
میفرماید که سید عالم صلعم از عقب عبد الله رفت و او را باز گردانید و بمسجد باز آورد و ردای مبارک خود
بگسترانید و وی را بر آن نشاند و بعد از آن هر گاه وی را دیدی گرامی داشتی و گفتی مرحبا بمن عاتبنی فیه ربی
و دو بار او را در مدینه خلیفه کرد وقتی که بغزو میرفت و بباید دانست که این صورت از حضرت رسالت صلعم
خطا نبوده چه وی بحکم اجتهاد این عمل بجای آورد و کراهت او از سوء ادب ابن مکتوم بود که این سخن بروی
قطع کرد کلا انها حقا که این آیات قرآنی تذکرة پندیست مر خلق را فمن شاء پس هر که خواهد
ذکره یاد کند آن را و بدان متعظ گردد و آن آیتها ثبت کرده شده است فی صحف مکرمة
در صحیفه گرامی کرده شده نزد خدای مرفوعة برداشته و بلند قدر مطهرة پاکتر از همه عیبها بایدی
سفرة در دست نویسندگان یعنی فرشتگان که از لوح محفوظ انتساخ کردند کرام بزرگان نزدیک
خدای یا کریمان و مهربانان که استغفار میکنند مر ایشان را بررة نیکان قتل الانسان لعنت کرده
باد انسان یعنی کافر و قول بعضی آنست که مراد عتبة بن ابی لهب است که اول داماد پیغمبر بود صلعم و با آخر دختر
آنحضرت را طلاق داد و گفت کفرت برب النجم اذا هوی و حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله
او را نفرین کرد اللهم سلط علیه کلبا من کلابک و اندک وقتی نگذشت که شیری سر او را
بر کند و در این باب حسان بن ثابت رض قصیده دارد القصه حق سبحانه او را لعنت کرده میگوید ما
اکفره چه کافر ترین خلقت هیچ نمی اندیشد که خدای تعالی من ای شیء خلقه بیافرید
او را من نطفة از مقدار حقیر خلقه بیافرید او را فقدره پس اندازهٔ او پدید کرد و اعضا

و اشکال و هیئت در بطن مادر ثُمَّ السَّبِیلَ یَسَّرَهُ پس راه بیرون آمدن آسان کرد او را تا متولد شد و نشو
و نما یافت تا برسید ثُمَّ أَمَاتَهُ پس بمیرانید او را بوقت انتهای عمر فَأَقْبَرَهُ پس بخاک در آورد او را
تا هم چون مردار بر سر راهها نیفکنند ثُمَّ إِذَا شَاءَ پس چون خواهد خدای أَنشَرَهُ زنده کرداند او را در
وقت نشور باز لبته بمشیت اوست کَلَّا لَمَّا یَقْضِ حقا که نگذارد انسان و ادا نکرد مَا أَمَرَهُ
آنچه خدای فرمود او را یعنی کافر بعهد و میثاق وفا ننمود و امر ایمان و طاعت را گردن ننهاد و گفته اند
مراد همه آدمیانند و هرگز هیچ آدمی از ادای حقوق اوامر الهی کما ینبغی بیرون نیامده و نمیتواند آمد
بنده همان به که ز تقصیر خویش عذر بدرگاه خدا آورد ورنه سزاوار خداوندیش کس نتواند که بجا آورد
فَلْیَنظُرِ الْإِنسَانُ پس باید که نظر کند آدمی إِلَىٰ طَعَامِهِ بخوردنی خود یعنی بچشم عبرت ببیند که
بچه وجه احداث کرده میشود أَنَّا صَبَبْنَا الْمَاءَ بانکه ما ریختیم از ابر صَبًّا ریختنی ثُمَّ شَقَقْنَا
الْأَرْضَ شَقًّا پس شکافتیم زمین را شکافتنی فَأَنبَتْنَا پس برویانیدیم فِیهَا در زمین حَبًّا
دانه که قوت توان کرد چون حنطه و شعیر و امثال آن وَعِنَبًا و تاک انگور وَقَضْبًا و سبزه زار
وَزَیْتُونًا و درخت زیتون وَنَخْلًا و خرما بنان وَحَدَائِقَ غُلْبًا و باغهای دیوار بست بزرگ
درخت یعنی اشجار او متکاثف و بسیار وَفَاکِهَةً و میوهای تر وَأَبًّا و میوهای خشک یا چراگاه
اینهمه کردیم مَّتَاعًا لَّکُمْ برای برخورداری شما وَلِأَنْعَامِکُمْ و برای تمتع چهارپایان شما فَإِذَا
جَاءَتِ الصَّاخَّةُ پس چون بیاید آواز کننده یعنی صیحه که هر که بدرد مرد یَوْمَ یَفِرُّ الْمَرْءُ روزی
که گریزد مرد مِنْ أَخِیهِ از برادر خود با وجود مؤانست و مهربانی وَأُمِّهِ و مادر خود و با وجود
کثرت حقوق که او راست وَأَبِیهِ و از پدر خود با وفور شفقت که از وی دیده وَصَاحِبَتِهِ
و از زن او با آنکه مونس روزگار او بود وَبَنِیهِ و از فرزندان با خیال استظهار بدیشان
لِکُلِّ امْرِئٍ هر مردی مِّنْهُمْ از اهل قیامت یَوْمَئِذٍ آنروز شَأْنٌ یُغْنِیهِ کاریست
که مشغول میدارد او را از مهم دیگران و در باب مشغول قیامت شیخ فریدالدین عطار را حکایتی
منظومست کشتئی آورد در دریا شکست تختهٔ زان جمله بر بالا نشست گربه و موشی بر آن تخته بماند
کار شان با یکدگر تخته بماند نی ز گربه موش را روی گریز نی بموش از گربه را چنگال تیز هر دو تن در هول دریا
ای عجب در تحیر باز مانده خشک لب در قیامت نیز این غوغا بود یعنی الجانی تو و نی ما بود وُجُوهٌ
روبها باشد یَوْمَئِذٍ آنروز مُّسْفِرَةٌ تابان و درخشان ضَاحِکَةٌ خندان مُّسْتَبْشِرَةٌ

فرخنده وشادمان

فرخنده و شادمان بسبب نجات از نیران و وصول بروضهٔ جنان وَوُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ و رویها باشد تکویرت
آنروز عَلَیْهَا غَبَرَةٌ بر آن غبار و تیرگی تَرْهَقُهَا فرو گیرد آن را قَتَرَةٌ تاریکی و سیاهی
أُولَٰئِکَ انگروهی سیاه و گرفته و گرد آلودند هُمُ الْکَفَرَةُ ایشان ناگرویدگانند
الْفَجَرَةُ دروغ گویان و نابکاران بسم الله الرحمن الرحیم
ابن عباس رضع از حضرت رسالت صلعم نقل کرده که هر که دوست انکه بنگرد در روز قیامت یعنی معاینه بیند
احوال آن روز را باید که بخواند سورهٔ تکویر را إِذَا الشَّمْسُ کُوِّرَتْ چون آفتاب درهم پیچیده شود یعنی
انبساط نور او از بسیط آفاق زایل گردد مراد آنست که بی نور شود وَإِذَا النُّجُومُ انکَدَرَتْ
و آنگاه که ستارگان تیره شوند وَإِذَا الْجِبَالُ سُیِّرَتْ و آنگاه که کوهها از اماکن خود منقلع
شود و رونده شوند در هوا چون هبا وَإِذَا الْعِشَارُ و چون ناقهای ده ماهه از حمل ایشان گذشته
و بزادن نزدیک شده و آن نفیس ترین مال عرب است عُطِّلَتْ فرو گذاشته شود یعنی کسی را پروای راعی
و مراعات او نماند وَإِذَا الْوُحُوشُ و آنگاه که جانوران وحشی حُشِرَتْ جمع کرده شوند و بیکدیگر مختلط شده
متعاذیان را مجال اضرار یکدیگر نباشد وَإِذَا الْبِحَارُ و آنگاه که دریاها را سُجِّرَتْ آمیخته گردانند
تلخ با شیرین تا همه یک دریا شود خشک سازند یا گرم کنند و بیفشانند در فتوحات مذکور است
که عبدالرحمن عمر هر گاه که دریا را بدیدی گفتی یا بحر متی تعود نارا وَإِذَا النُّفُوسُ و آنگاه که نفسها را زُوِّجَتْ
جفت گردانند یعنی هر کس را با مثل او چنانچه صالح را با صالح و طالح با طالح یا نفوس مؤمنان را با حور علیین
جفت کنند و کافران را با شیاطین یا ارواح را با ابدان وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ و آنگاه که دختران زنده
در خاک کرده سُئِلَتْ پرسیده شود یعنی از کار وی قاتل را سؤال کنند که بِأَیِّ ذَنبٍ بکدام گناه قُتِلَتْ
کشته شده است عادت اکثر عرب آن بود که دختران را از خوف درویشی یا از جهت لحوق عار بدیشان
زنده دفن کردندی حق سبحانه فرمود که از قاتل او سؤال کنند و قول انکه از او پرسند که چرا کشته شدی
و فایدهٔ این سؤال انکه کودک جواب دهد که مرا بی جرم کشته اند قاتل وی مخذول گردد وَإِذَا الصُّحُفُ
و آنگاه که نامهای اعمال که بوقت مرگ بندگان طی کرده باشند نُشِرَتْ باز گشاده شود وَإِذَا السَّمَاءُ
و آنگاه که آسمان کُشِطَتْ برکنده شود و درهم پیچند وَإِذَا الْجَحِیمُ و آنگاه که دوزخ سُعِّرَتْ افروخته
گردد یعنی بغضب خدای تافته شود بیشتر از بیشتر وَإِذَا الْجَنَّةُ و آنگاه که بهشت أُزْلِفَتْ نزدیک
گردانیده شود بدوستان خدای عَلِمَتْ نَفْسٌ بداند هر نفسی مَّا أَحْضَرَتْ آنچه حاضر ساخته باشد از

اعمال خیر و شر تا دوازده حال که مذکور شد یکی بزمین دنیا دوم بزمین محشر مشاهده نکنند ندانند که چه کرده است
و آنگاه که بدانند ببینند که با هر خیری کرامتی و عطائی است و هر شری ملامتی و عنائی بر نیکی حسرت خورد که چرا
زیاده نکردم و بر بدی اندوه کشد که چرا مباشر آن شدم و آن حسرت و اندوه هیچ فایده ندهد
تو امروز فرصت غنیمت شمار که فردا ندامت نیاید بکار بکوش ای توانا که حوصله ببری که در ناتوانی بسی غم خوری
فَلَا أُقْسِمُ پس سوگند میخورم بِالْخُنَّسِ بستارگان پنهان شونده در روز الْجَوَارِ الْكُنَّسِ روندگان
در مغارب خویش در کشف الاسرار آورده که مراد خمسه متحیره اند یعنی زحل و مشتری و مریخ و زهره
و عطارد و خنوس ایشان رجوعست و کنوس ایشان استقامت و گفته اند خنس گاو کوهیست و کنس آهو
وَاللَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ و سوگند بشب آنگاه پیش آید و هوا را تاریک گرداند یا باز پس رود و ظلمت
زایل شود این کلمه از اضدادست وَالصُّبْحِ و سوگند بصبح إِذَا تَنَفَّسَ آنگاه که دم زند یعنی
طلوع کند و تنفس او مبداء طلوع اوست جواب قسم جملست إِنَّهُ بدرستی که قرآن لَقَوْلُ رَسُولٍ
هر آینه خواندن فرستاده ایست كَرِيمٍ بزرگوار نزد خدای یعنی جبرئیل علیه السلام در تبیان آورده
که مراد محمد است صلعم و بقول اول ذِي قُوَّةٍ صفت جبرئیل باشد یعنی او خداوند قوت باشد در
قلع مؤتفکات و صیحه ثمود عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ نزد خداوند عرش مَكِينٍ با جاه و منزلت
مُطَاعٍ فرمان بردار شده در میان ملائکه یعنی هرچه گوید فرمان برند ثَمَّ أَمِينٍ در آسمانها
با امانت در وحی گذاری و اگر رسول امین محمد باشد صلعم پس او صاحب قوت بود در طاعت و نزد
خدای خداوند قدر و مکانتست و مطاع یعنی مستجاب الدعوة و امین بر اسرار غیب وَمَا صَاحِبُكُمْ
و نیست صاحب شما یعنی محمد صلعم بِمَجْنُونٍ دیوانه چنانچه گمان می برید وَلَقَدْ رَآهُ و بدرستیکه دید
جبرئیل را و صورت اصلی او بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ بافق روشن یعنی مطلع آفتاب وَمَا هُوَ و نیست
پیغمبر عَلَى الْغَيْبِ بر چیزهای پوشیده و آنچه وحی بدو رسید بِضَنِينٍ بخیلی که شما را تعلیم ندهد و از
بپوشد وَمَا هُوَ و نیست بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ سخن دیو رانده بشهب فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ
پس کجا میروید و سخن راستی و درستی چرا از او اعراض می کنید إِنْ هُوَ نیست قرآن إِلَّا ذِكْرٌ
مگر پندی لِلْعَالَمِينَ مر عالمیان را یا نیست محمد صلعم مگر شرف عالم لِمَنْ شَاءَ بدلست از عالمین
یعنی قرآن موعظه ایست مر کسی را که خواهد مِنْكُمْ از شما أَنْ يَسْتَقِيمَ آنکه مستقیم شود در راه خدای
و پی روی حق کند در اسباب نزول آورده که ابوجهل این آیه شنید گفت چنین این کار ماست و وابسته بخواهش

مارست اگر خواهیم

ماست اگر خواهیم مستقیم شویم و اگر نخواهیم نشویم این آیه آمد که وَمَا تَشَاءُونَ و نخواهید استقامت و هدایت را إِلَّا
أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ پروردگار عالمیان مشیت شما را شیخ ابوبکر واسطی قدس سره فرموده که حق سبحانه
ترا در همه وصفها عاجز ساخته است نخواهی مگر بمشیت او و نکنی مگر بقوت او و فرمان نبری مگر بفضل او و عاصی نشوی
مگر بخذلان او پس توجه داری و بکدام فعل مینازی و حال آنکه ترا هیچ نیست زسر تا پا همه هیچیم در هیچ چه سر چه پا همه هیچیم
در هیچ

الانفطار

بسم الله الرحمن الرحیم

إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ آنگاه که آسمان شکافته شود وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ و آنگاه که کواکب فرو
ریزد و در تبیان آورده که کواکب بر مثال قنادیل حلقه از پیش طاق فلک بسلاسل نور آویخته اند و آن سلاسل
بدست ملائکه است چون اهل آسمان بمیرند سلاسل از دست ایشان بیفتد و کواکب بر زمین ریزند وَإِذَا الْبِحَارُ
و آنگاه که دریاها فُجِّرَتْ روان کرده شود یعنی از بعض راهها در بعضی گشایند و همه یک دریا گردد وَإِذَا الْقُبُورُ
و آنگاه که گورها بُعْثِرَتْ زیر و زبر کرده شود یعنی خاکها را بشورانند تا مدفونات وی از اموات و غیر آن ظاهر
گردد و مردگان زنده شوند عَلِمَتْ نَفْسٌ بداند هر نفسی مَا قَدَّمَتْ آنچه از پیش فرستاده از عمل خیر یا معاصی
وَأَخَّرَتْ و آنچه باز گذاشته از ترک عمل یا توبه و گفته اند داند هر تنی که چکرده است با دل عمر و آنگاه خطاب
رسد بکافر که يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ ای آدمی مَا غَرَّكَ چه چیز ترا بفریفت تا کافر شدی بِرَبِّكَ
الْكَرِيمِ بخداوند بزرگ خود گفته اند فریبنده او دشمنی مسلط بود یعنی شیطان یا جهل او یا متابعت هوا
یا محبت دنیا آورده که نزول آیه در شان ابو الاشدین است که حضرت رسالت را صلعم بیازرد و عقوبتی بدو
نرسید اینجا میگوید که چه چیز ترا غره گردانید تا از عذاب خدای ایمن شدی و او با مهال الهی مغرور شده بود
جمعی از علما بر آنند که این خطاب عام است مراد آدمیان را یعنی آنکه ای آدمی چه چیز ترا مغرور ساخت تا عاصی شدی در خدا
و دلیر گشتی در نافرمانی شیخ منصور عمار رحمه الله فرموده که اگر خدای از من این سؤال کند گویم کریم غرنی کرمک
در معالم التنزیل گوید که اهل اشارت میگویند ایراد اسم کریم درین محل از همه اسما گوئیا بجهة تلقین است بنده را تا
گوید فریفته شدم بکریمی تو چون تو دادی مژده لا تقنطوا من جرا ترسم ز عصیان و عفو چون تو هر شکسته را
سازی درست پس خطاها بر امید عفو توست الَّذِي خَلَقَكَ آن خداوندی که بیافرید ترا و تو هیچ نبودی فَسَوَّاكَ
پس راست کرد اعضا و اجزای ترا فَعَدَلَكَ پس بگردانید ترا از خلقت غیر از حیوانات و متمیز ساخت بخلقتی
که مفارقه خلقت ایشانست فِي أَيِّ صُورَةٍ مَا شَاءَ در هر صورتی که خواست رَكَّبَكَ ترکیب کرد ترا
و در هم است كَلَّا نیست چنانچه گمان میبرید که قیامت نباشد بَلْ تُكَذِّبُونَ بلکه شما تکذیب میکنید بِالدِّينِ

روز جزا از روی عناد وَإِنَّ عَلَيْكُمْ و بدرستیکه بر شما یعنی بر کردار و گفتار شما لَحَافِظِينَ نگاه بانانند
از ملایکه كِرَامًا كَاتِبِينَ بزرگان نزد خدای نویسندگان روزنامهٔ افعال و اقوال شما را يَعْلَمُونَ
میدانند مَا تَفْعَلُونَ آنچه میکنید از نیک و بد و از روی دانش می نویسند إِنَّ الْأَبْرَارَ بدرستیکه نیکو
کاران و فرمان برداران لَفِي نَعِيمٍ در بهشت اند وَإِنَّ الْفُجَّارَ و بدرستی که دروغ گویان و منکران
حشر لَفِي جَحِيمٍ در دوزخ اند يَصْلَوْنَهَا در آیند بدوزخ يَوْمَ الدِّينِ روز حساب یعنی روز قیامت
وَمَا أَدْرَاكَ و چه چیز دانا کرد ترا یعنی چه دانی تو که مَا يَوْمُ الدِّينِ چیست روز جزا و حساب ثُمَّ
مَا أَدْرَاكَ پس تو چه دانی مَا يَوْمُ الدِّينِ که چیست روز شمار مبالغه جهة تعظیم شان آن روز است
یعنی کنه آن را هر کسی در نیابد يَوْمَ لَا تَمْلِكُ روزی که مالک نشود نَفْسٌ هیچ نفس لِنَفْسٍ برای هیچ نفسی
شَيْئًا چیزی را از هیچ منفعت یعنی هیچ کس نتواند که بقوت و قدرت خود نفع بکسی رساند وَالْأَمْرُ و حکم
و فرمان يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ آنروز مر خدایراست شفاعت دهد آن را که خواهد در حق آنکه خواهد

بسم الله الرحمن الرحيم

آورده اند که اهل مدینه در کیل و وزن خیانت عظیم داشتند چون حضرت رسالت صلعم از مکه هجرت نموده متوجه
مدینه شد در اثنای طریق این سوره نازل گشت که وَيْلٌ لِلْمُطَفِّفِينَ وای مر کاهندگان را در کیل و وزن
گویند در مدینه مردی بود که او را ابو جهینه گفتندی دو صاع داشت یکی که بزرگتر بود بخریدی و یکی که خردتر بود بفروختی
حق سبحانه در شان او فرستاد که الَّذِينَ إِذَا اكْتَالُوا آنانکه چون می ستانند به پیمانه عَلَى النَّاسِ از مردمان
برای خود يَسْتَوْفُونَ تمام می ستانند وَإِذَا كَالُوهُمْ و چون می پیمایند برای ایشان أَوْ وَزَنُوهُمْ
یا می سنجند حقوق ایشان را يُخْسِرُونَ میکاهانند و زیان بدیشان میرسانند در فصول سبعین آورده
که هر که در کیل و وزن خیانت کند فردا او را بقعر دوزخ در آورده میان دو کوه از آتش بنشانند و گویند
کلیهما وزنهما آنرا می سنجد و می لوزد   تو کم دهی و بیافی بکاه وزن   روزی بود که از کم و بیش خبر کنند
أَلَا يَظُنُّ آیا نمیدانند و یقین ندارند أُولَئِكَ آن گروه بیش ستان کم فروش أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ
آنکه ایشان برانگیختگانند لِيَوْمٍ عَظِيمٍ مر روزی بزرگ را يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ روزی که بپای
ایستند مردمان لِرَبِّ الْعَالَمِينَ مر حکم پروردگار عالمیان را یعنی از پای ننشینند تا فرمان نرسد
و آن در مقام هیبت باشد که اهل عرصات سیصد سال ایستاده باشند و کسی را زهرهٔ سخن نباشد تا حضرت رسالت
صلعم شفاعت کند و خلق را از مقام هیبت بموقف محاسبه آرند و این شفاعت کبری باشد كَلَّا إِنَّ كِتَابَ

الْفُجَّارِ

الْفُجَّارِ حقا که نامهٔ اعمال کافران لَفِي سِجِّينٍ در سجین بود و آن سخرهٔ است مجوف در زیر دوزخ پوشیده
جان کافران و نامهٔ اعمال ایشان در آن بود از کعب الاحبار رض مرویست که کتاب فاجران با آسمان برند
از قبول آن ابا کنند و بزمین باز آرند قبول نکنند بزیر هفتم زمین برند و در سجین که موضع ابلیس و لشکر اوست
بنهند وَمَا أَدْرَاكَ مَا سِجِّينٌ و چه دانی تو که چیست سجین یعنی جای با هول و هیبت و کتاب فجار
كِتَابٌ مَرْقُومٌ کتابیست نوشته و علامت کرده بعلامتی که هر که بیند داند که در آن خیر نیست وَيْلٌ
کلمه ایست جامع همه بدیها یعنی عذاب و عقاب و شدت و محنت يَوْمَئِذٍ آنروز لِلْمُكَذِّبِينَ
مر مکذبان راست الَّذِينَ يُكَذِّبُونَ آنانکه تکذیب کردند بِيَوْمِ الدِّينِ مر روز جزا را و باور ندارند آمدنشرا
وَمَا يُكَذِّبُ بِهِ و تکذیب نمیکنند آنروز را إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ مگر هر ستمکاری از حد در گذشته
أَثِيمٍ بزه کار روی پاک إِذَا تُتْلَى چون خوانده شود عَلَيْهِ آيَاتُنَا بروی آیتهای کلام ما قَالَ
گوید از فرط جهل و اعراض که این أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ افسانهای پیشینیانست كَلَّا نه چنانست
که میگویند بَلْ رَانَ بلکه غشاوهٔ غرور و غفلت پوشانیده است عَلَى قُلُوبِهِمْ بر دلهای ایشان زنگار
انکار نهاده مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ آنچه بودند که میکردند از آثام و معاصی یعنی بشامت سیئات ایشان
زنگ خورده و بی حاصل شده و در خبر آمده که هرگاه بنده گناه کند نقطهٔ سیاهی در دل او پدید آید تا بجای
رسد که همه دل او سیاه گردد كَلَّا إِنَّهُمْ حقا که ایشان عَنْ رَبِّهِمْ از کرامت و رحمة واسع آنست که
دیدار آفریدگار خود يَوْمَئِذٍ آنروز لَمَحْجُوبُونَ در پرده شدگان باشند یعنی از آن ممنوع و مهجور و محروم
و محجوب شوند از امام مالک معنی این آیه پرسیدند فرمود که حق سبحانه محجوب سازد اعدای خود را تا دیدار وی نه بینند
و تجلی کند بر اولیای خود تا بلقای وی رسند امام شافعی فرموده که محجوب بودن ایشان کفار روا داشته دلالت
می کند بر آنکه مؤمنان را دولت دیدار خواهد بود و دوستان محجوب نخواهند شد که آنگاه میان دوست و دشمن فرقی
نماند   گویی بهشت مهمانیست بی دیدن میزبان چه باشد   چون دوست و دشمن دولت در حجابست   بی فرق دار
آن مباهات چه باشد   ثُمَّ إِنَّهُمْ بدرستیکه تکذیب کنندگان لَصَالُوا الْجَحِيمِ در آیندگانند بدوزخ ثُمَّ
يُقَالُ پس گفته شود یعنی زبانیه ایشان را گویند هَذَا این عذاب الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ آن عذابیست
که بودید شما که بدان تُكَذِّبُونَ تکذیب میکردید كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ حقا و بدرستیکه
کتاب اعمال نیکوکاران لَفِي عِلِّيِّينَ در علیین باشد در آسمان هفتم در زیر عرش و گویند که آن قائمهٔ عرش بود
از عرش و گویند سدرة المنتهی است وَمَا أَدْرَاكَ و چه چیز دانا ساخت ترا تا بدانی که مَا عِلِّيُّونَ چه چیز است

علیون یعنی محلیست بلند و با مکانت و کتاب ابرار کتاب مرقوم کتابیست مسطور و موسوم بعلامتی که هر که مشاهده کند
داند که همه خیرست یشهده المقربون حاضر میشوند آن کتاب را ملائکه مقربین که ساکنان علیین اند یعنی باستقبال
آن میروند و نگاه میدارند و روز قیامت بدان گواهی خواهند داد ان الابرار بدرستی که نیکان و پاکان
لفی نعیم در بهشتند علی الارائک بر تختهای آراسته ینظرون می نگرند بچیزها که از آن شادمان و
فرحناک میگردند یا بکفار نظر می کنند در دوزخ و عذاب ایشان مشاهده می نمایند تعرف بشناسی تو
ای نگرنده فی وجوههم در رویهای ایشان نضرة النعیم تازه نعمتهای بهشت و طراوت و لذتهای
آن یسقون آشامیده میشوند یعنی بدیشان می آشامانند من رحیق از شراب خالص سفید خوشبوی
مختوم مهر کرده شده ختامه مهر او بجای گل مسک مشک است و گفته اند ختم آشامیدن
او برایحه مشک است و مهر جهت آن کنند که دست کسی بدان نرسد و ابرار خود مهر آن بردارند و فی ذلک
و در این شراب فلیتنافس المتنافسون باید که رغبت کنند رغبت کنندگان یعنی عملی بجای آرند که سبب
استحقاق آن شراب گردند و مزاجه و آمیختگی رحیق من تسنیم از آن چشمه تسنیم است در تبیان
از ابن عباس رض نقل کرده که تسنیم اسم آبیست که از تحت عرش بهشت میریزد و آن اشرف اشربه بهشت است
عینا یشرب اعنی چشمه که می آشامند بها المقربون از آن چشمه نزدیک شدگان بارگاه عنایت
یعنی ایشان صرف آن می نوشند و ممزوج با برار میدهند صاحب انوار فرموده که چون مقربان مشغول بماسوی
نشده اند یعنی محبت حق را بمحبت غیر نیامیخته اند شراب ایشان صرفست و آنها که محبت ایشان آمیخته باشد
شراب ایشان ممزوج باشد   ما شراب عیش میخواهیم بی دردی غم   صاف نوشان دیگر و دردی فروشان
دیگراند   و در بحر الحقایق آورده که رحیق اشارتست بشراب خالص از کدورت خمار کونین و اوانی مختومه
دلهای قلوب اولیا و اصفیا که ختام او مسک محبت است و تسنیم اعلی مراتب محبت است یعنی محبت ذاتیه
و مقربان فنا فی الله و بقاء بالله اند و تا کسی بر بساط قرب در مجلس انس و ریاض قدس از دست ساقی رضا
جرعه از این شراب ناب نچشد بوی از سر این سخنان بمشام جان وی نرسد   سرمایه ذوق دو جهان مستی
عشق است   آنها که ازین می نچشیدند چه دانند   آورده اند که صنادید قریش هرگاه که فقرای صحابه را چون
عمار و خباب و بلال و صهیب رضی الله عنهم و امثال ایشان دیدندی با ایشان سخریه و استهزا کردندی آیه آمد
که ان الذین اجرموا بدرستی آنانکه شرک آوردند کانوا من الذین آمنوا بودند از آنکه
گرویده اند یضحکون میخندند و اذا مروا بهم و چون بگذرند بمؤمنان یتغامزون غمز می کنند

بچشمها

بچشمها یعنی اشارت بهم می نمایند بجهت استهزا و در کشاف آورده که روزی مرتضی علی علیه السلام با نفری از مسلمانان
میگذشت جمعی از منافقان بخندیدند و هنوز مرتضی علی ع بمسجد پیغمبر صلعم نرسیده بود که این آیتها فرود آمد
که مجرمان و منافقان بر مؤمنان میخندند و بچشم و ابرو غمز می کنند و اذا انقلبوا و چون باز میگردند
الی اهلهم بسوی کسان خود انقلبوا فکهین باز میگردند شادمان و خرم بدانچه کرده اند و
اذا راوهم و چون می بینند کافران و منافقان مر مؤمنان را قالوا میگویند با یکدیگر ان هؤلاء
بدرستیکه این گروه که متابع محمد اند صلعم لضالون هر آینه گمراهانند و ما ارسلوا و حال آنکه فرو
فرستاده نشده اند اهل کفر و نفاق علیهم بر مؤمنان حافظین نگاهبانان تا گواهی دهند بر ضلالت
و هدایت ایشان فالیوم الذین آمنوا پس روز قیامت آنان که گرویده اند من الکفار
از حال کافران یضحکون میخندند علی الارائک بر تختهای آراسته بجواهر ینظرون می نگرند بدیشان
که در دوزخ بچه نوع معذب و در سلاسل و اغلال چگونه مقید اند در آثار آمده که دری از بهشت بگشایند و دوزخیان را
گویند بیائید به بهشت روان شوند چون بدان در رسند فی الحال در بر روی ایشان در بندند و ایشان محروم
و مغموم بدوزخ باز گردند و مؤمنان از آن حال خندان شوند هل ثوب الکفار آیا جزا داده شده اند
کافران ما کانوا یفعلون آن عملها که بودند در دنیا که میکردند از سخریه و استهزا یعنی برای دل
مؤمنان دشمنان ایشان را پاداش دادیم یا بعوض خنده کافران امروز برایشان میخندند بر حال پریشان
ایشان

بسم الله الرحمن الرحیم

اذا السماء انشقت آنگاه که آسمان شکافته شود جهت نزول ملائکه و اذنت و بشنود و فرمان برد لربها
مر پروردگار خود را و حقت و سزاوار شده است آسمان بانقیاد امر خدای و اذا الارض و آنگاه که زمین
مدت کشیده شود یعنی کوهها و دریاها را از میان بردارند و او را پهن باز کشند و القت و بیرون افکند
ما فیها آنچه در درون ویست از گنجها و اموات و تخلت و خالی شود از همه و اذنت و فرمان
برد لربها و حکم آفریدگار خود را و حقت و سزاوار باشد استماع حکم ربانی جواب اذا الت
که ببینند انسان ثواب عقاب را یا ایها الانسان ای آدمی انک کادح بدرستی که تو رنج
کشنده و سعی نماینده الی ربک برای جزای پروردگار خود کدحا کار کردنی بجد و جهد فملاقیه
پس تو ملاقات کننده عمل خود را یعنی پاداش آن را فاما من اوتی پس اما آنانکه داده شود کتابه
نوشته اعمال او بیمینه بدست راست او فسوف یحاسب پس زود بود که حساب کرده شود حسابا یسیرا

حسابی آسان بی مناقشه و مضایقه وَيَنْقَلِبُ و باز گردد إِلَىٰ أَهْلِهِ بسوی کسان خود یعنی بگروه مؤمنان
یا قبیلهٔ خود از اهل اسلام یا بزنان خود از حور العین مَسْرُورًا شادمان بسبب آنچه یافته باشد از خیر
و کرامت وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ و اما آنکه داده شود كِتَابَهُ نامهٔ کردار او وَرَاءَ ظَهْرِهِ
از پس پشت او بدست چپ او و آنچنان بود که دست راست او را بر گردن او ببندند و دست چپ
او را بر پس پشت او و از آن طرف نامه در دست وی نهند و چنین کس فَسَوْفَ يَدْعُو ثُبُورًا
زود باشد که بخواند یعنی تمنا کند ثُبُورًا هلاکت را یا گوید وا ثبوراه و این کلمه طلب هلاکست
وَيَصْلَىٰ سَعِيرًا و در آید بآتشی افروخته إِنَّهُ كَانَ بدرستیکه این کس بوده است فِي
أَهْلِهِ در میان کسان خود مَسْرُورًا شادان و نازان بمال فانی و جاه ناپایدار إِنَّهُ
ظَنَّ بدرستیکه او گمان برده است أَنْ لَنْ يَحُورَ آنکه باز نگردد بخدای یعنی او را بعث و حشر
نبود بَلَىٰ او را باز گشت خواهد بود إِنَّ رَبَّهُ بدرستیکه خدای او كَانَ بِهِ بَصِيرًا است
باعمال او بینا پس او را فرو نخواهد گذاشت بلکه بمحشر خواهد آورد و جزا البته بدو خواهد رسانید فَلَا
أُقْسِمُ پس سوگند میخورم بِالشَّفَقِ بشفق و آن حمره است که بعد از غروب آفتاب در افق مغرب دیده
شود و غیبوبت آن علامت وقت عشاست بقول شافعی و مالک و احمد و صاحبین اما امام اعظم
گفته که بیاضی است که بر عقب آن حمره می نماید و جمعی بر آنند که آن بیاض اصلا غایب نمیشود بلکه متردد است
از افقی بافقی وَاللَّيْلِ و سوگند بشب وَمَا وَسَقَ و آنچه جمع می کند و بپوشد یعنی قسم بهر چه تاریک
شب او را فرو برد و بپوشد وَالْقَمَرِ و سوگند بماه إِذَا اتَّسَقَ آنگاه که کامل گردد و بمرتبهٔ بدریت
رسد لَتَرْكَبُنَّ که هر آینه شما برسید و ملاقی شوید طَبَقًا حالی عَنْ طَبَقٍ بعد از حال که مطابق وی باشد
در شدت مراد مرگست و شداید قیامت و مواطن اهوال آن که یکی بعد از دیگری دیده شود و در تفسیر
زاهدی آورده که مراد تحویل آدمی است از حالی بحالی یعنی از نطفه بعلقه و از علقه بمضغه و عظم و خلق دیگر
و جنین و ولید و رضیع و صبی و غلام و شباب و کهل و شیخ تا آخر احوال فَمَا لَهُمْ پس چیست آدمیان را
که با وجود این حالها لَا يُؤْمِنُونَ نمی گروند بخدای و روز جزا وَإِذَا قُرِئَ و چون خوانده میشود
عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ بر ایشان قرآن لَا يَسْجُدُونَ سجده نمی کنند برای تلاوت او و بعضی از علما
اینجا سجده می کنند و جمعی در آخر سوره و ابو هریره این سجده کردی و گفتی ابو القاسم صلعم اینجا سجده کرد
این سجدهٔ سیزدهم است از سجدات قرآنی و صاحب فتوحات این را سجده جمع گفته که بعد از استماع قرآن است

و قرآن

و قرآن جامع باشد بر صفات تنزیه و تقدیس او و سجده نا کردن کفار نه از جهت قصور دلیل و انقطاع
حجتست بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا بلکه آنانکه نگرویدند يُكَذِّبُونَ تکذیب میکنند مر قرآن را
و تدبر نمی نمایند در آیات آن وَاللَّهُ أَعْلَمُ و خدای دانا تر است بِمَا يُوعُونَ بآنچه نگاه
دارند در دل خود از کفر و میپوشند از کینهٔ مؤمنان فَبَشِّرْهُمْ پس خبر کن ایشان را بِعَذَابٍ
أَلِيمٍ بعذابی دردناک و ایراد بشارت بوی تهکمست إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا لیکن آنانکه بگرویدند
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کرده اند عملهای ستوده لَهُمْ أَجْرٌ مر ایشانراست مزدی غَيْرُ
مَمْنُونٍ ناکاسته و نابریده و منت نانهاده

البروج

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ

وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ سوگند باسمان خداوند برجها مراد بروج اثنا عشر است یا منازل
قمر یا درهای سماوات وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ سوگند بروز وعده داده شده یعنی قیامت وَشَاهِدٍ
و سوگند بگواه که الله است همه را می بیند و میداند وَمَشْهُودٍ و سوگند بگواهی داده بر وی که بنده است
و بقولی شاهد پیغمبر ماست صلعم و مشهود امت او یا شاهد امت و بیند و مشهود امم دیگر یا شاهد
حفظه اند و مشهود بنی آدم یا شاهد اعضا اند و مشهود آدمی و شاهد و مشهود باقوال دیگر یا حجر الاسود است
و حجاج یا عرفه و احضار آن مقام یا روز نحر و ذبح خروج کنندگان یا جمعه و نماز گذارندگان در و
یا آدم علیه السلام و ذریهٔ او یا عیسی علیه السلام و امت او یا ایام و لیالی و عمل کنندگان در وی
و بر هر تقدیر جواب قسم این است که قُتِلَ بدرستی که هلاک گشته و ملعون شدند أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ
خداوندان شکافها در زمین و ایشان بت پرستان بودند از اصحاب ذو نواس یمنی و در زمان او
ساحری بود کاهن و مشعبد که مدار ملک بر وی بودی چون بسن شیخوخیت رسید بعرض ملک رسانید که من
پیر شدم و ضعف کلی بقوای من راه یافته دیده از هر شعاع تیره شود گوش وقت از سماع خیره شود
نه زبان را مجال گویائی نه تن خسته را توانائی صلاح در آن است که جوان اصیل عاقل تیز فهم بمن سپاری
تا آنچه دانسته ام بوی آموزم و بعد از من خلف باشد که امور ملک بوی منتظم تواند بود ملک را پسندیده
افتاد و بر آن منوال که مدعا داشت پسری بوی سپرد و ساحر از روی اهتمام بتعلیم او پرداخت روزی
آن پسر بدیر راهبی رسید و بر احوال وی اطلاع یافته طریق رهبانیت و بدین راهب متدین شده
خدای پرست گشت روزها به بهانه آنکه از ساحر تعلیم گرد بیامدی و با راهب صحبت داشتی تا مرد عاقل
مستجاب الدعوة گشت قضا را روزی از نزد راهب بیرون آمده بخانهٔ خود میرفت اژدهائی بسر راه آمده بود و جمر

هردم فرو بسته وخلق از هر طرف حیران مانده بودند اکنون آن جوان پیش آمده واسم اعظم خوانده دست بر پشت اژدها
مالید وگفت از راه برگرد وبمنزل خود باز رو اژدها برفت وخبر آن چون در شهر افتاد وقتی دیگر شیری بر سر
راه آمد وجوان سخن در گوش وی بگفت او نیز از راه دور شد ارباب حاجات روی بدان جوان
آوردند وبدعای او مرادها حاصل میشد تا حاجب ملک که نابینا شده بود نزد وی آمده استدعای
دعا نمود وجوان گفت اگر متابعت من کنی وسرّ مرا پوشیده داری چشم ترا روشن سازم حاجب
عهد کرد وجوان او را بکلمهٔ شهادت تلقین نمود ودعا کرد تا چشم وی روشن شد حاجب با چشم روشن
نزدیک ملک آمد ذونواس از روی تعجب گفت چشم تو چگونه نیکو شد گفت خدای مرا صحت بخشید
گفت خدای کیست جواب داد که الله الذی لا اله الا هو ملک بطریق حیله گفت این تلقین از که داری
تا من هم بدو بگروم حاجب از شعف که بر اسلام ملک داشت قصهٔ جوان در میان آورد ملک او را طلبیده
بعقیدهٔ او اطلاع یافت وچندانکه جدّ وجهد نمود جوان بر نگشت وحکم شد که او را بدریا غرقه سازند
وی را بلب بحر آوردند واو دعا کرد همه غرق شدند واو بسلامت باز گشت خبر بملک رسید گروهی را نامزد کرد
تا او را بر کوهی بردند که بپایان اندازند چون بسر کوه رسیدند دعا فرمود بادی بر آمد وموکلان را از کوه
در افکند ملک حکم فرمود تا او را در آتش اندازند دیگران بسوختند واو را ضرری نرسید پس از دار در آویختند
وتیر باران کردند هیچ تیر بروی کارگر نشد جوان گفت بگرو ای ملک بدان خدای که این همه آثار قدرت
از وی مشاهده کردی مبدع هر چیز که بودنیست مخترع هر چه وجودنیست ملک عناد ورزید گفت
نمیخواهم الا قتل تو جوان گفت مراد تو اینست تیری بر کمان نه وبگو بنام خدای این غلام وبیفکن تا بر من
آید ملک چنان کرد وتیر بر مقتل وی آمد جوان شربت شهادت چشید وحضار آن مجمع همه یکبار گفتند
آمنّا بربّ هذا الغلام ملک در غضب شده فرمود تا چند جا زمین گو کردند ودر هر گوی آتش بر افروختند
وبر کنارهٔ گوها نشسته هر که را می آوردند می پرسید اگر بخدای گرویده بودند می سوختند حق سبحانه ایشان را
اصحاب الاخدود میگوید یعنی اصحاب حفرها در زمین النّارِ ذاتِ الوقودِ خداوندان آتش با همه
یعنی افروخته بهیزم اِذْ هُمْ چون ایشان بودند عَلَيْهَا بر کنارهٔ آتش قُعُودٌ نشستگان
وَهُمْ وملک واصحاب او عَلٰى مَا يَفْعَلُوْنَ بر آنچه می کنند بِالْمُؤْمِنِيْنَ بگرویدگان
شُهُوْدٌ حاضران ومشاهده کنندگان وَمَا نَقَمُوْا وانکار نکردند اصحاب اخدود مِنْهُمْ
از مؤمنان اِلَّا اَنْ يُّؤْمِنُوْا مگر آنکه آنان میگروند بِاللّٰهِ الْعَزِيْزِ بخدای غلبه کننده که از عذاب

او باید رسید

او باید ترسید الْحَمِيْدِ ستوده که برحمت او امیدوار باید بود الَّذِيْ لَهٗ آن خداوندی که مر او راست مُلْكُ
السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ پادشاهی آسمانها وزمینها وَاللّٰهُ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ وخدای بر همه چیزها
از افعال واقوال مؤمن وکافر شَهِيْدٌ گواهست اِنَّ الَّذِيْنَ بدرستی آنانکه فَتَنُوا الْمُؤْمِنِيْنَ
وَالْمُؤْمِنٰتِ در فتنه افکندند مردان وزنان گرویده را یعنی عذاب کردند بآتش ثُمَّ لَمْ يَتُوْبُوْا
پس باز نگشتند بخدای وتوبه نکردند فَلَهُمْ پس مر ایشان راست عَذَابُ جَهَنَّمَ عذاب دوزخ وَلَهُمْ
عَذَابُ الْحَرِيْقِ ومر ایشان را عذاب آتش سوزان آورده اند که همان آتش از اخدود ارتفاع
گرفت بمقدار چهل ذراع واحاطه کرد بدیشان وهمه را بسوخت اِنَّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا بدرستی آنانکه
بگرویدند وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ وکردند کارهای شایسته لَهُمْ مر ایشان راست جَنّٰتٌ تَجْرِيْ
بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ از زیر اشجار یا مساکن ایشان جویها ذٰلِكَ الْفَوْزُ
الْكَبِيْرُ آنست رستکاری بزرگ که دنیا وما فیها در جنب آن محقر ومختصر است اِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ
بدرستی که گرفتن آفریدگار تو لَشَدِيْدٌ سخت است که آن را بعذاب کفر گرفت هرگز نجات نیست
اِنَّهٗ بدرستی که خدای هُوَ يُبْدِئُ وی آشکار اکند بطش خود را بر کافران در دنیا وَيُعِيْدُ
وباز گرداند هم او را بر ایشان در آخرت واین نشانهٔ عدلست وَهُوَ الْغَفُوْرُ واوست آمرزنده
آن را که توبه کند الْوَدُوْدُ ودوست مر او را که فرمان برد واین علامت فضلست بعدل بگدازد
ونابود سازد وبفضل بنوازد وبر افرازد فضل او دلنواز غمخواران عدل او سینه سوز جباران
ذُو الْعَرْشِ خداوند عرش یا مالک ملک الْمَجِيْدُ بزرگوار در ذات وصفات فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيْدُ
کننده آنچه خواهد هَلْ اَتٰىكَ آیا آمد بتو حَدِيْثُ الْجُنُوْدِ سخن لشکرها یعنی برای تو فرستادیم حدیث
جنود وگروه که بر انبیا بیرون آمدند فِرْعَوْنَ فرعون وقوم او وَثَمُوْدَ وقبیلهٔ ثمود داری این سخنان
منزل شد ومنکران قبول نکردند بَلِ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا بلکه گرویدند فِيْ تَكْذِيْبٍ در با ورنا داشتن
وَاللّٰهُ مِنْ وَّرَآئِهِمْ وخدای از ورای ایشان مُّحِيْطٌ عالمست بر ایشان یعنی قدرت او مشتمل است
بر ایشان واز وفوت نتوانند شد وچنان نیست که کمان بر بند در حق قرآن که سحر وشعر کاهنانست
بَلْ هُوَ بلکه او قُرْاٰنٌ مَّجِيْدٌ قرآنی شریف وبزرگست که نوشته شده فِيْ لَوْحٍ مَّحْفُوْظٍ
در لوحی که محفوظست از تغیّر وتحریف در معالم آورده که لوح از یکدانهٔ درّ سفیدست طول آن از آسمان
تا زمین وعرض آن از مغرب ومشرق کنارهای او از یاقوتست وآن در کنار فرشته ایست بر یمین عرش

بسم الله الرحمن الرحیم

آورده اند که شبی رسول صلعم نشسته بود با عم خود ابوطالب ستاره بدرخشید و شعلهٔ آتش عظیم از وی ظاهر شد ابوطالب بترسید

و گفت این چه چیز است حضرت رسالت صلعم فرمود که این ستاره ایست که دیو را از آسمان میرانند و نشانه ایست از

قدرت الهی فی الحال جبرئیل علیه السلام بدین سوره نازل شد وَٱلسَّمَآءِ سوگند بحق آسمان وَٱلطَّارِقِ و کوکب پیدا

شونده بشب وَمَآ أَدْرَىٰكَ و چه چیز دانا کرد ترا تا دانی که مَا ٱلطَّارِقُ چیست طارق ٱلنَّجْمُ ٱلثَّاقِبُ

ستارهٔ درخشندهٔ فروزان چون شعلهٔ آتش جواب قسم چیست إِن كُلُّ نَفْسٍ نیست هیچ نفسی لَّمَّا عَلَيْهَا

حَافِظٌ الا که بر او رقیبی است نگهبان که قول و عمل او را نگاه میدارد و احصا مینماید فَلْيَنظُرِ ٱلْإِنسَٰنُ پس باید

که آدمی نظر کند یعنی کسیکه منکر بعث و حشر است باید که در نگرد در اصل ایجاد مِمَّ خُلِقَ از چه چیز آفریده شده خُلِقَ

مِن مَّآءٍ مخلوق گشته است از آبی دَافِقٍ ریخته شده در رحم يَخْرُجُ آبی که بیرون می آید مِنۢ بَيْنِ ٱلصُّلْبِ

از میان پشت مردان وَٱلتَّرَآئِبِ و استخوانهای سینهٔ زنان إِنَّهُۥ بدرستیکه خدای عَلَىٰ رَجْعِهِۦ

بر بازگردانیدن آن آب بصلبی که از آن بیرون می آید لَقَادِرٌ توانا است یا بر بعث و اعادهٔ انسان

بعد از موت قادر است يَوْمَ تُبْلَى ٱلسَّرَآئِرُ روزی که آشکارا شود نهانیها یعنی ظاهر کنند مخفیات ضمایر را

تا طیب آن از خبیث متمیز گردد تا فرایض اعمال را عرض کنند چون روزه و غسل جنابت و وضو که کس بر آن

اطلاع ندارد و آدمی بعمل آن قایل بوده و نکرده یا پرده بردارند از کردهای پنهان و بسی رسوائی بر آن

مترتب گردد گر پرده ز روی کارها بردارند آن کیست که رسوای دو عالم نشود فَمَا لَهُۥ پس نیست انسان را

مِن قُوَّةٍ هیچ توانائی در نفس او تا از عذاب خود را باز دارد وَلَا نَاصِرٍ و نه یاری که بدو کاری او بلا

مندفع نگردد وَٱلسَّمَآءِ ذَاتِ ٱلرَّجْعِ سوگند بآسمان با باران وَٱلْأَرْضِ ذَاتِ ٱلصَّدْعِ و بزمین با شکاف

که از آن نبات و آب بیرون آید إِنَّهُۥ بدرستیکه قرآن لَقَوْلٌ فَصْلٌ هر آینه سخنی است درست و راست

جدا کنندهٔ میان حق و باطل وَمَا هُوَ بِٱلْهَزْلِ و نیست او بازی و باطل و فسوس و سخریه إِنَّهُمْ بدرستی

که معاندان قریش يَكِيدُونَ كَيْدًا مکر می کنند مکر کردنی در دار الندوه جهت پیغمبر من این خبر

سبق نزول است بر فعل حق سبحانه خبر داد که کفار این مکر خواهند کرد وَأَكِيدُ كَيْدًا و جزا دهیم مکر ایشان را

با ستدراج جزای مناسب آن فَمَهِّلِ ٱلْكَٰفِرِينَ پس مهلت ده کافران را یعنی تعجیل مکن در طلب هلاک ایشان أَمْهِلْهُمْ

فرو گذار ایشان را رُوَيْدًۢا اندک زمانی یعنی بزودی همه هلاک خواهند شد حکم امهال منسوخ است بآیه قتال

بسم الله الرحمن الرحیم

سبّح

سَبِّحِ ٱسْمَ رَبِّكَ ٱلْأَعْلَى تنزیه کن نام پروردگار خود را که برتر است از الحاد در آن و اطلاق آن بر غیر

حق سبحانه و گویند اسم صله است و معنی آنکه بپاکی بستای آفریدگار خود را و از هر صفتی که نشاید او را تنزیه کن

یا بگوی سبحان ربی الاعلی در خبر است که چون این آیه نازل شد حضرت رسالت صلعم فرمود که اجعلوها فی

سجودکم ٱلَّذِى خَلَقَ آن خدای که بیافرید همه چیزها را فَسَوَّىٰ و راست کرد خلق هر یک را بآنکه عطا

فرمود آنچه او را بکار آید یا بیافرید آدمی را و راست کرد اعضا و اجزای او را بر قانون حکمت وَٱلَّذِى و آن

خدای که قَدَّرَ تقدیر کرد روزیها را فَهَدَىٰ پس راه نمود بطریق اکتساب آن یا مقدر ساخت منافع

و هدایت فرمود باستخراج آنها یا مقرر کرد مدت مکث مولود در رحم و او را راه نمودن به بیرون آمدن

وَٱلَّذِىٓ أَخْرَجَ ٱلْمَرْعَىٰ و آن خداوندی که بیرون آورد از زمین گیاه چراگاه را یعنی برویانید چیزی را

که چهارپایان بچرند فَجَعَلَهُۥ پس ساخت آن گیاه رسته را بعد از سبزی او غُثَآءً خشک و پژمرده

أَحْوَىٰ سیاه و تیره محققان از مضمون این آیه فهم کرده اند که متمتعات دنیا اگرچه اول تازه و سیراب

و سبز و خرم نماید اما اندک وقتی را بسبب هبوب باد خزان حوادث تیره و بی طراوت خواهد بود

اگرچه خرم و تازه است گلشن دنیا ولی بهنکبت باد خزان نمی ارزد بگردهٔ خور و قرص قمر ز جای مرو که خوان

چرخ بیکتای نان نمی ارزد آورده اند که چون جبرئیل علیه السلام آیتی تکلم نمودی بآخر نارسیده آنحضرت

از اول تلاوت کردی بسبب آنکه مبادا فراموش کند حق سبحانه آیه فرستاد که سَنُقْرِئُكَ زود باشد

که بر تو خوانیم یعنی جبرئیل بامر ما بر تو خواند فَلَا تَنسَىٰٓ پس فراموش مکن آنرا از قوت حفظی که بتو ارزانی

داشته ایم یا آنکه تو امی با حفظ این شود و آیات نشانهٔ دیگر باشد بر رسالت تو و این آیه بشارت

مر آن حضرت را که هر چه بر تو خوانیم فراموش نخواهی کرد إِلَّا مَا شَآءَ ٱللَّهُ مگر آنچه خدا خواهد که فراموش

کنی بدان وجه که تلاوت آن منسوخ گردد و حق سبحانه از صدور و صحف محو کند إِنَّهُۥ يَعْلَمُ ٱلْجَهْرَ

بدرستیکه خدای داند آشکارا را از احوال خلایق وَمَا يَخْفَىٰ و آنچه پنهانست از اطوار ایشان وَنُيَسِّرُكَ

و آسان گردانیم و توفیق دهیم ترا لِلْيُسْرَىٰ برای سلوک طریقهٔ ایشان در حفظ وحی یا راه نمائیم

ترا بشریعت آسان فَذَكِّرْ پس پند ده بقرآن إِن نَّفَعَتِ ٱلذِّكْرَىٰ اگر سود کند پند

دادن اگر کسی منتفع شود و اگر نشود من آنچه شرط بلاغت با تو میگویم تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال

سَيَذَّكَّرُ زود باشد که پند گیرد مَن يَخْشَىٰ آنکسیکه بترسد از خدای وَيَتَجَنَّبُهَا ٱلْأَشْقَى

و پهلو تهی کند از موعظه بد بخت ترین یعنی کافر که از فاسق اشقی است ٱلَّذِى آنکه يَصْلَى ٱلنَّارَ

الکُبری در آید بآتش بزرگتر یعنی آتش درکه جهنم که آن از آتش دیگر تیزتر و سوزنده ترست و در حدیث آمده که
این آتش شما یعنی آتش دنیا جزئیست از هفتاد جزء آتش جهنم و گفته اند نار کبری در طبقهٔ سفلی است که جای آل فرعون
و منکران مایدهٔ عیسی است علیه السلام و نار صغری در طبقهٔ علیا که جای گنهکاران امت مصطفی است صلعم ثُمَّ
لَا یَمُوتُ پس آنگاه بدبخت ترین نمیرد فیها در آن نار کبری که بیاساید وَلَا یَحْیٰی و نه زنده باشد زندگی که
از آن راحت یابد قَدْ اَفْلَحَ بدرستیکه رستگاری یافت مَنْ تَزَکّٰی آنکه پاک شد از کفر و معصیت
وَذَکَرَ اسْمَ رَبِّهٖ و یاد کرد نام پروردگار خود را بدل و زبان فَصَلّٰی پس نماز گذارد که نشانهٔ اسلام است
یا رستگار شد کسی که طهارت کرد و تکبیر احرام گرفت و نماز پنجگانه ادا کرد یا کسی که زکوة فطر داد و تکبیر عید گفت
و نماز عید گذارد بَلْ تُؤْثِرُوْنَ بلکه شما برگزینید الْحَیٰوةَ الدُّنْیَا زندگانی دنیا را خطاب با اهل شقاوت است
که بدنیی مشغول شده کار آخرت نمی سازند وَالْاٰخِرَةُ خَیْرٌ و آخرت بهترست وَّاَبْقٰی و پاینده تر
اِنَّ هٰذَا بدرستیکه این سخن لَفِی الصُّحُفِ الْاُوْلٰی در صحیفهای پیشین است یعنی کتب پیشین که قبل
از قرآن نازل شده صُحُفِ اِبْرٰهِیْمَ در صحیفهای ابراهیم که بیست است وَمُوْسٰی و در صحف موسی
یعنی الواح

بسم الله الرحمن الرحیم

هَلْ اَتٰکَ بدرستی که آمد بتو حَدِیْثُ الْغَاشِیَةِ خبر پوشنده که قیامت است و او بپوشد
خلایق را باحوال یعنی هیبت آن همه کس را فرو گیرد وُجُوْهٌ یَّوْمَئِذٍ رویهای آن روز خَاشِعَةٌ
ترسناک بود و خوار یعنی اهل آن رویها ذلیل باشند و بی مقدار عَامِلَةٌ عمل کننده نَّاصِبَةٌ رنج کشنده
در آن عمل یعنی دوزخیان عملی کنند که از آن رنج بدیشان رسد مثل کشیدن سلاسلهای آتشین و خوض نمودن
در آتش و صعود و هبوط بر عقاب دوزخ تَصْلٰی در آورده شوند نَارًا حَامِیَةً در آتش بی نهایت گرمی
رسیده و حفص بفتح تا خوانده یعنی در آیند بدان آتش تُسْقٰی آشامیده شوند یعنی بوقت غلبهٔ آتش
بیاشامانند ایشان را مِنْ عَیْنٍ اٰنِیَةٍ از چشمهٔ آبی بغایت گرم و گفته اند از آن روز که آتش
آفریده شده این آیت را میجوشانند لَیْسَ لَهُمْ پس نیست دوزخیان را طَعَامٌ خوردنی اِلَّا
مِنْ ضَرِیْعٍ مگر ضریع و آن گیاهی است خارناک چون تر باشد شبرق گویند و چهارپایان خورند
و چون خشک شود ضریع خوانند و هیچ دابه گرد آن نگردد و در آخرت شجرهٔ ناریه بود بشکل آن آورده اند
که ابوجهل چون این آیه شنید گفت چه شد ضریع ما را فربه خواهد کرد چنانچه شتران ما را آیه آمد که لَا یُسْمِنُ
فربهی نکند ضریع دوزخ کسی را وَلَا یُغْنِیْ و دفع نمی کند مِنْ جُوْعٍ گرسنگی را یعنی مقصود از طعام یکی از این

دو امرست

الغاشیه

دو امرست و هیچ کدام دست نمیدهد وُجُوْهٌ یَّوْمَئِذٍ رویها در آن روز نَّاعِمَةٌ تازه باشد از نعمت برو
یعنی ارباب وجوه متنعم و فربه باشند لِّسَعْیِهَا مر عمل خود را رَاضِیَةٌ پسند کننده یعنی پسندند کاری را که کرده باشند
و راضی شوند از عمل خود چون ثواب آن را بینند فِیْ جَنَّةٍ عَالِیَةٍ در بهشت بلند قدر باشند لَا تَسْمَعُ نشنوند
خداوندان وجوه یا تو نشنوی ای مخاطب فِیْهَا در آن بهشت عالی لَاغِیَةً بیهوده چه کلام بهشتیان همه ذکر
و حکمت باشد فِیْهَا در آن بهشت عَیْنٌ جَارِیَةٌ چشمهٔ روان بود که آب آن منقطع نگردد فِیْهَا سُرُرٌ در آنجا
تختهای مَّرْفُوْعَةٌ بلند برداشته اصل آن از زر مکلل بزبرجد و در و یاقوت و در معالم گفته که مرفوع باشد در
هوا و چون صاحبش خواهد که بروی نشیند بزمین آید و چون براو قرار گیرد باز مرتفع گشته بموضع خود رود وَّاَکْوَابٌ
و در آن جنت کوزها بود بی دسته و لوله مَّوْضُوْعَةٌ نهاده پیش بهشتیان وَّنَمَارِقُ و بالشها مَصْفُوْفَةٌ
نهاده برهمدیگر وَّزَرَابِیُّ و فرشها مَبْثُوْثَةٌ گسترده امام زاهد رحمة الله فرموده که چون کفار لفظ سرر
مرفوعه شنیدند با یکدیگر گفتند این خود نشاید و اگر واقعست بلال و صال ایشان را کار افتاده لیسی وقت باید
که بر بالای آن تخت بلند روند و لیسی فرصت باید تا از آن بلندی فرود آیند آیه آمد که اَفَلَا یَنْظُرُوْنَ آیا
نمی نگرند اِلَی الْاِبِلِ بسوی شتر که بقدرت مَا کَیْفَ خُلِقَتْ چگونه آفریده شده است یعنی با آن همه بلندی و بزرگی
برنشتهٔ مسخر کودکی می شود تا بر و برآید و فرود آید پس چرا از تخت بهشت متعجب میشوند که در فرمان بهشتی
باشد و گویند شتر دالست بر کمال حسن و تدبیر چه بزرگست بار گران برتابد و منقادست همه را فرمان برد و قناعت
از همه گیاها بچرد و متحمل است در تشنگی شکیبائی ورزد و بدین جهت است که بیابان بی آب قطع کند و هرچه
مطلوبست از حیوان مثل نسل و حمل و شیر و لحم و رکوب همه از او حاصلست سیر رومی قسره فرموده برخوان
افلا ینظرون تا قدرت ما بینی یک ره بشتر بنگر تا صنع خدا بینی در خارخوری قانع در بارکشی راضی این وصف
اگر جوئی در اهل صفا بینی در تبیان آورده که مخاطبین بدین واکثر ایشان اهل بادیه باشند و مال ایشان شترانست
و هر طرف که می نگرند جز آسمان و زمین و کوه نمی بینند لاجرم بعد از ذکر شتر میفرماید وَاِلَی السَّمَآءِ آیا نمی نگرند
باسمان که بحکمت مَا کَیْفَ رُفِعَتْ چگونه برداشته شده است بی ستون وَاِلَی الْجِبَالِ و آیا نظر نمی کنند
بکوهها که بقدرت مَا کَیْفَ نُصِبَتْ چگونه نهن شده است بر زمین و محکم گشته وَاِلَی الْاَرْضِ کَیْفَ سُطِحَتْ
و نمی نگرند بزمین که چگونه پهن شده است تا جای آرام خلق باشد فَذَکِّرْ پس پند گوی ایشان را بعد از
نظر در دلایل قدرت اِنَّمَآ اَنْتَ مُذَکِّرٌ جز این نیست که تو پند دهنده لَسْتَ عَلَیْهِمْ نیستی تو بر ایشان
بِمُصَیْطِرٍ مسلط تا اکراه کنی بر ایمان و آیهٔ قتال این را نسخ کرده اِلَّا مَنْ تَوَلّٰی لیکن هر که روی بگرداند

الفجر

از تذکیر و کفر ورزد و حق را بپوشد فَيُعَذِّبُهُ اللّٰهُ پس عذاب کند خدای او را الْعَذَابَ
الْأَكْبَرَ عذاب بزرگتر یعنی عذاب آخرت چه در دنیا بقتل و قحط و اسر معذب بودند إِنَّ إِلَيْنَا
بدرستیکه بسوی ماست یعنی بجزای ما إِيَابَهُمْ بازگشت ایشان ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ
پس بتحقیق بر ماست شمار ایشان در محشر بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
وَالْفَجْرِ سوگند بصبح که وقت مناجات دوستانست یا نماز صبح که آرام جان بیدلان بانست و بقولی
مراد روز اول محرم است که سال از و منفجر شود یا اولی ذو الحجه که لیالی عشر مقترن بدوست یا بامداد آدینه
که حج مسکینان است یا صباح روز عرفه که وظایف دعا و نیاز حاجیان در آنست یا سفیده دم روز عید
یا اول روز قیامت و در تبیان گوید اشارتست بانفجار آب از اصابع مبارک حضرت رسالت صلعم
و گفته اند انفجار چاه از عیون و منابع یا انفجار ناقه از صخره صالح علیه یا انفجار آب از حجر موسی علیه السلام یا
انفجار مطر از سحاب باران شدن اشک ندامت از دیده عاصیان وَلَيَالٍ عَشْرٍ و سوگند بده شب یعنی دهه
ذی الحجه که عرفه در آن است یا دهه اول محرم که عاشورا از آنست یا دهه میانه شعبان که شب برات از وست
وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ و سوگند بجفت و طاق مراد از شفع تضاد اوصاف مخلوقات است چون عز و ذل
و قدرت و عجز و علم و جهل و قوت بی ضعف و حیات بی موت یا شفع خلقند که و من کل شیء خلقنا
زوجین لعلکم تذکرون و فرد خالق که قل هو الله احد و بقول بعضی جفت و طاق عناصر اند و افلاک یا بروج
و سیارات یا نماز صبح و شام یا درجات جنان و درکات نیران یا روز نحر و عرفه یا مسجدین مکه و مدینه و مسجد
اقصی و جبلین صفا و مروه و بیت الحرام وَاللَّيْلِ إِذَا يَسْرِ و سوگند بشبانگاه که بگذرد یعنی شب قدر و در عین
المعانی آورده که شب مزدلفه باشد و واضح آنست که عام گیرند هَلْ فِي ذَٰلِكَ آیا درین سوگند که یاد کردیم
قَسَمٌ لِذِي حِجْرٍ أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ سوگند پسندیده مر خداوند عقل را تا اعتبار کند و داند
که سوگندیست محقق و مؤکد جواب این که عذاب خواهیم کرد مکذبان را إِرَمَ یعنی ارم بن عاد ارم می گفته اند
نام جد ایشانست چه عاد پدر عوص بود و او پسر سام بن نوح علیه بود و گفته اند ارم نام بلده ایشانست
و برین تقدیر مراد اهل ارم باشند پس عادیان را صفت میکند که ذَاتِ الْعِمَادِ خداوند قامتهای بزرگ
یا اهل خیمها و خرگاهها الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ آن قبیله که آفریده نشد مِثْلُهَا مانند آن در درازی قد و بزرگی
جثه فِي الْبِلَادِ در شهرها و اشهر آنست که ارم نام بلده عادیانست و ذات العماد صفت اوست یعنی شهر
ارم خداوند بنای بزرگست جنان بنائی که مثل آن در همه بلاد نبود و قصه آن بر سبیل اجمال آنست که عبد الله ابن

قلابه بطلب شتری

رفع ب

قلابه بطلب شتری گم شده در صحرای عدن میگشت در بیابانی بشهری رسید که باره محکم داشت و بر حوالی آن قصور بسیار بود
عبد الله با قیه آنکه کسی را بپند و احوال شتر خود را بدو حصار آمده دری دید هر دو مصراعش مکلل بجواهر قیمتی و هیچ کس را آنجا
نیافت و چون بشهر در آمد حیرتش بیفزود چه قصرها دید بر ستونهای زبرجد و یاقوت بنا کرده خشتی از زر و دیگری از نقره و فرشها
بر اهمین و بنیره و بجای سنگ ریزه مروارید های آبدار ریخته و در حوالی هر قصری آبهای روان بر روی لؤلؤ و مرجان
و درختان بسیار تنها از زر و برگها از زبرجد و شکوفها از سیم با خود گفت هذه الجنة التی وعدها المتقون
این چه منزل چه بهشت این چه مقام است اینجا پس قدری از آن جواهر بر داشت و در پشت بسته بیمن باز آمد مردمان آن گوهرها
در دست او بدیدند و حمل بر یافتن گنجی کرده قضیه در زبانها افتاد تا حدی که مال او را و حال او را بمعاویه که در آن وقت حاکم
شام بود آنها کردند معاویه وی را طلبیده و تمام حکایت از اول تا آخر استماع نمود پس او را در مجلس نشاند و کعب
الاحبار را طلبیده پرسید که در دنیا شهری هست که بنای آن از زر و نقره باشد و درختان او مکلل بجواهر گفت آری
شهریست که حق سبحانه آنرا در قرآن یاد کرده که لم یخلق مثلها فی البلاد شهری چه بهشت از نکوئی چمن باغ ارم تازه روئی
و آن را شداد بن عاد ساخته و او پادشاهی عظیم قدر بود و نهصد سال عمر داشت هر جا در عالم زری و جواهری بود همه را
جمع کرده و صد قهرمان با یکهزار نوکر فرستاد تا شهر ارم را باختند و سیصد سال با تمام رسید و سال دیگر بتهیه راه
اشتغال نمود و امرا و ملوک عالم را جمع کرد و از دار السلطنه خود بتماشای آن شهر متوجه شد یک شبه راه میان او و بنا
مانده بود که حق سبحانه ملکی فرستاد تا صیحه بر ایشان زد و همه بمردند و آن شهر از نظر مردم پوشیده شد و خوانده ام که در زمان
حکومت تو مردی کوتاه بالای سرخ رنگ سبز چشم که بر روی او خالی و بر گردن او علامتی باشد بطلب شتری بدانجا
رسد و آن را ببیند پس باز پس نگریست و ابن قلابه را دید گفت هو والله ذالک الرجل وَثَمُودَ و دیگر خدای تو چه کرد
بقوم ثمود الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ آنانکه می بریدند کوهها را برای ماوای خود بِالْوَادِ بوادی قری وَفِرْعَوْنَ
و چه کرد بفرعون ذِي الْأَوْتَادِ خداوند ملک قوی و لشکر بسیار یا صاحب و تاد که نزد او بدان بازی میکردند
یا بطریق چار میخ تعذیب مینمودند الَّذِينَ آنانکه از این سه گروه که بجهل و قوت طَغَوْا از حد بنده گی در گذشتند
فِي الْبِلَادِ در شهرهائی که حاکم بودند فَأَكْثَرُوا پس بسیار گردانیدند فِيهَا الْفَسَادَ در آن شهرها تباهی را
که آن مخالفت بود با حق سبحانه و ترسکاری بر خلق فَصَبَّ پس بریخت عَلَيْهِمْ بر ایشان رَبُّكَ آفریدگار تو
سَوْطَ عَذَابٍ نوعی از عذاب چون عرب ضرب تازیانه سخت ترین عذابها میدانسته هر گونه از عذاب را بنیر سوط
می گفتند حق سبحانه بقانون کلام ایشان عذابهای خود را سوط گفت و گفته اند در این کلمه استعارتست بانکه عذاب دنیا
ایشان را بنسبت عذاب آخرت چنین نسبت ضرب تازیانه است بضرب شمشیر إِنَّ رَبَّكَ بدرستیکه پروردگار تو

لبالمرصاد خداوند گذرگاه است یعنی چنانچه فوت نشود چیزی از آنکس که در مرصاد نشسته و منتظر گذرندگان است
هیچ چیز فوت نمیشود از حق سبحانه چه همه را می‌بیند و می‌شنود و بر او پوشیده نیست هم نهان داند و هم آشکار باشد بعلم الله
و خفی صفت حضرت اوست فاما الانسان اما آدمی یعنی ابی ابن خلف اذا ما ابتلیه چون مبتلا کند
مر او را ربه پروردگار او یعنی آزمایش کند بتوانگری و نیکو حالی فاکرمه پس گرامی کندش بجاه
و اقتدار و نعمه و نعمت دهدش و معیشت بر و فراخ گرداند و بآسانی کار وی بسازد فیقول پس گوید
ربی اکرمن پروردگار مرا بزرگ داشته و با من این کرامتها فرموده و اما اذا ما ابتلیه
و اما چون او را بیازماید بدرویشی و سختی فقدر پس تنگ سازد علیه رزقه بر وی روزی او فیقول
ربی پس گوید آفریدگار من اهانن خوار کرد مرا کافر کرامت خود را بتوانگری داند و اهانت خود را
بدرویشی و این از قصور نظر و قلت فهم است چه آسایش درویش بیحد و آرام درویشان فزون از عدت
ای دل اگر بدیده تحقیق بنگری درویشی اختیار کنی بر توانگری کلا نه چنانست که گمان برده اند این کافران
بلکه کرامت بطاعت است و مذلت بمعصیت ان اکرمکم عند الله اتقیکم و بدانید که من شما را نه بفقر
و تنگدستی اهانت میکنم بل لا تکرمون الیتیم بلکه اهانت شما را بدانست که گرامی نمیدارید یتیم را
و نفقه نمیدهید و لا تحاضون و تحریص نمیکنید یکدیگر را علی طعام المسکین بر طعام دادن به
درویش و تاکلون التراث و میخورید مال میراثیان را اکلا لما خوردن سخت و لباب یعنی جمع میکنید
میان حلال و حرام و زنان و کودکان میراث نمیدهید و مهرهای ایشان را میخورید و تحبون المال
و دوست میدارید مال را حبا جما دوستی فراوان با حرص شده کلا اذا دکت الارض حقا که چون شکسته
زمین دکا دکا شکستنی بعد از شکستنی یعنی پاره پاره گردد و جاء ربک و بیاید آیات قدرت و آثار
هیبت پروردگار تو یعنی ظاهر شود و الملک و بیایند فرشتگان بعرصه محشر صفا صفا صفی از پی صفی بحسب
منازل و مراتب خود و در تفسیر امام ابو اللیث رحمه الله مذکور است که اهل هر آسمان علحده صفی باشند و جیء
یومئذ بجهنم و آورده شود آنروز جهنم در خبر است که هفتاد هزار زمام بآن بسته مر دوزخ را و هفتاد
هزار فرشته بر هر زمامی جمع شده می‌کشند و دوزخ از خشم میجوشد و میخروشد تا بعرصات آورند و بر چپ عرش
بدارند و در آن محل هیچ ملک مقرب و پیغمبر مرسل نماند الا که از هول و هیبت بزانو در آید و میگوید یارب نفسی نفسی
و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم میگوید یارب امتی امتی و جهنم میگوید مالی و مالک یا محمد ترا با من و مرا
با تو چه کار حق سبحانه مرا بر تو حرام گردانیده است یومئذ آنروز که یتذکر الانسان یاد کند انسان گناهان خود را

یابد کرد

یابد کرد و آگاه شود از قباحت اعمال خویش و انی له الذکری و از کجا باشد مر او را منفعت یاد کردن پند گرفتن
و محل پند گرفتن باشد نه عقبی و چون بنده بیند که پند گرفتن سود نمیدارد از روی حسرت فیقول گوید یا لیتنی ای کاشکی
قدمت پیش میفرستادم عمل خیری لحیاتی برای زندگانی من در اینعالم فیومئذ پس آنروز لا یعذب
نکند کسی را عذابه عذاب خدای احد هیچ یکی از مردمان و لا یوثق و بند نکند بسلاسل و اغلال هیچ کس را
وثاقه احد مانند بند کردن خدای هیچ کس یعنی کسی قادر نبود بر عذاب کردن و مقید ساختن کسی را در آن روز
زیرا که فرمان مر خدای راست و گوید خدای در وقتی نزدیک مرگ مؤمن که یا ایتها النفس المطمئنة
ای نفس آرام گرفته بذکر من که شاکر بودی در نعمت و صبر نمودی در محنت ارجعی باز گرد از دنیی الی ربک
بسوی موعود پروردگار راضیة در حالتی که پسند کننده آنچه بتو داده اند مرضیة پسندیده نزدیک خدای
و چون روز قیامت شود گوید فادخلی پس درآی فی عبادی در زمره بندگان شایسته و ادخلی جنتی
و درآی در بهشت من با زمره مقربان

بسم الله الرحمن الرحیم

لا اقسم سوگند میخورم بهذا البلد بدین شهر یعنی مکه و انت حل و حال آنکه تو فرود آمده بهذا البلد
بدین شهر با آنکه موضع امن و مثابه خلق و محل حج و مکان بیت الحرام است قسم بدو مقید ساخت بحلول حضرت رسالت
صلعم در وی تا معلوم شود که شرف مکان بمکین است
ای کعبه را ز یمن قدوم تو صد شرف — وی مروه را ز مقدم صدق تو صد صفا
بطحا ز نور طلعت تو یافته فروغ — یثرب ز خاکپای تو با رونق و بها
و گفته اند تو حلال مر این شهر مکه یعنی
هر چه خواهی از قتال و آنچه بر دیگران حرام است بر تو یکساعت حلال خواهد بود و این وعده است بفتح مکه و قتل بعضی
در وی از قبیل سبق نزول حکمت بر فعل و والد و سوگند به پدر یعنی آدم یا ابراهیم علیهما السلام و ما ولد
و آنچه زاده است یعنی ذریه یا محمد صلعم و گفته اند والد محمد است صلوات الله و سلامه علیه و ما ولد امت او حق
سبحانه قسم یاد میکند بحبیب خود و بامت او جواب قسم این که لقد خلقنا الانسان فی کبد
برنج که آفریده ایم آدمی را در سختی و رنج یعنی آنچه بوقت ولادت و رضاع و فطام و معاش و حیات و موت بدو
میرسد یا خلق کرد ابو الاشدین را در قوت و او چنان بودی که ادیمی زیر پای نهادی و ده تن او را بکشیدندی
ادیم پاره شدی و از زیر پای او بیرون نیامدی و او دعوی کردی که کسی را بر من دست نیست و پیوسته پیغمبر را صلعم
جفا کردی حق سبحانه فرمود که ایحسب آیا می پندارد ابو الاشدین ان لن یقدر آنکه قادر نشود علیه
احد بر وی کسی که از وی انتقام پیغمبر بکشد یقول اهلکت میگوید ضایع کردم در عداوت پیغمبر مالا
لبدا مال بسیار چه رشوت بمردم دادی تا پیغمبر را صلی الله علیه و آله و سلم بیازارند ایحسب آیا می پندارد ان لم یره

اَحَدٌ آنکه ندیده است او را کی در وقت نفقه کردن تا از او سؤال کند که چرا چنین میکنی یعنی خدای وی را دیده و بر آن
نفقه مجازات خواهد فرمود اَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ آیا ما نداده ایم او را عَيْنَيْنِ دو چشم که بدان می بیند وَلِسَانًا
و زبانی که بدان سخن میگوید وَشَفَتَيْنِ و دو لب که دهن او را می پوشد و بر نطق و اکل و شرب معاونت
مینماید وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ و راه نمودیم وی را راه ایشان تا بعد از ولادت در آن چسفیده بشیر
خوردن اشتغال نمود یا او را نمودیم راه حق و باطل با نزال کتب و ارسال رسل فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ
پس بگذشت از عقبه یعنی رنج نکشید در مخالفت نفس و هوا عقبه مثلست تشبیه کرد مجاهده را با نفس و شیطان برفتن کسی که
بتعب و تکلیف بر عقبه بالا رود و ملخص سخن آنست که چرا مالی که در عداوت پیغمبر صلعم نفقه کرد در اقتحام عقبه
نکرد وَمَا اَدْرٰكَ و چه دانی تو که مَا الْعَقَبَةُ چیست عقبه یعنی سبب گذشتن بر آن فَكُّ رَقَبَةٍ
رهانیدن گردنی از بند بنده کی یعنی مدد کردن بمکاتب اَوْ اِطْعَامٌ یا خورانیدن طعام فِي يَوْمٍ ذِي
مَسْغَبَةٍ در روزی با گرسنگی یعنی در وقتیکه طعام با دشواری یابند او را بخورانند يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ
یتیمی را که قرابت باشد یعنی با مطعم خویشی دارد اَوْ مِسْكِينًا یا مسکینی که ذَا مَتْرَبَةٍ خداوند خاک بود
یعنی پهلو بر خاک نهاده باشد و این کنایت است از احتیاج و تنگدستی و درماندگی و این چنین کس عیال مند است
یا وام دار یا بیماری بی خواستگار یا غریبی دور از دیار ثُمَّ كَانَ و باشد این آزاد کننده یا طعام دهنده
مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا از آنانکه ایمان آورده اند چه قبول همه خیرات بشرط ایمانست وَتَوَاصَوْا
و وصیت کرده اند یکدیگر را بِالصَّبْرِ بشکیبائی بر طاعت یا از معصیت یا بر نصرت دین الهی بر انواع
مشقت وَتَوَاصَوْا و وصیت نموده اند بِالْمَرْحَمَةِ به بخشایش و مهربانی بر بندگان خدای
اُولٰئِكَ آن گروه مؤمنان صابر مهربان اَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ اصحاب دست راست اند که از جانب عرش براست
با خداوند یمن و برکت اند وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه نگرویدند بِآيَاتِنَا هُمْ بنشانهای ما یعنی
بدلایل نصب کرده بر حق از کتاب و حجت اَصْحَابُ الْمَشْئَمَةِ اصحاب دست چپ اند که ایشان را از
جانب چپ عرش بدوزخ برند یا ایشان اهل شامت و نکبت اند عَلَيْهِمْ بر ایشانست نَارٌ مُؤْصَدَةٌ
آتشی پوشیده یعنی سران در که در آنجا معذب باشند بطبق بپوشند و مضبوط سازند که نه روحی بدان
در آید و نه دودی از آن بیرون آید

بسم الله الرحمن الرحیم

سورة الشمس

وَالشَّمْسِ سوگند بآفتاب وَضُحٰهَا و تابش وی چون بگذرد و بموضع چاشت رسد وَالْقَمَرِ اِذَا
تَلٰهَا و بماه چون از پی رود آفتاب را یعنی پس از آن غروب کند در لیلة الهلال یا طلوع او ثانی غروب شمس باشد

در لیلة البدر

در لیلة البدر وَالنَّهَارِ و سوگند بروز اِذَا جَلّٰهَا چون روشن شود زمین یا بزداید زنگ و تیرگی را وَاللَّيْلِ
و بشب اِذَا يَغْشٰهَا چون بپوشاند آفاق را یا خورشید یعنی ضوء را وَالسَّمَآءِ و سوگند باسمان وَمَا
بَنٰهَا و کسی که او را بنا کرده است وَالْاَرْضِ وَمَا طَحٰهَا و زمین و کسی که آنرا گسترده است وَنَفْسٍ و سوگند بنفس آدم
وَمَا سَوّٰهَا و کسی که تسویه اعضای او فرموده است فَاَلْهَمَهَا پس الهام داده و اعلام فرموده مر آن نفس را
فُجُوْرَهَا دروغ و ناپاکی و بی باکی او وَتَقْوٰهَا و پرهیزکاری و نیکوکاری و فرمانبرداری یعنی بیان داده و
تعلیم کرده و روشن ساخته جواب سوگند چیست قَدْ اَفْلَحَ بدرستیکه رستگار شد مَنْ زَكّٰهَا هر که
پاک کرد نفس خود را از ادناس رذایل یا نشو و نما داد او را بانواع اجناس وَقَدْ خَابَ و بدرستیکه بی بهره
ماند مَنْ دَسّٰهَا هر که گم کرد نفس خود بفسق و جهالت یا کم ساخت قدر و مرتبه او را بمعصیت و ضلالت
و ابن عباس رض روایت کرده است که حضرت رسالت صلعم نزدیک تلاوت این آیه فرمودی که اللّٰهم آت
نفسی تقویها و زکها انت خیر من زکها ولیها و مولیها محققان بر آنند که تزکیه نفس موجب تصفیه
دلست هرگاه که نفس از شوب هوا منزکا شود فی الحال دل از لوث تعلق بما سوی مصفی گردد تا نفس مبرا
ز مناهی نشود دل آینه نور الهی نشود كَذَّبَتْ ثَمُوْدُ تکذیب کردند قبیله ثمود بِطَغْوٰهَا بسبب طغیان خود مر
صالح را علیه السلام اِذِ انْبَعَثَ بوقتی که برخاست اَشْقٰهَا بدبخت ترین قبیله که قدار بن سالف بود با
جمعی بعقر ناقه و قصد آن فَقَالَ لَهُمْ پس گفت مر ایشان را رَسُوْلُ اللّٰهِ فرستاده خدای یعنی صالح علیه
نَاقَةَ اللّٰهِ دست بدارید ناقه خدای را وَسُقْيٰهَا و گرد مگردید مشرب او را یعنی آبی که می آشامد در
نوبت خود تا عذاب شما فرود نیاید فَكَذَّبُوْهُ پس تکذیب کردند صالح را علیه السلام در نزول عذاب فَعَقَرُوْهَا
پس پی کردند ناقه را فَدَمْدَمَ پس هلاکت یکبارگی فرستاد عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ بر ایشان پروردگار ایشان
بِذَنْبِهِمْ بسبب گناه ایشان فَسَوّٰهَا پس یکسان گردانید دمدمه را بر همه تا همه صغار و کبار ایشان بمردند
وَلَا يَخَافُ عُقْبٰهَا و نترسد خدای بعاقبت هلاکت یعنی همه را هلاک کرد و نترسید از تبعه آن چه کسی را
بر او دست نیست و تبعات بر وراه نی

بسم الله الرحمن الرحیم

وَاللَّيْلِ اِذَا يَغْشٰى سوگند بشب چون بپوشد عالم را بظلمت خویش وَالنَّهَارِ و سوگند بروز اِذَا تَجَلّٰى چون
آشکار شود و ظلمت شب را زایل گرداند وَمَا خَلَقَ الذَّكَرَ وَالْاُنْثٰى و سوگند بکسی که بیافرید نر و ماده
یعنی آدم و حوا را علیهم السلم یا مذکر و مؤنث را از جمیع حیوانات جواب قسم این است که اِنَّ سَعْيَكُمْ
بدرستیکه جزای سعی شما را در کردارها لَشَتّٰى هر آینه پراکنده است یعنی مختلف افتاد و پاداش آن حسنه و سیئه باید

فَأَمَّا مَنْ أَعْطَىٰ اما هر که بداد مال خود را در راه خدای وَاتَّقَىٰ و پرهیز کرد از شرک و کبایر وَصَدَّقَ
بِالْحُسْنَىٰ و تصدق و تصدیق نمود کلمهٔ نیکو را که لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله صلی الله علیهما و آله و سلم
یا وعدهٔ عوض را که ما انفقتم من شیء فهو یخلفه اغلب مفسران بر آنند که این سوره بعض در شان سیرت صدیق
نازل شده و برخی در صفت امیه بن خلف یا ابو جهل فرود آمده در کشف الاسرار آورده است که در بارهٔ
دو کس است یکی اتقی که پیشرو صدیقانست از این آیة یعنی ابو بکر صدیق و یکی اشقی که پیشوای زندیقانست
از اهل ضلالت یعنی ابو جهل لعین و در فاتحه سوره که قسم یاد میکند اشارتست بظلمت یکی و نورانیت دیگری
یعنی در شب ضلالت کسی را از این گمراهی نبود که ابو جهل لعین شقی را و در روز دعوت هیچ کس را از آن نور
هدایت ظاهر نشد که ابو بکر تقی را   سر ره دل دلان صدیق اعظم که شد اقلیم تصدیقش مسلّم ز مهرش روز
دین را روشنائی بر اهل یقین را آشنائی آورده اند که امیه بن خلف بلال را رض که بندهٔ او بود بانواع آزارها
عذاب میکرد تا از دین برگردد و هر زمان آتش محبت در باطن او افروخته تر بود آنجا که منتهای کمال ارادتست
هر چند جور بیش محبت زیادتست روزی صدیق دید که امیه او را بر خاک گرم افکنده بود و سنگهای تفنده
بر سینهٔ مبارکش وی نهاده او در این حال احد احد میگفت ابو بکر را دل برو بسوخت و گفت ای امیه وای بر تو
ای دوست خدای را چند عذاب میکنی امیه گفت یا ابا بکر اگر دلت بر وی می سوزد او را از من بخر گفت بچند
میفروشی گفت عوض میکنم او را بنسطاس رومی و او غلامی بود از آن صدیق و ده هزار دینار استعداد داشت
و صدیق او را گفته بود که اگر ایمان آری آن مال که تو داری بتو بخشم نسطاس مسلمان نمیشد و دل صدیق از آن ملول
بود و چون این کلمه از امیه بشنید غنیمت شمرده نسطاس را با تمام استعداد او بداد و بلال را بستد و فی الحال
بامید صواب اخروی آزاد کرد و حق سبحانه این آیه فرستاد و از سیرت صدیق خبر داد و فرمود که هر که مال
نفقه کرد و پاداش آن را تصدیق نمود فَسَنُيَسِّرُهُ پس زود باشد لِلْيُسْرَىٰ که آسانی دهیم وی را برای
طریقهٔ نیکو که سبب آسانی و راحت باشد یعنی عملی که او را ببهشت رساند که یسر و روح در دوست وَأَمَّا مَنْ
بَخِلَ و اما کسی که بخل کرد بمال خود یا بگفتن کلمهٔ توحید وَاسْتَغْنَىٰ و بی نیاز دید خود را از ثواب خدای
و بدین سبب بموجبات آن رغبت ننمود وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَىٰ و تکذیب کرد خصلت نیکوتر را که تدلیت
بدین اسلام یا وعدهٔ حق را باور نداشت فَسَنُيَسِّرُهُ پس مهیا گردانیم مر او را لِلْعُسْرَىٰ برای صفتی که مؤدی
بدشواری و محنت بود یعنی کرداری که او را بدوزخ برد وَمَا يُغْنِي عَنْهُ و دفع نمیکند از او عذاب را مَالُهُ
مال او که بدان بخل کرد إِذَا تَرَدَّىٰ چون هلاک شود یا در آید یعنی بیفتد در قبر یا قعر دوزخ إِنَّ عَلَيْنَا بدرستیکه

برهانست

منهما

برهانست لَلْهُدَىٰ بیان کردن حق و باطل و وعد و وعید وَإِنَّ لَنَا و بدرستیکه مر است لَلْآخِرَةَ آن سرای عقبی
وَالْأُولَىٰ و این سرای پیشین که دنیاست و هر دو مالک هر دو ملک مائیم هر چه خواهیم عطا فرمائیم فَأَنْذَرْتُكُمْ
پس بیم کنم شما را ای اهل مکه نَارًا تَلَظَّىٰ آتشی که زبانه زند لَا يَصْلَاهَا نیاید در و بطریق لزوم و دوام إِلَّا الْأَشْقَى
الَّذِي كَذَّبَ مگر بدبخت تر یعنی امیه یا ابو جهل آنکسی که تکذیب کرد پیغمبر را صلعم وَتَوَلَّىٰ و روی بگردانید از
ایمان و طاعت وَسَيُجَنَّبُهَا و زود بود که دور کرده شود از آن آتش الْأَتْقَى مگر پرهیزکارتر یعنی ابو بکر
صدیق الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ آنکه میدهد مال خود يَتَزَكَّىٰ می شوید بدان پاکی و نیکنامی کافران گفتند
که بلال حقی داشت در ذمهٔ ابو بکر که او را خرید و آزاد کرد حق سبحانه رد سخن ایشان را فرمود که وَمَا لِأَحَدٍ
و نبود هیچ کس عِنْدَهُ نزد صدیق مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَىٰ نعمتی که مکافات کرده شود إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ
رَبِّهِ الْأَعْلَىٰ لیکن این کار کرد برای طلب رضای پروردگار او که برتر و بزرگترست وَلَسَوْفَ
يَرْضَىٰ او زود باشد که خشنود گردد و برسد بثوابی که موعود اوست بسم الله الرحمن الرحیم

الضحی

آورده اند که روزی چند جبرئیل علیه بحضرت رسالت پناه صلعم نیامد و نزول وحی واقع نشد کافران زبان
طعن بگشادند که خدای محمد صلعم او را فرو گذاشت و دشمن گرفت حق سبحانه رد سخن ایشان این را فرستاد که
وَالضُّحَىٰ سوگند بچاشتگاه که آفتاب را در آن وقت ارتفاع و نور وی متزاید گشته و گفته اند ضحی وقتی بود که خدای
در آن وقت با موسی علی نبینا و علیه السلام سخن گفت و سحرهٔ فرعون خدای را در آن وقت سجده کردند و بقولی مراد
رب الضحی است یا صلوة الضحی وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَىٰ و سوگند بشب آنگاه که تاریک شود و شب را ظلمت
بپوشد امام قشیری رحمة الله فرموده که قسم بشب معراجست صاحب کشف الاسرار فرموده که مراد از شب
و روز کشف و حجابست که نشانهٔ نسیم لطف و سموم قهر بود و علامه انوار جمال و آثار جلال یا اشارتست
بروشنی دل مصطفی صلعم و کنایتست از سیاهی موی وی است   والضحی رمزی ز روی همچو ماه مصطفی است
معنی واللیل گیسوی سیاه مصطفی است حق سبحانه بدینها که مذکور شد قسم یاد می کند که مَا وَدَّعَكَ فرو نگذاشت
ترا رَبُّكَ پروردگار تو وَمَا قَلَىٰ و دشمن نگرفته ابن عباس رض فرموده که آنحضرت را صلعم بشارت
داد بفتحی که امت او را خواهد بود در دنیا و اکثر بلاد بحوزهٔ تسخیر ایشان خواهد آمد آنحضرت بدان مژده
مسرور گشت آیة آمد که وَلَلْآخِرَةُ و سرای دیگر یعنی کرامتی که حق سبحانه در سرای عقبی بتو ارزانی خواهد داشت
و آن هزار قصرست در بهشت از مروارید تر و خاک آن از مشک اذفر در هر کوشکی از خدم و حور و نعم و متعه
آنچه لایق آن بود خَيْرٌ لَكَ بهترست مر ترا مِنَ الْأُولَىٰ از کرامت نخستین که فتح بلادست با نهایت امر تو

بهترست از بدایت چه ساعت بساعت بر درجهٔ رفعت متصاعد و بذروهٔ کمال مترقیست وَلَسَوْفَ
یُعْطِیكَ و زود باشد که عطا دهد ترا رَبُّكَ آفریدگار تو مرتبهٔ شفاعت در بارهٔ گنه کاران امت فَتَرْضَىٰ
پس تو خشنود شوی یعنی چندان عطا ارزانی دارد که گوئی بس است و من راضی شدم امام محمد باقر علیه السلام فرموده
که ای اهل عراق شما میگوئید که امیدوارترین آیتی از قرآن اینست که لا تقنطوا من رحمة الله وما اهل
بیت برانیم که امید در آیهٔ ولسوف یعطیك ربك فترضى بیشترست چه حضرت رسالت صلعم راضی
نشود که یکی از امت در دوزخ باشد نماند بدوزخ کسی در گرو که دارد چو تو سیدی پیشرو عطای شفاعت
چنانش دهند که امت تمامی ز دوزخ رهند و در معالم از ابن عباس رض نقل کرده که حضرت رسالت صلعم
فرمود که پرسیدم پروردگار خود را پرسیدنی و دوست میدارم آن را که پرسیدمی گفتم الهی سلیمان را علیه ع
ملک عظیم دادی و فلان و فلان را این و آن عطا دادی حق سبحانه فرمود که ای محمد أَلَمْ یَجِدْكَ آیا نیافت
پروردگار تو ترا یَتِیمًا کودکی بی پدر فَآوَىٰ پس جای داد ترا در کنف عم و جد تو و در بحر الحقایق آورده
که ترا در یتیم یافت و در صدف نبوت جای داد بس که غواص کرم در تک دریای قدم غوطه زد تا بکف
آورد چنین در یتیم یا دید ترا گوهری یگانه که بکمال قابلیت از همه کاینات متفرد بودی و بقطع علاقه از ما
سوی متوحد ترا متمکن ساخت در حضرت احدیت جمع که مقام خاص است وَوَجَدَكَ و یافت ترا خدای
تو ضَالًّا راه گم کرده بدر دروازهٔ مکه وقتی که حلیمه دایهٔ تو ترا آورده بود که بجد و عم تو سپارد فَهَدَىٰ
پس راه نمود ترا بانکه جدت را خبر تو رسانید یا در راه شام وقتی که میسره بتجارت رفته بود و شتر
تو از راه منحرف شد جبرئیل را علیه السلام فرستاد تا زمام شتر گرفته با راه آورد در حقایق سلمی رحمة الله
آورده که ترا یافت دوستی مستغرق در بحر محبت بر تو منت نهاد و بمقام قرب رسانید وَوَجَدَكَ
عَائِلًا یافت ترا درویش و عیالدار فَأَغْنَىٰ پس توانگر ساخت ترا بمال خدیجه یا بانکه تجارت کردی
یا بغنایم که از کفار گرفتی و در حقایق القرآن فرموده که فقیر بودی بمشاهدهٔ خلق ترا غنی گردانید بمکاشفهٔ
انوار جمال فَأَمَّا الْیَتِیمَ پس اما یتیم را فَلَا تَقْهَرْ قهر مکن و قدر ایشان بشناس که تو شربت یتیمی
چشیده وَأَمَّا السَّائِلَ و اما سایل را فَلَا تَنْهَرْ بانگ بر مزن و محروم مساز که درد بی نوائی و تنگ
دستی کشیده وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ و اما بنعمت پروردگار خود که نبوتست فَحَدِّثْ حدیث کن
یعنی احکام آن را بخلق رسان که تحدث بنعم شکر منعم است صاحب فتوحات قدس سره فرموده است که نعمت
جزئیست محبوب بالذات و منعم در اغلب مشکور می باشد پس حبیب خود را صلعم فرمود که از نعمت من سخن گوی که

خلق محتاجند

الم نشرح

خلق محتاجند و محتاج چون ذکر منعم شنود بدو میل کند و او دوستدار دلی بجهت تحدث بنعمت من خلق را دوست
من میگردانی و من ایشان را دوست میدارم بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِیمِ
أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ آیا ما گشاده نکرده ایم برای تو صَدْرَكَ سینهٔ ترا تا مناجات حق و دعوت خلق
و غم امت در وی گنجد یا آیا دل ترا گنجایش ندادیم که هر چه از اسرار وحی بر تو آورد و قبول تو اندر گردد گفته
شرح صدر اشارتست بانچه در اخبار آمده از شکافتن سینهٔ آنحضرت صلعم و چنان معلوم شده که شق
صدر آنحضرت صلعم متعدد بوده یکی در زمان طفولیت در قبیلهٔ بنی سعد نوبت اول که حلیمه مرضعهٔ آنحضرت
وی را برده بود یا در نوبت ثانیه و قولی هست که در سال ششم یا یازدهم از بعثت بنوبت دیگر این صورت
بوقوع پیوسته و در حدیث آمده که شب معراج جبرئیل ع را تکیه داد و از بالای سینه تا ناف من بشکافت و میکائیل
طشت آب زمزم آورد و درون سینه و عروق حلق مرا بدان آب بشستند و جبرئیل ع دل مرا بیرون آورده
بشکافت و بشست و در آخر طشتی از طلا مملو از حکمت و ایمان آوردند و دل مرا از آن پر ساخته
باز بجای آن نهادند و نقلی است که بخاتمی از نور مهر کرد چنانچه اثر راحت و لذت آن را هنوز در عروق
و مفاصل خود می یابم دلم خزینهٔ اسرار بود و دست قضا درش ببست و کلیدش بدلستانی داد
وَوَضَعْنَا و برگرفتیم عَنكَ وِزْرَكَ از تو بار گران الَّذِی أَنقَضَ آن باری که گران ساخت
ظَهْرَكَ پشت ترا که اندوه کفار بود و اصرار ایشان بر کفر و تعرض آنحضرت صلعم و گفته اند مراد غم امتست
که بدان گران بار بودی آن را برگرفتیم و شفاعت ترا در بارهٔ ایشان قبول فرمودیم وَرَفَعْنَا لَكَ
و برداشتیم برای اظهار قدر تو ذِكْرَكَ ذکر ترا بنبوت و رسالت و خاتمیت یا بانکه نام ترا قرین نام
خود ساختیم در اذان و اقامت و تشهد و خطبه تا چون مرا یاد کنند ترا یاد کنند یا خود بر تو صلوات فرستادیم
و دیگران را امر کردیم بدان و در دادن بر تو ذو النون مصری قدس سره فرموده که ذکر عبارت از آنست که
همم اولیا بر حوالی عرش جولان مینمودند و طایر همت آن حضرت بالای عرش پرواز میکرد سیمرغ فهم
هیچ کس از انبیا نرفت آنجا که تو ببال کرامت پریدهٔ هر یک بقدر خویش بجائی رسیده اند آنجا که جای تست
تو آنجا رسیدهٔ ای محمد صلعم صبر کن فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ بدرستیکه با دشواری در دینی یُسْرًا آسانیست
در آخرت إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ بدرستیکه با دشواری که در مکه است یُسْرًا آسانی بود در مدینه و در موضح
آورده که با عسری که در مدینه باشد یسریست در بهشت فَإِذَا فَرَغْتَ پس چون فارغ شوی از تبلیغ رسالت
فَانصَبْ پس رنج کش در مراسم عبادت یا فارغ گردی از نماز جهد کن در دعا یا چون از گذارش احکام فراغت یابی

سورة التين

باستغفار او را از امت مشغول شود   در سوم تاسع از فتوحات می آرد که شیخ ابو مدین مغربی قدس سره در تاویل این آیه آورده که چون فارغ شوی از مشاهدهٔ اکوان نصب کن دل خود را برای مشاهدهٔ جمال رحمانی وَاِلٰی رَبِّکَ و بدعای پروردگار خود فَارْغَبْ پس رغبت کن در همه وقت هر چه خواهی از او خواه که در بر اسعاف حاجات و انجاح مرادات جز حضرت او نیست و سخن بر درگاه قرب مقبول است و دعوات طیبات تو در محل قبول   چه مقصود کون و مکان بود تست   خدا هر چه مقصود تست

بسم الله الرحمن الرحیم   وَالتِّیْنِ سوگند بانجیر وَالزَّیْتُوْنِ و بزیتون در انوار آورده که تخصیص این دو میوه جهت آنست که انجیر میوه پاکست و بی فضله غذای لطیف سریع الهضم و دوای شریف کثیر النفع ملین طبع محلل بلغم مطهر کلیتین دافع ریگ مثانه مفتح سدهٔ جگر و سپرز و مسمن بدن و در خبر آمده که او بواسیر را قطع کند و نقرس را فایده دهد و زیتون میوه ایست نان خورش و دوا و روغن بسیار دارد   و گفته اند مراد از انجیر و زیتون منبت ایشانست و آن دو کوه است در ارض مقدسه یکی طور زیتا و دیگری طور تینا که هر یک معبد یکی از انبیا بوده یا دو مسجد دمشق و بیت المقدس و در معالم فرموده که تین مسجد اصحاب کهف است و زیتون مسجد ایلیا و در تبیان گفته که جبل جودی و جبل بیت المقدس است که حق سبحانه بدان قسم یاد می کند وَطُوْرِ سِیْنِیْنَ و سوگند بطور سینا یعنی زمین که محل مناجات حضرت موسی کلیم است علیه السلام وَهٰذَا الْبَلَدِ الْاَمِیْنِ و قسم بدین شهر امان دهنده یعنی مکه که مولود مبارک حضرت رسالت است صلعم و در بحر الحقایق آورده که بزبان اشارت قسمست بشجرهٔ بتهنیهٔ قلبیه که مثمر ثمرهٔ دینیه است و شجرهٔ زیتونهٔ مبارکهٔ سریه که روشنی بخش مصباح دل است و طور سینین روح معلی که بتجلی الهی محلاست و بلد امین حق که محل امن و امان است از هجوم آفات تعلقات اکوان و جواب قسم اینست که لَقَدْ خَلَقْنَا الْاِنْسَانَ بدرستیکه ما آفریدیم آدمی را فِیْ اَحْسَنِ تَقْوِیْمٍ در نیکوتر نگاشتنی یعنی مخصوص گردانیدیم از میانه حیوانات بانتصاب قامت و حسن صورت و اعتدال مزاج و استجماع خواص مکونات یا مخلوقات ساختیم او را مظهر اتم و اکمل و محل اعم اشمل تا حامل امانت الهی و صنع فیض نامتناهی تواند بود ثُمَّ رَدَدْنٰهُ پس باز گردانیدیم او را اَسْفَلَ سٰفِلِیْنَ بزیرترین همه فروتران یعنی عالم الطبیعت تا زنده گردانیدیم بوی آثار ظهور و اطوار شعور و اشعار او چون دقایق حقایق این آیت در جواهر التفسیر ببسطی دلپذیر سمت تحریر یافته اطلاع بر آن حوالهٔ بمطالعهٔ آن است و گفته اند معنی آیة آن است که آفریدیم انسان را در نیکوترین صورتی و او را باز بریم بسن خرافت که ارذل عمر است و در آن وقت هیچ کار نتوان

کرد و کسی را در آن

العلق

کرد و کسی را در آن سن هیچ مزدی نباشد اِلَّا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا مگر آنانکه بگرویدند وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و کردند عملهای ستوده فَلَهُمْ پس مر ایشانراست اَجْرٌ مزدی غَیْرُ مَمْنُوْنٍ نابریده حکم نا شده یعنی هم چنانکه در جوانان و صحت مزد عبادت ایشان می نوشتند در پیری و ضعف نیز با آنکه عمل نمیکنند همان ستور مزد ایشانراست فَمَا یُکَذِّبُکَ پس چه چیز ترا بر تکذیب میدارد ای منکر بعث بَعْدُ بِالدِّیْنِ پس از ظهور دلایل تا مقر نمیشوی بروز جزا و حساب اَلَیْسَ اللّٰهُ آیا نیست خدای بِاَحْکَمِ الْحٰکِمِیْنَ حکم کننده ترین حاکمان یعنی است و در خبر آمده که هر که بخواند اَلَیْسَ اللّٰهُ بِاَحْکَمِ الْحٰکِمِیْنَ باید که بگوید بلی و انا علی ذلک من الشاهدین

بسم الله الرحمن الرحیم

جمهور علما برآنند که اول چیزی که از قرآن نازل شده پنج آیت از اول این سوره و بیان احوال بر سبیل اجمال آنکه حضرت رسالت صلعم در غار حرا تکیه داشت یا بر بالای کوهی ایستاده بود که ناگاه جبرئیل ع بروی ظاهر شد و گفت ای محمد صلعم مرا بتو فرستاده اند و تو رسول خدائی برین امت انگه گفت بخوان فرمود که ما انا بقاری جبرئیل ع وی را بگرفت و بفشرد و بگذاشت پس گفت اقرأ باسم ربک الذی خلق و قولی آنست که جبرئیل ع از زیر پر خود نامهٔ حریر بیرون که بدر و یاقوت منسوج بود بیرون آورده نزد آنحضرت در انداخت و گفت بخوان فرمود که من خواننده نیستم و درین نامه چیزی نوشته نمی بینم جبرئیل ع او را بخود ضم کرد و بفشرد چنانکه نزدیک بود که بیهوش گردد تا سه نوبت این صورت واقع شد آنگه وی را بگذاشت و این آیه بخواند که اِقْرَاْ بخوان قرآن در وقتی که افتتاح کننده باشی بِاسْمِ رَبِّکَ بنام پروردگار خود الَّذِیْ خَلَقَ آن خدائی که بیافرید همه چیزی را یا خلق کرد آدم را از خاک خَلَقَ الْاِنْسَانَ بیافرید آدمی را مِنْ عَلَقٍ از خونهای بسته اِقْرَاْ بخوان تکرار از برای مبالغه است وَرَبُّکَ الْاَکْرَمُ و پروردگار تو بزرگترست از همه بزرگان و کرم او از کرمهای همه زیاده تر الَّذِیْ عَلَّمَ آن خدائی که بیاموزانید نوشتن بِالْقَلَمِ بقلم تا علم را بخط قید کنند و در انبا مهم آگاهی دهند و در تبیان آورده که حق سبحانه آدم را علی نبینا ع تعلیم کتابت داد و مشهور آنست که اول کسی که خط نوشت ادریس ع بود عَلَّمَ الْاِنْسَانَ بیاموخت خدای آدمی را مَا لَمْ یَعْلَمْ آنچه نمیدانست یا محمد صلعم را تعلیم داد از احکام شریعت آنچه بدان دانا نبود کَلَّآ اِنَّ الْاِنْسَانَ حقا و بدرستیکه آدمی یعنی ابو جهل لَیَطْغٰۤی هر آینه از حد میبرد و گردنکشی اَنْ رَّاٰهُ اسْتَغْنٰی بآنکه می بیند خود را که بی نیاز شده است یعنی توانگر و چرا کسب با طاعی شود و عبادت حق فرو گذارد اِنَّ اِلٰی رَبِّکَ بدرستیکه بسوی آفریدگار است الرُّجْعٰی بازگشت همه در آخرت و انجا اعمال بکار آید نه اموال توانگری نه بمال است نزد اهل کمال که مال تا لب گور است بعد از آن اعمال   آورده اند که ابو جهل گفت اگر محمد را صلعم به بینم در مسجد هر آینه لسپر کردن او را بقدم خود روزی آنحضرت صلعم نماز میگذارد او را خبر کردند بشتاب جانب آنحضرت روان شد و بروی نارسیده بازگشت و رنگ او از وی رفته و لرزه بر اعضا افتاده گفتند ترا چه رسید گفت میان خود و محمد صلعم خندقی دیدم از آتش و اژدهائی دهن باز کرده و مرغان پر در پر بافته این خبر بحضرت محمد صلعم رسید فرمود که اگر نزد من آمدی ملائکه بر بودندی از وی عضو عضو او را و این آیه آمد که اَرَءَیْتَ آیا می بینی الَّذِیْ یَنْهٰی آن را که باز میدارد عَبْدًا بنده کامل را که محمد است اِذَا صَلّٰی بوقتی که نماز میگذارد اَرَءَیْتَ آیا می بینی اِنْ کَانَ اگر باشد بنده منهی از نماز عَلَی الْهُدٰۤی بر راه راست اَوْ اَمَرَ یا میفرماید خلق را بِالتَّقْوٰی بپرهیزکاری او را باز توان داشت از آن اَرَءَیْتَ تکرار جهت تاکید است آیا می بینی اِنْ کَذَّبَ اگر تکذیب کند ابو جهل نزا

یا سخن حق را مطلقا وَتَوَلّٰی و روی بگرداند از ایمان و بر گردد از طریق فرمان برداری که مستحق چه نوع باشد از عذاب أَلَمْ يَعْلَمْ آیا ندانسته است ابوجهل لعین
یعنی داناست بِأَنَّ اللّٰهَ يَرٰى بانکه از روی تحقیق خدای می‌بیند قصد او را بزرگان گفته‌اند در کلمهٔ أَنَّ اللّٰهَ يَرٰى هم وعده مندرج است و هم وعید
ای زاهد سرپیش نمای که ترا می‌بیند ای فاسق توبه کن که ترا می‌بیند ای مرائی اخلاص ورز که ترا می‌بیند ای در خلوت قصد گناه کرده هشدار که ترا می‌بیند ای درویش
بعد از گناهی توبه کرده بود و مکرر است گفته چه میگریی که خدای بعفو است گفت آری هر چند عفو است و عفو کند خجلت آن را که میدیده چگونه از خود دفع کنم
کریم که تو از سر گنه درگذری زان شرم که دیدی که چه کردم چه کنم آورده‌اند که نوبت دیگر حضرت رسالت ص نماز میگذارد ابوجهل لعین رسید و گفت یا محمد ترا نهی کرده‌ام
از نماز گفت ص او را تهدید بسیار داد و وعیدها فرمود ابوجهل گفت مرا میترسانی و حال آنکه مجلس من از اهل وادی بزرگتر است و اهل مجلس من بیشتر این آیه نازل شد که
كَلَّا لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ حقا که ابوجهل باز نایستد از ایذای محمد لَنَسْفَعًا بِالنَّاصِيَةِ بگیریم او را بموی پیشانی و بدوزخ کشیم نَاصِيَةٍ كَاذِبَةٍ
پیشانی دروغگوی خَاطِئَةٍ خطاکار وصف ناصیه بکذب و خطا بطریق اسناد مجازیست و مراد صاحب ناصیه است فَلْيَدْعُ گو بخواند ابوجهل نَادِيَهُ اهل مجلس
خود را سَنَدْعُ الزَّبَانِيَةَ زود باشد که ما بخوانیم زبانیه دوزخ را برای بردن او بجهنم كَلَّا نه آنست که او گوید لَا تُطِعْهُ فرمان مبر او را بترک
نماز نهی بر خلاف اوامر باش وَاسْجُدْ و سجده کن بر دوام خدای را وَاقْتَرِبْ و نزدیک شو بحضرت احدیت در حدیث آمده که وقتی بنده به پروردگار خود
اقرب باشد که در سجده بود این سجده چهاردهم است و در فتوحات این سجده طلب قرب گفته

بسم الله الرحمن الرحیم

حضرت رسالت ص صحابه را خبر داد که یکی از بنی اسرائیل هزار ماه سلاح پوشیده در راه خدای جهاد کرد اصحاب متعجب شده گفتند ما با این عمرهای کوتاه چنین دولتی
چگونه توانیم رسید حق سبحانه آیه فرستاد که إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ بدرستیکه ما فرستادیم قرآن را کنایت عن غیر مذکور دلالت بر قدر و شهرت او میکند یعنی از بزرگی
و شرف مستغنی است از تصریح نام و دیگر انزال آن را بخود فرستاد فرموده در وقت متبرک چنانچه گفت فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ در شب قدر یعنی ابتدای نزول
در آن شب بوده یا تمام قرآن در آن شب از لوح محفوظ باسمان دنیا آمده و در بیت العزه بسفره سپرده‌اند و روح الامین در مدت بیست سال آیه
آیه و سوره سوره بحسب مصالح بدنیا آورده وَمَا أَدْرَاكَ و چه چیز دانا کرد ترا تا دانی که مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ چیست شب قدر یعنی شب با قدر و شرف
که هر که در و طاعت کند عزیز و مشرف گردد یا عملی که در او واقع شود نزد یک خدای باقدر بود و گفته‌اند قدر بمعنی حکمت است یعنی تفصیل کنند درو
هر کاری مشحون بحکمت که نقش آن بدور او نبود یا بمعنی تنگی است که زمین در آن شب بر ملائکه تنگ شود از بسیاری ایشان که بزمین آیند لَيْلَةُ
الْقَدْرِ خَيْرٌ شب قدر بهتر است مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ از هزار ماه که غازی بنی اسرائیل در آن جهاد کرده هر کس را که دریابد و بطاعت بروز آرد
و شب قدر بقول امام اعظم دایر است در سال و حضرت شیخ قدس سره در فتوحات آورده که من آن شب را در ربیع الاول و شعبان دیده‌ام و در شهر رمضان
یافته‌ام و اغلب علما بر آنند که در ماه رمضان است و در دهه آخر در شبهای طاق امیدوارتر است امام شافعی بیست و یکم و بیست و سوم را اختیار کرده‌اند
و امام حنیفه شب بیست و هفتم را دانند که وعده حروف لیلة القدر سه بار تکرار یافته و کلمه که از کلمات این سوره بیست و هفتم است فی الجمله
قبول خیر را تایید میکنند و حکمت در اخفای آن تعظیم اهم شبهاست و احیای آن بعبادت ای خواجه چه جوئی ز شب قدر نشانی هر شب شب قدر است
اگر قدر بدانی تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ فرود آیند فرشتگان بزمین یا باسمان دنیا وَالرُّوحُ و جبرئیل با ایشان فِيهَا در این شب و بقولی الا است

که با ملائکه فرود آید

که با ملائکه فرود آید ملکی عظیم که روح نام اوست یا صنفی از ایشان که روح گویند یا روح بنی آدم یا حضرت عیسی ع بموافقت ملائکه و در تفسیر خواجه
پارسا قدس سره مذکور است که روح پیغمبر صلعم فرود آید و در بعضا آورده که جبرئیل ع با فرشتگانی که ایشان را با زمینیان علاقه تنهائیست فرود آیند و بخانهای
مومنان در روند و مومنان را مصافحه کنند و علامت مصافحه جبرئیل ع اقشعرار جلد و رقت قلب و اشک چشم بود و برای شرف این است که ملائکه و روح
بزمین آیند بِإِذْنِ رَبِّهِمْ بفرمان پروردگار ایشان مِنْ كُلِّ أَمْرٍ از هر کاری بزرگ که حضرت حق سبحانه قضا فرموده است یا بهر کاری از خیر و برکت
سَلَامٌ هِيَ سلامت از همه آفات هِيَ این شب قدر حَتّٰى مَطْلَعِ الْفَجْرِ تا دمیدن سفیده صبح است اسرار علما و عرفا در این سوره بسیار است و در جواهر شمه از آن
مذکور و الی الله ترجع الامور بسم الله الرحمن الرحیم لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا نبوده‌اند آنانکه
کافر شدند مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ از اهل توریة و نصاری وَالْمُشْرِكِينَ و از مشرکان عرب مُنْفَكِّينَ باز ایستادگان از کفر حَتّٰى تَأْتِيَهُمُ
الْبَيِّنَةُ تا آنگاه که بایشان آید حجتی روشن رَسُولٌ مِنَ اللّٰهِ فرستاده از خدای که محمد است صلعم يَتْلُو میخواند بر امت خود صُحُفًا صحیفهای
پاکیزه از کذب و بهتان یعنی قرآن و آن را صحف گفت برای تعظیم یا آنکه جامع اسرار جمیع صحف است فِيهَا در آن صحیفها كُتُبٌ قَيِّمَةٌ نوشتهای راست و درست
یعنی احکام و مواعظ و مقصود از این آیه آنست که اهل کتاب و مشرکان بر دین و آئین خود بودند تا پیغمبر بیامد و ایشان را بایمان خواند و بعضی بمدد توفیق بدولت
ایمان رسیدند وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ و متفرق نشدند یعنی اختلاف نکردند در شان محمد صلعم آنانکه داده شده‌اند کتاب را إِلَّا
مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ مگر پس از آنکه آمد بدیشان الْبَيِّنَةُ پیغمبر یعنی پیش از بعثت آنحضرت همه مجتمع بودند بر تصدیق وی و بعد از آنکه مبعوث شد
مختلف شدند و بعضی گرویدند بوی و بعضی کافر شدند وَمَا أُمِرُوا و امر کرده نشدند اهل کتاب إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللّٰهَ مگر آنکه پرستش کنند خدای را
مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ پاک کنندگان دین خود را برای خدای از شرک و الحاد و پاکیزه باشند حُنَفَاءَ میل کنندگان از عقاید
باطله بدین اسلام وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ و دیگر مامور بودند بانکه بگذارند نماز مفروضه را در اوقات آن وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ و بدهند زکوه واجبه را
بمحل وی وَذٰلِكَ و آنچه مامور شده‌اند بدان دِينُ الْقَيِّمَةِ دین و ملت درست است إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی آنانکه نگرویدند
مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ از اهل کتاب یعنی یهود و نصاری وَالْمُشْرِكِينَ و از مشرکان عرب بسبب ایشان فِي نَارِ جَهَنَّمَ در آتش دوزخ باشند
روز قیامت خَالِدِينَ فِيهَا جاویدان در آن أُولٰئِكَ آن گروه هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ ایشان بدترین همه آفریدگانند إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا
بدرستیکه آنانکه گرویدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و کردند عملهای پاک و ستوده أُولٰئِكَ هُمْ آن گروه ایشانند خَيْرُ الْبَرِيَّةِ بهترین
همه آفریدگان جَزَاؤُهُمْ پاداش ایشان که خیر الخلیقه اند عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار ایشان جَنَّاتُ عَدْنٍ بوستانهای اقامت است
تَجْرِي میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر اشجار جویها چه بوستانها پر آب روان باشد خَالِدِينَ پایندگان اند فِيهَا در آن بوستانها
أَبَدًا تاکید خلود است رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمْ خشنود باشد از ایشان و طاعتهای ایشان در پذیرد وَرَضُوا عَنْهُ و خشنود باشند از ایشان خدا
بدادن ثواب بسیار بدیشان و ایشان در اتمنای مرادات و غایة الغایات نعمت دولت لقا که مطلب اعلا و مقصد اقصی باشد رسانیدن دارند هر کس که از تو
مراد مطلبی مقصود باز دینی و عقبی لقای تست ذٰلِكَ آنچه مذکور شد از جنت و رضوان لِمَنْ خَشِيَ برای آنکس است که بترسد ربه

از عقوبت پروردگار خود و بموجبات مثوبات اشتغال نماید بسم الله الرحمن الرحیم اذا زلزلت الارض

چون جنبانیده شود زمین زلزالها جنبانیدن وی که مقرر است نزدیک نفخه اولی یا ثانیه و بدان در هم شکسته شود واخرجت الارض و بیرون اندازد اثقالها بارهای گران خود را که حیات و اموات و دفاین و کنوز است یعنی بر اندازد و از درون خود و بیرون افکند وقال الانسان و گوید انسان یعنی کافر و گفته اند عامست یعنی همه آدمیان بعد از مشاهده احوال گویند مالها چیست زمین را که پوشیدهای خویش را آشکارا میکند یومئذ آنروز تحدث اخبارها سخن گوید زمین بزبان حال و اصح آنست که خدای وی را بسخن آرد تا بگوید اخبارها خبرهای خود را از جنبانیدن و بیرون آوردن مدفونات یا از علمها که بروی صادر شده از اعمال بان ربک اوحی لها بسبب آنکه پروردگار تو آوحی لها امر کند مر او را و دستوری دهد که خبر دهد از عملهای مردمان که بر تو واقع بوده یومئذ آنروز یصدر الناس باز گردند مردمان از موقف حساب اشتاتا پراکنده کان بعضی گروه گروه بعضی بدست راست و بعضی بدست چپ لیروا اعمالهم تا نموده شوند اعمالهم جزای کردارهای خود را در اسباب نزول آورده که دو تن بودند یکی سایل را لقمه و کسوه نمی توخت و مسکین این اندکست چیزی بسیار خیر باید کرد تا بر آن مزد دهند و دیگری گنه خود را خوار میداشت و مسکیف ما را بقطره و خطره نخواهند گرفت ملکه بکبایر عذاب خواهند کرد حق سبحانه در شان این دو کس فرستاد که فمن یعمل پس هر که عمل کند مثقال ذرة هم سنگ مورچه خورد خیرا یره بیند پاداش آنرا ومن یعمل و هر که بکند مثقال ذرة بوزن نمله صغیره شرا یره بدی بپاید مکافات آن را ابن رضی الله عنه فرموده که هیچ مؤمن و کافر نباشد که نکند در دنیا چیزی یا شری مگر که خدای بنماید عمل او را بوی در قیامت اما سیئات مؤمن را بیامرزد و حسنات او را مزد دهد و حسنات کافران را رد کند و سیئات معذب سازد ابن مسعود فرموده که محکم ترین آیتی در قرآن اینست و پیغمبر آنرا جامعه فاده گفتی و در علیم المعالی آورده که صعصعة بن ناجیه رضی الله عنه که جد فرزدق بود نزد پیغمبر آمد و گفت آنچه بر تو فرود می آید بر من بخوان آنحضرت این آیه بروی خواند گفت حسبی حسبی همین بسنده است چون کسی دانست که در این عرصه کبری از ذره و حبه و نقیر و قطمیر نخواهند پرسید هیچ کس فرو گذاشتی نخواهد بود هر آینه امروز محاسبه خود باید پرداخت و نکته حاسبوا قبل ان تحاسبوا نصب العین خاطر خود باید ساخت حسابکار خود امروز کن که فرصت است

زخیر و شر بنگر تا جهات حاصل تو اگر بنقد نکوئی تو انگری خوشباش و گر بغیر بدی نیست وای بر دل تو

بسم الله الرحمن الرحیم حضرت رسالت منذر بن عمرو انصاری را رضی الله عنه با خیلی از صحابه بقبیله از کنانه فرستاد و فرمود که فلان روز بوقت صبح باید که بدیشان رسید و غارت کنید و فلان روز باز آئید ایشان چنان کردند و در باز آمدن بسبب عبور بر آبی بزرگ توقفی افتاد منافقان زبان دراز کرده با یکدیگر می گفتند که تمام آن سریه در بادیه هلاک شده اند و کسی خبر از ایشان رسانند نماند و این سخن بمؤمنان رسانیدند و غمناک شدند حق سبحانه برای خشنودی اهل ایمان از حال آن سپاه بفرستادن این سوره خبر داد که والعادیات سوگند بابسان رونده که بوقت دویدن نفس زنند ضبحا نفس زدنی یا آوازی که نه صهیل بود فالموریات قدحا پس بیرون روندگان آتش از سنگها بسمهای خویش یعنی بسم و سنگ ریزه سم آتش زنند سم زدنی فالمغیرات پس قسم بغارت کنندگان صبحا در وقت صبح مراد از کنایات است فاثرن به پس بر انگیخته ایشان بوقت یغفیدم نقعا غباری در کنار آن قبیله فوسطن به پس بمیان در آمدند بر آن جمعا گروهی را از دشمنان دین ان الانسان بدرستی که آدمی

مراد از ابن ابی

مراد از ابن ابی منافق است با جمع خود که از چو نهاد در میان مردم می افکندند یا مطلق انسانست لربه مر پروردگار خود را لکنود ناسپاس است و گویند آیه در شان ابو صاحبت و امام ابو اللیث رحمه الله آورده که سه نفر از عرب در یکعصر بکار به بودند هر یک وصفی ثبت در طمع و ابو صاحب در بخل و حاتم در سخا حق سبحانه قسم یاد می کند که ابو صاحب بخیل است و اندک خیر و گفته اند کنود آن باشد که محنت بر شمارد و از خیر یاد نیارد و در حدیث ابو امام رضی است که تنها خورد و عطا نه دهد و بنده را بزند وانه و بدرستی که خدای علی ذلک بر بخل و کفران او لشهید هر آینه گواه است یا انسان بر کنود خود بجهت ظهور آثار آن از وی وانه و بدرستی که انسان لحب الخیر برای دوستی مال لشدید سخت است بخل وی بغایت رسیده شیخ الاسلام قدس سره فرموده که مال را دوست میداری بدو قفا باز ببود دهند و بر وارث ملکد از تاداغ حسرت بر دل تو نهند مال انسان به که بیاران دهی کر بدهی به که بجاک کنی زر زپی منفعت است ای حکیم هر بنهادن چه سفال و چه سیم افلا یعلم آیا نمیداند انسان اذا بعثر چون ظاهر کرده و بیرون آورده شود آنچه در سینهاست تا بمیان آرند و خیر و شر آن را متمیز سازند جواب اذا این است که خدا پاداش خواهد داد ان ربهم بدرستیکه آفریدگار ایشانرا بهم با فعال و اقوال ایشان یومئذ روز رستخیز لخبیر داناست و بر جزا دادن توانا

بسم الله الرحمن الرحیم القارعة روز کوبنده ما القارعة چیست کوبنده وما ادراک و چه چیز ترا دانا کرد تا بدانی که ما القارعة چیست کوبنده مراد روز قیامت است که بکوبد دلها را بهول و هیبت یوم یکون الناس روزی که باشند مردمان از شدت رستخیز کالفراش المبثوث مانند پروانه پراکنده یا غوغای ملخ که بهم بر می آیند و پایمال و پریشان حال میشوند وتکون الجبال و گردد کوهها از هول این روزگار کالعهن مانند پشم رنگین المنفوش زده شده بکمان نداف یعنی کوهها در تفرق اجزا و نظایر آن در هوا مشابه پشم رنگین زده باشند چه رنگ پشم رعایت کنند و در زدن زود متفرق و منتشر گردد فاما من ثقلت پس اما در آنروز هر که را گران باشد موازینه ترازوهای عمل او یعنی مقادیر انواع حسنات او راجح بود فهو پس او فی عیشة در زندگانی باشد راضیة پسندیده واما من خفت و اما آنکه سبک بود موازینه ترازوی کردار او بانکه حسنه ندارد یا راجح آید سیئات او فامه هاویة جای او هاویه است و آن درکه بود زیر ترین همه درکها وما ادراک و چه چیز دانا کرد ترا که ما هیه چیست هاویه نار حامیة آتش بغایت رسیده در سوزش

بسم الله الرحمن الرحیم آورده اند که بنی عبد مناف و بنی سهم بر یکدیگر مفاخرت میکردند بکثرت مردم قبیله و مردم بنی عبد مناف بیشتر آمدند و بنی سهم این کفتند بسیار مردم ما در جاهلیت کشته شده اند ما مرده و زنده شمار اشمار میکنیم چون بدین نوع شمردند قوم بنی سهم بیشتر آمدند بسه خانواده حق سبحانه آیه فرستاد که الهکم التکاثر مشغول کرد شمار افخر کردن به بسیاری قوم حتی زرتم المقابر تا حدی که آمدید بگورستانها مردگان را شماره کردید و گفته اند معنی آیه اینست که مشغول شدید بتکاثر اموال و اولاد و مستغرق امور معیشت گشتید تا آنگاه که بمردید و آمدید بمقابر کلا زجر چنین باید که همت عاقل مصروف دنیا شود و از آخرت فراموش کند که اجل ناگاه بوی فرود آید

بعثر ای اخرج ما فی القبور و حصل ما فی الصدور

وندامت سود ندارد روزی که اجل کند شیخون البته بیاید از جهان رفت کر دل نبود سیر دنیا آسان روان جهان توان رفت سَوْفَ تَعْلَمُونَ
زود باشد که بدانید عاقبت تفاخر و تکاثر را یعنی بوقت مرگ ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ پس حقا که زود بدانید خطای خود را بوقت نشور كَلَّا
یکبار باید که برخیزد و مردم مباهات کنید لَوْ تَعْلَمُونَ اگر بدانید که اگر در پیش دارید عِلْمَ الْيَقِينِ دانستنی درست پس کان هر آینه لشمار
بازدارد از مفاخرت و مکاثرت لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ بخدای که خواهید دید دوزخ را اول روزی که بعرصات در می آرند ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا
پس هر آینه بخواهید دید آنرا عَيْنَ الْيَقِينِ دیدنی بچشم بی شک وقتی که لوی در آیند ثُمَّ لَتُسْأَلُنَّ پس هر آینه پرسیده شوید يَوْمَئِذٍ
آنروز بوقت محاسبه عَنِ النَّعِيمِ از نعمت ما که بدان مشغول شده اید از عباد و تنها این خطاب مخصوص است بهر که دنیا را از دین باز داشته
و گفته اند مخاطب کفار اند و اصح آن است که اعم دارند چه همه کس را از شکر نعمتی که داشته سؤال خواهند کرد و بعضی نعیم را تخصیص کرده اند بآب سرد
یا سایهٔ خنک و رطب یا لذت نوم یا اعتدال الخلق یا اسلام یا تخفیف تحصیل شرایع یا قرآن و اشهر آن است که صحت و فراغ چه در حدیث آمده
که دو نعمت است که بیشتر مردمان در آن مغبون اند و قدر آن نمیشناسند صحت و فرغت و در عین المعانی است که نعیم محمد است و همه را از دعوت و ملت
و اتباع سنت او خواهند پرسید چه نعمتی است بزرگ از خدا که بر ثقلین سپاس واری این نعمت است فرض العین
بسم الله الرحمن الرحیم آورده اند که ابو الاشدین مر صدیق را گفت زیان کردی ای ابوبکر که دین پدر را گذاشتی و دست از عبادت بتان
باز داشتی جواب داد که زیان کار نباشد آنکه سخن خدا و رسول را موافق قول صدیق این سوره را فرستاد که وَالْعَصْرِ سوگند بخدای روزگار که
مشتمل است بر اعاجیب بسیار یا نماز دیگر یا بعصر هر پیغمبری یا بعصر تو ای محمد صلعم که فاضلترین همه عصرهاست جواب قسم إِنَّ الْإِنْسَانَ بدرستی
که ابو الاشدین یا ابوجهل یا همه آدمیان لَفِي خُسْرٍ هر آینه در زیانند بسبب صرف اعمار در مطالب ناپایدار مده به بیهوده نقد عزیز عمر زدست
که این زیان کنی و مرترا اندازد سود یا ضایع کنندگان در زیان کاری اند إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا مگر آنانکه گرویده اند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
و کارهای ستوده کرده اند وَتَوَاصَوْا و وصیت کرده اند یکدیگر را بِالْحَقِّ بعمل راست و درست که اقامت است بر طریق حق یا بقول
صحیح که قرآن است وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ و وصیت کرده اند بصبر بر طاعت یا از معصیت و بعضی از مفسران بر آنند که لفی خسر
کنایت است از حال ابوجهل و امنوا ایمایی میکند بصفت صدیق و عملوا الصالحات اشارتست که بکردار فاروق اعظم و تواصوا بالحق بحرات
از کلمات ذی النورین و تواصوا بالصبر حالتیست از سیرهٔ حضرت مرتضی علی علیه الصلوة والسلام
بسم الله الرحمن الرحیم
آورده اند که اخنس بن شریق غیبت بسیار کردی در حضور و ولید حضرهٔ غیبت آنحضرت میکرد حق سبحانه و تعالی درباره ایشان فرستاد که وَيْلٌ
لِكُلِّ هُمَزَةٍ وای مر هر عیب کننده لُمَزَةٍ غیبت کننده را یا کسی را که طعنه زننده بود و بدست و چشم اشارت کننده الَّذِي جَمَعَ آنکه گرد کرد
مَالًا مالی را وَعَدَّدَهُ یا بشمرد آن را یا شماره آن را نگاه داشت يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ می پندارد آنکه مال جمع کرده او أَخْلَدَهُ
او را جاوید خواهد ساخت در دنیا كَلَّا نه چنانست که او می پندارد لَيُنْبَذَنَّ هر آینه انداخته شود فِي الْحُطَمَةِ در حطمه و آن نام درکه ایست
که هر چه در وی میشود از انام شکسته و سوخته کرده وَمَا أَدْرَاكَ و چه چیز دانا کرد ترا تا دانی که مَا الْحُطَمَةُ چیست حطمه نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ
آتش خدای

سورة الفیل
آتش خدای برافروخته شده یعنی خدای آن را برافروخته و هر چه حق برافروزد دیگری نتواند که فرونشاند الَّتِي تَطَّلِعُ آن آتشی که برآید و غالب شود
عَلَى الْأَفْئِدَةِ بر دلها و بمیان در آید و تخصیص این آتش بدلها از جهت آنست که دل او محل عقاید ناشایسته و منشاء اخلاق ناپایسته است
إِنَّهَا بدرستی که آن آتش یعنی مکان آن عَلَيْهِمْ بر کافران مُؤْصَدَةٌ فروبسته شده است فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ بستونهای دراز
اشارتست به بقا و خلود ایشانست در آتش صاحب کشف الاسرار فرموده که آتشی که بدل راه یابد آتشی عجیبست حسین منصور فرموده
فرموده که هفتاد سال آتش نار الله الموقدة در باطن ما زدند تا تمام سوخته شد ناگاه شرری از مقدمه انا الحق بیرون جست و در ایشان
سوخته افتاد اکنون سوخته باید که از سوزش ما خبر دهد الشمع یا تا من تو زار بگریم کاحوال دل سوخته هم سوخته داند
بسم الله الرحمن الرحیم در کتب سیر نقلهای معتبر مذکور است که ابرهه صباح از قبل نجاشی که والی یمن
بود در موسم حج دید که مردمان از اطراف و جوانب مکه متوجه میشوند معلوم کرد که مقصد ایشان زیارت خانهٔ کعبه است غرق بخویش در حرکت
آمده داعیه کرد که در مقابلهٔ آن خانه بسازد و وجود حجاج را بر آن متفرق گرداند پس در صنعا از رخام ملون کلیسیایی قلیس نام
بساخت و در و دیوار آن را بزر و جواهر مرصع و مزین گردانید و طوایف خلق را در ولایت یمن بطواف آن تکلیف نمود و امضورت
اگرچه بر قریش شاق بود اما جز شکیبائی چاره ندانستند یکی از بنی کنانه بخدمت آن خانه مشغول شد و رتبهٔ مجاورت یافت و شبی آن بیت
محدث را حدث آلوده ساخت و فرار نمود این خبر در آفاق و اقطار منتشر گشت و طباع مردم از طواف آن متنفر شدند ابرهه
ازین حال متاثر گشته لشکری جمع کرد و با فیلان قوی هیکل مهیب منظر بقصد تخریب حرم محترم متوجه مکه شد و فیل محمود را که بعظمت
جثه مشابه کوه پاره بود بهیکل قوی است چون کوه قاف چه شیر غرین چابک اندر مصاف با خود برد و بحوالی مکه معظمه آمده مواشی قریش را
غارت کرد و اکابر مکه بکوهها متحصن شدند و ابرهه از اول روز لشکر برنشانده و پیلان را برانگیخته روی بمکه نهاد و پیل محمود
روی از دیوار شهر بگردانیده متوجه لشکرگاه شد و هر چند پیلبانان کوشیدند که روی او بجانب شهر کنند میسر نشد و پیلان دیگر
بجهة اعراض او از خانه پیش نمیرفتند ابرهه در این حال فرو مانده و جماعت قریش از بالای جبال نظر بر گماشته که آیا حال بر چه منوال
گذرد که ناگاه از کنار دریا جوق جوق مرغان سیاه با گردنهای سبز پدید آمدند و حمله آورده بر آن لشکر سنگ باران کردند و یک
نفس همه قوم ابرهه مستاصل شدند کما قال الله تعالی أَلَمْ تَرَ كَيْفَ آیا ندانستی که چگونه فَعَلَ رَبُّكَ کرد پروردگار تو با
أَصْحَابِ الْفِيلِ یعنی ابرهه و لشکریان أَلَمْ يَجْعَلْ آیا نساخت و نیفکند كَيْدَهُمْ مکر ایشان را که در تخریب کعبه داشتند
فِي تَضْلِيلٍ در تباهی و بطلان وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ و فرستاد بر ایشان از طرف ساحل دریای هند طَيْرًا مرغان أَبَابِيلَ
گروه گروه منقارهای ایشان چون منقارهای مرغ زرد تَرْمِيهِمْ می افکندند بدان لشکر بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ سنگی
از سنگ گل یعنی گل سنگ شده فَجَعَلَهُمْ پس ساخت خدای ایشان را بدان سنگها كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ چون برگ کاه خورد
شده یعنی خورده در وی افتاده و نابود شده کنایت از استیصال ایشان آورده اند که هر مرغی سه سنگ داشت یکی در منقار

وودور پیخها و بر هر عضوی که از بدن کافر رسیدی از جانب دیگر بیرون رفتی و بر هر سنگ نام یکی از سنگدلان که نیت خراب خانه کعبه داشتند نوشته بود
ابرهه تنها بهزیمت رفته خود را پیش نجاشی انداخت و از مکه تا حبشه مرغی که آن سنگ بنام ابرهه موسوم بود و برای هلاک او مقرر کرده در منقار داشت
ملازم وی بود و در بارگاه نجاشی بالای سر ابرهه پرواز میکرد و چون ابرهه صورت حال بعرض رسانید نجاشی از روی تعجب پرسید که چگونه مرغان بودند
که چندین مبارزان را هلاک ساختند ابرهه را در آنحال نظر بر آنمرغ افتاد و گفت ای ملک یکی از آن مرغان اینست همان لحظه آنمرغ سنگی که داشت
بر سرش افکنده و هم در نظر نجاشی هلاک شد و از این صورت عبرتی بر صحیفه دل نجاشی منقش گشت نوشت خامه تقدیر بر جریده دهر خطی که
فاعتبروا منه یا اولی الابصار بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ آورده اند که قریش را برای تجارت دو سفر بود در زمستان بیمن
رفتندی و تابستان بشام و مردم ایشانرا اهل حرم گفتندی و حرمت داشتندی و قریش باصح روایات لقب نضر بن کنانه است و هر که از عرب لقب او
بنضر منتهی میشود قریش است و بعضی از علماء انساب برآنند که قریش فهر بن مالک است که نبیره نضر باشد پس حق سبحانه برای اثبات نعمت بر ایشان
این سوره فرستاد و گفت شگفت بمانید و متعجب شوید لِاِيْلٰفِ قُرَيْشٍ برای پیوستن قریش بیکدیگر اِيْلٰفِهِمْ پیوستن ایشان رِحْلَةَ
الشِّتَآءِ در سفر زمستان وَالصَّيْفِ و تابستان و برای عبادت ایشان اصنام را نیز محل تعجب که من ایشانرا این حرمت و نعمت داده ام و ایشان از
پرستش من به پرستش بتان مشغول شده اند فَلْيَعْبُدُوا پس باید که بپرستند رَبَّ هٰذَا الْبَيْتِ خداوند این خانه معظمه را که تعظیم ایشان از آن است
الَّذِيْٓ اَطْعَمَهُمْ آن خداوندی که طعام داد ایشانرا بدین دو رحلت و سیر کرد مِّنْ جُوْعٍ از گرسنگی وَّاٰمَنَهُمْ و ایمن کرد ایشانرا بجهت این حرم محترم
مِّنْ خَوْفٍ از ترس آنها که در حوالی مکه اند و یکدیگر را می کشند و غارت می کنند بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ مفسران برآنند
که نیمه اول این سوره در شان کافران است و نصف اخیر درباره منافقان آورده اند که ابوجهل لعین تکذیب قیامت کردی و هرگاه که وصی یتیمی بودی
او را بوقت طلب طعمه و کسوه از مال خود بزدی و براندی و پیوسته مردمانرا از انفاق باز داشتی حق سبحانه فرمود که اَرَءَيْتَ آیا دیدی تو دانستی الَّذِيْ
يُكَذِّبُ آنکس را که تکذیب میکند بِالدِّيْنِ بروز جزا و باور نمیدارد یعنی ابوجهل فَذٰلِكَ الَّذِيْ پس او آنکسیست که بعنف و ستم يَدُعُّ الْيَتِيْمَ
دفع میکند یتیم را و میراند و گفته اند ابوسفیان یا ولید شتری کشته بود و بخش میکرد یتیمی از او نصیبی طلبید و او را بعصا بزد حق سبحانه مذمت او
میکند که میزند یتیم را وَلَا يَحُضُّ و تحریص نمیکند و ترغیب نمینماید اهل خود را عَلٰى طَعَامِ الْمِسْكِيْنِ بر طعام دادن درویش و محتاج یعنی نه خود میدهد
و نه کسی را میفرماید بلکه از احسان منع می کند چون ز کرم سفله بود بر کران منع کند از کرم دیگران سفله نخواهد دگری را نجام خیر نگذارد دگری را بکام
پس در شان منافقان میگوید فَوَيْلٌ پس سختی عذاب لِّلْمُصَلِّيْنَ برای نماز گذارندگان ریائی یعنی ابن ابی و اصحاب او الَّذِيْنَ هُمْ آنانکه ایشان
عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُوْنَ از نماز خود بی خبرانند و غفلت ورزندگانند یعنی از آن حساب نگیرند و جز بحضور مردم نگذارند مراد آنست که اهل نفاق
در خلوت پروای نماز ندارند و چون بصحبت رسند لشره و آداب میگذارند کلید در دوزخ است آن نماز که در چشم مردم گذاری دراز
الَّذِيْنَ هُمْ آنانکه ایشان يُرَآءُوْنَ ریا می کنند در کردار خود با هیئتهای مردم وَيَمْنَعُوْنَ الْمَاعُوْنَ و باز میدارند مال زکوة را یعنی نمیدهند
و گفته اند ماعون متاع خانه است که مردمان یکدیگر را بدان معاونت کنند چون دیگ و کاسه و تبر و دلو و قول اول آنست که مراد از ماعون سه چیز است که منع آن

نشاید آب آتش و نمک

نشاید آب و آتش و نمک بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ در معالم آورده که عاص بن وایل با پیغمبر صلعم نزدیک به باب بنی سهم ملاقات کرد و زمانی
با هم سخن گفتند حضرت رسالت پناه بیرون رفت و عاص بمسجد در آمد جمعی از صنادید قریش که در مسجد نشسته بودند از وی پرسیدند که با که سخن میگفتی گفت با این ابتر
و عادت عرب آن بودی که هر که را پسر نبودی او را ابتر گفتندی یعنی از او عقبی نخواهد ماند و در آن ایام پسر آنحضرت صلعم طاهر نام که از خدیجه داشت در گذشته بود
چون این خبر بحضرت پیغمبر صلعم رسید دل مبارکش اندوهناک شد حق سبحانه برای تفریح دل آنحضرت صلعم و تسلی خاطر مبارکش فرستاد که اِنَّآ اَعْطَيْنٰكَ
ما عطا کردیم ترا الْكَوْثَرَ بسیاری این لفظ نوعیست از کثرت یعنی عطا کردیم ترا خیر بسیار و فرزند بسیار و علم و عمل بسیار و در عین المعانی آورده که بسیاری
امت و گفته اند کثرت ذکر تو در زمین و آسمان یا کثرت معجزات یا کثرت هواداران و مشهور آنست که کوثر جوئیست و در احادیث معراجیه آمده که
بالای آسمان هفتم جوئی دیدم و بر لب آن جوی خیمها بود از یاقوت و لؤلؤ و زبرجد و مرغان سبز بر لب آن جوی دیدم از جبرئیل علیه السلام پرسیدم که این چیست فرمود
که این جوی کوثر است که حق سبحانه بتو عطا کرده و در معالم التنزیل آورده که حضرت رسالت علیه السلام فرمود که کوثر جوئیست در بهشت کنارهای او از زر است و جویهای
او بر در و یاقوت و خاک او خوشبوی تر از مشک و سفید تر از شیر و بوی آن خوشتر از مشک و کوزهای او مانند ستارگان آسمان و هر که از آن حوض آب
خورد هرگز تشنه نشود صاحب تاویلات فرموده که کوثر معرفت کثرت بوحدت است و شهود وحدت در عین کثرت و این نهریست در بوستان معرفت که هر که از آن
سیراب شد از تشنگی جهالت ایمن است و این نهر خاصه حضرت رسالت صلعم و اکمل اولیای امت اوست فَصَلِّ پس نماز گذار لِرَبِّكَ برای پروردگار خود
خالص از برای رضای او وَانْحَرْ و شتر قربان کن برای وی بخلاف مشرکان که برای بتان قربان می کنند یا دست راست بر چپ نه در نماز نزدیک نحر
و آن موضع قلاده است از سینه و گفته اند مراد نماز عید است و قربان کردن اِنَّ شَانِئَكَ بدرستیکه دشمن تو یعنی عاص هُوَ الْاَبْتَرُ اوست دم بریده
و منقطع از نسل و خیر و ذریه اما ترا ذریه بسیار و صیت و اشتهار و آثار و فضل بیشمار تو تا قیامت باقی خواهد بود آثار افتد در تو
تا حشر متصل خصم سیاه روی تو بیحاصل خجل بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ گروهی از قریش چون ابوجهل و عاص و ولید و امیه
و اسود بن مطلب بزبان عباس رضی الله عنه پیغام فرستادند که محمد را صلعم بگوید که تو یکسال خدایان ما را پرستش کن تا ما یکسال نیز عبادت خدای ترا بجای
آریم چون پیغام بدان حضرت صلعم رسید مقارن حال جبرئیل علیه السلام نازل شد و این سوره فرود آورد که قُلْ يٰٓاَيُّهَا الْكٰفِرُوْنَ
بگو ای کافران مراد همان جماعت اند که مذکور شدند و خدای تعالی میدانست که ایشان ایمان نمی آرند لاجرم گفت با ایشان بگوی لَآ اَعْبُدُ نخواهم پرستید
مَا تَعْبُدُوْنَ آنچه شما می پرستید وَلَآ اَنْتُمْ و نیستید شما عٰبِدُوْنَ پرستندگان در حال مَآ اَعْبُدُ آنرا که می پرستیم
وَلَآ اَنَا عَابِدٌ و نیستم من پرستنده در حال مَّا عَبَدْتُّمْ آنچه شما پرستش می کنید وَلَآ اَنْتُمْ و نباشید شما عٰبِدُوْنَ پرستندگان
در استقبال مَآ اَعْبُدُ آنرا که من پرستش می کنم لَكُمْ دِيْنُكُمْ مر شماراست دین و آئین که شما بدانید و نخواهید گذاشت و شماراست
جزای کردار شما وَلِيَ دِيْنِ و مراست پاداش اعمال من و این بمعنی عادت نیز هست و این آیه بآیه السیف منسوخ است ابن عباس رضی الله عنه
فرموده که در قرآن سوره نیست بر شیطان صعب تر و سخت تر از این سوره زیرا که توحید محض است و نوشته اند آن برابر ثواب قرائت
ربع از قرآن باشد بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ اِذَا جَآءَ چون بیاید نَصْرُ اللهِ یاری کردن خدای یعنی ظفر دادن ترا

وَالْفَتْحُ وفتح مکه وسایر فتح بلدان است ترا وَرَاَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُوْنَ وبینی مردمان را که در می آیند فِي دِيْنِ اللّٰهِ در دین خدای
که اسلام است اَفْوَاجًا گروه گروه در سال نزول این سورة تتابع وجود بود چون بنی اسد وقرازه وبنی مره وبنی البکا وکنانه وبنی هلال وبلی وتجیب
ودادم وغیرایشان از امکنه واطراف بخدمت آنحضرت صلعم آمدند وبشرف اسلام مشرف شدند فَسَبِّحْ پس تنزیه کن خدا ایرا تنزیهی مقرون بِحَمْدِ
رَبِّكَ بستایش پروردگار تو یا بگوی اللّه سبحان اللّه وبحمده از عایشه منقولست که بعد از نزول این سوره ندیدیم که پیغمبر صلعم نماز گذارد
الا که گفتی سبحانک اللهم وبحمدک اللهم اغفرلی وگفته اند نماز کن بامر خدای وَاسْتَغْفِرْهُ وآمرزش طلب از وی بعضی برای هضم نفس واستقصار
عمل گفته اند استغفار کن برای گناهان امت خود اِنَّهٗ كَانَ بدرستیکه خدای است تَوَّابًا قبول کننده توبه از مستغفران اکثر علما
برانند که نزول این آیة بعد از فتح مکه بوده ودر این سوره خبر وفات رسالت صلعم ودر وقتی که نازل شد وپیغمبر صلعم برخواند عباس رضی اللّه عنه
بگریست وچون آنحضرت صلعم پرسید که چرا میگریی عباس گفت ترا خبر داده اند از رفتن تو حضرت صلعم فرمود که چنانست که تو گفتی وحضرت رسالت پناه
بعد از نزول این سوره دو سال بزیست ودر کشاف آورده که چون این سوره فرود آمد رسول صلعم فاطمه را رضی اللّه عنها طلبید وگفت ای فاطمه
خبر وفات من داده اند یعنی نامه رسید از آنجهان بهر رجعت برم عزم رجوع میکنم رخت بچرخ میبرم فاطمه علیها الصلوة والسلام بگریست آنحضرت
فرمود که مگری که تو اول کسی باشی که بمن رسی بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ چون آیهٔ وانذر عشیرتک الاقربین نازل شد
حضرت رسالت صلعم بکوه صفا برآمده ندا کرد که یا صباحاه روسای قریش نزد وی جمع آمدند فرمود اگر من شما را خبر کنم بانکه در پای این کوه جمعی
آمده اند بداعیهٔ آنکه بر شما شبخون کرده دست بقتل وغارت بگشایند مرا درین تصدیق میکنید یا نی گفتند چرا نکنیم وتو پیش ما متهم نشده حضرت
فرمود انی نذیر لکم بین یدی عذاب شدید ابولهب خشم گرفت وگفت هلاک باد ترا ما را برای این خواندی ودر روایتی هست که بدو دست
سنگی برداشت که بر آنحضرت صلعم افکند در همانحال خدای تعالی این سوره فرستاد که تَبَّتْ هلاک ونابود باد يَدَا اَبِيْ لَهَبٍ هر دو دست ابی لهب
که سنگ برداشت وخواست که بر حبیب حق زند ابی لهب عم رسول بود وعبد العزی نام داشت وبواسطهٔ معادات او با رسول صلعم بدو
نفرین واقع شد وبعضی برین وجه گفته اند که ناچیز باد دنیا وآخرت او وَّتَبَّ وهلاک شد وناچیز گشت خبر است بعد از دعا آورده اند
که ابی لهب این سخن شنید وگفت آنچه برادر زادهٔ من میگوید حق است مال وفرزند فدا کنم وخلاص یابم رد قول او را آیه آمد که مَا
اَغْنٰى عَنْهُ دفع نکند از او خاصیت این نفرین را مَالُهٗ خواستهٔ او وَمَا كَسَبَ وآنچه کسب کرد یعنی فرزند او عتبه یا مراد مکسوب
اوست از ارباح تجارت ومنافع معاملات سَيَصْلٰى نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ زود باشد که در آید باتشی زبانه یعنی شعله زننده که
آتش دوزخ است وَّامْرَاَتُهٗ وزن او ام جمیل خواهر ابو سفیان نیز با او در آید حَمَّالَةَ الْحَطَبِ بردارندهٔ هیمه وکشندهٔ هیزم
وآن چنان بود که ام جمیل در همسایگی حضرت رسالت صلعم خانه داشت روزها پشتهای خار ودستهای خسک جمع کردی وشب آوردی
وبراه حضرت رسالت پناه صلوات اللّه علیه برکنی تا خاری بر قدمش آویزد یا در پای خلد وآنحضرت صلعم که بنماز بیرون آمدی آنها را بر داشتی
از سر راه وبطریق ملایمت گفتی این چه نوع همسایگی است که با من می کنید هر کجا خلد در ره تو خار و یا همه چون گل شکفته بود در رخ گلستان من

دگفته اند

دگفته اند سخن چینی عبارت از هیزم کشی است که آتش خصومت میان دو کس بر می افروزد میان دو کس جنگ چو آتش است سخن چین بدبخت هیزم کش است
کنند این آن خوش وکرما بدو ولی اندر میان خاکسار وخجل میان دو کس آتش افروختن نه عقلست خود در میان سوختن وام جمیل این خصلت داشت یا حامل
حطب جهنم بود که بجهت معادات رسول صلعم بار گناه مردم بر داشتی وگویند فی نفس الامر هیزم می کشید برای خود چنانچه رسم زنان عرب است روزی پشته
هیزم در پشت داشت رسن هیزم در گردن آن را بر سنگی نهاد تا بیاساید ملکی بیامد وآن پشته را در پشت او از سنگ فرو کرد انید رسن در گردنش
بمانده وخفه شده بدوزخ رفت وحق سبحانه خبر داد که فِيْ جِيْدِهَا در گردن او حَبْلٌ مِّنْ مَّسَدٍ رسنی از لیف خرما که هیزم بدان بسته بود مراد
سلسلهٔ حدیدی دوزخ است که روز قیامت در گردن وی بسته بدوزخ کشند بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ
قریش گفتند ای محمد صفت کن از برای ما آن خدائی که بپرستش او دعوت میکنی ودر معالم آورده که گروهی از یهود گفتند یا ابو القاسم وصف کن خدا ایرا برای ما
تا بتو ایمان آریم چه در توریة صفت او دیده ودانسته ایم بگو چه چیز است وچه میخورد وچه می آشامد واز که میراث گرفته ومیراث او که خواهد گرفت این
سوره نازل شد که قُلْ بگو ای محمد آنکس که از او می پرسید هُوَ اللّٰهُ اوست خدای اَحَدٌ یگانه متوحد بذات ومتفرد بصفات
اَللّٰهُ الصَّمَدُ آن خدائی که بی نیاز است از همه واوست پناه نیازمندان نخورد ونیاشامد ونپاینده است که فانی نشود وماوردی آورده
که هر چه خواهد کند ودر عیون المعانی از امام علی ابن موسی الرضا علیه السلام نقل کرده که صمد آنست که عقل از اطلاع بر کیفیت او نا امید باشد
کالی روی هر اندیشه برست خرد را پشت ازین اندیشه بشکست لَمْ يَلِدْ نزاد کسی را رد یهود است که گفتند عزیر پسر اوست وَلَمْ يُوْلَدْ
وزاده نشد از کسی رد نصاری است که گویند عیسی پسر خداست وَلَمْ يَكُنْ لَّهٗ كُفُوًا اَحَدٌ ونیست ونبود مر او را همتا هیچ کس رد مجوس
ومشرکان عرب است که او را کفوها است شیخ ابو علی رودباری قدس سره فرموده که شرکت دایر است بر عدد وتعلق وعلت ومعلول وشکل وضد
حق سبحانه نفی عدد وشرکت کرد از ذات خود که قل هو اللّه احد ونفی تعلق وتنقص فرمود باللّه الصمد وعلت ومعلول را منتفی ساخت بلم یلد
ولم یولد واشکال واضداد مرتفع گردانید به ولم یکن له کفوا احد واز این جهة است که او را سورهٔ اخلاص می نامند محققان گفته اند
توحید بنفی وجود متماثل در ماهیت ومتکافی در قوت منحصر تواند بود ومتماثل در ماهیت ومتکافی در قوت یا متأخر باشد در رتبه
بمثابهٔ معلول مثل ولد یا متقدم در آن بمنزلهٔ علت مثل والد یا معیت ذات وبمثابه مقارن مثل کفو پس تمهید قاعدهٔ توحید که بقل هو اللّه احد
اللّه الصمد تقدیم یافت به لم یلد که مقتضی صنف اولست ولم یولد که اقتضای صنف دوم میکند ولم یکن له کفوا احد که مقتضی صنف
سیوم است تمام شد وامام جمال الدین ساوجی فرموده که معطله گویند که عالم را صانع نیست وفلاسفه بر آنند که هست اما مر او را
نام وصفت نیست مذهب ثنویان آنست که شریک دارد ومشبه را اعتقاد آنست که بخلق ماند ویهود ونصاری گویند او را زن وفرزند
هست ومعتقد مغان آنست که کفو دارد وچون بندهٔ مؤمن گفت هو از تعطیل بیزار شد وچون گفت اللّه از کفار فلاسفه بیزار گشت وچون گفت احد
از روش ثنویه براءة جست چون بر زبان راند که اللّه الصمد از مذهب مشبه دور شد چون لم یلد ولم یولد خواند از یهود ونصاری بیزاری کرد
چون ولم یکن له کفوا احد گفت از معتقد مغان تبرا فرمود وبعضی گفته اند که اسرار از کلمهٔ هو بهره گیرد وارواح از ذکر اللّه ارتیاح یابد

دو لها از نور احد محفوظ شود و عقول از سر الله الصمد نصیب یابد و نفس از تعقل لم یلد و لم یولد منقطع گردد و شخص از معنی و لم یکن له کفوا احد بمراد رسد

وگفته اند کلمه هو قسم و الهانست لفظ الله بهره دانش در آنست نام احد خط محبانست گفتار الله الصمد نصیب عارفانست الفاظ لم یلد و لم یولد

قسط عاقلانست و کلمات و لم یکن له کفوا احد از آن عامه مؤمنانست هر که بسر هو رسد واله است هر که الله را داند عالم است

هر که احد دریابد محبست و هر که صمدیت بشناسد عارفست هر که لم یلد و لم یولد اعتقاد کند عاقلست و هر که و لم یکن له کفوا احد نماید

مؤمنست و هر که این معانی را جمع کند موحد خالص است و شمهٔ از حقایق این سوره در جواهر التفسیر باز توان یافت

بسم الله الرحمن الرحیم آورده اند که کودکی از یهود بخدمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم مشغول بود دختران لبید بن عاصم

از او بمبالغه بسیار مقداری از مشاطهٔ رأس آنحضرت و دندانه چند از مشط وی بستدند و بنام آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر آن سحر کرده در چاه ذروان

بزیر سنگی نهادند و جبرئیل علیه السلام حضرت سید الانام را علیه الصلوة و السلام خبر کرد و پیغمبر حضرت مرتضی علی را علیه الصلوة و السلام فرمود تا آن رسن را با آن

یازده گره بر آن زده بودند حق سبحانه و تعالی معوذتین را یازده آیه فرستاد و جبرئیل علیه السلام که قرائت میفرمود بهر آیتی عقدی از آن

رسن بگشود و عقبة بن عامر رضی الله عنه از آنحضرت علیه الصلوة و السلام روایت کرده که ما تعوذ المتعوذون بمثل المعوذتین

قُلْ أَعُوذُ بگو پناه میگیرم بِرَبِّ الْفَلَقِ بآفریدگار صبح و گویند فلق چیزیست که شکافته شود چون حب و نواه جهت رستن نبات

و مانند سنگ و زمین جهت بیرون آمدن آب یا زندانیست در دوزخ و بر هر تقدیر بخداوند آن پناه باید گرفت مِنْ شَرِّ

مَا خَلَقَ از بدی آنچه آفریده است از موذیات انس و جن و سباع و بهایم و هوام وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ از شر شب تاریک

چون در آید ظلمت او و همه چیزها یا از شر آفتاب إِذَا وَقَبَ چون غروب کند یا ماه چون بر آید یا ثریا چون ساقط گردد

که آن محل کثرت اسقامست و طلوع آن وقت قلت امراض و آلام وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ و از شر دمنده کان یعنی

زنانی که کلمات سحری گویند و می دمند فِي الْعُقَدِ در گرهها مراد دختران لبیدند وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ و از بدی حاسدان

إِذَا حَسَدَ چون ظاهر کند حسد خود را و بمقتضی آن عمل نماید چه اگر پوشیده حسد ضرر آن جز بوی عاید نیست مراد یهودند که بر حضرت سید ما

صلی الله علیه و آله و سلم حسد داشتند و ختم کردن سوره را بحسد که بدترین صفتی است ابن عباس رضی الله عنهما فرموده

که اگر در عالم از شر حاسد بدتر بودی ختم این سوره بر آن کردی و اول خطیئه که در آسمان واقع شد حسد ابلیس بود بر آدم علیه السلام و نخست

گناهی که بر زمین صادر گشت حسد قابیل بود بر هابیل حسد آتشی دان که چنین بر فروخت حسود لعین را بهمان لحظه سوخت

گرفتم بصورت همه دین شوی حسد کی گذارد که حق بین شوی

بسم الله الرحمن الرحیم

قُلْ أَعُوذُ بگو پناه میگیرم بِرَبِّ النَّاسِ به پروردگار آدمیان مَلِكِ النَّاسِ پادشاه مردمان إِلَٰهِ النَّاسِ

بمعبود ایشان مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ از شر وسوسه کننده الْخَنَّاسِ پنهان شونده وقتیکه یاد خدا کنند عادت شیطان

آنست که چون بنده خدا را یاد کند وی بگریزد و چون از ذکر حق غافل شود بوسوسه در آید الَّذِي يُوَسْوِسُ آنکه وسوسه میکند فِي صُدُورِ

النّاس

النَّاسِ در سینهای مردمان مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ از جنیان و آدمیان یعنی شیاطین الانس و الجن و در لباب آورده که در این

سوره پنج جا لفظ ناس واقع شده و معنی او مکرر است مراد باول اطفالند و معنی ربوبیت دالست بر آن و بثانی جوانان و لفظ ملک

که بقهر و سیاست دلیل باشد مشیر است و بثالث پیران و اسم اله که مبنی است بر طاعت و عبادت مناسب است با آن و برابع صالحان

که وسواس مولعست باغوای ایشان و بخامس مفسدان و عطف آن بر نحو دمزه دلالت میکند بران و محققان بر آنند که عدد پنج که مرتبه کلیه

که آن را حصرت خوانند منحصر در رتبت دلالت بر نهایت و تمامی دارد و بر این جهت آن را دایره گویند و دور آن اشارت

بآنست که هر چند او را در نفس ضرب کنند و حاصل را باز در و ضرب نمایند الی غیر النهایه همان پنج بصورت اصلی خود باز آید و در نهایت جهت

آن عدد را بنهایه چنین ببیست و پنج و صد و بیست و پنج و علی هذا پس خلاصهٔ خلاصهٔ مکونات که انسان است حد و یکی بدیع منظر است به پنج عضو منتهی

میشود رأس و یدین و رجلین و اطراف هر یک از آنها به پنج انتها یافته و در یدین و رجلین باعداد اصابع ظاهر است و در رأس که لطایف

عدد علاقه پنجه دارد و ظاهر است چه اس خمسهٔ ظاهری و باطنش به پنج حس دیگر آراسته است و مؤید این قول است آنکه در معوذهٔ ثانیه که سوره قرآنی

بدو منتهی میگردد پنج بار لفظ الناس تکرار یافته و در این اسراری بی نهایت مندرج است و بیان شمهٔ از آن در جواهر التفسیر سمت تحریر یافته

و الله علیم قدیر و در افتتاح کلام الهی بحرف با و اختتام بحرف سین سر غریبست چه این هر دو حرف بس باشد و عرب گوید لبیک ای

حسبک یعنی چنین باشد که حسبک من الکونین ما اعطیناک بین الحرفین و در نوادر اتفاقات آنست که این دو حرف لغت فارسی نیز بهمان معنی

حسب آید بغیر پسندیده و حکیم سنائی قدس سره اشارتی بدین معنی نموده آنجا که فرموده اول و آخر قرآن ز چه با آمد و سین یعنی اندر ره دین

رهبر تو قرآن بس حسبنا الله و کفی سمع الله لمن دعا لیس وراء الله المنتهی فلله الحمد فی الآخرة و الاولی و الصلوة و السلام علی حبیبه محمد

المصطفی و علی آله مفاتیح اسرار العلی و اصحابه مصابیح انوار التقی و السلام علی من اتبع الهدی بعون و عنایت الهی جل و علا و رعایت

حضرت رسالت پناهی صلوات الله و سلامه علیه این تفسیر موسوم بنام خجسته فرجام امیر کبیر عالم کبیر مظهر آثار خیر و جلال عظیم انظار علم و عرفان

المؤید بالفتح و النصرت و الملقب بمقرب الحضرت نظام دولت و ملت علی شیر اکمل الله لمعه لوا خورشید رخشش از جمیع مهر تاثیرش

و جود او از کتاب رحمة الله آیتی آمد که علم و فضل و جود و لطف و احسانست تفسیرش جعل الله آیات دولته علی ذوی الدوام منصوبة

و آیات حشمته علی صحایف الایام مکتوبة باتمام رسید و فرزند ارجمند لا زال قدره علیا و قلبه خمیا در تاریخ اتمام آن رباعی انشا

فرموده و ایراد آن در اواخر این اوراق مناسب نمود و هو هذا رباعی با خامه که این نامهٔ اقبال نوشت و انجام سخن باعین

الفال نوشت گفتم مه و روز و سال و تاریخ نویس فی الحال دوم ز شهر شوال نوشت و وقع الفراغ هذه الکتابة التفسیر

بعون الملک الخبیر بتاریخ یوم الاثنین ٢٢ شهر ذیحجة الحرام سنة ثلث ستین الف من الهجرة النبویة

٩٩ه

بید اکتبه العبد المذنب المحتاج برحمة الله محمد باقر ابن علی غفر الله لهما و ستر ذنوبهما

یدوم الخط فی قرطاس دهر و کاتبه رمیم فی التراب

بازبینی شد ۱۳۷۱ ش

سال ۱۳۴۸ خورشیدی بازبینی شد

کتابخانه آستان قدس

وقف کتابخانه آستان قدس رضوی بتاریخ ۱۸ ذی الحجة الحرام
۱۳۸۵ هـ خانبابا مشار

کتابخانه آستان قدس
ویژه خطی

سال ۱۳۴۸ خورشیدی
بازبینی شد

بازبینی شد
۱۳۵۴